

احتجاج

متن و ترجمه کتاب شریف

احمد بن علی بن بابی طایب طبری ♦
مترجم: بهراد جعفری ♦

ترجمه و متن کتاب شریف

احتجاج

تألیف

شیخ جلیل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی :

از علمای اوائل قرن ششم

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

مجلد دوم

مترجم: بهنراد جعفری

ناشر: دارالکتب الإسلامیہ

طبرسی، احمد بن علی، قرن ۶ ق.

[الاحتجاج علی اهل اللجاج. فارسی]

ترجمه و متن کتاب شریف احتجاج بتألیف جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب
طبرسی، مترجم بهراد جعفری، تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۸۱.
ج ۲، نمونه.

ISBN : 964-440-292-8

(دوره)

ISBN : 964-440-291-X

(ج ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

نماید.

۱. اسلام - احتجاجات. ۲. شیعه - احتجاجات. الف. جعفری، بهراد، ۱۳۴۵. مترجم. ب. عنوان.
ج. عنوان: الاحتجاج علی اهل اللجاج.

۲۹۷/۴۷۹

۳۰۴۱ الف ۲ ط ۴/۲۸۲۸۲۸

۱۳۸۱

۴۰۶۸۸-۸۱م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: احتجاج (جلد ۲)

مؤلف: شیخ جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی

مترجم: بهراد جعفری

تیراز: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: دوم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷ ه. ش.

تعداد صفحه و قطع: ۷۳۶ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه گوهر اندیشه

لیتوگرافی: موعود

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹

تلفن: ۲۶۲۰۰۳۵۹ - ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱

قیمت دوره: ۱۴۰۰۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک X - ۲۹۱ - ۴۴۰ - ۹۶۴ ISBN 964 - 440 - 291 - X

شابک دوره ۸ - ۲۹۲ - ۴۴۰ - ۹۶۴ VOL.2 ISBN - SET: 964 - 440 - 292 - 8



«جواب مسائِل الخضر»

«لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِحَضْرَةِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

۱۴۸ - عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَآمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُشْكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَرَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ ، إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضَى إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَلَا فِي آخِرَتِهِمْ ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَّ سَوَاءٍ .

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ

«پاسخ امام مجتبیٰ علیه السلام به سؤالات خضر»

«در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام»

۱۴۸ - از امام جواد علیه السلام نقل است که روزی حضرت امیر علیه السلام به همراهی فرزندان حسن و سلمان فارسی - در حالیکه به دست سلمان تکیه داده بودند - به مسجد الحرام وارد شده و جلوس فرمود ، ناگاه مردی خوش سیما و خوش لباس پیش آمد و بر آنحضرت سلام کرد ، سپس گفت :

ای امیرالمؤمنین ، من از شما سه سؤال دارم ، اگر جواب دادید دریابم که مردم درباره تو مرتکب کاری شدند که من حکم می کنم که آنان در دنیا و آخرت ایمین نخواهند بود ، و اگر از عهده جواب بر نیامدی دریابم که تو یا آنان برابری .

حضرت فرمود : از هرچه می خواهی پرس .

گفت : وقتی انسان می خُسبد ، روحش به کجا می رود؟ و چگونه به خاطر می آورد

وَيَتَسَنَّى؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوََالَ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ، فَقَالَ عليه السلام:

أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، فَإِنَّ رُوحَهُ مُعَلَّقَةٌ بِالرَّيْحِ، وَالرَّيْحُ مُعَلَّقَةٌ بِالْهَوَاءِ إِلَى وَقْتٍ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا لِلْيَقَظَةِ، فَإِنَّ أَذْنَ اللَّهِ يَرُدُّ تِلْكَ الرُّوحَ عَلَى صَاحِبِهَا، جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحَ الرِّيحَ وَجَذَبَتْ تِلْكَ الرِّيحُ الْهَوَاءَ، فَرَجَعَتْ [تِلْكَ الرُّوحُ] فَسَكَنْتُ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا وَإِنْ لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَرُدُّ تِلْكَ الرُّوحَ عَلَى صَاحِبِهَا، جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ فَجَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدَّ عَلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتٍ مَا يُبْعَثُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذَّكَرِ وَالنَّسِيَانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقٍّ، وَعَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِنَّ صَلَّى الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَةً، انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ، فَأَضَاءَ الْقَلْبُ، وَذَكَرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَ، وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَوْ

و فراموش می کند؟ و چگونه اولاد آدمی شبیه به عموها و داییهای خود می شود؟ حضرت امیر رو به جانب امام مجتبی کرده و فرمود: ای ابامحمد پاسخش را بده. امام مجتبی علیه السلام فرمود: اما در مورد اینکه انسان پس از خوابیدن روحش به کجا می رود، بدان که روح آدمی مرتبط به ریح است و ریح با هواء، تا وقتی که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، همان روح ریح را جذب نموده و آن ریح هوا را، و روح مراجعت نموده و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هواء ریح را جذب می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در قیامت؛ به بدن صاحبش بر نمی گردد.

و اما پاسخ به آنچه درباره فراموشی و بخاطر آوردن کردی این است که: قلب انسان در جعبه و حقه کوچکی قرار دارد، و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص صلوات کاملی بفرستد آن سرپوش از روی حقه کنار رفته و قلب روشن می شود و آدمی آنچه را از یاد برده بخاطر آورد، و چنانچه صلوات بر محمد و آل او نفرستد یا آنکه

تَقْصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ، انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَلَى ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَظْلَمَ الْقَلْبُ، وَنَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذَكَرَهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمُؤَلُودِ الَّذِي يُشَبِّهُ أَعْمَامَهُ وَأَخْوَالَهُ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجَامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ هَادِنَةٍ وَبَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ، فَأَشْكَنْتَ تِلْكَ النُّطْفَةَ جَوْفَ الرَّحِمِ، خَرَجَ الْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، وَإِنَّهُ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ غَيْرِ هَادِنَةٍ وَبَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتِ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ، فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ، أَشَبَّ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ، أَشَبَّ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَبِيكَ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ،

صلواتش ناقص باشد آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب در تاریکی می‌رود و انسان آنچه بیاد داشته را فراموش می‌کند.

و اما جهت شباهت برخی از فرزندان به عموها و داییها این است که هرگاه انسان با دلی آسوده و عروق و رگهایی آرام و بدنی غیر مضطرب با همسر خود نزدیکی نماید نطفه در کیسه رحم ساکن شده و فرزند شبیه به پدر و مادر خود می‌شود، و چنانچه عمل نزدیکی با دلی ملتهب و رگهایی ناآرام و جسمی مضطرب انجام شود در اینصورت نطفه مضطرب شده و بر یکی از رگها قرار می‌گیرد، که اگر آن رگهای عموها باشد شبیه عموها شده و اگر بر رگهای داییها قرار بگیرد شبیه ایشان می‌شود.

آن فرد سائل گفت: شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز الله نیست همانطور که پیش از این نیز بدان گواه بودم، و اینکه محمد رسول خدا است و در گذشته نیز بر این اعتقاد بودم، و - با اشاره به حضرت امیر گفت: گواهی می‌دهم که تو وصی و جانشین بحق رسولخداایی و پیوسته نیز بدان معترف بودم، - و با اشاره به حضرت مجتبی گفت: و شهادت می‌دهم که تو وصی پدرت و جانشین اویی! و شهادت می‌دهم که حسین بن-

وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بَعْدَهُ، وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يَكْفِي وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ قَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّبِعْهُ فَإِنَّظُرْ أَيْنَ يَقْصُدُ؟

فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَثَرِهِ فَقَالَ: قَدْ كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ لَمَّا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ.

علی وصی و جانشین پدرش بن علی است، و شهادت می دهم که علی بن حسین جانشین امام حسین است، و اینکه پس از او محمد بن علی، قائم به امر علی بن حسین است، و گواهی می دهم که پس از او جعفر بن محمد جانشین محمد بن علی است، و شهادت می دهم که پس از او موسی بن جعفر جانشین وی می باشد، و شهادت می دهم که پس از او علی بن موسی جانشین وی است، و شهادت می دهم که پس از او محمد بن علی جانشین او است، و گواهی می دهم که پس از او علی بن محمد جانشین محمد بن علی است، و شهادت می دهم که پس از او حسن بن علی قائم به امر علی بن محمد است، و شهادت می دهم بر مردی از اولاد حسن بن علی که کنیه واسم او بر زبان رانده نشود تا اینکه امر او ظاهر شده و تمام دنیا را پس از انباشته شدن از ظلم و جور، مملو از قسط و داد سازد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیرالمؤمنین! سپس برخاست و رفت. حضرت امیر به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابامحمد برو دنبالش ببین کجا می رود؟ او دنبالش رفت ولی اثری از او نیافته و گفت: همینکه پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر متوجه نشدم به کجا رفت، و خدمت پدر رسیده و جریان را بازگفتم.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ . قَالَ : هُوَ الْخِضَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

«جوابُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ جَاءَتْ مِنَ الرُّومِ»

«ثُمَّ مِنَ الشَّامِ الْجَارِي بِحَرْبِ الْاِخْتِجَاجِ بِحَضْرَةِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

۱۴۹- روى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

يَتِمُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الرَّحْبَةِ وَالنَّاسِ عَلَيْهِ مُتَرَاكُمُونَ ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَقْبِ وَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْدٍ إِذَا قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

فَقَالَ : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ : أَنَا رَجُلٌ مِنْ رَعِيَّتِكَ وَأَهْلٍ بِإِلَادِكَ . فَقَالَ لَهُ : مَا أَنْتَ مِنْ رَعِيَّتِي وَأَهْلٍ بِإِلَادِي ، وَلَوْ سَلَّمْتَ عَلَيَّ يَوْمًا وَاحِدًا مَا خَفَيْتَ عَلَيَّ . فَقَالَ : الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ !

آنحضرت فرمود : ای ابامحمد آیا در یافتی او که بود؟ گفتم : خدا و رسول و امیرالمؤمنین داناترند ، فرمود : او خضر (علیه السلام) بود .

«پاسخهای احتجاجگونه حضرت مجتبی علیه السلام به پرسشهای ارسالی از روم»

«که به شام فرستاده بود - در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام»

۱۴۹- از محمد بن قیس نقل است که حضرت باقر علیه السلام فرمود : روزی امیرالمؤمنین

در رحبه مسجد بود و مردم در اطراف او ازدحام بسیار نموده بودند ، برخی از ایشان فتوا خواسته و گروهی درخواست کمک و یاری می نمودند که ناگه مردی برخاسته و گفت : سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای امیرالمؤمنین .

فرمود : و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ، تو که هستی؟ گفت : مردی از رعیت و اهالی شهرهای شما هستم .

فرمود : تو از رعیت و اهالی شهرهای من نیستی ، که اگر فقط یک روز به من سلام کرده بودی چهره‌ات از من پوشیده نمی ماند! او گفت : امان بده ای امیرالمؤمنین!

فَقَالَ : هَلْ أَحَدُتُمْ مُنْذُ دَخَلْتُمْ مِصْرِي هَذَا؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَلَعَلَّكَ مِنْ رِجَالِ الْحَرْبِ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : إِذَا وَضَعْتَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا فَلَا بَأْسَ .
قَالَ : أَنَا رَجُلٌ بَعَثَنِي إِلَيْكَ مُعَاوِيَةُ مُتَغَفِّلًا لَكَ ، أَسَأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعَثَ بِهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ إِلَيْهِ
وَقَالَ لَهُ : إِنْ كُنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَالْخَلِيفَةِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ فَأَجِبْنِي عَمَّا أَسَأَلُكَ ، فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ
ذَلِكَ أَتَّبِعُكَ ، وَبَعَثْتُ إِلَيْكَ بِالْجَائِزَةِ ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ جَوَابٌ وَقَدْ أَقْلَقَهُ فَبَعَثَنِي إِلَيْكَ لِأَسَأَلَكَ
عَنْهَا .

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ ، مَا أَضْلَعَهُ وَأَغْبَاهُ وَمَنْ مَعَهُ حَكَمَ
اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، قَطَعُوا رَجْعِي ، وَأَضَاعُوا أَيَّامِي ، وَدَفَعُوا حَقِّي ، وَصَغُرُوا عَظِيمَ
مَنْزِلَتِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي ؛ عَلَيَّ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدٍ . فَأَحْضِرُوا .
فَقَالَ : يَا شَامِيُّ هَذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ، وَهَذَا ابْنِي ، فَاسْأَلْ أَيُّهُمْ أَحَبُّبْتُ .

فرمود : از وقتی وارد شهر من شدی آیا کاری صورت داده‌ای؟ گفت : نه .

فرمود : نکند تو از مردان جنگ و نبردی؟ گفت : آری . فرمود : هنگام آتش بس این
تردد مانعی ندارد .

او گفت : مرا معاویه بصورت ناشناس به سوی شما فرستاده تا از شما جواب سؤالاتی
را بگیرم که حاکم روم از او پرسیده ، و او به معاویه گفته : اگر تو در خور این مقام
و خلافت پس از محمد هستی جواب پرسشهایم را بگو ، که در اینصورت از تو پیروی
نموده و برایت جایزه و هدیه بفرستم ، ولی متأسفانه معاویه از پس آنها برنیامده و وامانده
و مرا بسویت گسیل داشته تا پاسخ آنها را بگیرم .

حضرت فرمود : خدا پسر هند جگرخوار را بکشد ، چه چیز او و پیروانش را تا
این حد گمراه و کور ساخته؟! خدا خود میان من و این امت داوری کند ، که با من قطع
رحم کرده و روزگارم را ضایع ساخته ، و حَقِّم را دفع کرده و جایگاه عظیم مرا کوچک
شمرده ، و همه بر مخالفت با من فراهم گشته! حسن و حسین و محمد را خبر کنید! همگی
آمدند .

فرمود : ای شامی ، این دو اولاد رسول خدایند ، و این (محمد) فرزند من است ، از
هر کدام که مایلی پرسشهایت را بپرس .

فَقَالَ : أَسْأَلُ ذَا الْوُقْرَةِ - يَعْنِي : الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - .

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ .

فَقَالَ الشَّامِيُّ : كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؟ وَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ وَكَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟ وَمَا قَوْسُ قَزَحٍ؟ وَمَا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ وَمَا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَمَا الْمُؤْنْتُ؟ وَمَا عَشْرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ ، قَدْ رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ ، وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِكَ بِاطِلًا كَثِيرًا .

فَقَالَ الشَّامِيُّ : صَدَقْتَ .

قَالَ : وَبَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ ، وَمَدُّ الْبَصَرِ ، فَمَنْ قَالَ لَكَ غَيْرَ هَذَا فَكَذِبُهُ .

قَالَ : صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ .

شامی گفت : از این فرد که موی بسیار دارد - یعنی امام حسن علیه السلام - می پرسم .

حضرت مجتبیٰ علیه السلام فرمود : از هر چه می خواهی پرس .

شامی گفت : میان حق و باطل چقدر است؟ و فاصله میان آسمان و زمین چه میزان می باشد؟ و چقدر میان مشرق و مغرب فاصله دارد؟ و قوس قزح چیست؟ و نام چشمه ای که ارواح مشرکین در آنجا مأوی می گزینند چیست؟ و چشمه ای که مقر و مکان اهل ایمان است چه نام دارد؟ و مؤنت چیست؟ و نام آن ده چیزی که هر کدام سختتر از دیگری است چیست؟

امام حسن علیه السلام فرمود : فاصله مابین حق و باطل به اندازه چهار انگشت می باشد ، پس آنچه با دو دیدگاه مشاهده کردی همان حق است و آنچه با دو گوش خود می شنوی بسیارش باطل است .

شامی گفت : راست گفتی .

فرمود : و فاصله مابین آسمان و زمین به اندازه مدّ بصر (طول نگاه) و دعای مظلوم مضطرّ است . پس هر که پاسخی جز این به تو داد تکذیبش کن .
گفت : راست گفتی ای زاده رسول خدا .

قال : وَبَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ ، تَنْظُرُ إِلَيْهَا حِينَ تَطْلُعُ مِنْ مَشْرِقِهَا ، وَتَنْظُرُ إِلَيْهَا حِينَ تَغِيبُ فِي مَغْرِبِهَا .

قال الشامي : صدقت . فما قوس قزح ؟

قال : وَبِحُكْمِكَ لَا تَقُلْ «قوس قزح» فَإِنَّ قَزَحَ اسْمُ شَيْطَانٍ ، وَهُوَ قَوْسُ اللَّهِ وَهَذِهِ عَلَامَةُ الْخُصْبِ ، وَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْفَرَقِ .

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا : «بَرْهُوت» .

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا : «سَلْمَى» .

وَأَمَّا الْمُؤَنَّثُ : فَهُوَ الَّذِي لَا يُدْرَى أَذَكَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثَى ، فَإِنَّهُ يَنْتَظَرُ بِهِ فَإِنْ كَانَ ذَكَرًا احْتَلَمَ .

وَإِنْ كَانَ أُنْثَى حَاصَتْ وَبَدَأَتْهُمَا ، وَإِلَّا قِيلَ لَهُ : «بُلْ عَلَى الْحَائِطِ» فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَكَرٌ ، وَإِنْ انْتَكَصَ بَوْلُهُ كَمَا يَنْتَكِصُ بَوْلُ الْبُعِيرِ فَهِيَ امْرَأَةٌ .

وَأَمَّا عَشْرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ : فَأَشَدُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ الْحَجَرَ ، وَأَشَدُّ مِنْ

الْحَجَرِ الْحَدِيدُ يَقْطَعُ بِهِ الْحَجَرَ ، وَأَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ النَّارُ تُذِيبُ الْحَدِيدَ ، وَأَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ

فرمود : وفاصله مابین مشرق و مغرب مسیر یکروزه خورشید : از طلوع تا غروب است .

مرد شامی گفت : راست گفتم . و قوس قزح چیست ؟

فرمود : وای بر تو! مگو «قوس قزح» زیرا «قزح» نام شیطانی است ، و آن قوس الله

می باشد ، و آن علامت خیر و موجب در امان بودن از غرق شدن است .

و اما نام آن چشمه ای که مأوای ارواح مشرکان است برهوت می باشد .

و نام چشمه ای که مقرر و مکان ارواح اهل ایمان است سلمی می باشد .

و اما «مؤنث» کسی است که مشخص نشده که مرد است یا زن ، پس باید تا هنگام

بلوغ منتظر بود ، اگر مرد باشد محتمل و اگر زن باشد حیض شده و سینه هایش برآمده شود ،

و در غیر اینصورت به او گفته شود : «بر دیوار ادرار کن» اگر به دیوار پاشید ؛ مرد است ،

و اگر به عقب ریخت - همچون بول کردن شتر - او زن است .

و اما آن ده چیزی که هر کدام سختتر از دیگری است ، سختترین چیزی که خداوند

آفرید سنگ بود ، و از آن سختتر آهن است که سنگ توسط آن بریده می شود ،

و از آن سختتر آتش است که آهن را ذوب می کند ، و از آتش سختتر آب است

يُطْفِئُ النَّارَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ يَحْمِلُ الْمَاءَ، وَأَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّيحُ تَحْمِلُ السَّحَابَ،
وَأَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ الْمَلَكُ الَّذِي يُرْسِلُهَا، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَلَكِ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي يُبَيِّتُ الْمَلَكَ، وَأَشَدُّ مِنَ
مَلَكِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ الَّذِي يُبَيِّتُ مَلَكَ الْمَوْتِ، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ الَّذِي يُبَيِّتُ الْمَوْتَ.
فَقَالَ الشَّامِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا، وَأَنَّ عَلِيًّا أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ
كَتَبَ هَذِهِ الْجَوَابَاتِ وَذَهَبَ بِهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ فَبَعَثَهَا إِلَى ابْنِ الْأَصْفَرِ.
فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ: يَا مُعَاوِيَةَ! لِمَ تُكَلِّمُنِي بِغَيْرِ كَلَامِكَ؟ وَتُحَيِّئُنِي بِغَيْرِ جَوَابِكَ؟
أَقْسِمُ بِالْمَسِيحِ مَا هَذَا جَوَابُكَ! وَمَا هُوَ إِلَّا مِنْ مَعْدِنِ النُّبُوَّةِ، وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ، وَأَمَّا أَنْتَ فَلَوْ
سَأَلْتَنِي دِرْهَمًا مَا أَعْطَيْتُكَ.

* *

*

که آتش را خاموش می‌سازد، و سخت‌تر از آب آبروی است که آب را حمل می‌کند،
و سخت‌تر از ابر همان باد است که آنرا جابجا می‌سازد، و از باد سخت‌تر فرشته‌ای است که
آنرا ارسال می‌نماید، و سخت‌تر از آن فرشته: فرشته مرگ است که جان او را می‌ستاند،
و از فرشته مرگ سخت‌تر همان مرگ است که جان او را می‌ستاند، و سخت‌تر از مرگ امر
خداوند است که مرگ را می‌میراند.

فرد شامی گفت: شهادت می‌دهم که تو بحق: زاده رسول‌خدايي، و اینکه علی از
معاویه به خلافت شایسته‌تر است، پس این پاسخها را به معاویه مکتوب داشته
و ارسال نمود و او نیز به حاکم روم ارسال کرد.

حاکم روم در پاسخ به معاویه نوشت: ای معاویه! چرا با زبان غیر خود با من سخن
گفته و پاسخ مرا از دیگری پرسیدی؟ سوگند به مسیح که این پاسخها از تو نیست، و آن
جز از معدن نبوت: و موضع رسالت نباشد، و من درهمی به تو نخواهم داد!

* *

*

«اِحْتِجَاجُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُتَكِبِرِينَ لِفَضْلِهِ وَفَضْلِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ مُحَضَّرَةٍ مُعَاوِيَةَ»

۱۵۰ - رُوِيَ عَنِ الشَّعْبِيِّ ، وَأَبِي مَخْنَفٍ ، وَيزيد بن أبي حبيب المصري ، أَنَّهُمْ قَالُوا : لَمْ يَكُنْ فِي الْإِسْلَامِ يَوْمٌ فِي مُشَاجَرَةٍ قَوْمٌ اجْتَمَعُوا فِي مَحْفَلٍ ، أَكْثَرُ ضَجِيجاً وَلَا أَعْلَى كَلَاماً وَلَا أَشَدَّ مُبَالَغَةً فِي قَوْلٍ ، مِنْ يَوْمِ اجْتِمَاعٍ فِيهِ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ، وَعُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ، وَالْمُعِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، وَقَدْ تَوَاطَوْا عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ .

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ : أَلَا تَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَتَحْضُرُهُ ، فَقَدْ أَحْبَبَا سِيرَةَ أَبِيهِ ، وَخَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَهُ ، أَمَرَ قَاطِيعَ ، وَقَالَ فَصْدُقْ ، وَهَذَانِ يَرْفَعَانِ بِهِ إِلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا ، فَلَوْ بَعَثْتَ إِلَيْهِ فَقَصَرْنَا بِهِ وَبِأَبِيهِ ، وَسَبَبْنَاهُ وَسَبَبْنَا أَبَاهُ ، وَصَغَّرْنَا بِقَدْرِهِ وَقَدَّرَ أَبِيهِ

«احتجاج امام حسن علی علیه السلام در حضور معاویه»

«با جماعتی که منکر فضل او و پدر بزرگوارش علی بودند»

۱۵۰ - از شعبی و ابو مخنف و یزید بن ابی حبيب مصری نقل است که ایشان همگی گفتند : در اسلام هیچ روزی در باب منازعه و مشاجره و مبالغه در کلام قومی مجتمع در یک مکان پیاپی آن روز نمی رسد که : عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبۀ بن - ابی سفیان ، ولید بن عقبۀ بن ابی معیط ، و معیرۀ بن شعبه نزد معاویۀ بن ابی سفیان اجتماع کرده و بر یک امر اتفاق نمودند .

پس عمرو عاص به معاویه گفت : آیا وقت آن نشده که پی حسن فرستی تا اینجا حاضر شود؟ او سیره و روش پدرش را احیا نموده و همه گوش به فرمان او شده و هرچه امر کند اطاعت و هرچه بگوید تصدیق شود ، و اگر کار بدین منوال ادامه یابد کارشان به بالاتر از این نیز خواهد انجامید ، اگر پی او فرستی ما همگی او و پدرش را کوچک داشته و هر دو را سب و دشمنام دهیم و قدر و منزلت هر دو را خوار و بی مقدار سازیم ،

وَقَعَدْنَا لِكَذَلِكَ حَتَّىٰ صُدِّقَ لَكَ فِيهِ .

فَقَالَ لَهُمْ مُعَاوِيَةُ : إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُقْلَدَكُمْ فَلَا تَدَّ بَيْنَكُمْ عَارُهَا حَتَّىٰ يُدْخِلَكُمُ قُبُورَكُمْ ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ إِلَّا كَرِهْتُ جَنَابَهُ ، وَهَبْتُ عِتَابَهُ ، وَإِنِّي إِنْ بَعَثْتُ إِلَيْهِ لَأَنْصِفَنَّهُ مِنْكُمْ .

قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ : أَتَخَافُ أَنْ يَنْسَامِيَ بِأَظْلَمِهِ عَلَىٰ حَقِّنَا ، وَمَرَضُهُ عَلَىٰ صِحَّتِنَا؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَأَبْعَثْ إِذَا إِلَيْهِ .

فَقَالَ عُتْبَةُ : هَذَا رَأْيِي لَا أَعْرِفُهُ ، وَاللَّهِ مَا تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَلْقَوْهُ بِأَكْثَرِ وَلَا أُعْظَمَ بِمَا فِي أَنْفُسِكُمْ عَلَيْهِ ، وَلَا يَلْقَاكُمْ بِأَعْظَمَ بِمَا فِي نَفْسِهِ عَلَيْكُمْ ، وَإِنَّهُ لِأَهْلٍ بَيْنَ خَصِمٍ جَدِيلٍ . فَبَعَثُوا إِلَى الْحَسَنِ فَلَمَّا أَتَاهُ الرَّسُولُ قَالَ لَهُ : يَدْعُوكَ مُعَاوِيَةُ ، قَالَ : وَمَنْ عِنْدَهُ . قَالَ الرَّسُولُ : عِنْدَهُ فُلَانٌ وَفُلَانٌ ، وَسَمَىٰ كُلًّا مِنْهُمْ بِاسْمِهِ .

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لَهُمْ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ قُوَّتِهِمْ ، وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ

وما اینجا می‌نشینیم تا این مطلب برایت روشن شود.

معاویه به ایشان گفت : من ترس آن دارم که حسن در این مناظره آنچنان قلاذه‌ای به گردن شما بیندازد که تا دم مرگ عار و ننگ آن گریبان شما را بگیرد ، بخدا قسم که من پیوسته از دیدار او کراهت داشته و از هیبتش ترسیده‌ام ، و من اگر در پی او فرستم شیوه عدل و انصاف را در حق او از جانب شما رعایت نمایم .

عمرو عاص گفت : آیا بیم آن داری که باطل او بر حق ما و بیماری‌اش بر صحت و سلامتی ما رفعت گیرد؟ معاویه گفت : نه ، گفت : پس همین الآن پی او بفرست .

عتبه گفت : این رأی شما را صلاح نمی‌دانم ، و بخدا سوگند که همگی شما نیز قادر نخواهید بود بیشتر و عظیم‌تر از آنچه با شما است با او روبرو شوید ، و او نیز بیش از آنچه دارد با شما روبرو خواهد شد ، زیرا او از خاندانی است که در مبارزه و جدال سرسختند .

پس همگی دنبال امام حسن علیه السلام فرستادند ، وقتی فرستاده نزد آنحضرت رسید بدو عرض کرد : معاویه شما را فراخوانده است ، فرمود : چه کسانی نزد او بفرست؟ گفت : نزد او فلانی و فلانی - و تا آخر نام یکایکشان را برد - .

آنحضرت علیه السلام فرمود : چه شده که سقف بر سرشان تریخته و عذاب از آنجا که

لَا يَشْعُرُونَ؟ ثُمَّ قَالَ: يَا جَارِيَّةُ، أَلْبَغِينِي نِيَابِي، ثُمَّ قَالَ:
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي مُحُورِهِمْ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ،
 فَكَفِّنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، وَأَنَّى شِئْتَ، مِنْ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.
 وَقَالَ لِلرَّسُولِ: هَذَا كَلَامُ الْفَرَجِ.

فَلَمَّا أَتَى مُعَاوِيَةَ رَحَّبَ بِهِ، وَحَيَّاهُ وَصَافَحَهُ.
 فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي حَيَّيْتَ بِهِ سَلَامَةً، وَالْمَصَافَحَةُ أَمْنٌ.
 فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: أَجَلُ! إِنْ هَؤُلَاءِ بَعَثُوا إِلَيْكَ وَعَصَوْني لِيَقْرَرُوكَ: أَنْ عُمَانَ قَتَلَ مَظْلُومًا،
 وَأَنْ أَبَاكَ قَتَلَهُ: فَاسْمَعْ مِنْهُمْ ثُمَّ أَجِبْهُمْ بِعَمَلٍ مَا يُكَلِّمُوكَ، وَلَا يَتَنَعَكَ مَكَانِي مِنْ جَوَابِهِمْ.
 فَقَالَ الْحَسَنُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْإِذْنُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَاللَّهُ لَئِنْ أَجَبْتُهُمْ إِلَى مَا أَرَادُوا
 إِنِّي لَأَسْتَحْيِي لَكَ مِنَ الْفُحْشِ، وَلَئِنْ كَانُوا غَلَبُوكَ، إِنِّي لَأَسْتَحْيِي لَكَ مِنَ الضَّعْفِ، فَبِأَيِّهَا تُقَرُّ؟

فكرش را نمی کنند بر ایشان نازل نمی شود؟! سپس گفت: ای جاریه لباسهایم را بده! و گفت:
 «اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي مُحُورِهِمْ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ،
 فَكَفِّنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ، وَأَنَّى شِئْتَ، مِنْ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»
 و، آن فرستاده گفت: اینجا که گفتم کلام فرج و گشایش بود.

و چون داخل مجلس ایشان شد معاویه از جای برخاسته و از وی استقبال نمود
 و تحیت و مرحبا گفت و با وی مصافحه نمود.

فرمود: این تحیتی که بمن نمودی نشانه سلامتی و مصافحه علامت امن و امان است.
 معاویه گفت: آری، این جماعت بدون اجازه من بدنبال شما فرستادند که شما افترای
 ایشان را در اینکه عثمان مظلومانه بقتل رسیده استماع نمایید، و اینکه بدرت او را کشته،
 پس کلامشان گوش دار و همانطور که می پرسند جوابشان را بده، و حضور من شما را از
 پاسخ به ایشان منع نکند.

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله! خانه خانه تو است و اجازه همه در اینجا نزد تو است،
 بخدا سوگند اگر جوابی که ایشان می خواهند بدهم از گفتن فحش نزد تو حیا می کنم،
 و چنانچه بر تو غالب آیم از ضعف و ناتوانی تو شرم کنم، پس کدامیک از آن دو را قبول داری

وَمِنْ أَيْبَاهَا تَعْتَذِرُ؟ أَمَا أَنِّي لَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِمْ وَاجْتِمَاعِهِمْ لَجِئْتُ بِعِدَّتِهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، مَعَ أَنِّي مَعَ وَخَدَقِي هُمْ أَوْحَشُ مِنِّي مِنْ جَمْعِهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَوَلِيِّي الْيَوْمَ وَفِيَّاءُ الْيَوْمَ، فَرَّهْمُ فَلْيَقُولُوا فَأَسْمَعُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

فَتَكَلَّمَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَقَالَ: مَا سَمِعْتُ كَالْيَوْمِ أَنَّ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ أَحَدٍ بَعْدَ قَتْلِ الْخَلِيفَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، وَكَانَ ابْنُ أَخِيهِمْ، وَالْفَاضِلُ فِي الْإِسْلَامِ مَنْزِلَةً، وَالْمُخَاصُّ بِرَسُولِ اللَّهِ إِثْرَةً، فَبُسَّ كَرَامَةُ اللَّهِ حَتَّى سَفَكُوا دَمَهُ اغْتِدَاءً وَطَلَبًا لِلْفِتْنَةِ، وَحَسَدًا وَتَفَاسَةً وَطَلَبَ مَا لَيْسُوا بِأَهْلِيْنَ لِذَلِكَ، مَعَ سَوَابِقِهِ وَمَنْزِلَتِهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ وَمِنْ الْإِسْلَامِ، فَيَا ذُلَّاهُ أَنْ يَكُونَ حَسَنٌ وَسَائِرُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - قَتَلَهُ عُثْمَانُ - أَحْيَاءُ يَمْشُونَ عَلَى مَنَاكِبِ الْأَرْضِ وَعُثْمَانُ مُضْرَجٌ بِدَمِهِ، مَعَ أَنَّ لَنَا فِيكُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ دَمًا يَقْتُلِي بَنِي- أُمِّيَّةَ يَبْدُرُ!!

ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ: فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَبِي تُرَابٍ، بَعَثْنَا إِلَيْكَ

و از کدامشان معذوری؟ و این را بدان که اگر من از این اجتماعشان با خبر بودم به تعدادشان از بنی هاشم می آوردم، هر چند که ایشان با تمام جمعشان از من ترسانترند، زیرا خداوند در حال و آینده سرپرست و ولی من است. پس ایشان را رخصت ده تا سخن آغاز کنند و من هم گوش می دهم، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

پس ابتدا عمرو بن عثمان بن عفان شروع به سخن کرده و گفت: رضا ندارم همچو امروز پس از قتل خلیفه عثمان بن عفان فردی از قبیله بنی عبدالمطلب بر روی زمین باقی مانده باشد، حال اینکه او خواهرزاده اینان بود، و منزلتش در اسلام افضل همه بود و در شرافت اختصاص به رسول خدا داشت، ای بدا به این کرامت الهی! تا اینکه خون او را - از سر کینه و فتنه گری و حسد و طلب آنچه اهل آن نبودند - ریختند، با اینکه سابقه و منزلت او در نزد خدا و رسول و اسلام بر هیچکس پوشیده نبود، وای بر خواری و بی گناهی او! که حسن و سایر افراد بنی عبدالمطلب زنده بر روی زمین باشند و عثمان بخون خود رنگین و دفین باشد، با اینکه ما دعوی نوزده خون دیگر از بزرگان بنی امیه از کشته شدگان جنگ بدر بر شما بنی عبدالمطلب داریم.

پس عمرو عاص پس از حمد و ثنای الهی گفت: پسر ابوتراب! ما بدنبالت فرستادیم

لِنَقَرَّكَ أَنْ أَبَاكَ سَمَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ، وَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِ عُمَرَ الْفَارُوقِ ، وَقَتَلَ عُثْمَانَ ذِي-
النُّوَرَيْنِ مُظْلُومًا ، وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَوَقَعَ فِيهِ - وَذَكَرَ الْفِتْنَةَ وَغَيْرَهُ بِشَأْنِهَا - .
ثُمَّ قَالَ : إِنَّكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْطِيكُمْ الْمُلْكَ فَتَرْتَكِبُونَ فِيهِ مَا لَا يَحِلُّ
لَكُمْ ، ثُمَّ أَنْتَ يَا حَسَنُ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِأَنَّكَ كَائِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسَ عِنْدَكَ عَقْلٌ ذَلِكَ وَلَا
رَأْيُهُ ، فَكَيْفَ وَقَدْ سَلَبْتَهُ ، وَتَرَكْتَ أَحْمَقَ فِي قُرَيْشٍ ، وَذَلِكَ لِسُوءِ عَمَلِ أَبِيكَ ، وَإِنَّهَا دَعْوَانَا
لِنُسَبِّكَ وَأَبَاكَ .

ثُمَّ أَنْتَ لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَعِيبَ عَلَيْنَا وَلَا أَنْ تُكَذِّبَنَا بِهِ ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى إِنَّا كَذَبْنَاكَ فِي
شَيْءٍ وَتَقُولُنَا عَلَيْكَ بِالْبَاطِلِ ، وَادَّعَيْتَنَا عَلَيْكَ خِلَافَ الْحَقِّ فَتَكَلَّمْ ، وَإِلَّا فَاعْلَمْ أَنَّكَ وَأَبَاكَ
مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ ، فَأَمَّا أَبُوكَ فَقَدْ كَفَانَا اللَّهُ قَتْلَهُ وَتَفَرَّدَ بِهِ ، وَأَمَّا أَنْتَ فَإِنَّكَ فِي أَيْدِينَا تَتَخَيَّرُ
فِيكَ ، وَاللَّهُ أَنْ لَوْ قَتَلْنَاكَ ؛ مَا كَانَ فِي قَتْلِكَ إِثْمٌ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عَيْبٌ عِنْدَ النَّاسِ !
ثُمَّ تَكَلَّمْ عُبَيْدُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ ، فَكَانَ أَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ بِهِ أَنْ قَالَ :

تا هسگی اقرار کنیم که پدرت ؛ ابوبکر صدیق را مسموم ساخت ، و در قتل عمر فاروق
شرکت نموده و عثمان ذوالنورین را مظلومانه به قتل رساند ، و ادعای مقامی را کرد که حق
او نبود و در آن واقع شد - و آن فتنه را ذکر کرده و به مقام او بد گفت - .

سپس گفت : شما ای بنی عبدالمطلب ؛ خداوند حکومت را به شما نبخشید که در آن
مرتکب آنچه برایتان جایز نیست شوید ، سپس تو ای حسن در دلت می‌گویی که
امیرالمؤمنین تویی ، حال اینکه تو و این بخاطر بدی کار پدرت می‌باشد ، و ما تنها
بدین خاطر تو را خواندیم که تو و پدرت را دشمنام گوییم !

و این را بدان که تو قادر نیستی بر ما عیب گرفته و ما را تکذیب کنی ، و اگر فکر
می‌کنی ما بر تو در موردی دروغ بسته و در باطل زیاده روی کرده‌ایم ، و خلاف حق بر تو
ادعا نموده‌ایم حرف بزن ، وگرنه این را بدان که تو و پدرت شرّ خلق خدا یید ، و خداوند
شرّ پدرت را با قتل او از ما دور ساخت ، و تو اکنون در دست ما گرفتاری ، اگر خواهیم
تو را بکشیم مختاریم ، که در اینکار نه نزد خدا گناهکار و نه نزد مردم عیبی داریم .
سپس عتبة بن ابی سفیان سخن آغاز کرده و اوّل سخنی که گفت این بود که :

يَا حَسَنُ! إِنَّ أَبَاكَ كَانَ شَرَّ قُرَيْشٍ لِقُرَيْشٍ، أَقْطَعَهُ لِأَرْحَامِيهَا، وَأَسْفَكَهُ لِدِمَائِهَا وَإِنَّكَ لَمِنْ قَتْلَةِ عُثْمَانَ، وَإِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَقْتُلَكَ بِهِ، وَإِنَّ عَلَيْكَ الْقَوْدَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنَّا قَاتِلُوكَ بِهِ، وَأَمَّا أَبُوكَ فَقَدْ تَفَرَّدَ اللَّهُ بِقَتْلِهِ فَكَفَانَا أَمْرُهُ، وَأَمَّا رَجَاؤُكَ الْخِلَافَةَ فَلَسْتَ فِيهَا؛ لَا فِي قِدْحَةِ زَنْدِكَ، وَلَا فِي رَجْحَةِ مِيزَانِكَ.

ثُمَّ تَكَلَّمَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعِيْطٍ بِنَحْوِ مِنْ كَلَامِ أَصْحَابِهِ وَقَالَ:

يَا مُعَشَّرَ بَنِي هَاشِمٍ، كُنْتُمْ أَوَّلَ مَنْ دَبَّ بِعَيْبِ عُثْمَانَ وَجَمَعَ النَّاسَ عَلَيْهِ، حَتَّى قَتَلْتُمُوهُ حِرْصاً عَلَى الْمُلْكِ، وَقَطِيعَةً لِلرَّجِمِ، وَاسْتِهْلَاكاً لِلْأُمَّةِ، وَسَفَكَ دِمَائِهَا حِرْصاً عَلَى الْمُلْكِ، وَطَلْباً لِلدُّنْيَا الْخَسِيسَةِ وَحُبّاً لَهَا، وَكَانَ عُثْمَانُ خَالِكُكُمْ، فَنِعْمَ الْخَالُ كَانَ لَكُمْ، وَكَانَ صِهْرَكُمْ فَكَانَ نِعْمَ الصَّهْرُ لَكُمْ، قَدْ كُنْتُمْ أَوَّلَ مَنْ حَسَدَهُ وَطَعَنَ عَلَيْهِ ثُمَّ وَلِيْتُمْ قَتْلَهُ، فَكَيْفَ رَأَيْتُمْ صُنْعَ اللَّهِ بِكُمْ.

ثُمَّ تَكَلَّمَ الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَكَانَ كَلَامُهُ وَقَوْلُهُ كُلُّهُ وَقُوْعاً فِي عِلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ:

ای حسن، پدرت بدترین فرد قرشی برای قبیله قریش بود، پیوند فامیلی را برید، و خونشان را ریخت، و تو از قاتلین عثمان هستی، و حق این است که تو را بکشیم، و ما بنا به همان حق قصاصی که در کتاب خدا مذکور است با تو رفتار کرده و همگی قاتلین تو هستیم، و اما پدرت؛ خود خداوند او را کشت و شرش را از ما دور ساخت، و اما امید تو به خلافت؛ تو مرد این میدان نبوده و افضل از دیگران نمی باشی.

سپس ولید بن عقبه داد سخن داده و همچون یارانش گفت:

ای گروه بنی هاشم، شما همانهایی که ابتدا اظهار عیب به عثمان نموده و مردم را بر او جمع نمودید، تا اینکه او را کشتید و این نبود جز حرص بر حکومت و قطع رحم و نابودی امت و ریختن خون همه ایشان برای رسیدن به خلافت، و آن خون را از سر این دنیای بی ارزش و دوستی آن ریختید، حال اینکه عثمان؛ دایی شما بود و خوب دایی بود، وی داماد شما و خوب دامادی برایتان بود، شما همانها بودید که پیش از همه بر او حسد برده و بر او طعن زدید، سپس عهده دار قتل او شدید، بنابراین خداوند با شما چه خواهد کرد؟!

سپس مغیره بن شعبه آغاز به سخن کرده - و نیش حرفهایش تماماً متوجه حضرت

امیر علیه السلام بود - و گفت:

یا حسنُ، إِنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا فَلَمْ يَكُنْ لِأَبِيكَ فِي ذَلِكَ عُدْرٌ بَرِيءٌ، وَلَا اعْتِدَارٌ مُذْنِبٌ غَيْرُ أَنَا يَا حَسَنُ قَدْ ظَنَّنَا لِأَبِيكَ فِي ضَمِّهِ قَتْلَةَ عُثْمَانَ، وَإِوَانِهِ لَهُمْ وَذَبَّ عَنْهُمْ، أَنَّهُ يَقْتُلُهُ رَاضٍ، وَكَانَ - وَاللَّهِ - طَوِيلَ السَّيْفِ وَاللِّسَانِ، يَقْتُلُ الْحَيَّ وَيَعِيبُ الْمَيِّتَ، وَبَنُو أُمَيَّةَ خَيْرٌ لِّبَنِي هَاشِمٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لِّبَنِي أُمَيَّةَ، وَمُعَاوِيَةُ خَيْرٌ لَكَ يَا حَسَنُ مِنْكَ لِمُعَاوِيَةَ، وَقَدْ كَانَ أَبُوكَ نَاصِبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَيَاتِهِ، وَأَجْلَبَ عَلَيْهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، وَأَرَادَ قَتْلَهُ، فَعَلِمَ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ كَرِهَ أَنْ يُبَايَعَ أَبُوبَكْرٍ حَتَّى أَتِي بِهِ قَوْدًا، ثُمَّ دَسَّ عَلَيْهِ فَسَقَاهُ سَمًّا فَقَتَلَهُ، ثُمَّ نَارَعَ عُمَرَ حَتَّى هَمَّ أَنْ يَضْرِبَ رَقَبَتَهُ، فَعَمِلَ فِي قَتْلِهِ، ثُمَّ طَعَنَ عَلَى عُثْمَانَ حَتَّى قَتَلَهُ، كُلُّ هَؤُلَاءِ قَدْ شَرَكَ فِي دَمِهِمْ فَأَيُّ مَنْزِلَةٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَا حَسَنُ؟ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ السُّلْطَانَ وَلِيَّ الْمَقْتُولِ فِي كِتَابِهِ الْمَنْزَلِ، مُعَاوِيَةُ وَلِيُّ الْمَقْتُولِ بَغِيرِ حَقٍّ، فَكَانَ مِنَ الْحَقِّ لَوْ قَتَلْنَاكَ وَأَخَاكَ، وَاللَّهِ مَا دَمٌ عَلَى

ای حسن، عثمان مظلومانه بقتل رسید، و در این رابطه هیچ عذری برای پدرت باقی نمانده که تبرئه شود، و گناهکار بهانه و عذری ندارد، جز اینکه ای حسن ما گمان آن داریم که پدرت با تمام کارهایی که به نفع عثمان کرد در نهایت به قتل او راضی بود، و بخدا سوگند که او شمشیری طولیل و زبانی گویا داشت، زنده را می کشت و مرده را معیوب می ساخت، و بنوامیه برای بنی هاشم بهتر بودند تا بنی هاشم برای بنی امیه، و معاویه برای تو بهتر بود تا تو برای معاویه، و پدرت در زمان حیات رسول خدا بدو در دل بد بود، و پیش از فوت آنحضرت برای خود جلب سود می نمود و قصد قتل او را داشت، و این را آنحضرت دریافته بود، سپس از بیعت با ابوبکر کراهت داشت تا اینکه بنوعی تلافی کرد، سپس در فکر قتل ابوبکر بود تا اینکه سعی به او نوشانده و او را کشت، سپس با عمر به منازعه پرداخته تا اینکه خواست گردن او را بزند، ولی او در قتل عمر ساعی بود تا او را کشت، و در خلافت عثمان آنقدر بر او طعن زد تا وی را به قتل رساند، و در تمامی این کشتار او شرکت داشت، با اینهمه دیگر پدرت نزد خدا چه منزلتی دارد ای حسن؟ و خداوند در قرآن اختیار را به اولیای مقتول سپرده است. و معاویه ولی مقتولی است که ناحق کشته شده، و حق این است که تو و برادرت را بکشیم، و قسم به خدا که خون علی

يَا خُطَرَ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَ فِيكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَلِكَ وَالنَّبِيَّ أَكْ. ثُمَّ سَكَتَ.
فَتَكَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَى أَوَّلَكُمْ بِأَوَّلِنَا، وَآخِرَكُمْ بِآخِرِنَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ
وَأَلِهِ وَسَلَّمَ. اسْمَعُوا مِنِّي مَقَالَتِي وَأَعِيدُوا نِي فَهَمَّكُمْ، وَبِكْ أَبَدًا يَا مُعَاوِيَةَ.
ثُمَّ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ: إِنَّهُ لَعَمْرُ اللَّهِ يَا أَزْرَقُ مَا شَتَمَنِي غَيْرُكَ وَمَا هُوَ لَاءِ شَتَمُونِي، وَلَا سَبَّي
غَيْرُكَ وَمَا هُوَ لَاءِ سَبَّوْنِي، وَلَكِنْ شَتَمَنِي وَسَبَّيَنِي، فُحْشًا وَسُوءَ رَأْيٍ، وَبَغْيًا
وَعُدْوَانًا، وَحَسَدًا عَلَيْنَا وَعَدَاوَةً لِمُحَمَّدٍ ﷺ قَدِيمًا وَحَدِيثًا، وَإِنَّهُ وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ أَنَا
وَهُوَ لَاءِ - يَا أَزْرَقُ - مُثَاوِرِينَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَوْلِنَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ مَا
قَدَرُوا أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِمَا تَكَلَّمُوا بِهِ، وَلَا اسْتَقْبَلُونِي بِمَا اسْتَقْبَلُونِي بِهِ!

از خون عثمان بالاتر نیست، و شما فرزندان عبدالمطلب این را بدانید که خداوند بنا ندارد
که حکومت و نبوت را در شما گرد آورد. سپس ساکت شد.
پس آن امام همام: حضرت مجتبی: کریم اهل بیت علیه السلام سخن آغاز کرده و فرمود:
حمد و ستایش خداوندی را سزا است که اولی شما را به اولی ما هدایت نمود،
و آخرتان را به آخر ما رهنمون شد، و صلوات و سلام خداوند بر جدّم محمد نبی و بر آل او
باد. گفتارم را گوش دارید و علم و فهمتان را تا پایان آن نزد من بعاریت گذارید. و ابتدای
سخنم را به تو آغاز می‌کنم ای معاویه.

سپس آنحضرت به معاویه فرمود: بخدا قسم ای ازرق کسی جز تو مرا شتم نکرد
و این ناسزا از جانب این گروه نبود، و جز تو مرا دشنام نکرد و این از جانب ایشان نبود،
بلکه تنها تو مرا شتم گفته و دشنام دادی، و این از بدی رأی و بغی و حسد توست نسبت به
ما و عداوت و دشمنی با حضرت محمد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. بغض قدیم و جدید
که تو را با آنحضرت است. و این را بدان ای ازرق اگر این گروه در مسجد رسول خدا و در
حضور مهاجر و انصار با من روبرو می‌شدند هرگز قادر نبودند کلمه‌ای بر زبان رانده
و اینگونه با من روبرو شوند.

فَاسْتَمِعُوا مِنِّي أَيُّهَا الْمَلَأُ الْمُجْتَمِعُونَ الْمُتَعَاوُونَ عَلَيَّ، وَلَا تَكْتُمُوا حَقًّا عَلَيَّكُمْ، وَلَا تُصَدِّقُوا بِبَاطِلٍ إِنِّي نَطَقْتُ بِهِ، وَسَأُبْذَأُ بِكَ يَا مُعَاوِيَةُ فَلَا أَقُولُ فِيكَ إِلَّا دُونَ مَا فِيكَ. أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي سَمِعْتُمُوهُ صَلَّى [مَعَ النَّبِيِّ ﷺ] الْفَيْلَتَيْنِ كُلَّيْهِمَا وَأَنْتَ تَرَاهُمَا جَمِيعاً وَأَنْتَ فِي ضَلَالَةٍ تَعْبُدُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى؟! وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ كُلَّيْهِمَا بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ وَبَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ بِالْأَوَّلَى كَافِرٌ، وَبِالْآخِرَى نَاكِثٌ؟ ثُمَّ قَالَ: أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقًّا، إِنَّهُ لَقَيْتُكُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ وَمَعَهُ رَايَةُ النَّبِيِّ وَالْمُؤْمِنِينَ، وَمَعَكَ يَا مُعَاوِيَةُ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ وَأَنْتَ تَعْبُدُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى، وَتَرَى حَرْبَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَضاً وَاجِباً؟ وَلَقَيْتُكُمْ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَايَةُ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَكَ يَا مُعَاوِيَةُ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ؟ وَلَقَيْتُكُمْ يَوْمَ الْأَحْزَابِ وَمَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَكَ

پس ای گروهی که علیه من متحد شده‌اید خوب گوش دهید، و هیچ حقی را که بدان واقفید بر من کتمان نکنید، و هیچ باطلی که از زبانم جاری شد تصدیق نکنید، و به تو آغاز می‌کنم ای معاویه، و البته کمتر از آنچه لایق تو هست خواهم گفت.

شما را بخدا سوگند آیا هیچ می‌دانید آن مردی که دشنامش دادید هموست که با رسول خدا بر دو قبله نماز گزارده و تو خود به چشم خود آن منظره را دیده‌ای در حالیکه در گمراهی بوده و «لات» و «عزى» را می‌پرستیدی؟ همان شخصیتی که در دو بیعت شرکت جسته: بیعت رضوان و بیعت فتح، و تو ای معاویه در بیعت نخست کافر، و در بیعت دوم ناکث و عهدشکن بودی؟

سپس فرمود: شما را بخدا سوگند آیا می‌دانید - آنچه من می‌گویم حق است - علی علیه السلام در روز بدر با شما روبرو شد در حالیکه رایت و پرچم رسول خدا و اهل ایمان در دست داشت، و با تو ای معاویه رایت مشرکان بود و تو در آنروز مشغول پرستش لات و عزى بودی، و جنگ با رسول خدا را فرض و واجب می‌پنداشتی؟ و آنحضرت در روز اُحُد در حالی با شما روبرو شد که در دستش رایت رسول خدا بود و در دست تو ای معاویه رایت مشرکین؟ و در روز احزاب (جنگ خندق) نیز رایت رسول خدا ﷺ در دست او بود و

یا معاویةَ رایةَ المشرکین؟ کُلُّ ذَلِکَ یُفْلِحُ اللهُ حُجَّتُهُ وَیُحِقُّ دَعْوَتَهُ، وَیُصَدِّقُ أَحْسَدُوتَهُ وَیَنْصُرُ رَايَتَهُ، وَکُلُّ ذَلِکَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یُرِیْ عَنْهُ رَاضِیاً فِی الْمَوَاطِنِ کُلِّهَا، سَاخِطاً عَلَیْکَ. ثُمَّ أُنْشِدُکُمْ بِاللّٰهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَاصَرَ بَنِي قُرَیظَةَ وَبَنِي النَّضِیرِ، ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَمَعَهُ رَايَةُ الْمُهَاجِرِینَ، وَسَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ وَمَعَهُ رَايَةُ الْأَنْصَارِ. فَأَمَّا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَجُرِحَ وَحُمِلَ جَرِیحاً، وَأَمَّا عُمَرُ فَارْجَعَ هَارِیاً وَهُوَ یَجِبُنْ وَیُجَبُّنْ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «لَأُعْطِیَنَّ الزَّایَةَ غَدَاً رَجُلًا یُحِبُّ اللهُ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، کَرَارٌ غَیْرُ قَرَارٍ، ثُمَّ لَا یَرْجَعُ حَتَّى یَفْتَحَ اللهُ عَلَیْ یَدَیْهِ».

رایت مشرکان در دست تو؟ هر کدام این موارد حجت او را غالب نموده و دعوتش را آشکار ساخته و پیروز میدانش می سازد، و در تمامی این موارد اظهار رضایت در رخسار مبارک پیامبر از وی هویدا، و اظهار نارضايتی و غضبش بر تو آشکار بود. سپس همه اتان را بخدا سوگند می دهم که آیا بخاطر می آورید وقتی رسول خدا بنی قریظه و بنی نضیر^(۱) را محاصره کرد، عمر بن خطاب را با رایت مهاجرین و سعد بن معاذ را با رایت انصار مبعوث فرمود؟

اما سعد بن معاذ در آن صحنه مجروح شد، و اما عمر پا به فرار گذاشته و می ترسید و یارانش را نیز می ترساند، در اینحال بود که رسول خدا فرمود: «فردا رایت را به مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست داشته و محبوب آند و می باشد، دائماً در یورش است و عاری از فرار، و تا وقتی که خدا فاتحش نساخته باز نخواهد گشت».

۱- این مطلب مربوط است به غزوه خیبر، و در آن دو اشکال وارد است: ابتدا اینکه قریظه و نضیر از یهود اهل مدینه اند، جز اینکه بگوییم برخی از ایشان به خیبر پیوسته باشند، و دوم اینکه سعد بن معاذ در جنگ احزاب مجروح شده و پس از حکم درباره بنو قریظه وفات نمود، و تا روز خیبر زنده نبود، و ظاهراً حضرت مجتبی علیه السلام با ذکر این مطالب اشاره ای بر آنچه از پدر بزرگوارش - عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام - در آن وقایع رخ داده داشته و امر بر راوی مشتبه شده است. (منقول از بحار الأنوار)

فَتَعَرَّضَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ
أَرْمَدُ شَدِيدَ الرَّمَدِ ، فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَقَلَّ فِي عَيْنِهِ فَبَرَأَ مِنْ رَمَدِهِ ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ
فَقَضَى وَلَمْ يَبْنِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَيْتَهُ وَطَوَّلَهُ ، وَأَنْتَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ عَدُوُّ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ؟ فَهَلْ
يَسْتَوِي بَيْنَ رَجُلٍ نَصَحَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ ، وَرَجُلٍ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟

ثُمَّ أَقْسِمُ بِاللَّهِ مَا أَسْلَمَ قَلْبُكَ بَعْدُ ، وَلَكِنَّ اللِّسَانَ خَائِفٌ فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَيْسَ فِي الْقَلْبِ !
أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فِي غَزَاةِ تَبُوكَ وَلَا
سَخِطَ ذَلِكَ وَلَا كَرِهَهُ ، وَتَكَلَّمْتُمْ فِيهِ الْمُنَافِقُونَ فَقَالَ : لَا تُخْلِفْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنِّي لَمْ أَتَخَلَّفْ
عَنْكَ فِي غَزْوَةٍ قَطُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسَى ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَقَدْ تَوَلَّى اللَّهَ ،

در اینجا ابوبکر و عمر و دیگر مهاجر و انصار مترصد رایت بودند که نصیب او شود ،
و علی علیه السلام در آنروز مبتلا به چشم درد شده بود ، پس رسول خدا او را خوانده و آب دهان
مبارک خود را بر آن نهاده و درمان شد ، پس رایت را بدو سپرده و آنحضرت بی آنکه
رایت را خم کند به لطف و منت خداوند پیروزمندانه بازگشت ، و تو ای معاویه در آنروز
در مکه دشمن خدا و رسولش بودی . پس آیا مردی که خیرخواه خدا و رسول است با
کسی که دشمن آندو است برابر می باشد؟ .

سپس بخدا سوگند که قلب تو بعداً هرگز اسلام نپذیرفت ، ولی زبان ترسان است ،
و آن بگونه ای خلاف آنچه در دل است سخن می گوید .

شما را بخدا سوگند آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی را در غزوه تبوک -
بی آنکه از او در غضب بوده یا ناراضی باشد - جانشین خود در مدینه ساخت ، و منافقین
در این حرکت به سخن آمده و آنحضرت نزد رسول خدا شتافته و عرض کرد : اگر امکان
دارد مرا در مدینه باقی بگذارید چون من در هیچ غزوه ای غایب نبوده ام ، و رسول خدا بدو
فرمود : تو وصی و جانشین در اهل من هستی همچون منزلت هارون از موسی ، سپس
دست علی را گرفته و فرمود : ای مردم هر که ولایت مرا بپذیرد ؛ ولایت خدا را پذیرفته ،

وَمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا فَقَدْ تَوَلَّاهُ ، وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ، وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي ، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ، وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي .

[ثُمَّ قَالَ :] أَتَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ - فِي حِجَّةِ الْوُدَّاعِ - : أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَمْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، فَأَحِلُّوا خِلَالَهُ ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ ، وَاعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ ، وَآمِنُوا بِمُتَشَابِهِهِ ، وَقُولُوا : آمَنَّا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ ، وَأَحْبَبُّوا أَهْلَ بَيْتِي وَعِثْرَتِي ، وَوَالُوا مَنْ وَالَاهُمْ وَأَنْصُرُوهُمْ عَلَى مَنْ عَادَاهُمْ ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا فِيكُمْ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

ثُمَّ دَعَا - وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ - عَلِيًّا فَاجْتَذَبَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ : اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، اللَّهُمَّ مَنْ عَادَى عَلِيًّا فَلَا تَجْعَلْ لَهُ فِي الْأَرْضِ مَقْعَدًا ، وَلَا فِي السَّمَاءِ مَصْعَدًا ، وَاجْعَلْهُ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ ؟

وهرکه ولایت علی را قبول کند ؛ ولایت مرا قبول نموده است ، وهرکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده ، وهرکه علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است ، وهرکه مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته ، وهرکه علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است .

سپس فرمود : شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا ﷺ در حِجَّةِ الْوُدَّاعِ فرمود : ای مردم من در میان شما دو چیزی باقی نهاده ام که پس از آن دیگر گمراه نخواهید شد : کتاب خدا و عترتم ؛ اهل بیت مرا ، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بدانید ، به محکم آن عمل نموده و به متشابهش ایمان آورید ، و بگویید : به تمام آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده ایمان داریم ، و عترت و اهل بیت مرا دوست بدارید ، و با دوستانشان دوست و ایشانش را علیه دشمنانشان یاری نمائید ، و آندو پیوسته با هم می باشند تا در روز قیامت بر حوض بر من وارد شوند .

سپس آن رسول گرامی درحالی که بر منبر بود علی را نزدیک خود خوانده و او را بدست خود گرفته و فرمود : خداوند! با دوست او دوست و با دشمنش دشمن باش ، خداوند! هر که با او دشمنی کند او را در دنیا مکن و مأوی مده ، و روحش را به آسمان متصاعد مگردان ، بلکه او را در پائینترین مکان جهنم قرار ده!

وَأَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ : أَنْتَ الذَّاكِرُ عَنْ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَذُودُ عَنْهُ كَمَا يَذُودُ أَحَدُكُمْ الْغَرِيْبَةَ مِنْ وَسْطِ إِيلِهِ؟

أَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَتَكُنِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عَلِيُّ ﷺ : مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ : «يُبْكِينِي أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لَكَ فِي قُلُوبِ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي ضَغَائِنٌ ، لَا يَبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى أَتَوَلَّى عَنْكَ»؟

أَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ ، وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ بَيْتِهِ قَالَ : «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِزَّتِي ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُمْ وَأَنْصُرْهُمْ عَلَى مَنْ عَادَاهُمْ» ، وَقَالَ : «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ : مَنْ دَخَلَ فِيهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»؟

أَشِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَدْ سَلَّمُوا عَلَيْهِ بِالْوِلَايَةِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَيَاتِهِ؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ بدو فرمود : تو در روز قیامت ؛ مردم [ناأهل] را از حوض من می‌رانی ! همچنانکه شما شتر غریب را از میان شتران خود می‌رانید؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که حضرت امیر علیؑ در ایام بیماری رسول خدا ﷺ براو وارد شد و آنحضرت گریست و چون علیؑ گریه را پرسید فرمود : آنچه مرا به گریه انداخت این بود که می‌دانم در دلهای برخی از این مردم عداوت و بغض به تو بسیار است ولی آنرا تا بعد از وفات من اظهار نمی‌کنند؟

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ هنگام وفات ؛ آنگاه که اهل بیت او اطرافش بودند فرمود : خداوندا! اینان اهل بیت و عترت من هستند ، خداوندا! با دوستانشان دوستی فرما و ایشان را بر دشمنانشان یاری فرما . و نیز فرمود : «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مِنْ مِثْلِ كَسْفَانِ نُوحٍ : مَنْ دَخَلَ فِيهَا نَجَّى وَهُوَ كَمَا أَنْتَ تَخْلَفُ نَمَائِدُ غَرِقَ»؟

و شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که صحابه در زمان حیات و عهد پیامبر بر او (حضرت امیر علیؑ) بعنوان ولایت سلام می‌کردند؟

وَأَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا أَوَّلُ مَنْ حَرَّمَ الشَّهَوَاتِ كُلَّهَا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» وَكُلُّوا بِمَا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ، وَكَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَایَا، وَعِلْمُ الْقَضَايَا، وَقَصْلُ الْخِطَابِ، وَرُسُوحُ الْعِلْمِ، وَمَنْزِلُ الْقُرْآنِ، وَكَانَ فِي رَهْطٍ لَا تَعْلَمُهُمْ يَتَّبِعُونَ عَشْرَةَ نَبَأَهُمُ اللَّهُ أَنَّهُمْ [بِهِ] مُؤْمِنُونَ، وَأَنْتُمْ فِي رَهْطٍ قَرِيبٍ مِنْ عِدَّةٍ أُولَئِكَ لُعِنُوا عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَشْهَدُ لَكُمْ وَأَشْهَدُ عَلَيْكُمْ: أَنَّكُمْ لُعْنَاءُ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ كُلُّكُمْ.

وَأَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ إِلَيْكَ لِتَكْتُبَ لَهُ لِبْنِي خُزَيْمَةَ حِينَ أَصَابَهُمْ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ فَقَالَ: «هُوَ يَأْكُلُ» فَأَعَادَ الرَّسُولُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ يَنْصَرِفُ الرَّسُولُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ: «هُوَ يَأْكُلُ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ لَا تَسْبِعْ بَطْنَهُ» فَهِيَ وَاللَّهُ فِي نَهْمَتِكَ وَأَكْلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که علی در میان صحابه اول کسی است که تمام شهوات را بر خود حرام ساخت تا اینکه این آیات نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال کرده حرام نکنید و از حد مگذرید، که خدا از حد گذرندگان را دوست ندارد» و از آنچه خدا شما را حلال و پاکیزه روزی داده بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید پروا داشته باشید - مائده: ۸۶ و ۸۷؟ و نزد او بود علم منایا و علم قضایا و فصل خطاب و رسوخ به علوم فراوان و هو عارف بمحل نزول قرآن بود. علی از گروهی بود - که گمان ندارم تعدادشان به ده برسد - که خدا پیامبر را بر ایمانشان با خبر ساخت، و شما در گروهی به شمار اینان؛ ولی ملعون از زبان خود پیامبرید، پس من بر له و علیه شما شهادت می‌دهم که شما همگی از زبان خود پیامبر لعن شده‌اید. و شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا [ای معاویه] یادت هست وقتی که رسول خدا ﷺ نزد تو فرستاد تا نامه‌ای به بنو خزیمه - در قضیه خالد بن ولید - بنویسی، و تا سه بار فرستاده رسول خدا بازگشته و گفت که تو در حال خوردنی که در آخر رسول خدا درباره‌ات فرمود: «خدایا! دلش را سیر مگردان» که شکم او تا روز قیامت در پی شهوات و شکم - چرانی است.

ثُمَّ قَالَ : أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَا أَقُولُ حَقًّا إِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةُ كُنْتَ تَسُوقُ بِأَيْدِكَ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ وَيَقُودُهُ أَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ ، وَهَذَا يَوْمُ الْأَحْزَابِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقَائِدَ وَالرَّاكِبَ وَالسَّائِقَ ، فَكَانَ أَبُوكَ الرَّاكِبَ ، وَأَنْتَ يَا أَرْزَقُ السَّائِقُ ، وَأَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ الْقَائِدُ؟ ثُمَّ أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ أَبَا سُفْيَانَ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ : أَوَّلُهُنَّ : حِينَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَبُو سُفْيَانَ جَاءَ مِنَ الشَّامِ فَوَقَعَ فِيهِ أَبُو سُفْيَانَ فَسَبَّهُ وَأَوْعَدَهُ وَهُمْ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ ثُمَّ صَرَفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، وَالثَّانِيَةُ : يَوْمَ الْعِيرِ حَيْثُ طَرَدَهَا أَبُو سُفْيَانَ لِيَحْرَزَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَالثَّالِثَةُ : يَوْمَ أُحُدٍ يَوْمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ ، وَقَالَ أَبُو - سُفْيَانَ : لَنَا الْعُزَّى وَلَا عُزَّى لَكُمْ ، فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ أَجْمَعُونَ .

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که آنچه می‌گویم حق است و تو ای معاویه یادت هست که در روز احزاب: شتری که پدرت سوار آن بود زمام گرفته حرکت می‌دادی و برادرت - همینکه اینجا نشسته - از پشت: شتر را می‌راند، در اینحال رسول خدا فرمود: «لعنت خدا بر راکب شتر و آنکه می‌راند و بر آنکه زمام گرفته می‌کشد باد؟» و تو ای ازرق مگر همان صاحب زمام، و برادرت - همین که اینجا نشسته - آن نبود که از پشت می‌راند؟

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ در هفت موضع ابوسفیان را لعن کرد:

اولین آنها زمانی بود که آنحضرت از مکه به مدینه مهاجرت فرمود، ابوسفیان در حال بازگشت از شام به مکه بود و در میان راه با دیدن آنحضرت بی‌ادبی به او نموده و قصد قتل و اظهار تهدید و وعید وی را داشت که خداوند شرش را از آنحضرت دور ساخت. و دوم در «روز عیر» که ابوسفیان کاروان خود را از آنحضرت گریزانیده بیرون برد. و سوم در روز اُحد که رسول خدا فرمود: خدا مولای ما است و شما مولایی ندارید، و ابوسفیان گفت: بت عُزَّى مال ما است و شما عُزَّى ندارید. و با این کلام مورد لعن خداوند و فرشتگان و انبیاء و همه اهل ایمان قرار گرفت.

وَالرَّابِعَةُ: يَوْمَ حُنَيْنٍ يَوْمُ جَاءَ أَبُو سَفْيَانَ بِجَمْعٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَهَوَازَنَ وَجَاءَ عُيَيْنَةُ بِغَطَفَانَ وَالْيَهُودَ، فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِغَيْظِهِمْ ثُمَّ يَتَالُوا خَيْرًا، هَذَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي سُورَتَيْنِ فِي كُلِّتَهُمَا يُسَمِّي أَبَا سَفْيَانَ وَأَصْحَابَهُ كُفَّارًا وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ يَوْمَئِذٍ مُشْرِكٌ عَلَى رَأْيِ أَبِيكَ بِمَكَّةَ، وَعَلَى يَوْمَئِذٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى رَأْيِهِ وَدِينِهِ.

وَالْخَامِسَةُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْهَدْيِ مَعَكُمْ فَاِنْ أَنْ يَتْلُغَ مَحَلَّهُ» وَصَدَدَتْ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَمُشْرِكُوا قُرَيْشٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَلَعَنَهُ اللَّهُ لَعْنَةً شَمَلَتْهُ وَذَرِيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَالسَّادِسَةُ: يَوْمُ الْأَحْزَابِ: يَوْمُ جَاءَ أَبُو سَفْيَانَ بِجَمْعٍ قُرَيْشٍ، وَجَاءَ عُيَيْنَةُ بَنُ-حُصَيْنٍ بْنِ بَدْرِ بِغَطَفَانَ، فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْقَادَةَ وَالْأَتْبَاعَ وَالسَّاقَةَ

وچهارم روز حنین^(۱) است همان روز که ابوسفیان با گروهی از قریش و افراد قبیله هوازَن همراه عیینة بن حصین از غطفان یهود گرد آمدند، و خداوند همه‌اشان را مورد غضب خود قرار داده و به خیر و خوبی نرسانید، و این همان فرمایش خداوند در دو سوره قرآن است که در هر دو آنها به نام ابوسفیان و یارانش را کافر خوانده است، و تو ای معاویه در آن روزگار در مکه بر عقیده بدعت مشرک بودی، و حضرت علی با رسول خدا بوده و هم رأی و هم عقیده با آنجناب بود.

و پنجم همان فرمایش خداوند است که: «[ایشانند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند] و قربانی را بازداشتند و نگذاشتند که به قربانگاهش (مِنی) برسد - فتح: ۲۵»، تو و بدعت و مشرکان قریش سدّ و منع آن رسول گرامی نمودید، در آنروز ابوسفیان مورد لعن خداوند قرار گرفت، لعنتی که تا روز قیامت شامل نسل او خواهد شد.

و ششم روز احزاب بود، روزی که ابوسفیان با گروهی از قریش، و عیینة بن حصین از غطفان آمدند، و رسول خدا ﷺ تمامی ایشان را: تابع و متبوع، آنکه لشکر را کشید

۱- در این فراز از حدیث اضطراب واضح و آشکار است، زیرا با اندک مطالعه در تاریخ اسلام بخوبی مبرهن و آشکار است که ابوسفیان و عیینة بن حصین در روز حنین مسلمان بودند و خود رسول گرامی از ناحیه غنائم به هر کدام از ایندو از سر تألیف قلوب مقدار زیادی مال عطا فرمود، و ظاهراً لفظ «حنین» تصحیف «احزاب» بوده، و سهواً از کاتب باشد.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

قَبِيلَ : یا رسول الله ، أما فی الأتباعِ مؤمنٍ؟ قالَ : لا تُصِيبُ اللُّعْنَةُ مُؤْمِنًا مِنَ الْآتِبَاعِ ، وَأَمَّا الْقَادَةُ فَلَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ ، وَلَا مُجِيبٌ ، وَلَا نَاجٍ .

وَالسَّابِقَةُ : يَوْمَ النَّبِيِّ ، يَوْمُ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا ، سَبْعَةٌ مِنْهُمْ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ ، وَخَمْسَةٌ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ ، فَلَعَنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَرَسُولَهُ ﷺ مَنْ حَلَّ الشَّيْئَةَ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَسَائِقَهُ وَقَائِدَهُ .

ثُمَّ أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبَاسُفِيَانَ دَخَلَ عَلَى عُمَانَ حِينَ بَوَّعَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ، هَلْ عَلَيْنَا مِنْ عَيْنٍ؟ فَقَالَ : لَا ،

فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : تُدَاوِلُوا الْخِلَافَةَ يَا فُتَيَانَ بَنِي أُمَيَّةَ فَوَالَّذِي نَفْسُ أَبِي سُفْيَانَ بِيَدِهِ ، مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ؟

وآنکه لشکر را رانده به جنگ او آورده تا روز قیامت مشمول لعن خود ساخت .

و از آنحضرت پرسیدند : ای رسول خدا مگر در اتباع مؤمن نبود؟ فرمود : لعن من به مؤمنان اتباع نخواهد رسید ، اما در لشکرکشان هیچ مؤمن و مجیب و ناجی نبود .

و هفتم روز ثنیّه^(۱) بود ، روزی که دوازده نفر عرصه را بر رسول خدا ﷺ تنگ کرده و سخت نمودند ، هفت تن اینان از بنوأمیه و پنج نفر از سایر قریش بودند ، پس خداوند تبارک و تعالی و رسول او همه کسانی که از ثنیّه عبور کردند - جز آنحضرت و سائق (آنکه زمام شتر را گرفته) و قائد (آنکه شتر را می راند) - را لعن فرمود .

شما را به خدا سوگند! آیا پیاد می آورید که ابوسفیان (با چشمانی کور) هنگام بیعت خلافت بر عثمان در مسجد داخل شده و گفت : ای برادرزاده ، آیا در اینجا جاسوس و غیر خودی هست؟ گفت : نه ،

پس ابوسفیان گفت : امر خلافت را میان جوانان خود دست به دست بگردانید که سوگند به آنکه جان ابوسفیان بدست اوست بهشت و جهنمی در کار نیست! .

وَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخَذَ يَدَ الْحُسَيْنِ حِينَ بَوَّعَ عُثْمَانُ وَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي اخْرُجْ مَعِيَ إِلَى بَقِيعِ النَّرْقِدِ، فَخَرَجَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطَ الْقُبُورَ اجْتَرَّهُ فَصَاحَ يَا عَلِيُّ صَوْتِهِ: يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، الَّذِي كُنْتُمْ تُفَاتِلُونَا عَلَيْهِ صَارَ بِأَيْدِينَا وَأَنْتُمْ رَمِيمٌ!! فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَبِّحَ اللَّهُ شَيْئَكَ، وَقَبِّحَ وَجْهَكَ، ثُمَّ نَزَرَ يَدَهُ وَتَرَكَهُ، فَلَوْلَا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ أَخَذَ يَدَهُ وَرَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَهْلَكَ.

فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةُ، فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا شَيْئاً، وَمِنْ لَعْنَتِكَ يَا مُعَاوِيَةُ أَنَّ أَبَاكَ أَبَا سُفْيَانَ كَانَ يَهُمُّ أَنْ يُسَلِّمَ، فَبَعَثْتَ إِلَيْهِ بِشَعْرٍ مَعْرُوفٍ مَرْوِيِّ فِي قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ، تَنْهَاهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَتَصُدُّهُ.

وَمِنْهَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَلَاكَ الشَّامَ فَخِثْتَ بِهِ، وَلَوْلَاكَ عُثْمَانُ فَتَرَبَّصْتَ بِهِ رَيْبَ-الْمُتَوَنِّ، ثُمَّ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ جُرْأَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنَّكَ قَاتَلْتَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ عَرَفْتَهُ

و شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که ابوسفیان دست حسین علیه السلام را - وقتی با عثمان بیعت شد - گرفته و گفت: ای پسر برادر مرا به قبرستان بقیع ببر. تا اینکه به وسط قبرستان رسید پدرت با آوازی بلند (خطاب به شهدای صحابه) گفت: ای اهل گورستان آنچه شما با ما بر سر آن می جنگیدید الحال بدست ما افتاده و شما استخوان پوسیده اید! پس حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدا موی سفید و رویت را قبیح و زشت سازد! سپس دستش را از او کشیده و رهایش ساخت، و اگر نعمان بن بشیر دستش را نگرفته و به مدینه باز نگردانده بود هلاک شده بود.

پس این بود حال تو ای معاویه، آیا قادر به پاسخ یکی از مواردی که گفتم هستی؟ و از موارد لعن بر تو ای معاویه این است که پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود، و تو با ارسال قطعه شعری که در میان قریش و دیگران معروف شده قصد سد و منع او را کردی.

و دیگر روزی بود که عمر تو را والی شام ساخت و تو به او خیانت کردی، و چون عثمان تو را والی ساخت همان راه گذشته پیشه ساخته و انتظار حادثه و مرگ او را داشتی، سپس بزرگتر از آن جرأت تو بر خدا و رسول بود که با علم به سوابق و فضل علی با او جنگیدی؛

وَسَوَابِقُهُ ، وَفَضْلُهُ وَعِلْمُهُ عَلَى أَمْرٍ هُوَ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ ، وَمِنْ غَيْرِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ ، وَلَا دِينَهُ ، بَلْ أَوْطَأَتِ النَّاسَ عُسْوَةً ، وَأَرْقَتِ دِمَاءَ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ بِحَدِّكَ وَكَيْدِكَ وَتَمْوِيلِكَ ، فِعْلٌ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ ، وَلَا يَخْشَى الْعِقَابَ ، فَلَمَّا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ صِرَتْ إِلَى شَرِّ مَثْوًى ، وَعَلَى إِلَى خَيْرٍ مُنْقَلِبٍ ، وَاللَّهُ لَكَ بِالْمِرْصَادِ!!

فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةَ خَاصَّةً ، وَمَا أَمْسَكْتُ عَنْهُ مِنْ مَسَاوِيكَ وَعُيُوبِكَ فَقَدْ كَرِهْتُ بِهِ التَّطْوِيلَ .

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُو بْنُ عَثْمَانَ ، فَلَمْ تَكُنْ حَقِيقًا لِحَقِيقِكَ أَنْ تَتَّبِعَ هَذِهِ الْأُمُورَ فَإِنَّمَا مَثَلُكَ مَثَلُ الْبُعُوضَةِ إِذْ قَالَتْ لِلنَّحْلَةِ : اسْتَمْسِكِي فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْزِلَ عَنْكَ ، فَقَالَتْ لَهَا النَّحْلَةُ : مَا شَعَرْتُ بِوُقُوعِكَ ، فَكَيْفَ يَشُقُّ عَلَيَّ نَزُولُكَ؟! وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ أَنَّكَ تُحْسِنُ^(۱) أَنْ تُعَادِيَ لِي فَيَشُقُّ عَلَيَّ ذَلِكَ ، وَإِنِّي لَمُجِيبُكَ فِي الَّذِي قُلْتَ ، إِنَّ سَبَّكَ عَلَيَّ طَائِلٌ^(۲) : أَيْنَقُصُ فِي حَسَبِهِ؟

وازا اولویت او بر حکومت بر خود و دیگران نزد خدا و مردم نیک واقف بودی ، و کورکورانه مردم را به سوی خود کشانده و خون خلق بسیاری را با خدعه و کید و ظاهرسازی ریختی ، کار کسی کردی که اعتقاد به معاد نداشته و از عقاب ترس ندارد ، پس چون اجل تو برسد جایگاهت بدترین مکان خواهد شد ، و علی علیه السلام منتهی به بهترین جایگاه خواهد شد ، و خداوند در کمینگاه تو می باشد .

و اینها ای معاویه همه برای تو بود ، و آنچه از عیوب و بدیهایت امساک نموده و صرف نظر کردم اگر از طولانی شدن بحث بود [وگرنه همه را می گفتم] .

و اما تو ای عمرو بن عثمان ، به جهت حماقتت درخور آن نیستی که تتبع این امور را بکنی ، و تنها تو مانند پشه ای هستی که به درخت خرما می گفت : خود را نگاه دار که می خواهم از تو فرود آیم! و درخت خرما در جواب گفت : من اصلاً متوجه نشستنت نشدم ، پس چگونه برخاستنت بر من گران باشد؟! و بخدا سوگند که مرا گمان آن نبود که تو را قوت حسن معادات با من باشد که بر من سخت و گران باشد ، ولی الحال جواب آن یاوه سرائیهات را خواهم داد : سب و دشنام تو به علی آیا از سر نقص در حساب او است؟

أَوْ تَبَاعُدِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَوْ بِسُوءِ بَلَاءٍ فِي الْإِسْلَامِ؟ أَوْ بِجَوْرِ فِي حُكْمٍ؟ أَوْ رَغْبَةٍ فِي الدُّنْيَا؟ فَإِنْ قُلْتِ وَاحِدَةً مِنْهَا فَقَدْ كَذَبْتَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنْ لَكُمْ فِينَا تِسْعَةَ عَشَرَ دَمًا يَقْتُلُ مُشْرِكِي بَنِي أُمَيَّةَ بِبَدْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَتَلَهُمْ، وَلَعَمْرِي لَيُقْتَلُنَّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ تِسْعَةَ عَشَرَ وَثَلَاثَةٌ بَعْدَ تِسْعَةِ عَشَرَ ثُمَّ يُقْتَلُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ تِسْعَةَ عَشَرَ وَتِسْعَةَ عَشَرَ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ سِوَى مَا قُتِلَ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِذَا بَلَغَ وَلَدُ الْوَزْغِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا، أَخَذُوا مَالَ اللَّهِ يَتَنَّهُمْ دُولًا، وَعِبَادَهُ خَوْلًا، وَكِتَابَهُ دَخَلًا، فَإِذَا بَلَغُوا ثَلَاثِينَ وَعَشَرَ حَقَّتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ وَهُمْ، فَإِذَا بَلَغُوا أَرْبَعِينَ وَخَمْسَةَ وَسَبْعِينَ كَانَ هَلَاكُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ لَوْكَ تَمْرًا. فَأَقْبَلَ الْحَكَمُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ وَهُمْ

یا دوری‌اش از رسول خدا؟ یا بدی در اسلام از او ظاهر شده؟ یا در حکمی بی‌داد کرده؟ یا تمایلی بدنیا نموده؟ که اگر هر کدام آنها را بگویی دروغ بافته‌ای.

و اما اینکه گفתי: «ما دعوی نوزده خون از بزرگان بنی اُمیّه از کشته شدگان جنگ بدر بر شما بنی عبدالمطلب داریم» همه آنها را خدا و رسول او به قتل رساندند، و بجان خودم سوگند که از بنی هاشم نوزده نفر، و سه نفر پس از این تعداد کشته شدند، و از بنو اُمیّه نوزده و نوزده نفر در یک مقام و موطن کشته شدند غیر از آنچه از ایشان در جاهای دیگر کشته شدند که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند.

روزی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ [کنایه وار] فرمود: هرگاه تعداد بچه‌های وَزْغ^(۱) به سی مرد برسد، بیت المال را میان خود دست بدست کرده بغارت برند، و آزادی پندگان خدا را سلب کنند و آنان را برده خویش سازند، و کتاب و دین خدا را به تباهی و فساد کشند، و چون تعدادشان به سیصد و ده نفر رسد لعن و نفرین بر او و آنها واجب شود، و چون به چهارصد و هفتاد و پنج رسند هلاک و نابودی‌اشان سریعتر از جویدن خرمایی است. پس در اینحال حکم ابن ابی‌العاص در حالیکه اُصحاب در این مطلب

۱- وَزْغ: کسی است که دنبال شرّ و فساد بوده و بسیار ترسو و بزدل باشد. (قاموس)

فِي ذَلِكَ الذِّكْرِ وَالْكَلامِ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : اخْفِضُوا أَصْوَاتَكُمْ فَإِنَّ الْوَزْغَ يَسْمَعُ !!
وَذَلِكَ حِينَ رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ يَمْلِكُ بَعْدَهُ مِنْهُمْ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ - يَعْنِي فِي الْمَنَامِ -
فَسَاءَ ذَلِكَ وَشَقَّ عَلَيْهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ : «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً
لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» ، يَعْنِي : بَنِي أُمَيَّةَ ، وَأَنْزَلَ أَيْضاً : «لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ
أَلْفِ شَهْرٍ» فَأَشْهَدَ لَكُمْ ، وَأَشْهَدُ عَلَيْكُمْ ، مَا سُلْطَانُكُمْ بَعْدَ قَتْلِ عَلِيٍّ إِلَّا أَلْفُ شَهْرٍ الَّتِي أَجَّلَهَا
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ .

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ، السَّانِيءُ اللَّعِينُ الْأَبْتَرُ ، فَإِنَّمَا أَنْتَ كَلْبٌ ، أَوَّلُ أَمْرِكَ إِنْ
أَمَكَ بَغِيَّةٌ ، وَإِنَّكَ وَلَدْتَ عَلَى فِرَاشٍ مُشْتَرَكٍ ، فَتَحَاكَمْتَ فِيكَ رِجَالُ قُرَيْشٍ مِنْهُمْ : أَبُو سُفْيَانَ
ابْنُ الْحَرْبِ ، وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمَغِيرَةِ ، وَعُثْمَانُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَالنَّضَرُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ ، وَالْعَاصُ
ابْنُ وَائِلٍ ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّكَ ابْنُهُ ، فَغَلَبَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ قُرَيْشٍ الْأَمَّهُمْ حَسَباً ،

و کلام حضرت بودند نزدیک آن جمع شد که رسول خدا به یاران خود فرمود آهسته سخن
گویید که وزغ می شنود!!

و این زمانی بود که رسول خدا ﷺ تمام آنان و کسانی که پس از وی متصدی
حکومت خواهند شد را در خواب دید ، و این اوقاتش را تلخ و کار را بر وی سخت نمود ،
در اینجا بود که خداوند این آیه را فرستاد که : «و آن خوابی را که به تو نمودیم و آن
درخت نفرین شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم نکردیم - اِسْرَاء : ۶۰» ، و مراد از
درخت ملعونه : بنو اُمیّه است ، و نیز فرمود : «شب قدر بهتر از هزار ماه است - قدر : ۳» ،
پس من بر له و علیه شما گواهی می دهم که حکومت و سلطنت شما پس از شهادت
حضرت علیّ علیه السلام جز همان هزار ماهی نخواهد بود که خداوند در کتاب خود مقرر
فرموده است .

و اما تو ای عمرو پسر عاص ، ای بدگوی لعین ابتر (بی دنباله) ، تو فقط به سگ مانی ،
ابتدای کار تو با مادرت که بدکاره بود شروع شد ، و تو بر فراشی مشترک تولّد یافتی ،
و درباره ولایت و سرپرستی تو مردانی از قریش ادّعا نمودند بنامهای : ابوسفیان بن حرب ،
ولید بن مغیره ، و عثمان بن حارث ، و نضر بن حارث بن کلدّه ، و عاص بن وائل ، و هر کدامشان
تو را فرزند خود می دانست ، و دست آخر پدرت کسی شد که در حساب از همه پست تر ،

وَأَخْبَتُهُمْ مَنْصَباً وَأَعْظَمُهُمْ بُغْيَةً. ثُمَّ قُلْتُ خَطِيئاً وَقُلْتُ: أَنَا سَانِيٌّ مُحَمَّدٍ، وَقَالَ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ: إِنَّ مُحَمَّدًا رَجُلٌ أَبْتَرُ لَا وَلَدَ لَهُ، فَلَوْ قَدْ مَاتَ انْقَطَعَ ذِكْرُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّ شَانِيَّكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» وَكَانَتْ أُمَّكَ تَمْشِي إِلَى عَبْدِ قَيْسٍ تَطْلُبُ الْبُغْيَةَ، تَأْتِيهِمْ فِي دُورِهِمْ وَفِي رِحَالِهِمْ وَبُطُونِ أَوْدِيَّتِهِمْ ثُمَّ كُنْتَ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ يَشْهَدُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مِنْ عَدُوٍّ أَشَدَّهُمْ لَهُ عَدَاوَةً، وَأَشَدَّهُمْ لَهُ تَكْذِيباً، ثُمَّ كُنْتَ فِي أَصْحَابِ السَّفِينَةِ: الَّذِينَ أَتَوْا النَّجَاشِيَّ وَالْمُهَاجِرَ الْخَارِجَ إِلَى الْحَبَشَةِ فِي الْإِسْطَاطَةِ بِدَمِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَسَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ إِلَى النَّجَاشِيِّ، فَحَاقَ الْمَكْرُ السَّيِّئُ بِكَ، وَجُعِلَ جِدُّكَ الْأَسْفَلُ، وَأُطِيلَ أُمْنِيَّتُكَ، وَخِيبَ سَعْيُكَ، وَأُكْذِبَ أَحَدُوثُكَ، «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا».

وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي عُمَانَ، فَأَنْتَ يَا قَلِيلَ الْحَيَاءِ وَالذِّينِ، أَهْبَتَ عَلَيْهِ نَاراً، ثُمَّ هَرَبْتَ إِلَى فَلَسْطِينَ تَتَرَبَّصُ بِهِ الدَّوَابِرُ، فَلَمَّا أَتَاكَ خَبَرُ قَتْلِهِ حَبَسْتَ نَفْسَكَ عَلَى مُعَاوِيَةَ، فَبِغْتَهُ دِينَكَ يَا خَبِيثُ بِدُنْيَا غَيْرِكَ.

و در منصب از همه خبیث تر و خلاصه بدکاره ترین شان بود، سپس تو برای سخنرانی برخاسته و گفتی: من بدگوی محمد هستم، و پدرت عاص گفت: محمد مردی بی دنباله است و پسری ندارد، که اگر بمیرد نسلش منقطع خواهد شد، در اینجا خداوند آیه «همانا دشمن تو، هو دنبال بریده است - کوثر: ۳» را نازل فرمود، و این در حالی بود که مادرت هنوز نزد عبدقیس رفته و خواهان فسادکاری بود و در جایجای آنجا خودفروشی می کرد، و تو ای عمرو در تمام مکانهایی که رسول خدا ﷺ حضور داشت از بدترین دشمنان و تکذیب کنندگان او بودی، سپس تو از افراد کشتی شدی که برای کشتن جعفر بن - ابی طالب و سایر مهاجرین رهسپار دیار حبشه و نزد نجاشی رفت، و در نهایت مکر زشت و فکر بدکاری گریبان خودت را گرفت و نقشه ات جواب عکس داد، و امیدت به نابودی گرایید، و تلاشت به شکست انجامید، و نقشه ات بر آب شد، «و خداوند ندای کافران را پست گردانید و ندای خدا (دعوت اسلام) را مقام بلند داد - توبه: ۴۰».

و اما گفتارت درباره عثمان: ای بی حیای بی دین! تو خود در خانه اش آتش انداختی، سپس به فلسطین گریخته در انتظار عاقبت فتنه بودی و بمحض شنیدن خبر قتل عثمان خود را تماماً در اختیار معاویه قرار دادی، و دین خود را ای خبیث به دنیای دیگری فروختی،

وَلَسْنَا نَلُومُكَ عَلَى بُغْضِنَا ، وَلَا نُعَاتِبُكَ عَلَى حُبِّنَا ، وَأَنْتَ عَدُوٌّ لِبَنِي هَاشِمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
وَالْإِسْلَامِ . وَقَدْ هَجَوْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعِينَ بَيْتاً مِنْ شَعْرِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :
«اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَحْسِنُ الشَّعْرَ ، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَقُولَهُ ، فَأَلْعَنَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ بِكُلِّ بَيْتٍ أَلْفَ
لَعْنَةٍ» ، ثُمَّ أَنْتَ يَا عَمْرُو الْمُؤَيَّرُ دُنْيَا غَيْرِكَ عَلَى دِينِكَ ، أَهْدَيْتَ إِلَى النَّجَاشِيِّ الْهَدَايَا ، وَرَحَلْتَ
إِلَيْهِ رَحْلَتَكَ الثَّانِيَةَ ، وَلَمْ تَنْهَكَ الْأُولَى عَنِ الثَّانِيَةِ ، كُلُّ ذَلِكَ تَرْجِعُ مَغْلُولاً حَسِيراً ، تُرِيدُ
بِذَلِكَ هَلَكَ جَعْفَرٍ [بْنِ أَبِي طَالِبٍ] وَأَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا أَخْطَأَكَ مَا رَجَوْتَ وَأُمِّلْتَ ، أَحَلَّتْ عَلَى
صَاحِبِكَ عِمَارَةَ بَنِ الْوَلِيدِ .

وَأَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدَ بْنَ عَقْبَةَ! فَوَاللَّهِ مَا أَلُومُكَ أَنْ تُبْغِضَ عَلِيّاً وَقَدْ جَلَدَكَ فِي الْحُمْرِ ثَمَانِينَ جَلْدَةً ،
وَقَتَلَ أَبَاكَ صَبْرًا يَبِيدُهُ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَمْ كَيْفَ نُسَبُّهُ وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ مُؤْمِناً فِي عَشْرِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ ،

و ما قصد ملامت تو بر بغض خود را نداشته و بر حب خود سرزنش نمی کنیم ، زیرا زمان
جاهلیت و اسلام پیوسته دشمن ما بنی هاشم بوده ای ، تو همان هستی که رسول خدا ﷺ را
با هفتاد بیت شعر هجو کردی ، و آنحضرت بدرگاه خداوند عرضه داشت : «خداوندا! من
شعر بنکویی نمی دانم ، و سزاوار هم نیست که شعر گویم ، خداوندا! در برابر هر بیت شعری
که عمرو عاص گفته هزار بار او را لعن فرما! ». سپس تو ای عمرو ای کسی که دنیای
دیگری را بر دین خود برگزیدی ، هدایای بسیار نزد نجاشی روانه ساخته و برای بار دوم
قصد او نمودی ، و شکست سفر اوّل تو را مانع از سفر دوم نشد ، و در تمام ایندو سفر خائب
و خاسر و آزرده بازگشتی ، تو قصد کشتن جعفر و اصحابش را داشتی ، و هنگامیکه امید
و آرزویت تو را به خطا انداخت ، بسوی صاحب عماره بن ولید مراجعت نمودی .

و اما تو ای ولید بن عقبه! بخدا سوگند من تو را بر بغض علی سرزنش نمی کنم چرا که او
بر تو حدّ شرب جاری نموده و هشتاد تازیانه زد^(۱) ، و بدرت را در روز بدر پس از اسارت
گردن زد ، و چگونه او را دشنام می دهی که خدا در ده آیه از قرآن او را مؤمن خوانده است ،

۱ - البته مشهور چهل تازیانه است ، و شاید بقولی تازیانه را دوتایی نموده و هر ضربه را

وَسَمَّاكَ فَاسِقًا ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» ، وَقَوْلُهُ : «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» ، وَمَا أَنْتَ وَذِكْرُ قُرَيْشٍ ؟ وَإِنَّمَا أَنْتَ ابْنُ عِلْجٍ مِنْ أَهْلِ صَفُورِيَّةَ اسْمُهُ : ذُكْوَانُ .

وَأَمَّا زَعْمُكَ أَنَا قَتَلْنَا عُثْمَانَ فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَاعَ طَلْحَةُ ، وَالزُّبَيْرُ ، وَعَائِشَةُ ، أَنْ يَقُولُوا ذَلِكَ لِأَبِي بَنِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ تَقُولُهُ أَنْتَ ؟ وَلَوْ سَأَلْتُ أُمَّكَ مَنْ أَبُوكَ إِذْ تَرَكَتْ ذُكْوَانَ قَالَتْ لَكَ بِعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ، اكَتَسَتْ بِذَلِكَ عِنْدَ نَفْسِهَا سَنَاءً وَرَفْعَةً ، مَعَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَلِأَيِّكَ وَلِأُمَّكَ مِنَ الْعَارِ وَالْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ .

تُوْمَ أَنْتَ يَا وَلِيدُ - وَاللَّهُ - أَكْبَرُ فِي الْمِيلَادِ يَمُنُّ تُدْعَى لَهُ ، فَكَيْفَ تُسَبُّ عَلَيَّاءَ وَلَوْ اشْتَغَلْتَ بِنَفْسِكَ لَتَشَبَّهْتَ نَسَبَكَ إِلَى أَبِيكَ لَا إِلَى مَنْ تُدْعَى لَهُ ، وَلَقَدْ قَالَتْ لَكَ أُمُّكَ :

و تو را فاسق نامبرده ، و آن همین آیه شریفه : «آیا کسی که مؤمن است همچون فاسق (کسی که از فرمان خدای بیرون رفته) است؟ هرگز برابر نیستند - سجده : ۱۸» و آیه : «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، اگر فاسق (بیرون شده از فرمان خدای) به شما خبری آورد نیک بررسی کنید تا مبادا نادانسته به مردمی آسیب رسانید ، و آنگاه بر آنچه کردید پشیمان گردید - حجرات : ۶» می‌باشد ، تو را چه به ذکر و یاد قریش؟! و جز این نیست که تو پسر مردی از کفار عجم از شهر صَفُورِیَّة (از نواحی اردن در شام نزدیک طبریه) به نام ذُکْوَان هستی .

و اما پندارت که ما عثمان را کشته‌ایم بخدا قسم که طلحه و زبیر و عائشه توان آن نداشتند که این تهمت بر علی بن ابی طالب علیه السلام زنند تا چه رسد به تو؟! و معنی من این است که تو از مادرت درباره پدر خود پرسش کنی آنگاه که ذکوان (همسرش) را ترک گفت و تو را ملصق به عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ کرد ، و بدینکار جامه برتری و رفعتی بر تن نمود ، همراه با آنچه خداوند برای تو و پدر و مادرت از عار و خواری در دنیا و آخرت مهیا ساخته ، و خداوند ستمکار به بندگان نیست .

سپس ای ولید - بخدا - تو از نظر سن بزرگتر از کسی هستی که پدر خود می‌خوانی ، یا این رسوائی چگونه لب به سب و دشنام علی علیه السلام می‌گشایی؟! پس بهتر است تو مشغول اثبات نَسَبِ خود به پدرت باشی نه آنکه ادعا می‌کنی ، و مادرت به تو گفته است :

«یا بُنِیَّ اَبُوکَ وَاللهِ الْاُمُّ وَاُخْبِثُ مِنْ عُقْبَةٍ!»

وَأَمَّا أَنْتَ يَا عُثْبَةَ بْنَ أَبِي سُفْیَانَ، قَوَّالِهِ مَا أَنْتَ بِحَصِیفٍ فَأَجَابُكَ، وَلَا عَاقِلٍ فَأَعَاتَبَكَ
وَمَا عِنْدَكَ خَيْرٌ يُرْجَى وَلَا شَرٌّ يُخْشَى، وَمَا كُنْتُ وَلَوْ سَبَّيْتُ عَلِيًّا لِأَعِيرَ بِهِ عَلَيْكَ، لِأَنَّكَ
عِنْدِي لَسْتُ بِكَفُّو لِعَبْدٍ عَبْدٍ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأُرَدَّ عَلَيْكَ وَأَعَاتَبَكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ
وَلِأَبِيكَ وَأُمِّكَ وَأَخِيكَ لِبَالِزْ صَادٍ، فَأَنْتَ ذُرِّيَّةُ آبَائِكَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَسَقَالَ:
«عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقِي مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ - إِلَى قَوْلِهِ: مِنْ جُوعٍ».

وَأَمَّا وَعِيدُكَ لِإِيَّايَ بِقَتْلِي، فَهَلَّا قَتَلْتَ الَّذِي وَجَدْتَهُ عَلَى فِرَاشِكَ مَعَ حَلِيلَتِكَ، وَقَدْ
غَلَبَكَ عَلَى قَرْحِهَا وَشَرَكَكَ فِي وَلَدِهَا حَتَّى اَلْصَقَ بِكَ وَلَدًا لَيْسَ لَكَ، وَيَلَّا لَكَ!، لَوْ شَغَلَتْ
نَفْسَكَ بِطَلَبِ ثَارِكَ مِنْهُ كُنْتَ جَدِيرًا، وَبِذَلِكَ حَرِيًّا، إِذْ تَسُومُنِي الْقَتْلَ وَتُوْعِدُنِي بِهِ.

«ای فرزندم پدر واقعی تو لستم تر و خبیث تر از عقبه است».

وَأَمَّا تُوَايَ عُثْبَةَ بْنَ أَبِي سُفْیَانَ، بِخُذَا سَوْگَنْدَ که تو کسی نیستی که در حساب و شمار
آئی تا من متوجه جواب تو گردم، و عاقل به رأی درست نیستی تا به تو خطاب و عتاب
کنم، نه خیری داری که بدان امیدوار بود و نه دارای شری هستی که از آن ترسید، و من
هرچند که علی علیه السلام را دشنام و سب گویی حاضر به سرزنش و توبیخ نیستم، زیرا تو
نزد من همتا با برده علی هم نیستی تا پاسخ یاوه هایت را گویم، بلکه خداوند در کمینگاه
تو و پدر و مادر و برادرت می باشد، و تو از نسل افرادی هستی که خداوند در قرآن
اینگونه وصفشان فرموده که: «کوشنده اند - در این جهان - و رنج کشیده - در آن جهان -
* در آتشی سخت سوزنده در آیند * از چشمه ای بسیار گرم آبشان دهند * آنها را هیچ
خوردنی نیست مگر خار درشت تلخ (که هیچ چارپایی نمی خورد) * که نه فربه می کند
و نه از گرسنگی سودی دهد (گرسنگی را از میان نمی برد) - غاشیه: ۱ تا ۷».

وَأَمَّا تَهْدِيدِي که به قتل من کردی، چرا کمر به قتل آنکه در فراش تو با حلیله ات
خسبید نمی بندی؟! و حال آنکه او شریک غالب تو در فرج او و شریک در فرزند تو شد
تا آنجا که فرزندی که از تو نیست را به تو چسباند، وای بر تو! اگر نفس خود را در گرفتن
این حق از او وادار نمایی شایسته تر است و در خور، تا مرا تهدید به قتل و وعید نمایی!

وَلَا أَلُوْمَكَ أَنْ تُسَبَّ عَلَيَّ وَقَدْ قَتَلَ أَخَاكَ مُبَارَزَةً، وَاشْتَرَكَهُ هُوَ وَحَمْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي قَتْلِ جَدِّكَ حَتَّى أَصْلَاهَا اللَّهُ عَلَى أَيْدِيهِمَا نَارَ جَهَنَّمَ وَأَذَاقَهَا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، وَنُبِّئَ عَمَّكَ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَأَمَّا رَجَائِي الْخِلَافَةَ، فَلَعَنَ اللَّهُ إِنْ رَجَوْتُهَا فَإِنَّ لِي فِيهَا مَلْتَمِسًا، وَمَا أَنْتَ بِنَظِيرِ أَخِيكَ وَلَا بِخَلِيفَةِ أَبِيكَ، لِأَنَّ أَخَاكَ أَكْثَرُ ثَمَرْدًا عَلَى اللَّهِ، وَأَشَدُّ طَلَبًا لِإِهْرَاقِهِ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ، وَطَلَبَ مَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، يُخَادِعُ النَّاسَ وَيَمَكُرُهُمْ، وَيَمَكُرُ اللَّهُ، وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّ عَلِيًّا كَانَ شَرُّ قُرَيْشٍ لِقُرَيْشٍ» فَوَاللَّهِ مَا حَقَّرَ مَرْحُومًا وَلَا قَتَلَ مَظْلُومًا. وَأَمَّا أَنْتَ يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، فَإِنَّكَ لَهْ عَدُوٌّ، وَلِكِتَابِهِ نَابِذٌ، وَلِتَيْبِهِ مُكَذِّبٌ، وَأَنْتَ الزَّانِي وَقَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ، وَشَهِدَ عَلَيْكَ الْعَدُولُ الْبَرَزَةُ الْأَنْصِيَاءُ، فَأَخَّرَ رَجْمَكَ،

وَمَنْ تَوَرَّادَ سَبَّ عَلَيَّ مَلَامَتِ نَفْسِي كَمَا أَنَّ بَرَادِرَتِ رَادِرِ مُبَارَزَةٍ بِه قَتْلِ رَسَانَدِه، وَبَا شَرَاكَتِ عَمُوَيْشِ هَمَزِه جَدَّتْ رَا كَشْتِ، وَخَدَاوَنَدِ بَدَسْتِ اَيْنَدُوْ اَن دُو نَابِكَا رَا رَوَانَه اَتَشِ جَهَنَّمَ سَاخْتِه وَطَعَمِ دَرْدَنَاكِ وَسَوَزَانِشِ رَا بَدِيشَانِ چَشَانَدِ، وَنَبَزِ عَمُوَيْتِ بَدَسْتُو رَسُوْلُخُدَا ﷺ اَزْ شَهَرِ تَبْعِيْدِ وَاخْرَاجِ شُدِ.

وَأَمَّا أَمِيدُ مَنْ بِي خِلَافَتِ، بِسِ بَجَانِ خُودِ قِسْمِ اِگَرِ اَيْنِچَنِ بَسَا شُدِ بِي اَن سَزَاوَارِ وَشَايِسْتِهَامِ، وَتُو نِه مَانَدِ بَرَادِرَتِ مِي بَاشِي وَنِه جَانَشِينِ پَدِرَتِ، زِيَرَا بَرَادِرَتِ بِيَشْتَرِ اَزْ هَمِه اَزْ فَرَامِينِ اَلْهِی تَمَرْدِ وَسَرِیجِي مِي كَرْدِ، وَبِيَشْتَرِ سَعِي دَرِ رِيخْتَنِ خُونِ مُسْلِمِيْنَ دَاشْتِ، وَطَلَبِ چِيْزِي كِه شَايِسْتِگِي اَن رَا نَدَاشْتِ مِي كَرْدِ، مَرْدَمِ رَا مِي فَرِيْقَتِ وَخَدَعِه مِي كَرْدِ، وَبَا خُدَا بِي مَكْرِ رِفْتَارِ مِي كَرْدِ وَخَدَاوَنَدِ بِيْتَرِ اَزْ هَر كَسِ مَكْرِ تَوَانَدِ كَرْدِ.

وَأَمَّا اَيْنَكِه كُفْتِي: «بَدِرَتِ بَدْتَرِيْنِ فَرْدِ قُرَشِيْ بَرَايِ قَبِيْلَةِ قُرَيْشِ بُوْدِ» بِخُدَا سُوْگُنْدِ نِه فَرْدِ مَرْحُوْمِي رَا حَقِيْرِ سَاخْتِه وَنِه مَظْلُوْمِي رَا بِه قَتْلِ رَسَانَدِ.

وَأَمَّا تُو اِيْ مُغِيْرَةُ بِنِ شُعْبِه، تُو دَشْمَنِ خُدَا، وَتَارَكِ قُرْآنِ، وَتَكْذِيْبِ كُنْدِه رَسُوْلُخُدَايِي، تُو مَرْتَكَبِ زَنَّا شُدِه وَمُسْتَوْجِبِ حَدْ رَجْمِ (سَنگَارِ شَدَن) مِي بَاشِي، وَبِرِ اَيْنِ گَنَاهَتِ اَفْرَادِيْ عَدُوْلِ صَالِحِ پَرِهِيْزْگَارِ گَوَاهِيْ دَادَنَدِ، بِسِ رَجْمِ تُو بِي تَاْخِيْرِ اِفْتَادِ،

وَدَفَعَ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ ، وَالصِّدْقُ بِالْأَغَايِطِ ، وَذَلِكَ لِمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ، وَالْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ، وَالْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَى ، وَأَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَأَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا ، اسْتِذْلَالاً مِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ ، وَأَنْتِهَا كَأَلْحَرُمَتِهِ وَقَدْ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « [يَا فَاطِمَةُ] أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » وَاللَّهُ مُصِيرُكَ إِلَى النَّارِ ، وَجَاعِلَ وَبَالَ مَا نَطَقْتَ بِهِ عَلَيْكَ ، فَبِأَيِّ الثَّلَاثَةِ سَبَّيْتَ عَلِيًّا ، أَنْقَصَا فِي نَسَبِهِ ، أَمْ بَعْدَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَمْ سُوءَ بَلَاءٍ فِي الْإِسْلَامِ ، أَمْ جَوْرًا فِي حُكْمٍ ، أَمْ رَغْبَةً فِي الدُّنْيَا ؟ إِنْ قُلْتَ بِهَا فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَذَبَكَ النَّاسُ .

أَتَزْعُمُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ عُثْمَانَ مَظْلُومًا ؟ أَمْ قَتَلْتِ وَأَنْتِ مِنْ لَائِمِهِ فِي ذَلِكَ وَلَعَمْرِي إِنْ كَانَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَتَلَ عُثْمَانَ مَظْلُومًا فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ فِي ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ ،

وَحَقُّ بَهْ بَاطِلِ دَفْع ، وَرَاسْتِ بَهْ دُرُوعِ وَكَذِبِ رَدِّ شُد ، وَابِنِ بَخَاطِرِ آن اَسْتِ كِه خِداوَنَدِ بَرَايَتِ عَذَابِی دَر دَنَاكِ مَهِيَّتَا فَرْمُودِه اَسْتِ ، وَخَوَارِی دَر دُنْيَا ، وَرِسْوَايِی عَذَابِ آخِرَتِ بَدْتَر اَسْتِ ، وَتُو هِمَانِ هَسْتِی كِه فَاطِمَه دَخْتِ گَرَامِی رِسُو لَخِدا ﷺ رَا ضَرَبِه زَدِی تا آنجا كِه خُونِ آلُودِ شُدِه وَفَرَزَنْدِ دَر شَكَمِشِ رَا سَقَطِ كَسَرْدِ ، اِیْسِنَكَارَتِ از سَرِ خَوَارِ سَاخْتَنِ رِسُو لَخِدا وَمُخَالَفَتِ بَا اَمْرِ او ، وَهَتَكِ حَرَمَتِ او بُوْد ، حَالِ اِیْنَكِه رِسُو لَخِدا بَه فَاطِمَه فَرْمُودِه بُوْد : « تُو بَانَوِی زَنانِ بَهَسْتِی هَسْتِ » ، وَخِداوَنَدِ خُودِ تُو رَا رَاهِی آتَشِ غُودِه ، وَوَبَالَ آنچِه بَرِ زَبانِ جَارِی سَاخْتِ مَتَوَجِّهْ خُودَتِ خُواهدِ سَاخْتِ ، پَسِ بَه كِدَامِیكِ از اِیْنِ سِهْ چِیزِ (۱) عَلِیَّ رَا سَبِّ وَدَشْنَامِ دادِی ! آيَا نَقَصِ دَر نَسَبِ او بُوْد ، یَا دُورِی اش از رِسُو لَخِدا ، یَا بَدِی دَر اِسْلَامِ از او ظَاهَرِ شُدِه ؟ یَا دَر حُكْمِی مَرْتَكَبِ بَیْدادِی شُدِه ؟ یَا تَمَايِلِی بَدِنِیا غُودِه ؟ اِگَرِ بَگُویِی بَه یَكِی از اِیْنِها : دُرُوعِ گُفْتِه ای وَهْمِه تَكْذِیْبِتِ كُنَنْدِ .

آيَا مِی پَنْداری كِه عَلِیُّ عُثْمَانَ رَا مَظْلُومانِه كَشْتِه ؟ بَلَكِه او بَا تَقْوَا تَرِ وِپَا كُتَرِ از مَلَا مَتَكِرِ خُودِ دَر اِیْنِ اِثْهامِ اَسْتِ ، وَبِجَانِ خُودِ اِگَرِ عَلِیُّ عُثْمَانَ رَا مَظْلُومانِه كَشْتِه بُوْد ، بِخِدا تُو كَارِه ای نَبُودِی ،

۱ - ظاهراً صحیح «به کدامیک از این پنج چیز» باشد ، یا مواردی از آنها را مشترک

کنیم ، مثلاً سه مورد آخر را مشترک بدانیم ، یا دوتای اوّل و دوتای آخر را یکی بدانیم ، یا اینکه

بگوییم : آنحضرت پس از ذکر سه تایی اوّل ، در امر دیگر را گوشزد فرموده باشد . (از بحار)

فَمَا نَصَرْتَهُ حَيًّا وَلَا تَعَصَّبْتَ لَهُ مَيِّتًا، وَمَا زَالَتْ الطَّائِفُ دَارَكَ تَتَّبِعُ الْبَغَايَا، وَتُحْسِي أَمْرَ
الْجَاهِلِيَّةِ، وَتُمِيتُ الْإِسْلَامَ، حَتَّى كَانَ فِي الْأُمْسِ مَا كَانَ.

وَأَمَّا اعْتِرَاضُكَ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي أُمَيَّةَ فَهَوَا ادِّعَاؤُكَ^(۱) إِلَى مُعَاوِيَةَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي شَأْنِ الْإِمَارَةِ وَقَوْلُ أَصْحَابِكَ فِي الْمَلِكِ الَّذِي مَلَكَكُمْوهُ، فَقَدْ مَلَكَ فِرْعَوْنُ مِصْرَ
أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَمُوسَى وَهَارُونُ نَبِيَّانِ مُرْسَلَانِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَلْقِيَانِ مَا يَلْقِيَانِ [مِنَ الْأَذَى] وَهُوَ
مَلِكُ اللَّهِ يُعْطِيهِ الْبَرَّ وَالْفَاجِرَ، وَقَالَ اللَّهُ: «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»، وَقَالَ:
«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا».

زیرا نه او را در زمان حیاتش یاری نمودی و نه در مرگش تعصب بخرج دادی، و پیوسته
خانه و مأوای تو همان طائف است که در آن دنبال هرزگی و فساد می‌گردی، و امر
جاهلیت را احیاء می‌کنی، و اسلام را می‌میرانی، تا اینکه دیروز آنچه باید رخ بدهد داد^(۲).

و اما اعتراض تو در مورد بنی هاشم و بنی امیه این تنها ادعای تو و معاویه است (یا:
این دعا و درخواست تو به معاویه است).

و اما سخت درباره حکومت و سخن یارانت درباره ملکی که بچنگ آورده‌اید،
همانا فرعون چهارصد سال حکومت مصر را تصاحب نمود و موسی و هارون دو نسی
مرسلی بودند که آنچه باید اذیت و آزار دیدند و آن همان ملک خدایی است که به نیکوکار
و قاجر عطا می‌فرماید، و خداوند خود فرموده: «وَنُمِّي دَانِمٌ شَائِدِ اَيْنَ شِمَا رَا اَرْمُونِي بَاشِدِ
وَبِرْخُورْدَارِي تَا هَنَگَامِي - اَنبِيَاء: ۱۱۱»، و نیز فرموده: «وَجُونِ بَخَوَاهِيمِ مَرْدَمِ شَهْرِي
رَا هَلَکْ کَنِيمِ، کَامِرَانَانِ اَنجَا رَا فَرْمَايِمِ تَا دَرِ اَنجَا نَا فَرْمَانِي وَگَنَاهَ کَنَسِدِ، اَنگَاهِ اَن گَفْتَارِ بَرِ
مَرْدَمِ اَن سَزَا شُودِ، پَسِ اَن رَا بَه سَخْتِي نَابُود کَنِيمِ - اِسْرَاء: ۱۶».

۱ - یحتمل أن يكون «إلى» به معنی «مع» أي لا يدعي هذا إلا أنت ومعاوية، ويحتمل أن
يكون على التضمين، أي داعياً أو منتسباً إلى معاوية، ولا يبعد أن يكون أصله «دعاؤك» فريدت
الهمزة من السَّخاخ. (البحار)

۲ - یعنی در گذشته این گروه شهادت به زناى تو دادند ولى از روى ملاحظه از جارى
ساختن حدّ بر تو چشم پوشى نمودند.

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَفَضَ يَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ : «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» هُمْ وَاللَّهُ يَا مُعَاوِيَةُ : أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ هَؤُلَاءِ وَشِيعَتُكَ ، «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» ، هُمْ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ وَشِيعَتُهُ .

ثُمَّ خَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ذُقْ وَبَالَ مَا كَسَبْتَ يَدَاكَ وَمَا جَنَيْتَ ، وَمَا قَدْ أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَلَهُمْ مِنَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ فِي الْآخِرَةِ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِأَصْحَابِهِ : وَأَنْتُمْ فَذُوقُوا وَبَالَ مَا جَنَيْتُمْ .

فَقَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ : وَاللَّهِ مَا ذُقْنَا إِلَّا كَمَا ذُقْتَ ، وَلَا اجْتَرَأُ إِلَّا عَلَيْكَ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنْكُمْ لَنْ تَنْتَصِفُوا مِنَ الرَّجُلِ فَهَلَّا أَطَعْتُمُونِي أَوَّلَ مَرَّةٍ وَأَنْتَصَرْتُمْ مِنَ الرَّجُلِ إِذْ فَضَحَكُمْ ، وَاللَّهِ مَا قَامَ حَتَّى أَظْلَمَ عَلَيَّ السَّيِّئُ ، وَهَمَمْتُ أَنْ

سپس امام حسن علیهما السلام برخاسته و خاک لباس خود تکانده و گفت : «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلیدند - نور : ۲۶» بخدا قسم ای معاویه این گروه تو و یاران و پیروانت می باشند ، «وزنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک برای زنان پاک اند ؛ اینان از آنچه درباره اشان می گویند پاک و بیزارند ، ایشان راست آمرزش و روزی بزرگوارانه - نور : ۲۶» و این گروه علی بن ابی طالب علیهما السلام و اصحاب و شیعیان او می باشند . سپس درحالی که خارج می شد فرمود : وبال عملی که مرتکب آن شدی بچش ، و آنچه خداوند برای تو و ایشان مهیا فرموده خواری دنیا و عذاب دردناک آخرت است . معاویه با شنیدن این کلام رو ب یاران خود کرده و گفت : شما بچشید و بال جنایتی که مرتکب شدید .

ولید بن عُقبه گفت : بخدا ما نچشیدیم جز آنچه تو چشیدی ، و جز بر تو جرأت نکرد . معاویه گفت : مگر به شما نگفتم از بس او بر نخواهید آمد ، اگر همان بار نخست حرف مرا گوش کرده بودید او بر شما پیروز و کامیاب نشده و رسوائی شدید ، بخدا او از این مکان برنخاست مگر اینکه تمام این خانه را بر سر من تاریک نمود ، و من تمام تلاشم را کردم

أَسْطَوْ بِهٖ فَلَيْسَ فِيكُمْ خَيْرُ الْيَوْمِ وَلَا بَعْدَ الْيَوْمِ.

قال : وَسَمِعَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ يَمْلِكُ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ الْمَذْكُورُونَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَأَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ فِي الْبَيْتِ فَسَأَهُمْ : مَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنِ الْحَسَنِ وَزَعَلِهِ؟ قَالُوا : قَدْ كَانَ كَذَلِكَ . فَقَالَ لَهُمْ مَرْوَانُ : أَفَلَا احْضَرْتُمُونِي ذَلِكَ ، فَوَاللَّهِ لَا أُسَبِّهُ وَلَا أُسَبِّئُ أَبَاهُ وَأَهْلَ الْبَيْتِ سَبًّا تَتَغَنَّى بِهِ الْإِمَاءُ وَالْعَبِيدُ!!

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ وَالْقَوْمُ : لَمْ يَفُتْكَ شَيْءٌ وَهُمْ يَعْلَمُونَ مِنْ مَرْوَانَ بِذَوِّ لِسَانٍ وَقُحْصٍ . فَقَالَ مَرْوَانُ : فَأَرْسِلْ إِلَيْهِ يَا مُعَاوِيَةُ ، فَأَرْسَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا يُرِيدُ هَذَا الطَّاعِنَةُ مِنِّي؟ وَاللَّهِ لَئِنْ أَعَادَ الْكَلَامَ لَا أُقِرَّنَّ مَسَامِعَهُ مَا يَتَّبِقُ عَلَيْهِ عَارُهُ وَشَنَارُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

که این حال بر او وارد شود ولی نشد، پس از امروز دیگر خبری در میان شما بنی امیه نخواهد ماند!!

راوی گوید: خبر این افتضاح که از امام حسن علیه السلام بر سر معاویه و یارانش آمد بگوش مروان بن حکم رسید پس نزد ایشان رسیده و پرسید: این چه کدورت ورنجشی است که از حسن به شما رسیده؟ گفتند: همینطور است! مروان گفت: باید او را اینجنا حاضر کنید که بخدا او و پدر و تمام اهل بیتش را آنچنان سب و دشنام گویم که تمام غلامان و کنیزان قریش به غنا و سرود افتند!

پس معاویه و همه آنان گفتند: فرصتی از تو فوت نشده - چون ایشان از بدزبانی و ناسزاگویی مروان نیک باخبر بودند -

مروان گفت: پس ای معاویه بدنبال او فرست، او دگر بار فرستاده‌ای نزد امام حسن علیه السلام گسیل داشته و او را فراخواند.

وقتی فرستاده نزد آنحضرت رسید او را گفت: این فرد طاغی از من چه می‌خواهد؟ که بخدا! سوگند اگر باز همان گفتار را گویند گوششان را تا روز قیامت پُر از عار و رسوایی و بدنامی کنم!

فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أَنْ جَاءَهُمْ وَجَدَهُمْ بِالْمَجْلِسِ عَلَى حَالَتِهِمُ الَّتِي تَرَكَهُمْ فِيهَا ،
غَيْرُ أَنْ مَرْوَانَ قَدْ حَضَرَ مَعَهُمْ فِي هَذَا الْوَقْتِ ، فَسَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى جَلَسَ عَلَى السَّرِيرِ
مَعَ مُعَاوِيَةَ وَعُمَرُو بْنُ الْعَاصِ .

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمُعَاوِيَةَ : لِمَ أُرْسِلْتَ إِلَيَّ ؟

قَالَ : لَسْتُ أَنَا أُرْسِلْتُ إِلَيْكَ وَلَكِنْ مَرْوَانُ الَّذِي أُرْسَلَ إِلَيْكَ .

فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ : أَنْتَ يَا حَسَنُ السَّبَابُ لِرِجَالِ قُرَيْشٍ ؟

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَمَا الَّذِي أَرَدْتُ ؟

فَقَالَ مَرْوَانُ : وَاللَّهِ لَأَسْبِغَنَّكَ وَأَبَاكَ وَأَهْلَ بَيْتِكَ سَبًّا تَنْتَعِي بِهِ الْإِمَاءُ وَالْعَبِيدُ .

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَمَّا أَنْتَ يَا مَرْوَانُ فَلَسْتُ أَنَا سَبِّغَنَّكَ وَلَا سَبِّغْتُ أَبَاكَ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ

عَزَّ وَجَلَّ لَعَنَكَ وَلَعَنَ أَبَاكَ وَأَهْلَ بَيْتِكَ ، وَذُرِّيَّتَكَ ، وَمَا خَرَجَ مِنْ صُلْبِ أَبِيكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

باری آنحضرت به مجلس حاضر شد و تمامی آنانرا به همان حالتی که ترکشان گفته بود
یافت ، جز آنکه مروان به جمعشان پیوسته بود ، پس پیش رفته و بر سریر (تخت) کنار
معاویه و عمرو عاص جلوس فرمود .

سپس آن امام همام به معاویه فرمود : برای چه بدنیال من فرستادی ؟

گفت : من کاری ندارم ، این مروان بود که دنیال شما فرستاده .

مروان به آنحضرت گفت : ای حسن این تو بودی که مردان قریش را سب و دشنام
گفتی ؟

فرمود : چه قصدی داری ؟

گفت : بخدا سوگند تو و پدر و تمام اهل بیت را آنچنان سب و دشنام گویم که تمام

غلامان و کنیزان قریش به غنا و سرود افتند !

امام حسن بجنای علیه السلام فرمود : اما تو ای مروان من نه تو و نه پدرت را سب

گویم ، بلکه خود خدا تو و پدرت را و همه اهل بیت و نسل و ذریه و اولادی که از صلب

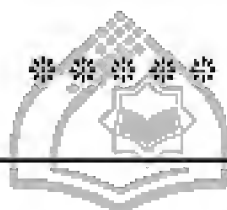
پدرت تا روز قیامت متولد شوند را بر زبان رسولش محمد صلی الله علیه و آله مشمول لعن

عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ .

وَاللَّهُ يَا مَرْوَانُ لَا تُشْكِرُ أَنْتَ وَلَا أَحَدٌ بِمَنْ حَضَرَ ؛ هَذِهِ اللَّعْنَةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ
وَلِأَيِّكَ مِنْ قَبْلِكَ ،

وَمَا زَادَكَ اللَّهُ يَا مَرْوَانُ بِمَا خَوَّفَكَ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ، وَصَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ .
يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : « وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَخُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
كَبِيرًا » ، وَأَنْتَ يَا مَرْوَانُ وَذُرِّيَّتُكَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .
فَوَسَّيْتُ مُعَاوِيَةَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى فَمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ :
يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، مَا كُنْتَ فَحَاشَا !!

فَنَفَضَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَوْبَهُ ، وَقَامَ وَخَرَجَ ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ عَنِ الْمَجْلِسِ بِغَيْظٍ وَحُزْنٍ ،
وَسَوَادُ الْوُجُوهِ .



خود ساخته است .

بخدا ای مروان نه تو و نه هیچکدام از این حضار منکر این نیست که این لعنت از
جانب رسول خدا ﷺ ویرۀ تو بوده و هست ، و افسوس که نتیجه عکس داد و نه تنها
موجب خوف تو نشد بر طغیان کبیر تو نیز افزود ، و خدا و رسول راست گفتند ، خداوند
در قرآن فرموده : « و آن درخت نفرین شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم نکردیم
و می ترسانیمشان ، ولی آنان را جز سرکشی بزرگ نمی افزاید - اِسرَاء : ۶۰ » ، ای مروان تو
ونسبت - بنا بگفته خود پیامبر - همان شجرۀ ملعونۀ در قرآن هستی .
با شنیدن این مطلب معاویه از جا جسته و دست بر دهان مبارک آنحضرت نهاده
و گفت :

ای ابا محمد ، تو اهل ناسزا نبوده و نیستی ! .

پس آنحضرت برخاست و پس از تکاندن جامه خارج شد ، سپس یک یک آن
جماعت با غیظ و حُزن و رخساری سیاه پراکنده شدند .



«مُفَاخَرَةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

- علی معاویة و مروان بن الحکم و المغيرة بن شعبه و الولید بن عتبة و عتبة بن ابي سفيان -
 ۱۵۱ - قیل : وَفَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَحَضَرَ بَحْلِيَّةً ، وَإِذَا عِنْدَهُ
 هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ ، فَفَخَّرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ ، فَوَضَعُوا مِنْهُمْ ، وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ سَاءَتْ
 الْحَسَنَ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَلَغَتْ مِنْهُ .

فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّا شُعْبَةٌ مِنْ خَيْرِ الشَّعْبِ ، آبَاؤُنَا أَكْرَمُ الْعَرَبِ ، لَنَا الْفَخْرُ
 وَالنَّسَبُ ، وَالسَّمَاخَةُ عِنْدَ الْحَسَبِ ، مِنْ خَيْرِ شَجَرَةٍ أَنْبَتَتْ فُرُوعاً نَامِيَةً ، وَأَثْمَاراً زَاكِیَّةً ،
 وَأَبْدَاناً قَائِمَةً ، فِيهَا أَصْلُ الْإِسْلَامِ ، وَعِلْمُ النَّبُوَّةِ ، فَعَلَوْنَا حِينَ شَمَخَ بَنَا الْفَخْرِ ، وَاسْتَطَلَّنَا حِينَ
 امْتَمَعَ بَنَا الْعِزِّ ، [وَنَحْنُ] بِجُورٍ زَاخِرَةٍ لَا تَعْرِفُ ، وَجِبَالُ شَامِخَةٍ لَا تُقَهَّرُ .

«قَضِيَّةُ مُفَاخَرَةِ رِمَاهَاتِ إِمَامِ حَسَنِ مَجْتَبَى عَلَيْهِ السَّلَامُ»

- بر معاویه و مروان و مغيرة بن شعبه و الولید بن عتبة و عتبة بن ابي سفيان -

۱۵۱ - نقل است که روزی امام حسن علیه السلام بمجلس معاویه حاضر شد و نزد او
 همان جماعت حاضر بودند ، پس هر کدام شروع به بالیدن و مباحات خود بر بنی هاشم
 نموده و مشغول ذکر معایب ایشان شد ، و سخنانی گفت که موجب تکدر آنحضرت شد .
 پس آن امام همام لب به سخن گشوده و فرمود : ما از بهترین شعبه از شعبات عرب
 هستیم ، پدران ما گرامی ترین مردم عرب بودند ، و فخر و خوش نسی از آن ماست ،
 و بخشندگی و سخاوت در حَسَب برای ما است ، ما از بهترین درختی هستیم که
 شاخه های پربرکتی را رویانده ، و میوه و ثمرات نیکویی را بیار نشانده ، و تنه و بدنهایی برپا
 و استوار دارد ؛ اصل اسلام و علم نبوت و اکرام و احترام ایزد مَنَّان در سلسله آباء و اجداد
 عظام ما است ، در هنگامیکه فخر سربرافراشت ما را بر بالای سر داشت ، و در وقتیکه
 عزت و شرف از ما منع شد قد کشیده و بلند شدیم ، (بلکه عزّ و شرف توسط ما به عزّت
 و شرف رسید) ، مائیم دریا های موج نقص ناپذیر ! کوه های بلند پایه دست نیافتنی ! .

فَقَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ : مَدَحْتَ نَفْسَكَ ، وَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا حَسَنُ ! نَحْنُ وَاللَّهُ الْمُلُوكُ السَّادَةُ ، وَالْأَعَزَّةُ الْقَادَةُ ، لَا نُنَحْجِرُ فَلَيْسَ لَكَ عِزٌّ مِثْلَ عِزِّنَا ، وَلَا فَخْرٌ كَفَخْرِنَا ، ثُمَّ أُنْشَأَ يَقُولُ :

شَفِينَا أَنْفُسًا طَابَتْ وَقُورًا قَالَتْ عِزُّهَا فِيمَنْ يَلِينَا
وَأُبْنَا بِالْغَنِيمَةِ حِينَ أُبْنَا وَأُبْنَا بِالْمُلُوكِ مُقَرَّنِينَ
ثُمَّ تَكَلَّمَ مُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ ، فَقَالَ : نَصَحْتُ لِأَبِيكَ فَلَمْ يَقْبَلِ النَّصِيحَ ، وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ قَطْعِ
الْقَرَابَةِ لَكُنْتُ فِي جُمْلَةِ أَهْلِ الشَّامِ ، فَكَانَ يَعْلَمُ أَبُوكَ أَنِّي أُصْدِرُ الْوَارِدَ عَنْ مَنَاهِلِهَا ، بِزَعَارَةٍ
قَيْسٍ ، وَحِلْمِ ثَقِيفٍ ، وَتَجَارِبِهَا لِلْأُمُورِ عَلَى الْقَبَائِلِ .

فَتَكَلَّمَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا مَرْوَانُ! أَجُبْنَا ، وَخَوْرًا ، وَضَعْفًا ، وَعَجْزًا؟
أَتَزَعَمُ أَنِّي مَدَحْتُ نَفْسِي ، وَأَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، وَشَمَخْتُ بِأَنْفِي
وَأَنَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّا يَبْذُخُ وَيَتَكَبَّرُ - وَثَلَاكَ - مَنْ يُرِيدُ رَفَعَ نَفْسِهِ ،

مروان گفت: خود را ستائیده و مدح کردی، و در بینی خود انداختی، هیهات ای حسن! شما کجا و فخر و بزرگی ما کجا؟! بخدا که ما پادشاه و سید و عزیزترین بزرگان اهل جهانیم! ما مانع عز شما نیستیم ولی شما کجا و عزت و سربلندی ما، که هیچ فخر و مباحاتی به عزت و فخر ما نمی رسد! سپس این دو بیت را سرود که:

جانهای پاکیزه و محترمی را آرام کردیم و شفا دادیم که عزت آن به آیندگان رسید،
و با غنیمت بما رجوع کرد زمانیکه بازگشت، و با پادشاهان و ملوک! قرین ما شد.
سپس مغیره بن شعبه روی به امام کرده و گفت: من پدرت را نصیحت کردم ولی
نپذیرفت و اگر نبود کراهت قطع رحم من نیز به اهل شام پیوسته بودم، با اینکه پدرت
نیک می دانست من به تمام امور واقف و خبره ام؛ غوغای قبیله قیس و حلیم ثقیف و بر تمام
حالات قبائل فردی مجرب بودم.

پس امام فرمود: ای مروان پنداری من از این کلام نااستوار تو ترسیده و به ضعف
و عجز افتاده ام؟ آیا مرا خودیستا می خوانی با اینکه من زاده رسول خدایم؟ و بخود بالیده ام
حال اینکه من آقای جوانان اهل بهشتم؟! بلکه تکبر و جاه فروشی - وای بر تو - از آن

وَيَتَبَجَّحُ مَنْ يُرِيدُ الْاِسْطِطَاعَةَ فَأَمَّا نَحْنُ فَأَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ ، وَمَعْدِنُ الْكَرَامَةِ ، وَمَوْضِعُ الْخَيْرَةِ ،
وَكَنْزُ الْإِيمَانِ ، وَرُوحُ الْإِسْلَامِ ، وَسَيْفُ الدِّينِ ، أَلَا تَصُمْتُ نَكَالَتَكَ أَمْكَ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيكَ بِأَهْوَائِي ،
وَأَسْمَكَ بِمِيسَمٍ تَشْتَعْنِي بِهِ عَنِ اسْمِكَ؟!

فَأَمَّا إِيَّاكَ بِالنَّهَابِ وَالْمُلُوكِ : أَلَيْ الْيَوْمِ الَّذِي وَلَّيْتَ فِيهِ مَهْرُومًا ، وَانْحَجَزْتَ مَذْغُورًا ،
فَكَانَتْ غَنِيمَتُكَ هَزِيمَتَكَ ، وَعَدْرُكَ بَطْلَحَةً حِينَ عَدَرْتَ بِهِ فَقَتَلْتَهُ ، قُبْحًا لَكَ مَا أَغْلَظَ جِلْدُهُ
وَجْهَكَ!!

فَنَكَسَ مَرْوَانَ رَأْسَهُ ، وَبَقِيَ الْمَغِيرَةُ مَبْهُوتًا .

فَالْتَقَتَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا أَعْوَرَ ثَقِيفٍ ! مَا أَنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَفَاخِرَكَ ، أَجْهَلْتَنِي
يَا وَيْحَكَ؟! وَأَنَا ابْنُ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ ، وَسَيِّدَةِ النِّسَاءِ ، غَدَّانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، يَعْلَمُ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى ، فَعَلَّمَنَا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ ، وَمُشْكَلَاتِ الْأَحْكَامِ ، لَنَا الْعِزَّةُ الْغُلَبَاءُ ، وَالْكَلِمَةُ الْعُلَيَاءُ

کسی است که قصد رفعت نفس خود را داشته باشد ، و لاف زنی کسی می کند که عاجز
و ناتوان است ، پس ما ئیم اهل بیت رحمت و معدن کرامت و موضع و مکان برگزیدگان
و گنج و ذخیره ایمان و نيزه اسلام ، و شمشیر دین ! مادرت بمرگ تو گریان باد ؛ آیا ساکت
نمی شوی پیش از آنکه به تیر بلا سینه ات را بشکافم و آنچنان داغت کنم که از هر اسم
و نشانی بی نیاز گردی؟!

اما اینکه اشاره به مرجع و مأب خود به غارت و غنیمت حکومت نمودی آیا مراد
روزی بود که گریختی و از ترس با هیچکسی در نیفتادی و خود را از نظر همه خوار
ساختی؟! این را بدان که غنیمت تو در روز جنگ فرار است ، و خیانتی که به طلحه نموده
و او را بقتل رساندی ، رویت زشت باد ! چقدر بُررو و بیوست سختی ! .

مروان با شنیدن این کلام سر پیش انداخته و مغیره مبهوت باقی ماند .

پس آن امام رو به مغیره نموده و فرمود : ای اعور ثقیف ! تو را چه به قریش که یا تو
مفاخره کنم ، مرا به جهل انداخته ای ای وای بر تو؟! و من فرزند برگزیده ترین کنیزان خدا
و یانوی زنا تم ، رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ما را به علم الهی تغذیه فرموده ، و هو
تأویل قرآن ، و مشکلات احکام را بما آموخته ، عزت غالب ، و کلمه بلسند پایه

وَالْفَخْرُ وَالسَّاءُ، وَأَنْتَ مِنْ قَوْمٍ لَمْ يَثْبُتْ لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ نَسَبٌ، وَلَا لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ، عَبْدُ أَبِيٍّ، مَا لَهُ وَالْإِفْتِخَارُ عِنْدَ مُصَادَمَةِ اللَّيُوثِ، وَبُحَاحَشَةِ الْأَقْرَانِ، نَحْنُ السَّادَةُ، وَنَحْنُ الْمَدَاوِيدُ الْقَادَةُ، نَحْمِي انْدِمَارَ، وَتَنْفِي عَنْ سَاحَتِنَا الْعَارَ، وَأَنَا ابْنُ نَجِيبَاتِ الْأَبْكَارِ.

ثُمَّ أَشْرَتْ زَعَمْتَ إِلَى خَيْرٍ وَصِيِّ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، وَكَانَ هُوَ يَعْجُزُكَ أَبْصَرُ، وَبَجُورُكَ أَعْلَمُ وَكَنتُ لِلرَّدِّ عَلَيْكَ مِنْهُ أَهْلًا لَوْ غُرِكَ فِي صَدْرِكَ، وَبَدُو الْعُدْرِ فِي عَيْنِكَ، هَيْهَاتَ لَمْ يَكُنْ لِيَسْخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا، وَزَعَمْتَ لَوْ أَنَّكَ كُنْتَ بِصِفِّينَ بِزِعَارَ قَيْسٍ، وَحِلْمٍ ثَقِيفٍ، بِمَاذَا تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ؟! أَبَعْجُزِكَ عِنْدَ الْمَقَامَاتِ، وَفِرَارِكَ عِنْدَ الْمَجَاحِشَاتِ؟

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ التَّقْتُ عَلَيْكَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْأَشَاجِعِ، لَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُهُ مِنْكَ الْمَوَانِعُ. وَلَقَامَتْ عَلَيْكَ الْمِرِنَاتُ الْهَوَالِغُ.

وفخر و مزیت از آن ما است، و تو از قومی هستی که نه در جاهلیت نسی برایشان ثابت است و نه در اسلام نصیبی دارند، تو برده ای هستی فراری، تو را چه به مفاخرت با شیران کارزار و مجادله با دلیران روزگار، مائیم آقا و سروران و صاحبان رایت و نشان علم و عرفان، مائیم دور کنندگان عار از ساحت و اطراف خود، و منم فرزندی دوشیزه نجیب!.

سپس تو به زعم خود اشاره به بهترین اوصیاء که وصی بهترین انبیاء بوده نمودی، و او به عجز تو بیناتر و به جور و ظلم تو داناتر از همه امت بود، و تنها در خور من است که بغض و حسدی که نسبت به آنجناب در سینه داری و خیانتی که در چشمانت ظاهر ساخته ای به خودت بازگردانم، هیهات! هرگز شایسته نیست که آنجناب گمراهان را به مددکاری بگیرد! و پنداشته ای که اگر تو در صفین با عصبیت قیس و حلم ثقیف بودی با آنحضرت زیادت می نمودی، مادرت به عزایت گریان باد چگونه؟! آیا به سابقه عجزت در کارزار و میادین جنگ، و فرار و گریزت هنگام نبرد!!.

بخدا قسم اگر پیرامونت را شجاعان عرب بخاطر منع از امیرالمؤمنین بگیرند در همان حال دریایی که هیچ مانعی بر سر راه آنجناب نخواهد بود و در آخر همه شدیداً در عزایت زاری و صیحه کشند.

وَأَمَّا زَعَارَةُ قَيْسٍ : فَمَا أَنْتَ وَقَيْسًا؟ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدُ أَبِي قُتَيْبَةَ تَقِيْفًا فَاحْتَلْ لِنَفْسِكَ مِنْ غَيْرِهَا ، فَلَسْتَ مِنْ رِجَالِهَا ، أَنْتَ بِمُعَاجِلَةِ الشَّرِكِ وَمَوَاجِحِ الزَّرَائِبِ أَعْرَفُ بِنِكَ بِالْحُرُوبِ . فَمَا الْحِلْمُ قَائِي الْحِلْمِ عِنْدَ الْعَبِيدِ الْقُيُومِ؟ ثُمَّ تَمَنَيْتَ لِقَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَلِكَ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ : أَسَدُ بَاسِلٍ ، وَسَمٌّ قَاتِلٌ ، لَا تُقَاوِمُهُ إِلَّا بِالْسَةِ عِنْدَ الطُّعْنِ وَالْمُخَالَسَةِ ، فَكَيْفَ تُرَوِّمُهُ الضُّبْعَانُ ، وَتُنَاوِلُهُ الْجِعْلَانُ ، بِمَشِيئَتِهَا الْقَهْقَرَى .

وَأَمَّا وَصْلَتُكَ : فَتُكْوَرَةٌ ، وَقَرَابَتُكَ فَتَجْهَوَلَةٌ ، وَمَا رَجَمَكَ مِنْهُ إِلَّا كُتَبَاتِ الْمَاءِ مِنْ حَشَفَانِ الظُّبَاءِ ، بَلْ أَنْتَ أَبْعَدُ مِنْهُ نَسَبًا .

فَوُتِبَ الْمَغِيرَةُ ، وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : اعْذِرْنَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ إِنْ تَجَاوَزْنَا بَعْدَ مَنَاطِقَةِ الْقُيُومِ ، وَمُفَاخَرَةِ الْعَبِيدِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : ارْجِعْ يَا مُغِيرَةُ ، فَهَؤُلَاءِ بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ ، لَا تُقَاوِمُهُمُ الصَّنَادِيدُ وَلَا تُفَاخِرُهُمُ الْمَدَاوِيدُ .

وَأَمَّا بَدْخَلِي وَعَصِيَّتُ قَيْسٍ : تَوَرَّابًا قَيْسٍ چِه کار؟! تو فقط برده فراری هستی که خود را به ثقیف منسوب می داری ، پس خود را به کس دیگری ببند ، که تو از مردان اینان نیستی ، و تو به اسب داری و تبار آنها و گله داری آشناتری تا به جنگ !!

وَأَمَّا حِلْمٌ : بِرِدْگَان و بندگان را چه به حلم؟! آنگاه آرزوی لقای امیرالمؤمنین را نمودی ؛ پس آنجناب همچنان که میدانی : شیرین است دلیر ، و ستمی است کشنده ، شجاعان کارزار قادر به طعن و پیشی جستن از او نیستند ، تا چه رسد به قصد سوء کفتاران ، و دست یابی حشرات به او با حرکت عقبگردشان؟!

وَأَمَّا پیوندت ناشناخته و خویشاوندیت مجهول است ، و پیوند تو تنها مانند رابطه حیوانات دریایی است با بیچه های آهوان ، بلکه از آنها در نسب دورتری !

در این حال مغیره - در حالیکه امام حسن علیه السلام فرمود : بنوأمیه ما را معذور دارند که در گفتگو با بردگان و مفاخره بندگان از حد گذرانندیم - قصد یورش و حمله به او را داشت که معاویه گفت : بازگرد مغیره! که اینان فرزندان عبدمنافند ؛ دلیران عرب را تاب مقاومت در برابرشان نیست و هیچ گروهی توان مفاخرت با ایشان را ندارد .

ثُمَّ أَقْسَمَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسُّكُوتِ ، فَسَكَتَ .

۱۵۲ - وَ رُوِيَ أَنَّ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ : ابْعَثْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَرْمَةً أَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ يَخْطُبُ النَّاسَ ، لَعَلَّهُ أَنْ يَحْضَرَ فَيَكُونُ ذَلِكَ مِمَّا نَعْبِرُهُ بِهِ فِي كُلِّ مَحْفَلٍ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ فَأَصْعَدَهُ الْمِنْبَرَ ، وَقَدْ جَمَعَ لَهُ النَّاسُ وَرُؤَسَاءُ أَهْلِ الشَّامِ ، فَحَمِدَ اللَّهُ الْحَسَنُ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ ! مَنْ عَرَفَنِي فَأَنَا الَّذِي يُعْرَفُ ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ-
أَبِي طَالِبٍ ، ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَوَّلِ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا ، وَأُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَجَدِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ ، أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ ، أَنَا ابْنُ التَّنْذِيرِ ، أَنَا ابْنُ-
السَّرَاجِ الْمُنِيرِ ، أَنَا ابْنُ مَنْ يُبْعَثُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، أَنَا ابْنُ مَنْ يُبْعَثُ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَجْمَعِينَ .
فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، حَدَّثْنَا فِي نَعْتِ الرَّطْبِ - أَرَادَ بِذَلِكَ تَحْجِيلَهُ - .

سپس امام حسن را قسم داد که هیچ نگوید ، آنحضرت نیز سکوت اختیار فرمود .

۱۵۲ - نقل است که عمرو عاص به معاویه گفت : بدنبال حسن بفرست و به او

دستور بده به منبر رفته و سخنرانی کند ، شاید درمانده شده و ما اینرا وسیله‌ای برای عیبجویی او قرار دهیم ، معاویه نیز همان کرد ، و جماعت بسیاری از مردم و سران اهل شام گرد آمدند ، پس آنحضرت - که صلوات خدا بر او باد - پس از حمد و ثنای الهی فرمود : ای مردم ! هر که مرا شناخت که من همانم که شناخته شده‌ام ، و هر که مرا بجا نیاورد بداند که من حسن فرزند علی بن ابی طالب ؛ پسر عموی رسول خدایم ، همو که پیش از همه اسلام آورد ، و مادرم فاطمه دخت گرامی پیامبر است ، و پدر بزرگم رسول گرامی اسلام نبی رحمت ﷺ است ، منم فرزند بشیر ، منم فرزند نذیر ، منم فرزند ماه منیر ، منم فرزند کسی که مایه رحمت برای جهانیان مبعوث شد ، منم فرزند کسی که به تمامی جن و انس مبعوث شد .

در اینجا معاویه برای خجل ساختن و انحراف سخن آنحضرت گفت : ای ابو محمد

خرمای تازه را برای ما تعریف کن .

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ : الرِّيحُ تَنْفَخُهُ ، وَالْحَرُّ يَنْضِجُهُ ، وَاللَّيْلُ يَبْرُدُهُ وَيُطَيِّبُهُ .

ثُمَّ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَجَعَ فِي كَلَامِهِ الْأَوَّلِ ، فَقَالَ :

أَنَا ابْنُ مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ ، أَنَا ابْنُ الشَّفِيعِ الْمَطَاعِ ، أَنَا ابْنُ أَوَّلِ مَنْ يَنْقُضُ عَنْ رَأْسِهِ
الْثَّرَابَ ، أَنَا ابْنُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيُفْتَحُ لَهُ ، أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ ، وَأُجِلَّ لَهُ الْمَغْنَمُ
وَنَصِرَ بِالرُّعْبِ مِنْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ .

فَأَكْثَرَ فِي هَذَا النَّوعِ مِنَ الْكَلَامِ ، وَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَى مُعَاوِيَةَ ، وَعَرَفَ
الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهُ مِنْ أَهْلِ النَّامِ وَغَيْرِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ .

فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : أَمَا إِنَّكَ يَا حَسَنَ قَدْ كُنْتَ تَرْجُو أَنْ تَكُونَ خَلِيفَةً ، وَلَسْتَ هُنَاكَ !

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا الْخَلِيفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَعَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ ، لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجَوْرِ ، وَعَطَّلَ السُّنَنَ ، وَاتَّخَذَ الدُّنْيَا أُمًّا وَأَبًا ، وَلَكِنْ ذَلِكَ

امام حسن علیہ السلام فرمود: آری: خرما را باد نفخ و رشد دهد، و گرما پخته اش کند، و شب:

سرد و تازہ و معطرش نماید. *مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی*

سپس آنحضرت به ادامه سخن پرداخته و فرمود:

منم فرزند مستجاب الدعوه، من فرزند شافع فرمانروا، من فرزند کسی که نخست
فرد است که خاک از سر خود فرو ریزد (پیش از همه از قبر برخیزد)، منم فرزند کسی که
درب بهشت را می کوبد و آن باز می شود، منم فرزند کسی که فرشتگان همراه او جنگ
کردند، و غنیمت بر او مباح شد، و با ترس از مسیر یک ماه یاری شد.

پس آنحضرت در این کلام بسیار مذکور فرمود و پیوسته تا آنجا ادامه داد که دنیا بر
سر معاویه تیره و تار شد، و آنحضرت را همه و همه شناختند، سپس از منبر فرو آمد.

معاویه گفت: ای حسن تو امید به خلافت داشتی، ولی در خور آن نیستی!

امام حسن علیہ السلام فرمود: اما خلیفه! کسی است که مطابق سیره و روش رسول خدا
ﷺ عمل نموده و بر طاعت خداوند رفتار نماید، و خلیفه آن نیست که راه جور و پیداد را
پیش گرفته و سنن نبوی را تعطیل نموده و دنیا را پدر و مادر خود بداند، لکن آن

أَمْرٌ مِّلْكٍ أَصَابَ مُلْكًا فَتَمَتَّعَ بِهِ قَلِيلًا، وَكَانَ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ، فَأَتَحَمَّ لَذَّتُهُ وَبَقِيَتْ عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ، وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ قَامَ فَأَنْصَرَفَ. فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو: وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا شَيْئًا حِينَ أَمَرْتَنِي بِمَا أَمَرْتَنِي، وَاللَّهُ مَا كَانَ يَرَى أَهْلُ الشَّامِ أَنَّ أَحَدًا مِثْلِي فِي حَسَبٍ وَلَا غَيْرِهِ، حَتَّى قَالَ الْحَسَنُ مَا قَالَ. قَالَ عَمْرٍو: وَهَذَا شَيْءٌ لَا يُسْتَطَاعُ دَفْنُهُ، وَلَا تَغْيِيرُهُ، لِشَهْرَتِهِ فِي النَّاسِ، وَاتَّضَاحِهِ، فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ.

۱۵۳- وَرَوَى الشَّعْبِيُّ: أَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَقَامَ خَطِيبًا فَقَالَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَطَبَ وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جُعِلَ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ إِلَّا وَلَهُ عَدُوٌّ مِنَ الْمُجْرِمِينَ

کار حاکمی است که روزگار کمی به حکومت دست یابد، و بزودی آن تمتع از او منقطع و لذات آن روبه افول نهاده و تبعات و سختیهای آن گریبانش را بگیرد، و آن همچون این آیه قرآن است که: «وَمَنْ دَانِمُ شَايِدَ اَيْنَ (وایس داشتن عذاب و نشتابیدن بدان) شما را آزمونی باشد و برخورداری تا هنگامی (مرگ یا عذاب) - انبیاء: ۱۱۱» - و یا دست اشاره به معاویه فرمود -، سپس برخاسته و بازگشت.

در اینحال معاویه به عمرو گفت: بخدا وقتی که اراده اینکار را نمودی قصدی جز رسوایی و تنگ مرا نکرده بودی، بخدا تا پیش از این اهل شام هیچکس را در حسب و غیر آن در ردیف من نمی دانست، تا اینکه حسن این سخنان گفت!!
عمرو گفت: محبوبیت حسن میان مردم امری است پرواضح و آشکار که توان دفن و تغییر آن نیست! پس معاویه خاموش ساکت شد.

۱۵۳- شَعْبِيُّ نَقَلَ غَوْدَةَ كَه: رَوْزِي مُعَاوِيَةَ وَارَدَ مَدِينَةَ شَدَّةً وَبَقَصَدَ اِبْرَادَ خُطْبَةٍ بِرَخَاسْتِهِ وَبِرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَاخَت.

در اینجا امام به قصد سخنرانی قیام نمود و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
هیچ پیامبری مبعوث نشده جز آنکه وصی و جانشینی از اهل او مقرر گردیده، و هیچ پیامبری نیست جز اینکه او را دشمنی از میان بجرمان است،

وَإِنِّي عَلَىٰ عِلِّيَّاتٍ كَانَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ ، وَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ ، وَأَنْتَ ابْنُ صَخْرٍ ، وَجَدُّكَ حَرْبٌ ، وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَأُمُّكَ هِنْدٌ وَأُمِّي فَاطِمَةُ ، وَجَدَّتِي خَدِجَةُ وَجَدَّتُكَ نَسِيلَةُ ، فَلَعَنَ اللَّهُ الْأُمَمَا حَسَبًا ، وَأَقْدَمَنَا كُفْرًا ، وَأَخْلَلْنَا ذِكْرًا ، وَأَشَدَّنَا نِفَاقًا ، فَقَالَ عَامَّةُ أَهْلِ الْمَجْلِسِ : آمِينَ . فَتَزَلَّ مُعَاوِيَةُ فَقَطَعَ خُطْبَتَهُ .

۱۵۴ - وَرَوِيَ أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بِالْكُوفَةِ قِيلَ لَهُ : إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ مُرْتَفِعٌ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ ، فَلَوْ أَمَرْتَهُ أَنْ يَقُومَ دُونَ مَقَامِكَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَتُذَكِّرَهُ الْحِدَاثَةَ وَالْعَمَى فَيَسْقُطُ مِنْ أَنْفُسِ النَّاسِ ، قَأْبِي عَلَيْهِمْ وَأَبُوا عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَأْمُرَهُ بِذَلِكَ ، فَأَمَرَهُ ، فَقَامَ دُونَ مَقَامِهِ فِي الْمُنْبَرِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَمَّا بَعْدُ ، [أَيُّهَا النَّاسُ] فَإِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ مَا بَيْنَ كَذَا وَكَذَا لَتَجِدُوا رَجُلًا جَدُّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ تَجِدُوهُ غَيْرِي وَغَيْرَ أَخِي ، وَإِنَّا أَعْطَيْنَا صَفَقَتَنَا هَذَا الطَّاعِيَةَ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَعْلَى الْمُنْبَرِ إِلَى مُعَاوِيَةَ

وپی شک علی بن ابی طالب وصی رسول خدا ﷺ پس از اوست ، و من پسر علی ، و تو (ای معاویه) فرزند صخری ، وجد تو حرب است ، وجد من رسول خدا است ، و مادر تو هند و مادر من فاطمه است ، و مادر بزرگ من خدیجه است و مادر بزرگ تو نسيله ، پس خداوند بدترین ما را از نظر حسَب ؛ و قدیمترین را از نظر کفر ، و بد سابقه ترین را و منافقترین را لعن کند! پس تمامی حضار یکپارچه گفتند : آمین! . پس معاویه با دیدن این صحنه خطبه اش را قطع کرده و از منبر پائین آمد .

۱۵۴ - و نقل است وقتی معاویه به کوفه آمد بدو گفتند : حسن بن علی در نظر مردم بلند مرتبه است ، اگر او را وادار کنی در پایین منبر خطبه بخواند در این عمل او دستخوش غم و ملال شده و در سخنرانی دچار عجز و ناتوانی گردیده و از دیدگان مردم خواهد افتاد ، معاویه مخالفت کرد ولی سود نبخشید و ناچار پذیرفت ، پس آنحضرت با همان شرائط شروع به خطبه نموده و پس از حمد و ثنای الهی فرمود :

اما بعد؛ ای مردم اگر مسافتی در جستجوی کسی بگردید که جدش نبی باشد کسرا نیابید جز من و برادر من ، مَا صَفَّقَهُ ^(۱) و قبول صلحمان را به این طاعیه - و با دست معاویه اشاره فرمود

وَهُوَ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُنْبَرِ - وَرَأَيْنَا حَقْنَ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَفْضَلَ مِنْ إِهْرَاقِهَا ،
وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ - وَأَشَارَ يَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ - .

فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ هَذَا؟

فَقَالَ : أَرَدْتُ بِهِ مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .

فَقَامَ مُعَاوِيَةُ فَخَطَبَ خُطْبَةً عَمِيَّةً فَاحِشَةً ، فَتَلَبَّ فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ .

فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ - وَهُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ - : يَا ابْنَ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ! أَوَأَنْتَ

تَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي ، وَمَنْ سَبَّنِي

فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ ، وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُعَلَّدًا وَلَهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ»؟

ثُمَّ انْحَدَرَ الْحَسَنُ ﷺ عَنِ الْمُنْبَرِ فَدَخَلَ دَارَهُ ، وَلَمْ يَصِلْ [هُنَاكَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا] .

که بالای منبر در موضع رسول خدا نشسته بود کرد - دادیم ، و حفظ خون مسلمین را بر
ریختن آن تفضیل داده و برتر دانستیم ، و - با اشاره به معاویه فرمود : خود ندانم شاید این
برای شما امتحانی باشد و بهره و نفعی در دنیا تا هنگام مرگ ! .

معاویه گفت : منظورت از این کلام چه بود؟

فرمود : همانکه خداوند اراده فرموده .

پس معاویه برخاسته و خطبه‌ای سست و فاحشی ایراد نمود و در آن به
امیرالمؤمنین ﷺ دشنام داد ! .

آنگاه امام حسن ﷺ خطاب به معاویه - که بالای منبر بود - فرمود : ای پسر هند
چگر خوار! آیا همچون تویی به امیرالمؤمنین دشنام می‌دهد؟ حال اینکه رسول خدا ﷺ
فرموده : «هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده ، و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام
داده ، و هر که لب به سب خداوند گشاید او را تا ابد در جهنم مقیم ساخته و برایش عذابی
همیشگی خواهد بود» .

سپس آن امام از منبر پایین آمده و رهسپار خانه‌اش شد ، و دیگر تا آخر عمر در آن
مسجد نماز نگذارد .

«احتجاجُ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ»

«فِي إِمَامَةٍ مَنْ يَسْتَحِقُّهَا وَمَنْ لَا يَسْتَحِقُّهَا بَعْدَ مُضِيِّ النَّبِيِّ ﷺ»

وَقَدْ جَرَى قَبْلَ ذَلِكَ إِبْرَادُ كَثِيرٍ مِنَ الْحُجَجِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِمَا عَلَى مُعَاوِيَةَ، فِي الْإِمَامَةِ وَغَيْرِهَا بِحُضْرٍ مِنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِمَا.

۱۵۵ - رَوَى سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ لِي مُعَاوِيَةُ: مَا أَشَدَّ تَعْظِيمُكَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، مَا هُمَا بِخَيْرٍ مِنْكَ وَلَا أَبُوهُمَا بِخَيْرٍ مِنْ أَبِيكَ، وَلَوْلَا أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقُلْتُ: مَا أُمُّكَ أَشْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ يَدُونِ مِنْهَا. قَالَ: فَغَضِبْتُ مِنْ مَعَالِيهِ وَأَخَذَنِي مَا لَا أَمْلِكُ، فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَقَلِيلُ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَبِأَبِيهَا وَأُمِّهَا.

«احتجاج امام حسن علیه السلام با معاویه»

«در اینکه پس از پیامبر ﷺ چه کسی شایسته مقام امامت بود»

ویش از این مطالب بسیاری از احتجاج عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن عباس و غیر آندو بر معاویه در باب امامت در حضور امام حسن و فضل بن عباس و غیر آندو گذشت.

۱۵۵ - سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ رَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ لِي مُعَاوِيَةُ:

كَفْتُ: جَعْدٌ بِهَ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ تَعْظِيمٌ وَتَكْرِيمٌ مِثْلِي؟! نَهْ أَنْدُو مِنْ تَوْبِهِتْ وَنَهْ پَدْرَشَانِ مِنْ پَدْرِ تَوْتِكُوْتَر، وَآگَرِ نَبُوْدُ وَجُوْدُ فَاطِمَةَ دَخْتُ رَسُوْلُخْدَا ﷺ مِثْلِي كَفْتُ: مَا دَرْتِ اسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ كَمَتْرَ مِنْ فَاطِمَةَ نِيسْتِ!

عبدالله گوید: از این گفتار او به خشم آمده و نتوانستم جلوی خود را بگیرم و گفتم: برآستی شناخت تو نسبت به حسن و حسین و پدر و مادرشان بسیار قلیل و اندک است،

بَلَىٰ وَاللَّهِ إِنَّهُمَا خَيْرٌ مِنِّي وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْ أَبِي ، وَأُمُّهُمَا خَيْرٌ مِنْ أُمِّي ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمَا وَفِي أَبِيهِمَا وَأَنَا غُلَامٌ فَحَقِيقَتُهُ مِنِّي وَوَعِيَّتُهُ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ - وَلَيْسَ فِي الْمَجْلِسِ غَيْرُ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَآخِيهِ الْقَضْلُ - : هَاتِ مَا سَمِعْتَ ، فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ بِكَذَّابٍ ، فَقَالَ : إِنَّهُ أَعْظَمُ مِنِّي فِي نَفْسِكَ . قَالَ : وَإِنْ كَانَ أَعْظَمَ مِنْ أَحَدٍ وَجِرَاءَ ، فَإِنَّهُ مَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ [فَلَا أَبَالِي] !! أَمَا إِذَا قَتَلَ اللَّهُ طَاعِيَتَكُمْ وَفَرَّقَ جَمْعَكُمْ وَصَارَ الْأَمْرُ فِي أَهْلِهِ وَمَعْدِنِهِ ، فَمَا نُبَالِي مَا قُلْتُمْ وَلَا يَضُرُّنَا مَا ادَّعَيْتُمْ .

قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَأَنْتَ يَا أَخِي أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» ، وَعَلِيٌّ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي النَّبِيِّ وَالْحُسَيْنِ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَفِي النَّبِيِّ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأُمُّ أَيْمَنَ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ

آری بخدا آن‌دو بهتر از من و پدرشان بهتر از پدرم و مادرشان بهتر و نیکوتر از مادر من است ، من خود از رسول خدا ﷺ شنیدم که درباره آن‌دو و پدرشان مطالبی فرمود درحالی‌که من سرکی بودم با این‌حال همه را حفظ داشتم و بخاطر سپرده‌ام .

معاویه گفت : آنچه شنیدی بگو - و در آن مجلس جز او و امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابن عباس و برادرش فضل کسی دیگری نبود - ، که بخدا قسم تو دروغگو نیستی ، عبدالله گفت : آنها بزرگتر از چیزی است که در دل داری .

معاویه گفت : هرچند بزرگتر از کوه أحد و جِراء باشد ، و تا وقتی که کسی از اهل شام اینجا نباشد در نظر من هیچ تفاوتی نمی‌کند!! و اکنون که خداوند سرکرده شما را کشته و جمع شما را پراکنده ساخته و حکومت به اهل و معدن آن رسیده دیگر اهمیتی به گفته‌های شما نداده و ادعایتان هیچ زبانی بمن نمی‌رساند .

عبدالله گفت : شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود : «من به تمام اهل ایمان به جان خودشان شایسته‌ترم ، پس هر که من از نفس خود بر او اولی و شایسته‌ترم پس تو ای برادرم بر او از خودش اولی و شایسته‌تری» ، و علی در خانه روی آنحضرت بود و حسن و حسین و عمر بن أم سلمه و أسامة بن زيد ، و فاطمه علیها السلام و أمّ ایمن و أبو ذرّ و مقداد

وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ ، وَضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَضُدِهِ وَأَعَادَ مَا قَالَ فِيهِ ثَلَاثًا ، ثُمَّ نَصَّ بِالْإِمَامَةِ عَلَى الْأُمَّةِ تَمَامَ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ ﷺ :

لَا مَتِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ضَلَالَةً ، كُلُّهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ : عَشْرَةٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ ، وَرَجُلَانِ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَذُرُّ جَمِيعِ الْاِثْنِي عَشَرَ وَمَا أَضَلُّوا فِي أَعْنَاقِهِمَا ، ثُمَّ سَمَّاهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَمَّى الْعَشْرَةَ مَعَهُمَا .

قَالَ : فَسَمَّيْتُهُمْ لَنَا : قَالَ : فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ، وَصَاحِبُ السُّلَيْلَةِ وَابْنُهُ مِنْ آلِ أَبِي سَفْيَانَ وَسَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ ، أُولَهُمْ مَرْوَانُ .

قَالَ مُعَاوِيَةُ : لَيْنَ كَانَ مَا قُلْتَ حَقًّا لَقَدْ هَلَكْتُ ، وَهَلَكَتِ الثَّلَاثَةُ قَبْلِي وَجَمِيعُ مَنْ تَوَلَّاهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَلَقَدْ هَلَكَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ غَيْرُكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَشِيعَتُكُمْ .

وزیر بن عوام نیز حضور داشتند ، و آنحضرت دست مبارک خود را بر بازوی او زده و سه بار این کلام را تکرار فرمود ، سپس نصّ بر تمام امامان دوازده گانه نمود^(۱) .

سپس فرمود : اَمّت من دوازده خلیفه و حاکم خواهند داشت که هملگی گمراه و گمراه کننده اند ، ده تایی ایشان از بنو اُمیّه و دو نفرشان از قریش است ، و بار گناه تمامی این ده نفر بر دوش همان دو نفر است ، سپس رسول خدا نام آن دو را برده و نام تک تک آن ده نفر را نیز گفت .

معاویه گفت : نامشان را بگو ، گفت : فلانی و فلانی ، و صاحب سلسله و فرزندش از آل ابی سفیان و هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص ، که اوّل آنان مروان است .

معاویه گفت : اگر ماجرا اینگونه است که تو گفتی که من از هلاک شدگانم ، و نیز هر سه نفر قبل از من و تمام طرفدارانشان از این اَمّت همه نابودند ، و با این سخن همه صحابه از مهاجر و انصار و تابعین جز شما اهل بیت و شیعیان آنان هلاک و نابودند!!

۱ - صدر این حدیث شریف در کتاب کافی آمده و در آن نام مبارک تمام امامان معصوم از

حضرت امیر تا حضرت مهدی - صلوات الله علیهم اجمعین - ذکر شده است .

قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ: فَإِنَّ الَّذِي قُلْتُ: وَاللَّهِ حَقٌّ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
 قَالَ مُعَاوِيَةُ - لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَابْنِ عَبَّاسٍ -: مَا يَقُولُ ابْنُ جَعْفَرٍ؟
 قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ - وَمُعَاوِيَةُ بِالْمَدِينَةِ أَوَّلَ سَنَةِ اجْتِمَاعِ عَلَيْهِ النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام -:
 أُرْسِلَ إِلَى الَّذِينَ سَمَى، فَأُرْسَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسَامَةَ، فَشَهِدُوا جَمِيعاً أَنَّ الَّذِي قَالَ
 ابْنُ جَعْفَرٍ حَقٌّ، قَدْ سَمِعُوا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا سَمِعَهُ.
 ثُمَّ أَقْبَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَابْنِ عَبَّاسٍ وَالْفَضْلِ وَابْنِ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسَامَةَ.
 فَقَالَ: كُلُّكُمْ عَلَى مَا قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ.
 قَالَ مُعَاوِيَةُ: فَإِنَّكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَتَدْعُونَّ أُمراً، وَتَحْتَجُّونَ بِحُجَّةٍ قَوِيَّةٍ إِنْ كَانَتْ
 حَقّاً، وَإِنَّكُمْ لَتَضِيرُونَ عَلَى أَمْرِ وَتَسْتُرُونَهُ وَالنَّاسُ فِي غَفْلَةٍ وَعَمَى، وَلَنْ كَانَ مَا تَقُولُونَهُ
 حَقّاً لَقَدْ هَلَكَتِ الْأُمَّةُ، وَرَجَعَتْ عَنْ دِينِهَا، وَكَفَرَتْ بِرَبِّهَا، وَجَحَدَتْ نَبِيَّهَا، إِلَّا أَنْتُمْ أَهْلُ
 الْبَيْتِ وَمَنْ قَالَ يَقُولُكُمْ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ فِي النَّاسِ.

عبدالله گفت: بخدا آنکه گفتم حقی است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم.
 معاویه خطاب به حسن و حسین علیه السلام و ابن عباس گفت: عبدالله چه می گوید؟!
 ابن عباس به معاویه - در حالیکه اولین سفر معاویه - پس از شهادت حضرت امیر -
 به مدینه بود گفت: افرادی که او نام برد حاضر کن، پس بدنبال عمر بن ام سلمه و اسامه
 فرستاد، پس همگی بر حقانیت عبدالله بن جعفر گواهی دادند که همانکه او شنیده اینان
 نیز از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده اند.

سپس معاویه روی به جانب حسن و حسین علیه السلام و ابن عباس و فضل و عمر
 و اسامه کرده و گفت: نظر شما نیز همان است که ابن جعفر گفت؟ همگی گفتند: آری.
 معاویه گفت: شما ای فرزندان عبدالمطلب دعوی کاری (حکومت) دارید، و در
 صورت حقیقت: احتجاج به حجّت قوی و محکمی می کنید، و شما همگی انتظار کاری را
 می کشید و آنرا مخفی می دارید و مردم همگی غافل و چشم بسته اند، و اگر آنچه گفتید
 راست باشد برآستی تمام امت هلاک و مرتد از دین و کافر به خدای و منکر پیامبرند جز شما
 اهل بیت و طرفداران شما، و آنها در صد کم و قلیلی از مردمند.

فَأَقْبَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ : قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» ،
وَقَالَ : «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» .

وَمَا تَعْجَبُ مِنِّي يَا مُعَاوِيَةُ ، اعْجَبْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ : إِنَّ السَّحَرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ :
«فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» ، فَأَمَّنُوا بِمُوسَى وَصَدَّقُوهُ ، ثُمَّ سَارَ بِهِمْ وَمَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
فَأَقْطَعَهُمُ الْبَحْرُ ، وَأَرَاهُمُ الْعَجَائِبَ ، وَهُمْ مُصَدِّقُونَ بِمُوسَى وَبِالتَّوْرَةِ يَتَّبِعُونَ لَهُ يَدِينَهُ ، ثُمَّ مَرُّوا
بِأَصْنَامِ تَعْبُدُ فَقَالُوا : «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» ، وَعَكَّفُوا
عَلَى الْعِجْلِ جَمِيعًا غَيْرَ هَارُونَ فَقَالُوا : «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» وَقَالَ لَهُمْ مُوسَى بَعْدَ ذَلِكَ :
«ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِمْ مَا قَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ :
«رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَأَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» .

ابن عباس به معاویه گفت : خداوند می فرماید : «و تعداد قلیلی از بندگانی که شکر گزارند -
سبأ : ۱۳» ، و نیز فرموده : «و تعداد آنها قلیل و اندک است - ص : ۲۴» .

و ای معاویه چرا از من در شکفتی ، از بنی اسرائیل در عجب باش آنگاه که ساحران
به فرعون گفتند : «در حق ما هرچه توانی بکن - طه : ۷۲» ، پس همگی به موسی ایمان
آورده و تصدیقش کردند ، سپس با ایشان و تمام طرفدارن خود از بنی اسرائیل براه افتاد تا
اینکه دریا راه را بر ایشان بست ، و در آنجا نیز عجایبی را به ایشان نمایاند ، و ایشان همگی
تصدیق کننده موسی و معترف به تورات و دین او بودند ، سپس با عبور از کنار بتانی که
عبادت می شدند گفتند : «ای موسی برای ما نیز خدایی همچون اینان قرار ده [موسی
گفت :] اینان مردمی جاهل پیشه اند - اعراف : ۱۳۸» ، سپس همگی جز جناب هارون
سرگرم گوساله پرستی شده و گفتند : «این خدای شما و خدای موسی است - طه : ۸۸» ،
پس از آن موسی علیه السلام بدیشان فرمود : «به زمین مقدس داخل شوید : مائده : ۲۱» ،
و جوابشان همان بود که حکایتش را خداوند در قرآن فرمود و موسی گفت : «خدایا من
جز بر خود و برادرم مالک و فرمانروا نیستم ، میان ما و این قوم فاسق و نافرمان جدائی انداز -
مائده : ۲۵» .

فَمَا اتَّبَاعُ هَذِهِ الْأُمَّةِ رِجَالًا سَوَّدُوهُمْ وَأَطَاعُوهُمْ ، لَمْ سَوَّابِقُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَنَازِلُ قَرِيْبَتِهِ مِنْهُ ، وَأَصْهَارُ مُفَرِّينَ بِدِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَبِالْقُرْآنِ ، حَمَلَهُمُ الْكِبَرُ وَالْحَسَدُ أَنْ خَالَفُوا إِمَامَهُمْ وَوَلِيَّهُمْ ، بِأَعْجَبَ مِنْ قَوْمٍ صَاغُوا مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَالًا ثُمَّ عَكَفُوا عَلَيْهِ يَتَّبِدُونَهُ ، وَيَسْجُدُونَ لَهُ ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى ذَلِكَ كُلُّهُمْ غَيْرُ هَارُونَ وَحَدَهُ ، وَقَدْ بَقِيَ مَعَ صَاحِبِنَا الَّذِي هُوَ مِنْ نَبِيِّنَا بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نَاسٌ : [مِنْهُمْ] سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ ، ثُمَّ رَجَعَ الزُّبَيْرُ وَتَبَّتْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ مَعَ إِمَامِهِمْ حَتَّى لَقُوا اللَّهَ . وَتَعَجَّبَ يَا مُعَاوِيَةَ أَنْ سَمَى اللَّهُ مِنَ الْأُمَّةِ وَاحِدًا أَبَعَدَ وَاحِدٍ ، وَقَدْ نَصَّ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «بِغَدِيرِ خُمٍّ» وَفِي غَيْرِ مَوْطِنٍ ، وَاحْتَجَّ بِهِمْ عَلَيْهِمْ وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِمْ ، وَأَخْبَرَ أَنْ أَوَّلَهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ ، وَأَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِيهِمْ وَوَصِيُّهُ وَقَدْ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَيْشًا يَوْمَ مُؤْتَةِ فَقَالَ : عَلَيْكُمْ بِجَعْفَرٍ ،

کار این امت نیز عجیب تر از کار بنی اسرائیل نیست، این امت مردانی را آقا و سید داشته و اطاعت نموده که دارای سوابق درخشان و منزلت نیکو با رسول خدا ﷺ بودند و اصهار و قوم همسرانی بودند که به دین محمد و قرآن اعتراف داشتند، تا اینکه کبر و حسد اینان را واداشت تا مخالفت امام و ولی خود کنند، همانند قوم موسی که بحسمة گوساله‌ای را ساخته و اطرافش به عبادت پرداخته و سجده‌اش نمودند، و پنداشتند که ربّ العالمین است و همگی جز هارون مرتکب این عمل شدند.

و همچنین در قضایای پس از وفات رسول خدا جز رفیق ما (علی) از اهل بیتش که منزلتش نزد آنحضرت همچون هارون بود نزد موسی و گروه اندکی چون : سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر - سپس زبیر بازگشت و این سه نفر با امامشان تا دم مرگ - ثابت ماندند . و تو ای معاویه آیا تعجب می‌کنی که خداوند نام تک تک ائمه را برده باشد، با اینکه رسول خدا در غدیر خم به نام تمام آنان تصریح فرموده بود، و به آنان بر تمام امت احتجاج کرده امر به اطاعتشان نموده بود . و به ایشان گفته بود که اوّل ایشان علی بن ابی طالب است که او ولیّ تمام اهل ایمان از زن و مرد است، و اینکه او خلیفه و وصی او در میانشان می‌باشد، و رسول خدا در روز مؤتة لشکری را روانه ساخته و فرمود : امیر شما جعفر است،

فَإِنْ هَلَكَ فَزَيْدٌ، فَإِنْ هَلَكَ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَقُتِلُوا جَمِيعاً، أَفْتَرَاهُ يَتْرُكُ الْأُمَّةَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ مِنَ الْخُلَيفَةِ بَعْدَهُ، لِيُخْتَارُوا هُمْ لِأَنْفُسِهِمُ الْخُلَيفَةَ، كَأَنَّ رَأْيَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَهْدَى لَهُمْ وَأَرْشَدُ مِنْ رَأْيِهِ وَاخْتِيَارِهِ؟ وَمَا رَكِبَ الْقَوْمُ مَا رَكِبُوا إِلَّا بَعْدَ مَا بَيَّنَّهُ، وَمَا تَرَكَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَمَى وَلَا شُبْهَةٍ.

فَأَمَّا مَا قَالَ الرَّهْطُ الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ تَظَاهَرُوا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَّبُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَزَعَمُوا أَنَّهُ قَالَ: إِنْ اللَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ النَّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ فَقَدْ شَبَّهُوا عَلَى النَّاسِ بِشِهَادَتِهِمْ وَكُذِّبِهِمْ وَمَكْرِهِمْ.

قال معاوية: ما تقول يا حسن؟

قال: يا معاوية، قد سمعت ما قلت وما قال ابن عباس، ألعجب منك يا معاوية ومن قلة حيايتك، ومن جرأتك على الله حين قلت: «قد قتل الله طاعيتكم»، وردد الأمر إلى معدنهم؟ فأنت يا معاوية معدن الخلافة دوننا؟ ويل لك يا معاوية وللثلاثة قبلك الذين

اگر شهید شد زید، وپس از او عبد الله بن رواحه است، پس همگی شهید شدند، با اینحال تو فکر می کنی رسول خدا ﷺ امت را بدون تعیین خلیفه ترک کرده، تا اینکه خودشان امیری انتخاب کنند، مانند آن است که رأی و نظر ایشان از رأی و اختیار رسول خدا بهتر و درست تر است؟! و امت مرتکب خطایی نشد جز آنکه قبلاً برای آنان تبیین شده بود، و رسول خدا ایشان را در کوری و شبهه رها نفرمود.

و اما آنچه آن گروه چهار نفره علیه امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار مخالفت نموده و با کذب بر رسول خدا ﷺ از قول آنحضرت گفتند که فرموده: خداوند قصد آنرا نداشته و ندارد که برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نماید. با این تهمت و افتراء و شهادت دروغ و مکارانه همه امت را به شبهه انداختند.

معاویه گفت: ای حسن تو چه می گویی؟

فرمود: ای معاویه، گفتگوی تو و ابن عباس را شنیدم، عجب از کمی حیا و جرأت تو بر خداوند آنگاه که گفתי: «خدا طاعیه شما را به قتل رسانده و امر را به معدن خود بازگرداند»، آیا با بودن ما چون تویی معدن خلافت است؟! عذاب بر تو و سه نفر پیش از تو

أَجْلَسُوكَ هَذَا الْجُلُوسَ ، وَسَتُّوْا لَكَ هَذِهِ السُّنَّةَ ، لَأَقُوْلَنَّ كَلَاماً مَا أَنْتَ أَهْلُهُ ، وَلَكِنِّي أَقُوْلُ لِيَسْمَعَهُ بَنُو أَبِي هُوْلَاءٍ حَوْلِي :

إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى أُمُورٍ كَثِيرَةٍ لَيْسَ بَيْنَهُمْ اخْتِلَافٌ فِيهَا ، وَلَا تَنَازُعٌ وَلَا فِرْقَةٌ ، عَلَى : شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ وَعَبْدُهُ ، وَالصَّلَاةِ الْخَمْسِ ، وَالزَّكَاةِ الْمَقْرُوضَةِ ، وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَحَجِّ الْبَيْتِ ، ثُمَّ أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُحْصَى وَلَا يَعُدُّهَا إِلَّا اللَّهُ ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى تَحْرِيمِ الزَّانَا [وَشُرْبِ الْخَمْرِ] ، وَالسَّرِقَةِ ، وَالْكَذِبِ ، وَالْقَطِيعَةِ ، وَالْحِيَانَةِ ، وَأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ لَا تُحْصَى وَلَا يَعُدُّهَا إِلَّا اللَّهُ .

وَاخْتَلَفُوا فِي سُنَنِ اقْتَتَلُوا فِيهَا وَصَارُوا فِرْقاً يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، وَهِيَ : «الْوِلَايَةُ» وَيَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، أَيْهُمْ أَحَقُّ وَأَوَّلَى بِهَا ، إِلَّا فِرْقَةٌ تَتَّبِعُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَهَنْ أَخَذَ بِمَا عَلَيْهِ أَهْلُ الْقِبْلَةِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ .

که بر این مسند تکیه زدند ، و این سنت زشت را برای تو به ارمغان گذاشتند ، اکنون سخنی را بر زبان رانم که تو در خور آن نیستی ، لکن برای این می گویم که فرزندان پدرم در این جمع آنرا بشنوند :

بی شک مردم در زمان رسول گرامی اسلام بر امور بسیار که خیر و رضای حضرت حق در آن بود شرکت نمودند بی آنکه میانشان هیچ اختلاف و تنازع و جدایی باشد ، یکی شهادت بر کلمه طیبه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ، و دیگر «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَعَبْدُهُ» و ادای نمازهای پنجگانه ، و پرداخت زکات واجب ، و گرفتن روزه ماه رمضان ، و انجام حج خانه ، و امور بسیاری که در طاعت خداوند بود که شمارش آنها را فقط خدا می داند ، و اجماع کردند بر تحریم زنا و شرب خمر و سرقت و کذب و قطع رحم ، و خیانت و موارد بسیاری از معاصی خداوند که شمارش را جز خدا کسی نداند .

و بر سر اختلاف سنیهای جنگیدند و بگروههای مختلفی متفرق شدند که هر کدام دیگری را لعن و از دیگری تبرئ و بیزاری می جست - و آن کلمه «ولایت» بود و بر سر آن به جنگ برخاستند که : ما احق و اولی به امر ولایت و خلافتیم - جز فرقه ای که تبعیت کتاب خدا و پیروی سنت پیامبر را نمود ، پس هر که مطابق رفتار اهل قبله - که اجماعی است - عمل کند

وَرَدَّ عَلِمَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ إِلَى اللَّهِ ، سَلِمَ وَنَجَا بِهِ مِنَ النَّارِ وَدَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَمَنْ وَفَّقَهُ اللَّهُ وَمَنْ عَلَيْهِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ بِأَنْ نُورَ قَلْبِهِ بِمَعْرِفَةِ وَلَاَةِ الْأَمْرِ مِنْ أُمَّتِهِمْ وَمَعْدِنِ الْعِلْمِ أَئِنَّ هُوَ ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَعِيدٌ وَلَهُ وَلِيٌّ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعْلِمَ حَقًّا فَقَالَ فَعَنِمَ أَوْ سَكَتَ فَسَلِمَ» .

نَحْنُ نَقُولُ أَهْلَ الْبَيْتِ : إِنْ الْأَئِمَّةُ مِنَّا ، وَإِنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِينَا ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنَا أَهْلَهَا فِي كِتَابِهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ ، وَإِنَّ الْعِلْمَ فِينَا وَنَحْنُ أَهْلُهُ ، وَهُوَ عِنْدَنَا بِجَمْعٍ كُلُّهُ بِخَدَائِرِهِ ، وَإِنَّهُ لَا يَخْدُثُ شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَرُشُ الْخُدُشِ إِلَّا وَهُوَ عِنْدَنَا مَكْتُوبٌ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَطٌّ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدِهِ .

وَزَعَمَ قَوْمٌ أَنَّهُمْ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا حَتَّى أَنْتَ يَا ابْنَ هِنْدٍ تَدْعِي ذَلِكَ وَتَزْعُمُ أَنْ عُمَرَ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي

وموارد اختلافی را به خدا واگذار جان سالم بدر برده واز آتش جهنم نجات یافته و به بهشت رود ، و هر که را که خداوند توفیق داده مورد منت خود قرار دهد و حاجت خود را بر او تمام سازد به آنکه دل آن بنده پسندیده خود را منور به نور معرفت ولایت امر از امامان دوازده گانه و معدن علم که آن در کدام مقر مستقر است گرداند پس آن بنده در نزد خداوند سعید و خوشبخت و از اولیای او به شمار خواهد رفت ، و حال آنکه خود پیامبر ﷺ فرموده : «رحمت حضرت حق بر آنکس باد که عالم به حق گردید و به دیگران گفت و غنیمت یافت ، یا خموش گشته و جان سالم بدر برد» .

نظر ما اهل بیت این است که : بی شک امامان از ما هستند ، و خلافت جز برای ما خانواده شایسته دیگری نیست ، و خداوند تبارک و تعالی بی هیچ شکی به تصریح در کتاب و سنت ما را اهل آن ساخته ، و علم نزد ما و فقط ما اهل آنیم ، و مجموع آن در نزد ما ثابت و عیان و درخشان است و آنچه بر ما ظاهر است چیزی بر آن تا روز قیامت حادث و زیادت نخواهد شد ، حتی دینه خراش که آن تنها نزد ما به املاء رسول خدا ﷺ و خط مبارک حضرت علی علیه السلام محفوظ و مکتوب است .

و گروهی پنداشتند که اینان از ما به امر خلافت شایسته ترند ، حتی تو ای پسر هند نیز ادعای آنرا نمودی ، و پنداشتی که عمر بدنبال پدرم (علی علیه السلام) فرستاده

[وَقَالَ:] إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ الْقُرْآنَ فِي مُصْحَفٍ فَأَبْعَثُ إِلَيَّ بِمَا كَتَبْتَ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَأَنَاهُ فَقَالَ : تَضْرِبُ وَاللَّهِ عُنُقِي قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ . قَالَ : وَلِمَ قَالَ : لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ : «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» إِنِّي أَعْنَى وَلَمْ يَعْنِكَ وَلَا أَصْحَابَكَ ، فَغَضِبَ عُمَرُ ثُمَّ قَالَ :

يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ، تَحْسَبُ أَنَّ أَحَدًا لَيْسَ عِنْدَهُ عِلْمٌ غَيْرُكَ ، مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا فَلْيَأْتِنِي بِهِ ، فَإِذَا جَاءَ رَجُلٌ يَقْرَأُ شَيْئًا مِنْهُ فَشَهِدْ آخِرَ كِتَابِهِ وَإِلَّا فَلَمْ يَكْتُبْهُ .

ثُمَّ قَالُوا : قَدْ ضَاعَ مِنْهُ قُرْآنٌ كَثِيرٌ ، بَلْ كَذَبُوا وَاللَّهِ بَلْ هُوَ بِمَجْمُوعٍ مَحْفُوظٍ عِنْدَ أَهْلِهِ .
ثُمَّ أَمَرَ عُمَرُ قُضَاتَهُ وَوُلاَتَهُ : اجْتَهِدُوا آراءَكُمْ وَأَقْضُوا بِمَا تَرَوْنَ أَنَّهُ الْحَقُّ ، فَلَا يَزَالُ هُوَ وَبَعْضُ وَلاَتِهِ قَدْ وَقَعُوا فِي عَظِيمَةٍ ، فَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا أَبِي لَيْثٍ عَلَيْهِمُهَا ، فَتَجْمَعُ الْقُضَاةُ عِنْدَ خَلِيفَتِهِمْ وَقَدْ حَكَمُوا فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ بِقَضَايَا مُخْتَلِفَةٍ فَأَجَازَ لَهُمْ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُؤْتِهِ

وگفت : من قصد کتابت قرآن در مصحفی را دارم آنچه از مکتوبات قرآن نزد خود داری نزد من فرست ، او نیز آمده وگفت : بخدا اگر چنین می کردم قبل از رسیدن آن بدستت گردن مرا می زدی ، عمر گفت : برای چه ؟ حضرت گفت : زیرا خداوند در قرآن می فرماید : «و راسخان در علم» مراد خداوند من هستم نه تو واصحاب ، عمر غضبناک شده وگفت : ای پسر ابی طالب ، فکر می کنی هیچکس جز تو علمی ندارد؟! ، پس هرکه مقداری از قرائت قرآن می داند آنرا نزد من آرد ، بدین ترتیب هرکه مقداری از قرآن را در سینه داشت و یکنفر هم شهادت می داد آن آیه را مکتوب می داشت وگرنه نمی پذیرفت .

سپس شایع ساختند که مقدار زیادی از قرآن ضایع شد ؛ بخدا سوگند که دروغ گفتند ، تمامی قرآن در نزد اهل قرآن محفوظ است .

سپس عمر بن خطاب به قضات و والیان خود امر نمود که در نظرات خود اجتهاد کرده به آنچه حق است رأی وفتوا دهند ، از این به بعد بود که او و برخی از والیانش در کار عظیم وخطیری وارد شدند ، و پدرم بود که برای اتمام حجّت در این راه از مشکلات عظیم نجاتشان می داد ، اما در بعضی امور قضات وولات نزد خلیفه حاضر شده ونظرات مختلف ابراز می داشتند وعمر بن خطاب نیز تجویز می کرد ، زیرا خداوند متعال وی را

الْحِكْمَةَ وَفَضَلَ الْخِطَابِ، وَزَعَمَ كُلُّ صِنْفٍ مِنْ مُحَالِفِينَا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقَبِيلَةِ أَنَّهُمْ مَعْدِنُ الْخِلَافَةِ وَالْعِلْمِ دُونَنَا، فَتَسْتَعِينُ بِاللهِ عَلَى مَنْ ظَلَمْنَا وَجَحَدْنَا حَقَّنًا وَرَكِبَ رِقَابَنَا وَسَنَّ لِلنَّاسِ عَلَيْنَا مَا يَحْتَجُّ بِهِ مِثْلَكَ، وَحَسَبْنَا اللهُ وَنَعَمَ الْوَكِيلُ.

إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: مُؤْمِنٌ يَعْرِفُ حَقَّنًا وَيَسْلَمُ لَنَا وَيَأْتُمُّ بِنَا، فَذَلِكَ نَاجٍ مُحِبٌّ لِلَّهِ وَلِيِّيٌّ. وَنَاصِبٌ لَنَا الْعَدَاوَةَ يَتَّبِعُهُ وَيَلْعَنُنَا، وَيَسْتَحِلُّ دِمَاءَنَا وَيَجْحَدُ حَقَّنًا، وَيَدِينُ اللهُ بِإِثْرَاءِ مَنَّا، فَهَذَا كَافِرٌ مُشْرِكٌ فَاسِقٌ، وَإِنَّمَا كَفَرُوا وَأَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ كَمَا يَسُبُّوا اللهُ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ، كَذَلِكَ يُشْرِكُ بِاللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ.

وَرَجُلٌ أَخَذَ بِمَا لَا يَخْتَلِفُ فِيهِ، وَرَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللهِ، مَعَ وَلَا يَتَّبِعُنَا وَلَا يَأْتُمُّ بِنَا وَلَا يُعَادِينَا وَلَا يَعْرِفُ حَقَّنًا، فَتَحْنُ تَرْجُو أَنْ يُغْفِرَ اللهُ لَهُ، وَيُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، فَهَذَا مُسْلِمٌ ضَعِيفٌ.

علم حکمت وفضل الخطاب نداده، وهر صنف از اصناف مخالف ما که از اهل قبله هم بودند می پنداشت که گروه او معدن خلافت و علم است نه ما اهل بیت پیامبر!، پس ما نیز بر ظالمان و منکرین حقمان، و آنانکه بر ما مستولی شدند و بر زیانمان برای ما سستی تراشیدند که مانند تویی بر آن احتجاج نماید از خداوند طلب یاری می کنیم، و خداوند ما را کافی است و همو وکیل خوبی است.

هر آینه مردمان سه گروهند: اول مؤمنی که حق ما را شناخته و ما را به ولایت و امام مسلم دارد و آنرا به ما واگذارد، پس او نجات یافته و محب خدا و ولی او است. دوم فردی ناصبی که دشمنی ما ظاهر و از ما تبری جسته و لعن ما نماید، و ریختن خونمان را حلال و حق ما را انکار می کند، و برائت از ما را جزء دینش می داند، پس او کافر است و مشرک است و فاسق، و بی شک او از جایی که نمی داند به کفر و شرک افتاده همچنانکه خداوند را از سر کین بدون علم سب و دشنام می دادند، اینچنین فردی بدون علم مبتلا به شرک خدا شده است.

و دیگری مردی است که موارد اجماعی را پذیرفته، و موارد مشکله را به خدا واگذار می کند، اما با ولایت ما باشد، و به ما نه افتدا کند و نه دشمنی، و از حق ما نیز بی خبر باشد، پس برایش امید مغفرت و ورود به بهشت داریم و چنین فردی: مسلمان ضعیف است.

فَلَمَّا سَمِعَ مُعَاوِيَةَ أَمَرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ ، غَيْرَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَابْنِ-
جَعْفَرٍ ، فَإِنَّهُ أَمَرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِأَلْفِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ .

«احتجاجه علیه السلام علی من أنکر علیہ مصالحة معاوية»

«ونسبه إلى التقصير في طلب حقه»

۱۵۶- عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ ، قَالَ : لَمَّا قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَلَى الْمُنْبَرِ
حِينَ اجْتَمَعَ مَعَ مُعَاوِيَةَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مُعَاوِيَةَ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرَ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا ، وَكَذَبَ مُعَاوِيَةَ
أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي
وَأَطَاعُونِي وَنَصَرُونِي ، لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَالْأَرْضَ بَرَكَتِهَا ، وَلَمَّا طَمَعَتْ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةُ ،
وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «مَا وَلَتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ

وقتی معاویه این کلام را شنید برای هر کدام از آنان یکصد هزار درهم مقرر کرد ، جز
حسن و حسین و ابن عباس ، که به هر کدامشان یک میلیون درهم پرداخت نمود .

«احتجاج امام حسن علیه السلام بر منکرین صلح با معاویه»

«که او را در طلب حق خود مقصّر می پنداشتند»

۱۵۶- از سُلَیْمِ بْنِ قَیْسِ نقل است که گفت : روزی امام حسن علیه السلام در اجتماع مردم
ومعاویه بر منبر نشسته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود :

ای مردم ، معاویه پنداشته من او را شایسته خلافت می دانم و خود را نه! دروغ بافته ،
که من به تصریح قرآن و نصّ نبوی بر تمام مردم از خودشان شایسته ترم ، بخدا اگر مردم با
من بیعت نموده و اطاعت کرده و یاری ام می دادند آسمان و زمین ایشان را از باران و برکات
خود بهره مند می ساخت ، و تو ای معاویه هرگز در آن به طمع نمی افتادی ، و حال اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : «أُمَّتٌ كَارَ خُودَهَا بِمَرْدِيٍّ وَآكَذَارُ نَكَرْدٍ دَرْحَالِيكِهِ مِيَانِشَان دَانَا تَر

مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مِلَّةِ عِبْدَةِ الْعِجْلِ.

وَقَدْ تَرَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَاعْتَكَفُوا عَلَى الْعِجْلِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَارُونَ خَلِيفَةُ مُوسَى، وَقَدْ تَرَكَتِ الْأُمَّةُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ مِنِّي بِتَرَلَّةٍ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرُ النُّبُوَّةِ؛ فَلَا نَبِيَّ بَعْدِي» وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ حَتَّى فَرَّ إِلَى الْغَارِ، وَلَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا مَا هَرَبَ مِنْهُمْ، وَلَوْ وَجَدْتُ أَنَا أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةُ.

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعُّوهُ وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ، وَلَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا، وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَعَةِ حِينَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ أَنَا وَأَبِي فِي سَعَةِ مِنَ اللَّهِ حِينَ تَرَكَتُنَا الْأُمَّةُ وَبَايَعَتْ غَيْرَنَا وَلَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا، وَإِنَّمَا هِيَ السُّنَنُ وَالْأَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

از او هست ، جز آنکه پیوسته کارشان میل به پستی و زوال دارد تا آنکه به آئین گوساله پرستی افتند» .

و بنی اسرائیل هارون را ترک گفته و به گوساله پرستی افتادند با اینکه می دانستند که هارون خلیفه موسی است ، و این امت علی را ترک گفتند با اینکه خود شنیدند که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود : «تو در نزد من در منزلت همچون هارونی در نزد موسی ؛ جز امر نبوت که پس از من دیگر پیامبری نیست» ، و خود شخص رسول خدا از قوم خود به غار گریخت با اینکه ایشان را به خدا می خواند ، و اگر دارای اعوان و انصاری بود که فرار نمی کرد ، و من نیز اگر یار و یآوری داشتم هرگز با تو قرار داد صلح نمی بستم . و حال آنکه خداوند عمل هارون را در سکوت جایز شمرده وقتی او را خوار و زبون داشته و نزدیک بود او را بقتل رسانند ، و او نیز هیچ یار و یآوری علیه ایشان نیافت ، و خداوند رسول خود را در فرار از قوم مخیر نمود هنگامیکه هیچ یار و یآوری علیه ایشان نیافت ، و همچنین است کار من و پدرم ؛ هنگامیکه امت ما را تنها گذاشته و با دیگری بیعت نمودند و ما یار و یآوری نیافتیم از جانب خداوند جایز است ، و هرآینه این سنت و مثالهایی است که موبه مو تکرار می شود .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ لَوِ التَّمَسُّمُ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمْ تَحْجِدُوا رَجُلًا مِنْ وَلَدِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي .

۱۵۷ - وَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصِيِّ قَالَ : لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ علیه السلام :

وَيُحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ ، وَاللَّهِ لَلَّذِي عَمِلْتُ لِشِيعَتِي خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ ، وَمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ ، وَأَحَدُ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بَنَصَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ؟ قَالُوا : نَعَمْ .

قَالَ : أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ ، وَأَقَامَ الْجِدَارَ ، وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ ، وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَصَوَابًا؟ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَبَقِعَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ؟

ای مردم! اگر شما میان شرق و غرب عالم را در جستجوی کسی زیر پا نهید که زاده رسول خدا باشد جز من و برادر من کسی را نخواهید یافت .

۱۵۷ - و به اسناد مذکور در متن نقل است که : وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد ، مردم بر آنحضرت وارد شده و برخی از سر ملامت بر بیعتی که با معاویه نموده مطالبی گفتند ، در این میان امام علیه السلام فرمود : وای بر شما! متوجه نشدید که من چه کردم ، بخدا قسم آنچه انجام دادم برای شیعیانم بهتر و نیکوتر از هر چیزی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند! . مگر نمی دانید که من امام شما و واجب الطاعة می باشم ، مگر یادتان رفته که به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله من یکی از دو آقای جوانان بهشتی هستم؟ گفتند : آری چنین است .

فرمود : مگر نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ کرد ، و دیوار برقرار داشت ، و پسرک را کشت این کردار او بر حضرت موسی گران آمد ، چرا که حکمت این کار بر او ظاهر و آشکار نبود ، ولی نزد خداوند متعال سرشار از حکمت و درستی بود؟! مگر نمیدانید همه ما بیعتی از طاغیه زمانش بر گردن او است جز حضرت قائم علیه السلام؟

الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحْنِي وَلادَتَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِقَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ نَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ، ذَاكَ النَّاسِيعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

۱۵۸- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ الْجَهَنِّيِّ ، قَالَ : لَمَّا طُعِنَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدَائِنِ أَتَيْتُهُ وَهُوَ مُتَوَجِّعٌ ، فَقُلْتُ : مَا تَرَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ النَّاسَ مُتَحَيِّرُونَ ؟
فَقَالَ : أَرَى وَاللَّهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ خَيْرٌ لِي مِنْ هَؤُلَاءِ ، يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ لِي شِيعَةٌ ابْتَغَوْا قَتْلِي وَاتَّهَبُوا قَتْلِي وَأَخَذُوا مَالِي ، وَاللَّهِ لَئِنْ أَخَذُ مِنْ مُعَاوِيَةَ عَهْدًا أَحَقَّنُ بِهِ دَمِي وَأَمِنَ بِهِ فِي أَهْلِي ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلُونِي فَيَضِيعَ أَهْلُ بَيْتِي وَأَهْلِي ، وَاللَّهِ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا .

همو که حضرت مسیح پشت او به نماز می ایستد، چرا که خداوند ولادت او را مخفی داشته و شخص او را غایب می فرماید تا هنگام خروج، بیعت هیچکس بر دوش او نباشد او نهمین فرد از اولاد برادرم حسین فرزند بهترین کنیزان خدا است، خداوند عمر او را در زمان غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی به چهل سال نرسیده ظاهر می فرماید، این بدان خاطر است که بدانند خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

۱۵۸- واز زید بن وهب نقل است که گفتم: وقتی امام حسن علیهما السلام در مدائن مجروح شده و رنجور بود نزد آنحضرت رسیده و گفتم: ای زاده رسول خدا اوضاع را چگونه ارزیابی می کنید، زیرا مردم در حیرتند؟

پس فرمود: بخدا سوگند که معاویه برای من بهتر از این مردم است، می پندارند که شیعه و پیرو منند حال آنکه کمر به قتل من بسته و بارم را بغارت و مالم را به تاراج بردند، بخدا اگر از معاویه برای حفظ خون خود و امان خانواده ام عهده ی بگیرم برای من بهتر است از اینکه این بظاهر شیعیان خونم را ریخته و اهل بیت و بعضی از تبعه ام تباه و ضایع شوند، بخدا اگر با معاویه جنگ کنم همینها مرا دست بسته تحویل او خواهند داد.

فَوَاللَّهِ لَئِنْ أَسَالِمَهُ وَأَنَا عَزِيزٌ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلَنِي وَأَنَا أَسِيرٌ، أَوْ يَمُنَّ عَلَيَّ فَيَكُونُ سُبَّةً عَلَى بَنِي هَاشِمٍ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ، وَلَمَعَاوِيَةُ لَا يَزَالُ يَمُنُّ بِهَا وَعَقِبُهُ عَلَى الْحَيِّ مِنَّا وَالْمَيِّتِ.

قَالَ: قُلْتُ: تَتْرُكُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ شِيعَتَكَ كَالْغَنَمِ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ؟

قَالَ: وَمَا أَصْنَعُ يَا أَخَا جُهَيْنَةَ؟ إِنِّي وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِأَمْرِ قَدْ أُدِّيَ بِهِ إِلَيَّ عَنْ ثِقَاتِهِ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي - ذَاتَ يَوْمٍ وَقَدْ رَأَى فَرَحًا -: يَا حَسَنُ أَتَفْرَحُ؟ كَيْفَ بِكَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَاكَ قَتِيلًا؟! أَمْ كَيْفَ بِكَ إِذَا وَلِيَ هَذَا الْأَمْرَ بَنُو أُمَيَّةَ، وَأَمِيرُهَا الرَّحْبُ الْبُلْعُومُ، وَالْوَاوِيسُ الْأَعْفَاجُ، يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، يَمُوتُ وَلَيْسَ لَهُ فِي السَّمَاءِ نَاصِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ عَاذِرٌ، ثُمَّ يَسْتَوِلِي عَلَى غَرْبِهَا وَشَرْقِهَا، يُدِينُ لَهُ الْعِبَادُ وَيَطُولُ مُلْكُهُ، يَسْتَنُّ بِسُنَنِ الْبِدْعِ وَالضَّلَالِ، وَيُيَسِّتُ الْحَقَّ وَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. يَقْسِمُ الْمَالَ فِي أَهْلِ وَلَا يَتَّبِعُهُ، وَيَمْنَعُهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ.

پس بخدا سوگند اگر در حالیکه عزیز و آبرو مندم با او مسالمه و صلح کنم برای من بهتر از آن است که در حال اسارت مرا به قتل رسانند، یا بر من منت گذارد که این برای همیشه مایه تنگ و عار بنوهاشم شود، و معاویه و نسل او پیوسته و تا ابد بر این منت بر زنده و مرده ما خواهند بالید.

زید گفت عرض کردم: ای زاده رسول خدا آیا می خواهی شیعیانت را همچون گله بی چوپان رها کنی؟!

فرمود: چه کنم ای برادر جهنی؟ بخدا من از امری آگاهم که از ثقات ایشان به من رسیده، روزی در حالیکه مشغول اظهار شادی بودم امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای حسن آیا خوشحالی؟ چه حال داری وقتی ببینی که پدرت کشته شده؟! یا ببینی بنو اُمیّه به حکومت رسیده اند؟! و امیر ایشان فردی پر خور و شکم چران است که هر چه می خورد سیری ندارد، و در حالی جان می دهد که نه او را در آسمان یاوری است و نه در زمین اثری، سپس بر غرب و شرق عالم حاکم گردد، و مردم به او معتقد شده و مدت حکومتش به طول انجامد، در این ایام شیوه های بدعت و گمراهی را بکار می بندد، و حق و سنت رسول خدا ﷺ را به ناپودی می کشاند. تمام اموال را میان طرفدارانش بخش، و از

وَيَذِلُّ فِي مُلْكِهِ الْمُؤْمِنُ ، وَيَقْوَى فِي سُلْطَانِهِ الْفَاسِقُ ، وَيَجْعَلُ الْمَالُ بَيْنَ أَنْصَارِهِ دُولًا ، وَيَتَّخِذُ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا . يَدْرُسُ فِي سُلْطَانِهِ الْحَقُّ ، وَيُظْهِرُ الْبَاطِلُ ، وَيُلْعَنُ الصَّالِحُونَ ، وَيَقْتُلُ مَنْ نَافَاهُ عَلَى الْحَقِّ ، وَيَتَذَيَّبُ مَنْ وَالَاهُ عَلَى الْبَاطِلِ .

فَكَذَلِكَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَكَلِّبَ مِنَ الدَّهْرِ ، وَجْهًا مِنَ النَّاسِ ، يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَيُعْصِمُ أَنْصَارَهُ وَيَنْصُرُهُ بِآيَاتِهِ ، وَيُظْهِرُهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَدِينُوا طَوْعًا وَكَرْهًا ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَنُورًا وَبُرْهَانًا ، يَدِينُ لَهُ عَرَضُ الْبِلَادِ وَطُولُهَا ، لَا يَبْقَى كَافِرٌ إِلَّا آمَنَ بِهِ وَلَا طَالِحٌ إِلَّا صَلَحَ ، وَتَصْطَلِحُ فِي مُلْكِهِ السَّبَاعُ ، وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ نَبْثَهَا ، وَتُنْزِلُ السَّمَاءُ بَرَكَتَهَا ، وَيُظْهِرُ لَهُ الْكُتُوبُ ، يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ أَرْبَعِينَ عَامًا ، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ أَيْثَامَهُ وَسَمِعَ كَلَامَهُ .

مستحقان آن منع می‌کند ، اهل ایمان در حکومت او خوار و زبون و افراد فاسق توانا و قدرتمندند ، و مال و ثروت را میان یارانش دست به دست می‌گردانند ، و پندگاران خدا را به بردگی خود می‌کشد ، حق و حقیقت در روزگار حکومت او پوسیده شده و باطل ظاهر ، و افراد صالح لعن می‌شوند ، و هر که با او بر سر حق مخالفت کند وی را بقتل رسانده و طرفداران خود را در باطلشان تأیید می‌کند .

همینطور خواهد بود تا اینکه خداوند در آخر الزمان ؛ روزگار سخت و دشوار و جاهل غالب مردم ، مردی را مبعوث فرماید که او را توسط فرشتگانش تأیید و یارانش را حفظ نموده و با آیات و معجزات خود او را نصرت بخشد ، و او را بر تمام اهل زمین غالب و چیره سازد بنوعی که همه مطیع او شوند چه با میل چه با کراهت ، او زمین را بر از قسط و عدل و نور و برهان نماید ، تا جاییکه تمامی سرزمینها پیرو او شوند ، همه کافران به او ایمان آورده و مردم تبهکار ؛ صالح شوند ، و درندگان در حکومت او آرام و در صلحند ، و زمین روئیدنی خود را ظاهر و آسمان برکاتش را نازل ساخته و تمام گنجهای خود را برای او آشکار می‌سازد ، و برای چهل سال بر تمام عالم حاکم شود ، پس خوشا بحال کسی که روزگار او را درک و سخنانش را به گوش جان می‌شنود!! .

۱۵۹ - وَعَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ : حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنَّا قَالَ : أَتَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَذَلَّتْ رِقَابُنَا ، وَجَعَلَتْنَا مَعَشَرَ الشَّيْعَةِ عَبِيداً مَا بَيْنَ مَعَكَ وَرَجُلٍ . قَالَ : وَمِمَّ ذَلِكَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : بِتَسْلِيمِكَ الْأَمْرَ لِهَذَا الطَّاغِيَةِ .
 قَالَ : وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَاراً ، وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً لَفَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَلَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَبَلَوْهُمْ ، وَلَا يَصْلُحُ لِي مِنْهُمْ مَا كَانَ فَايِداً ، إِنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَلَا ذِمَّةَ فِي قَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ ، إِنَّهُمْ لَمُخْتَلِفُونَ ، وَيَقُولُونَ لَنَا : إِنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَنَا وَإِنْ سُيُوفُهُمْ لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا .

قَالَ : وَهُوَ يُكَلِّمُنِي إِذْ تَنَخَّعَ الدَّمُ ، فَدَعَا بِطُسْتٍ فَحَمَلَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مَلَأَنَا بِمَا خَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ مِنَ الدَّمِ . فَقُلْتُ لَهُ : مَا هَذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ؛ إِنِّي لَأَرَاكَ وَجَعاً ؟ قَالَ : أَجَلُ دَسٍّ إِلَيَّ هَذَا الطَّاغِيَةُ ، مَنْ سَقَانِي سَمّاً فَقَدْ وَقَعَ عَلَى كَيْدِي فَهُوَ يُخْرِجُ قِطْعاً كَمَا تَرَى .

۱۵۹ - باسناد مذکور در متن مروی است که مردی نزد امام حسن علیه السلام رسیده و گفت : ای زاده رسول خدا ، گردنهایمان را خوار و ذلیل ساختی ، و آنچنان ما شیعیان را به بردگی انداختی که هیچکسی برایت باقی نماند!! . حضرت فرمود : برای چه؟! گفت : به اینکه حکومت را تسلیم این طاغیه نمودی! .

حضرت فرمود : بخدا این حکومت به او واگذار نکردم جز برای اینکه یار و یابوری برای خود نیافتم ، وگرنه با او شبانه روز جنگ می کردم تا خود خداوند میان من و او حکم و داوری فرماید ، ولی اهل کوفه را شناخته و آزمودم ، و هیچ خیری ندیدم ، اینان عاری از هر وفا و عهدی در سخن و کردار و دمد می مزاجند ، اینان معتقدند که قلب و دلشان با ماست ولی شمشیرهایشان علیه ما کشیده شده است .

راوی گفت : همینطور با من سرگرم صحبت بود که ناگهان خون بالا آورد ، ظرفی طلبید و از معده اش آنقدر خون آمد که آن ظرف لبریز شد . عرض کردم : ای زاده رسول خدا این چه حالی است که شما را رنجور می بینم؟! فرمود : این طاغیه کسی را مأمور نموده که به من سم دهد و آن بر جگر من اثر گذاشته و همانطور که می بینی تکه تکه از دلم خارج می شود .

قُلْتُ: أَفَلَا تَتَدَاوَى؟ قَالَ: قَدْ سَفَانِي مَرَّتَيْنِ وَهَذِهِ الثَّالِثَةُ لَا أَجِدُ لَهُ دَوَاءً. وَلَقَدْ رَقِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ يَسْأَلُهُ أَنْ يُوجِّهَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمِّ الْقَتَالِ شَرِبَةً، فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ: إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَنَا فِي دِينِنَا أَنْ نُعِينَ عَلَى قِتَالٍ مَنْ لَا يَفَاتِلُنَا.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ هَذَا ابْنُ الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بِأَرْضِ نَهَامَةَ، وَقَدْ خَرَجَ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَدُسَّ إِلَيْهِ مَنْ يُسْقِيهِ ذَلِكَ فَأَرْجِي الْعِبَادَ وَالْإِلَادَ مِنْهُ، وَوَجَّهَ إِلَيْهِ بِهَدَايَا وَأَلطَافٍ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ بِهَذِهِ الشَّرِبَةِ الَّتِي دَسَّ بِهَا إِلَيَّ فَسَقَيْتُهَا وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ شُرُوطًا.

۱۶۰ - وَرَوِي أَنْ مُعَاوِيَةَ دَفَعَ السَّمَّ إِلَى امْرَأَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليها السلام جَعْدَةَ بُنَيِّ الْأَشْعَثِ وَقَالَ لَهَا: «اسْقِيهِ فَإِذَا مَاتَ هُوَ زَوْجُكَ يَا بَنِي يَزِيدَ» فَلَمَّا سَفَتَهُ السَّمُّ وَمَاتَ عَلَيْهِ جَاءَتِ الْمَلْعُونَةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ الْمَلْعُونِ فَقَالَتْ: زَوْجُنِي يَزِيدَ، فَقَالَ: اذْهَبِي! فَإِنَّ امْرَأَةً لَا تَصْلُحُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا تَصْلُحُ لَابْنِي يَزِيدَ!!

عرض کردم: آیا قصد درمان آنرا ندارید؟! فرمود: دو مرتبه این سم را به من خورانده و آنرا درمان کرده‌ام ولی اینبار هیچ دوايي برايش نيافتم.

و بمن خبر رسیده که معاویه نامه‌ای به پادشاه روم ارسال نموده و درخواست سم کشنده مایعی نموده، و او در جواب نامه گفته در دین ما جایز نیست که کمر به قتل کسی بیندیم که قصد جان ما را نکرده.

و معاویه در نامه بعدی به او نگاشته که: این فرد فرزند مردی است که در ارض تهامه شورش نموده و قصد مطالبه حکومت پدرش را دارد، و من می‌خواهم کسی را مأمور کنم تا این زهر را به او بنوشاند تا تمام عباد را راحت و آسوده و همه جا را آرام کنم. و همراه این نامه هدایای بسیاری روانه ساخت تا اینکه پادشاه روم نیز این سم که مرا با آن مسموم نمود را برايش ارسال نمود البته با شرط و شروط.

۱۶۰ - و نقل است که معاویه این سم را به همسر آنحضرت جعده دختر اشعث داده و به او گفته: «این را به او بخوران و وقتی او مُرد تو را به زوجیت پسر یزید درخواهم آورد»، پس چون سم را به آنحضرت خوراند و او به شهادت رسید آن زن ملعونه نزد معاویه شتافته و گفت: مرا به همسری یزید درآور. معاویه گفت: برو دور شو! زنی که شایسته همسری حسن بن علی نباشد در خور پسر یزید نیز نخواهد بود!!

«احتجاج الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي الْإِمَامَةِ وَالْخِلَافَةِ»

۱۶۱- رُوِيَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَخْطُبُ النَّاسَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَدْ كَرَّ فِي خُطْبَتِهِ أَنَّهُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ - :
انْزِلْ أَيُّهَا الْكَذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا مِنْبَرَ أَبِيكَ!
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : فَمَنْ أَبِيكَ يَا حُسَيْنُ لَعَمْرِي لَا مِنْبَرُ أَبِي ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ-
أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَطَعْتُ أَبِي فِيمَا أَمَرَنِي فَلَعَمْرِي إِنَّهُ لَهَادٍ وَأَنَا مُهْتَدٍ بِهِ ، وَلَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ الْبَيْعَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، نَزَلَ بِهَا جِبْرِئِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُكْرِهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْكِتَابِ ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَأَنْكَرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَوَيْلُ

«احتجاجی که امام حسین علیه السلام»

«بر سر امامت و خلافت با عمر بن خطاب نمود»

۱۶۱- نقل است که روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا ﷺ سرگرم ایراد خطبه‌ای بود و در ضمن آن گفت که او بر اهل ایمان اولی از خودشان است ، امام حسین علیه السلام که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که :

ای دروغگو از منبر رسول خدا ، که پدر من است نه پدر تو فرو شو!

عمر گفت : بجان خود که این منبر پدر توست نه پدر من ، چه کسی این حرفها را به

تو یاد داده ، پدرت علی بن ابی طالب؟!!

امام حسین علیه السلام فرمود : اگر اطاعت پدرم در اینکار را کرده باشم بجان خودم سوگند که او فردی هادی و من پیرو اویم ، و او بر گردن مردم بنا بر عهد رسول خدا بیعتی دارد ، بیعتی که جبرئیل بخاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آنرا انکار نمی‌کند ، همه مردم با قلبهاشان آنرا پذیرفته و با زبان رد نمودند ، و وای بر

لِلْمُكْرِينَ حَقُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، مَاذَا يُلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ إِدَامَةِ الْغَضَبِ وَشِدَّةِ الْعَذَابِ!!

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا حُسَيْنُ ، مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبِيكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَمَرْنَا النَّاسَ فَتَأَمَّرْنَا وَلَوْ أَمَرُوا أَبَاكَ لَأَطَعْنَا .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ الْخَطَابِ ، فَأَيُّ النَّاسِ أَمَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَاكَ بَكْرٍ عَلَى نَفْسِكَ لِتُؤَمِّرَكَ عَلَى النَّاسِ بِلا حُجَّةٍ مِنْ نَبِيِّ وَلَا رِضَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَرِضَاكُمْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ رِضَى؟ أَوْ رِضَا أَهْلِهِ كَانَ لَهُ سَخَطًا؟! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِبَلْسَانَ مَقَالًا يَطُولُ تَصْدِيقُهُ وَفِعْلًا يُعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ ، لَمَا تَخَطَّاتِ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ ، تَرْقِي مِنْبَرَهُمْ ، وَصِرَتْ الْحَاكِمَةُ عَلَيْهِمْ بِكِتَابٍ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ ، وَلَا تُدْرِي تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْأَذَانِ ، السُّخْطِيُّ وَالْمُصِيبُ عِنْدَكَ سَوَاءٌ ، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَزَاكَ ، وَسَأَلْتُكَ عَمَّا أُحَدِّثُ سُؤَالَاً حَقِيقًا .

منکرین حق ما اهل بیت ، آیا محمد رسول خدا ﷺ جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد!!

عمر گفت : ای حسین ، هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند ، مردم مرا به حکومت رسانده و پذیرفتم ، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعتشان می کردیم .
امام حسین علیه السلام به او فرمود : ای پسر خطاب! کدام مردم پیش از ابوبکر تو را به حکومت رساندند ، بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا ﷺ و رضایتی از آل محمد؟! آیا رضایت شما همان رضایت محمد ﷺ است؟ یا اینکه رضایت اهل او برایش موجب سخط و غضب بوده؟ بخدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد سوار نمی شدی ، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همانها حکم کنی کتابی که نه از مشکلاتش باخبری و نه از تأویلش جز شنیدن ، و نزد تو خطا کار و محق یکسانند ، پس خدایتعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این احداثی که بیمار آورده ای از تو پرسش خوبی کند! .

قَالَ : فَتَزَلَ عُمَرُ مُغْضِباً ، وَمَشَى مَعَهُ أَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى بَابَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأُذِنَ لَهُ ، فَدَخَلَ فَقَالَ :

يَا أَبَا الْحَسَنِ ، مَا لَقِيتُ الْيَوْمَ مِنْ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ ، يَجْهَرُ نَا بِالصَّوْتِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَيُحَرِّضُ عَلَى الطَّغَامِ وَأَهْلَ الْمَدِينَةِ .

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِ النَّبِيِّ ﷺ يَشْخَبُ بِمَنْ لَا حُكْمَ لَهُ ، أَوْ يَقُولُ بِالطَّغَامِ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ؟ أَمَا وَاللَّهِ مَا نِلْتُ إِلَّا بِالطَّغَامِ ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَرَّضَ الطَّغَامَ .
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَهْلًا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، فَإِنَّكَ لَنْ تَكُونَ قَرِيبَ الْغَضَبِ وَلَا لَيْمَ الْحَسَبِ ، وَلَا فِيكَ عُرُوقٌ مِنَ السُّودَانِ ، اسْمَعْ كَلَامِي وَلَا تَعْجَلْ بِالْكَلَامِ .

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، إِنَّهُمَا لَيَهْمَانِ فِي أَنْفُسِهِمَا بِمَا لَا يَرَى بَغَيْرَ الْخِلَافَةِ .
فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُمَا أَقْرَبُ نَسَبًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَنْ يَهْمَا ، أَمَا قَارَضَهُمَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ بِحَقِّهِمَا يَرْضَى عَنْكَ مِنْ بَعْدِهِمَا .

راوی گوید : پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمده وبا گروهی از اعوانش رهسپار منزل حضرت امیر علیه السلام شده با اجازه وارد منزل گشته و گفت :
ای ابوالحسن ، چه چیزها که امروز از پست به من رسید ؛ در مسجد رسول خدا صدایش را بر من بلند کرده وتوده مردم وأهل مدینه را بر من شوراند!

حضرت مجتبی علیه السلام بدو فرمود : آیا فردی چون حسین زاده نبی حکم ناروایی را جاری کرده یا طبقات پست از أهل مدینه را شورانده؟! بخدا که جز با حمایت همین گروه پست به این مقام دست نیافتی ، پس لعنت خدا بر کسی که این گروه را اغوا کرد!!

حضرت امیر علیه السلام به فرزندش فرمود : آرام گیر ای ابامحمد ، تو نه زود خشمی ونه پست نژاد ونه در جسمت رگی از نأأهلان است ، پس سخنانم را گوش داده وعجله نکن!
عمر به آنحضرت گفت : ابوالحسن! ایندو در سرشان فقط هوای خلافت دارند! .

حضرت فرمود : این دو بزرگوار از لحاظ نَسَب نزدیکتر از دیگران به رسول خدایند که دعوی خلافت کنند ، ای پسر خطّاب بنا بحق ایندو رضایتشان را بدست آر تا دیگران که پس از ایندو آیند از تو راضی باشند! .

قال: وما رضاها يا أبا الحسن؟

قال: رضاها الرجعة عن الخطيئة والتقية عن المعصية بالتوبة.

فقال له عمر: أدب يا أبا الحسن ابتك أن لا يتعاطى السلاطين الذين هم الحكماء في الأرض.

فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: أنا أودب أهل المعاصي على معاصيهم، ومن أخاف عليه الزلّة والهلكة، فأما من والده رسول الله ﷺ ونحله أدبه فإنه لا يتنقل إلى أدب خير له منه، أما فارضها يا ابن الخطاب!

قال: فخرج عمر فاستقبله عثمان بن عفان، وعبد الرحمن بن عوف. فقال له عبد الرحمن: يا أبا حفص، ما صنعت فقد طالت بكما الحجة؟

فقال له عمر: وهل حجة مع ابن أبي طالب وشبليته؟!

فقال له عثمان: يا ابن الخطاب! هم بنو عبد مناف، الأسمتون والناس عجاف.

عمر گفت: منظورت از این جلب رضایت چیست؟

فرمود: جلب رضایت ایندو بازگشت از خطا و پرهیز از معصیت یا توبه است.

عمر گفت: ای ابوالحسن پسرت را چگونه ای تربیت کن که به پای سلاطین نیچد همانها که خاکمان زمینند!

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: من باید اهل معصیت و آنرا تربیت کنم که ترس از خطا و لغزشش دارم، اما کسی که پدر و مؤدبش رسول خدا بوده دیگر کسی در تربیت به مقام او نخواهد رسید، ای پسر خطاب! رضایت ایندو را بدست آر!

راوی گوید: عمر خارج شده و در مسیر با عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف روبرو شد، عبد الرحمن گفت: ای أبا حفص (کنیه عمر) چه کردی، که بحث میان شما بطول انجامید؟!

عمر گفت: مگر می شود احتجاجی با پسر ابوطالب و دو فرزندش داشت؟!

عثمان گفت: ای عمر ایشان فرزندان عبد مناف اند که در همه موارد قریه اند و سایرین لاغر و نحیفند (در سخن بغایت قریه و سایر مردمان: خشک و نافرجامند).

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا أَعِيدُ مَا صِرْتَ إِلَيْهِ فَخُرّاً فَخَرْتَ بِهِ بِحُمُوكَ، فَقَبَضَ عُثْمَانُ عَلَى جَمَاعِ رِثْيَاهِ ثُمَّ جَذَبَهُ وَرَدَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، كَأَنَّكَ تُنْكِرُ مَا أَقُولُ، فَدَخَلَ بَيْنَهُمَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَافْتَرَقَ الْقَوْمُ.

«احتجاج الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِكْرِ مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

«حِينَ أَمَرَ مُعَاوِيَةُ بِلَعْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلِ شِيعَتِهِ، وَقَتْلِ مَنْ يَزُوي شَيْئاً مِنْ قُضَائِلِهِ»

۱۶۲ - عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ حَاجّاً فِي خِلَافَتِهِ فَاسْتَقْبَلَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ، فَتَنَظَّرَ فَإِذَا الَّذِينَ اسْتَقْبَلُوهُ مَا فِيهِمْ أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا نَزَلَ قَالَ: مَا فَعَلَتِ الْأَنْصَارُ وَمَا بَالُهَا لَمْ تَسْتَقْبِلْنِي؟

فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ مُحْتَاجُونَ لَيْسَ لَهُمْ دَوَابٌّ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: فَأَيْنَ نَوَاضِحُهُمْ؟

عمر گفت: من نمی توانم این حماقتی که بدان می بالی به شمار آرم! عثمان در جواب گریبان عمر را محکم گرفت و پیش کشیده ورها کرد و گفت: ای پسر خطّاب، مثل اینکه تو حرفهایم را قبول نداری، پس عبدالرحمن بن عوف واسطه شده و آندو را جدا نموده و مردم هم پراکنده شدند.

«احتجاج امام حسین علیه السلام»

«به ذکر مناقب اَمیرالمؤمنین و فرزندانش علیهم السلام»

- در روزگاری که معاویه امر به لعن اَمیرالمؤمنین و قتل شیعیان و ناقلان مناقبش کرده بود -

۱۶۲ - از سُلَیم بن قَیس نقل است که معاویه در ایام خلافتش به قصد حجّ به مدینه

وارد شد و اهالی شهر به استقبالش آمدند، ولی در میان ایشان احدی جز قریش ندید،

پس پیاده شده و گفت: انصار را چه شده که هیچکدامشان به استقبال من نیامدند؟!.

یکی گفت: ایشان افراد نیازمندی هستند که مرکب سواری ندارند.

معاویه گفت: پس شتر نخلستانهاشان کجاست؟!

فَقَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ بِنِ عُبَادَةَ - وَكَانَ سَيِّدَ الْأَنْصَارِ وَابْنَ سَيِّدِهَا - : أَقْتُوها يَوْمَ بَدْرٍ وَأُحُدٍ وَمَا بَعْدَهُمَا مِنْ مَشَاهِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حِينَ ضَرَبُوكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ ، فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ ، فَقَالَ قَيْسٌ : أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَيْنَا أَنَا سَنَلْقَى بَعْدَهُ أَثَرَهُ .

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : هَا أَمَرَكُمْ بِهِ؟ فَقَالَ : أَمَرْنَا أَنْ نَصْبِرَ حَتَّى نَلْقَاهُ .
 قَالَ : فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْهُ! ثُمَّ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَرَّ بِحَلْفَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَامُوا غَيْرَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ :

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! مَا مَنَعَكَ مِنَ الْقِيَامِ كَمَا قَامَ أَصْحَابُكَ ، إِلَّا لِمُوجِدَةٍ أَنِّي قَاتِلْتُكُمْ بِصَفِيِّنَ ، فَلَا تُحِدُ مِنْ ذَلِكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! فَإِنَّ ابْنَ عَمِّي عُثْمَانَ قَدْ قُتِلَ مَظْلُومًا .
 قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَعُمِرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَدْ قُتِلَ مَظْلُومًا؟ قَالَ : إِنَّ عُمَرَ قَتَلَهُ كَافِرٌ .

قیس بن سعد بن عباده که بزرگ انصار و فرزند سرور ایشان بود به طعن گفت :
 شترهاشان را در کارزار بدر و اُحُد و دیگر مواقع در رکاب رسول خدا فنا ساخته اند ،
 آنروزها که به تو و پدرت بخاطر اسلام ضربه زدند تا اینکه برخلاف میل شما امر الهی
 ظاهر شد! معاویه سکوت کرد ، قیس ادامه داد : بدان که رسول خدا با ما عهد فرموده که ما
 پس از او مواجه با یک حق کشی خواهیم شد .

معاویه گفت : چه دستور به شما فرموده؟ گفت : صبر کنیم تا به او ملحق شویم .
 معاویه گفت : پس صبر کنید تا به او ملحق شوید! سپس معاویه به گروهی از
 قرشیان گذشت با دیدن او همه برخاستند جز عبدالله بن عباس ، به او گفت :
 ای ابن عباس ، تنها چیزی که مانع تو شد که مانند دوستانت برخیزی این بوده که
 من در کارزار صفین با شما جنگیدم ، این را بخود مگیر چرا که پسر عمویم عثمان مظلومانه
 به قتل رسیده بود .

ابن عباس گفت : عمر بن خطاب هم مظلومانه کشته شد (پس چرا برای او قیام
 نکردی)؟! گفت : عمر را فرد کافری به قتل رساند .

قال ابن عباس : فمن قتل عثمان؟ قال : قتلته المسلمون . قال : فذاك أدحض الحجة . قال : فإننا قد كتبنا في الآفاق ننهى عن ذكر مناقب علي وأهل بيته ، فكف لسانك . فقال : يا معاوية ، أتنهانا عن قراءة القرآن؟ قال : لا . قال : أفتنهانا عن تأويله؟ قال : نعم . قال : فنقرؤه ولا نسأل عما عني الله به؟ ثم قال : فأجب علينا : قراءة أو العمل به؟ قال : العمل به . قال : فكيف نعمل به ولا نعلم ما عني الله [به]؟ قال : سل عن ذلك من يتأوله على غير ما تتأوله أنت وأهل بيتك . قال : إنما أنزل الله القرآن على أهل بيتي أفأسأل عنه آل أبي سفيان؟ يا معاوية ، أتنهانا أن نعبد الله بالقرآن بما فيه من حلال وحرام؟ فإن لم تسأل الأمة عن ذلك حتى نعلم نهلك وتختلف .

ابن عباس گفت : عثمان را که کشت؟ گفت : مسلمانان ، گفت : این بهترین جواب در رد وابطال برهان توست ! معاویه گفت : ما در سرتاسر عالم از ذکر مناقب علی واهل بیتش نهی نموده ایم ، پس حرف نزن !

ابن عباس گفت : ای معاویه آیا از قرانت قرآن نیز ما را نهی می کنی؟ گفت : نه . گفت : آیا از تأویل آن ما را نهی می کنی؟ گفت : آری ، ابن عباس گفت : پس قرآن را بخوانیم ولی از مراد خداوند سؤال نکنیم؟ - وادامه داد - کدامیک بر ما واجب تر است : خواندن یا عمل بدان؟! گفت : عمل کردن به آن .

گفت : چگونه به آیه ای عمل کنیم که در آن از مراد خداوند بی خبریم؟ معاویه گفت : تأویل آنرا از کسی که همچون شما واهل بیت تأویل نمی کند بپرس .

گفت : خداوند این قرآن را فقط بر اهل بیت من نازل فرموده ؛ نکند انتظار داری آنرا از آل ابی سفيان سؤال کنی؟ ای معاویه ، آیا مخالف این هستی که خداوند را با رعایت حلال و حرام آن در قرآن عبادت کنیم؟ اگر این امت امور قرآنی خود را نپرسد بحکم به وادی هلاکت و اختلاف خواهند افتاد .

قَالَ: اقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَتَأَوَّلُوهُ وَلَا تَزُودُوا شَيْئاً مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ، وَارْزُوا مَا سِوَى ذَلِكَ.
قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي الْقُرْآنِ: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ
يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِرْبَعُ عَلَى نَفْسِكَ وَكُفِّ لِسَانَكَ، وَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلْيَكُنْ ذَلِكَ
سِرًّا لَا تَسْمَعَهُ أَحَدٌ عِلَانِيَةً. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ.
وَنَادَى مُنَادِي مُعَاوِيَةَ: أَنْ قَدْ بَرَأْتَ الذِّمَّةَ يَحْنُ يَزُوي حَدِيثاً مِنْ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَفَضْلِ
أَهْلِ بَيْتِهِ.

وَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ بِلِيَّةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، لِكَثْرَةِ مَنْ بِهَا مِنَ الشَّيْعَةِ، فَاسْتَعْمَلَ زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ وَضَمَّ
إِلَيْهِ الْعِرَاقِيْنَ: الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ، فَجَعَلَ يَسْتَعِجُ الشَّيْعَةَ وَهُوَ بِهِمْ عَارِفٌ، يَقْتُلُهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ
وَمَدْرٍ، وَأَخَافُهُمْ وَقَطَعَ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ وَصَلَبَهُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ، وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ وَطَرَدَهُمْ

معاویه گفت: قرآن را قرائت کرده و تأویل کنید ولی هیچ مطلبی که خداوند درباره شما
نازل کرده است را نقل نکنید، و جز آنرا روایت کنید.

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «قصص دارند که نور خداوند را با
دهانهاشان خاموش سازند و خداوند جز کمال نورش را نخواسته هر چند کافران را
ناخوش آید - توبه: ۳۲».

معاویه گفت: ای ابن عباس کوتاه بیا و جلوی زیانت را بگیر، و اگر ناگزیر از آن هستی
اینکار را مخفیانه و پنهانی انجام بده. سپس به خانه اش رفته و صد هزار درهم برایش فرستاد.
و منادی معاویه ندا سر داد که نقل روایات در مناقب علی بن ابی طالب و اهل بیتش
از امروز ممنوع و گوینده اش بریء الذمه است!!

و مردم کوفه در این ممنوعیت بیش از دیگران در سختی و مشقت بودند، چرا که
آنجا بیش از دیگر مکانها شیعه داشت، به همین جهت معاویه، زیاد را والی عراقین:
کوفه و بصره ساخت، او نیز به تعقیب شیعه پرداخته و نیک به ایشان عارف بود و ایشان
را در هر جا می یافت می کشت، او شیعیان را ترسانده و دست و پایشان را می برید و بر
درخت خرما دارشان می زد، و چشمانشان را از حدقه در آورده یا تبعید کرده

وَسَرَّدَهُمْ ، حَتَّى نَفَوْا عَنِ الْعِرَاقِ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا أَحَدٌ مَعْرُوفٌ مَشْهُورٌ ، فَهُمْ بَيْنَ مَقْتُولٍ أَوْ مَصْلُوبٍ أَوْ مَحْبُوسٍ أَوْ طَرِيدٍ أَوْ شَرِيدٍ .

وَكُتِبَ مُعَاوِيَةَ إِلَى جَمِيعِ عُمَالِهِ فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ : أَنْ لَا تُجِيزُوا لِأَحَدٍ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ شَهَادَةً ، وَانْظُرُوا مَنْ قَبْلَكُمْ مِنْ شِيعَةِ عُثْمَانَ وَحَبِيبِهِ وَحُجَّتِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَهْلِ وَلايَتِهِ ، وَالَّذِينَ يَزُوْنُ فَضْلَهُ وَمَنَاقِبَهُ قَادُوا بِحَالِ سَهْمٍ وَقَرَّبُوهُمْ وَأَكْرَمُوهُمْ وَاكْتُبُوا مَنْ يَزُوي مِنْ مَنَاقِبِهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَقَبِيلَتِهِ ، فَفَعَلُوا ، حَتَّى كَثُرَتِ الرِّوَايَةُ فِي عُثْمَانَ ، وَافْتَعَلُوهَا لِمَا كَانَ يُبْعَثُ إِلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَاتِ وَالْخُلَعِ وَالْقَطَايِعِ مِنَ الْعَرَبِ وَالْمَوَالِي ، فَكَثُرَ ذَلِكَ فِي كُلِّ مِصْرٍ ، وَتَنَافَسُوا فِي الْأَمْوَالِ وَالْذُّنْيَا ، فَلَيْسَ أَحَدٌ يَجِيءُ مِنْ مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ فَيَرْوِي فِي عُثْمَانَ مَنَقِبَةً أَوْ فَضِيلَةً إِلَّا كُتِبَ اسْمُهُ وَقَرَّبَ وَأَجِيزَ ، فَلَبِثُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ .

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى عُمَالِهِ : إِنَّ الْحَدِيثَ فِي عُثْمَانَ قَدْ كَثُرَ وَفَسَا فِي كُلِّ مِصْرٍ ، فَادْعُوا النَّاسَ إِلَى

و فراری می داد ؛ تا آنجا که دیگر در عراق شیعه مشهوری نماند ، و افراد باقیانده ، یا مقتول بودند یا مصلوب یا زندانی یا تبعید و یا فراری .

و معاویه به تمام عاملان خود در تمام بلاد نوشت که شهادت و گواهی هیچیک از شیعیان علی و اهل بیتش را نپذیرید ، و بدنبال شیعیان عثمان و محبین او و اهل بیت و اهل ولایتش باشند ، و به مجالس راویان فضل و مناقب او نزدیک شده و وسائل قرب آنان به خود را فراهم نموده و اکرامشان کنید ، و نام افرادی که مناقب او را نقل می کنند را به همراه اسامی پدر و قبیله اش یادداشت کنید . همین کردند تا جایی که روایات در مناقب عثمان زیاد شد ، و این روایات را برای آن هدایا و لباسها و زمینهایی ساختند که از سوی عرب و موالی به ایشان داده می شد ، و این افراد در شهرها زیاد شدند ، و برای تصاحب خانه و زمین تلاش نموده و دنیا برایشان وسعت یافت ، کسی نبود که درباره عثمان مدح و منقبتی نقل یا فضیلتی ذکر کند جز آنکه نامش نگاشته و مقرب شده و جایزه می گرفت . و مردم مدتی طولانی به این صورت بودند .

سپس معاویه بعاملانش نوشت : حدیث درباره عثمان زیاد و شایع شده ، اکنون مردم را

الرَّوَايَةِ فِي مُعَاوِيَةَ وَفَضْلِهِ وَسَوَابِقِهِ ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيْنَا ، وَأَقْرَبُ لِأَعْيُنِنَا ، وَأَدْخَضُ لِحُجَّةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَأَشَدُّ عَلَيْهِمْ .

فَقَرَأَ كُلُّ أَمِيرٍ وَقَاضٍ كِتَابَهُ عَلَى النَّاسِ ، فَأَخَذَ النَّاسُ فِي الرِّوَايَاتِ فِي فَضَائِلِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْمُنْبَرِ فِي كُلِّ كُورَةٍ وَكُلِّ مَسْجِدٍ زُوراً ، وَأَلْقَوْا ذَلِكَ إِلَى مُعَلِّمِي الْكِتَابَاتِ فَعَلَّمُوا ذَلِكَ صِبْيَانَهُمْ كَمَا يُعَلِّمُونَهُمُ الْقُرْآنَ حَتَّى عَلَّمُوهُ بَنَاتَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَحَشَمَتَهُمْ ، فَلَبِثُوا بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ . وَكَتَبَ زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ إِلَيْهِ فِي حَقِّ الْحَضَرَمِيِّينَ : إِنَّهُمْ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَعَلَى رَأْيِهِ . فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ : أَقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأْيِهِ فَفَقَتَلَهُمْ وَمَثَلَ بِهِمْ . وَكَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى جَمِيعِ الْبُلْدَانِ : انْظُرُوا مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيّاً وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَأَعْمَوْهُ مِنَ الدِّيَّانِ .

وَكَتَبَ كِتَاباً آخَرَ : انْظُرُوا مَنْ قَبْلَكُمْ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ أَوْ اتَّهَمْتُمُوهُ بِحُبِّهِ فَأَقْتُلُوهُ وَإِنْ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ .

به نقل روایات در فضیلت و سوابق معاویه بخوانید ، که این نزد ما محبوب تر و خوشایند تر ، و در برابر برهان اهل این بیت کوبنده تر و سخت تر است .

پس هریک از والیان و قضات او متن نامه را برای مردم خواندند ، مردم نیز بر سر منابر در هر روستا و مسجدی شروع به بافتن روایات در فضیلت معاویه نمودند ، و این را به معلمان مدارس دیکته کردند که همچون تعلیم قرآن به بچه ها بیاموزند ، تا اینکه به دختران و زنان و ملازمانشان نیز آموختند ، پس روزگاری اینچنین بر مردم گذشت . و زیاده بن ابیه نامه ای درباره حضرمیین به معاویه نوشت که اینان معتقد به دین علی و نظر اویند .

معاویه نوشت : تمام طرفداران و معتقدان علی بن ابی طالب را بکش . او نیز اینان را از لب تیغ گذراند و مثله کرد .

و معاویه طی نامه ای به تمام کشور نوشت : هر که ثابت شد که از دوستان علی است نامش را از دیوان حقوق پاک کنید .

و طی نامه دیگری گفت : هر فرد متهم به تشیع را بدون شاهد بکشید .

فَقَتَلُوهُمْ عَلَى التُّهْمَةِ وَالظَّنِّ وَالشُّبْهَةِ ، تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ ، حَتَّى لَوْ كَانَ الرَّجُلُ تَسْقُطُ مِنْهُ
كَلِمَةٌ ضَرَبَ عُنُقَهُ ، حَتَّى لَوْ كَانَ الرَّجُلُ يُزْمَى بِالزُّنْدَقَةِ وَالْكَفْرِ كَانَ يُكْرَمُ وَيُعَظَّمُ وَلَا
يُتَعَرَّضُ لَهُ بِمَكْرُوهِهِ ، وَالرَّجُلُ مِنَ الشَّيْعَةِ لَا يَأْمَنُ عَلَى نَفْسِهِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا سِوَا الْكُوفَةِ
وَالْبَصْرَةِ ، حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ أَرَادَ أَنْ يُلْقِيَ سِرًّا إِلَى مَنْ يَتَّقَى بِهِ لَأَتَاهُ فِي بَيْتِهِ فَيَخَافُ
خَادِمَهُ وَتَمْلُوكَهُ ، فَلَا يُحَدِّثُهُ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ الْمَغْلَظَةَ لِيَكْتُمَنَّ عَلَيْهِ ، ثُمَّ لَا يَزِدُّهُ
الْأَمْرُ إِلَّا شِدَّةً ، حَتَّى كَثُرَتْ وَظَهَرَتْ أَحَادِيثُهُمُ الْكَاذِبَةُ ، وَنَشَأَ عَلَيْهَا الصَّيَّانُ يَتَعَلَّمُونَ ذَلِكَ .
وَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ فِي ذَلِكَ الْقُرَاءِ الْمُرَاءُونَ الْمُتَصَنُّعُونَ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ الْخُشُوعَ وَالْوَرَعَ ،
فَكَذَّبُوا وَانْتَحَلُوا الْأَحَادِيثَ وَلَدَّوْهَا فَيَحْطُونَ بِذَلِكَ عِنْدَ الْوُلَاةِ وَالْقُضَاةِ وَيُدَّعُونَ بِجَالِسِهِمْ
وَيُصَيِّبُونَ بِذَلِكَ الْأَمْوَالَ وَالْقَطَايِعَ وَالْمَنَازِلَ ، حَتَّى صَارَتْ أَحَادِيثُهُمْ وَرِوَايَاتُهُمْ عِنْدَهُمْ حَقًّا
وَصِدْقًا ، فَرَوَوْهَا وَقَبِلُوهَا وَتَعَلَّمُوهَا وَعَلَّمُوهَا ، وَأَحْبَبُوا عَلَيْهَا وَأَبْغَضُوا مَنْ رَدَّهَا أَوْ شَكَّ فِيهَا .

اینجا بود که شیعیان را به مجرد اتهام و گمان و شبهه در هرجایی کشتند ، تا آنجا که اگر
مردی کلمه‌ای اشتباهی از دهانش خارج می‌شد گردنش را می‌زدند ، و اگر فردی
معروف به زندق و کفر بود احترام می‌شد و هیچکس متعرض او نمی‌شد ، و شیعیان در
هیچ جایی خصوصاً کوفه و بصره امنیت نداشتند ، و کار بدانجا کشیده بود که اگر یکی از
شیعیان قصد گفتگوی سرّی را با دوست خود داشت از خادم و برده او درهراس بود ،
و نقل حدیث را پس از سوگند و پیمانهای سخت بر زبان می‌راند ، این مسأله روز بروز
شدیدتر می‌شد و بجه‌ها به این صورت پرورش یافتند .

باری آن دسته از مردم که پیش از همه به این فتنه مبتلا شدند قاریان ریاکاری
بودند که اظهار خشوع و ورع می‌کردند ، بعد دروغ بافته و به جعل حدیث می‌پرداختند تا
نزد والیانشان نصیبی داشته و در مجالس آنان راه یابند و به اموال و زمینها و خانه‌ها برسند .
تا کار بدانجا رسید که آن احادیث و روایات جعلی آنان بدست کسانی افتاد که گمان
می‌کردند اینها مطالب حقّ و راست است ، لذا آنها را روایت کرده و پذیرفته و یاد
می‌گرفتند و به دیگران می‌آموختند و طبق آنها اظهار محبت نموده و بر کسی که آنها
(جعلیات) را ردّ یا کوچکترین شکّ و تردیدی ابراز می‌نمود بغض و کینه می‌ورزیدند .

فَاجْتَمَعَتْ عَلَى ذَلِكَ جَمَاعَتُهُمْ ، وَصَارَتْ فِي أَيْدِي الْمُتَنَسِّكِينَ وَالْمُتَدَيِّنِينَ مِنْهُمْ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِلُّونَ الْاِفْتِخَالَ لِثَلَاثِهَا ، فَقَبِلُوهَا وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّهَا حَقٌّ ، وَلَوْ عَلِمُوا بُطْلَانَهَا وَتَيَقَّنُوا أَنَّهَا مُفْتَعَلَةٌ لَأَعْرَضُوا عَنْ رِوَايَتِهَا وَلَمْ يَتَدَيَّنُوا بِهَا ، وَلَمْ يَبْغِضُوا مَنْ خَالَفَهَا ، فَصَارَ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ عِنْدَهُمْ بَاطِلًا وَالْبَاطِلُ حَقًّا ، وَالْكَذِبُ صِدْقًا وَالصُّدُقُ كِذْبًا .

فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ از دادِ الْبَلَاءِ وَالْفِتْنَةِ ، فَلَمْ يَبْقَ لِلَّهِ وَلِيٌّ إِلَّا خَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ ، أَوْ مَقْتُولٌ أَوْ طَرِيدٌ أَوْ شَرِيدٌ ، فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ بِسِتِّينَ حِجَّ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ مَعَهُ . وَقَدْ جَمَعَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي- هَاشِمٍ رِجَالَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَمَوَالِيَهُمْ وَشِيعَتَهُمْ ، مَنْ حَجَّ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ يَحْجْ ، وَمِنْ الْأَنْصَارِ يَمْنُ يَعْرِفُونَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ، ثُمَّ لَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَالتَّابِعِينَ ، وَمِنْ الْأَنْصَارِ الْمُعْرُوفِينَ بِالصَّلَاحِ وَالنُّسُكِ إِلَّا جَمَعَهُمْ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِائَةُ أَلْفٍ مِنْ رَجُلٍ ،

کار این فتنه بدانجا کشید که تمام آن جماعت بر آن اجماع کرده و تمام آن روایات بدست مردم متدین افتاد که دروغ را جایز ندانسته و اهل دروغ را مبغوض می داشتند ، آنان این احادیث جعلی را بعنوان مطالب حق پذیرفتند ، درحالیکه اگر می دانستند جعلی است حتماً از آن اعراض نموده و نمی پذیرفتند و هیچ کینه ای به مخالفان آن احادیث نمی ورزیدند ، پس در آن روزگار حق نزد ایشان تبدیل به باطل و باطل به حق ، و دروغ به راست و راست به دروغ شد .

و کار این بلا و فتنه پس از وفات حسن بن علی علیه السلام بالا گرفته و زیاد شد ، و اثری از اولیای خدا نماند جز آنکه بر جان خود در هراس بود یا الباقی مقتول یا در تبعید یا فراری بود ، تا اینکه دو سال پیش از هلاکت معاویه امام حسین علیه السلام قصد حج خانه خدا نموده و همراهش عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس نیز بودند . در آنجا امام حسین علیه السلام مردان و زنان و موالی و شیعیان بنی هاشم را گرد آورد - چه افرادی که حج کرده اند و چه انجام نداده اند - و از گروه انصار که طرفدار او و اهل بیتش بودند ، و آحدی از اصحاب رسول خدا ﷺ را و انگذاشته و فرزندانشان و تابعین و افرادی از انصار که معروف به صلاح و عبادت بودند را در جماعتی بیش از هزار مرد در سرزمین «مِئِی» گرد آورد

وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُرَادِقِهِ عَامَّتُهُمُ التَّابِعُونَ وَأَبْنَاءُ الصَّحَابَةِ ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ :

أَمَّا بَعْدُ ؛ فَإِنَّ هَذَا الطَّاغِيَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَبِشِيعَتِنَا مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَبَلَّغْتُمْ ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي ، وَإِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي ، اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَاسْكُمُوا قَوْلِي ، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَقَبَائِلِكُمْ وَمَنْ آمَنْتُكُمْ وَوَقَّعْتُمْ بِهِ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَدْرَسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ ، وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .
فَمَا تَرَكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئاً أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا قَالَهُ وَقَسَّره ، وَلَا شَيْئاً قَالَهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ ، وَفِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ الصَّحَابَةُ : «اللَّهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْنَاهُ وَشَهِدْنَاهُ» ، وَيَقُولُ التَّابِعُونَ : «اللَّهُمَّ [نَعَمْ] قَدْ حَدَّثَنَا مَنْ نُصَدِّقُهُ وَنَأْتِيهِ» . حَتَّى لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً إِلَّا قَالَهُ .

ثُمَّ قَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] : أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا رَجَعْتُمْ وَحَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ ،

که اکثر آنها از تابعین و فرزندان صحابه بودند و امام حسین در حالیکه در خیمه‌اش نشسته بود به قصد ایراد خطبه برخاسته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود :

اما بعد ؛ این فرد طغیانگر درباره ما و شیعیانمان آنچه دیدید و می‌دانید و حاضر بوده‌اید روا داشت! و من قصد آن دارم درباره مطالبی از شما پرسشی کنم ، اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر خلاف بر زبان راندم مرا تکذیب کنید ، گفتارم را گوش کنید و آنرا در سینه‌ها تان جا داده سپس به شهرها و قبائل خود بازگشته و به افراد مورد اطمینان مطالب مرا بازگویید ، چرا که من خوف آن دارم که این حق ضایع و تباه شود ، و خداوند نور خود را به کمال می‌رساند هر چند کافران را ناخوش آید .

امام حسین علیه السلام همه آنچه خداوند در قرآن درباره آنان نازل کرده تلاوت نموده و تفسیر کرد ، و تمام مناقبی که رسول خدا ﷺ در باره پدر و مادر و اهل بیت او گفته بود همه را نقل نمود ، و دریایان تمامی این موارد صحابه می‌گفتند : بخدا همینطور است ، ما آنرا شنیده و بر آن گواهی دهیم! ، و تابعیون می‌گفتند : بخدا آری ، اینها را کسی برای ما حدیث نموده که مورد تصدیق و اطمینان ما می‌باشد . تا اینکه همه مطالب را گفت .

سپس فرمود : شما را به خدا سوگند که چون بازگشتید این حرفها را به افراد مورد

ثُمَّ نَزَلَ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ .

«اِحْتِجَاجُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ تَوْبِيخاً لَهُ عَلَى قَتْلِ مَنْ قَتَلَهُ»

«مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَرْجُمُهُ عَلَيْهِمُ»

۱۶۳- عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ : لَمَّا قَتَلَ مُعَاوِيَةُ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ وَأَصْحَابَهُ حَجَّ ذَلِكَ

الْعَامُ قَلْبِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ :

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، هَلْ بَلَغَكَ مَا صَنَعْنَا بِحُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَشِيعَةِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟ قَالَ : قَتَلْنَاهُمْ ، وَكَفَّنَاهُمْ ، وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ .

قَالَ فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ : خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا

كَفَّنَاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبَرْنَاهُمْ ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي وَقِيعَتُكَ فِي عَلِيٍّ وَقِيَامُكَ بِبَعْضِنَا ،

اطمینان خود بگویند . سپس فرو آمده و مردم نیز پراکنده شدند .

مرکز تحقیق و پژوهش مردم پسندی

«احتجاج امام حسین علیه السلام در توبیخ معاویه بر کشتاری که از شیعیان»

«أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَمُودَ وَاطْهَارَ رَحْمَتِ بَرِ آنِ مَقْتُولِينَ»

۱۶۳- از صالح بن کیسان نقل است که گفت : وقتی دست معاویه به خون حجر بن-

عدی و یارانش آلوده شد در همان سال قصد حج خانه را نمود و در آنجا با امام حسین علیه السلام

روبرو شده و بدو گفت :

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ! خَبَرَ كَارِي كَهْ بِأَحْجَرِ بْنِ عَدِيٍّ وَيَارَانِشْ وَشِيعِيَانِ بِدَرْتِ كَرْدَمِ بَتَو

رَسِيدِهِ؟ فَرَمُودَ : بِأَآنَانِ چِه كَرْدِي؟ گفتم : تمام را کشته و کفن نموده و بر همه اشان نماز

خواندم !

امام حسین علیه السلام تَبَسَّمِي نَمُودَ وَفَرَمُودَ : آن گروه بر تو چیره شدند ای معاویه ، که

اگر ما شیعیانت را می کشتیم نه کفنشان کرده و نه بر آنان نماز خوانده و نه دفنشان

می کردیم ، خبر افتراء و بدگویی تو نسبت به علی و حرکت مبغضانهات نسبت به ما

وَاعْتَرَا ضُكَّ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ ، ثُمَّ سَلْهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَلَهَا ، فَإِنْ لَمْ تَجِدْهَا أَعْظَمَ عَيْبًا فَهَا أَصْغَرُ عَيْبِكَ فَيْكَ ، فَقَدْ ظَلَمْنَاكَ يَا مُعَاوِيَةُ فَلَا تُؤْتِرَنَّ غَيْرَ قَوْسِكَ ، وَلَا تُزِمَنَّ غَيْرَ عَرْضِكَ ، وَلَا تُزِمْنَا بِالْعِدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، فَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدَّمَ إِسْلَامُهُ ، وَلَا حَدَّثَ نِفَاقُهُ ، وَلَا نَظَرَ لَكَ فَاَنْظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعْ - يَعْنِي عَمْرُو ابْنُ الْعَاصِ - .

۱۶۴ - وَقَالَ (علیه السلام) - فِي جَوَابِ كِتَابِ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ عَلَى طَرِيقِ الْاِحتِجَاجِ - :
أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ أَنَّهُ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنَّ بِي عَنْهَا غِنًى ، وَزَعَمْتَ أَنِّي رَاغِبٌ فِيهَا وَأَنَا بِغَيْرِهَا عَنْكَ جَدِيرٌ ، [وَأَمَّا مَا رَقِيَ إِلَيْكَ عَنِّي ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَائِقُونَ الْمُسَاءِمُونَ بِالنَّهَائِمِ ، الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ ، كَذَبَ السَّاعُونَ الْوَاشُونَ! مَا أَرَدْتُ حَرْبَكَ وَلَا خِلَافًا عَلَيْكَ وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَا أَخَافُ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ فِي تَرْكِ ذَلِكَ ، وَمَا أَظُنُّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِرَاضٍ عَنِّي بِتَرْكِه

واعتراض عیجویانهاست به بنی هاشم بمن رسیده ، پس اگر اینگونه عمل کردی بخود بپندیش و نفس خود در میزان حق و باطل قرار ده ، اگر خودت را بزرگترین عیب نیافتی ؛ عیب کوچکی هم در تو نبوده و ما در حق تو ستم کرده ایم ، ای معاویه بفکر خودت باش و بغير هدف و نشانه خود به محل دیگر تیر نینداز ، و از سر دشمنی با ما از مکان نزدیک به دشمنی نپرداز ، که بخدا سوگند تو از میان ما اطاعت مردی را کردی که قدیم الاسلام نبوده و نفاقش هم تازگی ندارد و بهیچوجه فکر تو نیست ، پس خود بفکر خود باش یا او را رها کن - یعنی : عمرو بن عاص - .

۱۶۴ - آنحضرت در جواب نامه ای که معاویه برایش فرستاد از سر احتجاج فرمود:
اما بعد : نامه ات رسید ، گفته ای : مطالبی از من به تو رسیده ، که من از آنها بی نیازم ، و پنداشته ای که من رغبتی در آنها دارم در حالیکه من بغير آنها بر تو سزاوارترم ، و اما آنچه از من بتو رسیده همه آنها را افرادی بینوا و سخن چین یافته اند ، گروهی که جماعات را بهم می زنند ، دروغ گفته اند! بدگویان سخن چین! من قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم ، هرچند که در ترک این عمل از خدا در هراسم ، و گمان ندارم خدا از اینکارم راضی باشد ،

وَلَا عَادِرِي بِدُونِ الْاِعْتِذَارِ إِلَيْهِ فِيكَ وَفِي أَوْلِيَائِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُجْلِبِينَ حِزْبَ الظَّالِمِينَ ،
بِأَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ .

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ أَخِي كِنْدَةَ ، وَأَصْحَابِهِ الصَّالِحِينَ الْمُطِيعِينَ الْعَابِدِينَ ، كَانُوا
يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعِظُمُونَ الْمُنْكَرَ وَالْبِدْعَ ، وَيُؤَيِّزُونَ حُكْمَ الْكِتَابِ ، وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ
لَوْمَةً لَانِمْ ، فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتُ أُعْطِيهِمْ [الْأَمَانَ وَ] الْإِيمَانَ الْمَغْلُظَةَ
وَالْمَوَاقِيقَ الْمَوْكَّدَةَ . لَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدَثٍ كَانَ يَبْتَغِيكَ وَبَيْنَهُمْ ، وَلَا بِأَحْنَةٍ تَحْدُهَا فِي صَدْرِكَ عَلَيْهِمْ .
أَوْ لَسْتُ قَاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي أُبْلِغَتْهُ
الْعِبَادَةُ فَصَفَّرَتْ لَوْنَهُ ، وَتَحَلَّتْ جِسْمَهُ ، بَعْدَ أَنْ أُمِنَتْهُ وَأُعْطِيَتْهُ مِنْ عَهْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِيثَاقِهِ
مَا لَوْ أُعْطِيَتْهُ الْعِصَمَ فَفَهَمَتْهُ لَنَزَلَتْ إِلَيْكَ مِنْ شَعَفِ الْجِبَالِ ، ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَأَسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ !

أَوْ لَسْتُ الْمُدَّعِي زِيَادَ ابْنِ سُمَيَّةَ ، الْمَوْلُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدٍ : عَبْدٍ ثَقِيفٍ ، فَرَعَمْتُ أَنَّهُ ابْنُ -

وَعذر مرا در بارة تو وياران ظالميت كه ما به جمع حزب ظالمان با اوليای شيطان شده اند را
بپذيرد .

مگر تو قاتل حُجر بن عَدِي برادر كِنْدَه و أصحاب صالح مطيع عابد او نىستى ، آنان
منكر ظلم بوده و بدعت را بد شمرده و حكم كتاب خدا را پيش مى انداختند ، و در راه خدا
از سرزنش هيچ ملامتگرى نمى ترسيدند ، تو از سر ظلم و عدوان همه اشان را پس از امان
و عهد و ميثاق محكم ؛ بى آنكه مسأله اى ميان تو و ايشان بوده و نه حقد و كينه اى كه در سينه
داشته باشى ؛ از لب تيغ گذراندى !

مگر تو قاتل عمرو بن حَمِيق ؛ صحابه گرامى رسول خدا نىستى ؛ بنده صالحى كه شدت
عبادت او را تحليل برده و رنگش را زرد و جشمش را نحيف كرده بود ، پس از آنكه او را
به عهد و ميثاق الهى امانش دادى ، امانى كه اگر به پرندگان داده بودى همه آنها از بالاي
كوه بر تو نازل مى شدند ، سپس تو آن بزرگوار را از سر گستاخى و بى شرمى بر خدای
و كوچك شمردن عهد و پيمان او به قتل رساندى !

مگر تو آن نىستى كه زياد را همو كه بر فراش بردگان عبد ثقيف بدنيا آمد برادر خود خواندى

أَبِيكَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاتَّبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ ، ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَطَعَ أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ وَأَرْجُلَهُمْ وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ ، وَصَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَلَيْسُوا بِمِثْلِكَ؟

أَوْ لَسْتَ صَاحِبَ الْحَضَرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأَيْهِ ، فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ : اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَرَأَيْهِ ، فَقَتَلَهُمْ وَمَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ ، وَدِينَ عَلِيٍّ وَاللَّهُ وَابْنُ عَلِيٍّ كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ ، وَهُوَ أَجْلَسُكَ بِمَجْلِسِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ وَشَرَفِ أَبِيكَ تَجَسُّمُ الرَّحْلَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بِنَا مَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَوَضَعَهَا عَنْكُمْ!

با اینکه خود رسول خدا ﷺ فرموده بود که «فرزند متعلق به صاحب فراش است وزانی را نصیبی جز سنگ نیست»، و تو با اینکار سبّت رسول خدا را از روی عمد ترک گفته و بدون هدایت الهی از هوای نفس خود پیروی کردی، سپس او را بر عراقین (کوفه و بصره) حاکم کردی تا دست و پای اهل اسلام را قطع و چشمانشان را از کاسه درآورده و بر نخلهای خرما دار بزند، مانند آن است که تو از اهل این امت نیستی، و ایشان نیز از تو نیستند!!

مگر در ماجرای حضر میّین که زیاد درباره اشان از تو استفتاء نمود که اینان بر دین علیّ - که صلوات خدا بر او باد - هستند چه کنم و تو گفتی همه را بکش، و او نیز همه را کشته و مثله کرد، و دین علیّ و فرزند علیّ - بخدا سوگند - همان است که با آن بر سر تو و پدرت کوفت و به پشتوانه همان است که در این مکان جلوس نموده ای، و اگر آن نبود؛ بالاترین شرف تو و پدرت همان کوچ زمستانی و تابستانی بود که خداوند به واسطه ما بر شما منت نهاده و آنرا از دوش شما برداشت^(۱).

۱ - مراد مضمون مطالبی است که در سوره شریفه قریش آمده که : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قُرَيْشٌ * إِيْلَاهِهِمْ رِحْلَةُ الشَّاءِ وَالْصَّيْقَبِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»، عرب گرسنه بود و غارتگر و چادر نشین که برای آب و علف ←

وَقُلْتُ فِيمَا تَقُولُ: انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَلِدِينِكَ وَلِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَأَنْتَ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنْ تُرِدَهُمْ فِي فِتْنَةٍ. فَلَا أَعْرِفُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا، وَلَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَوُلْدِي وَأُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ فَعَلْتَهُ فَهُوَ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ فَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِذَنْبِي وَأَسْأَلُهُ تَوْفِيقِي لِإِرشَادِ أُمُورِي.

وَقُلْتُ فِيمَا تَقُولُ: إِنْ أَنْكَرَكَ تَنْكَرْنِي وَإِنْ أَكِدَكَ تَكِدْنِي وَهَلْ رَأَيْتَ إِلَّا كَيْدَ الصَّالِحِينَ مُنْذُ خُلِقْتُ؟ فَكِدْنِي مَا بَدَأَكَ إِنْ شِئْتَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ، وَأَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرُّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ.

و در نامدهات گفته بودی ملاحظه خود و دینت و امت محمد را بکن، و از سر کشی و پراکندگی این امت بپرهیز که تو را وارد فتنه‌ای کنند. و من فتنه‌ای را عظیمتر از ولایت تو بر اینان نمی‌دانم، و هیچ نظری را برای خود و فرزندانم و امت جدّم افضل از جهاد تو نمی‌دانم، که اگر آنرا انجام دهم فقط قصدم قربت به خداوند است، و اگر آنرا ترک گفته‌ام از خداوند بجهت این گناه استغفار می‌کنم و توفیق هدایت در کاری که دارم.

وای معاویه تو در قسمت دیگری از نامدهات گفته‌ای: اگر تو را انکار کنم تو نیز همان کنی، و اگر درباره‌ات کید کنم تو هم به حيله دست یازی. مگر رأی و نظر تو از وقتی که بدنیا آمده‌ای جز کید صالحان بوده؟! هرچه خواهی درباره‌ی من کید کن که من امیدوارم که هیچکدام از آنها زیانی بمن نرساند، و بر کسی زیانبارتر بر خودت نخواهد بود،

«خیمه گاه خود عوض می‌کرد، در این سوره روی سخن با قریش است که اسلام در میان آنها نمودار شد و دشمنی و برابری با آن از آنها آغاز شد، این است که نعمت پناهندگی کعبه پیادشان داده می‌شود که بجای کوچ و پناهی آب و علف رفتن دیگران شما سفر بازرگانی نصیبتان شده است که از گرسنگی و بلای عرب آسوده‌اید و نیز بیاس ارزش این خانه کسی شما را غارت نمی‌کند و آسوده‌اید که می‌توانید بسفر روید و بجای آن محرومیت‌های عرب شما از پرتو این خانه خوشی و آسایش دارید پس وظیفه شما پرستش پروردگار خانه است که از آن بهره‌مند هستید که خوی عربی شما بشما حکم می‌کند پاس نعمت بدارید و مخالفت پیغمبر نکنید و خدا پرست شوید، این سوره را بعضی قریش نامیده‌اند و بعضی ایلاف، (از تفسیر مرحوم عاملی)»

عَلَى أَنَّكَ تَكِيدُ فْتَوْقُظُ عَدُوَّكَ، وَتُوبِقُ نَفْسَكَ، كَفِعْلِكَ بِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ وَمَثَلْتَ بِهِمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالْإِيمَانِ وَالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قُتِلُوا إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضْلَنَا، وَتَعْظِيمِهِمْ حَقًّا بِمَا بِهِ شَرَفْتَ وَعَرَفْتَ، خَافَةَ أَمْرٍ لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مَتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا، أَوْ مَا تُؤَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

أَبَشِّرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْفِصَاصِ، وَاسْتَعِدَّ لِلْحِسَابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَلَيَسَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنَاسٍ أَخَذَكَ بِالظَّنِّ، وَقَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ بِالنَّهْمَةِ، وَتَفْيِكَ إِيَّاهُمْ مِنْ دَارِ الْهَجْرَةِ إِلَى الْغُرْبَةِ وَالْوَحْشَةِ، وَأَخَذَكَ النَّاسَ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ مِنَ الْغُلَّانِ، يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَيَلْعَبُ بِالْكَعَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ وَشَرَيْتَ دِينَكَ وَغَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَخُنْتَ أَمَانَتَكَ، وَسَمِعْتَ مَقَالَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ وَأَخَفْتَ التَّقِيَّ الْوَرَعَ الْحَلِيمَ.

چرا که تو با حيله و کيد به دشمنيت ضربه می زنی ولی در نهايت موجب رسوايي خود خواهی شد، مانند رفتاری که در قتل و مثله ساختن ابن جعاف مرتکب شدی، پس از صلح و عهد و میثاقی که با اینان بستی همه را از لب تیغ گذرانیدی و تنها جرمشان ذکر مناقب ما اهل بیت؛ و بزرگداشت حق ما بود؛ حق که بدان مشرف و آگاهی، و آنان را کشتی از ترس اینکه مبادا پیش از اینکه کاری انجام دهند تو بمیری، یا اینان قبل از اینکه درک کنند بمیرند.

ای معاویه خود را آماده قصاص کن و مهیای حساب، و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز آنکه همه را جمع و به حساب آورده است، و خداوند هیچ رضایقی از این اعمال ندارد؛ دستگیری گروهی به ظن و شبهه، کشتن اولیایش به تهمت، و تبعید اینان از دار الهجره به دیار وحشت و تنهایی، و اینکه مردم را مجبور به بیعت پسرک خود نمودی، هو که شرب خمر کرده، و نرد بازی می نماید، تو با این اعمال فقط به خود خسارت زده و دینت را فروخته و درباره رعیت خود مبتلا به نیرنگ و دغل بازی شده ای، و در امانت خود خیانت ورزیده و سخن سفیه جاهل را گوش کرده و پرهیزگار با ورع حلیم را ترساندی [بخاطر اینان، والسلام].

قال: فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِيَةُ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَبٌّ عَلَيَّ، مَا كُنْتُ أَشْعُرُ بِهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ يَزِيدُ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي عُمَرَ بْنِ حَفْصٍ: أَجِبْهُ جَوَاباً شَدِيداً تُصْغِرُ إِلَيْهِ نَفْسَهُ، تَذَكُرُ أَبَاهُ بِأَسْوَأَ فِعْلِهِ وَأَثَارِهِ.

فَقَالَ: كَلَّا أَرَأَيْتَا لَوْ أَنِّي أَرَدْتُ أَنْ أُعِيبَ عَلَيَّاً مُحَقَّقاً مَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ، إِنَّ مِثْلِي لَا يُحْسِنُ بِهِ أَنْ يُعِيبَ بِالْبَاطِلِ وَمَا لَا يَعْرِفُ النَّاسُ، وَمَتَى عِبْتُ رَجُلًا يَمَّا لَا يَعْرِفُ النَّاسُ لَمْ يَحْقِلْ بِهِ صَاحِبُهُ وَلَمْ يَرَهُ شَيْئاً، وَمَا عَسَيْتُ أَنْ أُعِيبَ حُسَيْنًا وَمَا أَرَى لِلْعِيبِ فِيهِ مَوْضِعاً، إِلَّا إِنِّي قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ وَأَتَوَعَّدَهُ وَأُهْدِدَهُ وَأُجْهِلَهُ ثُمَّ رَأَيْتُ أَنْ لَا أَفْعَلَ.

قال: فَمَا كَتَبَ إِلَيْهِ شَيْءٌ يَسُوؤُهُ، وَلَا قَطَعَ عَنْهُ شَيْئاً كَانَ يَصِلُهُ بِهِ، كَانَ يَبْعَثُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ سِوَى عُرُوضٍ وَهَدَايَا مِنْ كُلِّ ضَرْبٍ.

راوی گوید: وقتی معاویه نامه آنحضرت را خواند گفت: در دل او به من کینه‌ای بود که از آن بی‌خبر بودم.

فرزندش یزید و عبدالله بن ابی عمر بن حفص بدو گفتند: جواب دندان شکنی بدو بنویس که خوار و ذلیل شود، و پدرش را به کارها و آثار بد و زشت یاد کن.

معاویه گفت: مگر شما دو نفر نمی‌دانید که اگر من حَقّاً بخوام پدرش را بد گویم نمی‌توانم، بدرستی که شایسته من نیست که با باطیل و عدم شناخت عیب‌گویی کنم، و اگر خود تو دیگری را به آنچه مردم نمی‌دانند عیب‌گویی کردی نه تنها در او جمع نشود که هیچکس بدان توجّهی هم نخواهد کرد، و من قصد رسوایی و بدگویی حسین را نداشتم و در او مکانی برای عیب نیافتم، جز آنکه قصد داشتم نامه‌ای تهدیدآمیز برایش بنویسم و جهالتش را بدو تفهیم کنم، سپس از اینکار منصرف شدم.

راوی گوید: باری معاویه هیچ نامه ناراحت‌کننده‌ای برای آنحضرت ننوشت، و از ارسالات سابق چیزی نکاست؛ عطایایی که سالانه به یک میلیون درهم می‌رسید و این بغیر هدایا و مناعی بود که از همه جا برای آنحضرت ارسال می‌شد.

«احتجاجه علیه السلام بإمامته على معاوية وغيره»

«وذكر طرف من مفاخراته ومشاجراته التي جرت له مع معاوية وأصحابه»

۱۶۵ - عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، أَنَّهُ قَالَ : لَقَدْ قِيلَ لِمُعَاوِيَةَ : إِنَّ النَّاسَ قَدْ رَمَوْا بِأَبْصَارِهِمْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَوْ قَدْ أَمَرْتَهُ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَيَخْطُبُ فَإِنَّ فِيهِ حَضَرًا وَفِي لِسَانِهِ كَلَالَةٌ . فَقَالَ لَهُمْ مُعَاوِيَةُ : قَدْ ظَنَنَّا ذَلِكَ بِالْحَسَنِ ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى عَظَّمَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَقُضِحْنَا ، فَلَمْ يَزَلُوا بِهِ حَتَّى قَالَ لِلْحُسَيْنِ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، لَوْ صَعِدْتَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبْتَ . فَصَعِدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمِنْبَرَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ : مَنْ هَذَا الَّذِي يَخْطُبُ ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِيُونَ ، وَعِترَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ ، وَأَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّتَيْنِ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَائِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ،

مرکز تحقیقات کتب ویراسته مردمی

«احتجاج امام حسین علیه السلام با معاویه بر سر امامت خود»

«وذكر قسمتي از مفاخرات ومشاجراتي كه ميان او ومعاويه رخ داد»

۱۶۵ - از موسی بن عقبه نقل است که گفت : به معاویه خبر رسید که مردم چشمتان به حسین است ، اگر تو با ترتیب مجلسی او را وادار به ایراد خطابه ای کنی لکنّت زبان و حصر او در کلامش بر همه نمایان می شود .

معاویه گفت : ما یک چنین گمانی به حسن داشتیم ولی نقشه ما بر آب شده و او روز بروز در دیده مردم بزرگتر شد و ما رسوا شدیم . (راوی گوید) آنقدر اصرار کردند تا این را از حسین خواسته و گفت : ای ابا عبد الله چه خوب است که بر منبر خطبه ای بخوانی .

پس آنحضرت به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر - در جواب مردی که گفت : اینکه خطبه می خواند کیست ؟ - فرمود :

ما حزب و گروه غالب خدا و مقرّبین عترت رسول خدا ، و اهل بیت طیب و طاهر اویم ، ما یکی از دو چیز گرانمایی هستیم که رسول خدا آنها پس از قرآن به ودیعت نهاد ،

الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْمَعُولُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ ، لَا يَبْطُلُنَا تَأْوِيلُهُ ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقَاقَتَهُ .

فَأَطِيعُونَا فَإِنْ طَاعَتُنَا مَفْرُوضَةٌ ، إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةً : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» ، قَالَ : «وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» .

وَأَحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ إِلَى هَتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ، فَتَكُونُوا كَأُولِيَانِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ : «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ» ، فَتَلْقَوْنَ لِسُيُوفٍ ضَرْبًا وَلِلرَّمَاكِ وَرَدًّا وَلِلْعُمْدِ حَطْمًا

کتابی که در آن تفصیل هر چیزی است ، و در پیش رو و پشت سر هیچ باطلی بدان راه ندارد ، قرآنی که تفسیرش بعهده ما گذاشته شد و تأویلش ما را درمانده نکند بلکه بدنبال حقایق آن هستیم .

پس ما را اطاعت کنید که طاعت ما واجب است ، چرا که قرین طاعت خدا و رسول است ، خداوند می فرماید : «خداى را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر را ، که از شمایند ، فرمان برید ، پس اگر درباره چیزى ستیزه و کشمکش کردید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید - نساء : ۵۹» ، و نیز فرمود : «و حال آنکه اگر آن را به پیامبر و صاحبان امر خویش باز می گردانند هر آینه کسانی از آنان که [حقیقت] آن را بیرون می کشند آن را می دانستند ، و اگر فزون بخشی و مهربانی خدا بر شما نبود از شیطان پیروی می کردید مگر اندکی - نساء : ۸۳» .

مبادا گوش به ندایی که شیطان به شما نموده کنید ، زیرا او برای شما دشمنی است آشکار و مبین ، که در اینصورت همچون اولیا و دوستان او شوید که گفتند : «امروز بر شما چیره شونده ای نیست و من پناه شمایم . و چون آن دو گروه رویاری شدند بر دو پاشنه خود گردید - پشت کرد و گریخت - و گفت : من از شما بیزارم - انفال : ۴۸» ، پس در آینده مکانی برای ضرب شمشیر و ورود نیزه شده و سنگریزه و حطام ستون ها

وَلِلشَّهَامِ غَرَضًا، ثُمَّ لَا يَقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا. قَالَ مُعَاوِيَةُ: حَسْبُكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ أَبْلَغْتَ.

۱۶۶ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ يَوْمًا لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَوَلَّا فَخَرُّكُمْ بِفَاطِمَةَ بِنْتِ كُثَيْمٍ تَفْتَخِرُونَ عَلَيْنَا؟

فَوَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ شَدِيدَ الْقَبْضَةِ - فَقَبَضَ عَلَى حَلْقِهِ فَعَصَرَهُ، وَلَوَّى عِيَامَتَهُ عَلَى عُنُقِهِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَرَكَهُ وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ: أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَّقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَبِيبَيْنِ كَانَا أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي وَمِنْ أَخِي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بَنَاتِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

قَالَ: وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مَلْعُونًا ابْنُ مَلْعُونٍ غَيْرُ هَذَا وَأَبِيهِ، طَرِيدِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

واهدافی برای آماج تیرها گردید، سپس در آن روز سوگند هیچکسی که قبلاً ایمان نیاورده و یا در ایمان خود کسبِ خیر و سعادت نکرده پذیرفته نشود. معاویه گفت: ای ابا عبد الله کافی است، حرف را رساندی!!

۱۶۶ - از محمد بن سائب نقل است که گفت: روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت: اگر مباحثات شما به فاطمه نبود به چه بر ما فخر می کردید؟

پس آنحضرت از جا جست و گریبان مروان را گرفته - و در این کار بسیار قوی بود - و گلویش را فشرده و عمامه او را بدور گردنش انداخت و چندان کشید که او بیهوش شد، سپس او را رها کرده و روبه جماعت قریش نموده و فرمود:

شما را بخدا سوگند می دهم که گفته هایم را اگر درست بود تصدیق کنید! آیا در روی زمین دو حبیبی که نزد رسول خدا محبوبتر از من و برادرم باشند می شناسید؟ یا دخترزاده پیامبری جز من و برادرم سراغ دارید؟

همگی گفتند: خدا می داند که سراغ نداریم.

امام حسین علیه السلام فرمود: و من هم در روی زمین فرد ملعونی که فرزند ملعون باشد جز این (مروان) و پدرش نمی شناسم که هر دو از جانب رسول خدا ﷺ طرد شده باشند،

وَاللّٰهُ مَا بَيْنَ جَابُرَاسَ وَجَابُلُقَ أَحَدُهُمَا بِبَابِ الْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِبَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ يَمْنُنُ
يَسْتَحِلُّ الْإِسْلَامَ أَعْدَى اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَمِنْ أَيْدِكَ إِذْ كَانَ وَعَلَامَةُ قَوْلِي فِيكَ
أَنَّكَ إِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ رِدَاؤُكَ عَنْ مَنْكِيكَ .

قال : قَوْلَهُ مَا قَامَ مَرَوَانُ مِنْ بَجْلِسِهِ حَتَّى غَضِبَ فَأَنْتَقَضَ وَسَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ عَاتِقِهِ .

«احتجاجه عليه السلام على أهل الكوفة بكرتلاء»

۱۶۷ - عَنْ مُصْعَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ : لَمَّا اسْتَكَفَّ النَّاسُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَكِبَ فَرَسَهُ
وَاسْتَنْصَتَ النَّاسَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

تَبَّأُ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرْحَا ، وَبُؤْساً لَكُمْ وَتَعْساً ! حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهَيْنَ ،
فَأَصْبَرَ خَنَاكُمْ مُوجِفِينَ ، فَشَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْدِينَا ، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَاراً أَضْرَمْتُمُوهَا

بخدا که در شرق و غرب عالم مردی که نسبت اسلام بخود دهد دشمنتر [از این فرد] برای
خدا و رسول و اهل بیت او نیست . و علامت و نشان کلام من در تو این است که چون
غضب کنی رداء از دوشت می افتد .

راوی گوید : بخدا که مروان از جایش برنخواست تا خشمگین شده خود را تکاند
وردا از دوشش افتاد .

«احتجاج آنحضرت علیه السلام بر أهل کوفه در کربلاء»

۱۶۷ - از مصعب بن عبدالله مروی است که چون آن مردم امام حسین علیه السلام را
محاصره کردند آنحضرت سوار اسب خود شده و همه را دعوت به سکوت نموده و پس از
حمد و ثنای الهی اینگونه فرمود :

ای جماعت ، هلاک و اندوه بر شما باد که به آن شور و وله ما را خواندید تا بفریاد شما
رسیم و ما شتابان آمدیم پس شمشیر ما را که خود در دست شما نهاده بودیم بر سر ما آختید
و آتشی که خود ما بر دشمن ما و شما افروخته بودیم بر ما افروختید ، یار دشمن خود شدید

عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ وَعَدُوَّنَا ، فَأَصْبَحْتُمْ إِلَيَّ عَلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ ، وَبَدَأَ لِأَعْدَائِكُمْ مِنْ غَيْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ ، وَلَا ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا إِلَيْكُمْ .

فَهَلَّا ، لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَسِيرٌ ، وَالْجُنَاشُ طَائِفٌ ، وَالرَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ وَلَكِنَّكُمْ اسْتَسْرَعْتُمْ إِلَىٰ بَيْعَتِنَا كَطَيْرَةِ الدُّبَا ، وَتَهَاوَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَاوَيْتِ الْفَرَّاسِ ، ثُمَّ تَقَضَّيْتُمُوهَا سَفْهًا وَضَلَّةً ، فَبَعْدًا وَسُحْقًا لِطَوَاغِيَتِ هَذِهِ الْأُمَّةِ ! وَبَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ وَتَبَذُّوهُ الْكِتَابِ وَمُطْفِئِي السُّنَنِ ، وَمُوَاجِهي الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ، وَعُصَاةِ الْإِمَامِ ، وَمُلْحِقِي الْعَهْرَةَ بِالنَّسَبِ ، لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ . أَفَهَؤُلَاءِ تَعْضُدُونَ ، وَعَنَّا تَتَّخِذُونَ ! أَجَلُ وَاللَّهِ ، خَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ ، نَبَتْ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ ، وَتَأَزَّرْتُ عَلَيْهِ عُرُوفُكُمْ ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ [ثَمَر] شَجَرٍ لِلنَّاظِرِ ، وَأَكْلَةً لِلْغَاصِبِ ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَتَّقِضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا .

در پیکار با دوستانتان ، با اینکه نه به عدل میان شما رفتار کردند و نه امید خیر از آنها دارید ،

وای بر شما! چرا آنگاه که شمشیرها در نیام بود و دها آرام و فکرها خام ما را رها نکردید ، لکن مانند مگس سوی فتنه پریدید و مانند پروانه در هم افتادید پس هلاک باد شما را ای بندگان کنیز و بازماندگان احزاب و ترک کنندگان کتاب و تحریف کنندگان که کلمات را از معانی برگردانید و گناهکاران که دم شیطان خورده اید و خاموش کنندگان سنتها ،

آیا یاری آنان می کنید و ما را تنها می گذارید؟! آری بخدا سوگند بیوفایی و پیمان شکنی عادت دیرینه شما است ، ریشه شما با غدر به هم پیوسته و آمیخته است و شاخهای شما بر آن پروریده ، شما پلیدترین میوه اید گلوگیر در کام صاحب ، و گوارا برای غاصب .

آلا لعنت خدا بر ستمکاران عهد شکنی که عهدها پس از تأکید زیاد می شکستند حال اینکه خداوند شما را بر خود ضامن و کفیل فرمود .

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ ، وَهَمَّهَاتَ لَهْ ذَلِكَ مِنِّي ! هَمَّهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ !! أَيْ اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ وَجَدُّودٌ طَابَتْ ، أَنْ تُؤَيِّرَ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ ، أَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعَدَدِ ، وَكَثْرَةِ الْعَدُوِّ ، وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ ، ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ :

فَإِنْ نُهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُغْلِبَ فَغَيْرُ مُغْلِبِنَا
وَمَا إِنْ طَبَّنَا جُنُبٌ وَلَكِنْ مَنَايَانَا وَدَوَّلَةُ آخِرِنَا
فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا
فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيحُوا سَيَلَقَى الشَّامِتُونَ كَسَا لَقِينَا

اینک دعی بن دعی (یعنی این مرد بی پدر که بنی امیه او را به خود ملحق کردند و زاده آن بی پدر) میان دو چیز استوار پای فشرده و بایستاده است ؛ یا شمشیر کشیدن یا خواری کشیدن ، و هیهات که ما به ذلت تن ندهیم ، خداوند و رسول او و مؤمنان برای ما زبونی نپسندند و نه دامنهای پاک (که ما را پرویده اند) و سرهای پر حمیت و جانهاییکه هرگز طاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند و من با این جماعت اندک با شما کارزار کنم هرچند یاوران مرا تنها گذاشتند . سپس با تمثیل به شعر شاعری (ظاهراً او فروة بن مُسیک باشد) فرمود :

اگر پیروز شویم دیر نیست که پیروز بوده ایم ، و اگر مغلوب شویم باز هم مغلوب نشده ایم ،

عادت ما ترس نیست و لکن (کوشش برای زنده ماندن خود می کنیم و کشتن دشمن) برای آنکه کشتن ما با دولت دیگران قرین است ،

اگر پادشاهان جادوان بودند که ما هم جادوان خواهیم بود ، و اگر بزرگان مانندند که ما نیز خواهیم ماند ،

پس با آنها که از غم ما شاد می شوند بگوی که بیدار شوید که ایشان هم بدانچه ما رسیدیم خواهند رسید!! .

۱۶۸ - وَقِيلَ : إِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَأَقَارِبُهُ وَبَنِي [وَحِيداً] قَرِيداً لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا ابْنُهُ عَلِيُّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام ، وَابْنٌ آخَرُ فِي الرِّضَاعِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ ، فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ فَقَالَ :

نَاوِلُونِي ذَلِكَ الطِّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ ! فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ ، فَجَعَلَ يَقْبَلُهُ وَهُوَ يَقُولُ : يَا بُنَيَّ وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصَمُهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

قِيلَ : فَإِذَا بِسَنَمِهِمْ قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى وَقَعَ فِي لَبَّةِ الصَّبِيِّ فَفَقَتَلَهُ ، فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَنْ فَرَسِهِ وَحَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِحُفْنٍ سَيِّفِهِ وَرَمَلَهُ بِدَمِهِ وَدَفَنَهُ ، ثُمَّ وَتَبَ قَائِماً وَهُوَ يَقُولُ :

كَفَرُوا السَّقَوْمُ وَقَدْ مَأْرَغِبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلُوا قَدْماً عَلِيّاً وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ
خَنَقُوا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا نَفْتِكَ الْآنَ جَمِيعاً بِالْحُسَيْنِ
يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُذِلَ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

۱۶۸ - و نقل است که وقتی اصحاب آنحضرت و تمام نزد یکانش به شهادت رسیدند و جز پسرش علی زین العابدین علیه السلام و فرزند شیرخواره به نام عبدالله کس دیگری نزد او باقی نمانده و تنها شد آنحضرت درب خیمه آمده و فرمود :

این طفل را به من دهید تا با او وداع کنم! پس او را غرق بوسه ساخته در حالیکه می فرمود : ای پسرکم وای بر حال این قوم وقتی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنان مخاصمه کند!

گویند : ناگهان تبری بیامد و بر بالای سینه آن طفل نشسته و او را کشت ، پس امام علیه السلام از اسب بزیر آمده و با غلاف شمشیر قبری کند و او را بخون بیاغشت و دفن کرد آنگاه برخاسته و این اشعار را سرود :

همه کافر شدند و در گذشته از ثواب خداوند ؛ رَبِّ جَنِّ و انس چشم پوشیده بودند .
در گذشته علی و فرزندش حسن که از طرف مادر و پدر کریم بود را بقتل رساند .
همگی از ایشان به خشم آمده و گفتند : الحال بر حسین یورش برده خونش بریزیم .
وای بر آن اراذل مردم که همه را برای اهل دو حرم مکه و مدینه گرد آوردند .

ثُمَّ صَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ
 لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكَ دَمِي
 وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوةً
 لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا
 بِعَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
 خَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْخَسْفِ أَبِي
 فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ
 مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى
 فَسَاطِمُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَأَبِي
 عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى
 وَلَسَهُ فِي يَسُومٍ أَحَدٌ وَقَعَةُ
 بِاجْتِنَاحِي لِرِضَاءِ الْمُسْلِحِينَ
 لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلُ الْكَافِرِينَ
 بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلِينَ
 غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرَاقَيْنِ
 وَالنَّسَبِ السُّفَرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ
 ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ
 فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ
 أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
 قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرِ وَحَنَيْنِ
 هَازِمُ الْجَيْشِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ
 شَفَتِ الْغُلَّ بِقَبْضِ^(۱) الْعَسْكَرَيْنِ

سپس همه رهسپار شده و سفارش نمودند که ما نیاز به رضای ملحدین داریم.

در ریختن خون من برای عبیدالله که از نسل کافران است از خدا نترسیدند.

و این سعد با لشکری انبوه مرا آماج تیرهای خود ساختند.

و این بخاطر مسأله‌ای از قبل نبود جز مباهات من بنور دو ستاره قطبی :

یکی به علی خیر و نیکو پس از نبی و پیامبری که پدر و مادرش از قریش بودند.

پدر و مادر من برگزیده خداوند بودند و من فرزند دو برگزیده‌ام.

نقره‌ای که از طلا خالص شده ، و من نقره‌ای هستم که فرزند دو طلا می‌باشم.

چه کسی پدر بزرگ یا پدری همچو من دارد که من فرزند آندو پیشوایم.

فاطمه زهراء مادرم است و پدرم درهم کوبنده کفر در کارزار بدر و حنین است.

ریسمان دین ، علی مرتضی است ، او لشکر را فراری داده ویر دو قبله نماز خوانده.

و او در روز احد یورش و حمله‌ای برد که با قبض دو لشکر حقد و کینه را التیام داد.

ثُمَّ بِأَلْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعَا كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا حَسَنَعْتُ أُمَّةُ السَّوِّءِ مَعَا بِالْعِثْرَتَيْنِ
 عِثْرَةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْوَرْدِ^(۱) يَوْمُ الْجَحْفَلَيْنِ
 عَبْدَ اللَّهِ عَسَلَاماً يَافِعَا وَقُرَيْشُ يَسْعُدُونَ الْوُثْنَيْنِ
 وَقَسْلَى الْأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا مَعَ قُرَيْشٍ لَا وَلَا طَرْفَةً عَيْنٍ
 طَعَنَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا يَسُومُ بَدْرٍ وَتَبُوكَ وَحُنَيْنِ
 ثُمَّ تَقْدَمُ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى وَقَفَ قِبَالَةَ الْقَوْمِ وَسَيْفُهُ مَصْلَتٌ فِي يَدِهِ آيساً مِنْ نَفْسِهِ ،
 عَازِماً عَلَى الْمَوْتِ ، وَهُوَ يَقُولُ :

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطَّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
 وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَشَى وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ

سپس در کارزار احزاب وفتح مکه موجب مرگ لشکریان کافر بود .
 این امت بد در راه خدا مرتکب چه کاری در حق عترت رسول شدند .
 عترت نیکوی پیامبر مصطفی و نسل علی دلاور در روز کارزار سپاه .
 علی زمانی که جوانی تازه بالغ بود پرستش خدا پرداخت و قریش بت می پرستید .
 از ابتدا به بتها کینه می ورزید و لحظه ای با قریش آنها را سجده نکرد .
 دلاورانشان را در کارزار بدر و تبوک^(۲) و حنین با شمشیر خود آشنا ساخت .
 سپس امام حسین علیه السلام پیش آمده مقابل قوم ایستاد درحالی که شمشیر برهنه در
 دست ، نومید از زندگی ، آماده مرگ ، می فرمود :
 منم فرزند علی پاک و طاهر از آل هاشم ، همین مباهات مرا کافی است .
 وجدّم رسول خدا ؛ گرامی ترین مردم ، و ما چراغ فروزنده خدا در میان خلایق .

۱ - فی بعض النسخ : «القرم» .

۲ - همچنانکه همه آگاهند و به نص صریح تاریخ حضرت امیر علیه السلام در غزوة تبوک به

فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نکرد و احتمالاً در نسخه «أحد» بوده و تصحیف شده باشد .

وَفَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكِّرُ
وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِسُلَّامٍ كُلِّهِمْ نَطُولُ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وَلَاةُ الْخَوْضِ نُسْقِي وَلَا تَنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُحْسَرُ

«احتجاج فاطمة الصغرى على أهل الكوفة»

۱۶۹ - عَنْ زَيْدِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصَّغْرَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ رُدَّتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ فَقَالَتْ :

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَزِنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، أَحْمَدُهُ وَأُؤْمِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ

و ما درم فاطمه از نسل احمد است و عمویم جعفر به ذوالجناحين معروف .
و در میان ما کتاب خدا بدرستی و صدق نازل شد ، و بین ما هدایت و وحی به خیر
یاد می شود .

و ما امان الهی برای همه مردمیم ، و پنهان و آشکار در میان مردم این را می گویم .
ما یم و لیان حوض که دوستانمان را می نوشانیم ، به ظرف رسول خدا ، و منکری
نداریم .

و پیروان ما در میان مردم بهترین شیعه اند ، و کینه ورزانمان روز قیامت زیانبارند .

«احتجاج فاطمة صغری بر أهل کوفه»

۱۶۹ - زید بن موسی بن جعفر از پدرانشان نقل نموده که حضرت فاطمه صغری
علیه السلام پس از بازگشت از کربلاء خطبه ای بدین شرح در کوفه ایراد فرمود :

حمد و سپاس میگویم خداوند را به شماره شنها و ریگها ، و هم سنگ جهان از
عرش تا خاک او را ستایش می کنم ، و به او ایمان آورده ام و توکل بر او کردم

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صلی الله علیه و آله ، وَأَنَّ أَوْلَادَهُ دُجُوا بِسَطْرِ الْفَرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخْلٍ وَلَا ثَرَاتٍ .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ ، وَأَنْ أَقُولَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخَذِ الْعُهودِ لِوَصِيِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ ، الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ، كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ ، وَبِهَا مَعَشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَلْسِنَتِهِمْ ، نَعْسًا لِرُؤُوسِهِمْ ! مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَمِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ ، حَتَّى قَبَضَتْهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّفْسِ ، طَيِّبَ الضَّرِيْبَةِ ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُورَ الْمَدَاهِبِ ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَا يُمْ ، وَلَا عَذْلٌ عَازِلٌ ، هَدَيْتَهُ يَا رَبَّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا ، وَحَدَّثْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا ، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا وَلِرَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى قَبَضَتْهُ إِلَيْكَ ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا ، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ ، رَضِيْتَهُ فَاخْتَرْتَهُ ، وَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

وگواهی می‌دهم که نیست معبودی غیر خداوند یگانه بی‌شریک و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اینکه اولاد او را در کنار فرات سر بریدند با آنکه کسی را نکشته بود تا قصاص خواهند از وی ،

بارخدا یا بتو پناه می‌برم از اینکه دروغ بر تو بندم و خلاف آنچه بر رسول خدا فرستادی سخنی گویم ، رسول تو پیمان گرفت برای وصی خویش علی بن ابی طالب علیه السلام اما مردم حقش را غصب کردند و بیگناه او را کشتند ، باز فرزند او را دیروز در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند گروهی از مسلمانان به زبان ، که نیست باد چنان مسلمانی ، و تا آن حضرت زنده بود آتش ندادند و هنگام شهادت تشنگی او را فرو نشانندند تا توای خداوند او را بجوار خود بردی ، ستوده‌خوی پاک سرشت هنرهای وی شناخته و روش او روشن ، از نگوشت کسی باک نداشت و از ملامت احدی نترسید ، او را از کوچکی به اسلام راه نمودی و در بزرگی خصائل وی را ستودی پیوسته بسا تو پیغمبرت دل راست داشت تا او را به جوار رحمت خود بردی بی‌رغبت در دنیا و حرص بدان ، بلکه راغب در آخرت بود برای رضای تو ، در راه تو کوشش نمود ، او را پسندیدی و برگزیدی و راه راست او را نمودی ،

أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْنِ اللَّهِ بِكُمْ، وَابْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلْ بَلَاءَنَا حُسْنًا، وَجَعَلْ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا، فَتَحْنُ عَيْبَهُ عَلَيْهِ، وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ، أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ ﷺ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفْضِيلًا، فَكَذَّبْتُمُونَا، وَكَفَرْتُمُونَا، وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حِلَالًا، وَأَمْوَالَنَا نَهَبًا، كَأَنَّا أَوْلَادُ التُّرَاكِ أَوْ كَابِلٌ، كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأُمْسِ، وَسُيُوفُكُمْ تَسْقُطُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ، قَرَرْتُ بِذَلِكَ عُيُونُكُمْ، وَفَرِحَتْ بِهِ قُلُوبُكُمْ اجْتِرَاءً مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ وَمَكْرًا مَكْرُومًا وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، فَلَا تَدْعُوَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَى الْجَدَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا، فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ، وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

اما بعد ای اهل کوفه، ای مردم دغا و بیوفاء و خود خواه، ما خانواده ای هستیم که خداوند ما را به شما آزمایش فرمود و شما را به ما، و ما از آزمایش پاک بیرون آمدیم و دانستیم و دریافتیم، سر الهی نزد ما است، و ما یم حافظ علم و حکمت خدا و مانیم آن حجت که در زمین برای بندگان نصب فرمود.

ما را به بزرگی بنواخت و برسولش (ﷺ) برتری داد بر بسیاری از آفریدگان خود، اما شما ما را دروغگو دانستید و ناسپاسی نمودید و کشتن ما را حلال شمردید و مال ما را تاراج کردید گویا ما اولاد ترک و کابل بودیم، چنانکه دیروز جد ما را کشتید و از ششمیر شما خون ما میچکد به کین های گذشته، چشم شما بدان روشن گشت و دلتان شاد شد، با خدای تعالی دلیری نمودید و مکاری اندیشیدید و مکر خدا بهتر و بالاتر است، مبادا شما از ریختن خون و بردن مال ما شادمان شوید چون این مصیبت بزرگ که به ما رسید در کتابی ثبت افتاده است پیش از اینکه خداوند آنرا انفاذ کند، و آن بر خدا آسان است تا بر آنچه از دست شد اندوه نخورید و به آنچه خداوند به شما بخشید ننازید و نبالید که خداوند آنرا که بخود بیالد و بنازد دوست نمی دارد،

نَبَأَ لَكُمْ! فَانظُرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّهَا قَدْ حَلَّتْ بِكُمْ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقَعَاتُ
فَيْسُحِجَتِكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ وَيَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا
ظَلَمْتُمُونَا، إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

وَيْلٌ لَكُمْ! أَنْتَدِرُونَ آيَةً يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ، وَآيَةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا، أَمْ بِآيَةِ رَجُلٍ
مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا، تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا! قَسَتْ قُلُوبُكُمْ، وَغَلِظَتْ أَكْبَادُكُمْ، وَطَبَعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ وَخُتِمَ
عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَأَمْلَى لَكُمْ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا
تَهْتَدُونَ.

نَبَأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! كَمْ ثَرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَكُمْ، وَذُحُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ ثُمَّ
عَذَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدِّي، وَبَنِيهِ عِثْرَةَ النَّبِيِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ وَافْتَحَرْتُمْ
بِذَلِكَ مُفْتَخِرِينَ فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِيَّ عَلِيٍّ بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ
وَسَبَّيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبًّا شَرًّا وَنَطَحْنَاهُمْ فَأَيُّ نَطَاحٍ

هلاک باد شما را! منتظر لعنت و عذاب باشید! که گوئی اکنون آمده است و از آسمان لعنتها
پی در پی فرو می بارد و شما را هلاک می کند و شما را در اینجهان به جان یکدیگر اندازد
آنگاه در عذاب الیم روز قیامت جاودان مانید که بر ما ستم کردید و لعنت خدا بر
ستمکاران باد، وای بر شما! آیا می دانید کدام دست بر ما ستم کرد و کدام دل به پیکار ما
رغبت نمود و به کدام پای به آهنگ کارزار سوی ما آمدید، دل شما سخت شد و جگرها
درشت گردید و بر دل و چشم و گوش شما مهر نهاده شد، شیطان در نظر شما زشتیها را
بیاراست و نوید طول اجل داد و بر دیده شما پرده ای آویخته است و راه را نمی شناسید،

هلاک باد شما را! ای اهل کوفه که شما را با رسول خدا ﷺ کینه ها است و از وی
خونها خواهید، آنگاه با برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام جد ما و با فرزندان وی هم که
عترت پیغمبر و پاکان و برگزیدگانند بیوفانی کردید و یکن از شما می نازد به آن و می گوید:
ما علی و فرزندان را کشتیم، با شمشیرها و نیزه های هندی،

و زنان شان را اسیر کردیم همچو اسرای ترک، و ضربه ای زدیم آنچنان ضربه ای.

[فَقَالَتْ:] بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكُنُكْتُ! وَلَكَ الْأَثَلُ! افْتَحَرْتُ بِقَتْلِ قَسُومٍ زَكَاهُمْ اللَّهُ
وَطَهَّرَهُمْ، وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَأَكْظُمُ وَأَقِيعُ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ، وَإِنِّي لِكُلِّ أَمْرٍ مَا قَدَّمْتُ
يَدَاهُ، حَسَدْتُكُمْ وَبِلَا لَكُمْ عَلَيَّ مَا فَضَّلَنَا اللَّهُ.

فَمَا ذَنْبُنَا إِنْ جَاشَ دَهْرٌ بِخُورُنَا وَبَحْرُكَ سَاجَ لَا يُوَارِي الدُّعَامَصَا
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ
نُورٍ.

قَالَ: فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَقَالُوا: حَسْبُكَ يَا بِنْتَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ أَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا
وَأَنْضَجَتْ نُحُورَنَا، وَأَضْرَمَتْ أَجْوَافَنَا!!
فَسَكَتَتْ - عَلَيْهَا وَعَلَى أَيْبِهَا وَجَدَّهَا السَّلَامُ -.

پس فرمود: خاک و سنگ در دهانت ای شاعر! آیا به کشتن آن قوم مینازی که خداوند
پاک و پاکیزه‌اشان کرد و پلید را از ایشان دور داشت، پس از این غصه بسوز و مانند
پدرت سنگ اسافل خویش را بر زمین بسای هر کس فردا بدان رسد که از پیش فرستاد بر
آن فضل که خداوند ما را بخشید رشک میبرد، وای بر شما! :
گناه ما چیست که دریاهای منا جهان را فرو گرفت

و دریای تو آرام است که دعو^(۱)ص نمی‌شناسد
این فضل خدا است؛ به هر که خواهد می‌بخشد و خداوند را فضلی عظیم است،
و کسی را که خداوند برایش نوری قرار نداد دیگر نوری نخواهد داشت.
راوی گفت: پس آوازه‌ها به گریه بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان بس است که
دلهای ما را بسوزاندی و سینه‌های ما را (از غایت حسرت) کباب کردی، و اندرون ما را
آتش زدی!!
پس ساکت شد - سلام و درود بر او و پدر و جد بزرگوارش باد -.

۱ - دعو^(۱)ص جانوری کوچک دریایی است که در سواحل عربستان و فارس زیاد است،
سر و تنه آن مدور بوده و دمکی باریک دارد و بر روی آب افتد. و صاحب منتهی الإرب گوید: به
فارسی آنرا کَفْچَلِیز نامند.

«خُطْبَةُ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَضْرَةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ»

«[تَعَدَّ أَنْ رُدَّتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ] فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ تَقْرِيعاً لَهُمْ وَتَأْنِيحاً»

۱۷۰ - عَنْ حِذِّيمِ بْنِ شَرِيكِ الْأَسَدِيِّ قَالَ : لَمَّا أَتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ

عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالنَّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ ، وَكَانَ مَرِيضاً ، وَإِذَا نِسَاءُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْتَدْبِرْنَ مَشِيقَاتِ الْجُمُودِ ، وَالرِّجَالُ مَعَهُنَّ يَتَكُونُونَ .

فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ وَقَدْ نَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ - : إِنَّ هَؤُلَاءِ يَتَكُونُونَ عَلَيْنَا

فَمَنْ قَتَلْنَا غَيْرَهُمْ؟!

فَأَوْمَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ بِالسُّكُوتِ .

قَالَ حِذِّيمُ الْأَسَدِيِّ : لَمْ أَرَ وَاللَّهِ خَفَرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا ، كَأَنَّهَا تَنْطِقُ وَتُفْرِغُ عَلَى لِسَانِ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَدْ أَشَارَتْ إِلَى النَّاسِ بِأَنْ أُنْصِتُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَسَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ، ثُمَّ قَالَتْ - بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ - :

مَرْتَبَةُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ

«خطبه حضرت زینب علیها السلام دخت گرامی علی بن ابی طالب علیها السلام»

«در حضور مردم کوفه پس از مراجعت از کربلا»

۱۷۰ - از حذیم بن شریک اسدی روایت شده است که چون علی بن حسین علیهما السلام

را با زنان از کربلا آوردند زنان اهل کوفه را دیدند زاری کنان و گریان چاک زده و مردان

هم با آنان می گریستند ، زین العابدین علیهما السلام بیمار بود و از بیماری ناتوان پس به آوازی

ضعیف و آهسته گفت : اینان بر ما گریه می کنند پس ما را که کشت؟!

آنگاه زینب دخت علی علیهما السلام سوی مردم اشارت کرد که خاموش باشید .

حذیم گوید : هرگز بانویی پرده نشین گویا تر از وی ندیدم ، گویی بر زبان علی علیهما السلام

سخن می راند ، و مردم را اشارت به سکوت فرمود ، دمه‌ها فرو بسته شد و هر زنگی از بانگ

بایستاد ، آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا ﷺ فرمود :

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، يَا أَهْلَ الْخَتَلِ وَالْعَدْرِ وَالْخَذَلِ وَالْمَكْرِ ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ ، وَلَا هَدَاتِ الزُّفْرَةَ ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي تَقَصَّتْ غَرْهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَافًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ ، هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالْعُجْبُ ، وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ ، وَمَلَقُ الْإِسَاءِ وَغَمَرُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَقَصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ ، أَلَا يَشَسَّ مَا قَدَّمْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ .

اَتَّبِعُونَ أَخِي؟! أَجَلُ وَاللَّهِ فَأَبْكُوا فَإِنَّكُمْ وَاللَّهِ أَحْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ فَأَبْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا ، فَقَدْ بُلِيْتُمْ بِعَارِهَا ، وَمُنِيْتُمْ بِشَنَارِهَا وَلَنْ تَرْحَصُوهَا أَبَدًا وَالَّتِي تَرْحَصُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبَوِّ ، وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَلَاذِ حَرْبِكُمْ ، وَمَعَاذِ حِزْبِكُمْ ، وَمَقَرِّ سَلَمِكُمْ ، وَآيِسِي كَلِمِكُمْ وَمَفْرَعِ نَازِلَتِكُمْ ، وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ ، وَمَدْرَةِ حُجَجِكُمْ وَمَنَارِ مَحْجَتِكُمْ ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ ، وَسَاءَ مَا تَزِرُونَ لِيَوْمِ بَعْتِكُمْ .

اما بعد ، ای مردم کوفه ، ای گروه دغا و دغل و بی غیرت ، اشکتان خشک نشود و ناله اتان آرام نگردد ، مثل شما مثل آن زن است که رشته خود را پس از محکم تافتن و ریستن باز تارتار می کرد ، شوگندها تا ترا دست آویز فساد کرده اید ، چه دارید مگر لاف زدن و نازش و دشمنی و دروغ و مانند کنیزان چابلو سی نمودن و چون دشمنان سخن چینی کردن یا چون سبزه ای بر پهن روئیده اید و گچی که روی قبر بدان اندوده ^(۱) ، برای خود بد توشه ای فرستادید که خدا را بر شما بخشم آورد و در عذاب جاودان مانید ،

آیا برای برادر می گریید ، آری بگریید که شایسته گریستید ، بسیار بگریید و اندک بخندید که عار آن شما را گرفت و تنگ آن بر شما آمد تنگی که هرگز از خویشی نتوانید شست و چگونه از خود بشوئید این تنگ را که فرزند خاتم انبیاء ، معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت را کشتید آنکه در جنگ سنگر شما و تنها حزب و دسته شما بود و در صلح موجب آرامش دل شما و مرهم زخم شما و در سختی ها التجای شما بود ، و در محاربات مرجع شما او بود ، بد است آنچه پیش فرستادید برای خویش ، و بد است آن بار گناهی که بر دوش خود گرفتید برای روز رستاخیز خود ،

۱ - در بعضی از نسخه ها آمده : «مانند تفره ای که آرایش قبری کرده باشند» .

فَتَعَسَا نَعْسًا! وَنَكَسَا نَكْسًا! لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ ، وَتَبَّتِ الْأَيْدِي ، وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ ،
وَبُؤُتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ .
أَتَذَرُونَ وَيْلَكُمْ أَيُّ كَيْدٍ لِحَمْدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرِثْتُمْ؟! وَأَيُّ عَهْدٍ لَهُ نَكَلْتُمْ؟! وَأَيُّ كَرِيمَةٍ لَهُ
أَبْرَزْتُمْ؟! وَأَيُّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟! وَأَيُّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ
يَتَفَطَّرْنَ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا!

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ ، [صَلْعَاءَ ، عَنَقَاءَ ، سَوْدَاءَ ، فَقَاءَ] ، خَرَقَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ
وَالسَّمَاءِ ، أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تَمُطَّرَ السَّمَاءُ دَمًا ، وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ ، فَلَا
يَسْتَخِفُّكُمْ الْمَلَأُ ، فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْفِرُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُحْشَى عَلَيْهِ قُوَّةُ النَّارِ كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا
وَلَهُمْ لِبَالِغُ صَادِرٍ ، ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
يَا أَهْلَ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكْرِمَتِي مِنْهُمْ أَسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمٍ

نابودی باد شما را نابودی ، و سرنگونی باد سرنگونی ، کوشش شما بنومیدی انجامید
و دست‌ها بریده شد و سودا زیان کرد و خشم پروردگار را برای خود خریدید و خواری
و بیچارگی شما را حتم باشد .

می‌دانید چه جگری از رسول خدا شکافتید و چه پیمانی شکستید و چه پرده‌گی او را
از پرده بیرون کشیدید و چه حرمتی از وی بدریدید و چه خونی ریختید؟! کاری شگفت
آوردید که نزدیک است از هول آن آسمانها فرو ریزد و زمین بشکافتد و کوهها متلاشی شود
و از هم بپاشد ، مصیبتی است دشوار و بزرگ و بد و کج و پیچیده و شوم که راه چاره در آن
بسته در عظمت به پُر بودن زمین و آسمان است ، آیا شگفت آوردید اگر آسمان خون بیارد ،
و عذاب آخرت خوار کننده تر است و هیچ یاری نشوند ، پس تأخیر و مهلت شما را چیره
نکند که خدایتعالی از شتاب و عجله منزّه است و از فوت خونی غمی نرسد و او در کمینگاه
ما و شما است آنگاه این اشعار از انشای خود فرمود که :

چه خواهید گفت هنگامیکه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با شما گوید : این چه کاریست که کردید -
و شما که آخرین امت هستید؟!

به خانواده و فرزندان و عزیزان من ؛ بعضی اسیرند و بعضی آغشته بخون ،

مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ
أَنْ تُخْلَفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحْمِي
إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ
مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أُودِيَ عَلَى إِرَمٍ
ثُمَّ وَلَّتْ عَنْهُمْ .

قال حذیثم : فَرَأَيْتُ النَّاسَ حُبَارَى قَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ ، فَالْتَفَتْتُ إِلَى شَيْخٍ إِلَى جَانِبِي يَتَكِي وَقَدْ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِالْبُكَاءِ ، وَيَدُهُ مَرْفُوعَةٌ إِلَى السَّمَاءِ ، وَهُوَ يَقُولُ : يَا أَبِي وَأُمِّي كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ ، وَنِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ ، وَنَسْلُكُمْ نَسْلُ كَرِيمٍ ، وَفَضْلُكُمْ فَضْلُ عَظِيمٍ ، ثُمَّ أَنْشَدَ :

كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنَسْلُكُمْ
إِذَا عُدَّ نَسْلُ لَا يَبُورُ وَلَا يَحْزَى
فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا عَمَّةُ ، اسْكُتِي فِي الْبَاقِي عَنِ الْمَاضِي اعْتِبَارًا ، وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفْهِمَةٍ ، إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْحَيْنَ لَا يَرُدَّانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ ، فَسَكَتَتْ .

پاداش من که نیکخواه شما بودم این نبود که با خویشاںم پس از من بدی کنید ،
من می ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند آن عذاب که قوم اِرم را هلاک کرد .
پس از آنها روی بگردانید .

حذیثم گفت : مردم را حیران دیدم و دستها به دندان می گزیدند ، پیرمردی در کنار من بود می گریست و ریشش از اشک تر شده بود و دست سوی آسمان برداشته می گفت : پدر و مادرم فدایشان ؛ سالخورده گان ایشان بهترین سالخورده گانند و جوانان آنان بهترین جوانان و زنان ایشان بهترین زنان و نسل آنها والاتر از همه و فضل آنها بالاتر ، و این اشعار سرود :

پیرانشان بهترین سالخورده گانند و نسل اینان اگر شمار شود عاری از هر تباهی و خواری است .

پس علی بن الحسین عليه السلام فرمود : ای عمه خاموش باش ، باقی ماندگان باید از گذشتگان عبرت گیرند و تو بحمدالله ناخوانده دانائی و پیاموخته خردمند و گریه و ناله رفتگانرا باز نمی گرداند . پس آن بانوی بزرگوار ساکت شد .

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَرَبَ قُسْطَاطَهُ ، وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَدَخَلَ الْقُسْطَاطَ .

«اِحْتِجَاجُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ»

«حِينَ خَرَجَ مِنَ الْقُسْطَاطِ ، وَتَوَبَّخَهُ إِيَاهُمْ عَلَى غَدْرِهِمْ وَكَتِبِهِمْ»

۱۷۱ - قَالَ جَذِيمُ بْنُ شَرِيكِ الْأَسَدِيِّ : خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ وَأَوْمَى إِلَيْهِمْ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكُتُوا ، وَهُوَ قَائِمٌ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَنْشَى عَلَيْهِ ، وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : الْمَذْبُوحُ بِشَطِّ الْفِرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَاتٍ ، أَنَا ابْنُ مَنْ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ ، وَسُلِبَتْ نَعِيمُهُ ، وَانْتَهَبَ مَالُهُ ، وَسُبِّي عِيَالُهُ ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا ، فَكُنْ بِذَلِكَ فَخْرًا .
 أَيُّهَا النَّاسُ ، نَاشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ ؟ وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ ؟ وَقَاتِلْتُمُوهُ وَخَدَعْتُمُوهُ ؟ !!

سپس آنحضرت از مرکب فرود آمد و چادری زدند ، او زنان را فرود آورده و داخل چادر

شد .

«احتجاج حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر اهل کوفه»

«وقتی از خیمه بیرون آمد و ایشان را بر بیوفائی و پیمان شکنی سرزنش نمود»

۱۷۱ - جَذِيمُ بْنُ شَرِيكِ الْأَسَدِيِّ كَفَتْ : زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَرُونَ أَمَدَ وَمَرْدَمَ رَا إِشَارَتَ فَرَمُودَ كِه خَامُوش بَاشَنَد وَآوَايَسْتَادَه سَبَاسِ خُدَايَ كَفَتْ وَسَتَايِشِ آوَا كَرْد وَبِرَ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرُودَ فَرَسْتَادَ آَنگَاهَ كَفَتْ :

ای مردم ، هرکس مرا می شناسد می شناسد و هرکس نمی شناسد [بگویم] من علی فرزند حسیم ، که در کنار فرات او را کشتند بی آنکه خونی طلبکار باشند و قصاصی خواهند ، من پسر آنکسم که حرمت او بشکستند و مال او تاراج کردند و عیال او را به اسیری گرفتند ، منم پسر آنکه او را محاصره کرده و کشتند و این برای فخر کافی است .

ای مردم ، شما را بخدا سوگند آیا در خاطر دارید بسوی پدر من نامه نوشتید و او را

فریب دادید و پیمان و عهد و میثاق بستید و باز با او کارزار کردید و او را پی یاور گذاشتید ؟ !

فَتَبَأَ لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَسَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ ، بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،
 إِذْ يَقُولُ لَكُمْ : قَتَلْتُمْ عِزَّتِي ، وَأَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي ، فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي ؟
 قَالَ : فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ ، وَيدْعُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا : هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ .
 فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَقْبَلَ نَصِيحَتِي ، وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي
 رَسُولِهِ ، وَفِي أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةً حَسَنَةً .
 فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ : نَحْنُ كُلُّنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكَ ،
 غَيْرُ زَاهِدِينَ فِيكَ وَلَا رَاغِبِينَ عَنْكَ ، فَرُّنَا بِأَمْرِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّا حَرْبُ لِحَرْبِكَ ، وَسِلْمُ
 لِسِلْمِكَ ، فَلَنَأْخُذَنَّ بِتَرْتِكَ وَتَرْتَنَا ، يُمْنُ ظَلَمَكَ وَظَلَمْنَا .
 فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَيْهَاتَ ! أَيُّهَا الْغُدْرَةُ الْمَكْرَةُ ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ
 أَنْفُسِكُمْ ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ ؟ كَلَّا وَرَبُّ الرَّاqِصَاتِ إِلَى مِنًى ،

پس هلاک باد شما را چه توشه ای برای خود پیش فرستادید و زشت باد رأی شما! به کدام
 چشم بروی پیغمبر ﷺ نظر می افکنید ، وقتی با شما گوید عترت مرا کشتید و حرمت مرا
 شکستید پس از اُمت من نیستید؟

راوی گفت : صدای مردم به گریه بلند شد و به یکدیگر می گفتند هلاک شدید
 و نفهمیدید ، پس علی بن حسین علیه السلام فرمود : خدا رحمت کند آنکه نصیحت من بپذیرد
 و وصیت مرا محض خدا و رسول ﷺ و خاندان وی نگاهدارد ، زیرا ما را در انگوپذیری
 رسول خدا ﷺ شیوه ای است نیکو ، همه گفتند : ای زاده رسول خدا ما فرمانبرداریم و پیمان
 تو را نگاهداریم دل بجانب تو داریم و هوای تو در خاطر ما است خدای تو را رحمت
 فرستد فرمان خویش بفرمای که ما جنگ کنیم با هر که جنگ تو خواهد ، و آشتی کنیم با
 هر کس تو با او صلح کنی ، و قصاص خون تو را از آنان که بر تو و ما ستم کردند بخواهیم !
 علی بن حسین علیه السلام فرمود : هیهات هیهات ! ای بیوفایان مکار ، میان شما شهوات
 حائل شد ، می خواهید همان اعانت که پدران مرا کردید همانگونه مرا هم اعانت کنید ؛
 هرگز چنین نخواهد شد !! سوگند به پروردگار راقصاتی (شتران حاجیان) که به مِنًی برند

فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَا يَنْدَمِلُ !! قُتِلَ أَبِي بِالْأُمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ ، فَلَمْ يُنْسِنِي تَكْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،
وَتَكْلُ أَبِي وَبَنِي أَبِي وَجَدِّي ، شَقَّ لَهَا زِمِي وَمَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَا جَرِي وَحَلْقِي ، وَغُصَصُهُ تَجْرِي فِي
فِرَاشِ صَدْرِي ، وَمَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا .
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

لَا غُرُورَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ
قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا
فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةَ بِالَّذِي
أَصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا
قَتِيلُ بَشَطِ النَّهْرِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ
جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارَ جَهَنَّمَ

آن زخم که دیروز از کشتن پدرم و اهل بیت وی بردل من رسید هنوز بهتر نشده و التیام
نیافته است ، داغ پیغمبر فراموش نگشته و داغ پدرم و فرزندان پدر و جدّم موی رخسار
مرا سپید کرده است و تلخی آن میان حلقوم و حنجره من است و اندوه آن در سینه من
مانده است و خواهش من این است نه با ما باشید و نه بر ما ،
آنگاه فرمود :

تعجّبی در شهادت حسین نیست ، و پدرش که بهتر و گرامی تر از او بود کشته شد ،
ای اهل کوفه به این مصیبتی که به حسین رسیده خوشحال نباشید هرچند بسیار
عظیم است ،

کشته ای به شطّ فرات که جانم فدایش باد ، جزای کسی که او را به شهادت رساند
آتش جهنّم است .

«احتجاجه عليه السلام بالشام على بعض أهلها»

«حين قدم به ويمن معه على يزيد بن معاوية - لعنه الله -»

۱۷۲ - وعن ديلم بن عمر قال: كنت بالشام حتى أتى بسبايا آل محمد عليه السلام ، فأقيموا على باب المسجد حين تمام السبايا ، وفيهم علي بن الحسين عليه السلام ، فأتاهم شيخ من أشياخ أهل الشام فقال: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وقطع قرن الفتنه ، فلم يأل عن [سبهم و] شتمهم ، فلما انقضى كلامه قال له علي بن الحسين عليه السلام : إني قد أنصت لك حتى فرغت من منطيقك ، وأظهرت ما في نفسك من العداوة والبغضاء ، فأنصت لي كما أنصت لك . فقال له : هات .

فقال له علي بن الحسين عليه السلام : أما قرأت كتاب الله عز وجل؟ قال: نعم . فقال له عليه السلام : أما قرأت هذه الآية: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؟ قال: بلى .

«احتجاج امام سجّاد عليه السلام بریکی از شامیان»

«در بده ورود او و همراهانش بر یزید بن معاویه - لعنه الله -»

۱۷۲ - از ديلم بن عمر نقل است که گفت : هنگامی که اسیران آل محمد عليه السلام را به شام آوردند من آنجا بودم ، پس آنان را بر پلکان مسجد که همیشه جای اسیران بود برپای داشتند و در میانشان علی بن حسین عليه السلام بود ، پس پیرمردی شامی نزد ایشان آمده و گفت : سیاس خدا برا که شما را کشت و هلاک ساخت و شاخ فتنه را برید ، و از ناسزا گفتن چیزی فرو نگذارد . چون سخن او به آخر رسید حضرت بدو گفت : من سکوت کردم تا سخنت به پایان رسید و آنچه در دل از عداوت و کینه داشتنی اظهار نمودی ، پس تو نیز همچو من که برایت سکوت نمودم خاموش باش . پیرمرد شامی گفت : بگو . حضرت فرمود : آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت : آری . فرمود : تا حال به این آیه برخوردی؟ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۱)؟ گفت : آری .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَحْنُ أَوْلِيَّكَ ، فَهَلْ تَجِدُنَا فِي سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ؟ فَقَالَ : لَا .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»^(۱)؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَحْنُ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُؤْتِيَهُمْ حَقَّهُمْ .

فَقَالَ الشَّامِيُّ : إِنَّكُمْ لَا تَنْتَهُمُ هُمْ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ ، نَحْنُ هُمْ . فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»^(۲)؟ فَقَالَ لَهُ الشَّامِيُّ : بَلَىٰ .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَحْنُ ذَوِ الْقُرْبَىٰ ، فَهَلْ تَجِدُنَا فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ؟ فَقَالَ : لَا .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۳)؟ قَالَ : فَرَفَعَ الشَّامِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ :

فرمود: مائیم قرّبی و نزدیکان رسول که خواستار مودّت به ایشان شده، آیا در سوره بنی اسرائیل به حقّی که مخصوص مائست نه دیگر مسلمین برخوردی؟ گفت: نه. فرمود: آیا تا حال این آیه را تلاوت نموده‌ای: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»؟ گفت: آری.

فرمود: مائیم آن گروهی که خداوند به رسولش امر فرموده که حق ایشان را بپرداز، پیرمرد شامی گفت: آیا واقعاً شما همان افرادید؟!

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: آری ما همان افرادیم، آیا این آیه را تلاوت کرده‌ای: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: ما ذوالقرّبی می‌باشیم، آیا در سوره احزاب حقّی که فقط مخصوص ما نه دیگر مسلمین باشد یافته‌ای؟ گفت: نه.

فرمود: مگر این آیه را نخوانده‌ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ پیرمرد شامی دست خود به آسمان بلند کرده و سه بار گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ! - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ عَدَاوَةِ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ بِمَنْ قَتَلَ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، وَلَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ مُنْذُ دَهْرٍ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ - الْيَوْمِ .

«اِحْتِجَاجُ زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»

«حِينَ رَأَتْ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - يَضْرِبُ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ ﷺ بِالْمُخَصَّرَةِ»

۱۷۳- رَوَى شَيْخُ صَدُوقٍ مِنْ مَشَاحِجِ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ وَحَرَّمَهُ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ ، وَجِيَءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَائَاهُ بِمُخَصَّرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ :

لَعِبْتُ هَاشِمٍ بِالْمَلِكِ فَلَا	خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيِي نَزَلَ
لَبِيتُ أَشْيَاحِي بِبَذْرِ شَهْدُوا	جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ
لَأَهْلُوا وَاشْتَهَلُوا فَرَحًا	وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسْلُ

خدایا بدرگاهت توبه می‌کنم ای بارالها از عداوت به آل محمد توبه می‌کنم ، و از قاتلین اهل بیت محمد ﷺ اظهار بیزاری می‌جویم ، تا حال قرآن تلاوت می‌کردم ولی متوجه این مطالب نشده بودم .

«اِحْتِجَاجُ حَضْرَتِ زَيْنَبِ ﷺ دَخْتُ گرامی امیرالمؤمنین ﷺ»

«بِأَيِّزِيدَ وَقْتِي أَنْ مَلْعُونٌ بِأُجُوبِ بَرْدَنْدَانِهَائِي إِمَامِ حُسَيْنِ ﷺ مِي‌زَدَ»

۱۷۳- از شیخی راستگو از بزرگان بنی‌هاشم - و دیگران - نقل است که گفت : وقتی حضرت علی بن حسین ﷺ و محارمش بر یزید ملعون وارد شدند و سر مبارک امام حسین ﷺ را درون طشتی مقابل یزید نهادند ، آن ملعون با چوبی که در دست داشت به دندانهای مبارک آن حضرت زده و این اشعار را می‌خواند :

قبیله هاشم با سلطنت بازی کردند ، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد ،
ایکاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند می‌دیدند زاری کردن
قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) ،
از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند ای یزید دستت شل مباد ،

فَجَزَيْنَاهُمْ بِسَدْرٍ مَثَلًا وَأَقْنَا مِثْلَ بَذْرِ فَاغْتَدَلْ
لَسْتُ مِنْ خُنْدُفٍ إِنْ لَمْ أَتَقِمَّ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ
[قَالُوا: فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ ذَلِكَ فَأَهْوَتْ إِلَى جَنِبِهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تَقْرَعُ
الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِثْنِي! يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ
النِّسَاءِ! يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى!]

قال: فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ، وَيَرِيدُ سَاكِتٌ، ثُمَّ قَامَتْ عَلَى قَدَمَيْهَا، وَأَشْرَفَتْ عَلَى
الْمَجْلِسِ، وَشَرَعَتْ فِي الْخُطْبَةِ، إِظْهَارًا لِكِمَالَتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِعْلَانًا بِأَنَّا نَصِيرُ لِرِضَاءِ اللَّهِ،
لَا لِيَخَوْفٍ وَلَا دَهْشَةٍ.]

فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ - وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
وَقَالَتْ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ

جزایشان مانند «بدر» دادیم، این را بجای «بدر» کردیم و سربسر شد،
من از دودمان خندف نیستم اگر کین احمد را از فرزندان او نجویم،
[راوی گوید: وقتی حضرت زینب این صحنه را دید دست بگریان فرا برد و آنرا
چاک زد و باوازی سوزناک که دلها را پاره می کرد فریاد زد: یا حُسینا! یا حبیب
رسول خدا! فرزند مکّه و منی! فرزند فاطمه زهراء بانوی زنان! ای زاده محمد مصطفی!
راوی گوید: بخدا قسم هرکس را در مجلس بود گریاند و یزید ملعون خاموش
نشسته بود، آنگاه زینب بر قدمهای خود ایستاده و بر مجلس مشرف شد و آغاز به خطبه
نمود، تا کمالات محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اظهار نموده و بگوید که برای رضای خدا صبر و شکیب
می کنیم، نه برای ترس و وحشت!]

راوی گفت: زینب - همو که پدرش علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام و مادرش فاطمه فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَام دخت گرامی
رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - برخاسته و گفت:

سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر جد و پدر بزرگم

يَقُولُ : «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ» .
 أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ أَنَّكَ حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ ، وَصَيَّقْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ ،
 فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ [الذِّلَّةُ] ، نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قَطَارٍ ، وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو الْقِتَادِ أَنْ يَبَا مِنْ اللَّهِ
 هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا ، وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ وَجَلَالَةِ قَدْرِكَ ، فَسَمَخْتَ بِأَنْفِكَ ،
 وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ ، تَضْرِبُ أَصْدْرِيكَ فَرَحًا وَتَنْقُضُ مِذْرَوِيكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ
 مُسْتَوْسِقَةً ، وَالْأُمُورَ لَدَيْكَ مُتْسِقَةً ، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا ، وَخُلِصَ لَكَ سُلْطَانُنَا ، فَهَلَّا مَهْلًا
 لَا تَطِشُ جَهْلًا أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَتْلِيَ لَهُمْ خَيْرٌ
 لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» ؟

أَمِنْ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ ، وَسَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا ؟
 قَدْ هَتَكَتَ سُورَهُنَّ ، وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ ، يَخْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ ،

سرور انبیاء و مرسلین ، خدای سبحان راست گفت : سزای آنان که کار زشت کردند
 زشت باشد که آیات خدا را تکذیب کردند و به آن استهزاء نمودند ،

ای یزید ، آیا پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بتی و راه چاره بر
 ما مسدود ساختی تا ما را برده‌وار به هر سوی کشانیدند ما نزد خدا خواریم و تو گرامی
 نزد اوایی ، و این غلبه تو بر ما از فرّ و آبروی تو است نزد خدا ، پس بینی بالا کشیدی
 و تکبر نمودی و بخود بالیدی ، خرّم و شادان که دنیا در چنبر کمند تو بسته و کارهای تو
 آراسته ، ملک و پادشاهی ما تو را صافی گشته اندکی آهسته‌تر! جاهلانه قدم برندار! آیا
 قول خدای تعالی را فراموش کردی : کافران نپندارند که چون ایشان را مهلت دادیم ،
 خیری برای آنان است ، نه چنانست بلکه ما آنها را مهلت دهیم تا گناه بیشتر کنند و آنانرا
 عذابی باشد دردناک؟! .

ای پسر آثمردمی که جدّ من اسیرشان کرد پس از آن آزاد فرمود! از عدل است که
 تو زنان و کنیزان خود در پشت پرده نشانی و دختران رسول خدا را اسیر بدین سوی و آن سوی
 کشانی ، پرده آنان را بدری ، روی آنان را بگشایی ، دشمنان آنان را از شهری به شهری برند

وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ ، وَيُبَرِّزْنَ لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ ، وَيَتَصَفَّحْنَ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ ،
وَالْغَائِبُ وَالشَّهِيدُ ، وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ ، وَالذَّنِيُّ وَالرَّفِيعُ ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ ، وَلَا
مِنْ مُحَاتِهِنَّ حَمِيمٌ ، عَتَوْا مِنْكَ عَلَى اللَّهِ ، وَجُحُوداً لِرَسُولِ اللَّهِ ، وَدَفْعاً لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ؟ !
وَلَا غَرَّوْا مِنْكَ وَلَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ ، وَأَنْتَ يُرْتَجَى [مراقبه] مَنْ لَفَظَ قَوْلَهُ أَكْبَادَ الشُّهَدَاءِ ،
وَتَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ ، وَتَصَبَّ الْحَرْبُ لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَجَمَعَ الْأَحْزَابُ ، وَشَهَرَ الْحِرَابَ ،
وَهَزَّ الشُّيُوفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَشَدَّ الْعَرَبِ لَلَّهِ جُحُوداً ، وَأَنْكَرَهُمْ لَهُ رَسُولاً ،
وَأَظْهَرَهُمْ لَهُ عُدُوَاناً ، وَأَعْتَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْراً وَطُغْيَاناً ،

أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ ، وَضَبُّ يَجْرُجُ فِي الصَّدْرِ يَقْتُلُ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَلَا يَسْتَبْطِئُ فِي
بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَنْفًا وَشَنَانًا وَأَخْنًا وَضِغْنًا ، يُظْهِرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِهِ ، وَيَقْضُحُ
ذَلِكَ بِلِسَانِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ - فَرَحًا بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَسَيِّ ذُرِّيَّتِهِ ، غَيْرَ مُتَحَوِّبٍ وَلَا

وبومی و غریب چشم بدانها دوزند و نزدیک و دور ، وضیع و شریف چهره آنان را
می نگرند از مردان آنان نه پرستاری مانده است نه یاورى نه نگهدارى و نه مددکاری ،
اینها همه از گستاخی تو بر خدا و انکار بر رسول خدا و ردّ بر قرآن است ،

و تعجّبی ندارد و از چون تویی این اعمال شگفت نیست ، چگونه امید دلسوزی
و غمگساری باشد از آنکه دهانش جگر پاکانرا جَوید و بیرون انداخت و گوشش از
خون شهیدان بروئید ، و علیه سرور انبیاء جنگ راه انداخت ، و احزاب را گرد آورد ،
و اعلان جنگ نمود و شمشیرها را بر روی رسول خدا کشید؟ ! هو که از تمام عرب به خدا
منکر تر بود و ناسپاسترین فرستاده بود ، و بیش از همه با خدا اظهار دشمنی می کرد ، و از
سر کفر و طغیان مستکبرترین فرد بر پروردگارا

أَلَا! اینها همه ثمره پس مانده کفر و کینه ای است که از درون سینه برای مردگان بدر
می غرّدا پس چگونه به دشمنی ما خانواده شتاب نماید آنکه سوی ما به چشم کینه و بغض
نگرد ، کفر خود به رسول خدا ابراز داشته و سخن بر زبان پرداخته و از سرِ سرور به قتل
اولاد رسول و اسارت ذرّیه اش بدون هیچ تحزّن و استعظامی به پدران خود بالیده

مُسْتَعْظِمٍ [سَهْفُ بِأَشْيَاخِهِ] :-

لَأَهْلُوا وَاشْتَهَلُوا فَرَحاً

وَلَقَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

مُسْتَحْيَاً عَلَى ثَنَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - وَكَانَ مُقْبِلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يَتَكَبَّرُ بِمُخَصَّرَتِهِ قَدْ انْتَمَعَ
السُّرُورُ بِوَجْهِهِ.

لَعَمْرِي لَقَدْ نَكَاتِ الْقُرْحَةُ وَاشْتَاطَلَتِ الشَّافَةُ، بِإِرَاقَتِكَ دَمَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ،
وَابْنِ يَغْسُوبِ الْعَرَبِ، وَشَمْسِ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! وَهَتَفْتَ بِأَشْيَاخِكَ، وَتَقَرَّبْتَ بِدَمِهِ إِلَى الْكَفَرَةِ
مِنْ أَسْلَافِكَ، ثُمَّ صَرَخْتَ بِنِدَائِكَ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ شَهِدُواكَ! وَوَشَّيكَأَ تَشْهَدُهُمْ وَ
[لَمْ] يَشْهَدُواكَ، وَلَتَوَدُّ يَمِينُكَ كَمَا زَعَمْتَ شَلَّتْ بِكَ عَنْ مِرْفَقِهَا [وَجَدَتْ]، وَأَحْبَبْتَ أُمَّكَ
لَمْ تَحْمِلْكَ وَأَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ، حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَخَطِ اللَّهِ، وَمُخَاصِمِكَ [وَمُخَاصِمِ أَبِيكَ] رَسُولُ اللَّهِ،

ومی گوید:

از شاهی و سرور فریاد می زدند

ومی گفتند: یزید دستت شل مباد!

وروی به دندانهای ابو عبدالله - همان مکان بوسه رسول خدا ﷺ - نموده با عصای کوتاهش
بدانها می زند و شادی و سرور از رخسارش می درخشد!!

بجایم قسم با ریختن خون سرور جوانان بهشتی، و فرزند پیشوای عرب، و خورشید
آل عبدالمطلب زخم را ناسور کرده و ریشه های فضیلت و تقوی را از جا برکندی! و بر
پدران خود بالیده و باد در بینی انداختی، و با ریختن خون آنحضرت خود را به سلف کافر
خود مقرب نمودی، سپس فریاد برآوردی! و بجایم قسم اگر حضورت بودند ندایشان
می دادی! (غم مخور) که در همین زودی نزد آنان روی و آرزو کنی کاش دستت خشک
شده و از پدر و مادر زاده نشده بودی، آن هنگام که به سوی غضب الهی رهسپاری
و خصم تو [و پدرت] رسول خدا ﷺ است،

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا، وَاحْلُلْ غَضَبَكَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِنَا، وَتَقْضِ ذِمَامَنَا^(۱)،
وَقَتْلَ حُمَاتِنَا، وَهَتَكَ عَنَّا سُدُورَنَا .
وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ، وَمَا فَرَيْتَ إِلَّا جَلْدَكَ، وَمَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ، وَسَرَدُ عَلَى
رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ دَمِ ذُرِّيَّتِهِ، وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ، وَسَفَكْتَ مِنْ دِمَائِ عِتْرَتِهِ وَالْحُمَاتِهِ،
حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلُهُمْ، وَيَلْمُ بِهِ شَعْتُهُمْ، يَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ، وَيَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ،
فَلَا يَسْتَفِيزُكَ الْفَرَحُ بِقَتْلِهِمْ، «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ» فَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَحَسْبُكَ اللَّهُ وَلِيًّا وَحَاكِمًا، وَبِرَسُولِ اللَّهِ
خَصِيمًا، وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا،
وَسَيَعْلَمُ مَنْ بَوَّأَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَنْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأَيُّكُمْ شَرُّ
مَكَانًا وَأَضْلُ سَبِيلًا،

خدایا داد ما را بستان و از این ستمگران انتقام ما را بکش و خشم خود بر آنکه
خون ما بر بخت و عهدمان بشکست و حامیان ما را بکشت و هتک حرمت ما کرد فرود آرد،
پس همان که خواستی مرتکب شدی، بخدا که فقط پوست خود را شکافتی و گوشت
خودت را پاره پاره کردی و زودا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آئی با آن بار که بر دوش داری از
ریختن خون دودمان وی و شکستن حرمت عترت و پاره تن او جائیکه خداوند پریشان
آنان را به جمعیت مبدل کند و از ستمکار بدیشان انتقام کشد، و داد آنان بستاند پس تو را
قتل اینان تحریک نکند و مپندار آنان را که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه زنده اند
و نزد پروردگار خود روزی داده می شوند؛ در حالی که بدانچه خداوند از فزونی و بخشش
خود به آنان داده است شادمانند، همین بس که خداوند تو را ولی و حاکم است و محمد صلی الله علیه و آله
خصم و جبرئیل پشتیبان .

و آنکس که کار را برای تو ساخت و پرداخت و تو را بار گردن مملاتان کرد
بزودی بداند که پاداش ستمکاران بد است و آگاه گردد که مقام کدامیک شما بدتر و راه
کدامیک گمراه کننده تر است،

وَمَا اسْتِغْثَارِي قَدْرُكَ، وَلَا اسْتِعْظَامِي تَقْرِيْعُكَ، تَوْهُمًا لَا يُتَجَاعُ الْخِطَابُ فِيكَ بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ عَيْرِي، وَصُدُّوهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ حَرَى، فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ، وَنُفُوسٌ طَافِيَةٌ، وَأَجْسَامٌ مُحْشَوَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَلَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهَا الشَّيْطَانُ وَقَرَّخَ، وَمِنْ هُنَاكَ مِثْلُكَ مَا دَرَجَ وَنَهَضَ.

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ، بِأَيْدِي الطُّلَقَاءِ الْحَيِيَّةِ، وَنَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ، تَنْظِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَتَحْلِبُ أَفْوَاهَهُمْ مِنْ لُحُونِنَا، تِلْكَ الْجَنَّتُ الزَّاكِيَةُ عَلَى الْجُبُوبِ الضَّاحِيَةِ، تَنْتَابِهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعَفُّهَا الْفَرَاغِلُ، فَلَمَّا اتَّخَذْنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكَأَ مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَمَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

و اگر مصائب روزگار با من این جنایت کرد (و مرا به اسیری به اینجا کشانید) و ناچار شدم با تو سخن گویم باز قدر تو را بسیار پست دانم و سرزنشهای عظیم کنم تو را و نکوهش بسیار (و این حشمت و امارتت موجب ترس و وحشت من نشود و خود را نیازم و نترسم و این جزع و بیتابی که در من بینی از هیبت تو نیست) پس از آنکه چشمهای مسلمین را (در مصیبت برادر و خاندانم) گریانندی و دلهاشان را بریانندی، اعوان و یارانت در این راه دلهایی سخت داشتند، و جانهای سرکش و ابدانی مملو از غضب خدا و لعن رسول، که شیطان در آن لانه کرده و تخم گذارده بود، و با تکیه بر این گروه قدم برداشته و اقدام کردی!

جای بسی تعجب و شگفتی است که پرهیزگاران و اولاد انبیاء و نسل اوصیاء بدست طُلَقای خبیث و نسل هرزگان و فاجران کشته و به شهادت می‌رسند!!، خون ما از سر پنجه‌های شما می‌ریزد و گوشتهای ما از دهنهای شما بیرون می‌افتد و آن بدنهای پاک و پاکیزه بر روی زمین افتاده را گرگان سرکشی می‌کنند و کفتاران آنان را در خاک می‌غلطانند. اگر امروز به گمان خود غنیمت بدست آوردی و سود بردی به همین زودی زیان کنی وقتی که نیایی مگر همان را که دست تو از پیش فرستاد و خداوند بر بندگان ستم نکند.

وَإِلَى اللَّهِ الْمَشْئُكِيُّ وَالْمَعُولُ، وَإِلَيْهِ الْمُلْجَأُ وَالْمَوْئِلُ، ثُمَّ كَيْدُ كَيْدِكَ، وَاجْهَدُ جَهْدَكَ فَوَ الَّذِي
شَرَّفْنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ، وَالنُّبُوءَةِ وَالْإِنْتِجَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا، وَلَا تَمْحُو
ذِكْرَنَا، وَلَا يُرْخَضُ عَنْكَ عَارُنَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا قَدُّ، وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ، وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ،
يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَيْسَ الظَّالِمُ الْعَادِي؟!

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَّمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ، وَخَتَمَ لِأَصْفِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ وَتَقْلِيهِمْ إِلَى
الرَّحْمَةِ وَالرَّافِقَةِ، وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَمْ يَشَقَّ بِهِمْ غَيْرُكَ، وَلَا ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ، وَنَسَأَلُهُ أَنْ
يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجَرَ، وَيُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَالذُّخْرَ، وَنَسَأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ، وَجَمِيلَ الْإِنَابَةِ، إِنَّهُ
رَحِيمٌ وَدُودٌ، فَقَالَ يَزِيدٌ مُجِيباً لَهَا:

يا صَنِيعَةَ مُحَمَّدٍ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ عَلَى الثَّوَابِ
ثُمَّ أَمَرَ بِرَدِّهِمْ.

شکوه و شیون بخدا بریم و اعتماد بر او کنیم، پس هر کید که داری بکن و هر چه کوشش
خواهی بنمای و هر جهد که داری بکار بر، بخدا سوگند ذکر ما را از یادها محو نتوانی کرد
و وحی ما را که خداوند فرستاد نتوانی میرانید و بغایت ما نتوانی رسید و تنگ این ستم را
از خویش نتوانی سترد، رأی تو سست است و شماره ایام دولت تو اندک و جمعیت توبه
پیشانی گراید آنروز که منادی فریاد زند: «لعنت بر ستمکاران متجاوز».

و شکر و سپاس خداوندی را سزا است که حکم و امر کرد به واسطه اولیای خود به
سعادت و ختم احوال اصفیاء ببلوغ مطالب ارادت، و نقل ایشان نموده به رحمت و رأفت
و به رضوان و مغفرت، و به مشقت تو گرفتار و مبتلا و ممتحن به جز تو خاکسار نگردانید.
و استدعای من از خداوند این است که اجر و پاداش برگزیدگانشان را به کمال رسانده
و ثواب و اندخته اشان را جزیل فرماید! و درخواست می کنم جانشین نیکویی برایشان
گذارده و بازگشت خوبی برایشان مهیا نماید که رحیم و با رأفت است.

یزید ملعون از در پاسخ به آن فرمایشات گفت:

فریادی است که از زنان شایسته است، نوحه گران را مرگ دیگران سهل نماید!
سپس دستور به رد و بازگشت آنان داد.

۱۷۴ - وَقِيلَ : إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليها السلام كَانَتْ وَضِيئَةَ الْوَجْهِ ، وَكَانَتْ جَالِسَةً بَيْنَ النِّسَاءِ ، فَقَامَ إِلَى يَزِيدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَحْمَرٌ فَقَالَ :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ ! - يَعْنِي : فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ - فَأَخَذَتْ بِشِبَابِ عَمَّتِهَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليها السلام فَقَالَتْ : أَوْتُمْ وَأَسْتَحْدِمُ؟!
 فَقَالَتْ زَيْنَبُ لِلشَّامِيِّ : كَذَبْتَ وَلَوْ مِتَّ ، وَاللَّهِ مَا ذَاكَ لَكَ وَلَا لَهَا
 فَغَضِبَ يَزِيدٌ ثُمَّ قَالَ : إِنَّ ذَلِكَ لِي وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَفْعَلَ لَفَعَلْتُ .
 قَالَتْ زَيْنَبُ : كَلَّا! وَاللَّهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَكَ ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينَ بِغَيْرِ دِينِنَا .
 فَقَالَ يَزِيدٌ : إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكَ ، وَأَخُوكَ!
 قَالَتْ زَيْنَبُ : يَدِينُ اللَّهُ ، وَيَدِينُ أَبِي ، وَيَدِينُ أَخِي ؛ اهْتَدَيْتِ أَنْتَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا!

۱۷۴ - و نقل است که خانم فاطمه دخت گرامی امام حسین عليه السلام فردی خوش روی بود و نزد بانوان دیگر اهل بیت جلوس فرموده بود ، در اینجا فردی شامی و سرخ - روی نزد یزید برخاسته و گفت :
 ای امیرمؤمنان ، این دختر را به من ببخش! - و مرادش همان حضرت بود - با این کلام آنجناب دست بدامن عمه اش حضرت زینب عليها السلام شده و گفت : یتیم شدم کنیز هم بشوم؟!

حضرت زینب عليها السلام به مرد شامی گفت : دروغ بافنی و پستی کردی ، بخدا که اینکار نه از تو و نه از او (یزید) ساخته است!
 یزید به خشم آمده و گفت : این در حیطة قدرت من است اگر بخواهم همان کنم -
 حضرت زینب فرمود : هرگز! بخدا سوگند که خداوند این را برای تو قرار نداده ، مگر اینکه بخواهی از آئین و دین ما خارج شده و دین دیگری اختیار کنی!
 یزید گفت : تنها پدر و برادر تو بودند که از دین خارج شدند!
 حضرت زینب عليها السلام فرمود : در پر تو دین خدا و آئین [جدّ و] پدر و برادر من بود که تو هدایت شدی اگر واقعاً مسلمانی!

قال یزید: کَذَّبْتَ يا عَدُوَّةَ اللَّهِ!
 فَقَالَتْ زَيْنَبُ: أَنْتَ أَمِيرُ تَشْتُمُ ظُلْمًا، وَتَقَهَّرُ بِسُلْطَانِكَ!
 فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَى فَسَكَتَ فَعَادَ الشَّامِيُّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هِبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ.
 فَقَالَ يَزِيدُ: اعْزُبْ! وَهَبَ اللَّهُ لَكَ حَتْفًا قَاضِيًا.

«احتجاج علی بن الحسین زین العابدین علیہ السلام»

«علی یزید بن معاویة لما أُدْخِلَ عَلَيْهِ»

۱۷۵ - رَوَتْ ثِقَاتُ الرُّوَاةِ وَعُدُوهُمْ، أَنَّهُ لَمَّا أُدْخِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَةٍ مَنْ مَحِلَّ إِلَى الشَّامِ سَبَايَا مِنْ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهَالِيهِ عَلَى يَزِيدَ
 لَعَنَهُ اللَّهُ قَالَ لَهُ:

يَا عَلِيُّ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ!

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَ أَبِي النَّاسُ.

قَالَ يَزِيدُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُ فَكَفَانِيهِ!



ترجمہ: حضرت سجاد علیہ السلام

یزید ملعون گفت: دروغ بافتی ای دشمن خدا!
 حضرت زینب فرمود: فعلاً تو حاکم و امیری وبه تاروا دشنام می دهی وبا قدرت
 زور می گویی!

با این جواب گویا یزید ملعون حیا کرده وساکت شد. فرد شامی آن کلام بازگفت،
 یزید جواب داد: دور شو، خدا تو را مرگ دهد واز زمین بردارد.

«احتجاج حضرت علی بن حسین علیہ السلام»

«با یزید ملعون وقتی آنحضرت را نزد او بردند»

۱۷۵ - راویان موثق وراستگو نقل کرده اند که وقتی حضرت سجاد علیہ السلام را همراه با
 کاروان اسرا از فرزندان امام حسین علیہ السلام و خانواده اش بر یزید ملعون وارد کردند یزید به
 آنحضرت گفت:

ای علی، خدا را سپاس که پدرت را کشت! حضرت فرمود: مردم پدرم را کشتند.
 یزید گفت: خدا را سپاس که با قتل او خیالم را آسوده ساخت!

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَفْتَرَانِي لَعْنَتُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟
 قَالَ يَزِيدُ : يَا عَلِيُّ ، اصْصَعِدِ الْمُنْبِرَ فَأَعْلِمِ النَّاسَ حَالَ الْفِتْنَةِ ، وَمَا رَزَقَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 مِنَ الظَّفَرِ !

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَعْرِفُنِي بِمَا تُرِيدُ . فَصَّعِدَ الْمُنْبِرَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ،
 وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَعَرَّفُهُ بِنَفْسِي :
 أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَبَنِي ، أَنَا ابْنُ الْمُرُوءَةِ وَالصَّفَا ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ لَا يَبْغِي ، أَنَا
 ابْنُ مَنْ عَلَا فَاسْتَعْلَى فَجَارَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى .

فَضَجَّ أَهْلُ الشَّامِ بِالْبُكَاءِ حَتَّى خَشِيَ يَزِيدُ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ مَقْعَدِهِ ، فَقَالَ لِلْمُؤَذِّنِ : أَذِّنْ ،
 فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ : «اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ» جَلَسَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَى الْمُنْبِرِ ، فَقَالَ : «أَشْهَدُ أَنْ لَا

حضرت فرمود : بر قاتلین پدرم لعنت خدا باد! ای یزید فکر می کنی من خدا را
 لعنت کردم!؟

یزید گفت : ای علی ، بهتر است به منبر رفته و مردم را از فتنه پدرت و فتحی که
 خداوند روزی امیرالمؤمنین (یعنی یزید) نمود باخبر سازی .

حضرت علی بن حسین علیهما السلام فرمود : نمی دانم مقصود تو از این مطلب چیست .
 پس به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا فرمود :

ای مردم ، هر که مرا شناخت شناخت ، و هر که نشناخت من خودم را به او معرفی
 می کنم :

منم فرزند مکه و بنی ، فرزند مروه و صفا ، فرزند محمد مصطفی ، فرزند کسی که بر
 هیچکس پوشیده نیست ، فرزند کسی که به ملکوت اعلی شتافته و از سدره المنتهی نیز
 گذشت ، و منزلت قرب او همچون دو قاب قوس کمان ، یا نزدیکتر شد .

با شنیدن این کلام چنان جوش و خروشی از گریه و فغان در میان اهل شام پیا
 خاست که یزید بر جان خود ترسید ، پس دستور داد مؤذن اذان گوید ، در شروع به اذان
 چون به فراز «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ» رسید حضرت بر منبر نشست ، و چون به فراز «أَشْهَدُ أَنْ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ :
يَا يَزِيدُ، هَذَا أَبُوكَ أَمْ أَبِي؟

قَالَ : بَلْ أَبُوكَ، فَأَثَرِلْ، فَزَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ نَاحِيَةَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَلَقِيَهُ مَكْحُولٌ صَاحِبُ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : كَيْفَ أُمْسَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ : أُمْسَيْنَا بَيْنَكُمْ مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَهُمْ، وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.

فَلَمَّا انْصَرَفَ يَزِيدُ إِلَى مَنْزِلِهِ، دَعَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : يَا عَلِيُّ أَنْصَارُ ابْنِي خَالِدًا؟
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَمَا تَصْنَعُ بِمُصَارَعَتِي إِثْنَاءَهُ، أَعْطِنِي سَكِينًا وَأَعْطِهِ سَكِينًا فَلْيَقْتُلْ أَقْوَانَا أَضْعَفَنَا!

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» رسید حضرت گریسته و روی به یزید نموده و فرمود :
ای یزید این فردی که نامش در اذان آمد پدر من است یا تو؟!

یزید گفت : بلکه پدر شما است ، از منبر بیا پایین . پس فرود آمده و در گوشه‌ای از
مسجد جلوس فرمود ، در اینجا «مکحول» یکی از صحابه رسول خدا ﷺ با او دیدار
کرده و گفت : چگونه شب را بروز آوردی؟

فرمود : میان شما با حالی همچون حال بنی اسرائیل میان آل فرعون ، که پسرانشان
را سرمی‌بریدند و زنانشان را به کنیزی می‌بردند ، و در این سختی ، بلا و امتحانی بزرگ
بود که خدا شما را بدان آزمود .

پس هنگام بازگشت به منزل یزید حضرت سجاد علیّه را فرا خوانده و بدو گفت :
ای علی^(۱) آیا با پسرم خالد کشتی می‌گیری!

حضرت فرمود : کشتی من با او تو را چه سود ، یک کارد به من و یک کارد به
پسرت بده تا قوی‌تر ضعیف‌تر را بکشد!

۱ - این مطلب را برخی به عمرو بن الحسن علیّه نسبت می‌دهند که در آن زمان یازده
ساله بوده ، و ظاهراً در متن افتادگی یا سقطی از نسخا رخ داده است . برای اطلاع بیشتر به کتاب
بهار الانوار ج ۴۵ ص ۱۴۲ مراجعه فرمایید .

فَضَمَهُ يَزِيدُ إِلَى صَدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ :

شَنْشِنَةُ أَغْرَبَتْهَا مِنْ أَخْزَمِ

لَا تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ

أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ .

ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا يَزِيدُ ! بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُرِيدُ قَتْلِي ، فَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ قَاتِلِي فَوَجِّهْ مَعَ هَؤُلَاءِ النَّسْوَةَ مَنْ يَرُدُّهُمْ إِلَى حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله !

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ : لَا يَرُدُّهُمْ غَيْرُكَ ، لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ، فَوَاللَّهِ مَا أَمَرْتُهُ بِقَتْلِ أَيْبِكَ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَوَلِّيًا لِقِتَالِهِ مَا قَتَلْتُهُ ! ثُمَّ أَحْسَنَ جَائِزَتَهُ وَحَمَلَهُ وَالنِّسَاءَ إِلَى الْمَدِينَةِ .

پس یزید او را به سینه خود چسبانده و گفت :

با این طبیعت از جانب اخزم آشنایی کامل دارم ، شیر بچه را هسی ماند بدو .

گواهی می‌دهم که تو بحق فرزند علی بن ابی طالب هستی .

سپس حضرت سجاد عليه السلام بدو فرمود : ای یزید ، به من رسیده که قصد کشتن مرا داری ، اگر راست است با این گروه زنان فردی را بفرست که ایشان را به سلامت به حرم رسول خدا صلى الله عليه وآله برسانند !!

یزید ملعون به آنحضرت گفت : جز تو کسی مأمور اینکار نخواهد شد ، خدا ابن - مرجانه را لعن کند ، بخدا که من او را امر به قتل پدرت نکردم ، و اگر من خود متولی جنگ با او بودم هرگز او را نمی‌کشتم ! سپس آنحضرت را با هدایای زیادی به همراه خانواده و کاروان زنان رهسپار مدینه کرد ^(۱) .

۱ - رفتار یزید پس از واقعه عاشورا نشان‌دهنده این است که او نه تنها دست از اعمال خلاف برنداشته که بر آن افزوده ، زیرا بعد از واقعه کربلا : فتنه حرّه را در مدینه برپا نمود و خون بسیاری را ریخت ، و باقی صحابه را در آنجا کشت ، و به مسلم بن عقبه دستور داد از ایشان بعنوان بردگی و بندگی یزید بیعت بگیرد ، و اگر اجل مهلتش می‌داد برای حفظ حکومت جنایات دیگری را نیز مرتکب می‌شد ، « فَقَطِّعْ دَائِرَ الدِّينِ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . (مترجم)

«اَحْتِجَا جُهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِيْ اَشْیَاءَ شَتَّى»

«مِنْ عُلُومِ الدِّیْنِ وَذِكْرِ طَرَفٍ مِنْ مَوَاعِظِهِ الْبَلِیْغَةِ»

۱۷۶ - جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ :

يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، إِنَّ جَدَّكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَتَلَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَهَمَلْتُ عَيْنًا عَلَيَّ بْنَ -

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُمُوعًا حَتَّى امْتَلَأَتْ كَفَّهُ مِنْهَا ، ثُمَّ ضَرَبَ بِهَا عَلَى الْحَصَى ، ثُمَّ قَالَ :

يَا أَخَا أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، لَا وَاللَّهِ مَا قَتَلَ عَلِيٌّ مُؤْمِنًا ، وَلَا قَتَلَ مُسْلِمًا ، وَمَا أَسْلَمَ الْقَوْمُ

وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَكَتَمُوا الْكُفْرَ وَأَظْهَرُوا الْإِسْلَامَ ، فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَى الْكُفْرِ أَعْوَانًا أَظْهَرُوهُ ،

وَقَدْ عَلِمْتُ صَاحِبَةَ الْخَدَبِ وَالْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَأَصْحَابَ صِفِّينَ

وَأَصْحَابَ النَّهْرَوَانِ لَعِنُوا عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى !

فَقَالَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ : يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، إِنَّ جَدَّكَ كَانَ يَقُولُ : «إِخْوَانُنَا

مرکز تحقیقات کلامی و علوم دینی

«احتجاج امام سجاد علیه السلام در موارد مختلفی از علوم دینی»

«و ذکر یکی از مواعظ نیکو و بلیغ آنحضرت»

۱۷۶ - مردی از اهالی بصره نزد آنحضرت آمده و گفت :

ای علی بن حسین ، جد شما علی بن ابی طالب اهل ایمان را به قتل رساند! با این سخن

اشک در دیدگان آنحضرت جمع شده و در کف دستش جمع گشت ، سپس آنرا بر ریگها

کوبیده و گفت :

ای برادر اهل بصره ، نه بخدا اینگونه نیست ، علی هیچ مؤمنی را نکشت و خون هیچ

مسلمانی را نریخت ، آنان اهل اسلام نبودند بلکه در دل کافر و در ظاهر مسلمان بودند ،

و زمانی که بر کفر خود یار و اعوانی یافتند آنرا آشکار ساختند ، حال اینکه اهل خبره

و حافظان آل محمد نیک آگاهند که اصحاب جمل و صفین و نهروان بر زبان رسول خدا لعن

شده‌اند ، پس رسوا باد آنکه افترای بر خدا و رسول بست!

شیخی از اهالی کوفه گفت : ای علی بن حسین ، جد تو (علی) می گفت : «برادرانمان

بَعُوا عَلَيْنَا»!

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ: «وَإِلَىٰ عَادَ أَخَاهُمُ هُودًا»، فَهُمْ مِثْلُهُمْ أَتَجِبُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُودًا وَالَّذِينَ مَعَهُ، وَأَهْلَكَ عَادًا بِالرَّيْحِ الْعَقِيمِ».

۱۷۷ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام كَانَ يَذْكُرُ حَالَ مَنْ مَسَخَهُمُ اللَّهُ قِرْدَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَيَحْكِي قِصَّتَهُمْ، فَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهَا قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ مَسَخَ أَوْلِيكَ الْقَوْمَ لَاصْطِيَادِهِمُ السَّمَكَ، فَكَيْفَ تَرَىٰ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهَتَكَ حَرِيمَهُ؟! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ وَإِنْ لَمْ يَمَسْخَهُمْ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الْمَعْدَّ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ أَضْعَافُ أَضْعَافِ عَذَابِ الْمَسْخِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّا قَدْ سَمِعْنَا هَذَا الْحَدِيثَ، فَقَالَ لَنَا بَعْضُ النَّصَابِ: فَإِنْ كَانَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بَاطِلًا فَهُوَ أَعْظَمُ مِنْ صَيْدِ السَّمَكَ فِي السَّبَبِ أَفَمَا كَانَ اللَّهُ يَغْضَبُ عَلَىٰ

بر ما ستم نمودند».

فرمود: مگر این آیه را تلاوت نکرده‌ای «و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم - اعراف: ۶۵»، قوم عاد نیز مانند همان برادرانی است که در کلام امیرالمؤمنین آمده، خداوند هود و یارانش را نجات داد، و قوم عاد را با بادی عقیم هلاک ساخت.

۱۷۷ - و به اسناد گذشته از حضرت سجاد عليه السلام نقل است: او در حال بازگویی سرگذشت مسخ‌شدگان از بنی اسرائیل به میمون بود و در آخر فرمود: خداوند این قوم را به جهت صید ماهی در روز شنبه مسخ فرمود، شما فکر می‌کنید خداوند با این مردمی که اولاد پیامبرش را کشته و حرمت او را شکستند چه خواهد کرد؟ پروردگار اگر چه در این دنیا ایشان را مسخ نکرد ولی برای اینان چندین برابر عذاب مسخ در آخرت شکنجه‌ای سخت آماده فرموده است.

یکی پرسید: ای زاده رسول خدا! ما این حدیث را شنیده بودیم، ولی برخی از ناصبین بما می‌گویند: اگر قتل حسین بن علی عليه السلام باطل بود که آن از صید روز شنبه بمراتب عظیمتر و سختتر بوده، پس آیا نباید خداوند بیشتر از آن مقدار که بر صیادان

قَاتِلِيهِ كَمَا غَضِبَ عَلَى صَيَّادِي السَّمَكِ؟

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قُلْ لَهُؤُلَاءِ النَّصَابُ : فَإِنْ كَانَ إِبْلِيسُ مَعَاصِيهِ أَعْظَمَ مِنْ مَعَاصِي مَنْ كَفَرَ بِإِغْوَائِهِ فَأَهْلَكَ اللَّهُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ ، كَقَوْمِ نُوحٍ وَفِرْعَوْنَ ، وَلَمْ يُهْلِكْ إِبْلِيسَ ، وَهُوَ أَوْلَى بِأَهْلَاكِ ، هَذَا بِأَهْلِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَصَرُوا عَنْ إِبْلِيسَ فِي عَمَلِ الْمَوْبِقَاتِ ، وَأَهْمَلْ إِبْلِيسَ مَعَ إِشَارِهِ لِكَشْفِ الْمُخْزِيَّاتِ .

أَلَا كَانَ رَبُّنَا عَزَّوَجَلَّ حَكِيمًا بِتَدْبِيرِهِ وَحُكْمِهِ فِيمَنْ أَهْلَكَ وَفِيمَنْ اسْتَقْبَى؟ فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ الصَّائِدُونَ فِي السَّبْتِ ، وَهَؤُلَاءِ الْقَاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، يَفْعَلُ فِي الْفَرِيقَيْنِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَى بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَعِبَادُهُ يُسْأَلُونَ .

وَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَلَمَّا حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ فِي مَجْلِسِهِ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَيْفَ يُعَاتِبُ اللَّهُ وَيُوبِخُ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ عَلَى قَبَائِحِ أُنَىٰ بِهَا أَسْلَافُهُمْ

روز شنبه غضب کرد بر قاتلین آن حضرت خشم کند؟!

حضرت فرمود : به این ناصیان بگو : مگر گناهان ابلیس بزرگتر از کسانی نیست که به اغوای او کافر شدند ؛ پس چرا خداوند آنان را مثل قوم نوح و فرعون هلاک کرد ولی با ابلیس کاری نکرد ، مگر او به هلاکت شایسته تر نیست ، پس چرا خداوند این مردمی که بجهت ابلیس مرتکب عمل موبقات^(۱) شدند را نابود کرد ولی ابلیس را با آنهمه دَغَلی مهلت داد؟!

مگر نه این است که پروردگار ما با تدبیر و حکم خود حکیم است که چه کسی را هلاک و چه کسی را باقی گذارد؟ پس همینطور درباره صیّادان روز شنبه و قاتلان حسین علیه السلام حکیمانده حکم فرموده ، و باز خواست مختصّ بندگان است نه حضرت حقّ .

و حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام فرمود : وقتی پدرم این حدیث را بازگفت یکی از افراد مجلس گفت : ای زاده رسول خدا ، چگونه خدا نسل این گروه را بخاطر گناهان و معاصی گذشتگان و پدرانشان مورد عتاب و توبیخ قرار می دهد :

- وَهُوَ يَقُولُ : «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؟! :

فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام : إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِلُغَةِ الْعَرَبِ فَهُوَ يُخَاطَبُ فِيهِ أَهْلُ اللِّسَانِ بِلُغَتِهِمْ ، يَقُولُ الرَّجُلُ التَّعْمِيمِيَّ - قَدْ أَغَارَ قَوْمُهُ عَلَى بَلَدٍ وَقَتَلُوا مَنْ فِيهِ - : أَغَرْتُمْ عَلَى بَلَدٍ كَذَا وَقَعَلْتُمْ كَذَا ، وَيَقُولُ الْعَرَبِيُّ : نَحْنُ فَعَلْنَا بِبَنِي فُلَانٍ ، وَنَحْنُ سَبَبْنَا آلَ فُلَانٍ ، وَنَحْنُ خَرَبْنَا بَلَدَ كَذَا . لَا يُرِيدُ أَنَّهُمْ بَاشَرُوا ذَلِكَ ، وَلَكِنْ يُرِيدُ هَؤُلَاءِ بِالْعَدْلِ وَأُولَئِكَ بِالْاِفْتِخَارِ : أَنَّ قَوْمَهُمْ فَعَلُوا كَذَا .

وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ إِنَّمَا هُوَ تَوْبِيخٌ لِأَسْلَافِهِمْ ، وَتَوْبِيخُ الْعَدْلِ عَلَى هَؤُلَاءِ الْمَوْجُودِينَ ، لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ اللُّغَةُ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ ، وَلِأَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ أَيْضاً رَاضُونَ بِمَا فَعَلَ أَسْلَافُهُمْ ، مُصَوِّبُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَجَازَ أَنْ يُقَالَ لَهُمْ : أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ ، أَيْ : إِذْ رَضِيتُمْ قَبِيحَ فِعْلِهِمْ .

با اینکه خود فرموده : «هیچ کسی بار دیگری را بر دوش نگیرد - انعام : ۱۶۶»! :

حضرت زین العابدین عليه السلام فرمود : بی شک قرآن به لغت عرب نازل شده و آن اهل زبان را به لغتشان مخاطب قرار می دهد ، مردی از قبیله تیم - که قبیله اش یک شهری را غارت کرده و همه را کشته بودند - گفت : فلان شهر را غارت کردید و فلان کار را انجام دادید ، ولی فرد عرب - بجای لفظ غارت - می گوید : ما فلان کار را با فلان قبیله کردیم ، و ما آل فلان را به اسارت گرفتیم ، و ما فلان شهر را نابود کردیم . قصد آنرا ندارند که خود را در آنکار شریک بدانند ، قصد آنان سرکوفت است و قصد اینان افتخار ، که قوم ایشان بود که فلان کار را انجام داد .

و کلام خداوند در این آیات فقط قصد توبیخ گذشتگان و سرزنش این افرادی است که امروز بر آن کردار مباحات می کنند ، زیرا آن لغتی است که قرآن بر آن پایه نازل شده است ، و بدین خاطر بود که بازماندگان از اعمال گذشتگان خود راضی و خشنود بودند و آنرا بر آنان روا می داشتند ، پس می شود به ایشان گفت : شما مرتکب آن اعمال شدید ، یعنی : به زشتی کارشان رضایت دادید .

۱۷۸ - وَعَنْ أَبِي حمزة الثمالي قال: دَخَلَ قاضٍ مِنْ قضاةِ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ:

جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّاماً آمِنِينَ». قَالَ لَهُ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قَبْلَكُمْ بِالْعِرَاقِ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّهَا مَكَّةُ.

فَقَالَ: وَهَلْ رَأَيْتَ السَّرْقَ فِي مَوْضِعٍ أَكْثَرَ مِنْهُ بِمَكَّةَ؟! قَالَ: هَا هُوَ؟

قَالَ: إِنَّمَا عَنِ الرِّجَالِ. قَالَ: وَأَيْنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

فَقَالَ: أَوْ مَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكَايُنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَمَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ». وَقَالَ: «وَتِلْكَ الْقَرْيَةُ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا». وَقَالَ: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا». أَفَتَسْأَلُ الْقَرْيَةَ أَوْ الرِّجَالَ أَوْ الْعِيرَ؟ قَالَ: وَتَلَا عَلَيْهِ آيَاتٍ فِي هَذَا الْمَعْنَى.

۱۷۸ - از ابو حمزه ثمالی نقل است که گفت: یکی از قضات اهل کوفه بر حضرت سجاد علیه السلام وارد شده و گفت:

خدا مرا فدایت کند! مرا از حقیقت آیه «و میان آنان و آبادیهای که در آنها برکت نهاده بودیم آبادیهای پیدا و پيوسته پدید آوردیم، و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم]: در آنها شبها و روزها ایمان و بی بیم رفت و آمد کنید - سبأ: ۱۸» آگاه فرما؟ حضرت فرمود: اطرافیان شما در عراق چه می گویند؟ گفت: می گویند مراد مکه است.

فرمود: مگر در جایی بیشتر از مکه سرقت دیده ای؟ گفت: پس آن چیست؟

فرمود: مراد فقط مردان است. گفت: این در کجای قرآن است؟

فرمود: مگر آیه «و بسا ده و آبادی که از فرمان پروردگارشان و فرستادگان اوسریاز زدند - طلاق: ۸» و: «و آن آبادیها را چون ستم کردند هلاک کردیم - کهف: ۵۹» و: «و از شهری که در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم بپرس - یوسف: ۸۲» را نشنیده ای؟ آیا پرسش از قریه و آبادی می کند یا مردان یا قافله؟

راوی گوید: آنحضرت در این معنی آیات دیگری را تلاوت نمود.

قال: جُعِلْتُ فِدَاكَ: فَمَنْ هُمْ؟ قال: نَحْنُ هُمْ. فقال: أَوْ مَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ: «سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّاماً آمِنِينَ»؟ قال: آمِنِينَ مِنَ الرَّيْغِ.

۱۷۹ - وَرَوَى أَنْ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عليه السلام مَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ، وَهُوَ يَعْظُ النَّاسَ بِمَنْى فَوَقَّفَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ [لَهُ]: أَمْسِكْ أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مُقِيمٌ، أَتَرْضَاهَا لِنَفْسِكَ فِيهَا بَيْتَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ لِلْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ بِكَ عَدَا؟ قَالَ: لَا.

قال: أَفَتَحَدَّثُ نَفْسَكَ بِالتَّحَوُّلِ وَالِاتِّقَالِ عَنِ الْحَالِ الَّتِي لَا تَرْضَاهَا لِنَفْسِكَ إِلَى الْحَالِ الَّتِي تَرْضَاهَا؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ مَلِيئاً ثُمَّ قَالَ: إِنِّي أَقُولُ ذَلِكَ بِلا حَقِيقَةٍ.

قال: أَفَتَرَجُو نَبِيَّاً بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله يَكُنْ لَكَ مَعَهُ سَابِقَةٌ؟ قَالَ: لَا.

قال: أَفَتَرَجُو دَاراً غَيْرَ الدَّارِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا تَرِدُ إِلَيْهَا فَتَعْمَلُ فِيهَا؟ قَالَ: لَا.

سائل پرسید: قربانت گردم، پس اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ما هستیم، مگر این آیه را شنیده‌ای که فرموده: «در آنان شبها و روزها ایمن و بی‌بیم رفت و آمد کنید - سبأ: ۱۸»؟ فرمود: مراد ایمنی از انحراف و کجی است.

۱۷۹ - و روایت شده که حضرت زین العابدین عليه السلام بر حسن بصری عبور کرد درحالیکه او در سرزمین منی مردم را موعظه می‌کرد، آنحضرت ایستاده و به او گفت: صبر کن تا حالی که در آنی برایت بازگو کنم: آیا در این حال که هستی از وضع میان خود و خدا به آن حد از رضا رسیده‌ای: اگر فردا تو را مرگ در یابد؟ گفت: نه.

فرمود: آیا قصد داری از این حال که هستی خود را به حالی که از آن راضی هستی تحوّل و انتقال دهی؟ حسن بصری سر بریز انداخته و پس از مدتی گفت: اگر بگویم راست نگفته‌ام.

فرمود: آیا امید به پیامبری پس از محمد صلى الله عليه وآله داری که با او برایت سابقه‌ای باشد؟ گفت: نه.

فرمود: آیا امید به سرایی جز این دنیا داری که به آنجا بازگردانده شوی و در آن به عمل پردازی؟ گفت: نه.

قَالَ: أَفَرَأَيْتَ أَحَدًا بِهِ مُسْكَةٌ عَقْلٍ رَضِيَ لِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ بِهَذَا؟ إِنَّكَ عَلَى حَالٍ لَا تَرْضَاهَا وَلَا تُحَدِّثُ نَفْسَكَ بِالْإِنْتِقَالِ إِلَى حَالٍ تَرْضَاهَا عَلَى حَقِيقَةٍ، وَلَا تَرْجُو نَبِيًّا بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَلَا دَارًا غَيْرَ الدَّارِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَتَرِدُ إِلَيْهَا فَتَعْمَلُ فِيهَا، وَأَنْتَ تَعْظُمُ النَّاسَ!!

[وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَلِمَ تَشْغَلُ النَّاسَ عَنِ الْعَمَلِ وَأَنْتَ تَعْظُمُ النَّاسَ؟]

قَالَ: فَلَمَّا وَلَّى ﷺ قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.

قَالَ: أَهْلُ بَيْتِ عِلْمٍ فَمَا رُبِّيَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ بَعْدَ ذَلِكَ يَعْظُمُ النَّاسَ.

۱۸۰- وَعَنْ أَبِي هَمزة الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُحَدِّثُ

رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ: لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَقَعَ حَوَاءٌ وَلَمْ يَكُنْ غَشِيهَا مِنْذُ خُلِقَ وَخُلِقَتْ إِلَّا فِي الْأَرْضِ، وَذَلِكَ بَعْدَ مَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، قَالَ: وَكَانَ آدَمُ يُعْظَمُ الْبَيْتَ وَمَا حَوْلَهُ مِنْ حُرْمَةِ الْبَيْتِ، فَكَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَغْشَى حَوَاءَ خَرَجَ مِنَ الْحَرَمِ وَأَخْرَجَهَا مَعَهُ، فَإِذَا جازَ الْحَرَمَ

فرمود: آیا فرد خردمندی را سراغ داری که با این حال از خودش راضی باشد؟ که تو در حالی هستی از وضع میان خود و خدا راضی نبوده و در امید تحوّل وانتقال به حال دیگر هم صادق نیستی، و امید به پیامبری پس از محمد ﷺ هم نداری، و نه سرایی جز این دنیا که در آن بکار پردازی، با این حال مردم را موعظه می کنی؟!!

[وَبِروایتی دیگر: برای چه مردم را از عمل مشغول ساخته و آنان را موعظه می کنی؟]

راوی گوید: وقتی آنحضرت رفت حسن بصری گفت: او که بود؟ گفتند: علی بن-

الحسین. حسن بصری گفت: اینان از خاندان علم و دانشند!

و پس از آن دیگر مشاهده نشد که حسن بصری مردم را موعظه و نصیحت کند.

۱۸۰- و از أبو حمزة ثمالی نقل است که گفت: از امام سجاد علیه السلام شنیدم که مردی از

قریش را حدیث می کرد و می گفت: وقتی خداوند توبه آدم علیه السلام را پذیرفت او با حوا نزدیک می نمود. و از زمان خلقت او و حوا جز در زمین با او نزدیکی نکرده بود، و این پس از پذیرش توبه از جانب خداوند بود، و حضرت آدم خانه خدا و اطراف آنرا تعظیم می داشت، و هرگاه قصد نزدیکی داشت هر دو از حرم خارج شده و در بیرون از حد حرم

عَشِيهَا فِي الْحِلِّ، ثُمَّ يَغْتَسِلَانِ: إِعْظَامًا مِنْهُ لِلْحَرَمِ. ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِنَاءِ الْبَيْتِ.
 قَالَ: قَوْلِدَ لِآدَمَ مِنْ حَوَاءَ عَشْرُونَ ذَكَرًا وَعَشْرُونَ أُنْثَى، قَوْلِدَ لَهُ فِي كُلِّ بَطْنٍ ذَكَرٌ وَأُنْثَى
 فَأَوَّلُ بَطْنٍ وَلَدَتْ حَوَاءُ: «هَابِيلُ» وَمَعَهُ جَارِيَةٌ يُقَالُ لَهَا: «اَقْلِيَا»، قَالَ: وَوَلَدَتْ فِي الْبَطْنِ
 الثَّانِي: «قَابِيلُ» وَمَعَهُ جَارِيَةٌ يُقَالُ لَهَا: «لَوْزَا»، وَكَانَ لَوْزَا أَجْمَلُ بَنَاتِ آدَمَ.
 قَالَ: فَلَمَّا أَدْرَكُوا خَافَ عَلَيْهِمْ آدَمُ الْفِتْنَةَ فَدَعَاهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ يَا هَابِيلُ
 لَوْزَا، وَأُنْكِحَكَ يَا قَابِيلُ اَقْلِيَا.
 قَالَ قَابِيلُ: مَا أَرْضَى بِهَذَا: أُنْكِحْنِي أُخْتُ هَابِيلَ الْقَبِيحَةَ، وَتُنْكِحُ هَابِيلَ أُخْتِي
 الْجَمِيلَةَ؟!

قَالَ: فَأَنَا أَفْرَعُ بَيْنَكُمَا، فَإِنْ خَرَجَ سَهْمُكَ يَا قَابِيلُ عَلَى لَوْزَا، وَخَرَجَ سَهْمُكَ يَا هَابِيلُ
 عَلَى اَقْلِيَا، زَوَّجْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا الَّتِي يَخْرُجُ سَهْمُهُ عَلَيْهَا.
 قَالَ: فَرَضِيَا بِذَلِكَ، فَافْتَرَعَا.



عمل نزدیکی را انجام می داد، سپس هر دو غسل می کردند، و این به جهت احترام به حرم
 بود، سپس به حیاط حرم باز می گشت.

باری از حوّا بیست پسر و بیست دختر متولد شد، و در هر شکم یک پسر و یک
 دختر برایش تولد می یافت، و اولین فرزند او «هابیل» همراه با یک دختر بنام «اقلیا» بود،
 و در زایمان دوم: «قابیل» با دختری بنام «لوزا»، و لوزا زیباترین دختر او بود.

زمانیکه آنان به بلوغ رسیدند از ترس فتنه و گرفتاری حضرت آدم همه را
 فراخوانده و به هابیل پیشنهاد ازدواج با لوزا و قابیل با اقلیا را داد.

قابیل گفت: از این تصمیم راضی نیستم، آیا خواهر زشت هابیل را به من، و خواهر
 زیبای مرا به هابیل تزویج می کنی؟!

حضرت آدم علیه السلام فرمود: پس میانتان قرعه می اندازم، لوزا و اقلیا سهم هر
 کدامتان که شد او را با همان تزویج می کنم.

هر دو بدان راضی شدند، پس میانشان قرعه انداخت.

قال: فَخَرَجَ سَهُمُ هَابِيلَ عَلَى لُوزَا أُخْتِ قَابِيلَ، وَخَرَجَ سَهُمُ قَابِيلَ عَلَى اِقْلِيَا أُخْتِ هَابِيلَ، قَالَ: فَزَوَّجَهُمَا عَلَى مَا خَرَجَ لَهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.
 قال: ثُمَّ حَرَّمَ اللَّهُ نِكَاحَ الْأَخَوَاتِ بَعْدَ ذَلِكَ.
 قال: فَقَالَ لَهُ الْقُرْشِيُّ: فَأَوْلَدَاهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ الْقُرْشِيُّ: فَهَذَا فِعْلُ الْمَجُوسِ الْيَوْمَ! قال: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَجُوسَ إِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ بَعْدَ التَّحْرِيمِ مِنَ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تُنْكِرْ هَذَا، إِنَّمَا هِيَ شَرَايعُ جَرَتْ، أَلَيْسَ اللَّهُ قَدْ خَلَقَ زَوْجَةَ آدَمَ مِنْهُ ثُمَّ أَحَلَّهَا لَهُ، فَكَانَ ذَلِكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَايعِهِمْ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ التَّحْرِيمَ بَعْدَ ذَلِكَ.

۱۸۱- لَقِيَ عَبْدُ الْبَصْرِيِّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَصَعُوبَتَهُ، وَأَقْبَلْتَ عَلَى الْحَيِّجِّ وَلَيْسَ بِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي

پس بر همان رأی اول سهم هابیل؛ لوزا خواهر قابیل شد و سهم قابیل اقلیا خواهر هابیل گردید، پس بر اساس همان قرعه آنان را نزد خداوند به زوجیت هم درآورد.
 و پس از آن خداوند ازدواج با خواهر را ممنوع و حرام فرمود.
 مرد قرشی از امام علیه السلام پرسید: آیا از آندو صاحب فرزند هم شدند؟ فرمود: آری، پرسید: این عمل (ازدواج با خواهر) که امروز رفتار مردم مجوس است!
 حضرت فرمود: مردم مجوس پس از تحریم الهی این عمل را انجام دادند.
 سپس بدو فرمود: منکر این مطلب مباش، هرآینه این قوانینی است که قبلاً جاری شده، مگر خداوند حوا را از آدم نیافرید و بعد هم او را به تزویج آدم درآورد، این نیز یک قانون از قوانین آنان بود، و پس از آن خداوند آن عمل را تحریم فرمود.
 ۱۸۱- روزی عبّاد بصری در راه مکه به حضرت سجاد علیه السلام برخورد و به او گفت:

ای علی بن الحسین، آیا جهاد با سختپاش را ترک گفته و رو سوی حج با آسانی آن آورده‌ای؟! درحالی‌که خداوند می‌فرماید: «خدای از مؤمنان جانها و ماله‌هاشان را بخیرید

سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ - إِلَى قَوْلِهِ : وَيَسِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؟!.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا رَأَيْنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ هَذِهِ صِفَتُهُمْ فَالْجِهَادُ مَعَهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْحَجِّ!!.

۱۸۲ - وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيذِ فَقَالَ : قَدْ شَرِبَهُ قَوْمٌ وَحَرَّمَهُ قَوْمٌ صَالِحُونَ ، فَكَانَ شَهَادَةُ الَّذِينَ دَفَعُوا بِشَهَادَتِهِمْ شَهَوَاتِهِمْ أَوْلَى أَنْ تُقْبَلَ مِنَ الَّذِينَ جَرَّوْا بِشَهَادَتِهِمْ شَهَوَاتِهِمْ .

۱۸۳ - وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ فُلَانًا يَنْسِبُكَ إِلَى أَنَّكَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ!

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا رَعَيْتَ حَقَّ مُجَانَسَةِ الرَّجُلِ حَيْثُ نَقَلْتَ إِلَيْنَا حَدِيثَهُ ، وَلَا أَذَيْتَ حَقِّي حَيْثُ أَبْلَغْتَنِي عَنْ أَخِي مَا لَسْتُ أَعْلَمُهُ ، إِنَّ الْمَوْتَ

وبه بهای آنکه بهشت برای آنان باشد ، در راه خدا کارزار می کنند پس می کشند و کشته می شوند . وعده ای است راست و درست بر خدای در تورات و انجیل و قرآن ، و کیست که به پیمان خویش از خدا وفادارتر است؟ پس به این خرید و فروخت که کردید شادمان باشید . و این است رستگاری و کامیابی بزرگ - توبه : ۱۱۱؟! [حضرت فرمود : آیه را تمام کن ، گفت :] «همان توبه کنندگان و پرستندگان و ستایندهان سپاسدار و روزه داران و رکوع کنندگان و سجود کنندگان و فرماندهان به کار نیک و بازدارندگان از کار زشت و نگهداران مرزهای خدای ، و مؤمنان را مژده باد! - توبه : ۱۱۲» .

حضرت فرمود : هرگاه این گروه - که دارای این صفات باشند - را یافتی جهاد با ایشان افضل از انجام حج است؟!.

۱۸۲ - آنحضرت از نبیذ سؤال شد ، فرمود : گروهی آن را نوشیده و مردم صالحی آن را تحریم داشتند ، پس گواهی شهوت پرستان بیشتر در خور نپذیرفتن است تا شهادت اهل ریاضت!.

۱۸۳ - از عبدالله بن سنان نقل است که حضرت صادق علیه السلام می فرمود : مردی به امام علی بن الحسین علیه السلام گفت : فلانی تو را منسوب به گمراهی و بدعت می کند!.

فرمود : رعایت حق مجلس آن مرد را بخاطر نقل گفتارش به ما نکردی ، و حق مرا نیز مراعات نکردی چرا که از برادرم مطلبی را بمن رساندی که از آن خبر نداشتم ، براستی که مرگ

يَعْمُنَا، وَالتَّبَعَتْ مَحْشَرُنَا، وَالْقِيَامَةَ مُوَعِدُنَا، وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَنَا، إِنَّا كُفْرًا وَالْعَبِيَّةُ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابٍ النَّارِ.

وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ أَكْثَرَ عُيُوبَ النَّاسِ شَهِدَ عَلَيْهِ الْإِكْثَارُ أَنَّهُ إِنَّمَا يَطْلُبُهَا بِقَدْرِ مَا فِيهِ.

۱۸۴- وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَلَامِ وَالسُّكُوتِ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ، فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ، فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ.

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَلَا اسْتُحِقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ، وَلَا اسْتُوجِبَتْ وَلَايَةُ اللَّهِ بِالسُّكُوتِ، وَلَا تُوقَّتِ النَّارُ بِالسُّكُوتِ، وَلَا تُجَنَّبُ سَخَطُ اللَّهِ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ وَمَا كُنْتُ لِأَعْدِلَ الْقَمَرِ بِالشَّمْسِ، إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ، وَلَسْتُ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ.

همه ما را فرا می‌گیرد، و بیرون شدن از خاک اجتماع ما، و رستاخیز و قیامت محلّ قرار ما است، و خود خداوند میان ما حکم می‌فرماید. زنه‌ها که غیبت کسی نکنی، زیرا غیبت خورش سگان جهنم است.

و بدان کسیکه بسیار عیب مردمان گوید، همان زیاده‌گویی به زیانش بر او شهادت دهد که به همان مقدار به دنبال عیب بوده.

۱۸۴- شخصی از آنحضرت پرسید: سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ فرمود: هر کدام دارای آفاتی است، و در صورت نداشتن آفت، حرف زدن بهتر از سکوت است.

پرسید: ای زاده رسول خدا این چگونه است؟ فرمود: زیرا خداوند انبیا و اوصیا را به خموشی و سکوت مبعوث نفرمود بلکه به سخنرانی و کلام، و بهشت جزای سکوت نشده، و نه ولایت خداوند بدان واجب، و نه آتش جهنم بخاطر آن محصور، و نه غضب الهی بدان فرو نشیند، و همه اینها فقط و فقط در پرتو کلام و سخن گفتن است، و من قادر نیستم که ماه را با خورشید برابر کنم، تو فقط فضل سکوت بر کلام را می‌گویی نه فضیلت کلام و سخن گفتن بر سکوت و خموشی را.

۱۸۵- رُوی عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَخَلَا بِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَقَدْ قُتِلَ أَبُوكَ عليه السلام وَصَلَّى عَلَيْهِ وَلَمْ يُوصِ، وَأَنَا عَمُّكَ وَصَنُؤُ أَبِيكَ، وَأَنَا فِي سِنِّي وَقَدَمْتِي أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِي حِدَائِكَ، فَلَا تُنَازِعْنِي الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ وَلَا تُخَالِفْنِي.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا عَمُّ! اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ، إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ، يَا عَمُّ، إِنَّ أَبِي صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَوْصَى إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ وَعَهْدَ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَةِ، وَهَذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدِي، فَلَا تَعْرِضْ لِهَذَا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ بِنَقْصِ الْعُمُرِ، وَتَشْتَبِ الْحَالِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلَى أَنْ

۱۸۵- از امام باقر عليه السلام نقل است که گفت: وقتی حسین بن علی عليه السلام به شهادت رسید، محمد ابن حنفیه کسی بدنبال امام سجاد فرستاده و با او خلوت غوده و گفت: ای پسر برادر، تو خود می دانی که رسول خدا صلى الله عليه وآله وصیت و امامت پس از خود را به علی بن ابی طالب عليه السلام نهاد، سپس به حسن، و بعد هم به حسین عليه السلام، حال پدرت عليه السلام به شهادت رسیده و بر کسی وصیت نکره، و من عموی تو و هم ریشه توام، و من در این سن و قدمت از تو در این سن جوانی به آن مقام شایسته ترم، پس در مسأله وصیت و امامت با من منازعه و مخالفت مکن!

حضرت علی بن الحسین عليه السلام بدو گفت: ای عمو، رعایت تقوای الهی را غوده و ادعای چیزی که حق تو نیست را مکن، من تو را موعظه می کنم که از بی خبران نشوی، ای عمو، بدرستی که پدرم - صلوات خدا بر او باد - پیش از آنکه آهنگ عراق را کند به من وصیت نمود و ساعتی پیش از شهادت با من در اینباره عهد بست، و سلاح رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله نزد من است، پس متعرض آن مشو و گرنه می ترسم عمرت کوتاه شده و حالت دگرگون و پراکنده شود، و بی شک خداوند تبارک و تعالی عهد فرموده که

لَا يَجْعَلُ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ فَأَنْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتَّى نَتَّحَاكَمَ إِلَيْهِ وَنَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ .

قال الباقر عليه السلام : وَكَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَأَنْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ- الْأَسْوَدَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَمَّدٌ :

ابْدَأْ فَأَبْتَهَلَ إِلَى اللَّهِ وَاسْأَلَهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرُ ، ثُمَّ أَسْأَلَهُ .

فَأَبْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ وَسَأَلَ اللَّهَ ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَلَمْ يُجِبْهُ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا إِنَّكَ يَا عَمُّ لَوْ كُنْتَ وَصِيًّا وَإِمَامًا لَأَجَابَكَ :

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : فَادْعُ أَنتَ يَا ابْنَ أَخِي ! فَدَعَا اللَّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَرَادَ ثُمَّ قَالَ :

«أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَمِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لَمَّا

أَخْبَرْتَنَا بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ : مَنْ الْوَصِيُّ وَالْإِمَامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ؟

فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ فَقَالَ :

امامت و وصیت را فقط در نسل حسین علیه السلام قرار دهد ، اگر قبول ندارى بیا برویم نزد حجر الأسود تا از آن طلب حکم کنیم .

امام باقر علیه السلام فرمود : کلام میان آن دو در مکه بود تا اینکه نزد حجر الأسود رفتند ، حضرت سجّاد علیه السلام به محمد ابن حقیّه گفت :

ابتدا شما به درگاه خداوند ناله و ابتهال کرده و بخواه که حجر را برایت به نطق آورد سپس من درخواست می‌کنم .

محمد ناله و ابتهال نموده و درخواست کرد ولی هیچ جوابی از حجر نشنید .

حضرت فرمود : ای عموی شک اگر تو وصی و امام بودی حتماً جوابت می‌داد .

محمد گفت : پسر برادرم حال تو بخواه ، پس آنحضرت دست بدرگاه خداوند شد

سپس خطاب به حجر گفت : تو را قسم به آن خدایی که در تو میثاق انبیا و اوصیا و همه

مردم را قرار داد که با زبان عربی مبین بگویی وصی پس از حسین بن علی کیست ؟

پس حجر آنچنان به جنبش آمد که نزدیک بود از جا کنده شود سپس خداوند آن را

به زبان عربی مبین گویا فرمود پس گفت :

اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ -
 عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .
 فَأَنْصَرَفَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَهُوَ يَتَوَلَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۱۸۶ - وَعَنْ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ قَالَ : كُنْتُ حَاجًّا وَجَمَاعَةً مِنْ عِبَادِ الْبَصْرَةِ مِثْلُ : أَيُّوبَ
 السَّجِسْتَانِيِّ وَصَالِحِ الْمُرِّي وَعُتْبَةَ الْغَلَامِ وَحَبِيبِ الْفَارِسِيِّ وَمَالِكِ بْنِ دِينَارٍ ، فَلَمَّا أَنْ دَخَلْنَا
 مَكَّةَ رَأَيْنَا الْمَاءَ ضَيِّقًا ، وَقَدْ اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْغَطْشُ لِقِلَّةِ الْغَيْثِ ، فَفَرَعَ إِنَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ وَالْحِجَاجُ
 يَسْأَلُونَا أَنْ نُسْتَنْفِي لَهُمْ ، فَأَتَيْنَا الْكَعْبَةَ وَطُفْنَا بِهَا ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ مُتَضَرِّعِينَ

خداوندا بدرستی وصیت و امامت پس از حسین بن علی بن ابی طالب به علی فرزندی
 حسین پسر علی بن ابی طالب ؛ و فرزند فاطمه زهرا دخت رسول خدا ﷺ می رسد .
 پس محمد ابن حنفیه بازگشته و پس از آن معتقد به ولایت آنحضرت شد^(۱) .

۱۸۶ - ثابت بنانی گوید : من همراه گروهی از عباد بصره همچون ایوب سجستانی
 و صالح مرّی و عتبه غلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار رهسپار حج بودیم ، وقتی
 داخل مکه شدیم دیدم که شهر دچار کم آبی است ، و عدم بارندگی موجب تشنگی سختی بر
 مردم شده ، پس اهالی مکه و تمام حجاج دست بدامن ما گشتند تا برایشان نماز باران بخوانیم ،
 ما نیز داخل حرم شده و پس از طواف خاضعانه و ملتئمسانه از خداوند درخواست نمودیم

۱ - اخبار وارده از جناب محمد ابن حنفیه مختلف است ، برخی دلالت بر جلالت قدر او
 داشته و برخی همچون این روایت نشان از لغزش وی دارد ولی ممکن است این منازعه و محاصره او
 با امام چهارم صوری و ظاهری و به جهت برخی از مصالح باشد که مبدا شیعیان ضعیف و ناتوان
 بگویند محمد ابن حنفیه از علی بن الحسین بزرگتر و به امامت سزاوارتر است ، و نیز موضوع
 عقب نشینی او از همراهی با برادرش امام حسین ﷺ ممکن است بفرمان خود حضرت و جهت
 بعضی از مصالح بوده باشد . اما ادعای مختار و فرقه کیسانیه در مهدویت و غیبت او ظاهراً بدون
 رضایت او بوده و هیچ اطلاعی از آن نداشته ، و در نهایت اینکه نسبت به اولاد ائمه علیهم السلام نیکو
 سخن گفتن یا لب فرو بستن از نکوهش و طعن بهتر است . (از علامه مجلسی رحمه الله ، مرآة العقول)

بِهَا قُمْنَا الْإِجَابَةَ. قَبِيصًا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ يَفْتَى قَدْ أَقْبَلَ وَقَدْ أَكْرَبَتْهُ أَحْزَانُهُ، وَأَقْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ، فَطَافَ بِالْكَعْبَةِ أَشْوَاطًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ:

يَا مَالِكَ بْنَ دِينَارٍ، وَيَا ثَابِتُ الْبُنَانِي، وَيَا أَيُّوبُ السَّجِسْتَانِي، وَيَا صَالِحُ الْمُرِّي، وَيَا عُتْبَةُ الْغَلَامُ، وَيَا حَبِيبُ الْفَارِسِي، وَيَا سَعْدُ، وَيَا عُمَرُ، وَيَا صَالِحُ الْأَعْمَى، وَيَا رَابِعَةُ، وَيَا سَعْدَانَةُ، وَيَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ!!

فَقُلْنَا: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا فَتَى!

فَقَالَ: أَمَا فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ؟ فَقُلْنَا: يَا فَتَى عَلَيْنَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ! فَقَالَ: ابْعُدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ لِأَجَابَهُ، ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَخَرَّ سَاجِدًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: «سَيِّدِي! بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ!!».

قَالَ: هَذَا اسْتَتَمَ الْكَلَامُ حَتَّى أَتَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَاهِ الْقَرِيبِ.

فَقُلْتُ: يَا فَتَى، مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنَّهُ يُحِبُّكَ؟

ولی اجابت نشدیم، وما در همین حال بودیم که متوجه جوانی شدم رو بجانب ما دارد، حزن سراسر وجود او را گرفته و اندوه آشفته اش ساخته بود، ابتدا چند دور طواف خانه کرد سپس رو بما نموده و گفت:

ای مالک بن دینار، ثابت بنانی! ایوب سجستانی! صالح مرّی! عتبه غلام! حبیب فارسی! ای سعد، عمر! صالح اعمی! ای رابعه، وای سعدانه، وای جعفر بن سلیمان!!

همگی گفتیم: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ای جوان!

فرمود: آیا میان شما کسی نیست که محبوب خدای رحمان باشد؟! گفتیم: ای جوان وظیفه ما دعا است ویر آنحضرت اجابت!.

فرمود: از مکه دور شوید که اگر میانتان فردی محبوب رحمان بود حتماً اجابت می فرمود، سپس نزد کعبه رسیده و به خاک افتاد، و شنیدم که در سجده می گفت: «آقای من! قسم به دوستی و محبت به من، این مردم را از باران خود سیراب ساز!».

پس کلام آنحضرت بپایان نرسیده بود که باران شدیدی باریدن گرفت.

گفتم: ای جوان، از کجا فهمیدی که محبوب خدایی؟

قال: لَوْ لَمْ يُحِبَّنِي لَمْ يَسْتَرْزِنِي، فَلَمَّا اسْتَرْزَانِي عَلِمْتُ أَنَّهُ يُحِبُّنِي، فَسَأَلْتُهُ بِحَبِّهِ لِي فَأَجَابَنِي،
ثُمَّ وَلَّى عَنَّا وَأَنشَأَ يَقُولُ:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَاكَ الشَّقِيُّ
مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ مَا نَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَاذَا لَقِيَ
مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِمُسْتَقَى
فَقُلْتُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، مَنْ هَذَا الْفَقِيُّ؟

قالوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -.

۱۸۷- وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ:

نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَادَةُ الْفُرِّ الْمُتَحَجِّلِينَ،
وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَنَحْنُ أَمَانُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ
بِنَا يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَبِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ، وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَيُخْرِجُ بَرَكَاتِ

فرمود: اگر محبوب خداوند نبودم مرا به زیارت خود نمی خواند و چون دعوت حقیقی
فرمود دریافتم که مرا دوست می دارد، پس او را به حب و دوستی اش بمن سوگند دادم
وی نیز پذیرفت، سپس امام علیه السلام بازگشت درحالی که این اشعار را می سرود:

هر که خدای را شناخت و معرفت پروردگار وی را بی نیاز ساخت او بدبخت است.
در راه طاعت پروردگار هر چه بدو رسد هیچ زیانی را متوجه وی نخواهد ساخت.
کردار بنده جز پرهیزگاری فایده ای ندارد، که تمام عزت مختص پرهیزگار است.
گفتم: ای مردم مکه، او که بود؟

گفتند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - صلوات خداوند بر همه ایشان باد -.

۱۸۷- به اسناد مذکور در متن از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که فرمود:

مائیم امامان مسلمین، و حجتهای خدا بر جهانیان، و سروران اهل ایمان، و رهبران
پیشانی سفیدان از وضو، و اولیای مؤمنین، و مائیم امان اهل زمین، مانند ستارگان که
امان اهل آسمانند، و مائیم کسانی که خداوند بخاطرشان زمین را از نابودی با اهلش باز
می دارد، و بخاطر ما باران را می باراند، و رحمت را نشر می دهد، و برکات زمین را خارج

الأرض ولولا ما في الأرض بنا لآخَتِ الأرضُ بأهلها.

ثُمَّ قَالَ: وَلَمْ تَحُلْ الأرضُ مِنْذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِي فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَشْهُورٌ، وَلَا تَحُلُوا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِي، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدِ اللهُ.

۱۸۸ - وَعَنْ أَبِي حمزة الثمالي، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابلي قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُمُ وَمَوَدَّتَهُمْ، وَأَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِمُ الْإِقْدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ-
الله ﷺ؟

قَالَ لِي: يَا أَبَا كَنْكَر، إِنَّ أَوَّلِي الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللهُ أئِمَّةً لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -
عليه السلام، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا، ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، رَوَيْ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ:

می سازد، و اگر ما در زمین نبودیم؛ زمین با اهلش فرو می رفتند.

سپس فرمود: از آفرینش زمین و خلق آدم تا حال؛ زمین از حجّت خدا خالی نمانده، که آنان یا ظاهر و مشهور هستند یا غایب و پنهان، و تا روز قیامت از حجّت الهی خالی نخواهد ماند، و گرنه خداوند عبادت نمی شد.

۱۸۸ - و از ابو حمزه ثمالی از ابو خالد کابلی نقل است که گفت:

بر سرورم امام سجّاد علیه السلام وارد شده و گفتم: ای زاده رسول خدا، بمن فرما بید افرادی که طاعت و دوستی آنان از طرف خداوند بر ما واجب شده چه کسانیند؟ همانها که پس از رسول خدا ﷺ بر بندگان واجب است که از ایشان پیروی کنند؟

فرمود: ای ابوکنکر، بی شک صاحبان امر؛ امامانی که خداوند طاعتشان را بر همه مردم واجب ساخته عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، و حسین دو فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، تا اینکه کار به ما رسید، سپس خاموش شد.

عرض کردم: سرور من، از حضرت امیر علیه السلام برای ما نقل است که فرموده:

«لَا تَحْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ» فَمِنْ الْحُجَّةِ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟

فَقَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَتَقَرُّ الْعِلْمَ بِقَرَأً، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي،
وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ، وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ؟

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وَلَدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِي-
عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْخَامِسَ مِنْهُ وَلَدُهُ الَّذِي
اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ، وَكِذْباً عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَابِ،
الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ، الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخْلِفُ عَلَى أَبِيهِ وَالْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي
يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبِهِ وَلِيَّ اللَّهِ».

ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ:

كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاغِيَةً زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، وَالْمَغِيبِ فِي

«زمین از حجّت خداوند بر بندگان خالی نمی ماند» پس حجّت و امام پس از شما کیست؟
فرمود: پسر من محمد، و نام او در تورات باقر است، علم و دانش را می شکافت
شکافتنی، هموست حجّت و امام پس از من، و پس از محمد پسرش جعفر است و نام او
نزد اهل آسمان صادق است.

گفتم: سرور من، چگونه اسم آنحضرت صادق شد، که همه ایشان صادقند؟

فرمود: پدرم از پدرش مرا حدیث کرد که رسول خدا ﷺ فرموده: «وقتی فرزندم
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نام او را صادق نهید، که
پنجمین از فرزندان او همو که نامش جعفر است گستاخانه بر خدا و از سر کذب و دروغ
ادّعای امامت می کند. پس نام او نزد خداوند جعفر کذاب است، همو که بر خدا افترا
بسته و ادّعای چیزی که برای او نیست را می کند، مخالف پدر شده و بر برادرش حسد
می ورزد، این همان است که پرده الهی را هنگام غیبت ولی خدا پاره می کند.

سپس حضرت سجّاد علیه السلام بشدت گریست، بعد فرمود:

گویا جعفر کذاب را می بینم که طاعی زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و پنهان در

حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ، وَحِرْصًا عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرِيهِ، طَمَعًا فِي مِيراثِ أَبِيهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قال أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَايِنُ؟
فَقَالَ: إِي وَرَبِّي إِنَّ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْحَمَنِ الَّتِي تُجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قال أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ يَكُونُ ماذا؟
قال: ثُمَّ تَمُتُّ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْأَيُّمَةِ بَعْدَهُ.
يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لظُهُورِهِ، أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

حفظ خدا و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند بخاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و طمع می که به میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب نماید.

أبو خالد گفت: عرض کردم: ای زاده رسول خدا، آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟
فرمود: آری بخدا که واقع خواهد شد و آن در صحیفه‌ای که نزد ماست مکتوب است، صحیفه‌ای که در آن محتثایی که پس از رسول خدا خدا بر ما جاری می‌شود همه و همه مکتوب است.

أبو خالد گفت: عرض کردم: ای زاده رسول خدا، پس از آن چه خواهد شد؟
فرمود: آنگاه غیبت ولی خدا طولانی خواهد شد، همو که دوازدهمین از اوصیای رسول خدا و امامان پس از او است.

ای ابا خاند، مردم دوران غیبت آن امام که معتقد به امامت و منتظر ظهور اویند از مردم هر روزگاری برترند، زیرا خدای تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنان عطا فرموده که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است، و آنان را در آن روزگار همچون مجاهدین در مقابل رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ که با شمشیر به جهاد برخاسته‌اند قرار داده است،

بِالسَّيْفِ ، أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا ، وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا .
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : انْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ .

۱۸۹ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمُسْتَقْدَمِ ذِكْرُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ» الْآيَةِ ، «وَلَكُمْ» - يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ - فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ لِأَنَّ مَنْ هَمَّ بِالْقَتْلِ فَعَرَفَ أَنَّهُ يَفْتَضُّ مِنْهُ فَكَفَّ لِذَلِكَ عَنِ الْقَتْلِ ، كَانَ حَيَاةً لِلَّذِي كَانَ هَمُّ بِقَتْلِهِ ، وَحَيَاةً لِهَذَا الْجَانِي الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ، وَحَيَاةً لِغَيْرِهِمَا مِنَ النَّاسِ ، إِذَا عَلِمُوا أَنَّ الْقِصَاصَ وَاجِبٌ لَا يَجْسُرُونَ عَلَى الْقَتْلِ خَافَةَ الْقِصَاصِ «يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» أُولِي الْعُقُولِ «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» .
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِبَادَ اللَّهِ ! هَذَا قِصَاصُ قَتْلِكُمْ لِمَنْ تَقْتُلُونَهُ فِي الدُّنْيَا ، وَتُقْتُونَ رُوحَهُ ، أَوْ لَا تُبْسِكُمْ بِأَعْظَمَ مِنْ هَذَا الْقَتْلِ ، وَمَا يُوجِبُهُ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ بِمَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا الْقِصَاصِ ؟
قَالُوا : بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ .

آنان مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما و داعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند .
و فرمود : چشم براه بودن فرج و گشایش خود بزرگترین فرج است .

۱۸۹ - به اسناد مذکور در پیش از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که در تفسیر آیه کریمه «شما را در قصاص زندگانی و حیات است» بقره : ۱۷۹ «فرمود : «و شما را» ای اُمت محمد - «در قصاص زندگانی و حیات است» ، زیرا هر که قصد قتل نماید با علم به اینکه قصاص خواهد شد دست از آن بردارد ، همین زندگی و حیاتی برای کسی که قرار است کشته شود می باشد ، و نیز موجب حیات فردی است که قرار است بکشد ، و موجب حیات دیگر از مردمان نیز می باشد ، همینکه بدانند قصاص امری است واجب ، از ترس قصاص جرأت کشتن پیدا نمی کنند ، «ای اولوا الالباب» یعنی ای خردمندان «باشد که تقوا پیشه کنید» .

سپس فرمود : بندگان خدا! این قصاص قتلی است که در دنیا مرتکب آن شده و روحش را تباه نموده اید ، برایتان بگویم که بدتر از این قتل چیست ، و آنچه خداوند بر قاتلش واجب ساخته که از این قصاص بدتر است؟!
گفتند : آری ای زاده رسول خدا .

قَالَ: أَعْظَمُ مِنْ هَذَا الْقَتْلِ أَنْ يَنْتَلَهُ قَتْلًا لَا يُجْبَرُ وَلَا يُحْيَا بَعْدَهُ أَبَدًا.

قَالُوا: مَا هُوَ؟

قَالَ: أَنْ يُضْلَهُ عَنْ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَعَنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَيَسْلُكَ بِهِ غَيْرَ سَبِيلِ اللَّهِ، وَيُغْرِبَهُ بِاتِّبَاعِ طَرِيقِ أَعْدَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِمْ، وَدَفْعِ عَلِيٍّ عَنْ حَقِّهِ وَجَعْدِ فَضْلِهِ، وَأَنْ لَا يُبَالِيَ بِإِعْطَائِهِ وَاجِبِ تَعْظِيمِهِ، فَهَذَا هُوَ الْقَتْلُ الَّذِي هُوَ تَحْلِيدُ الْمَقْتُولِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا أَبَدًا، فَجَزَاءُ هَذَا الْقَتْلِ مِثْلُ ذَلِكَ الْخُلُودِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

۱۹۰ - وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

عليهما السلام بِرَجُلٍ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيهِ، فَأَعْتَرَفَ فَأَوْجِبَ عَلَيْهِ الْقِصَاصَ، وَسَأَلَهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُ لِعَظِيمِ اللَّهِ ثَوَابَهُ، فَكَانَ نَفْسَهُ لَمْ تَطِبْ بِذَلِكَ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِلْمُدْعَى لِلْدَمِ الَّذِي هُوَ الْوَلِيُّ الْمُسْتَحَقُّ لِلْقِصَاصِ:

فرمود: بدتر از این کشتن او تکاب به قتل است که تا ابد جبران ناپذیر و عاری از حیات

و زندگی است.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

گفتند: آن چه قتل است؟

فرمود: گمراه نمودن نبوت محمد ﷺ و ولایت علی بن ابی طالب و سلوک به غیر راه خدا، و اینکه دیگری را به پیروی راه دشمنان علی علیه السلام تحریک و به امامتشان ترغیب کند، و حقّ علی را از او دفع نموده و فضیلت آنحضرت را انکار نماید، و هیچ ابایی از این اعطای بناحق و تعظیم دشمن آنحضرت نداشته باشد، این همان قتل است که تا ابد فرد مقتول را در جهنّم نگه می دارد، پس جزای اینچنین قتل خلود در آتش جهنّم است.

۱۹۰ - و امام حسن عسکری علیه السلام فرموده: مردی همراه با فردی که گمان داشت او

قاتل پدرش می باشد نزد امام سجّاد علیه السلام رسیده و اعتراف نمود و مستوجب قصاص شد، آنحضرت از ولی دم خواستار عفو او شد تا خداوند ثوابش را عظیم دارد، ولی دلش راضی نشد.

پس امام علی بن الحسین علیهما السلام به ولی دم که خواهان قصاص بود فرمود:

إِنْ كُنْتَ تَذْكُرُ لِهَذَا الرَّجُلِ عَلَيْكَ فَضْلًا فَهَبْ لَهُ هَذِهِ الْجِنَايَةَ ، وَاعْفُ لَهُ هَذَا الذَّنْبَ .

قال : يا ابنَ رَسُولِ اللَّهِ ، لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ ، وَلَكِنْ لَمْ يَبْلُغْ بِهِ أَنْ أَعْفُو لَهُ عَنْ قَتْلِ وَالِدِي !

قال : فَتَرِيدُ مَاذَا؟

قال : أُرِيدُ الْقَوْدَ ، فَإِنْ أَرَادَ لِحَقِّي : عَلَيَّ أَنْ أَصَالِحَهُ عَلَى الدِّيَةِ صَالِحَتُهُ وَعَفْوُ عَنْهُ .

قال عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَاذَا حَقُّهُ عَلَيْكَ؟

قال : يا ابنَ رَسُولِ اللَّهِ ، لَقَنَنِي تَوْحِيدَ اللَّهِ ، وَنُبُوَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِمَامَةَ عَلِيٍّ وَالْإِمَّةِ

عليه السلام .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَهَذَا لَا يَنِي بِدَمِ أَبِيكَ؟ بَلَى وَاللَّهِ هَذَا يَنِي بِدِمَائِ أَهْلِ

الْأَرْضِ كُلِّهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ سِوَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْإِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنْ قُتِلُوا ، فَإِنَّهُ لَا يَنِي

بِدِمَائِهِمْ شَيْءٌ . تمام الخبر .

۱۹۱ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذَكَرَهُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : دَخَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ

اگر از این مرد فضیلتی یادت می آید بخاطر همان او را عفو کن ، و از این گناهش درگذر .

گفت : ای زاده رسول خدا ، او را بر من حقی است ، ولی نه در آن حد که موجب عفو از

قتل پدرم باشد .

فرمود : پس چه قصدی داری؟!

گفت : پرداخت دیه ، اگر قصد آن حق را دارد ، من هم با او با پرداخت دیه کنار

آمده و از او می گذرم .

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود : حق او در دمه شما چیست؟

گفت : ای زاده رسول خدا ، به من یکتا پرستی را تلقین کرده ، همراه با نبوت رسول خدا

ﷺ و امامت علی و باقی امامان - علیهم السلام - .

حضرت فرمود : آیا چنین حقی کفایت از خون پدرت نمی کند؟ آری بخدا سوگند

اینچنین حقی در عوض خونهای تمام اهل زمین از ابتدا تا انتهای جز انبیاء و امامان علیهم السلام

اگر کشته شوند کفایت می کند ، زیرا هیچ چیزی وفا به خون اینان نمی کند .

۱۹۱ - و با سند مذکور در قبل نقل است : امام باقر علیه السلام فرمود : روزی محمد بن مسلم

ابن شهاب الزهريّ علی بن الحسین علیه السلام - وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ - ، فَقَالَ لَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا بِكَ مَغْمُومًا ؟

قَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، غُمُومٌ وَهُمُومٌ تَتَوَالَى عَلَيَّ لَمَّا امْتَحِنْتُ بِهِ مِنْ جَهَةِ حُسَّادِ نِعْمَتِي وَالطَّامِعِينَ فِيَّ ، وَبِمَنْ أَرْجُوهُ وَبِمَنْ أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ فَيَخْلَفُ ظَنِّي .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : احْفَظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ تَمْلِكَ بِهِ إِخْوَانَكَ .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنِّي أَحْسَنُ إِلَيْهِمْ بِمَا يَتَدُرُّ مِنْ كَلَامِي .

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ! إِيَّاكَ أَنْ تَعْجَبَ مِنْ نَفْسِكَ بِذَلِكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ انْكَارُهُ . وَإِنْ كَانَ عِنْدَكَ اعْتِدَارُهُ ، فَلَيْسَ كُلُّ مَنْ تَسْمَعُهُ نُكْرًا يُمْكِنُكَ أَنْ تُوسِعَهُ عُدْرًا .

ثُمَّ قَالَ : يَا زُهْرِيُّ ! مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ مِنْ أَكْمَلِ مَا فِيهِ ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ .

ثُمَّ قَالَ : يَا زُهْرِيُّ ، أَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ

ابن شهاب زهريّ بر پدرم امام سجاد علیه السلام وارد شد درحالیکه بسیار محزون و غمبار بود ، پدرم بدو فرمود : تو را چه شده که اینچنین محزونی ؟!

گفت : ای زاده رسول خدا ، غمها و غصه‌هایی است که پیوسته از جهت حسودان بر نعمت و طمعکاران در موقعیتم بر من وارد می‌شود ، تا جایی که دیگر به هیچکس اعتماد ندارم .

حضرت سجاد علیه السلام فرمود : زبانت را حفظ کن تا دوستانت را بدست آوری .
زهريّ گفت : ای زاده رسول خدا ، من در کمال خوش‌زبانی با اینان رفتار می‌کنم .
حضرت فرمود : هیهات هیهات ! مبادا مبتلا به عجب شوی . و نکند کلامی گویی که مخالف دلشان باشد ، هرچند عذر آن نزد تو باشد ، چون تو قادر نخواهی بود به تمام مخالفین خود عذرت را بنمایی و حرف را روشن کنی .

سپس فرمود : ای زهريّ ، کسی که از نظر عقل به کمال نرسیده ، زودتر به وادی هلاکت می‌افتد .

زهريّ ! چرا اهل اسلام را همچو اهل و خانواده خود نمی‌بینی ؛ که بزرگشان را

مِنْكَ بِتَزْلَةٍ وَالِدِكَ ، وَتَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ مِثْلَكَ بِتَزْلَةٍ وَلَدِكَ ، وَتَجْعَلَ رَبَّكَ مِنْهُمْ بِتَزْلَةٍ أَخِيكَ .
قَائِي هَوْلًا تُحِبُّ أَنْ تَظْلِمَ ، وَأَيُّ هَوْلًا تُحِبُّ أَنْ تَدْعُو عَلَيْهِ ، وَأَيُّ هَوْلًا تُحِبُّ أَنْ تَهْتِكَ
سِتْرَهُ!!؟

وَإِنْ عَرَضَ لَكَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَكَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ ، فَانْظُرْ إِنْ كَانَ
أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ : قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ :
قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَإِنْ كَانَ رَبَّكَ فَقُلْ : أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَفِي
شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِ قَالِي أَدْعُ يَقِينِي لِشَكِّي .

وَإِنْ رَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يُعَظِّمُونَكَ وَيُوقِّرُونَكَ وَيَجْلُونَكَ فَقُلْ : هَذَا فَضْلٌ أَخَذُوا بِهِ ، وَإِنْ
رَأَيْتَ مِنْهُمْ جَفَاءً وَانْقِبَاضًا عَنْكَ فَقُلْ : هَذَا لِدَنْبٍ أَحَدْتُهُ ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ سَهَّلَ اللَّهُ
عَلَيْكَ عَيْشَكَ ، وَكَثَّرَ أَصْدِقَاءَكَ ، وَقَلَّ أَعْدَاءَكَ ، وَفَرِحْتَ بِمَا يَكُونُ مِنْ بَرِّهِمْ وَلَمْ تَأْسَفْ
عَلَى مَا يَكُونُ مِنْ جَفَائِهِمْ .



همچون پدر ، و کوچکشان را همچون فرزند ، و همسایشان را همچون برادر در نظر بگیری ،
در اینصورت بکدامیک از ایشان حاضری ستم کنی ، یا نفرین نموده یا آبرویش را
بری!!؟

اگر مبتلا به وسوسه ابلیس شدی که تو از دیگران برتری ، بین اگر آن بزرگتر از تو
بود بگو : او پیش از من اهل ایمان شده و کردار صالحش بیشتر از من است . و اگر کوچکتر
از تو بود بگو : من پیش از او مرتکب معصیت شده‌ام پس او بهتر از من است . و اگر
همسان تو بود بگو : من به گناه خود یقین دارم ولی درباره او شک دارم ، چرا یقین خود را
با شک عوض کنم .

اگر دیدی اهل اسلام تو را تعظیم می‌کنند و مورد احترام خود قرار می‌دهند بگو :
این فضل را آنان قائلند ، و اگر از اینان ستم و ناراحتی به تو رسید بگو : این بخاطر گناهی
است که مرتکب شده‌ام . که اگر تو اینگونه رفتار کنی خداوند زندگی را بر تو آسان گرفته
و دوستانت را بسیار می‌نماید ، و از اعمال نیک اینان خوشحال شده و هیچوجه از ستم
اینان تأسف نخواهی خورد .

وَاعْلَمَ أَنَّ أَكْرَمَ النَّاسِ عَلَى النَّاسِ مَنْ كَانَ خَيْرُهُ عَلَيْهِمْ فَايْضاً ، وَكَانَ عَنْهُمْ مُسْتَعْنِياً مُتَعَفِّئاً ، وَأَكْرَمُ النَّاسِ بَعْدَهُ عَلَيْهِمْ مَنْ كَانَ عَنْهُمْ مُتَعَفِّئاً ، وَإِنْ كَانَ إِلَيْهِمْ مُحْتَاجاً فَإِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا يَعْشَقُونَ الْأَمْوَالَ ، فَمَنْ لَمْ يُزَاجِهِمْ فِيهَا يَعْشَقُونَهُ كَرَمَ عَلَيْهِمْ ، وَمَنْ لَمْ يُزَاجِهِمْ فِيهَا وَمَكَنَهُمْ مِنْ بَعْضِهَا كَانَ أَعَزَّ عَلَيْهِمْ وَأَكْرَمَ .

۱۹۲ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ :

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتَهُ وَهَدْيَهُ ، وَتَمَاوَتْ فِي مَنْطِقِهِ ، وَتَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ ، فَرَوَيْدًا لَا يَغَرُّكُمْ هَا أَكْثَرُ مَنْ يُعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَرُكُوبُ - الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ نَبْتِهِ وَمَهَانَتِهِ ، وَجُبْنِ قَلْبِهِ ، فَتَصَبَّ الدِّينَ فَخًا لَهَا ، فَهُوَ لَا يَزَالُ يَحْتَلُّ النَّاسُ بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ افْتَحَحَهُ .

وَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعْفُ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ ، فَرَوَيْدًا لَا يَغَرُّكُمْ فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ ، هَا

و بدان که کریمترین فرد بر مردم کسی است که خیرش بسیار و از اینان بی نیاز بوده و عقیف باشد ، و پس از او کسی است که عقیف باشد هر چند بدیشان نیازمند باشد ، زیرا اهل دنیا به اموال خود عشق می ورزند ، پس هر که مزاحم معشوقه اینان نشود برایشان کرم کرده ، و هر که علاوه بر عدم مزاحمت چیزی به اموالشان نیز اضافه کند عزیزتر و کریمتر برایشان می باشد .

۱۹۲ - و به اسناد مذکور در قبل از حضرت رضا علیه السلام نقل است که فرمود :

حضرت سجاد علیه السلام فرموده : اگر شما فرد ظاهر الصلاحی دیدید که از پارسایی سکوت اختیار نموده و خضوع در حرکاتش هویدا بود ، صبر کنید ؛ آهسته! مبادا این ظاهر شما را گول بزند ، زیرا بیشتر افرادی که در بدست آوردن دنیا و ارتکاب محرمات ناتوانند و دارای نیتی ضعیف و ترس قلبی اند ؛ دین را دام و تله ای برای دنیای خود ساخته اند ، و پیوسته مردم فریب ظاهر اینان را می خورند ، و اگر امکان عمل حرامی را پیدا کنند حتماً مرتکب آن خواهند شد .

و اگر دیدید او از مال حرام خودداری می کند ، صبر کن ؛ آهسته! گول نخور که

أَكْثَرَ مَنْ يَنْبُو عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ وَإِنْ كَثُرَ، وَيَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى شَوْهَاءٍ قَبِيحَةٍ، فَيَأْتِي مِنْهَا مُحَرَّمًا، فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَبْغُ عَنْ ذَلِكَ، فَرُودًا لَا يَغُرَّنْكُمْ، حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عَقْدَةُ عَقْلِهِ، هَلَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعَ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ مَتِينٍ، فَيَكُونُ مَا يُفْسِدُهُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ، فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِينًا، فَرُودًا لَا يَغُرَّنْكُمْ! حَتَّى تَنْظُرُوا أَمَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ؟ أَوْ يَكُونُ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ؟ وَكَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّيَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَرُحْدُهُ فِيهَا؟

فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، وَيَرَى أَنَّ لَذَّةَ الرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَفْضَلُ مِنْ لَذَّةِ الْأَمْوَالِ وَالنَّعْمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ، فَيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعَ طَلَبًا لِسُرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ، حَتَّى إِذَا قِيلَ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمُهَادُ.

شهوآت آدمها گوناگون است، زیرا تعداد افرادی که از مال حرام خودداری می کنند زیاد نیست هرچند در ظاهر زیاد باشند، و در عوض خود را اجبار به اعمال زشتی (زنا) می کنند و در آن مرتکب حرام می شوند.

و اگر دیدید از اینکارهای زشت نیز خودداری می کنند باز هم صبر کنید! مبادا گولشان را بخورید، تا اینکه کاملاً به عقد دلشان بنگرید، زیرا همه افرادی که اینگونه اند در آخر به اندیشه ای متین باز نمی گردند، و افرادی که بواسطه جهل به فساد می افتند بیشتر از گروهی است که با عقل اصلاح می شوند.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز هم صبر کنید و گول نخورید! ببینید هوای او متابع عقل است، یا عقل پیروی هوی؟ و ببینید عکس العمل او در برابر ریاستهای باطل چگونه است؛ مثبت یا منفی؟

زیرا گروهی از مردم در دنیا و آخرت زیان می کنند، دنیا را برای دنیا ترک نمودند، ولذت ریاست باطله را بر خوشی اموال و نعمتهای مباح حلال ترجیح دادند، و همه اینها را برای ریاست باطله رها نمودند، تا اینکه اگر به او گویند: از خدای پترس، بزرگ منشی او را به گناه وادارد (یا: عزت ظاهری که با گناه بدست آورده او را می گیرد). دوزخ او را پس است و هرآینه بد بستری است.

فَهُوَ يَخْبِطُ خَبِطَ عَشَوَاءَ، يَقُودُهُ أَوَّلُ بَاطِلٍ إِلَى أُنْتَهَى غَايَاتِ الْخِسَارَةِ، وَيَمُدُّهُ رَبُّهُ
بَعْدَ طَلَبِهِ لِمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ فِي طُغْيَانِهِ، فَهُوَ يَحِلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَيُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، لَا يُبَالِي مَا
فَاتَ مِنْ دِينِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ رِئَاسَتُهُ الَّتِي قَدْ شَقِيَ مِنْ أَجْلِهَا، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا.

وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ، وَقُوَاهُ مَبْذُولَةً
فِي رِضَى اللَّهِ، يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ، وَيَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا
يَحْتَمِلُهُ مِنْ ضَرَائِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النِّعَمِ فِي دَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ، وَأَنَّ كَثِيرَ مَا يُلْحَقُهُ مِنْ
سَرَائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَلَا زَوَالَ.

فَذَلِكُمُ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ! فِيهِ فَتَمَسَّكُوا وَبَسَّتِهِ فَاقْتَدُوا، وَإِلَى رَبِّكُمْ فِيهِ فَتَوَسَّلُوا!
فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَلَا تُخَيَّبُ لَهُ طَلَبَةٌ.

واو بی هدف به هر دری می کوبد، اولین باطل او راه دورترین اهداف زیان و خسارت
رهبری می کند، و پس از آنکه درخواست کار باطل را می کند خدایش نیز او را در
طغیانش می کشاند، پس او حرام خدا را حلال دانسته و حلال خداوند را تحریم می کند،
و اگر ریاستش - همان که موجب بدبختی او شده - سالم بماند دیگر برایش مهم نیست
مطلبی از دینش فوت شود، این افراد همانهاییند که خدا بر ایشان غضب نموده و مشمول
لعن و نفرین خود ساخته و عذابی خوارکننده برایشان مهیا فرموده است.

ولی انسان اصلی و مرد کارزار تکامل همان انسان نیکویی است که تمام وجودش
تابع امر و فرمان خدا است، و نیرویش وقف رضای خدا است، خواری با حق که همراه
عزت ابد باشد را بر عزت ظاهری که در باطل است ترجیح می دهد، و نیک می داند که
ضرر اندکی که از این رفتار عایدش می گردد در نهایت او را به سرائی که نعمتش دائمی
و عاری از هر هلاک و نابودی است رهنمون می شود، و خوب دریافته که خوشی بسیار
هواپرستی او را گرفتار عذابی خواهد کرد که قطع و زوال ندارد.

اینان انسانند و مردان نیکو! پس پیرو ایشان شده و اقتدا به راهشان کنید، و بدرگاه
پروردگارتان بدیشان متوسل شوید که بازگشت نداشته و خواسته ای ناکام نماند.

«احتجاجُ ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام»

«في شيء مما يتعلق بالأصول والفروع»

۱۹۳ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» قَالَ: مَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَاخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَدَوْرَانِ الْفَلَكَ بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ! عَلَى أَنْ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى.

قَالَ: فَهُوَ عَمًا لَمْ يُعَايِنْ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا.

۱۹۴ - سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَتَى كَانَ؟ فَقَالَ: مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟! سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَخُذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی
«احتجاج امام باقر علیه السلام»

«در موضوعاتی مربوط به اصول و فروع»

۱۹۳ - از محمد بن مسلم نقل است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه کریمه: «وهر که در این جهان کور [دل] است، در آن جهان نیز کور و گمراه تر باشد - اسراء: ۷۲» فرمود: کسی که [در این سرا] آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد روز و شب و گردش فلک با خورشید و ماه و نشانه‌های شگفت - که اطراف آن عظیم تر از آن است - [و با چشم می‌بیند] او را هدایت و راهنمایی نکند چنین فردی در آخرت گمراه تر باشد.

و فرمود: چنین شخصی از آنچه با چشم نمی‌بیند کور تر و گمراه تر است.

۱۹۴ - نافع بن ازرق از امام باقر علیه السلام پرسید: خداوند چه زمانی بوده است؟

حضرت فرمود: کی نبوده تا بگویم کی بوده؟ پاک و منزّه است خدایی که تا بوده و هست فرد و صمدی است که نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد!!

۱۹۵ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ : اللَّهَ . قَالَ : رَأَيْتَهُ؟ قَالَ : بَلَى ، لَمْ تَرَهُ الْعَيْنُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ ، وَلَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ ، لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ ، وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ ، مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ ، مَعْرُوفٌ بِالذَّلَالَاتِ ، لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ، ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ .

قال : فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ .

۱۹۶ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ - فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ - : إِنَّهُ وَاحِدٌ صَمَدٌ ، أَحَدِي الْمَعْنَى ، لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ .
قال : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ يَزْعَمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِي يَبْصُرُ ، وَيَبْصُرُ بِغَيْرِ الَّذِي يَسْمَعُ .

۱۹۵ - از عبدالله بن سنان از پدرش نقل است که گفت : خدمت امام باقر علیه السلام بودم که فردی خارجی از آنحضرت پرسید : ای آبا جعفر چه چیزی را می پرستی؟ فرمود : الله . گفت : آیا او را می بینی؟ فرمود : آری ؛ نه با دیده چشم ظاهری ، بلکه با دیده قلب به حقایق ایمان ، او با قیاس شناخته نشود ، و نه با درک احساس (پنجگانه) ، و به مردمان شبیه نیست ، او با نشانه ها وصف و با دلالات شناخته گردد ، در حکم خود ستم نمی کند ، و این همان خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست .

راوی گوید : مرد خارجی خارج شد و می گفت : خدا می داند که رسالت خود را کجا نهد!

۱۹۶ - از محمد بن مسلم نقل است که امام باقر علیه السلام در صفت قدیم فرمود : او واحد است و صمد و یکتا معناست ، نه معانی بسیار و مختلف (یعنی علم و قدرت و سایر صفات خداوند عین ذاتند) .

راوی گوید گفتم : قربانت گردم گروهی از مردم عراق می پندارند او می شنود بوسیله غیر آنچه می بیند و می بیند بوسیله غیر آنچه می شنود .

قَالَ : فَقَالَ : كَذَبُوا وَالْحَدُّوا ، وَشَبَّهُوا اللَّهَ تَعَالَى إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ، يَسْمَعُ بِمَا بِهِ يَنْصُرُ ، وَيَنْصُرُ بِمَا بِهِ يَسْمَعُ .

قَالَ : فَقُلْتُ : يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُهُ .

قَالَ : فَقَالَ : تَعَالَى اللَّهُ ! إِنَّمَا يَعْقِلُ مَنْ كَانَ بِصِفَةِ الْخَلْقِ وَلَيْسَ اللَّهُ كَذَلِكَ .

۱۹۷ - وَرَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَبِيدٍ دَخَلَ عَلَى الْبَاقِرِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ :

جُعِلْتُ فِدَاكَ ! قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَمَنْ يَحْمِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى » ، مَا ذَلِكَ الْغَضَبُ ؟

قَالَ : الْعَذَابُ يَا عَمْرُو ! وَإِنَّمَا يَغْضَبُ الْخَلْقُ الَّذِي يَأْتِيهِ الشَّيْءُ فَيَسْتَفْزُهُ ، وَيُغَيِّرُهُ

عَنِ الْحَالِ الَّتِي هُوَ بِهَا إِلَى غَيْرِهَا ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يُغَيِّرُهُ الْغَضَبُ وَالرَّضَا ، وَيَزُولُ مِنْ هَذَا إِلَى

هَذَا ، فَقَدْ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْخَلْقِ .

۱۹۸ - وَعَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ

فرمود: دروغ گفتند و از دین منحرف شدند، و خدا را تشبیه کردند، خدا شنوا و بینا است،

میشنود به آنچه می بیند و می شنود به آنچه می شنود

عرض کردم: آنان معتقدند که خدا بینا است به همان معنایی که آنان از بینایی تعقل

کرده و می فهمند .

فرمود: خدای برتر است، تعقل شود هرچیز که به صفت مخلوق باشد و خدا چنین

نیست .

۱۹۷ - برخی از اصحاب برای ما نقل کرده اند که عمرو بن عبید خدمت امام باقر

عليه السلام رسیده و عرض کرد: قربانت گردم، مراد از خشم در آیه کریمه: «وهر که خشم من

بر او فرو آید پی گمان هلاک شود - طه: ۸۱» چیست؟

فرمود: مراد عذاب و شکنجه است ای عمرو! و خشم تنها مختص مخلوق است که با

چیزی مواجه شده و از کوره بدرش می کند، و به حالتی جدید تغییرش می دهد، پس

هر که پندارد که خداوند در اثر خشم دستخوش خشم و رضا می شود و از حالی به حالی

دیگر می رود او را به صفت مخلوقات وصف نموده است .

۱۹۸ - و از ابوالجارود نقل است که امام باقر عليه السلام فرمود: هر وقت برایتان حدیثی

کِتَابِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ - فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ - : إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الثَّبِيلِ وَالْقَالِ ، وَفَسَادِ الْمَالِ ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ .

فَقِيلَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَتَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟
 قَالَ : قَوْلُهُ : « لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ النَّاسِ » ، وَقَالَ : « وَلَا تَوُتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا » ، وَقَالَ : « لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ » .

۱۹۹ - وَرَوَى حُمُرَانُ بْنُ أَعْيَنَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :
 « وَرُوحٌ مِنْهُ » ، قَالَ : هِيَ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ بِحِكْمَتِهِ فِي آدَمَ وَفِي عِيسَى عليه السلام .
 ۲۰۰ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :
 « وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » كَيْفَ هَذَا النَّفْخُ ؟

گفتم از من پرسید کجای قرآن است . سپس آنحضرت در قسمت دیگری از کلامش فرمود : براستی رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال و تباه ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده . یکی پرسید : ای زاده رسول خدا ، این مطلب در کجای قرآن است ؟

فرمود : در آیه : « در بسیاری از رازگوئیهای آنان خیری نیست مگر [در راز گفتن] آن کس که به [دادن] صدقه‌ای یا به کاری نیک و پسندیده یا اصلاح میان مردم فرمان دهد - نساء : ۱۱۴ » ، و آیه : « و ماله‌ای خود را که خداوند وسیله برپا بودن زندگی شما قرار داده به کم‌خردان مدهید - نساء : ۵ » ، و آیه : « از چیزهایی پرسید که اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید و اندوهگین کند - مائده : ۱۰۱ » .

۱۹۹ - و از حمران بن أعین نقل شده که گفت : به امام باقر علیه السلام عرض کردم : مراد از روح در آیه کریمه : « و روحی است از او - نساء : ۱۷۱ » چیست ؟ فرمود : آن مخلوقی است که خداوند از سر حکمت در آدم و عیسی علیه السلام آفرید .

۲۰۰ - و از محمد بن مسلم نقل است که گفت : از امام باقر علیه السلام پرسیدم : مراد از « دمیدن » در آیه کریمه : « و از روح خویش در او دمیدم - حجر : ۲۹ » چیست ؟

فَقَالَ: إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرَّيْحِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحاً لَأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرَّيْحِ وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَلَى لَفْظَةِ الرُّوحِ، لِأَنَّ الرُّوحَ مُتَجَانِسٌ لِلرَّيْحِ، وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لَأَنَّهُ اضْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ، كَمَا اضْطَفَى بَيْتَانِ مِنَ الْبُيُوتِ. فَقَالَ: «بَيْتِي»، - وَقَالَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ -: «خَلِيلِي» وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ، وَكُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ.

۲۰۱ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَيْضاً قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَمَّا رُوِيَ: «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»؟

فرمود: روح همچون ریح (باد) متحرک است، و بدین خاطر روحش نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است، و چون ارواح همجنس باد می باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آنرا بخود نسبت داد زیرا که آنرا بر سایر ارواح برگزید چنانکه نسبت به یک خانه از میان همه خانه ها فرموده «خانه من» و نسبت به یک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است: «خلیل من»، و نظایر اینها (مانند: دین من، بنده من، رسول من) و همه اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند.

۲۰۱ - و نیز از همان راوی نقل است که گفت: در باره حدیث مروی «خداوند آدم را بر سیای خود آفرید» ^(۱) از امام باقر علیه السلام سؤال نمودم.

۱ - مرحوم شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - در دو کتاب شریف خود: توحید و عیون أخبار الرضا علیه السلام به اسناد خود از آنحضرت نقل می کند که شخصی پرسید: ای زاده رسول خدا، مردم حدیثی از پیامبر نقل می کنند که فرموده: «خداوند انسان را بر سیای خود آفرید» نظر شما چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدا بکشدشان! قسمت اول حدیث را حذف کرده اند، مآجرا از این قرار است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دو مردی که به هم دشنام می دادند عبور کرد، شنید یکی به دیگری گفت: «خدا سیای تو و هر که شبیه تو است را قبیح و زشت گرداند!»، با شنیدن این دشنام پیامبر بدو فرمود: ای بنده خدا این دشنام به برادر خود مگوی، زیرا که خداوند عزوجل حضرت آدم را بر سیای او آفریده» - پایان خبر - پس مرجع ضمیر در «صورت» حضرت آدم علیه السلام است. (مترجم)

فَقَالَ: هِيَ صُورَةُ مُحَدِّثَةٍ مَخْلُوقَةٍ، اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ، كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ، وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: «بَيْتِي» وَقَالَ: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

۲۰۲ - وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مُتَكِنًا عَلَى يَدِ سَالِمٍ مَوْلَاهُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُ سَالِمٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: الْمَفْتُونُ بِهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: مَا الَّذِي يَأْكُلُ النَّاسُ وَيَشْرَبُونَ إِلَى أَنْ يَفْضَلَ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى مِثْلِ قُرْصَةِ الْبُرِّ الثَّقِيِّ، فِيهَا أَهْمَارٌ مُتَفَجَّرَةٌ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنَ الْحِسَابِ. قَالَ: فَرَأَى هِشَامٌ أَنَّهُ قَدْ ظَفَرَ بِهِ فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: مَا أَشْغَلَهُمْ عَنِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ يَوْمَئِذٍ؟

بازگشتن کعبه به سوی خداوند

فرمود: آن صورتی حادث و مخلوق بود، خداوند همان را انتخاب و بر باقی افراد صورت‌های گوناگون برگزید، پس آنرا به نفس خود اضافه فرمود، همچنانکه کعبه و روح را به خود اضافه کرده و فرموده: «خانه من» و: «و دمیدم در آن از رُوحم».

۲۰۲ - عبدالرحمن بن عبدالزهری گوید: زمانی که هشام بن عبدالملک به سفر حج رفته بود با تکیه به دست سالم - از موالی او - داخل مسجد الحرام شد، در آنجا امام باقر علیه السلام نشسته بود، سالم گفت: ای امیر مؤمنان، این فرد محمد بن علی بن الحسین است، هشام گفت: همان که اهل عراق سرگشته اویند؟ گفت: آری، هشام گفت: نزد او برو و بگو امیرالمؤمنین می پرسد: آب و خوراک مردم بیش از جدا شدن در روز قیامت چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: مردم در مکانی همچو قرص نانی پاک محشور شوند، که در آن رودهای جوشانی است می خورند و می نوشند تا از حساب فارغ شوند.

راوی گوید: هشام دید که آنحضرت از پس جواب برآمد، پس گفت: الله اکبر، نزد او رفته و بگو: مردم در آتروز کجا به خوردن و آشامیدن می رسند؟!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : فَهُمْ فِي النَّارِ أَشْفَلُ ، وَلَمْ يَشْغَلُوا عَنْ أَنْ قَالُوا : « أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ يَمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ » .

فَسَكَتَ هِشَامٌ ؛ لَا يَرْجِعُ كَلَاماً .

۲۰۳ - وَرُوي أَنَّ نَافِعَ بْنَ الْأَزْرَقِ جَاءَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام ، فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ - فِي عَرْضِ كَلَامِهِ - : قُلْ هَذِهِ الْمَارِقَةُ : بِمَا اسْتَحَلَلْتُمْ فِرَاقَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَدْ سَفَكْتُمْ دِمَاءَكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَاعَتِهِ وَالتَّوْبَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِنُصْرَتِهِ؟ فَيَقُولُونَ لَكَ : إِنَّهُ حَكَمَ فِي دِينِ اللَّهِ ، فَقُلْ لَهُمْ : قَدْ حَكَمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَرِيعَةِ نَبِيِّهِ رَجُلَيْنِ مِنْ خَلْقِهِ ، فَقَالَ جَلَّ اسْمُهُ : « فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يَوْفِقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا » ، وَحَكَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ .

امام عليه السلام در پاسخ فرمود : ایشان در آتش مشغولتر از روز رستاخیز خواهند بود و با اینحال از خوردن و آشامیدن غافل نیستند که [دوزخیان به اهل بهشت] گویند : «از آب یا از آنچه خداوند روزیتان کرده بر ما فرو ریزید - اعراف : ۵۰» !

با شنیدن این پاسخ ؛ هشام خموش گشته و دیگر حرفی نزد .

۲۰۳ - و نقل است که نافع بن ازرق خدمت حضرت باقر عليه السلام رسیده و نزد او نشست و از مسائلی در حلال و حرام پرسش نمود . پس آنحضرت در ضمن سخنان خود به نافع فرمود : به این مارقه (خوارج) بگو چگونه جدا شدن از امیرالمؤمنین عليه السلام را جایز دانستید با اینکه در پرتو پیروی از او و تقرب بخدا در یاری او (پیش از جریان حکمین) خونهای خویش در رکابش ریختید؟ پس در پاسخ تو خواهند گفت : او درباره دین خدا داور قرار داد ، پس بدیشان بگو : خود خداوند نیز در شریعت پیغمبرش داوری به دو مرد از بندگان سپرده در آنجا که (درباره اختلاف میان زن و شوهر) فرموده : «پس داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برانگیزید ، اگر آن دو (زن و شوهر) سازش و آشتی خواهند خداوند میانشان سازگاری پدید آرد - نساء : ۳۵» ، و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ بنی قریظه و تعیین سرنوشت آنان داوری به سعد بن معاذ داد ،

فَحَكَمَ فِيهِمْ بِمَا أَمْضَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ، أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَمَرَ الْحَكَمَيْنِ أَنْ يَحْكُمَا بِالْقُرْآنِ وَلَا يَتَعَدَّيَاهُ وَاشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَ الْقُرْآنَ مِنْ أَحْكَامِ الرِّجَالِ؟ وَقَالَ - جِئْنَا قَالُوا لَهُ : حَكَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ مِنْ حَكَمٍ عَلَيْكَ! - فَقَالَ : مَا حَكَمْتُ مَخْلُوقًا ، وَإِنَّمَا حَكَمْتُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّ تَحِيدَ الْمَارِقَةِ تَضْلِيلٌ مَنْ أَمَرَ بِالْحُكْمِ بِالْقُرْآنِ؟ وَاشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَهُ؟! لَوْ لَا ارْتِكَابُهُمْ فِي بَدْعِهِمُ الْبُهْتَانِ [وَالْمُحَالَ].

فَقَالَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ : هَذَا وَاللَّهِ كَلَامٌ مَا طَرَقَ بِسَمْعِي قَطُّ ، وَلَا خَطَرَ مِنِّي بِبَالٍ وَهُوَ الْحَقُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

۲۰۴ - وَعَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا أَبَا الْجَارُودِ ، مَا يَقُولُونَ فِي الْحُسَيْنِ عليه السلام؟ قُلْتُ : يُتَكَبَّرُونَ عَلَيْنَا أَنَّهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله . قَالَ : فَبِأَيِّ شَيْءٍ احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ؟

و داوری او را خداوند امضاء فرمود . مگر نمی دانید که همانا امیرالمؤمنین علیه السلام به آندو نفر دستور داد که از روی حکم قرآن داوری کنند ، و از آن تجاوز نکنند ، و شرط فرمود که آنچه مردان برخلاف قرآن حکم کنند آنرا رد کنید ، و آنگاه که به او گفتند : تو کسی را بر خود داور ساختی که به زیان تو حکم کرد؟ فرمود : من بنده ای را داور نساختم بلکه من کتاب خدا ، قرآن را داور کردم . پس این خوارج کجا می توانند حمل به گمراهی کسی کنند که دستور به حکم قرآن داده و فرموده : «آنچه مخالف قرآن است رد کنید» جز اینکه می خواهند در دست زدن به این ادعا ، بهتان و افترا زنند؟

نافع بن ازرق گفت: بخدا سوگند این سخنی است که هرگز به گوش من نخورده بود و بذهنم خطور نمی کرد و بخواست خدا سخن حق و درستی است .

۲۰۴ - و از ابوالجارود نقل است که امام باقر علیه السلام فرمود : ای ابوالجارود ، مردم درباره حسن و حسین علیهما السلام چه عقیده ای دارند؟ گفتم : گفته ما را در اینکه آندو پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند قبول ندارند .

فرمود : چگونه بر این افراد احتجاج می کنید و برهان شما چیست؟

قَالَ: قُلْتُ: يَقُولُ اللَّهُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ - إِلَى قَوْلِهِ: كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ»، فَجَعَلَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ، وَاحْتَجَجْنَا عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ».

ثُمَّ قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ قَالُوا؟

قَالَ: قُلْتُ: قَالُوا: قَدْ يَكُونُ وَلَدُ الْبَيْتِ مِنَ الْوَلَدِ وَلَا يَكُونُ مِنَ الصُّلْبِ.
قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ يَا أَبَا الْجَارُودِ لَا أُعْطِيَنَّكَهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَةً تُسَمِّيَهَا
أَتَمَّهَا لِصُلْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يَرُدُّهَا إِلَّا كَافِرٌ.
قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ وَأَيْنَ؟

قَالَ: قَالَ: حَيْثُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ - إِلَى

عرض کردم: به فرمایش خداوند درباره عیسی علیه السلام که فرموده: «وا از فرزندان او (ابراهیم) داوود - تا آنجا که فرموده: که همه از شایستگان بودند - انعام: ۸۴ و ۸۵»، و در این آیه عیسی علیه السلام را از فرزندان ابراهیم علیه السلام قرار داده است، و نیز با آیه کریمه: «بگو: بیا بید تا ما و شما پسران خویش و زنان خویش و خودمان را بخوانیم، آنگاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدای را بر دروغگویان بگردانیم - آل عمران: ۶۱» بر آنان احتجاج می‌کنیم

فرمود: آنان چه اعتقادی دارند؟

گفتم: معتقدند فرزند دختر از اولاد محسوب می‌شود نه از پشت و صلب.

امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند ای ابوالجارود آیه‌ای از قرآن برایت بیاورم که ثابت می‌کند که آن دو بزرگوار از پشت و صلب رسول خداوند و جز کافر کسی آنرا رد نمی‌کند.

عرض کردم: قربانت کردم، آن آیه کجا است؟

فرمود: آنجا که فرموده: «بر شما حرام شده است [ازدواج با] مادرانتان و دخترانتان

قوله: «وَحَلَالٌ أَتَيْنَاكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ»، فَسَلُّهُمْ يَا أَبَا الْجَارُودِ هَلْ يَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ نِكَاحُ حَلِيلَتَيْهَا؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ؛ فَكَذَّبُوا وَاللَّهِ، وَإِنْ قَالُوا: لَا؛ فَهِيَ وَاللَّهِ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَا حَرَّمَ مَنْ عَلَيْهِ إِلَّا لِلصُّلْبِ.

۲۰۵ - وَعَنْ أَبِي حمزة الثمالي، عَنْ أَبِي الرِّبِيعِ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَكَانَ مَعَهُ نَافِعُ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَنَظَرَ نَافِعٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي رُكْنِ التَّيْتِ وَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ الْخَلْقُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ تَكَافَأَ^(۱) عَلَيْهِ النَّاسُ؟

وخواهرانتان - تا: و زنان آن پسرانتان که از پشت شما باشند - نساء: ۲۳، پس ای ابوالجارود از ایشان پرس آیا برای رسول خدا ﷺ حلال و جایز است که با زنان پسرانش نکاح نماید؟ پس اگر گفتند: آری، بخدا سوگند که دروغ گویند، و اگر گویند: نه، پس آن دو بزرگوار پسران رسول خدا ﷺ هستند، و چیزی جز همان صلب و پشت موجب حرمت بر او نشده است.

۲۰۵ - و از ابو حمزه ثمالی از ابوالربیع نقل است که گفت: در همان سالی که هشام بن - عبدالملک آهنگ حج نمود همراه با امام باقر علیه السلام به حج رفتم، و نافع از مولى عمر بن - خطاب^(۲) همراه هشام بود، ناگاه چشم نافع در رکن خانه به امام باقر علیه السلام افتاد که مردم زیادی گرد او جمع شده بودند، پس به هشام گفتم: ای امیر مؤمنان این فرد که مردم اطرافش ازدحام کرده اند کیست؟

۱ - كَذَا فِي جَلِّ النَّسْخِ، وَ فِي تَفْسِيرِ الْقَمِّي أَيْضاً، وَالظَّاهِرُ أَنَّ الصَّوَابَ كَمَا فِي رِوَاةِ الْكَافِي: «قَدْ تَدَاكَ عَلَيْهِ النَّاسُ»، أَيْ اَزْدَحَمُوا.

۲ - وَ هُوَ نَافِعُ بْنُ سَرْجِسٍ از موالی عبدالله بن عمر بن الخطاب از دیلمیان بوده و تابعی و ساکن مدینه می باشد، و اهل سنت اخبار زیادی را از او نقل کرده و بیشتر روایاتش از عبدالله ابن عمر می باشد، و نزد اینان از ثقات بشمار می آید، و او فردی ناصبی مذهب و خبیث و معاند اهل بیت علیهم السلام می باشد، و از اخبار ما اینگونه ظاهر می شود که عقیده او نزدیک به رأی خوارج است. (نقل از مرآة العقول)

فَقَالَ: هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام).

قَالَ: لَا تَيْسَهُ وَلَا سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ لَا يُحِبُّنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ.

قَالَ: فَأَذْهَبْ إِلَيْهِ لَعَلَّكَ تُحِبُّهُ، فَبَجَاءَ نَافِعٌ حَتَّى اتَّكَأَ عَلَى النَّاسِ وَأَشْرَفَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فَقَالَ:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، إِنِّي قَرَأْتُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ، وَقَدْ عَرَفْتُ حَلَالَهَا وَحَرَامَهَا، وَقَدْ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسَائِلَ لَا يُحِبُّنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ ابْنُ نَبِيٍّ، فَرَفَعَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ!

قَالَ: أَخْبِرْنِي كَمْ بَيْنَ عِيسَى وَمُحَمَّدٍ مِنْ سَنَةٍ؟ قَالَ: أُحِبُّكَ بِقَوْلِكَ أَمْ بِقَوْلِي؟

قَالَ: أُحِبُّنِي بِالْقَوْلَيْنِ!

قَالَ: أَمَّا بِقَوْلِي خَمْسِمِائَةَ سَنَةٍ، وَأَمَّا بِقَوْلِكَ فَمِائَةً سَنَةٍ.

گفت: این فرد محمد بن علی بن الحسین (علیهم الصلوة والسلام) است.

گفت: حتماً نزد او رفته و پرسشهایی نمایم که جز نبی یا وصی نبی آفرانداند؟

هشام گفت: نزد او برو که شاید خجلش سازی، پس نافع با تکیه بر مردم نزد آنحضرت رسیده و مشرف بر او گفت:

ای محمد بن علی، من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام، و حلال و حرامش را می‌دانم، حال نزد تو آمده‌ام تا پرسشهایی را از تو کنم که جوابش را جز نبی یا وصی نبی یا پسر نبی نمی‌داند، پس امام باقر (علیه السلام) سر مبارک خود را بالا داشته و فرمود: از هر چه می‌خواهی پرس.

گفت: چند سال میان عیسی و محمد فاصله است؟ فرمود: بنا به عقیده تو جواب دهم یا نظر خودم؟

گفت: هر دو را بگو.

فرمود: بنا به نظر من پانصد سال^(۱)، و به نظر تو شصت سال است.

(۱) - اکثر اخبار ما در مسأله فترت همین عدد را تصدیق می‌کند. (مرآة العقول)

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» ، مِنَ الَّذِي سَأَلَ مُحَمَّدٌ وَكَانَ يَبْتَنُّ وَيَتَّبِعُ عِيسَى خَمْسِينَ سَنَةً؟ قال : قَتَلَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام هَذِهِ الْآيَةَ : «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» ، كَانَ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي أَرَاهَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله حَيْثُ أَسْرَى بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، أَنَّهُ حَسَرَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ، مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ، ثُمَّ أَمَرَ جَبْرَائِيلَ عليه السلام قَاذِنَ شَفْعًا وَأَقَامَ شَفْعًا وَقَالَ فِي أَذَانِهِ : «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» ثُمَّ تَقَدَّمَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله فَصَلَّى بِالْقَوْمِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : عَلَى مَنْ تَشْهَدُونَ؟ وَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟
قَالُوا : نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ،

گفت : در آیه : «و از پیامبران ما که پیش از تو فرستادیم پیرس : آیا جز خدای رحمان خدایانی قرار داده ایم که پرستیده شوند؟ - زخرف : ۲۵» محمد صلى الله عليه وآله از چه کسی باید پیرسد حال اینکه میان او و عیسی پانصد سال فاصله است؟!

امام عليه السلام با تلاوت آیه : «پاک است آن که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم بُرد ، تا برخی از نشانه های خویش را به او بنمایم - اسراء : ۱» فرمود : از جمله نشانه هایی که به محمد صلى الله عليه وآله نمایاند آنجا که به بیت المقدس بُرد این بود که خداوند همه انبیاء و مرسلین را از ابتدا تا انتهی جمع نموده و به جبرئیل فرمود دو تا دو تا اذان و اقامه بگو ، و او در اذان خود گفت : «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» ، سپس حضرت محمد صلى الله عليه وآله جلو آمده و بر آن قوم نماز خواند ، و هنگامی که بازگشت خداوند بدو فرمود : «و از پیامبران ما که پیش از تو فرستادیم پیرس : آیا جز خدای رحمان خدایانی قرار داده ایم که پرستیده شوند؟ - زخرف : ۲۵» .

پس رسول خدا فرمود : بر چه گواهی می دهید؟ و چه چیز را عبادت می کنید؟
گفتند : شهادت می دهیم بر یکتایی و بی شریکی الله ، و اینکه تو رسول خدایی ،

أَخَذَتْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ عَهْدَنَا وَمَوَائِقَنَا .

فَقَالَ : صَدَقْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ !

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ» ،
أَيُّ أَرْضٍ تُبَدَّلُ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : خُبْرَةٌ بَيْضَاءُ يَأْكُلُونَهَا حَتَّى يَقْرَعَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ .

فَقَالَ : إِنَّهُمْ عَنِ الْأَكْلِ لَمَشْغُولُونَ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّهُمْ حِينَتِيذٍ أَشْغَلُ أَمْ هُمْ فِي النَّارِ؟ قَالَ نَافِعٌ : بَلْ هُمْ فِي
النَّارِ .

قَالَ : فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا
مِنَ الْمَاءِ أَوْ يَمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» ، مَا أَشْغَلَهُمْ إِذْ دَعُوا بِالطَّعَامِ فَاطْعِمُوا الزُّقُومَ ، وَدَعُوا بِالشَّرَابِ
فَسُقُوا مِنَ الْحَمِيمِ!!



بر این مطلب عهد و میثاق ملا گرفتنی پیغمبر صمدی

نافع گفت : راست گفتی ای ابو جعفر .

پرسید : در آیه «روزی که زمین غیر این زمین گردد و آسمانها [نیز غیر این آسمانها
شود] - ابراهیم : ۴۸» زمین به چه دگرگون می شود؟

فرمود : به نان سفیدی که آنرا می خورند تا خداوند از حساب خلایق فارغ شود .

پس نافع گفت : مردم در آنروز کجا به خوردن و آشامیدن می رسند؟

امام عليه السلام در پاسخ فرمود : اینان در آتش مشغولترند یا در آن وقت؟

گفت : آنان در آتش مشغول و سرگرمترند .

فرمود : خداوند عزوجل فرموده : «دوزخیان به اهل بهشت گویند: از آب یا از

آنچه خداوند روزیتان کرده بر ما فرو ریزید - اعراف : ۵۰» ، هیچ چیز این طایفه را مانع

از خواهش نیست ، پس چون درخواست طعام کنند به ایشان طعام زقوم بخورانند ،

و چون طلب آب کنند به آنان حمیم بنوشانند .

فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَبَقِيَتْ مَسْأَلَةٌ وَاحِدَةٌ.

قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ اللَّهُ؟

قَالَ: وَيَلَّكَ أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالْ
فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.

ثُمَّ أَقْبَى هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: دَعْنِي مِنْ كَلَامِكَ، هُوَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
النَّاسِ وَهُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا.

۲۰۶- وَعَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: دَخَلَ طَاوُوسُ الْيَمَانِيُّ إِلَى الطَّوَافِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ
فَإِذَا هُوَ بِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطُوفُ أَمَامَهُ وَهُوَ شَابٌّ حَدَثٌ، فَقَالَ طَاوُوسٌ لِصَاحِبِهِ:
«إِنَّ هَذَا الْفَتَى لَعَالِمٌ»، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ وَأَتَاهُ النَّاسُ.

فَقَالَ طَاوُوسٌ لِصَاحِبِهِ: نَذْهَبُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَنَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ
لَا أَدْرِي عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ أَمْ لَا، فَأَتَيَاهُ فَسَلَّمَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ طَاوُوسٌ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، هَلْ

نافع گفت: راست گفتی ای زاده رسول خدا، و تنها یک پرسش باقی مانده.

فرمود: آن چیست؟ گفت: بفرمایید خداوند چه زمانی بوده است؟

حضرت فرمود: وای بر تو؛ بگو کی نبوده تا بگویم کی بوده؟ پاک و منزّه است
خدایی که تا بوده و هست فرد و صمدی است که نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد!!

سپس نافع نزد هشام بازگشت، نافع را گفت: چه کردی؟ گفت: مرا واگذار و از این
کلام درگذر، بخدا سوگند که او داناترین مردم و بحقّ فرزند رسول خدا است.

۲۰۶- و از ابان بن تغلب نقل است که گفت: روزی طاووس یمنی با همراهش برای
طواف حاضر شد که ناگاه چشمش به امام باقر علیه السلام افتاد که جلوی طواف می‌کند
درحالی که او علیه السلام نوجوانی بود، پس طاووس به همراه خود گفت: این جوان فرد عالمی
است، پس چون از طواف فارغ شد دو رکعت نماز گزارد، سپس نشسته و مردم دسته
دسته نزد او آمدند.

طاووس به دوست خود گفت: بیا نزد او رفته و بررسی کنیم که گمان ندارم جوابش را
بداند یا نه، پس هر دو نزد آنحضرت رفته و ضمن سلام طاووس پرسید: ای ابوجعفر، آیا

تَعْلَمُ أَيُّ يَوْمٍ مَاتَ ثُلُثُ النَّاسِ؟

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، لَمْ يَمُتْ ثُلُثُ النَّاسِ قَطُّ، إِنَّهَا أَرَدَتْ رُبْعَ النَّاسِ! قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ: كَانَ آدَمُ وَحَوَاءُ، وَقَابِيلُ وَهَابِيلُ، فَقَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ، فَذَلِكَ رُبْعُ النَّاسِ. قَالَ: صَدَقْتَ!

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هَلْ تَدْرِي مَا صُنِعَ بِقَابِيلَ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: عَلِقَ بِالسَّنَسِ يُنْضَعُ بِالْمَاءِ الْحَارِّ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

۲۰۷ - وَرَوَى أَنْ عَمْرُو بْنَ عَبِيدٍ وَقَدْ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام لَامْتِحَانَهُ بِالسُّؤَالِ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»، مَا هَذَا الرَّتْقُ وَالْفَتْقُ؟

می دانی چه وقت یک سوم مردم مردند؟

فرمود: ای ابو عبد الرحمن، یک سوم نه، تو می خواستی پرسی چه وقت یک چهارم مردم مردند! گفت: چگونه؟

فرمود: ابتدا حضرت آدم و حوا و قابیل و هابیل بودند، پس قابیل دست به قتل برادرش هابیل زد و او را کشت، در آن زمان بود که یک چهارم مردم مردند. طاووس گفت: آری درست گفتی.

امام باقر عليه السلام فرمود: آیا میدانی چه بر سر قابیل آمد؟ گفت: نه نمی دانم.

فرمود: تا روز قیامت به خورشید چسبیده و آب داغ به او می پاشند^(۱).

۲۰۷ - روزی عمرو بن عبید خدمت امام باقر عليه السلام آمد تا با پرسشی او را بیازماید پس گفت: قربانت گردم، مراد از «بسته» و «باز» بودن در آیه: «آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند پس آنها را بازگشادیم - انبیاء: ۲۱» چیست؟

۱ - شاید دو خواهر قابیل و هابیل پیش از آن دو مرده بودند، یا عدم ذکر دو خواهر آن دو

بنابر تفسیر باشد، و یا اینکه جواب امام بر اساس علم سائل و بنا بر مصلحتی بوده است. (بهار)

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَتْ السَّمَاءُ رَتْقًا لَا تُنْزِلُ الْقَطَرُ ، وَكَانَتْ الْأَرْضُ رَتْقًا لَا تُخْرِجُ النَّبَاتَ ، فَفَتَقَ اللَّهُ السَّمَاءَ بِالْقَطْرِ ، وَفَتَقَ الْأَرْضَ بِالنَّبَاتِ ، فَانْقَطَعَ عَمْرُو وَلَمْ يَجِدْ اعْتِرَاضًا ، وَمَضَى ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ :

أَخْبَرَنِي جَعَلْتُ فِدَاكَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى » ، مَا غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عِقَابُهُ يَا عَمْرُو ، وَمَنْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ يُغَيِّرُهُ شَيْءٌ فَقَدْ كَفَرَ .

۲۰۸ - وَعَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ : أَتَى الْحَسَنُ الْبَصْرِيَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : جِئْتُكَ لِأَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَسْتَ فَقِيهَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ؟ قَالَ : قَدْ يُقَالُ ذَلِكَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ بِالْبَصْرَةِ أَحَدٌ تَأْخُذُ عَنْهُ ؟ قَالَ : لَا .

امام علی علیه السلام فرمود: آسمانها بسته بودند و هیچ بارانی نازل نمی کردند و زمین نیز بسته بود و هیچ گیاهی نمی رویاند ، پس آسمان شروع به باریدن نمود و زمین شروع به رویش گیاهان نمود . عمرو بن عبید با شنیدن این پاسخ زبانش بند آمده و نتوانست اعتراضی بکند ، و رفت . سپس نزد آنحضرت آمده باز پرسید :

قربانت گردم بفرماید مراد از خشم در آیه کریمه : «وهر که خشم من بر او فرو آید بی گمان هلاک شود - طه : ۸۱» چیست ؟

حضرت فرمود : ای عمرو خشم خداوند عقاب او است ، و هر که گمان کند که خداوند محلّ تغییر می باشد کافر است .

۲۰۸ - و از ابو حمزه ثمالی نقل است که گفت : حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمده و گفت : خدمت شما رسیده ام تا آیاتی از قرآن را از شما بیپرسم .

حضرت فرمود : مگر تو فقیه مردم بصره نیستی ؟ گفت : اینگونه می گویند .

فرمود : در بصره کسی نبود که از او بپرسی ؟ گفت : نه ، کسی نبود .

قَالَ : فَجَمِيعُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يَأْخُذُونَ مِنْكَ؟ قَالَ : نَعَمْ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَلَّدْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ ، بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ هَذَا أَدْرِي أَكْذَابُكَ أَمْ لَا؟ أَمْ يُكَذِّبُ عَلَيْكَ؟ قَالَ : وَمَا هُوَ؟

قَالَ : زَعَمُوا أَنَّكَ تَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعِبَادَ فَقَوَّضَ إِلَيْهِمْ أُمُورَهُمْ . قَالَ : فَسَكَتَ الْحَسَنُ . فَقَالَ : أَفَرَأَيْتَ مَنْ قَالَ اللَّهُ لَهُ فِي كِتَابِهِ : إِنَّكَ آمِنٌ ، هَلْ عَلَيْهِ خَوْفٌ بَعْدَ هَذَا الْقَوْلِ مِنْهُ؟ فَقَالَ الْحَسَنُ : لَا .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : فَإِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْكَ آيَةً وَأُنْهِي إِلَيْكَ خِطَابًا ، وَلَا أَحْسِبُكَ إِلَّا وَقَدْ فَسَّرْتَهُ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهِ ، فَإِنْ كُنْتَ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ . فَقَالَ لَهُ : وَمَا هُوَ؟ قَالَ : أَرَأَيْتَ حَيْثُ يَقُولُ : «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَتَامَا أَمِينِينَ» ، يَا حَسَنُ ، بَلَغَنِي أَنَّكَ أَفْتَيْتَ

فرمود : پس همه مردم بصره از تو می پرسند؟ گفت : آری .

فرمود : سبحان الله! عهده دار کار عظیمی شده ای ، مطلبی از توبه من رسیده که فکر نکنم راست باشد؟ یا بر تو بسته اند؟ گفت : چه چیزی؟

فرمود : معتقدند که تو گفته ای : خداوند پس از خلق انسان همه امور را به او تفویض و واگذار نموده است ، راوی گوید : حسن ساکت شده و چیزی نگفت .

حضرت فرمود : فکر می کنی آنرا که خداوند در قرآن «آمن» خوانده ، پس از این قول : دیگر گرفتار ترس و خوفی خواهد شد؟ حسن گفت : نه ، نخواهد شد .

فرمود : حال قصد دارم آیه ای از قرآن را بر تو خوانده و تو را مخاطب آن قرار دهم ، و فکر نکنم تفسیر صحیحی از آن بدانی ، که اگر آیه را بر اساس تفسیر خودت عمل کنی هم خود و هم دیگران را هلاک می کنی . گفت : آن آیه چیست؟

فرمود : آنجا که خدا فرماید : «وَمِیَانِ آنَانِ وَأَبَادِیَهِیْ» که در آنها برکت نهاده بودیم آبادیهای پیدا و پیوسته پدید آوردیم ، و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم:] در آنها شبها و روزها این و بی بیم رفت و آمد کنید - سبأ : ۱۸ ، ای حسن شنیده ام که تو در پاسخ

انَّاسٍ فَقُلْتُ : هِيَ مَكَّةُ . فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) : فَهَلْ يُقَطَّعُ عَلَى مَنْ حَجَّ مَكَّةَ وَهَلْ يَخَافُ أَهْلُ مَكَّةَ ، وَهَلْ تَذْهَبُ أَمْوَالُهُمْ ؟ قَالَ : بَلَى .

قال : فَتَنِي يَكُونُونَ آمِنِينَ ؟ بَلَى فِينَا ضَرَبَ اللَّهُ الْأَمْثَالَ فِي الْقُرْآنِ .

فَنَحْنُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَمَنْ أَقَرَّ بِفَضْلِنَا حَيْثُ أَمَرَهُمُ [اللَّهُ] أَنْ يَأْتُونَا ، قَالَ : « وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا » ، أَيْ : جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ شِيعَتِهِمُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا « قُرَى ظَاهِرَةٌ » وَالْقُرَى الظَّاهِرَةُ : الرُّسُلُ ، وَالثَّقَلَةُ عَنَّا إِلَى شِيعَتِنَا ، وَفُقَهَاءُ شِيعَتِنَا إِلَى شِيعَتِنَا ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى : « وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ » ، فَالسَّيْرُ مَثَلٌ لِلْعِلْمِ ، « سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيً وَأَيَّاماً » مَثَلٌ لِمَا يَسِيرُ مِنَ الْعِلْمِ فِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ عَنَّا إِلَيْهِمْ ، فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ ، آمِنِينَ فِيهَا إِذَا أَخَذُوا مِنْ مَعْدِنِهَا الَّذِي أُمِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنْهُ « آمِنِينَ »

أهل بصره گفته‌ای مراد از آن آبادی [ایمن و بی‌بیم] مکه است! امام افزود: آیا بر قافله‌حاجیان راهزنی نمی‌کنند و مردم مکه در ترس و هراس نیستند و آیا مالشان را نمی‌برند؟ حسن گفت: آری.

فرمود: پس چطور می‌شود که أهل مکه ایمن و بی‌بیم باشند؟ بلکه خداوند برای ما در قرآن مثالها را زده است.

پس ما ئیم آن آبادیهایی که خداوند برکتشان بخشیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است، پس هر که معترف به فضل ما باشد از همانجا که فرموده نزد ما آید، گفته: «و میان آنان و آبادیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم»، یعنی: میان آنان و میان شیعیانشان آبادیهایی که برکت نهاده بودیم، «آبادیهای پیدا»، و مراد از آبادیهای پیدا رسولان و ناقلانی هستند که از ما به شیعیان می‌رسانند، و فقهای شیعه به شیعیان، و این فراز آیه «و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم» و آمد و شد مثالی است برای علم، و «در آنها شبها و روزها رفت و آمد کنید» مثالی است برای آنچه از علم حلال و حرام، و فرائض و احکام در شبها و روزها از ما به ایشان در گردش است، در آن مسائل ایمن و بی‌بیمند هرگاه آنها را از معدنی که امر شده‌اند از همانجا بگیرند؛ دریافت کنند، و «ایمن و بی‌بیم»

مِنَ الشَّكِّ وَالضَّلَالِ ، وَالنَّقْلَةِ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ ، لِأَنَّهُمْ أَخَذُوا الْعِلْمَ بِمَنْ وَجَبَ لَهُمْ
بِأَخْذِهِمْ إِثْنَاءَ عَنْهُمْ ، الْمُغْفِرَةَ ، لِأَنَّهُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ الْعِلْمِ مِنْ آدَمَ إِلَى حَيْثُ انْتَهَوْا ، ذُرِّيَّةُ مُصْطَفَاةٍ
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ، فَلَمْ يَنْتَهِ الْأَصْطِفَاءُ إِلَيْكُمْ ، بَلْ إِلَيْنَا انْتَهَى ، وَنَحْنُ تِلْكَ الذَّرِّيَّةُ الْمُصْطَفَاةُ ، لَا
أَنْتَ وَلَا أَشْبَاهُكَ يَا حَسَنُ ، فَلَوْ قُلْتُ لَكَ - حِينَ ادَّعَيْتَ مَا لَيْسَ لَكَ ، وَلَيْسَ إِلَيْكَ - يَا
جَاهِلُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ! لَمْ أَقُلْ فِيكَ إِلَّا مَا عَلِمْتُهُ مِنْكَ ، وَظَهَرَ لِي عَشُّكَ ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ
بِالتَّقْوِيضِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُقَوِّضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ ، وَهَذَا مِنْهُ وَضَعْفًا ، وَلَا أَجْبَرَهُمْ عَلَى
مَعَاصِيهِ ظُلْمًا .

وَالْخَبَرُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ .

۲۰۹ - وَرَوِيَ أَنَّ سَالِمًا دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ : جِئْتُ أُكَلِّمَكَ فِي أَمْرِ هَذَا

الرَّجُلِ!

قَالَ : أَيُّمَا رَجُلٍ؟ قَالَ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . قَالَ : فِي أَيِّ أُمُورِهِ؟ قَالَ : فِي أَحْدَاثِهِ!

یعنی این از هر شک و گمراهی و انتقال از حرام به حلالی ، زیرا اینان از کسانی علم را
دریافت نمودند که فقط مجاز به همانها بودند ، زیرا اینان اهالی میراث علم از آدم تا آخر
دنیا هستند ، نسل مصطفی که برخی از برخی دیگرند ، وگزینش به اینان نرسید بلکه
منتهی در ما شد ، ما نیز آن ذریه و نسل برگزیده ، نه تو و نه امثال تو ای حسن ، پس اگر
هنگام ادعایت که اهل آن نیستی و نخواهی بود به تو گفتم : ای جاهل اهل بصره ، آنرا فقط
از سر علمی که بتو داشته و از تو نزد من ظهور نموده گفتم ، ای حسن مبادا معتقد به امر
تفویض شوی ، زیرا خداوند از سر ضعف و سستی کار را به خلق و انگذاشته ، و از سر
ظلم و ستم : آدمی را بر معصیت اجبار نکرده است .

و این خبر طولانی بود که ما بقدر نیاز از آن برگرفتیم .

۲۰۹ - و نقل است که سالم بر امام باقر عليه السلام وارد شده و گفت : نزد تو آمده‌ام تا در

باره آن مرد صحبت کنم!

حضرت فرمود : کدام مرد؟ گفت : علی بن ابی طالب . فرمود : درباره کدام کارش؟

گفت : درباره احداث و بدعتهایش!

قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْظِرْ مَا اسْتَقَرَّ عِنْدَكَ بِمَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَاةُ عَنْ آبَائِهِمْ .
 قَالَ : ثُمَّ نَسَبَهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : يَا سَالِمُ ، أَبْلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ بِرَايَةِ
 الْأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ ، فَرَجَعَ مِنْهُمْ مَأْمُومًا ، ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بِرَايَةِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ،
 فَأَتَى سَعْدٌ جَرِيحًا وَجَاءَ عُمَرُ يُحِبُّنُ أَصْحَابَهُ وَيُحِبُّونَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَكَذَا يَفْعَلُ
 الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ» . حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا ، ثُمَّ قَالَ : لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا كَرَارًا لَيْسَ بِفَرَارٍ ،
 يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ؟ !
 قَالَ : نَعَمْ . وَقَالَ الْقَوْمُ جَمِيعًا أَيْضًا .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا سَالِمُ ، إِنْ قُلْتَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ
 فَقَدْ كَفَرْتَ ، وَإِنْ قُلْتَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّهُ وَهُوَ يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ ، فَأَيُّ حَدِيثٍ تَرَى لَهُ ؟ !
 فَقَالَ : أَعِدُّ عَلَيَّ ! فَأَعَادَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ سَالِمٌ : عَبْدُ اللَّهِ عَلَى ضَلَالَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً .

فرمود: به احادیثی که روایات از پدرانشان نقل کرده و نزد تو موجود است نیک بنگر.
 راوی گوید: سپس نسب ایشان را بر شمرد، و فرمود: ای سالم، آیا این خبر بدستو
 رسیده که رسول خدا ﷺ در روز خیبر سعد بن معاذ را با راییت انصار به میدان فرستاد
 ولی شکست خورده بازگشت، سپس عمر بن خطاب و او را با راییت مهاجرین و انصار
 گسیل داشت و اینبار سعد مجروح بازگشت و عمر نیز با تمام افرادش دچار ترس و هراس
 شد، در اینجا بود که پیامبر فرمود: «این بود کار مهاجر و انصار»، تا اینکه آنرا سه بار
 تکرار کرد، سپس فرمود: «فردا این راییت را بدست کسی خواهم داد که بی هیچ فرار
 و گریزی دائماً به قلب دشمن می زند، خدا و رسول را دوست دارد و محبوب آند و است»!
 راوی گوید: سالم و همراهانش همگی این مطالب را تأیید نموده و گفتند: آری.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای سالم، اگر معتقد باشی که خداوند او را دوست داشته ولی
 از کاری که می کند بی خبر باشد، کافر شده ای، و اگر بگویی که خداوند او را دوست دارد
 و می داند چه می کند، دیگر چه جایی برای احداث و بدعت های علی باقی می ماند؟!
 سالم گفت: این مطلب را دوباره برایم تکرار کن! آنحضرت تکرار نمود، سالم [پس
 از اینکه متوجه خطایش شد] گفت: هفتاد سال خدا را به گمراهی می پرستیدم!

۲۱۰- وَعَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كَانَ مَوْلَانَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِساً فِي الْحَرَمِ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، إِذْ أَقْبَلَ طَاوُوسُ الْيَمَانِيُّ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَتَأْذَنُ لِي فِي السُّؤَالِ؟ فَقَالَ (عليه السلام): أَذِنَا لَكَ فَاسْأَلْ! قَالَ: أَخْبِرْنِي مَتَى هَلَكَ تُلُثُ النَّاسِ؟

قَالَ: وَهَمَّتْ يَا شَيْخُ، أَرَدْتُ أَنْ تَقُولَ: مَتَى هَلَكَ رُبُعُ النَّاسِ؟ وَذَلِكَ يَوْمَ قَتْلِ قَايِلَ هَابِيلَ، كَانُوا أَرْبَعَةً: آدَمُ وَحَوَّاءُ وَقَايِلُ وَهَابِيلُ، فَهَذَلِكَ رُبُعُهُمْ.

فَقَالَ: أَصَبْتُ وَوَهَمْتُ أَنَا، فَأَيُّهُمَا كَانَ أَباً لِلنَّاسِ؟ الْقَاتِلُ أَوِ الْمَقْتُولُ؟ قَالَ: لَا وَاحِدَ مِنْهُمَا، بَلْ أَبُوهُمُ شَيْثُ بْنُ آدَمَ.

قَالَ: فَلِمَ سَمِيَ آدَمُ آدَمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ رَفَعَتْ طِينَتُهُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ السُّفْلَى.

۲۱۰- از ابوبصیر نقل است که گفت: روزی مولایم امام باقر (علیه السلام) میان گروهی از دوستان و اولیایش در حرم نشسته بود، که ناگاه طاووس یمانی با جماعتی از اصحاب خود مقابل آنحضرت آمده و به امام (علیه السلام) گفت:

اجازه پرسش می‌دهید؟ فرمود: آری پرس. گفت: چه وقت یک سوم مردم مُردند؟

فرمود: اشتباه کردی ای شیخ، خواستی پرسشی چه وقت یک چهارم مردم مُردند؟ و آن روزی بود که قایل هابیل را کشت، آنروز چهار نفر بودند: آدم و حواء و قایل و هابیل، و با کشته شدن هابیل یک چهارم مردم مردند.

گفت: آری صحیح گفתי و من اشتباه کردم، پس کدامیک از ایندو (هابیل یا قایل) پدر مردم است: قاتل یا مقتول؟ فرمود: هیچکدام، بلکه پدر مردم: شیث پسر آدم (علیه السلام) است.

گفت: برای چه نام آدم: آدم شد؟ فرمود: زیرا طینت و گِل او از اَدیم (پوست) زمین زیرین بالا آمد.

قَالَ: فَلِمَ سَمَّيْتُ حَوَاءَ حَوَاءَ؟ قَالَ: لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ حَيٍّ، يَعْنِي ضِلْعِ آدَمَ.

گفت: وجه تسمیه نام حوّا چه بود؟ فرمود: زیرا او از استخوان حیی (زنده‌ای) - یعنی استخوان آدم - آفریده شد^(۱).

۱ - در کتاب شریف فقیه تألیف مرحوم شیخ صدوق روایتی از زراره نقل است که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که گروهی عقیده دارند که خداوند حوّا را از آخرین دنده چپ آدم آفرید آیا همینطور است؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مغزّه است و بسیار برتر از آنکه چنین کند، آیا کسیکه به این قائل شده می‌گوید: خداوند توان آن نداشت که حوّا را از غیر دنده آدم بیافریند، و از اینرو راه را برای گویندگان هرزددرای بازگذارد که یکی بگوید: اگر از دنده آدم بود پس او با پاره تن خود همبستر گشته، اینان را چه شده است؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند، آنگاه فرمود: خداوند تبارک و تعالی چون آدم را از گِل برشت و فرشتگان را فرمان سجده داد، خواب بر چشمان آدم افکند، و حوّا را آفرید و وی را در پشت آدم در محلّ مهره کمر او قرار داد و این بدانجهت کرد که زن تابع مرد باشد، پس حوّا جنبیدن آغاز کرد و از جنبش او آدم بیدار گشت، چون از خواب برخاست حوّا را آواز دادند که از وی دور شو - تا آخر خبر» ، و مرحوم مؤلف در توجیه این مطلب گوید: «معنایش این است که از گِل باقیانده دنده چپ آدم آفریده شده»، و مرحوم استاد علامه شعرانی ضمن ردّ مطلب فوق؛ همان تکذیب امام علیه السلام از خبر را مؤید اعتبار دانسته و خبر را بی‌نیاز از تأویل می‌داند، و مرحوم فیض کاشانی در کتاب وافی می‌فرماید: «شاید دنده چپ اشاره باشد به جهتی که بسوی عالم کون است زیرا آن ضعیف‌تر از جهتی است که بسوی حقّ است و نقصان اضلاع و دنده‌های مردان از سوی چپ اشاره باشد به اینکه کشش آنها به سوی عالم کون و ماده کمتر است از میل آنان بسوی حقّ به عکس زنان، و بعد فرموده که این سرّ حدیث است و اهلش آنرا درک می‌کنند و این منافی با تفسیری که شده نیست و معصوم علیه السلام فهم آنان را از حدیث تکذیب فرموده نه خود حدیث را». (از کتاب شریف فقیه، ذیل خبر ۴۳۳۶)

قَالَ : فَلِمَ سَمَّيَ ابْلِيسَ ابْلِيسَ ؟ قَالَ : لِأَنَّهُ ابْتَلَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَرْجُوهَا .
 قَالَ : فَلِمَ سَمَّيَ الْجِنَّ جِنًّا ؟ قَالَ : لِأَنَّهُمْ اسْتَجَنُّوا فَلَمْ يُرَوْا .
 قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ كَذِبَةٍ كَذَبْتَ ، مَنْ صَاحِبُهَا ؟ قَالَ : ابْلِيسُ حِينَ قَالَ : «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْمٍ شَهِدُوا شَهَادَةَ الْحَقِّ وَكَانُوا كَاذِبِينَ ؟
 قَالَ : الْمُنَافِقُونَ حِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ :
 «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ
 الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ طَائِرٍ طَارَ مَرَّةً وَلَمْ يَطِرْ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا ، ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي
 الْقُرْآنِ مَا هُوَ ؟

گفت: برای چه نام ابلیس: ابلیس شد؟ فرمود: زیرا او از رحمت خداوند عز و جل ابلس
 (نا امید) شد و هیچ امیدی نداشت
 گفت: چرا نام جن: جن شد؟ فرمود: زیرا اینان پیوسته پنهان و پشت پرده بودند
 و دیده نمی شدند .

گفت: اوّل دروغی که گفته شد چه بود و صاحبش که بود؟ فرمود: او ابلیس بود ،
 آنگاه که گفت: «من از وی بهترم ، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل - ص : ۷۶» .

گفت: مرا از گروهی خبر دهید که شهادت حقی دادند ولی دروغگو بودند؟
 فرمود: منافقین بودند وقتی به رسول خدا ﷺ گفتند: شهادت می دهیم که تو رسول
 خدایی . پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: «چون منافقان - آنان که دل
 و زبان شان یکی نیست - نزد تو آیند ، گویند: گواهی می دهیم که هرآینه تو فرستاده
 خدایی ، و خدا می داند که تو فرستاده اویی ، و خدا گواهی می دهد که همانا منافقان
 دروغگویند - منافقون : ۶» .

گفت: بفرمایید چیزی که فقط یک بار پرواز نمود و دیگر حرکتی نکرد ، و در قرآن
 ذکرش بیان آمده نامش چیست؟

فَقَالَ: طُورُ سَيْنَاءَ، أَطَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ أَظْلَمَهُمْ بِجَنَاحِ مَنَّةَ، فِيهِ
الْوَانُ الْعَذَابِ، حَتَّى قَبِلُوا التَّوْرَةَ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ
وَقَطُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ» - الآية.

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنْ رَسُولِ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ، وَلَا مِنَ الْإِنْسِ، وَلَا مِنَ
الْمَلَائِكَةِ، ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ؟

قال: الْغُرَابُ، حِينَ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُرِيَ قَابِيلَ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ هَابِيلَ حِينَ
قَتَلَهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ؟»
قال: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ وَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، ذَكَرَهُ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟

قال: «مَنْذَرُهُ» حِينَ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ادْخُلُوا مَسَاكِينَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ

فرمود: آن حور سینا بود که خداوند یسار بجای از آن بر سر بنی اسرائیل سایه انداخت
که در آن انواع عذاب بود، تا اینکه تورات را پذیرفتند، و این همان آیه است که فرموده:
«و [باد کن] آنگاه که کوه را برکنند و بالای سرشان برده‌یم که گویی سایه‌بانی است
و پد داشتند که بر سه شان افتادنی است - اعراف: ۱۷۱».

گفت: آن چه رسول و فرستاده‌ای بوده از جانب خدا مبعوث شد که نه از جن بود
و نه از انس و نه از فرشتگان، که خداوند نامش را در قرآن آورده؟

فرمود: کلاغ، همانوقت که قایل هابیل را کشت از طرف خدا مبعوث شد تا به
قایل نشان دهد با جسد هابیل چه کند، خداوند در این آیه فرموده: «آنگاه خداوند
کلاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به وی بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان
کند - مائده: ۳۱».

گفت: نام آنکه قوم خود را انداز نمود: نه از جن بود و نه از انس و نه از فرشتگان،
چه بود: و خداوند نیز نامش را در قرآن برده؟

فرمود: مورچه، وقتی گفت: «ای مورچگان به خانه‌های خود در روید مبادا سلیمان

وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».

قال : فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ كَذَبَ عَلَيْهِ ، لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ وَلَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟ قال : الذُّئْبُ الَّذِي كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْوَةُ يُوسُفَ .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ شَيْءٍ قَلِيلُهُ حَلَالٌ وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ ، ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ؟ قال : نَهْرُ طَالُوتَ ، قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : «إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ» .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ صَلَاةٍ مَقْرُوضَةٍ تُصَلِّي بِغَيْرِ وُضوءٍ ، وَعَنْ صَوْمٍ لَا يَحْجُزُ عَنْ أَكْلِ وَلَا شَرْبٍ؟

قال : أَمَّا الصَّلَاةُ بِغَيْرِ وُضوءٍ ؛ فَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ عليهم السلام ، وَأَمَّا الصَّوْمُ ؛ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَمْ أَكَلَمْ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ شَيْءٍ يَزِيدُ وَيَنْقُصُ ، وَعَنْ شَيْءٍ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ ، وَعَنْ شَيْءٍ يَنْقُصُ وَلَا يَزِيدُ؟



وسپاهیانش پایالتان کنند در حالی که آگاه نباشند - نمل : ۱۸ .

گفت : چه موجودی بود که بر آن دروغ بسته شد ، که نه از جن بود و نه از انیس و نه از فرشتگان ، و نامش در قرآن آمده؟

فرمود : گرگ ، همان که برادران یوسف بر آن دروغ بستند .

گفت : چه چیزی است که کم آن حلال ، و زیادش حرام است ، در قرآن نیز آمده؟

فرمود : نهر طالوت ، خدا فرموده : «مگر آن که کفِ دستی آب برگیرد - بقره : ۲۴۹» .

گفت : آن چه صلاة واجبی است که بی وضو خوانده می شود ، و چه روزه ای است

که نیاز به امساک از خوردن و نوشیدن ندارد .

فرمود : آن صلاقی که نیاز به وضو ندارد ، صلوات بر محمد و آل او است ، و اما روزه

همان است که [از زبان مریم علیها السلام] در قرآن آمده : «من برای خدای رحمان روزه ای نذر

کرده ام (روزه سکوت) و امروز با هیچ آدمی سخن نخواهم گفت - مریم : ۲۶» .

گفت : آن چیست که زیاد و کم می شود ، و آنکه زیاد می شود و کم نمی شود ، و از

چیزی که کم می شود و زیاد نمی شود؟

فَقَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام : أَمَّا الشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَيَنْقُصُ فَهُوَ : الْقَمَرُ ، وَالشَّيْءُ الَّذِي يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ فَهُوَ الْبَحْرُ ، وَالشَّيْءُ الَّذِي يَنْقُصُ وَلَا يَزِيدُ فَهُوَ الْعُمْرُ .

وَقَدْ تَكَرَّرَ إِيرادُ أَوَّلِ هَذَا الْخَبَرِ لَنَا فِي آخِرِهِ مِنَ الْمَوَائِدِ .

۲۱۱ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ : كَانَ عَلِيُّ

ابْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه السلام جَالِساً فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ يَوْماً فِي مَجْلِسِهِ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله لَمَّا أَمَرَ بِالْمَسِيرِ إِلَى تَبُوكَ ، أَمَرَ بِأَنْ يُخْلَفَ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ . فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أُخْلَفَ عَنْكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكَ ، وَأَنْ أُغَيَّبَ عَنْ مُشَاهَدَتِكَ وَالنَّظَرِ إِلَى هَدْيِكَ وَسَمْعِكَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله : يَا عَلِيُّ ، أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ؟! تُقِيمُ يَا عَلِيُّ وَإِنْ لَكَ فِي مَقَامِكَ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ الَّذِي يَكُونُ لَكَ لَوْ خَرَجْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ، وَلَكَ مِثْلَ أَجُورِ كُلِّ مَنْ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مُوقِناً طَائِعاً ،

امام باقر علیه السلام فرمود: آنکه زیاد می شود و کم می شود ماه است، و آنکه زیاد می شود و کم

نمی شود دریا است، و آنکه کم می شود و زیاد نمی شود عمر است.

مؤلف گوید: ابتدای این حدیث به جهت فوائدی که در آخر آن بود مکرر شد.

۲۱۱ - وَبِالْإِسْنَادِ مَذْكُورِ فِي قَبْلِهِ أَنَّ إِمَامَ حَسَنَ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام تَقَلَّ است که فرمود:

رَوْزَى إِمَامِ سَجَّادٍ علیه السلام فِي جَاىِ خُودِ نَشِستَ بود که فرمود: وَفَتَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله مَأْمُورٌ شَدَّ بِه تَبُوكَ رُودَ ، دَسْتُورِ يَافَتَ كَهِ عَلِيٍّ رَا جَانِشِينَ وَخَلِيفَهُ خُودَ فِي مَدِينَةِ سَازَدَ ، فِي مَقَابِلِ عَلِيٍّ علیه السلام كُفْتُ : اى رَسُولِ اللَّهِ ، مِنْ هَيْجِ مِيلِ نَدَارَمُ كَهِ فِي هَيْجِ مَوْرِدِي اِز رِكَابِ شِمَا تُخْلَفُ كَنَمَ ، وَمَحْرُومِ اِز دِيْدَارِ مَبَارَكِ شِمَا كَرْدَمَ .

رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فرمود: اى علی، آیا تو راضی و خوشنود نمی شوی که

منزلت و جایگاه هارون نسبت به موسی را نزد من داشته باشی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟! در مدینه بدان که اجر و پاداش آن برابر با همکارانی من است، و اجر تو برابر با اجر تمام افرادی است که از سر یقین و مطیع با رسول خدا خارج شده اند،

وَإِنَّ لَكَ عَلَى اللَّهِ يَا عَلِيُّ لِحُجَّتِكَ أَنْ تُشَاهِدَ مِنْ مُحَمَّدٍ سَيِّدُهُ فِي سَائِرِ أَحْوَالِهِ ، بِأَنْ يَأْمُرَ جَبْرَائِيلَ فِي جَمِيعِ مَسِيرِنَا هَذَا أَنْ يَرْفَعَ الْأَرْضَ الَّتِي نَسِيرُ عَلَيْهَا ، وَالْأَرْضَ الَّتِي تَكُونُ أَنْتَ عَلَيْهَا ، وَيَقْوَى بَصَرُكَ حَتَّى تُشَاهِدَ نَعْمَدًا ، أَحَدًا جَاءَهُ فِي سَائِرِ أَحْوَالِكَ وَأَحْوَالِهِمْ ، فَلَا يَفُوتُكَ الْإِنْسُ مِنْ رُؤْيَيْهِمْ وَرُؤْيَا أَصْحَابِهِمْ ، وَتَبَيَّنَ دَرَجَةُ عِلِّيَّهِ وَالْمُرَاسَلَةُ .

فَقَدْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّرِّ مِنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ذَكَرَ هَذَا وَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، كَيْفَ يَكُونُ هَذَا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ ؟ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا لِزَيْنِ الْعَابِدِينَ ؟

فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا هُوَ مُعْجَزَةُ لِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يُغَيِّرُهُ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا رَفَعَهُ بِدُعَاءِ مُحَمَّدٍ ، وَزَادَ فِي نُورِ بَصَرِهِ أَيْضًا بِدُعَاءِ مُحَمَّدٍ ، حَتَّى شَاهَدَ مَا شَاهَدَ وَأَدْرَكَ مَا أَدْرَكَ .

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، مَا أَكْثَرَ ظُلْمَ كَثِيرٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَقَلَّ إِنْصَافِهِمْ لَهُ ؟! يَمْنَعُونَ عَلِيًّا مَا يُعْطَوْنَهُ سَائِرَ الصَّحَابَةِ ، وَعَلَى أَفْضَلِهِمْ ، فَكَيْفَ يُنْعَمُ مَنْزِلُهُ يُعْطَوْنَهَا غَيْرُهُ ؟

وبه جهت محبتی که به من داری بر خداوند است که رخسار مرا در تمامی امور به مشاهده تو در آورد ، و جبرئیل را امر فرماید که موانع مشاهده را در تمام مسیر از پیش روی تو بردارد و دیدہات را تیز نماید تا بخوبی محمد و اصحاب وی را ببینی ، بنوعی که دلت برای اینان تنگ نشده و نیاز به مکاتبه و نامدنگاری نداشته باشی .

در اینجا مردی در مجلس امام سجّاد علیه السلام برخاسته و گفت : ای زاده رسول خدا ، این برای علی چگونه بود ؟ که آن مخصوص انبیاء است نه غیر ایشان .

امام زین العابدین علیه السلام فرمود : این معجزه‌ای برای محمد رسول خدا بود نه دیگری ، زیرا خداوند این کار را بنا به درخواست محمد انجام داد ، و از دیاد نور دیده علی نیز بنا به دعای محمد بود ، تا به آن مقام از مشاهده و ادراک رسید .

سپس امام باقر علیه السلام به او فرمود : ای بنده خدا ، چقدر ظلم این امت بر علی زیاد است و انصافشان در حق او کم ؟! چیزی که به سایر صحابه دادند از علی منع می‌کنند با اینکه علی افضل ایشان است ، چگونه منزلتی که برای دیگران قائل شده‌اند برای او رد می‌کنند ؟

قِيلَ : وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ : لِأَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَ مُحِبِّي أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ ، وَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَائِنًا مَنْ كَانَ ، وَكَذَلِكَ تَتَوَلَّوْنَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، وَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَائِنًا مَنْ كَانَ ، وَتَتَوَلَّوْنَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ وَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَائِنًا مَنْ كَانَ ، حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالُوا : تَتَوَلَّى مُحِبِّيهِ ، وَلَا تَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِ ، بَلْ تُحِبُّهُمْ !!

فَكَيْفَ يَجُوزُ هَذَا لَهُمْ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» ، أَفَتَرَوْنَهُ لَا يُعَادِي مَنْ عَادَاهُ؟ وَلَا يَخْذُلُ مَنْ خَذَلَهُ؟ لَا يَسَّ هَذَا بِإِنصَافٍ!

ثُمَّ أُخْرِيَ : أَنَّهُمْ إِذَا ذَكَرُوا هُمْ مَا اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَرَامَتِهِ عَلَى رَبِّهِ تَعَالَى جَعَدُوهُ ، وَهُمْ يَقْبَلُونَ مَا يُذَكِّرُهُمْ فِي غَيْرِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ ، فَمَا الَّذِي مَنَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا جَعَلَهُ لِسَائِرِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟

یکی پرسید : این چگونه است ای زاده رسول خدا؟

فرمود : زیرا شما موالات محبین ابوبکر را می کنید ، و تا بوده وهست از دشمنان او اظهار برائت و بیزارى می نمایید ، وهمن رفتار را درباره عمر دارید ، و نیز عثمان ، ولى تا نوبت به على بن ابى طالب عليه السلام مى رسد مى گوييد : موالات محبين او را مى كنيم ولى از دشمنانش برائت و بيزارى نمى كنيم بلكه اينان را دوست مى داريم؟!

اين چه توجيهى دارد ، درحاليكه رسول خدا درباره على فرموده : «خدايا دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن ، يارى دهندگانش را يارى فرما و آنان كه از او دست كشيده اند را تنها و مخذول رها فرما!». فكر مى كنيد خدا با دشمنانش عداوت نمى كند؟ يا كسانى كه از او دست كشيده اند را تنها و مخذول رها نمى فرمايد؟! اين منصفانه نيست!

مطلب ديگر اينكه : ايشان به محض برخورد با مطلبى كه به دعائى رسول خدا مختص على شده وكرامتى كه نزد خدا بدست آورده همه را انكار مى كنند ولى همان مطالب را درباره ديگر صحابه مى پذيرند ، چه چيزى على را از ديگر صحابه ممنوع ساخته؟!

هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : إِذَا قِيلَ لَهُمْ : إِنَّهُ كَانَ عَلَى الْمُنْبَرِ بِالْمَدِينَةِ يَخْطُبُ إِذْ نَادَى فِي خِلَالِ خُطْبَتِهِ : يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ ! عَجِبَتِ الصَّحَابَةُ وَقَالُوا : مَا هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ ؟ فَلَمَّا قَضَى الْخُطْبَةَ وَالصَّلَاةَ قَالُوا : مَا قَوْلُكَ فِي خُطْبَتِكَ « يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ » ؟!

فَقَالَ : اَعْلَمُوا أَنِّي وَأَنَا أَخْطُبُ إِذْ رَمَيْتُ بِبَصْرِي نَحْوَ النَّاجِيَةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا إِخْوَانُكُمْ إِلَى غَزْوِ الْكَافِرِينَ بِنَهْائِهِمْ ، وَعَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، فَفَتَحَ اللَّهُ لِي الْأَسْتَارَ وَالْحُجُبَ ، وَقَوَّيْ بَصْرِي حَتَّى أَرَيْتُهُمْ وَقَدْ احْطَفُوا بَيْنَ يَدَيِ جَبَلٍ هُنَاكَ ، وَقَدْ جَاءَ بَعْضُ الْكُفَّارِ لِيَدُورَ خَلْفَ سَارِيَةِ ، وَسَائِرٍ مِنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَيُحِيطُوا بِهِمْ فَيَقْتُلُوهُمْ ، فَقُلْتُ يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ نَيْلُنُجَى إِلَيْهِ ، فَيَمْتَنِعُهُمْ ذَلِكَ مِنْ أَنْ يُحِيطُوا بِهِ ، ثُمَّ يَقَاتِلُوا ، وَمَنْحَ اللَّهُ إِخْوَانَكُمْ الْمُؤْمِنِينَ أَكْنَافَ الْكَافِرِينَ ، وَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَادَهُمْ ، فَاحْفَظُوا هَذَا الْوَقْتَ ، فَسَيَرُدُ عَلَيْكُمْ الْخَبَرُ بِذَلِكَ .

مثلاً عمر بن خطاب ، اگر نقل شود : عمر در مدینه به منبر خطبه می خواند که ناگاه در خلال سخنرانی فریاد زد : ای ساریه ! کوه ! اطرافیان به شگفت آمده و گفتند : این چه مطلبی در خطبه بود ؟ پس در اتمام خطبه و نماز گفتند : منظورت از مطلب «ای ساریه ، کوه !» چه بود ؟!

گفت : بدانید که من در حال ایراد خطبه بودم ناگاه دیدهام به جایی افتاد که برادران شما در نهانند در حال نبرد با کافرانند ، و امیرشان سعد بن ابی وقاص است ، پس خداوند برای من تمام حجاب و پرده ها را گشوده و دیده ام را نیرو داده تا اینکه ایشان را مشاهده نمودم که همگی در مقابل کوهی در آنجا به صف شده اند ، ناگاه گروهی از کافران آمدند تا ساریه^(۱) و دیگران را از پشت محاصره کرده و همه را بکشند ، پس فریاد کنان گفتم : ای ساریه ، کوه ! تا در پشت آن پناه گرفته و مانع محاصره آنان شود ، سپس به جنگ پرداخته و در آخر خداوند اهل ایمان را بر کافران چیره ساخت و سرزمینهایشان را برای آنان فتح فرمود . این ساعت را بخاطر بیایید ، که همین مطالب که گفتم به شما خواهد رسید .

۱ - مراد ساریه بن زبیم الدنلی است ، و تمام داستان در تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۴۲ ذیل عنوان «فتح نسا و دارا مجرد» مذکور است .

وَكَانَ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَنَهَاوَنْدَ مَسِيرَةُ أَكْثَرِ مِنْ خَمْسِينَ يَوْمًا.

قال الباقر علیه السلام : فإذا كانَ مثْلُ هذا لِعُمَرَ ، فكَيْفَ لا يَكُونُ مثْلُ هذا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ؟ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَصِفُونَ بَلَّ يُكَايِرُونَ !.

۲۱۲ - وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ - يُقَالُ لَهُ «عُثْمَانُ الْأَعْمَى» - :

إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِي رِيحُ بَطُونِهِمْ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ .
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَهَلْكَ إِذَا مُؤْمِنٌ آلٍ فِرْعَوْنٌ ، وَاللَّهُ مَذْحَجَهُ بِذَلِكَ ، وَمَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ نُوحًا ، فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا ،

و میان مدینه و نهاوند بیش از پنجاه روز راه بود .

امام باقر علیه السلام فرمود : اگر چنین داستانی برای عمر باشد ، چرا نمی شود برای علی نیز رخ داده باشد ، ولی چه حاصل که اینان جماعتی بی انصاف بلکه اهل ستیزه اند ^(۱) !.

۲۱۲ - و از عبدالله بن سلیمان نقل است که گفت : نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی از اهل بصره بنام عثمان اعمی به آنحضرت گفت :

حسن بصری معتقد است افرادی که علم را کتمان می کنند بوی گند شکشان اهل جهنم را می آزارد .

فرمود : پس مؤمن آل فرعون هلاک شده ! حال اینکه قرآن او را به کتمان علم ستوده ! از زمان بعثت نوح علم پنهان و مکتوم بوده ، پس حسن بصری به هر راهی که خواهد برود ،

۱ - باید توجه داشت که این روش بحث امام علیه السلام ؛ جدلی است ، یعنی با استفاده از مسلمیات طرف ؛ اثبات سخن خود می فرماید ، نه تأیید مطالب خصم ، مانند کلام حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه آنجا که به معاویه می فرماید مگر شما نمی گوید قرابت و صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاک انتخاب خلیفه است خب من هم با آنحضرت خویشی دارم و هم از صحابه ام . البته این اعتقاد آنحضرت نیست و این مطلب را ملاک نمی داند ، چرا که جانشین و خلیفه انبیاء ؛ اوصیایی می باشند که از طرف خود خداوند معین می گردند .

فَوَاللّٰهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا .
وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : بِحَنَّةِ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ ، إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يُجِيبُونَا ، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ
يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا .

بخدا سوگند که علم جز در این خاندان یافت نشود .
و پیوسته آن امام می فرمود : بلا و آزمایش مردم بر ما سخت گران است ، اگر ایشان
را بخوانیم اجابت نمی کنند ، و چون ترکشان گوئیم جز به ما هدایت نشوند .

«احتجاجُ ابي عبد الله الصادق عليه السلام»

– في أنواع شتى من العلوم الدينية على أضاف كثيرة من أهل البلب والديانات –

۲۱۲- روي عن هشام بن الحكم أنه قال : كان من سؤالي الرندي الذي أتى أبا عبد الله عليه السلام أن قال : ما الدليل على صانع العالم؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : وجود الأفاعيل التي دلت على أن صانعها صانعها ، ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مسيد مبني ، علمت أن له بانياً وإن كنت لم تر الباني ، ولم تشاهده؟ قال : فما هو؟

قال : هو شيء بخلاف الأشياء ، أرجع بقولي : شيء إلى إثباته ، وأنه شيء

مرکز تحقیق و پژوهش علوم دینی

«احتجاج امام صادق عليه السلام»

«در انواع علوم دینی بر گروههایی زیاد با مذاهب و عقائد مختلف»

۲۱۳- نقل است که هشام بن حکم گفت : از جمله سؤالات فرد زنديقي که نزد امام صادق عليه السلام بود پرسید این بود که : چه دلیلی بر آفریننده عالم وجود دارد؟ امام صادق عليه السلام فرمود : افعال و کارهایی است که دلالت بر صانع آن - هو که عمل را انجام داده - می کند ، مگر وقتی به ساختمان استوار مرتفعی می نگری ابتدا پی به سازنده آن - هر چند او را ندیده باشی - نمی بری؟ پرسید : او چیست؟

فرمود : او چیزی است خلاف اشياء دیگر ، بکلام سابق خود باز می گردم : او چیزی است

بِحَقِيقَتِهِ الشَّيْئِيَّةِ، غَيْرُ أَنَّهُ لَا جِسْمَ، وَلَا صُورَةَ، وَلَا يَحْسُ، وَلَا يُحَسُّ، وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ
الْحُفْسِ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْتَضِعُ الدُّهُورُ، وَلَا يُغَيِّرُهُ الزَّمَانُ.
قَالَ السَّائِلُ: فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا تَقُولُ، لَكَانَ التَّوْحِيدُ مِنَّا مُرْتَفِعاً، لِأَنَّا لَمْ نُكَلِّفْ
أَنْ نَعْتَقِدَ غَيْرَ مَوْهُومٍ، لَكِنَّا نَقُولُ: كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرِكٌ بِهَا مَحْدُهُ الْحَوَاسِّ بِمَثَلٍ فَهُوَ
مَخْلُوقٌ، وَلَا بُدَّ مِنْ إِبْتَاتِ كَوْنِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ
إِذَا كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالُ وَالْعَدَمُ. وَالْجِهَةُ الثَّانِيَةُ الشَّيْبَةُ بِصِفَةِ الْخَلْقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ

که موجب اثبات خود است، و او چیزی به حقیقت وجود است^(۱)، غیر از اینکه او جسم
نیست، صورت ندارد، حس نمی شود، و ملموس نیست، نه با حواس پنجگانه درک شود
و نه اوهام او را دریابد، نه گذشت زمان از او می کاهد، و نه زمان تغییرش می دهد.

پرسید: ما هیچ قابل وهم و اندیشه ای را ندیده ایم جز آنکه مخلوق بوده است؟
امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کار همینگونه باشد که شما قائلید، دیگر توحید
برای ما معنایی ندارد، زیرا ما مکلف نشده ایم به چیزی که در وهم ناید معتقد شویم،
بلکه اعتقاد ما این است: هر چه با حواس پنجگانه درک شود و همان آنرا محدود سازد،
مصور بوده و آن مخلوق است، و ناچار به اثبات صانع اشیا هستیم خارج از دو مورد
مذموم: یکی نفی، که نفی همان ابطال و عدم است، و جهت دوم تشبیه به صفات مخلوقات
که ترکیب و تألیفشان ظاهر است، پس هیچ چاره ای نیست جز در اثبات صانع برای
وجود مصنوعات، واضطرار مصنوعات به ما می فهماند که آنها مصنوع و ساخته شده اند،
و اینکه صانع آنها غیر آنهاست و نه مانند آنها، زیرا شباهت به آنها در ظاهر ترکیب

۱ - مراد از شیئی در جمله «شیء بحقیقة الشئیة» یا وجود است، یا معنی مرادف با آن،

و بر هر دو تقدیر مراد یا بیان عینیت وجود است، یا قطع طمع سائل از اندیشه در گنه خداوند
متعال، بلکه او چیزی به خلاف اشیا است. (از بحار)

والتَّالِيفِ ، فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِبْطَالِ الصَّانِعِ يَوْجُودِ الْمَصْنُوعِينَ ، وَالْاضْطِرَّارُ مِنْهُمْ إِلَيْهِ ، إِنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ ، وَإِنْ صَانِعُهُمْ غَيْرُهُمْ وَلَيْسَ مِثْلُهُمْ ، إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَيْبًا بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرَكِيبِ وَالتَّالِيفِ وَفِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُودِهِمْ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُونُوا ، وَتَثْقُلُهُمْ مِنْ صِغَرِ إِلَى كِبَرٍ ، وَسَوَادٍ إِلَى بَيَاضٍ ، وَقُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ ، وَأَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا لِشُبَاهِهَا وَوُجُودِهَا .

قَالَ السَّائِلُ : فَأَنْتَ قَدْ حَدَّدْتَهُ إِذْ أَثَبْتَ وَجُودَهُ !

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ أُحِدْهُ وَلَكِنْ أَثَبْتُهُ ، إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْإِثْبَاتِ وَالتَّنْكِيزِ مَنَزِلَةٌ .

قَالَ السَّائِلُ : فَقَوْلُهُ : «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِذَلِكَ وَصَفَ نَفْسَهُ ، وَكَذَلِكَ هُوَ مُسْتَوٍ عَلَى الْعَرْشِ بَإِنْ مِنْ خَلْقِهِ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْعَرْشُ حَامِلًا لَهُ وَلَا أَنْ الْعَرْشَ حَاوِلُهُ وَلَا أَنْ الْعَرْشَ مَحَلُّ لَهُ ، لَكِنَّا نَقُولُ : هُوَ حَامِلُ الْعَرْشِ ، وَتَحْمِيلُ الْعَرْشِ ، وَنَقُولُ فِي ذَلِكَ مَا قَالَ : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» ،

و تألیف و حدوث آنها پس از آنکه نبودند پیدا شدند ، و انتقال آنها از کوچکی به بزرگی ، و سیاهی به سفیدی ، و قوت به ضعف ، و احوال موجودی که به جهت ثبات و وجودشان نیازی به تفسیر ندارد .

پرسید : تو خود او را محدود ساختی وقتی وجود او را ثابت نمودی !

فرمود : محدودش نساختم بلکه او را اثبات نمودم ، زیرا اثبات و نفي هیچ شباهتی به هم ندارند .

پرسید : پس در آیه : «خداي رحمان بر عرش برآمده است - طه : ۵» چه می فرماید ؟

امام ابو عبدالله الصادق علیه السلام فرمود : اینگونه خود را وصف نمود ، و نیز او آشکار از خلق بر تخت برآمده است ، بدون آنکه عرش حامل یا دربردارنده یا محل او باشد ، بلکه ما معتقدیم که خود او حامل و دربرگیرنده عرش است ، و استناد به این آیه کریمه می کنیم که : «کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است - بقره : ۲۵۵» .

فَقَبَسْنَا مِنَ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ مَا نَبَتْهُ ، وَتَقَبَسْنَا أَنْ يَكُونَ الْعَرْشُ وَالْكُرْسِيُّ حَاضِرًا لَدَا ، وَأَنْ يَكُونَ عَرْزُ وَجَلٍّ مُحْتَاجًا إِلَى مَكَانٍ ، أَوْ إِلَى شَيْءٍ يَمْتَا خَلْقًا ، بَلْ خَلَقَهُ مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ .
 قَالَ السَّائِلُ : قُلْنَا انْتَرَقَ بَيْنَ أَنْ تَرْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ وَبَيْنَ أَنْ تَخْفِضُوهَا نَحْوَ الْأَرْضِ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ذَلِكَ فِي عِلْمِهِ وَإِحَاطَتِهِ وَقُدْرَتِهِ سَوَاءٌ ، وَلَكِنَّهُ عَرْزُ وَجَلٍّ أَمْرَ أَوْلِيَاءِهِ وَعِبَادِهِ يَرْفَعُ أَيْدِيَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ نَحْوَ الْعَرْشِ ، وَنَحْنُ جَعَلْنَا مَعْدِنَ الرُّزْقِ . فَقَبَسْنَا مَا نَبَتْهُ الْقُرْآنُ وَالْأَخْبَارُ عَنِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ : «ارْفَعُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَرْزُ وَجَلٍّ» وَهَذَا يُجْمَعُ عَلَيْهِ فِرْقُ الْأُمَّةِ كُلِّهَا .

وَمِنْ سُؤَالِهِ أَنْ قَالَ : لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ صَنِيعُ الْعَالَمِ أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ؟
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَحِلُّو قَوْلُكَ إِنَّهَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ ثَوْبَيْنِ أَوْ يَكُونَا

پس هر چه باید از عرش و کرسی ثابت کنیم کردیم ، و نیز اینکه عرش و کرسی در برده‌اند او باشند را نفی نمودیم ، و اینکه خداوند عز و جل نیازمند مکانی یا چیزی از مخلوقاتش باشد ، بلکه تمام خلق و آفریدگان او محتاج و نیازمند خداوند می‌باشند .
 پرسید : چه فرقی است میان اینکه دستان خود را به آسمان بالا برید یا به زمین پایین برید؟

امام صادق علیه السلام فرمود : این در علم و احاطه و قدرت او مساوی و برابر است ، ولی خداوند عز و جل اولیا و بندگانش را امر فرموده دستان خود را رو به آسمان سمت عرش بالا برند ، زیرا خداوند آنرا معدن رزق قرار داده است ، پس ما مطابق با آیات قرآن و سخنان رسول خدا سخن : «دستان خود را به سمت خدا بالا برید» را ثابت کردیم ، و این مورد اجماع امت است .

و از دیگر پرسشهایش یکی این بود که : چرا جایز نیست که خالق عالم بیش از یک نفر باشد؟

فرمود : سخن تو از دو حال خارج نیست : یا هر دو قدیم باشند ، قوی یا ضعیف ، یا

ضَعِيفَيْنِ ، أَوْ يَكُونُ أَحَدُهُمَا قَوِيًّا ، وَالْآخَرُ ضَعِيفًا ، فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ فَلَيْمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ، وَيَتَفَرَّدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَالْآخَرُ ضَعِيفٌ ، ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي ، وَإِنْ قُلْتَ : إِنَّهُمَا اثْنَانِ ، لَمْ يَحُلْ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جَهَةٍ ، أَوْ مُتَفَرِّقَيْنِ مِنْ كُلِّ جَهَةٍ ، فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا ، وَالْفُلُوكَ جَارِيًا ، وَاخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ، دَلَّ ذَلِكَ عَلَى صِحَّةِ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ ، وَاتِّتِلَافِ الْأَمْرِ ، وَأَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ .

۲۱۴- وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : دَخَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ عَلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ :

الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

يَا ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ ، أَمْصُنُوعٌ أَنْتَ أَمْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ ؟ فَقَالَ : لَسْتُ بِمَصْنُوعٍ .

فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَلَوْ كُنْتَ مَصْنُوعًا كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ ؟

اینکه یکی قوی و دیگری ضعیف ، پس اگر هر دو قوی باشند چرا یکی از آنها دیگری را دفع نمی کند ، و خود پروردگار باشد ، و اگر فکر می کنی یکی از آنها قوی و دیگری ضعیف است ؛ ثابت می شود یکی از آنها بنا بگفته ما ضعیف و ناتوان است ، و اگر معتقدی که خدا دو تا است پس هر دوی آنها از هر جهت متفق می باشند ، یا از هر لحاظ با هم تفاوت دارند ، ولی با دیدن آفرینش منظم ؛ کشتی جاری ، آمد و شد شب و روز ، خورشید و ماه ، همه و همه دلالت بر صحت و هماهنگی امر نموده و در نهایت ایشکه مدبّر در همه یکی است و واحد .

۲۱۴- سوازهشام بن حکم نقل است که گفت : روزی ابن ابی العوجاء بر امام صادق

علیه السلام وارد شد ، امام از او پرسید :

ای ابن ابی العوجاء ، آیا تو مخلوقی یا غیر مخلوق ؟ گفت : مخلوق نیستم .

فرمود : اگر مخلوق و مصنوع بودی چگونه بدین شکل درآمده بودی ؟

فَلَمْ يُجِرْ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ جَوَاباً ، وَقَامَ وَخَرَجَ .

۲۱۵ - قَالَ : دَخَلَ أَبُو شَاكِرٍ الدِّيصَانِيُّ - وَهُوَ زَنْدِيقٌ - عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : يَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي !

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اجْلِسْ ، فَإِذَا غُلَامٌ [لَهُ] صَغِيرٌ فِي كَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَاوِلْنِي يَا غُلَامُ الْبَيْضَةَ ، فَنَاوَلَهُ إِيَّاهَا ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا دِيسَانِيُّ ، هَذَا حِصْنٌ مَكُونٌ ، لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَا يَبْعُهُ ، وَفِضَّةٌ ذَائِبَةٌ ، فَلَا الذَّهَبَةُ الْمَانِعَةُ تَحْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ ، وَلَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَحْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَانِعَةِ ، فَهِيَ عَلَى حَالِهَا ، لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ فَيُخْبِرُ عَنْ إِصْلَاحِهَا ،

با شنیدن این سخن وی مجاب شده و برخاست و رفت^(۱).

۲۱۵ - روزی فردی زندیق بنام ابوشاکر دیصانی بر امام صادق علیه السلام وارد شده و گفت : ای جعفر بن محمد مرا به معبود و خدایم راهنمایی و دلالت کن !

امام صادق علیه السلام فرمود : بنشین ، در اینوقت پرس بجهای وارد شد که با تخم - مرغی بازی می کرد ، امام فرمود : ای پسر این تخم مرغ را به من بده ، آن را گرفت و فرمود : ای دیصانی ، این سنگری است پوشیده ، که پوستی ضخیم دارد و زیر آن پوسته ای نازک است ، و زیر آن طلایی است روان و نقره ای آب شده ، و هیچکدام با هم مخلوط نشده و بهمان حال باقی است ، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آنرا اصلاح کردم

۱ - مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث گوید : «وقتی تصدیق به وجود صانع از امور ضروری است ، امام علیه السلام با این سخن او را خبردار نمود که عقل و اندیشه بصورت بدیهی حکم به تفاوت بین مصنوع و غیر آن می کند ، و در حالیکه تمام صفات مصنوع و مخلوق در تو آشکار و هویدا است پس چگونه ادعا می کنی که مصنوع و مخلوق نیستی ؟ » . و برخی از افاضل گویند : «این روایت برای تنبیه مصنوعیت او نیست ، بلکه الزامی است که ناگزیر از ترجیح آن می باشد زیرا اختیار عدم مخلوق بودن او با جواز مصنوعیت کلامی بی دلیل است » .

وَلَمْ يَدْخُلْ فِيهَا دَاخِلٌ مُّفْسِدٌ فَيُخْبِرُ عَنْ إِفْسَادِهَا ، لَا يَدْرِي لِمَذْكَرٍ خُلِقَتْ أَمْ لِلْآثِمِ ، تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ الْوَانِ الطَّوَاوِيسِ ، أَتَرَى لَهُ مُدَبِّرًا؟

قال: فَأُطْرِقُ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَنَا تَائِبٌ [إِلَى اللَّهِ تَعَالَى] بِمَا كُنْتُ فِيهِ. ۲۱۶ - وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ أَشْيَاءِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَاسْتِغْفَارِهَا، فَقُلْتُ: اللَّهُ، بِمَا هُوَ مُشْتَقٌّ؟

قال: يَا هِشَامُ، اللَّهُ: مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ، وَالْإِلَهُ يَقْتَضِي مَالُوهًا، وَالْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى، فَمَنْ عَبْدَ الْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا، وَمَنْ عَبْدَ الْإِسْمِ وَالْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَعَبَدَ الْآثِمِينَ، وَمَنْ عَبْدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ، أَفَهِمْتُ يَا هِشَامُ؟ قال: فَقُلْتُ: زِدْنِي!

و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم، و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده، ناگاه می شکافد و طاووسی رنگارنگ بیرون میدهد، آیا تو برای این مدبری در می یابی؟

راوی گوید: دیصافی مدتی سر بزیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجّت خدایی بر مردم و من از حالت پیشین توبه گزارم.

۲۱۶ - و از هشام بن حکم نقل است که گفت: از امام صادق (ع) راجع به اسماء خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که الله از چه مشتق است؟

فرمود: ای هشام، الله مشتق از «إله» و إله مألوهی (معبودی) لازم دارد و نام: غیر صاحب نام است، کسی که نام را بدون صاحب نام پرستد کافر است و چیزی پرستیده، و هر که نام و صاحب نام را پرستد کافر است و دو چیز پرستیده و هر که صاحب نام را پرستد نه نام را، این یگانه پرستی است، ای هشام فهمیدی؟

عرض کردم: بیشتر توضیح فرمایید.

فَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ اسْمًا، فَلَوْ كَانَ الْاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ، فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا غَيْرُهُ، يَا هِشَامُ، الْخُبْرُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَالْمَاءِ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَالْقَوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ، أَفَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمًّا تَدْفَعُ بِهِ وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا، وَالْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَقَالَ: نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ، وَتَبَّتْكَ!

قَالَ هِشَامُ: فَوَاللَّهِ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي عِلْمِ التَّوْحِيدِ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا.

۲۱۷ - وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: كَانَ زَنْدِيقٌ يَمْضِرُ يَتْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمٌ، فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُتَاطَرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا، وَقِيلَ: هُوَ بِمَكَّةَ، فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَتَحَنَّنَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَاتَّهَى إِلَيْهِ - وَهُوَ فِي الطَّوَافِ - فَدَنَا مِنْهُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: عَبْدُ الْمَلِكِ. قَالَ: فَمَا كُنْيَتُكَ؟ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.

فرمود: خدارا نود و نه نام است، اگر هر نامی همان صاحب نام باشد باید هر کدام از نامها معبودی باشد، ولی خدا خود معنایی است که این نامها بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند، ای هشام کلمه «نان» نامی است برای خوردنی و کلمه «آب» نامی است برای آشامیدنی و کلمه «لباس» نامی است برای پوشیدنی، و کلمه «آتش» نامی است برای سوزنده، ای هشام آیا طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدا چیز دیگری پرستند پیروز شوی، عرض کردم: آری.

فرمود: ای هشام خدایت بدان سودت دهد و استوار دارد.

هشام گوید: از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در مباحثه توحید بر من غلبه نکرده است.

۲۱۷ - و باز از هشام نقل است که گفت: در مصر فردی زندق می زیست که سخنانی از حضرت صادق علیه السلام به او رسیده بود، روزی به مدینه آمد تا با آنحضرت مباحثه کند، وی را نیافت، گفتند به مکه رفته، آنجا آمد، ما با آنحضرت مشغول طواف بودیم که به آنحضرت نزدیک شده و سلام کرد، حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: عبد الملك (بنده سلطان)، کنیه ات؟: ابو عبدالله (پدر بنده خدا).

قال أبو عبد الله عليه السلام : قُلْنَا ذَا الْمَلِكِ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ ، أَمِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ ؟ وَأَخْبَرَنِي عَنْ ابْنِكَ أَعْبَدَ إِلَهَ السَّمَاءِ ، أَمْ عَبْدَ إِلَهِ الْأَرْضِ ؟ فَسَكَتَ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قُلْ ، فَسَكَتَ .

فَقَالَ : إِذَا قَرَعْتَ مِنَ الطَّوَافِ قَائِلًا ، فَلَمَّا قَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنَ الطَّوَافِ أَتَاهُ الزُّنْدِيقُ ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَنُ جُحَمِعُونَ عِنْدَهُ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ نَحْشًا وَفَوْقًا ؟ فَقَالَ : نَعَمْ .

فَقَالَ : فَدَخَلْتَ نَحْشَهَا ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَهَلْ تَدْرِي مَا نَحْشَهَا ؟ قَالَ : لَا أَدْرِي إِلَّا أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ نَحْشَهَا شَيْءٌ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَالَ الظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيْقِنْ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : صَعِدْتَ إِلَى السَّمَاءِ ؟ قَالَ :

لَا ، قَالَ : أَفَتَدْرِي مَا فِيهَا ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَأَتَيْتَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فَتَنَظَّرْتَ مَا خَلْفَهُمَا ؟ قَالَ : لَا .

حضرت فرمود: این سلطانی که تو بنده او بی از سلاطین زمین است یا آسمان؟ و نیز بگو:

پسرت بنده کدام خدا است؛ خدای آسمان یا خدای زمین، بگو! ولی او ساکت ماند، باز

فرمود: بگو! ولی لب نگشود.

امام فرمود: وقتی از طواف فارغ شدیم نزد ما بیا. زندیق پس از پایان طواف امام

علیه السلام آمده و در مقابل آنحضرت نشست و ما نیز اطرافش بودیم.

امام بدو فرمود: قبول داری که زمین زیر وزبری دارد؟ گفت: آری.

فرمود: زیر زمین رفته‌ای؟ گفت: نه،

فرمود: پس چه میدانی که زیر زمین چیست؟ گفت: نمیدانم ولی گمان می‌کنم زیر

زمین چیزی نیست!

امام فرمود: گمان؛ در ماندگی است نسبت به چیزی که به آن یقین نتوانی کرد،

سپس فرمود: به آسمان بالا رفته‌ای؟ گفت: نه، فرمود: می‌دانی در آن چیست؟ گفت: نه.

فرمود: آیا به مشرق و مغرب رفته‌ای و پشت آندو مکان را نظاره نموده‌ای؟ گفت: نه.

قَالَ : فَالْعَجَبُ لَكَ ! لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ ، وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ ، وَلَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ ، وَلَمْ تَصْعَدْ إِلَى السَّمَاءِ ، وَلَمْ تَخْبِرْ مَا هُنَاكَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ ، وَأَنْتَ جَائِدٌ بِمَا فِيهِنَّ ، وَهَلْ يَجِدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ ؟ فَقَالَ الرَّنْدِيقُ : مَا كَلَّمَنِي بِهَذَا غَيْرُكَ .
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : فَأَنْتَ مِنْ ذَلِكَ فِي شَكٍّ ، فَلَعَلَّ هُوَ وَلَعَلَّ لَيْسَ هُوَ . قَالَ : وَلَعَلَّ ذَلِكَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَيُّهَا الرَّجُلُ ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَى مَنْ يَعْلَمُ ، وَلَا حُجَّةً لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ ، يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ ، تَقَهُمْ عَنِّي ، أَمَا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ، وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَلْجَانِ وَلَا يَسْتَبْقَانِ ، يَذْهَبَانِ وَيَرْجِعَانِ ، قَدْ اضْطَرَّا لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانَهُمَا ، فَإِنْ كَانَا يَقْدِرَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا فَلِمَ يَرْجِعَانِ ؟ وَإِنْ كَانَا غَيْرَ مُضْطَرَّيْنِ فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَارًا ، وَالنَّهَارُ لَيْلًا ؟ اضْطَرَّا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ ^(۱) .

فرمود : شگفتا از تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب ، نه به زمین فروشدی و نه به آسمان بالا رفتی و نه از آن گذشتی تا بدانی پشت سر آسمانها چیست و با اینحال آنچه را در آنها است منکر گشتی ، مگر عاقل چیزی را که نفهمیده انکار می کند؟! زندق گفت : تا حال کسی غیر شما با من اینگونه سخن نگفته بود ، امام فرمود : بنا بر این تو در این موضوع شک داری که شاید باشد و شاید نباشد! گفت : شاید چنین باشد . امام فرمود : ای مرد ، کسیکه نمی داند بر آنکه می داند برهانی ندارد ، نادانرا حجتی نیست ،

ای برادر مصری از من بشنو و دریاب که ما هرگز درباره خدا شک نداریم ، مگر خورشید و ماه و شب و روز را نمی بینی که به افق در آیند ، و از هم سبقت بجویند ، می روند و می آیند و در این عمل ناچار و مجبورند و مسیری جز مسیر خود ندارند ، اگر نیروی رفتن دارند پس چرا برمی گردند؟ و اگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمی شود و روز شب نمی گردد؟ ای برادر مصری بخدا آنها برای همیشه به ادامه وضع خود ناچارند .

۱ - زاد به فی الکافی (ج ۱ ص ۷۲) هنا : «إِلَى دَوَائِبِهَا الَّذِي اضْطَرَّهَا أَحْكَمُ مِنْهَا وَأَكْبَرُ ، فَقَالَ الرَّنْدِيقُ : صَدَقْتَ ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ - إلخ» .

إِنَّ الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَتَنْظُنُّونَ مِنَ الدَّهْرِ، فَإِنْ كَانَ هُوَ يَذْهَبُهُمْ، فَلِمَ لَا يَرُدُّهُمْ؟ وَإِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ، فَلِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟ أَمَا تَرَى السَّمَاءَ مَرْفُوعَةً، وَالْأَرْضَ مَوْضُوعَةً، لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ مَا تَحْتَهَا، أُمْسِكَهَا وَاللَّهُ خَالِقُهَا وَمُدَبِّرُهَا. قَالَ: فَأَمَّنَ الزُّنْدِيقُ عَلَى يَدَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هِشَامٌ: خُذْهُ إِلَيْكَ وَعَلِّمْنَاهُ.

۲۱۸- عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ قَالَ: كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ، فَاتَّخَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقِيلَ لَهُ: تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَدَخَلْتَ فِي مَا لَا أَصْلَ لَهُ وَلَا حَقِيقَةَ؟ قَالَ: إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مُخَلِّطًا، يَقُولُ طَوْرًا بِالْقَدَرِ وَطَوْرًا بِالْجَبْرِ، فَمَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ مُسْمَرًا، وَإِنْكَارًا عَلَى مَنْ يَحُجُّهُ، وَكَانَ تُكْرَهُ الْعُلَمَاءُ مُجَالَسَتَهُ لِحُبِّهِ لِسَانِهِ، وَفَسَادِ ضَمِيرِهِ، فَأَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نُظَرَائِهِ، فَقَالَ:

سپس افزود: برستی آنچه را به او گرویده‌اید و گمان می‌کنید که دهر است، اگر دهر مردم را می‌برد چرا آنها را بر نمی‌گرداند و اگر بر می‌گرداند چرا نمی‌برد؟ آیا آسمان را نمی‌بینی که افراشته است و زمین نهاده شده، بدون آنکه آسمان بر زمین بیفتد، و چرا زمین بالای طبقاتش سرازیر نمی‌گردد و به آسمان نمی‌چسبد؟ خدا که پروردگار و مولای زمین و آسمان است آنها را نگه داشته!

راوی گوید: فرد زندیق بدست امام علیه السلام ایمان آورد، و حضرت به هشام فرمود: او را نزد خود بدار و تعلیمش ده.

۲۱۸- از عیسی بن یونس نقل است که گفت: ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود و از یگانه پرستی برگشت، به او گفتند: چرا مذهب استادت را و انهادی و در وضعی درآمدی که اصل و حقیقتی ندارد؟ گفت: استادم یکنواخت نبود، یکبار قائل به قدر می‌شد و بار دیگر معتقد به جبر، و من گمان ندارم بر سر عقیده‌ای بماند.

باری وارد مکه شد و هدفی جز سرکشی و انکار حاجیان نداشت، به همین جهت علما از مجالست با او اکراه داشتند، روزی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و با همفکرانش نزد آنحضرت نشسته و گفت:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَاتِ، وَلَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ بِهِ سَعَالٌ أَنْ يَسْأَلَ، أَفَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟ فَقَالَ: تَكَلَّمْ.

فَقَالَ: إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ، وَتَلْوِدُونَ بِهَذَا الْحَجَرَ، وَتَعْبُدُونَ هَذَا الْبَيْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَالْمَدْرِ، وَتَهْرَوُلُونَ حَوْلَهُ كَهَوْلَةِ الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ، إِنَّ مَنْ فَكَّرَ فِي هَذَا وَقَدَّرَ، عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَلَا ذِي نَظَرٍ، فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ، وَأَبُوكَ أَسُّهُ وَنَظَامُهُ!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ، اسْتَوْحَمَ الْحَقَّ وَلَمْ يَسْتَعِذْ بِهِ وَصَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ، يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لَا يَصْدُرُهُ، وَهَذَا بَيْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ لِيُخْتَبَرَ طَاعَتُهُمْ فِي إِيَابِهِ، فَحَنَّتْهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَزِيَارَتِهِ وَجَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَقِبْلَةَ لِلْمُصَلِّينَ لَهُ، فَهِيَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ، وَطَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ، مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ، وَجُمُوعُ الْعِظَمَةِ وَالْجَلَالِ، خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دُخُولِ الْأَرْضِ بِأَلْفِي عَامٍ، فَأَحَقُّ مَنْ أُطِيعَ فِيهَا أَمْرٌ

ای اباعبداللہ، مجالس حکم امانت را دارد، و هر که پرستی دارد باید بگوید، بمن اجازه می دهی سخن آغاز کنم؟ حضرت فرمود: هر چه خواهی بگو.

ابن ابی العوجاء گفت: تا کی گرد این خرمن می چرخید و به این سنگ پناه برید و پروردگار این خانه گلین را پرستید و چون شتر رم خورده دور آن دور زنید، هر که در اینکار اندیشد و آنرا اندازه کند داند که این قانون از غیر حکیم است و از جز صاحب نظر، جوابم را بگو که تو آقا و سرور این امری و پدرت بنیاد و نظام آن بود!!

فرمود: هر که را خدا گمراه ساخته و دلش را کور نموده؛ حق بر او تلخ آید و آنرا شیرین نداند، و در نهایت شیطان درستش شده و او را بوادى فلاکت افکنده و از آنجا خارجش نسازد! این خانه ای است که خدا خلق خود را توسط آن پرستش واداشته تا فرمانبری ایشان را بیازماید و به تعظیم و زیارت آن تشویق کند، خداوند کعبه را مرکز پیغمبران و قبله غاز گزاران ساخته، کعبه شعبه ای است از رضوان خدا و راهی است به آمرزش و غفران او، آن بر استواری کمال و بنیاد عظمت برجا است، خداوند آنرا دوهزار سال پیش از دحو (کشش) زمین آفریده، بنابر این شایسته تر فردی که باید از آن فرمان بُرد؛

وَأَنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَزَجَرَ، اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَالصُّوَرِ .
 فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ : ذَكَرْتَ اللَّهَ فَأَحَدْتَ عَلَى غَائِبٍ !
 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَبِئْسَ كَيْفَ يَكُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ وَإِلَيْهِمْ أَقْرَبُ
 مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَيَرَى أَشْخَاصَهُمْ ، وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ ؟
 فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ : فَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ ؟ أَلَيْسَ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَكُونُ فِي
 الْأَرْضِ وَإِذَا كَانَ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَكُونُ فِي السَّمَاءِ ؟
 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا وَصَفْتَ الْخُلُقَ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ مِنْ مَكَانٍ اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ ،
 وَخَلَا مِنْهُ مَكَانٌ ، فَلَا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا حَدَثَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ ،
 فَأَمَّا الْعَظِيمُ الشَّأْنُ ، الْمَلِكُ الدَّيَّانُ ، فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ ، وَلَا يَكُونُ إِلَى
 مَكَانٍ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ .

واز آنچه ممنوع ساخته و باز داشته باز ایستاد همان کسی است که جانها و کالبدها را
 آفریده است!

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

این ابی العوجاء گفت : اینها که گفתי حواله به نادیده و غایب بود! .
 حضرت فرمود : وای بر تو! چگونه کسی که حاضر بر خلق خود است و از رگ
 گردن بدیشان نزدیکتر است ، و کلامشان را می شنود و اشخاصشان را بیند و بر
 اسرارشان واقف است : نادیده و غائب است؟
 این ابی العوجاء گفت : پس او در همه جا هست؟! پس اگر در آسمان باشد چگونه در
 زمین خواهد بود و اگر در زمین باشد در آسمان جایی ندارد؟!
 امام صادق علیه السلام فرمود : تو وصف و شرح مخلوق و آفریده ای را نمودی که در
 انتقال از مکانی به مکان دیگر جایی را فرا گیرد و جای دیگر از او خالی شود و در جایی
 که آمد از جاییکه بوده خبر ندارد که چه پیش آمد کرده ، ولی خدای عظیم الشان
 و سلطان جزا بخش ، نه مکانی از او خالی است و نه جایی او را فرا گیرد ، و به هیچ مکانی
 نزدیکتر از مکان دیگر نیست .

۲۱۹- وَرَوِيَ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ: إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُ - نَجَوْنَا وَنَجَوْتَ، وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَهُوَ كَمَا تَقُولُ - نَجَوْنَا وَهَلَكْتَ.

۲۲۰- وَرَوِيَ أَيْضاً أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَدَثِ الْعَالَمِ، فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً إِلَّا وَإِذَا حَضَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ، وَفِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَانْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى، وَلَوْ كَانَ قَدِماً مَا زَالَ وَلَا حَالٌ، لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَيَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوْجَدَ وَيَبْطُلَ، فَيَكُونُ يَوْجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحُدُوثِ، وَفِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولٌ فِي الْقَدَمِ، وَلَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْحُدُوثِ وَالْقَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ.

۲۱۹- و نقل است که امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء فرمود: اگر حق آن باشد که تو می گویی - هر چند که آن نیست - ما و شما هبگی رستگاریم، و اگر حقیقت چنان باشد که ما می گوئیم - و چنان هم هست - ما رستگاریم و تو هلاک.

۲۲۰- و نیز نقل است که ابن ابی العوجاء نزد امام صادق علیه السلام رسیده و از حدوث عالم^(۱) پرسید و امام علیه السلام فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگی را نمی بینم مگر این که چون چیزی مانندش بدو ضمیمه شود بزرگتر شود، و در این مطلب زوال و نابودی (جسم کوچک) و انتقال به حالت دوم (جسم بزرگ) است (و همین است معنی حدوث)، و چنانچه قدیم بود هرگز دستخوش فنا و تغییر نمی گشت، زیرا چیزی که دستخوش فنا و تغییر می شود رواست که پیدا شود و از میان برود، پس با بود شدنش پس از نابودی داخل در حدوث شود، و با بودنش در ازل داخل در عدم گردد (یعنی اگر آن جسم کوچک را ازلی فرض نماییم حال معدوم است زیرا اکنون بجای آن چیز بزرگ وجود دارد) و هرگز صفات ازل و عدم و حدوث و قدم در یک چیز جمع نشود.

۱- در کتاب شریف کافی بجای «حدوث عالم» «حدوث اجسام» است، و ظاهراً مقصود

همان بحث مشهور در باب حدوث و قدم ماده است که بحادلات دامنہ دار و طولانی بین دانشمندان طبیعی و اسلامی بوجود آورده است.

قَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ : هَبْكَ عِلْمُكَ فِي جَرِي الْحَالَتَيْنِ وَالزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ [وَأَسْتَدْلِلْتَ عَلَى حَدُوثِهَا ، فَلَوْ بَقِيَتْ الْأَشْيَاءُ عَلَى صِغَرِهَا مِنْ أَثْنِ كَانَ لَكَ أَنْ تُسْتَدِلَّ عَلَى حَدُوثِهَا؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا تَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ ، فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَوَضَعْنَا عَالَمًا آخَرَ كَانَ لَا شَيْءَ أَدَلَّ عَلَى الْحَدَثِ مِنْ رَفَعْنَا إِنِّيَاهُ وَوَضَعْنَا غَيْرَهُ ، وَلَكِنْ أَجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَرْتُ أَنْ تُلْزِمَنَا ، فَتَقُولُ :

إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صِغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهَ مَتَى ضُمَّ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ كَانَ أَكْبَرَ ، وَفِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقَدَمِ ، كَمَا أَنَّ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولَهُ فِي الْحَدَثِ ، لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ .

۲۲۱- وَعَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ : دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَرَأَيْتَ اللَّهَ

حِينَ عَبَدْتَهُ؟

قَالَ لَهُ : مَا كُنْتُ أَعْبُدُ شَيْئًا لَمْ أَرَهُ .

ابن ابی العوجاء گفت: فرض کن مطلب همان باشد که شما قائلید، ولی اگر چیزهایی همان کوچکی خود باقی بمانند از چه راهی بر حدوث آنها استدلال می کنید؟
امام علیه السلام فرمود: هر آینه بحث ما تنها بر این جهان موجود است، و اگر این جهان را برداریم و عالم دیگری بجای آن گذاریم این جهان نابود شده و همین نابود شدن و بوجود آمدن عالم دیگر خود بهترین دلیل بر حدوث و تغییر است، ولی من از همین راه که قصد داشتی بر ما احتجاج کنی پاسخ را می دهم، ما معتقدیم:

اگر تمام اجسام کوچک به همان وضع باقی بماند، در عالم فرض جایز است که انضمام هر چیز کوچک به مانندش آن چیز بزرگتر می شود، و جایز بودن این تغییر آن را از قدم خارج نموده و در حدوث داخل نماید، ای عبدالکریم غیر از آن سخنی نیست.

۲۲۱- واز یونس بن ظبیان نقل است که مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شده

وگفت: آیا خدایت را هنگام عبادت او دیده ای؟

حضرت فرمود: من چیزی را که ندیده ام پرستش نمی کنم.

قال: فكيف رأيته؟ قال: لم تره الأبصارُ بِمُساهِدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهِ.

۲۲۲ - وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» قَالَ: إِحَاطَةُ الْوَهْمِ، أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: «قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعُيُونِ، «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ»، وَلَيْسَ يَعْنِي مَنْ أَبْصَرَ نَفْسَهُ «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» لَيْسَ يَعْنِي عَمَى الْعُيُونِ، إِنَّمَا عَنَى: إِحَاطَةُ الْوَهْمِ - كَمَا يُقَالُ: فُلَانٌ بَصِيرٌ بِالشَّعْرِ وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالنَّفَقَةِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالدَّرَاهِمِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالثِّيَابِ - اللَّهُ أَكْظَمُ مِنْ أَنْ يُرَى بِالْعَيْنِ.

۲۲۳ - وَمِنْ سُؤَالِ الزُّنْدِيقِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنْ قَالَ: كَيْفَ يَتَعَدُّ اللَّهُ الْخَلْقَ وَلَمْ يَرَوْهُ؟

گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نمی‌کنند ولی دلها با حقایق ایمان او را درمی‌یابند. نه با احساس (پنجگانه) درک شود و نه با آفریده و مردم قیاس، بی هیچ تشبیهی معروف و شناخته شده است.

۲۲۲ - عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ گوید: امام صادق عليه السلام راجع به آیه مبارکه: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» او را در نیابند - انعام: ۱۰۳ فرمود: مقصود [از بصر] احاطه فهم است، مگر نمی‌بینی در این آیه فرموده: «از پروردگارتان بصیرتها سوی شما آمد - انعام: ۱۰۴» و مقصود بینایی چشم نیست، و نیز در ادامه فرموده: «هر که بینا شد به سود خودش باشد» و مراد بینا شدن چشم نیست، و فرموده: «و هر که کور گشت به زیان خودش باشد» که مقصود کوری چشم نیست، همانا مراد از «ابصار» (در لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) تنها احاطه و هم است، چنانکه می‌گویند: فلانی به شعر بصیر است، و: فلانی به فقه بصیر است، و: فلانی به سکه‌های نقره بصیر است، و: فلانی به جامه و لباس بصیر است. خداوند عظیم‌تر از آن است که با دیده و چشم دیده شود!!

۲۲۳ - و از جمله پرسشهای زیادی که فرد زندق از امام صادق عليه السلام نمود یکی این بود که: چگونه مردم خدایی را که نمی‌بینند می‌پرستند؟

قَالَ: رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِنُورِ الْإِيمَانِ، وَأَتَبَسَّتْهُ الْعُقُولُ بِتَنْظِيمِهَا إِثْبَاتَ الْعِيَانِ، وَأَبْصَرَتْهُ الْأَبْصَارُ بِمَا رَأَتْهُ مِنْ حُسْنِ التَّرَكِيبِ وَإِحْكَامِ التَّأْلِيفِ، ثُمَّ الرُّسُلُ وَآيَاتُهَا وَالْكِتَابُ وَمُحْكَمَاتُهَا وَاقْتَصَرَتِ الْعُلَمَاءُ عَلَى مَا رَأَتْ مِنْ عَظَمَتِهِ دُونَ رُؤْيَيْهِ.

قَالَ: أَلَيْسَ هُوَ قَادِرٌ أَنْ يُظْهِرَ لَهُمْ حَتَّى يَرَوْهُ فَيَعْرِفُوهُ فَيُعْبُدُوهُ عَلَى يَقِينٍ؟

قَالَ: لَيْسَ لِلْمُحَالِ جَوَابٌ.

قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَتَيْتَ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلًا؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا لَمَّا أَتَيْتُمَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَكَانَ ذَلِكَ الْعَصَانُ حَكِيمًا، لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ، وَلَا أَنْ يُلَامِسُوهُ وَلَا أَنْ يُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ وَيُحَاجَّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ، ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سُقْرَاءَ فِي خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ

فرمود: دلهای مردمان با نور ایمان او را بیند، و عقول با بیداری خود آنرا اثبات ظاهر و عیان کند، و دیدگان از حسن ترکیب و انتظام اهل عالم و احکام تألیف و نظام عوالم، سپس انبیاء و معجزات و کتب اینان و محکماتشان، و علماء و دانشمندان بر رؤیت عظمت و جلال حضرت حق اقتصار از رؤیت ذات حق نمودند و در استدلال متوسل به آثار و علامات شدند.

پرسید: مگر قادر نیست خود را بنمایاند تا دیده شود، آنوقت همه او را شناخته و پس از آن بر حال یقین او را پرستش کنند؟

حضرت فرمود: مطلب محال و ناشدنی جوابی ندارد.

پرسید: از کجا انبیاء و رسولان را ثابت می‌کنی؟

امام صادق علیه السلام فرمود: چون ثابت کردیم ما را خالق و صانع است که متعالی از ما و تمام مخلوقات می‌باشد، و حکیم است (همه کار او از سر حکمت است)؛ دیگر جایز و روا نیست او را دیده یا مشاهده کنند، و نه اینکه او را لمس کنند و در اینصورت دیگر جایی برای مباشرت و محاجه میان او و خلق نمی‌ماند، از همین جا ثابت می‌شود که او را سفیرانی بسوی خلق و بندگان است که ایشان مردم را به سوی مصالح

وَمَنَافِعِهِمْ، وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ، وَفِي تَرْكِهِ فَنَاقُؤُهُمْ، فَتَبَّتِ الْآيُرُونَ وَالتَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ، وَتَبَّتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مُعَبَّرِينَ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَّاءُ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ عَنْهُ، مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ فِي أَحْوَالِهِمْ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ، بِالْحِكْمَةِ وَالِدَّلَائِلِ وَالْبَرَاهِينِ وَالشُّوَاهِدِ؛ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى، وَإِثْرَاءِ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَوُجُوبِ عَدَالَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ ذَلِكَ - : نَحْنُ نَزَعُمُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَلَا تَكُونُ الْحُجَّةُ إِلَّا مِنْ عَقَبِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ مِنْ غَيْرِ نَسْلِ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيِّ- آدَمَ طَرِيقاً مُنِيرًا، وَأَخْرَجَ مِنْ آدَمَ نَسْلاً طَاهِراً طَيِّباً، أَخْرَجَ مِنْهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ، هُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَخُلَصُ الْجَوْهَرِ، طَهَّرُوا فِي الْأَصْلَابِ وَحَفِظُوا فِي الْأَرْحَامِ، لَمْ يُصِيبْهُمْ

و منافع و آنچه موجب بقایشان است سوق می دهند، و اگر نبود همه هلاک می شدند، پس آمران و ناهیان از جانب حکیم علیم در میان مردم ثابت می شود، و نیز اینکه خداوند را شارحانی است و ایشان همان انبیاء و برگزیدگان از خلقند، حکیمانی که به حکمت تربیت یافته و از جانب او مبعوث شده اند، ایشان در خلق و ترکیب، همانند دیگر مردمانند، و از جانب خداوند حکیم علیم؛ با حکمت و دلایل و براهین و شواهد؛ از قبیل زنده کردن مردگان، و درمان کوران و جذامیان تأیید شدند؛ پس هیچگاه زمین از وجود حجتی که برخوردار از علمی که دلالت بر صدق گفتار رسول و وجوب عدالت او می کند خالی نمی ماند.

سپس فرمود: ما معتقدیم که زمین از حجت خالی نمی ماند، و حجت جز از پشت انبیاء نیست، و اینکه خداوند هیچ پیامبری را جز از نسل انبیاء مبعوث نکرد، و آن بدین جهت است که خداوند برای فرزندان آدم راه روشنی را معین فرمود، و از پشت آدم نسل پاکیزه و طاهری را خارج ساخت، که انبیاء و رسولان از همان بودند، ایشان افراد برگزیده و پاک جوهرند، و در پشتهای پاکیزه بودند و در ارحام حفظ شدند، از عمل

سَفَاحُ الْجَاهِلِيَّةِ ، وَلَا شَابُّ أُنْسَابِهِمْ ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهُمْ فِي مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ أَعْلَى دَرَجَةً وَشَرْفًا مِنْهُ ، فَمَنْ كَانَ خَازِنَ عِلْمِ اللَّهِ ، وَأَمِينَ غَيْبِهِ وَمُسْتَوْدِعَ سِرِّهِ ، وَحُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، وَتَرْجُمَانَهُ وَلِسَانَهُ ، لَا يَكُونُ إِلَّا بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَالْحُجَّةُ لَا تَكُونُ إِلَّا مِنْ نَسْلِهِمْ ، يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْخَلْقِ بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُ وَوَرِثَهُ عَنِ الرَّسُولِ ، إِنْ جَعَلَهُ النَّاسُ سَكَنًا ، وَكَانَ بَقَاءُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ قَلِيلًا يَمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ عِلْمِ الرَّسُولِ عَلَى اخْتِلَافٍ مِنْهُمْ فِيهِ ، قَدْ أَقَامُوا بَيْنَهُمُ الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ وَإِنَّهُمْ إِنْ أَقْرَأُوا بِهِ وَأَطَاعُوهُ وَأَخَذُوا عَنْهُ ، ظَهَرَ الْعَدْلُ وَذَهَبَ الْاِخْتِلَافُ وَالتَّشَاجُرُ وَاسْتَوَى الْأَمْرُ وَأَبَانَ الدِّينُ ، وَغَلَبَ عَلَى الشُّكِّ الْيَقِينُ ، وَلَا يَكَادُ أَنْ يُقِرَّ النَّاسُ بِهِ وَلَا يُطِيعُوا لَهُ أَوْ يَحْفَظُوا لَهُ بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ ، وَمَا مَضَى رَسُولٌ وَلَا نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا وَقَدْ تَخْتَلَفُ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَإِنَّمَا كَانَ عِلَّةُ اخْتِلَافِهِمْ خِلَافَتُهُمْ عَلَى الْحُجَّةِ وَتَرْكُهُمْ إِيَّاهُ .

قال: هَذَا يُصْنَعُ بِالْحُجَّةِ إِذَا كَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ؟

نامشروع (زنا) جاهلیت بدورند و از خلط نسب عاری ، زیرا خداوند ایشان را در چنان موضعی قرار داد که از لحاظ درجه و شرافت بالاترین است ، پس هر که خزانه دار علم الهی ، و امین غیب و محل اسرار ، و حجت بر خلق و ترجمان و لسان خدا شد جز این صفات را ندارد ، پس حجت جز از نسل این گروه نخواهد بود ، حجت خدا با علمی که نزد او است و از رسول به ارث برده جانشین پیامبر در میان مردم می شود ، اگر مردم انکارش کنند ساکت می ماند . امکاناتی که مردم با اختلاف نظر برای بقای خود دارند بسیار کمتر از آن چیزهایی است که حجت های الهی از علم پیامبر در دستشان می باشد ، مردم مبتلا به رأی و قیاس شدند و اگر بدیشان اقرار کرده و اطاعتشان می کردند و علم را از ایشان دریافته بودند ، عدل ظاهر شده و هر اختلاف و تشاجر رخ بر بسته و جای خود را به حکم الهی و دستورات دینی می داد ، و شک بر یقین غالب می شد ، ولی [افسوس] مردم بدو اقرار نکرده و رعایت حالش نیز نکردند ، و پس از وفات تمام رسولان و انبیاء امت دچار اختلاف شدند ، و دلیل اختلافشان فقط و فقط مخالفت با حجت وقت و ترک کردن او بود .

فرد زندیق پرسید: با حجتی که چنین صفاتی دارد تکلیف چیست؟

قَالَ: قَدْ يُقْتَدَى بِهِ وَيَخْرُجُ عَنْهُ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ مَكَانَهُ مَنَفَعَةُ الْخَلْقِ وَصَلَاحُهُمْ، فَإِنْ أَحَدُهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ شَيْئاً أَعْلَمَهُمْ وَإِنْ زَادُوا فِيهِ أَخْبَرَهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا مِنْهُ شَيْئاً أَفَادَهُمْ. ثُمَّ قَالَ الزُّنْدِيقُ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ لَا شَيْءٍ. فَقَالَ: كَيْفَ يَجِيءُ مِنْ لَا شَيْءٍ شَيْءٌ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَا تَخْلُو أَنْ تَكُونَ خُلِقَتْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، فَإِنْ كَانَتْ خُلِقَتْ مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ الشَّيْءَ قَدِيمٌ، وَالْقَدِيمُ لَا يَكُونُ حَدِيثاً وَلَا يَقْنِي وَلَا يَتَغَيَّرُ، وَلَا يَخْلُو ذَلِكَ الشَّيْءُ مِنْ أَنْ يَكُونَ جَوْهراً واحداً وَلَوْناً واحداً، لَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ هَذِهِ الْأَلْوَانُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْجَوَاهِرُ الْكَثِيرَةُ الْمَوْجُودَةُ فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنْ ضُرُوبٍ شَتَّى؟ وَمِنْ أَيْنَ جَاءَ الْمَوْتُ إِنْ كَانَ الشَّيْءُ الَّذِي أُنْشِئَتْ مِنْهُ الْأَشْيَاءُ حَيّاً؟ وَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ الْحَيَاةُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْءُ مَيِّتاً؟ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ حَيٍّ وَمَيِّتٍ قَدِيمَيْنِ لَمْ يَزَلَا، لِأَنَّ الْحَيَّ لَا يَجِيءُ مِنْهُ مَيِّتٌ وَهُوَ لَمْ يَزَلْ حَيّاً، وَلَا يَجُوزُ أَيْضاً أَنْ يَكُونَ الْمَيِّتُ قَدِيماً لَمْ يَزَلْ بِمَا هُوَ بِهِ مِنَ الْمَوْتِ،

فرمود: باید به او اقتدا شود در این صورت پیوسته خیرات یکی پس از دیگری برای خلق از ایشان خارج شود، اگر مبتلا به بدعت یا زیاده روی یا کاستی شوند در همه حال بدادشان برسد.

پرسید: از چه «شیء» و چیزی خداوند اشیاء را آفرید؟

فرمود: از هیچ شیء.

پرسید: چگونه از هیچ؛ اشیاء می آید و خلق می شود؟

فرمود: تمام اشیاء یا از چیزی خلق شده اند یا از غیر شیء، اگر از چیزی که با آنست خلق شده باشد مسلماً آن قدیم است، و قدیم حدیث (جدید) نمی شود و دستخوش فنا و تغییر نیز نمی گردد، و یک چنین چیزی یا جوهر واحد است یا رنگی واحد، پس دیگر از کجا این همه رنگهای مختلف آمده؟! با اینکه جوهرهای بسیار موجود در این عالم گوناگون است! و اگر چیزی که از آن درست شده زنده بوده مرگ از کجا است؟ و از کجا زندگی آمده اگر آن چیز مرده بوده؟ بنا بر این باید آن چیز از مرده و زنده؛ قدیم و ازلی بوده باشد، زیرا از زنده مرده نمی آید و آن پیوسته زنده است، و نیز جایز نیست که میّت قدیم پیوسته مرده باشد،

لِأَنَّ الْمَيِّتَ لَا قُدْرَةَ لَهُ وَلَا بَقَاءَ.

قال: فَمِنْ أَيْنَ قَالُوا: إِنَّ الْأَشْيَاءَ أَزَلِيَّةٌ؟ قَالَ: هَذِهِ مَقَالَةٌ قَوْمٌ جَحَدُوا مُدَبِّرَ الْأَشْيَاءِ فَكَذَّبُوا الرُّسُلَ، وَمَقَالَتَهُمْ، وَالْأَنْبِيَاءَ وَمَا أَنْبَأُوا عَنْهُ، وَسَمُّوا كُتُبَهُمْ أَسَاطِيرَ، وَوَضَعُوا لِأَنْفُسِهِمْ دِيناً بِآرَائِهِمْ وَاسْتِحْسَانِهِمْ، إِنَّ الْأَشْيَاءَ تَدُلُّ عَلَى حُدُوثِهَا، مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِمَا فِيهِ - وَهِيَ تِسْعَةُ أَفْلَاقٍ - وَتَحْرُكُ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَالتَّغْيِيرُ الْأَزْمِنَةُ، وَالاخْتِلَافُ الْوَقْتُ، وَالْحَوَادِثُ الَّتِي تُحْدِثُ فِي الْعَالَمِ مِنْ زِيَادَةٍ وَنَقْصَانٍ وَمَوْتٍ وَبَلَاءٍ وَاضْطِرَارِ النَّفْسِ إِلَى الْإِقْرَارِ بِأَنَّ لَهَا صَانِعاً وَمُدَبِّراً، أَمَا تَرَى الْمُحَلُّوَ يَصِيرُ حَامِضاً، وَالْعَذْبُ مَرّاً، وَالْجَدِيدُ بَالِياً، وَكُلُّ إِلَى تَغْيِيرٍ وَفَنَاءٍ؟ قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ صَانِعُ الْعَالَمِ عَالِماً بِالْأَحْدَاثِ الَّتِي أَحْدَثَهَا قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَهَا؟ قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ يَعْلَمُ فَخَلَقَ مَا عِلِمَ.

زیرا بی جان عاری از قدرت و بقا است.

پرسید: پس از کجا گفتند: اشیاء ازلی هستند؟ گفت: این عقیده جماعتی است که منکر مدبر اشیاء بوده و تکذیب کننده رسولان و گفتارشان و انبیاء و آنچه خبر داده‌اند می‌باشند، و کتابهای اینان را اساطیر می‌نامند، و با آراء و صوابدیدشان دینی برای خود ساخته‌اند، اشیاء دلالت بر حدوث خود می‌کنند، از گردش افلاک نه گانه گرفته تا تحرک زمین و آنچه در آن است و تغییرات زمانه، و اختلاف اوقات، و حوادثی که در عالم از زیادی و نقصان و مرگ و بلاء همه و همه نفس را ناچار می‌سازد که اقرار کند برای همه اینها صانع و مدبری است، مگر شیرینی را نمی‌بینی که ترش می‌شود، و گوارا تلخ، و جدید کهنه، و همه و همه روی به تغییر و فناء دارند؟!

پرسید: پس خالق جهان پیوسته بنام این احداث که ایجاد کرده قبل از آن عالم بوده؟ فرمود: پیوسته علم داشت و با علم همه را خلق کرده^(۱).

۱ - یک قسم از صفات خدا صفاتی است که اضافه به غیر ندارند و تنها به یک وجه ملاحظه شوند مانند حیات و بقا، دوم صفاتی که اضافه به غیر دارند ولی اضافه آنها مؤخر است مانند علم و شنیدن و دیدن، مثلاً معنی علم خدا این است که آنچه در جهان هستی پیدا می‌شود از امور کلی و جزئی با تعیین وقت و ساعت همه را خدا می‌داند و این دانستنش هم از ازل و زمانی که

«او بوده و چیز دیگر نبوده با او بوده و بلکه عین ذات او بوده و بعد از اینکه این امور واقع شد اضافه علم به آنها پیدا می شود ، یعنی علم بر آنها منطبق می شود بدون کم و زیاد ، و معنی عین ذات اینست که همان چیزی که خداست همان چیز هم علم است (علم ما غیر خود ما است و عرضی است قائم به ما بخلاف علم خدا) ذات خدا علم و قدرت و حیات و سمع و بصر است و همان هم علیم و قادر و حیّ و سمیع و بصیر است و تنها مفهوم هر یک از اینها غیر دیگری است ، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید : « کمال اخلاص بنده به خدا این است که صفات را از او نفی کند » ، یعنی صفات زائد بر ذات را نفی کند و آنها را عین ذات داند ، و قسم دیگر صفات فعل است و آن صفاتی است که بحسب مصالح خلق پدید آید و اینها بر دو قسم است : ۱ - صفاتی که اضافه محضه است و خارج از ذات است و برای آنها معنایی غیر از علم و قدرت و اراده و مشیت نیست مانند خالقیت و رازقیت و تکلم ، ۲ - صفاتی که علاوه بر اضافه معنای دیگری در ذات دارد ولی اضافه و مضاف إليه از آن انفکاک ندارد ، مانند مشیت و اراده که هیچگاه مشی و مراد از این دو صفت انفکاک نیابد زیرا هر چه خدا خواهد و اراده کند فوراً موجود شود ، پس این دو صفت بدون متعلق آن ؛ وجود نیابند و فرق بین این دو این است که اراده ؛ جزئی و مقارن است ، و مشیت ؛ کلی و متقدم ، و صفات فعل اگر چه هر یک اصلی و مبده در ذات قدیم دارند که آن اصل صفت ذاتست و قدیم صفات فعل فروعی است مترتب بر آنها مثلاً خالقیت و تکلم خدا عبارت از این است که ذات باری بنحوی است که (اگر چه نحو ندارد) هر چه خواهد خلق کند و با هر که خواهد تکلم نماید می تواند اما از نظر اینکه جهت ثبات و قدم در صفات مانند علم و قدرت دلالتش بر مجد و کمال از جهت تجدد و حدوث بیشتر و ظاهر تر است زیرا تخلف و تأخر متعلقات این صفات از آنها زیبایی به کمال آنها نزنند ، از این نظر اینها را صفت ذات گفتند بخلاف مثل اراده و مشیت که جهت تجدد و حدوث در آنها دلالتش بر عزّت و جلال ذات ربوبی بیشتر است از این جهت که متعلقات آنها از آنها تخلف پیدا نکند لذا آنها را صفت فعل دانستند چونکه خطاب شارع با جمهور و توده مردم است . (نقل از وافی ، مرحوم فیض کاشانی ، ترجمه از مرحوم مصطفوی ، کافی)

قَالَ: اُمْتَلِفُ هُوَ اَمْ مُؤْتَلِفٌ؟

قَالَ: لَا يَلِيْقُ بِهِ الْاِخْتِلَافُ وَلَا الْاِئْتِلَافُ، اِنَّهَا يَخْتَلِفُ الْمُتَجَزِّي، وَيَأْتِلِفُ الْمُبْعَضُ، فَلَا يُقَالُ لَهُ: مُؤْتَلِفٌ وَلَا مُخْتَلِفٌ.

قَالَ: فَكَيْفَ هُوَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: وَاحِدٌ فِي ذَاتِهِ، فَلَا وَاحِدَ كَوَاحِدٍ، لِأَنَّ مَا سِوَاهُ مِنَ الْوَاحِدِ مُتَجَزِّي وَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَا يَتَجَزَّى، وَلَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْعَدُّ.

قَالَ: فَلَا يَلِيْقُ عَلَيْهِ خَلْقُ الْخَلْقِ وَهُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِمْ، وَلَا مُضْطَرٌّ إِلَى خَلْقِهِمْ، وَلَا يَلِيْقُ بِهِ التَّعَبُّثُ بِنَا؟

قَالَ: خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَإِنْفَازِ عِلْمِهِ وَإِمْضَاءِ تَدْبِيرِهِ.

قَالَ: وَكَيْفَ لَا يُقْتَصِرُ عَلَى هَذِهِ الدَّارِ فَيَجْعَلَهَا دَارَ ثَوَابٍ وَمُحْتَسِبٍ عِقَابِهِ؟

قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُ الْإِسْلَامِ، وَمَتَجَسَّرَ الثَّوَابُ وَمُكْتَسَبُ الرَّحْمَةِ،

پرسید: آیا خالق مختلف است یا مؤتلف (۱)؟

فرمود: حضرت باری در خور اختلاف وائتلاف نیست، زیرا فقط متجزی و جدا جدا اختلاف دارند، و آنچه مؤتلف گرده متبعض است، و به او مختلف و مؤتلف نگویند. پرسید: پس چگونه او خدایی واحد است؟ فرمود: در ذات واحد است (منحصر بفرد است) نه واحدی همچون یک (که دو ندارد) زیرا هر واحدی جز او قابل جزء شدن است، و او تبارک و تعالی واحدی است که نه جزء جزء شود و نه شمارش.

پرسید: پس به چه دلیل خلق را آفرید، زیرا نه بدان محتاج بود و نه به خلقشان ناچار، و در خور این هم نیست که ما را از سر عبث و بیهوده خلق کرده باشد؟

فرمود: خلق را برای اظهار حکمت و جاری ساختن علم و امضای تدبیر خود آفرید. پرسید: پس چرا به خلق این سرا کفایت نکرده و سرای دیگری برای ثواب و عقاب آفرید.

فرمود: بی شک این سرای امتحان، و آن محل کسب ثواب و دریافت رحمت است،

۱- یعنی: مرکب از اجزای مختلف الحقیقه است یا متفق الحقیقه.

مَلَيْتُ آفَاتٍ، وَطَبَقْتُ شَهَوَاتٍ، لِيُخْتَبِرَ فِيهَا عِبِيدَهُ بِالطَّاعَةِ، فَلَا يَكُونُ دَارُ عَمَلٍ دَارَ جَزَاءٍ -
 قَالَ: أَفَرَأَيْتَ حِكْمَتَهُ أَنْ جَعَلَ لِنَفْسِهِ عَدُوًّا، وَقَدْ كَانَ وَلَا عَدُوَّ لَهُ، فَخَلَقَ - كَمَا زَعَمْتَ -
 «إِبْلِيسَ» فَسَلَّطَهُ عَلَى عِبِيدِهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى خِلَافِ طَاعَتِهِ، وَيَأْمُرُهُمْ بِمَعْصِيَتِهِ وَجَعَلَ لَهُ الْقُوَّةَ
 - كَمَا زَعَمْتَ - يَصِلُ بِالطُّغْيَانِ الْحَبِيلَةِ إِلَى قُلُوبِهِمْ، فَيُوسَّسُ إِلَيْهِمْ فَيُشَكِّكُهُمْ فِي رَبِّهِمْ، وَيُلْبِسُ
 عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، فَيُزِيلُهُمْ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، حَتَّى أَنْكَرَ قَوْمٌ لِمَا وَسَّسَ إِلَيْهِمْ رَبُّوبِيَّتَهُ وَعَبَدُوا سِوَاهُ،
 فَلِمَ سَلَّطَ عَدُوَّهُ عَلَى عِبِيدِهِ، وَجَعَلَ لَهُ السَّبِيلَ إِلَى إِغْوَائِهِمْ؟

قَالَ: إِنَّ هَذَا الْعَدُوَّ الَّذِي ذَكَرْتَ لَا تَضُرُّهُ عَدَاوَتُهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ وِلَايَتُهُ. وَعَدَاوَتُهُ لَا تَنْقُصُ
 مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا، وَوِلَايَتُهُ لَا تَزِيدُ فِيهِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يَتَّقَى الْعَدُوُّ إِذَا كَانَ فِي قُوَّةٍ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ، إِنَّ هَمَّ
 بَيْتِكَ أَخَذَهُ أَوْ بِسُلْطَانٍ قَهَرَهُ، فَأَمَّا إِبْلِيسُ فَعَبْدٌ، خَلَقَهُ لِعِبَادَتِهِ وَيُوحِّدُهُ، وَقَدْ عَلِمَ حِينَ خَلَقَهُ مَا هُوَ

این پراز آفات است و طبقات شهوات، تا بندگان خود را در آن به طاعت بیازماید، پس
 سرای عمل را سرای جزا و ثواب قرار نداد.

برسید: آیا از حکمت اوست که برای خود دشمنی قرار دهد با اینکه پیش از آن
 دشمنی نداشت، ابلیس را - بنا به گفته تو - آفرید و بربندگان خود مسلط نمود تا ایشان را
 به خلاف عادت او بخواند، و به معصیت امر کند، و به این دشمن - به اعتقاد تو - قوت
 و قدرت دهد که با حيله به قلب اینان رسوخ نموده و همه را پس از وسوسه دستخوش
 تردید در خدایشان کند، و در دینشان دچار اشتباه سازد، و آنقدر از معرفتشان بکاهد تا
 در آخر گروهی منکر ربوبیت او شده و دیگری را پرستش کنند، چرا دشمنش را بر
 بندگان خود مسلط ساخت و راه اغوایشان را بر او باز نگه داشت؟

فرمود: این دشمنی که نام بردی نه دشمنی اش زیان رساند و نه دوستی اش فایده
 بخشد، و دشمنی او از ملک خداوند هیچ نکاهد و دوستی اش در آن نیفزاید، و تنها باید
 مراقب دشمنی قدرتمند بود که در سود و زیان مؤثر باشد، اگر به کشوری حمله کند آنرا
 بگیرد و حکومت پادشاهی را نابود نماید. اما ابلیس بنده ای است که او را خلق فرمود تا
 عبادتش نموده و به یگانگی بخواند، و خود هنگام خلق او نیک می دانست که او کیست

وَإِلَىٰ مَا يَصِيرُ إِلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَعْبُدُهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ حَتَّىٰ امْتَحَنَهُ بِسُجُودِ آدَمَ ، فَأَمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ حَسِداً ، وَشِقَاوَةً عَلَيَّتْ عَلَيْهِ فَلَعَنَهُ عِنْدَ ذَلِكَ ، وَأَخْرَجَهُ عَنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ ، وَأَنْزَلَهُ إِلَى الْأَرْضِ مَلْعُوناً مَذْخُوراً فَصَارَ عَدُوَّ آدَمَ وَوَلَدِهِ بِذَلِكَ السَّبَبِ ، وَمَالَهُ مِنَ السَّلْطَنَةِ عَلَىٰ وَلَدِهِ إِلَّا الْوَسْوَسةُ ، وَالِدُّعَاءُ إِلَىٰ غَيْرِ السَّبِيلِ ، وَقَدْ أَقْرَعَ مَعَ مَعْصِيَتِهِ رَبُّهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ .

قال : أَفَيُصْلِحُ السُّجُودُ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ ؟ قال : لا .

قال : فَكَيْفَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ ؟

فَقَالَ : إِنَّ مَنْ سَجَدَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَقَدْ سَجَدَ لِلَّهِ ، فَكَانَ سُجُودُهُ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى .

قال : فَمِنْ أَيْنَ أَصْلُ الْكِبْهَانَةِ ، وَمِنْ أَيْنَ يُخْبِرُ النَّاسَ بِمَا يَحْدُثُ ؟

قال : إِنَّ الْكِبْهَانَةَ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فِي كُلِّ حِينٍ فَتَرَى مِنَ الرُّسُلِ ، كَانَ الْكَاهِنُ يَنْزِلُ الْحَاكِمِ يَحْتَكِمُونَ إِلَيْهِ فِيهَا يَسْتَشِيرُهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُمُورِ بَيْنَهُمْ ، فَيُخْبِرُهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ تَحْدُثُ ، وَذَلِكَ مِنْ وَجْهِ شَيْءٍ :

و به چه راهی خواهد رفت ، پس پیوسته با دیگر فرشتگان او را عبادت کرد تا او را به سجده آدم آزمود ، ولی از روی حسد امتناع کرد ، و به جهت شقاوتی که بر ابلیس چیره شد او را لعن کرد و از صف فرشتگان خارج ساخت و ملعون و شکست خورده به زمین پایین آورد ، و به همین سبب از آن زمان به بعد دشمن آدم و اولاد او شد ، و ابلیس جزر و سوسه و خواندن به پیراه هیچ سلطه‌ای بر فرزندان آدم ندارد ، و با وجود سرکشی و معصیتی که کرد پیوسته به ربوبیت خداوند معترف است .

زندیق پرسید : مگر سجده بر غیر خداوند صحیح است؟ فرمود : نه .

پرسید : پس چگونه فرشتگان را امر به سجده آدم کرد؟

فرمود : بدرستی هر که به دستور خداوند سجده کند در اصل خدا را سجده کرده ،

پس سجده او اگر در پی دستور حضرت حق باشد همان سجده خدا است .

پرسید : ریشه و اصل غیبت‌گویی چیست و چگونه انسانها پیشگویی می‌کنند؟

فرمود : کهنات و غیبت‌گویی مربوط به دوران جاهلیت است ، در هر روزگاری

فاصله‌ای زمانی میان انبیاء رخ می‌دهد ، و فرد غیبگو مانند حاکمی است که در مسائل

شک و شبهه دعوی نزد او برند ، و او برایشان پیشگویی می‌کند ، و این صورتهای مختلفی

دارد که عبارتند از :

فِرَاسَةِ الْعَيْنِ ، وَذَكَاءِ الْقَلْبِ ، وَوَسْوَاسَةِ النَّفْسِ ، وَفِتْنَةِ الرُّوحِ ، مَعَ قَذْفٍ فِي قَلْبِهِ ، لِأَنَّ مَا يَحْدُثُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْحَوَادِثِ الظَّاهِرَةِ : فَذَلِكَ يَعْلَمُ الشَّيْطَانُ وَيُودِيهِ إِلَى الْكَاهِنِ ، وَيُخْبِرُهُ بِمَا يَحْدُثُ فِي الْمَنَازِلِ وَالْأَطْرَافِ .

وَأَمَّا أَخْبَارُ السَّمَاءِ ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ كَانَتْ تَقْعُدُ مَقَاعِدَ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ إِذَا ذَاكَ ، وَهِيَ لَا تُحْجَبُ ، وَلَا تُرْجَمُ بِالنُّجُومِ ، وَإِنَّمَا مُنِعَتْ مِنَ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ لِئَلَّا يَقَعَ فِي الْأَرْضِ سَبَبُ يُسَاكِلُ الْوَحْيَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ ، وَيَلْبَسُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مَا جَاءَهُمْ عَنِ اللَّهِ ، لِإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ ، وَنَفْيِ الشُّبْهِ . وَكَانَ الشَّيْطَانُ يَسْتَرِيقُ الْكَلِمَةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ خَبَرِ السَّمَاءِ بِمَا يَحْدُثُ مِنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ ، فَيَحْتَطِفُهَا ، ثُمَّ يَهْبِطُ بِهَا إِلَى الْأَرْضِ ، فَيَقْدِفُهَا إِلَى الْكَاهِنِ ، فَإِذَا قَدْ زَادَ كَلِمَاتٍ مِنْ عِنْدِهِ ، فَيَخْلِطُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ، فَمَا أَصَابَ الْكَاهِنَ مِنْ خَبَرٍ بِمَا كَانَ يُخْبِرُ بِهِ ، فَهُوَ مَا أَدَاهُ إِلَيْهِ شَيْطَانُهُ بِمَا سَمِعَهُ ، وَمَا أَخْطَأَ فِيهِ ، فَهُوَ مِنْ بَاطِلٍ مَا زَادَ فِيهِ ، فَذُ مُنِعَتْ الشَّيَاطِينَ عَنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ

تیزچشمی، تیزهوشی، وسوسه نفس، و جادوی روح با یرتابی در قلب، زیرا حوادث ظاهری که در زمین رخ می دهد را شیطان بدان عالم است و هو است که به غیگو و کاهن می گوید، و او را از وقایعی که در منازل و اطراف رخ می دهد، با خبر می سازد.

و اما اخبار آسمانها: شیاطینی در آنجا سرگرم به استراق سمع می باشند، زیرا اخبار در آنجا پوشیده و محبوب نیست و شیاطین نیز با ستارگان رجم نشوند، و زمانی از استراق سمع منع می شوند که از اخبار آسمان مشکلی برای وحی پیش آید که بخواهند مردم را در دستورات الهی دچار شک و تردید کنند، و این برای اثبات حجت و نفی شبهه می باشد. و شیطان تنها به یک کلمه از اخبار آسمان که قرار است از جانب خدا در باره مردم اتفاق بیفتد دزدکی گوش داده و آنرا ربوده سپس به زمین می آورد و به قلب کاهن می اندازد، پس چون این کلمات نزد او زیاد شد، حق را به باطل می آمیزد، پس هرچه به او تلقین شده همه اخبار درستی است که از شیطان شنیده، و هرچه خطا کند همان باطلی است که بدان افزوده، و از زمانی که شیاطین از گوش دادن دزدکی منع شده اند

انْقَطَعَتِ الْكِهَانَةُ، وَالْيَوْمُ إِنَّمَا تُوَدِّي الشَّيَاطِينُ إِلَى كِهَانِهَا أَخْبَاراً لِلنَّاسِ بِمَا يَتَّخِذُونَ بِهِ، وَمَا يَخْدُونَهُ، وَالشَّيَاطِينُ تُوَدِّي إِلَى الشَّيَاطِينِ مَا يَخْدُثُ فِي الْبَعْدِ مِنَ الْحَوَادِثِ مِنْ سَارِقٍ سَرَقَ، وَمِنْ قَاتِلٍ قَتَلَ، وَمِنْ غَائِبٍ غَابَ، وَهُمْ بِمِثْرَلَةٍ [أَمْثَالِ] النَّاسِ أَيْضاً: صَدُوقٌ وَكَذُوبٌ.

قَالَ: فَكَيْفَ صَعِدَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى السَّمَاءِ، وَهُمْ أَمْثَالُ النَّاسِ فِي الْخَلْقَةِ وَالْكَثَافَةِ وَقَدْ كَانُوا يَبْنُونَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبِنَاءِ مَا يَعْجَزُ عَنْهُ وَلَدُ آدَمَ؟

قَالَ: غَلَطُوا لِسُلَيْمَانَ كَمَا سُخِّرُوا وَهُمْ خَلْقُ رَقِيقٍ، غَذَاؤُهُمُ النَّسِيمُ. وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ صُعُودُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ لِاسْتِرَاقِ السَّمْعِ، وَلَا يَقْدِرُ الْجِسْمُ الْكَثِيفُ عَلَى الِارْتِقَاءِ إِلَيْهَا إِلَّا بِسُلْمٍ أَوْ بِسَبَبٍ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّحْرِ مَا أَصْلُهُ؟ وَكَيْفَ يَقْدِرُ السَّاحِرُ عَلَى مَا يُوصَفُ مِنْ عَجَائِبِهِ، وَمَا يَقْعَلُ؟

دیگر کهنانت و غیبگویان نیز ورافتاده، و امروز شیاطین تنها به غیبگوهای خودشان اخباری برای مردم می گویند چه آنها که در بارداش حرف می زنند، و چه آنها که قرار است رخ دهد، و شیاطین به شیاطین حوادثی که قرار است در دوردست رخ دهد اعم از سارق که دزدی کرده، و قاتلی که مرتکب قتل شده، و از غایبی که پنهان شده، و اینان مانند همین مردمند، راستگو هستند و دروغگو.

زندیق پرسید: چگونه شیاطین به آسمان صعود نمودند. با اینکه در خلقت و سنگینی مانند همین مردمند، حال اینکه برای سلیمان بن داود علیه السلام انبیه ای ساختند که سایر مردم از ساخت آن عاجزند؟

فرمود: آنها برای حضرت سلیمان غلظت یافته و سنگین شدند همانطور که مسخر شدند، با اینکه آفرینشی رقیق داشته و غذایشان نسیم بود، و دلیل این مطلب همان صعود ایشان به آسمان برای استراق سمع می باشد، و گرنه این جسم سنگین کجا می تواند جز با نردبان یا سبب دیگری به آسمان ارتقاء یابد.

زندیق پرسید: بفرمایید اصل سحر و جادو چیست؟ و کار جادوگر با تمام عجایبی که درباره اش آمده چگونه است؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ السَّحَرَ عَلَى وُجُوهِ شَيْءٍ: وَجْهٌ مِنْهَا: بِمِثْرَلَةِ الطَّبِّ، كَمَا أَنَّ الْأَطِبَّاءَ وَضَعُوا لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءً، فَكَذَلِكَ عِلْمُ السَّحْرِ، احْتَثَالُوا لِكُلِّ صِحَّةٍ آفَةٌ، وَلِكُلِّ عَافِيَةٍ عَاهَةٌ، وَلِكُلِّ مَعْنَى حِيلَةٍ.

وَتَوَعُّ مِنْهُ آخَرُ: خَطْفَةُ وَسُرْعَةُ وَتَحَارِيْقُ وَخِيفَةٌ^(۱).

وَتَوَعُّ مِنْهُ: مَا يَأْخُذُ أَوْلِيَاءَ الشَّيَاطِينِ عَنْهُمْ.

قَالَ: فَمَنْ أَتَى عِلْمَ الشَّيَاطِينِ السَّحَرَ؟

قَالَ: مِنْ حَيْثُ عَرَفَ الْأَطِبَّاءُ الطَّبَّ، بَعْضُهُ تَجْرِبَةٌ وَبَعْضُهُ عِلَاجٌ.

قَالَ: فَأَتَقُولُ فِي الْمَلَكَيْنِ: هَارُوتَ وَمَارُوتَ؟ وَمَا يَقُولُ النَّاسُ بِأَنَّهَا يُعَلِّمَانِ النَّاسَ السَّحَرَ؟

قَالَ: إِنَّهُمَا مَوْضِعُ ابْتِلَاءٍ وَمَوْقِفُ فِتْنَةٍ، تَسْبِيحُهُمَا: الْيَوْمَ لَوْ فَعَلَ الْإِنْسَانُ كَذَا وَكَذَا لَكَانَ

فرمود: سحر و جادو چند گونه است. یک نوع آن مانند طب است و پزشکان است، همانطور که پزشکان برای هر دارویی درمانی قرار می دهند، همینطور است علم جادو و سحر، با فریب برای هر سلامتی آفتی می سازند، و برای هر درمان دردی، و برای هر معنی حيله ای. و نوع دیگر سحر عبارت است از: تسبیح، تردستی، خوارق عادات و چشم بندی. و نوع دیگر آن همان است که دوستان شیاطین از ایشان اخذ می کنند.

زندیق پرسید: از کجا شیاطین علم سحر را یاد گرفته اند؟

فرمود: از همانجا که طبیبان طب را دریافتند؛ مقداری با تجربه و قدری با درمان.

پرسید: نظر شما درباره دو فرشته هاروت و ماروت چیست؟ و آنچه مردم قائلند که

ایندو به دیگران سحر می آموختند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آندو در مکان امتحان و جای فتنه بودند، از

تسبیحات آندو فرشته این بود که: امروز اگر انسان فلان کار را انجام دهد چنین می شود،

۱ - راجع تحقیق الکلام فی السحر و أقسامه و أحكامه، عن العلامة الشیرازی رحمته الله فی هامش

النوافی، و نقله أستاذنا الغفاری فی هامش التهذیب، و من أراد الاطلاع علیه فلیراجع آخر المجلد

العاشر من التهذیب المطبوع فی المكتبة الصدوق.

كَذًا، وَلَوْ يُعَالِجُ بِكَذَا وَكَذَا لَصَارَ كَذَا أَصْنَافَ السَّحْرِ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهَا مَا يَخْرِجُ عَنْهَا، فَيَقُولَانِ لَهُمَا: إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَأْخُذُوا عَنَّا مَا يَضُرُّكُمْ وَلَا يَنْفَعُكُمْ.

قَالَ: أَفَيَقْدِرُ السَّاحِرُ أَنْ يَجْعَلَ الْإِنْسَانَ يَسْحَرُهُ فِي صُورَةِ الْكَلْبِ أَوْ الْحِمَارِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ؟

قَالَ: هُوَ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ، وَأَضْعَفُ مِنْ أَنْ يُغَيِّرَ خَلْقَ اللَّهِ، إِنَّ مَنْ أَبْطَلَ مَا رَكَّبَهُ اللَّهُ وَصَوَّرَهُ وَغَيْرَهُ فَهُوَ شَرِيكُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. لَوْ قَدَرَ السَّاحِرُ عَلَى مَا وَصَفْتَ لَدَفَعَ عَنْ نَفْسِهِ الْهَرَمَ وَالْآفَةَ وَالْأَمْرَاضَ، وَلَنَفَى الْبَيَاضَ عَنْ رَأْسِهِ وَالْفَقْرَ عَنْ سَاحَتِهِ، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ السَّحْرِ النَّيْمَةَ، يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ، وَيُجَلِّبُ الْعَدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَافِينَ، وَيُسْفِكُ بِهَا الدَّمَاءَ، وَيُهْدِمُ بِهَا الدُّوْرَ وَيَكْشِفُ بِهَا الشُّوْرَ، وَالنَّهَامُ أَشْرُّ مِنْ وَطِيءِ الْأَرْضِ يَقْدَمُ، فَأَقْرَبُ أَقَاوِيلِ السَّحْرِ مِنَ الصَّوَابِ أَنَّهُ يَنْزِلُ الطَّبَّ، إِنَّ السَّاحِرَ عَالِمٌ

واگر اینگونه علاج کند چنان می شود، در انواع سحر و جادو، و مردم نیز آنچه از ایندو صادر می شد را می آموختند، و آندو می گفتند: ما فقط وسیله فتنه و آزمایسیم، مبادا از ما چیزی اخذ کنید که به شما زیان رسانده و هیچ سودتان نبخشد.

پرسید: آیا ساحر قادر است انسان را با سحر بصورت سگ یا خریا غیر درآورد؟ فرمود: عاجز تر و ناتوان تر از آن است که بتواند آفرینش خدا را تغییر دهد، هر که اقدام به ابطال آنچه خدا ساخته و صورت داده نموده و آنرا تغییر دهد، چنین شخصی شریک خدا در آفرینش او است، پس برتر است خداوند از آن، برتری بزرگ، اگر آنطور که می گویی ساحر بر آن قادر بود حتماً از جان خود هر ضعف پیری و آفت و مرضی را دفع می ساخت، و سفیدی را از سر خود دور نموده و فقر و نداری را از ساحت خود بیرون می کرد، و بی شک از اکبر سحر و جادو سخن چینی است، که با آن میان دو دوست را تفرقه می اندازد، و دشمنی را میان رفقای با صفا وارد می کند، و با آن خونها می ریزد، خانه ها خراب می کند، و پرده ها را می اندازد، و فرد سخن چین بدترین کسی است که بر روی زمین قدم نهاده، پس بهترین تعریف صحیح درباره سحر این است که آن مانند طب می باشد، ساحر کسی را جادو می کند

الرَّجُلَ فَاَمْتَنَعَ مِنْ مُجَامَعَةِ النِّسَاءِ فَجَاءَ الطَّبِيبَ فَعَالَجَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْعِلَاجِ ، فَأُبْرِيءَ .
 قَالَ : فَمَا بَالُ وُلْدِ آدَمَ فِيهِمْ شَرِيفٌ وَوَضِيعٌ ؟ قَالَ : الشَّرِيفُ الْمُطِيعُ ، وَالْوَضِيعُ الْعَاصِي .
 قَالَ : أَلَيْسَ فِيهِمْ فَاضِلٌ وَمَفْضُولٌ ؟ قَالَ : إِنَّمَا يَتَفَضَّلُونَ بِالتَّقْوَى .
 قَالَ : فَتَقُولُ إِنَّ وُلْدَ آدَمَ كُلَّهُمْ سَوَاءٌ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَضَّلُونَ إِلَّا بِالتَّقْوَى ؟
 قَالَ : نَعَمْ ، إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ ، وَالْأَبَ آدَمَ وَالْأُمَّ حَوَاءَ ، خَلَقَهُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ
 وَهُمْ عَبِيدُهُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْسَاءً ، طَهَّرَ مِيلَادَهُمْ ، وَطَيَّبَ أَبْدَانَهُمْ ،
 وَحَفَظَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ ، أَخْرَجَ مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ ، فَهُمْ أَزْكَى
 فُرُوعِ آدَمَ ، مَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَمْرِ اسْتِحْقَاقِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ - حِينَ ذَرَأَهُمْ -
 أَنَّهُمْ يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئاً فَهَؤُلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ وَالْمَنْزِلَةَ

در نتیجه از نزدیکی زنان می افتد ، پس نزد طبیب رفته و از راه دیگری او را علاج می کند ،
 پس درمان می شود .

پرسید : چرا میان فرزندان آدم شریف و وضعی بوجود آمده؟ فرمود : شریف فرد
 پرهیزگار است و وضعی فرد گناهکار .

پرسید : مگر میانشان فاضل و مفضول نیست؟ فرمود : ملاک فضل : تقوا
 و پرهیزگاری است .

پرسید : شما قائلید که تمام اولاد آدم در ریشه برابرند و جز با تقوا بر هم فضیلتی ندارند؟
 فرمود : آری ، من معتقدم که اصل خلقت خاک است ، و حضرت آدم پدر و حوّا
 مادر است ، خالق پروردگار یکتاست و همه بنده اویند ، بی شک خداوند از میان بنی آدم
 گروهی را برگزید ، میلادشان را پاکیزه داشته و اجسامشان را طاهر نمود ، و آنان را در
 اصلاّب مردان و ارحام زنان حفظ کرد ، و تمام انبیاء و رُسُل را از میان همین افراد خارج
 نمود ، پس این گروه پاکترین شاخه ها و فروع حضرت آدم می باشند ، این برای کاری که
 مستحقّ آن شدند نبود ، بلکه خداوند در همان عالم ذر دریافته بود که اینان او را اطاعت
 نموده و عبادت می کنند و شرک نمی ورزند ، پس اینان در پرتو طاعت بکرامت و منزلت

الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ، وَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ لَهُمُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ وَالْحَسَبُ، وَسَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ، أَلَا مَنِ اتَّقَى اللَّهَ أَكْرَمَهُ، وَمَنِ أَطَاعَهُ أَحَبَّهُ، وَمَنِ أَحَبَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ بِالنَّارِ!!

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ مُطِيعِينَ مُوَحَّدِينَ وَكَانَ عَلَى ذَلِكَ قَادِرًا؟

قال عليه السلام: لَوْ خَلَقَهُمْ مُطِيعِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ثَوَابٌ، لِأَنَّ الطَّاعَةَ إِذَا مَا كَانَتْ فِعْلُهُمْ لَمْ تَكُنْ جَنَّةً وَلَا نَارًا، وَلَكِنْ خَلَقَ خَلْقَهُ فَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَنَهَاهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِرُسُلِهِ وَقَطَعَ عُدْرَتَهُمْ بِكُتُبِهِ، لِيَكُونُوا هُمُ الَّذِينَ يُطِيعُونَ وَيَعْصُونَ وَيَسْتَوْجِبُونَ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ الثَّوَابَ وَمَعْصِيَتِهِمْ إِيَّاهُ الْعِقَابَ.

قال: فَالْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ هُوَ فِعْلُهُ؟

قال: الْعَمَلُ الصَّالِحُ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ بِهِ أَمَرُهُ، وَالْعَمَلُ الشَّرُّ مِنَ الْعَبْدِ بِفِعْلِهِ وَاللَّهُ عَنْهُ نَهَاؤُهُ.

قال: أَلَيْسَ فِعْلُهُ بِالْأَلَةِ الَّتِي رَكَّبَهَا فِيهِ؟

رفیع نزد خدا رسیدند، و شرف و فضل و حسب برای آنان است و دیگران یکسانند، بدان هر که رعایت تقوا نماید خدا او را گرامی بدارد، و هر که اطاعت حضرت حق کند محبوب او شود، و خداوند محبوب خود را به آتش عذاب نکند.

پرسید: بفرمایید چرا خداوند عز و جل تمام خلق را مطیع و موحد نیافرید با اینکه بر این کار قادر و توانا بود؟

فرمود: در اینصورت ثواب معنایی نداشت، زیرا اگر فعل خلق فقط طاعت بود بهشت و جهنمی نبود، بلکه خداوند انسان را آفرید و او را امر به طاعت نمود و از معصیت بازداشت و با ارسال رسل احتجاج نمود و با کتابهای آسمانی حجّت را بر آنان تمام کرد، تا دو گروه مطیع و معصیتکار شوند: مطیعان ثواب برند و معصیتکاران عقاب شوند.

پرسید: آیا عمل نیک و بد آدمی همه و همه فعل خدا است؟

فرمود: عمل نیک از بنده نتیجه فعل خود اوست و خداوند بدان امر فرموده، و عمل شرّ از بنده نیز از فعل خود او می باشد و خداوند فقط از آن بازداشته است.

پرسید: مگر فعل بنده با همان آلات و لوازمی نیست که خدا برایش ساخته؟

قال: نعم. ولكن بالآلة التي عمل بها الخير قدر على الشر الذي نهاه عنه.

قال: فإلي العبد من الأمر شيء؟

قال: ما نهاه الله عن شيء إلا وقد علم أنه يطيق تركه، ولا أمره بشيء إلا وقد علم يستطيع فعله، لأنه ليس من صفته الجور والعَبَثُ والظلم وتكليف العباد ما لا يطيقون.

قال: فمن خلقه الله كافراً أيسطيع الإيمان وله عليه بتركه الإيمان حجة؟

قال عليه السلام: إن الله خلق خلقه جميعاً مسلمين، أمرهم ونهاهم، والكفر اسم يلحق النفاعل حين يفعله العبد، ولم يخلق الله العبد حين خلقه كافراً، أنه إنما كفر من بعد أن بلغ وقتاً لزمته الحجة من الله، فعرض عليه الحق فجحدته فبأنكاره الحق صار كافراً.

قال: أفنجوز أن يقدر على العبد الشر، ويأمره بالخير وهو لا يستطيع الخير أن يعمل، ويعذبه عليه؟

فرمود: آری خدا برایش ساخته، ولی با همان آلات می تواند عمل خیر کند یا مرتکب عمل بدی شود که حضرت حق آنرا باز داشته.

پرسید: آیا بنده در مقابل این دستورات مسؤولیتی دارد؟

فرمود: خداوند به توان واستطاعت بندگان در او امر و نواهی نیک و اقف بوده و هست، زیرا صفات حضرت حق عاری از جور و عبث و ستم و تکلیف ما لا یطاق است.

پرسید: آیا بنده ای که خدا کافرش آفریده توان ایمان را دارد، با اینکه او را در ترک ایمان بهانه خوبی است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند همه خلق را تسلیم آفریده و امر و نهی فرمود، و کفر اسمی است که هنگام ارتکاب به فاعلش می رسد، و خداوند در ابتدا هیچ بنده ای را کافر نیافرید، و فقط وقتی کافر شود که حجت بر او تمام شده باشد، در اینحال حق بر او عرضه می شود و در صورت انکار کافر می گردد.

زندیقی پرسید: آیا جایز است خداوند برای بنده ای بدی و شرّ مقدّر کند و همواره - با اینکه قرار نیست خوبی کند - امر به نیکی نموده و بر همان عذابش کند؟

قَالَ: إِنَّهُ لَا يَلِيْقُ بِعَدْلِ اللَّهِ وَرَأْفَتِهِ أَنْ يَقْدَرَ عَلَى الْعَبْدِ الشَّرَّ وَيُرِيدَهُ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْمُرُهُ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَخْذَهُ وَالْإِثْرَاعَ عَمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِهِ، ثُمَّ يُعَذِّبُهُ عَلَى تَرْكِهِ أَمْرَهُ الَّذِي عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَخْذَهُ.

قَالَ: بِمَاذَا اسْتَحَقَّ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ وَأَوْسَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ رِزْقِهِ الْغِنَاءَ وَالسَّعَةَ، وَبِمَاذَا اسْتَحَقَّ الْفَقِيرُ التَّقْصِيرَ وَالضَّيْقَ؟

قَالَ: اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِمَا أَعْطَاهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ شُكْرُهُمْ، وَالْفُقَرَاءَ بِمَا مَنَعَهُمْ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبْرُهُمْ.

وَوَجْهُ آخَرُ: إِنَّهُ عَجَّلَ لِقَوْمٍ فِي حَيَاتِهِمْ، وَلِقَوْمٍ آخَرَ لَيَوْمٍ حَاجَتِهِمْ إِلَيْهِ. وَوَجْهُ آخَرُ: فَإِنَّهُ عَلِمَ اخْتِيَالَ كُلِّ قَوْمٍ فَأَعْطَاهُمْ عَلَى قَدْرِ احتِيَالِهِمْ، وَلَوْ كَانَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ أَغْنِيَاءَ لَحَرَبَتِ الدُّنْيَا وَفَسَدَ التَّدْبِيرُ، وَصَارَ أَهْلُهَا إِلَى ائْتِنَاءٍ وَلَكِنْ جَعَلَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ عَوْنًا، وَجَعَلَ أَسْبَابَ أَرْزَاقِهِمْ فِي ضُرُوبِ الْأَعْمَالِ وَأَنْوَاعِ الصَّنَاعَاتِ، وَذَلِكَ أَدْوَمُ فِي الْبَقَاءِ

فرمود: این مطلب در خور عدل و رأفت خداوند نیست که برای بنده‌ای بدی و شرّ مقدر نماید و همان را از او بخواهد، سپس بکاری وادارد که می‌داند توان اخذ و ترک آن را ندارد، سپس خداوند بر ترک آن عمل او را عذاب کند؟!!

پرسید: چرا گروهی ثروتمند و پر روزی‌اند و گروهی فقیر و تنگدست؟

فرمود: قصد خداوند از این کار فقط آزمودن است، اغنیاء را به شکر، و فقرا و درویشان را به صبر و شکیب.

و دلیل دیگر: عطای الهی به بعضی با شتاب در این سرا، و به دیگران در روز حاجتشان عنایت شود.

و دلیل دیگر: خداوند تبارک و تعالی به هر کس در حدّ تحملش ثروت داده است، و اگر تمام خلق ثروتمند و بی‌نیاز بود تمام دنیا خراب و تدبیر فاسد شده بود، و تمام مردم هلاک و نابود می‌شدند، بلکه برخی را (در این داشتن و نداشتن) کمک‌کار برخی دیگر ساخت و اسباب روزی و رزقشان را در پرتو کار و صنعت قرار داد، و این برای دوام بقاء بهتر

وَأَصَحُّ فِي التَّدْبِيرِ ، ثُمَّ اخْتَبَرَ الْأَغْنِيَاءَ بِالِاسْتِعْطَافِ عَلَى الْفُقَرَاءِ ، كُلُّ ذَلِكَ لُطْفٌ وَرَحْمَةٌ مِنَ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يُعَابُ تَدْبِيرُهُ .

قال : فَمَا اسْتَحَقَّ الْوَلَدُ الصَّغِيرُ مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْأَمْرَاضِ بِلَا ذَنْبٍ عَلَيْهِ ، وَلَا جُرْمٍ سَلَفَ مِنْهُ ؟

قال : إِنَّ الْمَرَضَ عَلَى وَجْهِ شَتَّى : مَرَضٌ بَلَوِيٌّ وَمَرَضٌ عُقُوبِيٌّ ، وَمَرَضٌ جُعِلَ عِلَّةٌ لِلْفَنَاءِ ، وَأَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ أَغْذِيَةِ رَدِيَّةٍ ، وَأَشْرِيَّةٍ وَبِئْسَ ، أَوْ عِلَّةٌ كَانَتْ بِأُمِّهِ ، تَزْعُمُ أَنَّ مَنْ أَحْسَنَ السِّيَاسَةَ لِبَدَنِهِ ، وَأَجْمَلَ النَّظَرَ فِي أَحْوَالِ نَفْسِهِ وَعَرَفَ الصَّارِعَ بِمَا يَأْكُلُ مِنَ النَّافِعِ لَمْ يَمْرُضْ ، وَتَمِيلُ فِي قَوْلِكَ إِلَى مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ الْمَرَضُ وَالْمَوْتُ إِلَّا مِنَ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ ! قَدْ مَاتَ أَرِسْطُاطَالِيْسُ مُعَلِّمُ الْأَطِبَّاءِ ، وَأَفْلَاطُونُ رَئِيسُ الْحُكَمَاءِ ، وَجَالِينُوسُ شَاحَ وَدَقَّ بَصَرُهُ وَمَا دَفَعَ الْمَوْتَ حِينَ نَزَلَ بِسَاحَتِهِ ، وَلَمْ يَأْكُلُوا حِفْظَ أَنْفُسِهِمْ ، وَالنَّظَرَ لِمَا يُوَافِقُهَا ،

كَمْ مِنْ مَرِيضٍ قَدْ زَادَهُ الْمَعَالِجُ سَقَمًا ، وَكَمْ مِنْ طَبِيبٍ عَالِمٍ ، وَبَصِيرٍ بِالْأَدْوَاءِ

و در تدبیر و فکر صحیحتر است ، سپس اغنیاء را در جلب رضایت فقرا آزمود ، تمام اینها ریشه در لطف و رحمت خداوند حکیمی دارد که تدبیرش خلل ناپذیر است .

پرسید : گناه نوزاد در آنهمه درد و مرضی که به او می رسد چیست ؛ بی آنکه مرتکب جرمی در گذشته شده باشد ؟!

فرمود : امراض چند گونه است : یکی مرض امتحان و دیگری مرض عقوبت ، و مرضی که علت فنا می باشد ، و تو فکر می کنی امراض ریشه در غذا و نوشیدنیهای بد و آلوده دارد یا بخاطر مریضی مادر اوست ، و معتقدی اگر کسی رعایت تندرستی را بکند و مراقب جسم خود باشد و نیک و بد خوراکیها را بداند بیمار نشود ، و در نهایت بدین اصل معتقد شده ای که بیماری و مرگ ریشه در نوع خوراک و نوشیدنی دارد ! مگر ارسطو معلم طبیبان و افلاطون پیشوای حکما ؛ طعم مرگ را نجشیدند ، و خود جالینوس پیر و نحیف شد ولی هنگام رسیدن مرگ نتوانست جلوی آنرا بگیرد ، و هیچکدام نتوانستند جان خود را حفظ نموده و مراقب آن باشند .

چه بسیار پیارانی که درمان بردردشان افزوده ، و چه بسیار طبیبان عالم و آشنا بدوا

وَالْأَدْوِيَّةَ مَاهِرٍ : مَاتَ ، وَعَاشَ الْجَاهِلُ بِالطَّبِّ بَعْدَهُ زَمَانًا ، فَلَا ذَاكَ نَفَعَهُ عِلْمُهُ بِطَبِّهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِ وَحُضُورِ أَجَلِهِ . وَلَا هَذَا ضَرَرُهُ الْجَهْلُ بِالطَّبِّ مَعَ بَقَاءِ الْمُدَّةِ وَتَأَخُّرِ الْأَجَلِ .
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَكْثَرَ الْأَطِبَّاءِ قَالُوا : إِنَّ عِلْمَ الطَّبِّ لَمْ تَعْرِفُهُ الْأَنْبِيَاءُ ، فَمَا نَصْنَعُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ يَعْلَمُ زَعَمُوا لَيْسَ تَعْرِفُهُ الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ كَانُوا حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَأَمْنَاءُهُ فِي أَرْضِهِ ، وَخَزَائِنُ عِلْمِهِ ، وَوَرَثَةُ حِكْمَتِهِ ، وَالْأَدِلَّةُ عَلَيْهِ ، وَالِدُّعَاءُ إِلَى طَاعَتِهِ ؟
 ثُمَّ لِنِي وَجَدْتُ أَكْثَرَهُمْ يَتَنَكَّبُ فِي مَذْهَبِهِمْ سُبُلَ الْأَنْبِيَاءِ وَيُكَذِّبُ الْكِتَابَ الْمُنَزَّلَةَ عَلَيْهِمْ مِنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَهَذَا الَّذِي أَرْهَدَنِي فِي طَلَبِهِ وَحَامِلِيهِ .

قال : فكيف نرْهَدُ في قومٍ وأنت مؤدِّبُهُمْ وَكَبِيرُهُمْ ؟
 قال عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْمَاهِرَ فِي طَبِّهِ إِذَا سَأَلْتَهُ لَمْ يَقِفْ عَلَى حُدُودِ نَفْسِهِ وَتَأْلِيفِ بَدَنِهِ وَتَرْكِيبِ أَعْضَانِهِ وَبَحْرَى الْأَغْذِيَّةِ فِي جَوَارِحِهِ ، وَخَرَجَ

و دارویی که مُردند ، و جاهلان به طبابت پس از ایشان دوره‌ای به زندگی ادامه دادند ، و نه آن را علم طب سود داد و قتی اجل رسید ، و نه این را جهل به طب در بقای زندگی و تأخیر اجل زیان رساند .

سپس افزود : بیشتر اطباء معتقدند انبیاء علم طب نمی دانستند !! . ما با این افراد که با قیاس پنداشته اند علمی را انبیاء نمی دانند چه کنیم ! انبیایی که حجتها و معتمدین خدا بر مردم و در زمین ، و خزائن علم و ورثه حکمت حضرت حق و راهنمایان به سوی او و داعیان به طاعت پروردگارند !! ؟

سپس من پی بردم که مذهب بیشتر ایشان خودداری از راه انبیاء و تکذیب کتابهای آسمانی است ، و همین مرا درباره افراد و علمشان بی رغبت و بی اعتنا ساخته .

پرسید : چگونه به قومی بی اعتنائی نمایی که خود مربی و بزرگشان هستی ؟
 فرمود : من وقتی در برخورد با طبیب ماهری از او پرسشهایی می کنم می بینم هیچ سر رشته‌ای بر حدود نفس و تألیف بدن و ترکیب اعضاء و مجاری اغذیه در جوارح و مخرج

نَفْسِهِ وَحَرَكَهَ لِسَانِهِ ، وَمُسْتَقَرَّ كَلَامِهِ وَنُورَ بَصَرِهِ وَانْتِشَارَ ذِكْرِهِ ، وَاخْتِلَافَ شَهَوَاتِهِ
وَأَنْسِكَابِ عِبْرَاتِهِ ، وَتَجَمُّعِ سَمْعِهِ وَمَوْضِعِ عَقْلِهِ ، وَمُسْكِنِ رُوحِهِ وَمَخْرَجِ عَطْسِهِ ، وَهَيْجِ
غُمُومِهِ وَأَسْبَابِ سُورِهِ ، وَعِلَّةِ مَا حَدَّثَ فِيهِ مِنْ بَكْمٍ وَصَمَمٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِي
ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ أَقَاوِيلَ اسْتَحْسَنُوهَا ، وَعِلَلٍ فِيهَا يَنْتَهِمُ جَوَازُهَا .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَهُ شَرِيكَ فِي مُلْكِهِ ، أَوْ مُضَادُّ لَهُ فِي تَدْبِيرِهِ؟ قال : لا .
قال : فَمَا هَذَا الْفَسَادُ الْمَوْجُودُ فِي هَذَا الْعَالَمِ : مِنْ سِبَاغِ ضَارِيَةٍ ، وَهَوَامٍّ مُحَوِّفَةٍ وَخَلْقٍ كَثِيرٍ
مُشَوَّهَةٍ ، وَدُودٍ وَبَعُوضٍ وَحَيَاتٍ وَعَقَّارِبَ ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَخْلُقُ شَيْئاً إِلَّا لِعِلَّةٍ ، لَأَنَّهُ
لَا يَعْثُبُ؟!

قال : أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّ الْعَقَّارِبَ تَنْتَفِعُ مِنْ وَجْعِ الْمَثَانَةِ وَالْحَصَاةِ ، وَلَمَنْ يَبُولُ فِي الْفِرَاشِ ،
وَأَنَّ أَفْضَلَ التُّرْبِاقِي مَا عُوِجَ مِنْ لُحُومِ الْأَفَاعِي ، فَإِنَّ لُحُومَهَا إِذَا أَكَلَهَا الْمُجْدُوبُ بِشَبِّ نَفْعَةٍ ،
وَتَزْعُمُ أَنَّ الدُّودَ الْأَحْمَرَ الَّذِي يُصَابُ تَحْتَ الْأَرْضِ نَافِعٌ لِلْأَكْبَةِ؟ قال : نَعَمْ .

نفس و حرکت زبان و مستقر کلام و نور دیده و انتشار ذکر و اختلاف شهوات و ریزش
اشک و مجمع شنوایی و مکان عقل ، و مسکن روح و مخرج عطسه ، و برانگیختن غمها
و اسباب شادیهها ، و از علت لالی و کرمی ندارد ، جز همانها همان مطالبی که مورد پسند
خودشان بوده و علتها بی که میان خود تجویز کرده اند .

پرسید : بفرمایید آیا خداوند شریکی در ملک و مخالقی در تدبیر خود دارد؟ فرمود : نه .
پرسید : پس این فساد موجود در عالم چیست؟ درندگان و وحشی ، جانواران
ترسناک ، حیوانات بدشکل ، کرمها و حشرات و مارها و عقربها ، و شما قائلید که او هیچ
چیز را بی علت نیافریده؛ چرا که او اهل عبث و بیهوده کاری نیست؟

فرمود : مگر خود تو معتقد نیستی که زهر عقرب برای درد مثانه و سنگ و شب-
ادراری مفید است ، و بهترین پاد زهر درمان با گوشت مار افعی است ، که اگر فرد جذامی
آنها را زاج (نوشادر) بخورد سودش دهد ، و اینکه کرم سرخ که از زمین بدست می آید
چیز خوبی برای درمان خوره است؟ گفت : آری .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَمَّا الْبُعُوضُ وَالْبَقُوعُ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جُعِلَ أَرْزَاقُ بَعْضِ الطَّيْرِ ، وَأَهَانُ بِهَا جَبَّاراً تَمَرَّدَ عَلَى اللَّهِ وَتَجَبَّرَ ، وَأَنْكَرَ رُبُوبِيَّتَهُ ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَوْعَفَ خَلْقِهِ لِيُزِيلَهُ قُدْرَتَهُ وَعَظَمَتَهُ ، وَهِيَ الْبُعُوضَةُ فَدَخَلَتْ فِي مَنْخَرِهِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى دِمَاعِهِ فَقَتَلَتْهُ .
وَأَعْلَمَ أَنَّا لَوْ وَقَفْنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ خَلَقَهُ؟ وَلِأَيِّ شَيْءٍ أَنْشَأَهُ؟ لَكُنَّا قَدْ سَأَوْنَاهُ فِي عِلْمِهِ ، وَعَلِمْنَا كُلُّهَا يَعْلَمُ وَاسْتَغْنَيْنَا عَنْهُ ، وَكُنَّا وَهُوَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً .
قَالَ : فَأَخْبِرْنِي هَلْ يُعَابُ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَتَذِيرِهِ؟ قَالَ : لَا .
قَالَ : فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ غُرْلًا ، أَذَلِكَ مِنْهُ حِكْمَةٌ أَمْ عَبَثٌ؟ قَالَ : بَلْ حِكْمَةٌ مِنْهُ .
قَالَ : غَيَّرْتُمْ خَلْقَ اللَّهِ ، وَجَعَلْتُمْ فِعْلَكُمْ - فِي قَطْعِ الْغُلْفَةِ - أَصُوبَ

فرمود: اما دلیل خلق پشه و ساس یکی این است که آنها خوراک گروهی از پرندگانند، و نیز همان را وسیله‌ای برای خوار شمردن یکی از جبّاران متمرّد و منکر ربوبیت خود نمود، خدا نیز ضعیف‌ترین خلق خود را بر او مسلط ساخت تا قدرت و عظمت خود را بدو بنمایاند، و آن همان پشه‌ای بود که از بینی داخل مغزش شده و او را کشت. و این را بدان که اگر ما در یکایک مخلوقات نظر کرده و علت خلق و آفریدنش را جستجو کنیم آنرا خواهیم یافت و در نهایت با رسیدن به تمام معلومات بی‌نیاز شده و برابر می‌شویم^(۱).

پرسید: آیا آفرینش و تدبیر خداوند خدشه‌پذیر است؟ فرمود: نه. زندق افزود: درباره آفریدن پوست ختنه‌گاه چه می‌گویید آیا از سر حکمت بوده یا عبث و بیهود؟ فرمود: بلکه از روی حکمت حضرت حق است. گفت: شما فعل خدا را دستخوش تغییر داده و کار خودتان را در ختنه کردن آن صحیح‌تر

۱ - این مطلب از موضوعات بسیار عمیق در بحثهای متداول میان حکمای گذشته بوده که چگونه می‌شود شرّ و بدی از حکیم صادر شود؟ و در پاسخ بدین سؤال جوابهای گوناگونی داده شده: برخی مانند ثنویّه برای بدی خالق شرّ و برای خوبی معتقد به خالق خیر شده‌اند، و آنچه در متن از امام معصوم علیه السلام نقل شده پاسخی متین در حلّ مشکل است.

يَمَّا خَلَقَ اللَّهُ لَهَا ، وَعَيْنُهَا الْأَعْلَفَ وَاللَّهُ خَلَقَهُ ، وَمَدَحْتُمُ الْخِنَانِ وَهُوَ فِعْلُكُمْ . أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ كَانَ خَطَأً غَيْرَ حِكْمَةٍ؟

قال عليه السلام : ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ حِكْمَةٌ وَصَوَابٌ ، غَيْرُ أَنَّهُ سَنَّ ذَلِكَ وَأَوْجَبَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، كَمَا أَنَّ الْمَوْلُودَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَجَدْنَا سُرَّتَهُ مُتَّصِلَةً بِسُرَّةِ أُمِّهِ كَذَلِكَ خَلَقَهَا الْحَكِيمُ فَأَمَرَ الْعِبَادَ بِقَطْعِهَا ، وَفِي تَرْكِهَا فُسَادٌ بَيْنَ الْمَوْلُودِ وَالْأُمِّ . وَكَذَلِكَ أَظْفَارُ الْإِنْسَانِ أَمْرٌ إِذَا طَالَتْ أَنْ تُقْلَمَ ، وَكَانَ قَادِرًا يَوْمَ دَبَّرَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ أَنْ يَخْلُقَهَا خِلْقَةً لَا تَطُولُ ، وَكَذَلِكَ الشَّعْرُ مِنَ الشَّارِبِ وَالرَّأْسِ يَطُولُ فَيَجُزُّ ، وَكَذَلِكَ الشَّيْرَانُ خَلَقَهَا اللَّهُ فُحُولَةً وَإِخْصَاؤُهَا أَوْفَقُ ، وَلَيْسَ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ فِي تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قال : أَلَسْتَ تَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ : «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» ، وَقَدْ نَرَى الْمَضْطَرَّ يَدْعُوهُ فَلَا يُجَابُ لَهُ ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ؟

از خلق خدا ساخته‌اید ، و فرد خسته نکرده را عیب می‌کنند با اینکه مخلوق خدا است ، و فعل خسته که فعل خودتان است را مدح می‌کنید ، آیا معتقدید که این خطایی از جانب خدا بوده و از حکمت بدور؟!.

امام صادق علیه السلام فرمود : این فعل خدا حکمت است و صواب ، جز آنکه خود آن را مقرر و واجب فرموده ، همچنانکه ناف نوزاد هنگام تولد به ناف مادر متصل است ، آری همینگونه حکیم خلق نموده و بندگان را به قطع آن امر فرموده ، که عدم قطع برای مادر و نوزاد فسادانگیز است ، و همینطور است ناخنهای آدمی ، امر به کوتاه کردن آن نموده ، و خود قادر بود که از همان ابتدا نوعی خلق کند که دراز نشود ، و بهمین ترتیب آفریدن موی سر و آبخور دراز می‌شود و امر به کوتاه کردن آن نموده ، و نیز گاوهایی را نر آفریده و اخته کردنشان صحیحتر است ، و در تمامی این موارد هیچ عیبی در تقدیر خدا نیست .
پرسید : مگر شما معتقد نیستید که خداوند فرموده : «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را - غافر : ۶۰» ، بارها فرد گرفتار را دیده‌ایم که دعا می‌کند ولی اجابت نمی‌شود ، و ستم‌دیده کمک می‌خواهد و او را یاری نمی‌کند .

قَالَ: وَيُحْتَكِّ! مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ، أَمَّا الظَّالِمُ قَدْ عَاوَهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يُتُوبَ إِلَى اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِنَّهُ إِذَا دَعَاهُ اسْتَجَابَ لَهُ، وَصَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ، أَوْ ادَّخَرَ لَهُ ثَوَاباً جَزِيلاً لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ خَيْراً لَهُ إِنْ أَعْطَاهُ أَمْسَكَ عَنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ الْعَارِفُ بِاللَّهِ رُبَّمَا عَزَّ عَلَيْهِ أَنْ يَدْعُوهُ فِيمَا لَا يَذْهَبُ أَصَوَابُ ذَلِكَ أَمْ خَطَأً، وَقَدْ يَسْأَلُ الْعَبْدُ رَبَّهُ إِهْلَاكَ مَنْ لَمْ تَنْقُطِعهُ مَدَّتُهُ، وَيَسْأَلُ الْمَطَرُ وَقْتاً وَلَعَلَّهُ أَوْانٌ لَا يَصْلُحُ فِيهِ الْمَطَرُ، لِأَنَّهُ أَعْرِفُ بِتَدْيِيرِ مَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ فَافْهَمْ هَذَا.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي أَيُّهَا الْحَكِيمُ، مَا بَالُ السَّمَاءِ لَا يَنْزِلُ مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ أَحَدٌ وَلَا يَصْعَدُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَيْهَا بَشَرٌ، وَلَا طَرِيقٌ إِلَيْهَا، وَلَا مَسْلَكٌ، فَلَوْ نَظَرَ الْعِبَادُ فِي كُلِّ ذَهْرٍ مَرَّةً مَنْ يَصْعَدُ إِلَيْهَا وَيَنْزِلُ، لَكَانَ ذَلِكَ أَثْبَتَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَأَنْفَى لِلشُّكِّ وَأَقْوَى لِلْيَقِينِ، وَأَجْدَرُ أَنْ يَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ هُنَاكَ مُدَبِّرًا: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الصَّاعِدُ وَمِنْ عِنْدِهِ يُهْبِطُ الْهَابِطُ؟!

فرمود: وای بر تو! هر که دعا کند اجابت شود، اما فرد ظالم تا وقتی که به درگاه خدا توبه نکند دعایش مردود خواهد شد، و اما فرد محق هر وقت دعا کند مستجاب شود، و بلا از آنجا که خبر ندارد از او دفع می گردد، و در صورت عدم استجابت: همان دعا موجب ذخیره ثواب بسیاری برای او شده که روز نیاز بدادش می رسد، و اگر دعای بنده بخیر او نباشد نیز مستجاب نشود، و هر مؤمن عارف دعا در مواردی که نمی داند صحیح است یا خطا بی گران است، گاهی بنده خواستار نابودی کسی شده که هنوز زمانش سپایان نرسیده، و خواستار بارانی شده که هنوز وقت بارش آن نرسیده، زیرا خداوند از همه به تدبیر آنچه خود آفریده آگاهتر است، و مانند این بسیار است، پس خوب در اینباره اندیشه و تأمل کن.

پرسید: ای مرد حکیم بفرمایید چرا هیچ بشری از آسمان به زمین نمی افتد یا از زمین به آسمان صعود نمی کند، نه راه به آسمان است و نه طریق، اگر آدمی در تمام روزگار فقط یکبار این صحنه را دیده بود در اثبات ربوبیت خداوند بهتر و در نفی شک و تقویت یقین نیکوتر بود، و در علم بندگان به وجود مدبر شایسته تر است که ببینند بشری به سوی او بالا می رود و از نزد او به زمین هبوط می نماید؟!.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كُلَّ مَا تَرَى فِي الْأَرْضِ مِنَ التَّدْبِيرِ إِنَّهَا هُوَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَمِنْهَا يَظْهَرُ
أَمَّا تَرَى الشَّمْسَ مِنْهَا تَطْلُعُ، وَهِيَ نُورُ النَّهَارِ، وَمِنْهَا قِيَامُ الدُّبَا، وَلَوْ حُبِسَتْ حَارٌّ مِنْ عَلَيْهَا
وَهَذَلِكَ، وَالْقَمَرُ مِنْهَا يَطْلُعُ، وَهُوَ نُورُ اللَّيْلِ، وَبِهِ يُعْلَمُ عَدَدُ السِّنِّينَ وَالْحِسَابُ، وَالشُّهُورُ
وَالْأَيَّامُ، وَلَوْ حُبِسَ لِحَارٌّ مِنْ عَلَيْهَا وَقَسَدَ التَّدْبِيرُ، وَفِي السَّمَاءِ النُّجُومُ الَّتِي يُهْتَدَى بِهَا فِي
ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَمِنْ السَّمَاءِ يَنْزِلُ الْغَيْثُ الَّذِي فِيهِ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ: مِنَ الزَّرْعِ وَالنَّبَاتِ
وَالْأَنْعَامِ، وَكُلُّ الْخَلْقِ لَوْ حُبِسَ عَنْهُمْ لَمَّا عَاشُوا، وَالرِّيحُ لَوْ حُبِسَتْ أَيَّاماً لَفَسَدَتِ الْأَشْيَاءُ
جَمِيعاً وَتَغَيَّرَتْ، ثُمَّ الْغَيْمُ وَالرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالصَّوَاعِقُ، كُلُّ ذَلِكَ إِنَّهَا هُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ هُنَاكَ
مُدَبِّرٌ أَوْ يُدَبِّرُ كُلَّ شَيْءٍ وَمِنْ عِنْدِهِ يَنْزِلُ، وَقَدْ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى وَنَاجَاهُ، وَرَفَعَ اللَّهُ عِيسَى بَنَ-
مَرْيَمَ وَالْمَلَائِكَةَ نَزَلَ مِنْ عِنْدِهِ، غَيْرُ أَنَّكَ لَا تَوْمِنُ بِمَا لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ، وَفِيهَا تَرَاهُ بِعَيْنِكَ كِفَايَةً إِنَّ
فَهْمَ وَتَعْقِلُ.

فرمود: هر تدبیری که در زمین می بینی از آسمان نازل شده، و از آن ظهور پیدا می کند،
مگر طلوع خورشید از آسمان نیست، و آن برای روشنایی زمین و قوام دنیا است، و اگر در
همان آسمان می ماند همه چیز آن داغ شده و هلاک می گشت، و ماه نیز در آسمان طلوع
می کند، و آن روشنایی شب است، و بوسیله ماه عدد سال و ماه و روز و حساب به شمار
می آید، و در صورت حبس در آسمان تمام ساکنینش داغ شده و تدبیر تباه می شد، و در
آسمان ستارگانی است که در تاریکی خشکی و دریا موجب هدایت می شود، و از آسمان
بارانی که موجب زندگی همه چیز است می بارد: اعم از زراعت و گیاهان و حیوانات،
و اگر نمی بارید زندگی از همه خلائق ساقط می شد، و نیز باد اگر چند روزی نمی وزید همه
چیز تباه شده و عوض می شد، سپس ابر و رعد و برق و صاعقه همه و همه دلیل است بر
اینکه آنجا مدبری دارد که همه چیز را از تدبیر گذرانده و از نزد اوست که نازل می شود،
و گاهی با موسی کلام فرموده و مناجات کرده، و عیسی را بالا برده در حالیکه فرشتگان
از نزد او نازل می شوند، غیر آنکه تو فقط به چیزی ایمان داری که رؤیت کنی، و در همان
چیزهای دیدنی تو را بس است اگر فهم و تعقل کنی.

قَالَ: فَلَوْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَدَّ إِلَيْنَا مِنَ الْأَمْوَاتِ فِي كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ وَاحِدًا لَتَسْأَلَهُ عَمَّنْ مَضَى مِنَّا إِلَى مَا صَارُوا، وَكَيْفَ حَالُهُمْ، وَمَاذَا لَقُوا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَيُّ شَيْءٍ صُنِعَ بِهِمْ، لِيَعْمَلَ النَّاسُ عَلَى الْيَقِينِ، وَاضْمَحَلَّ الشَّكُّ، وَذَهَبَ الْغُلُّ عَنِ الْقُلُوبِ.

قَالَ: إِنَّ هَذِهِ مَقَالَةٌ مَن أَنْكَرَ الرُّسُلَ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَمْ يُصَدِّقْ بِمَا جَاءُوا بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِذَا أَخْبَرُوا وَقَالُوا: إِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى لِسَانِ أَنْبِيَائِهِمْ، حَال مَنْ مَاتَ مِنَّا، أَفَتَكُونُ أَحَدُ أَصْدَقَ مِنَ اللَّهِ قَوْلًا وَمِنْ رُسُلِهِ.

وَقَدْ رَجَعَ إِلَى الدُّنْيَا مِمَّنْ مَاتَ خَلْقٌ كَثِيرٌ، مِنْهُمْ: «أَصْحَابُ الْكَهْفِ» أَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثَلَاثَ مِائَةِ عَامٍ وَتِسْعَةً، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي زَمَانٍ قَوْمٌ أَنْكَرُوا الْبَعْثَ، لِيَقْطَعَ حُجَّتَهُمْ، وَلِيُرِيَهُمْ قُدْرَتَهُ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ.

وَأَمَاتَ اللَّهُ «ارميا» النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي نَظَرَ إِلَى خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَا حَوْلَهُ

پرسید: اگر خداوند در هر صد سال یکی از مردگان را نزد ما مردود می کرد از احوال گذشتگان و آیندگان را پرسیده، و جویای حالشان می شدم، و اینکه پس از مرگ چه دیدند، و با اینان چه رفتاری شد، تا مردم بر اساس یقین عمل کرده و هرگونه شکّی از میان برود و هر حقتد و کینه‌ای از دلها زدوده شود.

فرمود: این عقیده کسانی است که منکر انبیاء شده و تکذیبشان کرده و کتابشان را پذیرفته‌اند، زیرا خداوند در کتاب خود حال مردگان ما را بر زبان انبیای خود جاری ساخته و گفته، با اینحال چه کلامی از قول خدا و انبیاء راست تر است.

و جماعت زیادی از مردم پس از مرگ به دنیا بازگشته‌اند، مانند: «أصحاب کهف» همانها که خداوند سیصد و نه سال ایشان را میراند، سپس آنان را در زمان جماعتی برانگیخت که منکر بعث و نشور بودند، تا حجّت را بر ایشان تمام کرده و قدرت خود را بدیشان بنمایاند، و اینکه بدانند: بعث و نشور حقّ است.

و نیز خداوند «ارميا»^(۱) نبیّ علیّه السلام؛ همو که به خرابه‌های بیت المقدّس و اطراف آن

۱ - نام این فرد مورد اختلاف است، برخی «عزیر» و برخی «خضر» و برخی مانند

حدیث متن او را ارمیای پیغمبر می‌دانند.

حِينَ غَزَاهُمْ بَحْتُ نَصْرٍ، وَقَالَ: «أَفَنِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ»، ثُمَّ أَحْيَاهُ وَنَظَرَ إِلَى أَعْضَائِهِ كَيْفَ تَلْتَمِمْ، وَكَيْفَ تَلْسِسُ اللَّحْمَ، وَإِلَى مَفَاصِلِهِ وَعُرُوقِهِ كَيْفَ تُوصَلُ، فَلَمَّا اسْتَوَى قَاعِدًا قَالَ: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

وَأَحْيَا اللَّهُ قَوْمًا خَرَجُوا عَنْ أَوْطَانِهِمْ هَارِبِينَ مِنَ الطَّاعُونَ لَا يُحْصِي عَدَدُهُمْ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ دَهْرًا طَوِيلًا حَتَّى بُلِيَتْ عِظَامُهُمْ، وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ وَصَارُوا تُرَابًا، فَبَعَثَ اللَّهُ فِي وَقْتٍ أَحَبَّ أَنْ يُرَى خَلْقُهُ قُدْرَتَهُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: «حَزْقِيل» فَدَعَاهُمْ فَاجْتَمَعَتْ أَبْدَانُهُمْ، وَرَجَعَتْ فِيهَا أَرْوَاحُهُمْ، وَقَامُوا كَهَيْئَةِ يَوْمٍ مَاتُوا، لَا يُفْقِدُونَ مِنْ أَعْدَادِهِمْ رَجُلًا، فَعَاشُوا بَعْدَ ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا.

وَإِنَّ اللَّهَ أَمَاتَ قَوْمًا خَرَجُوا مَعَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالُوا: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ قَالَ بِتَنَاسُخِ الْأَرْوَاحِ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ قَالُوا ذَلِكَ، وَبِأَيِّ حُجَّةٍ قَامُوا

که بَحْتُ النَّصْرَ با آنان جنگید نگر بسته و گفت: «خدا چگونه این - اهل این دِه - را پس از مردنش زنده می‌کند؟ خداوند او را صدسال میراند - بقره: ۲۵۹»، پس خداوند او را زنده ساخته و به اعضای خود: چگونگی جمع شدن، گوشت گرفتن، و اتصال مفاصل ورگها نگر بست؛ ایستاد و گفت: «می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست - بقره: ۲۵۹». و خداوند گروه بیشماری که از ترس طاعون از شهر خود گریخته بودند را برای مدتی طولانی میراند تا اینکه استخوانهایشان پوسیده و اجسامشان متلاشی و خاک شدند، و خداوند در زمانی که مایل بود قدرت خود را به مخلوقات نشان دهد رسولی به نام «حزقیل» را مبعوث فرمود، او نیز همه را خواند بی‌درنگ همه اعضا و جوارحشان جمع شد، و روح به اجسام بازگشت، و مانند همان روز که مردند ایستادند، و بی آنکه فردی از عددشان کم شده باشد برای مدتی طویل زندگی کردند.

و بدستی که خداوند آن گروهی که با موسی خارج شده و گفتند: «خدا را آشکارا به ما بیا - نساء: ۱۵۳» همه را میراند سپس زنده گرداند.

زندقی پرسید: چرا گروهی قائل به تناسخ ارواحند و از کجا به این مطلب معتقد

عَلَىٰ مَذَاهِبِهِمْ؟

قال: إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَا جَ الدِّينِ، وَزَيَّنُوا لِأَنْفُسِهِم الضَّلَالَاتِ، وَأَمَرَجُوا أَنْفُسَهُمْ فِي الشَّهَوَاتِ وَزَعَمُوا أَنَّ السَّمَاءَ خَاوِيَةٌ مَا فِيهَا شَيْءٌ يَمَّا يُوصَفُ، وَأَنَّ مَدَبِرَ هَذَا الْعَالَمِ فِي صُورَةِ الْخُلُوقِينَ، بِحُجَّةٍ مَنْ رَوَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، وَأَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ، وَلَا بَعْثَ وَلَا نُشُورَ، وَالْقِيَامَةُ عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ قَالِيَهُ وَوُلُوجُهُ فِي قَالِبٍ آخَرَ، إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبٍ أَفْضَلَ مِنْهُ حُسْنًا فِي أَعْلَىٰ دَرَجَةٍ مِنَ الدُّنْيَا، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدُّوَابِّ الْمَتَعَةِ فِي الدُّنْيَا أَوْ هَوَامٍّ مُشَوَّهَةِ الْخَلْقَةِ وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَكْثَرُ مِنْ مَعْرِفَةِ مَنْ نَجِبَ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا مُبَاحٌ لَهُمْ: مِنْ فُرُوجِ النَّسَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْحَالَاتِ وَذَوَاتِ الْبُعُولَةِ.

شده‌اند، و حجّت و برهان و دلیشان بر این مذهب چیست؟

فرمود: معتقدین به تناسخ راه و منهاج دین را پشت سر انداخته و گمراهی را برای خود آراسته‌اند، و نفس خود را در زمین شهوات به چرا واداشته‌اند، و قائلند که آسمان خالی است و خلاف آنطور که وصف شده هیچ در آن نیست، و اینکه مدبر این جهان به صورت همین مخلوقات است، دلیشان روایت «خداوند آدم را بر صورت خود آفرید»^(۱) می‌باشد، نه بهشت و جهنمی است، و نه بعث و نشوری، و قیامت نزد اینان همان خروج روح از قالب خود و ورود به قالب دیگر است، اگر در قالب اوّل نیکوکار بوده به قالبی در بالاترین درجه دنیا از نظر فضیلت و نیکویی درآید، و اگر در قالب ابتدایی فردی بدکار یا غیر عارف بوده مطابق همان صفت به قالب حیوانی در دنیا یا جانوری قبیع المنظر در خواهد آمد، این جماعت قائل به نماز و روزه نیستند، و عبادتی بیشتر از معرفت به آنکه شناخت بدو واجب است را ندارند، و تمام شهوات دنیا برای این گروه مباح است: از آمیزش با خواهر و دختران خود گرفته تا خاله و زنان شوهردار.

۱ - شرح این مطلب در ص ۱۶۰ همین مجلد ذیل خبر ۱۸۵ گذشت.

وَكَذَلِكَ الْمَيْتَةُ، وَالْخَمْرُ، وَالْدَّمُ، فَاسْتَفْجَحَ مَقَالَتَهُمْ كُلُّ أَغْيَرِيٍّ، وَلَعَنَهُمْ كُلُّ الْأَمَمِ، فَلَمَّا سُبِلُوا الْحُجَّةَ زَاغُوا وَحَادُوا، فَكَذَّبَ مَقَالَتَهُمُ التَّوْرَةُ، وَلَعَنَهُمُ الْفُرْقَانُ، وَزَعَمُوا مَعَ ذَلِكَ أَنَّ إِلَاهَهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَالِبٍ إِلَى قَالِبٍ، وَأَنَّ الْأَرْوَاحَ الْأَزَلِيَّةَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ فِي آدَمَ، ثُمَّ هَلَمَّ جَرَأٌ تَجَرَّى إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي وَاحِدٍ بَعْدَ آخَرَ، فَإِذَا كَانَ الْخَالِقُ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِ فِيمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى أَنَّ أَحَدَهُمَا خَالِقُ صَاحِبِهِ؟!

وَقَالُوا: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ، كُلُّ مَنْ صَارَ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْ دِينِهِمْ خَرَجَ مِنْ مَنَزِلَةِ الْأَمْتِحَانِ وَالتَّصْفِيَةِ فَهُوَ مَلَكٌ، فَطَوْرًا تُخَالَهُمْ نَصَارَى فِي أَشْيَاءَ، وَطَوْرًا دَهْرِيَّةٌ يَقُولُونَ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ الْحَقِيقَةِ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا شَيْئًا مِنَ اللَّحْمَانِ، لِأَنَّ الدَّوَابَّ كُلَّهَا عَنْهُمْ مِنْ وَلَدِ آدَمَ حُوِّلُوا مِنْ صُورِهِمْ، فَلَا يَجُوزُ أَكْلُ لَحُومِ الْقَرَابَاتِ.
قَالَ: وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَمَّ يَزُلْ وَمَعَهُ طِينَةٌ مُؤَذِيَةٌ، فَلَمْ يَسْتَطِعِ التَّنْقِصُ مِنْهَا إِلَّا بِامْتِزَاجِهِ

و نیز خوردن مردار، شراب، خون، برایشان مباح است، و تمام مذاهب از عقیده ایشان بیزارند، و هر امتی آنان را لعن کرده است، و چون از ایشان سؤال حاجت و برهان نمایند روگردانده و گریزند، عقیده ایشان را تورات تکذیب کرده و فرقان لعنشان کرده است، و با اینهمه معتقدند که خدایشان نیز از قالبی به قالب دیگر انتقال می یابد، و اینکه ارواح ازلی همان است که در آدم بوده، باز همان روح کشیده شده از یکی به دیگری منتقل گردید تا به روزگار ما رسید، پس با این فرض که خالق به صورت مخلوق است چگونه خالق بودن یکی از آن دو ثابت می شود؟!

و نیز معتقدند: فرشتگان از اولاد آدم هستند، هر که به بالاترین درجه دین برسد از جایگاه امتحان و تصفیه خارج و فرشته شده، و در برخی موارد نصاری شبیه ایشان شده اند (مانند عقیده به حلول و اینکه ارواح پس از رسیدن به کمال به اجرام فلکی متصل می شوند)، و دهریه معتقدند: اشیاء بی خالق و مدبرند، و با این عقیده دیگر نباید گوشت بخورند، زیرا تمام حیوانات از ایشان از بنی آدم می باشد که از صورتشان حلول نموده اند، بنابراین خوردن گوشت خویشان و اقربا جایز نیست!!.

فرد زندیق پرسید: و گروهی معتقدند: خداوند ازلی است و با او طینتی مودی بوده

بها ودخوله فيها، فمن تلك الطينة خلق الأشياء!!

قال: سبحان الله وتعالى! ما أعجز إنها يوصف بالقُدرة، لا يستطيع التفصي من الطينة! إن كانت الطينة حية أزلية، فكأننا إلهين قديمين فامتزجا ودبرا العالم من أنفسهما، فإن كان ذلك كذلك، فمن أين جاء الموت والفناء؟ وإن كانت الطينة ميتة فلا بقاء للميت مع الأزل القديم، والميت لا يحيى منه حي. وهذه مقالة الديصانية، أشد الزنادقة قولاً وأمنهم مثلاً، نظرُوا في كتب قد صنفها أوائلهم، وحبروها لهم بالفاظ مزخرفة من غير أصل ثابت، ولا حجة توجب إثبات ما ادَّعوا، كل ذلك خلافاً على الله وعلى رسوله وتكذيباً بما جاؤوا به عن الله تعالى.

فأما من زعم أن الأبدان ظلمة، والأرواح نور، وأن النور لا يعمل الشر، والظلمة لا تعمل الخير، فلا يجب عليهم أن يلوموا أحداً على معصية ولا ركوب حُرمة ولا إثبات

که ناگزیر با آن آمیخته و داخل شده، و از همین طینت اشیاء را خلق کرده!!
فرمود: سبحان الله و تعالی! این عاجزترین معبودی است که به قدرت وصف شده، که قادر به رهایی از آن طینت نیست! اگر طینت زنده است و ازی، پس هر دو خدایی قدیمی بوده و با هم آمیخته شده و عالم را از جانب خودشان تدبیر کرده‌اند، و اگر اینگونه باشد پس دیگر از کجا مرگ و فنا آمده؟ و اگر طینت مرده و بی‌جان است، میت را با ازی قدیم بقایی نیست، و از میت زنده نمی‌آید، و این مقالة و گفتار دیصانیه است، گروهی که در گفتار از تمام زنادقه بدتر و در مثال از همه ضعیفتر و خوارترند، کتابهایی را مطالعه می‌کنند که اوائل ایشان نگاشته‌اند، در آنها الفاظی را برایشان آراسته‌اند که نه اصل ثابتی دارد و نه دلیل و حجتی برای اثبات ادعایشان، اینها همه از سر مخالفت با خدا و رسول او، و تکذیب چیزهایی است که پیامبران از جانب خدا آورده‌اند.

اما گروهی که معتقدند: جسم ظلمت است و روح نور، و نور مرتکب بدی نمی‌شود و ظلمت خیری نمی‌کند. با این حساب دیگر نباید کسی را بر معصیت و ارتکاب حرامی و انجام

فاحِشَةٍ، وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى الظُّلْمَةِ غَيْرُ مُسْتَحْكِمٍ، لِأَنَّ ذَلِكَ فِعْلُهَا، وَلَا لَهُ أَنْ يَدْعُو رَبًّا، وَلَا يَتَضَرَّعَ إِلَيْهِ، لِأَنَّ التُّورَ رَبٌّ، وَالرَّبُّ لَا يَتَضَرَّعُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَعِيدُّ بِغَيْرِهِ، وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمَقَالَةِ أَنْ يَقُولَ: «أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنُ»، أَوْ «أَسَأْتُ» لِأَنَّ الْإِسَاءَةَ مِنْ فِعْلِ الظُّلْمَةِ وَذَلِكَ فِعْلُهَا، وَالْإِحْسَانُ مِنَ التُّورِ، وَلَا يَقُولُ التُّورُ لِنَفْسِهِ: أَحْسَنْتَ يَا مُحْسِنُ، وَلَيْسَ هُنَاكَ ثَالِثٌ، فَكَانَتْ الظُّلْمَةُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ، أَحْكَمَ فِعْلاً وَآتَمَنَ تَدْبِيرًا وَأَعَزَّ أَرْكَانًا مِنَ التُّورِ، لِأَنَّ الْأَبْدَانَ مُحْكَمَةٌ، قَدْ صَوَّرَ هَذَا الْخَلْقَ صُورَةً وَاحِدَةً عَلَى نَعْوَتٍ مُخْتَلِفَةٍ؟

وَكُلُّ شَيْءٍ يُرَى ظَاهِرًا مِنَ الزُّهْرِ وَالْأَشْجَارِ وَالْثَمَارِ وَالطُّيُورِ وَالْدَّوَابِّ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِهْمًا ثُمَّ حَبِسَتْ التُّورَ فِي حَبْسِهَا وَالدَّوْلَةَ هَا، وَأَمَّا مَا ادَّعَوْا بِأَنَّ الْعَاقِبَةَ سَوْفَ تَكُونُ لِلنُّورِ، فَدَعَاؤِي، وَيَتَّبِعِي عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لِلنُّورِ فِعْلٌ، لِأَنَّهُ أَسِيرٌ، وَلَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ، فَلَا فِعْلَ لَهُ وَلَا تَدْبِيرَ، وَإِنْ كَانَ لَهُ مَعَ الظُّلْمَةِ تَدْبِيرٌ، فَمَا هُوَ بِأَسِيرٍ بَلْ هُوَ مُطْلَقٌ عَزِيزٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ

وقاحتی ملاست و سرزنش کنند، چون اینها همه ریشه در ظلمتی دارد که بی اطلاع بوده و آن فعلش می باشد. و دیگر اینکه او نباید خدایی را خواند و نزدش تضرع کند، زیرا نور رب است، و رب تضرع به خود نمی کند و بجز خودش به دیگری پناهنده نمی شود، و قائلین به این عقیده نباید بگویند: «کار خوبی کردی ای نیکوکار»، یا «کار بدی کردی»، زیرا بدی از فعل ظلمت است، و نیکوکاری از نور، و هرگز نور بخود نمی گوید: «کار خوبی کردی ای نیکوکار». و مطلب سومی دیگر اینجا نیست. پس ظلمت - با قیاس به اعتقادشان - در فعل محکتر و در تدبیر بهتر و در ارکان محکتر از نور است، زیرا بدن و جسم محکم است، پس دیگر چه کسی این خلق را به صورتی واحد و صفاتی مختلف درآورده است؟ و هر چیزی که در ظاهر دیده می شود، مانند: گل و درخت و میوه و پرنندگان و جانوران هر کدام می تواند خدایی باشد، سپس نور را در حصر خود حبس کرده اند با اینکه دولت و اقبال با او است، و اینکه ادعا کرده اند «عاقبت در آینده با نور است» در حدّ یک ادعا است، و سزاوار است که بنا به قیاس گفتار خودشان که نور فعلی ندارد گفت که نور اسیر بوده و هیچ سلطانی ندارد، فعل و تدبیری ندارد، اگر نور با ظلمت (تاریکی) تدبیر دارد پس دیگر اسیر نیست بلکه آزاد است و عزیز، و اگر آنگونه نیست

وَكَانَ أَسِيرَ الظُّلْمَةِ، فَإِنَّهُ يَظْهَرُ فِي هَذَا الْعَالَمِ إِحْسَانٌ وَخَيْرٌ مَعَ فَسَادٍ وَشَرٍّ، فَهَذَا يُدُلُّ عَلَى أَنَّ الظُّلْمَةَ تُحْسِنُ الْخَيْرَ وَتَفْعَلُهُ، كَمَا تُحْسِنُ الشَّرَّ وَتَفْعَلُهُ، فَإِنْ قَالُوا مُحَالٌ ذَلِكَ فَلَا نُورَ يَثْبُتُ وَلَا ظُلْمَةٌ، وَبَطَلَتْ دَعْوَاهُمْ، وَرَجَعَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ وَمَا سِوَاهُ بَاطِلٌ، فَهَذِهِ مَقَالَةٌ مَانِي الرِّندِيقِ وَأَصْحَابُهُ.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: النُّورُ وَالظُّلْمَةُ بَيْنَهُمَا حَكَمٌ، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ الثَّلَاثَةِ الْحَكَمُ، لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْحَاكِمِ إِلَّا مَغْلُوبٌ أَوْ جَاهِلٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وَهَذِهِ مَقَالَةُ الْمَانَوِيَّةِ وَالْحِكَايَةِ عَنْهُمْ تَطُولُ.

قال: فما قصّة مانی؟

قال: مُتَّفَحُّصٌ أَخَذَ بَعْضَ الْمَجُوسِيَّةِ فَسَاهَا بِبَعْضِ النَّصْرَانِيَّةِ، فَأَخْطَأَ الْمِلَّتَيْنِ وَلَمْ يُصِِبْ مَذْهَباً وَاحِداً مِنْهُمَا، وَزَعَمَ أَنَّ الْعَالَمَ دَبَّرَ مِنْهُ الْهَيْئَ، نُورٍ وَظُلْمَةٍ، وَأَنَّ النُّورَ فِي حِصَارٍ مِنْ

پس اسیر دست ظلمت است، زیرا در این عالم احسان و خیری با فساد و شرّی ظاهر می شود، پس این مطلب دلیل است بر اینکه ظلمت خیر را دوست داشته و آنرا انجام می دهد، همانطور که بدی و انجام آنرا نیکو می دارد، پس اگر بگویند این امر محال است نه نوری می ماند و نه ظلمتی، و ادعایشان باطل می شود، و کار بدانجا مرجوع می شود که خداوند واحد است و جز آن باطل است، پس این همان عقیده مانی زندیق و أصحاب او بود.

وَأَمَّا عَقِيدَةُ كَسَانِي كَه قَانَلَنَد: مِيَان نُور وَظَلَمَت حَكَم وَدَاوَرِي اسْت، نَاكَزِيرَازِ اَيْنِ اسْت كَه آن سومي بزرگتر از آن دو باشد، زیرا جز فرد مغلوب یا جاهل یا مظلوم نیاز به حاکم و داور ندارد، و این عقیده مانویّه است و حکایت حالشان بدرازا می کشد.

زندیق پرسید: پس حکایت مانی چیست؟

فرمود: فردی محقق بود که مجموع عقایدش را از مجوس و دین مسیح گرفته بود، هر چند هر دو ملت به خطا رفته و نتوانستند به یک مذهب واحد برسند، و مانی معتقد است که جهان از تدبیر دو خدا شکل گرفته، خدای نور و خدای ظلمت، و اینکه نور در حصارى از

الظُّلْمَةَ عَلَىٰ مَا حَكَمْنَا عَنْهُ ، فَكَذَّبَتْهُ النَّصَارَىٰ ، وَقَبِلَتْهُ الْمَجُوسُ .
 قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ أُبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا ؟ فَإِنِّي أَجِدُهُمْ كُتُبًا مُحْكَمَةً وَمَوَاعِظَ
 بَلِيغَةً ، وَأَمْثَالًا شَافِيَةً ، يُقَرُّونَ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ ، وَلَهُمْ شَرَائِعٌ يَعْمَلُونَ بِهَا .
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ، وَقَدْ يُعِثُّ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ،
 فَأَتُكْرَرُوهُ وَجَحَدُوا بِكِتَابِهِ .

قال : وَمَنْ هُوَ ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَالِدُ بْنُ سِنَانٍ ؟
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ خَالِدًا كَانَ عَرَبِيًّا بَدَوِيًّا ، مَا كَانَ نَبِيًّا ، وَإِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ .
 قال : أَقَرَّرَدُشْت ؟
 قال : إِنْ زَرَدُشْت أَتَاهُمْ بِزُورٍ ، وَادَّعَى النُّبُوَّةَ ، فَأَمَرَ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَجَحَدَهُ قَوْمٌ ،
 فَأَخْرَجُوهُ فَأَكَلَتْهُ السَّبَاعُ فِي بَرِّيَّةٍ مِنَ الْأَرْضِ .

ظلمت است - بنابر آنچه از او بپرسیده - ، این عقیده مورد تکذیب نصاری و پذیرش
 مجوس قرار گرفت .

پرسید : از مجوس بفرمایید که آیا خداوند برایشان پیامبری مبعوث فرمود؟ زیرا من
 در ایشان کتابی محکم و مواظبی رسا و مثالهایی شافی یافته‌ام ، و نیز آنان به ثواب و عقاب
 معتقد و برخوردار از دستوراتی دینی بوده و همه آن را رعایت می‌کنند .

فرمود : هیچ اُمّتی نیست مگر اینکه در میانشان انذار دهنده‌ای بوده ، و در میان
 مجوس نیز پیامبری با کتاب مبعوث شده ، ولی هر دو مورد انکار قوم واقع شدند .

پرسید : او که بود ؟ زیرا مردم فکر می‌کنند او خالد بن سنان بوده ؟
 فرمود : خالد ؛ عربی بدوی بوده ، نه پیامبر ، و این چیزی است که مردم می‌گویند .
 پرسید : آیا زردشت بوده ؟

فرمود : زردشت با زمزمه (کلامی نامفهوم و دور از ذهن و مخالف حق) نزد ایشان
 آمد و ادعای نبوت کرد ، گروهی بدو ایمان آورد ، و گروهی منکرش شده و او را از شهر
 رانده و بیرون کردند و در همانجا خوراک درندگان صحرا شد .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ كَانُوا أَقْرَبَ إِلَى الصَّوَابِ فِي دَهْرِهِمْ ، أَمْ الْعَرَبُ ؟
 قَالَ : الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ أَقْرَبَ إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مِنَ الْمَجُوسِ وَذَلِكَ أَنَّ
 الْمَجُوسَ كَفَرَتْ بِكُلِّ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَتْ كُتُبَهُمْ ، وَأَتَكَرَّتْ بِرَاهِنِهِمْ وَلَمْ تَأْخُذْ بِشَيْءٍ مِنْ
 سُنَنِهِمْ وَأَثَارِهِمْ ، وَإِنَّ كَيْخَسْرَ وَمَلِكِ الْمَجُوسِ فِي الدَّهْرِ الْأَوَّلِ قَتَلَ ثَلَاثِمِائَةَ نَبِيٍّ ؛ وَكَانَتْ
 الْمَجُوسُ لَا تُغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ ، وَالْعَرَبُ كَانَتْ تُغْتَسِلُ ؛ وَلَا غُتْسَالُ مِنْ خَالِصِ شَرَايِعِ
 الْحَنِيفِيَّةِ ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ لَا تُحْتَنِنُ وَالْعَرَبُ تُحْتَنِنُ وَهُوَ مِنْ سُنَنِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَأَنَّ أَوَّلَ مَنْ فَعَلَ
 ذَلِكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ لَا تُغَسِّلُ مَوْتَاهَا وَلَا تُكَفِّنُهَا ، وَكَانَتْ الْعَرَبُ تَفْعَلُ
 ذَلِكَ ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ تَرْمِي مَوْتَاهَا فِي الصَّحَارِي وَالنَّوَابِيسِ وَالْعَرَبُ تَوَارِيهَا فِي قُبُورِهَا
 وَتُلْحِدُهَا ، وَكَذَلِكَ السُّنَّةُ عَلَى الرُّسُلِ ، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ حَفَرَ لَهُ قَبْرٌ آدَمُ أَبُو الْبَشَرِ ، وَالْحِدَّةُ لَهُ
 لَحْدٌ ؛ وَكَانَتْ الْمَجُوسُ تَأْتِي الْأُمَهَاتِ وَتُشْكِحُ الْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ ، وَحَرَّمَ ذَلِكَ الْعَرَبُ ؛

پرسید : بفرمایید آیا در تمام دهر مجوس به حق نزدیکتر بوده یا عرب ؟

فرمود : عرب^(۱) در زمان جاهلیت به دین حنیفی نزدیکتر بود تا مجوس ، زیرا مجوس به تمام انبیاء کافر و منکر کتب ایشان بود ، و هیچ اعتقادی به براهین ایشان نداشته و از سنتها و آثارشان نیز پیروی نکردند ، و نیز کیخسرو پادشاه مجوس در دهر اول سیصد نفر از انبیاء را بقتل رساند ، و مجوس پس از جنابت غسل نمی کرد ، و عرب از آن غسل می کرد ، و این عمل از پاکترین قوانین حنیفیه است ، مجوس ختنه نمی کرد و عرب انجام می داد ، و آن از سنتهای انبیاء می باشد ، و اولین فردی که ختنه کرد حضرت ابراهیم خلیل الله بود ، و مجوس مردگان خود را غسل نمی داد و کفن نمی کرد ، ولی عرب همه را رعایت می کرد ، مجوس را عادت بر این بود که مردگان خود را به صحرا و بیابان می انداخت ، ولی عرب در قبر مدفون ساخته و بخاک می سپرد ، و این همان شیوه و سنت انبیاء بود ، زیرا نخستین فردی که برایش قبری حفر شد حضرت آدم ابوالبشر بود که به خاک سپرده شد ، و مجوس نزدیکی با مادران و نکاح با دختران و خواهران را جایز می دانست و عرب همه آنها را تحریم کرده بود

۱ - ظاهراً مراد گروهی از مردم عرب است که به دین حنیف رفتار می کردند .

وَأُنْكَرَتِ الْمَجُوسُ بَيْتَ اللَّهِ وَسَمَّيْتُهُ بَيْتَ الشَّيْطَانِ ، وَالْعَرَبُ كَانَتْ تَحْجُّهُ وَتُعَظِّمُهُ ، وَتَقُولُ :
بَيْتُ رَبِّنَا ، وَتُقَرُّ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ، وَتَسْأَلُ أَهْلَ الْكِتَابِ وَتَأْخُذُ عَنْهُمْ ، وَكَانَتْ الْعَرَبُ فِي
كُلِّ الْأَسْبَابِ أَقْرَبَ إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مِنَ الْمَجُوسِ .

قال : فَأَيُّهُمْ احْتَجُّوا بِإِثْبَانِ الْأَخْوَابِ أَنَّهَا سُنَّةٌ مِنْ آدَمَ .

قال : فَمَا حُجَّتُهُمْ فِي إِثْبَانِ النَّبَاتِ وَالْأَمْهَاتِ وَقَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ آدَمُ ، وَكَذَلِكَ نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ
وَمُوسَى وَعِيسَى وَسَائِرُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَكُلُّ مَا جَاءَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قال : فَلِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَلَا لَذَّةً أَفْضَلَ مِنْهَا ؟

قال : حَرَّمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ ، وَرَأْسُ كُلِّ شَرٍّ ، يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةٌ يُسَلَبُ لَبُّهُ ،
وَلَا يَعْرِفُ رَبَّهُ ، وَلَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةَ الْإِزْكِيَّتِ وَلَا حُرْمَةَ الْإِثْتِهَافِ وَلَا رَجَاءَ مَاسَّةٍ إِلَّا قَطَعَهَا ،
وَلَا فَاحِشَةَ إِلَّا أَتَاهَا ، وَالسُّكْرَانُ زِمَامُهُ بَيْدُ الشَّيْطَانِ ، إِنْ أَمَرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجَدَ ،

مجوس منکر خائن خدا بوده و نامش را خانه شیطان گذارده ، و عرب آهنگ آن کرده
و تعظیمش می کرد و می گفت : «خانه پروردگار ما» ، و به کتب تورات و انجیل معتقد بود
و از اهل کتاب پرسش نموده و از همانها می گرفت ، و قوم عرب در همه اسباب از مجوس به
دین حنیف نزدیکترند .

زندیق گفت : دلیل مجوس در نزدیکی با خواهر همان سنت حضرت آدم است .

فرمود : دلیلشان در نزدیکی دختر و مادر خودشان چیست با اینکه خود حضرت
آدم آنرا تحریم نموده ، و نیز نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء ، و هر آنچه از جانب
خدا آمده ؟!

پرسید : برای چه خداوند شراب را حرام کرد که لذتی بالاتر از آن نیست ؟

فرمود : آنرا ممنوع کرد چون اُمُّ الْخَبَائِثِ است ، و رأس هر بدی ، زیرا بر شارب خمر
(مست) لحظه ای می آید که عقل از او گرفته شده و خدایش را نمی شناسد ، و دست خود به
هر معصیت و گناه آلوده می سازد حتی از هتک حرمت محارم را نیز ابایی ندارد ، و زمام
و مهار فرد مست بدست شیطان است ، اگر او را فرمان به سجده بتهای نماید همان کند ،

وَيُنْفَادُ حَيْثُ مَا قَادَهُ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ الدَّمُ الْمُسْفُوحَ؟

قال: لِأَنَّهُ يُورِثُ الْقِسَاوَةَ، وَيَسْلُبُ الْقَوَادِرَ رَحْمَتَهُ، وَيَعْفِنُ الْبَدَنَ وَيُغَيِّرُ اللَّوْنَ وَأَكْثَرُ مَا يُصِيبُ الْإِنْسَانَ الْجَذَامُ يَكُونُ مِنْ أَكْلِ الدَّمِ.

قال: فَأَكُلُ الْغُدَدَ؟ قال: يُورِثُ الْجَذَامَ.

قال: فَأَلْبِئْتُ لِمَ حَرَّمَهَا؟ قال: فَرَقَأَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ مَا يُذَكِّي وَيُذَكِّرُ عَلَيْهِ اسْمُ اللَّهِ، وَالْمِئْتَةُ قَدْ جَمَدَ فِيهَا الدَّمُ وَتَرَجَعَ إِلَى بَدَنِهَا، فَلَحْمُهَا ثَقِيلٌ غَيْرُ مَرِيءٍ لِأَنَّهَا يُؤْكَلُ لَحْمُهَا بِدَمِهَا.

قال: فَالسَّمَكُ مِئْتَةٌ؟ قال: إِنَّ السَّمَكَ ذَكَائُهُ إِخْرَاجُهُ حَيًّا مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَتْرَكَ حَتَّى يَمُوتَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ دَمٌ، وَكَذَلِكَ الْجَرَادُ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ الزَّنا؟

قال (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لِمَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ وَذَهَابِ الْمَوَارِيثِ وَانْقِطَاعِ الْأَنْسَابِ،

وهرکجا که او را بکشد اطاعت می کند

پرسید: چرا خداوند خون ریخته شده را حرام ساخت؟

فرمود: زیرا قساوت می آورد و رحم را از قلب می گیرد، و بدن را عفونی و رنگ را تغییر می دهد، و بالاترین علت در مرض جذام همان خوردن خون است.

پرسید: خوردن غده چه؟ فرمود: آن نیز موجب جذام است.

پرسید: مردار را چرا حرام کرد؟ فرمود: به جهت تفاوت حیوان ذبح شده بنام الله با مردار است، و خون در مردار جمود یافته و به بدن باز می گردد، و همان گوشت را سنگین و غیر لذیذ می کند زیرا گوشت با خون آمیخته است.

پرسید: ماهی مرده روی آب برای چه تحریم شده؟ فرمود: حلال شدن ماهی این است که زنده از آب خارج شده تا بمیرد، زیرا ماهی و ملخ دریایی خون [جهنده] ندارند.

پرسید: چرا زنا را حرام کرد؟

فرمود: زیرا رهاوردی جز فساد و بهم خوردن موارث و قطع نسب ندارد،

لَا تَعْلَمُ الْمَرْءَةُ فِي الزَّانَا مَنْ أَحْبَبَهَا، وَلَا الْمَوْلُودُ يَعْلَمُ مَنْ أَبُوهُ، وَلَا أَرْحَامٌ مَوْصُولَةٌ، وَلَا قَرَابَةٌ مَعْرُوفَةٌ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ اللّٰوِاطُ؟ قال: مَنْ أَجَلِيَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِثْبَانُ الْعِلَامِ حَلَالًا لَاسْتَفْتَى الرُّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ، وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ، وَكَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فُسَادٌ كَبِيرٌ.

قال: فَلِمَ حَرَّمَ إِثْبَانُ الْبَهِيمَةِ؟

قال: كَرِهَ أَنْ يُضَيِّعَ الرَّجُلُ مَاءَهُ وَيَأْتِيَ غَيْرَ شِكْلِهِ، وَلَوْ أَبَاحَ ذَلِكَ لَرَبَطَ كُلُّ رَجُلٍ أَتَانًا يَزْكِبُ ظَهْرَهَا وَيَعْتَشِي فَرْجَهَا، فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ فُسَادٌ كَثِيرٌ فَأَبَاحَ ظُهُورَهَا، وَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ فُرُوجَهَا، وَخَلَقَ لِلرُّجَالِ النِّسَاءَ لِيَتَأَنَسُوا بِهِنَّ وَيَسْكُنُوا إِلَيْهِنَّ، وَيَكُنَّ مَوْضِعَ شَهَوَاتِهِمْ، وَأُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ.

قال: فَمَا عِلَّةُ الْفُسْلِ مِنَ الْجِنَايَةِ، وَإِنَّمَا أَتَى حَلَالًا وَلَيْسَ فِي الْحَلَالِ تَذْنِيسٌ؟

در آن هیج زنی نمی داند چه کسی او را باردار کرده، و نه فرزندی می داند پدرش کیست، در نتیجه عاری از قوم و خویشی خواهد بود.

پرسید: چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر نزدیکی با پسران آزاد بود دیگر مردها توجهی به زنان نمی کردند و نسل بریده می شد و خلقت زنان عبث می ماند و در این جواز (لواط) فساد بزرگ نهفته است.

پرسید: چرا نزدیکی با حیوانات را حرام کرد؟

فرمود: برای آدمی زشت است که آب خود را در موجودی غیر شکل خود قرار دهد، و چنانچه این عمل را جایز کرده بود هر مردی یک اِتان (ماجه الاغ) می گرفت هم سوارش می شد و هم با آن نزدیکی می کرد، و این فساد بسیاری در برداشت، پس سوار شدن پشت آنرا حلال و نزدیکی را حرام ساخت، و برای مردان زنان را خلق فرمود تا نزد ایشان انس گرفته و آرام گیرند، تا همانها موضع [دفع] شهوت و مادر فرزندانشان باشند!!

پرسید: علت غسل جنابت چیست؛ که با حلال نزدیکی کرده و حلال ناپاکی ندارد؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْجِنَابَةَ بِمِثْلَةِ الْحَيْضِ، وَذَلِكَ أَنَّ النُّطْفَةَ دَمٌ لَمْ يَسْتَحْكَمْ وَلَا يَكُونُ الْجَمَاعُ إِلَّا بِحَرَكَتِهِ شَدِيدَةٍ وَشَهْوَةٍ غَالِبَةٍ، فَإِذَا فَرَّغَ [الرَّجُلُ] تَنَفَّسَ الْبَدَنُ وَوَجَدَ الرَّجُلُ مِنْ نَفْسِهِ رَائِحَةً كَرِيمَةً، فَوَجِبَ الْغُسْلُ لِذَلِكَ، وَغُسْلُ الْجِنَابَةِ مَعَ ذَلِكَ أَمَانَةٌ اشْتَمَنَ اللَّهُ عَلَيْهَا عِبِيدَهُ لِيُخْتَبِرَهُمْ بِهَا.

قَالَ: أَيُّهَا الْحَكِيمُ! هَلَّا تَقُولُ فِيمَنْ زَعَمَ أَنَّ هَذَا التَّدْبِيرَ الَّذِي يَظْهَرُ فِي الْعَالَمِ تَدْبِيرُ النُّجُومِ السَّبْعَةِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَحْتَاجُونَ إِلَى دَلِيلٍ، أَنَّ هَذَا الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ وَالْعَالَمَ الْأَصْغَرَ مِنْ تَدْبِيرِ النُّجُومِ الَّتِي تَسْبَحُ فِي الْفَلَكَ، وَتَدُورُ حَيْثُ دَارَتْ مُشِعَّةٌ لَا تَفْقَرُ، وَسَائِرَةٌ لَا تَقِفُ. ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ لِكُلِّ نَجْمٍ مِنْهَا مُوَكَّلٌ مُدَبِّرٌ، فَهِيَ بِمِثْلَةِ الْعَبِيدِ الْمَأْمُورِينَ الْمُنْهَبِينَ، فَلَوْ كَانَتْ قَدِيمَةً أَزَلِيَّةً لَمْ تَتَغَيَّرْ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ. قَالَ: فَمَنْ قَالَ بِالطَّبَائِعِ؟

فرمود: جنابت همانند حیض است، زیرا نطفه همان خون غیر مستحکم است و نزدیکی توأم با حرکتی شدید و شهوتی غالب است، و پس از فراغ از آن بدن آرام گرفته و مرد بوی بدی از بدن خود استشمام می‌کند، و غسل به همین خاطر واجب شده، و غسل جنابت امانتی است از خداوند که برای آزمون به بندگان سپرده است.


پرسید: ای حکیم نظر شما درباره کسانی که معتقدند این تدبیری که در عالم ظاهر شده همان تدبیر ستارگان هفتگانه است چیست؟

فرمود: نیاز به دلیلی دارند، که این عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر همان ستارگان هفتگانه‌ای است که در فلک شناور است، و بی هیچ مشکلی پیوسته هرجا می‌چرخند ستارها نیز با آن در چرخشند، و بی توقف سیر می‌کنند.

سپس فرمود: هر کدام از ستاره‌ها موکلی مدبر دارد؛ همچون بندگان امرکننده و بازدارنده، و اگر ستارگان قدیم و ازلی بودند از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کردند. پرسید: کسانی که معتقد به طبایع هستند چه (۱)؟

قَالَ : الْقَدَرِيَّةُ ، فَذَلِكَ قَوْلُ مَنْ لَمْ يَمْلِكِ الْبَقَاءَ ، وَلَا صَرَفَ الْحَوَادِثِ وَغَيْرَتَهُ الْإِيَّامُ وَاللَّيَالِي ، لَا يَزِدُّهُمُ الْهَرَمَ ، وَلَا يَدْفَعُ الْأَجَلَ ، مَا يَدْرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ ^(۱) .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَمَّنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَلْقَ لَمْ يَزَلْ يَتَنَاسَلُونَ وَيَتَوَالَدُونَ وَيَذْهَبُ قَرْنٌ وَيَجِيءُ قَرْنٌ ، تُفْنِيهِمُ الْأَمْرَاضُ وَالْأَعْرَاضُ وَصُنُوفُ الْآفَاتِ ، وَيُخْبِرُكَ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ ، وَيُبَيِّنُكَ الْخَلْفُ عَنِ السَّلَفِ ، وَالْقُرُونُ عَنِ الْقُرُونِ ، أَنَّهُمْ وَجَدُوا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا الْوَصْفِ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَرِ وَالنَّبَاتِ ، فِي كُلِّ ذَهْرٍ يَخْرُجُ مِنْهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بِمَصْلَحَةِ النَّاسِ ، بِصِيرٍ بِتَأْلِيفِ الْكَلَامِ ، وَيُصَنِّفُ كِتَابًا قَدْ حَبَّرَهُ بِفِطْنَتِهِ ، وَحَسَنَهُ بِحِكْمَتِهِ ، قَدْ جَعَلَهُ حَاجِزًا بَيْنَ النَّاسِ ، يَأْمُرُهُمْ بِالْخَيْرِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ السُّوءِ وَالْفُسَادِ وَيَرْجُرُهُمْ عَنْهُ ، لِئَلَّا يَتَهَارَسُوا ، وَلَا يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ؟

فرمود: اینان قدری مذهبند، و این عقیده انسانی است که مالک بقای خود نیست، و نه صرف حوادث و تغییرات شبانه روز، نه قادر به دفع پیری است و نه دافع اجل، [چنین موجودی] از خلقت خود چه می داند؟! 

پرسید: مرا آگاه فرمایید نسبت به جماعتی که قائلند: مخلوقات پیوسته در حال تولد و تناسل بوده و گروهی آمده و گروهی می روند، امراض و اعراض و آفات متعدد موجب فناى ایشان شده، و آخر از اوّل ایشان خبر می دهد، و آینده از گذشته اشان خبر می دهد، و هر عصر از روزگار خود، اینان خلق را همچون درخت و گیاه پنداشته اند که در هر دوره فردی حکیم و دانای به مصالح مردم از میان شان خارج می شود، که در گردآوری کلام استاد است، و هو کتابی را ساخته و پرداخته کرده و با تیزهوشی می آراید، و با حکمت آنرا نیکو داشته و همان را حاجز و مانع مردم قرار می دهد، کتابی که به خیر فرمان و بر آن تشویق می کند، و از بدی و فساد بازداشته و مانع می گردد، تا مردم به نزاع نیفتاده و همدیگر را نکشند؟

«در طوبیت و بیوست ساخته شده اند، و هیچ اعتقادی به خالق جز اینها نیستند» .

۱- فی البحار: «قَالَ: مَنْ لَمْ يَمْلِكِ الْبَقَاءَ وَلَا صَرَفَ الْحَوَادِثِ وَغَيْرَتَهُ الْإِيَّامُ وَاللَّيَالِي لَا يَزِدُّهُمُ الْهَرَمَ وَلَا يَدْفَعُ الْأَجَلَ مَا تَصْنَعُ بِهِ» .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيُحَكِّمُ! إِنَّ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ أُمْسٌ، وَيَرْحَلُ عَنِ الدُّنْيَا غَدًا لَا عِلْمَ لَهُ بِمَا كَانَ قَبْلَهُ وَلَا مَا يَكُونُ بَعْدَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ لَا يَخْلُو الْإِنْسَانُ مِنْ أَنْ يَكُونَ خَلَقَ نَفْسَهُ أَوْ خَلَقَهُ غَيْرُهُ، أَوْ لَمْ يَزَلْ مَوْجُودًا، فَهَلْ لَيْسَ بِشَيْءٍ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئًا وَهُوَ لَيْسَ بِشَيْءٍ، وَكَذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ فَيَكُونُ شَيْئًا، يَسْأَلُ فَلَا يَعْلَمُ كَيْفَ كَانَ أَيْتَادُهُ. وَلَوْ كَانَ الْإِنْسَانُ أَرْثِيًّا لَمْ تَحْدُثْ فِيهِ الْحَوَادِثُ، لِأَنَّ الْأَرْثِيَّ لَا تُغَيِّرُهُ الْأَيَّامُ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْفَنَاءُ، مَعَ أَنَّا لَمْ نَجِدْ بِنَاءً مِنْ غَيْرِ بَانٍ، وَلَا أَثَرًا مِنْ غَيْرِ مُؤَثِّرٍ، وَلَا تَأْلِيفًا مِنْ غَيْرِ مُؤَلِّفٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ أَبَاهُ خَلَقَهُ، قِيلَ: فَمَنْ خَلَقَ أَبَاهُ؟ وَلَوْ أَنَّ الْأَبَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ ابْنَهُ لَخَلَقَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَصَوْرَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ وَمِلْكِهِ حَيَاتِهِ، وَلَجَازَ فِيهِ حُكْمُهُ، وَلَكِنَّهُ إِنْ مَرِضَ فَلَمْ يَنْفَعَهُ وَإِنْ مَاتَ فَعَجَزَ عَنْ رَدِّهِ، إِنْ مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا وَيَنْفُخَ فِيهِ رُوحًا حَتَّى يُمْشِيَ عَلَى رِجْلَيْهِ سَوِيًّا، يَقْدِرُ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُ الْفَسَادَ.

فرمود: وای بر تو، موجودی که دیروز از بطن مادر خارج شده و فردا از دنیا سفر می‌کند، نه علم از گذشته دارد و نه آینده (از کجا اینها را برداشته و این تنها کار انبیاء است!) بعد اینکه آدمی از دو حال خارج نیست: یا خالق است یا مخلوق، مگر او موجود نیست؟! پس آنچه هیچ نیست قادر به خلق دیگری نیست که آن هم چیزی نیست، و نیز آنکه نبوده و شده، می‌پرسد و نمی‌داند آغاز چنین شخصی چگونه بوده؟ و اگر او ازلی بود و حوادث در او اثر نمی‌کرد - که ازلی دستخوش تغییر ایام قرار نمی‌گیرد - و فناء هم در او راهی ندارد، همچنانکه ما هیچ ساختمان بی سازنده‌ای را ندیدیم، و نه اثری بی مؤثر، و نه مجموعه‌ای بی مؤلف، پس هر که پندارد خالق او پدرش می‌باشد، باید پرسید: چه کسی پدرش را آفریده؟ و اگر پدر خالق فرزند بود، آفرینش و صورتگری او با شهوت و محبت بوده، و مالک حیات، او است و حکم خود را در آن جاری می‌ساخت، ولی در حال بیماری کاری از دستش ساخته نیست، و در صورت مرگ قادر به مرجوع کردن فرزند نیست!! بدرستی کسی که قادر به آفریدن خلق است و روحی در جان آن می‌دمد تا بر دو پای خود هماهنگ راه رود همان قادر بر دفع فساد از او خواهد بود.

قال : فما تقول في علم النجوم؟

قال : هو علم قلت منافعهُ ، وكثرت مضراتهُ ، لأنه لا يدفع به المقدور ولا ينقي به العذور ، إن أخبر المنجم بالبلاء لم ينجهِ التحرز من القضاء ، وإن أخبر هو بخير لم يستطع تعجيله ، وإن حدث به سوء لم يمينه صرفه ، والمنجم يضاد الله في علمه ، يزعم أنه يرد قضاء عن خلقه .

قال : فالرسول أفضل أم الملك المرسل إليه؟

قال : بلى الرسول أفضل .

قال : فما علة الملائكة الموكلين بعبادهم ، يكتبون ما عليهم ولهم ، والله تعالى عالم السر وما هو أخفى؟

قال : استعبدتهم بذلك وجعلهم شهوداً على خلقه ، ليكون العباد لملأزماتهم إياهم أشد على طاعة الله ومواظبة ، وعن معصيته أشد انقباضاً ، وكم من عبد يهمل بمعصية فذكر

پرسید : درباره علم ستارگان نظر شما چیست؟

فرمود : علمی است با منافع اندک ، و زیان بسیار ، زیرا به دفع تقدیر شده نیست و از محذور آن نمی شود پرهیز کرد ، اگر خبر از بلایی دهد تحرز از قضا او را نجات نمی دهد ، و اگر از خیری خبر دهد قادر به تعجیل آن نشود ، و اگر گرفتار مشکلی شود قادر به تغییر آن نیست ، و منجم با علم خود با خدا مخالفت می کند ، می بندارد می تواند قضای حتمی را از خلق خدا بازگرداند!! .

پرسید : رسول افضل است یا فرشته پیامبر به او؟

فرمود : بلکه رسول افضل است .

پرسید : پس دلیل فرشتگان موکل بر بندگان چیست ، که سود و زیان ایشان را می نویسند ، درحالی که خداوند ؛ عالم به سر و نهان است؟! .

فرمود : در اینکار بنده و اسیرشان نموده و شاهدانی بر خلق خود قرارشان داده ، تا بندگان در پرتو ملازمت اینان بیشتر مواظب طاعت خدا ، و پرهیز از معصیت باشند ، و چه بسیار بندگان که قصد گناهی می کنند و با توجه به آن ، دست کشیده و می گویند :

مَكَانَهُمَا قَارِعَوْنِي وَكَفْتُ، فَيَقُولُ: «رَبِّي يَرَانِي وَحَفَظَنِي عَلَيَّ بِذَلِكَ تَشْهَدُ»، وَإِنَّ اللَّهَ بِرَأْفَتِهِ وَلُطْفِهِ أَتَضَاءٌ وَكُلُّهُمْ بِعِبَادِهِ، يَذُبُّونَ عَنْهُمْ مَرَدَّةَ الشَّيْطَانِ وَهَوَامَّ الْأَرْضِ، وَأَفَاتٍ كَثِيرَةً مِنْ حَيْثُ لَا يَزُونَ بِإِذْنِ اللَّهِ إِلَى أَنْ يَحْجِيَهِ أَمْرُ اللَّهِ تَعَالَى؟

قَالَ: فَخَلَقَ الْخَلْقَ لِلرَّحْمَةِ أَمْ لِلْعَذَابِ؟

قَالَ: خَلَقَهُمُ لِلرَّحْمَةِ، وَكَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ خَلْقِهِ إِثَابُهُمْ، أَنْ قَوْمًا مِنْهُمْ يَصِيرُونَ إِلَى عَذَابِهِ بِأَعْمَالِهِمُ الزَّادِيَّةِ وَجَحْدِهِمْ بِهِ.

قَالَ: يُعَذَّبُ مَنْ أَنْكَرَ فَاسْتَوْجَبَ عَذَابَهُ بِإِنْكَارِهِ [مِنْ خَلْقِهِ] فِيمَ يُعَذَّبُ مَنْ وَحْدَهُ وَوَعَفَقَهُ؟

قَالَ: يُعَذَّبُ الْمُنْكَرُ لِإِفْهِتِهِ عَذَابَ الْأَبَدِ، وَيُعَذَّبُ الْمُقَرَّبُ عَذَابَ عُثُوبَةٍ لِمَعْصِيَتِهِ إِثَابُهُ فِيمَا قَرَضَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُخْرَجُ، وَلَا يَطْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا
قَالَ: فَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ مَنْزِلَةٌ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا.

«خدایم مرا می بیند و دو نگهدارم بر آن شاهدند»، و بی شک خداوند از سر رأفت و لطف خود نیز اینان را بر بندگان گمارده، تا از آدمی مَرَدَّة شیطان و جانوران زمینی و آفت‌های بسیاری که نمی بینند - به اذن خداوند - دور کنند - تا امر خدایی (مرگ) برسد.

پرسید: پس آیا مردمان را برای رحمت آفرید یا عذاب؟

فرمود: برای رحمت، و پیش از خلقت می دانسته که گروهی از ایشان بجهت اعمال زشت و انکارشان رهپار عذاب او خواهند شد.

پرسید: گیریم عذاب منکرین مستوجب عذاب؛ صحیح باشد، چرا یکتا پرستان و عارفان را عذاب می کند؟!

فرمود: منکرین خدایی خود را گرفتار عذابی ابدی می سازد، و معترفان (موحدان و عارفان) خود را بخاطر سربلندی از واجبات عذاب می کند، سپس از آن عذاب خارج می شوند، و پروردگارت به هیچکس ستم نمی کند.

پرسید: آیا میان کفر و ایمان منزلت و جایگاهی است؟ فرمود: نه.

قال: فما الإيمان وما الكفر؟ قال عليه السلام: الإيمان أن يُصدقَ الله فيما غابَ عنه من عظمته الله، كتحديقِهِ بما شاهدَ من ذلك وعائِنَ، والكفر: الجحود.

قال: فما الشرك وما الشك؟ قال عليه السلام: الشرك هو أن يَضُمَّ إلى الواحد الذي ليس كمثله شيء آخر، والشك: ما لم يَعتَقِدْ قلبه شيئاً.

قال: أفَيَكُونُ العالمُ جاهلاً؟ قال عليه السلام: عالمٌ بما يَعْلَمُ، وجاهلٌ بما يَجْهَلُ.

قال: فما السعادة وما الشقاوة؟ قال: السعادة: سَبَبُ خَيْرٍ، تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجْرُهُ إِلَى النَّجَاةِ، وَالشَّقَاوَةُ: سَبَبُ خِذْلَانٍ، تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَيَجْرُهُ إِلَى الْهَلَكَةِ، وَكُلٌّ يَعْلَمُ اللهُ.

قال: أَخْبِرْنِي عَنِ السَّرَاجِ إِذَا انْطَفَأَ أَيْنَ يَذْهَبُ نُورُهُ؟ قال عليه السلام: يَذْهَبُ فَلَا يَعُودُ.

قال: فما أنكَرْتَ أن يَكُونَ الإنسانُ مِثْلَ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ وَفَارَقَ الرُّوحَ الْبَدَنَ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ أَبَداً كما لا يَرْجِعُ ضَوْءُ السَّرَاجِ إِلَيْهِ أَبَداً إِذَا انْطَفَأَ؟

پرسید: پس ایمان و کفر چیست؟ فرمود: ایمان: تصدیق پروردگار در آنچه از عظمت خدا از او در ظاهر و نهان است نمی باشد، و کفر انکار است و جحود.

پرسید: شرک و شک چیست؟ فرمود: شرک: چسباندن کسی است به واحدی که هیچ همانندی ندارد، و شک: عدم اعتقاد قلبی به چیزی است.

پرسید: آیا می شود عالم: جاهل باشد؟ فرمود: عالم است بدانچه می داند، و جاهل است به چیزی که نمی داند.

پرسید: پس سعادت و شقاوت چیست؟ فرمود: سعادت: سبب خیر است، سعید دست بدامنش شده و او را نجات می دهد، و شقاوت: سبب خذلان و شکست است، بدبخت متمسک بدان شده آن نیز وی را به پرتگاه هلاکت می کشاند، و همه در علم خدا است.

پرسید: بفرمایید نور چراغ پس از خاموشی کجا می رود؟ فرمود: بدون بازگشت می رود.

پرسید: چرا قبول ندارید که انسان نیز مانند همان نور چراغ: پس از مرگ روح از بدن خارج شده و دیگر بدان باز نمی گردد، همانطور که نور چراغ پس از خاموشی بی-بازگشت است؟!

قال: لَمْ تُصِبِ الْقِيَاسَ، إِنَّ النَّارَ فِي الْأَجْسَامِ كَامِنَةٌ، وَالْأَجْسَامُ قَائِمَةٌ بِأَعْيَانِهَا كَالْحَجَرِ وَالْحَدِيدِ، فَإِذَا ضَرَبَ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ سَطَعَتْ مِنْ بَيْنِهِمَا نَارٌ، يَفْتَنِسُ مِنْهَا سِرَاجٌ لَهُ ضَوْءٌ، فَالنَّارُ ثَابِتَةٌ فِي أَجْسَامِهَا وَالضَّوْءُ ذَاهِبٌ، وَالرُّوحُ: جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أَلْبَسَ قَالِيًا كَيْفًا، وَلَيْسَ بِمَنْزِلَةِ السِّرَاجِ الَّذِي ذَكَرْتَ. إِنَّ الَّذِي خَلَقَ فِي الرَّجِيمِ جَنِينًا مِنْ مَاءٍ صَافٍ، وَرَكَّبَ فِيهِ ضُرُوبًا مُخْتَلِفَةً مِنْ عُرُوقٍ وَعَصَبٍ وَأَسْنَانٍ وَشَعْرٍ وَعِظَامٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَهُوَ يُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَيُعِيدُهُ بَعْدَ فَنَائِهِ.

قال: فَأَيْنَ الرُّوحُ؟ قال: فِي بَطْنِ الْأَرْضِ حَيْثُ مَصْرَعُ الْبَدَنِ إِلَى وَقْتِ الْبَعْثِ.

قال: فَمَنْ صُلِبَ فَأَيْنَ رُوحُهُ؟

قال: فِي كَفِّ الْمَلَكِ الَّذِي قَبَضَهَا حَتَّى يُودَّعَهَا الْأَرْضُ؟

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الرُّوحِ أَغَيْرُ الدَّمِّ؟

قال: نَعَمْ، الرُّوحُ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَكَ: مَادَّةٌ تَهَا مِنَ الدَّمِّ، وَمِنْ الدَّمِّ

فرمود: قیاس نادرستی نمودی، زیرا آتش در اجسام پنهان است، و اجسام با اعیان خود مانند سنگ و آهن قائم و حاضرند، و در صورت برخورد هر کدام با یکدیگر میانشان آتش نمایان می گردد، و چراغ، روشنایی از همان آتش می گیرد، پس آتش در اجسام ثابت است و نور ذاهب و رونده، و روح، جسمی است رقیق که ملبوس به قالبی مرکب شده، و مانند چراغی که گفتی نیست، بی شک کسی که در رَجیم: جنینی در آبی صاف خلق کرده، و انواع مختلفی از رگ و عصب و دندان و مو و استخوان و غیر آن را در آن ترکیب نموده، هو پس از مرگ زنده اش می دارد، و پس از فنا مرجوعش می گرداند.

پرسید: پس روح کجا است؟ فرمود: در بطن زمین همانجا که بدن دفن است تا وقت بعث و نشور.

پرسید: پس روح کسی که بدار آویخته می شود کجاست؟

فرمود: دست همان فرشته ای که جانش را ستانده می ماند تا به زمینش بازگرداند.

پرسید: بفرمایید آیا روح جز همان خون است؟

فرمود: آری، روح همانطور که برایت گفتم ماده اش از خون است، و خون مایه

رُطوبَةُ الْجِسْمِ وَصَفَاءُ اللَّوْنِ وَحُسْنُ الصَّوْتِ، وَكَثْرَةُ الصَّخْكِ، فَإِذَا جَدَّ الدَّمُ فَارَقَ الرُّوحُ
الْبَدَنَ.

قال: فَهَلْ يُوصَفُ بِخِفَّةٍ وَيَقُلُّ وَوزن؟

قال: الرُّوحُ بِمِثْرَلَةِ الرِّيحِ فِي الرِّقِّ، إِذَا تُفِخَتْ فِيهِ امْتَلَأَ الرِّقُّ مِنْهَا، فَلَا يَزِيدُ فِي وَزْنِ الرِّقِّ
وُجُوهًا فِيهِ، وَلَا يَنْقُصُهَا خُرُوجُهَا مِنْهُ، كَذَلِكَ الرُّوحُ لَيْسَ لَهَا ثِقَلٌ وَلَا وَزْنٌ.

قال: فَأَخْبِرْنِي مَا جَوْهَرُ الرِّيحِ؟

قال: الرِّيحُ هَوَاءٌ إِذَا تَحَرَّكَ يُسَمَّى رِيحاً، فَإِذَا سَكَنَ يُسَمَّى هَوَاءً، وَبِهِ قِوَامُ الدُّنْيَا، وَلَوْ
كَفَّتِ الرِّيحُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَفَسَدَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَتَنَنَ، وَذَلِكَ أَنَّ الرِّيحَ بِمِثْرَلَةِ الْمِرْوَحَةِ
تَذُبُّ وَتَدْفَعُ الْفَسَادَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَتُطَيِّبُهُ، فَهِيَ بِمِثْرَلَةِ الرُّوحِ إِذَا خَرَجَ عَنِ الْبَدَنِ تَنَنَ الْبَدَنُ
وَتَغَيَّرَ، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

قال: أَفَيَتَلَاشَى الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنْ قَالِبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ؟

رطوبت جسم و صفای رنگ و نیکویی صوت و زیادهی خنده است، پس چون خون
خشک شود روح از بدن فارغ و جدا می گردد.

پرسید: آیا روح مشمول تعاریفی چون سبکی و سنگینی و وزن می شود؟

فرمود: روح مانند باد در خیک است، وقتی در آن دمیده شود خیک از آن پر شود،
نه وارد شدن باد به وزن آن بیافزاید و نه خروج آن از وزنش بکاهد، حال روح نیز
اینگونه است که نه ثقیل دارد و نه وزنی.

پرسید: بفرمایید ماده و جوهر روح چیست؟

فرمود: باد همان هواست و به مجرد حرکت باد نامیده می شود، و در صورت سکون
«هوا»، و برپایی دنیا بسته به همان هواست، و اگر سه روز باد نوزد همه چیز زمین خراب
شده و متعفن می گردد، و باد در مثل مانند بادزن است که فساد و خرابی را از هر چیزی
دور ساخته و خوشبو می سازد، مانند روح! بتحصن خروج از جسم! بدن عفوئی شده
و تغییر می کند، بزرگ و بزرگوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است!!

پرسید: آیا روح پس از خروج از قالب خود متلاشی می شود یا باقی می ماند؟

قال: بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَفْتٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَنْفَى، فَلَا حِسَّ وَلَا مَحْسُوسَ، ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبِّرُهَا، وَذَلِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً يُسَبِّتُ فِيهَا الْخَلْقُ وَذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ.

قال: وَأَنَّى لَهُ بِالْبَعْثِ وَالْبَدَنُ قَدْ بَلَى، وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ، فَعُضْوٌ بِبَلَدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا، وَعُضْوٌ بِأُخْرَى تَمْرُقُهُ هَوَاشِئُهَا، وَعُضْوٌ قَدْ صَارَ تُرَاباً يُجِي بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطاً!!
قال (علیه السلام): إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، وَصَوَّرَهُ عَلَى نَمِيزٍ مِثَالِ كَانِ سَبَقَ إِلَيْهِ، قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ.

قال: أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ!

قال: إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةً فِي مَكَانِهَا، رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَفُشْحَةٍ، وَرُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضَيْقٍ وَظُلْمَةٍ، وَالْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَاباً كَمَا مَنَّهُ خَلْقٌ، وَمَا تَنْقَذُ بِهِ السَّبَاعُ وَالْهَوَاشُ مِنْ أَجْوَافِهَا

فرمود: بلکه آن تا وقت دمیدن در صور باقی می ماند، پس در آن زمان همه چیز باطل شده و فانی می گردد، نه حسی و نه محسوسی باقی می ماند، سپس همه چیز به همان صورتی که مدبرشان خلق کرده بود باز میگردند، و آن چهارصد سال است که خلق در آن بیارامند، و آن میان دو نفخه است.

پرسید: چه بعث و نشوری؛ با اینکه اجسام پوسیده و اعضاء پراکنده اند، عضوی در شهری خوراک درندگان شده و عضو دیگر را جانوران دریده اند، و عضوی دیگر تبدیل به خاکی شده که گل دیوار است!!

فرمود: آنکه بی چیزی او را خلق کرد، و بی هیچ مثال گذشته ای او را صورتگری کرده، همو قادر است همانگونه که آفریده سرانجام برگرداند.
زندیق گفت: آنرا برایم شرح دهید.

امام علیه السلام فرمود: روح در هر دو قالب مقیم است، روح نیکوکار در روشنی و گشادگی است، و روح بدکار در تنگی و تاریکی، و بدن تبدیل به همان خاکی شود که از آن خلق شده، و محتویات شکم درندگان و جانوران که به خاک می اندازند (مدفوع)

بِمَا أَكَلَتْهُ وَمَزَقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَيَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَوزَنَهَا، وَإِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ يَمْزِلَةُ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ الْبَعْثِ مَطَرَتِ الْأَرْضُ مَطَرُ النُّشُورِ، فَتَرَبُّو الْأَرْضُ ثُمَّ تَمْخَضُوا مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ، وَالزَّبَدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخِضَ، فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ، فَيَسْتَقِلُّ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ، فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمَصُورِ كَهَيْئَتِهَا، وَتَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدْ اسْتَوَى لَا يَتَكَبَّرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاءَةً؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ يُحْشَرُونَ فِي أَكْفَانِهِمْ.

قَالَ: أَنَّى لَهُمْ بِالْأَكْفَانِ وَقَدْ بَلَّيْتُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ.

قَالَ: لَقَدْ مَاتَ بِلَا كَفَنٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَسْتُرُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ بِمَا يَشَاءُ مِنْ عِنْدِهِ.

نزد همو که مشقال ذره‌ای در تاریکی از او دور نمی ماند و عدد و وزن اشیاء را می داند همه و همه محفوظ است، و بدرستی خاک انسانهای روحانی در خاک مانند طلا است، و چون هنگام بعث باران نشور بر زمین بیارد، و زمین مرتفع شده و بشدت نکان بخورد؛ خاک بشر مانند جاری شدن طلا از خاک؛ وقتی با آب شسته می شود جاری می گردد، مانند جدایی دوغ از کره پس از تکانهای شدید، پس خاک هر قالب در قالب خودش جمع می شود، و به فرمان خدای قادر به مکان روح منتقل می شود، و صورتهای به فرمان صورتگر به صورت اصلی خود باز می گردند، و روح در آن داخل می شود، پس چون برپا شد منکر هیچ چیزی از خود نمی شود.

پرسید: بفرمایید آیا مردمان هنگام حشر در روز قیامت عریانند؟ فرمود: بلکه در کفنه‌های خود محشور خواهند شد.

پرسید: چه کفنی! حال اینکه همه پوشیده؟! فرمود: همانکه بدنهایشان را حیات می بخشد همو کفنه‌هایشان را تجدید می فرماید.

پرسید: تکلیف اموات بی کفن چیست؟ فرمود: خداوند هرگونه که بخواهد عورتهاشان را پوشانده و مستور می فرماید.

قال: أَفَيُعْرَضُونَ صُفُوفًا؟ قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، هُمْ يَوْمَئِذٍ عِشْرُونَ وَمِائَةُ أَلْفٍ صَفٌّ فِي عَرْضِ الْأَرْضِ.

قال: أَوَلَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ؟

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا، إِنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ بِأَجْسَامٍ، وَإِنَّمَا هِيَ صِفَةٌ مَا عَمِلُوا، وَإِنَّمَا يَحْتِاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهِلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ، وَلَا يَعْرِفُ ثِقَلَهَا وَخِفَتَهَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَحْتِجُ عَلَيْهِ شَيْءٌ.

قال: فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ.

قال: فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»؟

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُهُ.

قال: فَأَخْبِرْنِي أَوَلَيْسَ فِي النَّارِ مَقْنَعٌ أَنْ يُعَذَّبَ خَلْقُهُ بِهَا دُونَ الْحَيَاتِ وَالْعَقَارِبِ؟ قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا يُعَذَّبُ بِهَا قَوْمًا زَعَمُوا أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ خَلْقِهِ، إِنَّمَا شَرِيكُهُ الَّذِي

پرسید: آیا بصف عرضه خواهند شد؟ فرمود: آری، مردم آنروز در یکصد و بیست هزار صف در عرض زمین خواهند بود.

پرسید: مگر اعمال وزن نمی شود؟

فرمود: نه، اعمال مانند اجسام نیست، و تنها صفتی از اعمالشان می باشد، و تنها کسی نیاز به وزن شيء دارد که عدد و وزن و سبکی آنها را نداند، و بی شک هیچ چیزی بر خداوند مخفی و نهان نیست.

پرسید: پس معنی میزان چیست؟ فرمود: عدل است.

پرسید: پس معنی آیه «پس هر که میزانهایش گران و سنگین باشد - اعراف: ۸» چیست؟

فرمود: یعنی: پس هر که کردار و اعمالش بچربد.

پرسید: بفرمایید مگر در جهنم شاهد عادل نیست که خلق را عذاب کند تا دیگر نیازی به مار و عقرب نباشد؟

فرمود: مار و عقرب را تنها وسیله عذاب کسانی قرار می دهد که فکر می کردند آنها

يَخْلُقُهُ ، فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْعَقَارِبَ وَالْحَيَاتَ فِي النَّارِ لِيَذِيقَهُمْ بِهَا وَبَالَ مَا كَذَبُوا عَلَيْهِ
فَجَحَدُوا أَنْ يَكُونَ صُنْعُهُ .

قَالَ : فَمِنْ أَيْنَ قَالُوا : إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْتِي الرَّجُلُ مِنْهُمْ إِلَى ثَمَرَةٍ يَتَنَاوَلُهَا فَإِذَا أَكَلَهَا عَادَتْ
كَهَيْئَتِهَا ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ ، ذَلِكَ عَلَى قِيَاسِ السَّرَاجِ يَأْتِي الْقَاسِسُ فَيَقْتَبِسُ مِنْهُ ، فَلَا يَنْقُصُ مِنْ
ضَوْنِهِ شَيْءٌ ، وَقَدْ امْتَلَأَتِ الدُّنْيَا مِنْهُ سِرَاجاً .

قَالَ : أَلَيْسُوا يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ ، وَتَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لَهُمُ الْحَاجَةُ ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَلَى ، لِأَنَّ غَدَاءَهُمْ رَقِيقٌ لَا يَثْقُلُ لَهُ ، بَلْ يَخْرُجُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ بِالْعَرَقِ .

قَالَ : فَكَيْفَ تَكُونُ الْحَوْرَاءُ فِي جَمِيعِ مَا أَتَاهَا زَوْجُهَا عَذْرَاءً ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِنَ الطَّيِّبِ لَا تَغْتَرِبُهَا عَاهَةٌ ، وَلَا تُخَالِطُ جِسْمَهَا آفَةٌ وَلَا يَجْرِي
فِي نَفْسِهَا شَيْءٌ ، وَلَا يُدْنِسُهَا حَيْضٌ ، فَبِالرَّحِمِ مُلْتَزِمَةٌ [مُلْتَمِئَةٌ] ، إِذْ لَيْسَ فِيهِ لَيْسُو

از خلق خدا نیستند بلکه شریک دیگری آنها را خلق کرده ، پس خداوند نیز عقرب
و مار را در آتش بر آنان مسلط نماید تا وبال دروغی که بافته و انکاری که در خلقت آندو
قائل شدند را بچشند .

پرسید : پس از کجا گفته اند : فردی بهشتی تا دست دراز کند میوه ای را بگیرد
بمحض خوردن آن به همان شکل و هیئت سابق خود باز گردانده شود ؟

فرمود : آری ، آن بر قیاس همان چراغ است که فردی آتشی از آن می گیرد بی آنکه
از نور آن چیزی کم شود ، حال اینکه تمام دنیا از جانب او پر از چراغ و سراج شده است .

پرسید : مگر نمی خورند و نمی آشامند ، و بنظر شما اینان نیاز بر رفع حاجت ندارند ؟
فرمود : آری ، چون خوراکشان رقیق و بی وزن است ، دفع با عرق از اجسامشان
خارج می شود .

پرسید : چگونه حوریان در تمام موارد نزدیکی شوهرانشان با کره اند ؟
فرمود : زیرا خلقت اینان با طیب بوده و عاری از هر بیماری و نقصند ، و جسمشان با
آفتی مخلوط نشده و در سوراخشان چیزی جریان نمی یابد ، و هیچ حیضی آنان را آلوده

الإحلیل بحری.

قال: فَبَهِ تَلْبَسُ سَبْعِينَ حُلَّةً، وَيَرَى رَوْحَهَا مَخَّ سَاقِيهَا مِنْ وَرَاءِ حُلِّهَا وَبَدَنِهَا؟
 قال عليه السلام: نَعَمْ، كَمَا يَرَى أَحَدُكُمْ الدَّرَاهِمَ إِذَا أَلْقَيْتَ فِي مَاءٍ صَافٍ قَدْرَهُ قَدْرَ رُوحٍ.
 قال: فَكَيْفَ تَنْتَعِمُ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِمَا فِيهِ مِنَ النِّعَمِ، وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ افْتَقَدَ ابْنَهُ أَوْ أَبَاهُ
 أَوْ حَيِّمَهُ أَوْ أُمَّهُ، فَإِذَا افْتَقَدُوا هُمْ فِي الْجَنَّةِ لَمْ يَشْكُوا فِي مَصِيرِهِمْ إِلَى النَّارِ، فَمَا يَصْنَعُ بِالنِّعَمِ مَنْ
 يَعْلَمُ أَنَّ حَيِّمَهُ فِي النَّارِ يُعَذَّبُ؟
 قال عليه السلام: إِنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ قَالُوا: إِنَّهُمْ يَتَسَوَّنَ ذِكْرُهُمْ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: انْتَظِرُوا قُدُومَهُمْ،
 وَرَجُوا أَنْ يَكُونُوا بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فِي أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ.
 قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الشَّمْسِ أَيْنَ تَغِيبُ؟

نمی سازد، پس رَحِم چسبیده و بسته است، چون راهی جز برای احلیل ندارد.
 پرسید: حوریان هفتاد جامه بر تن دارند، چگونه است که شوهرانشان قادرند مغز
 دو ساقشان را از پشت این همه جامه و جسمشان ببینند؟
 فرمود: آری، مانند یکی از خود شما که سکه های تفره را در آبی صاف به عمق یک
 نیرزه می بیند.

پرسید: نحوه استفاده بهشتیان از نعمات آنجا چگونه است، با اینکه غالبشان فاقد
 پدر یا پدر یار فقی یا مادر خود شده، و فقدانشان فقط حاکی از این است که همه مفقودین
 در دوزخند، پس با نعمات چه کند آنکه از حال رفیقش در جهنم و عذاب باخبر است؟!
 فرمود: اهل علم گفته اند: اهل بهشت یاد آنان را فراموش می کنند، و برخی دیگر
 گفته اند^(۱): چشم براه آنان باشد، و امید آن دارند که از جمله اهل اعراف؛ میان دوزخ
 و بهشت باشند.

پرسید: بفرمایید که خورشید کجا غایب و پنهان می شود؟

۱- شاید در این ابهام مصلحتی باشد، یکی قول معصوم باشد و دیگری قول دیگران، و احتمال

دارد برخی فراموش کنند و برخی چشم براه باشند، و هر کدام حال برخی را شرح داده باشد. (از بحار)

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ بَعْضَ الْعُلَمَاءِ قَالَ: إِذَا انْحَدَرَتْ أَسْفَلُ الْقُبَّةِ دَارَ بِهَا الْقَلْبُ إِلَى بَطْنِ السَّمَاءِ صَاعِدَةً أَبَدًا، إِلَى أَنْ تَنْحَطَّ إِلَى مَوْضِعٍ مَطْلَعِهَا، يَعْنِي: أَنَّهَا تَغِيبُ فِي عَيْنِ حَامِيَةٍ ثُمَّ تَحْرُقُ الْأَرْضَ رَاجِعَةً إِلَى مَوْضِعٍ مَطْلَعِهَا، فَتَحِيرُ تَحْتَ الْعَرْشِ حَتَّى يُؤْذَنَ لَهَا بِالطَّلُوعِ، وَيُسَلَبَ نُورُهَا كُلُّ يَوْمٍ، وَتُجَلَّلَ نُورًا آخَرَ.

قَالَ: فَأَلْكَرْسِيُّ أَكْبَرُ أَمْ الْعَرْشُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ فِي جَوْفِ الْكَرْسِيِّ، مَا خَلَا عَرْشُهُ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الْكَرْسِيُّ.

قَالَ: فَخَلَقَ النَّهَارَ قَبْلَ اللَّيْلِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، خَلَقَ النَّهَارَ قَبْلَ اللَّيْلِ، وَالشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ، وَالْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ، وَوَضَعَ الْأَرْضَ عَلَى الْحُوتِ، وَالْحُوتَ فِي الْمَاءِ، وَالْمَاءَ فِي صَخْرَةٍ مَجْووفَةٍ،

فرمود: یکی از دانشمندان گوید: وقتی پایین قبه سرازیر می شود با آن پیوسته فلک به بطن آسمان می گردد، تا اینکه به محل طلوع خود پایین بیاید، یعنی: خورشید در چشمی پاک پنهان می شود سپس به پایین زمین می رود تا به مطلع خود باز گردد، و حیران زیر عرش می ماند تا اجازه طلوع یابد، و هر روز نور خورشید گرفته شده و نوری دیگر تجلی می کند^(۱).

پرسید: کرسی بزرگتر است یا عرش؟

فرمود: هرچه خدا آفریده در داخل کرسی است، جز عرش خدا، زیرا آن بزرگتر از آن است که کرسی آنرا احاطه کند.

پرسید: آیا روز را قبل از شب آفرید؟

فرمود: آری، روز را پیش از شب آفرید، و خورشید را پیش از ماه، و زمین را پیش از آسمان، و زمین را بر حوت قرار داده و حوت را در آب، و آب را در صخره ای گود،

۱ - باید توجه داشت که غالب پاسخها - در صورت صحت صدور از امام علیه السلام - در خور

فهم سائل یا اسکاتی است.

وَالصَّخْرَةَ عَلَى عَاتِقِ مَلَكٍ، وَالْمَلَكَ عَلَى الثَّرَى، وَالثَّرَى عَلَى الرِّيحِ الْعَقِيمِ، وَالرِّيحَ عَلَى الْهَوَاءِ، وَالْهَوَاءَ تُمَسِّكُهُ الْقُدْرَةُ، وَلَيْسَ تَحْتَ الرِّيحِ الْعَقِيمِ إِلَّا الْهَوَاءُ وَالظُّلُمَاتُ، وَلَا وَرَاءَ ذَلِكَ سَعَةٌ وَلَا ضَبَقٌ، وَلَا شَيْءٌ يَتَوَهَّمُ، ثُمَّ خَلَقَ الْكَرْسِيَّ فَحَشَاهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَالْكَرْسِيَّ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ فَجَعَلَهُ أَكْبَرَ مِنَ الْكَرْسِيِّ.

۲۲۴ - وَعَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: مَرْحَبًا يَا سَعْدُ! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بِهَذَا الْاسْمِ سَمَّيْتُ أُمِّي، وَمَا أَقْلُ مَنْ يَعْرِفُنِي بِهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ يَا سَعْدُ الْمَوْلَى! فَقَالَ الرَّجُلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَذَا اللَّقَبُ كُنْتُ اللَّقَبُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي اللَّقَبِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «وَلَا تَتَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِشَى الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ».

و صخره را بر گرد فرشته ای، و فرشته را بر «ثری» و آنرا بر ریح عقیم، و ریح را بر هوا، و هوا در دست قدرت است، و زیر ریح عقیم جز هوا و تاریکیها چیز دیگری نیست، و اطراف آن گشادگی و تنگی نیست، و نه هیچ چیزی که در فکر آید، سپس کرسی را خلق کرده و با آسمانها و زمین پر کرد، و کرسی بزرگتر از تمام مخلوقات خدا است، سپس عرش را آفرید، و آنرا بزرگتر از کرسی قرار داد.

۲۲۴ - و از ابان بن تغلب نقل است که گفتم: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن بر آنحضرت وارد شده و سلام کرد، آنحضرت جواب سلام وی را داده و فرمود: مرحبا ای سعد، آنمرد گفت: مادر مرا به این اسم نامیده، و کمتر کسی آنرا می داند! امام علیه السلام فرمود: راست گفتی ای سعد المولی، مرد گفت: قربانت گردم! این لقب من است.

امام علیه السلام فرمود: هیچ خیری در لقب نیست، خداوند تبارک و تعالی در قرآن فرموده: «و یکدیگر را به لقبها نخوانید. بدنامی است نام کردن [مردم] به بدکرداری پس از ایمان آوردن [آنها] - حجرات: ۶۱».

ما صِنَاعَتُكَ يَا سَعْدُ! فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ نَنْظُرُ فِي النُّجُومِ، لَا يُقَالُ إِنَّ
بِالْيَمَنِ أَحَدًا أَعْلَمَ بِالنُّجُومِ مِنَّا.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَكَمْ يَزِيدُ ضَوْءُ الشَّمْسِ عَلَى ضَوْءِ الْقَمَرِ دَرَجَةً؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ:
لَا أَذْرِي.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: صَدَقْتَ. قَالَ: فَكَمْ ضَوْءُ الْقَمَرِ يَزِيدُ عَلَى ضَوْءِ الْمَشْرِئِ
دَرَجَةً؟ قَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَذْرِي! قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: صَدَقْتَ!

قَالَ: فَكَمْ يَزِيدُ ضَوْءُ الْمَشْرِئِ عَلَى ضَوْءِ عَطَارِدِ دَرَجَةً؟ قَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَذْرِي! فَقَالَ
لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: صَدَقْتَ!

قَالَ: فَكَمْ ضَوْءُ عَطَارِدِ يَزِيدُ دَرَجَةً عَلَى الدَّهْرِ؟ قَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَذْرِي! قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام: صَدَقْتَ.

قَالَ: فَمَا اسْمُ النُّجْمِ الَّذِي إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْإِبِلُ؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ: لَا أَذْرِي! فَقَالَ لَهُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: صَدَقْتَ!



مجلس شورای اسلامی ایران

کارت چیست ای سعد؟ گفت: قربانت گردم، ما خاندانی ستاره شناس و منجم هستیم،
وداناتر از ما در این علم در سرزمین من نیست.

امام عليه السلام فرمود: میزان افزایش نور خورشید بر نور قمر چند درجه است؟ گفت:
نمی دانم.

فرمود: درست است. بگو چند درجه نور قمر بیشتر از نور مشتری است؟ گفت:
نمی دانم. امام فرمود: راست گفتی.

فرمود: میزان افزایش نور مشتری بر نور عطارد چند درجه است؟ گفت: نمی دانم.
امام صادق عليه السلام فرمود: راست گفتی.

فرمود: میزان افزایش نور عطارد بر نور زهره چند درجه است؟ گفت: نمی دانم.
حضرت فرمود: راست گفتی.

فرمود: نام ستاره ای که اگر طلوع کند شتر تحریک می شود چیست؟ گفت: نمی دانم.
امام صادق عليه السلام فرمود: راست گفتی.

قال: فما اسم النجم الذي إذا طلع هاجت البقر؟ فقال اليماني: لا أدري! فقال له أبو عبد الله عليه السلام: صدقت!

قال: فما اسم النجم الذي إذا طلع هاجت الكلاب؟ فقال اليماني: لا أدري! فقال له أبو عبد الله عليه السلام: صدقت في قولك: «لا أدري»! فما زحل عندكم في النجوم؟ قال اليماني: نجم نحس.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا تقل هذا؛ فإنه نجم أمير المؤمنين عليه السلام وهو نجم الأوصياء عليهم السلام، وهو النجم الثاقب الذي قال الله تعالى في كتابه:

فقال له اليماني: فما معنى الثاقب؟

فقال: إن مطلعه في السماء السابعة، فإنه ثقب بصوته حتى أضاء في السماء الدنيا، فمن ثم سماه الله النجم الثاقب.

ثم قال: يا أبا العزب! أعندكم عالم؟ فقال اليماني: نعم جعلت فداك، إن باليمن قوماً

فرمود: نام آن ستاره چیست که اگر طلوع کند؛ گاو تحریک می شود؟ گفتم: نمی دانم. امام فرمود: راست گفتم.

فرمود: نام ستاره ای که اگر طلوع کند سگان تحریک شوند چیست؟ گفتم: نمی دانم. امام علیه السلام فرمود: در کلام منی دانم راست گفتم. ستاره زحل میان ستارگان چه جایگاهی دارد؟

گفتم: ستاره ای نحس است.

فرمود: این حرف مگو، زیرا آن ستاره امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن ستاره اوصیاء علیهم السلام می باشد، و آن همان نجم ثاقبی است که خداوند در قرآن فرموده:

مرد یمانی گفت: ثاقب یعنی چه؟

فرمود: محل طلوع آن در آسمان هفتم است، و آن ستاره ای است که پرتو نورش پس از گذشت از اینها به آسمان دنیا می رسد، پس خداوند بدین خاطر نامش را ستاره درخشان نامیده است.

سپس فرمود: ای برادر عرب، آیا نزد شما عالمی هست؟ گفتم: آری قربانت گردم،

لَيُسْوَكَ أَحَدُ النَّاسِ فِي عِلْمِهِمْ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : وَمَا يُبْلَغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِهِمْ؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ : إِنَّ عَالِمَهُمْ لَيَزُجُّ الطَّيْرَ وَيَقْفُو الْأَثَرَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرٍ لِلرَّاكِبِ الْمُجِثِّ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : فَإِنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ عَالِمِ الْيَمَنِ . قَالَ الْيَمَانِيُّ : وَمَا يُبْلَغُ عِلْمُ عَالِمِ الْمَدِينَةِ؟

قَالَ : إِنَّ عِلْمَ عَالِمِ الْمَدِينَةِ يَنْتَهِي إِلَى أَنْ لَا يَقْفُو الْأَثَرَ ، وَلَا يَزُجُّ الطَّيْرَ وَيَعْلَمُ مَا فِي اللَّحْظَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ ، تَقْطَعُ اثْنَيْ عَشَرَ رُجْأً ، وَاثْنَيْ عَشَرَ بَرًّا ، وَاثْنَيْ عَشَرَ بَحْرًا وَاثْنَيْ عَشَرَ عَالَمًا .

فَقَالَ لَهُ الْيَمَانِيُّ : مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَعْلَمُ هَذَا ، وَمَا يَدْرِي مَا كُنْهَهُ؟

قَالَ : ثُمَّ قَامَ الْيَمَانِيُّ فَخَرَجَ .

۲۲۵- وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْبِ قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي لَيْلَى الْمَدِينَةَ ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ دَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَقُمْنَا إِلَيْهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این گروهی هستند که علمشان مانند باقی مردم نیست .

حضرت فرمود : از علم آنان چه می دانی؟ گفت : عالم من مرغ را در سبقت پرواز باز می دارد ، و در آن واحد بقدر مسیر یکماه را کب سیر نماید و اثری از او نماند .

امام عليه السلام فرمود : پس بدرستی عالم مدینه از عالم من برتر است ، یمانی گفت : از علم او به شما چه رسیده؟

فرمود : بی شک علم عالم مدینه به آنجا ختم می شود که وقوف بر اثر را کب مرکب نماند و بی آنکه مرغ را در سبقت پرواز باز دارد در آن واحد مسیر یک دور خورشید را می داند ، از دوازده برج می گذرد و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم .

یمانی گفت : فکر نمی کنم کسی این همه علم را بداند ، وکنه آنرا دریابد .

راوی گفت : سپس یمانی برخاسته و خارج شد .

۲۲۵- واز سعید بن ابی الحضیب نقل است که : من وابن ابی لیلی وارد مدینه شده و ما داخل مسجد الرسول صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه جعفر بن محمد عليه السلام وارد شد ، پس نزد او رسیدیم ،

فَسَأَلَنِي عَنْ نَفْسِي وَأَهْلِي ثُمَّ قَالَ: مَنْ هَذَا مَعَكَ؟
 قُلْتُ: ابْنُ أَبِي لَيْلَى قَاضِي الْمُسْلِمِينَ! فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَتَأْخُذُ مَالَ هَذَا فَتُعْطِيهِ
 هَذَا، وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ، وَلَا تَخَافُ فِي هَذَا أَحَدًا؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: فَيَأَيُّ شَيْءٍ تَقْضِي؟
 قَالَ: بِمَا بَلَغَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ.
 قَالَ: فَبَلِّغْكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْضَاكُمْ عَلَيَّ بَعْدِي؟» قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: فَكَيْفَ تَقْضِي بغيرِ قَضَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ بَلِّغَكَ هَذَا؟
 قَالَ: فَاصْفَرَّ وَجْهُ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ثُمَّ قَالَ: التَّيْسُ مِثْلًا لِنَفْسِكَ^(۱)، فَوَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُكَ مِنْ
 رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا.

۲۲۶- وَعَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

آنحضرت از حال من و خانواده‌ام پرسید و اینکه همراه من کیست؟
 گفتم: او ابن ابی لیلی قاضی مسلمین است. فرمود: آری، سپس بدو فرمود:
 آیا مال این را میگیری و دیگری می‌دهی، و میان زن و مرد جدایی می‌اندازی،
 و در اینکار از هیچکس هراسی نداری؟ گفتم: آری.
 فرمود: با چه وسیله‌ای قضا و داوری می‌کنی؟
 گفتم: با احادیثی که از رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر بدستم رسیده.
 فرمود: آیا این خبر از رسول خدا ﷺ به تو رسیده که فرمود: «در قضا و داوری علی
 از همه شما بالاتر است»؟ گفتم: آری.
 فرمود: پس چطور بغير قضاى علی علیه السلام داوری می‌کنی با اینکه این خبر به تو رسیده؟
 راوی گوید: با شنیدن این کلام رنگ رخسار ابن ابی لیلی زرد شده و بمن گفت:
 رفیق دیگری برای خود بگیر، که بخدا دیگر تا ابد با تو حرف نخواهم زد!
 ۲۲۶- از حسین بن زید بن جعفر صادق نقل است که رسول خدا به فاطمه علیها السلام فرمود:

۱- فی الکافی (ج ۷ ص ۴۰۸، ح ۵): «التَّيْسُ لِنَفْسِكَ زَمِيلًا - إلخ».

یا فاطمَه ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ .

قَالَ : فَقَالَ الْمُحَدِّثُونَ بِهَا . قَالَ : فَأَتَاهُ ابْنُ جُرَيْجٍ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، حَدَّثَنَا الْيَوْمَ حَدِيثًا اسْتَهْزَأَهُ النَّاسُ .

قَالَ : وَمَا هُوَ ؟

قَالَ : حَدَّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ : « إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِكَ ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ » .

قَالَ : فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ ، إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ فِيهَا تَرُؤُونَ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاهُ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَا تُنَكِّرُ أَنْ تَكُونَ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُسُومَةً ، يَرْضَى اللَّهُ لِرِضَاهَا ، وَيَغْضَبُ لِعُضْبِهَا ؟!

قَالَ : صَدَقْتَ ! اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ .

۲۲۷ - وَعَنْ حَنْصِلِ بْنِ غِيَاثٍ ، قَالَ : تَمَهَّدْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنُ أَبِي الْعَوَّجَاءِ يَسْأَلُ

«خداوند عزوجل برای خشم فاطمه غضب می کند و به رضایتش خشنود می گردد» .
راوی گوید : پس اهل حدیث آنرا نقل کردند . روزی ابن جریر نزد آنحضرت آمده و گفت : ای ابو عبدالله ، امروز حدیثی شنیدم که مردم آنرا استهزاء می کردند ! .
فرمود : کدام حدیث ؟!

گفت : اینکه رسول خدا ﷺ فرموده : «خداوند عزوجل برای خشم فاطمه غضب می کند و به رضایتش خشنود می گردد» .

راوی گوید : امام فرمود : آری ، مگر شما خود این حدیث را نقل نمی کنید که خدا برای غضب بنده مؤمنش غضب می کند و برای رضایتش خشنود می شود ؟ گفت : آری .
فرمود : چگونه منکر این هستید که دخت گرامی رسول خدا ﷺ مؤمنه است :
خداوند برای خشنودیش خشنود و برای غضبش به خشم آید ؟!

گفت : راست گفתי ، خدا می داند کجا رسالت و مأموریت خود را قرار دهد !!
۲۲۷ - حفص بن غیاث گوید : در مسجد الحرام حاضر شدم و ابن ابی العوجاء از

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»، مَا ذَنْبُ الْغَيْرِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْتَكُ هِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا!

قَالَ: فَسُئِلَ لِي [فِي] ذَلِكَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا!

قَالَ: نَعَمْ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لَيْثَةً فَكَسَرَهَا، ثُمَّ رَدَّهَا فِي مِلْبَنِهَا، فَهِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا.

۲۲۸ - وَرَوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»، قَالَ: مَا فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

امام صادق علیه السلام درباره این آیه می پرسد: «هرگاه پوست تشان پخته شود و بسوزد آنان را پوستهای دیگری جایگزین سازیم تا عذاب را بچشند - نساء ۵۶» که آن پوستهای دیگر چه گناهی مرتکب شده اند؟

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، آن آن است و آن غیر آن!

گفت: مثالی در اینباره از امور دنیا برایم بزنید، فرمود: بسیار خوب، آیا فکر می کنی اگر مردی آجری را بشکند سپس بر روی آن آب بریزد سپس آنرا به همان شکل اولیه خود باز گرداند مگر نه این است که آن آن است و آن غیر آن؟! گفت: آری همینطور است، خدا بر عمرت بیفزاید (۱).

۲۲۸ - و نقل است که حضرت صادق علیه السلام از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه «گفت:

بلکه اینکار را بت بزرگشان کرده است، اگر سخن می گویند، از آنها پرسید - انبیاء: ۶۳» سوال شده و فرمود: بت بزرگشان آنکار را انجام نداد و نه ابراهیم علیه السلام کذب گفت. پرسید: این چگونه می شود؟

فَقَالَ: إِنَّمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ: فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ. فَإِنْ نَطَقُوا فَكَبِّرُهُمْ فَعَلَّ، وَإِنْ لَمْ يَنْطِقُوا فَلَمْ يَفْعَلْ كَبِّرُهُمْ شَيْئاً، فَمَا نَطَقُوا، وَمَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ يُوسُفَ: «أَتَيْتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»؟

قَالَ: إِنَّهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ. أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ حِينَ قَالُوا: «مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقَدَ صُوعَ الْمَلِكِ»، وَلَمْ يَقُلْ «سَرَقْتُمْ صُوعَ الْمَلِكِ»، إِنَّمَا سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ.

فَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ: «فَنَظَرُ نَظْرَةً فِي التُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»، قَالَ: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ سَقِيمًا، وَمَا كَذَبَ، إِنَّمَا عَنَى سَقِيمًا فِي دِينِهِ، أَي: مُرْتَادًا.

۲۲۹ - وَعَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ قَوْمًا رَوَوْا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ». فَقَالَ: صَدَقُوا.

فرمود: حضرت ابراهیم علیہ السلام فقط گفت: «اگر سخن می گویند، از آنها پرسید». اگر سخن می گفتند پس بزرگشان انجام داده بود، وگرنه انجام نداده بود، پس سخن نگفتند، و ابراهیم نیز کذب نگفت.

و نیز در داستان حضرت یوسف علیہ السلام از آیه: «ای کاروانیان بی گمان شما دزدانید - یوسف: ۷۰» سؤال کرد.

فرمود: آنان یوسف را از پدرشان دزدیده بودند، مگر نمی بینی در ادامه آمده: «برادران یوسف گفتند: چه گم کرده اید؟ گفتند: پیمانه شاه را گم کرده ایم - یوسف: ۷۲ و ۷۳»، و نگفت شما پیمانه شاه را دزدیده اید، تنها یوسف را از پدرش دزدیده بودند.

پس در داستان ابراهیم از این آیه سؤال شد که: «پس با نگاهی به ستارگان در نگر نیست؟» و آنگاه گفت: همانا من بیزارم - صافات: ۸۸ و ۸۹» فرمود: ابراهیم مریض نبود، و دروغ هم نگفت، تنها مرادش این بود که بیمار دین هستم، یعنی: جستجو گرم.

۲۲۹ - عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيُّ گوید: به امام صادق علیہ السلام گفتم: گروهی حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند که فرموده: «اختلاف امت من رحمت است»، نظر شما چیست؟

فرمود: راست گفته اند.

قُلْتُ: إِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً، فَاجْتَنَابُهُمْ عَذَابٌ؟

قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَتَذْهَبُوا، إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، أَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفَرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَيَحْتَلِفُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيَعْلَمُوهُمْ، إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ فِي الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافًا فِي دِينِ اللَّهِ، إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.

۲۳۰- وَرَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا وَجَدْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَالْعَمَلُ لَكُمْ بِهِ لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِهِ، وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَتْ فِي سُنَّةِ مِنِّي فَلَا عُذْرَ لَكُمْ فِي تَرْكِ سُنَّتِي، وَمَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فَقُولُوا، فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ، بِأَيِّهَا أَخَذَ اهْتَدَيْ، وَبِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ.

گفتم: اگر اختلاف اینان رحمت باشد، پس اجتناعشان موجب عذاب است؟
فرمود: معنایش اینطور نیست که شما و اینان فهمیده‌اید، به این آیه توجه کن: «پس چرا از هر گروهی از ایشان جمعی بیرون نروند [ودسته‌ای بمانند] تا دانش دین بیاموزند - و آیات و احکام جدید را فراگیرند - و مردم خویش را چون به سوی ایشان بازگردند هشدار و بیم دهند شاید که بترسند و پرهیزند - توبه: ۱۲۲»، خداوند ایشان را امر فرموده که [همه بجنبش نروند بلکه] گروهی نزد رسول خدا ﷺ بمانند و با او آمد و شد کرده و آیات و احکام جدید دین را فراگیرند، سپس نزد قوم خود بازگشته و تعلیمشان دهند، مراد از اختلاف، تنها آمد و شد در شهرها است نه اختلاف در دین خدا، هر آینه دین خدا واحد و یکی است.

۲۳۰- از همان حضرت علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: آنچه در کتاب خدا یافتید بدان عمل کنید و هیچ عذری در ترک آن ندارید، و آنچه در قرآن نبود در سنت و روش من بوده و عمل بدان مفروض و غیر قابل ترک است، و آنچه که در سنت من نبود آنچه صحابه گفتند بدان عمل کنید، هر آینه اصحاب من در میان شما مانند ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت شوید، و هر سخن ایشان را اخذ کنید راه یابید،

وَاخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةً.

قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ : أَهْلُ بَيْتِي.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ عليه السلام : إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَخْتَلِفُونَ وَلَكِنْ يُفْتَنُونَ الشَّيْعَةَ بِمُرِّ الْحَقِّ، وَرَبِّمَا أَفْتَوْهُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَمَا يَخْتَلِفُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَهُوَ لِلتَّقِيَّةِ، وَالتَّقِيَّةُ رَحْمَةٌ لِلشَّيْعَةِ.

وَيُؤَيِّدُ تَأْوِيلَهُ عليه السلام أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا مَا رَوَاهُ :

۲۳۱ - مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ خُثَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : مَنْ عَرَفَ مِنْ أَمْرِنَا أَنْ لَا تَقُولَ إِلَّا حَقًّا، فَلْيَكْتَسِبْ بِمَا يَعْلَمُ مِنَّا، فَإِنْ سَمِعَ مِنَّا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ مِنَّا دِفَاعٌ وَاخْتِيَارٌ لَهُ.

۲۳۲ - وَعَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا

واختلاف اصحابم برای شما موجب رحمت است.

یکی پرسید : ای رسول خدا، اصحاب شما کیانند؟ فرمود : اهل بیتم.

شیخ صدوق - علیه الرحمة - گوید : بی شک اهل بیت اختلاف نمی کنند بلکه شیعیان را به دستور حق فتوا می دهند، و گاهی فتوایشان جنبه تقیه دارد و ریشه اختلاف همان مسئله تقیه در گفتار است، و تقیه موجب رحمت برای شیعیان می باشد.

مؤلف گوید : در تأیید تأویل آن شیخ بزرگوار اخبار بسیاری وارد شده است.

یکی از آن اخبار روایتی است که :

۲۳۱ - مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ از نصر بن خثعم نقل کرده که گفت : از امام صادق عليه السلام شنیدم

که می فرمود : کسی که آنگنان به امر ما عارف باشد که ما جز حق نمی گوئیم، همان که از ما میداند او را بس است، و اگر از ما مطلبی خلاف آنچه می دانست (گفتاری بظاهر ناحق) شنید، این برای ما دفاع^(۱) [از او] است و برای او اختیار.

۲۳۲ - عمر بن حنظله گوید : از امام صادق عليه السلام پرسیدم : دو نفر از اصحاب خودمان

۱ - یعنی : گفتاری که خلاف دانسته های او از ما صادر شده تنها برای دفع ضرر

و گرفتاری برای او گفته شده، پس بدان راضی بوده و عمل کند. (مرآة العقول)

بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمُ إِلَى الْجَبِيتِ وَالطَّاعُوتِ الْمُنْهَبِيِّ عَنْهُ ، وَمَا حُكِمَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ ، وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» .

قُلْتُ : فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ وَقَدْ اخْتَلَفَا؟

قَالَ : يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمُ يَمُنُّ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا ، وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضِ بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ، فَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمٍ وَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ ، فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَعَلَيْنَا رَدٌّ ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَافِرٌ وَرَادُّ عَلَى اللَّهِ ، وَهُوَ عَلَى حَدِّ مِنَ الشُّرَكَ بِاللهِ .

راجع به وام یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می روند ، این عمل جایز است؟

فرمود : کسی که در موضوعی حق یا باطل نزد آنان به محاکمه رود چنانست که نزد بت و طغیانگر - نهی شده از آن - به محاکمه رفته باشد ، و آنچه طغیانگر برایش حکم کند اگرچه حق مسلم او باشد چنان است که عمل حرامی را می گیرد ، زیرا آنرا به حکم طغیانگر گرفته است ، در صورتیکه خدا امر فرموده است به او کافر باشند ، خدای تعالی فرماید : «می خواهند داورى به طاغوت - سرکش - برند و حال آنکه فرمان یافته اند که به آن کافر شوند - نساء : ۶۰» .

عرض کردم : آندو چه کنند ، اختلاف دارند؟!

فرمود : نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد ، به حکمیت او راضی شوند همانا من او را حاکم شما قرار دادم ، اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آنان او را نپذیرفت همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آن که ما رد کند خدا را رد کرده و این در مرز شرک به خدا است .

قُلْتُ : فَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا ، فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهَا فَاخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا ، فَإِنَّ الْحَكَمَيْنِ اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ؟
 قَالَ : إِنَّ الْحَكَمَ مَا حَكَمَ بِهِ أَغْذَاهَا وَأَفَقَّهَهَا وَأَصْدَقَهَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْزَعَهَا ، وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ .

قُلْتُ : فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ ، عَرَفَا بِذَلِكَ لَا يُفْضَلُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ؟
 قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : يُنْظَرُ الْآنَ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتَيْهَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا ، الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ بَيْنَ أَصْحَابِكَ ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِهَا وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِشَهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ ، فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ ، وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ : أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ قَبِيحٌ ، وَأَمْرٌ بَيْنَ عَيبِهِ قَبِيحٌ وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ حُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : حَلَالٌ بَيْنٌ ، وَحَرَامٌ بَيْنٌ ، وَشُبُهَاتٌ تَرَدَّدُ بَيْنَ ذَلِكَ ، هُنَّ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنْ

گفتم : اگر هر کدام از آندویکی از اصحابان (از شیعیان) را انتخاب کرده ، به نظارت او در حق خویش راضی شد و آندو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان : اختلاف حدیث شما بود؟

فرمود : حکم درست آن است که عادلتر و فقیهتر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آنان صادر کند و به حکم آن دیگر اعتنا نشود .

گفتم : اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچیک بر دیگری ترجیح نداشته باشد ، چه کنند؟

فرمود : توجه شود به آنکه مدرک حکمش حدیث مورد اتفاق نزد اصحاب باشد به آن حدیث عمل شود و حدیث دیگری که تنها و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود ، زیرا آنچه مورد اتفاق است تردید ندارد و همانا امور بر سه قسمند : ۱- امری که درستی و هدایت آن روشن است و باید پیروی شود ، ۲- امری که گمراهی روشن است و باید از آن پرهیز شود ، ۳- امری که مشکل و مشتبّه است و باید در یافتن حقیقت آن به خدا و رسول ارجاع شود ، رسول خدا ﷺ فرموده : حلالی است روشن و حرامی است روشن و در میان آنها اموری است مشتبّه (پوشیده و نامعلوم) ، کسی که امور مشتبّه را رها کند از

الْمَحْرَمَاتِ . وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحْرَمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ .
 قُلْتُ : فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا النَّقَاةُ عَنْكُمْ ؟
 قَالَ : يَنْظُرُ مَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ ، وَيُتْرَكُ مَا
 خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ .
 قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، ثُمَّ
 وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ يُوَافِقُ الْعَامَّةَ ، وَالْآخَرَ يُخَالِفُ ، بِأَيِّهَا نَأْخُذُ مِنَ الْخَبْرَيْنِ ؟
 قَالَ : يَنْظُرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ يَمِيلُونَ ، فَإِنْ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرُّشَادُ .
 قُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، فَإِنْ وَافَقَهُمُ الْخَبْرَانِ جَمِيعًا ؟
 قَالَ : انْظُرُوا إِلَى مَا تَمِيلُ إِلَيْهِ حُكَاْمُهُمْ وَقُضَائُهُمْ ، فَاتَّزَكُوا جَانِبًا وَخَذُوا بِغَيْرِهِ .
 قُلْتُ : فَإِنْ وَافَقَ حُكَاْمُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا ؟
 قَالَ : إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَرْجِهْ وَقِفْ عِنْدَهُ ، حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ ، فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ

محرمات نجات یابد و هر که مشبهات را اخذ کند مرتکب محرمات هم گردد و ندانسته
 هلاک شود .

گفتم : اگر هر دو حدیث مشهور باشد و معتمدین از شما آنرا روایت کرده باشند ؟
 فرمود : باید توجه شود ، هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد اخذ شود ،
 و آنکه مخالف قرآن و سنت و موافق عامه باشد رها شود .

گفتم : قربانت گردم ، به من بفرمایید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت بدست
 آورده باشند ، ولی یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه ببایم ، به
 کدامیک اخذ شود ؟

فرمود : آنکه مخالف عامه است حق همان است .

گفتم : قربانت گردم ، اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد ؟ فرمود : نظر شود
 به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر توجه دارند ترک شود و آندیگر اخذ شود .
 گفتم : اگر حاکمان عامه به هر دو خبر با توافق نظر دهند ؟

فرمود : چون چنین شد صبر کن تا امام خود را ملاقات کنی ، زیرا توقف در نزد شبهات از

خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ ، وَاللّٰهُ تَعَالٰی هُوَ الْمُرْشِدُ .

جاءَ هذا الخبرُ على سبيلِ التَّقْدِيرِ ، لِأَنَّهُ قَلْبًا يَنْفِقُ فِي الْاَثَارِ أَنْ يَرِدَ خَبَرَانِ مُخْتَلِفَانِ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ ، مُوَافِقَيْنِ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَذَلِكَ مِثْلُ الْحُكْمِ فِي غُسْلِ الْوُجْهِ وَالْيَدَيْنِ فِي الْوُضُوءِ لِأَنَّ الْأَخْبَارَ جَاءَتْ بِغُسْلِهَا مَرَّةً مَرَّةً ، وَبِغُسْلِهَا مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ وَظَاهِرُ الْقُرْآنِ لَا يَقْتَضِي خِلَافَ ذَلِكَ ، بَلْ يَحْتَمِلُ كِلْتَا الرِّوَايَتَيْنِ ، وَمِثْلُ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي أَحْكَامِ الشَّرْعِ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِسَائِلٍ - : «أَرْجِهْ وَاقِفْ عِنْدَهُ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ» أَمَرَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ تَمَكُّبِهِ مِنَ الْوُضُوءِ إِلَى الْإِمَامِ ، فَأَمَّا إِذَا كَانَ غَايِبًا وَلَا يَتِمَّكَنُ مِنَ الْوُضُوءِ إِلَيْهِ ، وَالْأَصْحَابُ كُلُّهُمْ يُجْتَمِعُونَ عَلَى الْخَبَرَيْنِ ، وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ رُجْحَانُ لِرُوَاةِ أَحَدِهِمَا عَلَى رُوَاةِ الْآخَرِ بِالْكَثَرَةِ وَالْعَدَالَةِ ، كَانَ الْحُكْمُ بِهِمَا مِنْ بَابِ التَّخْيِيرِ .
يَدُلُّ عَلَى مَا قُلْنَاهُ :

۲۳۲ - مَا رَوَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ :

افتادن به مهلكه بهتر است ، و خداوند متعال مرشد و راهنما است .
[مؤلف گوید :] این خبر بر سبیل تقدیر آمده ، زیرا در اخبار کم پیش می آید که در حکمی از احکام ، دو خبر در عین موافقت با کتاب و سنت با هم اختلاف داشته باشند ، و آن مانند مورد شستشوی صورت و دو دست در وضو می باشد ، زیرا اخبار در دست و صورت به یک و دوبار شستن آندو آمده ، و ظاهر قرآن اقتضای خلاف آن نمی کند ، بلکه احتمال هر دو روایت را می دهد ، و مانند آن در احکام شرع یافت می شود .

وَأَمَّا این فراز از کلام امام علیه السلام به سَائِلٍ : «صَبِرْ كُنْ تَا إِمَامٍ خُودَ رَا مَلَاقَاتِ كُنِي» ، این دستور در صورت برخورداری از وصول به امام است ، و در صورت غیبت و عدم دسترسی به امام ، در اینحال اصحاب بر هر دو خبر اجماع دارند ، و در این مورد در راویان آن دو خبر هیچ رجحانی از نظر کثرت و عدالت بر دیگری نیست ، حکم به آندو از باب تخیر است .

در تأیید سخن ما روایتی است که :

۲۳۳ - از حسن بن جهم نقل شده که گفت : به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم :

نَحْنُ الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلَفَةٌ.

قال: ما جاءك عنا فقصه على كتاب الله عز وجل وأحاديثنا، فإن كان يشبههما فهو منا وإن لم يكن يشبههما فليس منا.

قلت: يحییئنا الرجال، وکلامها ثقة، یحدیثین مختلفین، فلا نعلم أيهما الحق؟ فقال: إذا لم تعلم فوسع عليك بإيهما أخذت.

۲۳۴- وما رواه الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إذا سمعت من أصحابك الحديث وكلهم ثقة، فوسع عليك حتى ترى القائم فترده إليه.

۲۳۵- وروى سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) قلت: يرد علينا حديثنا، واحد يأمرنا بالأخذ به، والآخر ينهانا عنه؟

قال: لا تعمل بواحد منهما حتى تلقى صاحبك فتسأله عنه. قال: قلت: لا بد من أن نعمل بأحدهما.

احادیثی که از شما به ما میرسد مختلف است

فرمود: آنچه از ما به شما می‌رسد بر کتاب خدا واحادیث ما تطبیق ومقایسه کنید، اگر مانند آندو بود از جانب ما است، وگرنه از ما نیست.

گفتم: دو فرد موثق با دو حدیث مختلف نزد ما می‌آیند، و ما نمی‌دانیم کدامیک از آندو حدیث حق و درست است؟

فرمود: در این صورت مختارید به هر کدام که خواستید عمل کنید.

۲۳۴- و نیز روایتی است از حارث بن مغیره از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: اگر از اصحاب حدیث شنیدی و همه ایشان موثق بودند، در انتخاب آنها مختاری تا زمانی که امام قائم (علیه السلام) را دریافته و آنها را بدور رد کنی.

۲۳۵- از سماعة بن مهران نقل است که گفت: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: اگر دو حدیث بما رسید، یکی امر و دیگری نهی بود چه کنیم؟

فرمود: به هیچکدام عمل مکن تا امام خود را ملاقات کرده و از آندو پرسشی. گفتم: ناچاریم که به یکی از آندو عمل کنیم.

قال: خُذْ بِمَا فِيهِ خِلَافُ الْعَامَّةِ.

فَقَدْ أَمَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَرْكِ مَا وَافَقَ الْعَامَّةَ، لِأَنَّهُ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ وَرَدَ مُوَرِّدُ النَّبِيَّةِ، وَمَا خَالَفَهُمْ لَا يَحْتَمِلُ ذَلِكَ.

وَرَوَى عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً أَنَّهُمْ قَالُوا: إِذَا اخْتَلَفَ أَحَادِيثُنَا عَلَيْكُمْ فَخُذُوا بِمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ شِيعَتُنَا، فَإِنَّهُ لَا رَيْبَ فِيهِ.

وَأَمْثَالُ هَذِهِ الْأَخْبَارِ كَثِيرَةٌ لَا يَحْتَمِلُ ذِكْرُهَا هَاهُنَا، وَلَوْ أَوْرَدْنَاهُ عَارِضٌ لَيْسَ هُنَا مَوْضِعُهُ.

۲۳۶ - وَعَنْ بَشِيرِ بْنِ يَحْيَى الْعَامِرِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالشُّعْبَانُ أَبُو حَنِيْفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَحَّبَ بِنَا وَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي لَيْلَى، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَهُ رَأْيٌ وَبَصِيرَةٌ وَنَفَازٌ. قَالَ: فَلَعَلَّهُ الَّذِي يَقِيْسُ الْأَشْيَاءَ بِرَأْيِهِ؟

فرمود: در اینصورت به آن حدیث که مخالف با عامه است عمل کن.
[مؤلف گوید:] در حالی امام علی^{علیه السلام} دستور به ترک احادیث موافق عامه فرموده که احتمال موارد تقیه را داده، و برای احادیث مخالف آن این احتمال را فرموده.
و از معصومین^{علیهم السلام} نقل است که فرموده اند: «اگر با اختلاف احادیث ما مواجه شدید در اینصورت احادیث اجماعی آنرا بپذیرید، زیرا عاری از شک و تردید است». و مانند این اخبار بسیار است و نیاز به ذکر آنها نبوده، و اینجا مکان مناسبی برای ذکر موارد معارض نیست.

۲۳۶ - و از بشیر بن یحیی عامری از ابن ابی لیلی نقل است که گفت: من و ابوحنیفه بر جعفر بن محمد^{علیه السلام} وارد شدیم و آنحضرت ضمن خوش آمد گویی به ما فرمود: ای ابن ابی لیلی همراه تو کیست؟

گفتم: قربانت گردم، مردی از اهل کوفه است که دارای رأی و بصیرت و نفوذ است.
فرمود: شاید همان باشد که همه چیز را از نظر خود قیاس می کند؟

ثُمَّ قَالَ: يَا نَعْمَانُ، هَلْ تُحْسِنُ أَنْ تَقْيِسَ رَأْسَكَ؟ قَالَ: لَا.
 قَالَ: مَا أَرَاكَ تُحْسِنُ أَنْ تَقْيِسَ شَيْئاً فَهَلْ عَرَفْتَ الْمِلْوَحَةَ فِي الْعَيْتَيْنِ، وَالْمِرَارَةَ فِي
 الْأُذُنَيْنِ، وَالْبُرُودَةَ فِي الْمِنْخَرَيْنِ، وَالْعُدُوبَةَ فِي الْقَمْرِ؟ قَالَ: لَا.
 قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ كَلِمَةً أَوَّلَهَا كُفْرٌ وَآخِرُهَا إِيمَانٌ؟ قَالَ: لَا.
 قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَا تَدْعُنَا فِي عَمِيَاءٍ يَمَّا وَصَفْتَ.
 قَالَ: نَعَمْ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي بَانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ
 عَيْنِي ابْنَ آدَمَ شَحْمَتَيْنِ فَجَعَلَ فِيهِمَا الْمِلْوَحَةَ، فَلَوْلَا ذَلِكَ لَذَابَتْمَا وَلَمْ يَبْقَعْ فِيهِمَا شَيْءٌ مِنَ الْقَدَى
 إِلَّا أَذَابَهُ، وَالْمِلْوَحَةُ تَلْفِظُ مَا يَقَعُ فِي الْعَيْتَيْنِ مِنَ الْقَدَى، وَجَعَلَ الْمِرَارَةَ فِي الْأُذُنَيْنِ حِجَاباً
 لِلدِّمَاغِ، وَلَيْسَ مِنْ دَابَّةٍ تَقَعُ فِي الْأُذُنِ إِلَّا اتَّمَسَّتِ الْخُرُوجَ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَوَصَلَتْ إِلَى الدِّمَاغِ
 فَأَفْسَدَتْهُ، وَجَعَلَ اللَّهُ الْبُرُودَةَ فِي الْمِنْخَرَيْنِ حِجَاباً لِلدِّمَاغِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَالَ الدِّمَاغُ.

سپس فرمود: ای نعمان، آیا می توانی سر خود را قیاس کنی؟ گفتم: نه.
 فرمود: فکر نمی کنم بتوانی چیزی را قیاس کنی، آیا به بادزن دو چشم و تلخی
 داخل دو گوش و سردی دو سوراخ بینی، و شیرینی در دهان، شناخت داری؟ گفتم: نه.
 ابن ابی لیلی گفت: عرض کردم: قربانت گردم، از این مطالبی که فرمودید ما را در
 کوری رها مفرمایید!

فرمود: بسیار خوب، پدرم از پدران گرامش علیه السلام مرا حدیث کرد که رسول خدا
 ﷺ فرمود: خداوند دو چشم آدمیزاده را از دو چربی آفریده و در آند و بادزن قرار داد،
 در غیر اینصورت هر دو آب می شدند، و هر خار و خاشاکی که داخل آن میشد آنرا ذوب
 می کرد، و آن بادزن آنچه از خار و خاشاک که داخل چشم می شود را بیرون می اندازد،
 و خدای سبحان تلخی را در داخل گوش قرار داد تا پرده و حجابی برای مغز باشد، و هر
 جانوری که داخل آن شود با برخورد با آن تلخی سریع باز می گردد، و اگر این تلخی
 نبود به مغز می رسید و آنرا فاسد می کرد، و خداوند سردی و خنکی را در دو سوراخ بینی
 برای این قرار داد که حجاب و پرده ای در وصول به مغز باشد، و گرنه به آن می رسید،

وَجَعَلَ الْعَذُوبَةَ فِي الْقَمِ مَنَّا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى ابْنِ آدَمَ لِيَجِدَ لَذَّةَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ .
 وَأَمَّا كَلِمَةُ أَوْهَا كُفِّرَ وَآخِرُهَا إِيْمَانُ فَقَوْلُ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» . ثُمَّ قَالَ : يَا نُعْمَانُ ، إِيَّاكَ
 وَالْقِيَّاسَ ، فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : مَنْ قَاسَ شَيْئًا مِنْ
 الدِّينِ بِرَأْيِهِ قَرَنَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَعَ إِبْلِيسَ ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ حَيْثُ قَالَ : «خَلَقْتَنِي مِنْ
 نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ، فَدَعُوا الرَّأْيَ وَالْقِيَّاسَ ، فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَمْ يُوضَعْ عَلَى الْقِيَّاسِ !
 ۲۳۷ - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ لَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ : مَنْ أَنْتَ؟
 قَالَ : أَبُو حَنِيفَةَ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مُفْتِي أَهْلِ الْعِرَاقِ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ : بِمَا تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ : بِكِتَابِ اللَّهِ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَإِنَّكَ لَعَالِمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ ، نَاسِخِهِ وَمَنْسُوخِهِ ، وَمُحْكَمِهِ وَمُتَشَابِهِهِ؟ قَالَ : نَعَمْ .

وقرار گرفتن شیرینی و گوارایی در دهان ، منتهی الهی بر آدمیزاده بود تا طعم خوراک
 و نوشیدنی را حس کند .

و اما کلمه ای که اوّل آن کفر است و آخرش ایمان ؛ گفتار «لا اله الا الله» است ، سپس
 فرمود : ای نعمان ، از قیاس حذر کن ، زیرا پدرم از پدران گرامش ﷺ برایم نقل کرده
 که رسول خدا ﷺ فرموده : «کسی که پاره ای از دین را با نظر خود قیاس کند خداوند او
 را قرین ابلیس سازد ، زیرا او اوّلین قیاسگر است ، آنجا که گفت : مرا از آتش آفریدی
 و آدم را از خاک» ، پس دست از رأی و قیاس بردارید ، زیرا دین خدای سبحان بر قیاس
 وضع نشده است .

۲۳۷ - و در روایتی دیگر نقل است که امام صادق علیه السلام در بدء ورود ابوحنیفه یدو
 فرمود : تو کیستی؟ گفت : ابوحنیفه .

فرمود : همان مفتی اهل عراق؟ گفت : آری .

فرمود : با چه چیزی به مردم فتوا می دهی؟ گفت : با قرآن .

فرمود : آیا به تمام قرآن از ناسخ و منسوخ تا محکم و متشابه آن عالمی؟ گفت : آری .

قال : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ» ، أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ؟

قال أَبُو حَنِيفَةَ : هُوَ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جُلَسَائِهِ وَقَالَ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَسِيرُونَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَلَا تَأْمَنُونَ عَلَى دِمَائِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ ، وَعَلَى أَمْوَالِكُمْ مِنَ السَّرَقِ؟ فَقَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْحَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» ، أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ؟ قَالَ : ذَلِكَ بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامِ ، فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جُلَسَائِهِ وَقَالَ لَهُمْ : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَسَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ دَخَلَاهُ فَلَمْ يَأْمَنَّا الْقَتْلَ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ .



فرمود : مراد خداوند در آیه : «و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم] : در آنها شبها و روزها ایمن و بی بیم رفت و آمد کنید - سبأ : ۱۸» ، کدام موضع است؟
ابوحنیفه گفت : آن میان مکه و مدینه است ، با این جواب امام صادق علیه السلام روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمود :

شما را به خدا قسم آیا تا حال شده که میان مکه و مدینه سیر کنید ویر جان و اموال خود در امان باشید؟
همگی گفتند : نه ، بخدا همین است که شما می فرمایید .

پس امام علیه السلام فرمود : وای بر تو ای ابوحنیفه ، خداوند جز حق را نگوید ، بگو ببینم مراد خداوند در آیه : «و هر که در آن درآید ایمن است - آل عمران : ۹۷» کدام مکان است؟ گفت : آن بیت الله الحرام است . امام علیه السلام روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمود :
شما را بخدا قسم مگر عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر با داخل شدن به بیت الله الحرام از قتل محفوظ ماندند؟

همگی گفتند : بخدا همینطور است که شما می گوئید .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْحَكَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا .
 فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِكِتَابِ اللَّهِ ، إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ قِيَاسٍ .
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَانْظُرْ فِي قِيَاسِكَ إِنْ كُنْتَ مُقَيِّسًا أَيْمًا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ الْقَتْلُ أَوِ الزَّانَا؟
 قَالَ : بَلَى الْقَتْلُ .

قَالَ : فَكَيْفَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقَتْلِ بِشَاهِدَيْنِ ، وَلَمْ يَرْضَ فِي الزَّانَا إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ؟
 ثُمَّ قَالَ لَهُ : الصَّلَاةُ أَفْضَلُ أَمْ الصَّيَامُ؟ قَالَ : بَلَى الصَّلَاةُ أَفْضَلُ .
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَجِبُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِكَ عَلَى الْحَائِضِ قَضَاءُ مَا فَاتَهَا مِنَ الصَّلَاةِ فِي حَالِ
 حَيْضِهَا دُونَ الصَّيَامِ ، وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا قَضَاءَ الصَّوْمِ دُونَ الصَّلَاةِ .
 قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْبَوْلُ أَقْدَرُ أَمْ الْمَنِيُّ؟
 قَالَ : الْبَوْلُ أَقْدَرُ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَجِبُ عَلَى قِيَاسِكَ أَنْ يَجِبَ الْغُسْلُ مِنَ الْبَوْلِ دُونَ الْمَنِيِّ ، وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ

فرمود : وای بر تو ای ابوحنیفه، خداوند جز حق نگوید .

ابوحنیفه گفت : من علمی به قرآن ندارم ، بلکه عالم به قیاس می باشم .

فرمود : یا رجوع به علم قیاس خود بگو نزد خدا [گناه] قتل عظیمتر است یا زنا؟
 گفت : بلکه قتل .

فرمود : پس چگونه خداوند در قتل به دو شاهد اکتفا فرموده ولی در زنا جز به
 چهار شاهد رضا نداده؟

سپس فرمود : نماز افضل است یا روزه؟ گفت : بلکه نماز افضل است .

فرمود : بنابراین قیاس تو بر حائض قضای نمازهایی که نخوانده واجب است نه روزه ،
 حال اینکه خداوند متعال قضای روزه را بر او واجب فرموده نه نماز .

امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود : نجاست بول بالاتر است یا منی؟

گفت : بول نجس تر است .

فرمود : بنابراین قیاس تو غسل بر بول واجب است نه بر منی ، حال اینکه خداوند

تَعَالَى الْغُسْلُ مِنَ الْمَنِيِّ دُونَ الْبَوْلِ .

قَالَ : إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ رَأْيٍ .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا تَرَى فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَبْدٌ فَتَزَوَّجَ وَزَوْجٌ عَبْدُهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَدَخَلَ بِامْرَأَتَيْهَا فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ سَافَرَا وَجَعَلَا امْرَأَتَيْهَا فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ فَوَلَدَتَا غُلَامَيْنِ فَسَقَطَ الْبَيْتُ عَلَيْهِمَا ، فَقَتَلَ الْمَرْءُ تَيْنِ وَبَقِيَ الْغُلَامَانِ ، أَيُّهُمَا فِي رَأْيِكَ الْمَالِكُ وَأَيُّهُمَا الْمَمْلُوكُ وَأَيُّهُمَا الْوَارِثُ وَأَيُّهُمَا الْمَوْرُوثُ ؟ قَالَ : إِنَّمَا أَنَا صَاحِبُ حُدُودٍ .

قَالَ : هَذَا تَرَى فِي رَجُلٍ أَغْمَى فَقَأَ عَيْنَ صَبِيحٍ وَأَقْطَعَ قَطْعَ يَدِ رَجُلٍ ، كَيْفَ يُقَامُ عَلَيْهِمَا الْحَدُّ ؟ قَالَ : إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ عَالِمٌ بِبَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِمُوسَى وَهَارُونَ حِينَ بَعَثَهُمَا إِلَى فِرْعَوْنَ : «لَعَلَّهُ يَنْدَكُّ أَوْ يَخْشَى» ، وَلَعَلَّ مِنْكَ شَكٌّ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

متعال غُسل را بر منی واجب فرموده است نه بر بول .

أبو حنیفه گفت : من صاحب رأی می باشم .

فرمود : نظر تو درباره مردی که برده اش هردو در یک روز [بسا دو زن] ازدواج می کنند و در همان شب با زنانشان همبستر می شوند ، سپس هردو به سفر رفته و همسران خود را در خانه ای قرار می دهند ، پس از مدتی دو همسر هر کدام داری پسری می شود ، دست هر قضا سقف خانه ریخته و دو زن کشته شده و دو فرزند می مانند ، بنا به رأی تو کدامیک از آن دو غلام برده است و دیگری مالک ، و کدام وارث است و کدام موروث ؟ گفت : من تنها در حدود واردم .

فرمود : نحوه اقامه حدّ درباره فرد کوری که چشم مرد سالمی را در می آورد ، و فرد دست بریده ای که دست مردی را قطع می کند ، در این موارد چگونه است ؟ گفت : من تنها به بعثت انبیاء عالمم .

فرمود : بگو ببینم خداوند در آیه ای که خطاب به موسی و هارون هنگام بعثتشان به فرعون فرمود : «شاید که پند پذیرد یا پترسد - طه : ۴۴» این «لعلّ» بنظر تو شک است ؟ گفت : آری .

قَالَ : وَكَذَلِكَ مِنَ اللَّهِ شَكُّ إِذْ قَالَ : «لَعَلَّهُ» ؟ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : لَا عِلْمَ لِي .
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَزْعُمُ أَنَّكَ تُفْتِي بِكِتَابِ اللَّهِ وَلَسْتَ بِمَنْ وَرَثَهُ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ قِيَاسٍ ،
 وَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ، وَلَمْ يُبَيِّنْ دِينَ الْإِسْلَامِ عَلَى الْقِيَاسِ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ
 رَأْيٍ وَكَانَ الرَّأْيُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَوَابًا ، وَمِنْ دُونِهِ خَطَأٌ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ : فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ^(۱) وَلَمْ يَقُلْ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ صَاحِبُ حُدُودٍ ، وَمَنْ أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ أُولَى
 بِعِلْمِهَا مِنْكَ ، وَتَزْعُمُ أَنَّكَ عَالِمٌ بِمَبَاحِثِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَلِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُ بِمَبَاحِثِهِمْ مِنْكَ ، وَلَوْ لَا أَنْ
 يُقَالَ : دَخَلَ عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ ، مَا سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ ، فَقِسْ إِنْ كُنْتَ
 مُقْبِياً .

قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : لَا أَتَكَلَّمُ بِالرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ فِي دِينِ اللَّهِ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ .
 قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَلَّا ، إِنَّ حُبَّ الرِّيَاسَةِ غَيْرُ تَارِكِكَ كَمَا لَمْ يَتْرُكْ مَنْ كَانَ

فرمود : و آن از جانب خدا شک بود که گفتم : «شاید» ؟ ابوحنیفه گفت : نمی دانم .
 حضرت فرمود : تو پنداری بر اساس کتاب خدا فتوا می دهی درحالیکه از اهل آن
 نیستی ، و پنداری که صاحب قیاسی ، حال اینکه نخست فرد قیاسگر ابلیس ملعون بود ،
 و دین اسلام بر پایه قیاس بنا نشده ، و پنداری تو صاحب رأی و نظری و تنها رأی
 رسول خدا ﷺ صواب و درست است ، و جز آن خطا و نادرست می باشد ، زیرا خداوند
 متعال فرموده : «پس میان آنان بدانچه خداوند نشانت داده حکم کن» ، و این را به غیر او
 نفرمود ، و پنداری که تو صاحب حدود می باشی ، و کسی که قرآن بر او نازل شده
 شایسته تر است به علم حدود از تو ، و پنداری که تو عالم به مبعث انبیاء می باشی ، و خود
 خاتم الانبیاء پیش از تو بدانها واقف است ، و اگر نبود که می گفتند : برزاده رسول خدا وارد
 شد و از او سؤالی نکرد از تو هیچ نمی پرسیدم ، قیاس کن اگر اهل قیاسی .

ابوحنیفه گفت : دیگر بعد از این مجلس به رأی و قیاس در دین خدا کلامی نگویم .
 فرمود : هرگز ، بی شک حبّ ریاست تو را رها نخواهد ساخت ، همانطور که

۱ - ضَمَّنَ ﷺ قَوْلَهُ تَعَالَى : «فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» فِي كَلَامِهِ .

قَبْلَكَ . تمام الخبر .

۲۳۸ - وَعَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ قَالَ : دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا حَنِيفَةَ ، قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقْيِسُ ! فَقَالَ : نَعَمْ .

فَقَالَ : لَا تَقْسُ ! فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - حِينَ قَالَ : «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ، فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ ، وَلَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ ، عَرَفَ مَا بَيْنَ النَّوْرَيْنِ ، وَصَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ .

۲۳۹ - وَعَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ؟

قَالَ : مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ بَلْ أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : فَاسْتَعْظَمْتُ . فَقَالَ : يَا عَاجِزُ ، لِمَ تُنْكِرُ هَذَا ؛ إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مِنَ الْمَشْرِقِ ، وَتَغْرُبُ فِي الْمَغْرِبِ فِي أَقَلِّ مِنْ يَوْمٍ . تمام الخبر .



پیشینیان تو را رها نساخت . - پایان خبر .

۲۳۸ - واز عیسی بن عبدالله قرشی نقل است که : روزی ابوحنیفه بر امام صادق (علیه السلام) وارد شد ، حضرت بدو فرمود : به من گفته اند که تو قیاس می کنی . گفت : آری .

فرمود : قیاس مکن زیرا نخست فرد قیاسگر ابلیس ملعون بود وقتی که گفت : «مرا از آتش آفریدی و او (آدم) را از خاک - اعراف : ۱۲» ، او میان آتش و خاک قیاس کرد ، و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش قیاس می کرد امتیاز میان دو نور و پاکیزگی یکی را بر دیگری درمی یافت .

۲۳۸ - واز حسن بن محبوب از سماعة بن مهران نقل است : روزی ابوحنیفه به امام صادق (علیه السلام) گفت : فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است ؟

حضرت فرمود : میر یک روزه خورشید بلکه کمتر از آن .
راوی گوید : ابوحنیفه منکر این جواب شد .

پس حضرت فرمود : ای عاجز ، برای چه منکر این هستی که خورشید از مشرق طلوع و در مغرب در کمتر از یک روز غروب می کند؟! - پایان خبر .

۲۴۰ - عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ الْأَهَاشِمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَنَاسٌ مِنَ الْمُعْتَزَلَةِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَوَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَحَفْصُ بْنُ سَالِمٍ، وَأَنَاسٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ، وَذَلِكَ حِينَ قَتَلَ الْوَلِيدَ، وَاخْتِلَافِ أَهْلِ الشَّامِ بَيْنَهُمْ، فَتَكَلَّمُوا فَأَكْثَرُوا وَخَطَبُوا فَأَطَالُوا.

فَقَالَ لَهُمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ قَدْ أَكْثَرْتُمْ عَلَيَّ وَأَطَلْتُمْ فَأَسْنِدُوا أَمْرَكُمْ إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ، فَلَيْتَ كَلَّمْتُمْ بِحُجَّتِكُمْ وَلْيُوْجِزْ.

فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى عَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ، فَأَبْلَغَ وَأَطَالَ، فَكَانَ فِيهَا قَالَ أَنْ قَالَ:

قَتَلَ أَهْلُ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ، وَضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، وَتَشَتَّتْ أُمُورُهُمْ، فَتَنَظَرْنَا فَوَجَدْنَا رَجُلًا لَهُ دِينٌ وَعَقْلٌ وَمُرُوءَةٌ، وَمَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ، وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ مَعَهُ فَنَبَايَعَهُ ثُمَّ نَظَهَرُ أَمْرَنَا مَعَهُ، وَنَدْعُو النَّاسَ إِلَيْهِ، فَنَنْبَايَعَهُ كُنَّا مَعَهُ وَكَانَ مِنَّا،

۲۴۰ - از عبدالکریم بن عتبه نقل است که گفت: روزی در مکه نزد امام صادق علیه السلام بودم

که گروهی از معتزله نزد آنحضرت آمدند، در میانشان عمرو بن عبید بود و واصل بن عطاء و حفص بن سالم و جماعتی از رؤوس ایشان، و این زمانی بود که ولید (خلیفه بنی مروان) به قتل رسیده و میان اهل شام اختلاف افتاده بود، پس این گروه به سخن پرداخته و خطبه خواندند و کلام را به درازا کشاندند.

پس آنحضرت علیه السلام بدیشان فرمود: سخن بسیار گفتید و کلام را طولانی ساختید،

یکی از میان خود انتخاب کنید تا با همان حجّت شما با کلامی موجز سخن گوید.

پس عمرو بن عبید انتخاب شده و مطلب را با اطناب در کلام رساند، و از مطالبی که

گفت یکی این بود:

اهل شام خلیفه خود را کشتند، و خدا برخی از ایشان را بدست دیگری مضروب

ساخت و کارشان را به اختلاف و تشتّت کشاند، در این موقعیت ما مردی را یافتیم که

برخوردار از دین و عقل و جوانمردی و معدنی برای خلافت است، او کسی نیست جز محمد

ابن عبدالله بن حسن، و قصد آن داریم بر او گرد آمده و بیعت کنیم، سپس کار خود را با او

ظاهر کنیم، و مردم را بسویش بخوانیم، پس هر که با او بیعت کرد ما با او بییم و او از ما است،

وَمَنْ اعْتَزَلَنَا كَفَفْنَا عَنْهُ ، وَمَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهِدُنَاهُ وَنَصَبْنَا لَهُ عَلَى بَعْضِهِ وَنَرُدُّهُ إِلَى الْحَقِّ وَأَهْلِهِ ،
 وَقَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيْكَ ، فَإِنَّهُ لَا غِنَى بِنَا عَنْ مِثْلِكَ ، لِفَضْلِكَ وَكَثْرَةِ شَيْعَتِكَ .
 فَلَمَّا فَرَعَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَكَلِكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرُو؟ قَالُوا : نَعَمْ ،
 فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ قَالَ : إِنَّمَا نَسْخَطُ إِذَا عَصَى اللَّهُ ، فَإِذَا أَطِيعَ
 اللَّهُ رَضِينَا ، أَخْبِرْنِي يَا عَمْرُو ، لَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ قَلَّدَتْكَ أَمْرَهَا فَلَكَتَهُ بِغَيْرِ قِتَالٍ وَلَا مَوُونَةٍ فَقِيلَ لَكَ :
 «وَلَهَا مَنْ شِئْتَ» مَنْ كُنْتَ تُؤَلِّي؟
 قَالَ : كُنْتُ أَجْعَلُهَا سُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ .
 قَالَ : بَيْنَ كُلِّهِمْ؟ قَالَ : نَعَمْ .
 قَالَ : بَيْنَ فَقْهَانِهِمْ وَخِيَارِهِمْ؟ قَالَ : نَعَمْ .

وهرکه ما را ترک کند ؛ دست از او برداریم ، وهرکه علیه ما تمسیر کشد بر ستمی که کرده
 با او به جنگ و جهاد پردازیم تا او را به حق و اهل آن بازگردانیم ، و ما بسیار مایلیم که
 آنرا بر شما عرضه کنیم ، زیرا ما بسیار به شما نیازمندیم ، و آن بجهت فضل شما و بسیاری
 شیعیانتان می باشد .

پس وقتی کلامش به پایان رسید امام صادق علیه السلام فرمود : آیا رأی همه شما همان
 است که عمرو گفت؟

گفتند : آری ، پس آنحضرت حمد و ثنای الهی گفته و بر رسول خدا صلوات فرستاد
 آنگاه گفت : ما تنها زمانی به خشم آییم که معصیت خدا شود ، پس در صورت اطاعت
 خداوند ما راضی و خشنودیم ، ای عمرو به من بگو ببینم اگر امت قلاذه حکومت خود را
 برگردن تو انداخته و تو را بی هیچ خونریزی و مشکلی حاکم کرده و بگوید : «هرکه را که
 خواهی به ولایت رسان» تو چه کسی را انتخاب می کنی؟

عمرو گفت : من خلافت را در شورایی میان مسلمین قرار می دهم .

فرمود : آیا میان تمام امت؟ گفت : آری .

فرمود : میان فقیهان و اهل خیرشان؟ گفت : آری .

قَالَ: قُرَيْشٌ وَغَيْرُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: فَأَخْبِرْنِي يَا عَمْرُو، أَتَقُولِي أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ أَوْ تَتَّبِعَانِ مِنْهُمَا؟ قَالَ: أَتَوَلَّاهُمَا.
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمْرُو، إِنْ كُنْتِ رَجُلًا تَتَّبِعَانِ مِنْهُمَا، فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَكَ الْخِلَافُ عَلَيْهِمَا؛ وَإِنْ
 كُنْتِ تَتَوَلَّاهُمَا فَقَدْ خَالَفْتَهُمَا، قَدْ عَاهَدَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ وَلَمْ يُشَاوِرْ أَحَدًا، ثُمَّ رَدَّهَا أَبُو بَكْرٍ
 عَلَيْهِ وَلَمْ يُشَاوِرْ أَحَدًا، ثُمَّ جَعَلَهَا سُورَى بَيْنَ سِتَّةٍ. فَأَخْرَجَ مِنْهَا الْأَنْصَارَ غَيْرَ أُولَئِكَ السِتَّةِ مِنْ
 قُرَيْشٍ، ثُمَّ أَوْصَى النَّاسَ فِيهِمْ بِشَيْءٍ مَا أَرَاكَ تَرْضَى أَنْتَ وَلَا أَصْحَابُكَ. قَالَ: وَمَا صَنَعَ؟
 قَالَ: أَمَرَ صُحْبِيًّا أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَأَنْ يَتَشَاوَرَ أُولَئِكَ السِتَّةَ لَيْسَ فِيهِمْ

فرمود: میان قریش و غیر آنان؟ میان عرب و عجم؟ گفت: آری.
 فرمود: بگو بینم ای عمرو، آیا ابوبکر و عمر را می پذیری یا از آندو تبری می جویی؟
 گفت: می پذیرم.

فرمود: ای عمرو اگر تو فردی بودی که از ایندو تبری می جستی برای تو مجاز بود
 که خلافتشان رفتار کنی، وگرنه با آندو مخالفت کرده ای، زیرا عمر بدون هیچ مشاوره ای
 خلافت را به ابوبکر داده و با او بیعت نمود، سپس ابوبکر نیز بدون مشورت عهد خلافت
 را بدو داد، سپس عمر آنرا به شورا میان شش نفر نهاد. و احدی از انصار جز این شش
 نفر از قریش را در آن راه نداد، سپس سفارشی میان مردم کرد که من فکر نکنم نه تو و نه
 اصحابت از آن خوشتان بیاید، گفت: چه کرد؟

فرمود: به صُهییب^(۱) دستور داد تا سه روز نماز را بر مردم اقامه کند، و فقط این شش

۱ - او صهییب بن سنان بن مالک از صحابه معروف می باشد، او را صهییب رومی گویند
 بجهت اینکه در کودکی بدست رومیان اسیر شد تا اینکه یکی از اعراب او را خریده و دیگری
 آزادش نمود و در مکه می زیست، وگویند زمانی که او اسلام آورد هنوز تعداد مسلمین به چهل
 نفر رسیده بود، مطلب جالبی که در حالات او در اخبار آمده این است که زمانی که او قصد هجرت
 به مدینه را داشت کالای بسیاری را فروخت و قصد خروج از مکه را داشت که مشرکان قریش
 مانع او شده و گفتند: وقتی بشهر ما آمدی گدا و فقیر بودی حال که ثروتت انبوه شده قصد سفر ←

أَحَدُ سِوَاهُمْ إِلَّا ابْنُ عُمَرَ وَيُسَاوِرُونَهُ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، وَأَوْصَى مَنْ بِحَضْرَتِهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ: «إِنْ مَضَتْ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغُوا وَيُبَايَعُوا، أَنْ يَضْرِبَ أَعْنَاقَ السَّبَّةِ جَمِيعاً، وَإِنْ اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ قَبْلَ أَنْ تَمُضِيَ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَخَالَفَ اثْنَانِ، أَنْ يَضْرِبَ أَعْنَاقَ الْاِثْنَيْنِ؛ أَفْتَرَضُونَ بِهَذَا فِيمَا تَجْعَلُونَ مِنَ الشُّورَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمْرُو، دَعْ ذَا، أَرَأَيْتَ لَوْ بَايَعْتُ صَاحِبَكَ هَذَا الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ، ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمْ الْأُمَّةُ وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْكُمْ مِنْهَا رَجُلَانِ، فَأَفْضَيْتُمُ إِلَى الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَمْ يُسْلِمُوا وَلَمْ يُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ، كَانَ عِنْدَكُمْ وَعِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِيرُونَ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمُشْرِكِينَ فِي الْجِزْيَةِ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

نفر مشاوره کنند، جز عبدالله بن عمر که حق مشاوره با او را دارند ولی او رأی و نظر ندارد، و به جماعت حاضر از مهاجر و انصار گفت: اگر پس از گذشت سه روز آن شش نفر از کار فارغ نشدند همه را گردن زنید، و اگر چهار تن از ایشان پیش از گذشت سه روز اجماع کردند و دو نفر مخالف بود، گردن دو نفر زده شود. آیا شما جماعت حاضر راضی به اینکار هستید که امر خلافت را بنا به رأی عمر اینگونه به شورا میان مسلمین قرار دهید؟ گفتند: نه حاضر نیستیم.

فرمود: ای عمرو، دست از اینکار بردار، فکر می کنی اگر با اینکه گفتم (محمد بن عبدالله بن حسن) بیعت کنی و تمام امت براینکار اجماع کنند، و پس از آن کارت آن به مسأله مشرکین نامسلمانی که جزیه نمی دهند بکشد، آیا نزد تو یا صاحب علمی هست که همانند سیره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره مشرکین در جزیه رفتار کنید؟ گفتند: آری.

← کرده ای؟ صهیب که دل به حبیب خود رسول خدا داده بود گفت: اگر از مال خود درگذرم اجازه خروج بمن می دهید؟ گفتند: آری، پس آن بزرگوار نیز تمام مال خود را به ایشان داد، خبر این از خود گذشتگی که به وجود مبارک پیامبر رسید فرمود: «ربح صهیب! ربح صهیب!» «صهیب سود برد! صهیب سود برد!». باری او در غزوه بدر و اُحُد و تمام شاهد شرکت نمود و در سال ۳۸ وفات نمود، و در باب او هم مدح وارد شده هم ذم، و روایت ذم را حمل بر شباهت اسمی نموده اند.

قال: فَتَصْنَعُونَ ماذا؟ قالوا: نَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْجَزْيَةِ.

قال: وَإِنْ كَانُوا مَجُوساً وَأَهْلَ كِتَابٍ؟ قالوا: وَإِنْ كَانُوا مَجُوساً وَأَهْلَ كِتَابٍ، قَالَ: وَإِنْ كَانُوا أَهْلَ الْأَوْتَانِ وَعَبْدَةَ النَّيْرَانِ وَالْبَهَائِمِ وَلَيْسُوا بِأَهْلٍ كِتَابٍ؟ قالوا: سَوَاءٌ.

قال: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ أَتَقْرَأُونَهُ؟ قال: نَعَمْ.

قال: اقْرَأْ: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»، قال: فَاسْتَنْفَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَاشْتَرَطَ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، فَهُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يُؤْتُوا الْكِتَابَ سَوَاءٌ؟ قال: نَعَمْ.

قال عليه السلام: عَمَّنْ أَخَذَتْ هَذَا؟ قال: سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَهُ.

قال: قَدْ عَ دَا، فَإِنَّهُمْ إِنْ أَبَوْا الْجِزْيَةَ فَقَاتَلْتَهُمْ فَظَهَرَتْ عَلَيْهِمْ؛ كَيْفَ تَصْنَعُ بِالْغَنِيمَةِ؟

فرمود: پس چه می کنید؟ گفتند: ابتدا ایشان را به اسلام می خوانیم، و اگر نه آنان را امر به پرداخت جزیه می کنیم.

فرمود: و اگر مجوس و اهل کتاب بودند چه؟ گفتند: هر چند مجوس بوده و اهل کتاب باشند، فرمود: و اگر بت پرست و بندگان آتش و حیوانات بوده و اهل کتاب نبودند چه؟ گفتند: فرقی نمی کند همه یکسانند.

فرمود: بگو ببینم آیا از قرآن خبر داری؟ گفت: آری.

فرمود: در آیه: «بَاكِسَانِيْ از کتاب داده شدگان (جهودان و ترسایان) که به خدای و روز واپسین ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و پیامبر او حرام کرده اند حرام نمی شمارند و دین حق را نمی پذیرند کارزار کنید تا آنگاه که به دست خود جزیه دهند در حالی که خواران (اهل تسلیم و خضوع) باشند - توبه: ۲۹» خداوند استثناء قائل شده و اهل کتاب را مشروط ساخته، با اینحال آیا اینان و کسانی که کتابی ندارند یکسانند؟ گفت: آری.

فرمود: از که این مطلب را گرفته ای؟ گفت: از مردم شنیده ام که آنرا می گویند.

فرمود: آنرا رها کن، اگر جزیه ندادند و تو بر ایشان غالب شدی با غنیمت چه می کنی؟

قَالَ: أَخْرِجُ الْخُمْسَ وَأَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا.

قَالَ: تُقَسِّمُهُ بَيْنَ جَمِيعٍ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَقَدْ خَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي فِعْلِهِ وَفِي سِيرَتِهِ، وَبَيْنِي وَبَيْنَكَ فَقَّهَاءُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَشِيخَتُهُمْ، فَسَلُّهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ وَلَا يَتَنَازَعُونَ فِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّمَا صَالِحُ الْأَعْرَابِ عَلَى أَنْ يَدْعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَأَنْ لَا يُهَاجِرُوا، عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَهَبَهُ مِنْ عَدُوِّهِمْ دَهْمٌ فَيَسْتَفِزُّهُمْ فَيَقَاتِلُ بِهِمْ، وَلَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، وَأَنْتَ تَقُولُ «بَيْنَ جَمِيعِهِمْ»، فَقَدْ خَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي سِيرَتِهِ فِي الْمُشْرِكِينَ. دَعْ ذَا، مَا تَقُولُ فِي الصَّدَقَةِ؟

قَالَ: فَقَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» إِلَى

آخِرِهَا، قَالَ: نَعَمْ، فَكَيْفَ تُقَسِّمُ بَيْنَهُمْ؟

قَالَ: أَقْسِمُهَا عَلَى ثَمَانِيَةِ أَجْزَاءٍ، فَأُعْطِي كُلَّ جُزْءٍ مِنَ الثَّمَانِيَةِ جُزْءًا.

گفت: خمس آنرا خارج وبقیه چهار پنجم را میان جنگجویان تقسیم می‌کنم.

فرمود: آیا همه را فقط میان جنگجویان تقسیم می‌کنی؟ گفت: آری.

فرمود: با اینکار با کردار و سیره رسول خدا ﷺ مخالفت نموده‌ای، و میان من و تو فقیهان مدینه و مشایخ ایشان حاکم، از هر کدام بررسی بی هیچ اختلاف و منازعه‌ای خواهند گفت که رسول خدا ﷺ با اعراب مصالحه کرد بشرطی که آنان را در سرزمینهای خودشان رها سازند و اینان نیز هجرت نکنند، و در صورت جنگ به کمک آنحضرت آمده و همراه او بجنگند، و هیچ غنیمتی بدیشان نرسد، و تو می‌گویی میان همه‌اشان تقسیم می‌کنم، با این سخن با شیوه رسول خدا ﷺ درباره مشرکین مخالفت کرده‌ای، این را رها کن، بگو بینم نظرت در مورد صدقه (زکات) چیست؟

راوی گوید: عمرو این آیه را: «هَمَانَا صَدَقَتُهُا (زکات) برای نیازمندان

و درماندگان و کارکنان بر آن و... است - توبه: ۶۰» تا آخر تلاوت کرد، حضرت فرمود:

آری ولی چگونه آنها را تقسیم می‌کنی؟

گفت: آنها را هشت قسمت می‌کنم، و هر قسمت را به گروهی می‌دهم.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنْهُمْ عَشْرَةَ آلَافٍ وَصِنْفٌ رَبُّهُ لَاحِدًا أَوْ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، جَعَلْتُ لِهَذَا الْوَاحِدِ مِثْلَ مَا جَعَلْتُ لِلْعَشْرَةِ آلَافٍ؟ قَالَ: نَعَمْ.
 قَالَ: وَمَا تَصْنَعُ بَيْنَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ وَأَهْلِ الْبُوَادِي فَتَجْعَلُهُمْ فِيهَا سَوَاءً؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَخَالَفْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي كُلِّ مَا أَتَى بِهِ فِي سِيرَتِهِ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ صَدَقَةَ الْبُوَادِي فِي أَهْلِ الْبُوَادِي، وَصَدَقَةَ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ، وَلَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَإِنَّمَا يَقْسِمُهُ عَلَى قَدْرِ مَا يَحْضُرُهُ مِنْهُمْ، وَعَلَى مَا يَرَى، وَعَلَى قَدْرِ مَا يَحْضُرُهُ فَإِنْ كَانَ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ بِمَا قُلْتُ لَكَ؛ فَإِنَّ فَقَهَاءَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَشِیْخَتَهُمْ، كُلُّهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ فِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَذَا كَانَ يَصْنَعُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرٍو وَقَالَ:

اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمْرُو وَأَنْتُمْ أَيُّهَا الرُّهْطُ فَاتَّقُوا اللَّهَ، فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي - وَكَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَنِ رَسُولِهِ -: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

حضرت فرمود: اگر تعداد گروهی ده هزار نفر بود و گروهی دیگری فقط یک نفر داشت، یا دو یا سه نفر بودند چه، نکند همان مقدار که برای این یک نفر تخصیص می دهی همان را برای آن ده هزار نفر قرار می دهی؟ گفت: آری.

فرمود: با صدقات أهل شهر و بادیه نشینان چه می کنی: آیا همه را یکسان و مساوی قرار می دهی؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: با سیره رسول خدا ﷺ در تمامی موارد مخالفت کردی، آنحضرت را عادت بر این بود که صدقه بادیه نشینان را در همان جا و مال أهل شهر را در شهر تقسیم می فرمود، و بطور مساوی میانشان بخش نمی کرد، بلکه تعدادشان را در نظر داشت، و آنچه می دید و همان تعداد که حاضر بودند، ای عمرو اگر در سینه ات مطلبی است مخالف آنچه می گویم؛ تمام فقیهان أهل مدینه و مشایخ آنان بدون هیچ اختلافی همه تأیید می کنند که سیره پیامبر همین بود که گفتم. سپس روی بجانب عمرو نموده و فرمود: ای عمرو، از خدا بترس، و شما نیز ای جماعت از خدا بترسید! زیرا پدرم مرا حدیث کرد - و او بهترین أهل زمین و داناترینشان به قرآن و سنت نبوی بود - که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ ، وَدَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ ، فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» .

۲۴۱- وَرَوَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ : إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفِقْهِ وَفَرَائِضَ ، وَقَدْ جِئْتُ لِمَنَاطِرَةِ أَصْحَابِكَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَلَامُكَ هَذَا مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقَالَ : مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْضُهُ وَمِنْ عِنْدِي بَعْضُهُ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَنْتَ إِذَا شَرِيكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ : لَا .

قَالَ : فَأَلْتَفَتَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا يُونُسُ ، هَذَا خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ .

«هر که بر مردم شمشیر کشیده و ایشان را سوی خود بخواند ، درحالی که میان مسلمانان داناتر از او باشد ، یک چنین فردی گمراه است و زورگو» .

۲۴۱- واز یونس بن یعقوب نقل است که گفت : روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آنحضرت وارد شده و گفت : من مردی وارد به کلام و فقه و فرائض می باشم ، خدمت شما برای مناظره با اصحاب رسیده ام .

حضرت بدو فرمود : این کلامی که می گویی ریشه در کلام رسول خدا ﷺ دارد یا از خودت می باشد؟ گفت : برخی از سخنان نبوی و برخی از جانب خود من است .

فرمود : پس تو شریک پیغمبری؟ گفت : نه ،

فرمود : از خدای عز و جل وحی شنیده ای؟ گفت : نه ،

فرمود : چنانکه اطاعت پیغمبر را واجب می دانی اطاعت خودت را هم واجب

می دانی؟ گفت : نه .

حضرت روی بمن داشته و فرمود : ای یونس ، این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود

خودش را محکوم کرد (زیرا گفته خودش را حجت دانست بی آنکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد) ،

ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ، لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ.

قَالَ يُونُسُ: فَيَا هَذَا مِنْ حَسْرَةٍ! فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ: وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ، يَقُولُونَ: هَذَا يُنْقَادُ وَهَذَا لَا يُنْقَادُ وَهَذَا يُسَاقُ وَهَذَا لَا يُسَاقُ وَهَذَا نَعْقِلُهُ وَهَذَا لَا نَعْقِلُهُ!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قُلْتُ: وَيْلٌ لِقَوْمٍ تَرَكُوا قَوْلِي بِالْكَلامِ، وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ بِهِ.

ثُمَّ قَالَ: أَخْرُجْ إِلَى الْبَابِ، فَمَنْ تَرَى مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَدْخِلْهُ!

قَالَ: فَخَرَجْتُ فَوَجَدْتُ حُمُرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ، وَمُحَمَّدَ بْنَ نُعْمَانَ الْأَحْوَلَ وَكَانَ مُتَكَلِّمًا، وَهَشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَقَيْسَ الْمَاصِرَ وَكَانَا مُتَكَلِّمَيْنِ وَكَانَ قَيْسٌ عِنْدِي أَحْسَنَهُمْ كَلَامًا، وَكَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَدْخَلْتُهُمْ عَلَيْهِ،

فَلَمَّا اسْتَقَرَّرْنَا الْمَجْلِسَ وَكُنَّا فِي خِيَمَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي طَرَفِ جَبَلٍ فِي طَرِيقِ الْحَرَمِ، وَذَلِكَ قَبْلَ الْحَجِّ بِأَيَّامٍ، فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَأْسَهُ مِنَ الْخِيَمَةِ فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يُحِبُّ فَقَالَ: هَشَامُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ.

سپس فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب می دانستی یا او سخن می گفتی، یونس گوید: من گفتم: وای و افسوس! قربانت گردم من شنیدم که شما از علم کلام نهی می نمودی، و می فرمودی: وای بر اصحاب علم کلام، زیرا می گویند این درست می آید و این درست نمی آید، این به نتیجه می رسد [و آن نمی رسد]، این را می فهمیم و این را نمی فهمیم!!

فرمود: من گفتم: وای بر گروهی که گفته ام را رها کنند و دنبال خواسته خود بروند. سپس بمن فرمود: برو بیرون و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور.

یونس گوید: من حمران بن اعین و احوّل و هشام بن سالم را که علم کلام خوب می دانستند همراه با قیس ماصر که به عقیده من در کلام بهتر از آنان بود و علم کلام را از علی بن حسین علیه السلام آموخته بود را آوردم،

چون همگی در مجلس حاضر شدیم، آنحضرت سر از خیمه بیرون کرد - و آن خیمه ای بود که در کوه کنار حرم برای حضرت می زدند که چند روز قبل از حج آنجا تشریف داشت - چشم حضرت به شتری افتاد که به دو می آمد، فرمود: قسم به ربّ کعبه که این هشام است!

قَالَ: وَكُنَّا ظَنًّا أَنَّ هِشَامًا رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ عَقِيلٍ، كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ قَدْ وَرَدَ، وَهُوَ أَوَّلُ مَا اخْتَطَطَ لِحَيْثُهُ، وَلَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ، قَالَ: فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ» ثُمَّ قَالَ لِحُمْرَانَ: كَلِّمِ الرَّجُلَ - يَعْنِي الشَّامِيَّ - .

فَكَلَّمَهُ حُمْرَانُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا طَاقِي كَلِّمُهُ! فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ نَعْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِهِشَامِ بْنِ سَالِمٍ: كَلِّمُهُ! فَتَعَارَفَا^(۱)، ثُمَّ قَالَ لِقَيْسِ الْمَاصِرِ: كَلِّمُهُ [كَلَّمَهُ] فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَّبِعُهُمْ مِنْ كَلَامِهِمَا وَقَدْ اسْتَخْذَلَ^(۲) الشَّامِيَّ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ: كَلِّمْ هَذَا الْغُلَامَ! يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، فَقَالَ: نَعَمْ.

ما فکر کردیم مقصود حضرت : هشام از اولاد عقیل است که او را بسیار دوست می داشت ، که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روئیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگسالتر بودیم ، امام صادق علیه السلام برایش جا باز کرد و فرمود : هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست ، سپس فرمود : ای حمران با مرد شامی سخن بگو .

پس او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد ، سپس فرمود : ای طاقی (مؤمن الطاقی أبو جعفر احول) تو با او سخن بگو . او هم سخن گفت و غالب شد ، سپس فرمود : ای هشام بن سالم تو هم گفتگو کن ، او با شامی برابر شد و کارشان به تعارف کشید و پیروز و غالی نداشت ، سپس امام صادق علیه السلام به قیص ماصر فرمود : تو با او سخن بگو ، او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آندو می خندید زیرا مرد شامی گیر افتاده بود پس مرد شامی فرمود : با این جوان - یعنی هشام بن حکم - صحبت کن ، گفت : حاضرم ،

۱ - أي تكلمًا بما حصل به التعارف بينهما وعرف كلُّ منهما رتبة الآخر وكلامه بلا غلبة لأحدهما على الآخر ، وفي بعض النسخ : «فتعارفا» ، أي وقعا في الشدة والعرق ، وفي بعضها : «فتعاونتا» أي لم يظهر أحدهما على الآخر . (بحار)

۲ - استخذل بالذال ، أي صار مخذولاً مغلوباً ، لا ينصره أحد ، وفي بعضها : «استخزل» بالزاء من قولهم : انخزل في كلامه ، أي انقطع . (بحار)

ثُمَّ قَالَ الشَّامِيُّ لِهَشَامٍ: يَا غُلَامُ، سَلْنِي فِي إِمَامَةٍ هَذَا - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - .
فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي يَا هَذَا! أَرُبُّكَ أَنْظَرُ لِحَلْفِهِ، أَمْ خَلَقَهُ
لِاتِّفَاقِهِمْ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ: بَلْ رَبِّي أَنْظَرُ لِحَلْفِهِ .
قَالَ: فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ فِي دِينِهِمْ مَاذَا؟ قَالَ: كَلَّفَهُمْ وَأَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَدَلِيلًا عَلَى مَا كَلَّفَهُمْ
بِهِ، وَأَزَاحَ فِي ذَلِكَ عِلَلَهُمْ .

فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: فَمَا هَذَا الدَّلِيلُ الَّذِي نَصَبَهُ لَهُمْ؟ قَالَ الشَّامِيُّ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .
قَالَ هِشَامٌ: فَبَعْدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْ؟ قَالَ: الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ .
فَقَالَ هِشَامٌ: فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ حَتَّى رُفِعَ عَنَّا الْاِخْتِلَافُ ،
وَمَكَّنَّا مِنَ الْاِتِّفَاقِ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ: نَعَمْ .
قَالَ هِشَامٌ: فَلِمَ اخْتَلَفْنَا نَحْنُ وَأَنْتَ، جِئْنَا مِنَ الشَّامِ مُخَالِفًا، وَتَرَعَمَ أَنَّ الرَّأْيَ طَرِيقُ
الَّذِينَ، وَأَنْتَ مُقَرَّرٌ بِأَنَّ الرَّأْيَ لَا يَجْمَعُ عَلَى الْقَوْلِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَلِفِينَ؟

سپس شامی به هشام گفت: ای جوان درباره امامت این مرد از من پرس، هشام (از این
بی ادبی) آنچنان به خشم آمد که می لرزید، پس هشام گفت: ای مرد، آیا پروردگارت به
مخلوقش خیراندیش تر است یا مخلوق به خودشان؟ شامی: بلکه پروردگارم نسبت به
مخلوق خود خیراندیش تر است،

هشام: در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی: برای ایشان حجّت
و دلیلی بپا داشته تا متفرّق و مختلف نشوند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواریهای
ایشان را هموار سازد و آنان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد .

هشام: او کیست؟ شامی: رسول خدا ﷺ است،

هشام: بعد از رسول خدا ﷺ کیست؟ شامی: قرآن و سنت است، هشام: قرآن
و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی: آری،

هشام: پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا
آمدی؟! و تو پنداری که رأی و نظر راه دین است و تو خود معترفی که رأی و نظر هر یک
قول واحد مختلف جمع نمی گردد!

فَسَكَتَ الشَّامِيُّ كَالْمُفَكِّرِ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ ؟
 قَالَ : إِنِّي قُلْتُ : إِنَّا مَا اخْتَلَفْنَا ، كَابَرْتُ ، وَإِنِّي قُلْتُ : إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا
 الْاِخْتِلَافَ أَبْطَلْتُ ، لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ ، وَلَكِنَّ لِي عَلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ .
 فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلُهُ نَحْنُ مِثْلًا !
 فَقَالَ الشَّامِيُّ لِهَشَامٍ : مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ ، رَبُّهُمْ أَمْ أَنْفُسُهُمْ ؟ فَقَالَ : بَلْ رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ .
 فَقَالَ الشَّامِيُّ : فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ كَلِمَتَهُمْ وَيَرْفَعُ اخْتِلَافَهُمْ وَيُبَيِّنُ لَهُمْ حَقَّهُمْ مِنْ
 بَاطِلِهِمْ ؟ فَقَالَ هِشَامٌ : نَعَمْ . قَالَ الشَّامِيُّ : مَنْ هُوَ ؟
 قَالَ هِشَامٌ : أَمَّا فِي ابْتِدَاءِ الشَّرِيعَةِ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَأَمَّا بَعْدَ النَّبِيِّ فَعِثْرَتُهُ .
 قَالَ الشَّامِيُّ : مَنْ هُوَ عِثْرَةُ النَّبِيِّ الْقَائِمُ مَقَامَهُ فِي حُجَّتِهِ ؟ قَالَ هِشَامٌ : فِي وَقْتِنَا هَذَا أَمْ
 قَبْلَهُ ؟

مرد شامی در حالت تفکر و اندیشه خاموش ماند ، امام صادق علیه السلام به او گفت : چرا
 سخن نمی گویی ،
 گفت : اگر بگویم اختلاف نکرده ایم ستیزه وجدل کرده ام ، و اگر بگویم قرآن و سنت
 از ما رفع اختلاف می کند باطل گفته ام زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلف را متحمل
 است ، ولی همین استدلال بسود من و زیان هشام است !
 حضرت فرمود : از او پرس تا بفهمی که سرشار است .
 پس شامی به هشام گفت : ای مرد ، چه کسی به خلیق خیراندیش تر است ؛
 پروردگارشان یا خودشان ؟! . هشام : پروردگارشان از خودشان خیراندیش تر است .
 شامی : آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند
 و ناهمواریشان را هموار سازد و حق و باطل را به ایشان بازگوید ؟ هشام : آری . شامی : او
 کیست ؟
 هشام : در ابتدای شریعت ؛ رسول خدا ﷺ بود اما پس از او عترت آنحضرت می باشند .
 شامی : عترت پیامبر کیست که قائم مقام او و حجت می باشد ؟ هشام : امروز یا در
 گذشته ؟

قال الشامي: بل في وقتنا هذا. قال هشام: هذا الجالس - يعني أبا عبد الله عليه السلام - الذي تشد إليه الرحال ويخبرنا بأخبار السماء ورائته عن أبيه عن جدّه.

قال الشامي: وكيف لي بعلم ذلك؟ فقال هشام: سله بما بدا لك.

قال الشامي: قطعت عذري، فعلى السؤال. فقال أبو عبد الله عليه السلام: أنا أكفيك المسألة يا شامي، أخبرك عن مسيرك وسفرك، خرجت يوم كذا، وكان طريقك كذا، ومررت على كذا، ومررت بك كذا، فأقبل الشامي كلما وصف له شيئاً من أمره يقول: «صدقت والله».

ثم قال الشامي: أسلمت لله الساعة!

فقال له أبو عبد الله عليه السلام: بل آمنت بالله الساعة، إن الإسلام قبل الإيمان وعليه يتوارثون ويتسكحون، والإيمان عليه يتأبون.

قال الشامي: صدقت، فأنا الساعة أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله. وأنت وصي الأنبياء.



شامي: امروز کیست؟ هشام (با اشاره به امام صادق علیه السلام) گفت: همین شخصی که بر مسند نشسته و از اطراف جهان بسویش رهسپار گردند. به میراث علمی که از پدرانش دست بدست گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما بازگوید.

شامی گفت: من چگونه می توانم آنرا بفهمم؟ هشام گفت: هرچه خواهی از او بپرس.

شامی گفت: عذری برایم باقی نگذاشتی، بر من است که بیرسم.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای شامی، می خواهی گزارش سفر و راهت را به خودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود.

شامی با سرور و خوشحالی می گفت: راست گفתי، اکنون به خدا اسلام آوردم.

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، بوسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و ازدواج کنند و بوسیله ایمان ثواب برند.

شامی عرض کرد: درست فرمودی: من نیز شهادت می دهم که جز الله هیچ معبودی شایسته عبادت نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است و تو جانشین اوصیایی.

قال: فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حُمْرَانَ فَقَالَ: يَا حُمْرَانُ تَجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ، فَالْتَفَتَ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ فَقَالَ: تُرِيدُ الْأَثَرَ وَلَا تَعْرِفُ! ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَحْوَلِ فَقَالَ: قِيَاسُ رَوَاحُ، تَكْسِيرُ بَاطِلًا بِبَاطِلٍ، إِلَّا أَنْ بَاطِلَكَ أَظْهَرَ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى قَيْسِ الْمَاصِرِ فَقَالَ: تَتَكَلَّمُ وَأَقْرَبُ مَا تَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبْعَدُ مَا تَكُونُ مِنْهُ، تَمْرُجُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ، وَقَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي مِنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ: أَنْتَ وَالْأَحْوَلُ قَقَازَانِ حَادِقَانِ.

قال يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ: فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهِشَامٍ، قَرِيبًا مِمَّا قَالَ لَهَا. فَقَالَ: يَا هِشَامُ، لَا تَكَادُ تَقَعُ تَلْوِي رَجُلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طِرْتَ، مِثْلُكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ، اتَّقِ الرِّزْلَةَ، وَالشَّفَاعَةَ مِنْ وَرَائِكَ.

۲۴۲ - وَعَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ

سپس امام صادق علیه السلام رو به حمران کرده و فرمود: تو سخنت را دنبال حدیث می بری (سخنانت مربوط است) و به حق می رسی، و به هشام بن سالم متوجه شده و فرمود: تو در پی حدیث می گردی ولی قدرت تشخیص نداری (قصد داری مربوط سخن بگویی ولی نمی توانی)، پس رو به احول نموده و فرمود: تو بسیار قیاس می کنی، از موضوع خارج می شوی، مطلبی باطل را به باطلی رد می کنی و باطل تو روشنتر است.

سپس رو به قیس ماصر کرده و فرمود: سخن تو بگونه ای است که هر چه خواهی به حدیث پیامبر نزدیکتر باشد دورتر شود حق را به باطل می آمیزی با آنکه حق اندک از باطل بسیار بی نیاز می کند، تو واحول از شاخه ای به شاخه ای می پرید و با مهارتید.

یونس گوید: بخدا من فکر می کردم آنحضرت نسبت به هشام همتای آنچه درباره اندو گفت می فرماید، ولی فرمود: ای هشام تو به هر دو پا به زمین نمی خوری (یعنی طوری که جوابی برایت نباشد) تا خواهی بزمین برسی پرواز می کنی (یعنی بمحض شکست خود را نجات می دهی)، همچو تویی باید با مردم سخن بگویدی، خود را از لغزش نگاهدار، شفاعت ما در پی آن - به خواست خداوند - می آید.

۲۴۲ - واز یونس بن یعقوب نقل است که گفت: روزی جمعی از اصحاب و یاران که

فِيهِمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَمُؤْمِنُ الطَّاقِ وَهَشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَالطَّيَّارُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فِيهِمْ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هَشَامُ ، قَالَ : لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟ قَالَ هَشَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي أَجَلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ ، وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فافعلوه !

قَالَ هَشَامُ : بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ ، فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ ، وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلَقَةٍ كَبِيرَةٍ ، وَإِذَا بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ ، عَلَيْهِ سِتْمَلَةٌ سَوْدَاءُ مُؤْتَرَّرٌ بِهَا مِنْ صُوفٍ وَشَتْلَةٌ مُرْتَدِيًا بِهَا ، وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُ ، فَاسْتَفَرَّجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي ، ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتِي ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالِمُ ، أَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ ، أَتَأْذَنُ لِي فَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ ؟ قَالَ : سَلْ ، قُلْتُ لَهُ :

حمران وابن نعمان وابن سالم وطيّار در میانشان بودند خدمت امام صادق علیه السلام جمع شده و گروه دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود گرد آمده بودند ، امام صادق علیه السلام رو به هشام بن حکم کرده فرمود : ای هشام ، گفت : لبّیک ای زاده رسول خدا ، فرمود : آیا گزارش نمی دهی که با عمرو بن عبید (در مباحثه) چه کردی و چگونه از او پرسش نمودی ؟ عرض کرد : جلالت شما مرا می گیرد و شرم می دارم و زبانم نزد شما بکار نمی افتد !

امام علیه السلام فرمود : چون به شما امری نمودم بجای آرید .

هشام گفت : وضع عمرو بن عبید و خبر مجلس مسجد بصره او بمن رسید . بر من گران آمد ، پس بسویش رفته و روز جمعهای وارد بصره شده و به مسجد آنجا درآمدم ، جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آنان بود ، جامه پشیمنه سیاهی به کمر بسته و عبائی بدوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند ، از مردم راه خواستم ، بمن راه دادند تا در آخر مردم بزانو نشستم ، آنگاه گفتم :

ای مرد دانشمند من مردی غریبم ، اجازه دارم مسأله ای بپرسم ؟ گفتم : بپرس ، گفتم :

أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ، إِذَا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هَذَا مَسْأَلَتِي.
فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقَاءً. قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ لِي: سَلْ،
قُلْتُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَرَى بِهَا الْأَلْسَانَ
وَالْأَشْخَاصَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَشْمُ بِهِ
الرَّايِحَةَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ لِسَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَتَكَلِّمُ بِهِ. قَالَ: قُلْتُ:
أَلَيْكَ أَدْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الْأَصْوَاتَ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ يَدَانِ؟
قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِمَا؟ قَالَ: أَبْطِشُ بِمَا، وَأَعْرِفُ بِهِمَا اللَّيْنَ مِنَ الْحَشِينِ. قَالَ: قُلْتُ:
أَلَيْكَ رِجْلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِمَا؟ قَالَ: أَنْتَقِلُ بِهِمَا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ. قَالَ:
قُلْتُ: أَلَيْكَ فَمٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَعْرِفُ بِهِ الْمَطَاعِمَ وَالْمَشَارِبَ عَلَى
اخْتِلَافِهَا. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: هَلَّا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أُمَيِّرُ بِهِ كُلَّهَا وَرَدَّ
عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ.

قال: قُلْتُ: أَفَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنَى عَنِ الْقَلْبِ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ وَهِيَ

صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ؟

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

شما چشم دارید، گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از
آن می پرسی؟! گفتم: سؤال من همینطور است. گفت: پیرس پسر جانم، اگر چه پرسشست
احمقانه است. گفتم: شما جواب همانرا بفرمایید. گفت: پیرس.

گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: آری، : با آن چکار می کنید؟ : با آن رنگها و اشخاص
را می بینم، : بینی دارید؟ : آری، : با آن چه می کنی، : می بویم، : دهان دارید؟ : آری، :
با آن چه می کنید؟ : مزه را می چشیم، : گوش دارید؟ : آری، : با آن چه می کنید؟ : با آن
صدا را می شنوم، : شما دل دارید؟ : آری، : با آن چه می کنید؟ : با آن هر چه بر اعضا
و حواسم درآید تشخیص می دهم.

گفتم: مگر با وجود این اعضا از دل بی نیازی نیست؟ گفت: نه، گفتم: چگونه : با
آنکه اعضا صحیح و سالم باشد (دیگر چه حاجت به دل داری)؟

قال: يا بُنَيَّ، إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَكَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ، رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ، فَتَيَقَّنْ لَهَا الْيَقِينَ وَأَبْطَلِ الشَّكَّ.

قال: فَقُلْتُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيَقِنْ الْجَوَارِحُ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرِكْ جَوَارِحَكُمْ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَاماً، يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيَنْبِي مَا شَكَّتْ فِيهِ، وَيَتْرِكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُ فِي حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ، لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ وَيُقِيمُ لَكَ إِمَاماً لِلْجَوَارِحِ، تَرُدُّونَ إِلَيْهِ حَيْرَتَكُمْ وَشَكَّكُمْ؟!

قال: فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً. قال: ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟ فَقُلْتُ: لَا. فَقَالَ لِي: أَجَالَسْتَهُ؟ فَقُلْتُ: لَا. قال: فَمَنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قال: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ. ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَمَا نَطَقَ حَتَّى قُتِلَ.

گفت: پسر جانم هرگاه اعضای بدن در چیزی که بپوید یا ببیند یا بچشد یا بشنود تردید کند، آنرا بدل ارجاع دهد تا تردیدش برود و یقین حاصل کند، من گفتم: پس خدا دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری، گفتم: دل لازم است وگرنه اعضا را یقینی نباشد. گفت: آری. گفتم: ای ابامروان (کنیه عمرو بن عبید) خدای تبارک و تعالی که عضویت را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند و انگذاشته، اینهمه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف و گذارد و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده؛ در صورتیکه برای اعضای تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی؟! او ساکت شد و جوابی نداد، سپس متوجه من شده و گفت: آیا تو هشام بن حکم؟ گفتم: نه، گفت: از همشینیهای او هستی؟ گفتم: نه. گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه. گفت: پس تو همان هشامی. سپس مرا در آغوش گرفته و بجای خود نشانید و خودش از آنجا برخاست و تا من آنجا بودم سخن نگفت.

فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا هِشَامُ ، مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا ؟
قُلْتُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، جَرَى عَلَى لِسَانِي .

قَالَ : يَا هِشَامُ ، هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى .

۲۴۳ - وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» يَقُولُ : أَرْشِدْنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوْدِّي إِلَى مَحَبَّتِكَ وَالتَّمْبُلِ إِلَى جَنَّتِكَ مِنْ أَنْ تَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَعْتَطِبَ ، أَوْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَتَهْلِكُ ، فَإِنَّ مِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَأَعْجَبَ بِرَأْيِهِ كَانَ كَرَجُلٍ سَمِعَتْ غَنَاءَ النَّاسِ تُعْظِمُهُ وَتَصِفُهُ ، فَأَحْبَبَتْ لِقَاءَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْرِفُنِي لِأَنْظَرِ مَقْدَارَهُ وَمَحَلَّهُ ، فَرَأَيْتُهُ فِي مَوْضِعٍ قَدْ أَحْدَقَ بِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ غَنَاءِ الْعَامَّةِ فَوَقَفْتُ مُنْتَبِذاً عَنْهُمْ مُتَعَشِّياً بِلِثَامٍ أَنْظَرُ إِلَيْهِ وَإِلَيْهِمْ ، فَمَا زَالَ يُرَاوِعُهُمْ حَتَّى خَالَفَ طَرِيقَهُمْ وَفَارَقَهُمْ ، وَلَمْ يَقَرَّ ، فَتَفَرَّقَتِ الْعَوَامُ عَنْهُ لِحَوَائِجِهِمْ .

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود : این را چه کسی به تو آموخت ؟

عرض کردم : ای زاده رسول خدا پر زبانه جاری شد .

حضرت فرمود : بخدا سوگند این مطالب در صحیف ابراهیم و موسی مکتوب است .

۲۴۳ - و به إسناد مذکور در قبل از امام صادق علیه السلام نقل است که درباره آیه مبارکه :

«ما را به راه راست هدایت فرما» فرمود : یعنی ما را به راه راست هدایت و راهنمایی کن ،

یعنی به ملازمت راهی که ما را به محبت تو و دین تو می رساند ، و از پیروی هوای نفس که

باعث نابودی یا پیروی آراء شخصی که باعث هلاکت است ، ممانعت نماید . - ارشاد فرما ،

زیرا هر که از هوای خود پیروی کرده و خود رأی باشد مانند همان شخص است که شنیده

بودم : مردم ساده لوح بسیار او را می ستایند و به بزرگی از او یاد می کنند ، پس من مشتاق

گشتم تا از نزدیک او را ببینم ، اما بگونه ای که مرا شناسد تا شخصیت او را ارزیابی کنم .

اتفاقاً روزی او را در مکانی دیدم که جمعیت زیادی از عوام گردش جمع گشته اند ،

چهره ام را پوشاندم ، و بطور ناشناس به میان آنان رفتم تا نظاره گر او و مردم پیرامون او

باشم . پیوسته به اطوار و نیرنگ مردم را فریب می داد ، سپس برآه افتاد و مردم بدنبالش

رفتند تا به جایی رسید که از مردم جدا شد ، مردم برگشته و پی کار خود رفتند ،

وَتَبِعْتُهُ أَهْتَنِي أَتَرَهُ فَلَمْ يَلْبِثْ أَنْ مَرَّ بِحَبَّازٍ فَتَعَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ دُكَّانِهِ رَغِيفَيْنِ مُسَارِقَةً ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي : لَعَلَّهُ مُعَامِلُهُ ، ثُمَّ مَرَّ بَعْدَهُ بِصَاحِبِ رُمَانٍ فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى تَعَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ عِنْدِهِ رُمَانَتَيْنِ مُسَارِقَةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي : لَعَلَّهُ مُعَامِلُهُ ، ثُمَّ أَقُولُ : وَمَا حَاجَتُهُ إِذَا إِلَى الْمُسَارِقَةِ ، ثُمَّ لَمْ أَزَلْ أَتَّبِعُهُ حَتَّى مَرَّ بِمَرِيضٍ ، فَوَضَعَ الرَّغِيفَيْنِ وَالرُّمَانَتَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَمَضَى وَتَبِعْتُهُ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي بُقْعَةٍ مِنْ صَحْرَاءَ ، فَقُلْتُ لَهُ :

يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَقَدْ سَمِعْتُ بِكَ وَأَحْبَبْتُ لِقَاءَكَ ، فَلَقَيْتُكَ لِكِنِّي رَأَيْتُ مِنْكَ مَا شُغِلَ قَلْبِي ، وَإِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْهُ لِيُرْوَلَ بِهِ شُغْلَ قَلْبِي . قَالَ : مَا هُوَ ؟

قُلْتُ : رَأَيْتُكَ مَرَرْتَ بِحَبَّازٍ وَسَرَقْتَ مِنْهُ رَغِيفَيْنِ ، ثُمَّ بِصَاحِبِ الرُّمَانِ فَسَرَقْتَ مِنْهُ رُمَانَتَيْنِ !! فَقَالَ لِي : قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ حَدِّثْنِي مَنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ آدَمَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ .

اما او ديگر برنگشت و همچنان مي رفت ، بدنبالش رفتم ، در بين راه به دكان نانوايي رسيد در آنجا توقف كرد ، به محض آنكه نانوا به كاري مشغول گرديد دو عدد نان دزديد و راه افتاد ، من تعجب كردم ، ولي با خود گفتم : شايد با نانوا داد و ستدي دارد ، آنگاه به شخصي رسيد كه انار داشت او را هم غافلگير كرده سپس دو عدد انار برداشت ، اين عملش نيز تعجبم را برانگيخت اما با خود انديشيدم كه شايد با يكي ديگر حسابي دارند . با خود گفتم : چه نيازي او را وادار به دزدی كرده است ؟ چرا وقتي خود را از چشم نانوا و انار فروش دور مي ديد چنين كاري انجام مي داد ؟ باري همچنان بدنبال او رفتم ، به فرد بپاري رسيد ، دو قرص نان و دو انار را جلوي او نهاده و رفت ، من هم به دنبالش رفتم تا در نقطه اي از بيابان ايستاد . خود را به او رسانده و گفتم : اي بنده خدا ، آوازه نيكي تو را شنيده و مايل بودم كه از نزديك تو را ببينم ، حال به ديدارت آمدم ، ولي كار عجيبي از تو مشاهده كردم كه فكرم را پریشان ساخته است . از تو مي پرسم كه براي من توضيح دهی تا خيالم آسوده شود ، گفت : چه ديدی ؟ گفتم : تو را كه به نانوايي رسيدی و از او دو نان دزديدی ؟ و از انار فروش گذر كردی و از آن نيز دو انار سرقت كردی ؟!

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : در پاسخ من گفتم : پيش از هر چيز به من بگو تو كيستی ؟ گفتم : يكي از فرزندان حضرت آدم از امت حضرت محمد ﷺ و آلِهِ هستم .

قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ أَتَتْ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: أَتَيْتَ بَلَدَكَ؟ قُلْتُ: الْمَدِينَةَ.

قَالَ: لَعَلَّكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِي عَلِيٍّ بَنِي الْحُسَيْنِ بَنِي عَلِيٍّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ لِي: فَمَا يَنْفَعُكَ شَرَفُ أَصْلِكَ مَعَ جَهْلِكَ بِمَا شَرَفْتَ بِهِ وَتَرَكْتَ عِلْمَ جَدِّكَ وَأَبِيكَ، لِئَلَّا تُشْكِرَ مَا يَجِبُ أَنْ يُحَمَّدَ وَيُحَدِّحَ فَاعِلُهُ؟!

قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: الْقُرْآنُ كِتَابُ اللَّهِ. قُلْتُ: وَمَا الَّذِي جَهَلْتُ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَهْتَاهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا» وَإِنِّي لَمَّا سَرَفْتُ الرَّاغِبِينَ كَانَتْ سَيِّئَتِي، وَلَمَّا سَرَفْتُ الرَّمَاتِينَ كَانَتْ سَيِّئَتِي، فَهَذِهِ أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ، فَلَمَّا تَصَدَّقْتُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً، فَانْقُصَ مِنْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ، بَقِيَ لِي سِتٌّ وَثَلَاثُونَ حَسَنَةً.

بار دیگر گفت: از چه کسانی، گفتم: فردی از دودمان رسول خدا ﷺ، پرسید: در کجا زندگی می‌کنی؟ گفتم: مدینه. *مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی* گفت: شاید تو جعفر بن محمد قرزند علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستی؟ گفتم: آری.

گفت: ولی این شرافت خانوادگی برای تو سودی نخواهد داشت با این ناآگاهی به آنچه مایه شرافت تو است، علم جد و پدرت را بیکار گذاشته‌ای، اگر چنین نبود چگونه عملی را که انجام دهنده‌اش شایسته ستایش و سپاسگزاری است آن را ناپسند شماری؟ گفتم: آن چیست؟

پاسخ داد: کتاب خدا، قرآن. گفتم: چه چیز آن را ندانسته‌ام؟! گفت: این آیه: «هر که کار نیکی آورد ده چندان آن پاداش دارد، و هر که کار بدی آورد جز همانند آن کیفر نبیند» - انعام: ۱۶۰.، بنابراین چون دو نان دزدیدم دو گناه بود، و برای دزدیدن دو انار دو گناه، پس این شد چهار گناه، چون هریک از آنها را در راه خدا صدقه دادم چهل ثواب خواهم داشت، از چهل حسنه در برابر چهار سیئه چهار تا کم می‌شود و سی و شش حسنه برایم باقی می‌ماند.

قُلْتُ : تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ ! أَنْتَ الْجَاهِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» ؟ ! إِنَّكَ لَمَّا سَرَقْتَ رَغِيفَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ ، وَلَمَّا نَرَقْتَ الرُّمَانَتَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَلَمَّا دَفَعْتَهُمَا إِلَى غَيْرِ صَاحِبِهِمَا بَغَيْرِ أَمْرِ صَاحِبِهِمَا كُنْتَ إِنَّمَا أَغْنَيْتَ أَرْبَعَ سَيِّئَاتٍ إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ ، وَلَمْ تَضِفْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ !! فَجَعَلَ يُلَاحِظُنِي ، فَأَنْصَرَفْتُ وَتَرَكْتُهُ .

۲۴۴ - وَبِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَقَدَّمَ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ بَعْضُ الْمُخَالِفِينَ بِحَضْرَةِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ : مَا تَقُولُ فِي الْعَشْرَةِ الصَّحَابَةِ ؟ قَالَ : أَقُولُ فِيهِمُ الْخَيْرَ الْجَمِيلَ الَّذِي يَحِطُّ اللَّهُ بِهِ سَيِّئَاتِي ، وَيَرْفَعُ بِهِ دَرَجَاتِي . قَالَ السَّائِلُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْقَذَنِي مِنْ بَغْضِكَ ، كُنْتُ أَظُنُّكَ رَافِضِيًّا تَبْغِضُ الصَّحَابَةَ !

گفتم : مادرت به عزایت بنشیند ! تو کتاب خدا را نفهمیده ای ، مگر نشنیده ای که خدای عز و جل می فرماید : «خدا فقط کارِ پرهیزکاران را می پذیرد - مائده : ۳۱» ؟ یقیناً چون دو نان دزدیدی به دو گناه دچار گشتی و جهت سرقت دو انار هم دو گناه دیگر ، و چون مال مردم را به جای اینکه به خودشان بازگردانی بدون رضایت آنان به دیگری دادی ، بی شک چهار گناه بر آن افزودی و چهل حسنه به چهار گناه نیفزودی !! حضرت فرمود : آن شخص در حالیکه با نگاه خود مرا دنبال می کرد ، برگشتم و رهایش ساختم .

۲۴۴ - و به إسناد مذکور در قبل از امام حسن عسکری علیہ السلام نقل است که فرمود : روزی فردی از مخالفین ما در حضور امام صادق علیہ السلام به یکی از شیعیان گفت : درباره آن ده نفر از صحابه رسول خدا ﷺ چه می گویی ؟ شیعه گفت : سخن خیر و نیکویی که خداوند بواسطه آن گناهانم را بریزاند و درجاتم را رفعت بخشد .

گفت : خدا را شکر که مرا از بغض و کینهات نجات داد ، من پنداشته بودم که تو رافضی مذهبی و به صحابه کینه می ورزی .

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَلَا مَنْ أَبْغَضَ وَاحِدًا مِنَ الصَّحَابَةِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ!
 قَالَ: لَعَلَّكَ تَتَأَوَّلُ مَا تَقُولُ، قُلْ قَنْ أَبْغَضَ الْعَشْرَةَ مِنَ الصَّحَابَةِ؟
 فَقَالَ: مَنْ أَبْغَضَ الْعَشْرَةَ مِنَ الصَّحَابَةِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ!
 فَوَثَبَ [الرَّجُلُ] فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ: اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ بِمَا قَدْ فُتِنْتُ بِهِ مِنْ الرَّفْضِ قَبْلَ الْيَوْمِ.
 قَالَ: أَنْتَ فِي حِلٍّ وَأَنْتَ أَخِي، ثُمَّ انْصَرَفَ السَّائِلُ.
 فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَوَدْتَ - اللَّهُ دَرُكَ! - لَقَدْ عَجَبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ حُسْنِ تَوَرَّيْتِكَ
 وَتَلَفُّظِكَ بِمَا خَلَصَكَ وَلَمْ تَتَلَمَّ دِينَكَ، زَادَ اللَّهُ فِي قُلُوبِ مُخَالِفِينَا غَمًّا إِلَى غَمٍّ وَحَجَبَ عَنْهُمْ
 مُرَادَ مُسْتَحْلِي مُوَدَّتِنَا فِي تَقْيِيرِهِمْ.
 فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا عَقَلْنَا مِنْ كَلَامٍ هَذَا إِلَّا مُوَافَقَتَهُ

شیعه گفت: هر که به یک تن از آن ده نفر بغض ورزد خدا لعنتش کند!
 او گفت: نکند تو در کلام تأویل کردی، حال بگو درباره کسانی که درباره آن ده
 تن از صحابه کینه می ورزند چه می گویی؟
 شیعه گفت: هر که به آن ده نفر از صحابه کینه بورزد لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر
 او باد. با شنیدن این سخن آن فرد از جا جسته و سر او را بوسیده و گفت: مرا بخاطر
 تهمتی که پیش از این در رافضی بودن زدم ببخش.
 شیعه گفت: تو را حلال کردم و تو برادر من هستی. سپس آن فرد بازگشته و رفت.
 امام صادق علیه السلام به او فرمود: عالی گفتم - تمام خیرت از خداست - همه فرشتگان
 از حُسن تَوَرَّیه^(۱) و سخن نیکویی که تو را نجات داد پی آنکه لطمه ای به دینت برسد به
 شگفت آمده و مسرور شدند، خداوند در دل مخالفین ما غمی بر غمی افزود، و مراد محبتین
 ما را در قبولی محبت به ما در تقیه اشان از مخالفین پوشاند.
 یکی از اصحاب گفت: ای زاده رسول خدا، ما از کلام او سر در نیاوردیم جز موافقت

۱ - تَوَرَّیه: پوشیدن حقیقت خبری و ظاهر کردن غیر آن. (منتهی الإرب)

فَإِذَا الْمُنْتَعِنَاتِ النَّاصِبِ .

فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَئِنْ كُنْتُمْ لَمْ تَقْهَمُوا مَا عَنَى فَقَدْ فَهَمْتُمْ نَحْنُ ، وَقَدْ شَكَرَهُ اللَّهُ لَهُ ، إِنَّ رَبَّنَا الْمَوْلَى لِأَوْلِيَائِنَا الْمَعَادِي لِأَعْدَائِنَا إِذَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِمَنْ يَمْتَحِنُهُ مِنْ خُلَاقِيهِ ، وَفَقَهُ الْجَوَابِ يَسْلُمُ مَعَهُ دِينُهُ وَعِزُّهُ ، وَيَعْظُمُ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ ثَوَابَهُ . إِنَّ صَاحِبَكُمْ هَذَا قَالَ :

مَنْ عَادَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ، أَي : مَنْ عَابَ وَاحِدًا مِنْهُمْ ، هُوَ : أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَقَالَ فِي الثَّانِيَةِ : مَنْ عَابَهُمْ أَوْ شَتَمَهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ ، وَقَدْ صَدَقَ : لِأَنَّ مَنْ عَابَهُمْ فَقَدْ عَابَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ أَحَدُهُمْ ، فَإِذَا لَمْ يَعْيبْ عَلِيًّا وَلَمْ يَذُمَّهُ فَلَمْ يَعْيبْهُمْ جَمِيعًا وَإِنَّمَا عَابَ بَعْضَهُمْ ، وَلَقَدْ كَانَ لِحِزْقِيلَ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ الَّذِينَ وَشَّوْا بِهِ إِلَى فِرْعَوْنَ مِثْلُ هَذِهِ التَّوْرِيَةِ ، كَانَ حِزْقِيلُ يَدْعُوهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَنُبُوَّةِ مُوسَى ، وَتَقْضِيلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

با آن فرد خیره سر ناصب!

حضرت فرمود: اگر شما متوجه منظور او نشدید ما بخوبی آنرا فهمیدیم، و او مشكور خدا واقع شد، بی شك ولی ما با دوستانمان دوست است و با دشمنانمان دشمن، هرگاه خداوند او را به مخالفی از ما بیازماید، وی را توفیق جواب نیکویی دهد تا دین و آبرویش حفظ گردد، و خداوند بواسطه تقیه ثوابش را عظیم گرداند. دوست شما گفت:

هر که یکی از این ده نفر را عیب کند بر او لعنت خدا باد. یعنی: هر کی فقط یک تن از ایشان را عیب کند، و مرادش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

و در مرتبه دوم گفت: هر که ایشان را عیب کرده یا دشنام دهد لعنت خدا بر او باد، و راست هم گفت، زیرا لعن جمع آنان مشمول حضرت امیر نیز می شد زیرا یکی از ایشان است، پس وقتی علی را عیب و تکویش نکرد هیچکدامشان را ذم و عیب نکرده، و تنها برخی از ایشان را عیب گفته، و یک چنین توریه ای برای حزقیل پیامبر با قوم فرعون وقتی از او نزد فرعون سعایت و بدگویی کردند رخ داد، حزقیل پیامبر: ایشان را به یکتاپرستی و نبوت موسی دعوت می کرد، و به برتری محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

عَلَىٰ جَمِيعِ رُسُلِ اللَّهِ وَخَلْقِهِ ، وَتَفْضِيلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْخِيَارِ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَى سَائِرِ
أَوْصِيَاءِ النَّبِيِّينَ ، وَإِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ رُبُوبِيَّةِ فِرْعَوْنَ ، فَوَسَّيْ بِهِ وَاشُنْ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَالُوا : إِنَّ
حِزْقِيلَ يَدْعُو إِلَىٰ مُخَالَفَتِكَ ، وَيُعِينُ أَعْدَاءَكَ عَلَىٰ مُضَادَّتِكَ .

فَقَالَ لَهُمْ فِرْعَوْنُ : ابْنُ عَمِّي وَخَلِيفَتِي عَلَىٰ مُلْكِي وَوَلِيُّ عَهْدِي ، إِنْ فَعَلَ مَا قُلْتُمْ فَقَدْ
اسْتَحَقَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ كُفْرِهِ نِعْمَتِي ، وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَيْهِ كَاذِبِينَ فَقَدْ اسْتَحَقَقْتُمْ أَشَدَّ الْعَذَابِ
لَا يَتَارَكُ الدُّخُولُ فِي مَسَاءَتِهِ .

فَجَاءَ بِحِزْقِيلَ وَجَاءَ بِهِمْ فَكَاشَفُوهُ وَقَالُوا : أَنْتَ تَجْحَدُ رُبُوبِيَّةَ فِرْعَوْنَ الْمَلِكِ وَتَكْفُرُ نَعْمَاءَهُ؟
فَقَالَ حِزْقِيلُ : أَيُّهَا الْمَلِكُ ، هَلْ جَرَّبْتَ عَلَيَّ كِذْبًا قَطُّ . قَالَ : لَا .

قَالَ : فَسَلُّهُمْ مِنْ رَبُّهُمْ؟ قَالُوا : فِرْعَوْنُ . قَالَ : وَمَنْ خَالِقُكُمْ؟ قَالُوا : فِرْعَوْنُ هَذَا .
قَالَ : وَمَنْ رَازِقُكُمْ الْكَافِلُ لِمَعَاشِكُمْ ، وَالذَّافِعُ عَنْكُمْ مَخَارِهُكُمْ؟ قَالُوا : فِرْعَوْنُ هَذَا .

بر تمام انبیاء و خلائق می خواند ، و نیز تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام و برگزیدگان از
امامان بر سایر اوصیای انبیاء ، و مردم را به برائت و بیزاری از خدایی فرعون دعوت
می نمود ، پس سخن چنان نزد فرعون از او سعایت و بدگویی کرده و گفتند : این حزقیل
همه را به مخالفت شما می خواند ، و دشمنان را بر ضدیت با شما یاری می دهد .

فرعون با اینان گفت : این حرفها دربارهٔ پسر عمو و جانشین پادشاهی ام و ولیعهد
من است! اگر گفته شما دربارهٔ او درست باشد بر این کفران نعمت مستحق عذاب خواهد
بود ، و اگر سخن شما راست نباشد بخاطر تعجیل در این سعایت شدیداً عذاب شوید .

پس حزقیل را همراه همان گروه ساعی نزد فرعون آورده و پی پرده گفتند : ای
حزقیل تو منکر خدایی فرعون پادشاه شده و کفران نعمت او کردی؟! .

حزقیل گفت : ای پادشاه ، تا حال هیچ دروغی از من شنیده ای ، گفت : نه .

گفت : پس از اینان بیرس خدایشان کیست؟ گفتند : فرعون . گفت : بیرس

خالقشان کیست؟ گفتند : این فرعون .

گفت : و رازق و ضامن معیشت و زندگیشان کیست! همو که پدیها را از ایشان دفع

می کند؟ همگی گفتند : این فرعون .

قَالَ حِزْقِيلُ: أَيُّهَا الْمَلِكُ، قَاسِدُكَ وَكُلُّ مَنْ حَضَرَكَ. أَنَّ رَبَّهُمْ هُوَ رَبِّي، وَخَالِقُهُمْ خَالِقِي، وَرَازِقُهُمْ هُوَ رَازِقِي، وَمُصْلِحُ مَعَايِشِهِمْ هُوَ مُصْلِحُ مَعَايِشِي، لَا رَبَّ لِي وَلَا خَالِقَ وَلَا رَازِقَ غَيْرَ رَبِّهِمْ وَخَالِقِهِمْ وَرَازِقِهِمْ.

وَأَشْهَدُكَ وَمَنْ حَضَرَكَ: أَنَّ كُلَّ رَبٍّ وَخَالِقٍ وَرَازِقٍ سِوَى رَبِّهِمْ وَخَالِقِهِمْ وَرَازِقِهِمْ فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهُ وَمِنْ رَبُّوبِيَّتِهِ وَكَافِرٌ بِالْهَيْبَةِ.

يَقُولُ حِزْقِيلُ هَذَا وَهُوَ يَعْنِي: أَنَّ رَبَّهُمْ هُوَ اللَّهُ رَبِّي، وَلَمْ يَقُلْ إِنَّ الَّذِي قَالُوا هُمْ أَنَّهُ رَبُّهُمْ هُوَ رَبِّي، وَخَفِيَ هَذَا الْمَعْنَى عَلَى فِرْعَوْنَ وَمَنْ حَضَرَهُ، [وَتَوَهُّم] أَنَّهُ يَقُولُ: فِرْعَوْنُ رَبِّي وَخَالِقِي وَرَازِقِي.

فَقَالَ لَهُمْ: يَا رِجَالَ السُّوءِ وَيَا طُلَّابَ الْفُسَادِ فِي مُلْكِي! وَمُرِيدِي الْفِتْنَةِ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ-عَمِّي وَهُوَ عَصْدِي، أَنْتُمْ الْمُسْتَحَقُّونَ لِعَذَابِي، لِإِرَادَتِكُمْ فُسَادَ أَمْرِي وَهَلَاكَ ابْنِ عَمِّي وَالْفَتْةَ فِي عَصْدِي. ثُمَّ أَمَرَ بِالْأَوْتَادِ فَجُعِلَ فِي سَاقِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَتَدٌ وَفِي صَدْرِهِ وَتَدٌ، وَأَمَرَ

حزقیل گفت: ای پادشاه، شما و تمام حاضران را به شهادت می گیرم که خدای اینان خدای من و خالقشان خالق من و رازقشان رازق من، و مصلح زندگیشان همو مصلح زندگی من است، من هیچ خدا و رازقی جز خدا و خالق و رازقی آنان ندارم.

و شما و تمام حاضران را به شهادت می گیرم که من از هر خدا و خالق و رازقی جز خدا و خالق و رازقی ایشان بیزارم، و کافر به ربوبیت اویم.

معنی کلام حزقیل این بود که: خدای اینان الله پروردگار من است، و نگفتم آنچه که آنان خدای خود خواندند خدای من است، و این معنی بر فرعون و حاضران مجلس پوشیده ماند و همه به توهّم افتادند که می گوید: فرعون خدا و خالق و رازق من است.

فرعون به آنان گفت: ای مردان بد وای جماعتی که در ملک من بدنبال فساد هستید، وای قاصدان فتنه میان من و پسر عمویم که بازوی من است، شما سزاوار عذاب من شدید، چون می خواستید کار مرا بفساد کشانده و پسر عمрім را هلاک کنید و بازویم را بشکنید! سپس دستور داد تا میخهایی بر ساق و سینه هر کدامشان بکوبند و دستور داد

أَصْحَابِ أَمْشَاطِ الْحَدِيدِ فَسَقُّوا بِهَا لُحُومَهُمْ مِنْ أَيْدَانِهِمْ، فَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا» لَمَّا وَشَّوْا بِهِ إِلَى فِرْعَوْنَ لِيُهْلِكَوهُ «وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ» وَهُمْ الَّذِينَ وَشَّوْا بِحُزْقِيلَ إِلَيْهِ لَمَّا أَوْتِدَ فِيهِمُ الْأَوْتَادُ، وَمَشَطَ عَنْ أَيْدَانِهِمْ لُحُومَهَا بِالْأَمْشَاطِ. وَمِثْلُ هَذِهِ التَّوْرِيَّةِ قَدْ كَانَتْ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ. فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ:

۲۴۵ - مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ سَمَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ، فَقَالَا لَهُ: أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا. فَقَالَا لَهُ: قَدْ أَخْبَرْنَا عَنْكَ الثَّقَاةَ أَنَّكَ تَقُولُ بِهِ، وَسَمِعُوا قَوْمًا وَقَالُوا^(۱): هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَتَشْمِيرٍ، وَهُمْ يَمْنَعُونَ لَا يَكْذِبُ. فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مَا أَمْرُهُمْ بِهَذَا!!

شانه‌داران آهنین گوشت تنشان را پاره پاره کنند، و این همان کلام الهی است که فرموده: «پس خدا او را از بدیها و سختیهای آن نیرنگها که ساختند نگاه داشت - وقتی نزد فرعون سعایت کردند تا او را بکشد - و عذاب بد و سخت فرعونیان را فرو گرفت - غافر: ۴۵» همان کسانی که بدگویی حزقیل بفرعون بردند و مستحق آنچنان عذاب شدند (شرحش گذشت). مؤلف گوید: مانند چنین توریهای برای امام صادق علیه السلام در موارد بسیار رخ داده. یکی از آنها روایتی است که:

۲۴۵ - از سعید بن سمان نقل است که گفتم: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو تن از زیدی مذهبان خدمت او رسیده و به امام گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد هست؟ فرمود: نه، آندو به امام علیه السلام گفتند: افراد موثق و مطمئن با خبر داده‌اند که تو به آن عقیده داری، و کسانی این مطلب را به ما گفته‌اند - یکی یکی نامشان را برده - که همه مردمی با تقوا و کوشا در عبادتند و دروغ نیندند!! امام به خشم آمده و فرمود: من به ایشان چنین دستوری نداده‌ام!!

فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا .

فَقَالَ لِي : أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ ؟ قُلْتُ : هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا وَهُمَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ ، وَهُمَا يَزْعَمَانِ أَنَّ سَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ .

فَقَالَ : كَذَبَا لَعَنَهُمَا اللَّهُ ، وَاللَّهِ مَا رَأَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ ، وَلَا بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ ، وَلَا رَأَاهُ أَبُوهُ ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَاهُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنْ كَانَ صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةُ فِي مَقْبَضِهِ ؟ وَمَا أَثَرٌ فِي مَوْضِعِ مَضْرِبِهِ ؟

وَإِنْ عِنْدِي لَسَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنْ عِنْدِي لَرَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ وَلَا مَتَّهُ وَمِغْفَرُهُ ، فَإِنْ كَانَ صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةُ مِنْ دِرْعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ وَإِنْ عِنْدِي لَرَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَغْلَبَةُ ، وَإِنْ عِنْدِي الْوَاحُ مُوسَى وَعَصَاهُ ، وَإِنْ عِنْدِي لِحَاثِمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ، وَإِنْ عِنْدِي الطُّسْتُ الَّذِي كَانَ مُوسَى يُقَرِّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ ، وَإِنْ عِنْدِي الْأَسْمُ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ ، لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُشَابَةٌ .

چون آن دونفر آثار خشم را در جهره آنحضرت مشاهده کردند خارج شدند .
امام به من فرمود : این دو را شناختی ؟ گفتم : آری اینان اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می باشند ، و آندو فکر می کنند که شمشیر رسول خدا ﷺ نزد عبدالله بن حسن است .

حضرت فرمود : خدای لعنتشان کند ، دروغ می گویند ، بخدا که عبدالله بن حسن هرگز آنرا ندیده ؛ نه با یک چشم و نه با دو چشمش ، پدرش هم آنرا ندیده ، جز اینکه ممکن است آنرا نزد علی بن حسین دیده باشد ، اگر راست می گویند چه علامتی در دستش آنست ؟ وجه نشانه و اثری در لبه تیغ آنست ؟ همانا شمشیر پیغمبر ﷺ نزد من است ، همانا پرچم و جوشن و زره و خود پیغمبر ﷺ نزد من است ، اگر راست می گویند در زره پیغمبر ﷺ چه علامتی است ؟ همانا نزد من است پرچم ظفر بخش پیغمبر ﷺ ؛ نزد من است الواح و عصای موسی ! ، نزد من است انگشتر سلیمان بن داود ! نزد من است طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می داد ! نزد من است آن اسمی که پیغمبر ﷺ چون (در کارزار جنگ) آن را میان مسلمین و کفار می گذاشت ؛ هیچ تیری از کفار به مسلمین نمی رسید !

وَإِنَّ عِنْدِي لَمَثَلَ التَّابُوتِ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ، وَمِثْلَ السِّلَاحِ فِينَا كَمِثْلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي أَيِّ أَهْلِ يَثِيبٍ وَجَدَ التَّابُوتَ عَلَى آبَائِهِمْ أَوْ تَوَا النُّبُوَّةَ، وَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أَوْ قِيَ الْإِمَامَةُ.

وَلَقَدْ لَبَسَ أَبِي دُرْعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطًا، وَلَبِسْتُهَا أَنَا وَكَانَتْ تَخُطُّ عَلَى الْأَرْضِ - يَغْنِي: طَوِيلَةً - مِثْلُ مَا كَانَتْ عَلَى أَبِي، وَقَائِمُنَا مَنْ إِذَا لَبِسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

۲۴۶- وَكَانَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلِمْنَا غَايِرٌ وَمَزْبُورٌ، وَنَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَنَقُرُ فِي الْأَشْعَاعِ، وَإِنَّ عِنْدَنَا الْجِفْرَ الْأَحْمَرَ وَالْجِفْرَ الْأَبْيَضَ وَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَعِنْدَنَا الْجَامِعَةُ فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ.

فَقِيلَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذَا الْكَلَامِ، فَقَالَ: أَمَّا الْغَايِرُ فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ، وَأَمَّا الْمَزْبُورُ فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ، وَأَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْإِهْلَامُ، وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَشْعَاعِ فَعَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ، نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ

و داستان سلاح در خاندان ما همان داستان تابوت است در بنی اسرائیل بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می شد، نشانه اعطاء نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده رسد امامت به او داده می شود، و آنها همه نزد من است،

همانا پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی بزمین می کشید و من آنرا پوشیدم همچنان بود گاه به زمین می کشید و گاه نمی کشید و اختلاف محسوسی نداشت، و قائم ما کسی است که چون آنرا پوشد - به خواست خداوند - به اندازه قامتش باشد.

۲۴۶- پیوسته امام صادق علیه السلام می فرمود: علم ما یا مربوط به گذشته است یا نوشته شده، و یا وارد شدن در دل و تأثیر در گوش. و برآستی که جفر سرخ و جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ما است، و جامعه نزد ما است که نیازمندیهای مردم هم در آن است.

امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام از تفسیر آن کلام سؤال شد، پس فرمود: «غایر» علم به آینده است، و «مزبور» علم به گذشته است، اما وارد شدن در دل همان اِهْلَام است، و تأثیر در گوش همان حدیث فرشتگان است، سخنشان را می شنویم

وَلَا تَرَى أَشْخَاصَهُمْ، وَأَمَّا الْجُمْرُ الْأَحْمَرُ فَوِعَاءٌ فِيهِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَنْ يَخْرُجَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَمَّا الْجُمْرُ الْأَبْيَضُ فَوِعَاءٌ فِيهِ تَوْرَةُ مُوسَى، وَانْجِيلُ عِيسَى، وَزَبُورُ دَاوُدَ، وَكُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى.

وَأَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ، وَأَسْمَاءُ مَنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

وَأَمَّا الْجَامِعَةُ فَهِيَ كِتَابُ طَوْلُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً^(۱)، أَمْلَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَلْقٍ فِيهِ وَخَطَّ عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ، فِيهِ وَاللَّهُ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْضُ الْحَدِيثِ، وَالْجُلْدَةُ وَنِصْفُ الْجُلْدَةِ.

وَلَقَدْ كَانَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ يَطْمَعُ أَنْ يُوصِيَ إِلَيْهِ أَخُوهُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُقِيمَهُ مَقَامَهُ فِي الْخِلَافَةِ بَعْدَهُ، مِثْلُ مَا كَانَ يَطْمَعُ فِي ذَلِكَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ولی خودشان را غمی بینیم، و اما جگر سرخ کیسه‌ای است که در آن سلاح رسول خدا ﷺ است و هرگز خارج نشود تا قائم ما اهل بیت قیام کند، و اما جگر سفید کیسه‌ای است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب نخستین خداوند در آن است.

و در مصحف فاطمه علیها السلام تمام پیش آمده‌های آینده موجود است، و نیز اسامی تمام حاکمان تا روز قیامت ثبت است.

و جامعه طوماری است به طول هفتاد ذراع، به املاء زبانی رسول خدا ﷺ و دستخط علی بن ابی طالب علیه السلام، و بخدا تمام احتیاجات مردم تا روز قیامت؛ حتی جریمه خراش، و یک تازیانه و نیم تازیانه (در حلال و حرام خدا) در آن معین شده است.

وزید بن علی بن حسین طمع داشت که برادرش امام باقر علیهما السلام بدو وصیت کرده و او را جانشین خویش سازد همانند طمع که محمد ابن حنفیه پس از شهادت برادرش امام حسین علیهما السلام

۱ - للعلامة الشَّعْرَانِيّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عِلْمِ الْأُمَمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْجُمْرُ وَالْجَامِعَةُ وَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بَيَانٌ مُسْتَوْفَى، فَمَنْ أَرَادَ الْإِطْلَاعَ عَلَيْهِ فَلْيَرَاجِعْ شَرْحَ الْكَافِي لِلْمَوْلَى صَالِحِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ؛ الْجُزْءُ الْخَامِسُ مِنَ الْمَجْلَدِ الثَّالِثِ، ص ۳۸۴.

حَتَّى رَأَى مِنْ ابْنِ أَخِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمُعْجَزَةِ الدَّالَّةِ عَلَى إِمَامَتِهِ مَا رَأَى، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ،

فَكَذَلِكَ زَيْدٌ، رَجَا أَنْ يَكُونَ قَائِمًا مَقَامَ أَخِيهِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى سَمِعَ مَا سَمِعَ مِنْ أَخِيهِ، وَرَأَى مَا رَأَى مِنْ ابْنِ أَخِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲۴۷- فَمِنْ ذَلِكَ: مَا رَوَاهُ صَدَقَةُ بْنُ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةُ، دَعَا بِأَبْنَيْهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُعْهَدَ إِلَيْهِ عَهْدًا، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ:

لَمَّا امْتَثَلْتَ فِي مِثَالِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا. فَقَالَ لَهُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ الْأَمَانَاتَ لَيْسَتْ بِالْمِثَالِ، وَلَا الْعُهُودُ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ:

در این مورد داشت، تا اینکه از برادرش زین العابدین معجزه‌ای دید که دلالت بر امامت آنحضرت می‌کرد، و ذکر آن در این کتاب گذشت^(۱) پس همانگونه زید امید قائم مقامی برادرش امام باقر علیه السلام را داشت، تا اینکه شنید از برادرش آنچه شنید و دید از برادر زاده‌اش امام صادق علیه السلام آنچه دید. دیگر از آن موارد روایتی است که:

۲۴۷- از ابوبصیر نقل است که گفت: هنگام وفات امام باقر علیه السلام آنحضرت فرزند خود امام صادق علیه السلام را خوانده و عهد را بدو سپرد، پس برادرش زید بدو گفت: چرا درباره من همانکه درباره حسن و حسین علیهما السلام رخداد اعمال نکردی، امید داشتم که کار منگری از تو سرتزند!

حضرت باقر علیه السلام بدو فرمود: ای ابوالحسن (کنیه زید)، امانات در مثال نمی‌آیند، و نه عهد در رسوم، و هرآینه آنها اموری است سابق و نوشته شده از حجتهای خداوند تبارک و تعالی! پس آنحضرت جابر بن عبدالله انصاری را خوانده و فرمود:

یا جابر، حَدَّثَنَا بِمَا عَايَنْتَ مِنَ الصَّحِيفَةِ!

فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَهْنَتْهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا بِيَدِهَا صَحِيفَةٌ يَبُضُّاءُ مِنْ دُرَّةٍ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ، مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ قَالَتْ: فِيهَا أَشْيَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِي.

قُلْتُ لَهَا: نَاوِلْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، قَالَتْ: يَا جَابِرُ، لَوْلَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ نَهَى أَنْ يَمَسَّهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلَكِنَّهُ مَا دُونَ ذَلِكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا. قَالَ جَابِرٌ: فَقَرَأْتُ فَإِذَا فِيهَا:

أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى [بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ] أُمُّهُ آمَنَةُ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُرْتَضَى، أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ.

أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرُّ التَّقِيُّ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.

ای جابر، حدیث صحیفه را همانطور که دیدی برای ما بیان کن.

جابر گفت: بسیار خوب ای ابوجعفر، روزی بر سرورم خانم فاطمه زهراء ﷺ دخت گرامی رسول خدا ﷺ برای تهنیت ولادت حسین ﷺ وارد شدم، دیدم در دستان مبارک آنحضرت طوماری سفید از دراست، عرض کردم: ای سرور بانوان، این طومار چیست؟ فرمود: در آن اسامی امامان از اولادم می باشد.

عرض کردم: آنرا بمن دهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر، اگر ممنوعیت نبود حتماً اینکار را می کردم، ولیکن دست سودن به آن جز برای انبیاء و اوصیاء یا اهل بیت پیامبر ممنوع می باشد، ولی تو اجازه داری از ظاهر به داخل آن نگاه کنی.

جابر گفت: این جملات را در آن خواندم:

أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنِ هَاشِمِ ابْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، مَادَرُ أَوْ آمَنَةُ اسْت. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَرْتَضَى، مَادَرُش فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ ابْنِ هَاشِمِ ابْنِ عَبْدِ مَنَافٍ. أَبُو مُحَمَّدٍ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ تَقِيٌّ.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، مَادَرُ آندُو فَاطِمَةُ دَخْتَرِ مُحَمَّدٍ.

أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ، أُمُّهُ شَهْرِبَانُويه بِنْتُ يَزْدَجَرِ بْنِ شَهْرِبَارٍ.
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ، أُمُّهُ «أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ» بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ، أُمُّهُ «أُمُّ قُرُوءَةَ» بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الثَّقَفِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا حَمِيدَةُ الْمُصَفَّاءُ.
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا: «نَجْمَةُ».
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا: «خَيْرَان».
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِينُ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا: «سُوسَن».
 أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضِيُّ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا: «سَمَانَةُ» تُكْنَى أُمُّ الْحَسَنِ.
 أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ الْقَائِمُ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا: «نَرْجِس» -
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ عَدْلٍ، مَادَرَشْ شَهْرِبَانُويه دَخْتُ يَزْدَجَرِ بْنِ شَهْرِبَارٍ.
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرٍ، مَادَرَشْ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ دَخْتُ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ، مَادَرَشْ أُمِّ قُرُوءَةَ دَخْتُ قَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.
 أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثَقَفِيٍّ، مَادَرَشْ كَنِيزِي بِنَامِ حَمِيدَةِ مُصَفَّاءُ اسْت.
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى رِضَا، مَادَرَشْ كَنِيزِي بِنَامِ نَجْمَةِ اسْت.
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ زَكِيٍّ، مَادَرَشْ كَنِيزِي بِنَامِ خَيْرَانِ اسْت.
 أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ أَمِينٍ، مَادَرَشْ كَنِيزِي بِنَامِ سُوسَنِ اسْت.
 أَبُو مُحَمَّدٍ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رِضِيِّ، مَادَرَشْ كَنِيزِي بِنَامِ سَمَانَةِ بِا كُنْيَةِ أُمِّ حَسَنِ اسْت.
 أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ، وَآوِ حُجَّةُ اللَّهِ قَائِمِ اسْت، مَادَرَشْ كَنِيزِي بِنَامِ نَرْجِسِ
 اسْت. - دُرُودِ وَصَلَوَاتِ خَدَاوَنْدِ بَرِ جَمِيعِ اَيْنَانِ بَادِ^(۱) -.

۱ - این حدیث شریف که به حدیث لوح معروف است در برخی از کتب حدیثی مانند

کتاب عیون أخبار الرضا (ع) نقل شده، جناب استاد غفاری - آئده الله - در ذیل آن مطالبی را

تحقیق فرموده‌اند که ملخص آن این است که: «مورخان و شرح حال نویسان نوشته‌اند که جابر

در سال ۷۸ هجری در مدینه وفات کرد و برخی نیز سال ۷۳، ۷۴، ۷۷ را ذکر کرده‌اند، و همگی ←

۲۴۸- وَعَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَأَنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَا فَتَى، مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَنْصَرَكَ؟
 قَالَ: قُلْتُ: إِنْ كَانَ مَفْرُوضَ الطَّاعَةِ نَصْرُهُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ مَفْرُوضِ الطَّاعَةِ فَلِي أَنْ أَفْعَلَ وَلِي أَنْ لَا أَفْعَلَ. فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخَذْتُهُ وَاللَّهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَمَا تَرَكْتُ لَهُ مَخْرَجًا.

۲۴۸- زرارة بن أعین گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که زید بن علی بن گفت: ای جوانمرد، درباره مردی از آل محمد که از تو طلب یاری کند نظرت چیست؟
 گفتم: اگر واجب الطاعه باشد یاریش نمایم، وگرنه در انجام و عدم انجام مختارم.
 وقتی زید خارج شد امام صادق علیه السلام بمن فرمود: بخدا سوگند آنچنان راه را از همه طرف بر او بستی که هیچ راه گریزی برایش باقی نگذاشتی!!

«اتفاق دارند که جابر بن عبدالله انصاری پیش از سال ۸۰ وفات یافته، و حال آنکه وفات امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ و به قولی ۱۱۶ هجری بوده است، پس چگونه جابر در وقت احتضار و فوت امام باقر علیه السلام به حضور ایشان مشرف شده است؟ بلکه جابر حتی ۱۶ سال و به قولی حدود ۲۰ سال قبل از شهادت امام سجاد علیه السلام وفات نموده است، زیر شهادت آنحضرت به سال ۹۴ و یا ۹۵ بوده است، و از ظاهر خبر اینگونه بر می آید که جابر محضر امام صادق علیه السلام را نیز دری نموده، حال آنکه خود او خبری را روایت می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «توزنده خواهی ماند تا فرزندم محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب را - که در تورات به باقر معروف است - ملاقات کنی، وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان»، و ظاهر این خبر این است که جابر هیچ یک از ائمه بعد از امام باقر علیه السلام را زیارت نکرده است. و تصریح بنام و کنیه مبارک امام زمان علیه السلام همانطور که ملاحظه شد مرحوم شیخ صدوق می گوید: «از نظر من جایز نیست نام مبارک آن حضرت با صراحت ذکر شود» و شاید صدوق رحمه الله با این بیان خواسته است عدم اعتقاد خود را به این حدیث بیان کند». در ضمن حدیث مذکور در متن کتاب از ابوبصیر نقل شده ولی در کتاب عیون با استناد از فردی مجهول بنام ابونضره نقل شده، برای اطلاعات بیشتر به کتاب عیون مترجم ج ۱ ص ۷۸ مراجعه شود.

۲۴۹- وَقِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا يَزَالُ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَيُقْتَلُ وَيُقْتَلُ مَعَهُ بَشَرٌ كَثِيرٌ! فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ : إِنَّ فِيهِمُ الْكَذَّابِينَ وَفِي غَيْرِهِمُ الْمَكْذِبِينَ .

۲۵۰- وَرَوَى عَنْهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ : لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَلَهُ عَدُوٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ . فَقِيلَ لَهُ : بَنُو الْحَسَنِ لَا يَعْرِفُونَ لِمَنِ الْحَقُّ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنْ يَتَّبِعُهُمُ الْحَسَدُ .

۲۵۱- وَعَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ : لَقِيتُ أَنَا وَمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا يَهُودِيَّ ، فَأَخْبَرْنَا بِمَا قَالَ فِينَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : هُوَ وَاللَّهُ أَوْلَى بِالْيَهُودِيَّةِ مِنْكُمْ ، إِنَّ الْيَهُودِيَّ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ .

۲۴۹- به امام صادق علیه السلام عرض شد : این چه کاری است که دائماً یکی از شما اهل بیت قیام کرده و کشته می شود و جماعت زیادی را با خود به کشتن می دهد؟! .

امام علیه السلام برای زمانی طولانی سر بریز انداخته سپس فرمود : بی شک در میان ایشان متهم به دروغ گفتن است و در میان غیر ایشان اهل تهمت و دروغ بستن است .

۲۵۰- واز آنحضرت - صلوات خدا بر او باد - نقل است که فرمود : هیچ فردی از ما نیست جز آنکه دشمنی در میان خانواده اش دارد .

یکی گفت : مگر اولاد امام حسن حق را نمی شناسند؟

فرمود : می شناسند ولی حسد مانعشان می شود .

۲۵۱- از ابن ابی یعفور (که از حواریون حضرت است) نقل شده که گفت : روزی من با معلى بن خنيس به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب برخوردیم^(۱) ، او بمن گفت : ای یهودی ، بگو بدانم جعفر بن محمد درباره ما چه می گوید؟ پس آنحضرت فرمود : بخدا که او به یهودی شایسته تر از شما دو نفر است ، یهودی کسی است که شراب می نوشد!!! .

۱- ظاهراً او حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام زیدی مذهب باشد ، و مرحوم

شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر و صادق علیه السلام بر شمرده و گفته : «او فردی تابعی است که از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند» و سال وفات او را ۱۴۵ هجری در سن ۸۵ گفته است .

۲۵۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَوْ تَوَفَّى الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَى الزَّنا وَالرِّبَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ ، كَانَ خَيْرًا لَهُ بِمَا تَوَفَّى عَلَيْهِ .

۲۵۳ - وَعَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ : « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا » ، قَالَ : أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ ؟ قُلْتُ : إِنِّي أَقُولُ إِنَّهَا خَاصَّةٌ لَوْلَدِ فَاطِمَةَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا مَنْ سَلَ سَيْفَهُ وَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَى الضَّلَالِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ وَغَيْرِهِمْ فَلَيْسَ بِدَاخِلٍ فِي هَذِهِ الْآيَةِ .

قُلْتُ : مَنْ يَدْخُلُ فِيهَا ؟ قَالَ : الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَدْعُو النَّاسَ إِلَى ضَلَالٍ وَلَا هُدًى ، وَالْمُقْتَصِدُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ : هُوَ الْعَارِفُ حَقَّ الْإِمَامِ ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ : هُوَ الْإِمَامُ .

۲۵۴ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ السَّمَّانِ قَالَ :

۲۵۲ - وبه همان اسناد نقل است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر حسن ابن حسن بر زنا و ربا و نوشیدن مسکر بمیرد بهتر از این حالی است که بر آن مُرد .

۲۵۳ - و از ابوبصیر نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه: « سپس [این کتاب] را به کسانی از بندگانشان که برگزیدیم میراث دادیم [پس] ، از آنان برخی بر خود ستمکار بودند ، و برخی میانهره ، و از ایشان برخی به خواست و فرمان خدا به نیکبها پیشی گیرنده اند . این است فرونی و بخشش بزرگ] - فاطر : ۳۲ » پرسیدم ، فرمود : نظر تو چیست ؟ گفتم : بندگان برگزیده فقط اولاد حضرت فاطمه علیها السلام می باشند . فرمود : اما آن گروه از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام که دست به شمشیر برده و به گمراهی مردم را به سوی خود می خوانند یا دیگر مردمان ، شمول این آیه نمی شوند .

عرض کردم : تکلیف کسانی که داخل این جماعت میشوند چیست ؟ فرمود : مراد از ستمکار به خود کسی است که مردم را نه به گمراهی می خواند و نه به هدایت دعوت می کند ، و « مقتصد » از ما اهل بیت کسی است که حق امام را نیک می شناسد ، و « سیقت گیرنده به نیکبها » خود شخص امام است .

۲۵۴ - از محمد بن ابی عمیر کوفی نقل است از عبد الله بن ولید سمان که گفت :

قال أبو عبد الله عليه السلام : ما يقول الناس في أولي العزم وصاحبكم أمير المؤمنين عليه السلام ؟ قال : قلت : ما يقدمون على أولي العزم أحداً .

قال : فقال أبو عبد الله عليه السلام : إن الله تبارك وتعالى قال لموسى عليه السلام : «وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة» ، ولم يقل «كل شيء موعظة» . وقال لعيسى عليه السلام : «ولأبين لكم بعض الذي تحتلفون فيه» ، ولم يقل «كل شيء» . وقال لصاحبكم أمير المؤمنين عليه السلام : «قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب» ، وقال الله عز وجل : «ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين» ، وقال : «وكل شيء أحصيناه في إمام مبين» ، وعلم هذا الكتاب عنده .

۲۵۵ - وعن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال : سمعت الصادق عليه السلام يقول : إن لصاحب هذا الأمر عتبة لا بد منها ، يرتاب فيها كل مبطّل ، قلت له : ولم جعلت فداك ؟

امام صادق علیه السلام فرمود : نظر مردم درباره اولوالعزم و امامتان امیرالمؤمنین علیه السلام چیست ؟ گفتم : هیچکسی را بر اولوالعزم مقدم نمی دارند .

حضرت فرمود : خداوند تبارک و تعالی درباره موسی علیه السلام فرموده : «و برای او در آن لوح ها از هر گونه بندی چیزی نوشتیم - اعراف : ۱۴۵» و فرمود : هر موعظه ای را و از قول عیسی علیه السلام فرموده : «و تا برخی از آنچه را که درباره آن اختلاف می کنید برایتان بیان کنم - زخرف : ۶۳» ، و درباره امامتان امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده : «بگو : میان من و شما خدا گواهی پسندیده است و آن که دانش کتاب نزد اوست - رعد : ۴۳» ، و خداوند [درباره آن کتاب] فرموده : «ونه هیچ تری و نه هیچ خشکی مگر آنکه در کتابی است روشن - انعام : ۵۹» ، و نیز فرموده : «و هر چیزی را در امام مبین به شمار آورده ایم - یس : ۱۲» ، و علم و دانش آن کتاب نزد او است .

۲۵۵ - و از عبدالله بن فضل هاشمی نقل است که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : برای صاحب الامر غیبت ناگزیری است که در آن هر باطل جویی به تردید می افتد ، عرض کردم : قربانت گردم ، برای چه ؟

قال: لِأَمْرِ لَا يُؤْذَنُ لِي فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَأَمَّا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ؟

قال: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَشَّفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، كَمَا لَمْ يَتَكَشَّفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لَمَّا أَتَاهُ الْحِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خَرْقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْعَلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهَا.

يا ابنَ الْفَضْلِ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُتَكَشِّفٍ.

۲۵۶- وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الشُّعْبَانَ الْمَلَقَّبُ بِمُؤْمِنِ الطَّاقِ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْهِ - وَهُوَ مُخْتَفٍ - قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِنَّا أَخْرُجْ مَعَهُ؟
قال: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَوْ أَخُوكَ خَرَجَتْ مَعَهُ.

فرمود: به جهت امری که ما اجازه نداریم آن را آشکار سازیم، گفتم: چه حکمتی در آن غیبت است؟ فرمود: حکمت غیبت او همان حکمت در غیبت حجتهای الهی پیش از او است، و وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار خواهد شد، همانطور که وجه حکمت اعمال خضر علیه السلام: از شکستن کشتی و قتل پسر و بیاداشتن دیوار بر حضرت موسی علیه السلام روشن نبود تا آنکه وقت جدایی و فراق آندو فرارسید.

ای پسر فضل این امر، امری از اموری خداوند متعال، و سری از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است، و هنگامی که پی بردیم که خداوند حکیم است، پذیرفته ایم که تمام کردار او حکیمانه است هرچند وجه انکار آن ظاهر نباشد.

۲۵۶- باسناد مذکور در متن از ابوجعفر احول نقل است که گفت: زید بن علی بن-حسین علیه السلام زمانیکه متواری و پنهان بود مرا خواست، نزدش رفتم، بمن گفت: ای اباجعفر اگر از ما خانواده کسی نزد تو آید (ویاری بخواند) چه پاسخ میدهی؟ آیا با او به کارزار جنگ می‌روی؟

به او گفتم: اگر پدرت یا برادرت مرا بخوانند با او خارج می‌شوم.

قال : فقال لي : فأننا أريد أن أخرج وأجاهد هؤلاء القوم فأخرج معي !

قال : قلت : لا أفعل جئلت فذاك !

قال : فقال لي : أترغب بنفسك عني ؟ قال : فقلت له : إن ما هي نفس واحدة ، فإن كان الله تعالى في الأرض حجة فالتخلف عنك ناج والخارج معك هالك ، وإن لم يكن الله في الأرض حجة فالتخلف عنك والخارج معك سواء .

قال : فقال لي : يا أبا جعفر ، كنت أجلس مع أبي علي الحناني ، فيلقمني اللقمة السمينة ، ويبرد لي اللقمة الحارة حتى تبرد ، شفقة علي ، ولم يشفق علي من حر النار إذ أخبرك بالدين ولم يحبرني به .

قال : قلت له : من شفقتك عليك من حر النار لم يحبرك ، خاف عليك أن لا تقبله فتدخل النار وأخبرني فإن قبلته نجوت وإن لم أقبل لم يبال أن أدخل النار ، ثم قلت له : جئلت فذاك ، أنتم أفضل أم الأنبياء ؟ قال : بل الأنبياء .

زید گفت : من می خواهم به جنگ این قوم (بنو امیه) بروم یا من بیا !

گفتم : نمی آیم ؛ قربانت گردم .

زید گفت : آیا جان خود را بر من ترجیح می دهی ؟

گفتم : من یک نفرم اگر در روی زمین امامی جز تو باشد ، هرکس از تو کناره گیرد نجات یافته و هرکس با تو آید هلاک گشته و اگر برای خدا امامی روی زمین نباشد ، کسیکه از تو کناره کند با آنکه همراهیت کند برابرست ،

بن گفت : ای ابا جعفر من با پدرم سر یک سفره می نشستم ، او پاره گوشت چرب را برایم لقمه می کرد و لقمه داغ را از سرمحبت به من سرد می کرد ؛ تا چه رسد به حرارت آتش دوزخ که برایم دلسوزی نکرده باشد ! از روش دینداری به تو خبر داده و بن خبر نداده ؟ !
گفتم : قربانت گردم ، چون از آتش دوزخ بتو دلسوزی کرده خبرت نداد ، زیرا می ترسید که تو نپذیری و از آنجهت به دوزخ روی ، ولی بن خبر داده که اگر بپذیرم نجات یابم و اگر نپذیرم از دوزخ رفتن من باکی بر او نباشد ،

سپس به او گفتم : قربانت گردم ، شما بهترید یا پیغمبران ؟ فرمود : البته پیغمبران .

قُلْتُ : يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ : « يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا » لِمَ لَمْ يُخَبِّرْهُمْ حَتَّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَلَكِنْ كَتَمَهُمْ ، وَكَذَا أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ .
 قَالَ : فَقَالَ : أَمَّا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أَقْتُلُ وَأُصْلَبُ
 بِالْكُنَاسَةِ ، وَإِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَصَلْبِي .

قَالَ : فَحَبَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَمَا قُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي : أَخَذْتُهُ بَيْنَ
 يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ ، وَلَمْ تَتْرُكْ لَهُ
 مَسْلُكًا يَسْلُكُهُ .

۲۵۷ - وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ : اجْتَمَعَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَأَبُوشَاكِرُ الدِّيصَانِيُّ
 الزُّنْدِيقُ وَعَبْدُ الْمَلِكِ الْبَصْرِيُّ وَابْنُ الْمُقَفِّعِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ، يَسْتَهْزِؤُونَ بِالْحَاجِّ وَيَطْعُمُونَ
 عَلَى الْقُرْآنِ .

گفتم : یعقوب به یوسف می گوید : «ای پسرک من ، خواب خود را به برادرانت باز مگو ،
 که [از روی حسد] درباره تو بداندیشی می کنند»^(۱) ، او خوابش را نگفت و پنهان داشت
 که برایش نیرنگی نریزند ، همچنین پدر تو مطلب را از تو پنهان کرد زیرا بر تو بیم داشت .
 زید گفت : اکنون که چنین گوئی بدانکه مولایت در مدینه به من خبر داد که : من
 کشته می شوم و در کناسه کوفه بدار روم ، و خبر داد که کتابی نزد اوست که کشتن و بدار
 رفتن من در آن نوشته است .

احول گوید : من به حج رفتم و گفتگوی خودم را با رید به حضرت صادق علیه السلام
 عرض کردم ، حضرت فرمود : تو که راه پیش و پس و راست و چپ و پایین و بالا را بر او
 بستی و نگذاشتی به راهی قدم نهد !! .

۲۵۷ - هشام بن حکم گوید : روزی ابن ابی العوجاء به همراه ابوشاکر دیصانی زندیق
 و عبدالمملک بصری و ابن مقفع در بیت الله الحرام اجتماع کرده و حاجیان را مسخره
 می کردند و بر قرآن طعن زده و عیب می گرفتند .

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ، تَعَالَوْا نَنْقُضْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا رُبْعَ اللَّهِ أَنْ وَبِعَادُنَا مِنْ قَابِلٍ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، نَجْتَمِعُ فِيهِ وَقَدْ نَقَضْنَا الْقُرْآنَ كُلَّهُ، فَإِنَّ فِي نَقْضِ الْقُرْآنِ إِطْلَالَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ، وَفِي إِطْلَالِ نُبُوَّتِهِ إِطْلَالَ الْإِسْلَامِ وَإِثْبَاتُ مَا نَحْنُ فِيهِ.

فَاتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَافْتَرَقُوا، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ اجْتَمَعُوا عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: أَمَّا أَنَا فَتَفَكَّرْتُ مُنْذُ افْتَرَقْنَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»، هَا أَقْدِرُ أَنْ أَضْمَرَ إِلَيْهَا فِي فَصَاحَتِهَا وَجَمْعِ مَعَانِيهَا شَيْئًا، فَشَغَلْتَنِي هَذِهِ الْآيَةُ عَنِ التَّفَكُّرِ فِيهَا سِوَاهُ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: وَأَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ

ابن ابی العوجاء گفت: دوستان ایبا بید هر کدام از ما چهار نفر یک چهارم قرآن را نقض کنیم، و قرار ما سال دیگر همینجا باشد، در اینجا اجتماع نموده در حالیکه تمام قرآن را نقض نموده ایم، که نقض قرآن برابر است با ابطال نبوت محمد، و در ابطال نبوت او ابطال اسلام نهفته است و اثبات حقایق ما، پس همگی بر این امر اتفاق نموده و از هم جدا شدند، وقتی سال آینده در بیت الله الحرام جمع شدند ابن ابی العوجاء گفت:

اما من از وقت خدا حافظی تا امروز غرق تفکر در این آیه هستم: «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»^(۱) و نتوانستم هیچ چیزی به فصاحت و جمع معانی آن اضافه کنم، و تنها تفکر در همین یک آیه مرا از آیات دیگر واداشت.

عبد الملک گفت: و من نیز از هنگامی که از شما جدا شده ام غرق اندیشه در این آیه هستم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ

وَالْمَطْلُوبُ»، وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِثْبَانِ بِمِثْلِهَا .
 فَقَالَ أَبُو شَاكِرٍ : وَأَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ : «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِثْبَانِ بِمِثْلِهَا .
 فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ : يَا قَوْمُ ! إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَيْسَ مِنْ جَنْسِ كَلَامِ الْبَشَرِ ، وَأَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ :
 «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ، لَمْ أَبْلُغِ الْمَعْرِفَةَ بِهَا ، وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِثْبَانِ بِمِثْلِهَا .

وَالْمَطْلُوبُ»^(۱) و دیگر قادر به آوردن مثل آن نشدم .
 ابوشاکر گفت : من نیز غرق این آیه شدم :
 «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^(۲) و دیگر نتوانستم ایده‌ای مانند آن بیاورم .
 ابن مقفع گفت : ای قوم ، این قرآن از جنس بشر نیست ، و من نیز از زمان جدایی غرق این آیه شدم :
 «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^(۳) و به کنه معرفت آن دست نیافتم ، و نه توانستم مانندش را بیاورم .

۱ - حج : ۷۳ . ترجمه : «ای مردم مثلی زده شده آن را گوش فرادارید : کسانی که به جای خدای یکتا می‌خوانید مگسی را نتوانند آفرید گرچه همگی برای این کار گرد آیند ، و اگر مگس چیزی از آنها بر باید باز ستاندن آن نتوانند ؛ طالب و مطلوب هر دو بیچاره و ناتوانند» .
 ۲ - انبیاء : ۲۲ . ترجمه : «اگر در آندو (آسمان و زمین) خدایانی جز خدای یکتا می‌بود هر آینه هر دو تباہ می‌شدند» .

۳ - هود : ۴۴ . ترجمه : «وگفته شد ای زمین آب خود فره بر وای آسمان باز ایست و آب کاسته گشت و کار گزارده شد و (کشتی) بر (کوه) جودی آرام گرفت ، و گفته شد : گروه ستمکاران را لعنت باد» .

قال هشام بن الحكم: فبينما هم في ذلك إذ مرَّ بهم جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فقال: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

فَنَظَرَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَقَالُوا: لَئِنْ كَانَ لِلْإِسْلَامِ حَقِيقَةٌ لَمَا انْتَهَتْ أُمْرُ وَصِيَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ - إِلَّا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَاهُ قَطُّ إِلَّا هَيْئَةً رَاقِشَعَرَتْ جُلُودُنَا لِهَيْبَتِهِ، ثُمَّ تَفَرَّقُوا مُقَرَّينَ بِالْعَجْزِ.

۲۵۸ - وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ وَالْمُحَكَّمَةُ عِنْدَ أَبِي نَعِيمٍ النَّخَعِيِّ بِالْكُوفَةِ وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ مُؤْمِنُ الطَّاقِ حَاضِرٌ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي حَذْرَةَ:

أَنَا أَقَرُّ مَعَكُمْ أَيُّهَا الشَّيْعَةُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ وَمِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ

هشام بن حکم گوید: این گروه در همین کلام بودند که ناگاه امام صادق جعفر بن محمد ﷺ از کنارشان عبور کرد و این آیه را تلاوت فرمود:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^(۱)!

آنان نگاهی به هم انداخته و گفتند: اگر اسلام را حقیقتی باشد امر وصیت محمد جز به جعفر بن محمد نرسد، بخدا هرگاه به او نگریم هیتش ما را گرفته و یوسنان از لرز منقبض شده!

سپس با اقرار به ناتوانی و عجز پراکنده شدند.

۲۵۸ - اعمش گوید: گروهی از شیعیان با خوارج نزد ابونعیم نخعی آمدند و ابوجعفر احوال نیز حاضر بود، پس ابن ابی حذره زبان گشوده و گفت:

من همراه شما ای گروه شیعه اقرار می کنم که ابوبکر بنا بر چهار خصال که کسی قادر

۱ - اسراء: ۸۸. ترجمه: «بگو: اگر آدمیان و پریان فراهم آیند تا مانند این قرآن بیارند

هرگز مانند آن نیارند، هرچند برخی از آنان یار و همپشت برخی باشند».

بَارْتَعِ خِصَالٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ : هُوَ ثَانِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِهِ مَدْفُونٌ ، وَهُوَ ثَانِي اثْنَيْنِ مَعَهُ فِي الْغَارِ ، وَهُوَ ثَانِي اثْنَيْنِ صَلَّى بِالنَّاسِ آخِرَ صَلَاةٍ قُبِضَ بَعْدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ ثَانِي اثْنَيْنِ الصَّدِيقُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ ﷺ : يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ ، وَأَنَا أَقَرُّ مَعَكَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَجَمِيعِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي وَصَفْتَهَا وَأَنَّهَا مُثَلِّبَةٌ لِصَاحِبِكَ وَالزُّمُّكَ طَاعَةً عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ثَلَاثِ جِهَاتٍ : مِنَ الْقُرْآنِ وَصَفَاءُ ، وَمِنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصًّا ، وَمِنْ حُجَّةِ الْعَقْلِ اعْتِبَارًا ، وَوَقَعَ الْإِتِّفَاقُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ وَعَلَى أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ ، وَعَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِيِّ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ : أَخْبِرْنِي يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ كَيْفَ تَرَكَ بَيْتَهُ - الَّتِي أَضَافَهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ ، وَنَهَى النَّاسَ عَنْ دُخُولِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ - مِيراثًا لِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ ، أَوْ تَرَكَهَا صَدَقَةً عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ ؟ قُلْ مَا شِئْتُ .

به دفع آن نیست از علی و تمام صحابه برتر بود : او در کنار پیغمبر مدفون است ، او با پیغمبر در غار بود ، هنگام وفات پیغمبر آخرین نماز را او اقامه کرد ، و او دومین صدیق این امت است .

احول گفت : ای ابن ابی حذره ، ما نیز همراه تو اعتراف می کنیم که علی علیه السلام از ابوبکر و تمام صحابه با همان خصال که شرح دادی افضل و برتر است و آن موجب رسوایی صاحب تو شده و تو را ملزم به طاعت علی علیه السلام خواهد کرد از سه جهت : وصف قرآن ، حدیث رسول خدا ﷺ ، و اعتبار دلیل عقلی . و ابراهیم نخعی و ابواسحاق سبیعی و اعمش بر این مطلب اتفاق کردند .

احول گفت : ای ابن ابی حذره بگو ببینم رسول خدا ﷺ چگونه بیوت خود را ترک کرد : همانها که خداوند همه را به خود اضافه فرموده و مردم را از دخول بی اجازه در آنها نهی ساخته ، آیا میراث اهل و فرزندان او بود یا بصورت صدقه برای تمام مسلمین بجای نهاد؟ هر چه می خواهی بگو .

فَانْقَطَعَ ابْنُ أَبِي حَذْرَةَ لَمَّا أُوْرِدَ عَلَيْهِ ذَلِكَ وَعَرَفَ خَطَأَ مَا فِيهِ .
 فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِي : إِنْ تَرَكَهَا مِيرَاثًا لَوُلِدَ وَأَزْوَاجُهُ فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُبِضَ عَنْ
 تِسْعِ نِسْوَةٍ ، وَإِنَّمَا لِعَائِشَةَ بَيْتُ أَبِي بَكْرٍ تُسَعُ مَن هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ صَاحِبُكَ ، وَلَا
 يَحْصِيهَا مِنَ الْبَيْتِ ذِرَاعٌ فِي ذِرَاعٍ ، وَلِهَذَا الْأَمْرُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ لِعَائِشَةَ فِي خَبَرٍ عَجِيبٍ شِعْرًا :
 تَجَمَّلْتَ تَبَعْلَتْ وَإِنْ عِشْتَ تَفِئَلْتَ
 لَكَ التُّسَعُ مِنَ الثَّمَنِ وَإِلَكُلْ تَلَكَّتْ

ابن ابی حذره از جواب ماند وبه خطای خود پی برد .
 احول گفت : اگر آنها را بعنوان میراث برای فرزندان وازواج خود قرار داده ،
 آنحضرت از نه همسر وفات یافته ، وبه عایشه دختر ابوبکر فقط یک نهم یک هشتم این
 خانه می رسد ، همان بیتی که صاحب (ابوبکر) در آن دفن است ، وبا این تقسیم حتی یک
 ذراع در یک ذراع هم به عایشه نمی رسید ، و برای همین مطلب بود که محمد بن ابی بکر در
 خبر عجیبی این شعر را به عایشه گفت *تجملت تبعلت وان عشت تفئلت*
 به جمل سوار شدی به قاطر سوار شدی واگر زیست کنی ؛ فیل سوار شوی ^(۱) .
 حق تو از ارث یک نهم از یک هشتم بود حال اینکه همه را تصاحب نمودی .

۱ - اصل شعر متعلق به ابن حجاج بغدادی است ، همچنانکه راوندی در خرائج آن را
 مذکور داشته ، وابتدای آن این است : «یا بَیْتُ أَبِي بَكْرٍ لَا كَانَ وَلَا كُنْتُ . . .»
 اما ترجمه مصرع اول مراد بسوار شدن جمل مشهود همگان است و مراد همان جنگ جمل است ، ولی
 مسأله قاطر سواری او ؛ در تاریخ مذکور است که پس از شهادت حضرت مجتبی علیه السلام به زهر کین ، وقتی
 بنی هاشم می خواستند بدن مطهر آنحضرت را در روضه نبوی دفن کنند عایشه سوار بر قاطر با جماعتی
 جنگجو از بنی امیه و دیگران با حیث جاهلان مانع از آن شدند ، و اینکه گوینده شعر محمد بن ابی بکر باشد ؛
 شهادت آنحضرت ده سال پس از شهادت محمد بن ابی بکر رخ داده بنا بر این او نمی تواند این مطلب را گفته
 باشد ، ولی در کتب دیگر حدیث آمده که ابن عباس متمثل به این آیات عایشه را مخاطب ساخته است .

وَإِنْ كَانَ صَدَقَةً فَالْبَلَىٰ أَطْمَ وَأَعْظَمُ فَإِنَّهُ لَمْ يُصِبْ لَهُ مِنْ الثَّبِتِ إِلَّا مَا لِأَدْنَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَدُخُولُ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ مَعْصِيَةٌ إِلَّا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ لَهُمْ مَا أَحَلَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ .

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ : إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ بِسَدِّ أَبْوَابِ جَمِيعِ النَّاسِ الَّتِي كَانَتْ مُشْرِعَةً إِلَى الْمَسْجِدِ مَا خِلَا بَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتْرُكَ لَهُ كُوَّةً لِيَنْظُرَ مِنْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَبَى عَلَيْهِ ، وَغَضِبَ عَمُّهُ الْعَبَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَخَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ خُطْبَةً وَقَالَ :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ تَبُوءَا الْقَوْمَ مَكًّا بِمِصْرَ يُونَا ، وَأَمَرَهُمَا أَنْ لَا يَبْنِيَا فِي مَسْجِدِهِمَا جُنُبٌ ، وَلَا يَقْرُبُ فِيهِ النِّسَاءُ إِلَّا مُوسَى وَهَارُونَ وَذُرِّيَّتُهُمَا ، وَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي هُوَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، وَذُرِّيَّتُهُ كَذُرِّيَّةِ هَارُونَ ، وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرُبَ النِّسَاءَ

و اگر صدقه بوده بلايش عظيمتر و بزرگتر است زيرا حق ارازيوت به اندازد كوچكترين فرد مسلمان مي شود ، پس داخل شدن به بيوت آنحضرت در حيات و پس از وفات جز براي علي بن ابي طالب عليه السلام و فرزندان معصيت است ، زيرا خود خداوند آنچه براي پيامبر مباح ساخته براي ايشان نيز حلال نموده است .

سپس به آنان گفت : شما نيك مي دانيد كه شخص پيامبر دستور فرمود تمام درهاي منتهي به مسجد بسته شود جز در خانه علي عليه السلام ، و درخواست ابوبكر مبنی بر باز كردن پنجره اي براي دیدن مسجد را نيز نپذيرفت ، و عباس عموي پيامبر از اين مطلب به خشم آمد تا اينكه رسول خدا ﷺ خطبه اي خواند و فرمود :

خداوند تبارك و تعالی به موسی و هارون دستور داد كه برای قوم خود در مصر خانه هايی آماده سازيد ، و اينكه در مساجدشان هيچ فرد جُنُبِي نخسبد ، و نزديكي با زنان جز برای موسی و هارون و نسل ايندو برای ديگران ممنوع بود ، و منزلت علي نزد من همچون هارون است برای موسی ، و نسل او مانند نسل هارون می باشد ، و برای کسی

فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَا يَبِيتُ فِيهِ جُنُبٌ إِلَّا عَلَى وَذُرِّيَّتُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .
فَقَالُوا يَا جَمْعُهُمْ : كَذَلِكَ كَانَ .

مجامعت در مسجد رسول خدا و خوابیدن جُنُب در آن جز برای علی و ذرّیّه او جایز نیست^(۱) .
همگی گفتند : همانطور است .

۱ - مرحوم شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب شریف فقیه اینگونه نقل کرده که «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : جایز نیست برای احدی که در این مسجد (مسجد مدینه) خود را جُنُب کند مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر کس اهل بیت من باشد که او نیز از من است» ، و نیز آنرا با سند در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام نقل نموده و در کتاب علل الشرایع خبری مؤید معنی آن آورده است ، و محبّ الدّین طبرّی در ذخائر العقبیّ س ۱۷۷ از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «یا علی لا یحلّ لأحد یُحْتَبِئُ فی هذا المسجد غیري و غیرک» گوید : علی بن المنذر گفت : به ضرار بن صرد گفتم : معنی این حدیث چیست ؟ پاسخ داد : مراد آنستکه «حقّ گذاشتن از داخل مسجد را احدی با حال جنابت ندارد مگر من و تو یا علی» ، و ترمذی این حدیث را ذکر کرده و گفته است سند آن حسن است ، و از علماى شیعه امامیه سلطان العلماء گوید : مراد به «اجتناب» اجتناز است ، یعنی از درى وارد شدن و از در دیگر خارج گشتن ، نه عملی که انسان جُنُب شود . و فاضل مراد علیخان تفرشی گفته است : مراد آنستکه از درى داخل و از در دیگر بیرون رود ، و ظاهراً مراد مسجد النبی است نه مسجد الحرام یا مساجد دیگر ، زیرا مساجد دیگر برای همه با حالت جنابت عبورش جایز است و اختصاص بر رسول خدا و اهل بیتش علیهم السّلام ندارد ، و مسجد الحرام در لفظ خبر نیامده بلکه ظاهرش که فرموده «مسجدي» یا «هذا المسجد» دلالت بر اختصاص آن به مسجد النبی دارد ، و تحلیکه علماى عامّه و سلطان العلماء و مولی مراد تفرشی کرده اند هر چند با لفظ خبر چندان موافق نیست ولی تأمل در حدیث سدّ ابواب مؤید آنست ، و العلم عند الله» . (نقل از تحقیق جناب استاد غفّارى - آینده تعالى - در کتاب مترجم فقیه ج ۳ ص ۲۷۴ ذیل خبر ۴۹۱۵)

قال أَبُو جَعْفَرٍ : ذَهَبَ رُبُعُ دِينِكَ يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ ، وَهَذِهِ مَثَلَةُ لِصَاحِبِي لَيْسَ لِأَحَدٍ مِثْلُهَا ، وَمَثَلَةُ لِصَاحِبِكَ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ ، أَخْبَرَنِي هَلْ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي غَيْرِ الْغَارِ ؟ قَالَ ابْنُ أَبِي حَذْرَةَ : نَعَمْ .

قال أَبُو جَعْفَرٍ : فَقَدْ أَخْرَجَ صَاحِبُكَ فِي الْغَارِ مِنَ السَّكِينَةِ . وَخَصَّهُ بِالْحُزْنِ ، وَمَكَانُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ عَلَى فِرَاشِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَبَدَلُ مُهَاجَتِهِ دُونَهُ أَفْضَلُ مِنْ مَكَانِ صَاحِبِكَ فِي الْغَارِ . فَقَالَ النَّاسُ : صَدَقْتَ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ ، ذَهَبَ نِصْفُ دِينِكَ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : «ثَانِي اثْنَيْنِ الصَّدِيقُ مِنَ الْأُمَّةِ» ، فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى صَاحِبِكَ الْاسْتِغْفَارَ ، لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» ، إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ، وَالَّذِي ادَّعَيْتَ إِنَّهَا هِيَ شِئَاءُ النَّاسِ

احول گفت: یک چهارم دینت ای ابن ابی حذره از دست رفت، و آن فضیلتی برای آقای من بود که هیچکس آنرا ندارد، و رسوایی و تنگی برای صاحبیت.

و اما اینکه گفתי: او دومین فرد در غار بود، بگو بینم آیا خداوند در جایی غیر از غار برای مسلمین سکینه خود را نازل فرموده؟ گفتم: آری.

احول گفت: حال اینکه یار تو را در غار از سکینه خارج ساخته و موصوف به حزن فرموده، و مکان علی در آن شب بر فراش رسول خدا ﷺ و جانفشانی او برای آنحضرت افضل از مکان یار تو در غار است.

همه مردم گفتند: راست گفתי!!

احول گفت: ای ابن ابی حذره، نصف دینت از دست رفت.

و اما اینکه گفתי «او دومین فرد صدیق در این امت است»، حال اینکه خداوند بر یار تو استغفار از علی بن ابی طالب را واجب فرمود در این آیه: «و نیز کسانی که پس از آنان آمدند می گویند: پروردگارا، ما و آن برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفته اند پیامرز - تا آخر آیه ۱۰، سوره حشر»، و آنچه تو ادعا می کنی نامیدن مردم است،

وَمَنْ سَمَّاهُ الْقُرْآنُ وَشَهِدَهُ بِالصَّدْقِ وَالصَّدِيقِ أَوَّلِي بِهِ يَمُنُّ سَمَاءُ النَّاسِ ، وَقَدْ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مِثَرِ الْبَصْرَةِ : أَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ ، آمَنْتُ قَبْلَ أَنْ آمَنَ أَبُو بَكْرٍ وَصَدَّقْتُ قَبْلَهُ .
 قَالَ النَّاسُ : صَدَّقْتَ .

قال أبو جعفر مؤمن الطاق : يا ابن أبي حذرة ، ذهب ثلاثة أرباع دينك .
 وأما قولك في الصلاة بالناس ، كنت ادعيت لصاحبك فضيلة لم تيم له ، وإنها إلى الشهمة أقرب منها إلى الفضيلة ، فلو كان ذلك بأمر رسول الله ﷺ لما عزله عن تلك الصلاة بعينها ، أما علمت أنه لما تقدم أبو بكر ليصلي بالناس خرج رسول الله ﷺ فتقدم وصلي بالناس وعزله عنها ، ولا تخلو هذه الصلاة من أحد وجهين :
 إما أن تكون حيلة وقعت منه ، فلما أحس النبي ﷺ بذلك خرج مبادراً مع عليته فنحاه عنها لكيلا يحتج بها بعده على أمته فيكونوا في ذلك معذورين .

و نامگذاری قرآن و شهادت به صدق و تصدیق او از نام نهادن مردم اولی و سزاوارتر است .
 و حال اینکه خود حضرت علی علیه السلام بر منبر بصره گفته بود : منم صدیق اکبر ، پیش از ابوبکر ایمان آورده و پیش از او پذیرفته و تصدیق نمودم .
 مردم گفتند : راست گفتی .

احول گفت : ای ابن ابی حذره ، سه چهارم دینت از دست رفت .
 و اما اینکه گفتی او آخرین غار را بر مردم اقامه کرد ، فضیلتی برای صاحب و رفیقت قائل شدی که آنرا کامل نکردی ، زیرا آن مطلب به تهمت نزدیکتر است تا به فضیلت ، زیرا اگر آن به امر پیامبر بود هرگز او را از این غار عزل نمی کرد ، مگر نمی دانی وقتی ابوبکر جلو ایستاد که غار بخواند پیغمبر رسیده او را عزل نمود و خود غار را بر مردم اقامه فرمود؟! و این غار از دو حال خارج نیست :

یا نیرنگی از جانب خود او بوده ، و هنگامیکه رسول خدا آنها دریافت با داشتن بیماری یا شتاب خود را رسانده او را از امامت جماعت کنار زد تا نکند پس از وفات آنحضرت بر امت به اینکار احتجاج کند و جای عذری برای مردم باقی نماند .

وَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ بِذَلِكَ ، وَكَانَ ذَلِكَ مُقَوَّضاً إِلَيْهِ كَمَا فِي قِصَّةِ تَبْلِيغِ بَرَاءَةِ ،
فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : لَا يُؤَدِّيَهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِثْلَكَ ، فَبَعَثَ عَلِيّاً فِي طَلَبِهِ وَأَخَذَهَا
مِنْهُ وَعَزَلَهُ عَنْهَا وَعَنْ تَبْلِيغِهَا ، فَكَذَلِكَ كَانَتْ قِصَّةُ الصَّلَاةِ ، وَفِي الْحَالَتَيْنِ هُوَ مَذْمُومٌ لِأَنَّهُ
كَشَفَ عَنْهُ مَا كَانَ مَسْتُوراً عَلَيْهِ ، وَفِي ذَلِكَ دَلِيلٌ وَاضِعٌ أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِلْإِسْتِخْلَافِ بَعْدَهُ ، وَلَا
هُوَ مَأْمُونٌ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ .

فَقَالَ النَّاسُ : صَدَقْتَ .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ : يَا ابْنَ أَبِي حَذْرَةَ ، ذَهَبَ بِرَيْكَ كُلُّهُ ، وَفُضِّحَتْ حَيْثُ
مَدَحْتَ .

فَقَالَ النَّاسُ لِأَبِي جَعْفَرٍ : هَاتِ حُجَّتَكَ فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ طَاعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُؤْمِنُ الطَّاقِ : أَمَّا مِنَ الْقُرْآنِ وَصُفَاً فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ، فَوَجَدْنَا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فِي الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ

و یا اینکه خود آنحضرت بدان دستور داده بود ، مانند داستان تبلیغ سوره براءت ، که
جبرئیل نازل شده و گفت : تبلیغ جز از جانب تو یا علی نباید صورت پذیرد ، آنحضرت
نیز علی را بدنبال او فرستاد ، او نیز ابوبکر را از این مقام خلع و خود مأمور بدان شد ،
همانطور است داستان نماز ، و در هر دو حالت ذم و سرزنش فقط و فقط متوجه ابوبکر
است زیرا مطلبی از او روشن شده که قبلاً پوشیده بود ، و در اینکار دلیلی واضح است
که او شایسته خلافت پس از پیامبر نبود و در هیچیک از امور دینی هم مأمون نیست .
پس مردم یکپارچه گفتند : راست گفتی .

احول گفت : ای ابن ابی حذره ، تمام دینت از دست رفت ، و از همانجا که مدح کردی
رسوا شدی .

مردم به احوال گفتند : دلایل ادعایت بر طاعت علی را بیاور .

پس ابوجعفر احوال گفت : و اما وصف قرآن در صدیق بودن علی یکی این آیه است :
«ای کسانی که ایمان آورده اید ، از خدای پروا کنید و با راستگویان باشد - توبه : ۱۱۹» ،
پس ما همگی علی - علیه السلام - را مطابق وصف قرآن دیده ایم در این آیه :

عَزَّوَجَلَّ : «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ - يَعْنِي فِي الْحَرْبِ وَالشَّغْبِ - أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» ، فَوَقَعَ الْإِجْمَاعُ مِنَ الْأُمَّةِ بِأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِهِ ، لِأَنَّهُ لَمْ يَفِرَّ مِنْ زَحْفٍ قَطُّ كَمَا فَرَّ غَيْرُهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ .
فَقَالَ النَّاسُ : صَدَقْتَ .

قَالَ : وَأَمَّا الْخَبَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصًّا ، فَقَالَ : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ، مَا تَمَسَّكْتُمَا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي : كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي ، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» .
قَوْلُهُ ﷺ : «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ ، وَمَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ» ، فَالْمَتَمَسُّكُ بِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَادٍ مُهْتَدٍ بِشَهَادَةِ مِنَ الرَّسُولِ ، وَالْمَتَمَسِّكُ بِغَيْرِهَا ضَالٌّ مُضِلٌّ .
قَالَ النَّاسُ : صَدَقْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ .

«[بویژه] شکیبایان در بینوایی و تنگدستی ورنج و سختی به هنگام کارزار . آنانند که راست گفتند و آنانند پرهیزگاران - بقره ۱۷۷» ، پس به اجماع امت علی علیه السلام از همه به این امر سزاوارتر بود ، زیرا از هیچ صحنه نبردی فرار نکرد بر خلاف افرادی که در چندین موضع از جنگ گریختند .
پس مردم گفتند : راست گفتی .

احول گفت : واما نص حدیث رسول خدا ﷺ این است که فرموده : «من میان شما دو چیز گرانقدر را ترک می‌کنم ، که در صورت تمسک به آنها و هرگز پس از من گمراه نخواهید شد : کتاب خدا و عترتم ؛ اهل بیتم ، که آنها و از هم جدا نخواهند شد تا بر حوض بر من درآیند» ، و نیز این فرمایش : «هر آینه مثل اهل بیت من میان شما همچو کشتی نوح است ، هر که سوار آن شود نجات یابد ، و هر که آنرا وا نهاد غرق شود ، و هر که از آن پیشی گیرد [از دین] خارج می‌شود ، و هر که ملزم بدان شود ملحق گردد» ، پس به شهادت خود آنحضرت کسانی که دست بدان اهل بیت رسول خدا شوند هادی و هدایت شده‌اند ، و متمسک به غیر آنها و گمراه و گمراه کننده است .

پس مردم گفتند : راست گفتی ای ابوجعفر .

وَأَمَّا حُجَّةُ الْعَقْلِ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَسْتَعِيدُونَ بِطَاعَةِ الْعَالِمِ ، وَوَجَدْنَا الْإِجْمَاعَ قَدْ وَقَعَ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ وَيَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْتَعْنِيًا عَنْهُمْ ، وَهَذَا مِنَ الشَّاهِدِ ، وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « أَفَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَسْبَغَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ » .

فَمَا اتَّفَقَ يَوْمَ أَحْسَنُ مِنْهُ ، وَدَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ عَالَمٌ كَثِيرٌ .
وَقَدْ كَانَتْ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُؤْمِنِ الطَّاقِ مَقَامَاتٌ مَعَ أَبِي حَنِيفَةَ . فَمِنْ ذَلِكَ مَا رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ لِمُؤْمِنِ الطَّاقِ : إِنَّكُمْ تَقُولُونَ بِالرَّجْعَةِ؟ قَالَ : نَعَمْ .
قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : فَأَعْطِنِي الْآنَ أَلْفَ دِرْهَمٍ حَتَّى أُعْطِيكَ أَلْفَ دِينَارٍ إِذَا رَجَعْنَا!
قَالَ الطَّاقِيُّ لِأَبِي حَنِيفَةَ : فَأَعْطِنِي كَفِيلًا بِأَنَّكَ تَرْجِعُ إِنْسَانًا وَلَا تَرْجِعُ خِنْزِيرًا!!

احول گفت: واما دليل عقلي اين است كه تمام مردم مطيع فرمان عالم مى باشند، و ما اجماع امت را بر اين يافتيم كه على اعلم تمام صحابه است . و مردم از او مى پرسيدند و ببدو نیازمند بودند ، و على عليه السلام از تمامشان بى نیاز بود ، و آن از شاهد ، و دليل آن از قرآن اين آيه است : « آيا كسى كه به حقّ راه مى نمايد سزاوارتر است كه پيروي شود يا آن كه خود راه نيايد مگر آنكه او را راه نمايند؟ پس شما راجه شده؟! چگونه حُكم مى كنيد؟! - يونس : ۳۵ » .

[راوى گويد:] پس هيچ پيش آمدى نيکو تر از آن روز نبود ، و بواسطه اين پيروى مردمان بسيارى در اين مذهب (تشيع) وارد شدند .
و أبو جعفر اُحول با أبو حنيفه نيز مناظرات بسيارى دارد ، مثلاً يك روز أبو حنيفه به أبو جعفر مؤمن الطّاقِ گفت : آيا شما معتقد به رجعت مى باشيد؟ گفت : آرى .
أبو حنيفه گفت : پس حالا هزار درهم بمن بده من آنرا پس از رجعت بتو مى دهم .
أبو جعفر گفت : از براى من ضامنى بياور كه چون بدنيا برگردى به صورت انسان مراجعت خواهى كرد نه به شكل خوك!! .

وَقَالَ لَهُ يَوْمًا آخَرَ: لِمَ لَمْ يُطَالِبْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِحَقِّهِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنْ كَانَ لَهُ حَقٌّ؟

فَأَجَابَهُ مُؤْمِنُ الطَّاقِ فَقَالَ: خَافَ أَنْ يَقْتُلَهُ الْجِنَّ إِنْ كَمَا قَتَلُوا سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ بِسَهْمِ الْمَغِيرَةِ ابْنِ شُعْبَةَ، وَفِي رِوَايَةٍ بِسَهْمِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ!!.

وَكَانَ أَبُو حَنِيفَةَ يَوْمًا آخَرَ يَتَمَشَّى مَعَ مُؤْمِنِ الطَّاقِ فِي سِكَتٍ مِنْ سِكَكِ الْكُوفَةِ، إِذَا يُنَادِي يُنَادِي: مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى صَبِيِّ ضَالٍّ؟

فَقَالَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ: أَمَّا الصَّبِيُّ الضَّالُّ فَلَمْ تَرَهُ، وَإِنْ أَرَدْتَ شَيْخًا ضَالًّا فَخُذْ هَذَا - عَنِ بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ -.

وَلَمَّا مَاتَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى أَبُو حَنِيفَةَ مُؤْمِنَ الطَّاقِ فَقَالَ لَهُ: مَاتَ إِمَامُكَ!

فَقَالَ مُؤْمِنُ الطَّاقِ: نَعَمْ، وَأَمَّا إِمَامُكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

وروزی دیگر ابوحنیفه بدو گفت: اگر علی بن ابی طالب را حق بود چرا پس از وفات رسول خدا ﷺ آنرا مطالبه نکرد؟

ابوجعفر در پاسخش گفت: ترسید که اجنه او را بکشند! همانطور که سعد بن عبادہ را به تیر مغیره بن شعبه کشتند. و در روایتی: به تیر خالد بن ولید!!.

وروزی ابوحنیفه با مؤمن الطاق در یکی از خیابانهای کوفه راه می‌رفت، ناگاه فردی ندا سر داد «چه کسی مرا به کودکی گمراه راهنمایی می‌کند»؟

مؤمن الطاق گفت: اما کودک گمراه ندیده‌ام، و اگر پیر گمراهی را می‌خواهی این را بگیر - و اشاره به ابوحنیفه نمود -.

و پس از وفات امام صادق علیه السلام ابوحنیفه به مؤمن الطاق برخورد و بدو گفت: امام تو مُرد.

احول^(۱) گفت: آری، ولی امام تو (شیطان) از مهلت داده‌شدگان تا روز قیامت است.

۲۵۹- وَرَوَى أَنَّهُ مَرَّ فَضَالُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ الْكُوفِيُّ بِأَبِي حَنِيفَةَ وَهُوَ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ، يُمَلِّي عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ فِقْهِهِ وَحَدِيثِهِ، فَقَالَ - لِصَاحِبٍ كَانَ مَعَهُ -: وَاللَّهِ لَا أُبْرَحُ حَتَّى أُخْجَلَ أَبَا حَنِيفَةَ.

فَقَالَ صَاحِبُهُ الَّذِي كَانَ مَعَهُ: إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَمُنُّ قَدْ عَلِمْتَ حَالَهُ، وَظَهَرَتْ حُجَّتُهُ!!
قَالَ: مَهْ! هَلْ رَأَيْتَ حُجَّةً ضَالٌّ عَلَتْ عَلَى حُجَّةٍ مُؤْمِنٍ؟! ثُمَّ دَنَا مِنْهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ،
فَرَدَّهَا، وَرَدَّ الْقَوْمَ السَّلَامَ بِأَجْمَعِهِمْ. فَقَالَ:

يَا أَبَا حَنِيفَةَ، إِنَّ أَخَا لِي يَقُولُ: إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنَا أَقُولُ: أَبُو بَكْرٍ خَيْرُ النَّاسِ وَبَعْدَهُ عُمَرُ. فَمَا تَقُولُ أَأَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ؟

۲۵۹- و نقل است که روزی فضال بن حسن بن فضال کوفی به ابوحنیفه برخورد که
جماعتی انبوه مواردی از فقه و حدیث را برایشان املاء می کرد، فضال به دوست همراه
خود گفت: تا ابوحنیفه را خجل نکنم هیچ جایی نروم.
دوست همراهش بدو گفت: ابوحنیفه کسی است که تر خود به حالش واقفی و دلیل
و حجت او آشکار و عیان است.

گفت: واگذار! مگر حجت فردی گمراه بر حجت مؤمن می چربد؟ سپس بدو
نزدیک شده و با هم سلام و علیک کردند، و حاضران همگی جواب سلامش را دادند،
پس گفت:

ای ابوحنیفه، یکی از برادران من می گوید: بهترین مردم پس از رسول خدا صلی الله
علیه و آله علی بن ابی طالب است و من می گویم: ابوبکر بوده و پس از او عمر. نظر شما
چیست خدا رحمت کند!

«أصحاب امام صادق عليه السلام است، وی دگانی در کوفه در مکانی معروف به طاق المحامل، او یکی از
متکلمین است و چند کتاب تصنیف کرده، از جمله کتاب «افعل لا تفعل» و احتجاج او با زید و هم
حاجه او با خوارج مشهور است و مکالمات او با ابوحنیفه معروف است.

(از: رجال نجاشی و رجال شیخ رحمهما الله)

فَأَطَرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: كُنِيَ بِمَكَانِهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَرَمًا وَقَفْرًا، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهَا صَحِيبَةٌ فِي قَبْرِهِ، فَأَيُّ حُجَّةٍ تُرِيدُ أَوْضَحَ مِنْ هَذَا؟
 فَقَالَ لَهُ فَضَّالٌ: إِنِّي قَدْ قُلْتُ ذَلِكَ لِأَخِي فَقَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ الْمَوْضِعُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ دُونَهَا فَقَدْ ظَلِمًا بِدَفْنِهَا فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ لَهَا فِيهِ حَقٌّ، وَإِنْ كَانَ الْمَوْضِعُ لَهَا فَوَهَبَاهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَدْ أَسَاءَ وَمَا أَحْسَنَا، إِذْ رَجَعَا فِي هَيْبَتِهَا وَنَسِيَا عَهْدَهَا.
 فَأَطَرَقَ أَبُو حَنِيفَةَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَا لَهَا خَاصَّةٌ، وَلَكِنَّهُمَا نَظَرَا فِي حَقِّ عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ فَاسْتَحَقَّا الدَّفْنَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ بِحَقِّوهُمَا.
 فَقَالَ لَهُ فَضَّالٌ: قَدْ قُلْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَاتَ عَنْ تِسْعِ نِسَاءٍ، وَنَظَرْنَا فَإِذَا لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ تِسْعُ الثَّمَنِ، ثُمَّ نَظَرْنَا فِي تِسْعِ الثَّمَنِ، فَإِذَا هُوَ شَبْرٌ فِي شَبْرٍ، فَكَيْفَ يَسْتَحِقُّ الرَّجُلَانِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَبَعْدُ لَهَا بِالْ عَائِشَةَ وَحَفْصَةَ تَرِثَانِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

پس ابو حنیفه مدتی سر بزیر انداخته سپس گفت: آرامگاه آندو کنار رسول خدا ﷺ از هر کرم و فخری بسنده می کند، مگر نمی دانی که آندو کنار آنحضرت مدفونند، دیگر چه حجتی واضحتر از آن است؟

فضال گفت: من همین را به برادرم گفتم و او گفت: اگر آن خانه فقط برای رسول خدا بود آندو با دفن در موضعی که حقی در آن نداشتند مرتکب ظلم و ستم شده اند، و اگر برای آندو بوده و به پیامبر بخشیدند باز هم در پس گرفتن آن کار بسیار بدی کردند، زیرا از بخشش خود صرف نظر کرده و عهد خود را فراموش کردند.

ابو حنیفه ساعتی سر بزیر انداخته فکر کرد سپس گفت: نه مخصوص او نه آندو بوده، بلکه از قسمت سهم الارث عائشه و حفصه مستحق دفن در آن مکان شدند.

فضال گفت: من نیز همین را بدو گوشزد کردم ولی او گفت: تو خود می دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با داشتن نه زوجه وفات یافت، اگر حساب کنیم برای هر کدام از زوجات آنحضرت یک نهم از یک هشتم می افتد، سپس در یک نهم یک هشتم نگاه کردیم دیدیم می شود یک وجب در یک وجب، با این حساب چگونه آن دو مرد مستحق بیشتر از آن شدند، و بعد اینکه چطور عائشه و حفصه از رسول خدا ﷺ ارث برند

وفاطمه بنته تمنع الميراث؟! فقال أبو حنيفة: يا قوم تحوه عني فإنه رافضي خبيث.

۲۶۰ - حكي عن أبي الهذيل العلاف أنه قال: دخلت الرقة فذكر لي أن «دير زكي» رجلاً مجنوناً حسن الكلام، فأتيتُه فإذا أنا بشيخ حسن الهيئة جالس على وسادة يسرح رأسه ولحيته، فسلمت عليه فرد علي السلام وقال: بمن يكون الرجل؟ قال: قلت: من أهل العراق، قال: نعم، أهل الظرف والأدب.

قال: من أيها أنت؟ قلت: من أهل البصرة. قال: أهل التجارب والعلم. قال: فمن أيهم أنت؟ قلت: أبو الهذيل العلاف. قال: المتكلم؟ قلت: بلى. فوثب عن وسادته وأجلسني عليها ثم قال: بعد كلام جرى بيننا - ما تقولون في الإمامة؟ قلت: أي الإمامة تريد؟

قال: من تقدمون بعد النبي ﷺ؟ قلت: من قدم رسول الله ﷺ. قال: ومن هو؟ قلت: أبا بكر.

ولی فاطمه دخت گرامی او از میراث منع گردد؟! ابوحنیفه گفت: ای قوم، او را از من دور کنید، که او رافضی مذهب خبیث است!!

۲۶۰ - از ابو الهذیل علاف (از سران معتزله) نقل است که گفت: داخل رقه شدم و به من گفتند که در «دیر زکی» مردی است مجنون و خوش کلام، پس نزد او رفتم، در آنجا پیرمردی خوش سیما دیدم که بر بالشتکی نشسته سر و روی خود را شانه می کند، به او سلام کردم و جوابم را داده و گفتم: «اهل کجایی؟» گفتم: «اهل عراق». گفتم: «آری، مردمان ظرافت و ادب».

گفتم: «از کدام شهری؟» گفتم: «اهل بصره». گفتم: «مردمان تجارب و علم». گفتم: «از کدامشان؟» گفتم: «ابو الهذیل علاف». گفتم: «مرد متکلم؟» گفتم: «آری». پس از بالشتک خود جسته و مرا بر آن نشاند سپس - پس از گفتگوی طولانی که میان ما رفت - گفتم: «نظر شما درباره امامت چیست؟» گفتم: «منظورت کدام امامت است؟» گفتم: «که را پس از پیامبر مقدم می دارید؟» گفتم: «همانکه خود آنحضرت مقدم داشت». گفتم: «او کیست؟» گفتم: «ابوبکر».

قال لي : يا أبا الهذيل ، ولمَ قَدَّمْتُمُ أبا بكرٍ ؟
قال : قُلْتُ : لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «قَدَّمُوا خَيْرَكُمْ وَوَلُّوا أَفْضَلَكُمْ» ، وَتَرَضَى النَّاسُ بِهِ جَمِيعاً .

فَقَالَ : يَا أبا الهذيل ، هَاهُنَا وَقَعْتَ . أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «قَدَّمُوا خَيْرَكُمْ وَوَلُّوا أَفْضَلَكُمْ» ، فَإِنِّي أَوْجِدُكَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَقَالَ : «وَلَيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيَّ فِيكُمْ» فَإِنْ كَانُوا كَذَبُوا عَلَيْهِ فَقَدْ خَالَفُوا أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَإِنْ كَانَ هُوَ الْكَاذِبُ عَلَى نَفْسِهِ فَمَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَصْعَدُهُ الْكَاذِبُونَ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّ النَّاسَ تَرَضَوْا بِهِ ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ قَالُوا : مِمَّنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، وَأَمَّا الْمُهَاجِرُونَ فَإِنَّ الزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ قَالَ : لَا أَبَا بَعٍ إِلَّا عَلِيّاً ، فَأَمَرَ بِهِ فَكُسِرَ سَيْفُهُ ، وَجَاءَ أَبُو سَفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَقَالَ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، لَوْ شِئْتَ لَأَمْلَأْتُهَا خَيْلاً وَرِجَالاً - يَعْنِي الْمَدِينَةَ - ،

گفت : ای ابوالهذیل ، برای چه او را مقدم داشتید؟

گفتم : بنا به فرمایش خود پیامبر که : «بهترین خود را مقدم دارید و برترین خود را به ولایت رسانید» ، و مردم بر همین رضایت دادند .

گفت : ای ابوالهذیل ، همینجا سقوط کردی (یا : همینجا تقصیر نمودی) .

اما اینکه گفتمی آنحضرت فرموده : «بهترین خود را مقدم دارید و برترین خود را به ولایت رسانید» ، از خود شما نقل است که ابوبکر به منبر رفته و گفت : «من والی شما شدم ولی با بودن علی بهترین شما نیستم» ، اگر این سخن را بر او بسته‌اند که مخالفت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کرده باشند ، و اگر ابوبکر بر خودش دروغ بسته باشد که منبر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جای دروغگویان نیست .

و اما اینکه گفتمی : مردم بدان راضی شدند ، که بیشتر انصار گفتند : از ما امیری باشد و از شما نیز امیری ، و از مهاجرین زبیر بن عوام گفت : با کسی جز علی بیعت نمی‌کنم ، و با آن وضع بجانش افتاده و شمشیرش را شکستند ، و ابوسفیان نزد علی علیه الصلاة والسلام آمده و گفت : ای ابوالحسن ، اگر اراده کنی تمام مدینه را پر از سواره نظام و جنگجوی می‌کنم

وَحَرَجَ سَلْمَانَ فَقَالَ بِالْفَارِسِيِّ: «کردید و نکردید، و ندانید که چه کردید»، وَالْمِقْدَادُ وَأَبُو ذَرٍّ، فَهُوَ لِأَيِّ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارِ.

أَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ قِيَامِ أَبِي بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ وَقَوْلِهِ: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي مُغَضِبًا فَاحْذَرُونِي، لَا أَقَعُ فِي أَشْعَارِكُمْ وَأَبْشَارِكُمْ. فَهُوَ يُخْبِرُكُمْ عَلَى الْمِنْبَرِ أَنَّهُ مَجْثُونٌ، فَكَيْفَ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَوَلَّوْا مَجْثُونًا؟!

وَأَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ قِيَامِ عُمَرَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَقَوْلِهِ: وَدَدْتُ أَنِّي شَعْرَةٌ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهَا بِجُمُعَةٍ فَقَالَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً وَفِي اللَّهِ شَرُّهَا هُنَّ دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ. قَبِينَا هُوَ يَوَدُّ أَنْ يَكُونَ شَعْرَةٌ فِي صَدْرِهِ، وَبَيْنَنَا هُوَ يَأْمُرُ بِقَتْلِ مَنْ بَاعَ مِثْلَهُ. فَأَخْبَرَنِي يَا أَبَا هَازِلٍ بِأَلَّذِي زَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَسْتَخْلِفْ، وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ، وَأَنَّ عُمَرَ لَمْ يَسْتَخْلِفْ، فَأَرَى أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ مُتَنَاقِضًا.

وسلمان از مسجد خارج شد و به زبان فارسی گفت: «کردید و نکردید، و ندانید که چه کردید»، و مقداد و ابوذر، پس این از مهاجران و انصار.

ای ابوالهذیل بگو بدانم این کلام ابوبکر که بر منبر رفته و گفت: «مرا شیطانی است که بر من عارض می شود، پس هرگاه مرا خشمگین یافتید از من حذر کنید تا بر شما عارض نشوم»، خب او با این سخن بر منبر به شما خبر داده که مجنون است، پس چگونه برای شما جایز است که ولایت فردی مجنون را بپذیرید؟!

ای ابوالهذیل بگو بدانم از سخنی که عمر بر منبر گفت که: «آرزو داشتم من مویی در سینه ابوبکر بودم»، سپس همو در نماز جمعه بپا خواسته و گفت: «بیعت با ابوبکر خطایی بیش نبود خود خدا شرش را محفوظ داشت، پس از این هرکه شما را به اینگونه بیعت خواند او را بکشید»، گاهی آرزو می کند مویی از سینه او باشد و گاه دستور می دهد هرکه مانند او بیعت کند محکوم به قتل است؟!.

ای ابوالهذیل بگو بدانم گروهی که می پندارند پیامبر ﷺ پس از خود خلیفه ای قرار نداد، چگونه اند؟ ابوبکر عمر را خلیفه خود ساخت ولی عمر خلیفه قرار نداد، من کار شما را در تناقض می بینم!!.

فَأَخْبِرْنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ عُمَرَ حِينَ صَيَّرَهَا سُورِي بَيْنَ سِتَّةٍ ، وَزَعَمَ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ-
الْجَنَّةِ فَقَالَ : «إِنْ خَالَفَ اثْنَانِ لِأَرْبَعَةٍ فَاقْتُلُوا الْاِثْنَيْنِ ، وَإِنْ خَالَفَ ثَلَاثَةٌ لِثَلَاثَةٍ ، فَاقْتُلُوا الثَّلَاثَةَ
الَّذِينَ لَيْسَ فِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ . فَهَذِهِ دِيَانَةٌ أَنْ يَأْمُرَ بِقَتْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ؟
وَأَخْبِرْنِي يَا أَبَا هَازِلٍ عَنْ عُمَرَ لَمَّا طُعِنَ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ : فَرَأَيْتُهُ
جَزَعًا فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا هَذَا الْجَزَعُ ؟

قَالَ : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، مَا جَزَعِي لِأَجْلِي وَلَكِنْ جَزَعِي لِهَذَا الْأَمْرِ : مَنْ يَتْلِيهِ بَعْدِي .
قَالَ : قُلْتُ : وَلَهَا طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ .

قَالَ : رَجُلٌ لَهُ حِدَّةٌ ، كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْرِفُهُ فَلَا أُوْلِي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ حَدِيدًا .

قَالَ : قُلْتُ : وَلَهَا زُبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ .

قَالَ : رَجُلٌ بَخِيلٌ ، رَأَيْتُهُ يُكَاسُ امْرَأَةً فِي كُفٍّ مِنْ غَزَلٍ ، فَلَا أُوْلِي أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ بَخِيلًا .

ای ابوالهذیل بگو بدانم وقتی عمر کار خلافت را واگذار به سوری نموده و پنداشت اینان از اهل بهشتند - وگفت : «اگر دو نفرشان با چهار نفر اینان مخالفت کردند آن دو را بکشید و اگر سه نفر با سه نفر مخالفت کردند آن سه نفری را بکشید که عبدالرحمن بن عوف میانشان نیست» ، کجای این عمل دیانت است که دستور به قتل اهل بهشت دهد؟! .

ای ابوالهذیل بگو بدانم ماجرای عمر چه بود که وقتی زخمی شد و ابن عباس نزد او رفته و دید خیلی جزع می کند پرسید : ای امیر مؤمنان این چه جزعی است؟
گفت : ای ابن عباس ، برای خودم نیست بلکه برای خلافت است که به چه کسی می رسد .

گفتم : به طلحه بن عبیدالله واگذار .

گفت : او مردی تندخو است ، خود پیامبر او را شناساند ، و من فردی تندخو را خلیفه مسلمین نمی کنم ،

گفتم : زبیر بن عوام ،

گفت : او مردی بخیل است ، او را دیدم که با همسرش بر سر یک گلوله نخ چانه می زد! من امور مسلمین را به بخیل نمی سپارم ،

قال: قُلْتُ: وَلَهَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. قَالَ: رَجُلٌ صَاحِبُ فَرَسٍ وَقَوْسٍ، وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافَةِ.

قال: قُلْتُ: وَلَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ. قَالَ: رَجُلٌ لَيْسَ يُحْسِنُ أَنْ يَكُنِيَ عِيَالَهُ.
قال: قُلْتُ: وَلَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ. فَاسْتَوَى جَالِساً ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَا اللَّهُ أَرَدْتُ
بِهَذَا، أَوْلَى رَجُلًا لَمْ يُحْسِنِ أَنْ يُطْلَقَ امْرَأَتُهُ؟!

قال: قُلْتُ: وَلَهَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ وَلَّيْتُهُ لَيَحْمِلَنَّ آلُ أَبِي مُعَيْطٍ عَلَى رِقَابِ
الْمُسْلِمِينَ، وَيُوشِكُ أَنْ فَعَلَهَا أَنْ يَقْتُلُوهُ - قَالَهَا ثَلَاثًا -.

قال: ثُمَّ سَكَتَ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ مُعَانَدَتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، اذْكُرْ صَاحِبَكَ، قَالَ: قُلْتُ: قَوْلَهَا عَلِيًّا.
قال: فَوَاللَّهِ مَا جَزَعَنِي إِلَّا لِمَا أَخَذْتُ الْحَقَّ مِنْ أَرْبَابِهِ!! وَاللَّهِ لَئِنْ وَلَّيْتُهُ لَيَحْمِلَنَّهُمْ عَلَى
الْمَحْجَةِ الْعُظْمَى، وَإِنْ يُطِيعُوهُ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ!

گفتم: سعد بن ابی وقاص، گفت: اهل اسب و تیر و کمان است، او مرد خلافت نیست.
گفتم: عبدالله بن عمر، ناگه عمر در جای خود نشسته رگفت: ابن عباس! بخدا قصد
چنین کاری ندارم، کار را به مردی بسپارم که قادر به طلاق همسرش هم نیست؟!
گفتم: عثمان بن عفان، گفت: بخدا اگر کار را بدو سپارم تمام آل ابی معیط را بر گرده
مردم سوار کند، و شکی نیست بهمان واسطه کشته شود - سه بار آنرا تکرار کرد -،
ابن عباس گفت: سپس خاموش ماندم چون از کینه او با [امیرالمؤمنین] علی بن -
ابی طالب علیه السلام باخبر بودم.

پس عمر بن خطاب به من گفت: ابن عباس! یار و صاحب را بگو، گفتم: خلافت
را به علی واگذار،

گفت: بخدا قسم که جزع و ناله من جز بجهت ستاندن حق از صاحب آن نیست! بخدا
قسم اگر خلافت را بدو واگذار کنم تمام امت را به طریقه عظامی حمل کند و در صورتی که
حرف او را گوش کنند به بهشت روند!!.

فَهُوَ يَقُولُ هَذَا، ثُمَّ صَرَّهَا سُورَى بَيْنَ السَّيِّئَةِ فَوَيْلٌ لَهُ مِنْ رَبِّهِ!!
 قَالَ أَبُو الْهَذِيلِ: فَوَاللَّهِ بَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُنِي إِذْ اخْتَلَطَ، وَذَهَبَ عَقْلُهُ، فَأَخْبَرْتُ الْمَأْمُونَ
 بِقِصَّتِهِ، وَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِ أَنْ ذَهَبَ بِمَالِهِ وَضِيَاعِهِ حِيلَةً وَغَدْرًا، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونَ، فَجَاءَ بِهِ
 وَعَالِجُهُ وَكَانَ قَدْ ذَهَبَ عَقْلُهُ بِمَا صَنَعَ بِهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ مَالَهُ وَضِيَاعَهُ وَصِرَّهُ نَدِيًّا، فَكَانَ
 الْمَأْمُونَ يَتَشَبَّعُ لِذَلِكَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

وَقَدْ جَاءَ الْأَثَارُ عَنِ الْأَئِمَّةِ الْأَبْرَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِفَضْلِ مَنْ نَصَّ، نَفْسَهُ مِنْ عُلَمَاءِ شِيعَتِهِمْ لِمَنْعِ
 أَهْلِ الْبِدْعَةِ وَالضَّلَالِ عَنِ السُّلْطَانِ عَلَى ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ وَمَا كَيْفِيَّتِهِمْ، وَقَعَهُمْ بِحَسَبِ تَمَكُّنِهِمْ
 وَطَاقَتِهِمْ.

فَمِنْ ذَلِكَ: مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:

۲۶۱- قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ

پس او این را می گفت، سپس کار خلافت را به شوری میان شش نفر سپرد، پس ویل بر
 او باد از پروردگارش!!

أَبُو الْهَذِيلِ كُفِيَ: بَخْدًا هَمِيْنُظُورَ كِه بَا مِنْ سَخْنِ مِي كُفْتَ نَا كَا هِمْ رِيخْتِه وَعَقْلَش
 رَفْت، مِنْ نِيْز دَا سْتَانِ اَوْ رَا بَرَاي مَأْمُونِ نَقْلِ كَرْدَم، وَ سَر كُذْ شْتِ اَوْ اَيْنِ بُوْد كِه تَمَامِ مَالِ
 وَ مَلِكِ اَوْ رَا اَز سَر حِيْلِه وَ خِيَانَتِ بَرْدَنْد، پَس مَأْمُونِ اَوْ رَا نَزْدِ خُودِ اَحْضَارِ كَرْدِه
 وَ دَر مَانَشِ نَمُودِ وَعَقْلِ اَوْ بِخَاطَرِ اَيْنِ مَشْكَلاَتِ زَايِلِ شَدِه بُوْد، پَس مَالِ وَ مَلِكَشِ رَا بَدُو
 بَا ز كُردَانْدِه وَ نَدِيْمِ خُودِ سَاخْت، وَ شِيْعِه شَدْنِ مَأْمُونِ بَرَايِ هِمَانِ بُوْد، وَ بَرِ هَر حَالِي حَمْدِ
 وَ سَتَائِشِ فَقَطْ دَر خُورِ خُودَا وَ نَدِ اسْت.

وَدَرِ آثَارِ حَضْرَاتِ ائِمَّةِ اَبْرَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَخْبَارِي دَر فَضِيْلَتِ عِلْمَائِي اَز شِيْعِه اَمْدِه كِه
 خُودِ رَا وَ قَفِ مَبَارَزِه بَا أَهْلِ بَدْعَتِ وَ كَمْرَاهِي نَمُودِه وَ مَانَعِ تَسْلُطِ اَيْشَانِ بَرِ ضَعْفَاءِ شِيْعِه
 وَ مَسَاكِيْنِ اَيْنَانِ شَدَنْد، وَ بِه قَدْرِ تَوَانِ وَ اَمْكَانَاتِ سَدِّ رَا هِ اَنَانِ كُردِيدَنْد.

يَكِي اَز اَنهَا رَوَايَتِي اسْتِ مَنَقُولِ اَز اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه:

۲۶۱- اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمُودِه: عِلْمَائِي شِيْعَةِ مَا هَمِچُونِ مَرْزِدَارَانِ، مَانَعِ يُوْرَشِ اِبْلِيسِ

وَعَفَارِيَّتُهُ، يَمْعُوْنَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ
وَشِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ، أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِنْ جَاهِدِ الرُّومَ وَالْتُّرْكَ
وَالْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا، وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَعْدَائِهِمْ.

به شیعیان ناتوان شده، و جلوی غلبه ناصبان شیطان صفت را می گیرند. پس بدانید
هر که اینگونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهاد کننده با روم و ترک
و خزر، هزار هزار بار بیشتر است، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می کند و این از جسم
آنان.

«احتجاجُ ابي ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام»

«في اُشياء شتى على المخالفين»

۲۶۲ - الحسن بن عبد الرحمن الحکافی قال : قلتُ لابي ابراهيم عليه السلام : إنَّ هشامَ بنَ -
الحکم زعمَ أنَّ الله تعالى جسمٌ ليسَ كمثلِ شيءٍ ، عالمٌ ، سمیعٌ ، بصیرٌ ، قادرٌ ، متکلمٌ ، ناطقٌ ،
والکلامُ والقدرةُ والعلْمُ یجْري یجْري واحدٌ ، لیسَ شيءٌ مِنْهَا مخلوقاً .
فقال : قاتلهُ الله ! أما عَلِمَ أنَّ الجِسمَ محدودٌ ؟ والکلامُ غیرُ المتکلمِ ! معاذَ الله وأبراً إلى
الله مِنْ هذا القولِ ، لا جسمٌ ولا صورةٌ ، ولا تحدیدٌ ، وَکُلُّ شيءٍ سِوَاهُ مخلوقٌ وإنَّما تَکُونُ

«احتجاج ابو ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام»

«بر مخالفین در موضوعات مختلف»

۲۶۲ - حسن بن عبد الرحمن حُمّانی گوید : به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض
کردم : هشام بن حکم ^(۱) عقیده دارد که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست ، و او
دانا ، شنوا ، بینا ، توانا ، متکلم و ناطق است ، و کلام و قدرت و علم در یک روش می باشند
هیچکدام از آنها مخلوق نیست ،

حضرت فرمود : گوینده این کلام از رحمت خدا دور باد ! مگر نمی داند که جسم
محدود است و کلام غیر متکلم است ، پناه می برم بخدا و در حمایت او از این سخن بیزاری
جویم : نه جسم است و نه صورت ، و نه محدود و هر چیز جز او مخلوق است ، به محض اراده

۱ - وی از اعظم ائمه کلام و از کبای اعلام است ، و روایت از حضرات چلباق و کاظم علیه السلام نموده
و ثقة است و مدائحی بزرگ از این دو امام همام درباره او روایت شده ، شیخ طوسی رحمته الله گفته هشام بن -
حکم از خواص آقا و سرور ما امام موسی علیه السلام است . و ذمّ مذکور در متن احتمالاً مربوط به شخص نیست
بلکه معتقدین به این مطلب است ، همچنانکه از شرح کافی بر می آید که این کلام منسوب به هشام بوده
است ، بنابر این نفرین گریبان معتقدین به این مطلب را خواهد گرفت .

الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَمَشِيتِهِ مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ وَلَا تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ وَلَا نَطْقٍ بِلِسَانٍ .

۲۶۳- وَعَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ قَائِمُهُ عَنْ مَكَانٍ، وَلَا أَحَدُهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ، وَلَا أَحَدُهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْكَانِ وَالْجَوَارِحِ وَلَا أَحَدُهُ يَلْفِظُ شَيْئًا قَطُّ، وَلَكِنْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» بِمَشِيتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ، صَمَدًا فَرْدًا لَمْ يَخْتِجْ إِلَى شَرِيكِ يُدَبِّرُ لَهُ مُلْكَهُ، وَلَا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ.

۲۶۴- وَعَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ أَيْضًا، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ زَعَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا!!

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِلُ وَلَا يَخْتِجُ إِلَى أَنْ يَنْزِلَ، إِنَّمَا مَنَظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ، وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ، وَلَمْ يَخْتِجْ إِلَى شَيْءٍ بَلْ يَخْتِجُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ، ذَوُ الطُّوْلِ

وخواست او موجود شود، بدون کلام و حرکت خاطر و سخن زبانی.

۲۶۳- از یعقوب بن جعفر از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که فرمود: اینکه گویم خدا قائم است به این معنی نیست که او را از مکانش جدا سازم، و نیز او را به مکان معینی که در آن باشد محدود نسازم، و به حرکت اعضاء و جوارح محدود نسازم، و به تلفظ از شکاف دهن محدود نسازم، ولی چنان گویم که خدای تبارک و تعالی فرماید: جز این نیست که کار و فرمان او، چون چیزی را بخواهد، این است که گویدش: باش، پس می باشد، بنا به خواست و مشیت او بدون تردّد خاطر، او صمد است و یگانه، به شریکی نیاز ندارد که امور سلطنت او را تدبیر کند و درهای علمش را به رویش گشاید.

۲۶۴- و نیز از یعقوب بن جعفر نقل است که در خدمت امام کاظم علیه السلام گفته شد: مردمی عقیده دارند که خدای تبارک و تعالی به آسمان پایین فرود آید،

امام کاظم علیه السلام فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی به فرود آمدن ندارد، دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری به او نزدیک نگشته، او به چیزی نیاز ندارد بلکه نیاز همه به اوست، او عطا کننده است،

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ!

أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِينَ إِنَّهُ يَنْزِلُ [تَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا] ، فَإِنَّمَا يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى تَقْصِيرٍ أَوْ زِيَادَةٍ ، وَكُلُّ مُتَحَرِّكِ مُخْتِاجٍ إِلَى مَنْ يُحَرِّكُهُ أَوْ يَتَحَرَّكُ بِهِ ، فَمَنْ ظَنَّ بِاللَّهِ الظُّنَّ فَقَدْ هَلَكَ ، فَاحْذَرُوا فِي صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلَى حَدٍّ تَحْدُوهُ بِتَقْصِيرٍ أَوْ زِيَادَةٍ ، أَوْ تَحْرِيكِ أَوْ تَحَرُّكِ ، أَوْ زَوَالٍ أَوْ اسْتِزَالٍ ، أَوْ نُهْوٍ أَوْ قُعُودٍ ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ وَتَعَبِ النَّاعِتِينَ وَتَوَهُّمِ الْمُتَوَهُّمِينَ .

۲۶۵ - وَعَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ : سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» ، فَقَالَ : اسْتَوَى عَلَى مَا دَقَّ وَجَلَّ .

۲۶۶ - وَعَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ : سَأَلَ رَجُلٌ : يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْغَفَّارِ السَّلْمِيُّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» ، قَالَ : أَرَى هَاهُنَا خُرُوجاً مِنْ حُجُبٍ وَتَدَلَّى إِلَى الْأَرْضِ ، وَأَرَى مُحَمَّدًا صلی اللہ علیہ وسلم

شایسته پرستشی جز او نیست ، عزیز و حکیم است .

اما گفته وصف کنندگانی که گویند : خدای تبارک و تعالی فرود آید ، این سخن کسی است که خدا را به کاهش و فزونی نسبت دهد ، افزون بر آنکه هر متحرکی احتیاج به محرک یا وسیله حرکت دارد ، کسی که این گمانها را به خدا برد هلاک گردد ، و پرهیزد از اینکه راجع به صفات خدا در حدّ معینی بایستد و او را به کاهش یا فزونی یا تحریک یا تحرک یا انتقال یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن محدود کنید ، خداوند از وصف واصفان و ستایش ستاینندگان و توهّم متوهّمان والا و گرامی است .

۲۶۵ - حسن بن راشد گوید : از امام کاظم علیه السلام پرسیدند : این آیه چه معنی دارد : «رحمان بر عرش مستولی شد - طه : ۵» ؟ فرمود : بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد .

۲۶۶ - واز یعقوب بن جعفر نقل است که مردی بنام عبدالغفار سلمی از وجود مبارک حضرت کاظم علیه السلام درباره این آیات پرسید : «سپس نزدیک شد و نزدیکتر شد» تا به اندازه دو کمان یا نزدیکتر - نجم : ۸ و ۹ که آیا در آنجا که پیامبر اقامت نمود حضرت حق از حجاب و پرده‌ها بیرون آمده و حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و آلِه او را

رَأَى رَبَّهُ بِقَلْبِهِ ، وَنَسَبَ إِلَى بَصَرِهِ فَكَيْفَ هَذَا؟

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : دَنَى فَتَدَلَّى ، فَإِنَّهُ لَمْ يُدَلَّ عَنْ مَوْضِعٍ وَلَمْ يَتَدَلَّ بِبَدَنِ .

فَقَالَ عَبْدُ الْغَفَّارِ : أَصِفْهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسُهُ حَيْثُ قَالَ : «دَنَا فَتَدَلَّى» فَلَمْ يَتَدَلَّ عَنْ مَجْلِسِهِ إِلَّا وَقَدْ زَالَ عَنْهُ ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَصِفْ بِذَلِكَ نَفْسَهُ .

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هَذِهِ لُغَةٌ فِي قُرَيْشٍ إِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ أَنْ يَقُولَ : «قَدْ سَمِعْتُ» قَدْ يَقُولُ : «قَدْ تَدَلَّيْتُ» ، وَإِنَّمَا التَّدَلَّى : الْفَهْمُ .

۲۶۷- وَعَنْ دَاوُدَ بْنِ قَبِيصَةَ قَالَ : سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : سُنِّلَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ مَنَعَ اللَّهُ

عَمَّا أَمَرَ بِهِ ، وَهَلْ نَهَى عَمَّا أَرَادَ ، وَهَلْ أَعَانَ عَلَى مَا لَمْ يُرِدْ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا مَا سَأَلْتَ : «هَلْ مَنَعَ اللَّهُ عَمَّا أَمَرَ بِهِ؟» فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ ،

به چشم دید یا آنکه به قلب مشاهده نموده و نسبت رؤیت به بصر داد ، این چگونه است؟

حضرت فرمود : نزدیک شد و نزدیکتر شد ، زیرا او از هیچ موضع و مقام زایل نیست لیکن متدلّی به بدن یا ذات روح نگردند .

او گفت : من همچو نفس آیه او را وصف نمودم «دَنَى فَتَدَلَّى» ، بنابر این از جای خود تدلّی نکرد جز آنکه از آن زایل شد ، و الاً اینگونه وصف غی فرمود .

حضرت فرمود : استعمال این لغت در قریش اینگونه است که هر وقت کسی بخواهد بگوید : شنیدم ، می گوید : «تَدَلَّيْتُ» ، و معنی «تدلّی» همان فهم است^(۱) .

۲۶۷- داود بن قبیصه گوید : از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرمود : از پدرم سؤال شد که آیا خداوند مانع از کاری که خود فرموده می شود ، و نهی از آنچه اراده کرده می نماید ، و یاری آنچه قصد نکرده می کند؟

فرمود : اینکه پرسیدی «خدا مانع از کاریکه فرموده می شود» پس این جایز نیست

۱- معنی فهم برای تدلّی مجازی است ، زیرا هر که قصد فهم چیزی را داشته باشد به گوینده آن تدلّی می کند (نزدیک می شود) تا کلامش را بفهمد و بشنود . و برای این آیه تفاسیر متفاوتی آمده ، و در مرجع ضمیر اختلاف است ، و شرح آن در ج ۲ بحار ص ۳۱۳ و ۳۱۴ آمده است .

وَلَوْ جَازَ ذَلِكَ لَكَانَ قَدْ مَنَعَ إِبْلِيسَ عَنِ السُّجُودِ لِآدَمَ، وَلَوْ مَنَعَ إِبْلِيسَ لِعُذِّرَهُ وَلَمْ يَلْعَنَهُ.
 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ: «هَلْ نَهَى عَمَّا أَرَادَ؟» فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ، وَلَوْ جَازَ ذَلِكَ لَكَانَ حَيْثُ نَهَى
 آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ أَرَادَ مِنْهُ أَكْلَهَا، وَلَوْ أَرَادَ مِنْهُ أَكْلَهَا لَمَا نَادَى عَلَيْهِ صَبِيَانُ
 الْكَتَاتِيْبِ: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، وَاللَّهُ تَعَالَى لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ أَنْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ وَيُرِيدُ غَيْرَهُ.
 وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ قَوْلِكَ: «هَلْ أَعَانَ عَلَى مَا لَمْ يُرِدْ؟» فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ وَجَلَّ اللَّهُ
 تَعَالَى عَنْ أَنْ يُعِينَ عَلَى قَتْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَتَكْذِيبِهِمْ، وَقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْفَضْلَاءِ مِنْ
 وَلَدِهِ، وَكَيْفَ يُعِينُ عَلَى مَا لَمْ يُرِدْ وَقَدْ أَعَدَّ جَهَنَّمَ لِمُخَالِفِيهِ، وَلَعَنَهُمْ عَلَى تَكْذِيبِهِمْ لِطَاعَتِهِ،
 وَارْتِكَابِهِمْ لِمُخَالَفَتِهِ؟ وَلَوْ جَازَ أَنْ يُعِينَ عَلَى مَا لَمْ يُرِدْ لَكَانَ أَعَانَ فِرْعَوْنَ عَلَى كُفْرِهِ وَادِّعَائِهِ
 أَنَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَفَتَرَى أَرَادَ اللَّهُ مِنْ فِرْعَوْنَ أَنْ يَدَّعِيَ الرُّبُوبِيَّةَ؟ يُسْتَتَابُ قَائِلُ هَذَا الْقَوْلِ،

وگرنه خود خداوند که ابلیس را از سجده آدم منع فرموده - چون بنا به عذر خود او را منع کرده - دیگر لعنش نمی کرد.

و اما پاسخ به سؤال دومت که «آیا خداوند نهی از آنچه اراده کرده می نماید؟» اینهم جایز نیست، وگرنه آنجا که آدم را از خوردن درخت نهی کرده بود در اصل همان را خواسته، و اگر اینطور بود دیگر بچه های مدارس ندا سر نمی دادند: «و آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود»، و برای خداوند روا نیست بکارش امر نماید و قصد دیگری داشته باشد.

و اما پاسخ به سؤال آخرت که: «آیا خداوند یاری آنچه قصد نکرده می کند؟» آنهم بر خداوند جایز نیست، و خداوند بالاتر از این است که یاری بر قتل انبیاء و تکذیب ایشان کند، و نیز اعانت بر شهادت حسین بن علی علیه السلام و اولاد بافضیلتش (علیهم السلام) نماید، و چگونه آنچه را که اراده نکرده اعانت کند، و حال اینکه جهنم را برای مخالفین خود مهیا نموده، و به جهت تکذیب طاعت و ارتکاب مخالفت با او همه اشان را لعن کرده؟! اگر چنین بود که تو گفתי فرعون را بر کفر و ادعای ربوبیت او یاری می کرد، آیا پنداری خدا از فرعون خواسته که ادعای ربوبیت کند؟ گوینده این کلام باید توبه داده شود،

فَإِنْ تَابَ مِنْ كُذْبِهِ عَلَى اللَّهِ وَإِلَّا ضَرَبْتُ عَنْقَهُ.

۲۶۸ - وَرَوَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَقَلَّمَ مَا هُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ فَأَمَرَهُمْ وَتَهَا هُمْ، فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَخْذِ بِهِ، وَمَا تَهَا هُمْ عَنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْكِهِ، وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَمَا جَبَرَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، بَلَى اخْتَبَرَهُمْ بِالْبُلُوئِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، أَي: بِتَخْلِيلَتِهِ وَعِلْمِهِ.

۲۶۹ - وَرَوَى أَنَّهُ دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ الْمَدِينَةَ وَمَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ، إِنَّ هَاهُنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ نَقْنِشُ مِنْهُ عِلْمًا، فَلَمَّا أَتَيَا إِذَا هُمَا بِجَمَاعَةٍ مِنْ عُلَمَاءِ شِيعَتِهِ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ أَوْ دُخُولَهُمْ عَلَيْهِ، فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ

اگر توبه کرد که هیچ و گرنه باید گردنش زده شود.

۲۶۸ - واز امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که امام کاظم علیه السلام فرمود:

هَبَانَا خَدَاوَنَد خَلْقَ رَا آفَرِید وَدَانَسْت کِه آنان بِه چِه راهی می روند وایشان را امر کرد ونهی فرمود، هر امری که به ایشان نمود راهی به ترکش برای آنان گذاشت (اختیار داد) و انجام ندهند و ترک نکنند جز با اذن و فرمان خداوند، و خداوند هیچ انسانی را مجبور به معصیت نکرده، بلکه با انواع بلا یا ایشان را آزموده، همچنانکه خود فرموده: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید - هود: ۷».

فرمایش آنحضرت: «و انجام ندهند و ترک نکنند جز با اذن و فرمان خداوند» یعنی با تخلیه و اطلاق (یعنی: رها گذاشتن و مجبور نکردن) و علم و دانستن.

۲۶۹ - روزی ابوحنیفه با عبدالله بن مسلم وارد مدینه شد، عبدالله به او گفت: ای ابوحنیفه، یکی از علمای آل محمد، جعفر بن محمد در اینجا است، بیا نزد او رفته تا قدری علم دریابیم. وقتی بخانه آنحضرت رسیدند در آنجا به گروهی از علمای شیعه برخوردند که منتظر ایستاده که یا او بیرون آید یا آنان نزدش شتابند، در همین حال بودیم که ناگاه

خَرَجَ غُلَامٌ حَدَّثَ فَقَامَ النَّاسُ هَيْبَةً لَهُ ، قَالَتْ فَتَأْتِي أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ :

يَا ابْنَ مُسْلِمٍ ، مَنْ هَذَا؟ قَالَ : مُوسَى ابْنُهُ . قَالَ : وَاللَّهِ لَا بَعْثَ لَهُ بَيْنَ يَدَيِ شِيعَتِهِ .

قَالَ : مَهْ! لَنْ تَقْدِرَ عَلَى ذَلِكَ .

قَالَ : وَاللَّهِ لَا فَعَلَنَّهُ ، ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا غُلَامُ ، أَتَنْ يَضَعُ الْغَرِيبُ فِي

بَلَدِنَاكُمْ هَذِهِ؟

قَالَ : يَتَوَارَى خَلْفَ الْجِدَارِ ، وَيَتَوَقَّى أَعْيُنَ الْجَارِ ، وَشُطُوطَ الْأَنْهَارِ ، وَمَسْقَطَ الْأَنْمَارِ ،

وَلَا يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَلَا يَسْتَدْبِرُهَا ، فَحِينَئِذٍ يَضَعُ حَيْثُ شَاءَ .

ثُمَّ قَالَ : يَا غُلَامُ ، يَمْنَى الْمُعْصِيَةِ؟ قَالَ : يَا شَيْخُ ، لَا تَحْلُو مِنْ ثَلَاثٍ : إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ

وَلَيْسَ مِنَ الْعَبْدِ شَيْءٌ ، فَلَيْسَ لِلْحَكِيمِ أَنْ يَأْخُذَ عَبْدَهُ بِمَا لَمْ يَفْعَلْهُ ،

وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَمِنْ اللَّهِ ، وَاللَّهُ أَقْوَى الشَّرِيكَيْنِ فَلَيْسَ لِلشَّرِيكِ الْأَكْبَرِ أَنْ

پسری که سن و سالی از منزل خارج شد ، همه از هیبت او برخاستند ، ابوحنیفه از همراهش پرسید :

ای پسر مسلم ، آن کیست؟ گفت : فرزند او موسی است . گفت : بخدا مقابل

شیعیانش با او مقابله کنم ، عبدالله گفت : آرام! هرگز نتوانی .

گفت : بخدا که این کنم ، سپس رو بجانب حضرت کاظم علیه السلام کرده و گفت : ای پسر ،

فرد غریبی که به شهرتان آمده کجا قضای حاجت کند؟

فرمود : پنهان در پشت دیوار ، و پرهیز کند از دید همسایه و کنار رودها و محل

ریزش میوه درختان ، و روبه قبله و پشت بدان نباشد ، و دیگر هر جا که خواست قضای

حاجت کند .

ابوحنیفه پرسید : ای پسر گناه از چه کسی صادر می شود؟

فرمود : ای شیخ ، از سه حال خارج نیست : یا از خداوند صادر و بنده در آن نقشی

ندارد ، که این در خور حکیم نیست که بنده اش را به گناهی که نکرده مؤاخذه کند .

و یا از بنده است و خدا ، و خدا شریک قوی تراست و شایسته نیست که شریک بزرگ :

يَأْخُذُ الشَّرِيكَ الْأَصْغَرَ بِذَنْبِهِ ،

وَأَمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ ، فَإِنْ شَاءَ عَفَى وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَ .

قَالَ : فَأَصَابَتْ أَبَا حَنِيفَةَ سَكَنَةٌ كَأَنَّهَا الْقَيْمُ قُوَّةَ الْحَجَرِ .

قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَتَمَرَّضْ لِأَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ :

لَمْ تَحُلْ أَفْعَالَنَا اللَّاتِي نُذَمُّ بِهَا إِحْدَى ثَلَاثِ مَعَانٍ حِينَ نَأْتِيهَا

إِمَّا تَفَرَّدَ بَارِنًا بِصَنَعِهَا فَيَسْقُطُ اللَّؤْمُ عَنَّا حِينَ نُشِيرُهَا

أَوْ كَانَ يُشْرِكُنَا فِيهَا فَيُلْحَقُهُ مَا سَوْفَ يُلْحَقُنَا مِنْ لَانِمٍ فِيهَا

أَوْ لَمْ يَكُنْ لِإِلَهِي فِي جَنَائِبِهَا ذَنْبٌ فَالذَّنْبُ إِلَّا ذَنْبُ جَانِبِهَا

۲۷۰ - وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ أَنَّهُ قَالَ : أَمَرَ أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ يَقْطِينًا أَنْ يَحْفَرَ لَهُ

بِنَاءً بِقَصْرِ الْعِبَادِيِّ ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْطِينُ فِي حَفْرِهَا حَتَّى مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ وَلَمْ يَسْتَنْبِطْ مِنْهَا

کوچک را به گناهش مؤاخذه نماید .

و یا گناه فقط از بنده صادر می شود و از خدا نیست ، پس اگر خداوند بخواهد عفو

می کند و اگر بخواهد عقوبت می نماید .

عبدالله گفت : أبو حنیفه چنان خفقانی گرفت گویا سنگی قورت داده !! .

به أبو حنیفه گفتم : مگر نگفتم متعرض اولاد رسول خدا ﷺ نشو ، و در این باره

شاعر می گوید :

کارهای ما که بدانها سرزنش می شویم از این سه معنی که می گویم خارج نیست :

یا کار خالق ما است ، در اینصورت از همان اوان خلقت سرزنش از ما ساقط شده ،

یا او با ما در این کردار مذموم شریک است در اینصورت آنچه از ملامت

و سرزنش گریبان ما را می گیرد بدو نیز خواهد رسید .

یا خالق را در آن جنایت گناهی نست و آن تنها بر گردن فاعل آن است .

۲۷۰ - علی بن یقطین گوید : منصور دوانیقی خلیفه عباسی به یقطین دستور حفر

چاهی در قصر عبادی داد ، و او پیوسته مشغول حفر این چاه بود تا منصور مُرد ولی به

الْمَاءَ، فَأَخْبَرَ الْمُهْدِيَّ بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ: احْفَرِ أَبَدًا حَتَّى يُسْتَبْطَأَ الْمَاءُ وَلَوْ أَنْفَقْتُ عَلَيْهَا جَمِيعَ مَا فِي بَيْتِ الْمَالِ.

قال: فَوَجَّهَ يَقْطِينُ أَخَاهُ أَبَا مُوسَى فِي حَفْرِهَا، فَلَمْ يَزَلْ يَحْفَرُهَا حَتَّى تَقْبُوا تَقْبًا فِي أَسْفَلِ الْأَرْضِ فَخَرَجَتْ مِنْهُ الرِّيحُ، قَالَ: فَهَاهُمْ ذَلِكَ، فَأَخْبَرُوا بِهِ أَبَا مُوسَى. فَقَالَ: أَنْزِلُونِي، قَالَ فَأَنْزِلَ وَكَانَ رَأْسُ الْبُئْرِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعًا فِي أَرْبَعِينَ ذِرَاعٍ، فَأَجْلَسَ فِي شَقِّ مَحْمِلٍ وَدَلَى فِي الْبُئْرِ، فَلَمَّا صَارَ فِي قَعْرِهَا نَظَرَ إِلَى هَوْلِ، وَسَمِعَ دَوِيَّ الرِّيحِ فِي أَسْفَلِ ذَلِكَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُوسِّعُوا الْخَرْقَ فَجَعَلُوهُ شِبْهَ الْبَابِ الْعَظِيمِ، ثُمَّ دَلَى فِيهِ رَجُلَانِ فِي شَقِّ مَحْمِلٍ فَقَالَ: أَيُّتُونِي بِخَبَرِ هَذَا مَا هُوَ؟

قال: فَتَزَلَا فِي شَقِّ مَحْمِلٍ فَهَكَذَا مَلَيَّا ثُمَّ حَرَكَ الْحَبْلَ فَأَصْعِدَا، فَقَالَ لَهَا: مَا رَأَيْتُمَا؟ قَالَا: أَمْرًا عَظِيمًا، رِجَالًا وَنِسَاءً وَيُيُوتَانِ وَآيَةٌ وَمَتَاعًا، كُلُّهُ مَكْسُوحٌ مِنْ حِجَارَةٍ، فَأَمَّا

آبی نرسید، پس خبر به مهدی عباسی رسید و او نیز دستور داد: تا ابد آن چاه را حفر کنید تا به آب رسید هر چند تمام بیت المال را صرف آن کنیم!

راوی گوید: یقطین برادرش ابوموسی را مأمور حفر چاه نمود، او نیز مدام چاه را حفر نمود تا اینکه یک سوراخی در لایه‌های پایینی زمین کردند که از داخل آن بویی به مشام می‌رسید، آنان را هول برداشته و ابوموسی را خبردار نمودند.

او گفت: مرا به پایین برید، او را به پایین کشاندند و دهنة چاه چهل ذراع در چهل ذراع بود، پس در محمل نشست و پایین کشیده شد، وقتی در عمق چاه قرار گرفت او را ترس گرفت و انعکاس صدای باد را در پایین آن شنید، پس دستور داد تا آن سوراخ را کنند تا به اندازه یک درب بزرگ شد، سپس دو نفر در محمل نشسته و پایین رفتند، و به آندو گفت: خبری از آنجا برایم بیاورید تا بدانم آن چیست؟

راوی گوید: آندو سرازیر شده و مدت زمانی مکث کردند، سپس طناب را تکان داده و بالا کشیده شدند، ابوموسی به آندو گفت: چه دیدید؟

گفتند: امر بزرگی! مردان و زنان و خانه‌ها و ظروف و جنس و متاع بسیار، همه به

الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ فَعَلَيْهِمْ نِيَابُهُمْ ، فَمِنْ بَيْنِ قَاعِدٍ وَمُضْطَجِعٍ وَمُتَكِيٍّ ، فَلَمَّا مَسَسْنَاهُمْ ، إِذَا نِيَابُهُمْ تَنْفَسِي شِبْهُ الْهَبَاءِ ، وَمَنَارِلُ قَائِمَةٌ ، قَالَ : فَكَتَبَ بِذَلِكَ أَبُو مُوسَى إِلَى الْمُهَدِّيِّ ، فَكَتَبَ الْمُهَدِّيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَقْدِمَ عَلَيْهِ فَقَدِمَ عَلَيْهِ ، فَأَخْبَرَهُ فَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هَؤُلَاءِ بَقِيَّةُ قَوْمٍ عَادٍ ، غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَسَاخَتْ بِهِمْ مَنَارِلُهُمْ ، هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْأَحْقَافِ .

قَالَ : فَقَالَ لَهُ الْمُهَدِّيُّ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، وَمَا الْأَحْقَافُ ؟ قَالَ : الرَّمْلُ .

۲۷۱- وَحَدَّثَ أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ ، رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ : لَمَّا أُدْخِلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ : يَا مُوسَى

سنگ مسخ شده بودند ، اما مردان و زنان لباسها بر تن داشتند ، ولی در حالت نشسته و خوابیده و تکیه داده ، و وقتی به آنها دست زدیم ، لباسهاشان مانند گرد پراکنده شد ، و در آنجا منازل برپایی بود! با شنیدن این مطالب ابو موسی مطلب را به مهدی مکتوب نمود و مهدی نیز با ارسال نامه ای به مدینه از امام موسی بن جعفر عليه السلام خواست تا نزد او رود ، امام عليه السلام با شنیدن ماجرا بشدت گریست و فرمود : ای امیرالمؤمنین ، آنان الباقی قوم عاد می باشند ، خداوند بر ایشان غضب نمود و زمین همه را بلعید ، آنان اصحاب احقاف اند .

راوی گوید : مهدی گفت : ای ابو الحسن! احقاف چیست؟ فرمود : رمل و ریگ ^(۱) .

۲۷۱- از ابو احمد هانی بن محمد در حدیثی مرفوع نقل شده که امام کاظم عليه السلام

فرمود : زمانی که بر هارون وارد شدم سلام کردم ، و او جوابم را داد سپس گفت : ای موسی

۱- احقاف همان ریگستان یا شنهای روان است ، برخی معتقدند که نقشه جزیره العرب

نشان می دهد که احقاف در جنوب آن جزیره می باشد و در روزگار گذشته مسکن قوم عاد بوده که حضرت هود بر آنان مبعوث شد ، و با مراجعه به حالات هود در قرآن ، خواهیم دید که در آن روزگار احقاف سرزمینی آباد و پر حاصل بوده و اکنون جز بیابان خشک و غیر مسکون نیست . و در محل دقیق آن اختلاف می باشد ، که در بحار ج ۱۱ ص ۳۵۶ موارد آن ذکر شده است .

ابن جعفر، خلیفتین یجئیں الیہما الخراج؟!

فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ ، وَتَقْبَلَ الْبَاطِلَ مِنْ أَعْدَانِنَا عَلَيْنَا ، فَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ قَدْ كَذَبَ عَلَيْنَا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، كَمَا عَلِمَ ذَلِكَ عِنْدَكَ ، فَإِنْ رَأَيْتَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَحَدُكَ بِحَدِيثِ أَخْبَرَنِي بِهِ أَبِي عَنْ آبَائِهِ ، عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ : قَدْ أَذِنْتُ لَكَ . فَقُلْتُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ آبَائِهِ ، عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ الرَّجِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّجِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَبَتْ» فَنَاولَنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ .

قَالَ : أَذِنُ مِنِّي ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَاحِيَةٍ وَعَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي وَقَالَ : اجْلِسْ يَا مُوسَى ، فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ ، فَتَنَظَّرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا بِهِ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ ، فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَقَالَ : صَدَقْتَ وَصَدَقَ جَدُّكَ ﷺ . لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِي وَاضْطَرَبَتْ عُرُوقِي حَتَّى

ابن جعفر : آیا این مملکت دو خلیفہ دارد کہ نزد ہر کدام مانیاتی جدا گانہ گرد آید؟

گفتم : یا امیرالمؤمنین ، شما را بہ خدا قسم مبادا گناہ مرا بر دوش کشی و سخنان یاوہ ای کہ علیہ ما گفتہ می شود را از دشمنان قبول کنی ، شما خوب می دانی کہ از زمان وفات رسول خدا ﷺ تا حال ، بر ما دروغ بستہ وبہ ما افتراء زدہ اند ، اکنون اگر بہ حرمت نسبت قوم و خویشی کہ داریم اجازہ دہی حدیثی از رسول خدا ﷺ را کہ از پدرانم بمن رسیدہ برای ت نقل می کنم ، ہارون گفت : اجازہ می دہم ، آنحضرت نیز با اتصال سند بہ پدرانش گفت : رسول خدا ﷺ فرمودہ اند : «ہر گاہ دو خویشاوند یکدیگر را لمس کنند ، حسّ خویشاوندی بہ ہیجان آمدہ و بیدار می شود» ، حال ، قربانت گردم ، تو نیز دستت را بہ دست من بدہ!

گفت : نزدیک تر بیا ، نزدیک شدم ، او دستم را گرفتہ سپس مرا در بر گرفت و زمانی در آغوش خود نگاہ داشتہ سپس رہا ساخت و گفت : موسی ! بنشین ، راحت باش ، مسألہ ای پیش نیامدہ . من در چشمانش نگریستم دیدم پر از اشک شدہ سپس بہ خود آمدم ، ہارون گفت : تو وجد بزرگوارت راست گفتید ، خون ورگہایم چنان بہ جوش آمد

غَلَبْتُ عَلَى الرَّقَّةِ وَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَتَلَجَّجُ فِي صَدْرِي مُنْذُ
حِينَ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهَا أَحَدًا ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا خَلَّيْتُ عَنْكَ وَلَمْ أَقْبَلْ قَوْلَ أَحَدٍ فِيكَ ، وَقَدْ
بَلَغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ قَطُّ ، فَاصْدُقْنِي فِيمَا أَسْأَلُكَ بِمَا فِي قَلْبِي .

فَقُلْتُ : مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِي فَإِنِّي مُخْبِرُكَ بِهِ إِنْ أَنْتَ أَمَنْتَنِي .

قَالَ : لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَّقْتَنِي وَتَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تُعْرِفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ .

فَقُلْتُ : لَيْسَ أَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا يَشَاءُ .

قَالَ : أَخْبِرْنِي لِمَ فَضَّلْتُمْ عَلَيْنَا وَنَحْنُ وَأَنْتُمْ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَبَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَنَحْنُ

وَأَنْتُمْ وَاحِدٌ ، إِنَّا بَنُو عَبَّاسٍ وَأَنْتُمْ وَلَدُ أَبِي طَالِبٍ ، وَهُمَا عَمَّا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَرَابَتُهُمَا مِثْلُهُ

سَوَاءٌ ؟

فَقُلْتُ : نَحْنُ أَقْرَبُ ، قَالَ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ؟

که دلرحمی و نرمنخویی تمام وجودم را گرفت بطوری که دیدگانم پراز اشک گردید ، مدتها
است که مسائلی در وجودم مرا به خود سرگرم ساخته و قصد دارم درباره آنها از شما
سوالاتی کنم ، و تا بحال از کسی آن سؤالات را نکرده ام ، در صورت پاسخ رهایت می کنم
و سعایت کسی را درباره ات نخواهم پذیرفت . زیرا به من گفته اند که شما تا حال دروغ
نگفته ای ، پس جواب پرسشهایم را به من راست بگو .

امام علی علیه السلام فرمود : گفتم : آنچه را بدانم و تو نیز به من امان دهی پاسخ خواهم داد .

هارون گفت : شما در امانی بشرط آنکه راست بگویید ، تقیه - که شما فرزندان فاطمه

بدان شهره اید - را ترک کنی .

گفتم : آنچه امیرالمؤمنین می خواهند بپرسند .

هارون گفت : مگر ما و شما همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبدالمطلب

نیستیم ، ما فرزندان عباس و شما فرزندان ابوطالب ، و ایندو عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند ،

و نسبت آندو به پیغمبر یکسان است ، پس دیگر شما چه برتری نسبت به ما دارید ؟

امام علی علیه السلام فرمود : گفتم : نسبت قرب ما بیشتر است . هارون گفت : آن چگونه است ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَأَبَا طَالِبٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَأَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ: قَلِمَ ادَّعَيْتُمُ انْكُمْ وَرِثْتُمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالْعَمُّ يَحْتَجُّبُ ابْنَ الْعَمِّ، وَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ تَوَفَّى أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَالْعَبَّاسُ عَمُّهُ حَيٌّ؟

فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُعْفِيَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ، وَيَسْأَلَنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَاهُ يُرِيدُهُ. فَقَالَ: لَا، أَوْ تُجِيبُ.

فَقُلْتُ: فَأَمْنِي. قَالَ: قَدْ آمَنْتَكَ قَبْلَ الْكَلَامِ.

فَقُلْتُ: إِنْ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: إِنَّهُ لَيْسَ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أَنْتَنِي لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَالزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ، وَلَمْ يَنْبُتْ لِلْعَمِّ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ مِيرَاثٌ، وَلَمْ يَنْطَلِقْ بِهِ الْكِتَابُ [الْعَزِيزُ وَالسُّنَّةُ] إِلَّا أَنْ تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمَيَّةَ قَالُوا: «الْعَمُّ وَالِدٌ» رَأْيَا مِنْهُمْ بِإِلَاحِقَةِ حَقِيقَةِ

گفتم: زیرا عبدالله و ابوطالب از یک پدر و مادر بودند ولی جد شما: عباس از مادر عبدالله و ابوطالب نبود.

هارون گفت: ادعای شما مبنی بر اینکه وارث پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستید چیست در حالیکه زمان وفات آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوطالب فوت کرده و عباس عموی آنحضرت در حیات بود، و همه می دانیم با وجود عمو، عموزادگان را در ارث بهره ای نیست؟ امام علیه السلام فرمود: گفتم: چنانچه امیرالمؤمنین صلاح بدانند مرا از پاسخ بدین سؤال معاف دارند و جز این موضوع هر مطلب دیگری را که بخواهند، مطرح کنند.

هارون گفت: نه ممکن نیست باید جواب دهی.

گفتم: پس امان بده، گفت: پیش از آغاز کلام به تو امان داده بودم،

گفتم: بر نظر علی با وجود فرزند صلیبی - دختر یا پسر - هیچکس جز پدر و مادر و همر سهمی نمی برد، و آنحضرت با وجود اولاد هیچ سهمی از ارث را برای عمو قائل نبود، و در کتاب خدا نیز چنین مطلبی نیامده، البته تم و عدی ^(۱) و بنی اُمیّه از روی نظر شخصی و بدون حقیقت و دلیل و مدرکی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «عمو را پدر حساب داشته»

وَلَا أُثَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَنْ قَالَ يَقُولُ عَلِيٌّ مِنَ الْعُلَمَاءِ قَضَايَاهُمْ خِلَافُ قَضَايَا هَؤُلَاءِ، هَذَا نُوحُ بْنُ دُرَّاجٍ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ يَقُولُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ حَكَمَ بِهِ وَقَدْ وَلَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُصْطَرِّينَ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ وَقَدْ قَضَى بِهِ، فَأَتَيْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَرَ بِإِحْضَارِهِ وَإِحْضَارِ مَنْ يَقُولُ بِخِلَافِ قَوْلِهِ، مِنْهُمْ: سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، وَإِبْرَاهِيمُ الْمَدَنِيُّ، وَالْفَضِيلُ بْنُ عِيَاضٍ، فَشَهِدُوا أَنَّهُ قَوْلُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ. فَقَالَ هُمْ فِيهَا أَبْلَغَنِي بَعْضُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ:

واز جمله وزات دانسته‌اند. و همچنین علمای نظر و فتوای علی علیه السلام را قبول نموده و فتاوی ایشان برخلاف نظرات آنها (أبوبکر و عمر و بنی امیه) می‌باشد. یکی نوح بن-دُرَّاج^(۱) است که در این مسأله، قائل به رأی علی بن ابی طالب علیه السلام است، و بنا بر همین رأی نیز حکم و فتوی داده، و شما نیز او را حاکم بصره و کوفه نمودید، و او نیز بهمین منوال قضا و داوری کرد، و چون خبر او به امیر المؤمنین (شاید هارون یا مهدی عباسی مراد باشد) رسید و طبق دستور، او و مخالفانش از جمله سُفْیان ثوری^(۲) و ابراهیم مدنی^(۳) و فضیل بن عیاض را حاضر کردند، و همگی شهادت دادند که این نظر، نظر حضرت علی علیه السلام در این مسأله می‌باشد، و بنا بر نظر عالمی حجازی که این ماجرا را برای

۱- وی عهده‌دار قضا و داوری در حکومت عباسیون بود، و به جهت اینکه رأی و نظر حضرت امیر علی علیه السلام را بر سایر صحابه ترجیح می‌داد مورد بغض و کینه سایرین قرار داشت، و در رجال عامه او را بشدت کوبیده و تضعیف نموده‌اند. او برادر جمیل بن دُرَّاج است همو که از بزرگان و ثقات اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از اصحاب اجماع می‌باشد.

۲- ظاهراً لفظ «ثوری» از اضافات نسخه‌برداران است، چون او در سال ۱۶۱ از دنیا رفته، و خلافت هارون از سال ۱۷۰ به بعد است، و دستگیری امام کاظم علیهما السلام نیز در سال ۱۷۹، پس مراد از سُفْیان باید سُفْیان بن عیینه باشد که در آن وقت حیات داشته است.

۳- او ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی است که در سال ۱۸۴ از دنیا رفته، اهل سنت او را به جهت میل به اهل بیت و تشیع، رافضی دانسته و کوبیده‌اند.

لَمْ لَا تُقْنُونَ وَقَدْ قَضَىٰ بِهِ نُوحُ بْنُ دُرَّاجٍ .

فَقَالُوا : جَسَرَ وَجَبْنَا .

وَقَدْ أَمْضَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَضِيَّتَهُ بِقَوْلِ قُدَمَاءِ الْعَامَّةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ : «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ» وَكَذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ : «عَلِيٌّ أَقْضَانَا» وَهُوَ اسْمُ جَامِعٍ لِأَنَّ جَمِيعَ مَا مَدَحَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابَهُ مِنَ الْقُرَايَةِ وَالْفَرَائِضِ وَالْعِلْمِ دَاخِلٌ فِي الْقَضَاءِ .

قَالَ : زِدْنِي يَا مُوسَى ،

قُلْتُ : الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَاتِ وَخَاصَّةً بِمَجْلِسِكَ .

فَقَالَ : لَا بَأْسَ بِهِ .

ایشان نقل کرد ، امیرالمؤمنین (هارون یا مهدی عباسی) به آنان گفته است : علت فتوا ندادن شما به این مطلب چیست با اینکه نوح بن درّاج همینگونه داوری کرده و حکم نموده است؟ و ایشان در پاسخ گفته اند : نوح بن درّاج جرأت بیان داشت ولی ما ترسیدیم .
و امیرالمؤمنین نیز با توجه به سخن علمای سلف اهل سنت که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث : «بهترین قاضی در بین شما علی است» را نقل نموده اند ، داوری و قضای نوح را امضاء نموده اند ، و همچنین خود عمر بن خطاب نیز گفته است : «بهترین قاضی در میان ما فقط علی است» . و «قضاء» اسمی است جامع که مشمول همه اوصاف نیک و پسندیده می شود ، چرا که همه الفاظی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدح اصحاب و یاران خود استفاده فرموده ، همچون : قراءت قرآن و پرداخت واجبات و علم ؛ همگی داخل در امر «قضاء» می باشد ^(۱) .

هارون گفت : بیشتر توضیح دهید ای موسی !

امام علیه السلام فرمود : گفتم : آدمی با شرکت در هر مجلسی در امان و مورد احترام است و بویژه مجلس شما !

هارون گفت : مانعی ندارد (خطری متوجه شما نخواهد بود) .

۱ - یعنی : بهترین قاضی کسی است که تمام این اوصاف پسندیده در او گرد آمده باشد .

فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يُورَثْ مَنْ لَمْ يُهَاجِرْ، وَلَا أُثْبِتَ لَهُ وَلَايَةٌ حَتَّى يُهَاجِرَ.
فَقَالَ: مَا حُجَّتُكَ فِيهِ؟

قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا»، وَإِنَّ عَمِّي الْعَبَّاسَ لَمْ يُهَاجِرْ.
فَقَالَ لِي: إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مُوسَى هَلْ أَقْنَيْتَ بِذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أَعْدَائِنَا، أَمْ أَخْبَرْتَ أَحَدًا مِنْ الْفُقَهَاءِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِشَيْءٍ؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: گفتم: دلیل دیگر در عدم ارث بردن عباس این است که خود رسول خدا ﷺ جماعتی که به مدینه مهاجرت نکرده و در مکه باقی ماندند را هیچ ولایتی برایشان قائل نشد^(۱).

هارون گفت: دلیل شما در این مطلب چیست؟

گفتم: آیه شریفه: «وَكُفَّارَاتُ الْإِيمَانِ أَنْ يَأْتُوا بِالْحَرَمِ» و هر چند با هم قوم و خویش نباشند، از یکدیگر ارث ببرند ولی این مطلب شامل افراد غیر مهاجر نمی‌شد، و حضرت در ادامه به آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا - الْآيَةُ» استناد می‌فرماید، و خداوند با این بیان ضمن برقرار نمودن یک رابطه خاص میان انصار و مهاجرین آنان را همچون خویش و قوم یکدیگر می‌نماید، که از هم ارث هم می‌برند، و عبارتی دیگر آنان را یکپارچه و یکی می‌نماید، و در ادامه آیه مبارکه خداوند افرادی که مهاجرت نکرده‌اند را از این پیوند خصوصاً ارث بردن محروم داشته و منع می‌فرماید. و عباس بن عبدالمطلب مشمول مطالب فوق نمی‌شود.

۱ - آنحضرت میان هر کدام از مهاجرین و انصار پیمان اخوت و برادری دینی برقرار فرمود و مقرر داشت که هر دو برادر دینی هستند، هر چند با هم قوم و خویش نباشند، از یکدیگر ارث ببرند ولی این مطلب شامل افراد غیر مهاجر نمی‌شد، و حضرت در ادامه به آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا - الْآيَةُ» استناد می‌فرماید، و خداوند با این بیان ضمن برقرار نمودن یک رابطه خاص میان انصار و مهاجرین آنان را همچون خویش و قوم یکدیگر می‌نماید، که از هم ارث هم می‌برند، و عبارتی دیگر آنان را یکپارچه و یکی می‌نماید، و در ادامه آیه مبارکه خداوند افرادی که مهاجرت نکرده‌اند را از این پیوند خصوصاً ارث بردن محروم داشته و منع می‌فرماید. و عباس بن عبدالمطلب مشمول مطالب فوق نمی‌شود.

فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا وَمَا سَأَلَنِي عَنْهَا إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .
 ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ جَوَزْتُمْ لِلْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ أَنْ يَتَسَبَّوْكُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَقُولُوا لَكُمْ:
 يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ بَنُو عَلِيٍّ وَإِنَّمَا يُنْسَبُ الْمَرْءُ إِلَى أَبِيهِ، وَفَاطِمَةُ إِنَّمَا هِيَ وَعَاءُ وَالنَّبِيُّ
 ﷺ جَدُّكُمْ مِنْ قَبْلِ أُمِّكُمْ؟
 فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نُشِرَ فَخَطَبَ إِلَيْكَ كَرِيمَتِكَ هَلْ كُنْتَ تُحِبُّهُ؟
 فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَلَمْ لَا أُحِبُّهُ بَلْ أَفْتَحِرُّ عَلَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَقُرَيْشٍ بِذَلِكَ .
 فَقُلْتُ لَهُ: لَكِنَّهُ لَا يَخْطُبُ إِلَيَّ وَلَا أَزُوجُهُ . فَقَالَ: وَلِمَ؟ فَقُلْتُ: لِأَنَّهُ وَلَدَنِي وَلَمْ يَلِدْكَ .
 فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتُمْ إِنَّا ذُرِّيَّةُ النَّبِيِّ، وَالنَّبِيُّ لَمْ يُعْقِبْ وَإِنَّمَا
 الْعَقِبُ لِلذَّكَرِ وَلَا لِلْأُنْثَى، وَأَنْتُمْ وَلَدُ الْإِثْمَةِ وَلَا يَكُونُ لَهَا عَقِبٌ لَهُ .

گفتم: البته که نه. و کسی تا حال جز خود امیر در اینباره از من پرسش نکرده بود.
 هارون گفت: علت اینکه به همه (از سنی و شیعه) اجازه می‌دهید که شما را منتسب
 به رسول خدا ﷺ دانسته و بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» با اینکه شما فرزندان علی
 می‌باشید، و آدمی تنها به پدر خود نسبت داده می‌شود، و فاطمه تنها ظرف است،
 و پیامبر تنها جد مادری شما است؟
 امام علیه السلام فرمود: گفتم: ای امیر، اگر رسول خدا ﷺ زنده شوند، و دخت شما را
 خواستگاری فرمایند آیا به آنحضرت پاسخ مثبت خواهید داد؟
 هارون گفت: سبحان الله! چرا پاسخ مثبت ندهم، بلکه با این عمل بر همه عرب
 و عجم و قریش افتخار می‌کنم.
 امام علیه السلام فرمود: گفتم: ولی رسول خدا ﷺ نه از دختر من خواستگاری کند و نه
 من دخت خود را به ازدواج او درخواهم آورد، گفت: برای چه؟ گفتم: زیرا آنحضرت
 پدر من است و پدر شما نیست!
 هارون به وجد آمده و گفت: آفرین موسی! سپس گفت: علت اینکه خود را نسل
 و ذریه پیامبر می‌خوانید چیست: با اینکه آنحضرت از خود نسلی باقی نگذاشت (یعنی
 فرزند پسر نداشت) و نسل آدمی از فرزندان پسر است نه فرزندان دختر، و شما اولاد
 دختر می‌باشید در حالیکه دختر نسل ندارد؟!

فَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقَرَابَةِ وَالْتَبَرِ وَمَنْ فِيهِ، إِلَّا أَغْفِيْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ.
فَقَالَ: لَا، أَوْ تُخْبِرُنِي بِحُجَّتِكُمْ فِيهِ يَا وَلَدَ عَلِيٍّ، وَأَنْتَ يَا مُوسَى يَتَعَسُّوْبُهُمْ وَإِمَامُ زَمَانِهِمْ
كَذَا أَنْهَى إِلَيَّ، وَلَسْتُ أُغْفِيكَ فِي كُلِّ مَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ حَتَّى تَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ،
وَأَنْتُمْ تَدْعُونَ مَعَشَرَ وَلَدِ عَلِيٍّ أَنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَنْكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ أَلْفٌ وَلَا وَائِلٌ إِلَّا تَأْوِيلُهُ عِنْدَكُمْ.
وَاحْتَجَجْتُمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»، وَاسْتَغْنَيْتُمْ عَنْ رَأْيِ الْعُلَمَاءِ
وَقِيَاسِهِمْ.

فَقُلْتُ: تَأْذَنُ لِي فِي الْجَوَابِ؟ قَالَ: هَاتِ.

فَقُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ وَيُؤُوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» وَذَكَرِيَّا وَيَحْيَى
وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»، مَنْ أَبُو عِيسَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: گفتم: از شما به حقّ خویشاوندی درخواست می‌کنم؛ و بحقّ قبر
و آنکس که در آن است (شاید مراد حضرت روضه مبارکه نبوی باشد) شما را قسم
می‌دهم که مرا از پاسخ به این پرسش معذور دارید!

هارون گفت: هرگز، حتماً باید شما اولاد علی، دلیل خود را اقامه کنید، و تو؛ بنا بر
اخباری که به من رسیده پیشوا و امام آنان در این روزگار هستی، و بدان که امکان ندارد
در سوالاتم تو را معاف کنم، و دلیل همه آنها باید از قرآن باشد، شما اولاد علی مدّعی
هستید که هیچ کلمه و حرفی از قرآن بر شما پوشیده نیست و از تأویل تمامی آنها با خبرید
و مستند شما این آیه است که: «در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم - انعام: ۳۸»
و با این آیه خود را از آراء و نظرات علماء و قیاس ایشان بی‌نیاز می‌دانید.

امام علی (علیه السلام) سخن خود را با اَعُوذُ بِاللَّهِ وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و ذکر این آیه شروع
کردند: «[و از فرزندان او (حضرت نوح یا ابراهیم علیهما السلام)] دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ يُؤُوبَ وَ يُوسُفَ
وَ مُوسَى وَ هَارُونَ را [راه نمودیم]، و نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم» وَ ذَكَرِيَّا
وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ اِلْيَاسَ را - انعام: ۸۴ و ۸۵، ای امیرالمؤمنین پدر عیسی کیست؟

فَقَالَ: لَيْسَ لِعِيسَى أَبٌ.

فَقُلْتُ: إِنَّمَا الْحَقُّنَادُ بِذَرَارِي الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ طَرِيقِ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَكَذَلِكَ الْحَقُّنَادُ بِذَرَارِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ قِتْلِ أُمِّنا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، أَرِيدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: هَاتِ. قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، وَنَمْ يَدْعُ أَحَدُ أَنْهُ أَدْخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ مُبَاهَلَةِ النَّصَارَى إِلَّا عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَأَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَنِسَاءَنَا فَاطِمَةَ، وَأَنْفُسَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَلَى أَنَّ الْعُلَمَاءَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ جَبْرَيْلَ قَالَ يَوْمَ أُحُدٍ: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ هَذِهِ هِيَ الْمَوَاسَةُ مِنْ عَلِيٍّ» قَالَ: «لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ».

گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم: پس وی را از راه مریم علیها السلام به سایر اولاد پیامبران ملحق نمودیم، و به همین ترتیب ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق می گردیم، آیا بیشتر توضیح دهم ای امیرالمؤمنین؟ گفتم: اگر دلیل دیگری هم داری بیاور.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: این آیه شریفه: «پس هر که با تو، پس از آن دانشی که به تو رسید، درباره او (عیسی یا حق) ستیزه و جدل کند، بگو: بیایید تا ما و شما پسران خویش و زنان خویش و خودمان را بخوانیم، آنگاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بگردانیم - آل عمران: ۶۱» و تا حال کسی ادعا نکرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مباهله با نصاری کسی را جز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خود و در زیر ردای خود قرار داده اند، پس مراد از «ابناءنا» در آیه: حسن و حسین، و مراد از «نساءنا» فاطمه، و «انفسنا» (کسی که بمنزله خودمان است) علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، افزون بر اینکه تمام علما بر این خبر اجماع کرده اند که جبرئیل در روز اُحُد (که همه پراکنده شده و تنها علی در مقام دفاع آنحضرت ماند) گفت: ای محمد این عمل علی نشانه فداکاری و جانفشانی حقیقی است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون او از من است و من از او.

فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: «وَأَنَا مِنْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ» ثُمَّ قَالَ: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».

فَكَانَ كَمَا مَدَحَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ خَلِيلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ يَقُولُ: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»، إِنَّا نَفْتَحِرُ بِقَوْلِ جَبْرِئِيلَ أَنَّهُ مِنَّا. فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى، أَرْفَعُ إِلَيْنَا حَوَائِجَكَ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَوَّلَ حَاجَةٍ لِي أَنْ تَأْذِنَ لَابْنِ عَمَّكَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِلَى عِيَالِهِ. فَقَالَ: نَنْظُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۲۷۲- وَرَوِيَ أَنَّ الْمَأْمُونَ قَالَ لِقَوْمِهِ: أَتَدْرُونَ مَنْ عَلَّمَنِي التَّشْيِيعَ؟ فَقَالَ الْقَوْمُ: لَا وَاللَّهِ مَا نَعْلَمُ ذَلِكَ.

قَالَ: عَلَّمَنِيهِ الرَّشِيدُ! قِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ، وَالرَّشِيدُ كَانَ يَقْتُلُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ؟!

وجبرئیل گفت: ای رسول خدا، و من نیز از شما دو تن هستم. آنگاه جبرئیل در ادامه سخن خود گفت: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» «شمسیر واقعی، ذو الفقار و جوانمرد واقعی، علی است»، و کلمه ای که جبرئیل درباره علی علیه السلام بکار برد همانطور بود که خداوند متعال در مورد خلیل خود: ابراهیم استعماں نمود. خداوند در این آیه فرماید: «جوانی که او را ابراهیم گویند - انبیاء: ۶۰»، ما عموزادگان تو افتخارمان بر این است که جبرئیل گفته که: از ما است!

هارون گفت: آفرین موسی! نیاز و حاجات خود را برای ما بگو.

امام علیه السلام فرمود: گفتم: نخست حاجت من این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جد خود و نزد عیالش مراجعت کند.

هارون گفت: تا ببینیم، این شاء الله.

۲۷۲- و نقل است که مأمون به قوم خود گفت: آیا می-انید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ جمع حاضر همگی گفتند: نه بخدا نمی-دانیم.

گفت: هارون الرشید آنرا به من تعلیم داد، پرسیدند: چطور ممکن است، حال اینکه او این خاندان را به قتل می-رساند؟!

قال: كَانَ يَقْتُلُهُمْ عَلَى الْمَلِكِ، لِأَنَّ الْمَلِكَ عَقِيمٌ، ثُمَّ قَالَ: أَنَّهُ دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الرَّشِيدِ يَوْمًا فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّشِيدُ، وَاسْتَقْبَلَهُ وَأَجْلَسَهُ فِي الصَّدْرِ وَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَجَرَى بَيْنَهُمَا أَشْيَاءٌ، ثُمَّ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ أَنْ يَنْعَسُوا أَقْرَاءَ الْأُمَّةِ وَيَقْضُوا عَنِ الْغَارِمِينَ، وَيُؤَدُّوا عَنِ الْمُسْتَقْلِ، وَيَكْسُوا الْعَارِي، وَيُحْسِنُوا إِلَى الْعَانِي، وَأَنْتَ أَوَّلِي مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: أَفْعَلُ يَا أَبَا الْحَسَنِ. ثُمَّ قَامَ فَقَامَ الرَّشِيدُ لِقِيَامِهِ. وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَوَجْهَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَلَى الْأَمِينِ وَعَلَى الْمُؤْتَمِنِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، وَيَا مُحَمَّدُ، وَيَا إِبْرَاهِيمَ، امْشُوا بَيْنَ يَدَيِ [أَبْنِ] عَمَّكُمْ وَسَيِّدِكُمْ، خُذُوا بِرُكَابِهِمْ وَسَوُّوا عَلَيْهِ ثِيَابَهُ وَشَيِّعُوهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِرًّا يَتْنِي وَيَبَيْتُهُ فَبَشَّرَنِي بِالْخِلَافَةِ وَقَالَ لِي: إِذَا مَلَكَتَ هَذَا الْأَمْرَ فَأَحْسِنُ إِلَى وَلَدِي.

مأمون گفت: ایشان را برای بقای ملک و سلطنت خود می‌کشت، زیرا حکومت و ملک داری عقیم است (یعنی فامیل و غیر فامیل نمی‌شناسد).

سپس ادامه داد: روزی موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون وارد شد و او در مقابلش برخاسته و از او استقبال نموده و در صدر مجلس او را نشاند و در مقابلش نشست، و مطالبی میانشان رد و بدل شد. سپس موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم گفت: ای امیرالمؤمنین، خداوند عز و جل بر والیان عهد خود واجب فرموده که حاجات فقرای امت را برآورده و مشکل غرامت دیدگان را حل کنند، و دین سنگین بدهکاران را پرداخت کنند، و بی لباسها را جامه پوشند، و رفتارشان با اسیران نیکو باشد، و شما از همه به انجام این فرمایشات سزاورترید. هارون گفت: همینگونه خواهم کرد ای ابوالحسن.

سپس با قیام موسی بن جعفر پدرم نیز برخاسته و میان دو دیده و صورت او را بوسید سپس روی بجانب من و امین و مؤمن نموده و گفت: ای عبدالله و ای محمد و ای ابراهیم پیشاپیش بر عمو و آقای خود حرکت کنید، و رکاب او را گرفته و جامه‌اش را مرتب کنید و تا درب منزلش او را مشایعت نمایید. بعد موسی پنهانی مرا بشارت به خلافت داده و گفت: «هرگاه به خلافت رسیدی رفتارت با فرزندانم خوب باشد».

ثُمَّ انْصَرَفْنَا وَكُنْتُ أَجْرًا وَلَدِ أَبِي عَلَيْهِ ، فَلَمَّا خَلَا الْمَجْلِسُ قُلْتُ :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي أُعْظِمْتُهُ وَأَجَلَلْتُهُ ، وَكُنْتُ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَيْهِ
 فَاسْتَقْبَلْتُهُ وَأَقْعَدْتُهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَجَلَسْتُ دُونَهُ ، ثُمَّ أَمَرْتُنَا بِأَخْذِ الرِّكَابِ لَهُ؟
 قَالَ : هَذَا إِمَامُ النَّاسِ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ!
 فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوَلَيْسَتْ هَذِهِ الصِّفَاتُ كُلُّهَا لَكَ وَفِيكَ؟ فَقَالَ : أَنَا إِمَامُ الْجَمَاعَةِ
 فِي الظَّاهِرِ بِالْغَلْبَةِ وَالْقَهْرِ ، وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِمَامٌ حَقٌّ ، وَاللَّهُ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَأَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ
 ﷺ مِنِّي وَمِنْ الْخَلْقِ جَمِيعاً ، وَاللَّهُ لَوْ نَارَعْتَنِي فِي هَذَا الْأَمْرِ لَأَخَذْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْشَاكَ لِأَنَّ
 الْمَلِكَ عَقِيمٌ .

فَلَمَّا أَرَادَ الرَّحِيلَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ أَمَرَ بِضَرِّهِ سَوْدَاءَ فِيهَا مِائَتَا دِينَارٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى
 الْفَضْلِ فَقَالَ لَهُ : اذْهَبْ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : نَحْنُ فِي ضَيْقَةٍ

سپس به نزد هارون بازگشتیم ، و در میان برادرانم من جرأت و جسارت بیشتری در برابر
 پدر داشتم ، پس وقتی مجلس خلوت شد گفتم :
 ای امیرالمؤمنین ، این مرد که بود که آنقدر به او عزت و احترام گذاشتید ؛ در
 مقابلش از جا برخاسته و به استقبالش رفتم ، وی را در صدر مجلس نشاندی و خود
 پایین تر نشستی و به ما فرمان دادی برایش رکاب گیریم؟

هارون گفت : او امام مردم و حجت خدا بر خلق ؛ و خلیفه او بر بندگان است .
 گفتم : ای امیرالمؤمنین ، مگر این صفات منحصرأ در شما و برای شما نیست؟ گفت :
 من در ظاهر و از سر اجبار و غلبه امام جماعت و مردم هستم و موسی بن جعفر امام حق
 است . بخدا سوگند ای فرزندم او به جانشینی رسول خدا ﷺ از من و همه مردم سزاوارتر
 است ، و بخدا سوگند اگر تو هم که فرزند من هستی بخواهی حکومت را از من بگیری ،
 گردنت را می زنم ، زیرا حکومت عقیم است و فرزندی ندارد .

پس هنگام حرکت از مدینه به مکه هارون دستور داد دویست دینار در کیسه‌ای
 سیاه بریزند و به فضل بن ربیع گفت : این پول را به موسی بن جعفر بده و از قول من به او

وَسَيَاتِيكَ بِرُّنَا بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ .

فَقُمْتُ فِي وَجْهِهِ فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، تُعْطِي أَثْنَاءَ الْهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَسَائِرِ قُرَيْشٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ لَا تَعْرِفُ حَسَبَهُ وَنَسَبَهُ خَمْسَةَ آلَافٍ دِينَارٍ إِلَى مَا دُونَهُ وَتُعْطِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَقَدْ عَظُمَتْهُ وَأَجَلَلَتْهُ بِأَتَقِي دِينَارٍ؟ وَأَخْسُ عَطِيَّةً أُعْطِيَتْهَا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ! فَقَالَ : اسْكُتْ لَا أُمُّ لَكَ! فَإِنِّي لَوْ أُعْطِيتُهُ هَذَا مَا صَمِيتُهُ لَهُ ، مَا كُنْتُ آمِنُهُ أَنْ يَضْرِبَ وَجْهِي غَدًا بِمِائَةِ أَلْفٍ سَيْفٍ مِنْ شِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ ، وَفَقَرُ هَذَا وَأَهْلِي بَيْنَهُ أَسْلَمُ لِي وَلَكُمْ مِنْ بَسْطِ أَيْدِيهِمْ وَإِغْنَائِهِمْ .

۲۷۳- وَقِيلَ : وَلَمَّا دَخَلَ هَارُونُ الرَّشِيدُ الْمَدِينَةَ تَوَجَّهَ لِيُزَيِّرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَ النَّاسُ ، فَتَقَدَّمَ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَمٍّ ، مُفْتَحَرًا بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِ .

فَتَقَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام إِلَى الْقَبْرِ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

بگو : فعلاً دستان تنگ است و در آینده صله و بر ما به شما خواهد رسید .

مأمون گوید : من به این عمل بدر اعتراض کرده و گفتم : ای امیرالمؤمنین ، صله شما به فرزندان مهاجر و انصار و قریش و بنی هاشم و آنکه حسب و نسب او را نمی شناختید پنجهزار دینار به پایین بود حال اینکه به موسی بن جعفری که آنها هم عزت و احترام و اجلال نمودی دویست دینار؟! این کمترین انعام شما بوده که تا حال به کسی داده اید! هارون گفت : خفه شو بی مادر! اگر آنچه ضمانت کرده بودم به او می دادم هیچ تضمینی وجود نداشت که فردا با صدهزار شمشیر از شیعیان و موالی مقابل من نایستند ، و فقر و ناداری او و اهل بیتش برای من و شما آرامش بخشتر از ثروتمند شدن و دست باز بودن ایشان است .

۲۷۳- وگفته اند : وقتی هارون الرشید وارد مدینه شد یکسر نزد روضه نبوی رفت و با او گروهی از مردم نیز بودند ، پس نزد قبر آنحضرت رفته و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا ، سلام بر تو ای پسر عمو - و بر این کلام بر دیگران می بالید - .

پس حضرت کاظم علیه السلام نزد قبر پیش آمده و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَهٗ! فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَتَبَيَّنَ الْغَيْظُ فِيهِ .

۲۷۴ - وَرَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاطِمِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : لَمَّا سَمِعْتُ بِهَذَا

الْبَيْتِ - وَهُوَ لِمُرْوَانَ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ - :

أَنِّي يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ لِبَنِي الْبَنَاتِ وَرِائَةِ الْأَعْمَامِ
دار في ذَلِكَ لَيْلَتِي فَتَمَّتْ تِلْكَ اللَّيْلَةُ فَسَمِعْتُ هَاتِفًا فِي مَنْامِي يَقُولُ :

أَنِّي يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ لِمُشْرِكِينَ دَعَانِمُ الْإِسْلَامِ
لِبَنِي الْبَنَاتِ نَصِيْبُهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ وَالْعَمُّ مَثْرُوكٌ بِغَيْرِ سَهَامِ
مَا لِمُطَلِّقٍ وَلِلْأَرَاثِ؟ وَإِنَّمَا سَجَدَ الطَّلِيْقُ خَافَةَ الصَّمَامِ
وَبَقِيَ ابْنُ ثَلَاثَةٍ وَاقِفًا مُتَلَدِّدًا فِيهِ وَيَنْتَعُهُ ذَوْرُ الْأَرْحَامِ
إِنَّ ابْنَ فَاطِمَةَ الْمُنَوَّةَ بِأَسْمِهِ حَازَ الثَّرَاثَ سِوَى بَنِي الْأَعْمَامِ

سلام بر تو ای پدر!! . با شنیدن این کلام رنگ رخسار هارون دگرگون شد و آثار خشم در سپایش هویدا گشت .

۲۷۴ - از امام کاظم عليه السلام نقل است که فرمود : وقتی این بیت شعر مروان بن -
آبی حفصه : «چطور می شود و این شدنی نیست و نخواهد بود» که دختر زاده ها بجای
عموها ارث برند؟! را شنیدم ، این مطلب تمام شب مرا مشغول ساخت ، پس بخواب رفته
و شنیدم هاتفی در خواب می گوید :

چطور می شود و این شدنی نیست و نخواهد بود * که مشرکین پرچمداران اسلام
باشند!

دخترزادگان نصیب خود را از جدشان می برند * و عمو بدون سهم کنار می رود ،
آزاد شده در کفر را چه به ارث ، و تنها * از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده ،
و فرزند ثلثه ^(۱) در کنار سرگردان می ایستد * درباره آن ، و خویشان او را مانع می شوند ،
بی شک فرزند فاطمه که مشهور و زبانزد است * از عموزاده ها ارث را می برد .

۱ - ثلثه یا تنیله نام مادر عباس بن عبدالمطلب است . و مراد از آزاد شده عباس : عموی
رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در جنگ بدر بدست مسلمین اسیر شد و با فدیة رها گشت .

۲۷۵- وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ أَبَا الْحُسَيْنِ مُوسَى عليه السلام - يَخْضُرُ مِنَ الرَّشِيدِ بِمَكَّةَ - فَقَالَ لَهُ: أَيْجُوزُ لِلْمُحْرِمِ أَنْ يُظَلَّلَ عَلَيْهِ حِمْلُهُ؟ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عليه السلام: لَا يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ مَعَ الْاِخْتِيَارِ. فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَفَيَجُوزُ أَنْ يَمْشِيَ تَحْتَ الظَّلَالِ مُخْتَارًا؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ. فَتَضَاحَكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ مِنْ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحُسَيْنِ مُوسَى عليه السلام: أَتَعْجَبُ مِنْ سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَسْتَهْزِئُ بِهَا؟! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَشَفَ ظِلَالَهُ فِي إِحْرَامِهِ، وَمَشَى تَحْتَ الظَّلَالِ وَهُوَ مُحْرِمٌ، إِنَّ أَحْكَامَ اللَّهِ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ لَا تُقَاسُ، فَنَ قَاسَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَقَدْ ضَلَّ عَنِ السَّبِيلِ. فَسَكَتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ لَا يَرْجِعُ جَوَابًا.

۲۷۵- و محمد بن حسن در مجلس هارون در مکه از موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: آیا برای فرد محرم (که لباس احرام عمره یا حج بتن دارد) جایز است که در زیر سایه سقف حمل خود برود؟ فرمود: با اختیار برای او جایز نیست. محمد بن حسن به آنحضرت گفت: آیا با اختیار برای او جایز است در سایه حرکت کند؟ فرمود: آری.

با شنیدن این پاسخ محمد بن حسن خندید، و موسی بن جعفر علیه السلام بدو گفت: آیا از سنت پیامبر به شگفت آمده و آنرا مسخره می کنی؟!، بدرستی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سایه بان را در احرام از سر خود برداشت، و در حالیکه محرم بود زیر سایه حرکت کرد، ای محمد احکام خداوند قابل قیاس^(۱) نیست، و هر که قسمتی از آن را با قسمتی دیگر قیاس کند از راه حق گمراه می شود. محمد بن حسن خاموش شد و هیچ پاسخی نداد.

۱- قیاس در نزد بیشتر اهل سنت یکی از منابع اصلی احکام است، عمل آن، یعنی قیاس موضوعات مجهول الحکم بر موضوعات معلوم الحکم ابتدا در قرن دوم هجری توسط ابوحنیفه عنوان و مورد شرح و بسط قرار گرفت، و از طرف مقابل حضرات اهل بیت علیهم السلام بشدت با این روش مخالفت کرده و جلوی آن می ایستادند، و حدیث معروفی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرموده: «اگر سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مورد قیاس واقع شود دین نابود شود».

۲۷۶ - وَقَدْ جَرَى لِأَبِي يُوسُفَ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَضْرَةِ الْمُهْدِيِّ مَا يَقْرُبُ مِنْ ذَلِكَ ، وَهُوَ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ أَبَا يُوسُفَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ ، فَقَالَ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ . قَالَ : هَاتِ . فَقَالَ : مَا تَقُولُ فِي التَّظْلِيلِ لِلْمُحْرِمِ ؟ قَالَ : لَا يَصْلَحُ . قَالَ : فَيُضْرَبُ الْخَبَاءُ فِي الْأَرْضِ فَيَدْخُلُ فِيهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَمَا فَرَقُ بَيْنَ هَذَا وَذَاكَ ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا تَقُولُ فِي «الطَّامِثِ» تَقْضِي الصَّلَاةَ ؟ قَالَ : لَا . قَالَ : تَقْضِي الصَّوْمَ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : وَلَمْ ؟ قَالَ : إِنَّ هَذَا كَذَا جَاءَ . قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَكَذَلِكَ هَذَا . قَالَ الْمُهْدِيُّ لِأَبِي يُوسُفَ : مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئاً ؟ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، رَمَانِي بِحُجَّةٍ .

۲۷۶ - میان ابویوسف قاضی و ابوالحسن موسی انکاظم علیه السلام در حضور مهدی عباسی نزدیک بهمان سؤالات مطرح شد ، و آنحضرت از ابویوسف پرسشی فرمود که از جوابش در ماند و نتوانست چیزی بگوید ، پس به آنحضرت گفت : من قصد دارم از شما پرسشی کنم ، فرمود : بیان کن .

پرسید : استفاده از سایه بان برای محرم چه حکمی دارد ؟ فرمود : جایز نیست . گفت : اگر چادر بزنند و داخل آن بشوند چطور ؟ فرمود : عیبی ندارد . ابویوسف گفت : آندو با هم چه فرقی دارند ؟ راوی گوید : حضرت کاظم علیه السلام فرمود : آیا زن حائض غارزش را باید قضا کند ؟ گفت : نه ، فرمود : روزه را چطور ؟ گفت : آری باید قضایش را بجای آورد ، فرمود : برای چه ؟ گفت : حکم خدا اینچنین است ، حضرت فرمود : آنهم اینگونه است ! مهدی عباسی به ابویوسف گفت : می بینم که نتوانستی کاری از پیش ببری ، گفت : ای امیرالمؤمنین جواب دندان شکنی بمن داد .

۲۷۷ - وَعَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ مِنْ خَوَاصِّ الشَّيْعَةِ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - وَهُوَ يَزِيدُ بَعْدَ مَا خَلَا بِهِ :-
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَخُوفُنِي أَنْ يَكُونَ فَلَانُ ابْنُ فَلَانٍ يُسَافِقُكَ فِي إِظْهَارِهِ اعْتِقَادَ وَصِيَّتِكَ وَإِمَامَتِكَ!

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَكَيْفَ ذَاكَ؟

قَالَ : لِأَنِّي حَضَرْتُ مَعَهُ الْيَوْمَ فِي مَجْلِسِ فَلَانٍ ، وَكَانَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ بَغْدَادَ ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُ الْمَجْلِسِ : أَنْتَ تَزْعُمُ أَنَّ صَاحِبَكَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِمَامٌ دُونَ هَذَا الْخَلِيفَةِ الْقَاعِدِ عَلَى سَرِيرِهِ؟

قَالَ لَهُ صَاحِبُكَ هَذَا : مَا أَقُولُ هَذَا ، بَلْ أَرَعَمُ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ غَيْرُ إِمَامٍ ، وَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْتَقِدُ أَنَّهُ غَيْرُ إِمَامٍ ، فَعَلَى وَعَلَى مَنْ لَمْ يَعْتَقِدْ ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ .
فَقَالَ لَهُ صَاحِبُ الْمَجْلِسِ : جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ وَشَى بِكَ إِلَيَّ .

۲۷۷- واز امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل است که: مردی از خواص شیعیان در حالیکه می لرزید در خلوت به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) گفت:

ای زاده رسول خدا، من از عمل منافقانه فلانی در اظهار اعتقاد وصیت و امامت شما در هراسم، آنحضرت فرمود: چطور؟

گفت: روزی با او در مجلس فلانی بودم، و با او مردی از بزرگان بغداد بود، پس صاحب مجلس بدو گفت: تو فکر می کنی صاحب و رفیق موسی بن جعفر امام است نه این خلق که روی این تخت نشسته اند؟

و صاحب شما به او گفت: من اینگونه نمی گویم، بلکه می پندارم که موسی بن جعفر امام نیست، و هر چند که اعتقاد ندارم که او غیر امام است، پس بر من و هر که آن اعتقاد ندارد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان باد!

پس صاحب مجلس به او گفت: خدا جزای خیرت دهد، و لعنت خدا بر آنان که علیه تو نزد من سعایت و بدگویی نمودند.

فَقَالَ لَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام : لَيْسَ كَمَا ظَنَنْتَ ، وَلَكِنْ صَاحِبُكَ أَفْقَهُ مِنْكَ .
 إِنَّمَا قَالَ : مُوسَى غَيْرُ إِمَامٍ ، أَيِ إِنْ الَّذِي هُوَ غَيْرُ إِمَامٍ مُوسَى غَيْرُهُ ، فَهُوَ إِذَا إِمَامٌ ، فَإِنَّمَا
 أَثَبَّتَ بِقَوْلِهِ هَذَا إِمَامَتِي وَنَفَى إِمَامَةَ غَيْرِي ،
 يَا عَبْدَ اللَّهِ ، مَتَى يَزُولُ عَنْكُمْ هَذَا الَّذِي ظَنَنْتَهُ بِأَخِيكَ هَذَا النِّفَاقَ ، تُبِّإِلَى اللَّهِ .
 فَفَهُمَ الرَّجُلُ مَا قَالَهُ وَاعْتَمَّ ، ثُمَّ قَالَ :
 يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا لِي مَالٌ فَأَرْضِيهِ بِهِ ، وَلَكِنْ قَدْ وَهَبْتُ لَهُ شَطْرَ عَمَلِي كُلِّهِ مِنْ
 تَعْبُدِي وَصَلَاتِي عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنْ لَعْنَتِي لِأَعْدَائِكُمْ .
 قَالَ مُوسَى عليه السلام : الْآنَ خَرَجْتَ مِنَ النَّارِ .
 ۲۷۸ - وَرَوَى أَيْضاً عَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ :
 فَفَقِيهُ وَاحِدٌ يُنْقَذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُتَقَطِّعِينَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعَلُّمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ .

امام موسی بن جعفر عليه السلام فرمود: اینطور که تو پنداشته‌ای نیست، بلکه صاحب
 و رفیق داناتر از تو می‌باشد،
 او تنها گفت: موسی غیر امام است، یعنی آن غیر امام پس موسی غیر او است،
 پس او امام است، پس تنها با این قول اثبات امامت مرا نموده و از دیگری این مقام را نفی
 کرده،

ای عبدالله! کی این پندار تو از برادرت که منافق است زایل می‌شود،
 پس آن مرد حرفهای دوستش را فهمیده و بسیار محزون شده و گفت:
 ای زاده رسول خدا، من مالی ندارم تا او را راضی کنم، ولی قسمتی از اعیال عبادی
 و صلوات بر شما اهل بیت را ولعنت بر دشمنانتان را به او بخشیدم!
 حضرت موسی بن جعفر عليه السلام فرمود: اکنون از آتش خارج شدی.
 ۲۷۸ - و نقل است که امام کاظم عليه السلام فرموده:

یک فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتام ما - که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی

أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ ، لِأَنَّ الْعَابِدَ هُمَّةُ ذَاتِ نَفْسِهِ فَقَطَّ ، وَهَذَا هُمَّةُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَإِمَائِهِ ، لِيَتَّقِدَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ ، وَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ ، وَالْأَلْفِ عَابِدٍ .

۲۷۹- وَرَوَى أَنَّهُ عليه السلام كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ ، حَسَنَ الْقِرَاءَةِ ، فَقَالَ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَرِيحًا مَرَّ بِهِ الْمَاءُ فَصَوْتُهُ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ ظَهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ .

قِيلَ لَهُ : أَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ يُحْمَلُ مَنْ خَلَقَهُ مَا يُطِيقُونَ .



دارد - برآید ، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد ، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سخت تر از هزار عابد است . زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می کند ، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می باشد ، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد ، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است .

۲۷۹- و نقل است که امام کاظم علیه السلام صوتی زیبا و قرائتی دلنشین داشت ، پس یکی از روزها فرمود : بدرستی که علی بن الحسین علیه السلام وقتی شروع به قرائت قرآن می کرد چه بسا کسانی که بر آنحضرت می گذشتند از آواز خوش او مدهوش می شدند ، و اگر امام چیزی از آواز خوشش را آشکار سازد مردمان تاب شنیدن آنرا نخواهند داشت .

یکی پرسید : مگر رسول خدا صلى الله عليه وآله با مردم نماز [جماعت] نمی خواند و آوازش را به خواندن بلند نمی کرد؟ حضرت فرمود : رسول خدا صلى الله عليه وآله در حدّ تحمّل و طاقت ایشان که پشت سرش بودند آوازش را بلند می کرد .

*

«احتجاجُ اَبی الحسنِ علیِّ بنِ موسی الرضا علیه السلام»

- فی التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ وَغَیْرِهِمَا عَلَی الْمُخَالِفِ وَالْمُؤَالِفِ وَالْأَجَانِبِ وَالْأَقَارِبِ -

۲۸۰ - دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا الدَّلِيلُ عَلَي حَدُوثِ الْعَالَمِ؟
فَقَالَ: إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُونَ نَفْسَكَ، وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلَكَ.

۲۸۱ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزُّنَادِقَةِ عَلَي الرَّضَا علیه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ - وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ - أَلَسْنَا وَإِيَّاكُمْ شَرَعًا سَوَاءً، وَلَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَصُمْنَا وَزَكَّيْنَا وَأَقْرَرْنَا؟
فَسَكَتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا - وَهُوَ كَمَا تَقُولُ - أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَنَجَوْنَا.



«احتجاج اَبی الحسنِ علیِّ بنِ موسی الرضا علیه السلام»

«در توحید و عدل و جز آندو بر مخالف و موافق رِغریب و فامیل»

۲۸۰ - مردی بر حضرت الرضا - علیه آلاف التَّحِيَّةُ وَالشَّعَاءُ - وارد شده گفت: ای زاده رسول خدا، چه دلیلی بر حدوث عالم است؟

فرمود: اینکه تو نبودی سپس بوجود آمدی، و خود این را نیک می دانی که تو خودت را ایجاد نکردی، و نه کسی که مانند خود توست تو را بوجود آورده.

۲۸۱ - از محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام نقل است که روزی مردی زندیق بر آنحضرت وارد شد و گروهی نیز حضور داشتند،

امام فرمود: بگو ببینم، اگر حرف، حرفِ شما باشد - اگر چه اینطور نیست - آیا ما و شما یکسان هستیم؟ و غار و روزه و زکات و اعتقاداتِ ما ضری به ما نرسانده است؟

آنمرد زندیق چیزی نگفت. پس آنحضرت فرمود: و اگر حرف، حرفِ ما باشد - که حق هم همین است - در این صورت آیا شما به هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟

قَالَ الرَّنْدِيقُ: رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ، وَأَيْنَ هُوَ؟
 قَالَ: وَيْلَكَ! إِنَّ الَّذِي ذَهَبْتَ إِلَيْهِ غَلَطٌ، هُوَ أَيْنَ الْأَيُّزِ، وَكَانَ وَلَا أَيْنَ، وَهُوَ كَيْفَ
 الْكَيْفِ وَكَانَ وَلَا كَيْفَ، وَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفُوْفِيَّةٍ، وَلَا بِأَيُّوْنِيَّةٍ، وَلَا يُدْرَكُ بِحَاسَّةٍ، وَلَا يُقَاسُ
 بِشَيْءٍ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَذِنْ إِنَّهُ لَا شَيْءَ، إِذْ لَمْ يُدْرَكْ بِحَاسَّةٍ مِنْ أُمُوسٍ.
 فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ! لَمَّا عَجَزْتَ حَوَاسَّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَنَحْنُ
 إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَتَقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا، وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ.
 قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ؟
 قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ، فَأَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ؟
 قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟

زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه
 است؟ و کجاست؟

حضرت فرمود: وای بر تو! آنچه تو گمان کرده‌ای غلط است، او جا و مکان را
 ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیت را او ایجاد کرده
 است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیتی وجود نداشت، لذا با کیفیت یا جا و مکان و
 حواس قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی‌باشد،

مرد گفت: حال که با هیچ حواسی از حواس پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلاً
 نیست!

حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواست از درک او عاجز است، ربوبیت او را
 انکار می‌کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می‌شویم یقین می‌کنیم که او رب ما
 است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء،

مرد گفت: پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟

حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی نبوده است تا بگویم کی بوده است؟

مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟

قال أبو الحسن: إني لما نظرتُ إلى جسدي فلم يُمكنني فيه زيادةٌ ولا نقصانٌ في العرضِ والطولِ، ودفعِ المكارهِ عنه وجَرِّ المنفعةِ إليه، عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا الْبَشَانَ بَانِيًا فَأَقَرَّرْتُ بِهِ، مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوَارِ الْفَلَكَ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ، وَتَجَرِّي الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتَقَنَاتِ، عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا مُقَدَّرٌ وَمُنْشَأٌ.

قال الرَّجُلُ: فَلِمَ لَا تُدْرِكُهُ حَاسَةُ الْبَصَرِ؟

قال: لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ، أَوْ يَحِيطَ بِهِ وَهُمْ، أَوْ يَضْبُطَهُ عَقْلٌ.

قال: فَحَدِّثْ لِي!

قال: لَا حَدَّ لَهُ.

قال: وَلِمَ؟

حضرت فرمودند: وقتی به جسمم می‌نگرم و می‌بینم نمی‌توانم در طول و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم و سخنی‌ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می‌فهمم که این ساختمان بناکننده‌ای دارد و به او معتقد می‌شوم، افزون بر اینکه چرخش فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش باده‌ها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می‌بینم، و لذا می‌فهمم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده‌ای دارد.

زندیق پرسید: پس چرا چشم او را نمی‌بیند؟

فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت می‌باشند، افزون بر اینکه شأن او آجل از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید، یا عقل، او را دریابد،

مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن،

امام علیّه السلام فرمود: حدّ و وصفی ندارد.

زندیق پرسید: چرا؟

قَالَ: لِأَنَّ كُلَّ مُحَدِّودٍ مُتَنَاهٍ [إِلَى حَدٍّ]، وَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ، وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ، فَهُوَ غَيْرُ مُحَدِّودٍ، وَلَا مُتَزَايِدٍ وَلَا مُتَنَاقِصٍ، وَلَا مُتَجَزِّئٍ، وَلَا مُتَوَهِّمٍ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ: إِنَّهُ لَطِيفٌ وَسَمِيعٌ وَبَصِيرٌ وَعَلِيمٌ وَحَكِيمٌ، أَيْكُونُ السَّمِيعُ إِلَّا بِالْأُذُنِ، وَالْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ، وَاللَّطِيفُ إِلَّا بِعَمَلِ الْيَدَيْنِ، وَالْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَةِ، أَوْ مَا رَأَيْتَ أَنَّ الرَّجُلَ يَتَّخِذُ شَيْئاً فَيَلَطِّفُ فِي اتِّخَاذِهِ، فَيُقَالُ: مَا أَلْطَفَ فُلَاناً!

فَكَتَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ: «لَطِيفٌ»؛ إِذْ خَلَقَ خَلْقاً لَطِيفاً وَجَلِيلاً، وَرَكَّبَ فِي الْحَيَوَانِ مِنْهُ أَرْوَاحَهَا، وَخَلَقَ كُلَّ جَنْسٍ مُبَايِناً مِنْ جَنْسِهِ فِي الصُّورَةِ، وَلَا يُشَبِّهُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَكُلُّ بِهِ لُطْفٌ مِنَ الْخَالِقِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صُورَتِهِ.

فرمود: زیرا هر چیزی که حدی دارد، وجودش تا همان حد امتداد دارد و چون حد و مرز پذیرفته، پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیت زیاد شدن را داشته باشد قابلیت نقصان را نیز دارد، پس او نه حد دارد و نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می شود.

زندیق پرسید: شما که می گوید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم، بینا باشد یا ظریف و دقیق؛ ولی دست نداشته باشد، و یا حکیم باشد ولی صنعتگر و سازنده نباشد؟ حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتخاذ کند یا کاری کند اگر با دقت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟

پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقات ریز و درشت دارد و در جاتوارن روحهایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یکدیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات در ترکیب ظاهری خود لطفی از خالق لطیف و خیر دارا است،

ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَحَمَلِهَا أَطَايِبَهَا، الْمَأْكُولَةَ مِنْهَا وَغَيْرَ الْمَأْكُولَةِ، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ لَا كَلُطَفٍ خَلَقَهُ فِي صَنَعَتِهِمْ، وَقُلْنَا: إِنَّهُ سَمِيعٌ لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى، مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى أَكْبَرِ مِنْهَا فِي بَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَلَا تَسْتَبِيهِ عَلَيْهَا لُغَاتُهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَمِيعٌ لَا يَأْذُنُ، وَقُلْنَا: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا يَبْصُرُ، لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّةِ السَّحَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السَّوْدَاءِ، وَيَرَى دَيْبَبَ النَّمْلِ فِي اللَّيْلِ الدَّجِيَّةِ، وَيَرَى مَضَارَّهَا وَمَنَافِعَهَا، وَأَثَرَ سِفَادِهَا، وَقَرَاخَهَا وَتَسْلَهَا، فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّهُ بَصِيرٌ لَا كَبَصَرٍ خَلَقَهُ!!

قال: فَمَا بَرَحَ حَتَّى أَسْلَمَ.

وَفِيهِ كَلَامٌ غَيْرُ هَذَا.

۲۸۲- وَرُوي عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَبَرٍ آخَرَ، أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّمَا يُسَمَّى اللَّهُ تَعَالَى بِالْعَالِمِ لِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ، عِلْمٌ بِهِ الْأَشْيَاءُ وَاسْتِعَانٌ بِهِ عَلَى حِفْظِ

سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقت کردیم و آن وقت گفتیم: خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلایق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آن ها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنوا است ولی بدون گوش و گفتیم او بینا است ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلماتی بر روی سنگ سیاه می بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است و آمیزش و بچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بینا است اما نه مانند بینا بودن مخلوقات.

راوی گوید: زمانی نگذشت که آن فرد مسلمان شد.

و غیر از این مطالب دیگری هم در حدیث بود.

۲۸۲- و در خبر دیگری از آنحضرت نقل است که فرموده:

تنها بدین خاطر خداوند عالم نامیده شده که علم او حادث نیست (یعنی او را علمی نبوده و اکنون بدستش آورده باشد)، که با آن به اشیاء پی ببرد و به کمک آن علم آنچه

ما یَسْتَقْبِلُ مِنْ أَمْرِهٖ ، وَالرَّوِیَّةُ فِیْهَا یَخْلُقُ ، وَإِنَّمَا سُمِّیَ الْعَالِمُ مِنَ الْخَلْقِ : عَالِمًا لِیَعْلَمَ حَادِثٌ ، إِذْ كَانَ قَبْلَهُ جَاهِلًا ، وَرُبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْیَاءِ فَصَارَ إِلَى الْجَهْلِ ، وَإِنَّمَا سُمِّیَ اللَّهُ عَالِمًا لِأَنَّهُ لَا یَجْهَلُ شَیْئًا ، فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَالْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعَالِمِ ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنَى ، وَهُوَ اللَّهُ تَعَالَى قَائِمٌ لَیْسَ عَلَى مَعْنَى انْتِصَابٍ وَقِیَامٍ عَلَى سَاقٍ فِی كَبَدٍ ، كَمَا قَامَتِ الْأَشْیَاءُ ، وَلَكِنْ أَخْبَرَ أَنَّهُ قَائِمٌ یُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ كَقَوْلِكَ : فَلَانُ الْقَائِمِ بِأَمْرِنَا وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ، وَالْقَائِمُ أَيْضًا فِی كَلَامِ النَّاسِ : الْبَاقِی ، وَالْقَائِمُ أَيْضًا : الْكَافِی ، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ : قُمْ بِأَمْرِ كَذَا ، أَوْ : اكْفِهِ . وَالْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلَى سَاقٍ ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْاسْمَ وَلَمْ یَجْمَعْنَا الْمَعْنَى .

وَأَمَّا الْخَبِيرُ : فَالَّذِی لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْءٌ وَلَا یَفُوتُهُ ، وَلَیْسَ بِالتَّجَرُّبَةِ وَالْاِعْتِبَارِ

بعداً بدان برخورد می کند حفظ نماید ، و در خلقت مخلوقاتش فکر و اندیشه کند ، و عالم مخلوق تنها کسی است که علم او حادث است (یعنی علمی نداشته بعداً برخورد دار شده) ، زیرا پیش از آن جاهل بوده اند ، وجه با این علمی که بدست آورده اند نیز از دستشان برود و بسوی جهل سیر کند ، خداوند ، عالم نامیده می شود ، زیرا نسبت به هیچ چیز جاهل نیست ، همانطور که می بینی خالق و مخلوق هر دو عالم نامیده می شوند ولی معنی و مصداق آن دو با هم تفاوت دارد . و خداوند تبارک و تعالی ، قائم است اما نه به معنی ایستادن روی پا با زحمت و سختی و خستگی مثل ایستادن سایر اشياء ولی وقتی می فرماید خدا قائم است معنایش این است که حافظ و قیم اشياء است مثل اینکه گفته می شود «فلانی قائم به امر ما است» و خدای تعالی حافظ و قیم هر کسی است در کارهایی که می کند ، و قائم در کلام مردم به معنی «باقی» نیز هست ، و به معنی «کافی» (کفایت) نیز بکار می رود ، مانند اینکه به کسی می گویی : «کار فلانی را برایش انجام بده» ، یعنی نیازش را برطرف کن ، و نیز قائم در میان ما مردمان به معنی کسی است که روی پا ایستاده است . در این مورد نیز اسم مشترک است و معنی متفاوت .

وَأَمَّا لَفْظُ خَبِيرٍ ، كَسَى اسْتِ أَنْ یَنْظُرَ إِلَى الْإِنِّهِانِ لَیْسَ وَهَیْجَ شَیْءَ مِنْ دَسْتَرَسِ

او دور نمی ماند ، ولی نه با تجربه و آزمایش به این صورت که این آزمایش به او چیزی

وَالظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ يَنْفُسِهِ الْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَاءَ وَلَمْ يَجْمَعْنا الْمَعْنَى.
وَأَمَّا الْبَاطِنُ: فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى الْأَسْتِيطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى
اِسْتِيطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَحِفْظًا وَتَدْبِيرًا، كَقَوْلِ الْقَائِلِ: بَطْنَتُهُ: بِمَعْنَى: خَبَرْتُهُ وَعَلِمْتُ
مَكْتُومَ سِرِّهِ، وَالْبَاطِنُ مِنَّا الْغَايِرُ فِي الشَّيْءِ الْمُسْتَتَرِّ فِيهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الْأَسْمَاءَ وَاخْتَلَفَ الْمَعْنَى.
قَالَ: وَهَكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَإِنْ كُنَّا لَمْ نُسَمِّهَا كُلَّهَا.
۲۸۳- وَكَانَ الْمَأْمُونُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ
أَنْ أَسْتَعْمِلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي.
فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ وَقَالُوا: أَتَوَلَّى رَجُلًا جَاهِلًا، لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ يَتَدَبَّرُ الْخِلَافَةَ؟ فَأَبْعَثْ

ولی ظاهر در مورد ما مردمان به کسی گفته می شود که وجودش بارز و آشکار بوده، به
وسیله حدّ و وصفش معلوم باشد، پس اسم مشترک است ولی معنی متفاوت.
و اما باطن، به معنی «درون اشیا بودن» نیست، به این معنی که درون اشیا غور
و نفوذ کند. بلکه به این معنی است که به درون اشیا اطلاع و آگاهی دارد و تدبیر آن به
دست اوست، مثل اینکه گفته می شود: «ابطنته» یعنی: از آن آگاه شدم و سرّ پنهان او را
دانستم. ولی «باطن» در مورد آدمیان به کسی اطلاق می شود که به درون اشیا رفته
و پنهان شود، پس اسم مشترک است و معنی متفاوت.

فرمود: و همینگونه است تمامی نامها، هر چند که ما تمام آنها را در اینجا بر شمیریم.
۲۸۳- و هنگامی که مأمون قصد داشت حضرت رضا علیه السلام را به ولایت عهدی
خود منصوب کند بنی هاشم^(۱) را جمع کرده به آنان چنین گفت: من قصد آن دارم پس از
خود «رضا» را به خلافت برگزینم،

پس بنی هاشم بدو حسد ورزیده و گفتند: آیا می خواهی مرد نادانی که هیچ آشنایی
با خلافت و سیاست ندارد را ولی عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید

۱- منسوب به جدّ اعلایشان «هاشم بن عبدمناف» شده اند و گرنه صحیحتر

«بنی عباس» می باشد، همچنانکه از فحوای کلام بخوبی مشخص است.

إِلَيْهِ يَا أَيُّهَا فَتَرَى مِنْ جَهْلِهِ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ!

فَبَعَثَ إِلَيْهِ قَاتَاهُ فَقَالَ لَهُ بُنُو هَاشِمٍ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اصْعِدِ الْمُنْبَرَ وَأَنْصِبْ لَنَا عِلْمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ، فَصَعِدَ عَلَيْهِ الْمُنْبَرُ فَقَعَدَ مَلِيًّا لَا يَتَكَلَّمُ مُطَرِّقًا ثُمَّ انْتَفَضَ انْتِفَاضَةً فَاسْتَوَى قَائِمًا وَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَاتَّئِنَّا عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قَالَ:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَأَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ، وَنِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَلَا مَوْصُوفٍ، وَشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ بِالْاِقْتِرَانِ، وَشَهَادَةِ الْاِقْتِرَانِ بِالْحَدَثِ، وَشَهَادَةِ الْحَدَثِ بِالْاِمْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ الْمُمْتَنِعِ مِنَ الْحَدَثِ، فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ، وَلَا إِيَادُهُ وَحَدَّ مَنْ اكْتَنَهَهُ، وَلَا حَقِيقَتُهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَلَا بِهِ صَدَقَ مَنْ نَهَاهُ

و غونه هایی از جهات او را که دلیل خوبی او خواهد بود ببینی!

مأمون نیز حضرت را فراخواند، آنان گفتند: ای ابوالحسن! به منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خداوند را بطور صحیحی شناخته و بر اساس آن عبادت نماییم.

حضرت به منبر رفته، و سربزه زیر دامنش و بی آنکه سخنی گوید مدتی به همان حال جلوس نمود، سپس حرکتی کرده از جای برخاسته و راست ایستاده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم و اهل بیتش فرمود:

مرحله نخست در عبادت خدا، شناخت و معرفت اوست، و اساس و پایه معرفت خداوند توحید و یگانگی اوست، و اساس و قوام توحید این است که صفات را از ذات خداوند منتفی بدانیم، زیرا عقل انسان خود شهادت می دهد که هر چه که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوق نیز خود گواهی می دهد که خالق و سازنده ای دارد که نه صفت است و نه موصوف، و هر صفت و موصوفی پیوسته باید باهم همراه باشند، و همراهی دو چیز باهم، علامت حادث بودن آنها است، و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسی که بخواهد کُنهِ ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست، و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته،

وَلَا صَمَدَ صَمَدُهُ مَنَ أَشَارَ إِلَيْهِ ، وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنَ شَبَّهَهُ ، وَلَا لَهُ تَذَلُّلَ مَنَ بَعَّضَهُ ، وَلَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنَ تَوَهَّمَهُ .

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ ، بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ ، وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ ، وَبِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ ، خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَابُ بَيِّنَتِهِ وَبَيِّنَتُهُمْ ، وَمُقَارَفَتُهُ إِيَّاهُمْ مُبَايَنَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ ، وَإِبْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ ، لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدِئٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ ، وَأَدْوَاهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا أَدَاءَ فِيهِ ، لِشَهَادَةِ الْأَدَوَاتِ بِسَفَاقَةِ الْمُؤَدِّينَ .

فَأَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ ، وَأَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ ، وَذَاتُهُ حَقِيقَةٌ ، وَكُفُّهُ تَفْرِيقُ بَيْنِهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ ، وَغَيْرُهُ

وهرکه برای او نهایی فرض کند او را تصدیق ننموده ، و کسی که بخواهد به او اشاره کند در واقع بسوی خدا نرفته ، بلکه به سمتی دیگر توجه نموده است ، و به موجودی دیگر اشاره کرده ، و هرکس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده و هرکه برای خداوند اجزاء و ابعاض قائل شود ، در واقع در مقابل او تذلل و خواری نکرده ، و هرکس بخواهد با قوه فکر خود او را توهّم نماید ، در حقیقت به سراج خدا نرفته ،

هرآنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود ، مصنوع و ساخته شده است ، و هرآنچه در چیز دیگری غیر از خود ، قائم و پابرجا باشد ، معلول است و نیاز به علت دارد ، به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا ، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسط عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد ، و به وسیله فطرت ، حجت بر مردم تمام می شود ، آفرینش مخلوقات توسط خداوند ، حجابی است بین او و آنها ، دوری وجدائی او از بندگانش ، مکانی و مادی نیست بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها ، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات ، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد ، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد ، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد ، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد ، زیرا آلات و ادوات شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست ،

نامهای او محض عبارت و تعبیر است ، و افعال و کردار او مجرد تفهیمی است ، ذات او

تَحْدِيدٍ لِّمَا سِوَاهُ ، فَقَدْ جَهِلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ ، وَقَدْ تَعَدَّاهُ مَرَّةً اسْتَمْتَلَهُ ، وَقَدْ أَخْطَاهُ مَنْ اِكْتَنَبَهُ ،

وَمَنْ قَالَ : « كَيْفَ » فَقَدْ شَبَّهَهُ ، وَمَنْ قَالَ : « لِمَ » فَقَدْ عَلَّلَهُ ، وَمَنْ قَالَ : « مَتَى » فَقَدْ وَقَّتَهُ ، وَمَنْ قَالَ : « فِيمَ » فَقَدْ ضَمَّنَّهُ ، وَمَنْ قَالَ : « إِلَى مَ » فَقَدْ نَهَاهُ ، وَمَنْ قَالَ : « حَتَّى مَ » فَقَدْ غَيَّاهُ ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَايَاهُ ، وَمَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ ، وَمَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحَدَهُ فِيهِ ،

وَلَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِتَغْيِيرِ الْمَخْلُوقِينَ ، كَمَا لَا يَتَحَدَّدُ بِتَحْدِيدِ الْمَخْدُودِ .

أَحَدٌ لَا يَتَأَوَّلُ عَدَدٌ ، ظَاهِرٌ لَا يَتَأَوَّلُ الْمُبَاشَرَةُ ، مُتَجَسِّلٌ لَا يَسْتَهْلِكُ رُؤْيَاهُ ، بَاطِنٌ لَا

حقیقت است وکنش ؛ جدایی او از خلق وبقای او حد و مرز سایر پدیده‌ها است ، هرکس بخواهد او صاف خدا را دریابد ، او را نشناخته ، و هرکس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چنین دیگری احاطه پیدا کرده ، و هرکس بخواهد کُنه او را دریابد به خطا رفته

هرکس بگوید : چگونه است ؟ او را تشبیه نموده ، و هرکه بگوید : چرا و از چه راهی موجود شده ؟ در واقع برای او علت تصور کرده است ، و هرکه بگوید : از چه موقع بوده است ؟ برای او وقت و زمان تصور کرده ، و هرکه بگوید : در کجا قرار دارد ؟ برای او جا و مکان خیال کرده ، و هرکه بگوید : حدش تا کجاست ؟ برای او انتهایی فرض کرده ، و هرکه بگوید : تا چه زمانی خواهد بود ؟ برای او غایت و انتهایی قرار داده ، و هرکه چنین کند بین او و سایر موجودات حد مشترک قرار داده ، و هرکس بین او و مخلوقاتش حد مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته ، و هرکس او را دارای اجزاء تصور کند او را وصف نموده ، و هرکه او را وصف نماید ، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می‌انجامد .

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین ، تغییری نمی‌کند ، کما اینکه با حد و حدود مخلوقین محدود نمی‌شود ،

« أَحَدٌ » است ولی نه به عنوان عدد ، ظاهر و آشکار است ولی نه به این صورت که قابل لمس باشد ، آشکار است ولی نه به این معنی که دیده شود ، باطن و پنهان است ولی نه

بِمُزَايَلَةٍ، مُبَايِنٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ، مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِحَوَلٍ فِكْرَةٍ، مُدَبَّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهَمَامَةٍ، شَاءٌ لَا بِهَيْمَةٍ، مُدْرِكٌ لَا بِحَاشَةٍ، سَمِيعٌ لَا بِأَلَةٍ، بَصِيرٌ لَا بِأَدَاةٍ،

لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَضُمَّنَهُ الْأَمَاكِينُ، وَلَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ، وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَلَا تُقَيِّدُهُ الْأَدَوَاتُ. سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالْأَبْدَاءَ أَرْكَهُ، بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِعَقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْجَلَالَةَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْجَسْنَوُ بِالْبَلَلِ، وَالصَّرْدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلَّفُ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّةٌ بِتَفَرُّقِهَا عَلَى مُفَرَّقِهَا، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا.

اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه با اختیار تام، می سنجد و تصمیم می گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می کند ولی نه با حرکت، اراده می کند ولی نه با آهنگ، مشیت و اراده دارد ولی نه با عزم و تصمیم، درک می کند ولی نه با آلت و وسیله حس، می شنود و می بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پینکی و خواب او را فرا نمی گیرد، صفات گوناگون او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند، او قبل از زمان بوده و قبل از عدم وجود داشته، و ازلیت او از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده و از خلقت حواس توسط او معلوم می شود که خود فاقد این حواس است، و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدیت برقرار کرده دانسته می شود که خود، ضد ندارد، و با ایجاد مقارنه و هماهنگی بین امور، دانسته می شود که قرین و هم‌آورد ندارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدیت برقرار کرده، امور نامساعد و دور از هم آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم جدا نموده، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها؛ دلیلی است بر وجود پراکنده کننده و گردآورنده اشان،

ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»،
 فَفَرَّقَ بَيْنَ [كُلِّ] قَبْلَ وَبَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ. شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا: أَنَّ لَا غَرِيزَةَ
 لِمُغَرِّزِهَا، دَالَّةٌ بِتَنَادُؤِهَا: أَنَّ لَا تَفَاوُتَ لِمُفَاوِئِهَا، مُحْذِرَةٌ بِتَوَقُّعِهَا: أَنَّ لَا وَقْتَ لِمُوقَّتِهَا، حَاجِبٌ
 بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُهَا،
 لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَحَقِيقَةُ [حَدٍّ] الإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَالُوءٌ، وَمَعْنَى الْعَالَمِ وَلَا
 مَعْلُومٌ، وَمَعْنَى الْخَالِقِ وَلَا مَخْلُوقٌ، وَتَأْوِيلُ السَّمْعِ وَلَا مَسْمُوعٌ،
 لَيْسَ مُنْذُ خَلْقِ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَلَا بِإِحْدَائِهِ الْبَرَايَا اسْتِفَادَ مَعْنَى الْبَارِئَةِ،
 كَيْفًا وَلَا تُغَيِّبُهُ: «مُدُّ» وَلَا تُدْنِيهِ: «قُدُّ» وَلَا تُحْجِبُهُ: «لَعْلَّ» وَلَا تُوقِّتُهُ: «مَتَى».

واین همان فرمایش خداوند عز و جل است که فرموده: «و از هر چیزی دو گونه آفریدیم،
 باشد که یاد کنید و پند گیرید - ذاریات: ۴۹».

بین هر قبل و بعدی در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل
 و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه
 ندارد، و تفاوت آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده به آنان، نقصی ندارد و تفاوتی در
 ذاتش نیست، زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده به آنان،
 فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از
 آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوبی نبود، او رب بود، و آن زمان که مملوک و مخلوق نبود، او مالک
 و مستولی بر همه چیز بود، و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم
 بود، و آن زمان که مخلوق در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود
 نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود،

اینطور نیست که فقط از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود،
 بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیت در مورد او مصداق داشته است.

چگونه می توان غیر از اینرا تصور کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و غمی توان
 با کلمه «از» که ابتداء و آغاز را نشان می دهد او را در برخی زمانها غائب فرض کرد،
 بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است. و کلماتی همچون «قَدْ» که معرف نزدیکی زمان

وَلَا تَشْتَمِلُهُ: «حین» وَلَا تُقَارِنُهُ: «مَعَ» إِنَّمَا تَحْدُ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَتُشِيرُ الْآلَةُ إِلَى نَظَائِرِهَا وَفِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ فِعَالُهَا. مَنَعَتْهَا «مُنْذُ» الْقِدَمَةِ، وَحَمَّتْهَا «قَدْ» الْأَزَلَّةُ، وَجَنَّبَتْهَا «لَوْلَا» التَّكْمِلَةُ. افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرَّقِهَا، وَتَبَايَسَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا، بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَبِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَا، وَإِلَيْهَا تَحَاكَمُ الْأَوْهَامُ، وَفِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ، وَمِنْهَا أُنْشِطَ الدَّلِيلُ، وَبِهَا عُرِفَ الْإِقْرَارُ،

وَبِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصَدِيقُ بِاللَّهِ، وَبِالْإِقْرَارِ يَكْمُلُ الْإِيمَانُ بِهِ. لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ.

مورد نظر به زمان دیگری است نمی تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد، و کلماتی مانند «لَعَلَّ» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و در مورد مخلوق خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد در مورد او چنین مفهومی را نمی رساند بلکه امر و اراده خدا قطعی الحصول است. و کلمه «مَتَى» (کی؟، چه زمان؟) اگر چه در مورد خدا بکار می رود ولی نشان دهنده وقت معینی برای او نیست، و بکار بردن کلمه «زمان» در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظلوف است و در محدوده زمان قرار گرفته است. و نیز کاربرد کلمه «مَعَ» (به معنی «با») در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است. ادوات، امثال خود را محدود می سازد، و آلات؛ متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند، ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازی بودن باز داشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال دور ساخته است، افتراق وجدانی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسط آنها، بر عقول آدمیان تجلی کرده. و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار درباره خداوند همین اشیاء و موجوداتند، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیاء به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند عز و جل توسط عقول و اندیشه صورت می پذیرد، و با اقرار و اعتراف به خداوند ایمان کامل می گردد، تا معرفت نباشد دیانت کامل نمی شود،

وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ ، وَلَا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ ، وَلَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ ،
وَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ ، وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ .
وَلَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ ، أَوْ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ
ابْتِدَآءُهُ ، إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ ، وَلَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ ، وَلَا مُمْتَنِعُ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ ، وَلَمَّا كَانَ لِلْبَارِي مَعْنَى
غَيْرِ الْمَبْرُوءِ ، وَلَوْ وَجِدَ لَهُ وَرَاءَهُ وَجِدَ لَهُ أَمَامُ ، وَلَا التَّمَسُّسَ لَهُ التَّهَامُ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ .
كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ؟ أَمْ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ
الْإِنْشَاءَ؟ إِذَا لَقَامَتْ عَلَيْهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَذْئُولًا عَلَيْهِ ،
لَيْسَ فِي مُحَالِّ الْقَوْلِ حُجَّةٌ ، وَلَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ ، وَلَا فِي مَعْنَاهُ اللَّهُ تَعْظِيمٌ ،

و تا اخلاص نباشد ، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد ، و با اعتقاد به تشبیه ، اخلاصی در
بین نخواهد بود ، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود تشبیه را نفی
نکرده بلکه درواقع قائل به تشبیه شده است ، هرچیزی که در مورد او امکان داشته باشد ،
درباره صانعش محال و ممتنع خواهد بود .

در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد ، چگونه امکان دارد ، چیزی را که خود
ایجاد کرده ، در مورد خود او ، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود
آورده به سوی او بازگشته ، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود ، نقص و کاستی
و کمبود در ذاتش راه می یافت و کنهش ، از وحدت درآمده ، دارای اجزاء می شد ، و ازلی
بودن در موردش محال می گردید و خالق ؛ مثل مخلوق می شد . اگر برای او پشت تصور
شود ، مقابل و روبرو نیز تصور می شود ، و اگر برای او تمام بودن فرض شود ، نقصان هم
فرض می شود ،

کسی که ، حدوث درباره اش محال نیست ، چگونه می تواند ازلی باشد؟ یا کسی که
ایجاد شدن درباره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجاد کننده اشیا باشد؟ اگر چنین بود
نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه می شد نه اینکه
موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند .

قول محال که مخالف حق و حقیقت است حجتی در بر ندارد ، و سؤال درباره خدا ،
فاقد جواب است ، و در غیر این صورت ، خداوند تعظیم و احترام نشده است ،

وَلَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْحَقِّ ضَمِيمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزَلِيِّ أَنْ يُتَنَّى، وَلَمَّا لَا بَدْءَ لَهُ أَنْ يُبْدَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۲۸۴- وَرَوَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمُرُوزِيُّ مُتَكَلِّمٌ خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَوَصَلَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ عَدِيَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا قَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْحِجَازِ، يُحِبُّ الْكَلَامَ وَأَصْحَابَهُ، فَعَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ لِمَنَاظَرَتِهِ. فَقَالَ سُلَيْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشَالَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي- هَاشِمٍ، فَيَنْتَقِصُ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَّمَنِي وَلَا يَجُوزُ الْإِسْتِقْصَاءُ عَلَيْهِ.

قَالَ الْمَأْمُونُ: إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ، وَلَيْسَ مُرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ

و در عقیده به اینکه خداوند به کلی با مخلوقین مبیانت و غیریت دارد، ظلم و افتراق نیست، موجود ازلی محال است که مرکب باشد یا دویت در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد، و آغاز و انجامی برایش تصور شود. معبودی نیست جز «الله» که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را با دیگر موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به گمراهی و ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به آشکارا زیان نموده اند، و درود خدا بر محمد و اهل بیت پاکش باد.

۲۸۴- و از حسن بن محمد نوفلی نقل شده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، و مأمون ضمن احترام بسیار؛ هدایایی نیز به او داده و گفت: پسر عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز نزد من آمده و علم کلام و اهل آنرا دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویج برای مناظره با او نزد ما بیایی،

سلیمان گفت: ای امیرالمؤمنین، دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل کنم،

مأمون خلیفه عباسی گفت: من فقط به این دلیل که از توان و قدرت تو در بحث و مناظره باخبر بودم به دنبال فرستادم، و تنها خواسته من این است که او را فقط در

وَاحِدَةً فَقَطَّ .

فَقَالَ سُلَيْمَانُ : حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَخَلْنِي وَإِيَّاهُ .
فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوٍ - وَهُوَ وَاحِدٌ
خُرَاسَانَ - مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ ، فَإِنْ خَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَتَجَسَّمُ الصَّيْرَ إِلَيْنَا فَعَلْتُ .
فَنَهَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْوُضُوءِ ثُمَّ حَضَرَ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ ،
وَجَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ سُلَيْمَانَ الْمَرْوَزِيِّ كَلَامٌ فِي الْبَدَاءِ بِمَعْنَى الظُّهُورِ ، لِتَغْيِيرِ الْمَصْلَحَةِ ،

یک مورد بحاب کنی و دلایل او را رد کنی ،

سلیمان گفت : بسیار خوب ، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار .
مأمون نیز کسی را نزد حضرت فرستاده و گفت : شخصی از اهل مرو که در مباحث
کلامی در خراسان تک و بی بدیل است نزد ما آمده ، اگر مانعی ندارد نزد ما بیایید .
آنحضرت نیز برای وضو برخاسته و به مجلس مأمون حاضر شد ،
و میان او و سلیمان کلامی در بداء^(۱) به معنی ظهور ، جاری شد ، برای تغیر و عوض

بازگشتن و یا پیشان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است می باشد ، و باید دانست

۱ - علامه شعرانی^(۲) در زیر نویس شرح کافی ملاحصاح «ازندانی گوید : «بداء» به معنی
از عزم برگشتن و یا پیشان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است می باشد ، و باید دانست
که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست ، چون ذات باری تعالی را محل حوادث دانستن است ،
و این خود نوعی کفر است ، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آنرا جایز نمی دانند ،
زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود ، و ممکن نیست بگوئیم خداوند تصمیم بر
کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغیر داده است ، مثلاً عزم بر فلان کار را
داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است ، و بدانی که شیعه بدان قائل است این چنین
چیزی نیست ، و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند . از جمله ایشان
شیخ طوسی^(۳) در عُدَّة الْأُصُول و تفسیر تبیان ، و استادش سید مرتضی در «الدَّرِیْعَةُ إِلَى أُصُولِ
الشَّرِيعَةِ» ، و علامه حلی در نهایة الْأُصُول در مقصد هشتم فصل اوّل بحث چهارم گفته است :
«نَسَخَ بِرِخْدَاوْنَد جَائِزٌ اسْت. زَبِرَا كَه حُكْمِ اَوْ تَابِعِ مُصَالِحِ اسْت.» - تا آنجا که گوید : «وَبَدَاءَ بِرِ»

وَاسْتَشْهَدَ عَلَيْهِ بِأَيِّ كَثِيرَةٍ مِّنَ الْقُرْآنِ عَلَىٰ صِحَّةِ ذَلِكَ، مِثْلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» وَ «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» وَ «يَخُورُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» وَ «مَا يُعَمِّرُ مِنْ مَّعْمَرٍ وَلَا

شدن مصلحت، و آنحضرت در صحت آن به آیات بسیاری از قرآن استشهاد نمود، مانند آیه: «خداست که آفرینش آفریدگان را آغاز می‌کند، سپس بسار دیگر آن را باز می‌گرداند»^(۱)، و آیه: «در آفرینش هر چه خواهد می‌افزاید»^(۲)، و آیه: «خدای آنچه را خواهد از میان برد و یا استوار بدارد»^(۳) و آیه: «و به هیچ کسی زندگانی دراز داده نشود

﴿ خداوند جایز نیست زیرا دلالت بر جهل یا قبیح می‌کند و آندو در حق خداوند متعال از محالات است ﴾، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر أبو الفتح رازی در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلد اول أبو الفتح (سیزده جزئی)، ص ۴ و ۲۸۶. و اینکه پاره‌ای گفته‌اند: مراد از «بداء» آنست که خداوند حکمی کرده و می‌داند که در صورت پیدایش سببی آنرا تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با «بداء» و نیز اینکه گفته‌اند: «دو حکم درباره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد، مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صلّه رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد» این درست نیست، زیرا اراده و مشیت و تقدیر و قضاء جایی بکار می‌رود که شرطش حاصل می‌شود، نه در آنجا که خداوند می‌داند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که «بَدَأَ لِلَّهِ كَذَا» معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و آسف که بخدا نسبت می‌دهیم است، مثل آیه: «فَلَمَّا أَسْفَوْنَا انْتَقَمْنَا» و آیه: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، و آیه: «كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»، و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است یا آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله آندو هگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ بالله خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد، مثل «و مکر و مکرنا» که نتیجه دادن مکر آنها است نه فعلی مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی (ع) نیز لفظ «بداء» را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می‌نماید - پایان کلام علامه شعرانی (ع) - ۱ - روم: ۱۱. ۲ - فاطر: ۱. ۳ - رعد: ۳۹.

يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ» وَ «آخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» وَأَمثالُ ذَلِكَ :

فَقَالَ سُلَيْمَانُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَا تُنْكِرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ ، وَلَا أَكْذِبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : يَا سُلَيْمَانُ ، سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَأَ لَكَ ، وَعَلَيْكَ بِحُسْنِ الْإِسْتِجَاعِ

وَالْإِنْصَافِ !

قَالَ سُلَيْمَانُ : يَا سَيِّدِي ، مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِرَادَةَ اسْمًا وَصِفَةً ، مِثْلَ : حَيٍّ ، وَسَمِيعٍ ،

وَبَصِيرٍ ، وَقَدِيرٍ ؟

قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا قُلْتُمْ حَدَّثْتَ الْأَشْيَاءَ وَاخْتَلَفْتَ ، لِأَنَّهُ شَاءَ وَأَرَادَ ، وَلَمْ تَقُولُوا :

«حَدَّثْتُ وَاخْتَلَفْتُ» لِأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ، فَهَذَا ذَكِيلٌ عَلَى أَنَّهَا لَيْسَتْ مِثْلَ سَمِيعٍ وَبَصِيرٍ وَلَا قَدِيرٍ .

قَالَ سُلَيْمَانُ : فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا ؟

واز عمر هیچ کس کاسته نگردد - فاطر : ۱۱۰ ، و آیه مبارکه : «وگروهی دیگر واپس داشتگانتد برای فرمان خدا - توبه : ۱۰۶» ، و امثال آنها .

پس سلیمان به مأمون گفت : ای امیرالمؤمنین ، از امروز به بعد به خواست خدا ،

«بداء» را انکار نخواهم کرد ، و آنرا دروغ نخواهم پنداشت .

مأمون گفت : هرچه می خواهی از ابوالحسن بپرس ، بشرط آنکه خوب گوش دهی

و انصاف را نیز رعایت کنی .

سلیمان گفت : سرور من ! اجازه می دهید سؤال کنم ؟

امام فرمود : هرچه می خواهی بپرس ، او گفت : نظر شما در باره کسی که اراده را

همچون «حی» و «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بدانند چیست ؟

امام فرمود : شما می گوئید : اشیاء پدید آمده اند و با یکدیگر تفاوت دارند ، چون او

خواسته و اراده کرده است ولی نمی گوئید : آنها پدید آمده اند و با یکدیگر تفاوت دارند

چون او سمیع و بصیر است ، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر»

نیستند .

سلیمان گفت : پس آیا او از اوّل وازل مرید بوده (صفت اراده را داشته) ؟

قَالَ : يَا سُلَيْمَانُ ، فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ ، قَالَ : نَعَمْ .
 قَالَ : قَدْ أَثْبَتَ مَعَهُ شَيْئاً غَيْرَهُ لَمْ يَزَلْ ؛ قَالَ سُلَيْمَانُ : مَا أَثْبَتُ ؟
 قَالَ الرُّضَا : أَهْيَ مُحَدَّثَةٌ ؟
 قَالَ سُلَيْمَانُ : لَا ، مَا هِيَ مُحَدَّثَةٌ ؛ فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ وَقَالَ : يَا سُلَيْمَانُ ؛ مِثْلُهُ يُعَايَا أَوْ يُكَابِّرُ ،
 عَلَيْكَ بِالْإِنْصَافِ ؛ أَلَا تَرَى مَنْ حَوْلَكَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ ؟ !
 ثُمَّ قَالَ : كَلِّمُهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ .
 فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ فَقَالَ : هِيَ مُحَدَّثَةٌ يَا سُلَيْمَانُ ؛ فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَزَلِيّاً كَانَ مُحَدَّثاً
 وَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُحَدَّثاً كَانَ أَزَلِيّاً .
 قَالَ سُلَيْمَانُ : إِِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَعِلْمُهُ مِنْهُ .
 قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَإِرَادَتُهُ نَفْسُهُ ؟ قَالَ : لَا .
 قَالَ : فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلُ السَّمِيعِ وَالْبَصِيرِ

امام فرمود : ای سلیمان ، بنابراین اراده‌اش چیزی است غیر از او . گفت : بله .
 فرمود : پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته‌ای ،
 سلیمان گفت : نه ، چیزی را با او همراه نمی‌دانم ،
 امام فرمود : آیا اراده حادث است ؟
 سلیمان گفت : نه ، حادث هم نیست ، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت : آیا با
 چنین کسی مکابره می‌کنی و جواب سربالا می‌دهی ؟ انصاف را از دست مده ، مگر
 نمی‌بینی در اطرافت اهل نظر و بحث نشسته‌اند ؟
 سپس گفت : ای ابوالحسن ، بحث کلام را با او ادامه بده ، او عالم خراسان است ! .
 حضرت مجدداً پرسش خود را از او پرسید که : اراده حادث است ای سلیمان ، چون
 چیزی که ازلی نیست قطعاً حادث است ، و اگر حادث نیست ، ازلی است ،
 سلیمان گفت : اراده‌اش از خود اوست همچنانکه سمع و بصر و علم او از خود اوست ،
 امام فرمود : آیا خود را اراده کرده است ؟ گفت : نه ،
 امام فرمود : پس مرید مثل سمیع و بصیر نیست ،

قَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ ، وَأَبْصَرَ نَفْسَهُ ، وَعَلِمَ نَفْسَهُ .
 قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ ، أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئاً ، أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً ، أَوْ
 سَمِيعاً ، أَوْ بَصِيراً أَوْ قَدِيراً؟ قَالَ : نَعَمْ .
 قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفَبِإِرَادَتِهِ كَانَ كَذَلِكَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ : لَا .
 قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيّاً سَمِيعاً بَصِيراً مَعْنَى ، إِذْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ
 بِإِرَادَتِهِ .

قَالَ سُلَيْمَانُ : بَلَى قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ ، فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَمَنْ حَوْلَهُ ، وَضَحِكَ الرُّضَا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ : اذْفَقُوا بِمُتَكَلِّمِ خُرَاسَانَ!
 فَقَالَ : يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَتَغَيَّرَ عَنْهَا ، وَهَذَا بِمَا لَا يُوصَفُ اللَّهُ

سلیمان گفت : اراده‌اش از خود اوست ، همانطور که شنیدن و دیدن و علم از خود او
 می‌باشد ،

امام فرمود : پس اراده‌اش نفس خود اوست؟ گفت : نه .
 امام فرمود : پس مرید (اراده کننده) مثل سمیع و بصیر نیست؟
 سلیمان گفت : خود را اراده کرده ، همانطور که خود را می‌بیند و به خود آگاه است ،
 امام فرمود : «خود را اراده کرده» یعنی چه؟ یعنی : خواسته که چیزی باشد؟
 خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت : بله ،
 امام فرمود : آیا با اراده خود اینگونه شده؟
 سلیمان گفت : نه ،

امام فرمود : پس این که می‌گویی : اراده کرده تا حی ، سمیع و بصیر باشد معنایی
 ندارد ، چون حیات ، سمع و بصر او به اراده او نبوده است ،
 سلیمان گفت : چرا ، با اراده خودش بوده است ، در اینجا ، مأمون و اطرافیان
 خندیدند و خود امام علیه السلام نیز خندید و فرمود : بر متکلم خراسان سخت نگیرید و او را
 اذیت نکنید ،

فرمود : ای سلیمان ، بنابر اعتقاد شما : خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده

عَزَّوَجَلَّ بِهِ، فَانْقَطَعَ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَلِيمَانُ، أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ قَالَ: سَلْ جُعِلْتُ فِدَاكَ!
قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَأَصْحَابِكَ، تُكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَتَعْرِفُونَ، أَوْ بِمَا لَا تَفْقَهُونَ
وَتَعْرِفُونَ؟ فَقَالَ: بَلْ بِمَا تَفْقَهُهُ وَتَعْلَمُ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَتَذِي يَعْلَمُ النَّاسُ: أَنَّ الْمُرِيدَ غَيْرُ الْإِرَادَةِ، وَأَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ،
وَأَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ، وَهَذَا يُطِلُّ قَوْلَكُمْ: إِنَّ الْإِرَادَةَ وَالْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ.

قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ، وَلَا عَلَى مَا يَفْقَهُونَ.
قَالَ: فَأَرَأَيْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلا مَعْرِفَةٍ، وَقُلْتُمْ: الْإِرَادَةُ كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ
عِنْدَكُمْ عَلَى مَا لَا يَعْرِفُ وَلَا يُعْقَلُ، فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى جَمِيعَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟

است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان
ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، پرسشی از تو دارم، گفت: پیرس قربانت گردم،
امام فرمود: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با
مردم بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البته بر اساس
آنچه می دانیم و می فهمیم،

امام فرمود: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که: اراده کننده، غیر از خود
اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده، و فاعل غیر از مفعول است، و این
مطلب گفته شما را که می گوئید: اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند،
سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست،

امام فرمود: پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشید، ادعای علم می کنید
و می گوئید: اراده نیز مانند سماع و بصر است، و لذا اعتقاد شما بر اساس عقل و علم نیست،
سلیمان جوابی نداشت که بگوید.

سپس امام فرمود: آیا خداوند بتام آنچه در بهشت و دوزخ است، واقف می باشد؟

قَالَ سُلَيْمَانُ : نَعَمْ .

قَالَ : فَيَكُونُ مَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ : فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ ، أَيْزِيدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ : بَلْ يَزِيدُهُمْ .

قَالَ : فَأَرَاهُ فِي قَوْلِكَ قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ .

قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَلَمْ يَزِدْ لََا غَايَةَ لَهُ .

قَالَ : فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا لَمْ يُعْرِفْ غَايَةَ ذَلِكَ ، وَإِذَا لَمْ يُحِيطْ

عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا !!

قَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّمَا قُلْتُ : لَا يَعْلَمُهُ ، لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَصَفَهَا بِالْخُلُودِ

سليمان گفت : بله ،

امام فرمود : آیا آنچه را که خداوند می‌داند که در آینده ایجاد خواهد شد ، ایجاد

خواهد شد؟ گفت : بله ،

امام فرمود : حال ، اگر همانطور که باید موجود گردد موجود شد ، آیا خداوند باز

هم توان افزودن چیزهای دیگری به آنها دارد یا صرف نظر می‌کند؟

سليمان گفت : اضافه می‌کند ،

امام فرمود : بنابر گفته تو که خداوند اضافه می‌کند چیزی به آنها افزوده است که

خود نمی‌دانسته ایجاد خواهد شد .

سليمان گفت : قربانت گردم ، اضافه‌ها غایت و نهایت ندارند ،

امام فرمود : پس ، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (بهشت و دوزخ) قرار

خواهد گرفت ، احاطه ندارد ، چون نهایی برای آن قابل تصوّر نیست ، و اگر علم او به

آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد ، آنچه را که - ر آنها خواهد بود ، قبل از

وجودشان ، نخواهد دانست ، خداوند از چنین گفته‌ها و عقائدی منزّه و بالاتر است .

سليمان گفت : من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایی

ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی و خُلُود وصف و تعریف فرموده است

وَكَرِهْنَا أَنْ نَجْعَلَ لَهَا انْقِطَاعًا.

قال الرضا عليه السلام: لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ مُوجِبٌ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ، لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ ثُمَّ يَزِيدُهُمْ ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ، وَلِذَلِكَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَا جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»، وَقَالَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ» فَهُوَ عَزَّوَجَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَلَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ الزِّيَادَةَ، أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَمَا شَرَبُوا أَلَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ؟ قَالَ: بَلَى.

قال: أَفَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَقَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ؟ قَالَ سَلِيمَانُ: لَا.

قال: فَكَذَلِكَ كُلُّهَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ.

قال سَلِيمَانُ: بَلَى، يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَلَا يَزِيدُهُمْ.

ولذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم،

امام فرمود: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع می نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «هرگاه پوست تنشان پخته شود و بسوزد آنانرا پوستهای دیگری جایگزین سازیم تا عذاب را بچشند - نساء: ۵۶»، و نیز در مورد بهشتیان فرموده: «عطایی بی پایان - هود: ۱۰۸»، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: ۳۱ و ۳۳».

پس خداوند عز و جل این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی جایگزین آن نمی کند؟ گفت: چرا،

امام فرمود: آیا اکنون که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه،

امام فرمود: پس اینگونه است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیزی دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از بهشتیان منقطع نشده و نخواهد شد. سلیمان گفت: آری، اضافات را از آنها دریغ می کند و نیز اضافی به آنان نمی دهد،

قال الرضا عليه السلام: إذا يَبِيدُ ما فيها، وهذا يا سُلَيْمَانُ إِنْطَالَ الخُلُودِ وَخِلَافُ الْكِتَابِ،
لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «هُمْ ما يَشَاءُونَ فِيها وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»، وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «عَطَاءٌ غَيْرُ
مَجْدُودٍ» وَيَقُولُ: عَزَّ وَجَلَّ «وَمَا هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ» وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «خَالِدِينَ فِيها
أَبَدًا»، وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَفَاكِهَةً كَثِيرَةً» لَا مَقْطُوعَةً وَلَا مَكْشُوعَةً فَلَمْ يُجِرْ جَوَاباً.
ثُمَّ قَالَ الرضا عليه السلام: أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِرَادَةِ، فَعَلُّ أَمْ هِيَ غَيْرُ فَعْلٍ؟ قَالَ: بَلْ هِيَ فَعْلٌ.
قَالَ: فَهِيَ مُحَدَّثَةٌ لِأَنَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ مُحَدَّثٌ! قَالَ: لَيْسَتْ بِفَعْلٍ.
قَالَ: فَعَمَلُ غَيْرِهِ لَمْ يَزَلْ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: الْإِرَادَةُ هِيَ الْإِنْشَاءُ.
قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، هَذَا الَّذِي عِشْمُوهُ عَلَى ضِرَارٍ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: إِنْ كُلُّ ما خَلَقَ اللَّهُ

امام فرمود: در این صورت آنچه در بهشت و جهنم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد
شد، و این مطلب ای سلیمان بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا
خداوند می فرماید: «برای ایشان آنچه خواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز
اضافی و زیادی هست - ق: ۳۵»، و نیز فرموده: «عطائی بی پایان»، و: «ایشان از آنجا
(بهشت) بیرون رانده نمی شوند - حجر: ۴۸» و: «برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند
- یس: ۸»، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع
گردد - واقعه: ۳۲ و ۳۳». سلیمان جوابی نداشت بدهد.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟
گفت: آری فعل است.

فرمود: پس حادث است زیرا افعال محدث (پدید) می باشند، گفت: فعل نیست،
امام فرمود: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است،
سلیمان گفت: اراده همان إنشاء و ایجاد است،

امام فرمود: ای سلیمان، این سخن، همان چیزی است که بر ضِرار^(۱) و هم مسلکان

۱ - او ضِرار بن عمرو قاضی از بزرگان معتزله می باشد، و جماعتی نیز او را از مجرّه
خوانده اند، و قریب به سی کتاب تصنیف نموده، احمد حنبل فتوا بر قتل او صادر نمود، در نهایت
بسال ۱۹۰ مُرد. و صاحب لسان المیزان درباره اش گوید: «وی دارای عقاید فاسدی بوده است».

عَزَّوَجَلَّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ، مِنْ كُلِّ أَوْ خَنْزِيرٍ أَوْ قِرْدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ: إِرَادَةُ اللَّهِ، وَإِنْ إِرَادَةُ اللَّهِ تَحْيَا وَتَمُوتُ، وَتَذْهَبُ، وَتَأْكُلُ وَتَشْرَبُ، وَتَكْعُ وَتَسْلِدُ، وَتَظْلِمُ وَتَفْعَلُ الْفَوَاحِشَ، وَتَكْفُرُ وَتُشْرِكُ، فَتُبْرَأُ مِنْهَا وَتُعَادِيهَا وَهَذَا حَدُّهَا.

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا ثَابِتَةً، فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْعِلْمِ أَمْصُوعٌ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ تَقِيْسُوهُ؟ فَمَرَّةٌ قُلْتُمْ: لَمْ يَرِدْ، وَمَرَّةٌ قُلْتُمْ: أَرَادَ وَلَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ لَهُ؟

قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّمَا ذَلِكَ كَقَوْلِنَا مَرَّةً عَلِمَ وَمَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ سَوَاءً لِأَنَّ نَفْيَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ، وَنَفْيَ الْمُرَادِ نَفْيٌ

او عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه می رود، می خورد و می آشامد، ازدواج می کند و تولید مثل می نماید، ظلم می کند و کارهای زشت مرتکب می شود، کافر می شود و مشرک می گردد، و از آنها برائت می جوید و دشمنی می کند و این حد آن است.

سلیمان گفت: اراده مثل سمع و بصر و علم است.

امام فرمود: دوباره به حرف نخست خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوعند؟ سلیمان گفت: نه.

امام فرمود: پس چطور اراده را نفی می کنید و می گوئید: اراده نکرده است، و گاهی می گوئید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گوئید: «اراده» ساخته و مفعول خداوند نیست.

سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند، امام فرمود: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی

الْإِرَادَةُ أَنْ تَكُونَ، لِأَنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يُرَدْ لَمْ تَكُنْ إِرَادَةً، وَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ، بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ: فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيراً وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُبْصَرُ، وَيَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتاً وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ.

قَلَّمَ يَزُلُّ سُلَيْمَانُ يُرَدُّ الْمَسْأَلَةُ وَيَنْقَطِعُ فِيهَا وَيَسْتَأْنِفُ، وَيُنْكِرُ مَا كَانَ أَقْرَبَ بِهِ، وَيَبْغِي بِمَا أَكْثَرَ، يَنْتَقِلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ، وَالرَّضَا عَلَيْهِ يَنْقُضُ عَلَيْهِ ذَلِكَ حَتَّى طَالَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، وَظَهَرَ لِكُلِّ أَحَدٍ انْقِطَاعُهُ مَرَّاتٍ كَثِيرَةً.

تَرَكْنَا إِرَادَةَ ذَلِكَ: خِشَاءَ التَّطْوِيلِ.

قَالَ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ قَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ الْقُدْرَةُ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ: وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا وَلَا يَبْدَأُ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَلَيْنُ شِئْنَا لَنَدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» فَلَوْ كَانَتْ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ، كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ.



مراد (اراده شده) نفي وجود «اراده» است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده‌ای وجود نداشته است، ولی گاه می‌شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

[مؤلف علیه گوید:] پس کار بحث بهمین متوال ادامه یافت، و سلیمان پیوسته مسأله را تکرار می‌کرد و به آخر می‌رسید و از سر می‌گرفت، و منکر آنچه اقرار کرده بود می‌شد، و اعتراف به منکرات خود می‌کرد، و از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌پرید، و حضرت رضا علیه همه موارد را بر او نقض می‌کرد، تا اینکه کلام میان آندو به درازا کشید، و هر همگان چندین بار شکست سلیمان روشن و مبرهن شد، و ما در اینجا ادامه بحث را به جهت رعایت طولانی شدن ترک می‌کنیم، پس کار بحث بدانجا کشید که:

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است.

امام فرمود: خداوند عز و جل بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است، چون خداوند فرموده: «اگر خواهیم هرآینه آنچه را به تو وحی کرده ایم ببریم - اسرا: ۸۶»، و اگر اراده همان قدرت می‌بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت.

فَانْقَطَعَ سَلِيْمَانُ وَتَرَكَ الْكَلَامَ عِنْدَ هَذَا الْاِنْقِطَاعِ ، ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ .
 ۲۸۵ - وَعَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ : سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ صَاحِبُ شُبْرُمَةَ أَنْ أُدْخِلَهُ
 عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لَهُ ، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ
 وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ حَتَّى بَلَغَ سُؤَالُهُ إِلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِي - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - عَنْ
 كَلَامِ اللَّهِ لِمُوسَى ؟

فَقَالَ : اللَّهُ أَعْلَمُ وَرَسُولُهُ بِأَيِّ لِسَانٍ كَلَّمَهُ ، بِالسُّرْيَانِيَّةِ أَمْ بِالْعِبْرَانِيَّةِ .
 فَأَخَذَ أَبُو قُرَّةَ بِلِسَانِهِ فَقَالَ : إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا اللِّسَانِ !
 فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا تَقُولُ ! وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يُشَبَّهَ خَلْقُهُ أَوْ يَتَكَلَّمَ بِمِثْلِ مَا هُمْ بِهِ
 مُتَكَلِّمُونَ وَلَكِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا كَمِثْلِهِ قَائِلٌ وَلَا فَاعِلٌ . قَالَ : كَيْفَ ذَلِكَ ؟

سلیمان در جواب در ماند ، مأمون گفت : ای سلیمان ، او از تمام بنی هاشم عالمتر است .
 سپس تمام حاضرین مجلس ، پراکنده شدند .
 ۲۸۵ - صفوان بن یحیی گوید : ابو قره (۱) محدث رفیق شبرمه از من خواست ترتیب
 ملاقات او را با امام رضا علیه السلام بدهم ، من نیز اذن دخول گرفتم و آنحضرت اجازه فرمود ،
 ابو قره داخل شد و از امام علیه السلام مسائلی در حلال و حرام و فرائض و احکام پرسید تا اینکه
 رسید به پرسشهای توحیدی گفت : قربانت گردم ، نحوه کلام خداوند با موسی را توضیح
 فرماید ؟

فرمود : خدا و رسول او داناترند که به چه زبانی با او سخن راند ، به زبان سریانی یا
 عبرانی ، ابو قره با اشاره به زبان خود گفت : فقط از این زبان از شما سؤال می کنم !
 فرمود : سبحان الله از این طرز تفکر ! و پناه بر خدا در شباهت او به خلق ، یا تکلم
 حضرت حق همچون سخنرانان ، ولیکن تبارک و تعالی هیچ چیزی مانند او نیست ؛ نه
 گوینده و نه عمل کننده ای . پرسید : پس چگونه بوده ؟

۱ - ظاهراً او موسی بن طارق یمنی ابو قره زبیدی باشد ، وی از رجال عامه و صاحب
 منصب قضاء بوده ، و از راویان ابن جریر متوفی به سال ۱۵۰ می باشد .

قَالَ: كَلَامُ الْخَالِقِ لِمَخْلُوقٍ لَيْسَ كَكَلَامِ الْمَخْلُوقِ لِمَخْلُوقٍ، وَلَا يَلْفِظُ بِشَيْءٍ فَمِنْ وَلِسَانٍ وَلَكِنْ يَقُولُ لَهُ: «كُنْ» فَكَانَ بِمَشِيئَتِهِ مَا خَاطَبَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَمَا تَقُولُ فِي الْكُتُبِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ وَالْفُرْقَانُ، وَكُلُّ كِتَابٍ أَنْزَلَ كَانَ كَلَامَ اللَّهِ؛ أَنْزَلَهُ لِلْعَالَمِينَ نُورًا وَهُدًى، وَهِيَ كُلُّهَا مُحَدَّثَةٌ، وَهِيَ غَيْرُ أَشْيٍ حَيْثُ يَقُولُ: «أَوُّ يُحَدِّثُ هُمْ ذِكْرًا»، وَقَالَ: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ» وَاللَّهُ أَحَدَثَ الْكُتُبَ كُلَّهَا الَّتِي أَنْزَلَهَا.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَهَلْ تُفْنَى؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَنَّ مَا سِوَى اللَّهِ فَانٍ، وَمَا سِوَى اللَّهِ فِعْلُ اللَّهِ، وَالتَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ وَالْفُرْقَانُ فِعْلُ اللَّهِ، أَلَمْ تَسْمَعْ النَّاسَ يَقُولُونَ:

فرمود: کلام آفریننده به مخلوق همچون کلام مخلوق با مخلوق نیست، و نه با حرکت لب و زبان، بلکه بدو می فرماید: «بشو»، و کلام حضرت حق با موسی بنا بر مشییت او از امر و نهی بود بدون آنکه تردیدی در نفس پیش آید.

أَبُو قُرَّةَ بَرَسِيدَ: نَظَرَ شَأْنًا دَر بَارَةُ كُتُبِ [آسمانی] چيست؟

فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که نازل شده همه و همه کلام خداوند است که آنها را برای روشنایی و هدایت جهانیان نازل فرموده، و همه آنها محدث (پدیده) می باشند، و آن غیر خود خداوند است، آنجا که فرماید: «یا آنان را یاد کرد و پندی پدید آورد - طه: ۱۱۳»، و نیز: «آنان را هیچ یاد کرد و پند تازه ای از پروردگارشان نیاید مگر اینکه آن را بشنوند در حالی که بازی می کنند - انبیاء: ۲»، و خود خداوند سبب تمام کتابهایی می باشد که نازل فرموده است.

أَبُو قُرَّةَ كَفَتْ: أَيْهَا أَنَّهُا فَنَاءٌ وَنَابُودٌ نَمِي شُونَد؟

فرمود: اجماع مسلمین است که هر چه جز خدا نابود می شود، و همه چیز جز خدا فعل او است، و تورات و انجیل و زبور و فرقان نیز فعل اویند، آیا نشنیده ای مردم می گویند:

«رَبُّ الْقُرْآنِ» وَأَنَّ الْقُرْآنَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : «يَا رَبُّ هَذَا قُلَانٌ - وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِ مِنْهُ - قَدْ أَظْمَأَتْ نَهَارَهَا وَأَشْهَرَتْ لَيْلَهُ فَشَفَعْنِي فِيهِ» ، وَكَذَلِكَ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ ، وَهِيَ كُلُّهَا مُحَدَّثَةٌ مَرْبُوبَةٌ ، أَحَدُهَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هُدًى لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ، فَمَنْ رَعِمَ أَتَاهُمْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ فَقَدْ أَظْهَرَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَوَّلٍ قَدِيمٍ ، وَلَا وَاحِدٍ ، وَأَنَّ الْكَلَامَ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ وَلَيْسَ لَهُ بَدْءٌ وَلَيْسَ بِإِلَهِ .

قال أبو قُرَّةَ : وَإِنَّا رَوَيْنَا : أَنَّ الْكُتُبَ كُلَّهَا تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالنَّاسُ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ صُفُوفٍ قِيَامَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ يَنْظُرُونَ حَتَّى تَرْجِعَ فِيهِ ، لِأَنَّهَا مِنْهُ وَهِيَ جُزْءٌ مِنْهُ ، فَإِلَيْهِ تَصِيرُ . قال أبو الحسن عليه السلام : فَهَكَذَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ : إِنَّهُ رُوحُهُ [وَأ] جُزْءٌ مِنْهُ وَيَرْجِعُ فِيهِ ، وَكَذَلِكَ قَالَتِ الْمَجُوسُ فِي النَّارِ وَالشَّمْسِ : إِنَّهَا جُزْءٌ مِنْهُ وَيَرْجِعُ فِيهِ ، تَعَالَى رَبُّنَا أَنْ يَكُونَ مُتَجَزِّئاً أَوْ مُخْتَلِفاً وَإِنَّهَا يَخْتَلِفُ وَيَأْتِيْلِفُ الْمُتَجَزِّئُ ، لِأَنَّ كُلَّ مُتَجَزِّئٍ مَتَوَهِّمٌ ،

«رب قرآن» و خود قرآن روز قیامت می گوید : «یا رب ، آن فلائی است - حال اینکه رب او را از خودش بهتر می شناسد - روزش عطشان و شبش بیدار بود ، شفاعت مرا درباره او بپذیر» ، و همچنان است کار تورات و انجیل و زبور ، و همه آنها محدث (پدید) و مخلوقند ، محدث (پدید آورنده) آنها کسی است که هیچکس مانند او نیست ، و مایه هدایت برای عاقلان است ، پس کسی که می پندارد پیوسته با او بوده اند در اصل می گوید که خداوند نخست قدیم و یکتا نیست ، و کلام پیوسته با او بوده و ابتدایی ندارد و معبود نیست .

أَبُو قُرَّةَ گفت : ما روایت شده ایم که : «تمام آن کتب روز قیامت می آیند در حالیکه همه مردمان در زمین بلندی در صفی واحد در برابر رب العالمین ایستاده اند و نظاره می کنند تا همه آن کتابها از صحنه قیامت مراجعت به حضرت حق کنند ، زیرا آنها از خدا هستند و جزئی از او می باشند ، پس به سوی حضرت حق می روند» .

حضرت رضا علیه السلام فرمود : این مانند عقیده نصاری درباره مسیح است که : او روح او است و جزئی از او می باشد و در او باز می گردد ، و همینگونه مجوس درباره آتش و خورشید معتقدند : آندو جزئی از خدا بوده و در آن مراجعت می کنند . پروردگار ما بسی برتر از آن است که جزء جزء شود یا مختلف باشد ، و تنها گوناگونی و تألیف از صفات

وَالْكَثْرَةُ وَالْقِلَّةُ مَخْلُوقَةٌ دَالَّةٌ عَلَى خَالِقٍ خَلَقَهَا .

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : فَإِنَّا رَوَيْنَا : أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ الرُّؤْيَا وَالْكَلامَ بَيْنَ نَبِيَّيْنِ ، فَقَسَمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلامَ وَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرُّؤْيَا .

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَنِ الْمُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ إِلَى الثَّقَلَيْنِ الْمَجْنُوعَيْنِ أَنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، أَلَيْسَ مُحَمَّدٌ؟ قَالَ : بَلَى .

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَكَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ اللَّهِ ، وَأَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ ، وَيَقُولُ : إِنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي وَأَخْطَتْ بِهِ عِلْماً وَهُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ ، أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟! مَا قَدَرْتَ الزَّنادِقَةُ أَنْ تَزْمِيَهُ بِهَذَا : أَنْ يَكُونَ أَتَى عَنِ اللَّهِ بِأَمْرِ ثُمَّ يَأْتِي بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ .

متجزی است ، زیرا هر جزء جزء شده ای در توهم آید ، و کثرت و قلت مخلوقی است که دلالت بر خالق می کند که آنرا آفریده است .

أَبُو قُرَّةَ گفت : ما روایت شده ایم که : «خداوند دیدار و هم سخنی خود را میان دو تن از پیامبران تقسیم فرمود ، صحبت را به موسی علیه السلام و رؤیت را به محمد علیه السلام عطا کرد» . حضرت فرمود : پس آنکه از طرف خدا [این مطلب را] به جن و انس رسانید که : دیده ها او را درک نکند ، علم مخلوق به او احاطه نیابد ، چیزی مانند او نیست ، آیا جز محمد علیه السلام بود؟ گفت : چرا .

فرمود : چگونه ممکن است مردی به سوی تمام مخلوق آید و به ایشان گوید که از جانب خدا آمده و آنان را به فرمان خدا بسوی خدا خوانده و بگوید : دیده ها خدا را در نیابند و علمشان به او احاطه نکند و چیزی مانندش نیست ، سپس همین مرد بگوید : من به چشمم خدا را دیدم و به او احاطه علمی پیدا کردم و او به شکل انسان است؟! آیا حیا نمی کنید! زنادقه نتوانستند چنین نسبتی به او دهند که او چیزی از جانب خدا آورد آنگاه از راه دیگر خلاف آنرا گوید .

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : إِنَّهُ يَقُولُ : «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى» .

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ مَا يَدُلُّ عَلَى مَا رَأَى حَيْثُ قَالَ : «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» يَقُولُ : مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ : «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» ، فَأَيَاتُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ ، وَقَالَ : «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ فَقَدْ أَحَاطَ بِهِ الْعِلْمُ وَوَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ .

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : فَتُكَذَّبُ بِالرَّوَايَةِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَانَتِ الرَّوَايَةُ مُخَالَفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَّبْتُهَا ، وَمَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ إِنَّهُ لَا يُحَاطُ بِهِ عِلْمًا ، وَلَا تُذَرِّكُهُ الْأَبْصَارُ ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ .

وَسَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ : «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى» ،

أَبُو قُرَّةَ گفـت : خدا فرموده : «بدرستی او را در فرود آمدن دیگری دید - نجم : ۱۳» .

حضرت فرمود : پس از این آیه ، آیه ای است که دلالت بر آنچه پیغمبر دیده می کند ،

خدا فرماید : «دل آنچه را دید دروغ نشمرد» یعنی دل محمد آنچه را چشمش دید ؛ دروغ

نشمرد ، آنگاه خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید : «پیغمبر از آیات بسیار بزرگ

پروردگارش دید» ، و آیات خدا غیر خود خدا است ، و باز فرماید : «مردم احاطه علمی

به خدا پیدا نکنند» ، در صورتیکه اگر دیدگان او را بینند علمشان به او احاطه کرده

و معرفت او واقع شده است .

أَبُو قُرَّةَ گفـت : پس روایات را تکذیب می فرمایید؟

فرمود : هر زمان روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم ، و آنچه مسلمین بر آن

اتفاق دارند این است که : احاطه علمی به او پیدا نشود ، دیدگان او را ادراک نکنند ،

چیزی مانند او نیست .

و او از آنحضرت علیه السلام درباره این آیه پرسید : «پاک است آن که بنده خود را شبی از

مسجد الحرام به مسجد الأقصى بُرد - اسراء : ۱» ،

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَّهُ أُسْرِيَ بِهِ، ثُمَّ أَخْبَرَ: بِمِ أَسْرَى بِهِ، فَقَالَ: «لَتَرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»، قَايَاتُ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ، فَقَدْ أَعْذَرَ وَبَيَّنَّ لِمَ فَعَلَ بِهِ ذَلِكَ، وَمَا رَأَى: «قَبَائِي حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ»، فَأَخْبَرَ أَنَّهُ غَيْرُ اللَّهِ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: قَايِنَ اللَّهِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيْنُ مَكَانٌ، وَهَذِهِ مَسْأَلَةٌ شَاهِدٍ عَنْ غَايِبٍ، فَاللَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِغَايِبٍ، وَلَا يَقْدَمُهُ قَادِمٌ، وَهُوَ بِكُلِّ مَكَانٍ مَوْجُودٌ مُدَبِّرٌ صَانِعٌ حَافِظٌ مُنْكِبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: أَلَيْسَ هُوَ فَوْقَ السَّمَاءِ دُونَ مَا سِوَاهَا؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ، وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ، وَهُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ، وَهُوَ الَّذِي اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ، وَهُوَ الَّذِي اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

حضرت فرمود: خداوند خبر فرموده که او را برده، سپس علت آنرا فرموده که: «تا برخی از نشانه‌های خویش را به او بنماییم»، پس آیات خدا غیر از خدا است، پس عذر خود واضح بیان داشته که چرا اینکار را انجام داده، و چرا نشان داده، و فرموده: «پس به کدام سخن پس از [سخن] خدای و آیات او ایمان می‌آورید؟ - جایش: ۶»، پس خبر داده که آن غیر خدا است.

أَبُو قُرَّةَ گفت: پس خدا کجاست؟!

حضرت فرمود: «کجا» مکان است، و این پرسش حاضر از غایب است، و خداوند متعال غایب نیست، و هیچکس بر او وارد نشد، و او به هر مکانی موجود، مدبّر، صانع، حافظ، نگه‌دارنده آسمانها و زمین است.

أَبُو قُرَّةَ گفت: مگر او جدای از همه؛ بالای آسمان نیست؟

فرمود: او خدای آسمانها و زمین است، او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و اوست که شما را در زهدانها (زجها) چنانکه خواهد می‌نگارد، و او هر جا که باشید با شماست، اوست که به آسمان پرداخت و آن دودی بود، و اوست کسی که به

الَّذِي اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ، قَدْ كَانَ وَلَا خَلْقَ ، وَهُوَ كَمَا كَانَ إِذْ لَا خَلْقَ ، لَمْ يَسْئَلْ مَعَ الْمُسْتَغْلِينَ .
فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : لَمَّا بِالْكُفْرِ إِذْ دَعَوْهُمْ رَفَعْتُمْ أَيْدِيَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِضُرُوبٍ مِنَ الْعِبَادَةِ ، وَلِلَّهِ مَقَارِعُ يَقْرَعُونَ إِلَيْهِ ، وَمُسْتَعْبِدٌ فَاسْتَعْبَدَ عِبَادَهُ بِالْقَوْلِ ، وَالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالتَّوَجُّهِ وَتَحْوِي ذَلِكَ . اسْتَعْبَدَهُمْ بِتَوَجُّهِ الصَّلَاةِ إِلَى الْكَعْبَةِ ، وَوَجَّهَ إِلَيْهَا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ، وَاسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ عِنْدَ الدُّعَاءِ وَالطَّلَبِ وَالتَّضَرُّعِ ، يَبْسُطُ الْأَيْدِيَ وَرَفَعَهَا إِلَى السَّمَاءِ لِحَالِ الْاِسْتِكَانَةِ وَعَلَامَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَالتَّذَلُّلِ لَهُ .
فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ : الْمَلَائِكَةُ ، أَوْ أَهْلُ الْأَرْضِ ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ كُنْتَ تَقُولُ بِالشُّبْرِ وَالذَّرَاعِ ، فَإِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بَابٌ وَاحِدٌ هِيَ فِعْلُهُ لَا يَشْغَلُ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ ، يُدَبِّرُ أَعْلَى الْخَلْقِ مِنْ حَيْثُ يُدَبِّرُ أَسْفَلَهُ ، وَيُدَبِّرُ أَوَّلَهُ

آسمان پرداخت و هفت آسمان بساخت ، و اوست کسی که بر عرش (در مقام استیلا و تدبیر امور جهان) برآمد ، او بود و خلق نبود ، و او همانگونه بود و آفرینشی در کار نبود ، همچون دیگر منتقلین انتقال نمی یابد .

ابو قره گفت : چرا هنگام دعا دستهای خود را به آسمان بالا می برید ؟

فرمود : خداوند هر کدام از بندگان را به نوعی از عبادت استعباد فرموده ، و خداوند را پناهگاه و مکانهایی برای عبادت است که بدان پناه می برند ، بندگان خود را ملزم به رعایت گفتار ، علم و عمل و توجّه و مانند آنها فرمود . توجّه در نماز به کعبه نمود و حجّ و عمره را برایش توجیه فرمود ، و مخلوق خود را هنگام دعا و طلب و تضرّع ملزم به باز کردن دستان و بالا بردن به سمت آسمان فرمود تا نشان از حال استکانت و بندگی و خواری در برابر او باشد .

ابو قره گفت : اهل زمین به خداوند نزدیکترند یا فرشتگان ؟

فرمود : اگر مراد تو از نزدیکی ؛ وَجَبَ و ذراع باشد که تمام اشیاء همگی فعل خداوند می باشند هیچکدام او را از دیگری باز نمی دارد ، همانطور که بالاترین مخلوق را تدبیر می کند پایینترینشان را نیز اداره می کند ، و بی هیچ سختی و زحمت و بی نیاز از هر

مِنْ حَيْثُ يُدَبَّرُ آخِرُهُ مِنْ غَيْرِ عِنَاءٍ وَلَا كُلْفَةٍ وَلَا مُؤَوْنَةٍ وَلَا مُشَاوَرَةٍ وَلَا نَصَبٍ ، وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ مَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ فِي الْوَسِيلَةِ ، فَأَطَوْعُهُمْ لَهُ ؛ وَأَنْتُمْ تَزُودُونَ أَنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ ، وَرَوَيْتُمْ أَنَّ أَرْبَعَةَ أَمْلَاحٍ اتَّقَوْا أَحَدَهُمْ مِنْ أَعْلَى الْخَلْقِ ، وَأَحَدَهُمْ مِنْ أَسْفَلِ الْخَلْقِ ، وَأَحَدَهُمْ مِنْ شَرْقِ الْخَلْقِ وَأَحَدَهُمْ مِنْ غَرْبِ الْخَلْقِ ، فَسَأَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَكُلُّهُمْ قَالَ : «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» أُرْسِلْنِي بِكَذَا وَكَذَا ، فَبَيَّنَّا دَلِيلًا عَلَى أَنَّ ذَلِكَ فِي الْمَنْزِلَةِ دُونَ التَّشْبِيهِ وَالتَّمثِيلِ .

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : أَتَقِرُّ أَنَّ اللَّهَ مَحْمُولٌ ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ ، وَمُضَافٌ إِلَى غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ ، فَالْمَحْمُولُ اسْمٌ تَقْصِي فِي اللَّفْظِ ، وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ فِي اللَّفْظِ مَمْدُوحٌ ، وَكَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ : فَوْقُ وَتَحْتُ وَأَعْلَى وَأَسْفَلُ ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» ، وَلَمْ يَقُلْ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِهِ إِنَّهُ مَحْمُولٌ ، بَلْ هُوَ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، وَالْمُسْكُ لِسُلْطَانَاتٍ وَالْأَرْضِ ،

مشاوره ورنجی اوّل و آخر نشان را یکسان اداره می فرماید ، و اگر مرادت این است که کدامیک در وسیله به او نزدیکترند ، پس مطیع ترین آنان به الله مقرب ترین ایشان می باشد ، و شما خود روایت کرده اید که نزدیکترین حالی که بنده به خداوند دارد حالت سجده است ، و نیز اینکه : چهار فرشته که در چهار سمت خلق ؛ بالا و پائین و شرق و غرب آنان می باشند روزی با هم برخورد کرده و هر کدام از دیگری پرسید و همگی گفتند : «از جانب خدا است ، مرا برای فلان مقصود ارسال فرموده» و این مطلب نشان از آن دارد که آن (نزدیکی) در منزلت است نه تشبیه و تمثیل .

أَبُو قُرَّةَ پرسید : آیا قبول دارید که خداوند محمول است ؟

فرمود : هر محمولی مفعول است ، و اضافه شده بر دیگری نیازمند است ، پس محمول اسم نقصی در لفظ ، و حامل فاعل است و آن در لفظ مورد مدح می باشد ، و نیز این کلام گوینده : فوق و زیر و بالا و پایین ، و حال اینکه خداوند فرموده : «وَنِيكَوْتَرِينَ نَامِهَا خَدَايَ رَاسَتِ ، پَسْ اَوْرَا بَدَانِهَا بِخَوَانِيدِ - اَعْرَافَ : ۱۸۰» ، و در هیچ قسمت از کتابهای خود نامش را محمول نخواند ، بلکه او در خشکی و دریا حامل است ، و نگهدارنده آسمانها و زمین است ،

وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللَّهِ ، وَلَمْ نَسْمَعْ أَحَدًا آمَنَ بِاللَّهِ وَعَظَّمَهُ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ : « يَا مَحْمُولُ » .
فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ : أَفْتَكْذِبُ بِالرَّوَايَةِ : إِنَّ اللَّهَ إِذَا غَضِبَ إِنَّهَا يَعْرِفُ غَضَبَهُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ
يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقْلَهُ عَلَى كَوَاهِلِهِمْ فَيَخِرُّونَ سُجَّدًا ، فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ فَرَجَعُوا
إِلَى مَوَاقِفِهِمْ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِكَ هَذَا
وَإِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ غَضَبَانُ هُوَ عَلَى إِبْلِيسَ وَأَوْلِيَائِهِ أَوْ رَاضٍ عَنْهُمْ؟
فَقَالَ : نَعَمْ ؛ هُوَ غَضَبَانُ عَلَيْهِ .

قَالَ : فَهِيَ رَاضِي فَخَفَّ وَهُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضَبَانًا عَلَيْهِ وَعَلَى أَتْبَاعِهِ؟
ثُمَّ قَالَ : وَيَحْكُكَ كَيْفَ تَجْتَرِي أَنْ تُصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغْيِيرِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ ، وَأَنْتَ تَجْرِي عَلَيْهِ
مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ؟! سُبْحَانَهُ لَمْ يَزَلْ مَعَ الْإِسْرَائِيلِيِّينَ وَلَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ . قَالَ صَفْوَانُ :

وهر چه جز خدا است همه محمول است ، و تا حال نشنیده ایم کسی که ایمان به خدا داشته
و او را تعظیم نموده در دعایش بگوید : « ای محمول » .

أَبُو قُرَّةَ گفت : آیا شما این روایت را که : « وقتی خداوند غضب می کند فرشتگان
حامل عرش متوجه خشم خدا شده و سنگینی آنرا بر دوش خود درمی یابند و
سجده کنان درافتند ، و چون غضب او فروکش کند عرش سبک شده و به همانجای قبلی
خود مراجعت می کنند » دروغ می شمارید؟

فرمود : بمن بگو بینم آیا خداوند از آن زمان که بر ابلیس لعن نمود تا امروز و تا روز
قیامت از ابلیس و یارانش خشنود است یا غضبناک؟!
گفت : آری او بر همه آنان غضبناک است .

فرمود : پس چه زمان خشنود می شود تا بار عرش بر دوش آنان سبک گردد
درحالی که او در صفت غضب پیوسته بر شیطان و اتباعش ماندگار است؟!

سپس حضرت فرمود : وای بر تو چطور جرأت می کنی پروردگار خود را به تغیر از
حالی بحالی دیگر وصف کنی ، و همانکه بر مخلوقین جاری می شود را بر حضرت حق جاری
سازی؟ پاک و منزّه است که مخلوقی زوال پذیر باشد و محلّ تغیر قرار گیرد! صفوان گفت :

فَتَحَيَّرَ أَبُو قُرَّةَ وَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً حَتَّى قَامَ وَخَرَجَ.

۲۸۶ - عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يُرْوَاهُ أَهْلُ الْحَدِيثِ: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ، وَمُبَايَعَتَهُ مُبَايَعَتَهُ، وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ»، وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ، فَمَنْ زَارَهُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

أَبُو قُرَّةَ از پاسخهای آنحضرت متحیر شد و از دادن هر جوابی و امانت تا برخاسته و رفت.
۲۸۶ - عبد السلام بن صالح گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره این حدیث که اهل حدیث نقل می کنند: «اهل ایمان از منازل و مقامات خود در بهشت، خدا را زیارت می کنند» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای ابوالصلت، خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد ﷺ را بر تمام مخلوقین، حتی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است، و بیعت کردن با او را به منزله بیعت با خود ساخته و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است، دلیل بر این مدعی خداوند می فرماید: «هرکس از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است - نساء: ۸۰» و نیز فرموده: «کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند [برای بیعت کردن] بالای دست آنها است - فتح: ۱۰» و نیز رسول خدا ﷺ فرموده: «هرکس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر ﷺ در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هرکس از درجه و مقام خود در بهشت: آنحضرت را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَذَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ: «أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ»؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ، هُنَّ وَصَفَ اللَّهُ بِوَجْهِهِ كَأَنَّهُ جُوهٌ فَقَدْ كَفَّرَ، وَلَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، فَالْتَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعِثْرَتِي لَمْ يَرْنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَالَ ﷺ: إِنْ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يَفَارِقَنِي. يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يُدْرَكُ بِالْأَبْصَارِ وَالْأَوْهَامِ.

أَبُو الصَّلْتِ گويد: گفتم: ای زاده رسول خدا، معنی این روایت چیست؟ «ثوابِ گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نظر کردن به وجه و صورت خدا است»؟

فرمود: ای أَبُو الصَّلْتِ هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره مخلوقین بداند کافر است، وجه و چهره خدا: انبیاء و پیامبر و حجتهای او هستند. آنها کسانی می‌باشند که مردم، توسط آنان به سوی خدا و دین و معرفت او رو می‌آورند، خداوند فرماید: «هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند - رحمان: ۲۶ و ۲۷»، و نیز فرموده: «همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند - قصص: ۸۸». پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجتهای خداوند در مقامات و درجاتشان، در روز قیامت برای اهل ایمان ثواب بزرگی است. و رسول خدا ﷺ خود فرموده: «هر که اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را»، و نیز فرموده: «در میان شما کسانی هستند که بعد از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند دید».

ای أَبُو الصَّلْتِ، خداوند تبارک و تعالی جا و مکان ندارد و یا چشم دیده نمی‌شود و با افکار و عقول به کُنه او نمی‌توان دست یافت.

قال : قُلْتُ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ : أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ ؟
 فَقَالَ : نَعَمْ ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ .
 قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ : إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ ؟
 فَقَالَ ﷺ : مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُنَّ ، مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ ﷺ وَكَذَّبَنَا ، وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ ، وَيُحْلَدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ » يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيزٍ آنٍ » وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرِئِيلُ ﷺ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاولَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُه ، فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي ، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةً فَحَمَلْتُ فَاطِمَةَ ﷺ فَقَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ ، فَكُلَّمَا اسْتَقَفْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ ﷺ .
 ۲۸۷ - وَقَالَ الرُّضَا ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَجُوهٌ يُؤْمِنُونَ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ »

گوید : عرض کردم : ای زاده رسول خدا ، آیا بهشت و دوزخ هم اکنون خلق شده‌اند ؟
 فرمود : آری ، رسول خدا ﷺ هنگام معراج ، وارد بهشت شده و جهنم را نیز دیدند .
 عرض کردم : عده‌ای معتقدند که این دو فقط تقدیر شده‌اند و هنوز خلق نشده‌اند .
 حضرت فرمود : نه آنان از ما می‌باشند و نه ما از ایشان ، هر که خلقت بهشت و جهنم را انکار کند ، پیغمبر و ما را تکذیب کرده است ، و جزء اهل ولایت و دوستان ما به شمار نمی‌آید و برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهد ماند ، خداوند فرماید : « این جهنمی است که بحرین آن را انکار می‌کنند ، بین آن و بین آبی داغ و سوزان در رفت و آمدند - الزحمن : ۴۳ و ۴۴ » . و خود رسول خدا ﷺ فرموده : « وقتی به معراج رفتم ، جبرئیل دستم را گرفت و به بهشت برد و از خرماي آن به من داد من آن خرما را خوردم ، و آن به صورت نطفه‌ای در صلب من قرار گرفت ، و هنگامیکه به زمین بازگشتم ، با خدیجه هبستر شدم و او به فاطمه حامله شد ، لذا دخترم فاطمه حوریه‌ای است از جنس بشر و من هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم دخترم فاطمه را می‌بویم » .

۲۸۷ - حضرت رضا ﷺ آیه مبارکه : « صورتهایی در آن روز بشاش و درخشان بوده ، به پروردگارش می‌نگرد - قیامت : ۲۳ و ۲۴ » را اینگونه تفسیر نمود که :

قال: يعني مُشْرِقةً تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.

۲۸۸- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «مَا آمَنَ بِي مَنْ قَسَرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي، وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي، وَمَا عَلِيَ دِينِي مَنْ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي».

۲۸۹- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ سُيِّرَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَمُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فُرِّدُوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا، وَلَا تَتَّبِعُوا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوا.

۲۹۰- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نُهِيَ عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ».

۲۹۱- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا.

یعنی این صورتهای درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است.

۲۸۸- و نیز آنحضرت فرمود: خداوند عز و جل فرموده: «هر که کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده! و کسی که مرا به مخلوق تشبیه کند مرا نشناخته! و هر که در دین، قیاس بکار برد، بر دین من نیست».

۲۸۹- و حضرت رضا علیه السلام فرموده: هر که متشابهات قرآن را به محکمات آن ارجاع دهد، به راه راست هدایت شده است.

سپس فرمود: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، لذا متشابهات آنرا به محکمات آن ارجاع دهید و صرفاً به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه می شوید.

۲۹۰- و حضرت رضا علیه السلام فرموده: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر که چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است.

۲۹۱- حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند همیشه، عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا و بینا بوده است.

فَقُلْتُ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ : لَمْ يَزَلْ عَالِمًا يَعْلَمُ، وَقَادِرًا يَقْدِرُ، وَحَيًّا
يَحْيَا، وَقَدِيمًا يَقْدَمُ، وَسَمِيعًا يَسْمَعُ، وَبَصِيرًا يَبْصُرُ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَدَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أُخْرَى، وَلَيْسَ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى
شَيْءٍ، ثُمَّ قَالَ : لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ، تَعَالَى عَمَّا
يَقُولُ الْمُشْرِكُونَ وَالْمُشَبِّهُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

۲۹۲- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : قُلْتُ لِلرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ النَّاسَ
يَزُوءُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

فَقَالَ : قَاتِلَهُمُ اللَّهُ! لَقَدْ حَذَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ،
فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ : «قَبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يُشَبِّهِكَ». فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا

به آنحضرت عرض کردم: ای زاده رسول خدا، گروهی اینگونه می گویند: خداوند همیشه
با علم؛ عالم بوده، و با قدرت؛ قادر بوده، و با حیات؛ زنده بود، و با قدم؛ قدیم بوده، و با
شنوایی؛ شنوا بوده، و با بینایی؛ بینا بوده است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به
همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است، و چنین شخصی از دوستان ما محسوب
نمی شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا، بینا
بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و تشبیه کنندگان می گویند.

۲۹۲- و باز حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: مردم از
رسول خدا ﷺ روایتی نقل می کنند که آنحضرت فرموده: «خداوند آدم را به شکل
خودش آفرید».

امام علیه السلام فرمود: خدا ایشان را بکشد! ابتدای حدیث را حذف کرده اند، [ماجرای
این قرار است که روزی] رسول خدا ﷺ را دو مردی که به هم دشنام
می دادند عبور کرد، شنید یکی به دیگری گفت: «خدا سیاهی تو و هر که شبیه تو است را
قبیح و زشت گرداند»، با شنیدن این دشنام پیامبر ﷺ علیه وآله بدو فرمود: ای

عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ».

۲۹۳- وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا»؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذَلِكَ إِنَّمَا قَالَ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُنْزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ كُلِّ لَيْلَةٍ فِي الثُّلُثِ الْآخِرِ، وَلَيْلَةُ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ، يَا طَالِبَ الشَّرِّ اقْصُرْ! فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكَاتِ السَّمَاءِ».

حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

بندۀ خدا این دشنام به برادرت مگوی، زیرا که خداوند عز و جل حضرت آدم را به شکل او آفریده».

۲۹۳- ابراهیم بن ابی محمود گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا، نظر شما درباره حدیثی که مردم از پیامبر ﷺ نقل می کنند که فرموده: «خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه به آسمان [دنیا] می آید» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند افرادی را که کلیات را از محل خود جابجا و تحریف می کنند، سوگند به خدا، پیامبر چنین سخنی نگفته است، بلکه فرموده اند: «خداوند تعالی در ثلث آخر هر شب، و هر شب جمعه از اوّل شب، فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد و آن فرشته به فرمان خداوند ندا می کند: آیا درخواست کننده ای هست تا حاجتش را برآورم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا او را ببامرزم؟ ای طائب خیر! به این سو بیا، ای طالب شر! دست نگهدار! و این فرشته تا طلوع فجر این ندا را ادامه می دهد و هنگام طلوع فجر به محل خود در ملکوت آسمان باز می گردد».

این حدیث را پدرم از جدّم و او از پدرانش از قول رسول خدا ﷺ برایم نقل کرد.

۲۹۴ - وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام : هَلْ كَانَ اللَّهُ عَارِضًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قُلْتُ : يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ : مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا شَيْئًا ، هُوَ نَفْسُهُ ، وَنَفْسُهُ هُوَ ، قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ ، فَلَيْسَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِمْ يَدْعُوهُ بِهَا ، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يَعْرِفْ ، فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا ، فَمَعْنَاهُ : «اللَّهُ» وَاسْمُهُ : «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لِأَنَّهُ عَلِيُّ عَلا كُلِّ شَيْءٍ .

۲۹۵ - وَقَالَ عليه السلام فِي قَوْلِهِ : «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» فَسَاقُ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ يُكْشَفُ فَيَقْبَعُ الْمُؤْمِنُونَ سُجَّدًا ، وَتُدْجِحُ أَصْلَابُ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السُّجُودَ .

۲۹۶ - وَسُئِلَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ : «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ

۲۹۴ - مُحَمَّد بن سنان گوید : از حضرت رضا عليه السلام پرسیدم : آیا خداوند قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند به نفس خود آگاه بود؟ فرمود : آری .

پرسیدم : نفس خود را می دید و صدای خویش را می شنید؟ فرمود : احتیاجی به این کار نداشت زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد ، او خود هستیش و هستیش خودش است . قدرتش نافذ است لذا نیازی ندارد که نامی برای خود برگزیند ، بلکه نامهایی برای خود برگزیده تا دیگران او را به آن نامها بخوانند ، زیرا اگر با نام خود خوانده نشود ، شناخته نمی گردد . اولین اسمی که برای خود انتخاب نمود «علی عظیم» بود زیرا از همه چیز برتر است ، معنا و واقعیت او «الله» است ، و نامش «علی عظیم» ، این اولین نام اوست زیرا او بر همه چیز برتری دارد .

۲۹۵ - و آنحضرت درباره آیه کریمه «روزی که ساق نمایان می شود - قلم : ۴۲» اینگونه بیان داشتند که : روزی که حجابی از نور کنار می رود و اهل ایمان به سجده می افتند ولی پشت منافقین سخت می شود و نمی توانند سجده کنند .

۲۹۶ - آنحضرت از آیه : «آنان در آنروز در پس حجاب و پرده ای هستند و پروردگار

لَتَحْجُبُونَ» فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحُلُّ فِيهِ فَيُحْجَبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ ، وَلَكِنَّهُ يَعْنِي : عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ لَمْ يَحْجُبُونَ .

۲۹۷ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِالْمَجْهِدِ وَالذَّهَابِ وَالْإِثْقَالِ ، إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ : وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ .

۲۹۸ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ : «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» قَالَ : مَعْنَاهُ : هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ، وَهَكَذَا نُزِلَتْ .

۲۹۹ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» ، وَعَنْ قَوْلِهِ : «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» ، وَعَنْ قَوْلِهِ : «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» ، وَعَنْ قَوْلِهِ : «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» .

فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْخَرُ وَلَا يَسْتَهْزِئُ وَلَا يَمْكُرُ وَلَا يُخَادِعُ

خود را نمی بینند - مطلقاً : ۱۵» سؤال شده و فرمود : صحیح نیست و نمی توان خداوند را اینگونه وصف نماییم که در جایی قرار می گیرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمی بینند ، بلکه معنی آیه این است که از ثواب پروردگار خویش محرومند .

۲۹۷ - واز آیه مبارکه : «پروردگارت و فرشتگان صف بصف ، آمدند - فجر : ۲۲» سؤال شده فرمود : خداوند با رفتن و آمدن وصف نمی شود ، خدا برتر از انتقال و جابجایی است ، بلکه معنی آیه این است که فرمان پروردگار آمد و فرشتگان صف بصف بودند .

۲۹۸ - وآنحضرت درباره این آیه سؤال شد که : «آیا منتظرند که خداوند در پاره های ابرها و نیز فرشتگان به نزدشان بیایند؟ - بقره : ۲۱۰» فرمود : یعنی آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها به سراغشان بفرستد ، و اینگونه نازل شده است .

۲۹۹ - ودر باره آیات مبارکه : «خدا آنان را مسخره کرد - توبه : ۷۹» ، و : «خداوند آنان را استهزاء می کند - بقره : ۱۵» ، و : «آنان فریبکاری و مکر بکار بستند ، خدا نیز مکر و فریب بکار برد - آل عمران : ۵۴» ، و : «می خواهند در مورد خدا خدعه و نیرنگ بکار برند ، ولی خدا به آنان خدعه می زند - نساء : ۱۴۲» سؤال شد .

فرمود : خداوند نه مسخره می کند نه استهزاء ؛ و نه نیرنگ و فریب بکار می برد ،

وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ وَجَزَاءَ الاسْتِهْزَاءِ وَجَزَاءَ الْمَكْرِ وَجَزَاءَ الْخُدَيْعَةِ ،
تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

۳۰۰ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَهُو وَلَا يَنْسِي وَإِنَّمَا يَنْسِي وَيَنْسَهُو الْخُلُقُ الْمُحْدَثُ ، أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» ، وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ ، بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ ، كَمَا قَالَ : «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» ، وَقَالَ : «فَالْيَوْمَ تَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» ، أَيْ تَرَكُّهُمْ كَمَا تَرَكُوا الاسْتِعْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا ، أَيْ يُجَازِيهِمْ عَلَى ذَلِكَ .

۳۰۱ - وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ» ، قَالَ : مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ

بلکه مطابق عمل مسخره و استهزاء و نیرنگ و فریب آنان به ایشان جزا می دهد ، خداوند بسیار برتر از آن چیزهایی است که ظالمین می گویند و می پندارند .

۳۰۰ - و آنحضرت علیه السلام درباره آیه : «خدا را فراموش کردند ، او هم ایشان را فراموش کرد - توبه : ۶۷» سؤال شد و فرمود : خداوند نه سهو می کند و نه چیزی را فراموش می نماید ، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوقاتی که نبودند و خلق شدند است ، مگر این آیه را نشنیده ای که فرموده : «و پروردگارت فراموش کار نیست - مریم : ۶۴» ، بلکه معنی آیه چنین است : خداوند ، کسانی که او و قیامت را فراموش کرده اند را اینگونه جزا می دهد که خودشان را از یاد خودشان می برد ، همانطور که در جای دیگر فرموده : «و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا نیز آنان را از یاد خودشان بُرد - حشر : ۱۹» ، و نیز فرموده : «امروز ایشان را فراموش می کنیم همانطور که آنان ؛ چنین روزی را فراموش کردند - اعراف : ۵۱» ، یعنی رهاشان می کنیم همانطور که آنان ؛ از آماده شدن برای چنین روزی طفره می رفتند و اینکار را ترک کرده بودند ، یعنی بر آن ایشان را جزا می دهیم .

۳۰۱ - و آنحضرت علیه السلام از آیه مبارکه : «پس هر که را خدا بخواهد که راه نماید سینه او را برای [پذیرش] اسلام می گشاید ، و هر که را بخواهد که گمراه کند سینه او را تنگ

يَهْدِيهِ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ، يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالثَّقَةِ بِهِ، وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ، وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ - لِكُفْرِهِ بِهِ وَعَصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا - يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْئاً حَرَجاً، حَتَّى يَشْكُ فِي كُفْرِهِ وَيَضْطَرِبَ عَنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ. كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

۳۰۲ - أَبُو الصَّلْتِ الهَرَوِيُّ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرَّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَتَكْفُرُونَ أَمْ لَا».

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَالْمَاءَ وَالْمَلَائِكَةَ قَبْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِأَنْفُسِهَا وَبِالْعَرْشِ وَبِالْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ

وبسته می گرداند [تا پذیرای حق نباشد] که گویی به آسمان بر می شود - انعام: ۱۲۵» سؤال شد، در جواب فرمود: هرکس را خدا بخواهد، با ایمانی که در دنیا داشته به بهشت آخرت راهنمایی کند او را برای تسلیم بودن در برابر خدا و اطمینان به خدا داشتن و آرامش و سکون از ثوابهایی که خدا وعده داده آماده و راضی می کند تا آرامش خاطر یابد، و هرکس را بخواهد، به خاطر کفر و عصیان در این دنیا، از بهشت آخرت محروم سازد او را دلتنگ و دلسرد می نماید تا در حال کفر، دچار شک شده و در اعتقاد قلبی مضطرب گردد که گویی به آسمان بر می شود، بدین سان خدا پلیدی (مردودلی و انکار) را بر کسانی که ایمان نمی آورند می نهد.

۳۰۲ - أَبُو الصَّلْتِ هَرَوِيُّ گويد: مَأْمُونُ از حضرت رضا عليه السلام درباره آیه مبارکه: «وَأَوَسْتَ أَنْ كَمَا سَمَانَهَا وَزَمِينَ رَا دَر شَشْ رُوزِ بِيَا فَرِيدِ وَعَرْشِ أَوْ بِرْ آبِ بُوْد، تَا شَمَا رَا بِيَا زَمَايدَ كَه كَدَامَتَانِ نِيكَو كَار تَرِيد - هود: ۷» سؤال نمود.

امام عليه السلام در جواب فرمود: خداوند تبارک و تعالی عرش، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید، و ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد

لِيُظْهِرَ بِذَلِكَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِكَةِ فَتَعَلَّمَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَثَقَلَهُ
فَجَعَلَهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ ، ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَهُوَ مُسْتَوِلٍ عَلَى
عَرْشِهِ ، وَكَانَ قَادِرًا عَلَى أَنْ يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيُظْهِرَ
لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ ، فَتَسْتَدِلُّ بِحُدُوثِ مَا يُحْدِثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَرَّةً بَعْدَ
مَرَّةٍ ، وَلَمْ يَخْلُقِ [اللَّهُ] الْعَرْشَ لِحَاجَةٍ بِهِ إِلَيْهِ ، لِأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَرْشِ وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ ، لَا
يُوصَفُ بِالْكُؤُونِ عَلَى الْعَرْشِ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ صِفَةِ خَلْقِهِ عُلُوًّا كَبِيرًا .
وَأَمَّا قَوْلُهُ : «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقَهُ لِيَبْلُوَهُمْ بِتَكْلِيفِ
طَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ ، لَا عَلَى سَبِيلِ الْامْتِحَانِ وَالشَّجَرَةِ ، لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ .
فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ : فَرَجَتْ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ .

تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد ، تا ملائکه بفهمند که خداوند بر
هر کاری توانا است ، سپس با قدرت و توانایی خویش ، عرش را بلند کرده و بر فراز
آسمانهای هفتگانه قرار داد ، آنگاه ، در حالی که بر عرش خود تسلط و استیلا داشت ،
آسمانها و زمین را در شش روز آفرید ، هر چند توانایی داشت که در یک چشم بر هم زدن
اینکار را انجام دهد ، لکن آنها را در شش روز آفرید تا با اینکار ، آنچه را که در آسمانها
و زمین می آفریند ، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشان دهد تا بوجود آمدن هریک از آنها ،
در هر مرتبه ، برای ملائکه ، دلیلی باشد بر خداوند ، و خداوند ، عرش را به خاطر نیاز
نیافریده است زیرا او از عرش و تمام مخلوقات بی نیاز است ، در مورد ذات حضرت حق
غنی توان گفت : بر روی عرش نشسته است زیرا او جسم نیست ، خداوند بسیار بسیار
برتر و والاتر از صفات مخلوقین است .

اما درباره این فراز از آیه که : «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید» منظور
این است که خداوند آنها را آفرید تا با طاعت و عبادت و تکلیف خود ، آنان را بیازماید ،
اما نه به عنوان امتحان و آزمایش ، زیرا او همیشه همه چیز را می دانسته است .
مؤمن گفت : آسوده خاطرم کردی ای ابوالحسن! خدا خاطرت را آسوده بدارد .

ثُمَّ قَالَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» ؟ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ .

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي-طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَّرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ لَكُنَّا عَدُوًّا وَقَرِينًا عَلَى عَدُوِّنَا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا كُنْتُ لِأَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ : يَا مُحَمَّدُ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً» عَلَى سَبِيلِ الْإِجْمَاءِ وَالْإِضْطِرَارِ فِي الدُّنْيَا ، كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمَعَايِنَةِ وَرُؤْيَةِ النَّاسِ فِي

سپس به آنحضرت گفت : ای زاده رسول خدا ، معنی این آیه : «و اگر پروردگار تو می خواست هر آینه هر که در زمین است همگی شان یکسره ایمان می آوردند ، پس آیا تو مردم را به ناخواه و امی داری تا مؤمن شوند؟» و هیچکس را توان آن نیست که ایمان بیاورد مگر به خواست خدا - یونس : ۱۰۰ ، ۹۹» چیست؟

حضرت رضا علیه السلام با اتصال سند حدیثی به پدران گرامش از حضرت امیر نقل کرد که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مردم مسلمان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای رسول خدا، اگر آن کسانی را که بر ایشان قدرت داشتی، مجبور می کردی مسلمان شوند، تعداد ما زیاد می شد و در مقابل دشمنان نیرومند می شدیم،

پس رسول خدا ﷺ در جواب آنان فرمود: من غی خواهم با بدعتی که خداوند در آن، دستوری به من نداده است، خداوند را ملاقات کنم و من کسی نیستم که بخواهم در کاری که به من مربوط نیست دخالت کنم. سپس خداوند این آیه را بر او نازل فرمود که: ای محمد «و اگر پروردگار تو می خواست هر آینه هر که در زمین است همگی شان یکسره ایمان می آوردند» بر سبیل الجاء و اضطرار در دنیا، همانطور که در هنگام دیدن سختیها،

الْآخِرَةِ، وَلَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَابًا وَلَا مَدْحًا، وَلَكِنِّي أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا
مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَرِّينَ، لِيَسْتَحِقُّوا مِنِّي الزُّلْفَى وَالْكَرَامَةَ، وَدَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ
«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؟!

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ
تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا، وَلَكِنْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ لِتُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، وَإِذْنُهُ أَمْرُهُ لَهَا
بِالْإِيمَانِ بِمَا كَانَتْ مُكَلَّفَةً مُتَعَبَّدَةً بِهَا، وَإِلْجَاؤُهُ إِيَّاهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَالتَّعَبُّدِ
عَنْهَا.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: فَرَجْتُ عَنِّي فَرَجَ اللَّهِ عَنْكَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ
كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا».
فَقَالَ: إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ، وَالذِّكْرُ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شَبَّهَ

در آخرت، ایمان می آورند، و اگر این کار را با ایشان انجام می دادم دیگر مستحق مدح
و ثواب از جانب من نبودند لکن من می خواهم از روی اختیار وبدون اجبار ایمان آورند تا
مستحق احترام و اکرام و نزدیکی به من و جاودانگی در بهشت جاودان باشند، «آیا تو
می خواهی مردم را مجبور کنی که ایمان آورند؟ - یونس: ۹۹».

و اما این قسمت آیه که: «و هیچکس را توان آن نیست که ایمان بیاورد مگر به
خواست خدا» به معنی محرومیت از ایمان آوردن بر آنان نیست، بلکه به این معنی است که
بدون خواست خدا نمی توانند ایمان آورند، و اذن و خواست خدا، عبارت است از: امر
و فرمان او به ایمان آوردن مردم در دنیا که دار تکلیف و تعبد است و مجبور نمودن مردم به
ایمان در موقعی است که تکلیف و تعبد از آنان برداشته شود.

مأمون گفت: آسوده خاطر مگردی ای ابوالحسن! خدا خاطرت را آسوده بدارد،
حال بفرماید آیه: «آنان که دیدگانشان از یاد من در پوشش بود و شنیدن نمی توانستند -
کهف: ۱۰۱» یعنی چه؟

فرمود: پوشش چشم؛ مانع از یاد و توجه قلبی نشده و توجه با چشم دیده نمی شود،

الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعُمَيَّانِ ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَقْبِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ سَمْعًا .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : فَرَجْتُ عَنِّي فَرَجَ اللَّهِ عَنكَ .

۳۰۲ - وَعَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ» ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالتَّرِكِ كَمَا يُوصَفُ خَلْقُهُ ، وَلَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ مَنَعَهُمُ الْمَعَاوَنَةَ وَاللُّطْفَ ، وَخَلَّى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ .

قَالَ : وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ» .

قَالَ : الْخَتَمُ : هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكَفَّارِ عُقُوبَةً [لَهُمْ] عَلَى كُفْرِهِمْ ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ :

ولیکن خداوند کسانی که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را قبول ندارند را به افراد نابینا تشبیه نموده است ، زیرا فرمایش رسول خدا ﷺ بر ایشان سنگین و دشوار آمد و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرا دهند .

مأمون گفت : آسوده خاطرم کردی ای ابوالحسن ! خدا خاطرت را آسوده بدارد !

۳۰۲ - ابراهیم بن ابی محمود گوید : از حضرت رضا علیه السلام درباره آیه مبارکه : «ایشان را در حالی که نمی بینند در ظلمات رها می کند - بقره : ۱۷» سؤال نمودم ، آنحضرت فرمود : برعکس مخلوقات که می توان درباره ایشان الفاظ «رها کردن» و «ترک نمودن» را بکار برد ، نمی توان با این الفاظ خداوند را وصف کرد ، بلکه وقتی می داند که آنان از کفر و ضلالت دست بر نمی دارند ، لطف و کمک خویش را از آنان دریغ می دارد و آنان را به حال خودشان رها می کند که هرکاری بخواهند انجام دهند .

راوی گوید : از آنحضرت درباره این آیه پرسیدم : «خداوند بر دلهای و گوشهای ایشان مهر نهاده است - بقره : ۷» ؟

فرمود : «ختم» مهری است که بر دل کفار به جزای کفرشان نهاده شده است ، همانطور که خداوند می فرماید : «بلکه خداوند - به جزای کفرشان - بر دل آنان مهر نهاده

«بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا».

قال: وَسَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يُجِيرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي؟

فَقَالَ: لَا، بَلْ يُجِيرُهُمْ، وَيُمْهِّلُهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا.

قُلْتُ: فَهَلْ يُكَلِّفُ عِبَادَهُ مَا لَا يُطِيقُونَ؟

فَقَالَ: كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: «وَمَا رَأَيْتَكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ».

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ -

عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ]

عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ مُجِيرُ عِبَادِهِ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يَسَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَلَا تَأْكُلُوا

ذَيْبَحَتَهُ، وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ، وَلَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ، وَلَا تُعْطَوْهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا.

۳۰۴ - وَعَنْ يَزِيدَ بْنِ عُمَيْرٍ بْنِ مُعَاوِيَةَ الشَّامِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى

است ودر نتیجه جز اندکی، بقیه ایمان نخواهند آورد یا هگی ایمانشان ضعیف خواهد بود - نساء: ۱۵۵».

راوی گوید: از آنحضرت پرسیدم: آیا خداوند بندگان را بر ارتکاب معصیت مجبور می کند؟

فرمود: نه، بلکه ایشان را مخیر می سازد و مهلت می دهد تا توبه کنند.

پرسیدم: آیا بندگان را به کارهایی که توان آنرا ندارند، مکلف می کند؟

فرمود: چگونه چنین کند؛ و حال اینکه خودش می فرماید: «پروردگار توبه

بندگان ظلم نمی کند - فصلت: ۳».

سپس آنحضرت علیه السلام فرمود: پدرم موسی از قول پدرشان جعفر بن محمد علیه السلام

نقل کرده که: «هرکس گمان کند که خداوند بندگان را بر گناه مجبور می کند و یا بر

کارهایی که طاقتش را ندارند مکلف می نماید، گوشت قربانی اش را نخورد، شهادتش

را نپذیرد، و پشت سرش نماز نخواند و از زکات، چیزی به او ندهد».

۳۰۴ - یزید بن عمر گوید: در مرو به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و از

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَرَوْ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، رُوِيَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» مَا مَعْنَاهُ؟

فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يَتَعَذَّبُنَا عَلَيْهَا، فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِیضِ، وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ، وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِیضِ مُشْرِكٌ.

فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا أَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ؟

فَقَالَ: وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِيَّانٍ مَا أَمُرُوا بِهِ، وَتَرْكُ مَا نُهُوا عَنْهُ.

قُلْتُ لَهُ: وَهَلْ لِلَّهِ مَشِیَّةٌ وَإِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ؟

فَقَالَ: أَمَّا الطَّاعَاتُ، فَإِرَادَةُ اللَّهِ وَمَشِیَّتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَالرَّضَا لَهَا وَالْمَعَاوَنَةُ عَلَيْهَا،

وَإِرَادَتُهُ وَمَشِیَّتُهُ فِي الْمَعَاصِي: النَّهْيُ عَنْهَا وَالسَّخْطُ لَهَا وَالْحِذْلَانُ عَلَيْهَا.

آنحضرت پرسیدم: از امام صادق علیه السلام حدیثی برای ما نقل شده که آنحضرت فرموده:

«نه جبر است، نه تفویض، بلکه چیزی است بین دو امر» معنای این حدیث چیست؟

فرمود: هرکس بپندارد که خداوند کارهای ما را انجام می‌دهد و سپس بخاطر آنها ما

را عذاب می‌کند قائل به جبر شده، و کسی که بپندارد خداوند مسأله خلق و رزق و روزی

دادن به مخلوقات را به امامان علیهم السلام واگذار نموده است؛ قائل به تفویض شده، و قائل به

جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک.

عرض کردم: ای زاده رسول خدا، چیزی بین دو امر یعنی چه؟

فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهند، و آنچه را نهی

فرموده ترک کنند.

پرسیدم: مگر در این مورد (اعمال بندگان) مشیت و اراده خداوند جاری نیست؟

فرمود: اما در مورد طاعات، عبارت است از: دستور و رضایت خداوند به آن

عمل و یاری نمودن ایشان در انجام آن است، و اراده و مشیت خدا در مورد معاصی

عبارت از نهی کردن و خشمگین بودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن.

قُلْتُ: فَلِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا الْقَضَاءُ؟

قَالَ: نَعَمْ. مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا وَفَّيَهُ قَضَاءٌ. قُلْتُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ؟

قَالَ: الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۳۰۵- وَرَوَى أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَهُ الْجَبَرُ وَالتَّفْوِیضُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ، وَلَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ، وَلَمْ يُهَيِّلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ، وَالتَّقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَةٍ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَلَا مِنْهَا مَانِعًا، وَإِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَةٍ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ، وَإِنْ لَمْ يَحُلْ وَفَعَلُوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

پرسیدم: آیا خداوند در مورد اعمال بندگان «قضاء» دارد؟

فرمود: آری، هیچ فعلی را بندگان از خیر و شر انجام ندهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار: قضائی دارد.

پرسیدم: معنی این قضاء چیست؟

فرمود: اینکه خداوند حکم می‌کند آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت به خاطر اعمالشان مستحق آن هستند به ایشان داده شود.

۳۰۵- و نقل است که نزد آنحضرت علیه السلام سخن از جبر و تفویض بیان آمد، پس

فرمود: آیا می‌خواهید در این مورد، اصلی را بشما آموزش دهم که هیچوقت دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر صلاح است بفرمایید. فرمود: خداوند با اجبار بندگان اطاعت نشود، و اگر آدمیان نیز نافرمانی می‌کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده‌اند، و در عین حال او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود، و نیز نسبت به آنچه آنان را در آن مورد توانا ساخته، قادر و توانا است، اگر مردم، تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانعشان نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر نخواهد از آنان جلوگیری می‌کند ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او ایشان را به گناه نینداخته است، سپس آنحضرت علیه السلام ادامه فرمود:

مَنْ يَضْبُطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصَمَ مَنْ خَالَفَهُ.

۳۰۶- وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ النَّاسَ يَنْسِبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ، لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: يَا ابْنَ خَالِدٍ، أَخْبِرْنِي: عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَبْرِ وَالتَّشْبِيهِ أَكْثَرُ: أَمْ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ: بَلْ مَا رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَكْثَرُ.

قَالَ: فَلْيَقُولُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَقُلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ وَإِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ. قَالَ: فَلْيَقُولُوا فِي آبَائِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَإِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِمْ!! ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا ابْنَ خَالِدٍ، إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارُ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ «الْغُلَاةُ» الَّذِينَ صَغُرُوا

هر کس حدود این گفتار را دریابد و مراعات کند، بر هر مخالفی در این موضوع چیره و غالب گردد.

۳۰۶- حسین بن خالد گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا، مردم، بخاطر روایاتی که از پدرانتان نقل شده، ما را قائل به جبر و تشبیه می‌دانند. حضرت فرمود: ای پسر خالد، بگو بینم آیا اخباری که از پیغمبر ﷺ در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده؟ عرض کردم: البته آنچه از رسول خدا ﷺ نقل شده بیشتر است.

فرمود: بنابر این باید بگویند خود آنحضرت نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است!! گفتم: آنان معتقدند رسول خدا هیچ از آن سخنان را نگفته بلکه به او افترا زده‌اند. فرمود: پس بگویند پدرانم نیز هیچکدام را نگفته‌اند بلکه بر ایشان افترا زده‌اند! سپس فرمود: هر که قائل به جبر و تشبیه باشد کافر و مشرک است، و ما از ایشان در دنیا و آخرت بیزاریم، ای پسر خالد، اخبار جبر و تشبیه را غلات که عظمت خدا را

عَظَمَهُ اللَّهُ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا، وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا، وَمَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعْنَا، وَمَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلْنَا، وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّانَا، وَمَنْ بَرَّاهُمْ فَقَدْ جَفَانَا، وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَا، وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا، وَمَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا، وَمَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبِلْنَا، وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا، وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا، وَمَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبْنَا، وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقْنَا، وَمَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمْنَا، وَمَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا.

یا ابن خالد، مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

کوچک دانسته‌اند از قول ما جعل کرده‌اند، هرکس آنانرا درست بدارد ما را دشمن داشته و هرکه آنان را دشمن بدارد ما را دوست داشته است، و هرکه با ایشان دوستی نماید، با ما دشمنی کرده، و هرکه با ایشان دشمنی کند با ما دوستی نموده است، هرکه با ایشان رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه کرده و هرکه با ایشان قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است، هرکس به ایشان بدی کند به ما نیکی کرده و هرکه به آنان نیکی کند به ما بدی نموده، هرکه ایشان را گرمی بدارد با اهانت نموده و هرکه به ایشان اهانت کند ما را احترام کرده، هرکه ایشان واقوالشان را قبول کند ما را رد کرده، و هرکه ایشان را رد کند ما را پذیرفته است، هرکه به آنان احسان کند به ما بدی کرده و هرکه به آنان بدی کند به ما احسان نموده، هرکه آنان را تصدیق کند ما را تکذیب کرده و هرکه آنان را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است، و هرکه به آنان چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هرکه به آنان چیزی ندهد در واقع به ما عطا کرده!

ای پسر خالد، هرکس از شیعیان ما باشد نباید از میان آنان برای خود دوست و یابوری انتخاب کند.

«احتجاج الرضا علیه السلام على أهل الكتاب والمجوس»

«ورئيس الصابئين وغيرهم من أهل الشقاق»

۳۰۷- رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَأْمُونِ، أَمَرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ، مِثْلَ الْجَائِلِيِّ، وَرَأْسِ- الْجَالُوتِ وَرُؤَسَاءِ الصَّابِيِّينَ وَالْهَرَبِذِ الْأَكْبَرِ، وَأَصْحَابِ زَرْدَشْتِ وَقِسْطَاسِ الرُّومِيِّ، وَالْمُتَكَلِّمِينَ لِيَسْمَعَ كَلَامَهُ وَكَلَامَهُمْ، فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونُ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ: أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ، فَزَحَبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِحَيِّرٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تُنَاطِرُوا ابْنَ عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً عَدِ فَأَعْدُوا عَلَيَّ وَلَا يَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ.

«احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر أهل کتاب و مجوس»

«ورئيس صابئين (۱) وهر دیگر از أهل شقاق»

۳۰۷- حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی حضرت رضا علیه السلام بر مأمون وارد شدند، خلیفه به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متکلمین مثل جاثلیق (۲)، رأس- الجالوت، رؤسای صابئین، هرید بزرگ، وزردشتی‌ها، عالم رومیان و علمای علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را بشنود. فضل بن سهل نیز آنان را فرا خواند و مأمون را از حضور ایشان باخبر ساخت، خلیفه نیز دستور داد همه را نزد او حاضر کنند، سپس از خوش آمد گویی به ایشان گفت: شما را برای کار خیری فراخوانده‌ام، مایلم با پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند.

۱- جماعتی که منکر دین و شریعت و خدا و پیامبر می‌باشند.

۲- عالم بزرگ نصاری می‌باشد، و رأس الجالوت عالم بزرگ یهود، و هرید بزرگ عالم

بزرگ زردشتیان می‌باشد.

فَقَالُوا: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نَحْنُ مُبَكَّرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: قَبِينَا نَحْنُ فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْخَادِمُ - وَكَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقَرِّبُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: فِدَاكَ أَخُوكَ، إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَأَهْلُ الْأَدْيَانِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ أَهْلِ الْمِلَلِ، فَرَأَيْكَ فِي الْبُكُورِ عَلَيْنَا إِنْ أَحْبَبْتَ كَلَامَهُمْ، وَإِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ فَلَا تَتَجَسَّسْ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُصِيرَ إِلَيْكَ خَفٌّ ذَلِكَ عَلَيْنَا. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْلَعُهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ، وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بِكُرَّةٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ انْتَفَتَ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ لِي: يَا نَوْفَلِيُّ، أَنْتَ عِرَاقِي وَرَقَّةُ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيظَةٍ، هَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمِّي عَلَيْنَا أَهْلَ الشُّرْكِ وَأَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ؟

ایشان نیز اطاعت کرده و گفتند: ای امیرالمؤمنین به خواست خدا فردا اول وقت در این محل حاضر خواهیم شد.

نوفلی گوید: ما نزد آنحضرت سرگرم صحبت بودیم که ناگهان یاسر: خادم آنحضرت وارد شده و گفت: سرور من! امیرالمؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود: برادرت قربانت شود! دانشمندان مذاهب مختلف، و علمای علم کلام، همگی نزد من حضور دارند، آیا مایلید نزد ما آمده و با ایشان به بحث و گفتگو پردازید؟ وگرنه خود را به زحمت نینداخته در صورت تمایل ما به خدمت شما بیاییم.

حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، به خواست خدا فردا صبح خواهیم آمد.

راوی ادامه داد: هنگامی که یاسر رفت، آنحضرت رو بمن کرده فرمود: ای نوفلی، تو عراقی هستی و اهل عراق طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت درباره این گروهایی از علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، يُرِيدُ الْامْتِحَانُ ، وَحُبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ ، وَلَقَدْ بَنَى عَلَى
أَسَاسٍ غَيْرِ وَثِيقِ الْبُيَّانِ ، وَيَسَّ وَاللَّهِ مَا بَنَى !

فَقَالَ لِي : وَمَا بِنَاؤُهُ فِي هَذَا الْبَابِ ؟

قُلْتُ : إِنَّ أَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْبِدْعِ خِلَافَ الْعُلَمَاءِ ، وَذَلِكَ أَنَّ الْعَالِمَ لَا يُشْكِرُ غَيْرَ الْمُنْكَرِ ،
وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ وَأَهْلُ الشُّرْكِ أَصْحَابُ انْكَارٍ وَمُبَاهَاةٍ ، إِنْ احْتَجَجْتَ
عَلَيْهِمْ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا : صَحَّ وَحْدَانِيَّتُهُ ، وَإِنْ قُلْتَ : إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَسُولُ اللَّهِ ، قَالُوا :
أَثْبِتْ رِسَالَتَهُ ، ثُمَّ يُبَاهِتُونَ الرَّجُلَ - وَهُوَ يُطِلُّ عَلَيْهِمْ بِحُجَّتِهِ - وَيُغَالِطُونَهُ حَتَّى يَتْرَكَ قَوْلَهُ ،
فَاحْذَرَهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ !

قَالَ : فَتَبَسَّمَ ﷺ ثُمَّ قَالَ : يَا تَوْفَلِي ، أَتَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي ؟ !

قُلْتُ : لَا وَاللَّهِ مَا خِفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ ، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَظْفُرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .
فَقَالَ لِي : يَا تَوْفَلِي ، أَتَحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْتَدِمُ الْمُأْمُونُ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ .

گفتم : او قصد آزمودن شمارا دارد ، و کار نامطمئن و خطرناکی کرده است ، حضرت
فرمود : چطور؟ گفتم : متکلمین و اهل بدعت ، مثل علما نیستند ، چون عالم : مطالب
درست و صحیح را انکار نمی کند ، ولی ایشان همه : اهل انکار و مغالطه اند ، اگر بر اساس
وحدانیت خدا با ایشان بحث کنید ، خواهند گفت : وحدانیتش را ثابت کن ، و اگر بگویند :
محمد ﷺ رسول خدا است ، می گویند : رسالتش را ثابت کن ، سپس مغالطه می کنند ،
و باعث می شوند خود شخص : دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد ،
قربانت گردم ، از ایشان بر حذر باشید و خود را مواظبت کنید !

حضرت ضمن تبسمی فرمود : ای توفلی ، آیا ترس آن داری ایشان دلائل مرا باطل
کرده و مجامع سازند؟ !

گفتم : نه بخدا ، درباره شما چنین هراسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر ایشان
پیروز فرماید .

فرمود : ای توفلی ، می خواهی بدانی مأمون چه وقت از اینکار پشیمان خواهد شد؟
گفتم : آری ،

قَالَ: إِذَا سَمِعَ احْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ، وَعَلَى الصَّابِنِينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ، وَعَلَى الْهَرَابِذَةِ بِفَارِسِيَّتِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ، وَعَلَى أَهْلِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ، فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صِنْفٍ وَدَخَصْتُ حُجَّتَهُ وَتَرَكْتُ مَقَالَتَهُ وَرَجَعْتُ إِلَى قَوْلِي، عَلِمَ الْمَأْمُونُ أَنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ بِمُشْتَقٍّ لَهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ النَّدَامَةُ مِنْهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ يَنْتَظِرُكَ، وَقَدْ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ؛ فَمَا رَأَيْكَ فِي إِثْبَانِهِ؟

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمْنِي فَإِنِّي سَائِرٌ إِلَى نَاحِيَّتِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ تَوَضَّأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضُوءَ الصَّلَاةِ، وَشَرِبَ شَرْبَةً سَوِيْقٍ وَسَقَانَا، ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ، وَإِذَا التَّجْلِسُ غَاصُّ بِأَهْلِهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فِي جَمَاعَةِ الطَّالِبِينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ وَالْقَوَادِ حُضُورًا.



فرمود: وقتی که نظاره کند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابین با عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علما بزبان خودشان بحث می کنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همه چیره شدم و تمام ایشان سختم را پذیرفتند، مأمون درخواهد یافت آنچه بدنبال آن می باشد در خور او نیست، در این زمان است که او پشیمان خواهد شد، لا حول ولا قوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

باری بامدادان، فضل بن سهل نزد او آمده و گفت: فدایت شوم، پسر عموی شما منتظر است، و تمام علما و دعوت شدگان حاضرند، کی تشریف می آورید؟

حضرت فرمود: شما زودتر بروید، من هم بخواست خدا خواهم آمد، سپس وضوء گرفته، و مقداری سَوِیق (نوعی خوراکی از قبیل آش یا حلیم است) میل فرموده و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همه خارج شده نزد مأمون رسیدیم، مجلس پر از جمعیت بود و محمد ابن جعفر (عموی آنحضرت) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَامَ الْمَأْمُونُ وَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وَقُوفًا - وَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ - حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ يَزَلْ مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْجَائِلِقِ فَقَالَ :

یا جائلیقُ ، هذا ابنُ عَمِّي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَسِینَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحِبُّ أَنْ تُكَلِّمَهُ وَتُحَاجَّهُ وَتُصِغَّهُ .
فَقَالَ الْجَائِلِقُ : یا امیرالمؤمنین ، کَیْفَ أُحَاجُّ رَجُلًا یَحْتَجُّ عَلِيَّ بِکِتَابِ أَنَا مُنْکِرُهُ ، وَنَبِیِّ لَا أُؤْمِنُ بِهِ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : یا نَضْرَانِی ، فَإِنْ احْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَتَقَرُّ بِهِ؟
قَالَ الْجَائِلِقُ : وَهَلْ أَقْدِرُ عَلَى دَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجیلُ؟ نَعَمْ وَاللَّهِ أَقَرُّ بِهِ عَلَى رَغْمِ أَنِّي .
فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ وَاسْتَمِعِ الْجَوَابَ .
قَالَ الْجَائِلِقُ : مَا تَقُولُ فِي بُيُوتِ عِيسَى وَکِتَابِهِ ، هَلْ تُنْکِرُ مِنْهَا شَيْئًا؟

وقتی آنحضرت وارد شدند، مأمون و محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام امام رضا علیه السلام برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیه همانطور ایستاده بودند تا اینکه خلیفه دستور نشستن داد، و مأمون مدتی با آنحضرت گرم صحبت شد، سپس رو به جائلیق کرده گفت: ای جائلیق، این فرد علی بن موسی بن جعفر، پسر عمویم، و از اولاد فاطمه - دختر پیامبرمان - و علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم - می باشد، میل دارم با او صحبت کنی و بحث نمایی و حجت آوری و انصاف را رعایت کنی. جائلیق گفت: ای امیرالمؤمنین، چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آنرا قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می کند که من به او ایمان ندارم؟ امام فرمود: ای مرد مسیحی، اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم آیا می پذیری؟ جائلیق گفت: مگر می توانم آنچه انجیل فرموده رد کنم؟ بخدا قسم برخلاف میل باطنی ام آنرا قبول خواهم کرد.

امام فرمود: اکنون، هرچه می خواهی سؤال کن و جوابت را بگیر.
پرسید: درباره نبوت عیسی و کتابش چه عقیده داری؟ آیا منکر آن دوهستی؟

قال الرضا عليه السلام: أنا مقرر نبوة عيسى وكتابه، وما بشر به أمته، وأقرت به الحواريون، وكافر بنبوة كل عيسى لم يقر بنبوة محمد ﷺ وكتابه، ولم يبشر به أمته!
 قال الجاثليق: أليس إنما تقطع الأحكام بشاهدي عدا؟ قال: بلى.
 قال: فأقم شاهدين من غير أهل ملتك على نبوة محمد بمن لا تنكره النصرانية وسلنا مثل ذلك من غير أهل ملتنا.

قال الرضا عليه السلام: الآن جئت بالنصفة يا نصراني، ألا تقبل مني العدل المقدم عند المسيح عيسى بن مريم عليه السلام؟ قال الجاثليق: ومن هذا العدل؟ سمع لي؟
 قال: ما تقول في يوحنا الدلّمي؟ قال: بخ بخ! ذكرت أحب الناس إلى المسيح.
 قال: فأقسمت عليك هل نطق الإنجيل أن يوحنا قال: إن المسيح أخبرني بدين محمد العربي وبشرني به أنه يكون من بعدي، فبشرت به الحواريين فآمنوا به؟

امام فرمود: من به نبوت عيسى وكتابه و به آنچه امتش را بدان بشارت داده و حواريون نیز آن را قبول کرده اند ايمان دارم و به عيسايي كه به نبوت محمد ﷺ و كتاب او ايمان نداشته و امت خود را به او بشارت نداده، كافر.

جاثليق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

امام فرمود: آری، او گفت: پس دو گواه عادل از غیر همدینان خود که مسیحیان نیز او را قبول داشته باشند معرفی فرما، و از ما نیز از غیر همدینانت دو شاهد عادل بخواه.
 امام فرمود: اکنون کلام به انصاف راندى، آیا فردی که نزد حضرت مسیح دارای مقام و منزلتی بود قبول داری؟

جاثليق گفت: این شخص عادل کیست؛ نامش را بگو؟

امام فرمود: نظرت درباره یوحنا ديلمی چیست؟

جاثليق گفت: به به!! نام محبوبترین شخص نزد مسیح را بردی!

امام فرمود: تو را سوگند می دهم آیا در انجیل نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به کیش محمد عربی آگاه نمود و بشارت داد که بعد از او خواهیم آمد و من نیز به حواريون مرده دادم و آنان به او ايمان آوردند؟

قالَ الجاثليقُ: قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوْحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ، وَبَشَّرَ بِبُؤْذِ رَجُلٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَصِيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَمْ يُلَخِّصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ، وَلَمْ يُسَمِّ لَنَا الْقَوْمَ قَدْ رَفَعَهُمْ.

قالَ الرضا عليه السلام: فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَتَلَا عَلَيْكَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَآمَنَتِهِ أَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قالَ: سَدِيداً.

قالَ الرضا عليه السلام لِقِسْطَاسِ الرُّومِيِّ: كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسُّفْرِ الثَّالِثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ؟ قالَ: مَا أَحْفَظُنِي لَهُ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ عليه السلام: أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ؟ قالَ: بَلَى لَعَمْرِي.

قالَ: فَخُذْ عَلَيَّ السُّفْرَ الثَّالِثَ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَآمَنَتِهِ فَاشْهَدُوا لِي، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تَشْهَدُوا لِي!

ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّفْرَ الثَّالِثَ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاقْفَ، ثُمَّ قالَ:

جاثلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح اینطور نقل کرده و نبوت مردی را بشارت داده و هم به اهل بیت و وصی او مزده داده، ولی معین نکرده که این ماجرا چه وقت اتفاق خواهد افتاد و ایشان را برای ما معرفی نکرده است تا ایشان را بشناسیم.

امام فرمود: اگر فردی که بتواند انجیل بخواند را در اینجا حاضر کنیم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و امت او را برایت تلاوت کند آیا ایمان می آوری؟ جاثلیق گفت: سخن نیکی است،

آنحضرت نیز ضمن احضار قسطنطاس رومی او را فرمود: سیفر سوم انجیل^(۱) را تا چه حدی در حفظ داری؟ گفت: به تمام و کمال آنرا حفظ می باشم، سپس رو به رأس الجالوت نموده و فرمود: آیا انجیل خوانده ای؟ گفت: آری، امام فرمود: من سیفر سوم را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی درباره محمد و اهل بیت او - ﷺ و امتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در اینباره نبود، شهادت ندهید،

سپس امام علیه السلام ضمن خواندن سیفر سوم تا به ذکر پیامبر رسید، توقف کرده فرمود:

۱ - ظاهراً در این قسمت و در ادامه حدیث تصحیحی رع داده باشد، چرا که انجیل سیفر

ندارد، و آن مربوط به تورات است. (از استاد غفاری)

یا نصرانی، إني أسألك بحق المسيح وأمه، أتعلّم أنّي عالمٌ بالإنجيل؟ قال: نعم،
ثمّ تلا علينا ذكرَ مُحَمَّدٍ وأهل بيته وأُمّته، ثمّ قال: ما تقولُ يا نصراني، هذا قولُ عيسى
ابنِ مريمَ، فإنّ كذّبتَ ما ينطقُ به الإنجيلُ فقد كذّبتَ موسى وعيسى عليه السلام، ومتى أنكرتَ
هذا الذّكرَ وجبَ عليك القتلُ، لأنّك تكونُ قد كفرتَ برّبك ونبيّك وبكِتابك.

قال الجاثليق: لا أنكر ما قد بان لي من الإنجيل، وإني لمقرّ به.

قال الرضا عليه السلام: اشهدوا على إقراره.

ثمّ قال: يا جاثليق، سلّ عما بدا لك، قال الجاثليق: أخبرني عن حوارِي عيسى بنِ-
مريمَ عليه السلام كم كان عدّتهم؟ وعن علماء الإنجيل كم كانوا؟

قال الرضا عليه السلام: على الخير سقطت، أمّا الحواريون فكانوا اثني عشر رجلاً،
وكان أفضلهم وأعلمهم لوقا، وأمّا علماء النصارى فكانوا ثلاثة رجالٍ: «يوحنا» الأكبر بأبج،

ای نصرانی تو را به حقّ مسیح و مادرش قسم، آیا دریافتی که من عالم به انجیل می باشم؟
گفت: آری،

سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه
می گویی؟ این عین سخن مسیح علیه السلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی
و عیسی علیه السلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل تو واجب است،
زیرا به خدا و پیامبر و کتاب خود کافر شده ای.

جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان
اذعان دارم.

امام فرمود: شاهد بر اقرار او باشید!

امام ادامه داد: هرچه می خواهی سؤال کن. جاثلیق گفت: حواریون حضرت
مسیح و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از خوب کسی پرسیدی: حواریون دوازده نفر
و عالم و برترشان لوقا بود. و علمای مسیحیان سه نفر بودند: یوحنا اکبر در «أبج»،

وَ «يُوحَنَّا» بِقَرْقِيسِيَا ، وَ «يُوحَنَّا» الَّذِي لَمْ يَبْزُجَار ، وَعِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَهُوَ الَّذِي بَشَّرَ أُمَّةَ عِيسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ .
 ثُمَّ قَالَ : يَا نَصْرَانِي ، وَاللَّهِ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ . وَمَا نَنْقِمُ عَلَى عِيسَاكُمْ شَيْئاً إِلَّا ضَعْفَهُ وَقِلَّةَ صِيَامِهِ وَصَلَاتِهِ .
 قَالَ الْجَائِلِيُّ : أَفَسَدْتَ وَاللَّهِ عِلْمَكَ ، وَضَعَفْتَ أَمْرَكَ ، وَمَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلَّا أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ !!

قال الرضا عليه السلام : وَكَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ الْجَائِلِيُّ : مِنْ قَوْلِكَ إِنَّ عِيسَى كَانَ ضَعِيفاً قَلِيلَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ ، وَمَا أَفْطَرَ عِيسَى يَوْماً قَطُّ ، وَلَا نَامَ لَيْلٍ قَطُّ ، وَمَا زَالَ صَائِمَ الدَّهْرِ قَائِمَ اللَّيْلِ .

قال الرضا عليه السلام : فَلِمَنْ كَانَ يَصُومُ وَيُصَلِّي ؟ فَخَرَسَ الْجَائِلِيُّ وَانْقَطَعَ .

یوحنا در «قرقیسیا» ، و یوحنا دیلمی در رجاز و مطالب مربوط به رسول خدا ﷺ و اهل بیت و امت او نزد وی بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و امتش ، مزده داد .

سپس فرمود : ای مسیحی ، قسم به خدا ما به عیسیایی که به محمد ﷺ مؤمن بود ؛ ایمان داریم ، و نسبت به عیسیای شما ایرادی نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه او !
 جاثلیق گفت : بخدا سوگند ، دانش خود را تباه ساخته و خود را تضعیف نمودی ، می پنداشتم تو عالمترین فرد در بین مسلمین هستی !

امام فرمود : مگر چطور شده ؟

جاثلیق گفت : شما معتقدی که عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند و حال آنکه آنحضرت حتی یک روز هم بدون روزه سپری نساخته و یک شب نیز بخواب نرفت ، و همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار !

امام فرمود : برای نزدیکی و تقرب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند ؟
 جاثلیق نتوانست جوابی دهد و ساکت ماند !!

قال الرضا عليه السلام : يا نصراني ، إني أسألك عن مسألة قال : سل ! فإن كان عندي علمها أجبتك .

قال الرضا عليه السلام : ما أنكرت أن عيسى كان يحيي الموتى بإذن الله عز وجل . قال الجاثليق : أنكرت ذلك من قبل أن من أحيا الموتى وأبرأ الأكمه والأبرص ، فهو «رب» مستحق لأن يُعبد .

قال الرضا عليه السلام : فإن اتسع قد صنع مثل ما صنع عيسى عليه السلام : مثنى على الماء وأحيا الموتى وأبرأ الأكمه والأبرص ، فلم تتخذ أمته رباً ولم يعبد أحد من دون الله عز وجل ؟ ولقد صنع حزقيل النبي مثل ما صنع عيسى بن مريم ، فأحيا خمسة وثلاثين ألف رجل من بعد موتهم بسنتين سنة ، ثم التفت إلى رأس الجالوت فقال له : يا رأس الجالوت ، أتجد هؤلاء في شباب بني إسرائيل في التوراة ، اختارهم «بخت نصر» من سبي بني إسرائيل حين غزا بيت المقدس ، ثم أنصرف بهم إلى بابل ، فأرسله الله عز وجل إليهم فأحياهم ، هذا

امام فرمود : ای نصرانی از تو سوالی دارم ، جاثلیق گفت : بفرمایید ، اگر بدانم جواب می‌دهم .

امام فرمود : چرا قبول نداری که عیسی با اذن خدا مرده‌ها را حیات می‌بخشید؟ جاثلیق گفت : زیرا احیا کننده مردگان و شفا دهنده کوران و مبتلا به یبسی چنین کسی معبود و شایسته پرستیدن است .

امام فرمود : «یسع» نیز اعمالی مانند کارهای عیسی انجام می‌داد ، او هر آب راه می‌رفت و مرده را حیات می‌بخشید ، و نابینا و بیمار یبسی را شفا می‌داد ، ولی امتش وی را خدا ندانسته و هیچکس وی را پرستش نکرد ، و «حزقیل» پیامبر نیز همچو عیسی بن-مریم مرده زنده کرد ؛ سی و پنجهزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان ، زنده کرد . سپس آنحضرت رو به رأس الجالوت کرده فرمود : آیا ماجرای این تعداد از جوانان بنی‌اسرائیل را در تورات دیده‌ای؟ بخت نصر ایشان را از بین اسیران بنی‌اسرائیل که در وقت حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند برگزیده و به بابل برد ، خداوند نیز وی را به سوی ایشان فرستاد و او آنان را زنده نمود ، این مطلب در تورات موجود است و هر کدام

فِي التَّوْرَةِ لَا يَذْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ.

قال رأس الجالوت : قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَعَرَفْنَاهُ . قَالَ : صَدَقْتَ .

ثُمَّ قَالَ : يَا يَهُودِيَّ ، خُذْ عَلَى هَذَا السُّفْرِ مِنَ التَّوْرَةِ ، فَتَلَّ عَلَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ آيَاتِ ، فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّحُ لِقَرَاءَتِهِ ، وَيَتَعَجَّبُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ : يَا نَصْرَانِيَّ ، أَفَهُؤُلَاءِ كَانُوا قَبْلَ عِيسَى أَمْ عِيسَى كَانَ قَبْلَهُمْ؟

قال : بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ .

قال الرضا عليه السلام : لَقَدْ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَحْيِيَهُمْ مَوْتَاهُمْ ، فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : «اذْهَبْ إِلَى الْجَبَانَةِ ، فَنَادِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ : يَا فُلَانُ ، وَيَا فُلَانُ ، وَيَا فُلَانُ ، يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

از شما انکار کند کافر است .

رأس الجالوت گفت : این ماجرا را شنیده‌ام ، و از آن باخبرم .

امام فرمود : صحیح است ، اکنون نیک دقت کن و بنگر آیا این سفر از تورات را صحیح می‌خوانم؟ سپس آنحضرت آیاتی از تورات را بر ما تلاوت نمود ، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آنحضرت ، با شگفتی ، جسم خود را به راست و چپ حرکت می‌داد ، سپس رو به جاثلیق کرده پرسیدند : آیا اینها پیش از عیسی بوده‌اند یا عیسی پیش از آنان؟

جاثلیق گفت : آنان پیش از عیسی بوده‌اند .

فرمود : قریش همگی نزد آنحضرت ﷺ آمده و خواستند که آنجناب مرده‌هایشان را زنده کند ، رسول خدا ﷺ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام را همراه ایشان به صحراء (قبرستان) فرستاده و فرمود : در آنجا با صدای بلند افرادی را که ایشان خواهان زنده شدنشان هستند صدا بزن و تک تک نام ایشان را بپرو ، گو : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ می‌گوید : به اذن خدا برخیزید!

فَنَادَاهُمْ فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُؤُوسِهِمْ فَأَقْبَلْتُ مُرِيشُ تَسَالُفَهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ، ثُمَّ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ يُعِثُ نَبِيًّا فَقَالُوا : وَدِدْنَا أَدْرَكْنَاهُ فَنُذِمَ مِنْ بِهِ وَلَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَالْمَجَانِينَ ، وَلَقَدْ كَلَّمْتُهُ الْبَهَائِمُ وَالطَّيْرُ وَالْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ ، وَنَمْ تَتَّخِذُهُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ ، وَلَمْ تُنْكِرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ ، فَإِنْ أَخَذْتُمْ عِيسَى رَبًّا جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَجِزْقِيلَ رَبِّينَ ، لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ .

ثُمَّ أَنَّ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الصَّاعُونَ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً ، فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَحَرَتْ عِظَامُهُمْ وَصَارُوا رَمِيمًا ، فَرَبَّيْهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَمِنْ كَثَرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ : أَتُحِبُّ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنْذِرَهُمْ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا رَبِّ .

پس همه برخاسته ، خاکهای سرشان را می تکاندند ، و مردان قریش نیز از ایشان دربارهٔ امورشان پرسش می کردند و در ضمن گفتند : محمد پیامبر شده است ، مردگان از خاک برخاسته گفتند : ایکاش ، ما نیز وی را دریافته به او ایمان می آوردیم ، و رسول خدا ﷺ نیز افراد نابینا یا مبتلا به پستی و دیوانگان را شفا داده است ، با حیوانات ، پرندگان جن و شیاطین صحبت کرده است ، ولی ما آنحضرت را خدا نمی دانیم ، و در عین حال منکر فضائل این دسته از پیامبران نیستیم ، شما که عیسی را معبود خود می خوانید ، باید دو پیامبر : یسوع و جیزقیل را نیز معبود خود بدانید ، زیرا آندو نیز نظیر عیسی مردگان را زنده می کردند ، و معجزات دیگر او را نیز انجام می دادند .

و همچنین تعدادی از بنی اسرائیل که به هزاران نفر می رسیدند ، از بیم طاعون از دیار خود خارج شدند ، ولی خداوند جان ایشان را در یک لحظه گرفت ، اهل آن دیار ، اطراف آن مردگان حصار کشیدند و آنان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید ، روزی یکی از انبیاء بنی اسرائیل از آنجا عبور میکرد ، از کثرت استخوانهای پوسیده به شگفت آمد ، خداوند به او وحی فرمود که : آیا میل داری ایشان را برای تو زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت : آری ؛ ای پروردگار من .

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ! قُومِي يَا ذُنَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ! فَقَامُوا أَحْيَاءُ أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُؤُوسِهِمْ،

ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ اخْتَذَ الطَّيْرُ فَقَطَعَهُنَّ قِطْعًا، ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا، ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْيًا إِلَيْهِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَأَصْحَابُهُ السَّابِعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ فَأَرِنَا كَمَا رَأَيْتَهُ. فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَمْ أَرَهُ.

فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ [يُظْلِمُهُمْ] فَاحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَبَقِيَ مُوسَى وَحِيدًا.

فَقَالَ: يَا رَبِّ، اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ، فَأَرْجِعْ وَخُذِي، فَكَيْفَ يَصْدُقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرُهُمْ بِهِ، قَلَوْا نِسْتُ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا يَا أَفْتُهُلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؟ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ.

پس خداوند وحی فرستاد که ایشان را صدا بزن، او نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به فرمان خدا برخیزید! در یک آن همه زنده شده و با تکاندن خاک از سر خود برخاستند.

و دیگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی پرندگانی را گرفته و تکه تکه نمود، و هر قسمت را بر روی کوهی قرار داد؛ سپس همه را خواند و زنده شدند و به سوی او آمدند. و همچنین حضرت موسی علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود وقتی به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده، او گفت: من او را ندیده‌ام، ولی ایشان اصرار کرده گفتند: «ما کلام تو را تصدیق نمی‌کنیم مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم - بقره: ۵۵»، در نتیجه صاعقه‌ای آنها را سوزاند و نابود ساخت. و موسی تنها ماند و به خداوند عرض کرد: خداوند! من هفتاد تن از بنی اسرائیل را برگزیدم و همراه خود آوردم، و اکنون تنها برمی‌گردم، چطور امکان دارد قوم من سخنانم را در این واقعه بپذیرند؟ اگر می‌خواستی؛ هم من و هم ایشان را قبلاً از بین می‌بردی، آیا ما را بخاطر کاری خردان هلاک می‌سازی؟، خدا نیز ایشان را پس از مرگشان زنده نمود.

وَكُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتُهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لِأَنَّ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ ، فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَى الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَالْجَائِينَ يَتَّخِذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ تَعَالَى فَاتَّخِذْ هَؤُلَاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَابًا ! مَا تَقُولُ يَا حَصْرَانِي ؟
فَقَالَ الْجَائِلِيُّ : الْقَوْلُ قَوْلُكَ ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ : يَا يَهُودِي ، أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ آيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوباً تَباً مُحَمَّدٍ ﷺ وَأُمَّتِهِ : إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبٍ الْبَعِيرِ ، يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدًّا جِدًّا ، تَسْبِيحاً جَدِيداً فِي الْكِتَابِ الْجَدِيدِ ، فَلْيَفْرَحْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَإِلَى مُلْكِهِمْ لِنَتَطَمَّنَ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفاً يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ ، هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ ؟
قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : نَعَمْ . إِنَّا لَنَجِدُ ذَلِكَ كَذَلِكَ .

[سپس امام افزود : هیچیک از مواردی را که برایت ذکر کردم نمی توانی رد کنی ، زیرا همگی مضمون آیاتی از تورات ، انجیل ، زبور و قرآن است ، اگر هرکس که مرده زنده می کند و ناینایان و مبتلایان به پستی و دیوانگان را شفا می دهد ، خدا باشد ، پس اینها را هم خدا بدان ، حال ، چه می گویی ؟

جائلیق گفت : بله ، حرف ، حرف شهادت ، معبودی جز الله نیست !! .

سپس امام علیه السلام به رأس الجالوت فرمود : تو را به ده آیه ای که بر حضرت موسی نازل شد سوگند می دهم که آیا خبر محمد و امتش در تورات ، موجود هست ؟ که : « آن زمان که امت آخر ، پیروان آن شترسوار ، بیایند ، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند ، تسبیحی جدید در معبدهایی جدید ، در آن روزگار ، بنی اسرائیل باید به سوی ایشان و به سوی پادشاه ایشان روان شوند تا دلهایشان آرام گیرد ، چون آنان شمشیرهایی بدست دارند که توسط آن از کفار در گوشه و کنار زمین انتقام می گیرند » آیا این مطلب ، همینطور در تورات مکتوب نیست ؟

رأس الجالوت گفت : آری ، ما نیز آن را همینگونه در تورات یافته ایم .

ثُمَّ قَالَ لِلْجَانَلِيقِ : يَا نَصْرَانِيَّ، كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا؟ قَالَ : أَعْرِفُهُ حَرْفًا حَرْفًا .
 قَالَ لَهَا : أَتَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ؟ يَا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبٍ الْحَبَارِ لَا يَسَاءُ جَلَابِيبَ
 النُّورِ، وَرَأَيْتُ رَاكِبَ الْبُعِيرِ ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ؟ فَقَالَا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا .
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا نَصْرَانِيَّ، أَهَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى : إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى
 رَبِّكُمْ وَرَبِّي، وَ «الْفَارَقْلِيطَا» جَانِي هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ، وَهُوَ الَّذِي

سپس به جانلیق فرمود: یا کتاب «شعیا» تا چه حد آشنایی؟ گفت: حرف به حرفش را می‌دانم.

سپس به آندو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته‌های اوست: «ای مردم، من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالیکه لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شترسوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود»؟
 آندو جواب دادند: بله، شعیا اینگونه گفته است.

امام فرمود: آیا با این گفته عیسی علیه السلام در انجیل آشنا هستید: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد»^(۱) و اوست که به نفع من و به حق

۱ - مرحوم علامه شعرانی در کتاب اثبات نبوت، ص ۲۴۱ می‌فرماید: «باید دانست که

حضرت مسیح علیه السلام بشارت بآمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» - به کسر پاء فارسی و راء - است، که چون معربش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «أحمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آنرا به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند: «پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تفضیلی که در «أحمد» است (یعنی ستوده‌تر) و در محمد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می‌شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان است، و نصاری امروز به جای این کلمه در ترجمه‌های انجیل «تسل» دهند» می‌آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و بعقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح «اء و راء» است، و گویند اگر به ←

يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ ، وَهُوَ الَّذِي يُبْدِي فَضَائِحَ الْأُمَمِ ، وَهُوَ الَّذِي يُكَسِّرُ عَمُودَ الْكُفْرِ؟

فَقَالَ الْجَائِلِيُّقُ : مَا ذَكَرْتَ شَيْئاً مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَنَحْنُ مُقِرُّونَ بِهِ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : أَتَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتاً؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا جَائِلِيُّقُ ، أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ ، عِنْدَ مَنْ

وَجَدْتُمُوهُ؟ وَمَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ؟

فَقَالَ لَهُ : مَا افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ إِلَّا يَوْماً واحداً حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضّاً طَرِيّاً فَأَخْرَجَهُ إِلَيْنَا

يُوحَنَّا وَمَتَّى .

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتِكَ بِسُنَنِ الْإِنْجِيلِ وَعُلَمَائِهِ ، فَإِنْ كَانَ كَمَا تَزْعُمُ فَسَلِّمْ

شهادت خواهد داد همانطور که من برای او شهادت دادم ، واوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد ، واوست که رسواییهای امته را آشکار خواهد کرد ، واوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست» .

جائلیق گفت : هرچه از انجیل بخوانی آنرا قبول داریم .

امام فرمود : آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت : آری .

حضرت افزود : آن زمان که انجیل نخست را گم کرد بد ، آنرا نزد چه کسی یافتید

وچه کسی این انجیل را برای شما وضع کرد؟

جائلیق گفت : ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آنرا تر و تازه یافتیم ،

یوحنا و متی آنرا برای ما پیدا کردند .

فرمود : چه قدر نسبت به قصه این انجیل و علمای آن بی اطلاع هستی؟ اگر این مطلب

« کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود ، چون به فتح است به معنی «تسلی دهنده» است ،

و به عقیده ما ترجمه اول صحیح است ، و در قرآن (سوره صف آیه ۶) فرموده : «وَمُبَشِّرٌ بِرُسُولٍ

يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» - انتهى . سپس جناب علامه در ادامه دلائل صدق مدعای خود را

بیان فرموده اند . و لازم به ذکر است که در برخی از نسخ حدیث «بارقلیطا» آمده است .

اِخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ؟ وَإِنَّمَا وَقَعَ الْاِخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ الْيَوْمَ، فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ، وَلَكِنِّي مُفِيدُكَ عِلْمَ ذَلِكَ، أَعْلَمُ أَنَّهُ لَمَّا افْتَقَدَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ: قُبِّلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَافْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ، وَإِنْتُمْ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُمُ الْوَقَا وَمَرْقَابُوسُ وَيُوحَنَّا وَمَتَّى: إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْراً سِفْراً فِي كُلِّ أَحَدٍ، فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِ وَلَا تُخْلُوا الْكَنَائِسَ، فَإِنَّا سَتَنَلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْراً سِفْراً حَتَّى تَجْمَعَهُ كُلُّهُ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْوَقَا وَمَرْقَابُوسَ وَيُوحَنَّا وَمَتَّى وَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمْ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ، وَإِنَّمَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ تَلَامِيذُ التَّلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ، أَعْلِمْتُمْ ذَلِكَ؟ قَالَ الْجَائِلِيُّ: أَمَّا قُبِّلَ هَذَا فَلَمْ أَعْلَمْهُ وَقَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ، وَقَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ وَسَمِعْتُ أَشْيَاءَ بِمَا عَلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ، وَاسْتَرَدْتُ كَثِيراً مِنَ الْفَهْمِ.

همانطور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اثر مثل روز نخست بود که در آن دچار اختلاف نمی شدید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل نخست گم شد، مسیحیان نزد علماى خود گرد آمده و گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجیل را نیز گم کرده ایم، شما علما نزد خود چه دارید؟ الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یکشنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، هر یکشنبه، یک سفر از آنرا برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل را گرد آوریم.

سپس آنحضرت فرمود: الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل نخست برای شما نگاشتند، و این چهار نفر شاگردان اولین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟

جائلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانستم، و از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می دانستی از شما شنیدم، قلبم شهادت می دهد که آنها همه حق است، از فرمایشات شما بسیار استفاده کردم.

فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَكَيْفَ شَهَادَةُ هَؤُلَاءِ عِنْدَكَ؟

قَالَ : جَائِزَةٌ ، هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ ، وَكُلُّ مَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ .

فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِلْمَأْمُونِ وَمَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمِنْ غَيْرِهِمْ - : اشْهَدُوا عَلَيَّ ،
قَالُوا : قَدْ شَهِدْنَا .

ثُمَّ قَالَ لِلْجَائِلِيَّيْنِ : بِحَقِّ الْإِبْنِ وَآمِهِ ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ «مَتَّى» قَالَ فِي نِسْبَةِ عِيسَى : إِنَّ
الْمَسِيحَ ابْنَ دَاوُدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذَا بْنِ خَضْرُونَ؟ وَقَالَ «مَرْقَانُوسُ»
فِي نِسْبَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِي جَسَدِ الْآدَمِيِّ فَصَارَتْ إِنْسَانًا؟ وَقَالَ
«الْوَقَا» : إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ وَآمَهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَدَمٍ فَدَخَلَ فِيهَا رُوحُ الْقُدُسِ؟ ثُمَّ
إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ : حَقًّا أَقُولُ لَكُمْ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ
مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّهُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْزِلُ ، فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ؟

امام فرمود: به نظر تو، گواهی این افراد چطور است؟

جاثلیق گفت: گواهی اینان قابل قبول می باشد، اینان علمای انجیل هستند و هر چه
را تأیید کنند و بدان شهادت دهند حق و درست است.

امام علیه السلام به مأمون و اهل بیتش و سایر حضار فرمود: شما گواه باشید، گفتند: ما
گواهیم،

سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر (عیسی) و مادرش (مریم علیهما السلام) سوگند
می دهم، آیا می دانی که متی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن-
یعقوب بن یهوذا بن خضر و ن است و مرقابوس درباره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السلام
گفته است: او «کلمه» خدا است که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت
انسان درآمد. والوقا گفته است: عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش انسانهایی بودند از
خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از قسمتی از
مطالب این است که فرموده: «ای حواریون، برستی و صداقت برایتان می گویم: تنها
کسی می تواند به آسمان صعود کند که از همانجا آمده باشد جز راکب شتر: خاتم الانبیاء،
که او به آسمان صعود می کند و فرود می آید»، نظرت راجع به این کلام چیست؟

قَالَ الْجَائِلِيُّ : هَذَا قَوْلُ عِيسَى لَا تُنْكِرُهُ .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَمَا تَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْوَقَا وَمَرْقَانُوسَ وَمَتَّى عَلَى عِيسَى وَمَا نَسَبُوهُ إِلَيْهِ؟ قَالَ الْجَائِلِيُّ : كَذَبُوا عَلَى عِيسَى .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا قَوْمَ ، أَلَيْسَ قَدْ زَكَاهُمْ وَشَهِدَ أُنْهَمُ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَقَوْلُهُمْ حَقٌّ؟ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ : يَا عَالِمَ الْمُسْلِمِينَ ، أَحِبُّ أَنْ تُعْفِنِي مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَإِنَّا قَدْ فَعَلْنَا . سَلْ يَا نَصْرَانِي عَمَّا بَدَأَكَ؟

فَقَالَ الْجَائِلِيُّ : لَيْسَ لَكَ غَيْرِي ، فَوَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ .

فَأَلْتَفَتَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ : تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ؟

فَقَالَ : بَلْ أَسْأَلُكَ وَلَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التَّوْرَةِ ، أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زَبُورِ دَاوُدَ ، أَوْ مَا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى .

جائلیق گفت : این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی کنیم ،

امام فرمود : نظرت درباره شهادت و گواهی الوقا ، مرقابوس و متی درباره عیسی واصل و نسب او چیست؟

جائلیق گفت : به عیسی افتراء زده اند ،

امام علیه السلام به حاضران فرمود : مگر او هم اکنون پاکی و صداقت ایشان را تأیید نکرد و نگفت آنان علمای انجیل هستند و گفتارشان کاملاً حق و حقیقت است؟

جائلیق گفت : ای عالم اهل اسلام ، میل دارم مرا در مورد این چهار تن معاف داری ،

امام فرمود : قبول است ، تو را معاف کردیم ، حال هر چه می خواهی پرسش کن .

جائلیق گفت : بهتر است دیگری سؤال کند ، سوگند به حق مسیح که من فکر نمی کردم در علمای مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد .

امام رو به رأس الجالوت کرده فرمود : اکنون ، من از تو پرسش کنم یا تو می پرسی؟

گفت : من می پرسم ، و تنها جوابی را قبول می کنم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داوود ، یا صُحُفِ ابراهیم و موسی .

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَقْبَلْ مِنِّي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطَلِقُ بِهِ التَّوْرَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ-
 عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : مِنْ أَيْنَ تُثَبِّتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ ؟
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَهِدَ نُبُوَّتَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ، وَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ، وَدَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ
 فِي الْأَرْضِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالَ لَهُ : أَثَبِّتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ !
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَعْلَمُ يَا يَهُودِيٌّ أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ : إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ
 نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ قَصْدٌ قَوَا ، وَمِنْهُ فَاسْتَمْعُوا ، فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةٌ غَيْرَ وَلَدِ
 إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَالنَّسَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِتْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟
 فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ .
 فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ ؟ قَالَ : لَا .

امام فرمود: پاسخی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داوود باشد .

رأس الجالوت گفت : از کجا نبوت محمد را اثبات می کنی ؟
 امام فرمود : یهودی! موسی بن عمران ، عیسی بن مریم ، داود خلیفه خدا در زمین ،
 به نبوت او گواهی داده اند .

رأس الجالوت گفت : گفته موسی بن عمران را ثابت کن ،
 امام فرمود : مگر قبول نداری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نموده و گفت :
 « پیامبری از برادران شما خواهد آمد ، او را تصدیق کرده و از وی اطاعت نمائید » ، حال
 اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آندو را از طرف ابراهیم
 علیه السلام می دانی ، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند ؟
 رأس الجالوت گفت : آری ، این همان گفته حضرت موسی است و ما آنرا رد نمی کنیم ،
 فرمود : آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد ﷺ آمده ؟ گفت : نه .

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَلَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ؟
 قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ لِي مِنَ التَّوْرَةِ،
 فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تُنْكِرُ أَنَّ التَّوْرَةَ تَقُولُ لَكُمْ: جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ،
 وَأَضَاءَ لِلنَّاسِ مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ، وَاسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ:
 أَعْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَمَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا.
 قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَخْبِرُكَ بِهِ، أَمَّا قَوْلُهُ: «جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ»: فَذَلِكَ
 وَحْيُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ، وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَأَضَاءَ لِلنَّاسِ
 فِي جَبَلِ سَاعِيرَ» فَهُوَ: الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَيْهِ،
 وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَاسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ»: فَذَلِكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ، وَيُسَمَّى وَبَيْتُهُ وَبَيْتُهَا
 يَوْمَانِ أَوْ يَوْمٌ.

قَالَ شُعْبَةُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَةِ -: رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهَا
 الْأَرْضُ، أَحَدُهُمَا عَلَى جِمَارٍ، وَالْآخَرُ عَلَى جَبَلٍ، فَهَنْ رَاكِبُ الْجِمَارِ وَمَنْ رَاكِبُ الْجَبَلِ؟

فرمود: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟
 گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحت آنرا از تورات برایم ثابت کنی،
 امام فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از جانب طور
 سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟
 رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آنرا نمی دانم.
 امام فرمود: من برایت خواهم گفت، جمله «نور از جانب طور سینا آمده» اشاره به
 وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر
 بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم علیه السلام وحی
 فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکه است
 که فاصله اش تا مکه یک یا دو روز می باشد،

و شعبای پیامبر طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: «دو سوار را
 می بینم که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن
 دیگری سوار بر شتر»، سوار بر درازگوش و سوار بر شتر کیستند؟

قال رأس الجالوت : لا أعرفُهما فخبّرني بهما؟

قال عليه السلام : أما راكبُ الحمارِ فَعِيسَى ، وأما راكبُ الجملِ مُحَمَّدٌ ﷺ ، أتُنكرُ هذا التّوراة؟ قال : لا ، ما أنكرُهُ .

ثم قال الرضا عليه السلام : هل تعرفُ حَيَّوْقَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قال : نعم إني به لعارِفٌ ! قال : فَإِنَّهُ قالَ - وَكِتَابُكُمْ يَنْطِقُ بِهِ - : جاءَ اللهُ تعالى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فارانَ ، وَامْتَلَأَتِ السّماواتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَأَمْنِهِ ، يَحْمِلُ حَبْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ ، يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ، - يَعْنِي بِالْكِتَابِ : الْقُرْآنَ - أَتَعْرِفُ هَذَا وَتُؤْمِنُ بِهِ؟ قال رأس الجالوت : قَدْ قالَ ذَلِكَ حَيَّوْقُ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا تُنْكِرُ قَوْلَهُ .

قال الرضا عليه السلام : فَقَدْ قالَ داوُدُ عليه السلامُ فِي زَبُورِهِ - وَأَنْتَ تَقْرَأُهُ - : «اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِيمَ السُّنَّةِ بَعْدَ الْفِتْرَةِ» ، فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيًّا أَقامَ السُّنَّةَ بَعْدَ الْفِتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ؟

رأس الجالوت گفت : آنان را نمی شناسم ، ایشان را معرفی کن ،

امام فرمود : آنکه بر درازگوش سوار است ؛ عیسی است و آن شترسوار محمد ﷺ ، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت : نه ، انکار نمی کنم .

امام عليه السلام پرسید : آیا حقیق پیامبر را می شناسی؟ گفت : بله ، می شناسم .

امام فرمود : حقیق چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید - : خداوند از کوه فاران «بیان» آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمد و امتش پر شده است ، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند - و کنایه از تسلط امت اوست بر دریا و خشکی - ، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد - و منظور از کتاب فرقان است - آیا به این مطالب ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت : این مطالب را حقیق گفته است و ما منکر آن نیستیم .

امام فرمود : داوود در زبورش - که تو نیز آنرا می خوانی گفته است : «خداوند! برپا - کننده سنت بعد از فترت را مبعوث کن» ، آیا پیامبری غیر از محمد ﷺ را می شناسی که بعد از دوران فترت ، سنت را احیاء و برپا کرده باشد؟!

قال رأس الجالوت : هذا قول داود نعرفه ولا نذكره ، ولين عنك : عيسى عليه السلام ، وأيامه هي الفترة .

قال الرضا عليه السلام : جهلت : إن عيسى لم يخالف السنة ، وكان موافقاً لسنة التوراة حتى رفعه الله إليه ، وفي الإنجيل مكتوب : إن ابن البرة ذاهب و «الفارقليطا» جاء من بعده يخفف الأصار ، ويُفسر لكم كل شيء ، ويشهد لي كما شهدت له ، أنا جيشكم بالأمثال وهو يأتاكم بالتأويل ، أنؤمن بهذا في الإنجيل ؟ قال : نعم ، لا أنكره .
فقال الرضا عليه السلام : أسألك عن نبيك موسى بن عمران عليه السلام .
فقال : سل .

قال : ما الحجة على أن موسى نبوت الله ؟
قال اليهودي : إنه جاء بما لم يجيء أحد الأنبياء قبله .

رأس الجالوت گفت : این سخن داود است و آن را قبول دارم ، منکر نیستیم ، ولی منظور او عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است ،
امام فرمود : تو نمی دانی و اشتباه می کنی ، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آنهنگام که خداوند او را به نژاد خود بالا برد ، و در انجیل چنین آمده است : «پس زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند ، و همانطور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد ، من امثال را برای شما آوردم ، او تأویل را برایتان خواهد آورد» ، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری ؟ گفت : بله ، آنرا انکار نمی کنم .

امام فرمود : ای رأس الجالوت ، از تو درباره پیامبرت موسی بن عمران می پرسم ،
گفت : بفرمائید ،

فرمود : چه دلیلی بر نبوت موسی هست ؟
مرد یهودی گفت : معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند ،

قَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِثْلُ مَاذَا؟

قَالَ : مِثْلُ قَلْبِ الْبَحْرِ ، وَقَلْبِهِ الْعَصَا حَيَّةٌ تَسْعَى ، وَضَرْبُهُ الْحَجَرُ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُيُونُ ، وَإِخْرَاجُهُ يَدَهُ بَيْضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ ، وَعَلَامَاتُ لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ .

قَالَ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدَقْتَ ، فِي أَنَّهَا كَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ ، إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ ، أَفَلَيْسَ كُلُّ مَنْ ادَّعَى أَنَّهُ نَبِيٌّ ، ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ وَجَبَ عَلَيْكُمْ تَصْدِيقُهُ؟

قَالَ : لَا ، لِأَنَّ مُوسَى لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ لِمَكَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَقُرْبِهِ مِنْهُ ، وَلَا يَجِبُ عَلَيْنَا الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مَنْ ادَّعَاهَا ، حَتَّى يَأْتِيَ مِنَ الْأَعْلَامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ .

قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَكَيْفَ أَقْرَرْتُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَلَمْ يَقْلِقُوا الْبَحْرَ وَلَمْ يَفْجَرُوا مِنَ الْحَجَرِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ عَيْنًا ، وَلَمْ يُخْرِجُوا أَيْدِيَهُمْ مِثْلَ إِخْرَاجِ مُوسَى يَدَهُ

امام فرمود : مثل چه چیز؟

گفت : مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن ، يد بيضاء و نیز آیات و نشانه‌هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند ،

امام فرمود : در مورد اینکه دلیل موسی بر حقیقت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند ، درست می‌گویی ، حال ، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟

گفت : نه ، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند ، نظیر نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند ، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم ، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد ،

امام فرمود : پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را شکافتند و از سنگ ، دوازده چشمه ایجاد نکردند ، و مثل موسی «يد

بَيْضَاءَ، وَلَمْ يَقْلِبُوا الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى؟!

قَالَ لَهَا الْيَهُودِيُّ: قَدْ خَبَرْتُكَ أَنَّهُ مَتَى جَاؤُوا عَلَى بُيُوتِهِمْ مِنَ الْآيَاتِ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ، وَلَوْ جَاؤُوا بِمِثْلِ مَا لَمْ يَجِبْ بِهِ مُوسَى، أَوْ كَانُوا عَلَى مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى وَجَبَ تَصْدِيقُهُمْ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ، فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْإِقْرَارِ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَكَانَ مُحْيِي الْمَوْتِ، وَيُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ، وَيَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؟!

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: يُقَالُ: إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ وَلَمْ نَشْهَدْهُ.

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْآيَاتِ وَشَاهِدَتُهُ، أَلَيْسَ إِنَّمَا جَاءَتْ الْأَخْبَارُ مِنْ ثِقَاتٍ أَصْحَابِ مُوسَى أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: فَكَذَلِكَ أَيْضاً أَتَتْكُمُ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، فَكَيْفَ صَدَّقْتُمْ مُوسَى وَلَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَى؟! قَلِمُ يُحْزِرُ جَوَاباً.

از تواتر خبرها

بَيْضَاءَ» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند،

یهودی گفت: من که گفتم، هرگاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند - هرچند غیر از معجزات موسی باشد - تصدیقشان واجب است.

امام فرمود: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پستی را شفا می داد و از گل؛ پرندهای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن بحیثه گلی به اذن خداوند به پرندهای زنده تبدیل می شد؟

رأس الجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده ایم، امام فرمود: آیا معجزات موسی را دیده ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بلی، همینطور است.

امام فرمود: بسیار خوب، همچنین درباره معجزات عیسی اخبار متواتر برای شما نقل شده، پس چرا موسی را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَكَذَلِكَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَمَا جَاءَ بِهِ ، وَأَمَرَ كُلُّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا ، وَلَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قَصَصُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا ، وَأَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَمَا يَعْمَلُونَ فِي بُيُوتِهِمْ ، وَجَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصَى . قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ : لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبَرُ عِيسَى ، وَلَا خَبَرُ مُحَمَّدٍ ، وَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقِرَّ لَهَا بِمَا لَا يَصِحُّ عِنْدَنَا .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَالشَّاهِدُ الَّذِي يَشْهَدُ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُحَمَّدٍ ﷺ شَاهِدٌ زَوْرٌ؟ فَلَمْ يُجِبْ جَوَابًا .

ثُمَّ دَعَا بِالْهَرَبِذِ الْأَكْبَرِ ، فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرْنِي عَنْ زَرْدَشْتِ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، مَا حُجَّتُكَ عَلَى نُبُوَّتِهِ؟

قَالَ : إِنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، وَلَمْ تَشْهَدْهُ ، وَلَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ

حضرت ادامه فرمودند : و همچنین است موضوع نبوت محمد ﷺ و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد ، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوبانی می کرد و اجرت می گرفت ، دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف ، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می داند خبر می داد ، و آیات و معجزات بی شماری ارائه داد .

رَأْسُ الْجَالُوتِ گفت : مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم ،

امام فرمود : پس شاهی که برای عیسی و محمد ﷺ گواهی داد ، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد .

آنکه امام : هر بزرگ را فراخواند و فرمود : دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟ گفت : چیزهایی آورده که قبل از او کسی نیاورده است ، البته ما ، خود او را

عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ.

قَالَ: أَفَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَيْتُكُمْ الْأَخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ؟ قَالَ: بَلَى.

قَالَ: فَكَذَلِكَ سَائِرُ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ، أَتَيْتُهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَنَّى بِهِ النَّبِيُّونَ، وَأَتَى بِهِ مُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَمَا عَذَرُكُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ بِهِمْ، إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزُرْدِشْتٍ مِنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَحِبِّي بِهِ غَيْرُهُ؟ فَانْقَطَعَ الْهَرَبُ بِذَلِكَ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمَ، إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ فَلْيَسْأَلْ غَيْرَ مُحْتَشَمٍ!

فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ - وَكَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ - فَقَالَ: يَا عَالِمَ النَّاسِ، لَوْلَا دَعَوْتُ إِلَى مَسْأَلَتِكَ لَمْ أَقْدَمْ عَلَيْكَ بِالسَّائِلِ، وَلَقَدْ دَخَلْتُ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ وَالشَّامَ وَالْجَزِيرَةَ وَلَقِيتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَلَمْ أَقْعُ عَلَى أَحَدٍ يُثَبِّتُ لِي وَاحِدًا لَيْسَ غَيْرُهُ قَائِمًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ،

ندیده‌ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او - میزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی می‌کنیم.

امام فرمود: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید. گفت: بله همینطور است.

امام فرمود: سایر اُمتهای گذشته نیز چنین‌اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغير آنان بدین امور چیست؟ هر یک خشک‌ش زد!!

سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمود: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت پرسش کند!

در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند، اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام، و جزیره سفر نموده و با متکلمین بسیاری برخورد کرده‌ام، ولی کسی را نیافته‌ام که بتواند وجود «واحد»ی را که غیر از او کس دیگری قائم به وحدانیت نباشد را برایم ثابت کند.

أَفْتَاذَنْ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ فَأَنْتَ هُوَ!
قَالَ: أَنَا هُوَ.

قَالَ: سَلْ يَا عِمْرَانُ وَعَلَيْكَ بِالنَّصْفَةِ، وَإِيَّاكَ وَالْخَطْلَ وَالْجَوْرَ!
فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُثَبِّتَ لِي شَيْئاً أَتَعَلَّقُ بِهِ، فَلَا أَجُوزُهُ!
قَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ، فَارْزَحَمَ النَّاسُ وَانْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.
فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَائِنِ الْأَوَّلِ وَعَمَّا خَلَقَ؟
قَالَ: سَأَلْتَ فَافْهَمْ الْجَوَابَ.

أَمَّا الْوَاحِدُ: فَلَمْ يَزَلْ كَائِناً وَاحِداً، لَا شَيْءَ مَعَهُ، بِلَا حُدُودٍ، وَلَا أَعْرَاضٍ وَلَا يَزَالُ
كَذَلِكَ، ثُمَّ خَلَقَ خَلْقاً مُبْتَدِعاً مُخْتَلِفاً، بِأَعْرَاضٍ وَحُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ، لَا فِي شَيْءٍ أَقَامَهُ، وَلَا فِي
شَيْءٍ حَدَّهُ، وَلَا عَلَى شَيْءٍ حَدَاهُ وَمَثَلَهُ، فَجَعَلَ الْخَلْقَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ صَفْوَةً وَغَيْرَ صَفْوَةٍ،

آیا اجازه پرسش به من می دهی؟
امام فرمود: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد: حتماً تو هستی،
گفت: آری خودم هستم،

امام فرمود: پیرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از
حق پرهیز، عمران گفت: بخدا سوگند ای آقای من، فقط من خواهم چیزی را برایم ثابت
کنی که بتوانم به آن چنگ زده و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم.
امام فرمود: آنچه می خواهی پیرس، اهل مجلس همگی ازدحام کرده و به هم
نزدیک شدند.

عمران گفت: اولین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟
امام فرمود: پرسیدی، پس خوب دقت کن!

«واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش
باشد، بی هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را به گونه ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف،
نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش

وَاخْتِلَافاً وَائْتِلَافاً، وَالْوَنَاءُ وَذَوْقاً وَطَعْمًا، لَا لِحَاجَةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَى ذَلِكَ، وَلَا لِفَضْلِ مَنَزِلَةٍ لَمْ يَتَلُغْهَا إِلَّا بِهِ، وَلَا رَأْيَ لِنَفْسِهِ فِيهَا خَلْقَ زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانًا، تَعْقِلُ هَذَا يَا عِمْرَانُ؟
 قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي.

قَالَ: وَاعْلَمْ يَا عِمْرَانُ، أَنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ، لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ، وَلَكَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَخْلُقَ أَضْعَافَ مَا خَلَقَ، لِأَنَّ الْأَعْوَانَ كُلَّهَا كَثُرُوا كَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَى.

ثُمَّ طَالَ السُّؤَالُ وَالْجَوَابُ بَيْنَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ عِمْرَانَ الصَّابِيِّ، وَالزَّمَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَكْثَرِ مَسَائِلِهِ حَتَّى انْتَهَتْ الْحَالُ إِلَى أَنْ قَالَ: يَا سَيِّدِي، أَشْهَدُ أَنَّهُ كَرًا وَصَفَتْ وَلَكِنْ بَقِيَتْ مَسْأَلَةٌ! قَالَ: سَلْ عَمَّا أَرَدْتُ،

قَالَ: أَشَأْلُكَ عَنِ «الْحَكِيمِ» فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ وَهَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ؟ وَهَلْ يَتَحَوَّلُ شَيْءٌ؟

کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را صور مختلف و گوناگون، از جمله: خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد، و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می فهمی؟
 گفت: بله به خدا، ای آقای من.

حضرت ادامه داد: و بدانکه اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می کرد، فقط چیزهایی را خلق می کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی تر خواهد شد.

سپس سؤال و جواب میان آنحضرت و عمران صابی به طول انجامید و آنحضرت وی را در بیشتر پرسشهایش ملزم نمود تا اینکه پایان کار بدانجا انجامید که گفت: ای آقای من، شهادت می دهم که او همانگونه است که وصفش نمودی، ولی پرسشی باقی مانده.

فرمود: هر چه می خواهی پرسش کن.

گفت: درباره خدای حکیم می پرسم که او در چه چیزی می باشد؟ و آیا چیزی او

إِلَى شَيْءٍ؟ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ؟

قال الرضا عليه السلام: أَخْبِرَكَ يَا عِمْرَانُ قَاعِقِلُ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ مَنْ أَعْمَضَ مَا يَرِدُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسَائِلِهِمْ، وَلَيْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ جِلْمُهُ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أُولُوا الْعَقْلِ الْمُتَنَصِّفُونَ.

أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ: فَلَوْ كَانَ خَلْقٌ مَا خُلِقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ، لَجَازَ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خُلِقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً لِحَاجَةٍ، وَلَمْ يَزَلْ ثَابِتاً لَا فِي شَيْءٍ [وَلَا عَلَى شَيْءٍ]، إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ يُمَسِّكُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَيَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَيَخْرُجُ مِنْهُ. وَاللَّهُ جَلَّ وَتَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمَسِّكُ ذَلِكَ كُلَّهُ، وَلَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَلَا يُؤَوِّدُهُ حِفْظُهُ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ، وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَطَّلَعَ مِنْ رُسُلِهِ وَأَهْلِ سِرِّهِ وَالْمُسْتَحْفِظِينَ لِأَمْرِهِ وَخَزَائِنِهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ، وَإِنَّمَا أَمْرُهُ كَلَمَحِ الْبَصَرِ أَوْ

را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟

فرمود: این از پیچیده ترین نکاتی است که مورد پرسش همه مردم می باشد، و افرادی که دچار کاستی در عقل و علم و فهم هستند آنرا نمی فهمند، و در مقابل، عقلای مُنصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آنرا بفهم ای عمران.

اما مطلب نخست آن: اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به ایشان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنان دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیز، إلا اینکه مخلوقات یکدیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنان او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنان عاجز است، و هیچیک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی و خواص

هُوَ أَقْرَبُ ، إِذَا شَاءَ شَيْئاً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ : كُنْ فَيَكُونُ بِمَسِيرَتِهِ وَإِرَادَتِهِ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ ، وَلَا شَيْءٌ أَبْعَدُ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ ، أَفَهَمْتَ يَا عِمْرَانُ؟
 قَالَ : نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهِمْتُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى مَا وَصَفْتَ وَوَحَّدْتَ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُبْعُوثُ بِأَهْدَى وَدِينِ الْحَقِّ ، ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَأَسْلَمَ .
 قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ : فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِيِّ - وَكَانَ جَدِّ لَا لَمْ يَقْطَعُهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ قَطُّ - لَمْ يَدْنُ مِنَ الرَّضَا عليه السلام أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَمْ يَسْأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ ، وَأَمْسَيْنَا فَهَضَّ الْمَأْمُونُ وَالرَّضَا عليه السلام فَدَخَلَا وَانْصَرَفَ النَّاسُ .
 ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عليه السلام - بَعْدَ أَنْ عَادَ إِلَى مَنْزِلِهِ - : يَا غُلَامُ ، صِرْ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِّ فَأَتِنِي بِهِ . فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْعَةِ .

وآشنایان به اسرار او ، حافظان و نگاهبانان شریعت او ، فرمان او در یک چشم برهم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید ، هرآنچه را اراده فرماید ، فقط به او می گوید : موجود شو ، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود ، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست ، و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست ، آیا فهمیدی عمران؟!

گفت : بله سرورم ، فهمیدم ، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همانگونه است که توضیح دادی و به یکتایی و صفش نمودی ، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست که به نور هدایت و دین حق مبعوث شده است ، آنگاه رو به قبله ، به سجده افتاده اسلام آورد .

حسن بن محمد نوفلی گوید : وقتی سایر متکلمین ، عمران صابی را چنین دیدند - با آنکه سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود - هیچکس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد ، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند ، کم کم مغرب درآمده و مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته بداخل رفتند ، و مردم نیز متفرق شدند .

سپس حضرت رضا علیه السلام پس از بازگشت از منزل فرمود : ای غلام ، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور .

گفتم : فدایت شوم ، من می دانم او کجاست ، او نزد یکی از برادران شیعه ما است ،

قَالَ: فَلَا بَأْسَ قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً. فَصِيرْتُ إِلَى عِمْرَانَ فَأَتَيْتُهُ بِهِ، فَرَحَّبَ بِهِ، وَدَعَا بِكِسْوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ، وَدَعَا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَوَصَّلَهُ بِهَا.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَكَيْتَ فِعْلَ جَدِّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

قَالَ: هَكَذَا يَجِبُ. ثُمَّ دَعَا عليه السلام بِالْعَشَاءِ فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ، وَأَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ، حَتَّى إِذَا قَرَعْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ: انْصَرِفْ مُصَاحِباً وَبَكَّرْ عَلَيْنَا نَطْعُمُكَ مِنْ طَعَامِ الْمَدِينَةِ.

فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمُقَالَاتِ فَيُطْلُ عَلَيْنِهِمْ أَمْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنِبُوهُ، وَوَصَّلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ، وَأَعْطَاهُ الْفَضْلُ مَالاً جَزِيلاً، وَوَلَاهُ الرِّضَا عليه السلام صَدَقَاتٍ بَلَغَ فَأَصَابَ الرِّغَائِبَ.

امام فرمود: مانعی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من نزد عمران رفتم و او را آوردم، امام عليه السلام به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و بعنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مانند جدت امیرالمؤمنین عليه السلام رفتار کردید.

امام فرمود: اینگونه واجب است، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاندند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل بازگرد و فردا اوّل وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این قضیه متکلمان از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله ایشان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا عليه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود^(۱) و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

۱ - از آنجا که اوّل شرط پذیرش و لایتنه‌دی مأمون از طرف حضرت رضا عليه السلام عدم دخالت در عزل و نصب بوده ظاهراً منصوب کردن عمران به صدقات بلخ مورد تردید است، و بنا بر نظر جناب استاد غفاری - آئینه الله - «مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام عليه السلام بوده است».

۳۰۸- وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَهْمِ أَنَّهُ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ»؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، وَلَمْ يَقُلْ لَهَا لَا تَأْكُلَا مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، وَلَا يَحْتَكَانِ مِنْ جَنْبِهَا، فَلَمْ يَقْرَبَا تِلْكَ الشَّجَرَةَ وَإِنَّمَا أَكَلَا مِنْ غَيْرِهَا إِذْ وَسَّوسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» وَإِنَّمَا نَهَاكُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرَهَا، وَلَمْ يَنْهَكُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا: «إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»، «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» وَلَمْ يَكُنْ آدَمُ وَحَوَّاءُ شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَخْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا

۳۰۸- علی بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون رفتم و نزد او حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت، مأمون به آنحضرت گفت: ای زاده رسول خدا، مگر عقیده شما این نیست که تمام پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: آری. گفت: پس معنی این آیه چیست: «پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد - طه: ۱۲۱»؟!.

امام فرمود: براستی خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام فرمود: «وگفتیم: ای آدم، با همسر خویش در بهشت بیارام، و از آن از هر جا که خواهید به فراوانی بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران می شوید - بقره: ۳۵»، و خداوند به آندو فرمود: از این درخت و سایر درختان از این نوع نخورید، آنان نیز به آن درخت نزدیک نشدند و تنها پس از وسوسه شیطان از درخت دیگری خوردند آنجا که شیطان گفت: «خداوند شما را از این درخت باز نداشت - اعراف: ۲۰» و تنها شما را از نزدیک شدن به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است «مگر برای آنکه مبادا دو فرشته شوید یا جاویدان باشید» و برای آندو سوگند خورد که من شما را هر آینه از نیکخواهانم و آدم و حوا تا پیش از آن ندیده بودند کسی به دروغ سوگند به خدا بخورد،

«فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ»، فَأَكَلَا مِنْهَا ثَقَّةً بِسَمِينِهِ بِاللَّهِ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ يَذْنِبُ كَبِيرٍ اسْتَحَقَّ دُخُولَ النَّارِ بِهِ، وَإِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمُؤْهَوِيَّةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا اجْتَبَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَجَعَلَهُ نَبِيًّا كَانَ مَعْصُومًا لَا يَذْنِبُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

قَالَ الْمُصَنِّفُ رحمته الله: لَعَلَّ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَرَادَ «بِالصَّغَائِرِ الْمُؤْهَوِيَّةِ»: تَرْكُ الْمُنْدُوبِ وَارْتِكَابِ الْمَكْرُوهِ مِنَ الْفِعْلِ، دُونَ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الصَّغِيرِ بِالإِضَافَةِ إِلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ، لَا قِتْضَاءَ أَدِلَّةِ الْعُقُولِ وَالْأَثَرِ الْمُنْقُولِ لِذَلِكَ، وَرَجَعْنَا إِلَى سِيَاقِ الْحَدِيثِ.

ثُمَّ قَالَ الْمُتَأَمِّنُونَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا أَتَاهَا صَالِحًا جَعَلَا شُرَكَاءَ فِيهَا

«پس آندو را به فریبی [از آن پایه بلند] فرود آورد»، و آندو با اطمینان به سوگند او از درخت خوردند، و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحق عذاب جهنم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره‌ای بود که خدا آنها را می‌بخشد و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز - پیش از وقت نبوتشان - جایز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیره و چه کبیره مرتکب نشد، خداوند خود می‌فرماید: «پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد» سپس پروردگارش او را برگزید و به مهر و بخشایش خویش بر او بازگشت و توبه‌اش را پذیرفت و او را راه نمود - طه: ۱۲۲ و ۱۲۱، و نیز فرموده: «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید - آل عمران: ۳۴».

مؤلف کتاب رحمته الله گوید: شاید مراد حضرت رضا علیه السلام از «گناهان صغیره بخشوده شده» ترک مستحب و انجام فعل مکروه باشد، نه کار قبیح کوچک با افزودن به آنچه بزرگتر از آن است، چرا که اقتضای دلیل عقل و روایات نقل شده بر این است. بازگردیم به ادامه حدیث.

سپس مأمون پرسید: معنی این آیه چیست: «پس چون آندو را فرزندی نیک

آنها؟»

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ حَوَاءَ وَلَدَتْ لِآدَمَ حَمْسَةً بَطْنٍ، فِي كُلِّ بَطْنٍ ذَكَرٌ وَأُنْثَى وَإِنَّ آدَمَ وَحَوَاءَ عَاهَدَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَدَعَوَاهُ وَقَالَا: «لَتَيْنِ أَنْتُمَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»، فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا مِنَ النَّسْلِ، خَلَقَا سَوِيًّا بَرِيئًا مِنَ الزَّمَانَةِ وَالْعَاهَةِ، كَانَ مَا آتَاهُمَا صِنْفَيْنِ، صِنْفًا ذَكَرَانًا وَصِنْفًا إِنَاثًا، فَجَعَلَ الصَّنْفَانِ لِلَّهِ تَعَالَى شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا وَلَمْ يَشْكُرَاهُ كَشُكْرِ آبَوَيْهِمَا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ».

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَقًّا، فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي».

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَقَعَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٍ يَعْبُدُ «الزُّهْرَةَ» وَصِنْفٍ يَعْبُدُ «الْقَمَرَ»، وَصِنْفٍ يَعْبُدُ «الشَّمْسَ»، ذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَبِ

و شایسته داد در آنچه ایشان را بداد برای او شریکانی قرار دادند - اعراف: ۱۹۰؟

امام فرمود: حواء برای آدم پانصد شکم زائید، در هر زایمان یک پسر بود و یک دختر، و آدم و حواء با خداوند عز و جل عهد بسته و دعا کرده و گفته بودند: «اگر ما را فرزندی نیک و شایسته دهی بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود - اعراف ۱۸۹»، و هنگامیکه خداوند نلی صحیح و سالم، بدون هیچ مریضی و آفتی به ایشان عطا کرد، و آنچه حضرت حق بدیشان داده بود دو جنس بود، یک جنس پسر و یک جنس دختر، پس آن دو جنس را برای خداوند متعال شریکانی در آنچه بدیشان عطا کرده بود قرار داده و او را همچون شکر پدر و مادرشان سپاس نگزاردند خداوند فرمود: «همانا خدا از آنچه [یا او] شریک می سازند برتر است - اعراف: ۱۹۰».

مأمون گفت: گواهی می دهم که تو بحق زاده رسول خدایی، حال درباره آیه: «پس چون تاریکی شب بر وی درآمد ستاره ای را دید، گفت این خدای من است - انعام: ۷۶» توضیح بفرماید.

فرمود: ابراهیم در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که ستاره زهره را می پرستیدند، و گروهی ماه و گروهی خورشید را ستایش می کردند، و این در دوره ای بود که از مخفیگاه

الَّذِي أُخْفِيَ فِيهِ .

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى «الزُّهْرَةَ» قَالَ : «هَذَا رَبِّي»؟! عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ .
«فَلَمَّا أَقْبَلَ - الْكَوْكَبُ - قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» ، لِأَنَّ الْأَقُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِ وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ .

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي»؟! عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ ، «فَلَمَّا أَقْبَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لِأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» ، يَقُولُ : لَوْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ .
«فَلَمَّا - أَصْبَحَ - رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» مِنَ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ؟! عَلَى الْإِنْكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ ، لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَالِإِقْرَارِ .

«فَلَمَّا أَقْبَلْتُ قَالَ - لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنْ : عَبْدَةِ الزُّهْرَةِ ، وَالْقَمَرِ ، وَالشَّمْسِ - يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ، وَإِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا قَالَ أَنْ يَبَيِّنَ لَهُمْ بَطْلَانَ دِينِهِمْ ، وَيُثَبِّتَ عِنْدَهُمْ

خود در زیر زمین که او را پنهان داشته بودند خارج شد .

وقتی شب او را فرا گرفت ستاره زهره را دیده از روی انکار پرسید : «آیا این خدای من است؟!»، «پس چون - آن ستاره - فرو شد گفت : فروشندگان را دوست ندارم - انعام : ۷۶» ، زیرا فروشدن و افول از خصوصیات محدث است نه قدیم .

«پس چون ماه را برآینده دید» باز هم از سر انکار پرسید : «این خدای من است؟!»، «پس چون فرو شد گفت : اگر پروردگارم مرا راه ننماید بی گمان از گمراهان باشم» می گفت : اگر پروردگارم مرا رهنمون نگردد گمراه گردم .

«چون وارد روز شد خورشید را برآینده دید گفت : این خدای من است ، این بزرگتر از ستاره زهره و ماه است»؟! این سخن بر سبیل انکار و پرسش گفت نه اخبار و اعتراف .
«پس چون فرو شد - به گروه سه گانه ای که ستاره زهره و ماه و خورشید را می پرستیدند - گفت : ای قوم من ، من از آنچه [با خدا] انباز و شریک می گیرید بیزارم» ،
و قصد ابراهیم علیه السلام از آنچه گفت تنها این بود که بطلان عقیده اشان را بر آنان روشن

أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحِقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزُّهْرَةِ وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ ، وَإِنَّمَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا خَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَكَانَ مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ بِمَا أَلْهَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَآتَاهُ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : اللَّهُ دَرُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ : «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» .

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلاً إِنَّ سَأَلَنِي أَحْيَاءُ الْمَوْتَى أُحْيِيهِ» فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ : رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى ؟ قَالَ : أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ ؟ قَالَ : بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي عَلَى الْخَلِيلَةِ : «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ

گردانده و بدیشان ثابت نماید که عبادت شایسته چیزهایی مانند ستاره زهره و ماه و خورشید نیست ، و تنها این عبادت سزاوار خالق آنان و آفریننده آسمانها و زمین است ، و آن دلیلهایی که برای قوم خود می آورد از الهاماتی بود که خداوند بدو نموده و عطا فرموده ، همچنانکه خداوند عز و جل فرموده : «واینها حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم - انعام : ۸۳» .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای زاده رسول خدا! حال بفرمایید مراد از این گفته ابراهیم : «پروردگارا ، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ گفت : مگر باور نداری؟ گفت : چرا ، ولیکن تا دلم آرام گیرد - بقره : ۲۶۰» چه بوده؟

امام فرمود : خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که : «من از میان بندگانم برای خود دوستی انتخاب کردم که حتی اگر از من بخواهد مرده ها را زنده کنم ، این کار را برای او خواهم کرد ، ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست و خلیل است ، لذا گفت : پروردگارا ، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ گفت : مگر باور نداری؟ گفت : چرا ، ولیکن تا دلم آرام گیرد ، یعنی نسبت به خلیل بودن «خداوند فرمود : چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خود جمع و پیاره پیاره کن ، سپس بر هر کوه پیاره ای

سَعْيًا وَاعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسْرًا وَبَطًّا ؛ وَطَاوُوسًا وَدِيكًا ، فَقَطَّعَهُنَّ وَخَلَطَهُنَّ ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي حَوْلَهُ - وَكَانَتْ عَشْرَةٌ - مِنْهُنَّ جُزْءًا ، وَجَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ، ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ ، وَوَضَعَ عِنْدَهُ حَبًّا وَمَاءً ، فَتَطَايَرَتْ تِلْكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى اسْتَوَتْ الْأَبْدَانُ ، وَجَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّى انْضَمَّ إِلَى رَقَبَتِهِ وَرَأْسِهِ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ ، فَطَرَنَ ، ثُمَّ وَقَعَ فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَالتَّقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ ! وَقُلْنَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ !

فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَلَى اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» .

از آنها بنه ، آنگاه بخوانشان تا شتابان سوی تو آیند ؛ وبدان که خدا توانای بی همتا ودانای استوارکار است - بقره ۲۶۰.

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز ، یک کرکس ، یک طاووس ، یک مرغابی و یک خروس گرفته ، آنها را تکه تکه کرد و اجزای آنها را با هم درآمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آنرا بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد ، آن اجزاء به سوی یکدیگر پرواز کردند و بدنهای کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست ، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برگرفتند و گفتند : ای پیامبر خدا ، تو ما را زنده کردی ، خدا تو را زنده بدارد .

ابراهیم گفت : بلکه خداوند زنده می کند و می میراند و اوست که بر همه کار توانا است .
مأمون گفت : ای ابوالحسن خدا به شما برکت دهد! حال درباره آیه : «پس موسی او را مشتی زد و او بمرد ، [آنگاه] گفت : این کار شیطان بود - قصص : ۱۵» توضیح بفرماید .

قال الرضا عليه السلام: «إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَةً مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينٍ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا - وَ ذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ - «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى» مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَوَكَرَهُ فَهَاتَ، فَقَالَ: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» يَعْنِي: الْاِقْتِتَالَ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى مِنْ قَتْلِهِ إِيَّاهُ «إِنَّهُ - يَعْنِي الشَّيْطَانُ - عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ».

قال المأمون: «فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي»؟

قال: يَقُولُ: إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا، بِدُخُولِي هَذِهِ الْمَدِينَةَ «فَاغْفِرْ لِي» أَيْ: اسْتَرْتَنِي مِنْ أَعْدَائِكَ لِئَلَّا يَنْظُرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي «فَغَفَرَ لَهُ» أَيْ سَتَرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ، «إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ

امام فرمود: موسی علیه السلام به یکی از شهرهای فرعون هنگام غفلت مردمش (هنگام تعطیل که به هو و بازی مشغول بودند) وارد شد - و این واقعه بین مغرب و عشاء رخ داد - «و دو مرد را دید که با یکدیگر پیکار می کردند، این یک از پیروان وی (بنی اسرائیل) بود و آن یک از دشمنانش (فرعونیان)، پس آنکه از پیروانش بود بر آنکه از دشمنانش بود از وی یاری خواست، پس موسی او (قبطی) را مشت زد - پس موسی بنا بر حکم خداوند متعال او را مشت زد - و او بمرد - قصص: ۱۵» . موسی گفت: «این کار شیطان بود»، منظورش زد و خوردی بود که بین آندو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی، «او - یعنی شیطان - آشکارا دشمنی است است گمراه کننده».

مأمون گفت: پس معنی این گفته حضرت موسی علیه السلام: «پروردگارا، من به خود ستم کردم مرا ببامرز» چیست؟

امام فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرائطی قرار دادم که نمی بایست در آن قرار می دادم «پس مرا مورد غفران خود قرار ده» یعنی: مرا از دشمنانت مخفی فرما^(۱) تا نکند بر من چیره شده و مرا بقتل رسانند، «پس

۱ - لازم بتذکر است که اصل معنی غفران: ستر و پوشش است، ولی ترکیب «اغفر لی»

معنایش اینست که «برای من ببوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولاً مفعول در ←

الْوَحِيمِ» قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ» مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتَ رَجُلًا يَوْكُزُهُ «قُلْتُ أَكُونُ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» بَلْ أَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى . «فَأَصْبَحَ مُوسَى فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ» قَاتَلْتَ رَجُلًا بِالْأَمْسِ ، وَتُقَاتِلُ هَذَا الْيَوْمَ لَأَوْدُبَنَّكَ ، وَأَرَادَ أَنْ يُبَطِّشَ بِهِ «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يُبَطِّشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا» وَهُوَ مِنْ شِيعَتِهِ : «قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ» .

خداوند او را مورد غفران خود قرار داد» یعنی : او را از دشمنش مخفی داشت ، «خداوند غفور است و مهربان» ، موسی گفت : «پروردگارا! به پاس آنکه هر من نعمت ارزانی داشتی» از نیرو و توان تا توانستم مردی را با یک مشت به قتل رسانم ، «هرگز یشتیبان بزهکاران نخواهم شد» ، بلکه با این نیرو و توان آنقدر در راهت تلاش می‌کنم تا تو راضی و خشنود گردی . «پس در آن شهر : ترسان و نگران و اندیشناک (از آشکار شدن خبر و دستگیری و قتل او) می‌گشت که ناگهان همان که دیروز از او یاری خواسته بود باز هم از او فریاد خواست ، موسی به او گفت : همانا تو آشکارا گمراهی (که هر روز با یک نفر نزاع می‌کنی)» ، دیروز با مردی نزاع کردی و امروز هم! ادب می‌کنم ، و قصد آن داشت که او را بزند «و چون خواست تا به آن که دشمن هر دو شان بود دست دراز کند ، [فریادخواه] گفت : ای موسی ، آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو جز این نمی‌خواهی که در زمین ستمگر باشی و نمی‌خواهی از شایسته کاران باشی»^(۱) .

← این ترکیب ، «ذنب» و امثال آن است ، و به نظر می‌رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا علیه السلام نسبت داده شده مراد بود ، باید می‌گفت : «اغفر لی» یعنی مرا ببوشان ، نه «اغفر لی» ، والله العالم . (نقل از زیرنویس کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام)

۱ - واضح است که اگر این جوابها واقعاً از امام علیه السلام باشد اسکاکی است نه حلی ، و ثانیاً فرعونیان بدستور فرعون فرزندان بنی اسرائیل را می‌کشتند و زنان را اسیر می‌کردند ، و فرعونیان مفسد فی الأرض بودند و کشتن یک مفسد فی الأرض : بدون قصد ، مسأله‌ای نیست ←

قَالَ الْمُأْمُونُ : جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ خَيْرًا يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى لِفِرْعَوْنَ : «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ»؟

قال الرضا عليه السلام : إِنَّ فِرْعَوْنَ قَالَ لِمُوسَى لَمَّا أَتَاهُ : «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ إِلَهِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» قَالَ مُوسَى : «فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» عَنِ الطَّرِيقِ يَوْفُو عِي إِلَى مَدِينَتِهِ مِنْ مَدَائِنِكَ «فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» . وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» يَقُولُ : أَلَمْ يَجِدْكَ وَحِيدًا فَآوَى إِلَيْكَ النَّاسَ ؟ «وَوَجَدَكَ ضَالًّا» يَعْنِي عِنْدَ قَوْمِكَ «فَهَدَى» أَيَّ هَدَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِكَ : «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» ، يَقُولُ : أَغْنَاكَ بِأَنْ جَعَلَ دُعَاؤُكَ مُسْتَجَابًا .

مأمون گفت: خدا از طرف انبیای خود جزای خیرت دهد ای ابوالحسن! بفرماید معنی این گفته موسی به فرعون: «آنکار را آنگاه کردم که از نا آگاهان بودم - شعراء: ۲۰» چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: فرعون وقتی موسی نزدش آمد بدو گفت: «وآن کرده خویش که کردی، کردی و تواز ناسپاسانی - شعراء: ۱۹»، موسی پاسخ داد: «آنکار را آنگاه کردم که از نا آگاهان بودم - شعراء: ۲۰» یعنی راه را گم کردم و اشتباهی به شهری از شهرهای تو در آمدم، «پس چون از شما ترسیدم گریختم، و پروردگارم مرا حکمی (حکمت یا حکم نبوت) داد و مرا از پیامبران کرد»، و حال آنکه خداوند به نبی خود محمد ﷺ فرموده: «آیا تورا یتیم نیافت پس جای و پناه داد؟ - ضحی: ۶»، می فرماید: آیا تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟، «و راه گم کرده ات یافت» یعنی: نزد قوم خود گم شده و ناشناخته بودی، «پس راه نمود»، یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی فرمود، «و نیازمندت یافت پس بی نیاز و توانگر ساخت»، یعنی: با پذیرش درخواست و دعایت تو را بی نیاز ساخت.

قَالَ الْمَأْمُونُ: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» - الآية، كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كَلِيمُ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّوَالُ؟!

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَنْ يُرَى بِالْأَبْصَارِ، وَلَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَقَرَّبَهُ نَجِيًّا، رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّمَهُ وَقَرَّبَهُ وَنَاجَاهُ، فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ، وَكَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ، فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمِائَةَ، ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ، فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَصَعِدَ مُوسَى إِلَى الطُّورِ، وَسَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَلِّمَهُ وَيُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ، فَكَلَّمَهُ اللَّهُ

مأمون گفت: خداوند به وجودت برکت دهد ای زاده رسول خدا! حال درباره این آیه «و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا [خود را] به من بنمای تا به تو بشنوم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید - اعراف: ۱۴۳» توضیح بفرمایید که چگونه می شود موسای کلیم الله عالم به این مسأله نباشد که رؤیت و دیدن خدا جایز نیست که این پرسش را بنماید؟!!

امام فرمود: بی شک کلیم الله موسی بن عمران می دانست که خداوند عز و جل با چشم دیده نمی شود، ولی وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده با او نجوا فرمود، موسی نزد قوم خود بازگشت و به ایشان اطلاع داد که خداوند عز و جل با او سخن گفته و او را بخود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این زمان ایشان گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا خود کلام حضرت حق را همانطور که تو شنیدی استماع کنیم، و تعداد قوم هفتاد هزار نفر بود، پس آنحضرت از میان ایشان هفت هزار جدا کرد، سپس هفتصد نفر و در آخر تنها هفتاد نفر برای زمان و موعدی که خدا معین کرده بود انتخاب نموده و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقف کرد و خود به بالای کوه رفته و از خدا خواست که با او سخن گوید و آنرا بگوش آنان برساند، خدا نیز با او سخن گفت

تَعَالَى ذِكْرُهُ وَسَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ وَأَسْفَلَ وَيَمِينٍ وَشِمَالٍ ، وَوَرَاءِ وَأَمَامٍ ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ ، ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبِعاً مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ . فَقَالُوا : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامُ اللَّهِ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ، فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ وَاسْتَكْبَرُوا وَعَتَوْا ، بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَهَاتُوا .

فَقَالَ مُوسَى : يَا رَبِّ ، مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَقَالُوا : إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقاً فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّاكَ؟ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ وَبَعَثَهُمْ مَعَهُ ، فَقَالُوا : إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ لَأَجَابَكَ ، وَكَنتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ فَتَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ .

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا قَوْمِ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَلَا كَيْفِيَّةً لَهُ ، وَإِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ وَيُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ .

وآنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین ، چپ و راست ، پشت سر و روبرو شنیدند ، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده‌اش کرد به گونه‌ای که ایشان صدا را از تمام اطراف شنیدند ، ولی گفتند : غی پذیریم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا او را ببینیم ، و هنگامیکه چنین کلام بزرگی بر زبان آوردند و سرکشی و تکبر کردند ، خداوند عز و جل نیز بر آنان صاعقه‌ای فرستاد و صاعقه ایشان را به جهت ستم و ظلمشان از بین برد ،

پس موسی بدرگاه خداوند عرضه داشت : خداوند! چنانچه نزد بنی اسرائیل بازگشته ایشان بگویند آنان را بر دی و به کشتن دادی : چون ادعایت مبنی بر اینکه خدا با تو مناجات کرده دروغ بود ، در این صورت من چه جوابی به ایشان دهم؟!

بدین خاطر خداوند آنان را زنده کرد و همراه موسی فرستاد ، آنان گفتند : اگر درخواست کنی که خدا ، خود را به تو نشان دهد ، تا به او بنگری ، خواسته‌ات را می‌پذیرد ، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است ، تا ما به نیکوترین وجهی او را بشناسیم . موسی گفت : ای قوم من! خداوند تبارک و تعالی یا دیدگان مشاهده نشود و او دارای کیفیّت نیست ، و تنها با نشانه‌ها شناخته و با علائم دانسته می‌شود .

فَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْأَلَهُ.

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ، إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالََةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، سَلْنِي مَا سَأَلُوكَ فَلَنْ أُوَخِذَكَ بِجَهْلِهِمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» * قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ - وَهُوَ يَهُوَى - فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ - بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ - جَعَلَهُ ذَكَاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ يَقُولُ: رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنْ جَهْلِ قَوْمِي، «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» مِنْهُمْ بِأَنَّكَ لَا تُرَى.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»؟

قوم گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه این درخواست را از او بکنی. حضرت موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو خود گفته بانی اسرائیل را شنیدی و تو به صلاح ایشان داناتری، پس خداوند عزوجل بدو وحی فرستاد که: ای موسی، آنچه آنان خواستند از من بپرس، چون من تو را به نادانی ایشان مؤاخذه نخواهم کرد، پس در این زمان بود که موسی عرضه داشت: [خود را] به من بنمای تا به تو بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولیکن به این کوه بنگر، پس اگر در جای خود قرار و آرام داشت - در این وقت از کوه بزیر آمده بود - مرا خواهی دید. و چون پروردگارش بر آن کوه - با آیه ای از آیات خود - تجلی کرد آن را خرد و پراکنده ساخت و موسی مدهوش بیفتاد، و چون به هوش آمد، گفت: [بار خدایا] تو پاکی: به تو بازگشتم - اعراف: ۱۴۳، یعنی گفت: از جهل قوم خود به معرفت و شناختم بازگشتم «ومن نخستین باور دارنده ام» از میان ایشان که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن! حال درباره این آیه: «وهرآینه آن زن آهنگ او کرد، و اگر نه آن بود که او (یوسف) برهان پروردگار خویش بدید آهنگ وی کرده بود» توضیح بفرمایید.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ، وَلَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا ، وَالْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَلَا يَأْتِيهِ ، وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَهَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : اللَّهُ دَرَكُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» - الْآيَةُ؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : ذَلِكَ يُؤْنَسُ بِنُ مَتَّى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ذَهَبَ مُغَاضِبًا لِقَوْمِهِ ، فَظَنَّ بِمَعْنَى : اسْتَيْقَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ، أَيْ لَنْ نُصَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» ، أَيْ : صَيِّقَ عَلَيْهِ وَقَتَرَ ، «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» ، ظُلُمَةِ اللَّيْلِ

حضرت رضا علیه السلام فرمود : آری همینطور است ولی باید دانست که حضرت یوسف معصوم بود ، و فرد معصوم هرگز نه آهنگ گناه کند و نه آنرا انجام دهد ، در این باب پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام برایم نقل کرده که او فرموده : آن زن آهنگ او کرد که انجام دهد ، و یوسف تصمیم گرفت که آن کار را انجام ندهد^(۱) .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن ! حال درباره این آیه : «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» توضیح بفرمایید .

فرمود : آن شخص یونس بن متی است که بر قوم خود غضب کرده از میانشان رفت و «ظَنَّ» یعنی : یقین کرد که «ما هرگز روزی اش را بر او تنگ نمی گیریم» ، مانند آیه : «وَأَمَّا جُونُودُ وَرَبَّاءُ مَا يَدُورُ وَرُوزِيَّاشِ رَا بَرِ او تَنَگ سَاَزِد - فَجَر : ۱۶» ، به معنی تنگ کردن معیشت است ، «پس او در تاریکی ، خدا را آواز داد» یعنی : در تاریکی شب

۱ - البته در روایات دیگر گفته شده که تصمیم آن زن بر زنا بود و تصمیم حضرت یوسف

بر قتل ، و برهان رب این بود که اگر او را به قتل رسانی تو متهم می شوی که قصد کام گرفتن داشته ای و چون دست نداده او را کشته ای ، برای همین پشت به او آهنگ درب خروجی را نمود و لباس آنحضرت را از پشت پاره کرد و این بهترین دلیل در تبرئه آنحضرت در نزد همه شد .

و ظَلَمَ الْبَحْرَ وَظَلَمَ بَطْنِ الْحَوِثِ ، «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» ،
 بِرَأْيِ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الَّتِي قَدْ قَرَرْتُ عَيْنِي بِهَا فِي بَطْنِ الْحَوِثِ . فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ . وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ :
 «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» .

فَقَالَ الْمُأْمُونُ : اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ
 الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» .

قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَقُولُ اللَّهُ : حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ ، وَظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ
 الرُّسُلَ قَدْ كُذِبُوا ، جَاءَ الرُّسُلَ نَصْرُنَا .

فَقَالَ الْمُأْمُونُ : اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا
 تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» .

قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،

و ظلمت دریا و تاریکی شکم ماهی این ندا سرداد : «که جز تو خدایی نیست ، پاک
 و منزهی تو ، همانا من از ستمکاران بودم» ، به سبب ترک این عبادتی که بواسطه آن در
 شکم ماهی دیدگان روشن شد ، پس خداوند دعای او را برایش اجابت نموده و فرمود :
 «پس اگر نه این بود که وی از تسبیح گویان بود * هر آینه تا روزی که [مردم] برانگیخته
 می شوند در شکم آن (ماهی) می ماند - صافات : ۱۴۴ و ۱۴۳» .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن ! حال درباره این آیه کریمه : «تا
 چون پیامبران نومید شدند و چنین دانستند که به آنان دروغ گفته شده یاری ما بدیشان
 رسید - یوسف : ۱۱۰» توضیح بفرماید .

حضرت رضا علیه السلام گفت : خداوند می فرماید : تا اینکه پیامبران از قوم خود نومید
 شدند ، و قوم اینان پنداشتند که انبیاء دروغ گفته اند ، یاری ما بدیشان رسید .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن ! اکنون درباره آیه : «تا خدا
 گناه قبل و بعد گذشته تو را بپامرزد - فتح : ۲» توضیح بفرماید .

حضرت فرمود : از نظر مشرکین مکه ، کسی گناهکارتر از رسول خدا ﷺ نبود ،

لَا إِلَهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ تِلْكَ آيَاتُ الَّذِينَ صَنَعُوا ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ ، وَقَالُوا : «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» * وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَنُوا وَاحْضَرُوا عَلَى آلِهِتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» . فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» ، عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدُعَائِكَ إِيَّاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ ، لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنْ مَكَّةَ ، وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دُعِيَ النَّاسُ إِلَيْهِ ، فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : اللَّهُ دَرَكُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ» .

چون ایشان پیش از بعثت ، سیصد و شصت بت را می پرستیدند و چون پیامبر ایشان را به لا اله الا الله دعوت نمود ، این موضوع بر آنان گران آمده و گفتند : «آیا خدایان را خدایی یگانه گردانیده؟! هر آینه این چیزی سخت شگفت است» * و مهرانشان به راه افتادند [وبه هم گفتند] که بروید و بر خدایان خویش شکیبا باشید . هر آینه این چیزی است خواسته شده * ما این (دین محمد) را در آیین پسین (که پدرانمان را بر آن یافتیم) نشنیده ایم . این نیست مگر دروغی فرابافته - ص : ۵ تا ۷ ، پس هنگامیکه خداوند شهر مکه را برای پیامبرش محمد ﷺ فتح کرد بدو فرمود : ای محمد «ما برای تو گشایش و پیروزی نمایانی را بگشودیم ، تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را بپوشاند» ، همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید در گذشته و بعد از آن ، گناه محسوب می شد ، زیرا برخی از مشرکان مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند ، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که پیامبر مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد یکتاپرستی نسبت به حضرتش ایراد بگیرند ، چه اینکه با غلبه حضرت بر ایشان ، هر آنچه از دید ایشان ذنب و گناه به حساب می آمد ، پوشیده گشته و مورد غفران الهی واقع شد .

مأمون گفت : خیر شما تماماً از خداست ای ابوالحسن! حال درباره آیه : «خدای از تو درگذرد ؛ چرا به آنان رخصت و اجازه دادی؟ - توبه : ۳۳» توضیح بفرمایید .

فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا بِمَا نَزَلَ «يَا يَاكَ أَغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةً» خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ ﷺ وَأَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنِ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا».

قَالَ الْمُأْمُونُ : صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ».

قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَصَدَ دَارَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ شَرَحْبِيلِ الْكَلْبِيِّ فِي أَمْرِ أَرَادَهُ، فَرَأَى امْرَأَةً تَغْتَسِلُ فَقَالَ لَهَا : «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ!» وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهَ اللَّهِ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمُ

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این آیه از قبیل «به در می گویم، دیوار گوش دهد» می باشد، با این آیه خداوند پیامبرش را مخاطب ساخته ولی قصد و اراده اصلی او اُمت می باشد، و مانند این آیه است: «اگر شرک ورزی بی گمان کار تو تباه و نابود گردد و از زیانکاران باشی - زمر: ۶۵»، و نظیر این آیه: «و اگر نه آن بود که تو را استوار داشتیم، نزدیک بود که اندکی به ایشان گرایش پیدا کنی - اسراء: ۷۴».

مأمون گفت: راست گفתי ای زاده رسول خدا، حال درباره این آیه: «و یاد کن آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی گفתי: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می داشتی که خدا آشکار کننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری - احزاب: ۳۷» توضیح بفرماید.

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: بتحقیق روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت کاری که داشت قصد منزل زید بن حارثه را نمود، در آنجا همسر زید را در حال غسل دید، و به او گفت: «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» و قصد آنحضرت از این کلام تنها تنزیه و پاکداشت خداوند متعال از گفته کسانی بود که معتقدند ملائکه دختران خدا هستند، خداوند نیز می فرماید: «آیا پروردگارتان شما را به

بِالْبَيْنِ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ - لَمَّا رَأَاهَا تَغْتَسِلُ - : «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ!» أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا يَحْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطْهِيرِ وَالْاِغْتِسَالِ، فَلَمَّا عَادَ زَيْدٌ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ امْرَأَتُهُ بِمَجِيءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَوْلِهِ لَهَا : سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ، فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْدٌ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَظَنَّ أَنَّ قَوْلَ ذَلِكَ لَمَّا أَعْجَبَهُ مِنْ حُسْنِهَا، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ امْرَأَتِي فِي خُلُقِهَا سُوءٌ، وَإِنِّي أُرِيدُ طَلَاقَهَا.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» وَقَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَرَفَهُ عَدَدَ أَزْوَاجِهِ وَأَنَّ تِلْكَ الْمَرْءَةَ مِنْهُمْ، فَأَخْفَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبَيِّنْهُ لَزَيْدٍ، وَخَشِيَ النَّاسَ أَنْ يَقُولُوا : إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ : إِنَّ امْرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً، فَيُعَيَّبُونَهُ بِذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَإِذَا تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» يَعْنِي : بِالإِسْلَامِ «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ»، يَعْنِي : بِالْعِتْقِ

داشتن پسران ویژه ساخت و خود از فرشتگان دخترانی گرفت؟! هرآینه بزرگ سخنی می گوید! - اسراء : ۴۰، و لذا وقتی پیامبر آن زن را در حال شستشو دید گفت : آنکه تو را آفریده؛ برتر و منزّه از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند اینچنین نیازمند غسل و تطهیر باشد، و هنگامی که زید به خانه برگشت، همسرش : آمدن رسول خدا ﷺ و گفته آنحضرت که «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» را به او اطلاع داد، زید خدمت آنحضرت هتافته و عرض نمود : ای رسول خدا، همسر من کمی بداخلاقی است و من قصد طلاق او را دارم.

رسول خدا ﷺ به او فرمود : «همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش»، و خداوند پیش از این تعداد همسران آنحضرت و اینکه این زن نیز از جمله ایشان است را به او خبر داده بود، و پیامبر این موضوع را در دل مخفی داشته و برای زید نگفته بود، و از این هراس داشت که مردم بگویند : محمد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید : زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر پیامبر خرده گیرند، بهمین جهت خداوند این آیه را نازل فرمود : «و یاد کن آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود - یعنی نعمت اسلام - و تو نیز به او نعمت داده بودی - یعنی : آزادی از بردگی -

«أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»، ثُمَّ أَنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَاعْتَدَّتْ مِنْهُ فَرَوَّجَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»، ثُمَّ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ سَيُعِيبُونَهُ بِتَزْوِيجِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ».

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: لَقَدْ شَفِيتَ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مُلْتَبِسًا عَلَيَّ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا.
قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْجَهْمِ: فَقَامَ الْمُأْمُونُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَأَخَذَ بِيَدِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - وَكَانَ

گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می‌داشتی که خدا آشکار کننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بگیری». سپس زید بن حارثه آن زن را طلاق داده و او نیز عده طلاق نگاه داشت و پس از آن پروردگار او را به عقد حضرت رسول ﷺ درآورد، و بدین مناسبت در قرآن آیه نازل فرمود که: «پس چون زید حاجت خود از او برآورد (او را طلاق داد) وی را به زنی به تو دادیم تا بر مؤمنان درباره [ازدواج با] زنان پسرخواندگان شان تنگی و باکی نباشد هرگاه که [پسرخواندگان شان] حاجت خود را از ایشان برآورده باشند؛ و فرمان خدا شدنی است - احزاب: ۳۷»، سپس خداوند از این مطلب باخبر بود که منافقین به جهت این ازدواج، بر آنحضرت خرده خواهند گرفت، بهمین جهت این آیه را نازل فرمود: «بر پیامبر هیچ حرج و گناهی نیست در آنچه خداوند برای او مقرر و روا داشته است - احزاب: ۳۷».

مأمون گفت: سینه‌ام را شفا دادی ای زاده رسول خدا، و آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود را واضح نمودی، خداوند از جانب انبیای خود و اسلام جزای خیرت دهد! علی بن جهم گوید: سپس مأمون جهت ادای نماز برخاسته و دست محمد بن جعفر ابن محمد (عموی حضرت رضا علیه السلام) که در آنجا حاضر بود را گرفت و با خود برد، من

حاضِرُ الْعَجَلِیْسِ - وَتَبَعَهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ أَخِيكَ؟

فَقَالَ: عَالِمٌ، وَلَمْ تَرَهُ يَخْتَلِفُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ الَّذِينَ قَالَ فِيهِمُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عِثْرَتِي، وَأَطَايِبَ أُرُومَتِي [وَأَحْلَمَ النَّاسِ صِغَاراً، وَأَعْلَمَ النَّاسِ كِبَاراً] فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَلَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ».

وَأَنْصَرَفَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ غَدَوْتُ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمْتُهُ مَا كَانَ مِنْ قَوْلِ الْمَأْمُونِ وَجَوَابِ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ لَهُ، فَضَحِكَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ الْجَهَنَّمَ، لَا يَغُرُّكَ مَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ، فَإِنَّهُ سَيَعْتَانِي، وَاللَّهِ يَنْتَقِمُ لِي مِنْهُ.

نیز بدنبالشان راه افتادم، در راه مأمون به او گفتم: برادر زاده‌ات را چطور یافتی؟

گفت: عالم است، و پیش از این ندیدم نزد اهل علمو آمد و شد داشته باشد.

مأمون گفت: بی شک برادر زاده‌ات از اهل بیت نبوت می‌باشد همانها که رسول خدا ﷺ درباره‌شان فرموده: «آگاه باشید که نیکان عترت من، و پاکان نسل من، در کودکی از تمام مردم بردبارتر و در بزرگی از همه ایشان داناتر می‌باشند، پس به آنان چیزی نیاموزید که اینان از همه شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند نمود و به در گمراهی شما را داخل نخواهند کرد».

سپس حضرت رضا علیه السلام به منزل خود بازگشت، روز بعد خدمت آنحضرت رسیدم و او را از گفتگوی مأمون و محمد بن جعفر بن محمد با خبر ساختم، آنحضرت با شنیدن آن خنده‌ای نموده و فرمود: ای پسر جهنم، مباد آنچه شنیدی تو را قریب دهد، که او مرا به خدعه و نیرنگ به قتل خواهد رساند، و خدا انتقام مرا از او خواهد گرفت^(۱).

۱ - شیخ صدوق علیه السلام در کتاب شریف عیون گوید: «نقل چنین حدیثی از فردی مانند

علی بن محمد بن جهم که ناصبی مذهب بوده و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام عجیب است»، و در مجلد نخست همان کتاب ص ۱۳ و ۱۸ طبع نشر صدوق مطالب مهمی درباره این حدیث نگاشته شده، و ما به جهت پرهیز از طولانی شدن کتاب از نقل آن صرفنظر نمودیم.

«احتجاجه صلوات الله عليه فيما يتعلق بالإمامة وصفات من خصه الله تعالى بها»

- وبيان الطريق إلى من كان عليها ودم من يجوز اختيار الإمام ولوم من غلا فيه -

- وأمر الشيعة بالتوريت والتقية عند الحاجة إليهما وحسن التأديب -

٣٠٩ - أبو يعقوب البغدادي قال: إن ابن السكيت قال لأبي الحسن الرضا عليه السلام:

لماذا بعث الله موسى بن عمران بيده البياض وآلة السحر، وبعث عيسى بآية الطب، وبعث محمداً ﷺ بالكلام والخطب؟

فقال له أبو الحسن عليه السلام: إن الله لما بعث موسى عليه السلام كان الغالب على أهل عصره «السحر» فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسع القوم مثله، وبما أبطل به سحرهم، وأثبت به الحجة عليهم.

وإن الله بعث عيسى عليه السلام في وقت قد ظهرت فيه «الزمانات»، واحتاج الناس إلى الطب،



«احتجاج امام رضا عليه السلام در مطالبی مربوط به امامت و ویژگیهای الهی آن»

«وراه رسیدن به او، و نكوهش افرادی كه انتخاب امام را جایز می دانند، و سرزنش»

«غالیان در امامت، و دستور توریه و تقیه به شیعیان هنگام نیاز به آندو و حسن تربیت»

٣٠٩ - أبو يعقوب بغدادی گوید: ابن سَكَيْت از حضرت رضا عليه السلام پرسید:

برای چه خداوند حضرت موسی عليه السلام را با معجزه ید بیضاء، و ابطال سحر مبعوث فرمود و حضرت عیسی عليه السلام را با معجزه طب (وشفای امراض) و حضرت محمد ﷺ را با کلام و خطبه ها (در فصاحت و بلاغت که همان قرآن است)؟

حضرت رضا عليه السلام فرمود: خداوند در روزگاری حضرت موسی عليه السلام را مبعوث به نبوت فرمود که عمل رایج در میان مردم آن زمانه «سحر» بود، بهمین خاطر او از جانب خداوند با معجزه ابطال سحر که در توان مردم آن دوره نبود حجّت آورد.

و بدرستی خداوند متعال حضرت عیسی علیه السلام را در روزگاری مبعوث فرمود که دردهای مزمن و نا علاج شایع بود و مردم نیاز شدیدی به طب داشتند، بهمین

فَاتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ مِثْلُهُ، وَبِمَا أَحْيَى لَهُمُ الْمَوْتَى وَأَبْرَأَهُمُ الْآكُمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ فِي وَقْتٍ كَانَ الْأَغْلَبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ «الْحُطْبُ وَالْكَلَامُ» - وَأَظَنَّهُ قَالَ: «وَالشَّعْرُ» - فَاتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَأَحْكَامِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

قَالَ: هَذَا زَالِ ابْنُ السَّكَيْتِ يَقُولُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ! هَذَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ، يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ. فَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ.

جهت حضرت عیسی علیه السلام از جانب خداوند با معجزه‌ای آمد که در حدّ توان همانند او نبود، و آن زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پیسی به فرمان خدا بود، و حجّت را بر ایشان تمام کرد.

و خداوند حضرت محمد ﷺ را در دوره‌ای مبعوث فرمود که کلام و سخنرانی رایج بود - و فکر می‌کنم شعر را نیز اضافه فرمود - پس آنحضرت از نزد خداوند کتابی آورد که با داشتن مواعظ و احکام؛ مایه ابطال عقیده مشرکان و اثبات حجّت بر آنان بود. راوی گوید: ابن سبکیت با شنیدن این پاسخها پیوسته می‌گفت: بخدا قسم که تا کنون مانند تو ندیده‌ام! حال بفرمایید امروز حجّت بر مردم چیست؟

حضرت فرمود: عقل است، توسط آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش می‌کند، و دروغگوی بر پروردگار شناخته گردد و تکذیبش کند. ابن سبکیت^(۱) گفت: بخدا قسم که پاسخ صحیح همین است.

۱ - او یعقوب بن اسحاق بن یوسف اهوازی معروف به ابن سبکیت - بکسر سین و تشدید

کاف - می‌باشد، وی یکی از سران علم لغت و ادبیات عرب و شعر و از خواصّ امام جواد و امام هادی علیه السلام است، کتاب معروف او «اصلاح المنطق» است که چندین بار به طبع رسیده، او به

سال ۲۴۴ بطور فجیعی بدست متوکل عباسی بقتل رسید، و در سبب آن نقل است که او معلّم دو ←

قَدْ ضَمَّنَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامِهِ هَذَا: أَنَّ الْعَالَمَ لَا يَخْلُو فِي زَمَانِ التَّكْلِيفِ مِنْ صَادِقٍ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى يَلْتَجِي الْمَكْلُفُ إِلَيْهِ فِيمَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ الشَّرِيعَةِ، صَاحِبُ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَى صِدْقِهِ عَلَيْهِ تَعَالَى، يَتَوَصَّلُ الْمَكْلُفُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ بِالْعَقْلِ، وَلَوْلَا لَمَّا عُرِفَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ، فَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ أَوَّلًا.

مؤلف کتاب - رحمه الله - گوید: «حضرت رضا علیه السلام در ضمن کلام به این مطلب اشاره فرمود که عالم در زمان تکلیف از فرد راستگویی از جانب خداوند متعال خالی نمی ماند، که افراد مکلف در مسائل شبه ناک در امر شریعت بدو پناه برند، فردی که خداوند دلالت بر صدق او می کند، که مکلف با کمک عقل بدو می پیوندد، و اگر عقل نبود هرگز تمیز بین صادق و کاذب میسر نمی شد، پس عقل نخستین حجت خداوند متعال بر خلق است».



«فرزندان متوکل؛ مؤید و معزز بود، روزی متوکل از او پرسید: نزد تو این دو کودک نیکوترند یا حسن و حسین دو فرزند علی؟ این سکوت یا بر شمردن برخی از مناقب آندو امام بزرگوار در آخر کار گفت: شخص قنبر خادم علی علیه السلام در نزد من از تو و دو فرزندت بهتر و نیکوترند، خلیفه با شنیدن این کلام به خشم آمده و فرمان داد تا زبانش را از قفا بیرون کشیدند و به این ترتیب کشته شد، و وجه تسمیه او به «ابن سکیت» نیز همین می باشد، که دائماً در سکوت بود و کمتر حرف می زد، و در نهایت نتوانست گفتن سخن حق را در جای آن ترک گوید. حضرت سجاد علیه السلام در پاسخ به کسی که از او پرسید سکوت بهتر است یا سخن گفتن؟ فرمود: هر کدام دارای آفاتی است، و در صورت نداشتن آفت، حرف زدن بهتر از سکوت است. پرسید: ای زاده رسول خدا این چگونه است؟ فرمود: زیرا خداوند انبیا و اوصیا را به خموشی و سکوت مبعوث نفرمود، بلکه به سخنرانی و کلام، و بهشت جزای سکوت نشده، و نه ولایت خداوند بدان واجب، و نه آتش جهنم بخاطر آن محصور، و نه غضب الهی بدان فرو نشیند، و همه اینها فقط و فقط در پرتو کلام و سخن گفتن است، و من قادر نیستم که ماه را با خورشید برابر کنم، تو فقط فضل سکوت بر کلام را می گویی نه فضیلت کلام و سخن گفتن بر سکوت و خموشی را».

۳۱۰- وَعَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَرْوٍ، فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَارَ النَّاسُ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاصَ النَّاسُ بِهِ، فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ:

يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ، جَهَلَ الْقَوْمُ وَخَدِعُوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ؛ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيِّنَ فِيهِ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ، وَالْحُدُودُ وَالْأَحْكَامُ وَجَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ [النَّاسُ] كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَأَنْزَلَ فِي حِجَّةِ الْوِدَاعِ وَهُوَ آخِرُ عُمْرِهِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، فَأَمَرَ الْإِمَامَةَ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ، وَلَمْ يَنْصُصْ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳۱۰- قاسم بن مسلم از برادرش عبدالعزیز نقل می کند که گفت:

ما در روزگار حضرت رضا علیه السلام در شهر مرو بودیم، و در نخستین روز ورودمان در مسجد جامع گرد آمدیم، و حاضران مجلس از مسأله امامت و کثرت اختلاف مردم در این باب سخن می راندند، من بر آقای خود علیه السلام وارد شده و او را از گفتگوهای مردم باخبر ساختم. آنحضرت تبسمی کرده و فرمود:

ای عبدالعزیز، این مردم آگاهی ندارند و فریب عقائد خود را خورده اند، براسنی خداوند جلیل و عزیز؛ رسول خدا را قبض روح نکرد تا اینکه دین اسلام را برایش به کمال رسانید و کامل ساخت، و قرآن را که حاوی تفصیل هر چیزی است بر او نازل ساخته و در آن حلال و حرام، حدود و احکام و جمیع نیازمندیهای مردم بطور کلی بیان شده است، و فرمود: «در کتاب هیچگونه کوتاهی نکرده ام - انعام: ۳۸»، در آخرین سفر حج؛ که اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود نیز این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما پسندیدم - مائده: ۳» و مسأله امامت از تمامیت دین است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا ترفت

حَتَّى يَبَيِّنَ لَأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ ، وَتَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا وَإِمَامًا وَمَا تَرَكَ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيِّنَةً ، فَمَنْ دَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ .

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟
إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَتْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ ، أَوْ يَنَالُوتَهَا بِأَرَائِهِمْ ، فَيَقْيِمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ .

إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْحُلَّةِ ، مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ اللَّهُ بِهَا ، وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ، فَقَالَ الْخَلِيلُ - سُرُورًا بِهَا - : «وَمِنْ دُرِّي» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ،

تا اینکه برای امتش دانستیهای دین را بیان فرمود ، و راهشان را آشکار ساخته و در مسیر حق قرارشان داد ، و علی علیه السلام را برای ایشان نشانه و پرچم راهنا و امام تعیین فرمود ، و هیچ چیزی را که امت بدان نیازمند شوند فرو نگذاشت جز اینکه آنرا روشن ساخت ، پس هر که گمان کند که خداوند دینش را کامل نکرده ، در حقیقت او کتاب خدا را انکار نموده ، و منکر کتاب خدا ؛ کافر است .

آیا مردم به قدر امامت و جایگاه آن در امت پی برده‌اند و شناخت دارند تا اختیار ایشان در آن جایز باشد؟!

بی تردید امامت قدری جلیل‌تر و شأنی عظیم‌تر و مکانی بلندتر و جانبی منیع‌تر و باطنی عمیق‌تر از آن دارد که مردم به جهت عقل و خرد خود بدان رسند یا آنکه به اختیار خود امامی را منصوب کنند ،

بی‌شک امامت منزلتی است که خداوند ابراهیم خلیل را پس از نبوت و مقام خلیل - الهی در مرتبه سوم بدان مخصوص ساخته ، و فضیلتی است که بدان مشرف فرموده ، و نامش را بلند آوازه ساخته ، پس خداوند فرمود : «و [بیاد آر] آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به اموری چند بیازمود و او آنها را به انجام رسانید [خدای] گفت : تو را برای مردم ؛ امام برگزیدم» ابراهیم از روی شادمانی به این مقام گفت : «واز فرزندان من

فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَارَتْ فِي الصُّفْوَةِ، ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [بِهَا] بِأَنْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصُّفْوَةِ وَالطُّهَارَةِ، فَقَالَ تَعَالَى: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ».

فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ».

فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءُ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَقَالَ

نیز؟ گفت: بیان وعهد من به ستمکاران نرسد - بقره: ۱۲۴، در نتیجه این آیه: امامت و پیشوایی هر ظالم و ستمکاری را تا روز قیامت باطل ساخت، و امامت در افراد برگزیده قرار گرفت و مختص ایشان شد. سپس خداوند با قرار دادن امامت در نسل برگزیدگان و پاکان آن را گرامی داشته و فرمود: «و او را [یسری چون] اسحاق بخشیدیم و [فرزندزاده‌ای چون] یعقوب را به فرزونی دادیم، و همه را نیکوکاران و شایستگان گردانیدیم» و ایشان را امامانی قرار دادیم که به فرمان و دستور ما راه نمایند، و به آنان کارهای نیک کردن و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و آنان نیز به عبادت ما پرداختند - انبیاء: ۷۲ و ۷۳،

پس پیوسته امامت به همین ترتیب در نسل و فرزندان او بود، و یکی پس از دیگری قرن به قرن به ارث می‌برد تا اینکه سرانجام پیامبر اسلام ﷺ آن را به ارث برد، و خداوند فرمود: «براستی نزدیکترین مردم به ابراهیم آنانند که او را پیروی کردند و این پیامبر و آنان که [به این پیامبر] ایمان آورده‌اند و خداوند ولی و سرپرست اهل ایمان است - آل عمران: ۶۸».

پس امامت تنها اختصاص بدو یافت و او آنرا بفرمان خدا بروشی که خود واجب کرده است بر عهده علی علیه السلام نهاد، و از آن پس امامت در فرزندان برگزیده‌اش؛ آنانکه

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَسَبِّحْ فِي وَلَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ ، فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجَهَّالُ ؟
إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنَزَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِثْرُ الْأَوْصِيَاءِ .
إِنَّ الْإِمَامَةَ : خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ ، وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمِيرَاثُ
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

إِنَّ الْإِمَامَةَ : زِمَامُ الدِّينِ ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا ، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ .
إِنَّ الْإِمَامَةَ : أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّاسِي ، وَفَرْعُهُ السَّامِي .
بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّيَامِ ، وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ ، وَتَوْفِيرُ النَّفْسِ وَالصَّدَقَاتِ ،
وإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ ، وَمَنْعُ التُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ .
الْإِمَامُ : الْأَمِينُ الرَّفِيقُ ، وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ ، وَالْأَخُ الشَّقِيقُ ، وَمَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ .
الْإِمَامُ : أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ ، الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ ،
وَالذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ .



خداوند علم وایمانشان بخشید قرار گرفت ، واین همان فرمایش الهی است که فرمود :
«وَكَسَانِيكَ إِيشَانَ رَا دَانَش وَإِيمَانَ دَادَه‌اند به آنان گویند : هرآینه در نوشته خدای تا روز
رستاخیز درنگ کرده‌اید - روم : ۵۶» بهمان شیوه‌ای که خدا آنرا در اولاد او تا روز قیامت
جاری ساخته و مقرر داشت ، زیرا هیچ پیامبری پس از محمد (ﷺ) نیست ، پس از کجا
این جماعت نادان با رأی و نظر خود [می‌خواهند امامت را] اختیار و انتخاب کنند؟!
براستی امامت جایگاه و مرتبه انبیاء ، و میراث اوصیاء است ،
امامت خلافت خدا و رسول او و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین (علیهما السلام) است .
براستی امام سر رشته امور دین ، و نظام کار مسلمین ، و مایه صلاح دنیا و عزت اهل
ایمان است .

امام پایه و ریشه اسلام بالنده و روبه رشد ، و شاخه بلند و والای آن است ،
در پرتو امام است که : نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به تمامیت رسد و کامل گردد ،
و غنائم [بی‌تاخت و تاز و خونریزی] و صدقات و فویر یابد ، و حدود و احکام اجرا شوند ،
و مرزها و اطراف [کشور اسلامی] حفظ و حراست گردد .

الإمام: يَحِلُّ حَلَالُ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيَقِمْ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ، وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.

الإمام: كَالشَّمْسِ الظَّالِمَةِ لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأُفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ.

الإمام: الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاطِيبِ الدُّجَى، وَالْبَيْتَاءِ الْقَفَارِ، وَلَجَجِ الْبَحَارِ،

الإمام: الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ، وَالذَّالُّ عَلَى الْهُدَى، وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى.

الإمام: النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارَّةُ لِمَنْ اضْطَلَى، وَالذَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الإمام: السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَالْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَالْعَدِيرُ وَالرَّوَضَةُ.

الإمام: أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ.

امام است که حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می کند، و حدود الهی را جاری نموده و از دین خدا دفاع می نماید، و با حکمت و پند نیکو و دلیل قاطع به راه خدا دعوت می کند.

امام همچون خورشید درخشانی است که نورش جهان را فرا می گیرد، و جایگاهش در افق بگونه ای است که نه دستها بدان رسد و نه دیدگان تواندش دید.

امام، ماه [شب چهارده] تابان است و چراغ درخشان و نور طالع، و ستاره راهنما در شبهای تاریک و بیابانهای بی آب و علف و دریاها پر گرداب است.

امام [گمشدگان را] چون آتشی بر بلندی و گرمابخش سرمازدگان است و در حوادث هولناک راهنما است، و هر که از او جدا شود نابود و هلاک گردد.

امام، ابری است پر باران، و بارانی است پر برکت، و آسمانی سایه افکننده، و زمینی است گسترده، و چشمه ای است جوشان، و برکه و گلستان است.

امام، امانتداری است همراه و رفیق، و پدري است خیرخواه، و برادری است مهربان و پناهگاهی است برای بندگان.

امام، امین خدا در زمین، و حجت او بر بندگان، و خلیفه اش در سرزمینهای او،

وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ:

الإمام: المظهر من الذنوب، المبرء من العيوب، مخصوص بالعلم، موصوم بالحلم، نظام الدين، وعز المسلمين، وغيظ المنافقين، وبوار الكافرين.

الإمام: واجد دهره لا يدانيه أحد، ولا يعادله عدل، ولا يوجد له بدل ولا له مثل ولا نظير، مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له، ولا اكتساب، بل اختصاص من المتفضل الوهاب فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام ويكفئه اختياره؟

هيات هيات!! ضلت العقول، وتاهت الحكوم، وحارت الألباب، وحسرت العيون، وتضاغرت الأعظما، وتحيرت الحكماء، وتقاصرت الحكماء، وحسرت الخطباء، وجهلت الأتباء، وكلت الشعراء، وعجزت الأدباء، وعيبت البلغاء، عن وصف شأن من شأنه، أو فضيلة من فضائله، فأقرت بالعجز والتقصير. وكيف يوصف أو يُنعت بكنه، أو يفهم

ودعوت کننده بسوی خدا و نگه دارنده و مدافع حریم او است.

امام، از گناهان پاک است و از هر عیبی برکنار، و به دانش مخصوص است، و به حلم و بردباری معروف، اساس و نظام دین و موجب عزت اهل اسلام و مایه خشم منافقان و هلاکت کافران است.

امام یگانه عصر خویش است، نه کسی به پایدش برسد و نه دانشمندی همراز او باشد و نه جایگزینی دارد.

امام عاری از هر مانندی است و تمام فضائل - بی هیچ سعی و درخواستی - مخصوص او است، بلکه این ویژگی و امتیاز از جانب خداوند با فضل و بخشندگی بدو عنایت شده است. پس دیگر با این اوصاف چه کسی به معرفت امام رسد یا کنه و صفش را دریابد؟! هرگز هرگز!! عقل و علم در او گم و خردها حیران، و چشمها بی فروغ و بزرگان کوچک و حکیمان متحیر و خطیبان الکن و خردمندان قاصر و دانایان جاهل و شاعران درمانده و ادیبان ناتوان و بلیغان عاجزند که شأنی از شئون و فضیلتی از فضائل امام را وصف کنند و به ناتوانی و تقصیر خود معترفند چه رسد به آنکه کنه او وصف شود و یا

شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَيُعْنِي غِنَاهُ؟
 لَا وَكَيْفَ وَأَنَّى؟! وَهُوَ بِحَيْثُ النُّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُنْتَاوِلِينَ، وَوَصَفِ الْوَاصِفِينَ؟! فَأَيُّ
 الْاِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا؟! وَأَيُّنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟! وَأَيُّنَ وَيُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟!
 أَظُنُّوْا أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ كَذَبَتْهُمْ - وَاللَّهِ - أَنْفُسُهُمْ وَمَنْبَتُهُمْ
 الْأَبَاطِيلُ، فَارْتَقُوا مُرْتَقًى صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ
 بِعُقُولٍ حَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَآرَاءٍ مُضِلَّةٍ، فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْدًا.
 قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤَفَّكُونَ! لَقَدْ رَامُوا صَعْباً، وَقَالُوا إِنْكَاراً، وَضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَوَقَعُوا فِي
 الْحَيْرَةِ، إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ غَيْرِ بَصِيرَةٍ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
 وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.

رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِهِ، إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَالْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَرَبُّكَ

چیزی از اسرار او فهمیده شود یا کسی قائم مقام و نایب او شود؟
 نه، از کجا؟ و چگونه چنین چیزی ممکن است در حالیکه او بماتند ستاره؛ از
 دسترسی دست یازان و شرح و اصفان بدور و برتر است، این مقام تا چه اندازه از اختیار
 و خیر مردم فاصله دارد و کجا چنین مقامی یافت می شود؟!

آیا پنداشته اند که این مقام جز در آل پیامبر ﷺ یافت شود؟ بخدا سوگویم
 خودشان خود را دروغگو شمردند، و آرزوهای باطل؛ سست و ضعیفشان ساخته زیرا به
 پرتگاهی بلند و سخت و به منزلی لغزنده پا نهاده اند که سرانجام قدمهایشان لرزیده و به
 گودال درافتند، و به عقول سرگردان و ناقص و آرای گمراه کننده خود امامی را برگزینند
 که جز دوری و گمراهی بر آنان نیفزاید، خدا ایشان را بکشد، تا کی نسبت ناروا
 می دهند؟ حال آنکه سختی را طلب کردند و سخن دروغ بر زبان راندند و به ضلالت
 و گمراهی عمیقی درافتادند و در سرگردانی و حیرتی واقع شدند، زیرا که از روی بصیرت؛
 امام را ترک کردند و شیطان اعمالشان را آراست و آنان را از سبیل الهی بازداشت در
 حالی که مستبصر بودند،

از اختیار خدا و رسول روی برتافتند و به سوی اختیار خود روی آوردند در

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»،
وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا الْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ
الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ؟» إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا
تَخَيَّرُونَ؟» أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ؟» سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ
رَعِيمٌ؟» أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟» أَمْ «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ؟» أَمْ «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؟» إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؟» وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ».

حالیکه قرآن اینگونه ندایشان می‌کند: «و پروردگار تو آنچه خواهد می‌آفریند و
برمی‌گزیند، [اما] آنان را [توان] برگزیدن نیست. پاک و منزّه است خدای، و از آنچه
انباز می‌گیرند برتر است - قصص: ۶۸».

و: «و هیچ زن و مرد مؤمنی را نرسد که چون خدای و پیامبر او کاری را فرمایند آنان
را در آن کارشان اختیاری باشد - احزاب: ۳۶».

و: «شما را چیست؟! چگونه داور می‌کنید؟!» یا مگر شما را کتابی است که در آن
می‌خواندید، که شما راست در آن [جهان] هرچه گزینید؟! یا مگر شما را بر ما
پیمانهای است رسا و پیوسته تا روز رستاخیز، که هرچه حکم کنید شما را باشد؟! از
آنان پرس که کدامشان ضامن این [دعوی] اند؛ یا مگر ایشان را انبازانی است (بتها
و معبودانی جز خدا که پشتیبان آنان باشند؟! پس اگر راستگویند انبازان خویش بیارند -
قلم: ۳۶ الی ۴۱».

و: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا برده‌ها [شان] قفلها است؟ - سوره محمد ﷺ: ۲۴». یا:
«و خدا بر دلهای آنان مهر نهاده است، از این رو در نمی‌یابند - توبه: ۹۳»، یا: «[و مانند
کسانی نباشید که] گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند» همانا بدترین جنبندگان به نزد
خداوند، کران و گنگانند که خرد را کار نمی‌بندند و اگر خدای در آنان خیری می‌شناخت

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»، بَلْ هُوَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟! وَالْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، رَاعٍ لَا يَنْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ، وَالنُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ، وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ وَهُوَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَةِ النَّبُولِ، لَا مُعَمَّرُ فِيهِ فِي نَسَبٍ، وَلَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذُّرَّةِ مِنْ هَاشِمٍ، وَالْعِترَةُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ، وَالرَّضَا مِنَ اللَّهِ، شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنْافٍ، نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ.

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ يُوقِّعُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ غَزْوَنَ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ

شنوانشان می ساخت، و اگر [در حالیکه دهانشان شنوایی ندارد] شنوانشان می ساخت
هر آینه رویگردان شده بر می گشتند - انفال: ۲۱ الی ۲۳،

و: «گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم - بقره: ۹۳». آری مقام امامت از فضل
خداوند است و آنرا به هر کس که خواهد عطا فرماید و خداوند را فضلی عظیم است.

آنان را چه به انتخاب امام؟! حال اینکه امام دانایی است عاری از جهل،
و سرپرستی است که طهره نمی رود، امام معدن قدس و طهارت و طریقت و زهد و علم
و عبادت است، و مخصوص به دعوت رسول خدا و تعیین او است، و از نسل مطهر بتول
است و در نژاد او سیاهی نیست و رجس و پلیدی راه ندارد و برایش منزلتی است که هیچ
دارای حَسَنی بدان دست نیابد، از خاندان قریش و نَسَبِ عالی هاشم و عترت آل رسول
و مورد رضایت خدا است، شرف اشراف و شاخه ای از درخت عبدمناف است، برخوردار از
علمی نامی و حلمی کامل است، امام آفریده شده برای امامت است و عالم به سیاست
و واجب الطاعه است، او قائم به امر خدا، و ناصح بندگان خدا، و حافظ دین او است.

بی تردید علم پیامبران و ائمه علیهم السلام که خداوند موفق و یاریشان فرماید و از خزانه
علم و حکمتش آنرا که بدیگران نداده بدیشان عطا فرماید - مافوق علم مردم روزگار

مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» ، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» ، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ - فِي طَالُوتَ - : «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» ، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ : «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» .

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ - فِي الْأَيُّمِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَعِترته - : «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» * فَيَنْهَضُوا مِنْ أَمْنٍ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» .

وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِهِ عِبَادَهُ ، شَرَحَ صَدْرُهُ لِذَلِكَ ، وَأَوْدَعَ قَلْبُهُ تَبَايِعَ الْحِكْمَةِ ، وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ الْإِلَهَامًا ، فَلَمْ يَغَيَّرْ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ ، وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ .

خود هستند ، چنانکه خدای تعالی می فرماید : «آیا کسی که به حق و درستی راه می نماید سزاوارتر و شایسته تر است که پیروی شود یا آنکس که خود راه نیابد مگر آنکه او را راه نمایند؟ پس شما را چه شده؟! چگونه حکم می کنید؟ - یونس : ۳۵» ،

وباز می فرماید : «آنکه حکمت داده شده خیر بسیاری نصیب او گردیده - بقره : ۲۶۹» ، و نیز درباره طالوت فرموده : «خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فرونی و فراخی داده است و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست - بقره : ۲۴۷» و پیامبرش فرموده : «و فضل خدا بر تو بزرگ است - نساء : ۱۱۳» . و درباره امامان از خاندان و عترت و نسل او فرموده : «بلکه به مردم برای آنچه خدا به ایشان از فرونی و دهش خویش ارزانی داشته رشک و حسد می برند . همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمانروایی بزرگ بخشیدیم * پس از آنان کسانی به او گرویدند و از آنان کسانی از او روی گرداندند و [اینان را] آتش برافروخته [دوزخ اینان را بس است] - نساء : ۵۴» ،

و بی تردید هر بنده ای که خداوند وی را برای امور بندگانیش انتخاب فرماید بجهت این امر مهم سینه اش را وسعت بخشد و بدو شرح صدر دهد ، و چشمه حکمت را بر دلش

وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ ، مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَّالَ وَالْعِثَارَ ، فَخَصَّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ ، وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُوهُ؟ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدُمُوهُ؟ تَعْدُوا - وَبَيَّنَّ اللَّهُ - الْحَقَّ ، وَتَبَذُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ : الْهُدَى وَالشِّفَاءُ فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَمَقْتَهُمْ وَأَنْعَسَهُمْ .

فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَاهُمْ» ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» .

روان ساخته و دانش را به او الهام فرماید ، دیگر پس از آن در پاسخ هیچ پرسشی درنماید ، و در راه صوابی حیران نماند ،

پس او همواره معصوم ، مؤید ، موفق ، مسدد است ، از هر خطا و لغزشی در امان است ، و این خصوصیت را خداوند بدو ارزانی داشته تا وی حجت بر خلق و گواه بر بندگانش باشد ، وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ، پس آیا بشر بر چنین چیزی قادر است تا او را انتخاب کرده یا برگزیند؟ و آیا فرد منتخب ایشان چنین اوصافی را دارد تا او را مقدم بدانند؟!

به بیت الله سوگند که با حق دشمنی نمودند و کتاب خدا را به پشت انداختند ، گویا نمی دانند ، و در کتاب خدا هدایت و شفاء است ، آنرا به کناری انداختند و از هوی و هوس تبعیت نمودند و خدا ایشان را سرزنش کرد و دشمن داشت و بدبخت کرد .

خداوند متعال فرموده : «وکیست گمراه تر از آن کس که پی رهنمونی از سوی خدا کام و هوس خویش را پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را راه ننماید - قصص ۵۰» ، و نیز فرموده : «پس نگوئید که و هلاکت باد بر آنان و [خدا] کارهایشان را تباه و ناچیز ساخت - سوره محمد ﷺ : ۱۰» ، و : «[این] به نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند دشمنی بزرگ است ، و اینگونه خدای بر دل هر گردنکش خودکامه ای مهر می نهد - غافر : ۳۵» .

۳۱۱- وَرَوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : لِلْإِمَامِ عَلَامَاتُ :

يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ ، وَأَحْكَمَ النَّاسِ ، وَأَتْقَى النَّاسِ ، وَأَحْلَمَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، وَأَسْخَى النَّاسِ ، وَأَعْبَدَ النَّاسِ ، وَيُولَدُ مَخْتُونًا ، وَيَكُونُ مُطَهَّرًا ، وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ ، وَإِذَا وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ ، وَلَا يَحْتَلِمُ ، وَتَنَامُ عَيْتُهُ ، وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ ، وَيَكُونُ مُحَدِّثًا وَيَسْتَوِي عَلَيْهِ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، وَلَا يَرَى لَهُ بَوْلٌ وَلَا غَائِطٌ ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِإِثْلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ .

وَتَكُونُ رَاحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رَاحَةِ الْمَشْكِ ، وَيَكُونُ أَوْلَى النَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ ، وَأَشْفَقَ

۳۱۱- حسن بن علی بن فضال گوید : حضرت رضا علیه السلام فرمود : امام علانم و نشانه هایی دارد : امام در علم و حکمت و تقوا و صبر و شجاعت و سخاوت و عبادت از همه برتر است ، امام مختون متولد می شود ، پاک و مطهر است ، همانگونه که از مقابل می بیند از پشت سر نیز مشاهده می کند ، سایه ندارد ، از بطن مادر با دو کف دست بر زمین می افتد و با صدای بلند شهادتین می گوید ، امام محتلم نمی شود ، چشمش به خواب می رود ولی قلبش بیدار است ، محدث است (صدای فرشته وحی را استماع می کند ولی او را مشاهده نمی کند) ، زره پیامبر کاملاً اندازه او است ، بول و غائط او دیده نمی شود ، زیرا خداوند زمین را مأمور کرده هرچه از او خارج می شود را ببلعد^(۱) ،

شمیم امام از مشک خوشتر ، به مردم از خودشان سزاوارتر ، و بر آنان دلسوزتر از

۱- مرحوم شیخ صدوق علیه السلام الله مقامه در کتاب شریف فقیه در بیان این فراز گوید :

یعنی در محلی که در معرض دید همگان است برای استنجا جلوس نمی کند ، بلکه در مکانی که چاهک و کنیف دارد تخلی می نماید . و مدفوعش از دید همگان مخفی می شود . برخلاف غالب مردم عرب آن زمان که در پس دیوار ، روی زمین ، و محل دید دیگران قضای حاجت می کردند .

عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ، وَيَكُونُ أَشَدُّ النَّاسِ تَوَاضُعاً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَيَكُونُ أَخَذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُهُمْ وَأَكْفَ النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ، وَيَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَاباً، حَتَّى أَنَّهُ لَوْ دَعَى عَلَى صَخْرَةٍ لَانْشَقَّتْ يَنْصَفَيْنِ.

وَيَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَسَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ، وَتَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجَمَاعَةُ، وَهِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً، فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَلَدُ آدَمَ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجِفْرُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ، وَهُوَ إِهَابُ كَبْشٍ فِيهَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْضُ الْحَدِيثِ، وَحَتَّى الْجِلْدَةُ وَنِصْفُ الْجِلْدَةِ وَثُلُثُ الْجِلْدَةِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام.

پدر و مادرشان است، از تمام مردم در برابر خداوند متواضع تر و از همه بداندازه امر می کند بیشتر عمل می کند، و از همه بیشتر، در آنچه دیگران را نهی می کند دوری می نماید، دعایش مستجاب است بطوری که اگر دعا کند که صخره ای دو نیم شود همان خواهد شد، اسلحه پیامبر و شمشیر آنحضرت، ذوالفقار در نزد او است، نزد امام صحیفه ای است که در آن نام تمام شیعیان او تا روز قیامت مکتوب است، و نیز نوشته دیگری که اسامی تمام دشمنانش تا روز قیامت مکتوب می باشد، «جامعه»؛ صحیفه ای به طول هفتاد ذراع؛ مشتمل بر تمام نیازهای بنی آدم است نزد او می باشد، جفر اکبر و اصغر که پوست قوچی است و جمیع علوم حتی مجازات یک خراش و حتی زدن یک تازیانه یا نیم یا ثلث در آن ثبت شده و نیز مصحف فاطمه عليها السلام نزد او است^(۱).

۱- در این حدیث یکی از مهمترین و بزرگترین خصلت امام ذکر نشده، هرچند مورد اتفاق و اجماع امامیه است و آن مقام عصمت می باشد، البته از آنجا که راوی خبر این فضائل از فرقه فطحیه (جماعتی که پس از امام کاظم عليه السلام برادرش عبدالله بن جعفر را امام می دانند) بوده و او هرچند در نقل اخبار ثقه و قابل اعتماد است و در آخر عمر منتبه گردیده با اینحال ایشان عصمت را شرط در امامت نمی دانند. و نکته دیگر اینکه در پاره ای از صفات امام که در متن ذکر شده یکی مختون متولد شدن است که شامل غیر معصومین نیز می گردد، و بطور کلی آنچه مخالف اعتبار

۳۱۲- وَرَوَى خَالِدُ بْنُ أَبِي الْهِثَمِ الْفَارِسِيُّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَبْدَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدَالُ ؟
 قَالَ : صَدَقُوا ، الْأَبْدَالُ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَخَتَمَهُمُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ .
 وَقَدْ رَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ذِمِّ الْغُلَاةِ وَالْمُفَوَّضَةِ وَتَكْفِيرِهِمْ وَتَضْلِيلِهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَمَنْعِ الْإِهْمِ ، وَذَكَرَ عَلَيْهِ مَا دَعَاهُمْ إِلَى ذَلِكَ الْاِعْتِقَادِ الْفَاسِدِ الْبَاطِلِ مَا قَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُ طَرَفٍ مِنْهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ .
 وَكَذَلِكَ رَوَى عَنْ آبَائِهِ وَأَبْنَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي حَقِّهِمْ وَالْأَمْرِ بِلَعْنِهِمْ ، وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَإِشَاعَةِ حَالِهِمْ ، وَالْكَشْفِ عَنْ سُوءِ اِعْتِقَادِهِمْ ، كَيْ لَا يَغْتَرُّ بِمَقَالَتِهِمْ ضَعْفَاءُ الشَّيْعَةِ ، وَلَا يَعْتَقِدُ مَنْ خَالَفَ هَذِهِ الطَّائِفَةَ أَنَّ الشَّيْعَةَ الْإِمَامِيَّةَ يَأْسِرُهُمْ عَلَى ذَلِكَ ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ وَمَنْ اِعْتَقَدَهُ وَذَهَبَ إِلَيْهِ .

۳۱۲- خالد بن ابی الهیثم گوید : از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم : مردم فکر می کنند که زمین دارای ابدال است ، آنان چه کسانی می باشند ؟
 حضرت فرمود : راست می گویند ، ابدال : اوصیاء می باشند ، خداوند ایشان را بدل از انبیاء قرار داده است هنگامیکه وفات می یابند ، و ایشان را به محمد ﷺ خاتمه داد .
 و نیز از آنحضرت مطالبی در نکوهش جماعت غلات ، و تکفیر و گمراه دانستن و بیزاری از آنان و طرفدارانشان نقل شده است ، و در آنها علتی که سبب گرایش به این اعتقاد فاسد باطل است ذکر شده و قسمتی از آنها در پیش از این در همین کتاب گذشت .
 و نیز روایاتی از پدران و فرزندان آنحضرت علیه السلام نیز در حق آنان و دستور به لعن و بیزاری از ایشان رسیده ، و همچنین دستور بر اشاعه حال آنان رسیده ، و اینکه اعتقاد زشت آنان در همه جا آشکار شود ، تا مبادا شیعیان ضعیف فریب سخنان ایشان را بخورند ، و نکند مخالفان آنان اعتقاد یابند که شیعه امامیه به تمامی بر آن عقیده است ، از آن به خدای پناه می بریم و از کسانی که آنرا اعتقاد و مذهب خود داشته اند .

۳۱۳- فَمَا ذَكَرَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِلَّةٍ وَجِهٍ خَطَايَاهُمْ وَضَلَالَتِهِمْ عَنِ الدِّينِ الْقَيِّمِ مَا رَوَيْنَاهُ بِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ: عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ قَالَ:

إِنَّ هَؤُلَاءِ الضَّالَّاتِ الْكَافِرَةِ مَا أَتَوْا إِلَّا مِنْ قِبَلِ جَهْلِهِمْ بِمُقْدَارِ أَنْفُسِهِمْ، حَتَّى اسْتَدَّ إِعْجَابُهُمْ بِهَا، وَكَثُرَ تَعْظِيمُهُمْ لَهَا يَكُونُ مِنْهَا، فَاسْتَبَدُّوا بِأَرْزَاهِمُ الْفَاسِدَةِ، وَاقْتَصَرُوا عَلَى عُقُوبِهِمُ الْمَسْلُوكِ بِهَا غَيْرَ سَبِيلِ الْوَاجِبِ حَتَّى اسْتَصْغَرُوا قَدْرَ اللَّهِ وَاسْتَقَرُّوا أَمْرَهُ وَتَهَاوَنُوا بِعَظِيمِ شَأْنِهِ إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ الْقَادِرُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ بِذَاتِهِ الَّذِي لَيْسَتْ قُدْرَتُهُ مُسْتَعَارَةً وَلَا غِنَاهُ مُسْتَفَاداً وَالَّذِي مَنْ شَاءَ أَفْقَرُهُ وَمَنْ شَاءَ أَغْنَاهُ، وَمَنْ شَاءَ أَعْجَزُهُ بَعْدَ الْقُدْرَةِ، وَأَفْقَرُهُ بَعْدَ الْغِنَى.

فَنَظَرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ اخْتَصَّ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ، وَآثَرَهُ بِكَرَامَتِهِ لِيُوجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَلِيَجْعَلَ مَا آتَاهُ مِنْ ذَلِكَ ثَوَاباً عَلَى طَاعَتِهِ، وَبَاعِثاً عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ.

۳۱۳- واز جمله مطالبی که حضرت رضا علیه السلام در بیان خطا و گمراهی ایشان از دین قیّم بیان داشته این یکی روایتی است - که به اسناد گذشته - از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که: حضرت رضا - صلوات و تحیات بر او باد - فرمود:

این گروه گمراه کافر چیزی جز از ناحیه جهل خود باندازه نفوس خود نیاوردند، تا اینکه تعجبشان به آن شدّت یابد، واحترام بسیاری که از آن آوردند، همه و همه موجب شد در نظرات فاسد خود استبداد بخرج دهند، واقتصار بر عقول قاصر خود نموده و سالک مسالک غیر واجب گشته از دین قویم و آئین مستقیم منحرف گردند، تا اینکه قدر خدا را کوچک داشته و امر او را حقیر دانستند، چرا که ندانسته بودند که او ذاتاً قادر است و غنی، هو که قدرت و توانش عاریه از کسی نیست و نه غنایش وابسته به کسی است، که فقر و غنا و عجز و توان همه و همه در ید قدرت اوست با هر کس هر طور بخواهد رفتار می فرماید.

پس تمام بندگان نظر به بندهای نمودند که خداوند او را مشمول قدرتی ساخته بود تا فضل خود را نزد او به نمایش گذارد، و با کرامت خود او را برگزید تا حجت را بر مردمان

وَمُؤْمِنًا عِبَادَهُ الْمَكْلُوفِينَ مِنْ غَلَطٍ مَنْ نَصَبَهُ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَهُمْ قُدْوَةٌ، فَكَانُوا كَطَلَابٍ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا يَنْتَجِعُونَ فَضْلَهُ وَيُؤْمَلُونَ نَائِلُهُ، وَيَرْجُونَ التَّفَيُّو بِظِلِّهِ وَالْإِنْتِعَاشَ بِمَعْرِفِهِ، وَالْإِنْقِلَابَ إِلَى أَهْلِيهِمْ بِحَزِيلِ عَطَانِهِ الَّذِي يُعِينُهُمْ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا^(۱)، وَيُسْقِذُهُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِذَنبِي الْمَكَاسِبِ وَخَسِيسِ الْمَطَالِبِ،

فَيَبْتَئُهُمْ يَسْأَلُونَ عَنْ طَرِيقِ الْمَلِكِ لِيَتَرَصَّدُوا وَقَدْ وَجَّهُوا الرَّغْبَةَ نَحْوَهُ، وَتَعَلَّقَتْ رَأْيَتُهُمْ فَأَعْطَوْهُ مِنَ التَّعْظِيمِ حَقَّهُ، وَمِنْ الْإِقْرَارِ بِالْمَمْلَكَةِ وَاجِبَهُ، وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَسْمُوا بِاسْمِهِ غَيْرَهُ، أَوْ تُعْظَمُوا سِوَاهُ كَتَّعْظِيمِهِ، فَتَكُونُوا قَدْ بَحَسْتُمْ الْمَلِكَ حَتَّى وَأَزَرَيْتُمْ عَلَيْهِ، وَاسْتَحَقَقْتُمْ بِذَلِكَ مِنْهُ عَظِيمَ عَقُوبَتِهِ.

تمام گردانده و آنچه بدو ارزانی داشته ثواب طاعت خود قرار دهد و باعث گوش دادن به فرمان خود سازد و موجب ایمنی بندگانیش از هر خطا و سهوی درباره کسی باشد که او را برایشان حجت و الگو معین نموده باشد، پس همه مانند طالبان ملکی از ملوک دنیا گردیده که جویای فضل او شده و آرزومند جایزه او باشند، و امید پناهندگی به سایه او و شور و نشاط به معروف او داشته باشند و اینکه به اهل اینان به بهترین عطایی که در طلب دنیا ایشان را یاری کرده و از تعرض به مکاسب و مطالب پست و فرومایه نجات داده بازگردد، پس از میانشان گروهی از راه و طریق آن ملک پرسش نمودند تا سر راهش نشسته و مراقب او باشند و میل و رغبت خود را متوجه آن ساخته و تعلق خاطر به رؤیت و دیدن او داشتند، چرا که بدیشان گفته شده بود: بزودی او را با سپاهی عظیم مشتمل بر سواره و پیاده و دسته های بسیار خواهید دید، پس چون او را مشاهده نمودید به او نهایت تعظیم و احترام را بگذارید و آنقدر که واجب است اقرار به مملکت او کنید، و میباید او را به اسم دیگری صدا کنید، و او را همچون دیگران تعظیم کنید که حق ملک را پایمال نموده و از قدرش بکاهید که در اینصورت از جانب او مستحق مجازات بزرگی شوید.

۱ - فی البحار: «على كلب الدنيا»، أي شرّها و أذاها و نوائبها.

فَقَالُوا: نَحْنُ كَذَلِكَ فَاعْلُونْ جَهْدَنَا وَطَاقْنَا، فَمَا لَيْشُوا أَنْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ بَعْضُ عِبِيدِ الْمَلِكِ فِي خَيْلٍ قَدْ ضَمَّهَا إِلَيْهِ سَيِّدُهُ، وَرَجُلٍ قَدْ جَعَلَهُمْ فِي جُمْلَتِهِ وَأَمْوَالٍ حَبَاهُ بِهَا فَتَنَظَرَ هَؤُلَاءُ - وَهُمْ لِلْمَلِكِ طَالِيُونَ - فَاسْتَكْبَرُوا مَا رَأَوْهُ بِهَذَا الْعَبْدِ مِنْ نِعَمٍ سَيِّدِهِ، وَرَفَعُوهُ أَنْ يَكُونَ هُوَ مِنَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِ بِمَا وَجَدُوا مَعَهُ عَبْدًا، فَأَقْبَلُوا بِحَيَوْنِهِ تَحِيَّةَ الْمَلِكِ وَيَسْمُونَهُ بِاسْمِهِ وَيَجْحَدُونَ أَنْ يَكُونَ قَوْقَهُ مَلِكٌ أَوْ لَهُ مَالِكٌ،

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبْدُ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِ وَسَائِرُ جُنُودِهِ بِالزَّجْرِ وَالنَّهْيِ عَنْ ذَلِكَ، وَالْبَرَاءَةِ بِمَا يَسْمُونَهُ بِهِ، وَيُحْبِرُونَهُمْ بِأَنَّ الْمَلِكَ هُوَ الَّذِي أَنْعَمَ بِهَذَا عَلَيْهِ وَاخْتَصَّ بِهِ، وَأَنَّ قَوْلَكُمْ مَا تَقُولُونَ يُوجِبُ عَلَيْكُمْ سَخَطَ الْمَلِكِ وَعَذَابَهُ، وَيَقُولُكُمْ كُلُّهَا أَمَلْتُمُوهُ مِنْ جَهْتِهِ، وَأَقْبَلَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ يُكَذِّبُونَهُمْ وَيَرُدُّونَ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ،

پس هگی گفتند: ما در این راه نهایت تلاش و کوشش خود را بکار خواهیم بست، پس دیری نباید که یکی از بندگان سلطان در سپاهی که توسط خود او ترتیب داده بود با مردی که در بین آنان قرار داشته و اموالی که پیشکش کرده بود بر آنان ظاهر و نمایان شد، آنان نظر انداختند - و فقط چشم بر آن سلطان بودند - (چون او را ندیدند) آن همه امکانات در دست آن بنده که سرورش بدو داده بود زیاد پنداشتند و اینکه منعم کس دیگری است و او تنها بنده‌ای از بندگان اوست را از خاطر خود دور داشته و در مقابل آن بنده همان احترامی که به سلطان می‌نهند گذارده و به نام: او را خواندند، و دیگر منکر این شدند که بالاتر از او سلطانی باشد یا اینکه او را مالک و صاحبی است.

با دیدن این رفتار آن بنده‌ای که مشمول نعمت سلطان واقع شده بود و باقی سپاه: با زجر و نهی از این رفتار بدیشان روی آورده و از تمام آن القاب اظهار برائت و سبزاری نمودند، و به ایشان خبر دادند که سلطان همان است که این همه نعمت را بر آن بنده عطا فرموده و مخصوص این مقام گردانده و این عقیده‌ای که بدان قائل شده‌اید موجب غضب و عذاب سلطان شده و تمام آرزوهایتان درباره او به باد فنا خواهد رفت، ولی آن مردم شروع به تکذیب اینان نموده و همان حرف سابق خود را برای آنان تکرار کردند.

فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى غَضِبَ عَلَيْهِمُ الْمَلِكُ لِمَا وَجَدَ هَؤُلَاءِ قَدْ سَوَّوْا بِهِ عَبْدَهُ ، وَأَزَرُوا عَلَيْهِ فِي مَمْلَكَتِهِ وَبَحْسُوهُ حَقَّ تَعْظِيمِهِ ، فَحَشَرَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى حَبْسِهِ ، وَوَكَّلَ بِهِمْ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ .

فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ وَجَدُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَبْدًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ فَضْلَهُ ، وَيَقِيمَ حُجَّتَهُ ، فَصَغَّرُوا عِنْدَهُمْ خَالِقَهُمْ أَنْ يَكُونَ جَعَلَ عَلَيْهِ لَهُ عَبْدًا ، وَأَكْبَرُوا عَلَيْهِ عَنِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ رَبًّا ، فَسَمَّوْهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ فَتَنَاهُمْ هُوَ وَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِ وَشِيعَتِهِ وَقَالُوا لَهُمْ : يَا هَؤُلَاءِ ، إِنَّ عَلِيًّا وَوَلَدَهُ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ لَا يَقْدِرُونَ إِلَّا عَلَى مَا أَقْدَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، وَلَا يَمْلِكُونَ إِلَّا مَا مَلَكَهُمْ ، وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ، وَلَا قَبْضًا وَلَا بَسْطًا ، وَلَا حَرَكَةً وَلَا سُكُونًا إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمُ عَلَيْهِ وَطَوَّقَهُمْ ،

پس چیزی نگذشت تا اینکه همه آنان مشمول خشم و غضب سلطان شدند از آنجا که این مردم او را با بنده‌اش برابر دانسته ، و وی را در حوزه مملکت خود معیوب داشته ، و حق عظیم او را پایمال نموده‌اند ، بدین جهت تمام ایشان را در زندان خود محبوس کرد و افرادی را مأمور ساخت تا شکنجه و عذاب سختی بدیشان بچشانند .

پس همچنین این جماعت (غلات) امیرالمؤمنین عليه السلام را بنده‌ای یافتند که خداوند او را مشمول کرامت خود فرموده تا فضل خود را آشکار ساخته و حجت خود را اقامه فرماید ، اینان نیز خالقشان را نزد خود کوچک شمردند که خداوند علی را بنده‌ای قرار داده و علی را بالا داشتند که خداوند عزوجل پروردگار او باشد ، و او را به نامی جز اسم او نامیدند ، پس حضرت امیر و پیروان هم مذهب او و شیعیانش ایشان را از این طرز تفکر بازداشته و به آنان گفتند : ای جماعت ، به تحقیق علی و فرزندان او همگی بندگانی محترم و مخلوق و تدبیر شده‌اند ، نیرو و توانی جز آنچه خداوند رب العالمین بدیشان عنایت فرموده ندارند ، و مالک و صاحب هیچ چیز جز آنچه خداوند بدیشان عطا فرموده نیستند ، نه مرگ ، نه زندگی ، نه نشور ، نه قبض ، نه بسط ، نه حرکت ، نه سکون ، و تمام اختیاراتشان در حوزه‌ای که خدا بدیشان توان داده و مکلف ساخته دور می‌زند ،

وَأَنَّ رَبَّهُمْ وَخَالِقَهُمْ يَجْلُ عَنْ صِفَاتِ الْمُحْدَثِينَ، وَيَتَعَالَى عَنْ نُعُوتِ الْمُحْدُودِينَ، وَإِنَّ مَنْ اتَّخَذَهُمْ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

فَأَبَى الْقَوْمُ إِلَّا جَمَاحاً وَامْتَدُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْتَمَهُونَ، فَبَطَلَتْ أَمَانَتُهُمْ، وَخَابَتْ مَطَالِبُهُمْ وَبَقُوا فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ.

۳۱۴- وَرَوَيْنَا أَيْضاً بِإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرَهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ مَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعُبُودِيَّةَ فَهُوَ مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَمِنَ الضَّالِّينَ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ، ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا، وَإِنَّا كُمْ وَالْغُلُوكُمْ كَغُلُوكِ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، صِفْ لَنَا رَبَّكَ فَإِنَّ مَنْ قَبَّلَنَا قَدْ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا.

وپی‌شک پروردگار ایشان منزّه و برتر از صفات مخلوقین و متعالی و بالاتر از خصوصیات محدودین است، و پی‌تردید هرکه این جماعت (حُجَجِ اِلهی) یا یکی از ایشان را بغیر از خداوند معبود خود گیرد او از جمله کافرین بوده و راه راست را گم کرده است.

مع‌الأسف آن جماعت غالی مخالفت کرده و دنبال هوای نفس خود را گرفته و در سرکشی خویش سرگشته و کور دل ماندند، پس آرزوهایشان بیاد رفت و خواسته‌هایشان به جرم‌ان و خسارت افتاد، و در عذاب و شکنجه دردناک باقی ماندند.

۳۱۴- و همچنین به اسناد قبل از امام حسن عسکری علیه السلام برای ما نقل شده که: امام رضا علیه السلام فرموده: هرکس درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام از مرز عبودیت آنحضرت تجاوز نماید از جمله خشم گرفتگان بر آنان و از گمراهان خواهد شد.

و خود حضرت امیر علیه السلام فرموده: از مرز عبودیت ما تجاوز نکنید، سپس هرچه می‌خواهید بگویید، هرچند به غایت آن در حق ما نخواهید رسید، و مبادا به غلو افتید مانند غلوی که نصاری بدان مبتلا شدند، زیرا من از تمام غلات بیزارم.

در اینوقت مردی برخاسته و گفت: ای زاده‌ی رسول خدا، پروردگارت را برای ما

فَوَصَفَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ وَصْفٍ ، وَبَعْدَهُ وَنَزَّهَهُ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ تَعَالَى .
 فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَإِنَّ مَعِيَ مَنْ يَنْتَحِلُ مُوَالَاتِكُمْ وَيَزْعَمُ
 أَنَّ هَذِهِ كُلُّهَا مِنْ صِفَاتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ !!
 قَالَ : فَلَمَّا سَمِعَهَا الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ وَتَصَبَّبَ عَرَقًا وَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
 يَقُولُ الظَّالِمُونَ وَالْكَافِرُونَ عُلُوءًا كَبِيرًا !! أَوْ لَيْسَ عَلِيٌّ كَانَ آكِلاً فِي الْآكِلِينَ ، وَشَارِباً فِي
 الشَّارِبِينَ ، وَتَاكِحاً فِي التَّاتِكِينَ ، وَمُعْتَدِئاً فِي الْمُعْتَدِينَ ؟ !! وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ مُصَلِّياً خَاضِعاً ، بَيْنَ
 يَدَيِ اللَّهِ ذَلِيلاً ، وَإِلَيْهِ أَوَاهُاً مُنِيئاً أَفَنَ هَذِهِ صِفَتُهُ يَكُونُ إِلَهاً ؟ ! فَإِنْ كَانَ هَذَا إِلَهاً فَلَيْسَ مِنْكُمْ
 أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ إِلَهُ لِمُشَارَكَتِهِ لَهُ فِي هَذِهِ الصِّفَاتِ الدَّلَالَتِ عَلَى حَدُوثِ كُلِّ مَوْصُوفٍ بِهَا .
 فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنَّهُمْ يَزْعَمُونَ أَنَّ عَلِيّاً لَمَّا أَظْهَرَ مِنْ نَفْسِهِ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي

وصف فرما زیرا اطرافیان ما در آن دچار اختلاف شده اند .

پس آنحضرت پروردگار را به زیباترین نوع آن وصف کرد و ستود و او را از هر چه
 در خور ربوبیت او نیست پاک و منزّه ساخت .
 آنمرد گفت : پدر و مادرم فدایت ای زاده رسول خدا ، همراهان من موالات شما را
 پذیرفته اند و می پندارند این اوصاف که شما بر شمردید همه از صفات علی علیه السلام است ،
 و اینکه او خدای جهانیان است .

راوی گوید : با شنیدن این مطلب تمام اندام آنحضرت بلرزه افتاد و عرق کرده و گفت :
 پاک و منزّه است الله از آنچه ظالمان و کافران درباره اش قائلند ، برتری بزرگ !! مگر علی
 همچون دیگران نبود ! خوراک تناول می کرد و مانند دیگران می نوشید ، نکاح می نمود ، در
 نهایت محدث و پدیده ای مانند دیگران بود ؟ و با تمام این اوصاف خاضعانه نماز می گزارد ،
 و در برابر خداوند خوار و ذلیل بود ، و دائماً به سوی پروردگارش بازگشت و اتابه داشت ،
 آیا دارنده چنین صفاتی معبود است ؟ ! اگر اینگونه باشد پس هر کدام از شما یک خدا است ،
 زیرا در تمام این صفات که معرف حدوث است مشارکت دارد !! .

آنمرد گفت : ای زاده رسول خدا ! آنان معتقدند وقتی علی از جانب خود معجزاتی را

لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُ اللَّهِ، دَلَّ عَلَى أَنَّهُ إِلَهُ، وَلَمَّا ظَهَرَ لَهُمْ بِصِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ الْعَاجِزِينَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَامْتَحَنَهُمْ لِيَعْرِفُوهُ، وَلِيَكُونَ إِيمَانُهُمْ اخْتِيَاراً مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوَّلُ مَا هَاهُنَا أَنَّهُمْ لَا يَنْفَصِلُونَ بِمَنْ قَلَبَ هَذَا عَلَيْهِمْ فَقَالَ: لَمَّا ظَهَرَ مِنْهُ «الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ» دَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ هَذِهِ صِفَاتُهُ وَشَارَكَهُ فِيهَا الضُّعْفَاءُ الْمُحْتَاجُونَ لَا تَكُونُ الْمُعْجَزَاتُ فِعْلُهُ، فَعَلِمَ بِهَذَا أَنَّ الَّذِي أَظْهَرَهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ إِنَّمَا كَانَتْ فِعْلُ الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشَبِّهُ الْمَخْلُوقِينَ، لَا فِعْلُ الْمُحَدَّثِ الْمُحْتَاجِ الْمُشَارِكِ لِلضُّعْفَاءِ فِي صِفَاتِ الضُّعْفِ.

۳۱۵- وَرَوِيَ أَنَّ الْمَأْمُونَ كَانَ يُحِبُّ فِي الْبَاطِنِ سَقَطَاتِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّ يَغْلِبُهُ الْمُحْتَجُّ، وَيُظْهَرُ عَلَيْهِ غَيْرُهُ، فَاجْتَمَعَ يَوْمَاً عِنْدَهُ الْفُقَهَاءُ وَالْمُتَكَلِّمُونَ، فَدَسَّ إِلَيْهِمْ: أَنَّ نَاطِرُوهُ فِي الْإِمَامَةِ!

آورد که جز خدا بر آن قادر نیست، اینها همه دلالت می‌کند که او معبود و خدا است، و اینکه میان دیگر مخلوقات محدث عاجز: با صفات ایشان ظاهر شده با اینکار مردم را دچار اشتباه و تلبیس ساخته و آزموده تا بدو معرفت یابند، و ایمانشان به او از سر اختیار از جانب خودشان باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اولین مطلب اینکه ایشان برکنار وجدای از این مطلب نیستند که فردی همین عقیده را بر ایشان برگردانده و بگوید: وقتی از او (علی) فقر و ناداری ظاهر می‌شود دلالت می‌کند: فردی که این صفات دارد و افراد ضعیف و نیازمند نیز مانند اویند دیگر عمل و کردار او معجزه نمی‌باشد، پس از همینجا دریابد آنکه معجزات را ظاهر ساخته تنها از جانب قادر و توانایی است که هیچ شباهتی به مخلوقین ندارد، نه فعل محدث و پدیده‌ای که همانند ضعیفان در صفات ضعف و ناتوانی است!!.

۳۱۵- و نقل است که مأمون در باطن میل داشت که امام رضا علیه السلام در بحث با کسانی که روبرو می‌شود درمانده و عاجز شود و حریفش بر او چیره گردد، هرچند در ظاهر غیر این را می‌نمود، پس گروهی از فقیهان و علمای اهل کلام نزد او گرد آمدند، و در پنهان به ایشان گفته بود درباره مسأله امامت با او بحث کنید و محور بحث شما همین مطلب باشد،

فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : اقْتَصِرُوا عَلَيَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ ، يَلْزَمُكُمْ مَا يَلْزَمُهُ .
 فَرَضُوا بِرَجُلٍ يُعْرِفُ بِيَحْيَى بْنِ الصَّخَّاکِ السَّمَرَقَنْدِيِّ ، وَلَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ .
 فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا يَحْيَى ، أَخْبِرْنِي عَنْ صَدَقٍ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ ، أَوْ كَذَبٍ صَادِقًا
 عَلَى نَفْسِهِ ، أَتَكُونُ مُحِقًّا مُصِيبًا ، أَمْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا ؟
 فَسَكَتَ يَحْيَى . فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ : أَجِبْهُ ! فَقَالَ : يُعْطِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ .
 فَقَالَ الْمَأْمُونُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، عَرَّفْنَا الْفَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ؟
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا بَدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَنِي عَنْ أَمَّتِهِ ، أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا ؟
 فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا إِمَامَةَ لِكَذَابٍ ، وَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوْلَهُمْ : « أَقِيلُونِي

پس [چون مجلس حاضر شد] حضرت رضا علیه السلام به ایشان فرمود: شما یکن از میان خود انتخاب کنید که او از طرف شما با من گفتگو نماید، که هرچه بر او لازم آید بر تمام شما نیز لازم آمده باشد، ایشان نیز از بین حاضران مردی بنام یحیی بن صخاک سمرقندی را برگزیدند که در خراسان همانندی نداشت، حضرت به او فرمود: از هرچه می خواهی سؤال کن، او گفت: راجع به مسئله امامت می پرسم، شما چگونه ادعای امامت می کنید برای کسی که امامت نکرد، و رها می کنید کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامت او رضایت دادند؟

امام فرمود: ای یحیی، نظرت درباره کسی که تصدیق کننده فردی است که او خود را تکذیب کرده چیست، و آنکه تکذیب کننده کسی است که خود را راستگو می داند، بگو ببینم کدام یک از این دو حق و درستکارند و به حقیقت رسیده اند، و کدام یک از آن دو باطل و خطا کارند؟

یحیی ساکت ماند، مأمون به او گفت: پاسخ بده، گفت: ای امیرالمؤمنین مرا از پاسخ این پرسش معاف فرمایید،

مأمون گفت: ای ابوالحسن برای ما مقصود خود را از این پرسش بیان فرمایید، امام فرمود: یحیی چاره ای ندارد جز اینکه خبر دهد از رهبران او کدامیک خود را تکذیب کردند و کدام یک تصدیق نمودند؟ و اگر فکر می کند که آنان تکذیب کردند پس کذاب شایسته امامت نیست، و اگر می پندارد که ایشان تصدیق کردند، پس از جمله

وَلَيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» وَقَالَ ثَانِيهِمْ: «كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا، فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا قَاتِلُوهُ» فَوَاللَّهِ مَا رَضِي لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ بِخَيْرِ النَّاسِ وَالْخَيْرِيَّةِ لَا تَقَعُ إِلَّا بِنُعُوتٍ، مِنْهَا: الْعِلْمُ، وَمِنْهَا: الْجِهَادُ، وَمِنْهَا: سَائِرُ الْفَضَائِلِ وَلَيْسَتْ فِيهِ.

وَمَنْ كَانَ بَيْعَتُهُ فَلْتَةً، يَحِبُّ الْقَتْلَ عَلَى مَنْ فَعَلَ مِثْلَهَا، كَيْفَ يَقْبَلُ عَهْدَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَهَذِهِ صُورَتُهُ؟ ثُمَّ يَقُولُ عَلَى الْمُنْبِرِ: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبَنِي، فَإِذَا مَالَ بِي فَقَوِّمُونِي، وَإِذَا أَخْطَأْتُ فَأَرْشِدُونِي. فَلْيَسُوا أَيْمَةً إِنْ صَدَقُوا وَإِنْ كَذَبُوا!!

فَمَا عِنْدَ يَحْيَى شَيْءٌ فِي هَذَا. فَعَجِبَ الْمَأْمُونُ مِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ يُحْسِنُ هَذَا سِوَاكَ!

۳۱۶- وَرَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَمَوَالِينَا

ایشان اولی است که گفته است: من بر شما ولایت یافتم ولی بهترین شما نیستم، و آنکه پس از وی بود درباره اش گوید که بیعت با خلیفه اول اشتباه و خطا بود، هر که بماند اینکار را پس از آن تکرار کند او را بکشید، قسم بخدا نپسندید و راضی نبود برای فردی که عمل ایشان را تکرار نماید مگر به قتل و کشته شدن!

پس آنکه بهترین مردم نیست - در حالیکه بهتری وجود ندارد مگر به صفات و ویژگیهایی که یکی از آنها علم است و یکی جهاد و کوشش و دیگر فضائل و آنها در او نبود - و هر کس بیعت با او به امامت؛ لغزش و اشتباه باشد که موجب کشتن کسی باشد که مانند آنها ترک نماید، چطور امامت چنین فردی برای دیگران مورد قبول باشد و وضع او این باشد؟ آنگاه خود او روی منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هرگاه او از طریق مستقیم مرا به کجی کشانید شما مردم مرا براه راست آورید، و هرگاه خطائی از من سر زد مرا راهنمایی کنید، بنا بر این اینان بنا به قول خودشان امام نیستند؛ چه صادق باشند چه کاذب!

یحیی دیگر هیچ پاسخی برای گفتن نداشت. پس مأمون از کلام آنحضرت شکفت زده شده و گفت: ای ابوالحسن در روی زمین کسی نیست که اینطور نیکو سخن گوید جز شخص شما!

۳۱۶- آنحضرت فرموده: بهترین توشه ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای

أَمَامَهُ لِيَوْمِ قَبْرِهِ وَفَاقَتِهِ ، وَذَلِكَ وَمَسْكَنَتِهِ أَنْ يُعَيِّتَ فِي الدُّنْيَا مِسْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ
عَدُوِّ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ ، فَيَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَالْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَّاتِ
اللَّهُ ، فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ ، وَيَقُولُونَ لَهُ : طُوبَى لَكَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ
عَنِ الْأَبْرَارِ ، وَيَا أَيُّهَا الْمُنْتَعَصِبُ لِلْأَيِّمَةِ الْأَخْيَارِ .

۳۱۷- وَبِإِسْنَادِ الَّذِي تَكَرَّرَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : دَخَلَ عَلَى
أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، لَقَدْ رَأَيْتُ الْيَوْمَ شَيْئاً عَجَبْتُ مِنْهُ
قَالَ : وَمَا هُوَ ؟

قَالَ : رَجُلٌ كَانَ مَعَنَا يُظْهِرُ لَنَا أَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِينَ لِآلِ مُحَمَّدٍ الْمُتَبَرِّينَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فَرَأَيْنَاهُ
الْيَوْمَ وَعَلَيْهِ نِيَابٌ قَدْ خُلِعَتْ عَلَيْهِ ، وَهُوَ ذَا يُطَافُ بِهِ بِبَغْدَادَ ، وَيَبْأَدِي الْمُنَادُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ :
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ ! اسْمَعُوا تَوْبَةَ هَذَا الرَّجُلِ الرَّافِضِيِّ : ثُمَّ يَقُولُونَ لَهُ : قُلْ ! فَقَالَ : « خَيْرُ النَّاسِ

روز فقر و نیاز و ذلت خود ذخیره می کند ، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما ، و نجات
ایشان از جنگال دشمنان خدا و رسول او است . [در اینصورت] وقتی از قبر برخیزد
صفوف فرشتگانی را مشاهده کند که از محل قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف
کشیده اند ، و او را با بالهای خود بلند نموده و به عبارت مخصوصش در بهشت حمل کرده
و به او می گویند : آفرین بر تو! خوشا بحالت ، ای کسیکه دشمنان خوبان را مقهور ساخته
و از ائمه اظهار خود حمایت و طرفداری می نمودی! .

۳۱۷- و به اسناد قبل از امام عسکری نقل است که : مردی بر حضرت رضا علیه السلام
وارد شده و گفت : ای زاده رسول خدا ، امروز چیز عجیبی دیدم .

فرمود : چه چیزی؟

گفت : مردی همراه ما بود که اظهار موالات آل محمد و بیزاری از دشمنانشان را
می نمود ، ولی امروز او را دیدم که لباسی بدو بخشیده بودند و به همین حال او را در بغداد
می گردانده و منادی در مقابل او فریاد می زد : ای گروه مسلمانان ، توبه این مرد رافضی را
بشنوید ، سپس مردم نیز به او می گفتند : بگو! ، و او اینگونه می گفت : بهترین مردم

بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبَابَكْرٍ»، فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ ضَجُّوا وَقَالُوا: قَدْ تَابَ، وَفَضَّلَ أَبَابَكْرٍ عَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا خَلَوْتَ فَأَعِدْ عَلِيٍّ هَذَا الْحَدِيثَ! فَلَمَّا خَلَى أَعَادَ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا لَمْ أَقْسِرْ لَكَ مَعْنَى كَلَامِ الرَّجُلِ بِحَضْرَةِ هَذَا الْخَلْقِ الْمُتَكُوسِ، كَرَاهَةً أَنْ يَنْقُلَ إِلَيْهِمْ قِيَعِرُ قُوَّةٍ وَيُؤْذُوهُ، لَمْ يَقُلِ الرَّجُلُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «أَبُوبَكْرٍ»، فَيَكُونُ قَدْ فَضَّلَ أَبَابَكْرَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَكِنْ قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «أَبَابَكْرٍ»، فَجَعَلَهُ نِدَاءً لِأَبِي بَكْرٍ لِيَرْضَى مَنْ يَتَشَى بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ بَعْضِ هَؤُلَاءِ الْجُهَلَةِ، لِيَتَوَارَى مِنْ شُرُورِهِمْ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ هَذِهِ التَّوْرِيَّةَ مِمَّا رَحِمَ بِهِ شِيعَتَنَا وَمُحِبِّينَا.

۳۱۸- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا جُعِلَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَايَةُ الْعَهْدِ، دَخَلَ عَلَيْهِ آذَنُهُ فَقَالَ:

پس از رسول خدا «أبابکر» است، و هنگامیکه این کلام بر زبان می‌راند همه فریاد می‌کشیدند که: توبه کرد! و ابوبکر را بر علی بن ابی طالب برتر و تفضیل داشت.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: وقتی خلوت شد این حدیث را برایم تکرار کن، من نیز در زمان مقتضی آنرا تکرار کردم،

آنحضرت فرمود: تنها بدین جهت بار نخست سخن آن مرد در حضور این خلق وارونه را برایت تفسیر نکردم چون از انتقال آن به دیگران کراهت داشتم که دست آغز رو شده و مورد ایذاء و آزار آنان قرار گیرد. آنگرد نگفت: «بهترین مردم پس از رسول خدا ﷺ «أبوبکر» است که با این سخن او را بر علی تفضیل داده باشد، بلکه گفت «أبابکر» است، (و چون بحالت نصب نام ابوبکر برده شده) پس او را منادی قرار داد تا موجب رضایت اطرافیان جاهل خود گردد، تا از شرّ و اذیت ایشان در امان بماند. خداوند متعال این توریه را از ناحیه رحمت خود برای شیعیان و دوستداران ما قرار داده است.

۳۱۸- و به إسناد قبل از امام عسکری نقل است که فرمود: وقتی ولایتعهدی برای حضرت رضا علیه السلام قرار گرفت، دربان او بر حضرت وارد شده و گفت:

إِنَّ قَوْمًا بِالْبَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَلَيْكَ ، يَقُولُونَ : «نَحْنُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» .
فَقَالَ : أَنَا مَشْغُولٌ فَاصْرِفْهُمْ !

فَصَرَفَهُمْ إِلَى أَنْ جَاؤُوا هَكَذَا يَقُولُونَ وَيَصْرِفُهُمْ شَهْرَيْنِ ، ثُمَّ أَيْسُوا مِنَ الْوُصُولِ فَقَالُوا :
قُلْ لِمَوْلَانَا إِنَّا شِيعَةُ أَبِيكَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ شَمَتَ بِنَا أَعْدَاؤُنَا فِي حِجَابِكَ لَنَا ، وَنَحْنُ
نَنْصَرِفُ هَذِهِ الْكَرَّةَ ، وَنَهْرِبُ مِنْ بَلَدِنَا خِجَلًا وَأَنْفَةً بِمَا لَحِقْنَا ، وَعَجْزًا عَنِ اخْتِمَالِ مَضَضٍ مَا
يَلْحَقُنَا بِشِمَاتِهِ أَعْدَانِنَا» .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : ائْذَنْ لَهُمْ لِيَدْخُلُوا ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ
عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَأْذَنْ لَهُمْ بِالْجُلُوسِ ، فَبَقُوا قِيَامًا .

فَقَالُوا : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا هَذَا الْجَفَاءُ الْعَظِيمُ ، وَالْاِسْتِخْفَافُ بَعْدَ هَذَا الْحِجَابِ
الصَّغِيرِ ، أَيُّ بَاقِيَةٍ تَبْقَى مِنَّا بَعْدَ هَذَا؟

گروهی پشت در ایستاده‌اند و اذن دخول خواسته و می‌گویند : ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم !

حضرت فرمود : من فعلاً مشغولم آنان را بازگردان .

و این آمد و شدها و جواب منی امام دوماه بطول انجامید ، تا جاییکه دیگر از رسیدن به او نا امید شده و به دربان گفتند : به آقایان بگو ما از شیعیان پدرت علی علیه السلام هستیم ! این ماجرا موجب شهادت و سرزنش دشمنان بر ما شده ، و ما اینبار بازگشته و از این شرمندگی و شکستن غروری که بما رسیده ، و عجز از احتمال دردی که به سبب شهادت از ناحیه دشمنان به ما خواهد رسید از شهر خود خواهیم گریخت .

حضرت رضا علیه السلام به دربان خود فرمود : اجازه بده داخل شوند ، آنان وارد شده سلام کردند ولی آنحضرت نه جواب سلامشان را داد و نه اذن جلوس صادر کرد ، و همانطور ایستادند .

همگی گفتند : ای زاده رسول خدا ، این چه جفای عظیم و استخفاف پس از آن حجاب سخت است ! دیگر چه جفائی مانده تا بر سر ما آید؟

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : اقْرَأُوا : «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» ، وَاللَّهُ مَا اقْتَدَيْتُمْ إِلَّا بِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ آبَائِي الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، عَنَبُوا عَلَيْكُمْ فَأَقْتَدَيْتُمْ بِهِمْ .

قَالُوا : لِمَاذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ : لِدَعْوَاكُمْ أَنْتُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ! وَتَحْكُمُ إِنَّمَا شِيعَتُهُ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَسَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمُقْدَادُ وَعِمَارٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ ، الَّذِينَ لَمْ يَخَالِفُوا شَيْئاً مِنْ أَوَامِرِهِ ، وَأَنْتُمْ فِي أَكْثَرِ أَعْمَالِكُمْ لَهُ مُخَالِفُونَ ، وَتَقْصُرُونَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْفَرَائِضِ وَتَتَهَاوَنُونَ بِعَظِيمِ حُقُوقِ إِخْوَانِكُمْ فِي اللَّهِ ، وَتَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَحِبُّ التَّقِيَّةُ ، وَتَتْرَكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ ، لَوْ قُلْتُمْ : إِنَّكُمْ مَوَالِيهِ وَمُحِبُّوهُ وَالْمَوَالُونَ لِأَوْلِيَائِهِ وَالْمُعَادُونَ لِأَعْدَائِهِ ، لَمْ أَنْكَرْهُ مِنْ قَوْلِكُمْ ، وَلَكِنْ هَذِهِ مَرْتَبَةُ شَرِيفَةٍ ادَّعَيْتُمُوهَا ، إِنْ لَمْ تُصَدِّقُوا قَوْلَكُمْ بِفَعْلِكُمْ هَلَكْتُمْ ، إِلَّا أَنْ تَتَذَكَّرَكُمْ رَحْمَةً رَبِّكُمْ .

حضرت رضا علیه السلام فرمود : این آیه را بخوانید : «وهر مصیبتی که به شما رسد به سبب کارهایی (خطا و گناهانی) است که دستهایتان کرده و از [گناهان] درمی گذرد - شوری ۳۰» ، بخدا سوگند که من در اینکار تنها به خداوند و رسول او و امیرالمؤمنین و پدران پاکم پس از او اقتدا کردم ، آنان بر شما نکوهش کردند من نیز اقتدا نمودم .

گفتند : برای چه ای زاده رسول خدا؟!

فرمود : برای این ادعا که شما شیعه امیرالمؤمنین هستید! وای بر شما! شیعیان او حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند ، همانها که ذره ای از دستورات او سرپیچی نکردند ، حال اینکه شما در بیشتر کردارتان با او مخالفید ، و در بیشتر فرائض خود کوتاهی ورزیده و بزرگی حقوق برادران خود را در باره خدا خوار و بی مقدار می دارید ، و آنجا که نباید تقیه می کنید ، و آنجا که باید ؛ تقیه نمی کنید ، اگر شما در همان ابتدای کار می گفتید ما از موالی و محبین اوئیم و از دوستان اران اولیای او و دشمنان دشمنان او هستیم من منکر این قول شما نشده بودم ، ولیکن این مقام و مرتبه شریفی بود که شما مدعی آن شده اید ، اگر کردار شما گفتارتان را تصدیق نکند به هلاکت افتید ، مگر اینکه رحمت پروردگارتان آنرا تلافی کند .

قَالُوا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنَّا نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِنَا بَلْ نَقُولُ كَمَا عَلَّمَنَا مَوْلَانَا: نَحْنُ مُحِبُّوكُمْ وَنُحِبُّو أَوْلِيَانَكُمْ، وَمُعَادُوا أَعْدَائِكُمْ.

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَرَحَباً بِكُمْ إِخْوَانِي وَأَهْلَ وَدِّي ارْتَفِعُوا! فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُمْ حَتَّى أَصَفَّهُمْ بِنَفْسِهِ. ثُمَّ قَالَ لِحَاجِبِهِ:

كَمْ مَرَّةً حَاجَبْتَهُمْ؟ قَالَ: سِتِّينَ مَرَّةً.

قَالَ: فَاخْتَلَفَ إِلَيْهِمْ سِتِّينَ مَرَّةً مُتَوَالِيَةً، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَاتَّزَاهُمْ سَلَامِي فَقَدْ نَحَوَا مَا كَانَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِاسْتِغْفَارِهِمْ وَتَوْبَتِهِمْ، وَاسْتَحَقُّوا الْكِرَامَةَ لِحُبَّتِهِمْ لَنَا وَمَوَالِيَتِهِمْ، وَتَفَقَّدُوا أُمُورَهُمْ وَأُمُورَ عِيَالَتِهِمْ، فَأَوْسَعَهُمْ نَفَقَاتٍ وَمَبْرَاتٍ وَصِلَاتٍ وَدَفَعَ مَعْرَاتٍ^(۱).

آنان گفتند: ای زاده رسول خدا، ما همگی بدرگاه خدا استغفار کرده و از این گفته خود توبه می کنیم، بلکه می گوئیم - همانطور که شما با ما موختید -: ما محب شما و اولیای شما ایم، و دشمنان دشمنان شما هستیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آفرین و مرحبا به شما برادران و محبینم! بیایید بالا، و آنقدر آنرا به بالا خواند تا تک تکشان را در بغل گرفت، سپس به دربان خود فرمود: چند بار ایشان را مانع شدی؟ گفت: شصت بار.

فرمود: به همان تعداد نزد ایشان رفته و ضمن سلام: سلام مرا به ایشان برسان. اکنون با این استغفار و توبه همه گناهان خود را محو و پاک ساختند، و به جهت محبت و موالاتشان به ما مستحق کرامت شده اند، و از حال ایشان و امور ناخوارانشان تفقد کن: نفقات بسیار و احسان فراوان و هدایای بسیاری بدیشان داده و زیانشان را جبران کن.

«احتجاجُ ابي جعفرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ»

«فِي أَنْوَاعِ شَيْءٍ مِنَ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ»

۳۱۹- روى أبوهاشم داودُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ :

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، مَا مَعْنَى الْأَحَدُ؟

قَالَ : الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ ، أَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ : «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ، ثُمَّ يَقُولُونَ بَعْدَ ذَلِكَ : لَهُ شَرِيكٌ وَصَاحِبَةٌ .

فَقُلْتُ : قَوْلُهُ : «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؟

قَالَ : يَا أَبَاهَاشِمَ ، أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ ، أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ

وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تُدْخُلْهَا ، وَلَا تُدْرِكُ بِبَصَرِكَ ذَلِكَ ، فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ ، فَكَيْفَ

تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ .



«احتجاج امام أبو جعفر ثانی محمد بن علی علیه السلام»

«در انواع مختلف از علوم دینی و مذهبی»

۳۱۹- أبوهاشم داود بن قاسم جعفری گوید : از حضرت جواد علیه السلام پرسیدم :

«أَحَدٌ» در آیه مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به چه معنا است؟

فرمود : یعنی اتفاق هگان بر یکتایی او ، چنانکه خود فرموده : «وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْزِلَ

فَعَسَى أَنْ يَكُونَ فِي سَحَابٍ مُمَدَّدَةٍ» ، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و آفتاب و ماه را رام گردانیده هر آینه گویند :

خداى - سورة عنكبوت : ۶۱ ، سپس برای او شریک و صاحبی قائل می شوند .

پرسیدم : درباره آیه : «جُثِمَها او را در نیابد - انعام : ۱۰۳» توضیح فرماید .

فرمود : ای أبوهاشم ، اوهام دلها دقیقتر از چشمهای دیدگان می باشد ، تو با وهم

خود قادری شهرهای سبند و هند و حتی بلادی که به آنها وارد نشدی را درک کنی ، ولی با

چشمهایت قادر به درک آنها نیستی ، بنابراین اوهام قلب و دلها او را درک نمی کند تا چه

رسد به چشمهای دیدگان !! .

۳۲۰- وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ: إِنَّهُ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثَيْنِ: حَدُّ الْإِبْطَالِ، وَحَدُّ التَّشْبِيهِ.

۳۲۱- وَعَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَلَهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ فِي كِتَابِهِ؟ وَهَلْ أَسْمَاءُ وَصِفَاتُهُ هِيَ هُوَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَيْنِ: إِنْ كُنْتَ تَقُولُ: «هِيَ هُوَ» أَنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَكَثْرَةٍ، فَتَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ، وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ: هَذِهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ فَإِنَّ «لَمْ تَزَلْ» مُحْتَمِلٌ عَلَى مَعْنَيْنِ: فَإِنْ قُلْتَ: لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَهُوَ يَسْتَحِقُّهَا، فَنَعَمْ. وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ:

۳۲۰- از امام جواد علیه السلام سؤال شد: آیا روا است بخدا گویند: او چیزی است؟
فرمود: آری، با اینکار او را از حد ابطال (خدایی نیست) و حد تشبیه (مانند ساختن او را به مخلوق) خارج می کنی (۱).
۳۲۱- ابو هاشم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام بودم که مردی از آنحضرت پرسید: بمن بفرمایید آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای خداوند آمده، آن اسماء و صفات: خود پروردگار است؟

امام فرمود: کلام تو دارای دو معنی است، اگر مقصود تو که می گویی اینها خود او هستند این است که خدا متعدد و متکثر است که خدا برتر از آنست، و اگر مقصود تو این است که این اسماء و صفات همیشگی و ازلی هستند، ازلی بودن دو معنی دارد: نخست اگر بگویی خدا همیشه با آنها علم داشته و شایسته آنها بوده، صحیح است، دوم و اگر بگویی

۱- در کتاب شریف کافی بجای «حد ابطال» «حد تعطیل» آمده، یعنی چون گویی خدا چیزی است اعتراف به وجودش کرده ای؛ پس کافر و طبعی نیستی اما باید بدانی که او چیزی است بی مانند و مثل، و در مرآة العقول گوید: «مراد به حد تعطیل عدم اثبات وجود یا صفات کمالیه و فعلیه و اضافیه برای او است، و حد تشبیه حکم کردن به اشتراک او با افراد ممکن الوجود در حقیقت صفات و عوارض ممکنات می باشد».

لَمْ تَزَلْ صُورَهَا وَهَجَاؤَهَا وَتَقْطِيعُ حُرُوفِهَا قَعَادَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ، بَلْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَلَا خَلْقٌ، ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِيلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، يَضَرُّعُونَ وَبِهَا إِلَيْهِ وَيَعْبُدُونَهُ، وَهِيَ: «ذِكْرُهُ» وَكَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَلَا ذِكْرٌ، وَالْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَالْأَشْيَاءُ وَالصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ وَالْمَعْنَى بِهَا هُوَ اللَّهُ، الَّذِي لَا يَلِيقُ بِهِ الْاِخْتِلَافُ وَلَا الْاِثْتِلَافُ، وَإِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَيَتَأَلَّفُ الْمُتَجَرِّىُّ.

وَلَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَلَكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ، لِأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَرِّىٌّ وَاللَّهُ وَاحِدٌ، لَا مُتَجَرِّىٌّ، وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثَرَةِ وَكُلُّ مُتَجَرِّىٍّ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثَرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَى خَالِقٍ لَهُ، فَقَوْلُكَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِيرٌ» خَبَرَتْ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ، وَجَعَلْتَ الْعَجْزَ لِسِوَاهُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُكَ: «عَالِمٌ» إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ لِسِوَاهُ، فَإِذَا أَقْنَى اللَّهُ الْأَشْيَاءَ أَقْنَى «الصُّورَةَ وَالْهَجَاءَ وَالتَّقْطِيعَ» فَلَا يَزَالُ مَنْ

تصویر آنها و انقبای آنها و حروف مفردة آنها همیشگی بوده، پناه به خدا می‌برم که یا خداوند چیز دیگری در ازل بوده باشد، بلکه خدا بود و مخلوق نبود، سپس این نامها و اسماء و صفات را پدید آورد تا بین او و مخلوق خود واسطه باشند و توسط آنها به درگاه خدا تضرع کنند و او را بپرستند و آنها همه ذکر او باشند، خدا بود و ذکر نبود و کسی که توسط ذکر یاد شود همان خداوند قدیم است که همیشه بوده و اسماء و صفات همه مخلوقاتند، و معانی آن و آنچه از آنها مقصود است همان خدایی است که اختلاف و بهم پیوستگی او را سزاوار نیست، چیزی که جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا)، و نیز نباید گفت خدا کم است و زیاد است بلکه او به ذات خود قدیم است، زیرا هرچیز که یکتا نباشد تجزیه پذیر است و خدا یکتا است و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نشود هرچیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت به او تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند، اینکه گویی خدا توانا است خود خبر داده‌ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه عجز را از او برداشته و ناتوانی را غیر او قرار داده‌ای و نیز اینکه گویی خدا عالمست، با این کلمه جهل را از او پراشته و نادانی را غیر او قرار داده‌ای و چون خدا همه چیز را نابود کند، صورت تلفظ و مفردات حروف را

لَمْ يَزَلْ عَالِمًا .

فَقَالَ الرَّجُلُ : فَكَيْفَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا سَمِيمًا ؟

فَقَالَ : لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَسْمَاعِ ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْسِ ، وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ «بَصِيرًا» لِأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا يُدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَلَمْ نَصِفْهُ بِبَصَرِ طَرْفَةِ الْعَيْنِ ، وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَاهُ «لَطِيفًا» لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ مِثْلِ «الْبُخُوضَةِ» وَمَا هُوَ أَخْفَى مِنْ ذَلِكَ ، وَمَوْضِعِ الْمَشْيِ مِنْهَا وَالشُّهُودِ وَالْثَفَادِ ، وَالْحَدَبِ عَلَى أَوْلَادِهَا ، وَإِقَامَةِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ ، وَتَقْلِيلِهَا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ إِلَى أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ وَالْمَفَاوِزِ وَالْأَوْدِيَةِ وَالْأَفْقَارِ ، فَعَلِمْنَا بِذَلِكَ أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ بِلَا كَيْفٍ ، إِذِ الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمَكْيُفِ ، وَكَذَلِكَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا «قَوِيًّا» بِلَا قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْخَلْقِ ، وَلَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُ قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْخَلْقِ لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ وَاحْتِمَلِ الزِّيَادَةُ ، وَمَا احْتِمَلِ الزِّيَادَةُ احْتِمَلِ النُّقْصَانُ ، وَمَا كَانَ

هم نابود کند ، و آنکه علم و دانائیش همیشگی است همیشه باشد .

پرسید : (در صورت از بین رفتن الفاظ) پس چگونه خدای خود را شنوای نامیم ؟
فرمود : از آن جهت که آنچه با گوش درک شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را به گوشیکه در سر فهمیده می شود توصیف نمی کنیم ، همچنین او را بینای نامیم از آن جهت که آنچه با چشم درک شود مثل رنگ و شخص و غیر اینها بر او مخفی و پوشیده نیست ، ولی او را به بینایی نگاه چشم و صف و تعریف نکنیم ، و نیز او را لطیف می نامیم برای آنکه به هر لطیفی (کوچک و بزرگی) دانا است ، مانند پشه و کوچکتز از آن ؛ و موضع راه رفتن و شعور جنسی او و مهرورزی به فرزندان او ، و سوار شدن برخی بر برخی دیگر و بردن خوردنی و آشامیدنی او برای فرزندانش در کوهها و کویرها و نهرها و خشکزارها ، از همینجا دریافتیم که آفریننده پشه لطیف است بدون کیفیت ، کیفیت تنها مختص مخلوق است که چگونگی دارد ، و نیز خدای خود را توانا نامیم نه از جهت قدرت مشتم کوبی که میان مخلوق مشهور است ، اگر توانایی او قدرت مشتم کوبی معمول میان مخلوق باشد تشبیه به مخلوق می شود و احتمال زیادت برد و آنچه احتمال زیادت برد احتمال کاهش برد

ناقصاً كانَ غَيْرَ قَدِيمٍ ، وَمَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزاً ، فَزُبْنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا شِبْهَ لَهُ ، وَلَا ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ ، وَلَا كَيْفِيَّةٌ ، وَلَا نِهَايَةٌ ، وَلَا تَصَارِيفَ ، مُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تَحْمِلَهُ وَعَلَى الْأَوْهَامِ أَنْ تَحْدَهُ ، وَعَلَى الضَّائِرِ أَنْ تُصَوِّرَهُ ، جَلٌّ وَعَزٌّ عَنْ أَدَاةِ خَلْقِهِ ، وَسِمَاتٌ بِرِئْتِهِ ، وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلوّاً كَبِيراً .

۳۲۲- وَعَنِ الرِّثَّانِ بْنِ شَبِيبٍ قَالَ : لَمَّا أَرَادَ الْمُأْمُونُ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسِيُّونَ فَقَلَّظَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، وَاسْتَنْكَرُوهُ مِنْهُ وَخَافُوا أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ مَعَهُ إِلَى مَا انْتَهَى مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَخَاضُوا فِي ذَلِكَ وَاجْتَمَعَ مِنْهُمْ أَهْلُ بَيْتِهِ الْأَدْنَوْنَ مِنْهُ فَقَالُوا : نُنَشِّدُكَ اللَّهَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تُقِيمَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ عَزَمْتَ عَلَيْهِ تَزْوِيجَ ابْنِ-الرِّضَا ، فَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَخْرُجَ بِهِ عَنَّا أَمْرٌ قَدْ مَلَكَنَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، وَتَنْزِعَ مِنَّا عِزّاً قَدْ أَلْبَسْنَاهُ اللَّهُ

وهرجیز که ناقص و کاست باشد قدیم نباشد و چیزی که قدیم نیست عاجز است ، پس ربّ و خدای ما - تبارک و تعالی - شبه و مانند آنها نیست ، و عاری از هر ضدّ و ندّ (شریک) و کیفیت و نهایت و تبدیلی است ، بر دلها و قلوب حرام است که او را حمل کند (یا : حرام است او را تشبیه کند) و اینکه اوهام او را محدود سازد و اینکه ضائرها او را به تصویر کشد ، چه ذات اقدس الهی أجلّ و أعزّ از ادات و ابزار خلق او ، و نشانه‌های مخلوق او است ، برتر است از آنچه می‌گویند برتری بزرگ .

۳۲۲- رِثَّانِ بْنِ شَبِيبٍ گوید : وقتی مأمون خواست دخترش اُمّ الفضل را به عقد ازدواج حضرت جواد علیه السلام درآورد جماعت عبّاسیون باخبر شده ویر آنان بسیار گران آمد و از این تصمیم سخت ناراحت شده و ترسیدند کار آنحضرت به همانجا کشد که کار پدرش امام رضا علیه السلام انجامید ، و منصب و لا یتعهدی مأمون به او و بنی‌هاشم انتقال یابد ، از اینرو با هم گرد آمده و در این مهم به بحث پرداختند و نزدیکان فامیل مأمون نزد او آمده و گفتند : ای امیرالمؤمنین ، شما را به خدا سوگند که از این تصمیمی که درباره تَزْوِیج این الرضا گرفته‌ای صرفنظر کنی ، زیرا ما درهراسیم نکند منصبی که خدا بما داده از دستان خارج شود ، و شما با اینکار لباس عزّتی که خدا بما پوشانده از دستان درآوری ،

عَزَّوَجَلَّ ، وَقَدْ عَرَفْتُ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَدِيمًا وَحَدِيثًا وَمَا كَانَ عَلَيْهِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ قَبْلَكَ مِنْ تَبْعِيدِهِمْ وَالتَّصْغِيرِ بِهِمْ ، وَقَدْ كُنَّا فِي وَهْلَةٍ مِنْ عَمَلِكَ مَعَ الرِّضَا مَا عَمِلْتَ ، فَكَفَانَا اللَّهُ الْمَهْمُ عَنْ ذَلِكَ فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَرِدَنَا إِلَى غَمٍّ قَدْ أَحْسَرَ عَنَّا ، وَاضْرِفْ رَأْيَكَ عَنِ ابْنِ الرِّضَا ، وَاعْدِلْ إِلَى مَنْ تَرَاهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَصْلُحُ لِدَلِيلِكَ دُونَ غَيْرِهِ .

فَقَالَ لَهُمُ الْمَأْمُونُ : أَمَّا مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ آلِ أَبِي طَالِبٍ فَأَنْتُمْ السَّبَبُ فِيهِ ، وَلَوْ أَنْصَفْتُمُ الْقَوْمَ لَكَانَ أَوْلَى بِكُمْ ، وَأَمَّا مَا كَانَ يَفْعَلُهُ مِنْ قَبْلِي بِهِمْ ، فَقَدْ كَانَ بِهِ تَاطِعًا لِلرَّحِمِ ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ، وَاللَّهُ مَا نَدِمْتُ عَلَى مَا كَانَ مِنِّي مِنْ اسْتِخْلَافِ الرِّضَا وَلَقَدْ سَأَلْتُهُ أَنْ يَقُومَ بِالْأَمْرِ وَأَنْزَعَهُ عَنْ نَفْسِي فَأَبَى ، وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا .

زیرا شما نیک به کینه دیرینه و تازه ما به این دسته (بنی هاشم) واقفید ، و به شیوه خلفای پیشین با اینان آگاهی که (بر خلاف شما) آنان را تبعید کرده و کوچک می داشتند ، و ما در آن رفتاری که شما نسبت به پدرش رضا انجام دادی در هول و هراس بودیم ، تا اینکه خود خداوند تشویش ما را از ناحیه او برطرف فرمود ، شما را بخدا قسم میاداد دوباره ما را به اندوهی که به تازگی از سینه های ما رخت بسته بازگردانی ، و نظر خود را در مورد تزویج أم الفضل از فرزند علی بن موسی به سوی فرد دیگری از خانواده و دودمان بنی عباس که در خور آن هستید باز گردانی ؟

مأمون به آنان گفت : اما هر آنچه میان شما و اولاد ابی طالب است ؛ سبب آن تنها خود شما نیستید و اگر خودتان انصاف دهید هر آینه آنان (به خلافت) شایسته ترند ، و اما رفتار خلفای گذشته نسبت به آنان که گفتید همانا آنان با این عمل خود قطع رحم و خویشاوندی نمودند و از اینکه من نیز مانند ایشان مرتکب آن شوم به خدا پناه می برم ! و قسم بخدا من از آنچه نسبت به ولايتعهدی علی بن موسی الرضا انجام دادم هیچگونه پشیمان نیستم ، و بی تردید من خود از او درخواست نمودم که کار خلافت را بدست گرفته و من خود آن مقام را از خود دور ساختم ، ولی او از پذیرش آن خودداری کرد و مقدرات الهی چنان پیش آمد که دیدید .

وَأَمَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَدْ اخْتَرْتُهُ لِتَبْرِيزِهِ عَلَى كَافَّةِ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ، مَعَ صِغَرِ سِنِّهِ وَالْأَعْجُوبَةِ فِيهِ بِذَلِكَ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُظْهِرَ لِلنَّاسِ مَا قَدْ عَرَفْتُهُ مِنْهُ، فَيَعْلَمُوا أَنَّ الرَّأْيَ مَا رَأَيْتُ.

فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الْفَقِيَّ وَإِنْ رَاقَكَ مِنْهُ هَدْيُهُ فَإِنَّهُ صَبِيٌّ لَا مَعْرِفَةَ لَهُ وَلَا فِقْهَ فَأَمْهَلُهُ لِيَتَأَدَّبَ ثُمَّ اصْنَعْ مَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

فَقَالَ لَهُمْ: وَيَحْكُمُ إِنِّي أَعْرِفُ بِهَذَا الْفَقِيِّ مِنْكُمْ، وَإِنَّ هَذَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ، عِلْمُهُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَمَوَادُّهُ وَإِلْهَامُهُ، لَمْ يَزَلْ أَبَاؤُهُ أَغْنِيَاءَ فِي عِلْمِ الدِّينِ وَالْأَدَبِ عَنِ الرُّعَايَا النَّاقِصَةِ عَنْ حَدِّ الْكَمَالِ، فَإِنْ شِئْتُمْ فَأَمْتَحِنُوا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا يَسْتَلِيزُ لَكُمْ بِهِ مَا وَصَفْتُ لَكُمْ مِنْ حَالِهِ.

قَالُوا: لَقَدْ رَضِينَا لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا نَفْسِنَا بِامْتِحَانِهِ، فَحُلِّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ لِنَنْصَبَ مَنْ

وَأَمَّا اینکه من محمد بن علی (حضرت جواد علیه السلام) را برای دامادی خود انتخاب نمودم تنها بواسطه برتری او با خردسالی اش در دانش و علم بر تمام علمای زمان می باشد و برستی که دانش او شگفت انگیز است، و من امید آن دارم آنچه من از او خبر دارم او خود برای تمام مردم آشکار و هویدا سازد تا همه دریابند که نظر و رأی صواب همان است که من درباره او انجام داده ام!

عباسیون در پاسخ مأمون گفتند: گرچه رفتار و کردار این جوان خردسال تو را به شگفتی واداشته و شیفته خود ساخته ولی در هر حال او کودکی است که میزان معرفت و فهم او اندک می باشد، پس او را مهلت داده و صبر کن تا عالم شده و در دانش دین فقیه گشته و دانش بجوید، بعداً هرچه خواهی درباره او انجام بده!

مأمون گفت: وای بر شما! من از شما به حال این جوان آشناترم، او از خاندانی است که علم ایشان از جانب خدا و بسته به دانش عمیق بی انتها و الهامات پروردگار است. پدران او پیوسته در علم دین و ادب از همگان بی نیاز بوده و دست همگان از رسیدن به حد کمال آنان کوتاه و نیازمند به درگاه ایشان بوده است، اگر می خواهید او را آزمایش کنید تا دریابید که من سخن برستی گفتم و صدق کلام من بر شما هویدا گردد؟!.

گفتند: ما از آزمایش او خشنودیم، پس اجازه بفرمایید ما کسی را در حضور شما

يَسْأَلُهُ بِحَضْرَتِكَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ فِقْهِ الشَّرِيعَةِ ، فَإِنْ أَصَابَ فِي الْجَوَابِ عَنْهُ لَمْ يَكُنْ اعْتِرَاضٌ فِي أَمْرِهِ ، وَظَهَرَ لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ سَدِيدُ رَأْيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ ، وَإِنْ عَجَزَ عَنْ ذَلِكَ فَقَدْ كَفَيْتَا الْمُخْطَبَ فِي مَعْنَاهُ .

فَقَالَ لَهُمُ الْمَأْمُونُ : شَأْنُكُمْ وَذَلِكَ مَتَى أَرَدْتُمْ .

فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ وَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى مَسْأَلَةِ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ - وَهُوَ يَوْمِنِدِ قَاضِي الزَّمَانِ - عَلَى أَنْ يَسْأَلَهُ مَسْأَلَةً لَا يَعْرِفُ الْجَوَابَ فِيهَا ، وَوَعَدُوهُ بِأَمْوَالٍ نَفِيسَةٍ عَلَى ذَلِكَ ، وَعَادُوا إِلَى الْمَأْمُونِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَخْتَارَ لَهُمْ يَوْمًا لِلْاجْتِمَاعِ فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ ، فَاجْتَمَعُوا فِي الْيَوْمِ الَّذِي اتَّفَقُوا عَلَيْهِ ، وَحَضَرَ مَعَهُمْ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ ، وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ أَنْ يُفْرَشَ لِأَبِي جَعْفَرٍ دَسْتُ وَيُجْعَلَ لَهُ فِيهِ مِسْوَرَتَانِ فَقَعَلَ ذَلِكَ ، وَخَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَوْمِنِدِ ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ وَأَشْهُرٍ ، فَجَلَسَ بَيْنَ الْمِسْوَرَتَيْنِ ،

بیاوریم تا از او مسائل فقهی و احکام این دین را پرسش کند ، اگر جواب درست داد ما دیگر اعتراضی نداشته و بر شما خرده نخواهیم گرفت ، و استواری و محکمی اندیشه امیرالمؤمنین نزد آشنا و غریب و دور و نزدیک آشکار می گردد ، و اگر از دادن پاسخ در مانده و عاجز شد در این صورت سخن ما روشن شود که تنها از سر مصلحت پیتی بوده .

مأمون گفت : هر زمانی که خواستید این مطلب را [در حضور من] عملی سازید . آنان از نزد مأمون خارج شده و رأی همه بر این شد که از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ آن زمان بود بخواهند تا پرسشی از امام جواد علیه السلام نماید که او قادر بر پاسخ آن نباشد ، و برای این مهم وعده اموالی نفیس و وعده های فراوانی باو دادند ، آنگاه نزد مأمون آمده از او خواستند زمانی را برای این مطلب تعیین کند که همه در آن روز در حضور مأمون جمع شوند . مأمون نیز روزی را برای این مجلس تعیین نمود و در آن روز همه آمدند و یحیی بن اکثم نیز حاضر شد ، و مأمون دستور داد برای امام جواد علیه السلام تشکی پهن کنند و دو بالش روی آن بپهنند ، آنحضرت که نه سال و چند ماه داشت به مجلس آمده و میان آندو بالش جلوس فرمود ،

وَجَلَسَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَامَ النَّاسُ فِي مَرَاتِبِهِمْ، وَالْمَأْمُونُ جَالِسٌ فِي دَسْتِ مُنْصَلٍ بِدَسْتِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ لِلْمَأْمُونِ: أَتَأْذَنُ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟
فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اسْتَأْذِنْتَهُ فِي ذَلِكَ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي مَسْأَلَةٍ؟
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ إِنْ شِئْتَ!

فَقَالَ يَحْيَى: مَا تَقُولُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي مُحْرِمٍ قَتَلَ صَيْدًا؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَهُ فِي حِلٍّ أَوْ حَرَمٍ، عَالِمًا كَانَ الْمُحْرِمُ أَوْ جَاهِلًا، قَتَلَهُ عَمْدًا أَوْ خَطَأً، حُرًّا كَانَ الْمُحْرِمُ أَمْ عَبْدًا، صَغِيرًا كَانَ أَمْ كَبِيرًا، مُبْتَدِنًا بِالْقَتْلِ أَوْ مُعِيدًا، مِنْ ذَوَابِّ الطَّيْرِ كَانَ الصَّيْدُ أَمْ مِنْ غَيْرِهَا، مِنْ صَغَارِ الصَّيْدِ أَمْ مِنْ كِبَارِهِ، مُصِرًّا عَلَى مَا فَعَلَ أَوْ نَادِمًا،

و یحیی نیز مقابل آنحضرت نشسته و اهل مجلس هر کدام در جای خود قرار گرفتند، و مأمون نیز بر روی تشکی چسبیده به تشک آنحضرت نشسته بود.

یحیی رو به مأمون نموده و گفت: ای امیرالمؤمنین اذن می فرمایی از ابوجعفر پرسش کنم؟

مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر!

پس یحیی رو به آنحضرت کرده گفت: فدایت شوم اجازه می فرمایی بپرسم؟

حضرت فرمود: بپرس!

یحیی گفت: فدایت شوم نظر شما درباره فردی که در حال احرام شکاری را بکشد چیست؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آیا در خارج از حرم کشته است یا در داخل حرم؟

دانا به مسأله و حکم بوده یا جاهل؟ عمدأ کشته یا به خطا؟ آنفرد آزاد بوده یا برده؟ اولین بار بوده که چنین کاری کرده یا پیش از آن نیز انجام داده؟ شکار از پرندگان بوده یا غیر آن؟ شکار کوچک بوده یا بزرگ؟ اصرار بر چنین کاری دارد یا نادم و پشیمان است؟

فِي اللَّيْلِ كَانَ قَتْلُهُ لِلصَّيْدِ أَمْ فِي النَّهَارِ ، مُحَرِّمًا كَانَ بِالْعُمْرَةِ إِذْ قَتَلَهُ أَوْ بِالْحَجِّ كَانَ مُحَرِّمًا ؟
فَتَحَيَّرَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَبَانَ فِي وَجْهِهِ الْعَجْزُ وَالْانْقِطَاعُ ، وَلَجَلَجَحَ حَتَّى عَرَفَ جَمَاعَةَ أَهْلِ
الْمَجْلِسِ عَجْزَهُ .

فَقَالَ الْمَأْمُونُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ لِي فِي الرَّأْيِ ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
فَقَالَ لَهُمْ : أَعَرِفْتُمُ الْآنَ مَا كُنْتُمْ تُتَكَبَّرُونَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ : أَتَخْطُبُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ ؟
قَالَ : نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ : اخْطُبْ لِنَفْسِكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ ، فَقَدْ رَضِيتُكَ لِنَفْسِي وَأَنَا مُرَوِّجُكَ أَمْ -
الْفَضْلُ ابْنَتِي وَإِنْ رَغِمَ أَتَوْفُ قَوْمٍ لِذَلِكَ .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ إِقْرَاراً بِنِعْمَتِهِ ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصاً لِوَحْدَانِيَّتِهِ ،
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ ، وَالْأَصْفِيَاءِ مِنْ عِتْرَتِهِ .

أَمَّا بَعْدُ : فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْأَكْثَامِ أَنْ أَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ :

شکار در شب اتفاق افتاده یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حج؟!
یحیی بن اکثم از فرمایشات امام علیه السلام مات و مبهوت شد و آثار عجز و ناتوانی در
سیمایش هویدا شده و زبانش به لکنت افتاد ، بنوعی که اهل مجلس آنرا فهمیدند .

مأمون گفت : الحمد لله مطلب همان شد که من پیشی بینی کرده بودم ، سپس به فامیل
و خاندان خود نظری انداخته و گفت : حال آنچه را قبول نمی کردید دریافتید؟ سپس رو به
حضرت جواد علیه السلام کرده و گفت : خواستگاری کن و خطبه را برای خودت بخوان فدایت
شوم ، زیرا من تو را به دامادی خود پسندیدم و دخترم أم الفضل را به همسری تو
در آوردم هر چند گروهی از این کار راضی نیستند .

پس آنحضرت خطبه عقد را به این عبارت جاری ساخت : حمد و ثنای خداوند
اقرار و اعترافی بر نعمات او است ، و کلمه « لا إله إلا الله » اخلاص در وحدانیت او ، و درود
خدا بر محمد آقای مردمان ، و برگزیده عترتش باد ،

اما بعد : از جمله فضل خداوند بر خلائق این است که با حلال : ایشان را از ارتکاب

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى يَحْطُبُ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ الْمُأْمُونِ، وَقَدْ بَذَلَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مِثْرَ جَدَّتَيْهِ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ «حَسْبَانِي دِرْهَمٌ» جِيَاداً فَهَلْ زَوَّجْتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَلَى هَذَا الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ؟

قَالَ الْمُأْمُونُ: نَعَمْ قَدْ زَوَّجْتُكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أُمَّ الْفَضْلِ ابْنَتِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ، فَهَلْ قَبِلْتَ النِّكَاحَ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، قَدْ قَبِلْتُ ذَلِكَ وَرَضِيْتُ بِهِ.

فَأَمَرَ الْمُأْمُونُ أَنْ يَقْعُدَ النَّاسُ عَلَى مَرَاتِبِهِمْ مِنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ.

قَالَ الرَّيَّانُ: وَلَمْ نَلَيْثُ أَنْ سَمِعْنَا أَصْوَاتاً تُشَبِّهُ أَصْوَاتَ الْمَلَاحِينَ فِي مُحَاوَرَاتِهِمْ، فَإِذَا الْخَدَمُ يَجْرُونَ سَفِينَتَهُ مَصْنُوعَةً مِنْ فِضَّةٍ تُشَدُّ بِالْحَبَالِ مِنَ الْإِثْرِيسِ، عَلَى عِجَلٍ تَمْلُؤُهُ مِنَ

حرام بی نیاز ساخته، فرموده: «و عزیماتان (مردان بی زن یا زنان بی شوهر) را و شایستگان از بندگان و کنیزان خود را به زناشویی دهید، اگر تنگدست باشند خداوند آنان را از بخشش خویش بی نیاز می گرداند؛ و خدا فراخی بخش و دانا است - نور: ۳۲»، آنگاه چنین فرمود: همانا محمد بن علی بن موسی؛ اُمّ الفضل دختر عبدالله مأمون را خواستگاری می کند، و صداق و مهریه اش را مهریه جدّه اش فاطمه دخت رسول خدا ﷺ قرار می دهد که پانصد درهم خالص تمام عیار باشد، پس ای امیرالمؤمنین، آیا به این مهریه او را به همسری من درخواستی آورد؟

مأمون گفت: آری ای ابو جعفر، اُمّ الفضل دخترم را به این مهری که گفتم به همسری تو در آوردم، آیا شما نیز این ازدواج را پذیرفتی ای ابو جعفر؟

امام فرمود: آری پذیرفتم و بدان خوشنود گشتم،

پس مأمون فرمان داد هریک از مردمان از نزدیک و غیر آنان بنا بر رتبه و مقامش در جای خود بنشینند.

ریّان راوی خبر گوید: زمانی نگذشت که آوازهایی مانند آوازهای کشتیانیها شنیدم که باهم سخن گویند، سپس خادمائی را دیدیم که از تفره کشتی ساخته و آنرا با

الْغَالِيَةِ، فَأَمَرَ الْمُأْمُونَ أَنْ يُخَضَّبَ لِحْيَ الْخَاصَّةِ مِنْ تِلْكَ الْغَالِيَةِ [فَفَعَلُوا ذَلِكَ]، ثُمَّ مُدَّتْ إِلَى دَارِ الْعَامَّةِ فَتَطَيَّبُوا مِنْهَا، وَوَضَعَتِ الْمَوَائِدُ فَأَكَلَ النَّاسُ، وَخَرَجَتِ الْجَوَائِزُ إِلَى كُلِّ قَوْمٍ عَلَى قَدْرِهِمْ.

فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَقِيَ مِنَ الْخَاصَّةِ مَنْ بَقِيَ، قَالَ الْمُأْمُونَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنْ رَأَيْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَنْ تَذْكُرَ الْفَقْهَ فِيمَا فَصَّلْتَهُ مِنْ وَجْهِ قَتْلِ الْمُحْرِمِ لِنَعْلَمَهُ وَتَسْتَفِيدَهُ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : نَعَمْ. إِنَّ الْمُحْرِمَ إِذَا قَتَلَ صَيْدًا فِي الْحِلِّ وَكَانَ الصَّيْدُ مِنْ ذَوَاتِ الطَّيْرِ وَكَانَ مِنْ كِبَارِهَا فَعَلَيْهِ شَاةٌ، فَإِنْ أَصَابَهُ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مُضَاعَفًا، وَإِذَا قَتَلَ فَرَّخًا فِي الْحِلِّ فَعَلَيْهِ حَمْلٌ قَدْ قُطِمَ مِنَ اللَّبَنِ، فَإِذَا قَتَلَهُ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ الْحَمْلُ وَقِيَمَةُ الْفَرَّخِ، فَإِذَا كَانَ مِنَ الْوَحْشِ وَكَانَ جِمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ، وَإِنْ كَانَ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ بَدَنَةٌ، وَإِنْ كَانَ قَالَ : ذَلِكَ إِلَيْكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَإِنْ عَرَفْتَ جَوَابَ مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ وَإِلَّا اسْتَفِدْتُكَ مِنْكَ.

رسمانهای ابریشمی روی چهارچرخ از چوب بسته و آوردند و آن کشتی پراز عطر بود، مأمون فرمان داد در ابتدا آن گروه حاضر آنجا را معطر سازند، و بعداً آن کشتی مصنوعی را به خانه های اطراف بکشند، و همه را از آن عطر خوشبو سازند، سپس ظروف خوراکی آوردند و همگان خوردند، سپس جایزه ها را آوردند و به هر که در حد قدر و مرتبه اش جایزه دادند.

وقتی مجلس پیاپی رسید همه مردم جز نزدیکان پراکنده شدند، مأمون رو به آنحضرت کرده و گفت : فدایت شوم اگر صلاح دانستید احکام هر کدام از آنچه درباره کشتن شکار در حال احرام فرمودی برای ما بیان فرمایید تا ما نیز بدانیم و بهره ببریم. امام جواد عليه السلام فرمود : آری : فرد محرم چون در خارج حرم شکاری را بکشد و آن شکار پرنده و بزرگ باشد کفاره آن یک گوسفند است، و اگر در داخل حرم بکشد کفاره اش دو برابر می شود، و اگر جوجه پرنده را در خارج حرم بکشد کفاره او بره ای است که تازه از شیر گرفته شده باشد، و اگر آنرا در داخل حرم بکشد باید هم آنرا بدهد و هم بهای آن جوجه که کشته است، و اگر شکار از حیوانات وحشی بود، مثلاً اگر الاغ وحشی بود کفاره اش یک گاو است، و شکار شتر مرغ کفاره اش یک شتر است، و شکار

ظَبِيًّا فَعَلَيْهِ شَاءَ، فَإِنْ كَانَ قَتَلَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مُضَاعَفًا «هَذَا بِأَلْفِ الْكَفَّةِ» وَإِذَا أَصَابَ الْمُحَرَّمَ مَا يَحِبُّ عَلَيْهِ الْهَدْيُ فِيهِ وَكَانَ إِحْرَامُهُ بِالْحَجِّ نَحْرَهُ يَمْنَى، وَإِنْ كَانَ إِحْرَامُهُ بِالْعُمْرَةِ نَحْرَهُ يَمَكَّةَ وَجَزَاءُ الصَّيْدِ عَلَى الْعَالَمِ وَالْجَاهِلِ سَوَاءٌ، وَفِي الْعَمْدِ عَلَيْهِ الْمَأْثَمُ، وَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ فِي الْخَطَا، وَالْكَفَّارَةُ عَلَى الْحَرِّ فِي نَفْسِهِ، وَعَلَى السَّيِّدِ فِي عَبْدِهِ، وَالصَّغِيرُ لَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ، وَهِيَ عَلَى الْكَبِيرِ وَاجِبَةٌ، وَالنَّادِمُ يُسْقِطُ نَدَمُهُ عَنْهُ عِقَابُ الْآخِرَةِ، وَالْمُصِرُّ يَحِبُّ عَلَيْهِ الْعِقَابُ فِي الْآخِرَةِ.

فَقَالَ لَهُ الْمُأْمُونُ: أَحَسَّنْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ. فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْأَلَ يَحْيَى عَنْ مَسْأَلَةٍ كَمَا سَأَلْتُكَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَحْيَى: أَسْأَلُكَ؟

قَالَ: ذَلِكَ إِلَيْكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَإِنْ عَرَفْتُ جَوَابَ مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ وَإِلَّا اسْتَفَدْتُ مِنْكَ.

آهو کفاره اش یک گوسفند است، و اگر هر کدام از این حیوانات وحشی را در داخل حرم کشت کفاره اش دو برابر می شود، و این را بدان اگر قربانی به کعبه رسد و فرد محرم کاری کند که قربانی بر او واجب شود و احرامش احرام حج باشد آن قربانی را در منی باید بکشد، و اگر احرام عمره باشد در مکه قربانی کند، و کفاره صید در مورد عالم به مسأله و نادان یکسان است، و اما در شکار عمد گناه نیز کرده و در خطاء از او برداشته شده، و اگر فرد کشنده آزاد باشد کفاره بر عهده خود اوست، و اگر بنده باشد کفاره بر عهده آقای او است، و بر فرد صغیر کفاره واجب نیست ولی بر کبیر واجب است، و شخصی که از کرده خود نادم و پشیمان است به همان جهت عقوبت اخروی از او برداشته شود، ولی آنکه پشیمان نیست بطور حتم در آخرت عقاب خواهد شد.

مأمون گفت: آفرین ای أبو جعفر! خدا به شما خیر عطا فرماید!

حال خوب است شما نیز از یحیی سؤالی کنید همانطور که او از شما پرسید؟

حضرت به یحیی بن اکثم فرمود: پرسش کنم؟

گفت: هر طور که می خواهید فدایت شوم، اگر قادر بودم پاسخ شما را خواهم گفت

و گرنه از شما بهره خواهم برد.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ فَكَانَ نَظَرُهُ إِلَيْهَا حَرَامًا عَلَيْهِ ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ حَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ حَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ حَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ انْتِصَافِ اللَّيْلِ حُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ حَلَّتْ لَهُ ، مَا حَالُ هَذِهِ الْمَرْءَةِ؟ وَبِمَاذَا حَلَّتْ لَهُ وَحُرِّمَتْ عَلَيْهِ؟

فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ : لَا وَاللَّهِ لَا أَهْتَدِي إِلَى جَوَابِ هَذَا السُّؤَالِ وَلَا أَعْرِفُ الْوَجْهَ فِيهِ ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفِيدَنَاهُ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هَذِهِ أَمَةٌ لِرَجُلٍ مِنَ النَّاسِ ، نَظَرَ إِلَيْهَا أَجَنِّيٌّ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ فَكَانَ نَظَرُهُ إِلَيْهَا حَرَامًا عَلَيْهِ ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ ابْتِنَاعَهَا مِنْ مَوْلَاهَا فَحَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الظُّهْرِ أَعْتَقَهَا فَحُرِّمَتْ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ تَزَوَّجَهَا فَحَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ ظَاهَرَ

حضرت فرمود: مرا آگاه کن از مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن بر او حرام است ، و چون روز بالا می آید بر او حلال می گردد ، و هنگام ظهر دوباره حرام می شود ، و هنگام عصر بر او حلال می شود ، و غروب بر او حرام شود ، و عشاء بر او حلال شود ، و نیمه شب بر او حرام شود ، و هنگام سپیده دم بر او حلال گردد ، این چگونه زنی است؟ و برای چه حلال و از چه جهت حرام می شود؟

یحیی بن اکثم گفت: قسم بخدا که من به جواب آن رهنمون نمی شوم ، و وجه حرمت حلال بودن آنرا نمی دانم ، اگر صلاح می دانید بفرمایید تا بهره مند شویم؟

امام عليه السلام فرمود: این زن کنیز مردی است که بیگانه ای بر او نظر انداخته و آن نگاه حرام بوده ، و چون روز بالا آمد وی را از صاحبش خرید پس بر او حلال شد ، و ظهر آزادش کرد ، حرام شد ، عصر با او ازدواج کرد ، حلال شد ، و غروب اظهارش ^(۱) کرد

۱ - یعنی به زنش گفت: پشت تو همچون پشت مادر من است ، و «ظهار» در اسلام

احکامی دارد از جمله اینکه با گفتن این جمله زنش بر او حرام می گردد .

مِنْهَا فَحَرَمْتُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَفَّرَ عَنِ الظُّهَارِ فَحَلَّتْ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ طَلَّقَهَا تَطْلِيقَةً وَاحِدَةً فَحَرَمْتُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْفَجْرِ رَاجِعَهَا فَحَلَّتْ لَهُ .
 قَالَ : فَأَقْبَلَ الْمَأْمُونُ عَلَى مَنْ حَضَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالَ لَهُمْ : هَلْ فِيكُمْ مَنْ يُجِيبُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِثُلِّ هَذَا الْجَوَابِ ؟ أَوْ يَعْرِفُ الْقَوْلَ فِيهَا تَقَدَّمَ مِنَ السُّؤَالِ ؟
 قَالُوا : لَا وَاللَّهِ ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ بِمَا رَأَى .

فَقَالَ : وَيُحْكُمُ إِنَّ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ خُصُّوا مِنَ الْخَلْقِ بِمَا تَرَوْنَ مِنَ الْفَضْلِ ، وَإِنْ صَغَرَ السِّنُّ فِيهِمْ لَا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْكَمَالِ ، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَفْتَتَحَ دَعْوَتَهُ بِدُعَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ عَشَرَ سِنِينَ ، وَقَبْلَ مِنْهُ الْإِسْلَامَ وَحَكَمَ لَهُ بِهِ ، وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا فِي سِنِّهِ غَيْرَهُ ، وَبَايَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُمَا دُونَ السِّتِّ سِنِينَ وَلَمْ يُبَايَعَ صَبِيًّا غَيْرَهُمَا ؟ أَوْ لَا تَعْلَمُونَ الْآنَ مَا اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَأَنَّهُمْ ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ

حرام شد ، هنگام عشاء کفاره ظهر برداشت کرد ، حلال شد ، نیمه شب یک طلاق داد ،
 حرام شد ، سپیده دم رجوع کرد ، حلال شد .

مأمون رو به حضار مجلس که از خاندان خود او بودند کرده وگفت : آیا در بین شما
 کسی هست که از این پرسش چنین پاسخی بگوید ، یا پرسش قبل را بدان تفصیل که
 شنیدید بدانند ؟

گفتند : نه بخدا ، همانا امیرالمؤمنین داناتر به چیزی است که می‌اندیشد .

مأمون گفت : وای بر شما! این خاندان در بین تمام مردم مخصوص به فضیلت و برتری
 گشته‌اند و خردسالی مانع ایشان از کمال نیست! مگر نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ دعوت
 خود را به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آغاز نمود و علی در آنوقت ده ساله بود و پیامبر
 اسلام او را پذیرفت و به آن حکم فرمود ، و رسول خدا جز علی کسی دیگری را در آن سن به
 اسلام دعوت نفرمود ، و حسن و حسین با او بیعت کردند درحالی که کمتر از شش سال
 داشتند ، و رسول خدا با کسی جز آن دو در آن سن بیعت نفرمود؟! مگر اکنون به فضیلت
 و برتری که به اینان داده پی نبردید ، و نمی‌دانید اینان نژادی هستند که بعضی از اینان از

بَعْضٍ ، يَجْرِي لِآخِرِهِمْ مَا يَجْرِي لِأَوَّلِهِمْ؟ قَالُوا : صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .
 ثُمَّ نَهَضَ الْقَوْمُ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ حَضَرَ النَّاسُ وَحَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَصَارَ الْقَوَادُ
 وَالْحُجَّابُ وَالْخَاصَّةُ وَالْعَامَّةُ لِيَهَيَّئَ الْمُأْمُونُ وَأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُخْرِجَتْ ثَلَاثَةُ أَطْبَاقٍ مِنْ
 الْفِضَّةِ ، فِيهَا بَنَادِقُ مُسَلَّحٌ وَزَعْفَرَانٌ مَعْجُونٌ فِي أَجْوَابٍ يَلُوكُ الْبَنَادِقُ رِقَاعٌ مَكْتُوبَةٌ بِأَمْوَالِ
 جَزِيلَةٍ وَعَطَايَا سَيِّئَةٍ وَإِقْطَاعَاتٍ . فَأَمَرَ الْمُأْمُونُ بِنَثْرِهَا عَلَى الْقَوْمِ مِنْ خَاصَّتِهِ ، فَكَانَ كُلُّ مَنْ
 وَقَعَ فِي يَدِهِ بِنْدُوقٌ أَخْرَجَ الرُّقْعَةَ الَّتِي فِيهَا وَالْتَمَسَهُ فَأُطْلِقَ لَهُ ، وَوَضَعَتِ الْبِدْرُ قَتَرًا مَا فِيهَا عَلَى
 الْقَوَادِ وَغَيْرِهِمْ ، وَأَنْصَرَفَ النَّاسُ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ بِالْجَوَائِزِ وَالْعَطَايَا ، وَتَقَدَّمَ الْمُأْمُونُ بِالصَّدَقَةِ
 عَلَى كَافَّةِ الْمَسَاكِينِ وَلَمْ يَزَلْ مُكْرَمًا لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُعْظَمًا لِقُدْرِهِ مُدَّةَ حَيَاتِهِ ، يُؤَثِّرُهُ عَلَى
 وَلَدِهِ وَجَمَاعَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ .

بعضی هستند ، آنچه درباره آخرینشان ثابت و جاری است درباره نخستین ایشان نیز
 جاری است؟! گفتند : راست گفتمی ای امیرالمؤمنین .

سپس آن قوم برخاسته رفتند ، و فردای آنروز همه به اتفاق حضرت جواد علیه السلام در
 آنمجلس حاضر شدند ، و افسران و سرلشگران و پسران داران و نزدیکان خلیفه و دیگران
 جهت تبریک به مأمون و حضرت جواد علیه السلام حضور یافتند ، در آنجا سه طبق نقره آورده
 شد که پر از گلوله‌هایی بود که از مشک و زعفران ساخته بودند ، و در بین آن گلوله‌ها
 برگه‌های کوچکی لوله شده بود که در آنها حواله اموال نفیس و بسیار و عطایای سلطنتی
 و آب و ملک نوشته بودند ، پس مأمون فرمان داد تا آن گلوله‌ها را بر سر نزدیکان خود
 بریزند ، و هر که گلوله‌ای در دستش قرار می‌گرفت آنرا باز می‌کرد و آن حواله را بیرون
 می‌کشید و برای اخذ آن به خزانه‌دار مأمون مراجعه می‌نمود و دریافت می‌کرد ، و از سوی
 دیگر کیسه‌های طلا آورده در میان گذاشتند ، و مأمون همه را در بین افسران
 و سرلشگرها و باقی مردم بخش کرد ، و عاقبت همه حُضَّار از آن مجلس دارا و ثروتمند
 خارج شدند ، و همچنین مأمون صدقاتی به فقرا و مسکینان داد ، و از آنروز به بعد مأمون
 پیوسته حضرت جواد علیه السلام را گرمی می‌داشت ، و قدر و مرتبه آنحضرت را بزرگ داشته
 و او را بر همه اولاد و خاندان خود مقدم می‌داشت .

۳۲۳- وَرَوَى أَنَّ الْمَأْمُونَ بَعْدَ مَا رَوَّجَ ابْنَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، كَانَ فِي مَجْلِسٍ وَعِنْدَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِحَيْبِ بْنِ أَكْثَمَ وَجَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ .

فَقَالَ لَهُ بَحْيِيُّ بْنُ أَكْثَمَ : مَا تَقُولُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رَوَيْ : أَنَّهُ «نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ : سَلْ أَبَا بَكْرٍ هَلْ هُوَ عَنِّي رَاضٍ فَإِنِّي رَاضٍ عَنْهُ» .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَسْتُ بِمُنْكَرٍ فَضْلَ أَبِي بَكْرٍ وَلَكِنْ يَجِبُ عَلَيَّ صَاحِبِ هَذَا الْخَبَرِ أَنْ يَأْخُذَ بِمِثَالِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حِجَّةِ الْوُدَّاعِ : «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكِذَابَةُ وَسَتَكْثُرُ بَعْدِي قَوْمٌ كَذَبَ عَلَيَّ مُعْتَمِدًا فَلْيَسْتَبُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّتِي ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا» وَلَيْسَ يُوَافِقُ هَذَا الْخَبَرُ كِتَابَ اللَّهِ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

۳۲۳- و نقل است مأمون پس از آنکه دخترش ام الفضل را به زوجیت امام جواد علیه السلام

در آورد، روزی در مجلسی با حضور آنحضرت و بحیب بن اکثم و گروه زیادی جمع بود .

بحیب بن اکثم گفت : ای زاده رسول خدا ، نظر شما درباره این خبر چیست : «روزی

جبرئیل بر رسول خدا ﷺ فرود آمده و گفت : ای محمد ، خداوند عز و جل سلامت رسانده

و می فرماید : از ابوبکر پیرس آیا از من راضی است چون من از او خوشنودم» ؟

حضرت فرمود : من منکر فضل ابوبکر نیستم ، ولی بر راوی این خبر واجب است

که حدیثش را با حدیث دیگری که از آنحضرت ﷺ نقل شده مقابله کند که در آخرین

سفر حج فرمود : «دروغ بر من بسیار شده ، و پس از من نیز زیاد خواهد شد ، پس هر که

از روی عمد بر من دروغی بیند باید جایگاه خود را در آتش قرار دهد ، پس چون

حدیثی از من به شما رسید آنرا بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید ، پس هر چه موافق

قرآن و سنت من بود آنرا بگیرید ، و مخالف آنرا نگیرید» ، و این خبری که تو نقل

کردی با قرآن نمی خواند ، خداوند متعال فرموده : «وهمانا ما آدمی را آفریده ایم و آنچه را

نفس او وسوسه می کند می دانیم ، و ما با او از رگ گردن نزدیکتریم - قی : ۱۶» پس بنا بر مفاد

خَفِيَ عَلَيْهِ رِضَاءُ أَبِي بَكْرٍ مِنْ سَخَطِهِ حَتَّى سَأَلَ عَنْ مَكَتُونٍ سِرَّهُ ، هَذَا مُسْتَحِيلٌ فِي الْعُقُولِ .
ثُمَّ قَالَ بِحَسْبِ بْنِ أَكْثَمَ : وَقَدْ رَوَى : « أَنَّ مَثَلَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ جَبْرِئِيلَ
وَمِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ » .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَهَذَا أَيْضاً يَحِبُّ أَنْ يَنْظَرَ فِيهِ ، لِأَنَّ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ مَلَكَانِ اللَّهِ مُقَرَّبَانِ
لَمْ يَعْصِيَا اللَّهَ قَطُّ ، وَلَمْ يُفَارِقَا طَاعَتَهُ لِحُظَّةٍ وَاحِدَةٍ ، وَهُمَا قَدْ أَشْرَكَا بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ أَسْلَمَا
بَعْدَ الشِّرْكِ . فَكَانَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِمَا الشِّرْكَ بِاللَّهِ : فَمَحَالٌ أَنْ يُشَبَّهَ بِمَا .

قَالَ بِحَسْبِ : وَقَدْ رَوَى أَيْضاً : « أَنَّهَا سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » فَمَا تَقُولُ فِيهِ ؟
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَهَذَا الْخَبَرُ مُحَالٌ أَيْضاً ، لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلَّهُمْ يَكُونُونَ شَبَاباً وَلَا يَكُونُ
فِيهِمْ كَهْلٌ ، وَهَذَا الْخَبَرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِضَادَّةِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَنَّهَا « سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » .

حدیث بر خداوند عزوجل رضا و سخط ابوبکر مخفی بوده تا از مکنون سر خود پیرسد ،
این مطلب محال عقلی است .
یحیی گفت : و در خبر است که : « مثل ابوبکر و عمر در زمین مثل جبرئیل و میکائیل
است در آسمان » .

حضرت ﷺ فرمود : و این مطلب نیز قابل تأمل است ، زیرا جبرئیل و میکائیل دو
فرشته مقرب هستند که هرگز معصیت پروردگار را نکرده و حتی برای لحظه‌ای از طاعت
خداوند فارق نشده‌اند ، ولی ابوبکر و عمر مدتی به خدا مشرک بودند هرچند پس از آن
اسلام آوردند ، پس بیشتر عمرشان مشرک بوده‌اند ، پس تشبیه آندو به آندو محال است .
یحیی گفت : و حدیث است که : « فقط آندو سید و سرور پیران اهل بهشتند » نظر شما
در باره این حدیث چیست ؟

حضرت جواد ﷺ فرمود : این حدیث نیز محال است ، زیرا اهل بهشت همگی برنا
و جوانند ، و پیر و سالخورده‌ای میانشان نیست ، و این خبر از جعلیات بنی امیه در ضدیت
با حدیثی است که رسول خدا ﷺ درباره حسن و حسین علیهما السلام فرمودند : « که آندو سرور
و آقای اهل بهشت می‌باشند » .

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: وَرَوَى: «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَذَا أَيْضاً مُحَالٌ، لِأَنَّ فِي الْجَنَّةِ مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَآدَمَ وَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، لَا تَضِيءُ الْجَنَّةُ بِأَنْوَارِهِمْ حَتَّى تَضِيءَ بِنُورِ عُمَرَ؟!

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: وَقَدْ رَوَى: «أَنَّ السَّكِينَةَ تَنْطَلِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَسْتُ بِمُكْرٍ فَضَّلِي عُمَرَ، وَلَكِنْ أَبَا بَكْرٍ أَفْضَلُ مِنْ عُمَرَ، فَقَالَ - عَلَى رَأْسِ الْمَنْبَرِ -: «إِنَّ لِي شَيْطَاناً يَغْتَرِبُنِي، فَإِذَا مِلْتُ فَسَدُّوْنِي».

فَقَالَ يَحْيَى: قَدْ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ لَمْ أُبْعَثْ لَبِثْتُ عُمَرُ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كِتَابُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ، يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ» فَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ فَكَيْفَ يُمكنُ أَنْ يُبَدِّلَ مِيثَاقَهُ، وَكُلُّ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ طَرَفَةً عَيْنٍ، فَكَيْفَ يُبْعَثُ بِالنُّبُوَّةِ مَنْ أَشْرَكَ وَكَانَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ مَعَ الشُّرْكِ بِاللَّهِ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «بُئِيتُ وَآدَمُ

یحیی گفت: و نقل است که: «تنها عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است».

امام فرمود: و آن نیز محال است، زیرا بهشت مکان فرشتگان مقرب الهی و آدم و محمد ﷺ و تمام انبیاء و مرسلین است، آیا بهشت به نور ایشان روشنائی نمی یابد تا به نور عمر روشن گردد؟!!

یحیی گفت: و نقل است: «سکینه و آرامش بر لسان عمر سخن می گوید».

فرمود: من منکر فضل عمر نیستم، ولی ابوبکر افضل از او بود؛ با اینحال بر منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هرگاه منحرف شدم مرا به براه آورید!!.

یحیی گفت: نقل است رسول خدا ﷺ فرموده: «اگر من مبعوث نمی شدم عمر می شد».

فرمود: کتاب خدا صادقتر از این حدیث است، خدا فرموده: «و یاد کن آنگاه که از پیامبران پیمان ایشان گرفتیم، و از تو و از نوح - احزاب: ۷»، با این اخذ میثاقی که خداوند از انبیاء گرفته چطور امکان دارد آنرا عوض کرده یا تبدیل نماید، و هیچکدام از حضرات انبیاء حتی برای لحظه ای به خداوند شرک نورزیدند، پس چگونه کسی که بیشتر عمرش مشرک بوده مبعوث به نبوت شود، و رسول خدا ﷺ فرموده: «من به پیامبری برگزیده

بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ».

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: وَقَدْ رَوَى أَيْضاً أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا احْتَبَسَ عَنِّي الْوَحْيُ قَطُّ إِلَّا ظَنَنْتُهُ قَدْ نَزَلَ عَلَيَّ آلِ الْخَطَّابِ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَذَا مُحَالٌ أَيْضاً، لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَشُكَّ النَّبِيُّ ﷺ فِي بُبُوتِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»، فَكَيْفَ يُكِنُّ أَنْ تَنْتَقِلَ النُّبُوَّةُ بِمَنْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مَنْ أَشْرَكَ بِهِ.

قَالَ يَحْيَى: رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لِمَا نَجَى مِنْهُ إِلَّا عُمَرُ».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَذَا مُحَالٌ أَيْضاً، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»، فَأَخْبَرَ سُبْحَانَهُ أَنَّهُ لَا يُعَذِّبُ أَحَدًا مَا دَامَ فِيهِمْ ﷺ

وَمَا دَامُوا يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ.



شدم و آدم میان روح و جسد بود؟!!

یحیی گفت: نقل است که رسول خدا ﷺ فرموده: «هر وقت وحی از من قطع می شد گمان می بردم که بر آل خطّاب نازل شده».

حضرت جواد علیه السلام فرمود: این نیز محال است، زیرا جایز نیست که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند متعال فرموده: «خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی برمیگزیند - حج ۷۵»، پس چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خدا به مشرک منتقل شود؟!!

یحیی گفت: نقل شده که رسول خدا ﷺ فرموده: «اگر عذاب نازل شود فقط عمر نجات خواهد یافت».

حضرت فرمود: و این نیز محال است، زیرا خداوند متعال می فرماید: «و خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند در حالی که تو در میان ایشان، و خدا عذاب کننده آنان نیست در حالیکه آمرزش می خواهند - انفال ۳۳» با این آیه خداوند خبر داده که تا رسول خدا در میان ایشان باشد کسی را عذاب نمی کند و تا زمانی که آمرزش می خواهند.

۳۲۴- وَعَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مَوْلَايَ ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْنَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنَّا إِلَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ، وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ ، وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ ، وَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا هُوَ الَّذِي يَخْتِئُ عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ ، وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ ، وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتَهُ ، وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْيَتُهُ ، وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ ، وَيَذِلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ ، يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ : «ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ» رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ، فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ ، أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ ، فَإِذَا كَمُلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ «عَشْرَةُ آلَافٍ» رَجُلٌ ، خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ، فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .

۳۲۴- عبدالعظیم بن عبدالله حسینی علیه السلام گویند: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: مولای من! آرزویم این است که شما آن قائمی از بیت محمد باشید که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همچنانکه آکنده از ظلم و جور شده است!

حضرت فرمود: هر کدام از ما قائم به امر خداوند و هادی به دین او است، اما قائمی که خداوند توسط او زمین را از لوث وجود اهل کفر و انکار پاک سازد و آنرا پر از عدل و داد نماید کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و مشخصش از ایشان پنهان و بریدن نامش حرام است، و او همنام و هم کنیه رسول خدا ﷺ است، و او کسی است که زمین برایش در پیچیده شود و هر مشکلی برایش هموار گردد، اصحاب او به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین به گرد او فراهم آیند، و این همان فرمایش خداوند است که: «هر جا که باشید خدا همه شما را فراهم آورد، که خدا بر هر چیزی تواناست - بقره: ۱۴۸»، پس هنگامی که این تعداد افراد مخلص گرد آیند خداوند متعال امر خود را ظاهر سازد و چون عقد - که آن ده هزار مرد باشد - برای او کامل شود، به اذن و فرمان خدای تعالی قیام کند، و آنقدر دشمنان خدا را بکشد تا خداوند خشنود شود.

قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ : فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي ، وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ ؟
 قَالَ : يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ . فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى فَأَحْرَقَهُمَا .

**

*



عبدالعظیم گفت: به آنحضرت عرض کردم: سرور من! چگونه می فهمد خداوند متعال
 خشنود گردیده؟

فرمود: خداوند در قلب او رحمت می افکند، و چون به مدینه درآید لات و عزی را
 درآورده و آندو را آتش زند!!

**

*

«احتجاجُ أبي الحسنِ عليّ بنِ مُحَمَّدٍ العسْكَرِيِّ عليه السلام في شيءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ»

«وَعَبَّرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ وَالْدُّنْيَاوِيَّةِ عَلَى الْمُخَالَفِ وَالْمُؤَالِفِ»

۳۲۵- سَئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ ثُمَّ

خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعاً وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ الْأَسْمَاءَ، وَلَمْ تَزَلِ الْأَسْمَاءُ وَالْحُرُوفُ لَهُ مَعَهُ قَدِيمَةً؟

فَكُتِبَ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مَوْجُوداً ثُمَّ كَوَّنَ مَا أَرَادَ، لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ، وَلَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ، تَاهَتْ

أَوْهَامُ الْمُتَوَهِّمِينَ، وَقَصُرَ طَرَفُ الطَّارِفِينَ، وَتَلَاسَّتْ أَوْصَافُ الْوَاصِفِينَ، وَاضْمَحَلَّتْ أَقَاوِيلُ

الْمُبْطِلِينَ عَنِ الدَّرَكِ لِعَجِيبِ شَأْنِهِ، أَوِ الْوُقُوعِ بِالْبُلُوغِ عَلَى عُلُوِّ مَكَانِهِ، فَهُوَ بِالْمَوْضِعِ الَّذِي

لَا يَتَنَاهَى، وَبِالْمَكَانِ الَّذِي لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ عُيُونٌ بِإِشَارَةٍ وَلَا عِبَارَةٍ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ!!

۳۲۶- وَخَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: كُتِبَتْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ العسْكَرِيِّ عليه السلام

«احتجاج حضرت علی بن محمد عسکری علیه السلام در قسمتی از توحید»

«وَجَزَّ أَنْ از علوم مربوط به دین و دنیا بر مخالف و موافق»

۳۲۵- فردی [طیّ ارسال نامه‌ای] از آنحضرت درباره توحید پرسید که آیا پیوسته

خداوند یکتا بوده و هیچ چیزی با او نبوده سپس همه اشیا را پدید آورده و اسما را برای

خود برگزیده، و پیوسته اسما و حروف از قدیم با او بوده؟

آنحضرت علیه السلام مکتوب داشت: خداوند پیوسته موجود بوده سپس آنچه اراده کرد

تکوین بخشید، نه کسی مخالف اراده اوست، و نه عیبجوی در حکم او، او هام اهل و هم به

بِراه افتاد و دیده نظاره گران به قصور کشید، و وصف و صف کنندگان به فنا گرائید، و

سخن اهل باطل از درک شگفتی شأن یا وقوع دستپایی بر مرتبه بالای او به اضمحلال

و نابودی رسید، او در موضعی است که نهایی ندارد، و در مکانی است که با هیچ دیده

و هیچ عبارتی نمی توان بر او واقع گشت! هرگز هرگز!!

۳۲۶- أحمد بن إسحاق گوید: طیّ ارسال نامه‌ای به وجود مبارک امام هادی علیه السلام

أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا فِيهِ الْخَلْقُ فَكَتَبَ :

لَا يَجُوزُ الرُّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمُرْنِيِّ هَوَاءٌ يَنْقُذُهُ الْبَصَرُ ، فَتَيَّ انْقَطَعَ الْهَوَاءُ وَعُدِمَ الضِّيَاءُ لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَةُ ، وَفِي وَجُوبِ اتِّصَالِ الضِّيَاءِ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمُرْنِيِّ وَجُوبُ الْاِشْتِيَاءِ ، وَاللَّهُ تَعَالَى مُنْزَهُ عَنِ الْاِشْتِيَاءِ ، فَتَبَيَّنَتْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ سُبْحَانَهُ الرُّؤْيَةُ بِالْأَبْصَارِ ، لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبِّبَاتِ .

۳۲۷- وَعَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ [عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَادِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَهَادِي مَنْ فِي الْأَرْضِ .

۳۲۸- وَمِمَّا أَجَابَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ الْأَهْوَازِ حِينَ سَأَلُوهُ عَنِ الْجَبْرِ وَالتَّقْوِيضِ أَنْ قَالَ : اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ فِي ذَلِكَ : أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ فِرْقَتِهَا . فَهُمْ فِي حَالَةِ الْاجْتِمَاعِ عَلَيْهِ مُصِيبُونَ ،

از آنحضرت درباره رؤیت (دیدن خدا) و طرز تفکر مردم سؤال نمودم و او چنین نگاشت : تا وقتی که هوایی میان رانی و مرئی نباشد تا چشم از آن عبور کند «رؤیت» محقق نشود ، پس زمانی که هوا منقطع شود و نور نابود گردد «رؤیت» صحیح نیست ، و در وجوب اتصال روشنایی میان رانی و مرئی وجوب اشتباه و خطا است ، و خدای تعالی پاک و منزّه از خطا و اشتباه است ، پس از همینجا ثابت می شود که مسأله رؤیت او با چشمها بر خداوند سبحان جایز نیست ، زیرا ناچار از اتصال اسباب به مسببات است .

۳۲۷- عباس بن هلال گوید : از حضرت هادی علیه السلام درباره این آیه مبارکه : «خداوند نور آسمانها و زمین است» - نور ۳۵ پرسش کردم ، فرمود : یعنی : هدایتگر همه اهل آسمان و زمین است .

۳۲۸- واز جمله پاسخهایی که حضرت هادی علیه السلام در مسأله جبر و تقویض در نامه اش به اهل اهواز نگاشت این بود که فرمود : در این مورد تمام امت بدون اختلاف به اجماع رسیده اند که : قرآن بی هیچ شک و تردیدی نزد تمام فرقه ها حق است ، و اهل

وَعَلَىٰ تَصَدِيقِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مُهْتَدُونَ، يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ»، فَأَخْبَرَ ﷺ أَنَّ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ وَلَمْ يُخَالِفْ بَعْضُهَا بَعْضًا هُوَ الْحَقُّ، فَهَذَا مَعْنَى الْحَدِيثِ لَا مَا تَأْوَلُهُ الْجَاهِلُونَ، وَلَا مَا قَالَهُ الْمُعَانِدُونَ مِنْ إِبْطَالِ حُكْمِ الْكِتَابِ وَاتِّبَاعِ حُكْمِ الْأَحَادِيثِ الْمَزُورَةِ وَالرُّوَايَاتِ الْمَزْحُوفَةِ، وَاتِّبَاعِ الْأَهْوَاءِ الْمُرَدِّيَةِ الْمُهْلِكَةِ الَّتِي تُخَالِفُ نَصَّ الْكِتَابِ، وَتَحْقِيقَ آيَاتِ الْوَاضِحَاتِ النَّبَرَاتِ. وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُوقِنَنَا لِلصَّوَابِ، وَيَهْدِينَا إِلَى الرَّشَادِ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: فَإِذَا شَهِدَ الْكِتَابُ بِتَصَدِيقِ خَيْرٍ وَتَحْقِيقِهِ فَأَنْكَرْتُهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ وَعَارَضْتُهُ بِحَدِيثٍ مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ الْمَزُورَةِ، فَصَارَتْ بِإِنْكَارِهَا وَدَفْعِهَا الْكِتَابَ كَقَارًا ضَلَالًا وَأَصَحُّ خَيْرٍ مَا عُرِفَ تَحْقِيقُهُ مِنَ الْكِتَابِ مِثْلُ الْخَبَرِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ قَالَ: «إِنِّي مُسْتَخْلِفٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا

اسلام در حالت اجتماع با آن موافقت و بر تصدیق آیات آن هدایت شده‌اند، بخاطر این فرمایش نبوی که: «امت من بر هیچ گمراهی و ضلالتی اجماع نخواهند کرد»، و آنحضرت با این فرمایش اطلاع داده آنچه امت در آن بدون اختلاف به اجماع رسند حق محض است، و این معنی حدیث است نه آنچه نابخردان آنرا تأویل می‌کنند، و نه آن احادیث مزوره و روایات مزخرفه‌ای که معاندین برای ابطال قرآن دست بدامن آنها می‌شوند، و در راه مخالفت با نص صریح قرآن پیروی هوای نفس هلاک‌کننده خود را می‌کنند، و به تحقیق آیات واضح و روشن قرآن می‌پردازند، و از خداوند مسألت می‌نماییم تا ما را موفق به راه صواب و هدایت به رشاد گرداند.

سپس فرمود: وقتی آمده‌ای از قرآن خبری را تصدیق و تحقیق نمود، پس فرقه‌ای از مسلمین که منکر آن شده و آنرا با حدیثی از احادیث مزوره تعارض داشتند، همگی با این انکار و دفع قرآن کافر و گمراه گردند، و صحیح‌ترین خبری که تحقیق آن از قرآن بدست می‌آید حدیثی است اجماعی از رسول خدا ﷺ آنجا که فرموده: «من دو چیز برای شما پس از خود بجای می‌گذارم، کتاب خدا و عترت خود، اگر دست بدامن آن‌دو شوید

بَعْدِي ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ » وَاللَّفْظَةُ الْأُخْرَى عَنْهُ فِي هَذَا الْمَعْنَى بِعَيْنِهِ ،
 قَوْلُهُ ﷺ : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
 يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا إِنَّ تَسَكُّمَكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا» فَلَمَّا وَجَدْنَا شَوَاهِدَ هَذَا الْحَدِيثِ نَصًّا فِي
 كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى مِثْلَ قَوْلِهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
 وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ، ثُمَّ اتَّفَقَتْ رِوَايَاتُ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ فَشَكَرَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ وَأَنْزَلَ الْآيَةَ فِيهِ ، ثُمَّ وَجَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ
 أَبَانَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ بِهَذِهِ اللَّفْظَةِ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقَلْبِي مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ
 عَادَاهُ» وَقَوْلُهُ ﷺ : «عَلَيَّ يَقْضِي دِينِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي وَهُوَ غَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ بَعْدِي» ، وَقَوْلُهُ
 ﷺ حَيْثُ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُخَلِّفُنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ ؟

هرگز پس از من گمراه نخواهید شد ، و آندو تا روزی که در حوض بر من درآیند از هم
 جدا نمی گردند» ، و همین حدیث با لفظ دیگری هم از آنحضرت در این معنی نقل شده که :
 «من دو چیز گرانها برای شما می نهم : کتاب خدا و عترت خود ؛ اهل بیتم ، و آندو تا وقتی
 که در حوض بر من وارد شوند از هم جدا نمی شوند ، اگر دست بدامن آندو شوید هرگز
 گمراه نخواهید شد» پس وقتی ما شواهد این حدیث را در نص قرآن یافتیم ؛ مانند این آیه :
 «هر آینه ولی و سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی از اهل ایمان هستند که نماز را برپای
 می دارند و زکات را می پردازند درحالیکه رکوع می کنند - مائده : ۵۵» ، سپس تمام
 روایات علما در این آیه متفق است : فرد مذکور (مؤمی که در حال رکوع زکات داد)
 امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد ، و نقل کرده اند که آنحضرت انگشتی خود را در حال رکوع
 به صدقه داد ، و خداوند در قدردانی از او آن آیه را نازل فرمود ، سپس در تأیید همین
 مطلب به این حدیث نبوی بر می خوریم که فرموده : «هر که را من مولای اویم پس علی
 مولای اوست ، خدا یا با دوستانش دوستی و با دشمنانش عداوت کن» ، و این فرمایش
 رسول خدا ﷺ که : «علی دین مرا قضا می کند و وعده ام را عملی می سازد ، و پس من او
 خلیفه بر شما است» ، و این گفتار آنحضرت آنجا که او را بر اهل مدینه خلیفه خود ساخته
 در پاسخ به گفته او - که : ای رسول خدا آیا مرا با زنان و کودکان باقی می نهد ! -

فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» فَعَلِمْنَا أَنَّ الْكِتَابَ شَهِدٌ بِتَصْدِيقِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ، وَتَحْقِيقِ هَذِهِ الشَّوَاهِدِ، فَلَزِمَ الْأُمَّةَ الْإِقْرَارُ بِهَا إِذْ كَانَتْ هَذِهِ الْأَخْبَارُ وَافِقَةً الْقُرْآنَ، وَوَافِقَةً الْقُرْآنَ هَذِهِ الْأَخْبَارُ فَلَمَّا وَجَدْنَا ذَلِكَ مُوَافِقاً لِكِتَابِ اللَّهِ، وَوَجَدْنَا كِتَابَ اللَّهِ لِهَذِهِ الْأَخْبَارِ مُوَافِقاً، وَعَلَيْهَا دَلِيلٌ، كَانَ الْأَقْدَاءُ بِهَذِهِ الْأَخْبَارِ قَرْضاً لَا يَتَعَدَّاهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِنَادِ وَالْفَسَادِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمُرَادُنَا وَقَصْدُنَا الْكَلَامُ فِي الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيزِ وَشَرْحِهَا وَبَيَانِهَا وَإِنَّمَا قَدَّمْنَا مَا قَدَّمْنَا لِيَكُونَ اتِّفَاقُ الْكِتَابِ وَالْخَبَرِ إِذَا اتَّفَقَا دَلِيلًا لِمَا أَرَدْنَاهُ، وَقُوَّةً لِمَا نَحْنُ مُبِشِّرُونَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فَقَالَ: الْجَبْرُ وَالتَّفْوِيزُ يَقُولُ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مَا سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيزَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ.

فرمود: «مگر خشنود غمی شوی که منزلت تو نزد من همچون منزلت هارون نزد موسی باشد جز آنکه پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود»، پس ما نیز دریافتیم که قرآن به تصدیق این اخبار و روشن شدن این شواهد گواهی داده، پس امت ملزم به اقرار آن شدند چرا که این اخبار موافق با قرآن است، و قرآن نیز با آن احادیث سازگار و موافق می باشد، پس هنگامی که قرآن و اخبار را هر کدام موافق و مؤید و دلیل دیگری یافتیم دیگر اقتدای به این احادیث بر همه فرض و واجب است و جز اهل عناد و فساد به آن تعدی و بی احترامی نمی کند.

سپس حضرت هادی علیه السلام فرمود: و مراد و قصد اصلی ما سخن درباره جبر و تفویض و شرح و بیان آندو بود، و نظر ما از آنچه در مقدمه گفتیم تنها بیان اتفاق و همراهی قرآن و حدیث بود که هر گاه با هم متفق باشند دلیل و راهنمای ما در قصد اصلی ما و نیرویی در بیان مطالبی که می گویم به خواست خدا خواهند بود.

فرمود: مسأله جبر و تفویض بنا به فرمایش حضرت صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی که از آندو شد این بود که: «نه جبر است و نه تفویض بلکه امری ما بین آندو است».

فَقِيلَ: فَمَاذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَقَالَ: صِحَّةُ الْعَقْلِ، وَتَحْلِيَةُ السَّرْبِ وَالْمَهْلَةُ فِي الْوَقْتِ، وَالزَّادُ قَبْلَ الرَّاحَةِ، وَالسَّبَبُ الْمُهَيِّجُ لِلْفَاعِلِ عَلَى فِعْلِهِ، فَهَذِهِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ فَإِذَا نَقَصَ الْعَبْدُ مِنْهَا خَلَّةً كَانَ الْعَمَلُ عَنْهُ مُطَرَحاً بِحَسَبِهِ، وَأَنَا أَضْرِبُ لِكُلِّ بَابٍ مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ الثَّلَاثَةِ وَهِيَ: الْجَبَرُ، وَالتَّفْوِيضُ، وَالْمُتَزَلُّ بَيْنَ الْمُتَزَلَّتَيْنِ، مَثَلًا يَقْرَبُ الْمَعْنَى لِلطَّلَابِ، وَيُسَهِّلُ لَهُ الْبَحْثَ مِنْ شَرْحِهِ، وَيَشْهَدُ بِهِ الْقُرْآنُ بِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَيُحَقِّقُ تَصَدِيقَهُ عِنْدَ ذَوِي الْأَلْبَابِ، وَبِاللَّهِ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَمَّا الْجَبَرُ فَهُوَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَبَرَ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي وَعَاقَبَهُمْ عَلَيْهَا، وَمَنْ قَالَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهَ وَكَذَّبَهُ، وَرَدَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»، مَعَ آيٍ كَثِيرَةٍ فِي

یکی پرسید: ای زاده رسول خدا، مراتب آن چگونه است؟

فرمود: شامل سلامتی عقل و آزادی راه و مهلت کافی، وزاد و توشه پیش از سفر و وسیله تحریک شخص بر انجام کار می باشد. اینها پنج چیز شد، پس اگر بنده ای فاقد یکی از آنها باشد به نسبت همان کاستی و کمبود تکلیف از او ساقط گردد، و من برای هر یک از این ابواب سه گانه: جبر و تفویض و منزلتی میان دو منزلت؛ مثالی خواهم زد تا هم معنی آنرا به ذهن جوینده حقیقت نزدیک سازد و هم بررسی نمودن شرح آنرا آسان نماید، به گونه ای که هم آیات محکم قرآن تصدیقش نمایند؛ و هم خردمندان پذیرفته و تأییدش کنند، و توفیق و عصمت با خدا است.

سپس فرمود: اما «جبر» عقیده ای است که معتقدانش قائلند: «خدای جلیل و عزیز بندگان را مجبور به گناه کرده و با این حال آنان را عذاب می کند»، و هر کس عقیده اش این باشد، خدای را در حکمش به ستم نسبت داد، و تکذیب کرده است. [و با این عقیده] کلام خدا را رد نموده که فرمود: «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نکند»^(۱) و نیز فرموده: «این به سزای آن چیزی است که دستهایت پیش فرستاده و از آن رو که

مِثْلِ هَذَا، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُجْبَرٌ عَلَى الْمُعَاصِي فَقَدْ أَحَالَ بِذَنبِهِ عَلَى اللَّهِ وَظَلَمَهُ فِي عُقُوبَتِهِ لَهُ، وَمَنْ ظَلَمَ رَبَّهُ فَقَدْ كَذَّبَ كِتَابَهُ، وَمَنْ كَذَّبَ كِتَابَهُ لَزِمَهُ الْكُفْرُ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ، فَاَلْمَثَلُ الْمَضْرُوبُ فِي ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَمْلِكُ إِلَّا نَفْسَهُ، وَلَا يَمْلِكُ عَرَضًا مِنْ عُرُوضِ الدُّنْيَا وَيَعْلَمُ مَوْلَاهُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَأَمَرَهُ - عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِالْمَصِيرِ - إِلَى السُّوقِ لِحَاجَةٍ يَأْتِيهِ بِهَا وَلَمْ يَمْلِكْهُ ثَمَنَ مَا يَأْتِيهِ بِهِ، وَعَلِمَ الْمَالِكُ أَنَّ عَلَى الْحَاجَةِ رَقِيبًا لَا يَطْمَعُ أَحَدٌ فِي أَخْذِهَا مِنْهُ إِلَّا بِمَا يَرْضَى بِهِ مِنَ الثَّمَنِ، وَقَدْ وَصَفَ مَالِكُ هَذَا الْعَبْدِ نَفْسَهُ بِالْعَدْلِ وَالنَّصَفَةِ وَإِظْهَارِ الْحِكْمَةِ وَنَفْيِ الْجَوْرِ، فَأَوْعَدَ عَبْدَهُ إِنْ لَمْ يَأْتِهِ بِالْحَاجَةِ أَنْ يُعَاقِبَهُ، فَلَمَّا صَارَ الْعَبْدُ إِلَى السُّوقِ، وَحَاوَلَ أَخْذَ الْحَاجَةِ الَّتِي بَعَثَهُ الْمَوْلَى لِلْإِثْبَانِ بِهَا وَجَدَ عَلَيْهِ مَانِعًا يَمْنَعُهُ مِنْهَا إِلَّا بِالثَّمَنِ وَلَا يَمْلِكُ الْعَبْدُ ثَمَنَهَا، فَانْصَرَفَ إِلَى مَوْلَاهُ خَائِبًا بِغَيْرِ قَضَاءٍ حَاجَةٍ، فَاغْتَاطَ مَوْلَاهُ لِذَلِكَ وَعَاقَبَهُ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنَّهُ

خدا بر بندگان ستمکار نیست - حج : ۱۰۰ - همراه با آیات بسیاری در این نمونه ، پس هر که گمان کند که مجبور به گناه شده ؛ گناه خود را به خدا ارجاع نموده و او را در عذاب خود منسوب به ظلم و ستم داشته است ، و کسی که خدا را ستمکار داند قرآن را دروغ شمرده ، و هر که قرآن را تکذیب کند به اجماع امت به کفر گرائیده ، و مثلی که در این عقیده زده شده همچون مردی است که صاحب غلامی شده که آن نه اختیاری از خود دارد و نه صاحب چیزی از متاع دنیا است ، و اربابش هم می داند ، و با علم به این موضوع به او دستور می دهد که به بازار رفته و جنسی برایش تهیه کند ، ولی بهای خرید آن جنس را به او نمی دهد ، هر چند ارباب : خود بدین مطلب واقف است که تمامی اجناس تحت نظر صاحب آنها بوده و کسی جز با پرداخت قیمت مورد رضایت صاحبش ؛ در برداشت آنها به طمع نیفتد . و ارباب : خود را به عدل و داد وصف نموده و حکیم و غیر ظالم می داند ، و غلامش را در صورت نیاز و ردن این جنس تهدید به کیفر و مجازات نماید ، باری چون آن بنده به بازار رفته تا جنس او را تهیه کند در می یابد که صاحب جنس جز در مقابل بهایش آنرا به وی نمی دهد ، و خود بنده نیز بهای آنرا ندارد ، در نتیجه تو میباید و دست خالی به سوی اربابش بازگردد ، و ارباب نیز به خشم آمده و او را مجازات می کند ، در این صورت

كَانَ ظَالِمًا مُتَعَدِّيًا مُبْطِلًا لِمَا وَصَفَ مِنْ عَدْلِهِ وَحِكْمَتِهِ وَتَصَفَّتِهِ ، وَإِنْ لَمْ يُعَاقِبْهُ كَذَبَ نَفْسُهُ ، أَلَيْسَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعَاقِبَهُ ، وَالْكَذِبُ وَالظُّلْمُ يَنْفِيَانِ الْعَدْلَ وَالْحِكْمَةَ ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُجْبَرَّةُ عَلَوًا كَبِيرًا .

ثُمَّ قَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ - : فَأَمَّا التَّفْوِيضُ الَّذِي أَبْطَلَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَطَأَ مَنْ دَانَ بِهِ ، فَهُوَ قَوْلُ الْقَائِلِ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْعِبَادِ اخْتِيَارَ أَمْرِهِمْ وَنَهْيِهِمْ وَأَهْلَتَهُمْ» . وَفِي هَذَا كَلَامٌ دَقِيقٌ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى غَوْرِهِ وَدَقِّقَتِهِ إِلَّا الْأَيُّمَةُ الْمُهْدِيَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِتْرَةِ آلِ - الرَّسُولِ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَاتَّهَمُوا قَالُوا : «لَوْ فَوَّضَ اللَّهُ أَمْرَهُ إِلَيْهِمْ عَلَى جَهَةِ الْإِهْمَالِ لَكَانَ لَازِمًا لَهُ رِضَاءُ مَا اخْتَارَوْهُ وَاسْتَوْجَبُوا بِهِ مِنْهُ الثَّوَابَ ، وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ فِيهَا اجْتِرَامُوا الْعِقَابَ إِذْ كَانَ الْإِهْمَالُ وَاقِعًا ، وَتَنْصَرِفُ هَذِهِ الْمَقَالَةُ عَلَى مَعْنَتَيْنِ : إِمَّا أَنْ تَكُونَ الْعِبَادُ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِ فَأَلْزَمُوهُ قَبُولَ اخْتِيَارِهِمْ بِأَرَائِهِمْ - ضَرُورَةً - كَرِهَ ذَلِكَ أَمْ أَحَبَّ ، فَقَدْ لَزِمَهُ الْوَهْنُ ، أَوْ يَكُونُ

بر خلاف آنچه از عدل و حکمت و انصاف او نقل شده : ستمکار متعدي مبطل است ، و اگر او را مجازات نکند نفس خود را دروغ شمرده ، در اینصورت آیا واجب نیست او را مجازات نکند ، و کذب و ظلم ، عدل و حکمت را نفی می کند ، خدای تعالی بسی برتر است از آنچه می گویند ، برتری بزرگ !! .

سپس عالم (لقب حضرت هادی) علیه السلام پس از کلامی طولانی فرمود : و اما آن تفویض که امام صادق علیه السلام آنرا باطل ساخته ، و معتقدان و پیروانش را خطاکار دانسته این عقیده است که : «خداوند ، اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده ، و سرخود رهایشان ساخته» .

و در این مورد گفتاری دقیق است که جز امامان هدایت یافته علیهم السلام از آل پیامبر ﷺ به غور و دقت آن نرسند ، ایشان علیهم السلام فرموده اند : «اگر اختیار بندگان را از سرِ اِهْمَال به خودشان سپرده بود ، باید انتخاب آنان را [هرچه باشد] پذیرفته ، و بسبب آن مستحق ثواب گردند ، و در اینصورت (حصول خودسری و اِهْمَال) دیگر بر جنایتی که کنند هیچ عقوبتی نباشد» ، و دو معنی از این گفتار برمی آید : یکی اینکه بندگان بر خدا شوریده اند و بناچار او را مجبور به قبول اختیار توسط رأی و نظرشان ساخته اند که در این

جَلَّ وَتَقَدَّسَ عَجَزَ عَنْ تَعْبُدِهِمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ عَنْ إِرَادَتِهِ فَخَوَّضَ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ إِلَيْهِمْ، وَأَجْرَاهُمَا عَلَى مَحَبَّتِهِمْ إِذْ عَجَزَ عَنْ تَعْبُدِهِمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ عَلَى إِرَادَتِهِ فَجَعَلَ الْاِخْتِيَارَ إِلَيْهِمْ فِي الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ، وَمِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ مَلَكَ عَبْدًا أَتْبَاعَهُ لِيُخْدِمَهُ وَيَعْرِفَ لَهُ فَضْلَ وَلَا يَتَّبِعُهُ، وَيَقِفَ عِنْدَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَادَّعَى مَالِكُ الْعَبْدِ أَنَّهُ قَاهِرٌ قَادِرٌ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، فَأَمَرَ عَبْدَهُ، وَنَهَاهُ، وَوَعَدَهُ عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ عَظِيمِ الثَّوَابِ وَأَوْعَدَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ أَلِيمِ الْعِقَابِ، فَخَالَفَ الْعَبْدُ إِرَادَةَ مَالِكِهِ، وَلَمْ يَقِفْ عِنْدَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، فَأَيُّ أَمْرٍ أَمَرَهُ بِهِ أَوْ نَهْيٍ نَهَاهُ عَنْهُ لَمْ يَأْتُمْزْ عَلَى إِرَادَةِ الْمَوْلَى، بَلْ كَانَ الْعَبْدُ يَتَّبِعُ إِرَادَةَ نَفْسِهِ وَبَعَثَهُ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ وَفِيهَا الْحَاجَةُ لَهُ فَصَارَ الْعَبْدُ بِغَيْرِ تِلْكَ الْحَاجَةِ خِلَافًا عَلَى مَوْلَاهُ وَقَصَدَ إِرَادَةَ نَفْسِهِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَوْلَاهُ نَظَرَ إِلَى مَا أَتَاهُ فَإِذَا هُوَ خِلَافُ مَا أَمَرَهُ فَقَالَ الْعَبْدُ: اتَّكَلْتُ عَلَى تَقْوِيضِكَ الْأَمْرِ إِلَيَّ، فَأَتَّبَعْتُ هَوَايَ وَإِرَادَتِي

صورت - چه نخواهد وجه بخواد - و من ویستی خدا لازم آید، و دوم اینکه خداوند عز و جل از وادار نمودن آنان به امر و نهی درمانده و عاجز است، از اینرو امر و نهی خود را بدیشان سپرده و بر وفق مرادشان امضاء نموده، آنگاه از وادار نمودن ایشان به خواست خود وامانده، بهمین خاطر اختیار کفر و ایمان را به خودشان وا گذاشته است، و مثال آن «بمانند مردی است که غلامی خریده تا بدو خدمت کند و قائل به مقام سرپرستی او باشد و از دستورات و فرامین او نیز پیروی نماید، و صاحب غلام مدعی است که قاهر است و عزیز و حکیم، پس غلامش را امر و نهی می‌کند، و به او - در صورت پیروی از دستورش - وعده ثواب بزرگ داده، و نیز در صورت نافرمانیش به کیفر دردناک تهدید کرده باشد، ولی غلام با خواست اربابش مخالفت کند و از دستورات او تخلف بورزد، و خلاصه هیچ توجهی به امر و نهی صاحبش نکرده، بلکه به خواست خود رفتار نماید، و پیروی قصد خود را می‌کند [در اینحال ارباب هم نتواند وی را وادار به اطاعت از دستورات و خواست خود کند، در نتیجه اختیار امر و نهی را به خود غلام بسپرد، و به هر آنچه که غلام به خواست خود انجام دهد نه به خواست ارباب رضایت دهد، باری ارباب غلامش را] مبعوث انجام کاری می‌کند و غلام در خلاف خواست مولایش بدنبال حاجت دیگری می‌رود و از هوایش پیروی نماید، پس زمانی که نزد صاحب خود باز

لَاِنَّ الْمَفْوضَ اِلَيْهِ غَيْرُ مَحْظُورٍ عَلَيْهِ لاسْتِحَالَةِ اجْتِنَاعِ التَّفْوِیضِ وَالتَّحْظِیْرِ .
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ رَزَعَهُ اَنْ اَللّٰهُ فَوْضَ قَبُولِ اَمْرِهِ وَنَهْيِهِ اِلَى عِبَادِهِ فَقَدْ اَثْبَتَ عَلَيْهِ الْعَجْزَ
 وَاجْتَبَ عَلَيْهِ قَبُولَ كُلِّ مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ اَوْ شَرٍّ وَاَبْطَلَ اَمْرَ اَللّٰهِ وَنَهْيَهُ .
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ اَللّٰهَ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَلَكَهُمْ اِسْطِطَاعَةً مَا تَعَبَّدَهُمْ بِهِ مِنَ الْاَمْرِ
 وَالنَّهْيِ ، وَقَبِلَ مِنْهُمْ اَتِّبَاعَ اَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَرَضِيَ بِذَلِكَ لَهُمْ ، وَنَهَاَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَذَمَّ مَنْ عَصَاهُ
 وَعَاقَبَهُ عَلَيْهِ وَاَللّٰهُ الْخَيْرَةُ فِي الْاَمْرِ وَالنَّهْيِ ، يَخْتَارُ مَا يُرِيدُ وَيَأْمُرُ بِهِ ، وَيَنْهَى عَمَّا يُكْرَهُ وَيُنِيبُ
 وَيُعَاقِبُ بِاَلِاسْطِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَهَا عِبَادَهُ لِاتِّبَاعِ اَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْاصِيهِ لِاَنَّهُ الْعَدْلُ وَمِنْهُ
 النُّصْفَةُ وَالْحُكُومَةُ ، بِالْعِجَّةِ الْحُجَّةِ بِالْاِعْذَارِ وَالْاِنْذَارِ ، وَاِلَيْهِ الصُّفُوَّةُ يَصْطَلِفِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

گردد، وی ببیند آنچه آورده خلاف چیزی است که دستورش داده، پس غلام [در جواب
 اربابش که چرا از دستورم تخلف ورزیدی اینگونه پاسخ] می گوید: من تکیه بر اختیار
 امری نمودم که به من داده بودی، پس در اینراه به پیروی از هوی و خواسته خود رفتم،
 زیرا فرد مختار بلا مانع است زیرا جمع تفویض و تحظیر محال است.

سپس آنحضرت علیه السلام فرمود: بنابراین هر که بدارد که خداوند پذیرش امر و نهی
 خود را به بندگان سپرده و تفویض فرموده با اینکار برای حضرت حق اثبات عجز نموده
 و پذیرش هر عملی از خیر و شر را بر او ایجاب کرده و امر و نهی خداوند را باطل کرده است.
 سپس وجود مبارک حضرت محمد بن علی هادی علیه الصلاة والسلام فرمود:
 بتحقیق اعتقاد من این است که خداوند مردم را با قدرت خود آفریده، و نیرویی بدیشان
 بخشیده تا با آن او را با رعایت امر و نهی پرستش و اطاعت کنند و خود خداوند این را
 برای ایشان پسندیده، و آنان را از معصیت خود بازداشته و گناهکاران را نکوهیده و بر
 آن مجازات می کند و اختیار در امر و نهی؛ با خدا است، آنچه خواهد انتخاب کرده و بدان
 فرمان دهد، و از هر آنچه ناپسند دارد بازداشته و کیفر کند، بجهت همان قدرتی که به
 بندگان خود داده تا از دستوراتش پیروی؛ و از نافرمانی، اجتناب کنند، زیرا او خود
 عدل است و انصاف و حکومت از او است، و حجت خود را با نمایاندن عذر و ترساندن از
 عواقب کار تمام کرده، و انتخاب با او است، هر یک از بندگان را که بخواهد برمیگزیند،

اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعَثَهُ بِالرَّسَالَةِ إِلَى خَلْقِهِ وَلَوْ قَوَّضَ اخْتِيَارَ أُمُورِهِ إِلَى عِبَادِهِ لَأَجَارَ لِقَرِيشٍ اخْتِيَارَ أُمِّيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ وَأَبِي مَسْعُودٍ ثَقَفِيٍّ إِذْ كَانَا عِنْدَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَالُوا: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ»، يَعْنُونَهَا بِذَلِكَ فَهَذَا هُوَ: «الْقَوْلُ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ» لَيْسَ بِجَبَرٍ وَلَا تَفْوِضٍ، بِذَلِكَ أَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَأَلَهُ عُبَايَةُ بْنُ رَبِيعٍ الْأَسَدِيُّ عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ مَعَ اللَّهِ؟ فَسَكَتَ عُبَايَةُ بْنُ رَبِيعٍ.
فَقَالَ لَهُ: قُلْ يَا عُبَايَةُ؟ قَالَ: وَمَا أَقُولُ بِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتَ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ قَتَلْتُكَ، وَإِنْ قُلْتَ تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ قَتَلْتُكَ.

باری محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و وی را با مأموریت‌های خود بسوی مردم فرستاد، و چنانچه اختیار امور خود را به بندگان‌ش تفویض کرده بود مردان قریش اُمیة بن-أبی الصلت و أبو مسعود ثقفی را انتخاب می‌کردند چرا که آن‌دو نزد ایشان از محمد برتر بودند، برای اینکه گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ (از جهت مال و جاه) از این دو شهر فرو فرستاده نشده است؟»^(۱)، قصد او از بیان آن دو همان تعریف کلامی بین دو کلام (مرتبه میان دو مرتبه) می‌باشد که نه جبر است و نه تفویض، و به همین مضمون امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ عبایة بن ربیع از استطاعت (قدرتی که با آن برپا می‌ایستد و می‌نشیند و کار انجام می‌دهد) مطالبی فرمود.

حضرت فرمود: بگو این استطاعت و قدرت را تو خود تنها مالک آن هستی یا تو و خدا؟ عبایه ساکت ماند. فرمود: عبایه بگو! گفت: چه بگویم ای امیر؟ فرمود: اگر گفته بودی من و خدا، تو را کشته بودم و اگر می‌گفتی: بدون خدا و تنهایی، باز هم تو را کشته بودم.

۱- سورة زخرف: ۲۶. و لازم به تذکر است که مراد از آن دو شهر - همچنانکه در کتب تاریخی و تفسیر آمده - مکه و طائف است و نام آن دو مرد: ولید بن مغیره از مکه و أبو مسعود ثقفی از طائف می‌باشد، ولی افراد نامبرده شده در متن هر دو از شهر طائفند که احتمالاً هم در اینجا و هم در کتاب تحف العقول سهوی رخ داده باشد.

قال : وما أقولُ يا أمير المؤمنين؟

قال : تقولُ تملكُها بالله الذي يملكُها من دُونِكَ ، فإنْ مَلَكَكَهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ ، وَإِنْ سَلَبَكَهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ ، وَهُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكَ ، وَالْمَالِكُ لِمَا عَلَيْهِ أَقْدَرُكَ ، أَمَا سَمِعْتَ النَّاسَ يَسْأَلُونَ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ حَيْثُ يَقُولُونَ : «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؟! .

فَقَالَ الرَّجُلُ : وَمَا تَأْوِيلُهَا يا أمير المؤمنين؟ قال : لَا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ . قال : فَوَيْلَ الرَّجُلِ فَقَبِلَ يَدَيْهِ وَرَجَلَيْهِ . ثُمَّ قَالَ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ» ، وَفِي قَوْلِهِ : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» ، وَفِي قَوْلِهِ : «أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ

گفت : پس چه بگویم ای امیرالمؤمنین؟

فرمود : می گوئی : تو مالک آنی به خواست و اجازه خداوندی که غیر تو را نیز مالک آن می سازد ، پس چنانچه اختیارش را بتو بسپرد آن از بخشش او است ، و اگر تو را از داشتن آن محروم سازد از آزمون او است ، چرا که او صاحب چیزی است که اختیارت بخشیده و مالک (قادر) بر آنچه توانمندی ساخته است ، مگر نشنیده ای که مردم چون می گویند «لا حول ولا قوة إلا بالله» از خداوند طلب حول و قوت می کنند؟

عبایه پرسید : تأویل آن چیست ای امیرالمؤمنین؟

فرمود : یعنی هیچ حرکتی از نافرمانیهای خدا صورت نگیرد مگر به نگهداری او ، و ما را هیچ نیروی بر طاعت خدا جز به یاری و کمک او نیست .

راوی گوید : عبایه [با شنیدن این سخنان] از جا جسته و دست و پای آنحضرت را غرق بوسه ساخت! .

سپس حضرت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ با ذکر شواهدی از کتاب خدا قرآن - که در پی می آید - مانند : «وَبِشَكِّ شِمَا رَا بِيَا زِمَائِمِ تَا مَجَاهِدَانِ وَصَابِرَانِ شِمَا رَا مَعْلُومَ كُنِمِ وَخَبَرِهَاي شِمَا (اعمالتان) رَا بِيَا زِمَائِمِ - مُحَمَّدٌ ﷺ : ۳۱» ، و آیه : «[وافرادی که آیات ما را دروغ شمرند] اندک اندک از جاییکه ندانند گرفتارشان خواهیم ساخت - اعراف : ۱۸۲» ، و آیه : «[آیا مردم پنداشته اند] همین که گویند ایمان آوردیم آنانرا و امی نهیم و آزموده

لَا يُفْتَنُونَ»، وَفِي قَوْلِهِ: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ»، وَقَوْلِهِ: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»، وَقَوْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنِّي هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ» وَقَوْلِهِ: «لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ»، وَقَوْلِهِ: «ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ» وَقَوْلِهِ: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»، وَقَوْلِهِ: «لِيَبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، وَقَوْلِهِ: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»، وَقَوْلِهِ: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ»، إِنَّ جَمِيعَهَا جَاءَتْ فِي الْقُرْآنِ بِمَعْنَى الْاِخْتِبَارِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ قَالُوا: مَا الْحُجَّةُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ؟

قُلْنَا: فَعَلَىٰ مَجَازِ هَذِهِ الْآيَةِ يَقْتَضِي مَعْنِيَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ إِخْبَارٌ عَنْ كَوْنِهِ تَعَالَى قَادِرًا عَلَىٰ هِدَايَةِ مَنْ يَشَاءُ وَضَلَالَةِ مَنْ يَشَاءُ، وَلَوْ أَجْبَرَهُمْ عَلَىٰ أَحَدِهَا لَمْ يَحِبِّ لَهُمْ ثَوَابٌ

غنی شوند؟! - عنکبوت: ۲، و آیه: «وهر آینه ما سلیمان را آزمودیم - ص: ۳۴»، و در خطاب به حضرت موسی علیه السلام که: «ما قوم تو را پس از تو آزمودیم و سامری گمراهشان ساخت - طه: ۸۵»، و کلام موسی که گفت: «[پروردگارا] این نیست مگر امتحان تو - اعراف: ۱۵۴»، و آیه: «می خواهد شما را در آنچه به شما داده بیازماید - مائده: ۴۸»، و: «سپس شما را از آنان واگردانید تا شما را بیازماید - آل عمران: ۱۵۲»، و: «ما آنان را بیازمودیم چنانکه صاحبان آن بوستان را آزمودیم - قلم: ۱۷»، و آیه: «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است - ملک: ۲»، و آیه: «و آنگاه که ابراهیم را پروردگار وی به اموری چند بیازمود - بقره: ۱۲۴»، و آیه: «و اگر خدا می خواست از کافران انتقام می کشید ولیکن خواست تا برخی از شما را به برخی بیازماید - محمد ﷺ: ۴»، فرمود که تمام آنها به معنای اختیار و آزمون در کتاب خدا آمده است.

سپس آنحضرت علیه السلام فرمود: پس اگر بگویند: حجت و دلیل در این کلام الهی که: «خدا هرکس را که خواهد راه نماید و هرکس را خواهد گمراه سازد - نحل: ۹۳» و مانند آنها چیست؟

گوئیم: تفسیر این آیات همگی بر دو معنا است، اما معنای نخست: که قدرت او را اعلام می دارد، یعنی: او به هدایت و گمراهی هرکس که خواهد قادر و توانا است، پس

وَلَا عَلَيْهِمْ عِقَابٌ عَلَى مَا سَرَحْنَاهُ. وَالْمَعْنَى الْآخَرُ: أَنَّ الْهُدَايَةَ مِنْهُ «التَّعْرِيفُ» كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَأَمَّا نُمُودُ فَهَذَا يَنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْقَمَى عَلَى الْهُدَى»، وَلَيْسَ كُلُّ آيَةٍ مُشْتَبِهَةٍ فِي الْقُرْآنِ كَانَتْ الْآيَةُ حُجَّةً عَلَى حُكْمِ الْآيَاتِ الَّتِي أَمَرَ بِالْأَخْذِ بِهَا وَتَقْلِيدِهَا، وَهِيَ قَوْلُهُ: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ وَهُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» - الْآيَةُ، وَقَالَ: «فَبَشِّرْ عِبَادِ» الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ».

وَفَقَّنَا اللَّهُ وَإِتَاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى، وَيُقَرِّبُ لَنَا وَلَكُمْ الْكِرَامَةَ وَالزُّلْفَى، وَهَدَانَا لِمَا هُوَ لَنَا وَلَكُمْ خَيْرٌ وَأَبْقَى، إِنَّهُ الْفَعَالُ لِمَا يُرِيدُ، الْحَكِيمُ الْجَوَادُ الْمَجِيدُ.

هرگاه با قدرت خود آنان را وادار بر یکی از آن دو کند نه ثواب برند و نه عقاب کشند، بهمان ترتیبی که در نامه شرح دادیم، و معنای دیگر این است که مراد از هدایت خداوند راهنمایی او است، مانند آیه: «وَأَمَّا قَوْمُ نُمُودَ (قَوْمِ صَالِحٍ)، أَنَانِ رَارَاهُ نُمُودِيمَ (یعنی راهنمایی کردیم)، ولی کوری (گمراهی) را بر رهایی برگزیدند - فصلت: ۱۷»، و اینطور نیست که هر آیه متشابه و مبهمی بتواند بر آیاتی محکم که مأمور به تحصیل و تقلید آنهاست حجت و دلیل باشد، و بنا به گفته خود قرآن: «وَأَوْ كَسَى اسْتِ كِتَابِ رَارِ تَوَنَازِلِ سَاخَتْ، برخی از آیات آن محکم اند، که آنها مادر و اصل کتاب اند و برخی دیگر متشابهند، اما آنان که در دلشان کزی (انحراف از راه راست) است آنچه را متشابه است پی می گیرند برای فتنه جوئی و در جستن تأویل است - آل عمران: ۷»، و نیز فرموده: «پس بندگان مرا مزده ده» * آنان که سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند کسانی که خدا را هشان نموده، و ایشانند خردمندان - زمر: ۱۸ و ۱۷».

امیدوارم خداوند ما و شما را به همان که موجب دوستی و رضایت خود اوست موفق فرماید، و به کرامت و تقرب نزدیک فرماید، و بدانچه برای ما و شما خیر و باقی است هدایت نماید، زیرا تنها اوست که هر چه بخواهد کننده است، حکیم است و جواد است و مجید.

۳۲۹- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الزِّيَادِيِّ قَالَ : لَمَّا سُمِّ الْمُتَوَكَّلُ ، نَذَرَ اللَّهُ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ الْعَافِيَةَ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ ، فَلَمَّا سَلِمَ وَعُوفِيَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ «الْمَالِ الْكَثِيرِ» كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا عَلَيْهِ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ : «أَلْفُ دِرْهَمٍ» وَقَالَ بَعْضُهُمْ : «عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ» ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : «مِائَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ» فَاسْتَبَكَ عَلَيْهِ هَذَا .

فَقَالَ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ : إِنْ أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْخَلْقِ بِرَجُلٍ يُخْبِرُكَ بِالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكَّلُ : إِنْ أَتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ ، وَإِلَّا أَضْرِبُكَ مِائَةَ مِثْرَعَةٍ . قَالَ : قَدْ رَضِيتُ ، فَأَتَى أَبُو الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ . فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قُلْ لَهُ : يَتَصَدَّقُ بِتَيْنَيْنِ دِرْهَمًا . فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكَّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ : سَلُهُ مَا أَلِغَلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ : «لَقَدْ نَصَرَ كُمْ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ

۳۲۹- أبو عبد الله زیادی گوید: زمانی که متوکل! خلیفه عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خداوند او را شفا بخشد به مالی «کثیر» تصدق دهد، باری وقتی بهبودی و سلامت خود را بازیافت نظر فقها را در مورد «مال کثیر» پرسید، آنان به اختلاف افتاده برخی آنرا «هزار درهم» و برخی: «ده هزار درهم» و برخی «صد هزار درهم» تشخیص داد.

حسن حاجب و پرده دار متوکل به او گفت: ای امیرالمؤمنین اگر پاسخ صحیح آنرا از مردی میان مردم برایت بیاورم به من چه خواهی داد؟

متوکل گفت: ده هزار درهم، وگرنه خودم تو را صد ضربه شلاق خواهم زد. گفت: پذیرفتم. پس نزد امام هادی علیه السلام رفته و از آنحضرت آن مسأله را پرسید. حضرت فرمود: به او بگو هشتاد درهم تصدق دهد. او نیز نزد متوکل بازگشته و همان را به او خبر داد، متوکل گفت: از او علت آنرا بپرس؟

پس باز نزد آنحضرت بازگشته و علت را جویا شد، امام علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به پیامبر خود ﷺ فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادینی کثیر

کَثِيرَةً» فَقَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَغَتِ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَقَرَحَ ، وَأَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمَ.

۲۲۰- وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ رِزْقٍ اللَّهِ قَالَ : قَدِمَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ فَجَزَّ بِأَمْرَةٍ مُسْلِمَةٍ ، فَأَرَادَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَأَسْلَمَ .

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ : قَدْ هَدَمَ إِيمَانُهُ شِرْكَهُ وَفِعَلَهُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : يُضْرَبُ ثَلَاثَةَ حُدُودٍ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : يُفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا .

فَأَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِالْكِتَابِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ .

فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ كَتَبَ عَلَيْهِ : «يُضْرَبُ حَتَّى يَمُوتَ» .

فَأَنْكَرَ يَحْيَى وَأَنْكَرَ فَضْلُ اللَّهِ الْعَسْكَرِيُّ ذَلِكَ ، فَقَالُوا : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، سَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَنَّهُ شَيْءٌ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ ، وَلَمْ يَحْيَ بِهِ سُنَّةٌ .

یاری کرد - توبه : ۲۵ ، و ما میادین نبرد آنحضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید .

حاجب نیز نزد متوکل برگشته و او را با خبر ساخت و متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم عطا کرد .

۲۲۰- جعفر بن رزق الله گوید : مردی نصرانی که با زنی مسلمان مرتکب زنا شده بود را نزد متوکل آوردند ، و بمحض اجرای حد مسلمان شد .

یحیی بن اکثم گفت : ایمان او شرک و کردارش را از میان برد ، و دیگری گفت : هر سه حد بر او جاری می شود ، و دیگری گفت : با او چنین و چنان شود .

با دیدن این اختلاف متوکل دستور داد طی ارسال نامه ای به امام هادی علیه السلام از او در این زمینه کسب تکلیف کنند .

آنحضرت علیه السلام به محض خواندن نامه اینگونه نگاشت : آنقدر شلاق می خورد تا بمیرد .

یحیی بن اکثم و باقی فقهای عسکر منکر این فتوی شده و گفتند : ای امیرالمؤمنین ، علت را از او بپرس ، زیرا نه آیه ای بدان سخن گفته و نه سنتی بدان عمل نموده است .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ قَدْ أَنْكَرُوا هَذَا، وَقَالُوا: لَمْ يَحْيَ بِهِ سُنَّةٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ، فَبَيَّنَّا لَنَا: لِمَ أَوْجَبْتَ عَلَيْهِ الضَّرْبَ حَتَّى يَمُوتَ؟

فَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَعَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» - الآية.

قال: فَأَمَرَ بِهِ الْمُتَوَكَّلُ فَضُرِبَ حَتَّى مَاتَ.

۳۳۱- سَأَلَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ أَبَا الْحَسَنِ الْعَلَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «سَبْعَةُ أَتَّخِذُ

كَلِمَاتُ اللَّهِ» مَا هِيَ؟

فَقَالَ: هِيَ «عَيْنُ الْكِبَرِيَّةِ» وَ «عَيْنُ الْيَمَنِ» وَ «عَيْنُ الْبَرْهَوْتِ» وَ «عَيْنُ الطَّيْرِ» وَ «حَمَّةُ مَاسِيدَانَ» وَ «حَمَّةُ إِفْرِيقَا» وَ «عَيْنُ بَاحِرَوَانَ» وَ تَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي لَا تُدْرِكُ فَضَائِلُنَا وَلَا تُسْتَقْصَى.

پس نامه‌ای بدین مضمون به آنحضرت نگاشت: فقہ - مکر این فتوا شده و گفتند: نه آیه‌ای بدان سخن گفته و نه سنتی بدان عمل نموده است، پس برای ما بیان فرما که چرا ضربت شلاق تا حد مرگ را برای او واجب ساختی؟

پس آنحضرت علیه السلام در نامه این مطلب را نگاشت که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: «پس چون عذاب سخت ما را دیدند گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و بدانچه شرک می‌آوردیم کافر شدیم * پس ایمانشان آنگاه که عذاب ما را دیدند آنان را سود نبخشید - غافر: ۴۵ و ۴۴».

پس متوکل امر کرد آن مجرم نصرانی را آنقدر زدند تا مرد.

۳۳۱- یحیی بن اکثم از عالم اهل بیت امام هادی علیه السلام پرسید: در این آیه کریمه:

«وَأَكْرَهَ هَرَجَهَ دَرَخْتَ دَر زَمِينِ اسْتِ قَلَمٍ، وَدَرِیَا مَرَكَبَ گَرَدَدِ» و هفت دریای دیگر پس از آن بیفزایندش، کلمات خدا پایان نیابد - لقمان: ۲۷» نام آن هفت دریا چیست؟

حضرت فرمود: آنها عبارتند از: «چشمه کبریت» و «چشمه یمن» و «چشمه

برهوت» و «چشمه طبریته» و «چشمه آب گرم ماسیدان» و «چشمه آب گرم افریقا» و «چشمه باحروان»، و مانیم آن کلمات خدا که [پایان نپذیریم و] فضائلمان درک نگردهد.

۳۳۲- وَرَوَى عَنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ اتَّصَلَ بِأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام : أَنَّ رَجُلًا مِنْ فُقَهَاءِ شِيعَتِهِ كَلَّمَ بَعْضَ النُّصَابِ فَأَفْهَمَهُ بِحُجَّتِهِ حَتَّى أَبَانَ عَنْ فَضِيلَتِهِ ، فَدَخَلَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَفِي صَدْرِ مَجْلِسِهِ دَسْتُ عَظِيمٌ مَنُصُوبٌ وَهُوَ قَاعِدٌ خَارِجَ الدَّسْتِ ، وَبَحْضَرَتِهِ خَلْقٌ مِنَ الْعُلَوِيِّينَ وَبَنِي هَاشِمٍ ، فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُ حَتَّى أَجْلَسَهُ فِي ذَلِكَ الدَّسْتِ ، وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فَاسْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيكَ الْأَشْرَافِ ، فَأَمَّا الْعُلَوِيَّةُ فَأَجْلَوْهُ عَنِ الْعِتَابِ ، وَأَمَّا الْهَاشِمِيُّونَ فَقَالَ لَهُ شَيْخُهُمْ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، هَكَذَا تُؤْثِرُ عَامِيًّا عَلَى سَادَاتِ بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الطَّالِبِينَ وَالْعَبَاسِيِّينَ ؟!

فَقَالَ عليه السلام : إِيَّاكُمْ وَأَنْ تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيًّا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ» ، أَتَرْضَوْنَ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حُكْمًا؟ قَالُوا : بَلَى .

۳۳۲- امام حسن عسکری عليه السلام گوید : خبر به امام هادی عليه السلام رسید که یکی از فقهای شیعه در بحث با فردی ناصبی او را با حجت خود مجاب ساخته بطوری که رسوایی او را آشکار نموده است ، پس روزی آن فقیه شیعی بر حضرت هادی عليه السلام وارد شد و در آن مجلس تشکی بزرگ بهن شده بود و او خارج از آن نشسته بود ، و نزد آنحضرت مردمی بسیار از جماعت علویان و بنی هاشم گرد آمده بودند ، امام عليه السلام آن فقیه شیعی را پیوسته دعوت با بالا رفتن نمود تا اینکه بر روی آن تشک بزرگ نشانده و رو بجانب او کرد ، این عمل بر اشراف حاضر در مجلس گران آمد ، علویان هیچ نگفتند ولی شیخ هاشمیون رو بحضرت کرده گفت : ای زاده رسول خدا ، اینگونه فردی عامی را بر سادات بنی هاشم از اولاد ابوطالب و هاشم ترجیح می دهی ؟!

حضرت فرمود : مبدا مشمول افرادی شوید که خداوند درباره اشان فرموده : «آیا به کسانی که از کتاب (تورات) بهره ای بدادندشان ننگریستی که چون به کتاب خدا خوانده شوند تا میانشان داوری کند ، گروهی از آنان پشت می کنند در حالی که [از حکم خدا] رو بگردانند؟ - آل عمران : ۷۳! آیا به حکم قرآن تن می دهید؟ گفتند : آری .

قَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»، فَلَمْ يَرْضَ لِلْعَالِمِ الْمُؤْمِنِ إِلَّا أَنْ يُرْفَعَ عَلَى الْمُؤْمِنِ غَيْرِ الْعَالِمِ، كَمَا لَمْ يَرْضَ لِلْمُؤْمِنِ إِلَّا أَنْ يُرْفَعَ عَلَى الْمُؤْمِنِ غَيْرِ الْمُؤْمِنِ، أَخْبِرُونِي عَنْهُ قَالَ: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؟ أَوْ قَالَ: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ أُوتُوا شَرَفَ النَّسَبِ دَرَجَاتٍ؟ أَوْ لَيْسَ قَالَ اللَّهُ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؟

فَكَيْفَ تُنْكِرُونَ رَفْعِي لِهَذَا لِمَا رَفَعَهُ اللَّهُ؟! إِنَّ كَثَرَ هَذَا «إِنِّلَانِ» النَّاصِبِ بِحُجَجِ اللَّهِ الَّتِي عَلَّمَهُ إِيَّاهَا، لَا فَضْلَ لَهُ مِنْ كُلِّ شَرَفٍ فِي النَّسَبِ.

فرمود: مگر خداوند غی فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون شما را گویند که در مجلسها (مجالسی که با پیامبر دارید یا همه مجالس ذکر) جای بگشایید (برای برادرانتان) پس جای بگشایید، تا خدای شما را جای بگشاید (در بهشت) و چون شما را گویند که برخیزید برخیزید، که خدا کسانی از شما را که ایمان آورده اند [به پایده ای] و کسانی را که دانش داده شده اند به پایه ها بالا برد - مجادله: ۱۱»، و برای دانشمند مؤمن جز ترفیع بر مؤمن غیر عالم رضایت نداده، همچنانکه برای مؤمن جز ترفیع بر غیر مؤمن رضایت نداده، بمن بگویند بدانم که آیا خداوند فرموده: «خدا کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش داده شده اند به پایه ها بالا برد» یا اینکه فرموده: خدا کسانی از شما را که دارای شرافت نسب هستند به پایه ها بالا برد^(۱)؟! مگر خداوند خود فرموده: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که غی دانند برابر می باشند - زمر: ۹»؟

پس چگونه منکر این ترفیع من نسبت به این مرد، که خدا او را بالا برده، شده اید؟ بتحقیق شکست آن فلان فرد ناصبی با دلائل الهی که خداوند فقط به او تعلیم داده از هر شرفی در نسب بالاتر است.

فَقَالَ الْعَبَّاسِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ أَشْرَفْتَ عَلَيْنَا هُوَذَا يَقْصِرُ بِنَا عَمَّنْ لَيْسَ لَهُ نَسَبٌ كُنَسَبِنَا، وَمَا زَالَ مُنْذُ أَوَّلِ الْإِسْلَامِ يُقَدَّمُ الْأَفْضَلُ فِي الشَّرَفِ عَلَى مَنْ دُونَهُ فِيهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ عَبَّاسٌ بَايَعَ لِأَبِي بَكْرٍ وَهُوَ «تَيْمِيٌّ» وَالْعَبَّاسُ «هَاشِمِيٌّ»؟ أَوَلَيْسَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ كَانَ يَجِدُمُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ «هَاشِمِيٌّ» أَبُو الْخُلَفَاءِ وَعُمَرُ «عَدَوِيٌّ»؟! وَمَا بَالُ عُمَرَ أَدْخَلَ الْبُعْدَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الشُّورَى وَلَمْ يُدْخِلِ الْعَبَّاسَ؟ فَإِنْ كَانَ رَفَعْنَا لِمَنْ لَيْسَ بِهَاشِمِيٍّ عَلَى هَاشِمِيٍّ مُنْكَرًا فَأَنْكَرُوا عَلَى الْعَبَّاسِ بَيْعَتَهُ لِأَبِي بَكْرٍ، وَعَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ خِدْمَتَهُ لِعُمَرَ بَعْدَ بَيْعَتِهِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ جَائِزًا فَهَذَا جَائِزٌ!! فَكَأَنَّمَا الْقِمَمُ الْهَاشِمِيُّ حَجَرًا.

۳۳۳- وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَالذَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُسْتَفِيزِينَ

عباسی گفت: ای زاده رسول خدا، شما کسی را بر ما شرافت دادی که در نسب؛ در پایه و مکان ما نیست، حال اینکه تفضیل شرف نسی از آغاز اسلام تا کنون پیوسته متداول بوده است.

حضرت فرمود: سبحان الله! مگر عباس با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که او «تیمی» بود و عباس «هاشمی»؟ مگر عبدالله بن عباس گماشته عمر بن خطاب نشد با اینکه او هاشمی پدر خلفای عباسی بود و عمر از قبیله عدی؟ و چرا عمر افراد دور از قریش را در شورای خلافت داخل کرد ولی از عباس صرف نظر نمود؟ اگر عمل ما مبنی بر ترفیع غیر هاشمی بر هاشمی منکر و غریب بوده پس شما باید منکر عمل عباس در بیعت ابوبکر شده و بر عبدالله بن عباس در خدمت به عمر پس از بیعت با او خرده گیرید، اگر آن جایز بوده پس اینهم جایز است، - با این فرمایشاتی که بر زبان آنحضرت جاری شد - مانند این بود که سنگ در گلولی هاشمی فرو رفته!!

۳۳۳- و نقل است که حضرت هادی عليه السلام فرموده: اگر در پس غیبت امام قائم عليه السلام علمائی نبودند که داعی بسوی او بوده و اشاره به او کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند،

لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ ، وَمِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ ، لَمَّا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَرْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا ، أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ .

**

*



وبندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند ، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند ، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتد می‌شدند . لکن علماء کسانی هستند که زمام قلوب شیعیان ضعیف ما را در دست داشته و مهار می‌کنند ، همچون ناخدای کشتی که سگان آن را در دست دارد . این گروه همان شخصیت‌های برتر و افضل در نزد خداوند با عزّت و جلال می‌باشند .

**

*

«احتجاجُ اَبی مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ العَسْكَرِيِّ عليه السلام»

«في أنواع شتى من علوم الدين»

۳۳۴ - وبالإسناد المَقْدَم ذكره: أَنَّ أبا مُحَمَّدٍ العَسْكَرِيَّ عليه السلام قَالَ - في قَوْلِهِ تَعَالَى - :
 «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» ، أَي : وَسَمَّاهَا بِسَمِّهِ يَعْرِفُهَا مَنْ بَشَاءَ مِنْ مَلَائِكَتِهِ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا بِأَنَّهُمْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ «وَعَلَى سَمْعِهِمْ» كَذَلِكَ بِسَمَاتٍ «وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» وَذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَمَّا أَعْرَضُوا عَنِ النَّظَرِ فِيهَا كَلَّفُوهُ ، وَقَصَرُوا فِيهَا أُرِيدُ مِنْهُمْ ، وَجَهَلُوا مَا لَزِمَهُمْ الْإِيمَانُ بِهِ ، فَصَارُوا كَمَنْ عَلَى عَيْنَيْهِ غِطَاءٌ لَا يَبْصُرُ مَا أَمَامَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَتَعَالَى عَنِ الْعَبَثِ وَالْفَسَادِ وَعَنْ مُطَالَئَةِ الْعِبَادِ بِمَا مَنَعَهُمْ بِالْقَهْرِ مِنْهُ ، فَلَا يَأْمُرُهُمْ بِمَعَالِيَتِهِ ، وَلَا بِالْمَصِيرِ إِلَى مَا قَدْ صَدَّاهُمْ بِالْقَهْرِ عَنْهُ ، ثُمَّ قَالَ : «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» يَعْنِي : فِي الْآخِرَةِ ؛ الْعَذَابُ الْمُعَدُّ لِلْكَافِرِينَ ، وَفِي الدُّنْيَا أَيْضاً لِمَنْ

«احتجاج امام ابو محمد حسن بن علي عسکری عليه السلام»

«در انواع علوم دینی»

۳۳۴ - وبه إسنادی که پیش از این ذکر شد امام حسن عسکری عليه السلام درباره این آیه کریمه : «خداوند بر دلهایشان و بر گوشهایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی است بزرگ - بقره : ۷» فرمود : یعنی به نشانه ای علامت گذاری می شوند که هر کدام از فرشتگان وقتی به او نظر اندازند آنان را بشناسند چون ایمان نمی آورند ، «و بر گوشهایشان» نیز همان علامت نهند ، «و بر دیدگانشان پرده ای است» ، چون از نگاه بدانچه تکلیف شدند اعراض نمودند ، و از دستور قصور کردند ، و از ایمانی که بدان ملزم شدند جهل پیشه ساختند ، و در نهایت همچون کسانی شدند که در مقابل دو چشمشان پرده ای است ، زیرا خداوند عز و جل بسی بالا و متعالی از صفات بیهودگی و فساد و مطالبه عباد بر آنچه قهراً منع ساخته است ، بندگان را نه امر به چیرگی خود نموده و نه طی مسیری که به اجبار صد نموده ، سپس در آیه فرمود : «و آنان را عذابی است بزرگ» ، یعنی

يُرِيدُ أَنْ يَسْتَصْلِحَهُ بِمَا يَنْزِلُ بِهِ مِنْ عَذَابِ الْاِسْتِصْلَاحِ لِسَبَبِهِ لِبَطَاعَتِهِ ، أَوْ مِنْ عَذَابِ الْاِصْطِلَامِ لِيُصِيرَهُ إِلَى عَذَلِهِ وَحِكْمَتِهِ .

۳۳۵- وَرَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام مِثْلَ مَا قَالَ هُوَ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ مِنَ الْمُرَادِ بِالْخُتْمِ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام بِزِيَادَةِ شَرْحٍ لَمْ نَذْكُرْهُ مَخَافَةَ التَّطَوُّيلِ فِي هَذَا الْكِتَابِ .

۳۳۶- وَبِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ الْمُتَكَرِّرَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى : «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا» - الْآيَةِ ، جَعَلَهَا مُلَامِنَةً لِبَطَائِعِكُمْ ، مُوَافَقَةً لِأَجْسَادِكُمْ ، لَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةً الْحُمَى وَالْحَرَارَةَ فَتَحْرِقَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً الْبُرُودَةَ فَتَجْمِدَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً طَيْبِ الرِّيحِ فَتَتَصَدَّعَ هَامَاتِكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً الْغُثِّ فَتَتَغَطَّيَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً اللَّيْنِ كَالْمَاءِ فَتَغْرِقَكُمْ ، وَلَا شَدِيدَةً الصَّلَابَةِ فَتَمْتَنِعَ عَلَيْكُمْ فِي حَرِّكُمْ وَأَيْسِيَّتِكُمْ وَدَقْنِ مَوْتَاكُمْ ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ فِيهَا

عذاب آخرتی که برای کافران مهیا شده ، و نیز در دنیا البته برای کسی که قصد اصلاح او را دارد مانند عذابی اصلاحی برای اینکه او را برای طاعت خود بیدار سازد ، یا عذاب استئصال تا او را براه عدل و حکمت خود قرار دهد .

۳۳۵- امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی دیگر همانکه در آیه قبل آمد درباره مهر بر دلهای کافران از حضرت صادق علیه السلام با شرحی زیاد نقل کرده و ما بخاطر بیم از طولانی شدن این کتاب از ذکر آن صرف نظر کردیم .

۳۳۶- و به اسنادی که پیش از این مکرر گذشت از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که درباره این آیه کریمه : «آن [پروردگاری] که زمین را برای شما بستری و آسمان را بنایی ساخت و از آسمان آبی فرو آورد پس بدان از میوه‌ها روزی برای شما بیرون آورد ، پس برای خدا همتایان قرار مدهید ، و خود می‌دانید - بقره : ۲۲ » فرمود : زمین را مناسب طبع شما و سازگار جسم شما قرار داد ، نه داغ و سوزان که شما را بسوزاند ، و نه سرد و یخ تا شما را منجمد کند ، و باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردرد بگیرید و نه آنچنان بدبو که شما را اذیت کند ، و زمین نه همچون آب ، نرم است که شما را غرق کند و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا کنید و قبر حفر کنید ، بلکه خداوند عزوجل آن مقدار

مِنَ الْمُتَانَةِ مَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ ، وَتَتَأَسَّكُونَ وَتَتَأَسَّكُ عَلَيْهَا أَبْدَانُكُمْ وَبُشَايُنُكُمْ ، وَجَعَلَ فِيهَا مِنَ الدِّينِ مَا تَتَّقَادُ بِهِ لِجَزَائِكُمْ وَقُبُورِكُمْ وَكَثِيرٍ مِنْ مَنَافِعِكُمْ ، فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشاً لَكُمْ . ثُمَّ قَالَ : «وَالسَّمَاءُ بِنَاءٌ» يَعْنِي : سَقْفاً مِنْ فَوْقِكُمْ مَحْفُوظاً يُدِيرُ فِيهَا شَمْسَهَا وَقَمَرَهَا وَنُجُومَهَا لِمَنَافِعِكُمْ .

ثُمَّ قَالَ : «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» ، يَعْنِي : الْمَطَرَ يُنْزِلُهُ مِنْ عَلَا لِيَتَلَفَعُ قُلُلَ جِبَالِكُمْ وَيَلَأَ لَكُمْ وَهَضَابَكُمْ وَأَوْهَادَكُمْ ، ثُمَّ فَرَّقَهُ رِذَاذاً وَوَابِلًا وَهَطْلًا وَطَلًّا ، لِيَتَشَفَّهَ أَرْضُكُمْ ، وَلَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرَ نَارِلاً عَلَيْكُمْ قِطْعَةً وَاحِدَةً ، فَتُقْسِدَ أَرْضِيكُمْ وَأَشْجَارُكُمْ وَزُرُوعُكُمْ وَنِمَارُكُمْ . ثُمَّ قَالَ : «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ» يَعْنِي : بِمَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْأَرْضِ رِزْقاً لَكُمْ .

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً» أَي : أَشْبَاهاً وَأَمْثَالاً مِنَ الْأَصْنَامِ الَّتِي لَا تَعْمَلُ وَلَا تَسْمَعُ وَلَا

صلابت و سختی در آن نهاده که برای شما نافع بوده تا بتوانید خود و ساختارهایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیتی قرار داده تا برای خانه سازی و حفر قبر ؛ و منافع بسیار دیگر برای شما مناسب باشد ، پس بدین خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است ، سپس فرموده : «وآسمان را بنایی ساخت» مراد از «بِنَاء» در این آیه «سقف» است ، سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش درآورده است ، سپس فرموده : «و از آسمان آبی فرو آورد» یعنی بارانی که از بالا فرو می فرستد تا به قله های کوه و تپه و قعر درّه ها برسد سپس این باران را به صورتهای مختلف ، ریز و تند ، درشت و شدید و نرم در آورد تا زمینها این بارانها را در خود فرا گیرد و این باران را یکجا نازل نفرمود که در این صورت تمام زمینها ، درختان ، کشت و زرع و میوه های شما نابود می شد .

و اینکه فرموده : «پس بدان از میوه ها روزی برای شما بیرون آورد» یعنی از آنچه از زمین می روید ، برای شما رزق و روزی قرار داد ، و در آخر آیه فرمود : «پس برای خدا همایان قرار دهید» ، یعنی از بین بُت هایی که

تُبْهِرُ، وَلَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ، «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» أَنَّهَا لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ النِّعَمِ الْجَلِيلَةِ الَّتِي أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ.

۳۳۷- وَبِإِسْنَادِ الَّذِي مَضَى ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أُمَانِي»، إِنَّ الْأُمِّيَّ مَنْسُوبٌ إِلَى «أُمِّهِ»، أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، لَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ، «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» الْمُنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا الْمَكْتُوبَ بِهِ، وَلَا يُخَيِّرُونَ بَيْنَهُمَا «إِلَّا أُمَانِي»، أَيْ: إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَيُقَالَ لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَكَلَامُهُ، لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرِئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافَ مَا فِيهِ، «وَأِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»، أَيْ: مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ رُؤْسَاؤُهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِي نُبُوتِهِ وَإِمَامَةِ عَلِيِّ عليه السلام سَيِّدِ عِثْرَتِهِ، وَهُمْ يَقْلُدُونَهُمْ مَعَ أَنَّهُ «مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ» تَقْلِيدُهُمْ، «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» إلخ.

عاری از عقل و شنوایی و بینایی و توانایی انجام کاری هستند، «و خود می دانید» که آن بندگان قادر به عطای این نعماتی که خداوند به شما داده نیستند.

۳۳۷- و به إسناد گذشته نقل است: امام حسن عسکری علیه السلام درباره آیه: «و برخی از آنان اُمّی هستند که از کتاب ندانند مگر آرزوهای بیهوده [و تنها گمانهایی در سر پرورانده] - بقره: ۷۸» فرمود: اُمّی منسوب به مادرش می باشد، یعنی همانطور که از شکم مادرش خارج شده، نه خواندن و نه نوشتن می داند، «از کتاب نمی دانند»، مراد کتابی است که از آسمان نازل شده نه کتاب دروغین، ولی تمیز بین آندو را نمی دهند، «مگر آرزوهای بیهوده» یعنی جز همان که برایشان خوانده می شود و می گویند: این کتاب و کلام خدا است، و اگر خلاف آن خوانده شود هیچ تشخیص نمی دهند، «و تنها گمانهایی در سر پرورانده»، یعنی تنها مطالبی که رؤسایشان بر گوششان از تکذیب محمد صلی الله علیه و آله در نبوت او و امامت علی علیه السلام سرور عترت او خوانده اند، و آنان فقط تقلید سران را می کنند یا اینکه تقلید پیشوایان بر آنان حرام شده بود، «پس وای بر آنان که کتاب را به دست خود می نویسند، آنگاه می گویند این از جانب خداست تا با آن بهایی اندک بستانند، پس وای بر آنان از آنچه با دست خویش نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می آورند - بقره: ۷۹».

قَالَ عَلِيٌّ: هَذَا الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ، كَتَبُوا صِفَةً زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهِيَ خِلَافُ صِفَتِهِ، وَقَالُوا لِلْمُسْتَضَعْفِينَ مِنْهُمْ: هَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ الْمَبْعُوثِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ: إِنَّهُ طَوِيلٌ عَظِيمُ الْبَدَنِ وَالْبَطْنِ، أَهْدَفُ، أَصْهَبُ الشَّعْرِ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ بِخِلَافِهِ، وَهُوَ يَجِيءُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ بِخَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَإِنَّا أَرَادُوا بِذَلِكَ لِيَنْقُيَ لَهُمْ عَلَى ضَعْفَانِهِمْ رِيَاسَتَهُمْ، وَتَدُومَ لَهُمْ إِصَابَتُهُمْ، وَيَكْفُوا أَنْفُسَهُمْ مُؤَنَّةَ خِدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخِدْمَةِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ».

مِنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ الْمُحَرَّفَاتِ الْمُخَالَفَاتِ لِصِفَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الشَّدَّةُ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي أَشْوَى بِقَاعِ جَهَنَّمَ، «وَوَيْلٌ لَهُمْ» الشَّدَّةُ مِنَ الْعَذَابِ ثَانِيَةً مُضَافَةً إِلَى الْأُولَى، مِمَّا يَكْسِبُونَهُ الْأَمْوَالَ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا إِذَا تَبَتُّوا عَوَامَهُمْ عَلَى الْكُفْرِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْجَحْدِ لَوْصِيَّتِهِ وَأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيِّ اللَّهِ.

حضرت فرمود: اینان قوم یهود بودند، سر خود صفتی که پنداشته بودند مربوط به محمد است نوشتند درحالیکه آن خلاف ویژگیهای آنحضرت بود، و به مردم مستضعف خود گفتند: این خصوصیت پیغمبر آخر الزمان است، او فردی قد بلند، تنومند با شکمی بزرگ، گردن ستبر، ریش قرمز (یا: سفیدی در موی سر) است - درحالیکه آنحضرت خلاف آنها بود - واینکه: او پانصد سال پس از این زمان خواهد آمد، و از گفتن این بافته‌ها تنها قصد ابقای ریاست خود بر آن ضعفا و تداوم نفوذ بر آنان را داشتند، و نفس خود را از زحمت خدمت رسول خدا ﷺ و خدمت علی و اهل بیت و خاصان او باز می‌داشتند، پس خداوند عز و جل فرموده: «پس وای بر آنان از آنچه با دست خویش نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» یعنی وای بر آنان از ذکر این صفات تحریف شده مخالف با صفت محمد ﷺ و علی علیه السلام، شدت عذاب در بدترین مکانهای جهنم برای ایشان باد، «و وای بر آنان» همان شدت عذاب برای بار دوم اضافه به مرتبه نخست می‌باشد، از آن اموالی که اخذ می‌کنند وقتی عوام خود را بر کفر به محمد رسول خدا ﷺ و انکار وصی و برادر او علی بن ابی طالب علیه السلام و ولی خدا ثابت داشتند.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام : قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام : فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ ، فَكَيْفَ ذَمُّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ ، وَهَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ؟
فَقَالَ عليه السلام : بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَبَيْنَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ .

أَمَّا مِنْ حَيْثُ [أَنْتُمْ] اسْتَوُوا : فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ ، وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ أَنْتُمْ افْتَرَقُوا فَلَا .

قَالَ : بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ،

قَالَ عليه السلام : إِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّارِحِ ، وَبِأَكْلِ الْحَرَامِ وَالرِّشَاءِ وَبِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَالْعِنَايَاتِ وَالْمَصَانِعَاتِ ، وَعَرَفُوهُمْ

سپس آنحضرت فرمود: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اگر این مردم یهودی از تورات فقط همانکه از علمای خود می شنوند نمی دانند بنابراین راهی جز همان برایشان باقی نمی ماند، پس چطور خداوند ایشان را به تقلید کردن و قبول از علمای خود سرزنش نموده، و مگر نه این است که عوام یهود همچون عوام ما تقلید علمای خود می کنند؟
حضرت فرمود: میان عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت فرق و تفاوت است و از جهتی برابری.

اما از جهتی که آندو با هم برابرند این است که خداوند: عوام ما را به تقلید از علمای خود همانطور مذمت کرده که عوام و علمای یهود را سرزنش، و اما از جهت افتراق ایشان نه.

آنمرد گفت: ای زاده رسول خدا، این مطلب را برایم بیان فرماید.

حضرت علیه السلام فرمود: بتحقیق عوام یهود صریحاً از کذب علمای خود و اکل حرام و رشوه و تغییر احکام از واجبات آن با شفاعت و عنایت و تملق و چاپلوسی باخبر بودند و با تعصب شدیدی که آنانرا از دینشان جدا کرده بود ایشان را شناخته بودند و اینکه

بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَذْيَانَهُمْ ، وَأَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ ، وَأَعْطُوا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ ، وَظَلَمُواهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ ، وَعَرَفُوهُمْ يُفَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ ، وَاضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ ، فَلِذَلِكَ ذَمُّهُمْ لَمَّا قَلَدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوهُ وَمَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَلَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ ، وَلَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيه إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَوَجِبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، إِذْ كَانَتْ دَلَالَتُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تُخْفَى ، وَأَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تُظْهَرَ لَهُمْ .

وَكَذَلِكَ عَوَامُ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فَقْهَائِهِمُ الْفُسْقَ الظَّاهِرَ ، وَالْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَحَرَائِمِهَا ، وَإِخْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا ، وَبِالْتَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَإِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا ،

آنان هرگاه تعصب بخرج دهند حقوق همانها که برایشان متعصب می‌شوند زایل می‌سازند ، و اموال را به ناروا دهند ، و بخاطر همانها بدیشان ظلم کردند ، و نیک دانسته بودند که علمای ایشان دست به حرام می‌برند ، و به ناچار با معارف قلوب خود به این نکته پی برده بودند کسی که رفتارش مانند علمای ایشان باشد فاسق است و جایز نیست بخاطر خدا تصدیق شود و نه بعنوان واسطه میان خلق و خدا ، پس بخاطر اینکه تقلید کسانی را نمودند که آنان را شناخته بودند و افرادی که دانسته بودند ؛ قبول خبرشان ، و تصدیق حکایتشان ، و عمل به مطالبی که به ایشان می‌رسد از افرادی که ندیده‌اند جایز و روا نیست ، و واجب است که به خودشان فرو رفته و درباره امر رسول خدا ﷺ نیک بیندیشند ، چرا که دلائل آنحضرت آشکارتر از آن است که مخفی بماند ، و مشهورتر از آن است که برایشان آشکار نگردد .

و اینچنین است عوام اُمت ما ؛ هرگاه از علمای خود فسق ظاهر ، و تعصب شدید و هجوم بر حطام دنیا و حرام آن را دریافتند ، و نیز دیدند آنان بجای اصلاح طرفداران خود ؛ کمر به نابودی ایشان بسته‌اند ، و با اینکه به خواری و اهانت شایسته‌ترند مورد

فَمَنْ قُلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ
فُقَهَائِهِمْ، فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ
مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقُلَّدُوهُ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ رَكِبَ
الْقُبَاحَ وَالْفَوَاحِشَ مَرَكَبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا، وَلَا كَرَامَةً، وَإِنَّمَا
كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيهَا يَتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِدَلِكِ، لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحَرِّفُونَهُ بِأَسْرِهِ
لِجَهْلِهِمْ، وَيَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وُجُوهِهَا لِقِلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ، وَآخَرُونَ يَتَعَدَّدُونَ الْكِذْبَ
عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِنْ عِرْضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَادَهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.

وَمِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدَحِ فِيْنَا، يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيحَةِ
فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا، وَيَنْتَقِصُونَ مِنَّا عِنْدَ نَصَابِنَا، ثُمَّ يُضَيِّفُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَهُ وَأَضْعَافَ
أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِيبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهَا، فَيَتَقَبَّلُهُ الْمُتَسَلِّمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا، عَلَى

احسان و نیکوکاری طرفداران خود واقع می شوند، در یک چنین اوضاعی هر کدام از
عوام ما از چنان فقهای تقلید کند درست همانند یهودی خواهند بود که مشمول ذم
خداوند بواسطه تقلید از فقیهان فاسق خود شدند، پس هر فقیهی که مراقب نفسش بوده
و حافظ دین خود است و با نفس خود مخالف است و مطیع امر مولی می باشد، بر عوام
است که از چنین فقیهی تقلید کنند، و این شرائط تنها مشمول برخی از فقهای شیعی
می گردد نه تمامشان، زیرا از هر که مرتکب عملی قبیح و فاحش همچون فقهای فاسق
عامه گردد؛ مطلبی که از ما می گویند را قبول نکنید، و حرمتشان را نگه ندارید، و هر آینه
بسیاری از مطالب منقول از ما دستخوش تخلیط شده، زیرا فاسقان گوش به کلام ما
می دهند و از سر جهل تمام آنرا تحریف می کنند، و از کمی شناختی که دارند مطالب را بر
غیر آن می نهند، و جماعت دیگری نیز از سر عمد بر ما دروغ بندند تا از حطام ناچیز دنیا
وسيله ای بدست آرند تا همان؛ شعله های آتش جهنم را برایشان بیفزاید.

و گروهی از دشمنان مذهبند که قادر به قدح ما نیستند، برخی از علوم صحیح ما را
می آموزند و آنرا به شیعیان ما می رسانند، و از ما نزد دشمنان عیبجویی می کنند، و چندین
برابر آن دروغ و چندین برابر آن اکاذیب بر ما می افزایند که ما از همه آنها پاک و بری

أَنَّهُ مِنْ عَلَوْنَا، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا وَهُمْ أَضَرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ-
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، فَأَتَتْهُمْ يَسْأَلُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَالْأَمْوَالَ، وَهُؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السَّوَةِ النَّاصِبُونَ
 الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مَوَالُونَ، وَلِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ، يُدْخِلُونَ الشَّكَّ وَالشُّبْهَةَ عَلَى ضَعْفَاءِ
 شِيعَتِنَا فَيُضِلُّونَهُمْ وَيَمْنَعُونَهُمْ عَنْ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ، لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ
 هَؤُلَاءِ الْعَوَامِ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَتَعْظِيمَ وَلِيِّهِ لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ،
 وَلَكِنَّهُ يَقْبِضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ، ثُمَّ يُوقِفُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ، فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ
 خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَيَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعَنَ الدُّنْيَا وَعَذَابَ الْآخِرَةِ.

ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْرَارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا: الْمُضِلُّونَ عَنَّا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ
 إِلَيْنَا، الْمَسْمُونُونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمَلْقَبُونَ أُنْدَادَنَا بِأَلْقَابِنَا، يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَهُمْ لِيَلْعَنَ

هستیم، ولی مع الأسف شیعیان تسلیم ما آن را می پذیرند بر اینکه آن از علوم و دانش ما
 است، پس گمراه شده و دیگران را به بیراهه کشند، و زیان و ضرر این افراد بر شیعیان
 ضعیف ما از لشکر یزید بر حسین بن علی علیه السلام و اصحاب آنحضرت بیشتر است، زیرا
 آنان هم روح را بتاراج می برند و هم اموال را به غارت.

و این گروه از علمای سوء ناصبی مذهبی هستند که خود را بظاهر از موالی ما و دشمن
 اعداء ما می شمارند، و شک و شبهه را بر شیعیان ضعیف ما وارد نموده و گمراهشان
 می سازند و مانع ایشان از رسیدن به مقصد حق می گردند، البته خدای تعالی از قلب
 هر کدام از این عوام دریابد که او هیچ قصدی جز نگهداری دین و تعظیم ولی خود ندارد
 این چنین فردی را هرگز در دست افراد ظاهر فریب کافر رها نسازد، بلکه مؤمنی را
 برایش برانگیزد تا او را به راه صواب آگاه سازد، سپس خداوند هم او را توفیق پذیرش
 خود سازد، پس خداوند با اینکار خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند، و برای کسی
 که او را گمراه نموده لعن دنیا و عذاب آخرت را گرد می آورد.

سپس فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «اشرار علمای ائمت، همه را از من گمراه
 می سازند، دزدان راههای منتهی به ما می باشند، افرادی که نامهای ما را بر مخالفانمان
 می نهند، و انداد و همتایانمان را ملقب به لقب ما می سازند، بر ایشان صلوات فرستند

مُسْتَحَقُّونَ ، وَتَلْعَنُونَنَا وَنَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ ، وَبِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا عَنْ صَلَوَاتِهِمْ عَلَيْنَا مُسْتَغْنُونَ» .

ثُمَّ قَالَ : قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى ، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى ؟ قَالَ : الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا .

قِيلَ : فَمَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَفِرْعَوْنَ وَنَمْرُودَ ، وَبَعْدَ الْمُتَسَعِّينَ بِأَسْمَائِكُمْ ، وَالتَّلَقِّينَ بِأَلْقَابِكُمْ ، وَالْآخِذِينَ لِأُمُكْتَنِكُمْ ، وَالتَّائَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ ؟

قَالَ : الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا ، هُمُ الْمُظْهِرُونَ لِلْأَبَاطِيلِ ، الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ ، وَفِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» الآية .

۳۳۸- وَبِالإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ : عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ يُونُسَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ ، وَأَبِي الْحَسَنِ

عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ [عَنْ أَبِيهِمَا] أَنَّهُمَا قَالَا : قُلْنَا لِلْحَسَنِ أَبِي الْقَاسِمِ عليه السلام : إِنَّ

هرچند به لعن شایسته ترند ، و ما را لعن می کنند در حالیکه ما لبریز و غرقه کرامات خداوندی هستیم ، و با صلوات خداوند و فرشتگان مقرب بر ما از صلوات ایشان بر خود بی نیاز و مستغنی هستیم» .

سپس فرمود : فردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید : بهترین خلق خدا پس از امامان

هدایت و چراغهای تاریکی کیست؟ فرمود : علما ؛ البته اگر به صلاح رسیده باشند .

پرسید : پس از ابلیس و فرعون و نمروود ، و بعد از جماعتی که اسامی شما را بر خود

می نهند و گروهی که خود را ملقب به القاب شما می کنند و امکانه شما را تصرف کرده و در

ممالک شما حاکم می شوند ؛ اشرار خلق خدا کیانند؟

فرمود : علما وقتی به فساد افتند ، اینان اباطیل را ظاهر می سازند و حقایق را کتمان

می کنند ، و درباره ایشان خداوند فرموده : «خدا و لعنت کنندگان لعنتشان می کند» مگر

آنان که توبه کردند - بقره : ۱۶۰ و ۱۵۹» .

۳۳۸- و به اسنادی که قبلاً ذکر شده از یوسف بن محمد بن محمد بن زیاد ؛ و علی بن محمد بن -

سیار نقل است که آندو گفتند : به امام حسن پدر حضرت قائم علیه السلام عرض کردیم :

قَوْمًا عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَارُوتَ وَمَارُوتَ مَلَكَانِ اخْتَارَتْهُمَا الْمَلَائِكَةُ^(۱) لَمَّا كَثُرَ عِصْيَانُ ابْنِ آدَمَ وَأَنْزَلَهُمَا اللَّهُ مَعَ ثَالِثٍ لَهَا إِلَى الدُّنْيَا، وَأَنْهَىٰ افْتِنَا بِالزُّهْرَةِ وَأَرَادَا الزَّانَا بِهَا وَشَرِبَا الْخَمْرَ، وَقَتَلَا النَّفْسَ الْمُحَرَّمَةَ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُهُمَا بِبَابِلَ، وَأَنَّ السَّحَرَةَ مِنْهَا يَتَعَلَّمُونَ السَّحَرَ، وَأَنَّ اللَّهَ مَسَحَ تِلْكَ الْمَرْءَةَ هَذَا الْكُوكَبَ الَّذِي هُوَ «الزُّهْرَةُ».

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّهِ مَعْصُومُونَ مَحْفُوظُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْقَبَاحِ، بِالْطَّافِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ فِيهِمْ: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» وَقَالَ: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ - يَعْنِي: الْمَلَائِكَةُ - لَا يَشْتَكِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾، وَقَالَ فِي الْمَلَائِكَةِ: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ - إِلَى قَوْلِهِ: مُشْفِقُونَ»،

عدهای نزد ما می‌پندارند که هاروت و ماروت دو فرشته‌ای بودند که وقتی عصیان بنی آدم بسیار شد ملائکه آندو را برگزیدند، و خداوند آن دو فرشته را با فرشته سومی به دنیا فرو فرستاد، و آن دو مجذوب زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خوردند و آدم‌کشی کردند و خداوند آنان را در بابل عذاب فرمود و جادوگران، از آندو سحر و جادو می‌آموختند و خداوند آن زن را مسخ کرده به صورت این ستاره یعنی زهره درآورد.

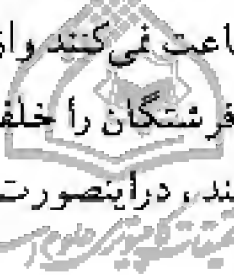
امام علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این سخنان! بتحقیق فرشتگان الهی در پرتو الطاف خداوند معصوم و محفوظ از کفر و اعمال زشتند، خود در باره‌اشان فرموده: «از فرمان خداوند سرپیچی نمی‌کنند و آنچه امر شده‌اند انجام می‌دهند - تحریم: ۶»، و فرموده: «و او راست هر که در آسمانها و زمین است، و آنان که نزد اویند (یعنی فرشتگان) از پرستش وی گردنکشی و بزرگ‌منشی نمی‌کنند و خسته و مانده نمی‌شوند» ﴿شب و روز خدای را به پاکی می‌ستایند و سستی نمی‌کنند - انبیاء: ۲۰ و ۱۹﴾، و نیز درباره ملائکه فرموده: «بلکه [آن فرشتگان] بتدگانی گرامی‌اند» ﴿که به گفتار بر او پیشی نگیرند و آنان به فرمان او کار می‌کنند آنچه را پیش روی آنهاست و آنچه را واپس آنهاست می‌داند و جز برای

۱ - کذا في النسخ، وفي البحار أيضاً، لكن في العيون: «اختارهما الله من الملائكة».

كَانَ اللَّهُ قَدْ جَعَلَ هَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةَ خُلَفَاءَهُ فِي الْأَرْضِ، وَكَانُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الدُّنْيَا، وَكَانَ الْأَمَّةُ أَفْيَكُونُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَمَّةُ قَتْلُ النَّفْسِ وَالزُّنَا وَشُرْبُ الْخَمْرِ؟!

ثُمَّ قَالَ: أَوَلَيْسَتْ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُخَلِّ الدُّنْيَا مِنْ نَبِيٍّ أَوْ إِمَامٍ مِنَ الْبَشَرِ؟ أَوَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ - يَعْنِي إِلَى الْخَلَائِقِ - إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثِ الْمَلَائِكَةَ إِلَى الْأَرْضِ لِيَكُونُوا أَمَّةً وَحُكَّامًا، وَإِنَّمَا أَرْسَلُوا إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ قَالَا: قُلْنَا لَهُ عليه السلام: فَعَلَى هَذَا لَمْ يَكُنْ إِبْلِيسُ مَلَكًا!

فَقَالَ: لَا، بَلْ كَانَ مِنَ الْجِنِّ! أَمَا تَسْمَعَانِ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» فَأَخْبَرَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ، وَهُوَ الَّذِي قَالَ: «وَالْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ».

کسانی که او پسندد و خوشنود باشد شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمنایند - انبیاء علیهم السلام : ۲۶ تا ۲۸ ، بنابه گفته ایشان خداوند فرشتگان را خلقای خود در زمین قرار داده و آنها همچون انبیاء در دنیا و مانند ائمه می باشند ، در این صورت آیا از انبیاء و ائمه قتل نفس و زنا و شرب خمر سر می زند؟! 

سپس فرمود: مگر نمی دانی که خداوند دنیا را از وجود پیامبر یا امامی از جنس بشر باقی نگذاشته؟ مگر این آیه را نخوانده ای که [به رسول خود] می فرماید: «وپیشت از تو ما کسی را نفرستادیم - یعنی به سوی خلق - مگر مردانی که از اهل شهرها که بدیشان وحی می کردیم - یوسف: ۱۰۹»، پس خود خبر داده که هیچ فرشته ای را به زمین مبعوث نفرموده تا ائمه و حاکمان باشند، و فقط آنها را به سوی پیامبران الهی ارسال کرده. آندو گفتند: به آنحضرت علیه السلام عرض کردیم: پس با این بیان دیگر ابلیس ملک و فرشته نبوده است.

فرمود: نه، بلکه از جنّ بوده! مگر شما دو نفر این آیه را نشنیده اید که فرموده: «وَبَادِ آرَ آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید: پس سجده کردند مگر ابلیس که از جنّ بود - کهف: ۵۰»، پس خود خبر داده که او از جنّ بوده، و در این آیه فرموده: «و اجنّه را پیش از آن از آتش سوزان پی دود و نفوذ کننده آفریدیم: حجر: ۲۷».

وَقَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي مُعَذُّوْنٍ: عَنْ جَدِّي، عَنِ الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاخْتَارَ النَّبِيِّينَ، وَاخْتَارَ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ، وَمَا اخْتَارَهُمْ إِلَّا عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِهِمْ: أَنَّهُمْ لَا يُوَاقِعُونَ مَا يَخْرُجُونَ بِهِ عَنْ وَلَايَتِهِ، وَتَقْطَعُونَ بِهِ عَنْ عِصْمَتِهِ، وَيَنْضَمُّونَ بِهِ إِلَى الْمُسْتَحَقِّ لِعَذَابِهِ وَنَقْمَتِهِ.

قَالَا: فَقُلْنَا: فَقَدْ رَوَيْ لَنَا أَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا نَصَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْإِمَامَةِ، عَرَضَ اللَّهُ وَلَايَتَهُ عَلَى فَنَامٍ وَفَنَامٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَبَوْهَا، فَسَخَّاهُمُ اللَّهُ ضَفَادِعَ.

قَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! هَؤُلَاءِ الْمُكَذِّبُونَ عَلَيْنَا، الْمَلَائِكَةُ هُمْ رُسُلُ كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْخَلْقِ أَفَيَكُونُ مِنْهُمْ الْكُفْرُ بِاللَّهِ؟ قُلْنَا: لَا.

قَالَ: فَكَذَلِكَ الْمَلَائِكَةُ إِنْ شَأْنُ الْمَلَائِكَةِ عَظِيمٌ، وَإِنَّ خَطْبَهُمْ لِمَجْلِيلٌ.

۳۳۹- وَبِالْإِسْنَادِ الَّذِي تَكَرَّرَ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ، وَأَبِي الْحَسَنِ أَيْضاً أَنَّهَا قَالَا: حَضَرْنَا

وَامام علیؑ فرمود: پدرم از جدش رضا از پدران گرامش از رسول خدا ﷺ برایم حدیث می کردند که آنحضرت فرموده: بی شک خداوند ما گروه آل محمد را برگزید، و انبیاء را انتخاب کرد، و فرشتگان مقرب را اختیار نمود، و این گزینش با توجه به این مطلب بود که آنها کاری نخواهند کرد که بموجب آن از ولایت او خارج شده و از حفاظتش باز مانند، و از زمره افرادی که مستحق عذاب و نقمت او هستند در آیند.

آندو گفتند: به آنحضرت عرض کردیم: از حضرت علیؑ برای ما نقل شده: وقتی رسول خدا ﷺ امامت آنحضرت را اعلام فرمود، خداوند ولایت او را بر هزاران هزار از فرشتگان عرضه داشت ولی آنان قبول نکردند و بدین خاطر پروردگار آنها را به قورباغه مسخ فرمود.

حضرت فرمود: یناه برخدا! اینان بر ما دروغ و افترا می بندند، فرشتگان: رسولانی مانند سایر انبیای الهی به خلق می باشند، آیا از آنان کفر سر می زند؟ گفتیم: نه.

فرمود: ملائکه نیز همینطور هستند، بتحقیق قدر و مرتبه ملائکه عظیم و امرشان بسیار با جلال است.

۳۳۹- و به اسناد گذشته نقل است که همان دو نفر گفتند: در مجلس امام حسن پدر

عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي الْقَاسِمِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : جَاءَنِي رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا الشَّيْعَةِ قَدْ امْتَحِنَ بِجَهَالِ الْعَامَّةِ ، يَمْتَحِنُونَهُ فِي الْإِمَامَةِ وَيُحْلِفُونَهُ ، فَكَيْفَ يَصْنَعُ حَتَّى يَتَخَلَّصَ مِنْهُمْ؟

فَقُلْتُ لَهُ : كَيْفَ يَقُولُونَ؟

قَالَ : يَقُولُونَ : «أَتَقُولُ إِنَّ فَلَانًا هُوَ الْإِمَامُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَلَا بَدَّ لِي أَنْ أَقُولَ نَعَمْ وَإِلَّا أَتُخَنُونِي ضَرْبًا ، فَإِذَا قُلْتُ : «نَعَمْ» قَالُوا لِي : قُلْ : «وَاللَّهِ» فَقُلْتُ لَهُمْ : «نَعَمْ» وَأُرِيدُ بِهِ «نَعْمًا» مِنَ الْأَنْعَامِ : مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ .

قُلْتُ : فَإِذَا قَالُوا وَاللَّهِ فَقُلْ وَلِي ، أَيْ : وَلِي - تُرِيدُ - عَنْ أَمْرِ كَذَا ، فَإِنَّهُمْ لَا يُمَيِّزُونَ وَقَدْ سَلِمْتُ .

فَقَالَ لِي : فَإِنْ حَقَّقُوا عَلَيَّ وَقَالُوا قُلْ : «وَاللَّهِ» وَبَيَّنَّ الْهَاءَ .

فَقُلْتُ : قُلْ «وَاللَّهِ» بِرَفْعِ الْهَاءِ ، فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ فِيمِنَا إِذَا لَمْ يَخْفُضْ ، فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ

حضرت قائم علیه السلام حضور یافتیم ، در آنجا یکی از اصحاب به آنحضرت عرض کرد : یکی از برادران شیعه نزد من آمد ، او مبتلا به جهالت عامه شده و آنان او را در مسأله امامت آزموده و قسم می دهند ، چه کند تا از دستشان نجات یابد؟

من به او گفتم : مگر چه می گویند؟ گفت : می گویند : «آیا معتقد هستی که فلانی پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امام است؟ و من چاره ای جز گفتن آری ندارم وگرنه مرا به باد کتک می گیرند ، وقتی گفتم «آری» می گویند بگو : «بخدا سوگند» ، پس من هم بدیشان گفتم : «نعم» و قصدم گفتن «نعماً» از انعام بود که شامل شتر و گاو و گوسفند می شود .

گفتم : اگر گفتند بگو «والله» تو بگو «ولی» ، یعنی : صرف نظر کرد از فلان کار ، زیرا آنان پی نخواهند برد و تو جان سالم بدربری .

پس بمن گفت : اگر بصورت واضح از من خواستند بگویم «والله» وها را در آن آشکار کن ، چه کنم؟

گفتم : بگو «والله» وها را رفع بده (و خداوند) ، زیرا در صورت عدم خفض (جرّ

فَقَالَ: عَرِّضُوا عَلَيَّ وَحَلِّفُونِي، وَقُلْتُ كَمَا لَقَّيْتَنِي.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاءُ عَلَيْهِ» لَقَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِصَاحِبِكَ بِتَقِيَّتِهِ بِعَدَدِ كُلِّ مَنْ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ مِنْ شِيعَتِنَا وَمَوَالِينَا وَمُحِبِّينَا حَسَنَةً، وَيَعْدِدُ مَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ مِنْهُمْ حَسَنَةً، أَذْنَاهَا حَسَنَةٌ لَوْ قُوِيَ بِهَا ذُنُوبُ مِائَةِ سَنَةٍ لَغُفِرَتْ، وَلَكَ بِإِرْشَادِكَ إِتَاءٌ مِثْلُ مَا لَهُ.

۳۴۰- وَبِالْإِسْنَادِ الْمَتَكَرِّرِ ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَعْرِفُ النَّاسَ بِحَقِّهِمْ إِخْوَانِهِ وَأَشَدُّهُمْ قَضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا، وَمَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَمِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا، وَلَقَدْ وَرَدَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْوَانٌ لَهُ مُؤْمِنَانِ أَبٌ وَابْنٌ، فَقَامَ إِلَيْهِمَا، وَأَكْرَمَهُمَا وَأَجْلَسَهُمَا فِي صَدْرِ مَجْلِسِهِ، وَجَلَسَ

لغت یا همان کسر دادن به هاء در اثر اضافه شدن به واو) بین شمرده نمی شود، پس آن دوست مؤمنم رفت و پس از مدتی نزد من آمده و گفت: همان مطالب را بر من عرضه داشته و مرا قسم دادند، و همانطور که تو گفتی عمل کردم.

امام حسن عسکری علیه السلام بدو فرمود: تو مشمول همان فرمایش رسول خدا ﷺ هستی که: «راهنمای به خیر همچون انجام دهنده آن است»، خداوند برای رفیق تو به جهت تقیّه‌ای که نمود به شمار افرادی از شیعیان و موالیان و دوستانان ما که تقیّه را بکار بسته‌اند برای او حسنه مکتوب فرموده، و به تعداد افرادی که تقیّه را ترک گفته‌اند نیز حسنه نوشته است، کمترین آن حسنه اگر با گناهان صد سال روبرو شود همه آمرزیده شود، و برای تو به جهت این راهنمایی و ارشاد همانند او حسنه خواهد بود.

۳۴۰- و به اسنادی که پیش از این مکرر گذشت از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که فرمود: آشناترین مردم به حقوق برادرانش و کوشاترین ایشان به ادای آن حقوق از بالاترین قدر و مرتبه نزد خداوند برخوردار است، و هر که در دنیا برای برادران خود تواضع کند او نزد خداوند از جمله صدیقان و از شیعیان علی علیه السلام خواهد بود، و روزی پدر و پسری از برادران مؤمن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمدند، آنحضرت

بَيْنَ أَيْدِيهَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِطَعَامٍ فَأَحْضَرَ ، فَأَكَلَا مِنْهُ ثُمَّ جَاءَ قَنْبَرٌ بِطَشْتٍ وَإِثْرِيقٍ خَشَبٍ وَمُنْدِيلٍ لِيَتَّسِسَ ، وَجَاءَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ مَاءً أَقْوَتْبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخَذَ الْإِثْرِيقَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ فَتَمَرَّغَ الرَّجُلُ فِي التُّرَابِ وَقَالَ :

يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُ يَرَانِي وَأَنْتَ تَصُبُّ عَلَى يَدَيَّ؟!

قَالَ : اقْعُدْ وَاعْسِلْ يَدَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَرَاكَ وَأَخُوكَ الَّذِي لَا يَتَمَيَّزُ مِنْكَ وَلَا يَتَفَضَّلُ عَلَيْكَ بِخِدْمَتِكَ ، يُرِيدُ بِذَلِكَ خِدْمَةً فِي الْجَنَّةِ ^(۱) مِثْلَ عَشْرَةِ أَضْعَافٍ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَعَلَى حَسَبِ ذَلِكَ فِي مَمَالِكِهِ فِيهِ .

فَقَعَدَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : أَفَسَمِعْتَ عَلَيْكَ بِعَظِيمِ حَقِّي الَّذِي عَرَفْتَهُ وَبَجَلْتَهُ

در حضور آندو برخاسته وضمن احترام واکرام از ایشان آندو را در صدر مجلس نشاند ، و خود کنار ایندو جلوس فرمود ، سپس دستور شام داد و حاضر شد پس آندو از آن غذا خوردند ، سپس قنبر طشت و پارچی چوبی و حوله‌ای برای خشک کردن آورد و تا خواست از آن پارچ آب بر روی دست آن مرد بریزد آنحضرت از جا جسته و پارچ را گرفت تا خود بر دستان آن دوست آب بریزد ، با دیدن این صحنه آن مرد صورت به خاک غلطانده و گفت :

ای امیرالمؤمنین ، خدا مرا می‌بیند و شما بر دستان من آب می‌ریزید؟!

حضرت فرمود : «بنشین و دستانت را بشوی ، زیرا خداوند عزوجل تو را می‌بیند درحالیکه برادری که هیچ امتیاز و فضیلتی بر تو ندارد به تو خدمت می‌کند و خداوند بواسطه این خدمت : خادمان او را در بهشت مساوی با ده برابر عدد مردم دنیا و بر همان حساب در نفقات مناطق و ممالکی که در آنجا است قرار دهد .

پس آنمرد نشست و حضرت علی علیه السلام بدو فرمود : تو را قسم به حق بزرگ من که نیک آنرا می‌شناسی و بدان احترام می‌گذاری : و سوگوئند به تواضعت

۱ - كذا في النسخ ، ولكن في المصدر : «ويزيد بذلك في خدمه في الجنة - الخ» ، والظاهر

أصحيته ، ولذا اخترته لترجمتنا .

وَتَوَاضَعَكَ اللَّهُ حَتَّى جَازَاكَ عَنْهُ بِأَنْ تَدَبِّنِي لِمَا شَرَّفَكَ بِهِ مِنْ خِدْمَتِي لَكَ ، لِمَا غَسَّلْتُ [بِدَلَا] مُطْمَئِنًّا كَمَا كُنْتُ تُغْسِلُ لَوْ كَانَ الصَّابُ عَلَيْكَ قَنَبَرًا ، فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ .

فَلَمَّا فَرَّغَ نَاولَ الْإِبريقَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَقَالَ : يَا بَنِيَّ ! لَوْ كَانَ هَذَا الْإِبْنُ حَضَرَني دُونَ أَبِيهِ لَصَبَّيْتُ عَلَى يَدِهِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْبَى أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ ابْنٍ وَأَبِيهِ إِذَا جَمَعَهُمَا مَكَانٌ ، لَكِنَّ قَدْ صَبَّ الْأَبُ عَلَى الْأَبِ ، فَلْيَصْبِ الْإِبْنُ عَلَى الْإِبْنِ ، فَصَبَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَلَى الْإِبْنِ .

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَشْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ الشَّيْعِيُّ حَقًّا .

**

*

برای خدا که به همان سبب شما دو تن بخاطر آن جزا داد و مرا بدان ستود، تو را بدان خدمتی که برایت نمودم شرافت بخشید، از تو می خواهم وقتی دستان خود را با آرامش شستی همانگونه بشویی که انگار قنبر بر دستان تو آب می ریزد! آنمرد نیز همان کار را انجام داد.

پس از اتمام کار آنحضرت پاریج را به محمد ابن حنفیه داده و فرمود: ای فرزندم، اگر فرزند این مرد بتنهایی نزد من بود باز هم من روی دستش آب می ریختم، ولی خداوند امتناع دارد از اینکه میان پسر و پدر - وقتی هر دو در یک مجلس بودند - مساوی رفتار شود کند بلکه پدر بر روی دستان پدر آب می ریزد و پسر بر پسر، پس محمد ابن حنفیه بر دستان پسر آب ریخت.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: پس هر که در این خصلت از علی علیه السلام تبعیت و پیروی نماید او یک شیعه حقیقی است.

**

*

«احتجاج الحجة القائم المنتظر المهدي صاحب الزمان

— صلوات الله عليه وعلى آباءه الطاهرين —

۳۴۱- سعد بن عبدالله القمي الأشعري قال: بليت بأشد النواصب منازعة فقال لي يوماً - بعد ما ناظرته -: تبا لك ولأصحابك! أنتم معاشر الروافض تفسدون المهاجرين والأنصار بالطعن عليهم، وبالجحود لمحبة النبي صلى الله عليه وآله لهم، فالصديق هو فوق الصحابة بسبب سبق الإسلام، ألا تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله إنما ذهب به ليلة الغار لأنه خاف عليه كما خاف على نفسه، ولما علم أنه يكون الخليفة في أمته وأراد أن يصون نفسه كما يصون صلى الله عليه وآله خاصة نفسه، كي لا يختل حال الدين من بعده ويكون الإسلام منتظماً؟ وقد أقام علياً على فراشه لما كان في علمه أنه لو قتل لا يختل الإسلام بقتله، لأنه يكون من الصحابة من يقوم مقامه لا جرم لم يبال من قتله؟!

«احتجاج حضرت حجت امام قائم، مهدی منتظر، صاحب الزمان»

«— صلوات الله عليه وعلى آباءه الطاهرين —»

۳۴۱- سعد بن عبدالله گوید: گرفتار یک ناصبی مذهب شدم که در منازعه عقیدتی بسیار سخت گیر بود، باری پس از اتمام مناظره به من گفت: وای بر تو و بر یارانت! شما گروه رافضیان زبان به طعن مهاجرین و انصار می گشایید و منکر محبت رسول خدا صلى الله عليه وآله بر ایشان هستید، پس صدیق کسی است که بسبب سبقش در اسلام فوق تمام صحابه است، مگر نمی دانید که رسول خدا صلى الله عليه وآله تنها بدین خاطر با او به غار رفت که آنچه بر خود هراس داشت بر او نیز همان داشت، و نیز برای آنکه می دانست او خلیفه امتش خواهد شد، و با اینکار خواست همانطور که جان خود را حفظ می کند او را نیز محافظت فرماید، تا مبدا اوضاع و احوال دین پس از او مختل شود و اسلام منتظم باشد، و اینکه علی عليه السلام را در فراش خود گذاشت برای این بود که نیک می دانست اگر او کشته شود اوضاع دین مختل نمی شود، چرا که در میان صحابه جایگزین او موجود است، و به هر جهت توجهی به قتل او نکرد.

قال سعد: إني قلتُ على ذلك أجوبةً لِكَيْتَها غيرُ مُسكِتَةٍ.

ثم قال: معاشرَ الرّوافضِ تقولون: إنّ الأوّل والثّاني كانا مُنافِقَيْنِ، وتُستدلّون على ذلك بِبَيِّنَةِ الْعَقَبَةِ.

ثم قال لي: أخبرني عن إسلاميها، كانَ عَنْ طَوْعٍ وَرَغْبَةٍ أَوْ كَانَ عَنْ إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ؟ فَأَحْتَرَزْتُ عَنْ جَوَابِ ذَلِكَ وَقُلْتُ مَعَ نَفْسِي: إِنْ كُنْتُ أَجِبْتُهُ بِأَنَّهُ كَانَ عَنْ طَوْعٍ فَيَقُولُ: لَا يَكُونُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ إِيمَانُهَا عَنْ نِفَاقٍ، وَإِنْ قُلْتُ: كَانَ عَنْ إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ، لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتُ لِلْإِسْلَامِ قُوَّةٌ حَتَّى يَكُونَ إِسْلَامُهَا بِإِكْرَاهٍ وَقَهْرٍ، فَزَجَعْتُ عَنْ هَذَا الْمُخْصِمِ عَلَى حَالٍ يَنْقَطِعُ كَيْدِي، فَأَخَذْتُ طُومَاراً وَكَتَبْتُ بِضْعاً وَأَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنَ الْمَسَائِلِ الْغَامِضَةِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابُهَا فَقُلْتُ: ادْفَعْهَا إِلَى صَاحِبِ مَوْلَايَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي كَانَ فِي قُبَّةِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، فَلَمَّا طَلَبْتُهُ كَانَ هُوَ [الَّذِي] قَدْ ذَهَبَ قَسَيْتُ عَلَى أَثَرِهِ فَأَدْرَكْتُهُ وَقُلْتُ: الْحَالُ مَعَهُ.

سعد گوید: من جوابهایی به این کلام او دادم ولی مجابش نکرد.

سپس گفت: ای گروه رافضیان شما معتقدید که اولی و دوم از اهل نفاق بوده‌اند، و در اثبات آن استدلال به شب عقبه می‌کنید.

سپس به من گفت: بگو ببینم آیا اسلام آندو از سر طوع و رغبت بود یا کراهت و اجبار؟ من نیز از پاسخ بدان احتراز نموده و در دل گفتم: اگر بگویم از سر طوع و رغبت بوده می‌گوید: در این صورت ممکن نیست که ایمان آندو از سر نفاق بوده باشد. و اگر بگویم از سر اکراه و اجبار بوده، که در آن زمان هنوز اسلام نیرو و قوّتی نگرفته بود که اسلام آندو از سر زور و اجبار بوده باشد، پس بدون هیچ پاسخی از نزد این فرد مخاصم مراجعت نمودم در حالیکه از غصّه نزدیک بود جگرم پاره پاره شود، پس از آن دست به قلم برده و در طوماری اقدام به نوشتن بیش از چهل مسأله غامض و مشکلی که جوابش را نمی‌دانستم نمودم، و با خود گفتم آنرا از احمد بن اسحاق که مصاحب مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام است پرسش کنم، بهمین جهت بدنبال او رفتم ولی او رفته بود، من نیز بدنبال او رفته و در مکانی به او رسیدم، و حال خود را برایش بازگفتم.

فَقَالَ لِي: جِئْ مَعِيَ إِلَى سُرٍّ مِّنْ رَأَى حَتَّى نَسْأَلَ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ مَوْلَانَا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَى سُرٍّ مِّنْ رَأَى ثُمَّ جِئْنَا إِلَى بَابِ دَارِ مَوْلَانَا عليه السلام فَاسْتَأْذَنَّا لِلدُّخُولِ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَنَا، فَدَخَلْنَا الدَّارَ وَكَانَ مَعَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ جِرَابٌ قَدْ سَتَرَهُ بِكِسَاءٍ طَبْرِيٍّ، وَكَانَ فِيهِ مِائَةٌ وَسِتُّونَ صُرَّةً مِّنَ الذَّهَبِ وَالْوَرَقِ، عَلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا خَاتَمٌ صَاحِبُهَا الَّذِي دَفَعَهَا إِلَيْهِ وَلَمَّا دَخَلْنَا وَوَقَعَتْ أَعْيُنُنَا عَلَى وَجْهِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام كَانَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةً الْبَدْرِ وَقَدْ رَأَيْنَا عَلَى فَخْذِهِ غُلَامًا يُشَبِّهُ الْمُشْتَرِي فِي الْحُسْنِ وَالْجَمَالِ، وَكَانَ عَلَى رَأْسِهِ ذَوَابْتَانِ، وَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ رُتَمَانٌ مِّنَ الذَّهَبِ قَدْ حُلِيَ بِالْقُصُوصِ وَالْجَوَاهِرِ الثَّمِينَةِ قَدْ أَهْدَاهُ وَاحِدٌ مِّنْ رُّؤَسَاءِ الْبَصْرَةِ، وَكَانَ فِي يَدِهِ قَلَمٌ يَكْتُبُ بِهِ شَيْئًا عَلَى قِرْطَاسٍ، فَكُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ شَيْئًا أَخَذَ الْغُلَامُ يَدَهُ فَالْتَقَى الرُّتَمَانُ حَتَّى يَذْهَبَ الْغُلَامُ إِلَيْهِ وَيَجِيءَ بِهِ فَلَمَّا تَرَكَ يَدَهُ يَكْتُبُ مَا شَاءَ.

به من گفتم: با من به سامرا بیا تا آن مسائل را از مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام

پرسیم.

پس با او به سامرا رفته تا اینکه رسیدیم به درب منزل مولایمان علیه السلام، اجازه ورود به منزل را گرفتیم و آنحضرت اجازه فرمود، ما نیز داخل سرا شدیم و احمد بن اسحاق با خود انبانی داشت که آنرا با یک عباى طبرى پوشانده بود، و در آن حدود یکصد و شصت بسته دینار و درهم بود، و سر هر کیسه را صاحبش مهر زده بود، باری وقتی ما داخل شده و دیدگانمان بر آنحضرت افتاد، سیاهی او همچون ماه بدر می درخشید، و بر زانوی آنحضرت پسر بچه ای نشسته بود که در نیکویی و زیبایی همچون ستاره مشتری بود و بر سر او دو زلف بود، و در مقابل او اناری از طلا مزین به نگین و جواهرات گرانبها بود که یکی از سران بصره به او اهدا کرده بود، و در دست مبارک او (امام عسکری علیه السلام) قلمی بود که مطالبی را بر کاغذی می نوشت، و هر بار که قصد نوشتن را می فرمود آن پسر بچه دست او را می گرفت و آنحضرت نیز آن انار طلایی را رها می ساخت تا بدنبال آن رود و آنحضرت بتواند کتابت خود را انجام بدهد.

ثُمَّ فَتَحَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْكِسَاءَ وَوَضَعَ الْجِرَابَ بَيْنَ يَدَيِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَظَرَ
الْعَسْكَرِيُّ إِلَى الْغُلَامِ فَقَالَ: قُضِيَ الْحَتْمُ عَنْ هَدَايَا شِيعَتِكَ وَمَوَالِكَ!

فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، أَيْجُوزُ أَنْ أَمُدَّ يَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَدَايَا نَجَسَةٍ وَأَمْوَالٍ رَجَسَةٍ؟!

ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ إِسْحَاقَ، أَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيُبَيَّنَ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ، ثُمَّ أَخْرَجَ صُورَةَ
فَقَالَ الْغُلَامُ: هَذَا لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقُصَّةٍ، تَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَسِتِّينَ دِينَاراً، فِيهَا مِنْ
ثَمَنِ حَبِيرَةٍ بَاعَهَا وَكَانَتْ إِرْثاً عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةٌ وَأَرْبَعُونَ دِينَاراً، وَمِنْ ثَمَانِ سَبْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةٌ
عَشَرَ دِينَاراً، وَفِيهِ مِنْ أَجْرَةِ الْحَوَانِيتِ ثَلَاثَةُ دَنَانِيرٍ.

فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ، ذُلَّ الرَّجُلُ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا.

فَقَالَ الْغُلَامُ: فِي هَذِهِ الْعَيْنِ دِينَارٌ بِسِكَّةِ الرَّيِّ تَارِيخُهُ فِي سَنَةِ كَذَا قَدْ ذَهَبَ نِصْفُ نَقْشِهِ
مِنْهُمْ، وَثَلَاثَةُ أَقْطَاعٍ قُرَاضَةٍ بِالْوِزْنِ دَانِقٍ وَنِصْفُ دَانِقٍ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ الْحَرَامُ هَذَا الْقَدَرُ فَإِنَّ

سپس احمد بن اسحاق عباى طبرى را گشود وانبان سر بپهر خود را در مقابل امام
عسکرى عليه السلام نهاد. مولایمان به سر بچه نگریسته و فرمود: مهر از هداياى شيعيان
و دوستان خود بردار.

او گفت: مولای من! آیا جایز است دستی پاک و مظهر به هدايا و اموالی آلوده دراز شود؟!
سپس ادامه داد: ای ابن اسحاق! محتویات انبان را بیرون آور تا من حلال و حرام
آنها جدا کنم، سپس اولین کیسه‌ای که خارج ساخت آن سر بچه گفت: این مال فلانی از
فلان محله در قم شامل شصت و دو دینار است که چهل و پنج دینار آن مربوط به بهای
فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده و چهارده دینار
آن مربوط به بهای هفت جامه و سه دینار آن مربوط به اجاره دکانها است.

مولایمان امام عسکرى عليه السلام فرمود: راست گفتی پسر جان! اکنون آنمرد را راهنمایی
کن که حرام آن کدام است.

سر بچه گفت: در این مسکوکات دیناری است منسوب به شهر ری (رازی) که
تاریخ آن فلان سال است که نصف نقش آن محو شده و سه قطعه طلای آملی بوزن یک
دانیق و نیم در این کیسه می‌باشد، که این مقدار از آن حرام است، و علت تحریم آن این

صاحبِ هذه الصُّرَّةِ في سَنَةِ كَذَا في شَهْرِ كَذَا كَانَ لَهُ عِنْدَ نَسَاجٍ - وَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ جِيرَانِهِ - مِنَ الْغَزَلِ مَنْ وَرُبِعَ ، فَأَتَى عَلَى ذَلِكَ زَمَانٌ كَثِيرٌ فَسَرَقَهُ سَارِقٌ مِنْ عِنْدِهِ فَأَخْبَرَهُ النَّسَاجُ بِذَلِكَ فَمَا صَدَّقَهُ وَأَخَذَ الْغَرَامَةَ بِغَزَلٍ أَدَقَّ مِنْهُ مَبْلَغٌ مِنْ وَنُصْفٍ ، ثُمَّ أَمَرَ حَتَّى نُسِجَ مِنْهُ ثَوْبٌ وَهَذَا الدِّينَارُ وَالْقَرَاضَةُ مِنْ ثَمَنِهِ . ثُمَّ حَلَّ عَقْدَهَا فَوَجَدَ الدِّينَارَ وَالْقَرَاضَةَ كَمَا أَخْبَرَ ، ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى .

فَقَالَ الْغَلَامُ : هَذَا لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنَ الْمَحَلَّةِ الْفُلَانِيَّةِ بِقَمٍّ وَالْعَيْنُ فِيهَا خَمْسُونَ دِينَاراً وَلَا يَتَّبِعُنِي لَنَا أَنْ نُدْنِي أَيْدِيَنَا إِلَيْهَا .

قَالَ : وَلِمَ؟ فَقَالَ : مِنْ أَجْلِ أَنَّ هَذِهِ الدَّنَائِرَ مِنْ ثَمَنِ الْحِطَّةِ ، وَكَانَتْ هَذِهِ الْحِطَّةُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ حُرَاتٍ لَهُ ، فَأَخَذَ نَصِيبَهُ بِكَتِلٍ كَامِلٍ وَأَعْطَى نَصِيبَهُمْ بِكَتِلٍ نَاقِصٍ ، فَقَالَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ عليه السلام : صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ .

ثُمَّ قَالَ : يَا ابْنَ إِسْحَاقَ ، اخْمِلْ هَذِهِ الصُّرَّةَ وَبَلِّغْ أَصْحَابَهَا أَوْ أَوْصِيَ بِتَبْلِغِهَا إِلَى

است که صاحب آن در فلان سال و فلان ماه به یکی از همسایگان بافنده خود یک من و یک چارک نخ داده که آن را بیافد ، و مدت زمان زیادی از آن گذشت تا اینکه دزدی آنرا به سرقت برد و بافنده خبر دزدی را به او رسانید ولی او قبول نکرد و تصدیقش ننمود و غرامت آنرا یک من و نیم نخ باریکتر از وی باز ستانده است و از آن جامه‌ای بافته که این دینار و آن قطعه طلای آملی بهای آن است ، و چون سر کیسه را باز کرد در آن دینار و طلای آملی را همانگونه که گفته بود یافت ، سپس کیسه دیگری را باز کرد .

آن پسر بچه گفت : این کیسه متعلق به فلانی از فلان محله قم است ، و مسکوکات آن پنجاه دینار است و در خور ما نیست که دستانمان را بدانها نزدیک کنیم .

گفت : برای چه؟ گفت : زیرا این سکه‌های طلا بهای گندمی است که آن گندم متعلق به صاحب آن و تعدادی زارع است ، ولی او سهم خود را با پیمانه تمام برداشته اما سهم زارعان دیگر را با پیمانه ناتمام داده است - در اینجا مولایمان امام عسکری علیه السلام فرمود : پسر جان راست گفتی !

سپس افزود : ای پسر اسحاق ، این کیسه‌ها را برداشته و به صاحبان آنها برسان یا

أصحابها ، فَإِنَّهُ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَيْهَا .

ثُمَّ قَالَ : جِيءَ إِلَيَّ بِثَوْبٍ تِلْكَ الْعَجُوزُ .

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ : كَانَ ذَلِكَ فِي حَقِيبَةٍ فَتَسَيَّئُهُ . ثُمَّ مَشَى أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِيَجِيءَ

بِذَلِكَ فَتَنَظَّرَ إِلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ ؟

فَقُلْتُ : شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَاَلْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتُ أَنْ

تَسْأَلَ عَنْهَا ؟ قُلْتُ : عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ . قَالَ : فَاسْأَلْ قُرَّةَ عَيْنِي - وَأَوْصِي إِلَى الْغُلَامِ - عَمَّا بَدَأَ

لَكَ !

فَقُلْتُ : يَا مَوْلَانَا وَابْنِ مَوْلَانَا رُويَ لَنَا : « أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ إِلَى

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، حَتَّى أَنَّهُ بَعَثَ فِي يَوْمِ الْجَمْعِ رَسُولًا إِلَى عَائِشَةَ وَقَالَ : إِنَّكَ أَدْخَلْتِ الْهَلَكَ عَلَى

الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ بِالْعَشِّ الَّذِي حَصَلَ مِنْكَ ، وَأَوْرَدْتِ أَوْلَادَكَ فِي مَوْضِعِ الْهَلَكَ بِالْجَهَالَةِ ، فَإِنْ

سفارش به رساندن آنها بکن ، زیرا ما نیازی بدانها نداریم .

سپس گفت : جامه آن پیرزن را بیاور .

احمد بن اسحاق گوید : آن لباس در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم و تا

احمد بن اسحاق رفت آن جامه را بیاورد مولایمان امام عسکری علیهِ السَّلَامُ نظری به من

انداخته و فرمود : ای سعد تو برای چه آمدی ؟

گفتم : احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت شما نمود ،

امام فرمود : پس سؤالاتی که قرار بود از من بپرسی چه ؟

گفتم : آنها نیز بر حال خود باقی است ، فرمود : آنها را از نور دیده‌ام - و با دست

مبارکش به آن پسر بچه اشاره فرمود - هر چه می‌خواهی بپرس .

گفتم : ای مولای ما وای فرزند مولای ما ! برای ما نقل است که : رسول خدا صَلَّی اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ مَسْئُولیت طلاق همسران خود را بر عهده امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ نهاد ، تا جایی که

در روز جمل به دنبال عایشه فرستاده و به او فرمود : تو با این فریب و نیرنگی که نمودی

اسلام را در معرض هلاکت قرار داده و از جهالت فرزندان خود را به لب تیغ نشانیدی ، اگر

امْتَنَعْتَ وَالْأُطْلُقُكَ»، فَأَخْبَرْنَا يَا مَوْلَايَ عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ حُكْمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأُمَمَاتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ هَذَا شَرَفٌ بَاقٍ مَا دُمِنَ اللَّهُ عَلَى طَاعَةٍ، فَأَيُّسُهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَطَلَّقَهَا مِنَ الْأَزْوَاجِ وَأَسْقَطَهَا مِنْ شَرَفِ أُمِّيَّةِ الْمُؤْمِنِينَ. ثُمَّ قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبَيَّنَةِ الَّتِي إِذَا فَعَلَتْ الْمَرْءُ تِلْكَ يَجُوزُ لِعَلِّهَا أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ فِي أَيَّامِ عِدَّتِهَا؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تِلْكَ الْفَاحِشَةُ السُّحْقُ وَلَيْسَتْ بِالزَّانَا لِأَنَّهَا إِذَا زَنَتْ يُقَامُ عَلَيْهَا الْحَدُّ وَلَيْسَ لِمَنْ أَرَادَ تَزْوِيجَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ مِنَ الْعَقْدِ عَلَيْهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ الَّذِي أُقِيمَ عَلَيْهَا، وَأَمَّا إِذَا سَاحَقَتْ فَيَجِبُ عَلَيْهَا الرَّجْمُ، وَالرَّجْمُ هُوَ الْخِزْيُ، وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَجْمِهَا فَقَدْ

امتناع کنی تو را طلاق گویم! حال: شما ای مولای من بفرمایید که معنی طلاق که رسول خدا ﷺ حکم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار فرموده بود چیست؟

فرمود: خدای تعالی قدر و مرتبه همسران پیامبر را بزرگداشته و ایشان را مشرف به اُمّ المؤمنین نمود، پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوالحسن! این شرف برای آنان تا زمانی که بر طاعت خداوند باقی است، پس هرکدامشان بعد از من با شورش بر تراز فرمان حق سربر تافت او را از همسران طلاق بده و شرف اُمّ المؤمنین را از او ساقط ساز. سپس پرسیدم: بفرمایید مراد از آن فاحشه مبینه‌ای که در صورت ارتکاب: شوهر حق دارد که زن را در ایام عده‌اش از خانه خارج سازد چیست؟^(۱)

فرمود: مراد از آن فاحشه مساحقه است نه زنا، زیرا در صورت ارتکاب زنا بر او حد جاری شود، و مردی که می‌خواسته با او ازدواج کند نبایستی بخاطر اجرای حد از ازدواج با او امتناع ورزد، و اگر کسی مرتکب مساحقه شود باید سنگسار گردد، و

۱- در کتاب شریف کمال الدین اینگونه آمده: «گفتم: معنای فاحشه مبینه‌ای که چون

زن در زمان عده مرتکب شود بر شوهرش روا است که او را از خانه خود اخراج کند چیست؟».

أَخْزَاهَا لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَفْرَبَهَا .

ثُمَّ قُلْتُ : أَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى» فَإِنَّ فَتَاهَا الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِهَابِ الْمَيْتَةِ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَالَ ذَلِكَ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَاسْتَجْهَلَ فِي نُبُوَّتِهِ ، لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرُ فِيهَا مِنْ خَطِيئَتَيْنِ : إِمَّا أَنْ كَانَتْ صَلَاةُ مُوسَى فِيهَا جَائِزَةً أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ ، فَإِنْ كَانَتْ صَلَاةُ مُوسَى جَائِزَةً فِيهَا ، فَجَازَ لِمُوسَى أَنْ يَكُونَ لَا بَسَها فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً ، وَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهَا فَقَدْ أُوجِبَ أَنْ مُوسَى لَمْ يَعْرِفِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ ، وَلَمْ يَعْلَمْ مَا جَازَتْ الصَّلَاةُ فِيهِ بِمَا لَمْ يَحْزُ وَهَذَا كُفْرٌ .

قُلْتُ : فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهَا ؟

قَالَ : إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ فَقَالَ : يَا رَبِّ إِنِّي أَخْلَصْتُ لَكَ التَّحَبُّةَ مِنِّي

سنگار شدن خواری است ، و هر که را خداوند امر به رجم او کرده باشد او را خوار ساخته است و شایسته نیست هیچکس با وی نزدیکی نماید .

سپس پرسیدم : ای زاده رسول خدا ! در این فرمایش خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام : «پایبوش خویش بیرون کن ، که تو در وادی مقدس طوی هستی - طه : ۷۲» بفرماید که جنس آن (نعلین) از چه بوده زیرا فقهای فریقین می پندارند آن از پوست مردار بوده ؟ (و به همین خاطر امر به درآوردن آن شد) .

حضرت فرمود : هر که چنین گوید به موسی افترا بسته و او را در نبوتش جاهل فرض کرده ، زیرا مطلب از دو حال خارج نیست : یا نماز موسی در آن پایبوش جایز بوده یا نه ، اگر جایز بوده ، پس پوشیدن آن برای موسی در آن بقعه نیز روا بوده ، هر چند آن بقعه مقدس و مطهر بوده باشد ، و اگر اصل نماز در آن ناروا بوده لازم آید که موسی حلال و حرام را نشناخته ، و ندانسته که نماز در چه لباسی جایز است و در چه جامه ای جایز نیست ، و این خود کفر است .

پرسیدم : مولای من ! تأویل آنرا بفرماید ؟

فرمود : زمانی که موسی علیه السلام در وادی مقدس بود عرضه داشته : خدایا من محبت

وَعَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ ، وَكَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ . فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» ، أَي : اَنْزِعْ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَقَلْبُكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولاً . فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِي عَنْ تَأْوِيلِ «كَهَيْعَص» ؟

قال : هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ، أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدُهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَذَلِكَ أَنْ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخُمْسَةِ ، فَأَهْبِطَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا ، فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ سَرَى عَنْهُ هَمُّهُ ، وَانْجَلَى كَرْبُهُ ، وَإِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ ، وَوَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبَهْرَةُ . فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ : إِلَهِي ! مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُومِي ، وَإِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعَ عَيْنِي وَتَنَوَّرَ زُفْرِي ، فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ :

خود را برای تو خالص ساختم و قلب خود را از غیر تو شستم - و او خانواده اش را بسیار دوست می داشت - پس خداوند تبارک و تعالی بدو فرمود : «نعلین را از پای درآور - طه : ۱۲» یعنی : محبت خانواده ات را از قلب خود قطع کن ^(۱) ؛ اگر واقعاً محبت و دوستی تو برای ما خالص است و قلبت از میل به غیر من شستشو داده شده است !

پرسیدم : مرا از تأویل «کهیعص» باخبر بفرمایید؟

فرمود : این حروف از اخبار غیب است ، خداوند بنده خود زکریا را بر آن واقف فرمود ، سپس آنرا برای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل فرمود ، و داستان از این قرار بود که زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ از پروردگارش خواست که نامهای پنجگانه را به او بیاموزد ، پس جبرئیل نازل شده و آنها را بدو آموخت ، و زکریا را رسم بر این بود که هرگاه یاد محمد و علی و فاطمه و حسن عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می افتاد اندوهش برطرف می شد و گرفتارش زایل می گشت ، ولی هرگاه نام مبارک حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را ذکر می کرد بغض و اندوه گلویش را می گرفت و می گریست و نفسش بند می آمد .

روزی عرضه داشت : بارالها ! چرا وقتی نام آن چهار بزرگوار را یاد می کنم با ذکر نام ایشان تسلیت یافته و اندوهم برطرف می شود ، ولی بمحض یاد حسین سرشک غم از

«کهیصص» فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ ، وَالهَاءُ هَلَاكُ الْعِثْرَةِ ، وَالْيَاءُ يَزِيدُ ، وَهُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ ، وَالْعَيْنُ عَطَشُهُ ، وَالصَّادُ صَبْرُهُ . فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَمَنَعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَأَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ ، وَكَانَ يَرْثِيهِ :

إِلَهِي أَتَفْجَعُ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ؟

إِلَهِي أَتَنْزِلُ بَلَوِي هَذِهِ الرِّزْيَةَ بِفَنَائِهِ؟

إِلَهِي أَتُلْبِسُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ ثِيَابِ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ؟

إِلَهِي أَتَحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ بِسَاحَتِهَا؟

ثُمَّ كَانَ يَقُولُ : إِلَهِي ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ ، فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَافْتِنِّي بِحُبِّهِ ، ثُمَّ أَفْجَعْنِي بِهِ كَمَا تَفْجَعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ .

دیدگانم روان شده و ناله‌ام بلند می‌شود؟!

پس خداوند اینگونه او را از قصه‌اش باخبر ساخته و فرمود : «کهیصص» ، پس حرف کاف نام «کربلا» است ، و حرف هاء «هلاک شدن عترت» است ، و یاء «یزید» هو که به حسین ظلم می‌کند ، و «ع» «عطش و تشنگی» است ، و صاد «صبر» و مقاومت او است .

زکریا بمحض شنیدن آن فرمایشات تا سه روز نمازگاه خود را ترک نگفت و مانع مردم از ورود بدانجا شد ، و پیوسته زار زار گریست و نالید ، و نوحه او چنین بود :

خدایا! آیا بهترین فرد خلقت را به مصیبت اولادش دردمند می‌سازی؟!

خدایا! مگر این مصیبت را در آستان او نازل می‌کنی؟!

خدایا! مگر جامه این مصیبت و اندوه را بر علی و فاطمه می‌پوشانی؟!

خدایا! آیا اندوه و درد این مصیبت را بر ساحت آندو نازل می‌کنی؟!

سپس عرضه داشت : خدایا! فرزند پسری روزی‌ام فرما تا در کهنسالی دیدگانم بدان روشن شود ، سپس مرا شیفته او گردان ، آنگاه مرا بواسطه آن همچنانکه محمد حبیب خود را دردمند ساختی سراپای وجودم را دردمند سازا

فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَىٰ وَفَجَعَهُ بِهِ وَكَانَ حَمْلٌ يَحْيَىٰ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَحَمَلُ الْحُسَيْنِ كَذَلِكَ .
 فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنَ اخْتِيَارِ الْإِمَامِ لِأَنْفُسِهِمْ؟
 قَالَ : مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ؟ فَقُلْتُ : مُصْلِحٌ .
 قَالَ : هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمُسْئِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مَا يَحْطُرُ بِبَالٍ غَيْرِهِ
 صَلَاحٌ أَوْ فَسَادٌ؟ قُلْتُ : بَلَى .
 قَالَ : فَهِيَ الْعِلَّةُ أَيَّدُهَا لَكَ بِرُهَايَ يَقْبَلُ ذَلِكَ عَقْلُكَ . قُلْتُ : نَعَمْ .
 قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ ، وَأَيَّدَهُمُ بِالْوَحْيِ
 وَالْعِصْمَةِ ، إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَمِ ، فَأَهْدِي إِلَى تَيِّبِ الْاِخْتِيَارِ ، مِنْهُمْ : مُوسَىٰ وَعِيسَى عليهما السلام هَلْ
 يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِمَا ، وَكَمَالِ عِلْمِهِمَا ، إِذْ هُمَا بِالْاِخْتِيَارِ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ ، وَهُمَا
 يَظُنَّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قُلْتُ : لَا .

پس خداوند نیز یحیی را روزی اش ساخته و زکریا را بدو دردمند نمود . و ضمناً مدت
 بارداری یحیی همچون حسین شش ماه بود .
 پرسیدم : مولای من! بفرماید چه چیزی مردم را از انتخاب امام برای خود ممنوع
 ساخته؟

فرمود : گزینش امام مصلح یا فاسد؟ گفتم : امامی مصلح .
 فرمود : آیا امکان دارد منتخب اینان بر مفسد قرار گیرد : زیرا هیچکس از درون
 دیگری مطلع نیست که صلاح است یا فساد؟ گفتم : آری ممکن است .
 فرمود : علت همین می باشد ، آیا برایت علت دیگری بیاورم تا عقلت آنرا بپذیرد؟
 گفتم : آری .

فرمود : بگو بینم ، پیامبران الهی که خداوند ایشان را برگزیده و بر آنان کتاب نازل
 ساخته و با وحی و عصمت تأییدشان فرموده تا پیشوایان امتها باشند چگونه افرادی
 هستند؟ آیا افرادی همچون موسی و عیسی علیهما السلام که خود پیشوایان امتند با وفور عقل
 و کمال علمی دارند آیا ممکن است منافق را به جای مؤمن انتخاب کنند؟ گفتم : نه ممکن
 نیست .

قال: فهذا موسى كليم الله مع وفور عقله وكمال علمه، وتزول الوحي عليه اختار من أعيان قومه ووجوه عسكره لميقات ربهم سبعين رجلاً ممن لم يشك في إيمانهم وإخلاصهم، فوقعته خيرة على المنافقين قال الله عز وجل: «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا» - الآية، فلما وجدنا اختياري من قد اصطفاه الله للنبوة واقعاً على الأفسد دون الأصلح، وهو يظن أنه الأصلح دون الأفسد، علمنا أن لا اختياري إلا لمن يعلم ما تخفي الصدور وما تكن الضمائر وتتصرف عنه السرائر، وأن لا خطر لاختياري المهاجرين والأنصار، بعد وقوع خيرة الأنبياء على ذوي الفساد لما أرادوا أهل الصلاح.

ثم قال مولانا عليه السلام: يا سعد، إن من ادعى أن النبي ﷺ - وهو خصمك - ذهب بمختار هذه الأمة مع نفسه إلى الغار فإنه خاف عليه كما خاف على نفسه لما علم أنه الخليفة من بعده على أمته، لأنه لم يكن من حكم الاختفاء أن يذهب بغيره معه وإنما أقام علياً عليه السلام على ميسره لأنه علم أنه إن قتل لا يكون من الخلل بقتله ما يكون بقتل أبي بكر، لأنه

فرمود: این موسی کلیم الله است با تمام عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان سپاهش برای میقات پروردگارش هفتاد مرد را برگزید و هیچ تردیدی در ایمان و اخلاص ایشان نداشت، اما منافقان را برگزید، خدای تعالی می فرماید: «و موسی از قوم خود هفتاد مرد برای وعده گاه ما برگزید - اعراف: ۱۵۵»، و چون مشاهده کردیم که مُنْتَخَب «پیامبر برگزیده خداوند» افسد بوده و نه اصلح، حال اینکه می پنداشته آنان اصلح هستند، از همینجا پی می بریم که انتخاب تنها از دانای به درون سینه ها و ضمائر و سرائر مردم ساخته است، و انتخاب و گزینش مهاجران و انصار ارزشی ندارد درجایی که برگزیده پیامبران به جای افراد صالح افراد فاسد باشند.

سپس مولایمان فرمود: ای سعد! هر که - در مقام خصم تو - ادعا کرد که «رسول خدا ﷺ» با برگزیده این امت به غار رفت زیرا که او همانگونه که بر جان خود در هراس بود بر جان او نیز بیم داشت زیرا می دانست که او جانشین و خلیفه او خواهد بود و قرار هم نبود با کسی غیر از او پنهان و مخفی شود، و اینکه برای این علی علیه السلام را در فراش خود خواباند زیرا می دانست خللی که از قتل ابوبکر پیش می آید از کشته شدن او واقع نخواهد شد،

يَكُونُ لِعَلِيٍّ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ فِي الْأُمُورِ، لَمْ لَا تَنْقُضْ عَلَيْهِ بِقَوْلِكَ: «أَوْ لَسْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً» وَصَيَّرَهَا مَوْقُوفَةً عَلَى أَغْصَانِ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ: «أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ» فَإِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مَذْهَبِكُمْ خُلَفَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَإِنَّ خَصْمَكَ لَمْ يَجِدْ بُدًّا مِنْ قَوْلِهِ: بَلَى.

قُلْتُ لَهُ: فَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ فَكَمَا كَانَ أَبُو بَكْرٍ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِهِ كَانَ هَذِهِ الثَّلَاثَةُ خُلَفَاءَ أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَلِمَ ذَهَبَ بِخَلِيفَةٍ وَاحِدٍ وَهُوَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْغَارِ وَلَمْ يَذْهَبْ بِهِدِ الثَّلَاثَةُ؟ فَقُلْتُ هَذَا الْأَسَاسُ يَكُونُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَخَفًّا بِهِمْ دُونَ أَبِي بَكْرٍ فَإِنَّهُ يَحِبُّ عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ مِثْلَ مَا فَعَلَ بِأَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ يَكُونُ مُتَهَاوِنًا بِحَقُوقِهِمْ وَتَارِكًا لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَنْ كَانَ يَحِبُّ عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَ جَمِيعًا عَلَى تَرْتِيبٍ خِلَافَتِهِمْ مَا فَعَلَ بِأَبِي بَكْرٍ.

زیرا فردی که جانشین علی باشد در میان صحابه موجود است، چرا تو با این کلام او را نقض نکردی که: «مگر شما معتقد نیستید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خلافت پس از من سی سال است» و این سی سال: مدت عمر خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) است، زیرا اینان بنا بر اعتقادتان خلفای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشند؟ زیرا گریزی جز گفتن آری نداشت.

و اگر مطلب این باشد که ابوبکر خلیفه پس از او باشد بنا بر این سه خلیفه بعدی نیز خلیفه امت او هستند، پس برای چه تنها یک خلیفه (ابوبکر) را به غار برد و آن سه را نبرد؟ پس بواسطه ترک آن سه و تخصیص ابوبکر به همراهی خود آنها را خوار ساخته، زیرا حق این بود که همان رفتاری که با ابوبکر فرموده با دیگران نیز داشته باشد، با این کردار حقوقشان را ناچیز شمرده و دلسوزی را بر ایشان ترک گفته پس از آنکه بر آنحضرت واجب بود بنا بر ترتیب خلافتشان بر آنان همان کند که درباره ابوبکر انجام داد^(۱).

۱- یعنی چون می دانست خلیفه پس از وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیهم السلام خواهند بود باید همه ایشان را به غار می برد و بر جانشان می ترسید، و این در مقام جدل است نه تأیید خصم.

وَأَمَّا مَا قَالَ لَكَ الْخَصْمُ بِأَنَّهُمَا أَسْلَمَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً ، لِمَ لَمْ تَقُلْ بَلْ إِنَّهُمَا أَسْلَمَا طَمَعاً ،
وَذَلِكَ أَنَّهُمَا يُخَالِطَانِ مَعَ الْيَهُودِ وَيُخْبِرَانِ بِخُرُوجِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاسْتِيلَانِهِ عَلَى الْعَرَبِ مِنَ التَّوَارِثِ
وَالْكِتَابِ الْمَتَّقَدِّمَةِ وَمَلَا حِمَّ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، وَيَقُولُونَ لَهَا : يَكُونُ اسْتِيلَاؤُهُ عَلَى الْعَرَبِ
كَاسْتِيلَاءِ «بُحْتُ نَصْرَ» عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا أَنَّهُ يَدَّعِي النَّبُوَّةَ وَلَا يَكُونُ مِنَ النَّبُوَّةِ فِي شَيْءٍ ،
فَلَمَّا ظَهَرَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَاعَدَا مَعَهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ
طَمَعاً أَنْ يَجِدَا مِنْ جِهَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَايَةً بَلَدٍ إِذَا انْتَضَمَ أَمْرُهُ ، وَحَسُنَ بِاللَّهِ ، وَاسْتَقَامَتْ
وَلَايَتُهُ ، فَلَمَّا أَيْسَأَ مِنْ ذَلِكَ وَافَقَا مَعَ أَمْثَالِهَا لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ وَتَلَكَّأَ مِثْلُ مَنْ تَلَكَّأَ مِنْهُمْ ، وَتَفَرَّوْا
بِدَائِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِنُسْقِطَهُ وَيَصِيرَ هَالِكاً بِسُقُوطِهِ بَعْدَ أَنْ صَعِدَ الْعَقَبَةَ فِيمَنْ صَعِدَ ،
فَحَفِظَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ مِنْ كَيْدِهِمْ وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَفْعَلُوا شَيْئاً ، وَكَانَ حَالُهَا كَحَالِ طَلْحَةَ
وَالزُّبَيْرِ إِذْ جَاءَا عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَايَعَاهُ طَمَعاً أَنْ تَكُونَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَلَايَةً ، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ

وَأَمَّا بِاسْمِهِ مَطْلَبِي كَهْ خَصْمِ تَوَكَّفْتُ كَهْ آيَا اسْلَامِ آندُوا بِمِيلِ وَرَغْبَتِ بُوْدَه يَا زَوْر
وَاجْبَار ، چرانگفتی اسْلَامِ آندُوا از روی طمع بُوْدَه ، زیرا آندُوا با یهودیان مجالست داشتند
و از پیشگوئیهای تورات و کتابهای گذشتگان از خروج محمد ﷺ و استیلای او بر عرب
و پایان کار او خبردار می شدند ، و ایشان پیشگویی کرده بودند که محمد بر عرب مسلط
می شود همانگونه که بُحْتُ نَصْر بر بنی اسرائیل مسلط شد جز آنکه محمد ادعای نبوت
می کند ولی او عاری از نبوت بود ، بنابراین وقتی امر رسول خدا ﷺ ظاهر و آشکار شد
نزد وی شتافته و او را در شهادت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و محمد رسول الله ؛ یاری کردند به طمع آنکه
چون امور او استقرار یافت و خیالش راحت شد و ولایتش استقامت گرفت هر کدام به
حکومت شهری برسند ، ولی چون تیرشان به سنگ خورده با همگنان خود در شب عقبه
ایستادند و به بالای آن گرده رفتند تا مرکب رسول خدا ﷺ را پس از صعود به آنجا
ساقط کنند تا آنحضرت هلاک گردد ، ولی خداوند متعال آنحضرت را از کید ایشان
محفوظ داشت و آنان نتوانستند کاری از پیش ببرند ، و حال آندو همچون رفتار طلحه و
زبیر بود آهنگام که نزد علی علیه السلام رسیدند و به طمع آنکه هر کدام به ولایت شهری برسند

وَأَيُّهَا مِنَ الْوِلَايَةِ ، نَكُنَّا بَيْعَتَهُ وَخَرَجْنَا عَلَيْهِ ، حَتَّى آلَ أَمْرٍ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا إِلَى مَا يَوُولُ أَمْرٌ
مَنْ يَنْكُثُ الْعَهْدَ وَالْمَوَاقِفَ .

ثُمَّ قَامَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام بِصَلَاتِهِ وَقَامَ الْقَائِمُ عليه السلام مَعَهُ ، فَرَجَعْتُ عِنْدَهُمَا
وَطَلَبْتُ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ ، فَاسْتَقْبَلَنِي بِأَكْيَأَ فَقُلْتُ : مَا أَبْطَأَكَ وَمَا أَبْكَاكَ؟

قَالَ : قَدْ فَقَدْتُ الثَّوْبَ الَّذِي سَأَلَنِي مَوْلَايَ إِحْضَارَهُ . قُلْتُ : لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَأَخْبِرْهُ!
فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَانْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَبَسِّمًا وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ . فَقُلْتُ : مَا
الْخَبْرُ؟ فَقَالَ : وَجَدْتُ الثَّوْبَ مَبْسُوطًا تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْلَانَا عليه السلام يُصَلِّي عَلَيْهِ .

قَالَ سَعْدُ : فَحَمِدْنَا اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَى ذَلِكَ ، وَجَعَلْنَا تَحْتَلِفُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى مَنْزِلِ
مَوْلَانَا عليه السلام أَيَّامًا فَلَا تَرَى الْعَلَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْوِدَاعِ دَخَلْتُ أَنَا وَأَحْمَدُ بْنُ-

با آنحضرت بیعت کردند ، ولی چون تیرشان به سنگ خورد و از رسیدن به ولایت نومید
شدند بیعت او را شکسته و بر آنحضرت شورش کردند ، تا عاقبت کارشان به همانجا ختم
شد که سرانجام هر عهد شکنی است .

سپس مولایمان امام عسکری علیه السلام برای نماز خود برخاست و همراهش حضرت
قائم علیه السلام نیز بلند شدند ، و من نیز از نزد آندو بزرگوار خارج شده و در جستجوی احمد
ابن اسحاق برآمدم ، ناگاه او با چشمی گریان با من روبرو شد ، به او گفتم : چرا تأخیر
کردی و چه چیز تو را به گریه انداخته؟

گفتم : آن جامه‌ای که مولایم مطالبه‌اش نمود را گم کرده‌ام . گفتم : مشکلی نیست ،
خودت به آنحضرت خبر بده .

او نیز بر امام علیه السلام وارد شد و با چهره‌ای خندان بیرون آمد درحالیکه بر محمد و اهل
بیت او صلوات می‌فرستاد ، گفتم : چه خبر؟ گفت : آن جامه را بصورت باز و گشاده زیر
دو قدم مبارک مولایم دیدم که بر آن نماز می‌گزارد .

سعد گوید : براین مطلب حمد و ثنای الهی را بجا آوردیم ، و از آنروز به بعد چندین بار
در منزل خدمت مولایمان رسیدیم ولی آن پسر بچه را نزد او ندیدیم ، و چون روز

إِسْحَاقَ وَكَهْلَانَ مِنْ أَهْلِ بَلَدِنَا ، فَأَتَتْصَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِمًا وَقَالَ :
 يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، قَدْ دَنَيْتَ الرَّحْلَةَ ، وَاشْتَدَّتْ أَلَمِيَّةُ ، فَتَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى
 الْمُصْطَفَى جَدِّكَ ، وَعَلَى الْمَرْتَضَى أَبِيكَ ، وَعَلَى سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى سَيِّدِي
 شَبَابٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَمَّكَ وَأَبِيكَ ، وَعَلَى الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمَا آبَائِكَ ، وَأَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ
 وَعَلَى وَلَدِكَ ، وَتَرْغَبُ إِلَيْهِ أَنْ يُعْلِيَ كَعْبِكَ ، وَيَكْبِتَ عَدُوَّكَ ، وَلَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا آخِرَ عَهْدِنَا مِنْ
 لِقَائِكَ !

قَالَ : فَلَمَّا قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ اسْتَعْبَرَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى اسْتَهْمَلَتْ دُمُوعُهُ وَتَقَاطَرَتْ
 عَبْرَاتُهُ ، ثُمَّ قَالَ :

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ ، لَا تُكَلِّفْ فِي دُعَائِكَ شَطَطًا ، فَإِنَّكَ مُلَاقٍ لِلَّهِ فِي صَدْرِكَ هَذَا ، فَحَرِّ أَحْمَدُ
 مَغْشِيًا عَلَيْهِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ :
 سَأَلْتُكَ يَا اللَّهُ وَبِحُرْمَةِ جَدِّكَ إِلَّا مَا شَرَّفْتَنِي بِخُرْقَةٍ أَجْعَلُهَا كَفْنًا ! فَأَدْخَلَ مَوْلَانَا يَدَهُ تَحْتَ



خدا حافظی رسید من با احمد بن اسحاق و جماعتی از شیوخ شهرمان نزد آنحضرت
 شرفیاب شدیم ، و احمد بن اسحاق در برابر امام علیه السلام ایستاده و گفت :

ای زاده رسول خدا ، وقت رحیل و کوچ رسیده ، و محنت شدت یافته ، و ما همگی از
 خداوند می خواهیم تا بر جد بزرگوارت محمد و بر پدرت علی و بر مادرت فاطمه زهرا ؛
 سرور زنان و بر دو آقای بهشتی ؛ عمو و پدرت ، و بر تمام امامان پاک پس از آنسو ؛
 پدرانت و بر شخص شما و بر فرزندان صلوات فرستد ، و امیدواریم که خداوند شما را
 برتری بخشد و دشمنانتان را سرکوب کند و این ملاقات را آخرین دیدار ما قرار ندهد .

گوید : وقتی او این کلمات را بر زبان راند مولایمان گریست بحدی که سرشک از
 دیدگانش جاری شد ، سپس فرمود :

ای پسر اسحاق ، در دعا خود را به تکلف مینداز ، زیرا تو در همین سفر به ملاقات
 خدا خواهی رفت ! با شنیدن این مطلب احمد بیهوش نقش بر زمین شد ، و چون حالش جا
 آمد گفت :

تو را بخدا و به حرمت جدت که خرقة ای به من عطا فرماید تا آنرا کفن خود سازم ،

الْبِساطِ فَأَخْرَجَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَقَالَ :

خُذْهَا وَلَا تُثِقَنَّ عَلَى نَفْسِكَ غَيْرَهَا فَإِنَّكَ لَنْ تُعْدِمَ مَا سَأَلْتَ ، وَاللَّهِ تَعَالَى لَا يُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا .

قَالَ سَعْدُ : فَلَمَّا صِرْنَا بَعْدَ مُنْصَرَفِنَا مِنْ حَضْرَةِ مَوْلَانَا علیه السلام مِنْ حُلْوَانٍ عَلَى ثَلَاثَةِ فَرَسِيخٍ ، حَمَّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَنَارَتْ عَلَيْهِ عِلَّةٌ صَعِيْبَةٌ أَيْسَ مِنْ حَيَاتِهِ فِيهَا فَلَمَّا وَرَدْنَا حُلْوَانَ وَتَرَكْنَا فِي بَعْضِ الْحَنَاتِ ، دَعَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ كَانَ قَاطِنًا بِهَا ثُمَّ قَالَ : تَقَرَّقُوا عَنِّي هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَاتْرُكُونِي وَحْدِي ، فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُ وَرَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا إِلَى مَرْقَدِهِ .

قَالَ سَعْدُ : فَلَمَّا حَانَ أَنْ يَنْكَشِفَ اللَّيْلُ عَنِ الصُّبْحِ أَصَابَتْنِي فِكْرَةٌ فَفَتَحْتُ عَيْنِي ، فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْحَادِمِ خَادِمِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام وَهُوَ يَقُولُ : أَحْسَنَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ عَزَاكُمُ ، وَخَتَمَ بِالْمَحْجُوبِ رَزِيَّتَكُمْ ، قَدْ فَرَعْنَا مِنْ غُسْلِ صَاحِبِكُمْ وَمِنْ تَكْفِينِهِ ، فَاقْبُومُوا لِدَفْنِهِ فَإِنَّهُ

آنحضرت نیز دست مبارکش را به زیر بساط برد و سیزده درهم بیرون آورده و فرمود : اینرا بگیر و آنرا جز برای خودت خرج نکن که خواستهات را از دست نخواهی داد ، و خدای تعالی پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند .

سعد گفت : وقتی از خدمت آنحضرت مرخص شدیم در راه بازگشت سه فرسخ مانده به شهر حُلْوَانِ احمد تب کرد ، و شدت بیماری به حدی رسید که از ادامه حیات ناامید گشت ، چون به شهر حلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراهای آن مستقر شدیم احمد در پی یکی از همشهریانش که ساکن آنجا بود فرستاد ، سپس گفت : یک امشی از نزد من بیرون روید و مرا تنها گذارید! ما نیز از نزدش بیرون آمدیم و هر یک به خوابگاه خود رفتیم .

سعد گفت : حوالی صبح اندیشه‌ای مرا از خواب بیدار ساخته و دو چشمم را باز کردم ، ناگاه دیدم «کافور» خدمتکار امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام است و می گوید : «خدا در این مصیبت به شما جزای خیر دهد و مصیبت شما را به خوبی جبران فرماید ما از غسل و تکفین دوست شما فارغ شدیم ، پس برای دفن او از جای برخیزید

مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ، ثُمَّ غَابَ عَنْ أَعْيُنِنَا، فَاجْتَمَعْنَا عَلَى رَأْسِهِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّجِيبِ وَالْعَوِيلِ حَتَّى قَضَيْنَا حَقَّهُ وَفَرَّغْنَا مِنْ أَمْرِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ.

۳۴۲ - وَعَنِ الشَّيْخِ الْمُؤْتَوِيِّ أَبِي عَمْرٍو الْعَمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: تَشَاجَرُ ابْنُ أَبِي غَانِمٍ الْقَزْوِينِيُّ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي «الْخَلْفِ» فَذَكَرَ ابْنُ أَبِي غَانِمٍ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى وَلَا خَلْفَ لَهُ، ثُمَّ أَنَّهُمْ كَتَبُوا فِي ذَلِكَ كِتَابًا وَأَنْقَذُوهُ إِلَى النَّاحِيَةِ، وَأَعْلَمُوهُ بِمَا تَشَاجَرُوا فِيهِ. فَوَرَدَ جَوَابُ كِتَابِهِمْ بِحُطْبَةٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ -:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ، وَأَجَارَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ، أَنَّهُ أَهْبَى إِلَيَّ أَرْيَابُ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وَلَا أَمْرِهِمْ، فَغَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا، وَسَاءَ مَا فِيكُمْ لَا فِينَا، لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا

زیرا جایگاه او در نزد سرورتان از همه شما گرامی تر بود» سپس از دیدگان ما نهان شد، ما نیز با گریه و ناله و زاری بر بالینش حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و از کار دفن او فارغ گشتیم، خدای او را رحمت کند!

۳۴۲ - شیخ مورد اطمینان ابو عمرو العمری رحمته الله گوید: میان ابو غانم قزوینی و گروهی از شیعیان مشاجره‌ای در مورد «خلف» رخ داد، و ابن ابی غانم ذکر کرد که ابو محمد علیه السلام در گذشته هیچ جانشینی ندارد، باری پس از آن همگی طی ارسالی نامه‌ای به ناحیه مقدسه (نوسط وکلای آنحضرت) او را از مشاجره‌ای که میانشان رخ داده باخبر ساختند.

پس پاسخ نامه آنان به خط مبارک آنحضرت علیه السلام اینگونه رسید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: خدایا ما و شما را از گیر و دار فتنه‌ها سلامت بدارد، و به ما و شما روح یقین عطا فرماید، و تنها ما و شما را از بازگشت ناخوشایند پناه دهد، همانا ارباب گروهی از شما در مسائل دین نزد من رسیده، که کارشان به شک و تردید درباره‌ی والیان امرشان افتاده، پس این مطالب موجب غم و اندوه ما برای شما شده نه برای خودمان، و ما را درباره‌ی شما ناخوش داشت نه برای خودمان، چرا که خداوند با ما است

فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا، وَنَحْنُ صَانِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَانِعُنَا.

یا هؤلَاءِ، مَا لَكُمْ فِي الرَّيْبِ تَتَرَدَّدُونَ، وَفِي الْحَيَرَةِ تَتَعَكِّسُونَ؟ أَوْ مَا سَمِعْتُمْ اللَّهَ يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، أَوْ مَا عَلِمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْأَنْبَاءُ بِمَا يَكُونُ وَيَعْدُثُ فِي أَمَّتِكُمْ، عَلَى الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ أَوْ مَا رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاقِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا، وَأَعْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا، مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، كُلَّمَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ، وَإِذَا أَقْلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ أَبْطَلَ دِينَهُ، وَقَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَلَّا! مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيَظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ وَإِنْ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى سَعِيداً فَقِيداً عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وما نیازی بجز او نداریم، وحق با ما است و هرگز تنهایی و خدلان دیگران ما را به هراس نیندازد، و ما ساخته و پرورش یافته و رهین مکت پروردگار خویش هستیم؛ و مردم پرورش یافته و تربیت شده مايند.

آهای! شما را چه شده که در دام شک و تردید افتاده اید، و در حیرت و آشفتگی وارونه شده اید؟! مگر این آیه را نخوانده اید که خدای تعالی فرموده: «ای کسانی که ایمان آوردید خدا را اطاعت کنید و رسول را فرمان برید و صاحبان امر را - نساء: ۵۹»؟! مگر از احادیث و اخباری که از ما بشما رسیده به آنچه اکنون و در آینده برای امامان شما از گذشته و باقی آنان رخ خواهد داد و قوف نیافته اید؟ مگر ندیدید که چگونه خداوند از زمان آدم علیه السلام تا ظهور امام ماضی (حسن عسکری) علیه السلام برای شما سنگرهای قرار داده تا بدانها پناه گیرید، و نشانه ها و علائمی تا بدانها راه یابید؟ هر وقت نشانه ای غائب شد نشانه و علم دیگری نمایان گشت، و هرگاه ستاره ای غروب نمود ستاره دیگری طلوع کرد، پس زمانی که خداوند او را قبض روح فرمود شما پنداشتید که خداوند دین خود را ابطال کرده و سبب میان خود و خلقش را بریده، هرگز! اینگونه نبوده و نخواهد بود، تا اینکه رستاخیز برپا شود و امر خدا ظاهر گردد درحالی که شما خوش ندارید، و بی شک امام ماضی علیه السلام سعید و فقید بر منهاج و جای پای پدرانش علیه السلام درگذشت،

حَذُّوْا الثَّغْلَ بِالثَّغْلِ ، وَفِيْنَا وَصِيَّتُهُ وَعِلْمُهُ ، وَمِنْهُ خَلْفُهُ وَمَنْ يَكْدُ مَسَدَهُ ، وَلَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ
إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ ، وَلَا يَدْعِيهِ دُونُنَا إِلَّا جَاحِدٌ كَافِرٌ ، وَلَوْ لَا أَنَّ أَمْرَ اللَّهِ لَا يُغْلَبُ ، وَسِرُّهُ لَا يُظْهَرُ وَلَا
يُغْلَنُ لَظْهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبَيَّنَ مِنْهُ عُقُولُكُمْ ، وَيَزِيلُ سُكُوكَكُمْ وَلَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ ،
وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَسَلَّمُوا لَنَا وَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارَ كَمَا كَانَ مِنَّا
الْإِبْرَادُ ، وَلَا تُحَاوِلُوا كَشْفَ مَا غُطِّيَ عَنْكُمْ ، وَلَا تَمِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَتَعْدِلُوا إِلَى الْيَسَارِ ،
وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمُودَةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِعَةِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ ، وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ ،
وَلَوْ لَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَاحِبِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ ، وَالْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ ، لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِي
شُغْلٍ مِمَّا قَدْ امْتَحَنَّا بِهِ مِنْ مُنَازَعَةِ الظَّالِمِ ، الثَّغْلُ الضَّالُّ ، الْمُتَنَاجِعُ فِي غَيْبِهِ ، الْمَضَادُّ لِرَبِّهِ

و در میان ما است وصیت و علم او ، و از اوست خلف و کسی که جانشین او شد ، و جز فرد
ستمکار گنهکار فرد دیگری در موضع او با ما منازعه نمی کند ، و جز ما ادعای آنرا نکند
مگر اهل انکار و کفر باشد ، و اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سرّ الهی
نبود ، چنان حقّ ما برای شما ظاهر می گردید که عقلها تان حیران گردد و تردیدتان
برطرف شود ، ولی مشیت خداوند بشود و هر چیزی که در لوح محفوظ مرقوم است تحقق
خواهد یافت ، پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شده و کارها را بنا و گذارید ،
و بدانید که هر خیری از ما به مردم می رسد ، برای اطلاع از آنچه بر شما پوشیده است
اصرار مورزید ، و به چپ و راست میل نکنید ، مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی
که روشن است به سمت ما قرار دهید ، من هر آنچه لازمه نصیحت و خیرخواهی بود
برایتان گفتم و خود خداوند بر من و شما شاهد است ، و اگر محبتی به شما نداشتیم و صلاح شما
را نظاره نمی کردم ، و به جهت ترحم و شفقت بر شما نبود ، گفتگوی با شما را ترک می گفتم ،
و فعلاً ما از مخاطبت با شما سرگرم ماجرای هستیم که گرفتار منازعه با ظالمی درشتخوی
و گمراه شده ایم^(۱) ، همو که پیرو هوی و هوس خود ، مخالف پروردگارش است

۱ - مراد از او جعفر کذاب است یا خلیفه زمان . (بحار)

الْمُدَّعِي مَا لَيْسَ لَهُ، الْجَاهِدِ حَقَّ مَنْ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، الظَّالِمِ الْغَاصِبِ .
وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، وَسِيرُ دِي الْجَاهِلِ رَدَاءٌ عَمَلِهِ، وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ
لِمَنْ عَقَبَى الدَّارَ .

عَصَمَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْأَسْوَءِ وَالْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ، فَإِنَّهُ وَلِيُّ
ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا وَحَافِظًا، وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ
وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا .
۳۴۳- وَعَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ
الْأَشْعَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا
يُعَرِّفُهُ نَفْسَهُ، وَيُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقِيَمُ بَعْدَ أَخِيهِ، وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ،
وغير ذلك من العلوم كلها .

قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزمان صلوات الله عليه

و ادّعی چیزی که متعلق به او نیست می کند، ظالمی است غاصب؛ منکر حق کسی شده
که از طرف خدا مفروض الطاعة است .

ودخت گرامی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الگوی خوبی برای شما است، و در آینده فرد جاهل
دست از عمل بردارد، و کافر خواهد فهمید که عاقبت نیکوی این منزلگاه از آن کیست .
امیدوارم خداوند از ناحیه رحمت خود ما و شما را از مواضع خطر و از بدیها و آفات
وامراض حفظ فرماید، زیرا تنها او سرپرست این امور و قادر بر آنچه می خواهد است،
و برای ما و شما ولی و حافظ می باشد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تمام اوصیا و
اولیا و مؤمنین باد، و صلوات و سلام خداوند بر محمد و آل او باد .

۳۴۳- سعد بن عبدالله گوید: احمد بن اسحاق اشعری گفت: یکی از شیعیان بنزد
من آمده و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و
ادّعا کرده بود که: امام بعد از پدرم من هستم، و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج
مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است .

احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم مکتوبی در این خصوص به ناحیه

وَصَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرٍ فِي دَرَجِهِ ، فَخَرَجَ إِلَيَّ الْجَوَابُ فِي ذَلِكَ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ :

أَتَانِي كِتَابُكَ - أَبْنَاكَ اللَّهُ - وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْقَذْتَهُ دَرَجَتُهُ ، وَأُحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَتْهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْفَاضِلِ ، وَتَكَرُّرِ الْخَطَا فِيهِ ، وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَّفْتُ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا ، أَيْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا ، وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوْقًا ، وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكُرُهُ ، وَلِيَّ عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِلْيَوْمِ الَّذِي لَا رَيْبَ فِيهِ ، وَنِسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ .

وَإِنَّهُ ثُمَّ يَجْعَلُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً ، وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً ، وَسَائِبِينَ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

مقدسه حضرت صاحب الامر نوشته و نامه جعفر [كذاب] را هم در جوف آن گذارده ارسال داشتم ، سپس جواب آن بدینگونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند تو را پاینده بدارد . مکتوب تو و نامه ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی بمن رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است ؛ مطلع گشتم ! اگر بدقت در آن مینگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم می شدی ! پروردگار پی شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی و خیری که درباره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است ، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل می گرداند ، و باطل را از میان می برد ، او بر آنچه من اکنون می گویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست ، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما درباره آن اختلاف داریم سؤال کرد ، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد . آنچه می خواهم بگویم این است که خداوند صاحب نامه (جعفر کذاب) را نه بر کسیکه نامه به او نوشته ؛ نه بر تو و نه بر هیچیک از مخلوق ؛ امام مفترض الطاعه قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچکس لازم ندانسته است ، و من بزودی مطالبی را برای شما روشن می گردانم که بخواست خدا بدان اکتفا کنید .

يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا ، وَلَا أَهْلَهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ ، وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَالْأَلْبَابَ ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عليهم السلام مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ ، وَيُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَدِينِهِمْ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا ، وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً ، وَبَايَنَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ ، وَمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ ، وَالآيَاتِ الْغَالِيَةِ .

فَمِنْهُمْ : مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا ، وَمِنْهُمْ : مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَجَعَلَ عَصَاهُ نُجْبَانًا مُبِينًا ، وَمِنْهُمْ : مَنْ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَمِنْهُمْ : مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْقَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ .
ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَنَمَّ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً

ای احمد بن اسحاق ، خدا تو را رحمت کند ، خداوند بندگان را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنان را مهمل نگذاشته است ، بلکه ایشان را با قدرت کامله خود آفریده و به آنان چشم و گوش و دل و فکر عطا فرموده ، آنگاه پیغمبران را به منظور بشارت به وعده خداوند و ترساندن آنان از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد ، تا ایشان را به اطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند ، و آنچه را از ایشان از امر خداوند و دینشان نمی دانند به آنان بفهماند . سپس بواسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه کتابهایی بر آنان نازل فرمود و فرشتگان را بسوی ایشان فرستاد ، تا آنان میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند .

یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد ، و دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را از دهای آشکاری گردانید ، و دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم به اجازه او افراد لال و پیس را شفا داد .
دیگری را منطق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد ،

آنگاه محمد صلی الله علیه و آله را بعنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با طلوع او بر مردم تمام کرد ، و طومار نبوت را با وجود مبارکش مظهر نمود و او را به سوی همه مردم

وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ ، وَبَيَّنَّ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ ، ثُمَّ قَبَضَهُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَمِيداً فَقِيداً سَعِيداً ، وَجَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام ، ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ أَحْسَنَ بِهِمْ دِينَهُ ، وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَتِهِمْ وَبَنِي عَمَّتِهِمْ وَالْأَدْنِيِّينَ فَلَا دُنْيَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فَرَقاً بَيِّنًا ، تُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمُخْجُوجِ ، وَالْإِمَامُ مِنَ الْمُأْمُومِ ؛ بِأَنْ عَصَتَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ ، وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ ، وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ ، وَنَزَّهَهُمْ مِنَ النَّبَسِ ، وَجَعَلَهُمْ خُزَانَ عِلْمِهِ ، وَمُسْتَوْدِعَ حِكْمَتِهِ ، وَمَوْضِعَ سِرِّهِ ، وَأَيَّدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ ، وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ أَحَدٍ ، وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ ، وَلَا الْعِلْمُ مِنَ الْجَهْلِ .

وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُدَّعِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ ، فَلَا أُدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ ، رَجَا أَنْ يُبَيِّمَ دَعْوَاهُ ، أَيْفَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالاً مِنْ حَرَامٍ ، وَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطِيئَةٍ

فرستاد و از راستگویی او آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت ، پس وی را در حالیکه پسندیده و نیکبخت بود قبض روح کرد . آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسرعمو و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند یکی پس از دیگری قرار داد ، تا دین خود را بوسیله آنان زنده گرداند و نور خود را کامل کند ، و میان آنان و برادران و اولاد عمومی آنان و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود ، زیرا خداوند امام و حجت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات منزّه کرده است . و ایشان را خزینه دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلائل تأیید فرموده است . اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند ، و هر بی سر و پائی دعوی «امر الله» و منصب خدایی می کرد ، و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی یافت ،

این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد ؛ نمی دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانائی در احکام دین خدا داشته است بخدا قسم او نمی تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد ، و میان خطا و صواب

وَصَوَابٍ، أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ، وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا، أَمْ يَوَرِّعُ؟ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ «أَرْبَعِينَ يَوْمًا» يَزْعَمُ ذَلِكَ لِلطَّلَبِ الشَّعْوَذَةِ، وَلَعَلَّ خَبْرَهُ تَأْدِي إِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ، وَأَنَارٌ عِصْيَانِهِ لِّلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ، أَمْ بِآيَةٍ؟ فَلَيَاتِ بِهَا، أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيَقِمْهَا، أَمْ بِدَلَالَةٍ؟ فَلْيَدِّكُزْهَا.

قال عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» حم ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَاثَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿

فرق بگذارد. و اگر به علم خود می بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد، و حتی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعی ندارد. و اگر او به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه کس دیده است، علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است. و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد، و اگر حجتی دارد آنرا اقامه نماید، و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند!

خداوند عَزَّوَجَلَّ در قرآن فرموده: «به نام خدای بخشاینده مهربان» ﴿حَا، مِمْ﴾ ﴿فَرُوسْتَادِنِ اَیْنِ کِتَابِ اَزِ سَوِی خِدَایِ تَوَانَایِ بِیْ هِمْتَا وَ دَانَایِ بِا حَکْمَتِ اِسْتِ﴾. ﴿مَا اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِ وَ اَنُجَه رَا مِیَانِ اَنِهَا اِسْتِ نِیَا فَرِیْدِیْمِ مَکْرَ بِحَقِّ وَ [تَا] سِرْآمَدِی نَامِ بَرْدِی، وَ کَسَانِی کِه کَافِر شَدَنَد اَز اَنُجَه بِیْم دَا دِه شَدَنَد رَوِی گِر دَا نَنَد.﴾ ﴿بِگُو: مَرا گَوِیْد کِه اَنُجَه جِزِ خِدا می خَوَانِیْد بِه مَن بَنَایِیْد کِه چِه جِیْز اَز اِیْنِ زَمِیْن - یا کِدا م بَخْشِ زَمِیْن - رَا آفَرِیْدِه اَنَد یا مَکْر در [آفَرِیْنِش] اَسْمَانِهَا شَرِکَت دَا شْتِه اَنَد؟! اِگَر رَا سْتِ گَوِیْد، بَرای مَن [دِلِی اَز] کِتَابِی کِه پِشِ اَز اِیْنِ [قُرْآن] آمَدِه بَاشَد یا بَاز مَانَدِه اِی اَز دَانِش [پِشِ سِیْنِیَان] بَیَا رِیْد.﴾

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿۳۴۴﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ .

فَالْتِمِِسْ - تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ - مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ ، وَامْتَحِنُهُ وَاسْأَلْهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُقَرِّرُهُ ، أَوْ صَلَاةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَحِبُّ فِيهَا ، لِنَعْلَمَ حَالَهُ وَمِقْدَارَهُ ، وَيُظْهِرَ لَكَ عَوَارِئَهُ وَنُقْصَانَهُ ، وَاللَّهُ حَسْبِيهِ .

حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ ، وَأَقَرَّهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ ، وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، وَإِذَا أَدْنَى اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ ، وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ . وَإِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ ، وَجَمِيلُ الصَّنْعِ وَالْوِلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ .

۳۴۴ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ : سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ

وکیست گمراہتر از کسی که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ نمی دهد و آنان از خواندن اینان بی خبرند؟ ﴿۳۴۴﴾ و چون مردم برانگیخته و فراهم شوند خدایان دشمن آنان باشند و برستش ایشان را انکار کنند - احقاف : ۶ - ۱ .

ای احمد بن اسحاق ، خداوند توفیقات را افزون کند آنچه را که گفتم از این زورگو (جعفر کذاب) پیرس و او را بدینگونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند ، و یا از یک غار واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آنرا بیان نماید ، و بخوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد ، حساب او با خدا است ، خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد ، بعلاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السلام ، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است ! هرگاه خداوند بها اجازه دهد که سخن بگوئیم آنوقت حق آشکار و باطل از میان می رود ، و تردید نیز در میان شما برطرف می شود ، من راغب و مشتاق خداوند در روزگار کفایت و زیبایی صُنْع و ولایت اویم ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ .

۳۴۴ - اسحاق بن یعقوب گوید : من از محمد بن عثمان رضی الله عنه (۱) درخواست نمودم نامه

الْعَمْرِي رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَى قَوْلِكَ التَّوْفِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَبَنَّاكَ ، وَوَقَاكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي-عَمِّنَا . فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ ، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ .

وَأَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدُهُ ، فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَأَمَّا الْفُقَاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَأْسَ بِالشَّلَابِ .

وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا تَقْبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقُطَعْ ، فَمَا آتَانَا اللَّهُ خَيْرًا بِمَا آتَاكُمْ .

وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ : فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَكَذَبَ الْوَقَّاتُونَ .

مرا که مشتمل بر پاره‌ای از مسائل مشکل است به ناحیه مقدسه تقدیم کند ، پس از ارسال آن جوابی در پاسخ به پرسشهای من به خط مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدین مضمون بدستم رسید :

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد ، اما اینکه پرسیده بودی که برخی از خاندان ما (سادات) و عموزدگان ما منکر وجود من هستند ،

پس این را بدان که بین خداوند و هیچکسی قرابت و خویشی نیست ، و هرکس منکر وجود من باشد از من نیست و راهی که او می‌رود راه پسر نوح است .

و اما راهی که عمویم جعفر و اولاد او نسبت به من پیش گرفته‌اند ، راه برادران یوسف است .

و اما فُقَاع (آبجو) نوشیدنش حرام است ولی نوشیدن شلّاب اشکالی ندارد .

و اما اموالیکه شما بما می‌رسانید ما آنرا برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم ، بنابراین هر که می‌خواهد بما برساند و هر که نمی‌خواهد قطع کند ، آنچه خداوند به ما داده است از آنچه شما می‌دهید بهتر است .

و اما ظهور فرج ، بسته بخواست خداوند است ، و تعیین کنندگان وقت دروغگویند .

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ لَمْ يُقْتَلْ ، فَكُفُّهُ وَتَكْذِيبُ وَضَلَالٌ .
وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ ، فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا ، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا
حُجَّةُ اللَّهِ .
وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ فَارْضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، فَإِنَّهُ يُقْتَلُ وَكِتَابُهُ كِتَابِي .
وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ ، فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ قَلْبَهُ ، وَيُزِيلُ عَنْهُ شَكَّهُ .
وَأَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ ، فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا مَا طَابَ وَطَهَرَ ، وَتَمَنُّ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ .
وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ ، فَإِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .
وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ الْأَجْدَعُ ، مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ فَلَا تُجَالِسُ
أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ ، فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ ، وَأَبَانِي عَلَيْهِمُ مِنْهُمْ بُرَاءٌ .
وَأَمَّا الْمُسْلِكُونَ بِأَمْوَالِنَا ، فَمَنْ اسْتَحْلَلَ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ .

و اما کسی که معتقد است که حسین کشته نشده ، عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است ،
و ضلالت و گمراهی می باشد .
و اما حوادث واقع ، در جل آنها به روایان احادیث ما مراجعه کنید ، که اینان
حجت من بر شمایند و ما حجت خدائیم .
و اما محمد بن عثمان عمری ، پس خداوند از او و از پدرش در قبل خشنود باشد ،
زیرا او فرد مورد اعتماد من است و نامه اش نامه من می باشد .
و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی ، به همین زودی خداوند دل او را به صلاح
می کشاند ، و شک را از او برطرف می سازد ،
و اما آن مالی را که برای ما فرستاده ای : نمی تواند مورد قبول ما واقع شود ، مگر
اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد ، و پول زن خواننده هم حرام است ،
و اما محمد بن شاذان بن نعیم ، او مردی از شیعیان ما اهل بیت است .
و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اجدع و اصحابش ملعون می باشند ، با اهل
مقالات ایشان همنشین مشو ، که من از آنان بیزارم ، و پدرانم نیز بیزارند .
و اما کسانی که اموال ما را می گیرند ، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند
و بخورند ، مثل اینست که آتش خورده اند ،

وَأَمَّا الْخُمْسُ ، فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطْيِيبِ
وِلَادَتِهِمْ ، وَلَا تَحْجَبَ .

وَأَمَّا نَدَامَةُ قَوْمٍ شَكُّوا فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ ، فَقَدْ أَقْلَنَّا مَنْ اسْتَقَالَ وَلَا حَاجَةَ
إِلَى صَلَةِ الشَّاكِّينَ .

وَأَمَّا عِلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ
زَمَانِهِ ، وَإِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي .

وَأَمَّا وَجْهُ الِانْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي ، فَكَالِانْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَشِيَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ
السَّحَابُ ، وَإِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ الشُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، فَاغْلِقُوا أَبْوَابَ
السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ ، وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ

وَأَمَّا خُمْس برای شیعیان ما مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته است ،
تا بواسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند .
و اما مردمی که از فرستادن آن اموال بنزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند
هر کس بخواهد آنچه بما داده به وی پس می دهیم ما احتیاجی به بخشش مردمی که درباره
ما شک دارند نداریم .

و اما علت غیبت که واقع شده ، خداوند عز و جل می فرماید : «ای کسانی که ایمان
آورده اید ، از چیزهایی میرسید که اگر برای شما آشکار شود شما را بد آید - مانده : ۱۰۱ » ،
این را بدانید که هر کدام از پدران من بیعت سلطان طاغی زمان خود را بگردن داشت ،
ولی من زمانی که ظهور می کنم ، بیعت هیچ یک از طاغیان روزگار را بگردن ندارم ،

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبت از من می برند ، مانند انتفاع از آفتاب پنهان در
ایر ها است ، من امان مردم روی زمین هستم ، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند
پس درهای سؤال را از اموری که مورد لزوم نیست ، ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی
که از شما نخواسته اند ، به مشقت نیاندازید ، و برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید ، زیرا

ذَلِكَ فَرَجُكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۳۴۵- أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّلَالُ الْقُمِّيُّ قَالَ: اخْتَلَفَتْ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَخْلُقُوا وَيَرْزُقُوا، فَقَالَ قَوْمٌ: هَذَا مُحَالٌ، لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَالَ آخَرُونَ: بَلَى اللَّهُ أَقْدَرُ الْأَئِمَّةِ عَلَى ذَلِكَ، وَقَوَّضَ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا، وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازُعًا شَدِيدًا، فَقَالَ قَائِلٌ: مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ لِيُوضِحَ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ، فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ، فَرَضِيَّتِ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ، فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جَهَّتِهِ تَوْقِيعٌ، نَسَخْتُهُ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ، وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

دعا کردن در تعجیل فرج خود فرج است سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و هر که طریق حق را پیروی کند باد!

۳۴۵- علی بن احمد دلّال قمی گوید: میان گروهی از شیعیان اختلافی واقع شد، گروهی می گفتند: خداوند عزوجل خلقت و روزی رساندن را به ائمه تفویض فرمود، و گروه دیگری معتقد بودند: این امری محال و ناشدنی است، بر خداوند چنین مطلبی روا و جایز نیست، زیرا آفریدن و خلقت تنها مختص خداوند عزوجل است و اجسام قادر به خلق اجسام نیستند، و گروه دیگری قائل بودند: بلکه خداوند ائمه را بر اینکار قادر ساخته و کار خلقت و روزی رساندن را بدیشان تفویض فرموده، و خلاصه میانشان در این موضوع مخالفت شدیدی رخ داد، تا اینکه یکی از میانشان گفت: چرا مسأله را به ابوجعفر محمد بن عثمان بازگو نمی کنید و از آن نمی پرسید تا حق را برای شما در آن آشکار و واضح کند؟! زیرا او طریق و راه به صاحب امر است. بنابر این همه به ابوجعفر راضی شده و به پیشنهاد او جواب مثبت دادند، پس مطلب را در نامه ای مکتوب داشته و به او رساندند، و توقیعی به منظور ایشان از ناحیه خارج شد و نسخه اش اینگونه بود:

بتحقیق خدای تعالی همو است که اجسام را آفریده، و روزیها را بخش کرده، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول نموده، هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بصیر.

وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عليهم السلام فَأَيُّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيحَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ
وَأَعْظَاماً لِحَقِّهِمْ .

۳۴۶- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِّيِّ رضی الله عنه قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ
ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِقَانِيُّ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رضی الله عنه مَعَ
جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ : عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْقُصْرِيُّ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ
شَيْءٍ ، فَقَالَ لَهُ : سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ .

فَقَالَ الرَّجُلُ : أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَهْوَى وَلِيُّ اللَّهِ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ قَاتِلِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ أَهْوَى عَدُوُّ اللَّهِ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ الرَّجُلُ : فَهَلْ يُجُوزُ أَنْ يُسَلِّطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَدُوَّهُ عَلَى وَلِيِّهِ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ : أَفَهُمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ! اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا

وَأَمَّا ائمه عليهم السلام ، از خداوند درخواست آفریدن می کنند و خداوند نیز می آفریند ،

و درخواست رزق و روزی می کنند پس خداوند روزی می رساند ، اینها را همه از جهت
ایجاب درخواست و بزرگداشت حق ایشان کند .

۳۴۶- شیخ صدوق ابن بابویه از محمد بن ابراهیم طالقانی نقل می کند که گفت : من

با گروهی که علی بن عیسی قصری یکی از ایشان بود نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن-

روح ^(۱) رضی الله عنه بودم که مردی برخاسته و به او گفت : من قصد دارم درباره مطلبی از شما
پرسشی کنم ، او گفت : از هر چه خواهی بپرس .

گفت : بفرمایید آیا حسین بن علی علیه السلام ولی خدا بود؟ گفت : آری .

پرسید : بفرمایید مگر قاتل او - لعنه الله - دشمن خدا نبود؟ گفت : آری .

پرسید : آیا جایز است که خداوند عز و جل دشمن خود را بر دوستش مسلط سازد؟

گفت : به جوابی که می دهم خوب گوش فراده ، این را بدان که خدای تعالی نه

يُخَاطَبُ النَّاسَ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ ، وَلَا يُشَافِهِهُمْ بِالْكَلَامِ ، وَلَكِنَّهُ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ يَبْعَثُ إِلَيْهِمْ [رُسُلًا] مِنْ أَجْنَاسِهِمْ وَأَصْنَافِهِمْ بَشَرًا مِثْلَهُمْ ، وَلَوْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مِنْ غَيْرِ صِنْفِهِمْ وَصُورِهِمْ لَنَفَرُوا عَنْهُمْ ، وَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُمْ ، فَلَمَّا جَاءُوا وَهُمْ وَكَانُوا مِنْ جَنَسِهِمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَتَشَبَّهُونَ فِي الْأَشْوَاقِ ، قَالُوا لَهُمْ : أَنْتُمْ مِثْلُنَا لَا نَقْبَلُ مِنْكُمْ حَتَّى تَأْتُونَا بِشَيْءٍ نَعْجِزُ عَنْ أَنْ نَأْتِيَ بِمِثْلِهِ ، فَتَعَلَّمْ أَنْكُمْ مَخْصُوصُونَ دُونَنَا بِمَا لَا تَعْدِرُ عَلَيْهِ ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمُ الْمَعْجَزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ الْخَلْقُ عَنْهَا .

فَمِنْهُمْ : مَنْ جَاءَ بِالطُّوفَانِ بَعْدَ الْإِعْذَارِ وَالْإِنْذَارِ فَفَرَّقَ جَمِيعُ مَنْ طَغَى وَتَمَرَّدَ .

وَمِنْهُمْ : مَنْ أَلْقَى فِي النَّارِ فَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا .

وَمِنْهُمْ : مَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحَجَرِ الصُّلْدِ النَّاقَةَ ، وَأَجْرَى مِنْ ضَرْعِهَا لَبَنًا .

وَمِنْهُمْ : مَنْ فُلَّقَ لَهُ الْبَحْرَ وَفَجَّرَ لَهُ مِنَ [الْحَجَرِ] الْعُيُونَ ، وَجَعَلَ لَهُ الْعَصَا الْيَابِسَةَ نُعْبَانًا

با مشاهده عیانی به مردم خطاب نمی کند و نه با مشافهه با ایشان سخن می گوید ، بلکه خداوند عز و جل رسولانی از جنس خودشان بر ایشان مبعوث می فرماید که همچون ایشان بشرند و اگر رسولانی از غیر صنف و صورتشان مبعوث می کرد از ایشان می رسیدند و کلامشان را نمی پذیرفتند و چون پیامبران به نزد آنان آمدند و از جنس آنان بودند طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند ، گفتند : شما بشری مانند ما هستید و کلام شما را نمی پذیریم مگر آنکه معجزه ای بیاورید که ما از آوردن مثل آن عاجز باشیم آنگاه خواهیم دانست که شما را به کاری اختصاص داده اند که ما بر انجام آن توانا نیستیم ، آنگاه خدای تعالی برای آنان معجزاتی قرار داد که خلائق از انجام آن ناتوان بودند ،

یکی از آنان پس از ائذار و برطرف ساختن عذر و بهانه طوفان آورد و جمیع طاغیان و متمردان غرق شدند ،

و دیگری را در آتش افکندند و آتش بر او سرد و سلامت شد ،

و برای دیگری از سنگ سخت ناقه بیرون آورد و از پستانش شیر جاری ساخت ،

و برای دیگری دریا را شکافت و از سنگ چشمه ها جاری ساخت و عصای خشک

تَلْتَفُ مَا يَأْفِكُونَ .

و مِنْهُمْ : مَنْ أَهْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأَخْبَى الْمَوْتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ، وَأَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ .

و مِنْهُمْ : مَنْ انْشَقَّ لَهُ الْقَمَرُ وَكَلَمَتْهُ الْبَهَائِمُ ، مِثْلُ الْبَعِيرِ وَالذَّئْبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ . فَلَمَّا أَتَوْا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَعَجَزَ الْخَلْقُ مِنْ أَمْرِهِمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ ، كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَلَطِيفُهُ بِعِبَادِهِ وَحِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَاءَهُ مَعَ هَذِهِ الْمُعْجِزَاتِ فِي حَالٍ غَالِبِينَ وَأُخْرَى مَغْلُوبِينَ ، وَفِي حَالٍ قَاهِرِينَ وَأُخْرَى مَقْهُورِينَ ، وَلَوْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَقَاهِرِينَ ، وَلَمْ يَسْتَلْهُمْ وَلَمْ يَمْتَحِنْهُمْ لَأَتَّخَذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَلَمَّا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمِحَنِ وَالْاخْتِبَارِ ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ ، لِيَكُونُوا فِي حَالِ-
الْمِحْنَةِ وَالْبُلُوِّ صَابِرِينَ وَفِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَالظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ ، وَيَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرَ شَائِحِينَ وَلَا مُسْتَجَبِرِينَ ، وَلِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَهًا

او را ازدهایی قرار داد که سحر آنان را ببلعید .

و دیگری کور و پیس را شفا داد و مردگان را به اذن خداوند زنده کرد و به مردم خبر داد که در خانه هایشان چه می خورند و چه ذخیره می کنند ،
و برای دیگری شق القمر شد و چهار پایانی مثل شتر و گاو و غیر ذلك با وی سخن گفتند .

و چون اینکارها را کردند و مردم امتشان در کار آنان عاجز شدند و نتوانستند کاری مانند ایشان انجام دهند خدای تعالی پیامبران را با این قدرت و معجزات از روی لطف و از سر حکمت گاهی غالب و گاهی مغلوب و زمانی قاهر و زمانی دیگر مقهور ساخت ،
و اگر آنان را در جمیع احوال غائب و قاهر قرار می داد و مبتلا و خوار نمی ساخت مردم آنان را به جای خدای تعالی می پرستیدند و فضیلت صبرشان در برابر بلا و محنت و امتحان شناخته نمی شد ولی خدای تعالی احوال آنان را در اینباره احوال سایرین قرار داد تا درحال محنت و آشوب صابر و به هنگام عافیت و پیروزی بر دشمن شاکر و در جمیع احوالشان متواضع باشند ، نه گردن فراز و متکبر ، و چنین کرد تا بندگان بدانند پیامبران نیز خدایی

هُوَ خَالِقُهُمْ وَمُدَبِّرُهُمْ فَيَعْبُدُوهُ وَيُطِيعُوا رُسُلَهُ، وَتَكُونُ حُجَّةُ اللَّهِ تَائِبَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ، وَادَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ، أَوْ عَانَدَ وَخَالَفَ، وَعَصَى وَجَحَدَ، بِمَا أَتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ، وَ«لَيْسَ لَكَ مِنْ هَذَا عَنْ بَيِّنَةٍ وَتَحْنِي مِنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ».

قال مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عليه السلام : قَعُدْتُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ عليه السلام فِي الْغَدِ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي : أَرَأَاهُ ذَكَرَ لَنَا مَا ذَكَرَ يَوْمَ أَمْسٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ؟ فَأَبْتَدَأَنِي وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، لَنْ أَخْرُجَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحْتَطِفُنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ بِرَأْيِي، وَمِنْ عِنْدِ نَفْسِي : بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَصْلِ، وَمَسْمُوعٌ مِنَ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ.

۳۴۷- وَمِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، رَدَّ عَلَى الْغُلَاةِ مِنَ التَّوْقِيعِ جَوَابًا لِكِتَابٍ كَتَبَ إِلَيْهِ عَلَى يَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ هِلَالٍ الْكَرْخِيِّ :

دارند که خالق و مدبر آنهاست و او را بپرستند و از رسولان او اطاعت نمایند و حجت خدا ثابت و تمام گردد بر کسی که درباره آنان از حد درگذرد و برای آنان ادعای ربوبیت کند یا عناد و مخالفت و عصیان ورزد و منکر تعالیم و دستورات رسولان و انبیاء گردد، و «تا آن که [به گمراهی] هلاک می شود به حجتی روشن هلاک شود و آن که [به هدایت] زنده می ماند به حجتی روشن زنده بماند - انفال : ۴۲».

محمد بن ابراهیم بن اسحاق عليه السلام گوید : فردای آنروز نزد شیخ ابوالقاسم ابن روح بازگشتم و در دل می گفتم : آیا فکر نمی کنی آنچه دیروز گفته از پیش خود گفته باشد؟ در همین افکار بودم که شیخ ابتدا به کلام کرده و گفت : ای محمد بن ابراهیم، چنانچه از آسمان بر زمین فرو افتم و پرندگان مرا بربایند و یا طوفان مرا در دره عمیقی افکند نزد من بسیار محبوبتر است تا در دین خداوند به رأی و نظر خود یا از پیش خود سخنی گویم، بلکه کلام من برگرفته از اصل و مسموع از حضرت حجت صلوات الله و سلامه علیه است.

۳۴۷- و از جمله توقیعاتی که از جانب حضرت صاحب الزمان عليه السلام در رد غلات خارج شده نامه ای است که در پاسخ محمد بن علی بن هلال کرخی داده اند :

یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا يَصِفُونَ، سُبْحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ، لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ، بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ، كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ».

وَأَنَا وَجَمِيعُ آبَائِي مِنَ الْأَوَّلِينَ: آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى، وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ، وَمِنَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَغَيْرُهُمَا مِمَّنْ مَضَى مِنَ الْأَيُّمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، إِلَى مَبْلَغِ أَيَّامِي وَمُنْتَهَى عَصْرِي عَيْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى».
 یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، قَدْ آذَانَا جُهَلَاءَ الشَّيْعَةِ وَحَقَّاقُوهُمْ، وَمَنْ دِينُهُ جُنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ.

ای محمد بن علی، خداوند بسی برتر از آنچه‌هایی است که او را وصف می‌کنند، پاک و منزّه است و به حمد شایسته، ما هرگز شریکان او در علم نیستیم و نه در قدرت و نیرویش، بلکه هیچکس جز او از غیب خبردار نیست، همچنانکه در کتاب محکم خود فرموده: «بگو جز خدا هیچیک از اهل آسمان و زمین از غیب خبر ندارند» - نقل: ۶۵.
 و من و تمام اجداد نخستینم: حضرات آدم و نوح و ابراهیم و موسی و غیر انبیای ایشان، و از آخرین: محمد رسول خدا و علی بن ابی طالب و جز آن دو از امامان گذشته - صلوات الله علیهم اجمعین - تا آخر عمرم و پایان روزگار همه و همه بندگان خداوند عز و جل می‌باشیم، خداوند عز و جل می‌فرماید: «و هر که از یاد کرد و ذکر و پند من روی بگرداند پس معیشت و زیستنی تنگ دارد و روز رستاخیز او را نابینا برانگیزم» * گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا برانگیختی و حال آنکه بینا بودم؟! * گوید: بدین گونه [امروز کور محسور شدی زیرا] آیات ما به تو رسید و تو آنها را به فراموشی سپردی و همچنان امروز فراموش می‌شوی - طه: ۱۲۶ - ۱۲۴.

ای محمد بن علی، افرادی احمق و جاهل از شیعیان و گروهی که مذهبشان به اندازه بال مگسی ارزش ندارد خاطرهم را آزوده‌اند!

قَاشَهُدُ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً ، وَرَسُولُهُ مُحَمَّدٌ ﷺ ، وَمَلَائِكَتُهُ
وَأَنْبِيَاءُهُ ، وَأَوْلِيَائُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

وَأَشْهَدُكَ ، وَأَشْهَدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ بِمَنْ يَقُولُ : إِنَّا
نَعْلَمُ الْغَيْبَ ، أَوْ نُشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ ، أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي رَضِيَ اللَّهُ لَنَا وَخَلَقَنَا لَهُ
أَوْ يَتَعَدَّى بِنَا عَمَّا قَدْ قَسَرْتُهُ لَكَ وَبَيَّنَّتهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي .

وَأَشْهَدُكُمْ : أَنَّ كُلَّ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يَبْرُءُ مِنْهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَأَوْلِيَائُهُ ، وَجَعَلْتُ
هَذَا التَّوْقِيعَ الَّذِي فِي هَذَا الْكِتَابِ أَمَانَةً فِي عُنُقِكَ وَعُنُقِي مَنْ سَمِعَهُ أَنْ لَا يَكْتُمَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ
مَوَالِيٍّ وَشِيعَتِي ، حَتَّى يَظْهَرَ عَلَى هَذَا التَّوْقِيعِ الْكُلِّ مِنَ الْمَوَالِي لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَلَافَهُمْ
فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ اللَّهِ الْحَقِّ ، وَيَسْتَهْوُونَ عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ مُنْتَهَى أَمْرِهِ ، وَلَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ ، فَكُلُّ مَنْ
فِيهِمْ كِتَابِي وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى مَا قَدْ أَمَرْتُهُ وَمَنْهَيْتُهُ ، فَقَدْ حَلَّتْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ مِنَ اللَّهِ وَمَنْ

پس من خداوند لا شریک را به گواهی می گیریم و تنها همان شهادت کافی است، و نیز
رسول او محمد ﷺ و تمام ملائکه و انبیاء و اولیاء را به شهادت می گیریم .

و نیز تو را و تمام کسانی که نامهام را استماع خواهند کرد که من در پیشگاه خدا و
رسول او از تمام کسانی که معتقدند ما غیب را می دانیم یا در ملک خدا مشارکت داریم
و جایگاه ما را در مکانی جز آن محلی که مورد رضایت خدا بوده و برای همان خلق
فرموده قرار دهد یا از مواردی که برای تفسیر کردم و در ابتدای نامه آشکار نمودم تعدی
و تجاوز کند از تمام آنها همه و همه ابراز بیزاری و برانت می کنم !!

و تمام شما را به گواهی می گیرم هرکسی را که من از او اظهار برانت می کنم بی شک
خداوند و ملائکه و رسولان و اولیاء همگی از او بیزارند . و من توقیع در این نامه را
بصورت امانت بر گرده تو و هر که آنرا استماع نماید نهادم که آن را از احدی از شیعیان
و موالی ما کتمان و پنهان مسازد ، تا این مطالب بر تمامی آنان آشکار و ظاهر گردد ، شاید
خداوند عَزَّ وَجَلَّ از ایشان جبران فرموده و آنان به دین حق مراجعت کنند ، و از راهی که
آخرش را نمی دانند و به آن نخواهند رسید بازایستند ، پس هر که نامه مرا فهمید و دریافت
و از آنچه امر و نهی ساختم بازنگشت ، این چنین کسی شایسته لعن خداوند و آن بندگان

ذَكَرْتُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ.

۳۴۸- رَوَى أَصْحَابُنَا أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الشَّرِيعِيَّ، كَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ ادَّعَى مَقَاماً لَمْ يَجْعَلْهُ فِيهِ مِنْ قَبْلِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام وَكَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى حُجَجِهِ عليه السلام وَتَسَبَّ إِلَيْهِمْ مَا لَا يَلِيقُ بِهِمْ وَمَا هُمْ مِنْهُ بِرَاءٌ، ثُمَّ ظَهَرَ مِنْهُ الْقَوْلُ بِالْكَفْرِ وَالْإِلْحَادِ.

وَكَذَلِكَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرٍ النَّمِيرِيُّ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام، فَلَمَّا تَوَفَّى ادَّعَى النِّيَابَةَ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ، فَفَضَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمَا ظَهَرَ مِنْهُ مِنَ الْإِلْحَادِ وَالْغُلُوِّ وَالْقَوْلِ بِالتَّنَاسُخِ، وَكَانَ أَيْضاً يَدَّعِي أَنَّهُ رَسُولُ نَبِيِّ أَرْسَلَهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَيَقُولُ فِيهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَيَقُولُ بِالْإِبَاحَةِ لِلْمَحَارِمِ.

وَكَانَ أَيْضاً مِنْ جُمْلَةِ الْغُلَاةِ: أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ الْكَرْخِيُّ، وَقَدْ كَانَ مِنْ قَبْلُ فِي عِدَادِ أَصْحَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ تَغَيَّرَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ وَأَنكَرَ نِيَابَةَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ،

صالحی که برایت گفتم گردد.

۳۴۸- أصحاب برای ما نقل کرده‌اند که ابو محمد حسن شریعی ابتدا از أصحاب امام هادی سپس امام حسن عسکری علیه السلام بود، و او نخستین فردی بود که ادعای مقامی نمود که خداوند برای او از جانب صاحب الزمان قرار نداده و شایسته آنها نبود، و چیزهایی به آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنان از آن بیزار بودند، سپس مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر و آشکار گشت.

و همچنین محمد بن نصیر نمیری ابتدا از أصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، و پس از فوت آنحضرت ادعای نیابت صاحب الزمان را نمود، و خداوند به جهت الحاد و غلو و عقیده تناسخی که از او ظاهر شد وی را رسوا و مفتضح فرمود، و او مدعی شده که پیغمبر است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است، و معتقد به خدائی امام هادی علیه السلام بود، و نزدیکی با محارم را جایز و مباح می‌دانست.

و همچنین از افراد غالی یکی: احمد بن هلال کرخی است، او قبلاً از جمله أصحاب امام هادی علیه السلام بود، سپس از عقیده‌اش تغییر یافته و منکر نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان شد،

فَخَرَجَ التَّوْقِيعُ بِلَعْنِهِ مِنْ قَبْلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْهُ ، وَمِنْ جُحْلِهِ مَنْ لَعَنَ وَتَبَرَّأَ مِنْهُ .
وَكَذَلِكَ كَانَ أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ الْحَلَّاجُ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ-
عَلِيٍّ الشَّلْمَغَانِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - فَخَرَجَ التَّوْقِيعُ بِلَعْنِهِمُ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ
جَمِيعاً ، عَلَى يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - وَنَسَخْتُهُ :
عَرَفْتُ - أَطَالَ اللَّهُ بِهَاكَ وَعَرَّفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ - ! مَنْ تَشِيقُ بِدِينِهِ
وَتَسْكُنُ إِلَى نَبِيِّهِ مِنْ إِخْوَانِنَا - أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَهُمْ - بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالشَّلْمَغَانِيِّ -
عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ الثَّقَمَةَ وَلَا أَمْهَلَهُ - قَدْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ ، وَالْحَدَّ فِي دِينِ اللَّهِ وَادَّعَى مَا
كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى ، وَافْتَرَى كَذِباً وَزُوراً ، وَقَالَ بُهْتَاناً وَإِثماً عَظِيماً كَذَبَ الْعَادِلُونَ
بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً ، وَخَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً .
وَإِنَّا بَرُّنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ - مِنْهُ

در پی این حرکت توقیعی از صاحب الامر مبتنی بر لعن و برائت او در میان افراد دیگری
که لعن شده بودند ؛ صادر شد .

و همچنین بود أبو طاهر محمد بن علی بن بلال ، و حسین بن منصور حلاج ، و محمد بن-
علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقیر - لعنهم الله - ، برای تمام اینان توقیعی بر لعن
و برائت از همه آنان بدست شیخ أبو القاسم حسین بن روح رحمه الله بدین مضمون صادر شد :
« خداوند عمر تو را طلالی گرداند و همه خوبیها را بتو بشناساند ، و سرانجام تو را به
نیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند به کسانی که به دیانت آنان اطمینان داری
اعلام کن که محمد بن علی معروف به شلمغانی خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر
مهلت به او نمی دهد ، چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده
و چیزهایی ادعا کرد که موجب کفر به خالق متعال شد ، و بخدا دروغ و بهتان بست و گناه
بزرگی نمود ، آنان که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده اند
و زیانی بس آشکار بردند .

ما از طرف خدا و رسول صلوات و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد از او بیزاریم چنانچه

وَلَعْنَاهُ عَلَيْهِ لَعَائِنَ اللَّهِ تَتَرَى، فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَالْبَاطِنِ، فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ، وَفِي كُلِّ وَقْتٍ، وَعَلَى كُلِّ حَالٍ، وَعَلَى مَنْ شَآئِعَهُ وَبَلَغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا فَأَقَامَ عَلَى تَوَلَّاهُ بَعْدَهُ.

أَعْلَمُهُمْ - تَوَلَّاهُمْ اللَّهُ -: إِنَّا فِي التَّوَقُّيِّ وَالْمُحَازَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ بِمَنْ تَقَدَّمَ مِنْ نُظَرَانِهِ، مِنْ الشَّرِيعِيِّ وَالنَّمِيرِيِّ، وَالْهَلَالِيِّ، وَالْبِلَالِيِّ، وَغَيْرِهِمْ، وَعَادَةُ اللَّهِ جَلَّ تَنَاوُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ، وَبِهِ نَفِيقُ وَإِيَّاهُ نُسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أَمْرٍ نَا وَنَعْمَ الْوَكَيلُ.

«وَأَمَّا الْأَبْوَابُ الْمَرْضِيُّونَ، وَالشُّفَرَاءُ الْمُتَدَوِّحُونَ فِي زَمَانِ الْغَيْبَةِ»

فَأَوَّلُهُمُ الشَّيْخُ الْمُتَوَقُّقُ بِهِ أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الْعُمَرِيُّ، نَصَبَهُ أَوَّلًا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ ابْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ، فَتَوَلَّى الْقِيَامَ بِأُمُورِهِمَا حَالَ حَيَاتِهِمَا عليه السلام، ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ قَامَ بِأَمْرِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام وَكَانَتْ تَوَقُّيعَاتُهُ وَجَوَابُ الْمَسَائِلِ تَخْرُجُ عَلَى يَدَيْهِ. فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ، قَامَ ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ مَقَامَهُ، وَنَابَ مَنَابَهُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ.

او او را لعنت می کنیم، در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و لعنت خدا بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توقیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند، و مردم را از این موضع مطلع گردان - خدا شما را دوست بدارد -: ما در پرهیز و حذر از او همان رفتار را داریم که با افراد همانند گذشته او داشتیم مانند: شریعی، نمیری، هلالی و بلالی، و دیگر از ایشان، و بعد از او ما عسادت خدا را نسیک دانسته و می دانیم و به او اعتقاد می کنیم و از وی یاری می جوئیم و در همه امور، او برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است.

«ابواب مرضی، وسفیران مدوح در زمان غیبت»

پس نخستین ایشان شیخ مورد اعتقاد أبو عمرو عثمان بن سعید عمری است، ابتدا منصوب از طرف امام هادی عليه السلام، پس از طرف فرزندش امام حسن عسکری عليه السلام بود، و تا زمان حیات آندو امام عليه السلام متولی امور ایشان بود، سپس بعد از آندو کمر به خدمت صاحب الزمان عليه السلام بست و همه توقیعات و پاسخ مسائل تماماً توسط او خارج میشد. پس هنگامی که وفات یافت، فرزندش أبو جعفر محمد بن عثمان جای او را گرفت و در تمام امور مسؤولیت پدر را ادامه داد.

فَلَمَّا مَضَى هُوَ ، قَامَ بِذَلِكَ أَبُو الْقَاسِمِ حُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ مِنْ بَنِي نُوحْتٍ ، فَلَمَّا مَضَى هُوَ ، قَامَ مَقَامَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ وَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِذَلِكَ إِلَّا بَنَصُّ عَلَيْهِ مِنْ قِبَلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ ، وَنَصَبَ صَاحِبَهُ أَتَذِي تَقَدَّمَ عَلَيْهِ ، وَلَمْ تَقْبَلِ الشَّيْعَةُ قَوْلَهُمْ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِ آيَةٍ مُعْجَزَةٍ تَظْهَرُ عَلَى يَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِنْ قِبَلِ صَاحِبِ الْأَمْرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِمْ ، وَصِحَّةِ بَايَتِهِمْ ، فَلَمَّا حَانَ رَحِيلُ أَبِي الْحَسَنِ السَّمُرِيِّ مِنَ الدُّنْيَا وَقَرُبَ أَجَلُهُ قِيلَ لَهُ : إِلَى مَنْ تُوصِي ؟
فَأَخْرَجَ إِلَيْهِمْ تَوْقِيعًا نَسَخْتُهُ :

۳۴۹- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ ! أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ ، فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ، وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ ، وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ ظُلْمًا وَجَوْرًا .

پس از وفات او ؛ أبو القاسم حسین بن روح از بنی نوحته عهده دار این مسؤولیت گردید ، بعد از وفات او ؛ أبو الحسن علی بن محمد سمری جانشین او شد ، و انتصاب مقام نیابت تنها به نص صریح خود صاحب الزمان علیه السلام و امضای نایب سابق صورت می گرفت ، و شیعیان سخن او را تنها با انجام معجزه ای می پذیرفتند که بدست هر کدامشان از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام جاری می گشت ، که آن دلالت بر راستی و صدق گفتار او و صحت باییت او نماید ، پس زمانی که بانگ رحیل أبو الحسن سمری (آخرین نایب) زده شد و او ان مرگش فرا رسید از او پرسیدند : به چه کسی وصیت می کنی ؟ پس توفیقی را برای آنان خارج ساخت که نسخه آن چنین است :

۳۴۹- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : ای علی بن محمد سمری ! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مُرد ، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که غیبت تامه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دها و پرشدن زمین از ستم واقع خواهد شد .

وَسَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا قَدْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ
وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
فَنَسَخُوا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجُوا، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عَادُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ.
فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ: مَنْ وَصَّيْكَ مِنْ بَعْدِكَ؟
فَقَالَ: اللَّهُ أَمْرٌ هُوَ بِالْغُهِ، وَقَضَى.
فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ.

**

*

و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید هر که پیش از
خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای رؤیت و مشاهده کند دروغگوی مفتری است، و لا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
پس؛ از آن توقیع استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند، و چون روز ششم فرا
رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود،

یکی از مردمان پرسید: وصی تو پس از شما کیست؟

گفت: خداوند را امری است که خود او رساننده آن است، و فوت کرد.

پس این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ -.

**

*

«ذِكْرُ طَرَفٍ بِمَا خَرَجَ أَيْضاً عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام»

- مِنَ الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ وَغَيْرِهَا ، فِي التَّوْقِيعَاتِ عَلَى أَيْدِي الْأَبْوَابِ الْأَرْبَعَةِ وَغَيْرِهِمْ -

۳۵۰ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رَفَعَهُ - عَنِ الزُّهْرِيِّ ، قَالَ : طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَباً شَافِئاً حَتَّى ذَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ ، فَوَقَعْتُ إِلَى الْعُمَرِيِّ وَخَدَمْتُهُ وَلَزِمْتُهُ ، فَسَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام .

قال : لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ وَصُولٌ ، فَخَضَعْتُ لَهُ . فَقَالَ لِي : بَكَرٌ بِالْغَدَاةِ .

فَوَاقَيْتُ ، فَاسْتَقْبَلَنِي وَمَعَهُ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا ، وَأَطْيَبِهِمْ رِيحًا وَفِي كُمِهِ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ التُّجَّارِ ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعُمَرِيِّ ، فَأَوْصَى إِلَيْهِ فَعَدَلْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ .

ثُمَّ مَرَّ لِيَدْخُلَ الدَّارَ وَكَانَتْ مِنَ الدُّوَرِ الَّتِي لَا يَكْتَرِثُ بِهَا .



«مقداری از فرمایشات امام زمان عليه السلام در مورد مسائل فقهی و غیر آن»

«در توقیعاتی که توسط نواب چهارگانه و غیر ایشان از او صادر شده»

۳۵۰ - محمد بن یعقوب کلینی در حدیثی مرفوع از زهری نقل می‌کند که گفت : من

در پی این امر (مشاهده حضرت صاحب) جستجوی بسیار نمودم بطوری که در این راه ثروت قابل توجهی از دستم رفت ، و در آخر کمر به خدمت و لزوم «عمری» بسته و نزد او رفتم ، پس از چندی از او سراغ امام زمان عليه السلام را گرفتم .

گفت : وصول به آن ممکن نیست ، پس من خاضعانه درخواستم را تکرار نمودم ، او نیز به من گفت : فردا صبح پیش از دیگران نزد من بیا .

من نیز فردا بر عهد خود وفا کردم ، دیدم او به همراه جوانی با چهره‌ای زیبا و رایحه‌ای دل‌انگیز نزد من می‌آید ، در آستین او چیزی شبیه تاجران بود ، چون نظر بر او انداختم به عمری نزدیک شدم ، پس با اشاره او متوجه آن جوان شده و از او هرچه پرسیدم مرا پاسخ گفت . سپس حرکت نمود تا داخل سرا شود ، سرائی که هیچ اعتنایی بدان نمی‌شد .

فَقَالَ الْعُمَرِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ فَاسْأَلْ فَإِنَّكَ لَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ .
 فَذَهَبْتُ لِأَسْأَلَ ، فَلَمْ يَسْتَمِعْ وَدَخَلَ الدَّارَ وَمَا كَلَّمَنِي بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنْ قَالَ :
 مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى
 أَنْ تَنْفُضَ النُّجُومُ ، وَدَخَلَ الدَّارَ .

۳۵۱- وَعَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ: كَانَ فِيهَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي-
 جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ الْعُمَرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ
 اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ :

أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا ، فَلَا تَنْ كَانَ كَمَا يَقُولُ
 النَّاسُ : «إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ» فَسَأَلْتُ عَنْهُ أَنَّ
 الشَّيْطَانَ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ ، فَصَلَّاهَا وَارْغَمَ الشَّيْطَانُ أَنْفَهُ .

عمری گفت : اگر پرسشی داری بیرس چون پس از این دیگر او را نخواهی دید!
 من پیش رفتم که بیرس ، ولی او گوش نداد و داخل سرا شده و جز این کلمات چیز
 دیگری به من نگفت :

ملعون است ملعون است هر که نماز عشاء را تا پر شدن ستارگان آسمان به تأخیر
 اندازد!

ملعون است ملعون است هر که نماز صبح خود را تا بر طرف شدن ستارگان به تأخیر
 اندازد!

این مطالب را گفت و داخل سرا شد .

۳۵۱- محمد بن جعفر اسدی گوید : در ضمن پاسخ مسائلی که من از حضرت
 صاحب الزمان علیه السلام پرسیده بودم و محمد بن عثمان برای من فرستاد ، مرقوم بود که :
 واما آنچه پرسیدی از نماز خواندن هنگام طلوع و غروب آفتاب ، اگر مطلب چنان
 باشد که می گویند آفتاب از میان دو شاخ شیطان طلوع می کند و در همانجا هم غروب
 می کند ، هیچ عملی بهتر از نماز : بینی شیطان را به خاک نمی مالد ، پس نماز بخوان و بینی
 شیطان را به خاک بمال .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَّتَا ، وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ ، فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلِّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ ، وَكُلُّ مَا سَلَّمَ فَلَا خِيَارَ لِصَاحِبِهِ فِيهِ احْتِاجٌ أَوْ لَمْ يَحْتَاجْ ، افْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَغْنَى عَنْهُ .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَيَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ ، وَنَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ ، مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَلِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ مُجَابٍ» فَمَنْ ظَلَمْنَا كَانَ فِي جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ لَنَا ، وَكَانَتْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي تَبَيَّنَتْ غُلْفَتُهُ بَعْدَ مَا يُحْتَنُّ مَرَّةً أُخْرَى فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُقَطَعَ غُلْفَتُهُ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَصْجُحُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً .

اما اینکه پرسیده‌ای اگر کسی ملکی را وقف ناحیه ما کند یا برای ما قرار دهد ، اگر صاحبش محتاج به آن شد می‌تواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب این است که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده ، صاحب ملک اختیار دارد که امضاء خود را پس گرفته و آنرا باطل و فاسد نماید ولی اگر تسلیم متولی وقف شده ، صاحب ملک نمی‌تواند در آن تصرف کند ، خواه محتاج به آن یا بی‌نیاز از آن باشد .

واما اینکه پرسیده‌ای کسانی در اموال ما که در دست آنها است ، بدون اجازه ما تصرف می‌کنند و استفاده آنرا برای خود حلال می‌دانند ، هرکس اینکار را بکند ملعون است ، و ما روز قیامت از وی بازخواست می‌کنیم ، رسول خدا ﷺ فرموده : «هرکس آنچه را که نزد عترت من حرام است حلال بداند ، بر زبان هر پیغمبری ملعون است» پس هرکس حق ما را تضییع کند از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود چنانکه خداوند خود فرموده : «هَانُكَ لَعْنَةُ خُذَا بَرِ سَتَمَكَارَانِ بَادَا» - هود : ۱۸ .

واما آن پرسشی که از امر کودکی که پس از ختنه کردن دوباره بر آن پوست برآید ، آیا واجب است دیگر بار ختنه شود؟ آری واجب است آن پوست بریده شود ، زیرا زمین از بول فرد ختنه نشده تا چهل صباح ناله می‌کند .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلِّيِّ وَانْتَارُ وَالصُّورَةَ وَالسَّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، هَلْ يَجُوزُ صَلَاتُهُ؟ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عِبْدَةِ الْأَصْنَامِ وَالتَّيْرَانِ أَنْ يُصَلِّيَ وَالتَّارُ وَالصُّورَةَ وَالسَّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عِبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَالتَّيْرَانِ .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الضَّيَّاعِ الَّتِي لِنَاحِيَّتِنَا ، هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعِبَارَتِهَا وَأَدَاءُ الْخِرَاجِ مِنْهَا ، وَصَرَفُ مَا يُفْضَلُ مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَّةِ ، احْتِسَاباً لِلْأَجْرِ ، وَتَقَرُّباً إِلَيْكُمْ؟ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْصَرِفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ ، فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا . مَنْ فَعَلَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ بِغَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مِنَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، وَمَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئاً فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَاراً وَسَيَصِلُ سَعيراً .

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لِنَاحِيَّتِنَا ضَيْعَةً ، وَيُسْلِمُهَا مِنْ قِيمٍ يَقُومُ

وَأَمَّا اینکه پرسیده‌ای شخصی نماز می‌گزارد و آتش و تصویر و چراغ مقابل وی قرار دارد ، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و مردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته‌اند ، جواب اینست که اگر نمازگزار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد ، جایز است ولی اگر از اولاد بت پرستان باشد ، جایز نیست روبری آنها نماز بگزارد .

وَأَمَّا اینکه پرسیده‌ای مزارعی در ناحیه شما وقف ما شده ، آیا جایز است کسی آنرا آباد کند و بعد از کسر مخارجی که برداشته بقیه مداخل آنرا به ناحیه ما بفرستد ، واینکار را به حساب ثواب بردن و تقرب به سوی ما متحمل شود؟ جواب این است که هیچکس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند ، پس چگونه جایز است کسی در مال ما تصرف بکند؟ هرکس بدون اجازه ما اینکار را بکند ، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته ، و هرکس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد مثل اینست که آتش در دل خود نهاده است و بزودی به آتش جهنم درافتد .

وَأَمَّا اینکه از حال کسی پرسیدی که مزرعه‌ای را وقف ناحیه ما نماید و آن را به سرپرستی تسلیم نماید که از آن حفاظت کرده و آنرا آباد سازد و از درآمدش هزینه‌های

بِهَا وَيُعَمَّرُهَا ، وَيُؤَدِّي مِنْ دَخْلِهَا خَرَجَهَا وَمَوْنَتَهَا ، وَيَجْعَلُ مَا بَقِيَ مِنَ الدَّخْلِ لِنَاحِيَّتِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبُ الضَّيْعَةِ قِيَمًا عَلَيْهَا ، إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ .
وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الثَّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يُمْرُ بِهِ الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَيَأْكُلُ ، هَلْ يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ؟ فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَيُحْرَمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ .

۳۵۲ - وَعَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ أَيْضًا قَالَ : وَرَدَ عَلَيَّ تَوْقِيعُ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ -
عُمَانَ الْعُمَرِيِّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ابْتِدَاءً لَمْ يَتَقَدَّمْهُ سُؤَالٌ عَنْهُ ، نَسَخْتُهُ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحْلَ أَمْوَالَ نَادِرٍ هَآءَا .
قَالَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ عليه السلام : قَوِّعَ فِي نَفْسِي أَنَّ ذَلِكَ فِيمَنْ اسْتَحْلَ مِنْ مَالِ النَّاحِيَةِ
دِرْهَمًا دُونَ مَنْ أَكَلَ مِنْهُ غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي : إِنَّ ذَلِكَ فِي جَمِيعِ مَنْ اسْتَحْلَ مُحَرَّمًا ،
فَأَيُّ فَضْلٍ فِي ذَلِكَ لِلْحُجَّةِ عليه السلام عَلَى غَيْرِهِ؟!

قَالَ : قَوْلَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ بَشِيرًا ، لَقَدْ نَظَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي التَّوْقِيعِ فَوَجَدْتُهُ

خود را پیردازد و باقی آنرا به ناحیه ما بفرستد؟ آری اینکار برای کسی که صاحب مزرعه
وی را سرپرست آن کار نماید جائز است ولی برای دیگران روا و جایز نیست .

و اما اینکه پرسیده ای عابری از جنب درختان میوه دار وقتی ما عبور می کند و از آنها
می خورد که آیا جایز است؟ جواب این است که خوردن آن حلال و بردنش حرام است .

۳۵۲ - باز محمد بن جعفر اسدی گوید : توقیعی از جانب شیخ ابو جعفر عمری رحمته الله
ابتداءً و بی هیچ پرستی چنین صادر گردید :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، لَعْنَتُ خُذَاوَنْدِ وَمَلَائِكَةِ وَهْمَةِ مَرْدَمِ بِرِ كَسِي بَادِ كِه دِرْهَمِي اَز
مَالِ مَا رَا بِرِ خُودِ حَلَالِ شَمَارِدِ .

اسدی گوید : به دلم خطور کرد که این توقیع درباره فردی است که دره می از اموال
ناحیه را بر خود حلال شمارد ، نه کسی که از اموال ناحیه می خورد ولی آن را بر خود
حلال نمی شمارد و با خود گفتم : آن مطلب درباره کسانی است که حرامی را حلال شمارند و
برتری امام عليه السلام بر دیگران در این باب چیست؟

گوید : سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و بشیر فرستاد

قَدْ انْقَلَبَ إِلَى مَا كَانَ فِي نَفْسِي :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا .

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُ بَابُوئِيهِ - فِي الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ فِيْمَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا أَنْ عَلَيْهِ ثَلَاثَ كَفَّارَاتٍ - : فَإِنِّي أَفْتِي بِهِ فِيْمَنْ أَفْطَرَ بِجَمَاعٍ مُحَرَّمٍ عَلَيْهِ أَوْ بِطَعَامٍ مُحَرَّمٍ عَلَيْهِ لَوْ جُودَ ذَلِكَ فِي رِوَايَاتِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِيهَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي-جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ الْعُمَرِيِّ .

۳۵۳- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ : خَرَجَ التَّوْقِيعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ الْعُمَرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي التَّغْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي فَصْلِ مِنَ الْكِتَابِ : إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ ، وَرِضًا بِقَضَائِهِ ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَمَاتَ

دیگر بار به آن توقیع نظر انداخته و دیدم آن توقیع بنابر آنچه در دلم خطوط نموده بود تغییر یافته و چنین شده است :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، لَعْنَتُ خُداوند و ملائکه و همه مردم بر کسی باد که در همی از مال ما را به حرام بخورد .

شیخ صدوق ابن بابویه گوید : «در خبری که روایت شده ، دائر بر اینکه هر کس روزه روزی از ماه رمضان را عمدتاً بشکند ، سه کفاره بر ذمه اش تعلق می گیرد ، پس من به مقتضای آن درباره کسی فتوی می دهم که روزه خود را به وسیله جماعی حرام بر او ، یا طعامی حرام بر او شکسته باشد . زیرا قحواى این فتوی را در روایت ابوالحسین اسدی ^{علیه السلام} در آنچه از طرف شیخ ابوجعفر ، محمد بن عثمان عمری ^{علیه السلام} به او رسیده است موجود است .

۳۵۳- عبدالله بن جعفر حمیری گوید : توقیعی به شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری در تسلیت مرگ پدرش - رضي الله عنهما - صادر شد و در قسمتی از آن آمده بود :

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، ما همه تسلیم فرمان او و راضی به قضای اوئیم ، پدرت به

حَمِيداً، فَرَجَهُ اللَّهُ وَالْحَقُّهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِداً فِي أَمْرِهِمْ سَاعِياً فِيمَا يَقْرَبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ.

وَفِي فَضْلِ آخَرَ: أَجَزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ، وَأَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ، رُزِيتَ وَرُزِينَا وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشَنَا، فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ، وَكَانَ مِنْ كِمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ وَلِداً مِثْلَكَ يُخْلِفُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ، وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ، وَأَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَإِنَّ الْإِنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ، وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيكَ وَعِنْدَكَ، أَعَانَكَ اللَّهُ وَقَوَّاكَ، وَعَضَدَكَ وَوَفَّقَكَ، وَكَانَ لَكَ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَرَاعِياً وَكَافِياً.

۳۵۴- وَمِمَّا خَرَجَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ جَوَابَاتِ الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ أَيْضاً: مِمَّا سَأَلَهُ عَنْهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ وَهُوَ:

نیکویی زندگی کرد و پسندیده درگذشت، خداوند نیز او را مشمول رحمت خود ساخت و به اولیا و موالی خود ملحق ساخت، او پیوسته در امر ایشان علیه السلام کوشا بود و در آنچه موجب تقرب به خداوند می شد تلاش می کرد، خداوند رویش را خرم سازد و او را از لغزش حفظ فرماید!

و در قسمتی دیگری از توقیع آمده بود:

خداوند پاداش خیرت دهد و این عزا را بر تو نیکو گرداند، تو سوگوار شدی و ما نیز سوگواریم، جدایی او تو را نگران ساخت ما نیز نگران شدیم، پس امیدوارم او را در جایگاهش خرم و شادان سازد و از کمال سعادت او این بود که فرزندی چون تو بدو ارزانی داشته که جانشین و قائم مقام وی باشد، و برایش طلب رحمت کند و من می گویم: الحمد لله، زیرا نفوس پاک و پاکیزه به مکان خود و آنچه برای تو و نزد تو قرار داده است می باشد، خدا تو را یاری فرماید و توانمند سازد و پشتیبانت باشد و تو را توفیق دهد، و برایت ولی و نگاهبان و رعایت کننده و کافی باشد.

۳۵۴- و از جمله توقیعاتی که در پاسخ به مسائل فقهی از جانب حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام خارج شد پرسشهایی بود که محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری طی ارسال نامه ای از او پرسید و آن این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَطَالَ اللَّهُ بِقَاكَ ، وَأَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ وَتَأْسِيدَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ ، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ ، وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ ، وَفَضَّلَهُ عِنْدَكَ ، وَجَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ فِدَاكَ ، وَقَدَّمَنِي قَبْلَكَ النَّاسُ يَتَنَافِسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ ، فَمَنْ قَبِلْتُمُوهُ كَانَ مَقْبُولاً ، وَمَنْ دَفَعْتُمُوهُ كَانَ وَضِيعاً ، وَالْخَائِلُ مَنْ وَضَعْتُمُوهُ ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَبِبَلَدِنَا - أَيْدَكَ اللَّهُ - جَمَاعَةً مِنَ الْوُجُوهِ يَتَسَاوُونَ وَيَتَنَافِسُونَ فِي الْمُنَازَلَةِ ، وَوَرَدَ - أَيْدَكَ اللَّهُ - كِتَابُكَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ فِي أَمْرِ أَمْرَتِهِمْ بِهِ مِنْ مُعَاوَنَةِ «ص» .

وَأَخْرَجَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مَلِكٍ الْمَعْرُوفَ بِمَلِكِ بَادُوكَةَ ، وَهُوَ خَتَنُ «ص» رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَأَعْتَمَّ بِذَلِكَ ، وَسَأَلَنِي أَيْدَكَ اللَّهُ أَنْ أُعْلِمَكَ مَا نَالَهُ مِنْ ذَلِكَ ، فَإِنْ كَانَ مِنْ ذَنْبٍ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ عَرَفْتَهُ مَا تَسْكُنُ نَفْسُهُ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، خدا عظمی مبارکت را طولانی گرداند و بر دوام عزت و تأییدات و سعادت و سلامتی حضرتت بیافزاید ، و نعمتهای خود را بر وجود مبارکت افزایش بخشد ، و احسان و مواهب و فضل خود را نسبت به شخص شما زیاد نماید و مرا در هر پیش آمد سویی فدای شما گرداند ، و پیش از شما بگریزند ، مردم مشتاق رسیدن به درجاتی هستند ، من نیک می دانم هر که را شما پذیرا شوید قابل است و آنرا که از خود دور سازید فرومایه و پست است ، بد بخت کسی که رانده شما باشد ، من به خدا پناه می برم که رانده درگاه وجود مبارکت باشم . خدا شما را تأیید فرماید ، جماعتی در شهر ما هستند که در شهرت و شخصیت با هم برابرند و هر کدام مقام و موقعیت خود را لازم می شمارد ، چندی پیش توقیع حضرتت نزد گروهی از اینان رسید که به آنان فرموده بودی به «ص» کمک کنند .

و در آن توقیع نام علی بن محمد بن حسین بن ملک معروف به «ملک بادوکه» داماد مرحوم «ص» میان اسامی ایشان نبود ، و او بدین خاطر اندوهناک شده و از من خواسته که مراتب اندوه او را به عرض مقدس برسانم که چنانچه حذف نام او بخاطر گناهی بوده که از او سر زده ، بداند تا از آن گناه توبه کند و اگر جز آن بوده با اعلام آن ؛ موجبات تسکین خاطرش را انشاء الله فراهم آورید .

التَّوْقِيعُ : لَمْ تُكَاتِبْ إِلَّا مَنْ كَاتَبْنَا .

وَقَدْ عَوَّدْتَنِي - أَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ - مِنْ تَفْضِيلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تُجَرِّبَنِي عَلَى الْعَادَةِ ، وَقَبْلَكَ - أَعَزَّكَ اللَّهُ - فَقَهَاءُ أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى أَشْيَاءَ تَسْأَلُ لِي عَنْهَا :

وَرَوَيْ لَنَا عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ إِمَامٍ قَوْمٍ صَلَّى بِهِمْ بَعْضُ صَلَاتِهِمْ ، وَحَدَّثَتْ عَلَيْهِ حَادِثَةٌ كَيْفَ يَعْمَلُ مَنْ خَلَقَهُ؟

فَقَالَ : يُؤَخِّرُ ، وَيَتَقَدَّمُ بَعْضُهُمْ وَبُيْتُهُمْ صَلَاتِهِمْ ، وَيَتَغَسِّلُ مَنْ مَسَّهُ .

التَّوْقِيعُ : لَيْسَ عَلَى مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ ، وَإِذَا لَمْ تَحْدُثْ حَادِثَةٌ تَقْطَعُ الصَّلَاةَ تَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ .

وَرَوَيْ عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّ مَنْ مَسَّ مِثْبًا بِحَرَارَتِهِ غَسَلَ يَدَهُ ، وَمَنْ مَسَّهُ وَقَدْ بَرَدَ فَعَلَيْهِ

توقیع : ما فقط پاسخ افرادی را دادیم که با ما مکاتبه کرده بودند .

خداوند بر عزت شما بیافزاید ، مرا عادت به آنچنان تفضلی داده‌اید که تنها مختص رفتار شما است که مرا مورد لطف خود قرار دهید ، و نزد شما - خدا عزیزت بدارد! - فقهای هستند^(۱) که من نیازمند پرسشهایی هستم که برای من از ایشان بفرمائید :

و روایتی است از عالم^(۲) علیه السلام که برای ما نقل شده : از آنحضرت پرسیدند اگر امام جماعتی در حین اقامه نماز درگذشت ؛ مأمومین چه کنند؟

و آنحضرت در پاسخ فرموده : او را به عقب می‌کشند و یکی از مأمومین بجای او ایستاده و نماز را تمام می‌کند و آنکه او را لمس کرده باید غسل کند (غسل میّت) .

توقیع : کسی که جسد را به کناری کشیده فقط باید دستهایش را بشوید ، و اگر حادثه در حد مرگ نبود که موجب قطع نماز گردد نمازش را بر مأمومین تمام کند .

و از عالم علیه السلام روایت است فرموده : «هر که جسد مرده‌ای را با داشتن حرارت لمس کند فقط دستانش را بشوید ، و در صورت سرد شدن بدن میّت باید غسل کند» ، و این

۱ - ظاهراً این جمله برای تقیّه باشد ، یا خطاب به رابط مابین او و امام علیه السلام است . (از بحار)

۲ - لقب حضرت هادی علیه السلام است .

الْفُئْلُ، وَهَذَا الْإِمَامُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ لَا يَكُونُ [مَسَّهُ] إِلَّا بِحَرَازَتِهِ، فَالْعَمَلُ فِي ذَلِكَ عَلَى مَا هُوَ، وَلَعَلَّهُ يُنَحِّيه بِشْيَاهِ وَلَا يَمَسُّهُ، فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ؟

التَّوْقِيعُ: إِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ يَدَيْهِ.

وَعَنْ صَلَاةِ جَعْفَرٍ: إِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فِي قِيَامٍ أَوْ قُعُودٍ، أَوْ رُكُوعٍ أَوْ سُجُودٍ وَذَكَرَهُ فِي حَالَةٍ أُخْرَى قَدْ صَارَ فِيهَا مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، هَلْ يُعِيدُ مَا فَاتَهُ مِنْ ذَلِكَ التَّسْبِيحِ فِي الْحَالَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا أَمْ يَتَجَاوَزُ فِي صَلَاتِهِ؟

التَّوْقِيعُ: إِذَا سَهَا فِي حَالَةٍ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَ فِي حَالَةٍ أُخْرَى، قَضَى مَا فَاتَهُ فِي الْحَالَةِ الَّتِي ذَكَرَهُ.

وَعَنْ الْمَرْءَةِ يَمُوتُ زَوْجُهَا، هَلْ يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ فِي جِنَازَتِهِ أَمْ لَا؟

التَّوْقِيعُ: تَخْرُجُ فِي جِنَازَتِهِ.

وَهَلْ يَجُوزُ لَهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا أَنْ تَزُورَ قَبْرَ زَوْجِهَا أَمْ لَا؟

امام جماعت در این حالت دارای حرارت است و همانگونه که گفته شد عمل می‌شود.

[سؤال:] اگر آنفرد جسد میت را بنوعی با لباسش به کناری بکشد بطوری که آنرا

لمس نکند چگونه غسل بر او واجب می‌گردد؟

توقیع: در اینصورت فقط شستن دستها بر او واجب است.

سؤال از نماز جعفر طیار: اگر در ادای تسبیحات در قیام یا قعود یا رکوع یا سجود

[در تعداد آن] دچار سهو شده و آنرا در قسمتهای دیگر همین نماز بگویند آیا لازم است

تسبیحات فوت شده در آن حالت را اعاده کند یا نمازش را تمام نماید؟

توقیع: هرگاه در اینگونه موارد دچار سهو شد سپس در حالت دیگری بخاطرش

آمد در همانجا قضای آنرا بجا آورد.

[سؤال:] در مورد زنان: زنی همسرش فوت نموده آیا اجازه دارد در تشییع جنازه

همسرش از منزل خارج شود؟ (به جهت رعایت عده وفات)

توقیع: آری برای ادای آن مراسم خارج شود.

[سؤال:] آیا آن زن می‌تواند در دوران عده وفات به زیارت قبر همسرش برود؟

التَّوَقُّيعُ : تَزْوُرُ قَبْرَ زَوْجِهَا وَلَا تَبِيتُ عَنْ بَيْتِهَا .
وَهَلْ يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ فِي قَضَاءِ حَقٍّ يَلْزِمُهَا ، أَمْ لَا تَبْرَحُ مِنْ بَيْتِهَا وَهِيَ فِي عِدَّتِهَا؟
التَّوَقُّيعُ : إِذَا كَانَ حَقٌّ خَرَجْتَ فِيهِ وَقَضَيْتَهُ ، وَإِنْ كَانَتْ لَهَا حَاجَةٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَنْظُرُ
فِيهَا ، خَرَجَ لَهُ حَتَّى تَقْضِيَهَا ، وَلَا تَبِيتُ عَنْ مَنْزِلِهَا .
وَرُوِيَ فِي ثَوَابِ الْقُرْآنِ فِي الْقَرَائِنِ وَغَيْرِهَا : أَنَّ الْعَالِمَ عليه السلام قَالَ : عَجَبًا لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي
صَلَاتِهِ : «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» كَيْفَ تُقْبَلُ صَلَاتُهُ؟
وَرُوِيَ : مَا زَكَّتْ صَلَاةٌ لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» .
وَرُوِيَ أَنَّ مَنْ قَرَأَ فِي قَرَائِنِهِ «الْهُمَزَةَ» أُعْطِيَ مِنَ الثَّوَابِ قَدْرَ الدُّنْيَا ، فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ
يَقْرَأَ «الْهُمَزَةَ» وَيَدْعَ هَذِهِ السُّورَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا ، مَعَ مَا قَدْ رُوِيَ : «أَنَّهُ لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ وَلَا
تَزَكُّوْهَا إِلَّا بِهَا»؟
التَّوَقُّيعُ : الثَّوَابُ فِي السُّورِ عَلَى مَا قَدْ رُوِيَ ، وَإِذَا تَرَكَ سُورَةً يَمَّا فِيهَا الثَّوَابُ وَقَرَأَ «قُلْ

توقیع : به زیارت قبر همسرش برود ولی شب را در جایی نماند .
[سؤال :] آیا می تواند برای زنده کردن حتی از منزل خارج شود یا ثوابی که
دوران عده را می گذرانند خارج نشود؟

توقیع : اگر مسأله ای حقوقی بود برود و آنرا ادا کند ، و اگر حاجتی داشت و برانجام آن
کسی را نداشت می تواند خارج شود تا آنرا ادا نماید ، ولی شب را در جایی نماند .
در ثواب قرائت سوره قرآنی در نمازهای واجب و غیر آن از عالم عليه السلام نقل است
فرموده : «شگفتا بر کسی که در نمازش سوره قدر را نمی خواند چگونه نمازش مقبول
است؟» . و نیز روایت است : «نمازی که در آن سوره توحید خوانده نشده به کمال نرسیده» .
و روایت است : هر که در نماز فریضه اش سوره «همزه» را قرائت کند به اندازه تمام دنیا
پاداش گیرد» ، [سؤال :] آیا جایز است سوره همزه را در نماز بخواند و سوره های دیگری
که یاد کردم را رها کند ، با اینکه برای ما روایت شده که : «هیچ نمازی جز به قرائت آن دو
(قدر و توحید) نه پذیرفته است و نه بکمال رسیده»؟ .

توقیع : ثواب سوره ها همان است که روایت شده ، و هرگاه قرائت سوره ای که

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» لِفَضْلِهَا أُعْطِيَ ثَوَابَ مَا قَرَأَ، وَثَوَابَ السُّورَةِ الَّتِي تَرَكَ، وَيَجُوزُ أَنْ يَقْرَأَ غَيْرَ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ وَتَكُونُ صَلَاتُهُ تَامَّةً، وَلَكِنْ يَكُونُ قَدْ تَرَكَ الْفَضْلَ.

وَعَنْ وَدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ، مَتَى يَكُونُ؟ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ أَصْحَابُنَا، فَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: يَقْرَأُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ، وَبَعْضُهُ يَقُولُ: هُوَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْهُ إِذَا رَأَى هِلَالَ شَوَّالٍ؟
التَّوْقِيعُ: الْعَمَلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيَالِيهِ وَالْوَدَاعُ يَقَعُ فِي آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ، فَإِنْ خَافَ أَنْ يَنْقُصَ الشَّهْرُ جَعَلَهُ فِي لَيْلَتَيْنِ.

وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» أَرْسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَعْنِيُّ بِهِ؟ «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ»، مَا هَذِهِ الْقُوَّةُ؟! «مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٍ» مَا هَذِهِ الطَّاعَةُ وَأَيُّنَ هِيَ؟
مَا خَرَجَ لَهُذِهِ الْمَسْأَلَةُ جَوَابٌ.

دارای ثواب است را ترک کرده و بجای آن یکی از دو سوره توحید و قدر را به سبب فضل آند و قرائت کند هم ثواب آن قرائت را دریافت دارد و هم ثواب سوره‌ای که ترک گفته، و قرائت غیر آن دو سوره نیز جایز است و نمازش تمام می‌باشد، ولی در این مورد فضل و استحباب را ترک گفته است.

[سؤال:] واز وداع ماه رمضان: چه زمانی است؟ که اصحاب ما در این مورد دچار اختلاف شده‌اند، یکی می‌گوید: در آخرین شب خوانده می‌شود، و دیگری می‌گوید: در آخرین روز آن وقتی هلال ماه رؤیت می‌شود؟

توقیع: اعمال ماه رمضان در شبهای آن انجام می‌گردد، و [دعای] وداع در شب آخر آن صورت می‌پذیرد، پس اگر از کم و کاستی ماه بیم داشت آنرا در دو شب بخواند.

[سؤال:] واز این آیات: «که هر آینه این [قرآن] گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است» آیا مراد از فرستاده: رسول خدا ﷺ است؟ «نیرومندی که نزد خداوند عرش، گرمی و دارای مکان و منزلت است» منظور از این نیرومندی چیست؟ «در آنجا فرمانروا و امین است» - تکویر: ۱۹ تا ۲۱؟ مراد از این فرمانبری چیست و آن کجاست؟

برای این مسأله هیچ جوابی خارج نشد.

فَرَأَيْكَ أَدَامَ اللَّهِ عِزَّكَ بِالتَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِسْأَلِهِ مَنْ تَتَّقُ بِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ
فَاجَابَتْنِي عَنْهَا مُنْعِمًا مَعَ مَا تَشْرَحُهُ لِي مِنْ أَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمَلِكِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرُهُ
بِمَا يَسْكُنُ إِلَيْهِ ، وَيَعْتَدُّ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ ، وَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِدُعَائِهِ جَامِعٍ لِي وَلِإِخْوَانِي لِدُنْيَا
وَالْآخِرَةِ فَعَلْتُ مُثَابًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

التَّوْقِيعُ : جَمَعَ اللَّهُ لَكَ وَلِإِخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

۳۵۵- كِتَابُ آخَرُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ أَيْضًا إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ :

فَرَأَيْكَ - أَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ - فِي تَأْمُلِ رُقْعَتِي وَالتَّفَضُّلِ بِمَا سَهَّلَ مِنْ ذَلِكَ لِإِضِيْفَةِ إِلَى سَائِرِ
أَيَادِيكَ عِنْدِي وَمِثْلِكَ عَلَيَّ ، وَاحْتَجَجْتُ - أَدَامَ اللَّهُ عِزَّكَ - أَنْ تَسْأَلَ لِي بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ
الْمُصَلِّي إِذَا قَامَ مِنَ اثْنَيْ عَشَرَ الْأَوَّلِ إِلَى الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ ، هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُكَبِّرَ؟ فَإِنْ

به عرض شما - خدا بواسطه تفضلت بر من عزیزت بدارد - می رسانم که یکی از فقیهان
مورد وثوق شما از من درباره این مسائل پرسش کرد و من نیز از سر انعام بدو پاسخ گفتم ،
همراه با مطلبی که درباره علی بن محمد بن حسین بن ملک پیش از این برایم شرح دادی
برای او نیز در حدی که آرام گیرد گفتم ، و آنرا از نعمات الهی نزد خود بحساب آورد ، حال
تفضل فرموده و دعایی جامع برای دنیا و آخرت برای من و تمامی برادرانم بفرماید که با
انجام آن به خواست خداوند پاداش گیریم .

توقیع : خداوند خیر دنیا و آخرت را برای تو و برادرانت فراهم فرماید ! .

۳۵۵- نامه دیگر محمد بن عبدالله حمیری به آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ همانند آن :

به عرض می رسد - خدا عزتت را تداوم بخشد - در نامه من نظری انداخته و در
هموار ساختن آن تفضل فرماید تا آنرا همچون نعمات و احسان دیگر شما بر خود بیافزایم ،
خدا عزتت را تداوم بخشد ! در حال من نیاز دارم تا برایم از یکی از فقیهان پیرسی^(۱) : اگر
نمازگزار در تشهد رکعت دوم برای رکعت سوم برخیزد آیا گفتن تکبیر واجب است؟ زیرا

۱- اینگونه خطاب در نامه همانطور که گفته شد به جهت شدت تنبیه بوده است .

بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ : لَا يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْبِيرُ ، وَيُجْزِئُهُ أَنْ يَقُولَ : «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» ؟
الْجَوَابُ : إِنَّ فِيهِ حَدِيثَيْنِ :

أَمَّا أَحَدُهُمَا : فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ التَّكْبِيرُ .
وَأَمَّا الْآخَرُ : فَإِنَّهُ رُوِيَ أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ ، وَكَذَلِكَ الشَّهَدُ الْأَوَّلُ يَجْزِي هَذَا الْمَجْرَى ، وَيَأْتِيهَا أَخَذَتْ مِنْ جَهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَاباً .

وَعَنِ الْفَصِّ الْخُفَاهَنِ : هَلْ يَجُوزُ فِيهِ الصَّلَاةُ إِذَا كَانَ فِي إِصْبَعِهِ ؟
الْجَوَابُ : فِيهِ كَرَاهِيَّةٌ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ ، وَأَيْضاً فِيهِ إِطْلَاقٌ وَالْعَمَلُ عَلَى الْكَرَاهَةِ .
وَعَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى هَدْيَا لِرَجُلٍ غَائِبٍ عَنْهُ ، وَسَأَلَهُ أَنْ يَنْحَرَّ عَنْهُ هَدْيَا مِنِّي ، فَلَمَّا أَرَادَ نَحَرَ الْهَدْيِ نَسِيَ اسْمَ الرَّجُلِ وَنَحَرَ الْهَدْيِ ، ثُمَّ ذَكَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ ، أَيُجْزَى عَنْ الرَّجُلِ أَمْ لَا ؟

یکی از اصحاب معتقد است که گفتن آن واجب نیست ، و همان گفتن «بحول الله وبقوته أقوم وأقعد» کفایت می کند ؟

جواب : در این مورد دو حدیث موجود است :

یکی از آنها : از حالتی به حالت دیگر انتقال یافت باید تکبیر بگوید .

وحدیث دیگر : «هرگاه نمازگزار سر خود را از سجده دوم برداشته و تکبیر گفت و جلوس نمود سپس برخاست ، در این قیام پس از نشستن هیچ تکبیری بر او نیست ، و همچنین است تشهد اول نیز همینگونه است» ، و در این مورد به هر کدام از آن دو حدیث از جهت تسلیم عمل نمودی درست است .

و [سؤال] از نگین مسی : آیا خواندن نماز با انگشتر جنس آن جایز است ؟

جواب : نماز با آن برای نمازگزار مکروه است و نیز در آن اطلاق دارد و عمل مکروه است .

و [سؤال] : از مردی که حیوانی قربانی (هدی) برای مرد غایبی خریداری نموده ، و از او خواسته تا آنرا در منی سربرد ، ولی آن مرد هنگام سربردن حیوان در منی نام فرد غایب را فراموش می کند و آن حیوان را نحر می کند ، و پس از آن بخاطر می آورد ، آیا این قربانی از آن مرد کفایت می کند یا نه ؟

الجواب : لا بأس بذلك ، وَقَدْ أُجْزَأَ عَنْ صَاحِبِهِ .

وَعِنْدَنَا حَاكَّةٌ مَجُوسٌ ، يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ ، وَلَا يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجِنَايَةِ ، وَيَسْجُونَ لَنَا ثِيَابًا ، فَهَلْ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْسَلَ؟

الجواب : لا بأس بالصَّلَاةِ فِيهَا .

وَعَنِ الْمُصَلِّي يَكُونُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ فِي ظُلْمَةٍ ، فَإِذَا سَجَدَ يَغْلُطُ بِالسَّجَادَةِ وَيَضَعُ جَبْهَتَهُ عَلَى مِسْحٍ أَوْ نَظْعٍ ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ وَجَدَ السَّجَادَةَ ، هَلْ يَتَعَدُّ بِهَذِهِ السَّجْدَةِ أَمْ لَا يَتَعَدُّ بِهَا؟

الجواب : مَا لَمْ يَسْتَوْجِلِ سَاحِلًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي رَفْعِ رَأْسِهِ لِطَلَبِ الْحُمْرَةِ .

وَعَنِ الْمُحْرَمِ يَرْفَعُ الظَّلَالَ هَلْ يَرْفَعُ خَشَبَ الْعِمَارَةِ أَوِ الْكَنِيسَةِ وَيَرْفَعُ الْجَنَاحَيْنِ أَمْ لَا؟

الجواب : لَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي تَرْكِ رَفْعِ الْخَشَبِ .

وَعَنِ الْمُحْرَمِ يَسْتَظِلُّ مِنَ الْمَطَرِ بِنَظْعٍ أَوْ غَيْرِهِ ، حَدَّرَأَ عَلَى ثِيَابِهِ وَمَا فِي تَحْمِيلِهِ أَنْ يَبْتَلَّ .

جواب : مانعی ندارد ، و آن قربانی برای فرد غائب کفایت می کند .

[سؤال :] و نزد ما بافندگانی مجوسی هستند ، که میتہ می خورند و از جنابت غسل نمی کنند ، و لباسهایی را برای ما می یافند ، آیا اقامه نماز در آن لباسها پیش از شستشو جایز است؟

جواب : هیچ عیبی در اقامه نماز در آنها نیست .

[سؤال :] و از نمازگزاری که در تاریکی شب مشغول نماز شب است ، ناگاه سجاده اش غلط می خورد و پیشانی بر پلاس (گونی) یا چرم می نهد ، و هنگامیکه سر از سجده بر می دارد سجاده را می یابد ، آیا سجده اش را اعاده کند یا نه؟

جواب : تا وقتی که صاف نشسته مانعی ندارد به جستجوی مهر خود بگردد .

[سؤال :] از فردی که در احرام بسر برده و سایه بان را کنار می زند آیا باید چوب هودج و کنیسه و دو طرفش را کنار بزند یا نه؟

جواب : مانعی بر او در ترک کنار زدن چوب نیست .

[سؤال :] و از محرمی که از باران چتری از چرم یا غیر آن برای پیشگیری از خیس

فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

الجواب : إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فِي التَّحْمِيلِ فِي طَرِيقِهِ ، فَعَلَيْهِ دَمٌ .
وَالرَّجُلُ يَحْجُجُ عَنْ أَحَدٍ هَلْ يَحْتَاجُ أَنْ يَذْكُرَ الَّذِي حَجَّ عَنْهُ عِنْدَ عَقْدِ إِحْرَامِهِ أَمْ لَا؟ وَهَلْ
يَجِبُ أَنْ يَذْبَحَ عَمَّنْ حَجَّ عَنْهُ وَعَنْ نَفْسِهِ أَمْ يُجْزِئُهُ هَدْيٌ وَاحِدٌ؟
الجواب : قَدْ يُجْزِئُهُ هَدْيٌ وَاحِدٌ ، وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ .
وَهَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُحْرِمَ فِي كِسَاءٍ خَرَّ أَمْ لَا؟
الجواب : لَا بَأْسَ بِذَلِكَ ، وَقَدْ فَعَلَهُ قَوْمٌ صَالِحُونَ .
وَهَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَلِّيَ وَفِي رِجْلَيْهِ بَطِيطٌ لَا يُغَطِّي الْكَعْبَيْنِ أَمْ لَا يَجُوزُ؟
الجواب : جَائِزٌ .
وَيُصَلِّي الرَّجُلُ وَفِي كُمِّهِ أَوْ سَرَاوِيلِهِ سَكِينٌ أَوْ مِفْتَاحٌ حَدِيدٌ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

شدن جامه واثاثیه اش در محمل بر سرش می گیرد ، آیا این کار جایز است؟
جواب : اگر این عمل را در راه داخل محمل انجام دهد ، باید یک قربانی کند .
[سؤال :] و مردی است که از دیگری حج را بجای می آورد آیا هنگام عقد احرام
نیازی به ذکر نام او دارد یا نه؟ و آیا واجب است که از جانب آنکه برایش حج می گزارد
واز جانب خود قربانی کند یا یک قربانی کفایت می کند؟
جواب : یک قربانی کفایت می کند ، وگرنه مانعی ندارد^(۱) .
[سؤال :] برای مُحْرِم جایز است که در پارچه خَرَّ عقد احرام ببندد یا نه؟
جواب : مانعی ندارد ، و قومی صالح^(۲) آنرا انجام داده اند .
[سؤال :] و آیا جایز است فردی با کفش بی نوکی که دو قوزک پایش را نمی پوشاند
نماز گزارد یا نه؟

۱ - در کتاب غیبت شیخ طوسی اینگونه جواب آمده : «او را یاد کند وگرنه مانعی

ندارد» و ظاهراً قسمتی از پاسخ در هر دو کتاب ساقط شده باشد .

۲ - یعنی ائمة اطهار علیهم السلام .

الجواب: جائز.

وَعَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ مَعَهُ بَعْضُ هَوَلاءٍ وَيَكُونُ مُتَّصِلًا بِهِمْ، يَخُجُّ وَيَأْخُذُ عَلَى الْجَادَّةِ وَلَا يُحْرِمُ هَوَلاءٍ مِنَ الْمَسْلُخِ، فَهَلْ يَجُوزُ لِهَذَا الرَّجُلِ أَنْ يُؤَخَّرَ إِحْرَامُهُ إِلَى ذَاتِ عِرْقٍ فَيُحْرِمَ مَعَهُمْ لِمَا يَخَافُ الشُّهْرَةَ أَمْ لَا يَجُوزُ إِلَّا أَنْ يُحْرِمَ مِنَ الْمَسْلُخِ؟

الجواب: يُحْرِمُ مِنْ مِيقَاتِهِ ثُمَّ يَلْبَسُ الثِّيَابَ، وَيُلْبِي فِي نَفْسِهِ، فَإِذَا بَلَغَ إِلَى مِيقَاتِهِمْ أَظْهَرَ.

وَعَنْ لُبْسِ النَّعْلِ الْمُعْطُونِ، فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يَذْكُرُ أَنَّ لُبْسَهُ كَرِهٌ؟

الجواب: جائز، وَلَا بَأْسَ بِهِ.

وَعَنِ الرَّجُلِ مِنْ وَكَلَاءِ الْوَقْفِ مُسْتَحِلًّا لِمَا فِي يَدِهِ، لَا يَرَعُ عَنْ أَخْذِ مَالِهِ رَبَّمَا نَزَلَتْ فِي

جواب: اینکار جایز است.

[سؤال:] و مردی نماز می گزارد و در آستین یا شلوارش چاقو یا کلیدی آهنی است آیا اینکار جایز است؟

مرکز تحقیقات کتب و نشر علوم اسلامی

جواب: جایز است.

[سؤال:] از مردی که با برخی از عامه در سفر حج متصل و همراه است، و آنان از مسلخ احرام نمی بندند، آیا برای این حاجی که از معروفیت و شهرت در هراس است جایز است که احرام خود را با تأخیر از ذات عرق (میقات أهل عراق) ببندد و با اینان محرم شود، یا جایز نیست مگر احرام از مسلخ؟

جواب: از میقات خود احرام ببندد و جامه بر تن نماید، و در دل خود تلبیه گوید، و چون به میقات ایشان رسید آنها را اظهار نماید.

و [سؤال:] از پوشیدن کفش پوستی که در دباغی متعفن شده، زیرا یکی از اصحاب می گوید که پوشیدن آن کره و ناپسند است؟

جواب: جائز است و هیچ عیبی به آن نیست.

و [سؤال:] از مردی از وکلای امور وقف؛ که تمام اموالش را حلال می داند، و هیچ

قَرِيبَتِهِ وَهُوَ فِيهَا، أَوْ أَدْخُلْ مَنْزِلَهُ - وَقَدْ حَضَرَ طَعَامُهُ - فَيَدْعُوَنِي إِلَيْهِ فَإِنْ لَمْ أَكُلْ مِنْ طَعَامِهِ، عَادَانِي عَلَيْهِ وَقَالَ: فَلَنْ لَا يَسْتَحِلُّ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ طَعَامِنَا، فَهَلْ يَجُوزُ لِي أَنْ أَكُلَ مِنْ طَعَامِهِ وَأَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ؟ وَكَمْ مِقْدَارُ الصَّدَقَةِ؟ وَإِنْ أَهْدَى هَذَا الْوَكِيلُ هَدِيَّةً إِلَى رَجُلٍ آخَرَ فَأَحْضَرَ فَيَدْعُوَنِي إِلَى أَنْ أَتَالَ مِنْهَا، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّ الْوَكِيلَ لَا يَرْعُ عَنْ أَخْذِ مَا فِي يَدِهِ، فَهَلْ عَلَيَّ فِيهِ شَيْءٌ إِنْ أَنَا نِلْتُ مِنْهَا؟

الجواب: إِنْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مَالٌ أَوْ مَعَاشٌ غَيْرُ مَا فِي يَدِهِ، فَكُلْ طَعَامَهُ وَاقْبَلْ يَدَهُ، وَإِلَّا فَلَا.

وَعَنِ الرَّجُلِ يَمُنُّ يَقُولُ بِالْحَقِّ وَيَبْرِي الْمُتَعَةَ، وَيَقُولُ بِالرَّجْعَةِ، إِلَّا أَنَّ لَهُ أَهْلًا مُوَافَقَةً لَهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَقَدْ عَاهَدَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا، وَلَا يَتَمَتَّعَ، وَلَا يَسْرِي وَقَدْ فَعَلَ هَذَا مِنْذُ تِسْعَةِ عَشَرَ سَنَةً وَوَفَّى بِقَوْلِهِ، فَرُبَّمَا غَابَ عَنْ مَنْزِلِهِ الْأَشْهُرَ فَلَا يَسْمَعُ وَلَا تَتَحَرَّكُ نَفْسُهُ أَيْضًا

ورع وپرهیزی از اخذ مال خود ندارد، گاهی به روستایی که در آن است وارد شدم، یا داخل منزلش شدم و غذایش آماده بود و مرا بدان دعوت می‌کند و اگر از غذایش نخورم بخاطر آن با من دشمنی کرده و گوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی‌شمارد، با این حال آیا من میتوانم غذای او را بخورم و بعد مقداری صدقه بدهم؟ و مقدار آن صدقه چقدر است؟ و اگر این وکیل هدیه‌ای به دیگری بدهد و من حاضر شوم و مرا دعوت کند تا قسمتی از آنرا بردارم، و من نیک می‌دانم که آن وکیل هیچ پرهیز و ورعی از اخذ اموالی که در دستش می‌باشد ندارد، چه کنم اگر قسمتی از آنرا برداشتم؟

جواب: اگر برای این مرد درآمدی جز آنچه از امور وقف در دست او می‌باشد دارد، پس از خوراکش بخور و برّ و احسانش را بپذیر، در غیر اینصورت: نه (جایز نیست).

و [سؤال:] از مردی که حقّ می‌گوید و معتقد به مُتَعَه است، و قائل به رجعت می‌باشد، جز آنکه او همسری دارد که در تمام امور او سازگار و موافق است، و آنمرد با همسرش عهد بسته که با داشتن او ازدواج نکند، و نه مُتَعَه کند، وکنیز هم اختیار ننماید، و به این عهد حدود نوزده سال عمل نموده و به گفته خود وفا نموده، ولی گاهی پیش

لِذَلِكَ، وَيَرَى أَنَّ وَقُوفَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَخٍ وَوَلَدٍ وَغُلَامٍ وَوَكِيلٍ وَحَاشِيَةٍ يَمَّا يَقْلُلُهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، وَيُحِبُّ الْمَقَامَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً لِأَهْلِهِ وَمِثْلًا لِإِثْمِهَا، وَصِيَانَةً لَهَا وَلِنَفْسِهِ، وَلَا لِتَحْرِيمِ الْمُتَعَةِ بَلْ يَدِينُ اللَّهُ بِهَا، فَهَلْ عَلَيْهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مَأْتَمٌ أَمْ لَا؟

الجواب: يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ تَعَالَى بِالْمُتَعَةِ لِيَزُولَ عَنْهُ الْحَلْفُ فِي الْمُعْصِيَةِ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً.

۳۵۶- وَفِي كِتَابِ آخِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ الَّتِي سَأَلَهُ عَنْهَا، فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَثَلَاثِينَ.

سَأَلَ عَنِ الْمُحْرَمِ يَجُوزُ أَنْ يَشُدَّ الْمِيزَرَ مِنْ خَلْفِهِ إِلَى عُنُقِهِ بِالطُّولِ، وَيَرْفَعُ طَرَفَيْهِ إِلَى حَقْوَيْهِ وَيَجْمَعُهُمَا فِي خَاصِرَتَيْهِ وَيَعْقِدُهُمَا، وَيُخْرِجُ الطَّرَفَيْنِ الْآخَرَيْنِ مِنْ بَيْنِ رِجْلَيْهِ وَيَرْفَعُهُمَا إِلَى خَاصِرَتَيْهِ، وَيَشُدَّ طَرَفَيْهِ إِلَى وَرْكَتَيْهِ، فَيَكُونُ مِثْلَ السَّرَاوِيلِ يَسْتُرُ مَا هُنَاكَ، فَإِنَّ الْمِيزَرَ

می آید که چند ماهی از منزلش بیرون است و مُتَعِه نمی کند و نفس او نیز به این کار تحریک نمی شود، ولی می بیند رعایت این کار او را در دیده دیگر همراهان (شیعه) او - از برادر و فرزند گرفته تا غلام و وکیل و دیگران - سبک ساخته است، ولی با اینحال او میل دارد از سر محبتی که به همسرش دارد و صیانت او و نفس خود بر همان عهد باقی بماند، نه برای تحریم متعه که خداوند را بدان معتقد است، با این اوصاف آیا در این ترک و کناره گیری گناهی متوجه او خواهد بود یا نه؟

جواب: برای او مستحب است که خدای تعالی را با انجام مُتَعِه اطاعت کند تا عهد و حلف در معصیت از او زایل شود؛ هرچند برای یکمرتبه.

۳۵۶- ودر نامه دیگر محمد بن عبدالله حمیری به صاحب الزمان علیه السلام از جواب پرسشهایی که از آنحضرت درباره آنها نموده بود، در سال سیصد و هفت.

از محرمی پرسیده بود که آیا جایز است که ازار خود را از پشت محکم کرده و بصورت طولی به گردش اندازد، و دو طرف آنرا از سمت ران به بالا کشیده و در کمر جمع کرده و آنرا ببندد، و دو طرف دیگر آنرا از میان دو پایش خارج ساخته و به طرف ران بالا برد، و دو طرف آنرا به سمت مفصل ران محکم کند، و آن مشابه شلوار همه اعضا را

الْأَوَّلَ كُنَّا نَتَرَدُّ بِهِ إِذَا رَكِبَ الرَّجُلُ جَمَلَهُ يُكْشَفُ مَا هُنَاكَ ، وَهَذَا سِتْرٌ؟
 فَأَجَابَ عَلَيْهِ : جَازَ أَنْ يَتَرَدَّ الْإِنْسَانُ كَيْفَ شَاءَ إِذَا تَمَّ يَحْدُثُ فِي الْمِئْزَرِ حَدَّثًا يُمْقِرُاطٍ
 وَلَا إِبْرَةَ يُخْرِجُهُ بِهِ عَنْ حَدِّ الْمِئْزَرِ ، وَغَرَزَهُ غَرَزًا وَلَمْ يَعْقِدْهُ ، وَلَمْ يَشُدَّ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ ، وَإِذَا
 غَطَى سُرَّتَهُ وَرُكْبَتَيْهِ كِلَاهُمَا فَإِنَّ السُّنَّةَ الْمُجْمَعَةَ عَلَيْهَا بَغِيرَ خِلَافٍ تَغْطِيهِ السُّرَّةُ وَالرُّكْبَتَيْنِ ،
 وَالْأَحَبُّ إِلَيْنَا وَالْأَفْضَلُ لِكُلِّ أَحَدٍ شَدُّهُ عَلَى السَّبِيلِ الْمَأْلُوفَةِ الْمَعْرُوفَةِ لِلنَّاسِ جَمِيعًا إِنْ شَاءَ
 اللَّهُ .

وَسَأَلَ : هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشُدَّ عَلَيْهِ مَكَانَ الْعَقْدِ تَكَّةٌ؟
 فَأَجَابَ عَلَيْهِ : لَا يَجُوزُ شَدُّ الْمِئْزَرِ بِشَيْءٍ سِوَاهُ مِنْ تَكَّةٍ وَلَا غَيْرِهَا .
 وَسَأَلَ عَنِ التَّوَجُّهِ لِلصَّلَاةِ أَنْ يَقُولَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، فَإِنْ بَعْضُ
 أَصْحَابِنَا ذَكَرَ : أَنَّهُ إِذَا قَالَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ فَقَدْ أَبْدَعَ . لِأَنَّا لَمْ نَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الصَّلَاةِ

می پوشاند ، زیرا ازار نخست را ما بتن می کنیم وقتی مردی سوار بر شترش می شود آنجا
 نمایان و آشکار می گردد ، و این عمل برای ستر و پوشش است؟
 آنحضرت ﷺ پاسخ فرمود : جایز است آدمی هرطور که می خواهد ازار بندد تا
 وقتی که هیچ تغییری از قیچی نمودن و سوزن کاری که آنرا از حد میزر (لنگ) خارج
 سازد را در آن ندهد ، و سوزن را از آن رد کند ولی به هم وصل نکند ، و قسمتهای مختلف
 آنرا به هم محکم نکند ، و هنگامیکه ناف و دورانش را پوشاند باید که دامن آنرا بلند
 گرداند ، زیرا آنچه اجماع و سنت بر آن است پوشیدن ناف و زانوها است ، و محبوب
 و افضل نزد ما آنست که محرم احرام بر سبیل معمولی که دیگران می کنند بندد .
 و پرسید : آیا برای محرم جایز است که بر بالای میزر تکه بندد؟

پس پاسخ فرمود : برای محرم جایز نیست که میزر را بغیر آن به چیز دیگری اعم از
 تکه و غیر آن بندد .

و پرسید : در هنگام توجّه در نماز گفتن : «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ» جایز
 است ، چرا که برخی از اصحاب ما گفته اند : چون گوید : «عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ» بدعت نموده ،
 زیرا ما در کتابهای نماز در اینمورد هیچ حدیثی جز حدیث واحدی در کتاب نماز

خَلَا حَدِيثاً وَاحِداً فِي كِتَابِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَدِّهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ :
 إِنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْحَسَنِ : كَيْفَ تَتَوَجَّهُ؟ فَقَالَ : أَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ! فَقَالَ لَهُ
 الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ ، كَيْفَ تَقُولُ «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً»؟

قَالَ الْحَسَنُ : أَقُولُهُ . فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقُلْ : «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَدِينِ
 مُحَمَّدٍ وَمِنْهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْإِثْمَامِ بِآلِ مُحَمَّدٍ ، حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ» .

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّوَجُّهُ كُلُّهُ لَيْسَ بِفَرِيضَةٍ ، وَالسُّنَّةُ الْمُؤَكَّدَةُ فِيهِ الَّتِي هِيَ
 كَالِإِجْمَاعِ الَّذِي لَا خِلَافَ فِيهِ : «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ، حَنِيفاً
 مُسْلِماً عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَهُدًى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، إِنَّ صَلَاتِي
 وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ،
 اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

قاسم بن محمد از جدش از حسن بن راشد را نیافتیم که می گوید :

«حضرت صادق علیه السلام به حسن فرموده : چگونه در نماز توجه می کنی؟ گفت :
 می گویم : «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ» ، فرمود : از این مورد تو را نپرسیدم ، چگونه می گویی :
 «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً»؟ حسن گفت : همان را
 می گویم . فرمود : وقتی این جملات را گفتی در ادامه بگو : «عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَدِينِ مُحَمَّدٍ
 وَمِنْهَاجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَالْإِثْمَامِ بِآلِ مُحَمَّدٍ ، حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» .

حضرت فرمود : توجه در نماز از امور واجب نیست ، و سنت مؤکده در آن که مانند
 اجماع بی خلاف می باشد اینگونه است : «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ،
 حَنِيفاً مُسْلِماً عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَهُدًى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، إِنَّ
 صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ،

الرَّحِيمِ» - ثُمَّ تَقْرَأُ الْحَمْدَ .

قالَ الْفَقِيهُ الَّذِي لَا يُشَكُّ فِي عِلْمِهِ : [إِنَّ] الدِّينَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَالْهُدَايَةَ لِعَلِيٍّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا لَهُ عَلَيْهِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنَ
الْمُهْتَدِينَ ، وَمَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى .

وَسَأَلَهُ : عَنِ الْقُنُوتِ فِي الْفَرِيضَةِ إِذَا فَرَّغَ مِنْ دُعَائِهِ ، [يَجُوزُ] أَنْ يُرَدَّ يَدَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ
وَصَدْرِهِ لِلْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ : «أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُرَدَّ يَدَيَّ عَبْدِهِ صَفْرًا بَلْ يَمْلَأَهَا
مِنْ رَحْمَتِهِ» أَمْ لَا يَجُوزُ؟ فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهُ عَمَلٌ فِي الصَّلَاةِ .

فَأَجَابَ ﷺ : رَدُّ الْيَدَيْنِ مِنَ الْقُنُوتِ عَلَى الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ غَيْرُ جَائِزٍ فِي الْفَرَايِضِ .
وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ فِيهِ ، إِذَا رَفَعَ يَدَهُ فِي قُنُوتِ الْفَرِيضَةِ وَفَرَّغَ مِنَ الدُّعَاءِ أَنْ يُرَدَّ بَطْنُ رَاحَتَيْهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سپس سوره حمد را آغاز کن .

آن فقیهی^(۱) که هیچ تردیدی در علم او نیست گوید : دین برای محمد است و
هدایت از آن امیرالمؤمنین ، زیرا هدایت برای او و در نسل او تا روز قیامت باقی است ،
پس هرکه اینگونه باشد از جمله هدایت یافته گان است ، و هرکه شک کند دین ندارد ،
و پناه بر خدا از گمراهی پس از هدایت !

و پرسید : وقتی از قنوت نماز فارغ می شویم جایز است که دست خود بر صورت
و سینه خود بکشیم ، و این به جهت حدیثی است که نقل است : «بتحقیق خداوند عز و جل
گرامی تر از آن است که دستان بنده اش را خالی باز گرداند بلکه پر از رحمت خود نماید»
یا جایز نیست؟ زیرا برخی از اصحاب معتقدند که آن عملی در نماز است .

جواب فرمود : باز گرداندن دستان بر سر و صورت در نماز فریضه جایز نیست ،
و آنچیز که باید بدان عمل نمود وقتی دست خود را در قنوت نماز فریضه بالا می برد و از
دعا فارغ می شود باید که کف دو دست خود را به کندی بر سینه برابر روی گذارد و تکبیر

۱ - «فقیه» در اینجا حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشد و گوینده جمیری است .

عَلَى صَدْرِهِم تَلْقَاءَ رُكْبَتَيْهِ عَلَى تَهْلٍ ، وَيَكْبَرُ وَيَرْكَعُ ، وَالْخَبَرُ صَحِيحٌ وَهُوَ فِي نَوَافِلِ النَّهَارِ
وَاللَّيْلِ دُونَ الْفَرَائِضِ ، وَالْعَمَلُ بِهِ فِيهَا أَفْضَلُ .

وَسَأَلَ : عَنْ سَجْدَةِ الشُّكْرِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ ، فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهَا بِدْعَةٌ فَهَلْ يَجُوزُ
أَنْ يَسْجُدَهَا الرَّجُلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ ؟ وَإِنْ جَازَ فَنِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ هِيَ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ
رَكَعَاتِ النَّوَافِلِ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنَ الزَّمِ السُّنَنِ وَأَوْجِبُهَا ، وَلَمْ يَقُلْ أَنَّ هَذِهِ السَّجْدَةُ بِدْعَةٌ
إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ يُحَدِّثَ فِي دِينِ اللَّهِ بِدْعَةً .

فَأَمَّا الْخَبَرُ الْمَرْوِيُّ فِيهَا بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالْاِخْتِلَافُ فِي أَنَّهَا بَعْدَ الثَّلَاثِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ فَإِنَّ فَضْلَ
الدُّعَاءِ وَالتَّسْبِيحِ بَعْدَ الْفَرَائِضِ عَلَى الدُّعَاءِ بِعَقِيبِ النَّوَافِلِ كَفَضْلِ الْفَرَائِضِ عَلَى النَّوَافِلِ ،
وَالسَّجْدَةُ دُعَاءٌ وَتَسْبِيحٌ فَالْأَفْضَلُ أَنْ يَكُونَ بَعْدَ الْفَرَائِضِ فَإِنْ جُعِلَتْ بَعْدَ النَّوَافِلِ أَيْضًا جَازَ .

گوید به رکوع رود ، و حدیث مذکور صحیح است ولی در نوافل روز و شب نه در فرائض
و واجبات ، و عمل کردن به آن افضل است .

و پرسید : سجده شکر پس از نماز فریضه چگونه است ، زیرا برخی از اصحاب معتقدند
که آن بدعت است ، پس آیا جایز است که آدمی پس از نماز واجب آنرا انجام دهد؟ و اگر
جایز است آنرا در نماز مغرب پس از چهار رکعت نافله انجام دهد^(۱) یا پیش از آنها؟

جواب فرمود : سجده شکر از واجبترین و لازمترین آداب و سنن است ، و کسی که
اعتقاد به بدعت بودن آن دارد قصد دارد در دین خدا مرتکب اختراع و بدعتی شود .

و اما خبر مروی در باره آن پس از نماز مغرب و اختلاف در اینکه پس از سه رکعت
مغرب باشد یا چهار رکعت نوافل باید دانست که رتبه دعا و تسبیح در فضیلت پس از
نماز بر دعا به تعقیب نوافل مانند فضیلتی است که نمازهای فریضه بر نوافل دارند ، و سجده
نوعی دعا و تسبیح می باشد و بهتر است پس از واجب باشد ، و اگر بعد از نوافل هم قرار
گیرد باز هم جایز است .

۱ - زمان نوافل مغرب بسیار کم است و بهمین خاطر سائل اینگونه پرسیده است .

وَسَأَلَ : إِنْ لِبَعْضِ إِخْوَانِنَا يَمُنُّ نَعْرِفُهُ ضَيْعَةً جَدِيدَةً يَحْتَسِبُ ضَيْعَةً خَرَابٍ لِلسُّلْطَانِ فِيهَا حِصَّةٌ وَأَكْزَرُهُ بِمَا زَرَعُوا حُدُودَهَا وَتُوْذِيهِمْ عُمَالُ السُّلْطَانِ وَيَتَعَرَّضُونَ فِي الْكُلِّ مِنْ غَلَاتِ ضَيْعَتِهِ . وَلَيْسَ لَهَا قِيَمَةٌ لِحَرَابِهَا وَإِنَّمَا هِيَ بِأَيَّةٍ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً ، وَهُوَ يَتَحَرَّجُ مِنْ شِرَائِهَا لِأَنَّهُ يُقَالُ إِنَّ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنْ هَذِهِ الضَّيْعَةِ كَانَتْ قُبِضَتْ عَنِ الْوَقْفِ قَدِيمًا لِلسُّلْطَانِ ، فَإِنْ جَازَ شِرَاؤُهَا مِنَ السُّلْطَانِ ، وَكَانَ ذَلِكَ صَوَابًا ، كَانَ ذَلِكَ صَوْنًا وَصَلَاحًا وَعِمَارَةً لِضَيْعَتِهِ ، وَأَنَّهُ يَزْرَعُ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنَ الْقَرْيَةِ الْبَائِرَةِ بِفَضْلِ مَاءِ ضَيْعَتِهِ الْعَامِرَةِ ، وَيُنَحِّسُ عَنْهُ طَمْعُ أَوْلِيَاءِ السُّلْطَانِ ، وَإِنْ لَمْ يَجْزُ ذَلِكَ عَمِلَ بِمَا تَأْمُرُهُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِيعَا عُمَالِهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهِ أَوْ رِضَا مِنْهُ .

وَسَأَلَ : عَنْ رَجُلٍ اشْتَحَلَ بِأَمْرَةٍ خَارِجَةٍ مِنْ حِجَابِهَا ، وَكَانَ يَحْتَرِزُ مِنْ أَنْ يَقَعَ [لَهُ]

و پرسید : یکی از برادران شیعه ما زمین حاصلخیز تازه ای دارد که آن در کنار زمین محروبه ای است که سلطان را در آن بهره و نصیبی است و کارگران آن برادرمان در حدود و اطراف آن زراعت می کنند ولی مورد اذیت و آزار عُمال سلطان واقع شده و آنان متعرض تمام درآمد آن زمین شده اند ، و آن زمین به جهت خراب بودن هیچ قیمت و بهایی ندارد ، و حدود بیست سال است که زمین بایر می باشد ، و سلطان مانع از فروش یا اجاره آن زمینها می شود زیرا گفته شده که این قسمت از این زمین حاصلخیز پیش از این از مورد وقف قبض شده که برای سلطان بوده بهمین خاطر خرید و فروش تنها باید با سلطان انجام شود و آن راه درست است ، و این قانون را تنها برای حفظ و نگهداری و مصلحت و آبادانی زمین خودش وضع نموده ، چون زمین بایر و موات سلطان به برکت و فضل آب زمین حاصلخیز رونق می گیرد ، و طمع اولیای سلطان از آن بریده می شود ، و اگر این عمل جایز نیست هر عملی که بفرمایید به خواست خدای تعالی همان کنیم ؟

آنحضرت علیه السلام جواب فرمود : بیع زمین حاصلخیز جایز نیست مگر از صاحب و مالک اصلی آن یا به فرمان یا رضایت او روا می باشد .

و پرسید : مردی که زنی را خارج از رحم به حلّیت خود درآورده و حذر می کرده تا

وَلَدٌ فَجَاءَتْ بِابْنٍ، فَتَخَرَّجَ الرَّجُلُ أَنْ لَا يَقْبَلَهُ فَقَبِلَهُ وَهُوَ شَاكٌ فِيهِ، وَجَعَلَ يُجْرِي النَّفَقَةَ عَلَى أُمِّهِ وَعَلَيْهِ حَتَّى مَاتَتِ الْأُمُّ، وَهُوَ ذَا يُجْرِي عَلَيْهِ غَيْرُ أَنَّهُ شَاكٌ فِيهِ لَيْسَ يَخْلِطُهُ بِنَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَخْلِطُهُ بِنَفْسِهِ وَيَجْعَلَهُ كَسَائِرِ وَلَدِهِ فَعَلَّ ذَلِكَ وَإِنْ جَازَ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ شَيْئاً مِنْ مَالِهِ دُونَ حَقِّهِ فَعَلَّ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِسْتِحْلَالُ بِالْمَرْءَةِ يَقَعُ عَلَى وَجْهِهِ، وَالْجَوَابُ يَخْتَلِفُ فِيهَا فَلْيَنْذَكِرِ التَّوَجُّهَ الَّذِي وَقَعَ الْإِسْتِحْلَالُ بِهِ مَشْرُوحاً لِيَعْرِفَ الْجَوَابَ فِيمَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَلَدِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ لَهُ فَخَرَّجَ الْجَوَابَ:

جَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ جَلٌّ وَتَعَالَى أَهْلُهُ، إِيجَابَنَا لِحَقِّهِ، وَرِعَايَتَنَا لِأَبِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَقُرْبِهِ مِنَّا، وَقَدْ رَضِينَا بِمَا عَلِمْنَاهُ مِنْ جَمِيلِ نَيْبِهِ، وَوَقَفْنَا عَلَيْهِ مِنْ مُخَاطَبَتِهِ، الْمُقَرَّبَةُ لَهُ مِنَ اللَّهِ الَّتِي

مبادا فرزندی بهم رسد ولی ناگهان آن زن صاحب فرزند شد، ابتدا آن مرد از بدیرفتن آن امتناع می کرد و دست آخر آنرا پذیرفت ولی با شک و تردید، با اینحال تمام مخارج فرزند و مادرش را پرداخت نمود تا آن زن درگذشت، و او همچنان به پرداخت مخارج فرزند ادامه داد جز اینکه او در مورد فرزند مشکوک بوده و وی را با خود مخلوط نمی کرد، اگر می فرمایید که باید آن فرزند را با سایر اولاد خود همراه نموده و چون دیگر فرزنداناش باشد همان کار را کند و اگر جدای از حق او باید مقداری از مال خود را بدو بپردازد همان کار کند؟

پس آنحضرت علیه السلام پاسخ فرمود: استحلال و حلال نمودن زن چند گونه است، و پاسخ نیز در مورد او مختلف است، پس دوباره صورت قضیه استحلال را مشروح بیان کند تا پاسخ را در مورد امر فرزند به خواست خدا دریابد.

و از آنحضرت تقاضای دعایی نموده پس این پاسخ خارج شد:

خدای تعالی آنچنانکه خود اهل آن است بر او بخشایش فرماید، اینها همه از سر توجّه به حق او و رعایت حال مرحوم پدرش و نزدیکی او به ما است، و ما پس از وقوف به نیت پاکش از او راضی و خشنود گشتیم، و از مخاطبه اش بر او آگاه شدیم که آنچه او را

تَرْضِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَاءَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ [وَالرَّحْمَةُ] بِمَا بَدَأْنَا نَسْأَلُ اللهَ بِمَسْأَلَتِهِ مَا أَمَّلَهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ عَاجِلٍ وَآجِلٍ ، وَأَنْ يُصْلِحَ لَهُ مِنْ أَمْرِ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ مَا يُحِبُّ صَلَاحَهُ ، إِنَّهُ وَلِيٌّ قَدِيرٌ . ۳۵۷- وَكَتَبَ إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَيْضاً فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ كِتَاباً سَأَلَهُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أُخْرَى كَتَبَ فِيهِ :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَطَالَ اللهُ بَقَاءَكَ وَأَدَامَ عِزَّكَ وَكَرَامَتَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ ، وَأَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ ، وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ ، وَجَمَّلَ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ ، وَفَضَّلَهُ عَلَيْكَ ، وَجَزَّلَ قِسْمَهُ لَكَ وَجَعَلَنِي مِنَ الشُّوءِ كُلِّهِ فِدَاكَ ، وَقَدَّمَنِي قِبَلَكَ .
إِنَّ قِبَلَنَا مَسَاحِيحَ وَعَجَائِزَ يَصُومُونَ رَجَباً مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَأَكْثَرَ ، وَيُصَلُّونَ بِشَعْبَانَ وَشَهْرِ رَمَضَانَ . وَرَوَى لَهُمْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا : أَنَّ صَوْمَهُ مَعْصِيَةٌ؟

به خداوند نزدیک و مقرب ساخته همانا خشنودی خداوند عزوجل و رضایت رسول و اولیای او بدانچه ما آغاز نمودیم می باشد ، از خداوند بواسطه حاجت او درخواست می کنم آنچه از خیر و نزدیک آرزو نموده برآورده سازد ، و اینکه امر دین و دنیای او را آنگونه که به صلاح او می پسندد اصلاح فرماید ، او ولی و سرپرستی قادر و توانا است . ۳۵۷- و نامه ای نیز در سال ۲۰۸ حاوی مسائل دیگری اینگونه به آنحضرت علیه السلام نگاشت که :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، خداوند بقایت را طولانی سازد و عزت و کرامت و سعادت و سلامت را دوام بخشد! و نعمات خود را بر شما به کمال رساند و احسان و بخشش و انعام و فضل و موهبت های زیبا و فضل و بهترین قسمت خود را برای شما افزون فرماید ، و از هر حادثه سوئی مرا قربانت گرداند و جانفدایت فرماید!
در اطراف ما مردان و زنان کهنسالی زندگی می کنند که بیش از سی سال است که ماه رجب را روزه می دارند و آنرا به ماه شعبان وصل می کنند . و یکی از اصحاب ضمن نقل حدیثی گفته است که روزه ایشان معصیت است؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ الْفَقِيهُ : يَصُومُ مِنْهُ أَيَّاماً إِلَى خَمْسَةِ عَشَرَ يَوْماً ثُمَّ يَقْطَعُهُ ، إِلَّا أَنْ يَصُومَهُ عَنِ الثَّلَاثَةِ الْأَيَّامِ الْفَائِتَةِ ، لِلْحَدِيثِ : «أَنْ نَعْمَ شَهْرُ الْقَضَاءِ رَجَبٌ» .

وَسَأَلَ : عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ فِي حَمْلِهِ وَالثَّلْجُ كَثِيرٌ بِقَامَةِ رَجُلٍ ، فَيَتَخَوَّفُ أَنْ نَزَلَ الْغَوْصُ فِيهِ ، وَرُبَّمَا يَسْقُطُ الثَّلْجُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَلَا يَسْتَوِي لَهُ أَنْ يُلَبِّدَ شَيْئاً مِنْهُ لِكَثْرَتِهِ وَتَهافتِهِ ، هَلْ يُجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ فِي الْحَمْلِ الْفَرِيضَةَ؟ فَقَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ أَيَّاماً فَهَلْ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ إِعَادَةً أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا بَأْسَ بِهِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَالشَّدَّةِ .

وَسَأَلَ : عَنْ الرَّجُلِ يُلْحَقُ الْإِمَامَ وَهُوَ رَابِعٌ فَيَرْكَعُ مَعَهُ وَيَحْتَسِبُ تِلْكَ الرُّكْعَةَ . فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ : إِنْ لَمْ يَسْمَعْ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَعْتَدَّ بِتِلْكَ الرُّكْعَةِ؟

در پاسخ گفت: فقیه^(۱) می فرماید: پانزده روز از ماه رجب را روزه ندارد سپس آنرا قطع کند، جز اینکه آن سه روز^(۲) را برای روزه های قضای خود قرار دهد بنا بر حدیثی که فرموده: «بدرستی بهترین ماه برای قضای روزهای واجب ماه رجب است».

و پرسید: مردی در مسیر سفر در محل خود نشسته و برف سنگینی به اندازه قد و قامت یک مرد نشسته، و نگران است اگر از محل پایین بیاید در آن فرو رود، و او در همین حال می ماند و به جهت کثرت و شدت ریزش برف حتی قادر نیست پا بر آن نهد، در یک چنین وضعی آیا جایز است نماز واجب را در محل بخواند؟ ضمناً خود ما زمان بسیاری است که اینکار را می کنیم آیا باید آنها را اعاده کنیم؟
پاسخ فرمود: هنگام ضرورت و سختی مانعی ندارد.

و پرسید: مردی زمانی به صفوف جماعت می رسد که امام در رکوع است او نیز به رکوع می رود و آنرا برای خود یک رکعت محسوب می دارد، ولی یکی از اصحاب معتقد

۱ - ظاهراً گوینده این مطالب ابوالقاسم ابن روح نوبختی وکیل ناحیه و سفیر آنجا

می باشد، و مراد او از «فقیه» حضرت قائم مهدی علیه السلام است. (کذا فی هامش البحار)

۲ - مراد ایام بیض: بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم رجب می باشد.

قَاجَابَ ﷺ: إِذَا لَحِقَ مَعَ الْإِمَامِ مِنْ تَسْبِيحِ الرُّكُوعِ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةً اعْتَدَ بِتِلْكَ الرُّكُوعَةِ وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ.

وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ صَلَّى الظُّهْرَ وَدَخَلَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ صَلَّى الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟

قَاجَابَ ﷺ: إِنْ كَانَ أَحَدُكَ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ حَادِثَةً يَقْطَعُ بِهَا الصَّلَاةَ أَعَادَ الصَّلَاتَيْنِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَحَدُكَ حَادِثَةً جَعَلَ الرُّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ تِمَمَةً لِمُصَلَاةِ الظُّهْرِ، وَصَلَّى الْعَصَرَ بَعْدَ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: عَنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هَلْ يَتَوَالَدُونَ إِذَا دَخَلُوهَا أَمْ لَا؟

قَاجَابَ ﷺ: إِنَّ الْجَنَّةَ لَا حَمْلَ فِيهَا لِلنِّسَاءِ وَلَا وَلَادَةَ، وَلَا طَمْتَ وَلَا نِفَاسَ وَلَا شِقَاءَ بِالطُّفُولِيَّةِ، وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ، فَإِذَا اشْتَهَى الْمُؤْمِنُ وَلَدًا

است تا وقتی که تکبیر رکوع امام را نشنیده نمی تواند آنرا یک رکعت محسوب بدارد؟
پاسخ فرمود: اگر هنگام ملحق شدن به امام به قدر یک تسبیح رکوع او را دریابد
آنرا یک رکعت محسوب دارد هر چند تکبیر رکوع را نشنیده باشد.

و پرسید: مردی نماز ظهر را می خواند و داخل در نماز عصر می شود، و زمانی که دو رکعت از عصر را خواند یقین می کند نماز ظهر را دو رکعت خوانده چه کند؟

پاسخ فرمود: اگر ما بین دو نماز از او حدی سر زده که موجب ابطال نماز شده هر دو نماز را اعاده کند، وگرنه دو رکعت آخر را از باقیانده نماز ظهر قرار دهد، و بعد از آن نماز عصر را بخواند.

و پرسید: آیا توالد و تناسل در میان اهل بهشت صورت می گیرد یا خیر؟
پاسخ فرمود: بدرستی که در بهشت نه حملی برای زنان است و نه زایمان و تولدی نه حیض و نه نفاس و مشقت طفولیت، و همچنانکه خداوند سبحان فرموده: «و در آن بهشت است هر چه دلها خواهش و آرزو کند و چشمها از دیدن آن لذت برد»، پس چون

خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ حَمْلٍ وَلَا وَلَادَةٍ عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي يُرِيدُ، كَمَا خَلَقَ آدَمَ عِبْرَةً.
 وَسَأَلَ: عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ، وَبَقِيَ لَهُ عَلَيْهَا وَقْتُ،
 فَبَعَثَهَا فِي حِلٍّ بِمَا بَقِيَ لَهُ عَلَيْهَا وَقَدْ كَانَتْ طَمَعَتْ قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِي حِلٍّ مِنْ أَيَّامِهَا بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ
 أَيْجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ آخَرُ بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ عِنْدَ طَهْرِهَا مِنْ هَذِهِ الْحَيْضَةِ، أَوْ
 يَسْتَقْبِلُ بِهَا حَيْضَةً أُخْرَى؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ: يَسْتَقْبِلُ حَيْضَةً غَيْرَ تِلْكَ الْحَيْضَةِ، لِأَنَّ أَقْلَ تِلْكَ الْعِدَّةِ حَيْضَةٌ وَطَهْرَةٌ
 تَامَةٌ.

وَسَأَلَ: عَنِ الْأَبْرَصِ وَالْمَجْدُومِ وَصَاحِبِ الْفَالِجِ هَلْ يَجُوزُ شَهَادَتُهُمْ، فَقَدْ رُوِيَ لَنَا أَنَّهُمْ
 لَا يُؤْمُونَ الْأَصْحَاءَ.

فَأَجَابَ عَلَيْهِ: إِنْ كَانَ مَا بِهِمْ حَادِثًا جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ، وَإِنْ كَانَ وَلَادَةً لَمْ تَجُزْ.

فرد مؤمنی آرزوی فرزندی کند خداوند آنرا بدون حمل و زایمان و ولادت بر همان شکلی
 که می خواهد برایش خلق کند، همچنانکه از سر عبرت حضرت آدم را آفرید.

و پرسید: مردی با مهریه ای معلوم و زمانی مشخص زنی را به تزویج خود در
 می آورد، و زمانی از آن برایش باقی مانده، و آنرا به زن می بخشد و حال اینکه آن زن سه
 روز پیش از آنکه زمان الباقی را بدو ببخشد حیض شده، در یک چنین حالتی آیا می شود
 پس از رسیدن به پاکی و طهر فرد دیگری او را با صداق و زمانی معلوم و مشخص به
 تزویج خود درآورد، یا یک دوره حیض دیگر را باید از سر گیرد؟

پاسخ فرمود: یک دوره حیض دیگر جز آن باید از سر گیرد، زیرا کمترین زمان
 برای این عده یک حیض و پاکی کامل است.

و پرسید: آیا شهادت افرادی که مبتلا به بیماری پستی و جزام و علیلی هستند
 پذیرفته می شود؛ زیرا برای ما روایتی نقل شده که «افراد معلول بر افراد سالم مقدم
 نمی شوند».

پاسخ فرمود: در معلولیت های غیر مادرزادی مقبول است و در معلولیت های
 مادرزادی پذیرفته نمی شود.

وَسَأَلَ : هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ امْرَأَتِهِ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ كَانَتْ رُبَيْتٌ فِي حَجْرِهِ فَلَا يَجُوزُ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ رُبَيْتٌ فِي حَجْرِهِ وَكَانَتْ أُمُّهَا غَيْرَ حَبَالِهِ فَقَدْ رُوِيَ : أَنَّهُ جَائِزٌ .

وَسَأَلَ : هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِنْتُ امْرَأَةٍ ثُمَّ يَتَزَوَّجَ جَدَّتَهَا بَعْدَ ذَلِكَ أَمْ لَا يَجُوزُ؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ نَهِيَ عَنْ ذَلِكَ .

وَسَأَلَ : عَنْ رَجُلٍ ادَّعَى عَلَى رَجُلٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَأَقَامَ بِهِ الْبَيِّنَةَ الْعَادِلَةَ ، وَادَّعَى عَلَيْهِ أَيْضاً خَمْسِينَ دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ ، وَلَهُ بِذَلِكَ كُلُّهُ بَيِّنَةٌ عَادِلَةٌ ، وَادَّعَى عَلَيْهِ أَيْضاً ثَلَاثِينَ دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ ، وَمِائَتِي دِرْهَمٍ فِي صَكِّ آخَرَ ، وَلَهُ بِذَلِكَ كُلُّهُ بَيِّنَةٌ عَادِلَةٌ . وَيَزْعَمُ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ أَنَّ هَذِهِ الصُّكَّاتِ كُلُّهَا قَدْ دَخَلَتْ فِي الصَّكِّ الَّذِي بِأَلْفِ دِرْهَمٍ ، وَالْمُدَّعِي مُنْكَرٌ أَنْ يَكُونَ كَمَا زَعَمَ ، فَهَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْأَلْفُ الدَّرْهَمُ مَرَّةً وَاحِدَةً أَوْ يَجِبُ عَلَيْهِ كَمَا يُقِيمُ الْبَيِّنَةُ بِهِ؟ وَلَيْسَ فِي الصُّكَّاتِ اسْتِثْنَاءٌ إِنَّهَا هِيَ صِكَائُكَ عَلَى وَجْهِهَا .

و پرسید : آیا جایز است که مرد ، دختر همسرش را به زوجیت خود درآورد؟
پاسخ فرمود : اگر در خانه آن مرد پرورش یافته است جایز نیست ، و اگر اینگونه نبود و مادرش نیز در حباله نکاح او نیست در اینمورد روایت شده که جایز است .
و پرسید : آیا جایز است با دختر دختر زنی ازدواج کند و بعد از آن با مادر بزرگش ازدواج کند ، یا جایز نیست؟

پاسخ فرمود : از این مورد نهی شده و ممنوع است .

و پرسید : مردی از دیگری هزار درهم طلبکاری می کند و بر آن شاهی عادل نیز اقامه می نماید ، و در یک حواله دیگر نیز ادعای طلب پانصد درهم می نماید ، و در تمامی این موارد شاهی عادل دارد ، و در حواله ای ادعای سیصد درهم و دویست درهم می نماید و برای تمام آنها شاهد دارد ، و فرد بدهکار می گوید تمام حواله های خرده داخل در همان هزار درهم است و فرد طلبکار منکر این مطلب است ، آیا در این صورت باید همان هزار درهم یکمرتبه را بپردازد یا بر همان مقدار که شاهد دارد باید پرداخت کند؟
و در این چکها استثنائی نیست و تنها هر کدام چکی بر همان وجه است .

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُؤْخَذُ مِنَ الْمَدْعَى عَلَيْهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَهِيَ الَّتِي لَا شُبْهَةَ فِيهَا، وَيَرُدُّ الْيَمِينَ فِي الْأَلْفِ الْبَاقِي عَلَى الْمَدْعَى فَإِنْ نَكَلَ فَلَا حَقَّ لَهُ.

وَسَأَلَ عَنْ طِينِ الْقَبْرِ: يُوَضَّعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُوَضَّعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، وَيُخَلَّطُ بِخُطُوئِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَسَأَلَ فَقَالَ: رَوَى لَنَا عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى إِزَارِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِسْمَاعِيلُ

يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، فَهَلْ يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَكْتُبَ مِثْلَ ذَلِكَ بِطِينِ الْقَبْرِ أَمْ غَيْرُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبِّحَ الرَّجُلُ بِطِينِ الْقَبْرِ، وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسَبِّحُ بِهِ قُلُوبُهَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ التَّسْبِيحِ أَفْضَلُ مِنْهُ، وَمِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ

يَتَسَنَّى التَّسْبِيحَ وَيُدِيرُ السُّبْحَةَ فَيُكْتَبُ لَهُ التَّسْبِيحُ.

پاسخ فرمود: از فرد بدهکار یک مرتبه همان هزار درهمی که بی شبهه است گرفته می‌شود، و فرد طلبکار برای الباقی طلب خود باید سوگند بخورد وگرنه حقی ندارد.

و پرسید: آیا جایز است که گِلِ قبر^(۱) را با میّت در گور قبرش نهند یا نه؟

پاسخ فرمود: با میّت در قبرش نهاده و با حنوط او مخلوط می‌شود بخواست خدا.

و پرسید: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده که آنحضرت بزرگوار

فرزندش اسماعیل مکتوب فرموده: «اسماعیل شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز الله

نیست»، آیا برای ما نیز جایز است که آن جمله را با گِلِ قبر یا غیر آن بنگاریم یا نه؟

پاسخ فرمود: این مورد جایز است.

و پرسید: جایز است که آدمی با گِلِ قبر تسبیح بسازد و آیا در آن فضیلتی هست؟

پاسخ فرمود: اینکار را بکند زیرا هیچ تسبیحی برتر و بهتر از آن نیست، و از

فضیلت آن همین بس که آدمی تسبیح را از خاطر می‌برد و تسبیح را می‌گرداند و تسبیحی

برای او مکتوب می‌گردد.

وَسَأَلُ : عَنِ السَّجْدَةِ عَلَى لَوْحٍ مِنْ طِينِ الْقَبْرِ ، وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ ؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَجُوزُ ذَلِكَ وَفِيهِ الْفَضْلُ .

وَسَأَلُ : عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ قُبُورَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى الْقَبْرِ أَمْ لَا ؟
وَهَلْ يَجُوزُ لِمَنْ صَلَّى عِنْدَ بَعْضِ قُبُورِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَقُومَ وَرَاءَ الْقَبْرِ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ قِبْلَةً ، أَمْ يَقُومُ رَأْسَهُ أَوْ رِجْلَيْهِ ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْقَبْرَ وَيُصَلِّي وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ خَلْفَهُ أَمْ لَا ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ ، فَلَا يَجُوزُ فِي نَافِلَةٍ وَلَا فَرِيضَةٍ وَلَا زِيَارَةٍ ،
وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ أَنْ يَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى الْقَبْرِ .

وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَإِنَّهَا خَلْفَهُ ، وَيَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا عَنْ
يَمِينِهِ وَلَا عَنْ يَسَارِهِ ، لِأَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَدَّمُ وَلَا يُسَاوِي .

وَسَأَلُ فَقَالَ : هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى الْفَرِيضَةَ أَوْ النَّافِلَةَ وَيَبْدُوهُ السُّبْحَةَ أَنْ يُدِيرَهَا
وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا خَافَ السُّهُوَّ وَالْعَلَاطَ .



و پرسید : آیا می شود بر لوحی از گِل قبر سجده کرد و آیا انکار فضیلتی دارد ؟

پاسخ فرمود : اینکار جایز است و برخوردار از فضیلت نیز می باشد .

و پرسید : فردی است که قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می کند ، آیا جایز است که بر قبر
سجده کند ؟ و یا قبر را مقابل خود در نماز قبله قرار دهد ، یا نزد رأس قبر یا پای آن
بایستد ؟ یا قبر را در نماز پشت سر خود قرار دهد ؟

پاسخ فرمود : اما سجده بر قبر در هیچ نافله و فریضه و نه زیارتی جایز نیست ،
و آن چیزی که باید بدان عمل شود گذاردن گونه راست بر قبر می باشد .

و اما نمازی که پشت قبر بوده و آنرا قبله خود قرار دهد نماز میان دو دست و سمت
راست و سمت چپ قبر جایز نیست ، زیرا باید بر امام علی علیه السلام نه مقدم شود و نه مساوی .

و پرسید : آیا جایز است که آدمی در عین اقامه نمازی فریضه یا نافله تسبیح
دستش را بگرداند ؟

پاسخ فرمود : اگر از سهو و اشتباه بیم دارد جایز است .

وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُدِيرَ السُّبْحَةَ بِيَدِهِ الْإِسَارُ إِذَا سَبَّحَ، أَوْ لَا يَجُوزُ؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ [رَبِّ الْعَالَمِينَ].

وَسَأَلَ فَقَالَ: رَوَى عَنِ الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْعِ الْوُقُوفِ خَبْرَ مَأْثُورٍ: «إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى قَوْمٍ بِأَعْيَانِهِمْ وَأَعْقَابِهِمْ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْوَقْفِ عَلَى بَيْعِهِ وَكَانَ ذَلِكَ أَصْلَحَ، لَهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ» وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْ بَعْضِهِمْ إِنْ لَمْ يَجْتَمِعُوا كُلُّهُمْ عَلَى الْبَيْعِ، أَمْ لَا يَجُوزُ إِلَّا أَنْ يَجْتَمِعُوا كُلُّهُمْ عَلَى ذَلِكَ؟ وَعَنِ الْوَقْفِ الَّذِي لَا يَجُوزُ بَيْعُهُ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى إِمَامٍ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَجُوزُ بَيْعُهُ، وَإِنْ كَانَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَبِيعْ كُلُّ قَوْمٍ مَا يَقْدِرُونَ عَلَى بَيْعِهِ مُجْتَمِعِينَ وَاسْتَفْرَقِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ لِلْمُخْرِمِ أَنْ يُصَيِّرَ عَلَى إِيْطِلِهِ الْمُرْتَكَّ أَوْ التُّوتِيَا لِيَرِجَ الْعَرَقُ أَمْ لَا يَجُوزُ؟

وپرسید: آیا جایز است که بآدمست چپ تسبیح را چرخانده و ذکر گوید یا نه؟
پاسخ فرمود: جایز است والحمد لله رب العالمین.

وپرسید: از حضرت فقیه علی علیه السلام برای ما نقل است که در خبری مأثور درباره فروش امور وقفی فرموده: «اگر وقف بر افرادی با اعیان و اعقابشان موجود بود، و تمام آن افراد بر فروش وقف اجتماع نمودند آن ببيع اصلح است و می توانند آنرا بفروشند»، در این مورد آیا می شود قسمتی از آنرا از برخی از ایشان خریداری نمود اگر همه متفق القول نشدند، یا جایز نیست جز با اجتماع همگی آنان؟ و درباره وقف غیر قابل فروش بیان فرمایید؟

پاسخ فرمود: وقف بر امام مسلمین غیر قابل فروش است، و اگر وقف بر گروهی از مسلمین بود می توانند هر کدام آنقدر که بر فروشش موافق یا مخالفند را بفروشند^(۱).
و پرسید: آیا جایز است که فرد مجرم برای جلوگیری از بوی عرق به زیر بغل خود دو نوع ماده «مرتک» و «توتیا» برای خوشبو شدن بزند یا نه؟

۱ - پاسخ: عدم تأیید وقف است و بیشتر به وصیت و میراث شبیه است. (از وسائل الشیعه)

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : يَجُوزُ ذَلِكَ وَبِاللهِ التَّوْفِيقُ .

وَسَأَلَ : عَنِ الضَّرِيرِ إِذَا أَشْهَدَ فِي حَالِ صِحَّتِهِ عَلَى شَهَادَةٍ ، ثُمَّ كَفَّ بَصَرَهُ وَلَا يَرَى خَطَهُ فَيَعْرِفُهُ ، هَلْ يَجُوزُ شَهَادَتُهُ ، أَمْ لَا ؟ وَإِنْ ذَكَرَ هَذَا الضَّرِيرُ الشَّهَادَةَ ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى شَهَادَتِهِ أَمْ لَا يَجُوزُ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : إِذَا حَفِظَ الشَّهَادَةَ وَحَفِظَ الْوَقْتَ ، جَازَتْ شَهَادَتُهُ .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّجُلِ يُوقِفُ ضَيْعَةً أَوْ دَابَّةً وَيَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ بِاسْمِ بَعْضِ وَكَلَاءِ الْوَقْفِ ، ثُمَّ يَمُوتُ هَذَا الْوَكِيلُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَمْرُهُ وَيَتَوَلَّى غَيْرُهُ ، هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ الشَّاهِدُ لِهَذَا الَّذِي أُقِيمَ مَقَامُهُ إِذَا كَانَ أَصْلُ الْوَقْفِ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ أَمْ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : لَا يَجُوزُ غَيْرُ ذَلِكَ ، لِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَمْ تَقُمْ لِلْوَكِيلِ وَإِنَّمَا قَامَتْ لِلْمَالِكِ وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى : «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» .

پاسخ فرمود : این مورد جایز است ، و بالله التوفیق .

و پرسید : فرد کوری در زمان بینایی و سلامت خود بر ماجرای شهادت داده ، سپس بینایی را از دست داده و قادر نیست خط خود را دیده و بشناسد ، آیا شهادت چنین فردی مقبول است یا نه ؟ و اگر این فرد نابینا شهادتی که داده را بخاطر آورد آیا جایز است که بر شهادت خود دوباره شهادت دهد یا جایز نیست ؟

پاسخ فرمود : اگر شهادت و زمان آنرا بیاد داشته باشد شهادت او مقبول است .

و پرسید : مردی زمینی حاصلخیز یا چارپایی را وقف می کند ، و بر خود بنام برخی از وکلای وقف شهادت می دهد ، سپس این وکیل از دنیا می رود یا امر او دگرگون می شود و دیگری متولی آن می شود ، آیا برای این شاهد جایز است که برای جانشین وکیل گذشته شهادت دهد هنگامی که اصل وقف برای تنها یک نفر است یا نه ؟

پاسخ فرمود : جز این مورد جایز نیست ، زیرا شهادت برای وکیل اقامه نشده و تنها برای مالک آن اقامه گردیده و حال اینکه خداوند فرموده : «و گواهی را برای خدا برپا دارید (ادا کنید) - طلاق : ۲» .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ قَدْ كَثُرَتْ فِيهَا الرُّوَايَاتُ فَبَعْضُ يَزُوي : أَنْ قِرَاءَةَ الْحَمْدِ وَحَدَّثَهَا أَفْضَلُ ، وَبَعْضُ يَزُوي : أَنَّ التَّسْبِيحَ فِيهَا أَفْضَلُ ، فَأَلْفَضَلُ لِيَّاهُمَا لِنَسْتَعْمِلَهُ ؟ فَأَجَابَ عَلَيْهِ : قَدْ نَسَخْتُ قِرَاءَةَ أُمِّ الْكِتَابِ فِي هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ التَّسْبِيحَ ، وَالَّذِي نَسَخَ التَّسْبِيحَ قَوْلُ الْعَالِمِ عَلَيْهِ : « كُلُّ صَلَاةٍ لَا قِرَاءَةَ فِيهَا فَهِيَ خِدَاجٌ إِلَّا لِلْعَلِيلِ ، أَوْ يَكْثُرُ عَلَيْهِ السَّهْوُ فَيَتَخَوَّفُ بُطْلَانَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ .

وَسَأَلَ فَقَالَ : يَتَّخِذُ عِنْدَنَا رَبُّ الْجَوْزِ لَوْجَعَ الْحَلْقِ وَالتَّبَحُّحَةَ ، يُؤْخَذُ الْجَوْزُ الرُّطْبَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْعَقِدَ وَيَذُقَ دَقًّا نَاعِمًا ، وَيُعَصَّرُ مَاوُهُ وَيَصْفَى وَيُطْبَخُ عَلَى النُّصْفِ وَيُتْرَكُ يَوْمًا وَلَيْلَةً ثُمَّ يُنْصَبُ عَلَى النَّارِ ، وَيُلْقَى عَلَى كُلِّ سِتَّةِ أَرْطَالٍ مِنْهُ رَطْلٌ عَسَلٍ وَيُغْلَى وَيُنْزَعُ رَغْوَتُهُ ، وَيُسْحَقُ مِنَ التَّوَشَادِرِ وَالشَّبِّ الْيَمَانِيِّ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ نِصْفٌ مِثْقَالٍ وَيُدَافُ بِذَلِكَ الْمَاءِ ،

ویرسید: روایات دربارهٔ دو رکعت آخر نماز بسیار زیاد شده، یکی گوید: خواندن تنها سوره حمد افضل است، و دیگری گوید: گفتن تسبیح افضل است، حال فضیلت از آن کدامیک از آن دو است تا ما همان کنیم؟

پاسخ فرمود: قرائت سوره حمد در این دو رکعت خواندن تسبیح را نسخ نموده، و مسأله نسخ تسبیح: روایتی است از عالم^(۱) علیه که فرموده: «هر نماز بدون قرائت حمد ناقص است مگر برای فرد علیل، یا کثیر السهو که بیم باطل شدن نماز را دارد».

ویرسید: در نزد ما مشهور است که رَبُّ جَوْزِ برای درد حلق و گرفتگی آواز نافع است و طریقه استعمال آن بطوریکه در میان مردم اشتها را دارد آنست که جَوْزِ تازه را پیش از آنکه خوب بیندد گرفته و خوب نرم می‌کوبند و آب آنرا می‌افشند و صاف می‌کنند و چندان می‌جوشانند که به نصف آید و خوب مطبوخ گردد، بعد از آن از بالای آتش فرود آورده یک شبانه‌روز نگاه می‌دارند، بعد از آن شش رطل آنرا یک رطل عسل می‌اندازند و در بالای آتش نرم جوش می‌دهند و کف آنرا می‌گیرند و نوشادر و شَبِّ (زاج) یمانی از هر یک نیم مثقال خوب می‌سایند و آب در آن می‌اندازند و یکدرم زعفران

وَيُلْقَى فِيهِ دَرَهُمْ زَعْفَرَانٌ مَسْحُوقٍ ، وَيُعَلَّى وَيُؤْخَذُ رَغْوَتُهُ وَيُطْبَخُ حَتَّى يَصِيرَ مِثْلَ الْعَسَلِ نَحِيئًا ، ثُمَّ يُنْزَلُ عَنِ النَّارِ وَيَبْرُدُ وَيُشْرَبُ مِنْهُ ، فَهَلْ يَجُوزُ شُرْبُهُ أَمْ لَا؟
 فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَانَ كَثِيرُهُ يُسْكِرُ أَوْ يُغَيِّرُ ، فَقَلِيلُهُ وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ ، وَإِنْ كَانَ لَا يُسْكِرُ فَهُوَ حَرَامٌ .

وَسَأَلَ : عَنِ الرَّجُلِ تَعَرَّضَ لَهُ الْحَاجَةُ مِمَّا لَا يَتَذَرِي أَنْ يَفْعَلَهَا أَمْ لَا ، فَيَأْخُذُ خَاتَمَيْنِ فَيَكْتُبُ فِي أَحَدِهِمَا : «نَعَمْ أَفْعَلُ» وَفِي الْآخَرِ : «لَا تَفْعَلُ» فَيَسْتَخِيرُ اللَّهَ مِرَارًا ، ثُمَّ يَرَى فِيهِمَا ، فَيُخْرِجُ أَحَدَهُمَا فَيَعْمَلُ بِمَا يَخْرُجُ ، فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟ وَالْعَامِلُ بِهِ وَالتَّارِكُ لَهُ أَهْوَى مِثْلُ الْاِسْتِخَارَةِ أَمْ هُوَ سِوَى ذَلِكَ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الَّذِي سَنَّهُ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْاِسْتِخَارَةِ بِالرَّقَاعِ وَالصَّلَاةِ .
 وَسَأَلَ : عَنْ صَلَاةِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَيِّ أَوْقَاتِهَا أَفْضَلُ أَنْ تُصَلَّى فِيهِ ، وَهَلْ

مسحوق در آن انداخته جوش دهند تا به کف آید . بعد از آن کف را گرفته و می‌پزند تا مثل عسل به قوام آید و سفت و چسبان گردد پس از آن از آتش فرود می‌آرند و سرد می‌گردانند و از آن می‌آشامند ؛ آیا نوشیدن آن جایز است یا نه؟

پاسخ فرمود : اگر مقدار زیاد آن مست کرده یا تغییر حالت می‌دهد پس کم و زیاد آن حرام است ، و اگر هیچ اثر مست‌کنندگی ندارد حلال است .

و پرسید : اگر برای مردی حاجتی پیش آید و در انجام و عدم انجام آن سرگردان و حیران شده بعد از آن دو خاتم بگیرد بر یکی از آن‌دو بنویسد «آری انجام بده» و بر دیگری : «نه ، انجام مده» ، پس چندین بار از خداوند طلب خیر می‌کند ، سپس در یکی از آن‌دو نگاه انداخته و آنرا خارج ساخته و به همان عمل می‌کند ، آیا این شیوه جایز است یا نه؟ و آیا عامل و تارک آن مانند استخاره موافق شرع است یا آن نوع دیگری است؟
 پاسخ فرمود : آنچه که حضرت عالم علیه السلام مسنون ساخته همانا تنها استخاره با رقعہ و نماز می‌باشد .

و پرسید : خواندن نماز جعفر بن ابی طالب علیه السلام در کدام وقت افضل است ، و آیا در

فیهَا قُنُوتٌ؟ وَإِنْ كَانَ فِيْ أَيْ رَكْعَةٍ مِنْهَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ أَوْقَاتِهَا صَدْرُ النَّهَارِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، ثُمَّ فِي أَيِّ الْأَيَّامِ شِئْتُ،
وَأَيُّ وَقْتٍ صَلَّيْتَهَا مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ فَهُوَ جَائِزٌ، وَالْقُنُوتُ فِيهَا مَرَّتَانٍ: فِي الْغَائِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ،
وَفِي الرَّابِعَةِ.

وَسَأَلَ: عَنِ الرَّجُلِ يَتَوَيَّ إِخْرَاجَ شَيْءٍ مِنْ مَالِهِ وَأَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ ثُمَّ يَجِدُ
فِي أَقْرَبَائِهِ مُحْتَاجًا، أَيُضْرِفُ ذَلِكَ عَمَّنْ تَوَاهَى لَهُ إِلَى قَرَابَتِهِ؟
فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَضْرِفُهُ إِلَى أَذْنَاهُمَا وَأَقْرَبِيهَا مِنْ مَذْهَبِهِ، فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى قَوْلِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ» فَلْيَقْسِمْ بَيْنَ الْقَرَابَةِ وَبَيْنَ الَّذِي نَوَى حَتَّى يَكُونَ قَدْ
أَخَذَ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ.

وَسَأَلَ فَقَالَ: قَدْ اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي مَهْرِ الْمَرْءَةِ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِذَا دَخَلَ بِهَا سَقَطَ عَنْهُ

آن قنوت دارد؟ و اگر دارد در کدام رکعت آن می باشد؟

پاسخ فرمود: افضل اوقات آن ظهر روز جمعه است؟ سپس در هر روز که خواستی،
و در هر زمان از شب یا روز آنرا بجای آوری جایز است، و قنوت در آن دو مرتبه است:
یکی در رکعت دوم پیش از رکوع، و دیگری در رکعت چهارم.

و پرسید: مردی قصد هزینه کردن مقداری پول از اموال خود و دفع آن به یکی از
برادران ایمانیش را می کند سپس در نزدیکان و خویشان خود فردی محتاج را می یابد، آیا
می تواند از نیت خود برگشته و آنرا به فامیل محتاجش بدهد؟

پاسخ فرمود: آن مال را به کسی از آندو دهد که به مذهب و عقیده او نزدیکتر است،
پس اگر می خواهد به حدیث حضرت عالم (هادی) علیه السلام که فرموده: «خداوند در
حالیکه فامیل و نزدیک محتاجی باشد صدقه را نمی پذیرد» عمل کند پس آنرا میان فامیل
نزدیک و آنکه از ابتدا قصد کرده بود تقسیم کند تا به هر دو فضیلت دست یابد.

و پرسید: أصحاب ما در مسئله مهریه اختلاف کرده اند، یکی معتقد است: اگر بر
زن داخل شود مهریه از او ساقط شده و چیزی بر گردن ندارد، و دیگری گوید: مهریه در

المهر ولا شيء عليه . وقال بعضهم : هو لازم في الدنيا والآخرة ، فكيف ذلك؟ وما الذي يجب فيه؟

فأجاب عليه السلام : إن كان عليه بالمهر كتاب فيه ذكر دين فهو لازم له في الدنيا والآخرة ، وإن كان عليه كتاب فيه ذكر الصداق سقط إذا دخل بها ، وإن لم يكن عليه كتاب ، فإذا دخل بها سقط باقي الصداق .

وسأل فقال : روي لنا عن صاحب العسكر عليه السلام أنه سئل عن الصلاة في الحز الذي يغش بوير الأرناب فوق : يجوز ، وروي عنه أيضاً : أنه لا يجوز ، فأبي الخبرين تعمل به؟
فأجاب عليه السلام : إنهما حرم في هذه الأوبار والجلود فأما الأوبار وحدها فكل حلال .
وقد سأل بعض العلماء عن معنى قول الصادق عليه السلام : «لا يصلى في الثعلب ولا في الأرناب ، ولا في الثوب الذي يليه» .

دنيا و آخرت لازم و واجب است ، پس آن چگونه است؟ وجه چیزی در آن واجب است؟
پاسخ فرمود : اگر بر گردن آمد مهریه را بصورت سند بدهی و دین او ثبت کرده ؛
آن در دنیا و آخرت واجب و لازم است ، و اگر در سند فقط ذکر مهریه را نموده است
همینکه بر او داخل شود ساقط می گردد ، و اگر هیچ سندی نداشت ، بحض داخل شدن بر
زن باقی مهریه ساقط می گردد^(۱) .

و پرسید : از حضرت عسکری عليه السلام روایتی برای ما نقل شده که مردی از آنحضرت
درباره نماز با جامه خزدار با کناره پوست خرگوش پرسید ، و او جایز می دانست ، و خبر
معارضی هم از آنحضرت نقل است که آنرا جایز نمی دانسته ، پس ما به کدام عمل کنیم؟
پاسخ فرمود : آنحضرت تنها نماز در این پشم و پوست را حرام دانسته ، ولی تنها
پشم آن تماماً حلال است .

ویکی از علما درباره این فرمایش حضرت صادق عليه السلام پرسید که : «در جامه ای
که از پوست روباه و خرگوش است نماز خوانده نمی شود ، و نه در جامه مشابه آنها» .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا عَنَى الْجُلُودَ دُونَ غَيْرِهَا.

وَسَأَلَ فَقَالَ: يُتَّخَذُ بِأَصْفَهَانِ رِيَابُ عُنَابِيَّةٍ عَلَى عَمَلِ الْوَشِيِّ مِنْ قَزٍّ وَإِبرِسمَ هَلْ تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ إِلَّا فِي ثَوْبٍ سَدَاهُ أَوْ لَحْمَتُهُ قُطِنُ أَوْ كَتَانُ.

وَسَأَلَ: عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الرَّجُلَيْنِ، بِأَيِّهَا يُبْدَأُ، بِالْيَمِينِ أَوْ بِالشَّمَنِ عَلَى كِلَيْهِمَا جَمِيعاً مَعاً؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُمَسَّحُ عَلَيْهِمَا جَمِيعاً مَعاً فَإِنْ بَدَأَ بِأَحَدَاهُمَا قَبْلَ الْآخَرِ فَلَا يُتَدَيُّ إِلَّا بِالْيَمِينِ. وَسَأَلَ: عَنْ صَلَاةِ جَعْفَرٍ فِي السَّفَرِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ تُصَلَّى أَمْ لَا؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجُوزُ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: عَنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَنْ سَهَا فَجَازَ التَّكْبِيرَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعٍ وَثَلَاثِينَ، هَلْ

يَرْجِعُ إِلَى أَرْبَعٍ وَثَلَاثِينَ أَوْ يَسْتَأْنِفُ؟ وَإِذَا سَبَّحَ تَمَامَ سَبْعَةٍ وَسِتِّينَ هَلْ يَرْجِعُ إِلَى سِتَّةٍ وَسِتِّينَ أَوْ يَسْتَأْنِفُ؟ وَمَا الَّذِي يَجِبُ فِي ذَلِكَ؟

آنحضرت پاسخ فرمود: «آن بزرگوار تنها پوست را در نظر داشته است».

وپرسید: در اصفهان از نوعی جامه عُنَابِيَّه رنگارنگ از جنس قَز و ابریشم استفاده

می کنند، آیا نماز در آن جایز است یا نه؟

پاسخ فرمود: نماز جز در لباسی که ممزوج به پنبه یا کتان باشد جایز نیست.

وپرسید: در مسح دو پا کدام مقدم است، پای راست یا هر دو با هم مسح شود؟

پاسخ فرمود: بر هر دو با هم مسح شود، و اگر می خواهد یکی یکی مسح کند پس

به پای راست آغاز کند.

وپرسید: آیا جایز است که نماز جعفر طیار را در سفر خواند یا نه؟

پاسخ فرمود: جایز است.

وپرسید: در تسبیحات حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ اگر کسی دچار سهو شده و بیش از سی

و چهار بار الله اکبر گفت، آیا بازگردد به سی و چهار بار یا آنرا از سر گیرد؟ و اگر

تسبیحات را تا شصت و هفت گفت آیا به شصت و شش بازگردد یا آنرا دوباره آغاز

کند؟ وجه چیزی در این مورد جایز است؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ : إِذَا سَهَا فِي التَّكْبِيرِ حَتَّى تَجَاوَزَ أَرْبَعَ وَثَلَاثِينَ عَادَ إِلَى ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ وَتَبَنَّى عَلَيْهَا ، وَإِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فَتَجَاوَزَ سَبْعًا وَبِسْتَيْنَ تَسْبِيحَةً عَادَ إِلَى سِتَّةٍ وَبِسْتَيْنَ وَتَبَنَّى عَلَيْهَا ، فَإِذَا جَاوَزَ التَّحْمِيدَ مِائَةً فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ .

۳۵۸- وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ قَالَ : خَرَجَ التَّوْقِيعُ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ حَرَسَهَا اللَّهُ تَعَالَى - بَعْدَ الْمَسَائِلِ - :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ ، وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ ، حِكْمَةٌ بِالْفِعْلِ هَا تُغْنِي [النُّذْرُ] عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ . السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ . إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّعَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْنَا ، فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «سَلَامٌ عَلَى آلِ يُسَ» .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَّانَ دِينِهِ!

پاسخ فرمود: در صورت سهو در تکبیر و تجاوز از سی و چهار بار؛ به سی و سه بار بازگشته و بنا را بر همان قرار دهد، و اگر در تسبیح سهو کرده و از شصت و هفت بار تجاوز نمود؛ به تعداد شصت و شش بازگشته و بنا را بر همان نهد، و هرگاه از ذکر «الحمد لله» تجاوز کرده و صد بار تکرار نمود هیچ باس و عیبی بر او نیست.

۳۵۸- محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری گوید: این توقیع پس از سؤالاتی که شد از ناحیه مقدسه - که خدای تعالی آنرا حراست فرماید - خارج شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : نه به امر خداوند اندیشه می‌کنید، و نه از اولیای او می‌پذیرید، حکمت بالغه‌ای است، پس بیم‌دانشها (یا: بیم‌کنندگان) گروهی که ایمان نمی‌آورند را چه سود دهد؟ سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند باد. هرگاه قصد توجّه بخدای تعالی و ما را نمودید پس همانطور که خدا فرموده بگویید: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ»^(۱). سلام بر تو باد! ای داعی خداوند و ربّانی آیات او.

سلام بر تو باد! ای باب خداوند و دئیان دین او.

۱- صافات: ۱۳۰، و در صورت نیاز؛ شرح این مطلب را در کتاب مترجم عیون أخبار

الرضا علیه السلام طبع نشر صدوق، مجلد یکم، ص ۴۸۷ ملاحظه فرمایید.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آثَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ ، وَالْفُؤْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَا
 غَيْرَ مَكْذُوبٍ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ!
 السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقُتِّلُ!



سلام بر تو باد! ای خلیفه خدا و ناصر حق او .
 سلام بر تو باد! ای حجت خدا و دلیل ارادت او .
 سلام بر تو باد! ای تالی قرآن و ترجمان آن .
 سلام بر تو باد! در ساعتهای شب و کناره‌های روز .
 سلام بر تو باد! ای بقیة الله در زمین او .
 سلام بر تو باد! ای میثاق خداوند که از او اخذ کرده و تأکید فرموده .
 سلام بر تو باد! ای نشانه منصوب و ای علم مصبوب ، و یاری و رحمت واسعه که
 وعده دروغ نیستی .

سلام بر تو باد! زمانی که قیام می‌کنی ، سلام بر تو باد! هنگامی که می‌نشینی .
 سلام بر تو باد! هنگامی که قرائت می‌کنی و بیان می‌داری .
 سلام بر تو باد! وقتی غماز می‌گزاری و قنوت می‌خوانی .

السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ!
 السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ!
 السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تُحَمِّدُ وَتُسْتَغْفِرُ!
 السَّلامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي!
 السَّلامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى!
 السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ!
 السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ!
 السَّلامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلامِ!

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
 وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ ، وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ ، وَالْحُسَيْنَ
 حُجَّتَهُ ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ ، وَمُوسَى
 ابْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتَهُ ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ ، وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ ،

سلام بر تو باد! زمانیکه به رکوع می روی و به سجده می افتی .

سلام بر تو باد! آنگاه که تهلیل و تکبیر می گویی .

سلام بر تو باد! وقتی حمدی می گویی و استغفار می کنی .

سلام بر تو باد! زمانیکه داخل صبح می شوی و به شب وارد می شوی .

سلام بر تو باد! در شب آنگاه که فرو پوشد و در روز آنگاه که روشن و پدیدار شود .

سلام بر تو باد! ای امام مأمون .

سلام بر تو باد! ای مقدم آرزو شده .

سلام بر تو باد! به جوامع اسلام .

مولای من! تو را به شهادت می گیرم که من معتقد به توحید و نبوت هستم و اینکه
 امیرالمؤمنین حجت خدا است و نیز حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی ، و
 جعفر بن محمد ، و موسی بن جعفر ، و علی بن موسی ، و محمد بن علی ، و علی بن محمد ، و

حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ.

أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنْ رَجَعْتُكُمْ حَقٌّ لَا شَكَّ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنْ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنْ نَاكِراً وَنَكِيراً حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّرَاطَ وَالْمِيزَانَ وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ.

يَا مَوْلَايَ! شَقِيٌّ مَنْ خَالَفَكَ وَسَعِيدٌ مَنْ أَطَاعَكَ.

فَأَشْهَدُ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بِرِيءٍ مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمَنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَتَنَفَّسِي مُؤْمِنَةً بِاللهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ، وَيَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَا أَيْمَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَكُفُّمُ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ.

حسن بن علی همگی حجت او هستند، و شما نیز حجت خدا نید.

شما ابتدا و آغازید و آخر و پایان، و اینکه رجعت شما حقی بلا شک است، روزی که برخی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید دیگر هیچکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در حال ایمانش کار نیکی نکرده ایمان آوردنش سود ندارد، و اینکه مرگ حقی است و و ناگر و نکیر حقی است، و شهادت می‌دهم که رستخیز و بعث حقی است، و اینکه صراط و مرصاد حقی است، و میزان و حساب حقی است، و بهشت حقی است و جهنم حقی است، و وعد و وعید به آندو نیز حقی است.

مولای من! مخالف شما بد بخت و شقی است و مطیع شما سعید و خوشبخت است.

بر این شهاداتی که بر شما دادم بر من گواه باش، و من دوست شما و بیزار از دشمن شمایم، پس حق همان است که راضی و خشنودتان ساخته، و باطل همان است که شما را غضبناک نموده، و معروف همان است که شما امر بدان فرموده‌اید، و منکر نیز همان منهیات شما است، پس نفس و جان من ایمان به خداوند یکتای بی شریک دارد، و اعتقاد به رسول او، و به امیرالمؤمنین، و به امامان اهل ایمان، و به شما ای مولای من! ابتدا و آخر شما دارد، و نصرت و یاری من مهتای شما است، و محبت من بطور خالص برای شما است، خدایا اجابت فرما! اجابت فرما!.

الدُّعَاءُ عَقِيبَ هَذَا الْقَوْلِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ وَأَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ ، وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ ، وَفِكْرِي نُورَ الثَّبَاتِ ، وَعِزِّي نُورَ الْعِلْمِ ، وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ ، وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ ، وَبَصَرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ وَعْيِ الْحِكْمَةِ ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمَوَالَةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، حَتَّى أَلْقَاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ ، فَتَسْعُنِي رَحْمَتُكَ يَا وَلِيَّ يَا حَمِيدٌ .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ ، وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ ، وَالدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ ، وَالتَّائِبِ بِأَمْرِكَ ، وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ ، وَتَوَارِكُ الْكَافِرِينَ ، وَبُحْلِي الظُّلْمَةَ وَمُنِيرِ الْحَقِّ ، وَالسَّاطِعِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ ، وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَالْوَلِيَّ النَّاصِحِ ، سَفِينَةَ النَّجَاةِ ، وَعَلِمَ الْهُدَى ، وَنُورَ أَبْصَارِ الْوَرَى ، وَخَيْرٍ مَنْ تَقْصَصَ وَارْتَدَى ، وَبُحْلِي الْغِيَاةَ

دعایی که در تعقیب این کلام آمده این است :

بسم الله الرحمن الرحيم : خداوند از تو درخواست می کند که بر محمد : پیامبر رحمت و کلمه نور خود درود فرستی ، و اینکه قلب و دل مرا به نور یقین پر کنی ، و سینه ام را به نور ایمان ، و فکرم را به نور ثبات ، و عزم و اراده ام را به نور علم ، و نیرو و توانم را به نور عمل ، و زبانم را به نور صدق و راستی و دین و عقیده ام را به نور بصائری که نزد خودت می باشد منور فرمایی ، و دیدگانم را به نور ضیاء ، و گوشم را به گرفتن حکمت ، و مودت و محبت مرا به نور دوستی و موالات محمد و آل او مشحون و منور فرمایی ، تا در حالی شما را ملاقات کنم که تماماً به عهد و میثاق شما وفا کرده باشم ، و رحمت تو مرا فرا گرفته باشد ، ای ولی و ای حمید .

خداوند ابر حجت خود در زمین درود فرست ، همو که خلیفه ات در سرزمینهایت است ، و خوانند به راه و قائم به قسط و عدل تو است ، و به فرمان تو انتقامجو است ، دوست اهل ایمان است ، و موجب تباهی کافران است ، ظلمت را جلا دهد و حق را روشن گرداند ، و با حکمت و صدق پر تو افشانی می کند ، و کلمه تامه تو در زمین شما است ، همو که مراقب و ترسان است و ولی ناصح ، او کشتی نجات ، و نشانه هدایت و نور دیده

الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسطًا كَمَا مِلْنَتْ ظُلُمًا وَجَوْرًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ ، وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ
عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا .

اللَّهُمَّ انصُرْ وَاَنْصِرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ ، وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ .
اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ ، وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ
خَلْفِهِ ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ ، وَاحْرُسْهُ ، وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوْصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ
رُسُوكَ وَآلَ رُسُوكَ ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ ، وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ ،
وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرَةِ ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ ، حَيْثُ كَانُوا فِي
مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا ، بَرِّهَا وَبَحْرِهَا ، وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا ، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ

اطرافیان است ، و بهترین کسی است که قیص بر تن داشته و ردا بر دوش انداخته ، جلا
دهنده دلتنگیها ، هو که زمین را پس از آنکه بُر از ظلم و جور شده ؛ مشحون از عدل و
داد می کند ، همانا تو بر هر کاری قادر و توانائی .

خداوند بر ولی و فرزند اولیایت درود فرستد ؛ همانها که اطاعت و رعایت حقشان
را واجب ساختی و هرگونه رجس و پلیدی را از میانشان بُردی و ایشان را بطور کامل
پاک گرداندی .

خداوندا دوستان او و اولیای خود و شیعه و یاران او را نصرت فرموده و پیروز کن ،
و ما را از جمله ایشان قرار بده .

خداوندا او را از باغی و طاغی ، و از شر تمام مخلوقات حفظ فرما ، و آنحضرت را از
مقابل و پشت و از راست و چپ حراست فرموده و از بروز هر پیش آمدی سوتی محفوظ
دار ، و در آن رسول و آتش را محافظت فرما ، و عدل را بدو اظهار دار و او را با نصریاری
فرما ، و ویارانش را یاری فرما و خاذلین او را مخذول فرما ، توسط او زورگویان کافر را
نابود کن و کافران و اهل نفاق و ملحدین را در جای جای شرق و غرب عالم و خشکی و
دریا هلاک گردان ، و توسط او زمین را پُر از عدل و داد فرما ، و دین پیامبرت را آشکار فرما !

وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأُرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَا يَأْمُلُونَ،
وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۳۵۹- ذکر کتاب و ردّ من الناحیه المقدّسه - حرّسها الله ورعاها - فی ایام بقیت من
صفر سنه عشر و اربعائنه علی الشیخ المفید اَبی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان قدّس الله
روحہ و نور ضریحہ، ذکر موصیله أنّه یحمله من ناحیه متّصله بالحجار، نسخته:
للأخ السدید، والولیّ الرشید، الشیخ المفید، اَبی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان أدام
الله إعزازه، من مستودع العهد المأخوذ علی العباد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: أَمَّا بَعْدُ: سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ،
الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ، فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا
وَمَوْلَانَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَنُعَلِّمُكَ - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلِ

خدایا مرا از انصار و اعوان و اتباع و شیعیانش قرار ده و در آل محمد ﷺ همانطور که
می خواهند نشانم بده، و در دشمنانشان آنچنانکه از من حذر کنند قرار ده، ای معبود حق!
اجابت فرما، ای دارای جلال و اکرام ای مهربانترین مهربانان!

۳۵۹- نامه ای در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ (هجری) از ناحیه مقدّسه امام زمان
علیه السلام به شیخ مفید محمد بن محمد بن محمد بن نعمان - قدّس الله روحه - رسید، حامل نامه گفته
است که آنرا از ناحیه ای متّصل به حجاز آورده، و مضمون توقیع این است:
این نامه ای است به برادر با ایمان و دوست رشید اَبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان:
شیخ مفید - ادام الله اعزازه - که از جمله پیانمایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان
خدا اخذ گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم، سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با
علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدائی
نیست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و
پیغمبر ما محمد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و به تو - که پروردگار توفیقات را برای

مُؤْتَبَرًا عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصَّدْقِ - : أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالمَكَاتِبَةِ ، وَتَكْلِيفِكَ فِيهَا بِمَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ ، أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ ، وَكَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَائَتِهِ لَهُمْ وَحَرَّاسَتِهِمْ فَقِفْ أَيْدِكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ عَنْ دِينِهِ عَلَى مَا نَذَكُرُهُ ، وَاعْمَلْ فِي تَأْدِيسَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا تَرْسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا تَاوِينَ بِمَكَاتِبِنَا النَّاسِ عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ ، حَسَبُ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الصَّلَاحِ وَلِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِمُفَاسِقِينَ فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ ، وَلَا يَغْرِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ، وَمَعْرِفَتُنَا بِالْإِذْلَالِ الَّذِي أَصَابَكُمْ^(١) مُذْ جَنَعَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ عَنْهُ نَاسِعًا ، وَتَبَدُّوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ ، وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ

یاری حقّ مستندام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جنب ما می گوئی با صداقت افزون گردانند - اعلام می دارم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو می باشند برسانی . خداوند تمامی ایشان را به طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آنان را برطرف فرماید .

خداوند تو را به امداد خود بر دشمنانش که از دین او بیرون رفته اند ، پیروز گرداند و در رسانیدن به کسانی که اطمینان به آنان داری به طرزی که این شاء الله می نویسم عمل کن . هرچند ما در جانی منزل کرده ایم ، که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم بعلتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می باشد در این دیده است ، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند .

ما از لغزشهایی که از برخی شیعیان سر می زند از وقتی که بسیاری از آنان میل به

١ - فی البحار نقلاً عن الكتاب : « وَمَعْرِفَتُنَا بِالزَّلَالِ الَّذِي أَصَابَكُمْ » .

وَاصْطَلَمَكُمْ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَى انْتِیَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ [تُونُسُهَا] قَدْ
 أَنَاقَتْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَيُحْمَى عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلُهُ ، وَهِيَ إِمَارَةٌ لَأَرْوُفُ
 حَرَكَتُنَا وَمَبَاشَتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَنَهْيِنَا ، وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .
 اعْتَصِمُوا بِالتَّقِيَّةِ ! مِنْ شَبِّ نَارِ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْشِشُهَا عَصَبُ أُمَوِيَّةٍ ، يَهُولُ بِهَا فِرْقَةُ مَهْدِيَّةٍ ،
 أَنَا زَعِيمٌ بِنَجَاةٍ مَنْ لَمْ يَزِمِ [مِنْكُمْ] فِيهَا الْمَوَاطِنَ الْخَفِيَّةَ ، وَسَلَكَ فِي الظُّلُمِ مِنْهَا السُّبُلَ الْمُرْصِيَّةَ ،
 إِذَا حَلَّ جُمَادِي الْأُولَى مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ فَاعْتَبِرُوا بِمَا يَحْدُثُ فِيهِ وَاسْتَيْقِظُوا مِنْ رَقْدَتِكُمْ لِمَا
 يَكُونُ فِي الَّذِي يَلِيهِ .

سَتَظْهَرُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ جَلِيَّةٌ ، وَمِنْ الْأَرْضِ مِثْلُهَا بِالسَّوِيَّةِ ، وَيَحْدُثُ فِي أَرْضِ
 الْمَشْرِقِ مَا يُخْزِنُ وَيُقَلِّقُ ، وَيَغْلِبُ مِنْ بَعْدُ عَلَى الْعِرَاقِ طَوَائِفُ عَنِ الْإِسْلَامِ مُرَاقٍ ،

بعضی از کارهای ناشایسته‌ای غوده‌اند که نیکان گذشته از آنان احتراز می‌نمودند و بیانی
 که از آنان برای توجّه به خداوند و دوری از رشتگی‌ها گرفته شده و آنرا پشت سر
 انداخته‌اند اطلاع داریم ، گویا آنان غی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و
 یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم ، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و
 دشمنانتان ، شما را از میان می‌بردند . تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه
 و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید . امتحانی که هرکس مرگش رسیده
 باشد ، در آن ناپود می‌گردد و آنکس که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه آن به
 سلامت می‌رود . آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت
 و نافرمانی ما است ، خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند هرچند مشرکان نخواهند .

با تقیه خود را از دشمنان نگاهدارید و از افروختن آتش جاهلیت پرهیز کنید .
 کسانی که در این فتنه بجاهای پنهان ؛ پناه نبرده و در سرزنش آن ، راه پسندیده گرفته‌اند .
 چون ماه جمادی‌الأولی سال جاری فرا رسید ، شما باید از آنچه در آن ماه روی می‌دهد ،
 عبرت بگیرید ، و از آنچه بعد از آن واقع می‌شود ، از خواب غفلت بیدار شوید .

عنقریب علامت آشکاری از آسمان برای شما پدید می‌آید و نظیر آن در زمین نیز
 ظاهر می‌گردد که مردم را اندوهگین می‌کند و بوحشت می‌اندازد . آنگاه مردمی که از

تُضِيقُ بِسُوءِ فِعَالِهِمْ عَلَى أَهْلِيهِ الْأَرْزَاقُ ، ثُمَّ تَنْفَرِجُ الْغُمَّةُ مِنْ بَعْدِ يَبَوارِ طَاغُوتٍ مِنَ الْأَشْرَارِ ،
ثُمَّ يَسْرُ بِهَلَاكِهِ الْمُتَّقُونَ الْأَخْيَارُ ، وَتَنْفَقُ لِمُرِيدِي الْحَجِّ مِنَ الْآفَاقِ مَا يُؤْمَلُونَهُ مِنْهُ عَلَى تَوْفِيرٍ
عَلَيْهِ مِنْهُمْ وَاتِّفَاقٍ ، وَلَنَا فِي تَنْسِيرِ حَجَّهِمْ عَلَى الْاِخْتِيَارِ مِنْهُمْ وَالْوِفَاقِ شَأْنٌ يَظْهَرُ عَلَى نِظَامٍ
وَائْتِصَافٍ .

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ مِنْ مَحَبَّتِنَا ، وَلْيَسْتَجَنِّبْ مَا يُدْرِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا
فَإِنَّ أَمْرَنَا بُغْتَةٌ فَجَاءَةٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ وَاللَّهُ يُلْهِمُكُمْ
الرُّشْدَ ، وَيُلَطِّفُ لَكُمْ فِي التَّوْفِيقِ بِرَحْمَتِهِ .

نُسخة التوقيع بِالْيَدِ الْعُلْيَا عَلَى صَاحِبِهَا السَّلَامُ :

هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ ، وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنا الصَّنِيُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ
اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ ، فَاحْفَظْ بِهِ ! وَلَا تُظْهِرْ عَلَى خَطْنَا الَّذِي سَطَرْنَاهُ بِمَا لَهُ ضَمَنَاهُ أَحَدًا ! وَأَدِّ

اسلام خارج شده‌اند بر عراق مسلط می‌گردند و به واسطه سوء اعمال آنان اهل عراق
دچار ضیق معیشت می‌شوند ، سپس این رنج و زحمت با مرگ یکی از اشرار از میان
می‌رود ؛ و از مُردن او پرهیزگاران خیراندیش خشنود می‌گردند ، و مردمی که از اطراف
عالم آرزوی حجّ بیت الله دارند ، به آرزوی خود می‌رسند و به حجّ می‌روند .

هر مردی از شما باید به آنچه که بوسیله دوستی ما به آن تقرب می‌جست عمل کند .
و از آنچه مقام او را پست می‌گرداند و خوش آیند ما نیست اجتناب نماید زیرا خداوند
بطور ناگهانی انسان را برانگیخته می‌کند ؛ آنهم در وقتی که توبه سودی بحال او ندارد
ویشیانی او را از کیفر ما نجات نمی‌دهد ، خداوند تو را به رشد و کمال الهام بخشد و با لطف
خود به رحمت و اسعدهاش توفیق دهد !

نسخه توقيع به دست خط مبارکش که بر آن سلام باد ! :

این نامه‌ای است از ما به تو ؛ ای برادر و ای ولی ، وای مخلص در محبت ما ، وای پاک
و یاور وفادار - خداوند با دیده‌ای که خواب ندارد تو را حراست فرماید - پس آنرا
خوب نگاهدار ، و بر خطی که مرقوم داشتیم بدانچه تعهد نمودیم اظهار مدار و نشان کسی مده ،

ما فیہ إلى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ ، وَأَوْصِ جَمَاعَتَهُمْ بِالْعَمَلِ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

۳۶۰ - وَوَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابُ آخَرٍ مِنْ قِبَلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، يَوْمَ الْخَمِيسِ الثَّالِثِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِيَّاتٍ ، نَسَخَتْهُ : مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرَاطِطِ فِي سَبِيلِهِ إِلَى مُلْكِهِمُ الْحَقِّ وَدَلِيلِهِ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ ، الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ النُّصْدَقِ ، فَإِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ إِلَيْكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، إِنَّا وَإِلَهُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ، وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّنَا وَسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ .

وَبَعْدُ : فَقَدْ كُنَّا نَنْظُرُنا مُنَاجَاةَكَ عَصَمَكَ اللَّهُ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ ، وَحَرَسَكَ بِهِ مِنْ كَيْدِ أَعْدَائِهِ ، وَشَفَعْنَا ذَلِكَ الْآنَ مِنْ مُسْتَفْرِّ لَنَا يُنْصَبُ فِي شِمْرَاخٍ ، مِنْ بَهْمَاءِ صِرْنَا إِلَيْهِ آتِفًا مِنْ غَمَائِلِ الْجَنَانِ إِلَيْهِ السَّبَارِيَتْ مِنَ الْإِيمَانِ وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ هُبُوطُنَا

و مفاد آنرا به کسی رسان که نزد او آرام می گیری ، و جماعت ایشان را سفارش کن که به خواست خدا بدان عمل کنند ، و صلوات خدا بر محمد و آل پاکش باد .

۳۶۰ - و نامه دیگری از جانب آنحضرت علیه السلام در تاریخ پنجشنبه بیست و سوم ذوالحجّه سنه چهارصد و دوازده به او رسید ، و من آنرا از عبدالله - رابط در راه او - به اهام شده حق و دلیل او ؛ استنساخ کردم .

بسم الله الرحمن الرحيم ، سلام خدا بر تو باد! ای یاری کننده حق ، ای خواننده به سوی او با کلمه صدق و راستی ، پس ما با تو حمد و ثنای خدایی را گوئیم که جز او معبودی نیست ، او پروردگار ما و پدران نخستین ما است ، و از تو درخواست صلوات بر پیامبر و آقا و مولا یمان محمد خاتم الانبیاء و بر اهل بیت پاک و طاهرش را می کنیم .

و بعد ؛ ما نظر به مناجات تو نمودیم - خدا بدان سببی که به اولیای خود بخشیده تو را حفظ فرماید و از کید دشمنانش حراست نماید ، و حاجات ما را در مکانی که در قلّه کوه برایمان برپا شده بر آورد - از ناحیه ای ناشناس با گذر از جنگلی انبوه بزودی نزد تو آئیم ، پناه به آن صحرا بی بردیم که عاری از ایمان بود ، و نزدیک بود فرود ما به زمینی هوار

مِنْهُ إِلَى صَحْصَحٍ مِنْ غَيْرِ بَعْدٍ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تَطَاوُلٍ مِنَ الزَّمَانِ وَبِأُتَيْكَ نَبَأٌ بِمَا يَتَجَدَّدُ لَنَا مِنْ حَالٍ، فَتَعْرِفُ بِذَلِكَ مَا نَعْتَمِدُهُ مِنَ الزُّلْفَةِ إِلَيْنَا بِالْأَعْمَالِ، وَاللَّهُ مُوَفِّقُكَ لِذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ، فَلْتَكُنْ حَرَسَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ أَنْ تُقَابِلَ لِذَلِكَ فِيهِ تُبْسَلُ نَفُوسُ قَوْمٍ حَرَّتْ بِاطِلَالٍ لَا سِتْرَ هَابٍ الْمُبْطِلِينَ وَيَشْهَجُ لِدَمَارِهَا الْمُؤْمِنُونَ، وَتَحْزَنُ لِذَلِكَ الْمُجْرِمُونَ.

وَأَيُّ حَرَكَتِنَا مِنْ هَذِهِ اللَّوْثَةِ حَادِثَةٌ بِالْحَرَمِ الْمُعْظَمِ مِنْ رَجَسٍ مُنَافِقٍ مُذْمَمٍ، مُسْتَحِلٍّ لِلدِّمِ الْمُحَرَّمِ، يَعْمِدُ بِكَيْدِهِ أَهْلَ الْإِيمَانِ وَلَا يَبْلُغُ بِذَلِكَ غَرَضُهُ مِنَ الظُّلْمِ لَهُمْ وَالْعُدْوَانِ، لَا إِنَّا مِنْ وَرَاءِ حِفْظِهِمْ بِالِدُّعَاءِ الَّذِي لَا يُحْجَبُ عَنْ مَلِكِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، فَلْيَطْمَئِنَّ بِذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَانَا الْقُلُوبُ، وَلْيَتَّقُوا بِالْكِفَايَةِ مِنْهُ، وَإِنْ رَاعَوْهُمْ بِهِمُ الْخَطُوبُ وَالْعَاقِبَةُ بِجَمْعٍ صُنِعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَكُونُ حَمِيدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمُنْهَبِيَّ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ.

بدون بُعد دهر و روزگار و تطاول زمان واقع شود و بزودی خبری از ما بشود خواهد رسید که اوضاع را بر ایمان تجدید می کند که بوسیله آن می توانی بفهمی راه تقرب به ما با اعمال و کردار چیست، و خداوند با رحمت خود تو را موفق بدارد، پس اینگونه باش - خداوند با دیده ای که خواب ندارد تو را خراست فرماید - و خود را برای رویارویی با آن آماده کن، که در آن جان جماعتی هلاک شد که کشت باطل نمودند برای ترساندن اهل باطل، و به جهت نابودی ایشان دل اهل ایمان شاد گشت، و بحرمان بدین جهت محزون و ناراحت شدند.

و نشانه حرکت و انتقال ما از این شرّ حادثه ای است در حرم معظم از رجس و پلیدی فردی منافق و مذموم، که خون را به ناحق می ریزد و به عمد کید با اهل ایمان می نماید و به جهت ظلم و عدوانی که به ایشان می رساند به هدف خود نائل نمی شود، زیرا ما در اطراف با دعایی که از پادشاه زمین و آسمان پوشیده نیست ایشان را حفظ می کنیم، و بهمین خاطر دلهای اولیای ما آرام گرفت، و باید با کفایت به ما اعتماد کنند، هر چند این فاجعه دردناک ایشان را به وحشت انداخت، و عاقبت با زیبایی صُنْعِ خداوی سبحان برای ایشان پسندیده خواهد بود بشرط آنکه از گناهان ممنوع و نهی شده اجتناب ورزند.

وَنَحْنُ نَعْهَدُ إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُخْلِصُ الْمُجَاهِدُ فِيْنَا الظَّالِمِينَ ، أَيُّدَكَ اللَّهُ بِنَصْرِهِ الَّذِي أَيْدَى
 بِهِ السَّلَفَ مِنْ أَوْلِيَانَا الصَّالِحِينَ ، أَنَّهُ مِنْ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجَ مِمَّا عَلَيْهِ إِلَى
 مُسْتَحَقِّهِ ، كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُظْلِمَةِ ، وَبِحَنِّهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُظْلَمَةِ ، وَمَنْ بَخَلَ مِنْهُمْ بِمَا أَعَارَهُ اللَّهُ
 نِعْمَتَهُ عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصِلَتِهِ ، فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِذَلِكَ لِأَوْلَاهُ وَآخِرَتِهِ ، وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا
 وَقَّقَهُمُ اللَّهُ لِمَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لِمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا
 وَلِتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا ، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا
 يَتَّصِلُ بِنَا بِمَا نُكْرِهُهُ وَلَا نُؤَيِّرُهُ مِنْهُمْ ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، وَصَلَوَاتُهُ
 عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَامُهُ .

وَكُتِبَ فِي غُرَّةِ شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَأَرْبَعِينَ نُسْخَةً التَّوْقِيعِ بِإِثْنِ الْعُلَيَّا صَلَوَاتُ
 اللَّهِ عَلَى صَاحِبَيْهَا :

وما با تو ای دوست مخلص که در راه ما با ظالمان مجاهده می کنی عهد می بندیم ، و امیدوارم
 خداوند تو را همانگونه که گذشتگان از اولیای صالح ما را یاری کرد تو را با نصرت خود
 تأیید فرماید ، زیرا هر که برای خداوند رعایت حال برادران دینی خود را بنماید ، و حقوق الهی
 را به مستحقانش پرداخت نماید ، چنین فردی از فتنه و گرفتاری آینده و رنج و زحمت تاریک و
 مشرف آن در امان خواهد بود ، و هر که امتشان نسبت به نعمای الهی - که عاریت او است - بخل
 ورزد ؛ همانها که امر به صلوة آنها نموده ، یک چنین فردی در دنیا و آخرت قرین خسران و
 زیان خواهد بود ، و چنانچه شیعیان ما - خدا به طاعت خود موقتشان بدارد - قلباً در وفای به
 عهدشان اجتماع می شدند نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد ، که سعادت
 مشاهده ما با شتاب بدیشان می رسید و اینها همه در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض
 نسبت ب ما می باشد ، بنابر این هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی دارد جز اخباری که از ایشان
 ب ما می رسد و ما را مکروه و ناراحت می سازد و از ایشان انتظار نداریم ، و تنها از خدا باید
 یاری خواست و او برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است ، و صلوات و سلام خداوند
 بر آقا و سرورمان ؛ بشیر و نذیر ؛ محمد و آل پاکش باد ! .

و در حلول ماه شوال در سال چهارصد و دوازده [هجری] این نامه کتابت شد ؛

هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَلِّهِمُ لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ، بِأَمْلَانَا وَخَطِّ تَقَاتِنَا، فَاخْفِهِ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ
وَاطْوِهِ وَاجْعَلْ لَهُ نُسْخَةً تُطْلَعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسْكُنُ إِلَى أَمَانَتِهِ مِنْ أَوْلِيَانَا شَمَلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى
بِبَرَكَتِنَا وَدُعَائِنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

نسخه توقیع به دست مبارک آنحضرت علیه السلام: این نامه ما به جانب تو است، ای دوست
الهام شده حق تعالی، و به املاء و خط فرد ثقه و مطمئن ما می باشد، پس آنرا از همه مخفی
دار، و آنرا تا کن و یک نسخه از آن تهیه کن تا آنرا به دید یکی از اولیای ما - خداوند
همه اشان را مشمول برکت و دعای ما فرماید - که از امانتداری او مطمئن به خواست خدا
پرسان.

والحمد لله، و درود بر سرورمان محمد و آل پاکش باد.

«احتجاج الشيخ المفيد السديد»

«أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان رحمته الله»

۳۶۱- حَدَّثَ الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُعَمَّرٍ الرَّقِّيُّ بِالرَّمْلَةِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَأَرْبَعِينَ عَنِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رحمته الله أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ سَنَةً مِنَ السَّنِينَ كَأَنِّي قَدِ اجْتَرْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَرَأَيْتُ حَلَقَةً دَائِرَةً فِيهَا نَاسٌ كَثِيرٌ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: هَذِهِ حَلَقَةٌ فِيهَا رَجُلٌ يَعْطُ. فَقُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالُوا: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ.

فَفَرَّقْتُ النَّاسَ وَدَخَلْتُ الْحَلَقَةَ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ عَلَى النَّاسِ بِشَيْءٍ لَمْ أَحْصِلْهُ، فَقَطَعْتُ عَلَيْهِ الْكَلَامَ، وَقُلْتُ: أَيُّهَا الشَّيْخُ! أَخْبِرْنِي مَا وَجْهُ الدَّلَالَةِ عَلَى فَضْلِ صَاحِبِكَ أَبِي بَكْرٍ عَتِيقِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ؟» فَقَالَ: وَجْهُ الدَّلَالَةِ عَلَى فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ فِي سِتَّةِ مَوَاضِعَ:

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

«احتجاج شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن محمد بن نعمان رحمته الله»

۳۶۱- این ماجرا را شیخ ابو علی حسن بن معمر در سال ۴۲۳ هجری از شیخ مفید نقل می کند که گفته است: در خواب دیدم که در راهی گذر می کردم و مردم بسیاری گرداگرد هم بودند. گفتم این چیست؟ گفتند: این حلقه ای است در گرد مردی که موعظه می کند. گفتم: آن مرد کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب است.

بیش رفته و مردم را کنار زدم و درون حلقه درآمدم بناگاه مردی را دیدم برای مردم سخنرانی می کند درباره چیزی که من نفهمیدم و سخنش را بریده و گفتم: ای شیخ بن بگو کلمه: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»^(۱) چه دلالتی به فضیلت ابوبکر دارد؟ گفتم: دلالت آن به فضل ابوبکر از شش راه است:

الْأَوَّلُ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ فَجَعَلَهُ ثَانِيَهُ، فَقَالَ: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ».

وَالثَّانِي: أَنَّهُ وَصَفَهُمَا بِالْاجْتِمَاعِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ، لِتَأْلِيفِهِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ».

وَالثَّالِثُ: أَنَّهُ أَضَافَهُ إِلَيْهِ بِذِكْرِ الصُّحْبَةِ لِيَجْمَعَ بَيْنَهُمَا فِيمَا يَمْتَنِضِي الرُّتْبَةُ، فَقَالَ: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ».

وَالرَّابِعُ: أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ شَفَقَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَرَفَقِهِ بِهِ لِمَوْضِعِهِ عِنْدَهُ فَقَالَ: «لَا تَحْزَنْ».

وَالْخَامِسُ: أَنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهَا عَلَى حَدِّ سَوَاءٍ، نَاصِرًا لَهَا وَدَافِعًا عَنْهَا فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا».

وَالسَّادِسُ: أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نُزُولِ السَّكِينَةِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ تُفَارِقْهُ النَّسْكِينَةُ قَطُّ، فَقَالَ: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ».

اول اینکه: خدا پیغمبرش را یاد کرده و ابوبکر را با او آورده و «دوم» او خوانده و فرموده: «ثَانِي اثْنَيْنِ» (دوم دوتا).

دوم: شرح داده که هر دو تن در یکجا بودند و به یکدیگر اُلفت داشتند که فرموده: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» (وقتی که هر دو در غار بودند).

سوم: او را به پیغمبر بسته که در صحبت آنحضرت بوده تا آنان را همرتبه کرده باشد که فرموده: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» (چونکه به همراه خود گفت).

چهارم: از اینرو که گزارش داده از مهرورزی پیغمبر بدو برای موقعیتی که نزد او داشته و فرموده: «لَا تَحْزَنْ» (اندوه مخور).

پنجم: اعلام به اینکه بدو خبر داده راستش خدا بهمهراهم است، برابر هم و یار آنان است و دفاع کن از هر دوشان و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (براستی که خداوند بهمهراهم است).

وششم: گزارش داده از نزول سکینه بر ابوبکر، زیرا پیغمبر که هرگز جدا از سکینه نبوده و فرموده: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ».

و این شش مقام است در آیه که دلالت دارند بر فضل ابوبکر در آیه غار که تو و دیگران را امکان دست یافتن بدانها نبوده است.

فَهَذِهِ سِتَّةُ مَوَاضِعَ تَدُلُّ عَلَى فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ مِنْ آيَةِ الْغَارِ ، لَا يُمَكِّنُكَ وَلَا لِيُغِيرِكَ الطُّغْنُ فِيهَا .

فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ حَبَّرْتَ كَلَامَكَ فِي الْاِحْتِجَاجِ لِصَاحِبِكَ عَنْهُ ، وَإِنِّي بِعَوْنِ اللَّهِ سَأَجْعَلُ جَمِيعَ مَا أَتَيْتُ بِهِ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ .

أَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ وَجَعَلَ أَبَا بَكْرٍ ثَانِيَهُ ، فَهُوَ إِخْبَارٌ عَنِ الْعَدَدِ ، لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَا اثْنَيْنِ ، فَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَضْلِ ؟! وَنَحْنُ نَعْلَمُ ضَرُورَةَ أَنَّ مُؤْمِنًا وَمُؤْمِنًا ، أَوْ مُؤْمِنًا وَكَافِرًا ، أَوْ كَافِرًا وَكَافِرًا ، اِثْنَانِ فَمَا أَرَى لَكَ فِي ذِكْرِ الْعَدَدِ طَائِلًا تَعْتَمِدُهُ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : أَنَّهُ وَصَفَهُمَا بِالْاجْتِمَاعِ فِي الْمَكَانِ ، فَإِنَّهُ كَالْأَوَّلِ لِأَنَّ الْمَكَانَ يَجْمَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ كَمَا يَجْمَعُ الْعَدَدُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرَ ، وَأَيْضًا : فَإِنَّ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ﷺ أَشْرَفُ مِنَ الْغَارِ ، وَقَدْ جَمَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرَ ، وَفِي ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِسْمَكَ

شیخ مفید رحمته الله گفته: من بدو گفتم: سخن خود را بر و راندى و شرح آن به نهایت رساندى تا آنجا که هیچ آفریده‌ای نتواند حجت فضل یارت را بر آن افزاید جز اینکه من بیاری خدا و توفیق او آنچه را آوردی چون خاکسترى در برابر باد سخت بر باد خواهم داد .

اما اینکه گفتی خداوند ذکر پیغمبر نموده و ابوبکر را دومى آن حضرت شمرده هیچ فضلى از آن مستفاد نمى شود زیرا گزارشى است از «شمار» و «تعداد» . بجان خودم سوگند که آنان با هم دوتا بودند و ما مى‌دانیم یک مؤمن و یک کافر با هم دوتا باشند چنانچه یک مؤمن و یک مؤمن هم در شمار «دوتا» باشند ، پس در ذکر شماره برای توفائده‌ای نباشد که مورد اعتماد گردد و اثبات فضل نماند .

و اما اینکه گفتی آنها را به اجتماع در یک جا وصف کرده : مانند همان جمع در شمار است ، زیرا در یک مکان بسا که مؤمن و کافر گرد هم آیند چنانچه در شمار ، مؤمن و کافر با هم رده مى‌شوند و نیز مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شریفتر از غار است و در آن مؤمن و منافق و کافر هم با هم گرد مى‌آمدند و در اینباره است قول خدای تعالی : «پس کافران^(۱) را

۱ - گویند: مراد از کافران در آیه مشرکانند، که گروه گروه و شتابان گرد پیامبر صلی الله علیه و آله حلقه ←

مُهْطِعِينَ ﴿ عَنِ الثِّمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴾ ، وَأَيْضاً : فَإِنَّ سَفِينَةَ نُوحٍ قَدْ جَمَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ وَالشَّيْطَانَ وَالتَّهَيْمَةَ وَالْكَلْبَ ، وَالْمَكَانُ لَا يَدُلُّ عَلَى مَا أُوجِبَتْ مِنَ الْفَضِيلَةِ ، فَبَطَلَ فَضْلَانِ . وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّهُ أَضَافَهُ إِلَيْهِ بِذِكْرِ الصُّحْبَةِ ، فَإِنَّهُ أَضْعَفُ مِنَ الْفَضْلَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ ، لِأَنَّ اسْمَ الصُّحْبَةِ يَجْمَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ ، وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : « قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتُ بِاللَّهِ خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا » ،

چيست كه به تو چشم دوخته و به سويت شتابانند ، ﴿ از راست و از چپ گروه گروه - معارج : ۳۶ و ۳۵ » .

و نیز کشتی نوح مجمع پیغمبر و شیطان و چهارپایان بود و روشن است که اجتماع در یکجا دلالت ندارد بر فضلی که تو دعوی کردی و این دو وجه فضیلت باطل شدند .
اما اینکه گفتی وابستگی ابوبکر را به ذکر صحبت و همدمی با پیغمبر از دو فضل نخست سست تر است ، زیرا صحبت و همدمی هم می تواند میان مؤمن و کافر باشد ، و دلیل بر آن قول خداوند عز و جل است : « یارش که با او گفت و شنود می کرد گفت : آیا به آن که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و آنگاه مردی راست بالا و تمام اندام کرد کافر شده ای؟! - کهف : ۳۶ » .

← می زدند و سخنان او - بخصوص وعده قیامت و بهشت و دوزخ - را مسخره می کردند و می گفتند : اگر اینان - کسانی که به او ایمان آورده اند - به بهشت می روند ، چنانکه محمد می گوید : ما پیش از آنها داخل بهشت می شویم ، زیرا وضع ما در این جهان از آنان بهتر است ، پس در آن جهان هم بهتر خواهد بود ، اما تفسیر مجمع البیان بر آنست که مراد از این کافران : منافقانند ، و تفسیر المیزان هم با اقتفا از مجمع البیان این نظر را پذیرفته است ، و حال آنکه این نظر درست نیست ، زیرا این سوره مکی است و منافقان پس از هجرت و در مدینه بودند ؛ و کسی (خصوصاً این دو مفسر) اشاره ای نکرده است که این آیات مدنی است ، و مورّخین گفته اند که هر جا کلمه « کلاً » در قرآن آمده باشد آن سوره قطعاً مکی است بویژه که این کلمه در همین آیات آمده است .

وَأَيْضاً : فَإِنَّ اسْمَ الصُّحْبَةِ يُطْلَقُ بَيْنَ الْعَاقِلِ وَالتَّهِيْمَةِ ، وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ مِنْ كَلَامِ الْعَرَبِ الَّذِي نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِهِمْ ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» أَنَّهُمْ سَمَوْا الْحِمَارَ صَاحِباً فَقَالُوا :

إِنَّ الْحِمَارَ مَعَ الْحِمَارِ مَطِيئَةٌ فَإِذَا خَلَوْتَ بِهِ قَبِسَ الصَّاحِبُ
وَأَيْضاً قَدْ سَمَوْا الْجَمَادَ مَعَ الْحَيِّ صَاحِباً ، قَالُوا فِي ذَلِكَ فِي السَّيْفِ فَقَالُوا شِعْراً :

رَزْتُ هُنْدًا وَذَلِكَ غَيْرُ اخْتِيَانٍ وَمَعِيَ صَاحِبٌ كَتَمَ اللِّسَانَ

يَعْنِي : السَّيْفَ ، فَإِذَا كَانَ اسْمُ الصُّحْبَةِ يَقَعُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ ، وَبَيْنَ الْعَاقِلِ وَالتَّهِيْمَةِ ، وَبَيْنَ الْحَيَّوَانِ وَالْجَمَادِ ، فَأَيُّ حُجَّةٍ لِصَاحِبِكَ فِيهِ ؟ !

وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّهُ قَالَ : «لَا تَحْزَنْ» فَإِنَّهُ وَبَالَ عَلَيْهِ وَمَنْقَصَةٌ لَهُ ، وَدَلِيلٌ عَلَى خَطَائِهِ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ : «لَا تَحْزَنْ» نَهْيٌ ، وَصُورَةُ النَّهْيِ قَوْلُ الْعَاقِلِ : «لَا تَفْعَلْ» فَلَا يَحْثُلُوْا إِمَّا أَنْ يَكُونَ الْحَزَنُ وَقَعَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ طَاعَةً أَوْ مَعْصِيَةً ، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَنْهَى عَنْ الطَّاعَاتِ بَلْ يَأْمُرُ بِهَا وَيَدْعُو إِلَيْهَا ، وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً فَقَدْ نَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهَا ،

و نیز صاحب و همدم درباره همدی خردمند با چهار پا گفته می شود و دلیلیش گفته مردم عرب زبانست که الاغ را صاحب آدمی خواندند و گفتند :

حمار که با حمار باشد بارکش است ، چون تو با او تنها شوی چه بد صاحبی باشد .
و نیز بی جانی را با موجود زنده صاحب نامیده اند ، مثلاً قول شاعر درباره شمشیر :
بدیدار هند رستم پس از کناره گیری از او ، به همراه صاحب و یاری بود بی زبان .
مقصودش از صاحب بی زبان شمشیر است و چونکه صاحب به همراهی مؤمن و کافر و خردمند و چهار پا و حیوان و جماد گفته شده هیچ حاجتی برای یار تو در آن نباشد .
و اما اینکه گفتی به او فرموده : «اندوه مخور» این خود وبال و کاستی او است و دلیل بر خطای او ، زیرا دلالت بر نهی او دارد از اندوه خوردن چون صیغه نهی آورده که «لا تفعل» است و این اندوه خوری ابوبکر یا طاعت بوده یا گناه ، اگر طاعت بوده که پیغمبر از طاعت نهی نمی کرد بلکه بدان فرمان می داد و دعوت می کرد و اگر گناه بوده نهی از آن

وَقَدْ شَهِدَتْ الْآيَةُ بِعِصْيَانِهِ بِدَلِيلٍ أَنَّهُ نَهَا.

وَأَمَّا قَوْلُكَ : أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أَخْبَرَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُ ، وَعَبَّرَ عَنْ نَفْسِهِ بِلَفْظِ الْجَمْعِ ، كَقَوْلِهِ : «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ، وَقَدْ قِيلَ أَيْضاً فِي هَذَا : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ : «يَا رَسُولَ اللَّهِ ، حُزِنِي عَلَى أَخِيكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَا كَانَ مِنْهُ» فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» ، أَيْ : مَعِيَ وَمَعَ أَخِي عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَأَمَّا قَوْلُكَ : إِنَّ السَّكِينَةَ نَزَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ، فَإِنَّهُ تَرَكَ لِلظَّاهِرِ لِأَنَّ الَّذِي نَزَلَتْ عَلَيْهِ السَّكِينَةُ هُوَ الَّذِي أُيِّدَهُ بِالْجُنُودِ ، كَذَا يَشْهَدُ ظَاهِرُ الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» فَإِنْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ صَاحِبُ السَّكِينَةِ فَهُوَ صَاحِبُ الْجُنُودِ ، وَفِي هَذَا إِخْرَاجُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ النَّبُوءَةِ عَلَى أَنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ لَوْ كُنْتُمْ عَلَى صَاحِبِكُمْ كَانَ خَيْرًا لَهُ ،

درست باشد و آیات و دلیلی نیامده که ابوبکر امتثال کرده باشد و از اندوه خوری کناره کرده باشد .

و اما اینکه فرمود : «خدا همراه ما است» راستش پیغمبر به او اعلام کرده که خدا همراه من است و مرا یاری کند و از خودش بلفظ جمع تعبیر کرده ؛ چنانکه خدا فرموده : «ما خودمان فرو فرستادیم ذکر (قرآن) را و براستی که ما برایش نگهبانیم - حجر : ۹» .

و گفته اند که ابوبکر گفته : ای رسول خدا اندوه من برای برادرت علی بن ابی طالب است که چه شود او را (زیرا در همان شب که آنحضرت با ابوبکر از مکه بیرون رفته و در غار مخفی شدند حضرت امیر علی علیه السلام در بستر آنحضرت خوابیده بود که نقطه هجوم چندین مرد شمشیر زن قریش بود) و پیغمبر در جوابش فرمود : «براستی که خدا با ما است» یعنی با من و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام .

و اما اینکه گفتی «سکینه بر ابوبکر فرود آمده» این خلاف قرآنست زیرا آنکه بر او سکینه فرود شده همانست که خدا او را بالشکریانش تأیید کرده و دنیاال «أنزل السكينة» فرموده : «و أئده بجنود لم تروها» و اگر بر ابوبکر سکینه فرود آمده باشد باید او مؤید بالشکریان خدا شده باشد و این کلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از مقام و جایگاه پیغمبری بیرون برد و اگر اینجا را به سود صاحبیت نگفته می گذاشتی برایش بهتر بود زیرا

لِإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي مَوْضِعَيْنِ كَانَ مَعَهُ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ فَشَرَّكَهُمْ فِيهَا ، فَقَالَ - فِي أَحَدِ الْمَوْضِعَيْنِ - : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ السَّكِينَةَ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّمْوِينِ» ،

وَقَالَ فِي الْمَوْضِعِ الْآخَرِ : «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا» ، وَلَمَّا كَانَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ خَصَّهُ وَحَدَّهُ بِالسَّكِينَةِ فَقَالَ : «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» فَلَوْ كَانَ مَعَهُ مُؤْمِنٌ لَشَرَّكَهُ مَعَهُ فِي السَّكِينَةِ كَمَا شَرَّكَ مَنْ ذَكَرْنَا قَبْلَ هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَدَلَّ إِخْرَاجَهُ مِنَ السَّكِينَةِ عَلَى خُرُوجِهِ مِنَ الْإِيمَانِ !

فَلَمْ يُخْرِجُوا جَوَاباً وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَاسْتَيْقَظْتُ مِنْ نَوْمِي .

خدا در دو جای قرآن بنزول سکینه بر پیغمبر خود تصریح کرده که همراهش مؤمنان بودند و آنان را هم با آنحضرت در این فضیلت شریک کرده و در یکی از آنان فرموده : «آنگاه خداوند آرامش و سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و سیاهیانی که آنان را نمی دیدند فرو فرستاد - نوبه : ۲۶» .

و در جای دیگر فرموده : «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو آورد و سخن پرهیزگاری را با آنان همراه داشت - فتح : ۲۶» .

و چون آنحضرت در غار بود نزول سکینه را خاصاً او فرمود که : «پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر او فرو فرستاد - الایه» اگر همراه آنحضرت مؤمنی بود او را هم شریک می کرد در نزول سکینه ، چنانکه در موارد گذشته مؤمنان را با او شریک کرده برای اینکه همراه او بودند و اخراج ابوبکر از نزول سکینه دلیل است بر اخراج او از ایمان و الحمد لله .

شیخ مفید گفته : عمر بن خطاب در پاسخ من حیران ماند و نتوانست جوابی بدهد و مردم پراکنده شدند و من هم از خواب بیدار شدم .

«احتجاجُ السَّيِّدِ الْأَجَلِّ عَلَمِ الْهُدَى الْمُرتَضَى أَبِي الْقَاسِمِ عَلِيِّ عليه السلام»

«عَلَى أَبِي الْعَلَاءِ الْمُعَرِّيِّ الدَّهْرِيِّ فِي جَوَابِ مَا سَأَلَ عَنْهُ مَرْمُوزاً»

۳۶۲- دَخَلَ أَبُو الْعَلَاءِ الْمُعَرِّيُّ عَلَى السَّيِّدِ الْمُرتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَقَالَ لَهُ :

أَيُّهَا السَّيِّدُ ، مَا قَوْلُكَ فِي الْكُلِّ ؟ قَالَ السَّيِّدُ : مَا قَوْلُكَ فِي الْجُزْءِ ؟ فَقَالَ : مَا قَوْلُكَ فِي

«احتجاج عَلَمِ الْهُدَى سَيِّدِ بزرگوار مرتضی^(۱) - رضی الله عنه وارضاه -»

«بر ابوالعلاء المعری در پاسخ به پرسشهای مرموزانه او»

۳۶۲- ابوالعلاء المعری^(۲) بر سید مرتضی علیه السلام وارد شده و گفت : ای سید! نظر شما

در باره کُل چیست؟ سید : نظر شما درباره جزء چیست؟ ابوالعلاء : نظر شما درباره

۱- وی ذوالمجدین ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن-

موسی بن جعفر علیه السلام ، مشهور به سید مرتضی - علیه آلاف التحية والثناء - است ، شخصیت

والای او اظهر من الشمس است ، وی ملازم شیخ مفید بوده و استاد شیخ طوسی - رحمهما الله - ،

در علوم زمانه اش مانند کلام و اصول و منطق و لغت و فقه و تفسیر سرآمد بوده ، و در وصف او

هرچه از فریقین وارد شده نشان از علو درجات وی دارد ، تألیفات او حدوداً به ۲۱ عنوان

می رسد ، در سال ۳۵۵ تولد و در سال ۴۳۶ وفات یافته است ، جامع نهج البلاغه سید رضی

برادر آن بزرگوار می باشد - اعلی الله مقامها - .

۲- وی احمد بن عبدالله بن سلیمان ، معروف به ابوالعلاء المعری - به فتح میم و عین و

تشدید راء ، منسوب به معرّة النعمان یکی از قرای شام - است ، وی در ابتدای تولد بمرضی آبله

ناپیدا شد ، ولی از شعراء و ادبای مشهور زمان خود گشت ، و به جهت هوش و ذکاوت و افری که

داشت بمحض ملاقات با سید رضی علیه السلام او را اعجوبة دهرش یافته و زان پس پیوسته به محضر

سید حاضر شده و نزد او تقرب یافت . او را تألیفات بسیاری است ، و وفات او سنه ۴۴۹

می باشد .

الشَّعْرَى؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي التَّدْوِيرِ؟ قَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي عَدَمِ الْإِنْتِهَاءِ؟ قَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي التَّحْيِيزِ وَالنَّاعُورَةِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي السَّبْعِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الزَّائِدِ الْبَرِّيِّ عَلَى السَّبْعِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْأَرْبَعِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْمُؤَثَّرِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي الْمُؤَثَّرَاتِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي النَّحْسَيْنِ؟ فَقَالَ: مَا قَوْلُكَ فِي السَّعْدَيْنِ؟ فَبُهِتَ أَبُو الْعَلَاءِ!! (قال: فَقَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَلَا كُلُّ مُلْهِدٍ مُلْهِدٌ! فَقَالَ أَبُو الْعَلَاءِ: مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَهُ؟ قَالَ: مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

«شعری»^(۱) چیست؟ سید: نظر شما درباره «تدویر» چیست؟ أبو العلاء: شما در عدم انتهای چه عقیده‌ای دارید؟ سید: نظر شما درباره «تحییز» و «ناعوره»^(۲) (چرخ) چیست؟ أبو العلاء: شما درباره هفت چه عقیده‌ای دارید؟ سید: نظر شما در زاید بری (مؤکتنده خشکی) بر هفت چیست؟ أبو العلاء: نظر شما درباره چهار چیست؟ سید: شما درباره یک و دو چه عقیده‌ای دارید؟ أبو العلاء: شما درباره مؤثر چه نظری دارید؟ سید: شما درباره مؤثرات چه عقیده‌ای دارید؟ أبو العلاء: نظر شما درباره دو چیز نحس چیست؟ سید: نظر شما درباره دو چیز سعد چیست؟ با این جواب أبو العلاء مبهوت شد. راوی گوید: سید به او گفت: بدان که «هر ملحدی، ملهد است». أبو العلاء گفت: این را از کجا اخذ کرده‌ای؟ سید گفت: از این آیه: «ای پسرک من، به خدا انباز مگیر، که انباز گرفتن هرآینه ظلم بزرگی است - لقمان: ۱۳».

۱ - شعری - به فتح یا ضم یا کسر شین - نام دو ستاره به نامهای: شعری العبور و دیگری شعری الغمیصاء است. و در استعمال فارسی زبانان بر وزن دهلی خوانند و آن ستاره روشن است که در ایام جاهلیت بعضی قریش به خدایی پرستش می‌کردند، هرچا فقط شعری مذکور شود مراد شعرای عبور باشد که بغایت روشن است. و اما تدویر انقلاب و گردش و با اصطلاح هینت فلک کوچکی که در میان فلک بزرگتر واقع باشد.

۲ - ناعوره دلوها یا کوزه‌هایی است که بریسمان دایره‌مانندی بودند و بداندوسیده آب از چاه کشند، و مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید: «ناعوره استعاره برای فلک دوار است».

وَقَامَ وَخَرَجَ فَقَالَ السَّيِّدُ ﷺ: قَدْ غَابَ عَنَّا الرَّجُلُ وَبَعْدَ هَذَا لَا يَرَانَا!
 فَسُئِلَ السَّيِّدُ ﷺ عَنْ شَرْحِ هَذِهِ الرُّمُوزِ وَالْإِشَارَاتِ فَقَالَ:
 سَأَلَنِي عَنِ الْكُلِّ، وَعِنْدَهُ الْكُلُّ قَدِيمٌ، وَيُشِيرُ بِذَلِكَ إِلَى عَالَمِ سَمَاءِ «الْعَالَمِ الْكَبِيرِ» فَقَالَ
 لِي: مَا قَوْلُكَ فِيهِ؟ أَرَادَ أَنَّهُ قَدِيمٌ.
 فَأَجَبْتُهُ عَنْ ذَلِكَ وَقُلْتُ لَهُ: مَا قَوْلُكَ فِي الْجُزْءِ؟ لِأَنَّ عِنْدَهُمُ الْجُزْءَ «مُحَدَّثٌ» وَهُوَ مُتَوَلَّدٌ
 عَنِ «الْعَالَمِ الْكَبِيرِ» وَهَذَا الْجُزْءُ هُوَ «الْعَالَمُ الصَّغِيرُ» عِنْدَهُمْ وَكَانَ مُرَادِي بِذَلِكَ: أَنَّهُ إِذَا صَحَّ
 أَنَّ هَذَا الْعَالَمَ مُحَدَّثٌ، فَذَلِكَ الَّذِي أَشَارَ إِلَيْهِ إِنْ صَحَّ فَهُوَ مُحَدَّثٌ أَيْضاً، لِأَنَّ هَذَا مِنْ جَنْسِهِ
 عَلَى زَعْمِهِ، وَالشَّيْءُ الْوَاحِدُ لَا يَكُونُ بَعْضُهُ قَدِيمًا وَبَعْضُهُ مُحَدَّثًا، فَسَكَتَ لَمَّا سَمِعَ مَا قُلْتُهُ.
 وَأَمَّا الشُّعْرَى: أَرَادَ أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ الْكَوَاكِبِ السَّيَّارَةِ.

با شنیدن این کلام: اَبوالعلاء برخاسته و خارج شد، پس سید ﷺ گفت: آنمرد از نزد ما
 غائب شد و پس از این دیگر ما را نخواهد دید.
 فردی از سید خواستار شرح آن رموز و اشارات شد، پس سید گفت:
 او از من دربارهٔ کل پرسید، و به اعتقاد او کل قدیم است، و در اینباره اشاره به
 عالمی بنام «عالم کبیر» می‌کند، پس در آن جویای نظر من شد و خود اراده کرده بود که
 آن قدیم است.

پس من نیز او را در این پرسش اینگونه پاسخ دادم که: نظر تو دربارهٔ جزء
 چیست؟ زیرا نزد ایشان «جزء» محدث و پدیده بوده و آن از عالم کبیر تولد یافته و این
 جزء نزد ایشان همان عالم صغیر است، و مراد من از این پرسش این بود که اگر صحت
 محدث و پدیده بودن این عالم ثابت شود، پس این جواب همان است که بدان اشاره کرده
 یعنی اگر محدث باشد آن (عالم کبیر) نیز محدث خواهد بود، زیرا این عالم بنابر نظر خود او
 از جنس همان عالم کبیر است، و چیز واحد نمی‌شود مقداری از آن قدیم باشد و مقداری
 از آن جدید، پس او با این پرسش من سکوت کرد.

وَأَمَّا شُعْرَى: قَصْدُ دَاشْتِ بَکَوِّدَ کِهْ آنْ اَزْ سَتَارِگَانِ سَیَّارَهْ نِیست.

فَقُلْتُ لَهُ : مَا قَوْلُكَ فِي التَّدْوِيرِ ؟ أَرَدْتُ أَنْ «الْفَلَكَ» فِي التَّدْوِيرِ وَالدَّوْرَانِ فَالشَّعْرَى لَا يُقَدَحُ فِي ذَلِكَ .

وَأَمَّا عَدَمُ الْإِنْتِهَاءِ ، أَرَادَ بِذَلِكَ أَنَّ الْعَالَمَ لَا يَنْتَهِي لِأَنَّهُ قَدِيمٌ .

فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ صَحَّ عِنْدِي «التَّحْيِيزُ وَالتَّدْوِيرُ» وَكِلَاهُمَا يَدُلُّانِ عَلَى الْإِنْتِهَاءِ .

وَأَمَّا السَّبْعُ ، أَرَادَ بِذَلِكَ «النُّجُومَ السَّيَّارَةَ» الَّتِي هِيَ عِنْدَهُمْ ذَوَاتُ الْأَحْكَامِ فَقُلْتُ لَهُ : هَذَا بَاطِلٌ بِالزَّائِدِ الْبَرِّيِّ الَّذِي يَحْكُمُ فِيهِ بِحُكْمٍ لَا يَكُونُ ذَلِكَ الْحُكْمُ مَوْطَأً بِهَذِهِ النُّجُومِ السَّيَّارَةِ الَّتِي هِيَ : «الزُّهْرَةُ ، وَالْمِشْرَى ، وَالْمَرِيجُ ، وَعُطَارِدُ ، وَالشَّمْسُ ، وَالْقَمَرُ ، وَزُحَلٌ» . وَأَمَّا الْأَرْبَعُ أَرَادَ بِهَا «الطَّبَائِعَ» .

فَقُلْتُ لَهُ : مَا قَوْلُكَ فِي الطَّبِيعَةِ الْوَاحِدَةِ النَّارِيَةِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا دَائِبَةٌ يَجْلِدُهَا نَسُّ الْأَيْدِي ثُمَّ يُطْرَحُ ذَلِكَ الْجِلْدُ عَلَى النَّارِ فَتُحْرِقُ الزُّهُومَاتُ ، وَيَبْقَى الْجِلْدُ صَحِيحاً ، لِأَنَّ الدَّائِبَةَ

پس من پرسیدم : نظر تو درباره تدویر چیست ؟ خواستم بفهمانم که فلک در تدویر و گردش و دوران است ، پس شعرى هیچ قدح و ضررى در این زمینه ندارد .
و اما عدم انتهاء ، قصد او این بود که بگوید : عالم پایان پذیر نیست زیرا قدیم است .
پس من به او اعلام نمودم که تحييز و تدویر در نزد من صحیح می باشد و این هر دو دلالت بر انتهای عالم دارد .

و اما هفتی که ابوالعلاء بیان کرده ، قصدش «ستارگان هفتگانه سیارات» بود زیرا آنها نزد ایشان احکامی دارد ، پس من گفتم : کلام شما باطل است زیرا که مدار اینها بر زاید بری است که در او تحکّم است و این حکم منوط و مربوط است به این ستارگان سیارات هفتگانه که در نزد ایشان : زهره و مشرّی و مریخ ، و عطارد ، و خورشید ، و ماه ، و زحل است نیست چنانکه در محلّ و مکان خود مذکور است .
و اما مراد او از گفتن «چهار» طبایع چهارگانه بود .

پس من در پاسخ او گفتم : نظر تو درباره طبیعت واحده ناریه چیست که از آن جاننداری متولد گردد که پوست آن دستهای مردمان را بدبوی و متعفن گرداند سپس آن پوست را در آتش اندازند بوی بد و زننده آن می سوزد ، و پوست صحیح و سالم باقی

خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى طَبِيعَةِ النَّارِ ، وَالنَّارُ لَا تَحْرَقُ النَّارَ ، وَالتَّلْجُ أَيْضاً يَتَوَلَّدُ فِيهِ الدِّيدَانُ وَهُوَ عَلَى طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَالْمَاءُ فِي الْبَحْرِ عَلَى طَبِيعَتَيْنِ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ السُّمُوكُ وَالضَّفَادِعُ وَالْحَيَاتُ وَالسَّلَاحِفُ وَغَيْرُهَا . وَعِنْدَهُ لَا يُحْصَلُ الْحَيَوَانُ إِلَّا بِالْأَرْبَعِ فَهَذَا مُنَاقِضٌ بِهَذَا .
وَأَمَّا الْمُؤَثِّرُ ، أَرَادَ بِهِ «الرُّحْلَ» .

فَقُلْتُ لَهُ : مَا قَوْلُكَ فِي الْمُؤَثِّرَاتِ : أَرَدْتُ بِذَلِكَ : إِنَّ الْمُؤَثِّرَاتِ كُلَّهِنَّ عِنْدَهُ مُؤَثِّرَاتٌ ، فَالْمُؤَثِّرُ الْقَدِيمُ كَيْفَ يَكُونُ مُؤَثِّرًا؟!

وَأَمَّا التَّحْسِينُ : أَرَادَ بِهِمَا : أَنَّهُمَا مِنَ التَّجُومِ السَّيَّارَةِ ، إِذَا اجْتَمَعَا يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا سَعْدٌ .
فَقُلْتُ لَهُ : مَا قَوْلُكَ فِي السَّعْدَيْنِ ؟ إِذَا اجْتَمَعَا يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا نَحْسٌ ، هَذَا حُكْمُ أَبْطَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى ، لِيَعْلَمَ النَّازِلُ أَنَّ الْأَحْكَامَ لَا يَتَعَلَّقُ بِالسَّخَرَاتِ ، لِأَنَّ الشَّاهِدَ يَشْهَدُ عَلَى أَنَّ

می ماند ، زیرا خدای تعالی جاندار را بر طبیعت آتش آفریده ، و آتش : آتش را نمی سوزاند ، و این بعید نیست که خداوند از برف نیز کرم های بسیار خلق و آشکار ساخته و آن بر طبیعتی واحد است ، و آب نیز در دریا بر دو طبیعت است ، از آن موجوداتی مانند ماهی و غوریافه و مار و لاک پشت و غیر آن تولد می یابند ، و نزد اَبوالعلاء حیات و زندگانی تنها در پرتو طبایع چهارگانه بدست می آید ، و این مطالبی که گفتیم ناقض عقیده او است .

و اما با پرسش از «مؤثر» قصد «رُحْل» را نموده بود .

پس من پرسیدم : نظر تو درباره تمام مؤثرها چیست ، و قصد من از این پرسش آن بود که اگر می گفت همه - اعم از حادث و قدیم - مؤثراتند پس مؤثر قدیم چگونه مؤثر در امر حادث باشد؟!

و اما قصد او از گفتن : دو نحس : این بود که آندو از ستارگان سیاره اند که هرگاه با هم اجتماع کنند از میانشان سعد و خوشبختی رخت بریندد .

پرسیدم : نظر تو درباره دو سعد چیست؟ وقتی اجتماع می کنند نحس از میانشان می رود ، این حکمی است که خداوند آنرا باطل داشته تا بیننده دریابد که احکام تعلقی به مسخرات ندارند ، زیرا هر شاهی گواهی می دهد که هرگاه عسل و شکر را با هم

«الْعَسَلُ وَالسُّكَّرُ» إِذَا اجْتَمَعَا لَا يُحْصَلُ مِنْهُمَا الْحَنْظَلُ وَالْعَلَقَمُ ، وَالْحَنْظَلُ وَالْعَلَقَمُ إِذَا اجْتَمَعَا لَا يُحْصَلُ مِنْهُمَا «الدُّبُسُ وَالسُّكَّرُ» هَذَا دَلِيلٌ عَلَى بُطْلَانِ قَوْلِهِمْ .

وَأَمَّا قَوْلِي : «أَلَا كُلُّ مُلْحِدٍ مُلْهَدٌ» ، أَرَدْتُ : إِنَّ كُلَّ مُشْرِكٍ ظَالِمٍ ، لِأَنَّ فِي اللَّغَةِ : الْحَدَّ الرَّجُلُ إِذَا عَدَلَ مِنَ الدِّينِ ؛ وَأَلْهَدَ إِذَا ظَلَمَ ، فَعَلِمَ أَبُو الْعَلَاءِ ذَلِكَ فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ عِلْمِهِ بِذَلِكَ ، فَقَرَأْتُ : «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» - الْآيَةَ .

وَقِيلَ : إِنَّ الْمَعْرِيَّ لَمَّا خَرَجَ عَنِ الْعِرَاقِ سُئِلَ عَنِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى عليه السلام فَقَالَ :
يَا سَائِلِي عَنْهُ لَمَّا جِئْتَ نَسَأَلُهُ

أَلَا هُوَ الرَّجُلُ الْعَارِي مِنَ الْأَعَارِ

لَوْ جِئْتَهُ لَرَأَيْتَ النَّاسَ فِي رَجُلٍ

وَالدَّهْرَ فِي سَاعَةٍ وَالْأَرْضَ فِي دَارٍ

آمیزند از آن معجون ؛ هرگز دو میوه تلخ حاصل نخواهد شد ، و دو میوه تلخ نیز در صورت اجتماع تبدیل به شکر و شیر انگور نخواهد شد ، و این دلیلی بر بطلان عقیده ایشان است .

مرتضی کیست و چه میگوید

وَأَمَّا اینکه گفتم : «هر ملحدی ؛ ملهد است» قصدم گفتن این جمله بود که : «هر فرد مشرکی ظالم است» ، زیرا در لغت اینگونه آمده است که : «فرد ملحد کسی است که از مسائل دینی عدول و کوتاهی کرده باشد» ، و «فرد ملهد همان ستمکار است» ، اینرا أبو العلاء نیک دریافت پس پرسید : بگو بینم دلیل علمی آن چیست ، پس من نیز این آیه را تلاوت نمودم : «ای پسرک من ، به خدا انباز مگیر ، که انباز گرفتن هرآینه ظلم بزرگی است - لقمان : ۱۳» .

و نیز گفته شده : أبو العلاء هنگام خروج از عراق درباره شخصیت سید مرتضی عليه السلام سؤال شد ، پس با سرودن این دو بیت حرف خود را زد :

ای پرسنده‌ای که نزد من آمده‌ای که از او پرسشی ، این را بدان که او مردی عاری از هر عیب است ! اگر نزد او حاضر شوی همه مردم را در یک مرد ، همه دهر را در ساعتی ، و همه زمین را در سرائی خواهی یافت !

«اَحْتِجَاجُهُ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ فِي التَّفْضِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لِأَمَّتِنَا عَلَيْهِ سَلَامُ»

- عَلَى سَائِرِ الْوَرَى مَا عَدَا نَبِيَّنَا سَلَامُ بِطَرِيقَةٍ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهَا أَحَدٌ -

- ذَكَرَهَا فِي رِسَالَتِهِ الْمُؤَسَّوْمَةِ بِالرَّسَالَةِ الْبَاهِرَةِ فِي فَضْلِ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ -

۳۶۳- قَالَ: وَمِمَّا يَدُلُّ أَيْضاً عَلَى تَقْدِيمِهِمْ وَتَعْظِيمِهِمْ عَلَى الْبَشَرِ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى دَلَّنَا عَلَى

أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِهِمْ كَالْمَعْرِفَةِ بِهِ تَعَالَى، فِي أَنَّهَا: «إِيمَانٌ وَإِسْلَامٌ» وَأَنَّ الْجَهْلَ بِهِمْ وَالشَّكَّ فِيهِمْ

كَالْجَهْلِ بِهِ وَالشَّكَّ فِيهِ، فِي أَنَّهُ «كُفْرٌ وَخُرُوجٌ مِنَ الْإِيمَانِ» وَهَذِهِ مَثَرَةٌ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْبَشَرِ

إِلَّا لِنَبِيِّنَا سَلَامُ، وَتَعَدُّهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ ائِسْلَامٌ، لِأَنَّ الْمَعْرِفَةَ

بِنُبُوءِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنْ آدَمَ إِلَى عِيسَى سَلَامُ غَيْرُ وَاجِبَةٍ عَلَيْنَا، وَلَا تَعْلُقُ هَا بِشَيْءٍ مِنْ

تَكَالِيفِنَا، وَلَوْ لَا أَنَّ الْقُرْآنَ وَرَدَ بِنُبُوءِ مَنْ سُمِّيَ فِيهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَقَدِّمِينَ فَعَرَفْنَاهُمْ تَصَدِيقاً

«احتجاج سید سَلَامُ در تفضیل و تقدیم ائمه سَلَامُ بر همگان جز پیامبر سَلَامُ»

«به شیوه‌ای بی سابقه در رساله‌ای بنام:»

«رساله باهره در فضیلت عت طاهره»

۳۶۳- گوید: واز جمله مطالبی که مؤید تقدیم و تفضیل ایشان بر سایر مردمان

می باشد این است که: بدرستی خدای تعالی ما را راهنمایی فرموده که شناخت اینان مانند

معرفت به حضرت حق است، چرا که آن شناخت عبارت از ایمان و اسلام است، و اینکه

جهل بدیشان و تردید درباره آنان همچون جهل و تردید نسبت به حضرت حق تعالی

است، چرا که آن منتهی به کفر و خروج از ایمان می باشد، و این منزلت را هیچ بنی بشری

جز رسول خدا سَلَامُ ندارد، و پس از آنحضرت؛ برای امیرالمؤمنین و ائمه از فرزندان او - بر

تمامشان سلام باد - می باشد، زیرا معرفت به نبوت انبیای گذشته؛ از آدم گرفته تا

حضرت عیسی سَلَامُ بر ما واجب نیست، و به هیچکدام از تکالیف ما تعلق ندارد،

و تنها قرآن به اینکه نام افرادی را با عنوان انبیای گذشته آورده و ما نیز بدانها معرفت

یافتیم فقط برای تصدیق کتاب خدا بود، و گرنه هیچ دلیلی بر وجوب معرفت ما بدیشان

لِلْقُرْآنِ . وَإِلَّا فَلَا وَجْهَ لَوْجُوبِ مَعْرِفَتِهِمْ عَلَيْنَا ، وَلَا تَعْلُقَ لَهَا بِشَيْءٍ مِّنْ أَحْوَالِ تَكَالِيفِنَا .
وَبَقِيَ عَلَيْنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا ادَّعَيْنَاهُ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِإِمَامِيَّةٍ مِّنْ ذِكْرِنَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جُمْلَةِ الْإِيمَانِ وَأَنَّ الْإِخْلَالَ بِهَا
كَفَرٌ وَرُجُوعٌ عَنِ الْإِيمَانِ : إِيْجَاعُ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَلَى ذَلِكَ فَإِنَّهُمْ لَا يَحْتَلِفُونَ فِيهِ ، وَإِجْمَاعُهُمْ
حُجَّةٌ ، بِدَلَالَةِ أَنَّ قَوْلَ الْحُجَّةِ الْمُعْصُومِ الَّذِي قَدْ دَلَّتِ الْعُقُولُ عَلَى وُجُودِهِ فِي كُلِّ زَمَانٍ فِي
جُمْلَتِهِمْ وَفِي زُمْرَتِهِمْ ، وَقَدْ دَلَّلْنَا عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ مِنْ كُتُبِنَا ، وَاسْتَوْفَيْنَا ذَلِكَ
فِي جَوَابِ الْمَسَائِلِ الثَّبَانِيَّاتِ خَاصَّةً ، وَفِي كِتَابِ نُصْرَةِ مَا انْفَرَدَتْ بِهِ الشَّيْعَةُ الْإِمَامِيَّةُ مِنْ
الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ ، فَإِنَّ هَذَا الْكِتَابَ مَبْنِيٌّ عَلَى صِحَّةِ هَذَا الْأَصْلِ .

نیست ، و به هیچکدام از تکالیف ما تعلق ندارد .

و این مطلب برای ما باقی مانده که دلائل اثبات ادعای خود را بیان کنیم .

از دلائلی که ثابت می کند معرفت به امامت افرادی که گفتیم از جمله ایمان است و
اخلال در آن کفر و بازگشت از ایمان ، و این بدون هیچ اختلافی به اجماع شیعه امامیه
رسیده ، و اجماع اینان حجت است ، چرا که سخنان فردی که حجت است و معصوم که هر
عقل و اندیشه ای در هر دوره و زمانه ای دلالت بر وجود آن می کند ، و بر این طریق در
جای جای کتاب دلیل آوردیم ، و پاسخ بدانها را بطور کامل در مجموعه « پاسخ به مسائل
تبیانیات »^(۱) در کتاب « نصرة ما انفردت به الشيعة الإمامية من المسائل الفقهية »^(۲) بطور
مخصوص بیان نمودیم ، زیرا این کتاب مبتنی بر صحت همین اصل می باشد .

۱ - این مجموعه ای از سؤالاتی است که شیخ أبو عبدالله محمد بن عبد الملك الثبانی از سید
بزرگوار نموده ، و سؤالات را بر ده فصل تقسیم کرده ، و پاسخ به آنها حدود سه هزار بیت می باشد
این مجموعه با نامهای « جوابات المسائل الثبانیات » و « المسائل الثبانیات » در کتاب شریف
الذريعة مذکور است .

۲ - ظاهراً نام این کتاب : « المسائل الناصرية في الفقه » یا « ما انفردت به الإمامية » باشد .

وَيُمْكِنُ أَنْ يُسْتَدَلَّ عَلَى وَجُوبِ الْمَعْرِفَةِ بِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ «بِاجْتِمَاعِ الْأُمَّةِ» مُضَافاً إِلَى مَا بَيَّنَّاهُ مِنْ إِجْمَاعِ الْإِمَامِيَّةِ .

وَذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّنَا ﷺ فِي التَّشَهُُّدِ الْأَخِيرِ فَرَضٌ وَاجِبٌ ، وَرُكْنٌ مِنْ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ ، مَتَى أَخْلَ بِهَا الْإِنْسَانُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ وَأَكْثَرُهُمْ يَقُولُ : إِنَّ الصَّلَاةَ فِي هَذَا التَّشَهُُّدِ عَلَى آلِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْوُجُوبِ وَاللُّزُومِ وَوُقُوفِ اجْزَاءِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ كَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ .

وَالْبَاقُونَ مِنْهُمْ يَذْهَبُونَ إِلَى أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى الْآلِ مُسْتَحَبَّةٌ وَلَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ ، فَعَلَى الْقَوْلِ الْأَوَّلِ لَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ مِنْ مَعْرِفَتِهِمْ مِنْ حَيْثُ كَانَ وَاجِباً عَلَيْهِ الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ فَرَعٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِمْ ، وَمَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ ذَلِكَ مُسْتَحَبٌّ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الْعِبَادَةِ ، وَإِنْ كَانَ مَسْنُوناً مُسْتَحَبّاً ، وَالتَّعَبُّدُ بِهِ يَفْتَضِي التَّعَبُّدَ بِمَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِهِ مِنَ الْمَعْرِفَةِ . وَمِنْ عَدَى أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ لَا يُتَكْرَرُونَ أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي التَّشَهُُّدِ

و امکان دارد استدلال بر وجوب معرفت به ایشان ﷺ به اجماع امت؛ افزون از آنچه ما از اجماع امامیه نمودیم بشود.

و این بدان خاطر است که تمام شافعی مذهبیان معتقدند که صلوات فرستان در تشهد آخر نماز فریضه ای واجب و یکی از ارکان نماز است ، و در صورت هرگونه نقص و اخلال در آن نماز باطل می شود ، و غالب آنان معتقدند : صلوات فرستان در این تشهد بر آل پیامبر ﷺ در وجوب و لزوم و وقوف اجزاء صلوات بر آنان همچون صلوات بر پیامبر است . و باقی اینان معتقدند که صلوات بر آل عملی مستحبی است نه واجب ، پس بنا بر قول نخست بر نماز گزار معرفت بدیشان واجب است از آنجا که صلوات فرستان بر ایشان بر او واجب می باشد ، زیرا صلوات بر آنان فرع بر معرفت بدیشان می باشد ، و هر که معتقد به مستحبی بودنش دارد پس آن از جمله اعمال عبادی است ، هر چند مسنون و مستحب باشد ، و رعایت و تعبد به آن اقتضای تعبد به آن چیزی را می کند که جز با معرفت و شناخت به کمال نمی رسد .

و غیر از شافعی مذهبیان هیچکس منکر این مطلب نیست که صلوات بر پیامبر و آل

مُسْتَحَبَّةٌ، وَأَيُّ شُبُهَةٍ تَبْقَى مَعَ هَذَا فِي أَنَّهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ النَّاسِ وَأَجْلُهُمْ، وَذِكْرُهُمْ وَاجِبٌ فِي الصَّلَاةِ، وَعِنْدَ أَكْثَرِ الْأُمَّةِ مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ، وَجُمْهُورِ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ: أَنَّ الصَّلَاةَ تَبْطُلُ بِتَرْكِهِ، وَهَلْ مِثْلُ هَذِهِ الْفَضِيلَةِ لِمَخْلُوقٍ سِوَاهُمْ أَوْ تَتَعَدَّاهُمْ؟

وَبِمَا يُمَكِّنُ الاسْتِدْلَالَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَلْهَمَ جَمِيعَ الْقُلُوبِ وَغَرَسَ فِي كُلِّ النَّفْسِ تَعْظِيمَ شَأْنِهِمْ، وَإِجْلَالَ قَدْرِهِمْ، عَلَى تَبَايُنِ مَذَاهِبِهِمْ، وَاخْتِلَافِ دِيَانَاتِهِمْ وَتَحَلُّلِهِمْ، وَمَا أَجْمَعَ هَؤُلَاءِ الْمُخْتَلِفُونَ الْمُتَبَايِنُونَ مَعَ تَشَتُّتِ الْأَهْوَاءِ وَتَشَعُّبِ الْأَرَائِ عَلَى شَيْءٍ كَاجْمَاعِهِمْ عَلَى تَعْظِيمِ مَنْ ذَكَرْنَاهُ وَإِكْبَارِهِمْ فَإِنَّهُمْ يَزُورُونَ قُبُورَهُمْ وَيَقْصُدُونَ مِنْ شَاحِطِ الْبِلَادِ وَشَاطِئِهَا وَمَشَاهِدِهِمْ وَمَدَافِينِهِمْ وَالْمَوَاضِعِ الَّتِي وُصِفَتْ بِصَلَاتِهِمْ فِيهَا وَحُلُولِهِمْ فِيهَا، وَيُتَفَقِّهُونَ فِي ذَلِكَ الْأُمُورِ، وَيَسْتَفْقِدُونَ الْأَحْوَالَ.

فَقَدْ أَخْبَرَنِي مَنْ لَا أَحْصِيهِ كَثْرَةً أَنَّ أَهْلَ نِيشَابُورَ وَمَنْ وَالَاهَا مِنْ تِلْكَ الْبُلْدَانِ

او در تشهد مستحب است، با اینحال دیگر جای چه شبهه و شک می ماند که این حضرات علیهم السلام افضل و اجل مردمند، و اینکه ذکر و یادشان در نماز واجب است، و نزد غالب افراد امت از شیعیان امامیه، و جمهور شافعی مذهبیان، نماز با ترک صلوات بر آنان باطل می شود. و آیا مانند این فضیلت برای مخلوق جز آنان هست یا از اینان تعدی می کند؟!

و از جمله مواردی که می شود بر آن استدلال نمود این است که خدای تعالی بر تمام قلوب و دلهای فرموده و نهال تعظیم شأن و اجلال قدر و مرتبه آنان را در جان همه - با اختلاف عقیده و کیش و مذهبشان - نشانده، و آنچه این گروه بزرگ با داشتن عقیده و مذهب مختلف و گوناگون بر آن متفق القول شده اند همتای اجماع ایشان بر تعظیم و بزرگداشت همان گروهی است که یاد کردم، زیرا بیشترین ایشان قبور مقدس آن حضرات را زیارت می کنند و از اقصای نقاط دنیا قصد مشاهده و محل دفن آنان را می کنند؛ همان مواضعی که برای نمازگزاردن و حلول در آنجا مشخص و معین شده، و در این راه اموال بسیاری را خرج می کنند، و عمر زیادی را صرف می نمایند.

همچنین تعداد بسیاری که از شمار خارجند به من خبر داده اند که اهل نیشابور

يَخْرُجُونَ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى طُوسٍ لِيُزَارَةَ الْإِمَامُ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا بِالْجَمَالِ الْكَثِيرَةِ، وَالْأُهْبِ الَّتِي لَا يُوجَدُ مِثْلُهَا إِلَّا لِلْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، هَذَا مَعَ أَنَّ الْمَعْرُوفَ مِنَ انْحِرَافِ أَهْلِ خُرَاسَانَ عَنْ هَذِهِ الْجِهَةِ، وَازْدَوَارُهُمْ عَنْ هَذَا الشَّعْبِ، وَمَا تَسْخِيرُ هَذِهِ الْقُلُوبِ الْقَاسِيَةِ، وَعَطْفُ هَذِهِ الْأُمَمِ النَّائِيَةِ، إِلَّا كَالْخَارِقِ لِلْعَادَاتِ، وَالْخَارِجِ عَنِ الْأُمُورِ الْمَأْلُوفَاتِ، وَإِلَّا فَمَا الْحَامِلُ لِلْمُخَالَفِينَ لِهَذِهِ السُّخْلَةِ، الْمُتَحَازِينَ عَنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ، عَلَى أَنْ يُرَاحُوا هَذِهِ الْمَشَاهِدَ وَيُعَادُواهَا، وَيَسْتَنْزِلُوا عِنْدَهَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْأَرْزَاقَ، وَيَسْتَفْتِحُوا بِهَا الْأَغْلَاقَ، وَيَطْلُبُوا بِبَرَكَاتِهَا الْحَاجَاتِ، وَيَسْتَدْفِعُوا الثَّلِيَّاتِ، وَالْأَحْوَالُ الظَّاهِرَةُ كُلُّهَا لَا تُوجِبُ ذَلِكَ، وَلَا تَقْتَضِيهِ وَلَا تَسْتَدْعِيهِ، وَإِلَّا فَعَلُوا ذَلِكَ فَيَمُنُّ يَعْتَقِدُوا وَهُمْ، وَأَكْثَرُهُمْ يَعْتَقِدُونَ إِمَامَتَهُ وَفَرْضَ طَاعَتِهِ، وَأَنَّهُ فِي الدِّيَانَةِ مُوَافِقٌ لَهُمْ غَيْرُ مُخَالِفٍ، وَمُسَاعِدٌ غَيْرُ مُعَانِدٍ وَمِنْ الْمُحَالِ أَنْ يَكُونُوا فَعَلُوا ذَلِكَ لِدَاعٍ مِنْ دَوَاعِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ غَيْرِ هَذِهِ

و دیگر موالیان آن حضرات در شهرهای دیگر؛ در هر سال به قصد شهر طوس برای زیارت حضرت رضا علیه السلام از شهرهای خود با آنچنان کاروانهای بزرگی خارج می شوند که جز با کاروانهای سفر به بیت الله الحرام قابل قیاس نیست، اینها همه با توجه به انحراف و عدولی است که از اهل خراسان در این جهت معروف است، و نیست این تسخیر دلهای سخت و عطوفت و اُلفت این امت ناپخته جز خارق عادت و معجزه و امری خارج از امور مألوف، و گرنه چه چیز این مخالفینی که از اینان دوری می کردند را بدین کیش و آئین حمل می کند؟! و سرگرم آن شده و بامدادان بدانجا روند و در آن مشاهد از خدای تعالی طلب روزی، و حل مشکلات می نمایند و به برکات آنجا درخواست حاجت و دفع بلیات می کنند، و احوال ظاهر نه دلالتی بر وجوب آن دارد و نه اقتضا می نماید و نه نیازی بدان دارد، و گرنه این عمل را درباره معتقدات خودشان می کردند، حال اینکه بیشتر ایشان اعتقاد به امامت و فرض طاعت او دارند، و اینکه او در دیانت موافق و مساعد ایشان است نه مخالف و معاند، و از محالات است که اینان این کار را برای اعراض دنیایی انجام داده باشند، زیرا دنیا نزد غیر این طائفه فراهم و موجود، و نزد اینان

الطَّائِفَةُ مَوْجُودَةٌ، وَعِنْدَهَا هِيَ مَفْقُودَةٌ، وَلَا تَقِيَّةٌ وَاسْتِصْلَاحٌ، فَإِنَّ التَّقِيَّةَ فِي فِيهِمْ لَا مِنْهُمْ، وَلَا خَوْفٌ مِنْ جَهْتِهِمْ، وَلَا سُلْطَانٌ لَهُمْ، وَكُلُّ خَوْفٍ إِنَّمَا هُوَ عَلَيْهِمْ، فَلَمْ يَتَّقِ إِلَّا دَاعِيَ الدِّينِ، وَذَلِكَ هُوَ الْأَمْرُ الْغَرِيبُ الْعَجِيبُ الَّذِي لَا يَنْفُذُ فِي مِثْلِهِ إِلَّا مَشِيَّةُ اللَّهِ، وَقُدْرَةُ الْقَادِرِ الْقَهَّارِ الَّتِي تُدْخِلُ الصَّعَابَ، وَتَقُوذُ بِأَرْمَتِهَا الرِّقَابَ.

وَلَيْسَ لِمَنْ جَهْلَ هَذِهِ الْمَرِيَّةِ أَوْ تَجَاهَلَهَا أَوْ تَعَامَى عَنْهَا وَهُوَ يَنْصُرُهَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْعِلَّةَ فِي تَعْظِيمِ غَيْرِ فِرْقِ الشَّيْعَةِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْسَتْ مَا عَظَّمْتُمُوهُ وَفَحَمَّتُمُوهُ وَادَّعَيْتُمْ خَرَقَهُ لِلْعَادَةِ وَخُرُوجَهُ عَنِ الطَّبِيعَةِ، بَلْ هِيَ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ مِنْ عِتْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكُلُّ مَنْ عَظَّمَ النَّبِيَّ ﷺ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِعِتْرَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مُعَظَّمًا وَمُكْرَمًا، وَإِذَا انْضَافَ إِلَى الْقَرَابَةِ الزُّهْدُ، وَهَجَرَ الدُّنْيَا وَالْعِفَّةُ وَالْعِلْمُ، زَادَ الْإِجْلَالُ وَالْإِكْرَامُ لِرِيَادَةِ أَسْبَابِهَا.

وَالْجَوَابُ عَنْ هَذِهِ الشُّبْهَةِ الضَّعِيفَةِ: أَنَّ قَدْ شَارَكَ أَيْمَنَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَسَبِهِمْ وَحَسَنِهِمْ

مفقود است، واین عمل از ایشان نه برای تقیه است و نه برای سالم ماندن، چرا که عمل تقیه در مورد اینان است نه خودشان، و نه برای خوف است و نه به جهت سلطه، و هر خوف و ترسی تنها از خود آنان است، در این میان هیچ دلیلی باقی نمی ماند جز داعی دین (خواننده به سوی دین)، و این امر غریب و شگفت انگیزی است که در مانند آن هیچ چیزی جز مشیت و خواست خداوند نفوذ ندارد، و نیرو و قدرت قادر قهاری که هر مشکلی را از میان بر می دارد، و همه سر تعظیم به خواست و فرمان او می دارند.

و کسی که متوجه این مزیت نشده یا خود را به نفهمی می زند یا دیده فرو می بندد با اینکه آنرا می بیند شایسته نیست بگوید: دلیل تعظیم مردم غیر شیعی برای این افراد آنطور نیست که شما بدان بالیده اید و آنرا بزرگ داشته و خارق عادت و خروج از مسائل طبیعی می دانید، بلکه مطلب این است که چون این حضرات از عترت پیامبر ﷺ هستند و هر که خود پیامبر را بزرگ می دارد ناچار باید عترت و اهل بیت آنحضرت را نیز تعظیم و تکریم نماید، و چون زهد و ترک دنیا و عفت و علم نیز به مسأله عترت اضافه شود بر اجلال و بزرگداشت این حضرات به جهت زیاد شدن اسباب می افزاید.

و پاسخ به این شبهه ضعیف: این است که دیگر از اقوام ایشان ﷺ در نسب و

وَقَرَابَتِهِمْ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُهُمْ ، وَكَانَتْ لِكَثِيرٍ مِنْهُمْ عِبَادَاتٌ ظَاهِرَةٌ وَزَهَادَةٌ فِي الدُّنْيَا
بَادِيَةٌ وَبَيِّنَاتٌ جَمِيلَةٌ وَصِفَاتٌ حَسَنَةٌ ، مِنْ وَلَدِ آبِهِمْ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَمِنْ وَلَدِ عَمَّتِهِمْ
الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، فَمَا رَأَيْنَا مِنَ الْإِجْمَاعِ عَلَى تَعْظِيمِهِمْ ، وَزِيَارَةِ مَدَافِنِهِمْ ،
وَالِاسْتِشْفَاعِ بِهِمْ فِي الْأَعْرَاضِ وَالِاسْتِدْفَاعِ بِمَكَانِهِمْ لِلْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ ، وَمَا وَجَدْنَا
مَشَاهِدًا مُعَايِنًا فِي هَذَا الْأَشْتِرَاكِ ، وَالْأَقْنُ ذَا الَّذِي أُجْمِعَ عَلَى فَرْطِ إِعْظَامِهِ وَإِجْلَالِهِ مِنْ
سَائِرِ صُنُوفِ الْعِثْرَةِ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ يَجْرِي تَجْرَى الْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ وَالْكََاظِمِ وَالرِّضَا صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، لِأَنَّ مِنْ عَدَا مَنْ ذَكَرْنَا مِنْ صَلَحَاءِ الْعِثْرَةِ وَزُهَادِهَا يَمُنُّ بِعَظَمَتِهِ قَرِيبٌ مِنَ
الْأُمَّةِ وَيُعْرِضُ عَنْهُ قَرِيبٌ ، وَمَنْ عَظَّمَهُ مِنْهُمْ وَقَدَّمَهُ لَا يَنْتَهِي فِي الْإِجْلَالِ وَالِإِعْظَامِ إِلَى الْغَايَةِ
الَّتِي يَنْتَهِي إِلَيْهَا مَنْ ذَكَرْنَاهُ وَلَوْلَا أَنَّ تَفْصِيلَ هَذِهِ الْجُمْلَةِ مَلْحُوظٌ مَعْلُومٌ لَفَصَّلْنَاهَا عَلَى طُولٍ
ذَلِكَ ، وَلَسَمَّيْنَاهَا مِنْ كُنْيَا عَنْهُ ، وَنَظَرْنَا بَيْنَ كُلِّ مُعَظَّمٍ مُقَدَّمٍ مِنَ الْعِثْرَةِ ، لِيُعْلَمَ أَنَّ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ

حَسَبَ وَ قَرَابَتِ بِهِ پیامبر ﷺ در صفاتی که بر شمردی با آن حضرات شریک و همتا نیستند
و هر کدام خصوصیات مائند : عبادات ظاهری و زهد و علانی زیبا و ویزگیهای نیک
و خوبی دارند ، اعم از فرزندان پدرانشان و از فرزندان عمویشان عباس ، با اینحال ما
هیچ اجماعی در بزرگداشت اینان و زیارت قبورشان و طلب شفاعت از ایشان را ندیدیم ،
و نه درخواست دفع بلیات و بیماریها ، و ما هیچ محلّ زیارتی را در این اشتراک معاینه
نکردیم ، در غیر اینصورت کدامیک از افراد این عترت در اعظام و اجلال به پای
شخصیتهایی مانند حضرات باقر و صادق و کاظم و رضا - صلوات الله علیهم اجمعین -
می رسند ، و اینکه جدای جماعتی از صالحان عترت و زاهدانشان که مورد تعظیم فرقه ای
از امت و مورد اعراض گروهی دیگرند ، همان گروهی که مورد تعظیم و احترام و تقدیم
می باشند هرگز در اعظام و اجلال بیای آن حضرات نمی رسند که در ابتدا یادشان نمودم ،
و اگر نبود که تفصیل این مطلب ملحوظ و معلوم است حتماً آنرا با تمام طول و تفسیرش
شرح می دادم ، و تمام آنان که به کنایه گفتم نام می بردم ، بنابر این ما میان هر معظم و
مقدم از عترت را نظر انداختیم ، تا دانسته شود آن مطالبی که گفتیم تماماً حقّ واضح

هُوَ الْحَقُّ الْوَاضِحُ وَمَا عَدَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ الْمَاضِي.

وَبَعْدُ ؛ فَعَلُومُ ضَرُورَةٍ أَنَّ الْبَاقِرَ وَالصَّادِقَ وَمَنْ وَالَاهُمَا مِنْ أَيْمَةِ أَتْبَانِيهَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانُوا فِي الدِّيَانَةِ وَالْإِعْتِقَادِ وَمَا يُفْتَنُونَ بِهِ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ عَلَى خِلَافٍ مَا يَذْهَبُ إِلَيْهِ مُخَالِفُوا الْإِمَامِيَّةَ، وَإِنْ ظَهَرَ شَكٌّ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَا شَكَّ وَلَا شُبْهَةَ عَلَى مُنْصِفٍ فِي أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا عَلَى مَذَاهِبِ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَةِ الْمُجْتَمِعَةِ عَلَى تَعْظِيمِهِمْ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِهِمْ، وَكَيْفَ يَعْترِضُ رَيْبٌ فِيهَا ذِكْرُنَاهُ؟! وَمَعْلُومُ ضَرُورَةٍ أَنَّ سُيُوحَ الْإِمَامِيَّةِ وَسَلَفَهُمْ فِي تِلْكَ الْأَزْمَانِ كَانُوا بِطَانَةً لِلْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَمَنْ وَالَاهُمَا أَجْمَعِينَ السَّلَامُ، وَمُلَازِمِينَ لَهُمْ وَمُتَمَسِّكِينَ بِهِمْ وَمُظْهِرِينَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَعْتَقِدُونَهُ وَيَسْتَحِلُّونَهُ وَيُصَحِّحُونَهُ أَوْ يُبْطِلُونَهُ فَعَنْهُمْ تَلَقَّوْهُ وَمِنْهُمْ أَخَذُوهُ، فَلَوْ لَمْ يَكُونُوا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْهُمْ بِذَلِكَ رَاضِينَ وَعَلَيْهِ مُقَرَّرِينَ لِأَبَوَا عَلَيْهِمْ نِسْبَةَ تِلْكَ الْمَذَاهِبِ إِلَيْهِمْ، وَهُمْ مِنْهَا بَرِيئُونَ خَالِيُونَ، وَلَقَدْ مَا بَيْنَهُمْ مِنْ مُوَاصَلَةٍ وَمُجَالَسَةٍ، وَمُلَازِمَةٍ

است و جز آن همه و همه باطل و معیوب می باشد

و بعد ؛ بطور ضروری بر واضح است که حضرات باقر و صادق علیهما السلام و امامان بعدی از فرزندان آندو علیهما السلام در دیانت و اعتقاد و فتوا به حلال و حرام دقیقاً خلاف مذاهب مخالف امامیه بودند، و اگر شکّی در هر مورد این مطالب باشد هیچ شکّ و شبهه‌ای بر فرد منصف باقی نمی ماند که اینان بر عقیده و مذهب فرقه‌های مختلف نبودند همان فرقی که در تعظیم آن حضرات متفق القول بودند و بواسطه آنان به خداوند تقرب می جستند، با این وجود دیگر چگونه جای اعتراض شکّ و تردیدی در آنچه گفتیم باقی می ماند؟!

و این مطلب ضرورتاً معلوم است که مشایخ و بزرگان شیعه امامیه و گذشتگان شان در آن دوره از خواصّ و اصحاب حضرات باقر و صادق علیهما السلام و همراه و مصاحب آندو بودند، و تمام عقایدشان را از ایشان گرفته و ملایم و متمسک به آنان بودند، و تمام عقائد و دین اینان را اظهار می داشتند که یا مورد تصحیح آن حضرات قرار می گرفت یا ردّ می شد همه و همه را از آن بزرگواران اخذ و دریافت می داشتند، پس چنانچه آنان از آن مشایخ راضی نبودند و اقرار بدیشان نداشتند بطور قطع نسبت این مذاهب را بر ایشان ردّ می کردند، و از تمامشان اظهار برائت کرده و رهایشان می ساختند، و هرگونه مواصله و

وَمُوالاةٍ، وَمُصافاةٍ، وَمَدْحٍ وَإِطْراءٍ وَتَناءٍ، وَلَا بُدُّ لَوِ بِاللُّومِ وَالذَّمِّ، وَالْبَرَاءَةِ وَالْعَدَاوَةِ، فَلَوْ لَمْ يَكُونُوا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهَذِهِ الْمَذاهِبِ مُعْتَقِدُونَ وَبِها راضُونَ، لَبانَ لَنَا وَانْضَحْ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا هَذِهِ الدَّلالةُ لَكَفْتُ وَأَغْنَتْ.

وَكَيفَ يَطِيبُ قَلْبُ عاقلٍ، أَوْ يَسُوغُ فِي الدِّينِ لِأَحَدٍ أَنْ يُعْظَمَ فِي الدِّينِ مَنْ هُوَ عَلَى خِلافٍ ما يُعْتَقَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَمَا سِوَاهُ باطلٌ، ثُمَّ يَنْتَهِي فِي التَّعْظِيماتِ وَالْكَراماتِ إِلَى أَبْعَدِ الْغَايَاتِ وَأَقْصَى النِّهاياتِ، وَهَلْ جَرَتْ بِمِثْلِ ذَلِكَ عَادَةٌ؟ أَوْ مَضَتْ عَلَيْهِ سُنَّةٌ؟ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ لَا تَلْتَفِتُ إِلَى مَنْ خَالَفَهَا مِنَ الْعِتْرَةِ، وَحَادَ عَنْ جَادَّتِها فِي الدِّيَانَةِ، وَتَحْجِجُها فِي الْوِلايَةِ، وَلَا تَسْمَحُ لَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَدْحِ وَالتَّعْظِيمِ، فَضْلاً عَنْ غَايَتِهِ وَأَقْصَى نِهايَتِهِ، بَلْ تَبْرَأُ مِنْهُ وَتُعَادِيهِ، وَتَجْزِيهِ فِي جَمِيعِ الْأَحْكامِ بِجَرَيِ مَنْ لَا نَسَبَ لَهُ وَلَا حَسَبَ، وَلَا قَرابَةَ وَلَا عِلْقَةً، وَهَذَا يُوقِظُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَرَقَ فِي هَذِهِ الْعِصَابَةِ الْعَادَاتِ، وَقَلَبَ الْجِبِلَّاتِ،

بجاست و ملازمت و موالات و مصافات و مدح و ثنا را میان خود و ایشان نفی می فرمودند، و همه را تبدیل به سرزنش و مذمت و برائت و عداوت می ساختند، پس چنانچه آن حضرات به این مذاهب هیچ اعتقاد و رضایتی نداشتند حتماً برای ما بیان داشته و توضیح می دادند، و اگر برای این مطالب همین یک دلیل نبود همان بسته می کرد و بی نیاز می ساخت.

و چگونه دل فرد عاقل به این مطلب خوش می شود یا در مسائل دین جایز می شرد که آدمی دیگری را - که خود را حق و باقی را باطل می داند - تعظیم داشته و بزرگ بدارد؛ سپس در تعظیم و احترام پا را فراتر نهاده و آنرا به کمال رساند، و آیا مانند یک همچنین مسأله ای پیش آمده است؟ یا سنت و آدابی بر آن گذشته است؟ آیا نمی بینید که شیعیان امامیه هیچ توجهی به مخالفین خود از عترت نمی کنند، و التفاتی به منحرفین از جاده دینانت و طریق روشن ولایت نمی دارند، و ذره ای مدح و تعظیم بدو عطا نمی کنند، تا چه رسد به افراط در تعریف و تعظیم، بلکه اظهار برائت کرده و با او دشمنی می کنند، و کار او را در تمام احکام مطابق با فردی قرار می دهند که هیچ نسب و حسب و خویشی و علقه ای ندارد، و این مطلب دیده را باز می سازد که خدای تعالی در مورد این جماعت

لِيُبَيِّنَ مِنْ عَظِيمِ مَنَزَلَتِهِمْ، وَشَرِيفِ مَرْتَبَتِهِمْ، وَهَذِهِ فَضِيلَةُ تَزِيدُ عَلَى الْفَضَائِلِ، وَتُرْبِي عَلَى
 جَمِيعِ الْخَصَائِصِ وَالْمُنَاقِبِ، وَكَفَى بِهَا بُرْهَانًا لَا يَحْأُومِيزَانًا رَاجِحًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 قَطَعْنَا هَذَا الْكِتَابَ عَلَى كَلَامِ السَّيِّدِ عَلَمِ الْهُدَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ،
 وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

**

*

معجزه و خارق عادتى فرموده و طبیعت و نهاد را تغییر داده تا بزرگى منزلت و شرافت
 مرتبت ایشان را بخوبى بیان فرماید، و این فضیلتى افزون بر فضائل دیگر، و زیادتى بر
 تمام خصائص و مناقب است، و همین مطلب در بیان برهانى آشکار و میزانی برتر و بالاتر
 کفایت مى کند، و الحمد لله رب العالمین.

[مؤلف کتاب رحمه الله گوید:] این کتاب را با سخنان سید علم الهدى رحمه الله به پایان
 بردم، و الحمد لله رب العالمین، و صلوات و سلام بر بهترین خلق خدا محمد و آل پاک و
 طاهر و معصومش باد، خدا برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبان است.

**

*

با شکر و سپاس از درگاه احدیت ترجمه این کتاب شریف را در تاریخ دوازدهم رمضان
 المبارک ۱۴۲۳ هجرى قمرى مطابق با یکشنبه، بیست و ششم آذر ماه ۱۳۸۱ شمسی به پایان
 رساندم، امید که این آخرین خدمت من نباشد و تا آخرین لحظه عمر برای آثار اهل بیت
 عصمت و طهارت - علیهم السلام - خدمت کنم. آمین یا رب العالمین. بهراد جعفری



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

﴿ فهرست ﴾
﴿ مجلد دوم ﴾



مرکز تحقیقات کتاب و اطلاع رسانی
سوی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

﴿فهرست متن کتاب﴾

صفحه	عنوان
۳	پاسخ امام مجتبی علیه السلام به سؤالات خضر در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام
۷	پاسخهای احتجاجگونه حضرت مجتبی علیه السلام به پرسشهای ارسالی از روم که به شام فرستاده بود - در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۲	احتجاج امام حسن علیه السلام در حضور معاویه با جماعتی که منکر فضل او و پدر بزرگوارش علیه السلام بودند
۴۴	قضیه مفاخره و مباہات امام حسن مجتبی علیه السلام بر معاویه و مروان و مغیره بن شعبه و ولید بن عقبه و عتبہ بن ابی سفیان
۵۴	احتجاج امام حسن علیه السلام با معاویه در اینکه پس از پیامبر ﷺ چه کسی شایسته مقام امامت بود
۱۲	احتجاج امام حسن علیه السلام بر منکرین صلح با معاویه که او را در طلب حق خود مقصر می پنداشتند

صفحه	عنوان
۷۳	احتجاجی که امام حسین <small>علیه السلام</small> بر سر امامت و خلافت با عمر بن خطاب نمود
	احتجاج امام حسین <small>علیه السلام</small> بذکر مناقب امیرالمؤمنین و فرزندان: در روزگاری
۷۷	که معاویه امر به لعن امیرالمؤمنین و قتل شیعیان و ناقلان مناقبش کرده بود
	احتجاج امام حسین <small>علیه السلام</small> در توبیخ معاویه بر کشتاری که از شیعیان
۸۶	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> نمود و اظهار رحمت بر آن مقتولین
	احتجاج امام حسین <small>علیه السلام</small> با معاویه بر سر امامت خود و ذکر قسمتی از
۹۳	مفاخرات و مشاجراتی که میان او و معاویه رخ داد
۹۶	احتجاج آنحضرت <small>علیه السلام</small> بر اهل کوفه در کربلاء
۱۰۲	احتجاج فاطمه صغری بر اهل کوفه
	خطبه حضرت زینب <small>علیها السلام</small> دخت گرامی علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> در حضور
۱۰۷	مردم کوفه پس از مراجعت از کربلاء
	احتجاج حضرت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small> بر اهل کوفه وقتی از خیمه بیرون
۱۱۱	آمد و سرزنش ایشان بر بیوفائی و پیمان شکنی
	احتجاج امام سجاد <small>علیه السلام</small> بر یکی از شامیان در بدو ورود و همراهانش بر
۱۱۴	یزید بن معاویه - لَعَنَهُ اللَّهُ -
	احتجاج حضرت زینب <small>علیها السلام</small> دخت گرامی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> با یزید وقتی آن
۱۱۶	ملعون با چوب بر دندانهای امام حسین <small>علیه السلام</small> می زد
۱۲۵	احتجاج حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> با یزید ملعون وقتی آنحضرت را نزد او بردند
	احتجاج امام سجاد <small>علیه السلام</small> در موارد مختلفی از علوم دینی و ذکر یکی از
۱۲۹	مواعظ نیکو و بلیغ آنحضرت

صفحه	عنوان
۱۵۶	احتجاج امام باقر <small>علیه السلام</small> در موضوعاتی مربوط به اصول و فروع
۱۸۷	احتجاج امام صادق <small>علیه السلام</small> در انواع علوم دینی بر گروههایی زیاد با مذاهب و عقائد مختلف
۳۳۷	احتجاج ابوالبراهیم موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> بر مخالفین در موضوعات مختلف
۳۶۶	احتجاج ابوالحسن علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> در توحید و عدل و جز آن دو بر مخالف و موافق و غریب و دوست
۴۲۱	احتجاج حضرت رضا <small>علیه السلام</small> بر اهل کتاب و مجوس و رئیس صابئین و بر دیگر از اهل نفاق
۴۷۲	احتجاج امام رضا <small>علیه السلام</small> در مطالبی مربوط به امامت و ویژگیهای الهی آن و راه رسیدن به او، و نکوهش افرادی که انتخاب امام را جایز می دانند، و سرزنش غالیان در امامت، و دستور توریه و بقیه به شیعیان هنگام نیاز به آن دو و حسن تربیت
۵۰۲	احتجاج امام جواد <small>علیه السلام</small> در انواع مختلف از علوم دینی و مذهبی
۵۲۵	احتجاج حضرت هادی <small>علیه السلام</small> در قسمتی از توحید و جز آن از علوم مربوط به دین و دنیا، بر مخالف و موافق
۵۴۶	احتجاج امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small> در انواع علوم دینی
۵۶۳	احتجاج حضرت حجت امام قائم، مهدی منتظر، صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>
۶۰۱	ابواب مرضی، و سفیران محدوح در زمان غیبت
۶۰۴	مقداری از فرمایشات امام زمان <small>علیه السلام</small> در مورد مسائل فقهی و غیر آن در توقیعاتی که توسط نواب چهارگانه و غیر ایشان از او صادر شده
۶۵۷	احتجاج شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن محمد بن نعمان <small>علیه السلام</small>

عنوان

صفحه

احتجاج عَلَمُ الْهُدَى سید مرتضی علیه السلام بر أبوالعلاء المعزّی در پاسخ به

۶۶۴

پرسش مرموزانه او

احتجاج سید رضی علیه السلام در تفضیل و تقدیم ائمّه علیهم السلام بر همگان جز پیامبر صلی الله علیه و آله

۶۷۰

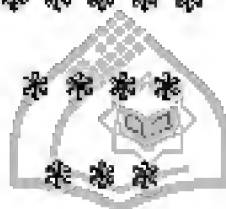
بشیوه‌ای بی سابقه در رساله‌ای بنام: «رساله باهره در فضل عترت طاهره»



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

﴿فهرست اعلام﴾

- مجلد دوم -



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسنادی

*



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اعلام

«أ»

٥٥٧، ٥٥٥، ٥٤٥، ٤٠١	آدم: ١٣٥-١٣٧، ١٤٥
أحمد بن إسحاق: ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦،	١٥٩، ١٦٠، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٦، ٢٠٥،
٥٨٣، ٥٧٩، ٥٧٨، ٥٧٧، ٥٦٨	٢١١، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٧٥، ٢٩٥، ٣٤١،
أحول = محمد بن نعمان	٤٠٦، ٤٠٧، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٨٧،
أرسطاطاليس: ٢٢٠	٥٢١، ٥٥٦، ٥٨١، ٥٩٧، ٦٣٢، ٦٧٠،
إرميا النبي عليه السلام: ٢٢٧	آمنة بنت وهب عليه السلام: ٣٠٦
أسامة بن زيد: ٥٥	أبان: ٣١٢
إسحاق عليه السلام: ٤٣٨، ٤٧٧	أبان بن تغلب: ١٦٩، ٢٥٣،
إسرائيل: ٤٤١	إبراهيم الخليل عليه السلام: ١٦٤، ٢٣٥، ٢٥٩،
أسماء بنت عميس: ٥٤	٢٦٠، ٢٩٣، ٣٢٨، ٤٢٣، ٤٥٥-٤٥٨،
إسماعيل عليه السلام: ٤٤١	٤٧٦، ٥٩٧، ٦٢٣، ٦٢٤،
ابن الأصفر: ٨، ١١	إبراهيم بن أبي محمود: ٤٠٧، ٤١٥،
الأعمش (سليمان بن مهران): ٣١٧، ٧١،	إبراهيم المدني: ٣٥٠،
٣١٨	إبراهيم المؤتمن: ٣٥٧،
أفلاطون: ٢٢٠	إبراهيم التخمي: ٣١٨،
أقليا: ١٣٦، ١٣٧،	إيليس: ١٣١، ١٥٢، ١٧٨، ٢١٠، ٢٧٠،
ألوقا: ٤٣٧-٤٣٩،	٢٧٤، ٢٧٥، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤١، ٢٦٥،
إلياس عليه السلام: ٢٥٥	

أُمَيَّةُ بن أَبِي الصَّلْت : ٥٣٥

ابن جريج : ٢٥٨

أُمَ أَيْن : ٥٥

جعدة بنت الأشعث : ٧٢

أَيُّوب عَلَيْهِ السَّلَام : ٣٥٤

أبو جعفر الدَّوَانِيق : ٣٤٤

أَيُّوب السَّجِسْتَانِي : ١٤٢، ١٤٣

جعفر بن رزق الله : ٥٤٠

جعفر بن سليمان : ١٤٣

«ب»

جعفر بن أبي طالب : ٣٣، ٥٤

بُحْتُ نَصْر : ٢٢٨، ٤٣٠، ٥٧٦

جعفر كذاب : ١٤٦، ١٤٧، ٥٨٢ - ٥٨٤،

بشير بن يحيى العامري : ٢٦٨

٥٨٨، ٥٨٦

أبوبصير : ١٧٦، ٣٠٥، ٣١٠

«ح»

حارث بن مغيرة : ٢٦٧

«ث»

حبيب الفارسي : ١٤٢، ١٤٣

ثابت البناني : ١٤٢، ١٤٣

ابن حجاج (شاعر بغدادى) : ٣١٩

الثَّمالِي : أبوحزمه : ١٣٣، ١٣٥، ١٤٥،

حجر بن عدي : ٨٦، ٨٨

١٦٥، ١٧١

ابن أبي حذرة : ٣١٧ - ٣٢٤

«ج»

حذيم بن شريك الأسدي : ١٠٧، ١١١

جابر بن عبدالله الأنصاري : ٣٠٥

حرب (جد معاوية) : ٥٣

حزقيل النبي عليه السلام : ٢٢٨، ٢٩٨، ٢٩٩،

الجاثليق : ٤٢١، ٤٢٥ - ٤٣٠، ٤٣٤،

٤٣٢، ٤٣٠، ٣٠١، ٣٠٠

٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٩

حسن (حاجب متوكل) : ٥٣٩

أبو الجارود : ١٥٨، ١٦٣ - ١٦٥

حسن بصري : ١٣٤، ١٣٥، ١٧١، ١٨٥

جالينوس : ٢٢٠

- ١٩٧ خالد بن يزيد بن معاوية : ١٢٨
- حسن بن جهم : ٢٦٦
- خديجه عليها السلام : ٤٠٤ ، ٥٢
- حسن بن حسن بن علي : ٣٠٩
- خضر عليه السلام : ٣ ، ٧ ، ٦٧ ، ٦٨ ، ٢٢٧ ، ٤٣٨ ، ٣١٢
- حسن بن عبدالرحمن الحنفي : ٣٣٧
- خندف : ١١٧
- حفص بن سالم : ٢٧٦
- خيزران : ٣٠٧
- حفصه : ٣٦٠ ، ٣٢٩
- حكم بن أبي العاص : ٥٦ ، ٣١
- «د»
- حمران بن أعين : ٢٩٠ ، ٢٨٤ ، ١٥٩
- حمزة بن عبدالمطلب : ٣٧
- داود عليه السلام : ٤٤٣ ، ٤٤٢ ، ٤٤٠
- حميدة المصفاة : ٣٠٧
- داود بن قاسم جعفرى : ٥٠٣
- أبو حنيفة : ٢٦٨ ، ٢٧٠ - ٢٧٥ ، ٣٢٦
- داود بن قبيصة : ٣٤٠
- ديلم بن عمر : ١١٤
- ٣٤٥ - ٣٤٢ ، ٣٣٠
- حواله : ١٣٥ - ١٣٦ ، ١٧٠ ، ١٧٦ ، ١٧٧
- «ذ»
- ٤٥٤ ، ٤٥٣ ، ٢١٦ ،
- أبو ذر : ٥٠١ ، ٣٢٢ ، ٥٩ ، ٥٥
- حيقوق النبي عليه السلام : ٤٤٢
- ذكوان : ٣٥
- «خ»
- خالد بن سنان : ٢٣٤
- «ر»
- أبو خالد الكابلي : ١٤٥
- رابعه : ١٤٣
- خالد بن أبي الهيثم فارسي : ٤٨٨
- رأس الجالوت : ٤٢١ ، ٤٢٧ ، ٤٣٠ ، ٤٣١ ، ٤٣٤ ، ٤٣٩ ، ٤٤٠ ، ٤٤١ - ٤٤٦
- خالد بن وليد : ٣٢٧ ، ٢٥

أبو الزبيع : ١٦٥

ريان بن شبيب : ٥٠٧

«س»

سارية بن زعيم : ١٨٤

سالم : ١٦١ ، ١٧٤ ، ١٧٥

سالم بن أبي جعد : ٧١

سعدانه : ١٤٣

سعد بن عبدالله اشعري : ٥٨٣ ، ٥٦٣

سعد بن معاذ : ٢١ ، ١٦٢ ، ١٧٥

سعد المولى : ٢٥٣

سعد بن أبي وقاص : ١٨٤ ، ٣٣٤

سعید بن جبیر : ٢٧١

سعید بن أبي خضيب : ٢٥٦

سعید بن سمان : ٣٠١

سفيان ثوري : ٣٥٠

أبوسفيان بن حرب : ٢٦ ، ٢٧ ، ٢٨ ، ٢٩

٣٣١ ، ٣٢

ابن سكيت : ٤٧٢ ، ٤٧٣

سلمان فارسي عليه السلام : ٣ ، ٥٩ ، ٣٣٢

سليمان بن داود عليه السلام : ٢١٣ ، ٣٠٢

سليمان مروزي : ٣٨١ ، ٣٨٢

سليمان بن مهران = أعمش

«ز»

زبير بن عوام : ٥٦ ، ٣٣١ ، ٣٣٣

زرارة بن أعين : ٣٠٨

زردشت : ٢٣٤ ، ٤٢١ ، ٤٢٤ ، ٤٤٦ ، ٤٤٧

زكريا عليه السلام : ٣٥٤ ، ٣٥٥ ، ٥٧١ ، ٥٧٢

٥٧٣

زهرة : ٢٥٤ ، ٤٥٥ ، ٤٥٦ ، ٤٥٧ ، ٥٥٦

٦٦٧

زياد بن أبيه : ٨٠ ، ٨٢

زيد بن حارثة : ٤٦٨ ، ٤٧٠

زيد بن حارثة بن شراحيل : ٤٦٨

زيد بن علي شهيد عليه السلام : ٣٠٤ ، ٣٠٥

٣٠٨ ، ٣١٢

زيد بن موسى بن جعفر عليه السلام : ١٠٢

زيد بن وهب جهني : ٦٨

زينب بنت علي عليه السلام : ١٠٧ ، ١١٦

١١٧ ، ١٢٤ ، ١٢٥

سليم بن قيس : ٥٥

ساعة بن مهران : ٢٧٥ ، ٢٦٧

«ض»

سمانه : ٣٠٧

ضرار : ٣٩٠

سوسن : ٣٠٧

«ط»

«ش»

أبو طالب : ٣٤٩

أبو شاکر دیصانی : ٣١٦ ، ٣١٤ ، ١٩٢

طالوت : ١٨٠ ، ٤٨٤

شبرمه : ٣٩٣

طاووس یمانی : ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٦ ،

شریک بن عبدالله : ٣١٧

٤٥٨

شعی : ٥١ ، ١٢

طلحه : ٥٧٦ ، ٤٦ ، ٣٥

طیار : ٢٩٠

شعیب النبی ﷺ : ٤٤١ ، ٤٣٥

شهربانویه بنت یزدجرد : ٣٠٧

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

شیت بن آدم ﷺ : ١٧٦

«ع»

عاص بن وائل : ٣٣

«ص»

عائشه : ٥٦٨ ، ٣٢٩ ، ٣٥

صالح بن کیسان : ٨٦

عباد بصری : ١٣٧

صالح مری : ١٤٣ ، ١٤٢

عباس بن عبدالمطلب : ٣٥٢ ، ٣٦٠

صدقة بن أبي موسى : ٣٠٥

عباس بن هلال : ٥٢٦

صفوان : ٤٠١

عبایة بن ربیع : ٥٣٥

عبدالرحمن بن عبدالزهری : ١٦١

صفوان بن یحیی : ٣٩٧

عبدالرحمن بن عوف : ٧٦ ، ٧٧ ، ٣٣٣ ،

صهیب رومی : ٢٧٨

- عبدالله بن ولید سمان : ٣١٠
- عبدالله بن ولید سمان : ٣٣٤
- عبدالمملک بصری : ٣١٤
- عبد الرحمن بن أبي ليلى = ابن أبي ليلى
- عبدالمؤمن انصاری : ٢٦٠
- عبد السلام بن صالح هروی : ٤٠٢
- عتبة بن أبي سفيان : ١٢، ١٦، ٣٦، ٤٤
- عبدالعظیم حسنی : ٥٢٤، ٥٢٣، ٤١٥
- عتبة الغلام : ١٤٢
- عبد الغفار سلمی : ٣٣٩، ٣٤٠
- عثمان أعمی : ١٨٥
- عبدالكريم بن عتبة : ٢٧٦
- عثمان بن حارث : ٢٢
- عبدالله بن جعفر : ٥٤، ٥٧، ٨٤، ٨٥
- عثمان بن عفان : ٣٢، ٧٦، ١٨٣، ٣٣٤
- ٤٨٧
- عقبة بن أبي معيط : ٣٥
- عبدالله بن جعفر حمیری : ٦٠٩
- علی بن جهم : ٤٥٣، ٤٧٠
- عبدالله بن حسن : ٢٧٦، ٢٧٩، ٣٠٢
- علی بن محمد بن سيار : ٥٥٥
- عبدالله بن رواحه : ٦٠
- علی بن یقطین : ٢٤٤
- عبدالله بن زبیر : ٢٧١
- عمار بن یاسر : ٥٠١
- أبو عبدالله زیادی : ٥٢٩
- عمارة بن ولید : ٣٤
- عبدالله بن سليمان : ١٨٥
- عمران صابی : ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥١
- عبدالله بن سنان : ١٣٨، ١٥٧، ٢٠٢
- عمر بن حنظله : ٢٦٢
- عبدالله بن عباس : ٥٤، ٧٨، ٨٤، ٣٣٣
- عمر بن أم سلمه : ٥٥، ٥٦
- ٥٤٤
- عمرو بن حق : ٨٨
- عبدالله بن عمر : ٢٧٩، ٣٣٤
- عمرو بن عاص : ١٢، ٨٧
- عبدالله بن أبي عمر بن حفص : ٩٢
- عمرو بن عبید : ١٥٧، ١٧٠، ١٧١
- عبدالله بن فضل هاشمی : ٣١١
- ٢٧٦، ٢٩٠، ٢٩٢
- عبدالله بن مسلم : ٣٤٢

عمرو بن عثمان بن عفان : ١٢ ، ١٥

«ق»

ابن أبي عمير = محمد بن أبي عمير

قائیل : ١٣٦ ، ١٣٧ ، ١٧٠ ، ١٧٦ ، ١٧٩

ابن أبي العوجاء : ١٩١ ، ١٩٢ ، ١٩٩

أبو قرّة محدّث : ٣٩٣ - ٤٠٢

٢٠١ ، ٢٠٠

نسطاس رومی : ٤٢٧

عیسی بن عبدالله قرشی : ٢٧٥

قنبر مولى أمير المؤمنين عليه السلام : ٤٧٤ ،

عیسی بن یونس : ١٩٧

٥٦٢ ، ٥٦١

عیبنة بن حصین بن بدر : ٢٧

قیس بن سعد بن عباده : ٧٧

قیس ماصر : ٢٨٩

«ف»

فارقلیطا : ٤٣٥ ، ٤٤٣

«ک»

فاطمه بنت أسد : ٣٠٦

کیخسرو : ٢٣٥

فاطمه صغری : ١٠٢

فسرعون : ٢٩٨ ، ٢٩٩ ، ٣٠٠ ، ٣٠١

«ل»

٣٤١ ، ٤٥٩ ، ٤٦٠ ، ٤٦١

لوزا : ١٣٦ ، ١٣٧

أم فروه بنت قاسم : ٣٠٧

لوقا : ٤٢٨

فضال بن حسن بن فضال : ٣٢٨

ابن أبي ليلى : ٢٥٦ ، ٢٥٧ ، ٢٦٨ ، ٢٦٩

أم الفضل (همسر امام جواد عليه السلام) : ٥٠٧

٥٠٨ ، ٥١٢ ، ٥١٣ ، ٥١٩

«م»

فضل بن سهل : ٤٢١ ، ٤٢٤

ماروت : ٢١٤ ، ٥٥٦

فضل بن عباس : ٥٤

مالك بن دينار : ١٤٢ ، ١٤٣

فضیل بن عیاض : ٣٥٠

«ن»

هشام بن سالم : ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٠

هشام بن عبد الملك : ١٦١، ١٦٥، ١٦٩

نافع بن ازرق : ١٥٦، ١٦٢، ١٦٣

نافع مولى عمر بن خطاب : ١٦٥

«و»

نثله = مادر عباس بن عبد المطلب : ٣٦٠

نثله = جدّة معاوية : ٥٢

واصل بن عطاء : ٢٧٦

وليد بن عقبة بن أبي معيط : ١٢

نجاشي : ٣٣، ٣٤

وليد بن مغيرة : ٣٢، ٥٣٥

نجمه : ٣٠٧

وليد بن يزيد (أمير شام) : ٢٧٦

نرجس : ٣٠٧

نصر خثعمي : ٢٦٢

«ی»

نضر بن حارث بن كلده : ٣٢

ياسر خادم الرضا عليه السلام : ٤٢٢

نعمان بن بشير : ٢٩

يحيى بن أكنم : ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٥

نمرود : ٥٥٥

٥١٦، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٤٠

نوح بن دراج : ٣٥٠، ٣٥١

٥٤١

«ه»

يحيى بن ضحّاك سمرقندي : ٤٩٦

يزيد بن أبي حبيب مصري : ١٢

هابيل : ١٣٦، ١٣٧، ١٧٠، ١٧٦، ١٧٩

يزيد بن معاوية لعنه الله : ٧٢، ٩٢، ١١٤

هاروت : ٢١٤، ٥٥٦

١١٦، ١١٧، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٨-١٦٢

أبو هذيل علاّف : ٣٣٠

اليسع : ٤٣٠، ٤٣٢

هربد أكبر : ٤٢١، ٤٤٦، ٤٤٧

أبو يعقوب بغدادی : ٤٧٢

هشام بن حکم : ١٨٧، ١٩١، ١٩٣

يعقوب بن جعفر جعفی : ٣٣٨، ٣٣٩

٢٨٥، ٢٩٠، ٢٩٢، ٣١٤، ٣١٧، ٣٣٧

یقِطَن = أب علی بن یقَظین : ٣٤٥

یوحَنَّا : ٤٢٦ - ٤٢٩ ، ٤٣٦ ، ٤٣٧

أبو یوسف : ٣٦٢

یوسف بن محمَّد بن زیاد : ٥٥٥

یونس بن ظبیان : ٢٠١

یونس بن یعقوب : ٢٨٩

**

*



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

«فہرست آیات کریمہ»

- مجلد دوم -



مرکز تحقیقات و نشر اسلامی

**

*



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست آیات قرآنی
 («سورة فاتحه»)

شماره	آیه	صفحه
۶	اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ	۲۹۳
«سورة بقره»		
۷	خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ	۵۴۶، ۴۱۵
۱۵	اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ	۴۰۹
۱۷	وَتَرَكَهُمْ فِي ضَلَالٍ لَا يَبْصُرُونَ	۴۱۵
۲۲	الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا	۵۴۷
۳۵	اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا - الْآيَةُ	۴۵۳
۷۸	وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ	۵۴۹
۷۹	قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ	۵۴۹
۹۳	وَقَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا	۴۸۳
۱۲۴	إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا	۴۷۶
۱۴۸	أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا	۵۲۳
۱۵۹، ۱۶۰	أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ - الْآيَةُ	۵۵۵
۱۷۷	وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ	۳۲۵
۱۷۹	وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ	۱۴۸
۲۱۰	هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ	۴۰۹
۲۴۷	إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ	۴۸۴

شماره	آیه	صفحه
٢٤٩	إِلَّا مَنْ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ	١٨٠
٢٥٥	وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ	١٨٩
٢٥٩	أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا قَامَاتُهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ	٢٢٨
٢٦٠	رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى	٤٥٧
٢٦٩	وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا	٤٨٤

«سورة آل عمران»

٧	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ	٥٣٨
٢٣	أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ	٥٤٢
٣٣	إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ	٤٥٤
٥٤	وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ	٤٠٩
٦١	فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ	٣٥٥
٦٨	إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا	٤٧٧
٩٧	وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا	٢٧١
١٥٢	ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ غَيْبَهُمْ لِيَبْلِغَكُمُ	٥٣٧
١٦٩، ١٧٠	وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا	١٢٨
١٧٨	وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا عَلَيْنَا لَهْمُ خَيْرٌ لِنَفْسِهِمْ....	١١٨

«سورة نساء»

٥	وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا	١٥٩
٢٣	حَرَّمْتُ عَلَيْكُمُ أَنْهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ....	١٦٤
٣٥	فَاتَّبِعُوا حُكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحُكْمًا مِنْ أَهْلِهَا	١٦٢

شماره	آیه	صفحه
۵۵، ۵۴	أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ	۴۸۴
۵۶	كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا....	۳۸۹، ۲۵۹
۵۷	خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا	۳۹۰
۵۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ	۵۸۱، ۳۹۰
۶۰	يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ....	۲۶۳
۸۰	مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ	۴۰۲
۸۳	وَلَوْ رُدُّوهَ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ....	۹۴
۱۰۵	فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ	۲۷۴
۱۱۳	وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا	۴۸۴
۱۱۴	لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ	۱۵۹
۱۴۲	يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ	۴۰۹
۱۵۳	أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً	۲۳۱
۱۵۵	بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا	۴۱۶
۱۷۱	وَرُوحٌ مِنْهُ	۱۵۹

«سورة مائده»

۳	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي	۴۷۵
۲۱	ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ	۵۸
۲۵	رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي	۵۸
۲۷	إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ	۲۹۶
۳۱	فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ	۱۷۹
۵۵	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا....	۵۲۸

شماره	آیه	صفحه
٨٧ - ٨٨	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ	٢٥
١٠١	لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ	٥٩١، ١٥٩
	«سورة انعام»	

شماره	آیه	صفحه
٣٨	مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ	٤٧٥، ٣٥٤
٥٩	وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ	٣١١
٧٦	فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي	٤٥٥
٧٧	فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ	٤٥٦
٧٨	فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ	٤٥٦
٧٩ - ٧٨	فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ	٤٥٦
٨٣	وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ	٤٥٧
٨٤ - ٨٥	وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ	٣٥٤، ١٦٤
١٠٣	لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ	٥٠٣، ٢٠٢
١٠٤	قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ	٢٠٢
١٢٥	فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ	٤١٠
١٦٤	وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى	١٣٢
١٦٥	لَنَسْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ	٥٣٧

«سورة اعراف»

١٢	خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ	٢٧٥، ٢٧٠، ١٧٨
٢٠	مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ	٤٥٣
٢٢	فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ	٤٥٤

شماره	آیه	صفحه
۵۰	وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ	۱۶۸، ۱۶۲
۵۱	فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا	۴۱۰
۶۵	وَالِإِلَىٰ عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا	۳۰
۱۳۸	يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ	۵۸
۱۴۳	وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ	۴۶۲
۱۴۵	وَكُنْتُمْ لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُوعِظَةً	۳۱۱
۱۵۵	وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا	۵۷۴
۱۷۱	وَإِذْ نَسْتَفْتِي الْجِبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ	۱۷۹
۱۸۰	وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا	۴۰۰
۱۸۲	سَتَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ	۵۳۶
۱۸۹-۱۹۰	لَتَنْزِيلُنَا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ	۴۵۵
۱۹۰	فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا شُرَكَاءَ فِيهَا إِتَاهُمَا	۴۵۴

«سورة انفال»

۲۱-۲۳	قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ ...	۴۴۵
۳۳	مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ	۵۲۲
۴۱	وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ	۱۱۵
۴۸	لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِلَىٰ جَارِ لَكُمْ	۹۴
۷۲	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ شَيْءٌ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا	۳۵۲

«سورة توبه»

۲۵	لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ	۵۳۹
----	---	-----

شماره	آیه	صفحه
٢٦	ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...	٦٦٣
٢٩	قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ	٢٨٠
٣٢	يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ	٨٠
٤٠	ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ	٦٥٨، ٦٥٧
٤٣	عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ	٤٦٧
٦٠	إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا	٢٨١
٦٧	نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ	٤١٠
٧٩	سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ	٤٠٩
٩٣	طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ	٤٨٢
١٠٦	آخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ	٣٨٤
١١١-١١٢	إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ	١٣٧
١١٩	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ	٣٢٤
١٢٢	فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ	٢٦١

«سورة يونس عليه السلام»

٣٥	أَفَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَبَّحَ...	٤٨٣، ٣٢٦
٩٩ - ١٠٠	وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ...	٤١٣
١٠٠	وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ	٤١٤

«سورة هود»

٧	وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ	٤١١
١٨	أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ	٦٠٦

شماره	آیه	صفحه
۴۴	وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ	۳۱۶
۱۰۸	عَطَاءٌ غَيْرَ بَجْدُوذٍ	۳۸۹

«سورة يوسف علیہ السلام»

شماره	آیه	صفحه
۵	يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ	۳۱۴
۲۴	وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأْيَ بُرْهَانَ رَبِّهِ	۴۶۴
۷۰	أَيُّهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ	۱۳۴
۸۰	فَلَمَّا اسْتِثْنَا سِوَا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا	۳۱۵۸
۸۲	وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِمْرَةَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا	۱۳۳
۱۰۹	«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ	۵۵۷
۱۱۰	حَتَّىٰ إِذَا اسْتِئْذِنَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا	۴۶۶

«سورة رعد»

۳۹	يَمْخُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِتُ	۳۸۳
۴۳	كُنْ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ	۳۱۱

«سورة إبراهيم علیہ السلام»

۴	وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ	۶۶۱
۴۸	يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ	۱۶۸

«سورة حجر»

۹	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ	۶۶۲
---	---	-----

شماره	آیه	صفحه
٢٩	وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي	١٦١، ١٥٩
٤٨	وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرِجِينَ	٣٩٠

«سورة نحل»

٩٣	فَيُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ	٥٣٧
----	---	-----

«سورة إسراء»

١	سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى	٣٩٧، ١٦٧
١٦	وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا	٣٩
٢٦	وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ	١١٥
٤٠	أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا	٤٦٩، ٤٦٨
٦٠	وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ	٣٢
٧٢	وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ	١٥٦
٧٤	وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا	٤٦٨
٨٦	وَلَيْنُ شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ	٣٩٢
٨٨	قُلْ لَنْ يَجْتَمِعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ	٣١٧

«سورة كهف»

٣٧	قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ	٦٦٠
٤٩	وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا	٤٩٠

شماره	آیه	صفحه
۵۰	وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ	۵۱۷
۵۹	وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا	۱۳۳
شماره	آیه	صفحه
۱۰۱	الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي	۴۱۴

«سورة مريم»

۲۶	إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَمْ أَكَلَمْ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا	۱۸۰
۶۴	وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا	۴۱۰

«سورة طه»

۵	الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى	۱۸۹، ۱۹۰
۱۲	فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى	۵۷۱، ۵۷۰
۴۴	لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى	۲۷۳
۷۲	فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ	۵۸
۸۱	وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى	۱۷۱، ۱۵۸
۸۵	فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ	۵۳۷
۱۱۰	وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا	۳۹۷
۱۱۳	أَوْ يُحَدِّثُ هُمْ ذِكْرًا	۳۹۴
۱۲۱	وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى	۴۵۴، ۴۵۳، ۳۴۱

۱۲۶-۱۲۵ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى *

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمًى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا

وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى

«سورة انبياء عليه السلام»

شماره	آیه	صفحه
٢٠-١٩	وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ	٥٥٦
٢٢	لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا	٣١٦
٢٨-٢٧	بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ....	٥٥٦
٣٥	أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا	١٧٠
٦٥	قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ	٣٥٦
٦٣	قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ	٢٥٩
٧٣-٧٢	وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً....	٤٤٧
٨٧	وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ	٤٦٥
١١١	وَلِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ	٥١، ٣٩

«سورة حج»

١٥	ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ	٥٣٠
٧٣	يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرَبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ	٣١٥
٧٥	اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ	٥٢٢

«سورة مؤمنون»

١٥٢	فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ	٢٤٩
-----	------------------------------	-----

«سورة نور»

٢٦	وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ	٤٠
٣٢	وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ	٥١٣

شماره	آیه	صفحه
۳۵	بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ....	۵۵۶
«سورة شعراء»		
۱۹	وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ	۴۶۱
۲۰	فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ	۴۶۱
۲۱	فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ	۴۶۱
«سورة نمل»		
۱۸	يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِينَكُمْ....	۱۷۹
۶۵	قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ	۵۹۷
«سورة قصص»		
۱۵	فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ....	۴۵۹
۱۶	رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي	۴۵۹
۱۷	رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ....	۴۶۰
۱۸	فَأَصْبَحَ مُوسَى فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا	۴۶۰
۱۹	فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطَشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهَا	۴۶۰
۵۰	وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ	۴۸۵
۶۸	وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ	۴۸۲، ۴۸۱
۸۸	كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ	۴۰۳
«سورة عنكبوت»		
۲	أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ	۵۳۶

شماره	آیه	صفحه
٦١	وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ	٥٠٢

«سورة روم»

١٠	ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَاءُوا الشُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ	١١٨
١١	اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ	٢٨٢
٥٦	وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ	٤٧٨

«سورة لقمان»

١٣	يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	٦٦٥
٢٨	سَبْعَةَ أَجْرٍ مَا نَفِذْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ	٥٤١

«سورة سجده»

١٨	أَلَمْ يَكُنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ	٢٥
----	---	----

«سورة احزاب»

٧	وَإِذْ أَخَذْنَا النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ	٥٢١
٣٣	إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا	١١٥
٣٦	وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا	٤٨٢
٣٧	وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ	٤٦٨
٣٨-٣٧	فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ.....	٤٧٠

«سورة سبأ»

شماره	آیه	صفحه
۱۳	وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ	۵۸
۱۸	وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السِّرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ	۱۷۳، ۱۷۲، ۱۳۳

«سورة فاطر»

۱	يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ	۳۸۳
۱۱	مَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ	۳۸۳
۲۲	ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا	۳۱۰

«سورة يس»

۱۲	وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ	۳۱۱
۸۲	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ	۳۳۸

«سورة صافات»

۸۸-۹۹	فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ	۲۶۰
۱۰۳	سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ	۶۴۳
۱۴۳-۱۴۴	فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ	۴۶۶

«سورة ص»

۵-۷	أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ * وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ	
-----	---	--

شماره	آیه	صفحه
	إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ	٤٦٧
٢٤	وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ	٥٨
٣٤	وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ	٥٣٧

«سورة زمر»

شماره	آیه	صفحه
٩	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ	٥٤٣
١٧	فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ	٥٣٨
٦٥	لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ	٤٦٨

«سورة غافر»

٣٥	كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارٍ	٤٨٥
٤٥	فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا	٣٠١
٦٠	ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ	٢٢٤

«سورة فصلت»

١٧	وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى	٥٣٨
٤٦	وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ	٤١٦

«سورة شوری»

٢٣	قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى	١١٤
----	---	-----

شماره	آیه	صفحه
۳۰	وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ	۵۰۱

«سورة زخرف»

۳۱	لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ	۵۳۵
----	--	-----

شماره	آیه	صفحه
-------	-----	------

۴۵	وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ
----	---

۱۶۷	آلِهَةً يُعْبَدُونَ
-----	---------------------

۶۳	وَلِلَّابِئِينَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ	۳۱۱
----	---	-----

«سورة جاثیه»

۵	فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ	۳۹۸
---	---	-----

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی
«سورة احقاف»

۱-۶	حم ﴿ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتُّنَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ ۵۸۷ كَافِرِينَ
-----	--

«سورة محمد ﷺ»

۴	وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ	۵۳۷
---	---	-----

شماره	آیه	صفحه
٨	فَتَنَسَّاهُمْ وَأَضَلَّ أَغْصَانَهُمْ	٤٨٥
٢٤	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا	٤٨٢
٣١	وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوَنَّكُمْ	٥٣٦

«سورة فتح»

٢-١	إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ	٤٦٧، ٤٦٦
١٠	إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ	٤٠٢
٢٥	وَالْهَدْيَ مَعَكُمْ فَا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ	٢٧
٢٦	فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا	٦٥٩

«سورة حجرات»

٦	إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا	٣٥
١١	عَلَى مَا فَعَلْتُمْ تَادِمِينَ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ	٢٥٣

«سورة ق»

١٦	وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ	٥١٩
٣٥	الْوَرِيدِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ	٣٩٠

«سورة ذاريات»

٤٩	وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رُوحًا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ	٣٧٨
----	---	-----

«سورة نجم»

شماره	آیه	صفحه
۸-۹	ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى	۳۳۹
۱۳	وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى	۳۹۷

«سورة رحمن»

۲۶-۲۷	كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ	۴۰۳
۴۳-۴۴	هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطوفُونَ فِيهَا وَبَيْنَ ظَمِيرٍ آتٍ	۴۰۴

«سورة واقعه»

۲۲-۳۳	وَفَاكِهَةً كَثِيرَةً لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَمْنُوعَةَ	۳۸۹، ۳۹۰
-------	---	----------

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

«سورة مجادله»

۱۱	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ	
	وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ	
۵۴۳	دَرَجَاتٍ	

«سورة حشر»

۱۰	وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ	
	سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ	۳۲۲
۱۹	نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ	۴۱۰

«سورة منافقون»

شماره	آیه	صفحه
١	إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ	١٧٨

«سورة طلاق»

٢	وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ	٦٣٧
٨	وَكَايُنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ	١٣٣

«سورة تحریم»

٦٦	لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ	٥٥٦
----	--	-----

«سورة قلم»

١٧	إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ	٥٣٧
٣٦ - ٣٧	أَفَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَّعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ	٣٢٦
٣٨ - ٤١	إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالِغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ رَعِيمٌ ﴿٤٠﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ	٤٨٢
٤٢	يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ	٤٠٨

«سورة معارج»

٣٦ - ٣٧	فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِتْلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ	٦٦٠، ٦٦١
---------	---	----------

«سورة قیامت»

شماره	آیه	صفحه
۲۲-۲۳	وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ	۴۰۴

«سورة تکویر»

۱۹-۲۱	إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ	۶۱۵
-------	----------------------------------	-----

«سورة مطففین»

۱۵	كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّحَجُوبُونَ	۴۰۸
----	--	-----

«سورة طارق»

۳	النَّجْمُ الثَّاقِبُ	۲۵۵
---	----------------------	-----

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

«سورة غاشیه»

۳-۷	عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقِي مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ - إِلَىٰ قَوْلِهِ: مِنْ جُوعٍ	۳۶
-----	--	----

«سورة فجر»

۱۶	وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ	۴۶۵
۲۲	وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا	۴۰۹

«سورة ضحیٰ»

۸-۶	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ	۴۶۱
-----	---	-----

«سورة قدر»

شماره	آیه	صفحه
۱	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ	۶۱۴
۳	لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ	۳۲

«سورة کوثر»

۳	إِن شَاءَ نَحْنُ نَكْفِكَ الْوَيْلَ	۳۳
---	-------------------------------------	----

«سورة اخلاص»

۱	قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ	۶۱۴.۵۰۳
---	--------------------------	---------



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

*

﴿فهرست اشعار﴾

- مجلد دوم -

* * * * *

* * * * *

* * * * *

مرکز تحقیقات کتب و اسناد
* * *

* *

*



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«فهرست اشعار»

صفحه	مصرع	
۱۱۰	كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ وَنَسْلُكُمْ	۱
۶۶۱	إِنَّ الْحَبَارَ مَعَ الْحَبَارِ مَطِيئَةٌ	۲
۳۱۹	تَجَمَّلْتَ تَبَغَّلْتَ وَإِنْ عِشْتَ تَفِيلْتَ	۳
۱۰۵	نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ	۴
۱۰۱	أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	۵
۱۰۲	وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ	۶
۶۶۹	يَا سَائِلِي عَنْهُ لَمَّا جِئْتُ أَسْأَلُهُ	۷
۱۰۶	فَمَا ذَنْبُنَا إِنْ جَاشَ دَهْرٌ بِجُورُنَا	۸
۱۴۴	مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغَيِّبْهُ	۹
۱۴۴	مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى	۱۰
۱۱۶	لَعِبْتُ هَاشِمٍ بِالْمُلْكِ فَلَا	۱۱
۱۱۶	لَيْتَ أَشْيَاخِي يَنْدِرُ شَهْدُوا	۱۲
۱۱۷، ۱۱۶	لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحاً	۱۳
۱۰۹	مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ	۱۴
۱۱۳	لَا غَرَوَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ	۱۵

صفحه	مصرع
۳۶۰	۱۶ أَنَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ
۳۶۰	۱۷ أَنَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ
۳۶۰	۱۸ مَا لِلطَّلِيقِ وَلِلثَرَاتِ؟ وَإِنَّا
۴۵	۱۹ شَفَيْنَا أَنْفُسًا طَابَتْ وَقُرًا
۹۸	۲۰ فَإِنْ تَهَرَّمْ فَهَذَا مُونَ قَدْ مَا
۹۹	۲۱ كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْ مَا رَغِبُوا
۹۹	۲۲ يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنَاسٍ رُذَلٍ
۱۰۱	۲۳ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتَ
۶۶۱	۲۴ رَزَتْ هِنْدًا وَذَلِكَ غَيْرُ اخْتِيَانٍ
۳۴۴	۲۵ لَمْ تَحُلْ أَفْعَالَنَا اللَّاتِي نَذَمُ بِهَا



«فهرست فرقه‌ها و طوائف و ادیان»

- مجلد دوم -

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

*



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست فرقه‌ها و طوائف و ادیان



مرکز تحقیقات علمی و پژوهشی

«ث»

تقیف: ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۸۸

ثمود: ۵۲۸

«أ»

آل ابراهیم: ۴۵۴، ۴۸۴

ارم: ۱۱۰

«ح»

أهل حجاز: ۳۵۰

حضر مئین: ۸۲، ۸۹

حواریون: ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۸

«ب»

أهل بدر: ۵۲۳

«ت»

ترک: ۳۳۶

تیم: ۱۳۲، ۳۴۹

«خ»

خزرها: ۳۳۶

بنو خزیمه: ۲۵

آل خطاب: ۵۲۲

«ک»

أصحاب كهف: ۲۲۷

«د»

ديسانتيه: ۲۳۱

«م»

مانويته: ۲۳۳

مجوس: ۱۳۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۰

، ۳۹۵، ۴۲۱، ۶۱۸

مجوسيّه: ۲۳۳

«ص»

صابئين: ۴۲۱

«ط»

طالبيين: ۴۲۴

«ن»

نصرانيه: ۲۳۳، ۴۲۶

بنو نضير: ۲۱

بنو نوبخت: ۶۰۲

قوم نوح: ۱۳۱

«ع»

عبد قيس: ۳۳

بنو عبد مناف: ۴۸، ۷۶، ۷۷، ۳۰۷

«ه»

هرابذه: ۴۲۴

هوازن: ۲۷

«غ»

غطفان: ۲۷

غلات: ۴۱۹، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۹۶

۶۲۷

**

*

«ف»

آل فرعون: ۱۲۷، ۱۸۵، ۳۰۱

«فهرست شهرها و مکان‌ها و بقعه‌ها»
- مجلد دوم -



مرکز تحقیقات و اسناد ملی

*



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست شهرها و مکان‌ها و بقعه‌ها

«أ»

«ت»

تیوک: ۱۸۱، ۱۰۱، ۲۲

تهامه: ۷۲



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

اردن: ۳۵

اصفهان: ۶۴۲

اهواز: ۵۲۶

«ج»

«ب»

جابر س: ۹۶

جابلق: ۹۶

بابل: ۵۵۶، ۴۳۰

بصره: ۱۴۲، ۱۲۹، ۸۹، ۸۳، ۸۰

«ح»

۱۷۱ - ۱۷۵، ۳۳۰، ۳۵۰، ۴۴۷، ۵۶۵

حجّه افریقا: ۵۴۱

بغداد: ۴۹۸، ۴۷۲، ۳۶۳

حبشه: ۳۳

بقیع الفرقد: ۲۹

حجاز: ۶۴۹، ۲۸۱

بلخ: ۴۵۲

حجر الأسود: ۱۴۱

بیت المقدس: ۴۳۰، ۲۲۷، ۱۶۷

حلوان: ۵۷۹

حمّه ماسیدان: ۵۴۱

«ط»

طائف: ۳۹

طور سیناء: ۱۷۹، ۴۴۱

طوس: ۶۷۴

«خ»

خراسان: ۳۸۲، ۳۸۵، ۶۷۳

«د»

دیر زکی: ۳۳۰

«ع»

عراق: ۸۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۷، ۶۱،

۳۳۰، ۴۲۲، ۶۵۲، ۶۶۹

عراقین: ۸۱، ۸۹

عین باحروان: ۵۴۱

عین برهوت: ۱۰، ۵۴۱

عین سلمی: ۱۰

عین طبریّه: ۵۴۱

عین کبریت: ۵۴۱

عین یمن: ۵۴۱

«ر»

رحبه: ۷

رقّه: ۳۳۰

رمله: ۶۵۷

«س»

ساعیر (کوه ساعیر): ۴۴۱

سرّ من رأی: ۵۶۵

سند: ۵۰۳

«غ»

غدير ختم: ۵۴۱

«ص»

صفا: ۱۲۶

صَفُورِیَه:

صفین: ۴۷، ۷۸، ۱۲۹

«ف»

فاران (کوه فاران): ۴۴۱، ۴۴۲

فلسطين: ۳۹

۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،

«ق»

۱۷۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۷۱، ۲۷۶، ۳۵۲،

قصر عبادی: ۳۴۴

۳۵۸، ۳۶۱، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۷،

قم: ۵۶۶، ۵۶۷

۵۱۵، ۶۶۲

«ک»

مین: ۸۴، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۶۱۷،

کربلا: ۱۰۲، ۱۰۷، ۵۷۲

«ن»

کوفه: ۵۲، ۷۱، ۸۰، ۸۳، ۸۹، ۱۰۲،

نهاوند: ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۹،

نهروان: ۱۲۹

۱۳۳، ۲۶۸، ۲۹۲، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۵۰،

نیشابور: ۶۷۳

۴۴۷



«ه»

«م»

مدینه: ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۵۱، ۵۷، ۷۵، هند: ۵۳۴

۷۷، ۷۹، ۹۹، ۱۲۸، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۸۵،

«و»

۱۹۴، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۵،

وادی مقدس طوی: ۵۷۰

۳۱۴، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۸،

۳۵۹، ۴۲۱، ۴۵۲، ۵۲۴، ۵۲۸،

«ی»

مرو: ۳۸۲، ۴۱۶، ۴۷۵

مین: ۲۵۳، ۲۵۶

مروه: ۱۲۶

مسجد الحرام: ۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۳۹۷،

**

مسجد النبیؐ: ۹

*

مصر: ۳۹، ۱۹۴، ۳۲۰،

مکه: ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۷،